

۱۳۱ / ۲۳

DS
۴۶۱
/ ۷
/ ۴

مروزی، محمدکاظم
مالکیرنامه: در احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ
زیب عالمگیر بادشاه / محمدکاظم بن محمد امین؛ بتصحیح
عادم حسین و عبدالحمید. — کلکته: اشیا تک سوسیته پبلیکال
۱۲۴۷=۱۸۶۸.

۱۶، ۱۱۰۷، ۸۵ ص.

Bibliotheca Indica: Collection of Oriental Works.
Ālangīr nāmāh.

ص. ۴۰، به انگلیسی:

۱. اورنگ زیب، امیر اتور هند، ۱۰۲۷-۱۱۱۸ ق. ۲.
I. Series. — عنوان. الف. ۱۷۶۵-۱۴۰۰.

هند — تاریخ — ۱۴۰۰-۱۷۶۵. الف. عنوان. Series. I.

DS۴۶۱/۷/۴

۷۵-۶۱

۱۹۰۸

۱۹۰۹

۲۳

ب-۱۳

۴

عالمگیر نامہ

تصنیف

ملہی محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال شخصیتیں ده مال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ

باہتمام

اشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

بتصحیح

مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی مدرعین مدرعہ کلکتہ

در

کالج پریس چاپ شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۸ء

فهرست عالمگیر نامه

- نیرنگ مازنی کلک بدائع نگار جاده نون در سبب انشاء
 این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن ۱۷
 ذکر بدائع وقایع و احوالی که ادبای و مقدمات طلوع نیر
 سلطنت و مطوع تباشیر صبح انبیا این بر گزیده ذوالجلال
 از مشرق معاد کمال امت بطریق اختصار و اجمال .. ۲۵
 ابتدای سوارانی ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ
 زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی از دکن بصمت هند .. ایضا
 نهضت رایات نصرت آیات از خطه نبض بنیاد اورنگ آباد
 و وقوع فتوحات گوناگون دران یورش ظفر اثر بیمن
 عنایت ابرنمی و نیروزی انبیا خدا داد ۳۶
 نهضت موکب منصور قرین دولت و نیروزی از بلاد مبارکه
 بهرانیور بصوب مستقر الخلفه اکبر آباد ۴۸
 ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بن کمال و

- ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون غایت داور بهیمال ۵۹
 ذکر محاربه عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلافه اکبر آباد
 بابی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از جنود اتبال
 و گریختن بجانب دهلی و از اینجا بدهور و وقوع مقدمات دیگر ۸۷
 نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب
 دار الخلافه شاه جهان آباد - و شرح مواضع دیگر ۱۲۳
 ذکر مراتب زیاده مری و محال جوئی مراد بخش جاهل
 نادان و دستگیر شدن او به یمن تدبیر و اتبال و آملی خدیو جهان
 فرمندان خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منفه بکنار آب
 ستنج و تعیین اسیر الامرا با جنود ظفر پیرا بصمت هر دو
 بجهت مد راه سلیمان بی شکوه ۱۴۷
 زینت یافتن تخت شهنشاهی و از رنگ گیتی پناهی
 به جلوس مسعود طرازنده افسر و بر آورنده سریر شهنشاه
 جهان دار عالمگیر ۱۴۹
 تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت پزوه بجهت مد راه
 سلیمان بی شکوه ۱۵۹
 نهضت موکب ظفر آباد بجانب پنجاب بقصد پیرامتن آن
 ناحیت از خار وجود دارا بی شکوه بد مآب ۱۶۰
 چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت
 آن سرگشته هشت ادبار مرقوم خاصه وقایع نگار گشت اکنون
 کلب بدائع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نگوینده
 فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می نماید ۱۷۷

- و از غرائب امور و طریقیهای احوال آن بی بهره جوهر
 دانش و شعور آنکه ۱۸۱
 توجه الویه ظفر طراز بر سیدل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه
 ادبار شعار ۲۰۰
 تعیین یافتن صف شکنان بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان
 و ترک ایلغار موکب گیهان سدان ۲۰۳
 تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه
 بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه ۲۰۸
 معلومت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة
 لاهور و نهضت نمودن از اینجا بدار الخلافه شاهجهان آباد قرین
 فتح و فیروزی بذابر فتنه انگیزی ناشجاع - و شرح مواضعی
 که بعد از آن روی نمود ۲۱۱
 جشن وزن فرخنده شمعی سال چهل و دوم ۲۲۷
 توجه الویه ظفر پیرا بشکار گاه سورن جهت اطفاء نائر
 نلغه ناشجاع ۲۳۵
 ذکر محاربه شیران بیشت هلیجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی
 عساکر ظفر لوی و فرار ناشجاع ادبار انزا از معرکه مرد آزما ۲۴۳
 ذکر توجه الویه ظفر طراز بعد از شش روز و هزیمت ناشجاع
 از موضع کیموه بمستقر الخلافه اکبر آباد جهت تدبیر امتیصال
 دارا بيشکوه ادبار قرین و تقبیه راجه جسونت سنگه خسران
 مآل و مرده تعخیر قلعه اله آباد ۲۸۴
 ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات و کیفیت

- بر آمدن او باجمیر ۲۹۵
 ذکر محاربه شیران بیشه هجرا و نهنگان بحر و غا و فتح و
 فیروزی اریای دولت و فرار دارایی شکوه بد عاقبت از اجمیر ۳۱۸
 معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد ۳۳۵
 گفتار در تمهید جلوس ثانی ۳۴۹
 جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امکان گیهان
 خدیو فیروز مند جهان حلقان درم باره بر سریر سلطنت
 جهان شوکت و تعیین خطبه و سکه گرامی و نام زد القاب
 سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی ۳۵۴
 ذکر زائجه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس بطور
 اختر شناسان فرس ۳۷۲
 ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب
 اورنگ کشور کشائی ۳۸۵
 رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بچشم نشاط امروز جلوس مبارک ۳۸۹
 تعیین مختص و منع منهیات و مسمکرات ۳۹۱
 شرح بعضی از عذایات و مراحم شهنشاهی که از جلوس
 میمنت عنوان عید قربان که منتهای ایام جشن بود
 نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت پایدار سمت ظهور
 یافتند و گذارش بعضی از سوانح حضور لامع الذور در عرض
 مدت جشن و نور ۳۹۳
 وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان
 در بنگاله ۴۰۶

- دستگیر شدن بی شکوه ادبار پزوه بسمی کار کنان قضا و قدر
 در دست جیون زمیندار ۴۰۸
 بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه سعادت
 بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد ۴۲۳
 جشن وزن قمی مال چهل و دوم ۴۲۵
 بموجب یربلغ معلی دارایی شکوه و میهر بیشکوه را که بهادر
 خان آورده در حوضه سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند ۴۳۰
 برآوردن دارایی شکوه از قید هستی ۴۳۲
 ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله
 و دیگر اجلاس و حاصل راه داری کل مملکت محرومه .. ۴۳۵
 توجه رایات جهان کشا بصوب ماحل رود گنگ بشکار جهت
 تقویت عساکر بنگاله ۴۴۴
 جشن وزن خجسته شمسی مال چهل و دوم ۴۴۵
 بنای مسجد فیض امام مختصر نزدیک آرامگاه خاص .. ۴۴۷
 رحمت بادشاه زاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع
 شدن از سعادت ملازمت و به ملیم گده نگهداشتن ۴۷۸
 آغاز سال مبوم از مدین دولت داری عالم گیری مطابق
 سنه هزار و هفتاد و هجری ۴۸۰
 ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون .. ۴۸۱
 رد گردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد سلطان و رفتن
 به پیش ناشجاع نفقه شمار و شرح وقایعی که بعساکر ظفر
 پناه رو داده ۵۰۹

- برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاست اقبال بی زوال
 ۵۴۲ خدیو جهان
 ۵۶۲ جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهارم
 تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره و نادیب راجه
 ۵۷۰ کورن بهورسه
 کشایش قلعه چاکله که از قلاع حصینه ولایت کوکن است
 ۵۷۴ بسی امیرالمراد داده
 ۵۹۰ جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم
 ۵۹۶ کشایش قلعه پربنده باقبال بیروزال
 رسیدن امیر خان با انواج نصرت قرین و آوردن راو کورن را
 ۵۹۹ با درپسر بحضور ظفر بیگر
 رسیدن گنور رام هنگه از مرمری نگر و آوردن ملیمان
 ۶۰۰ پیشکوه را بحضور پرنور
 فرستادن بادشاه زاده محمد سلطان را از سلیم گده بقلعه
 ۶۰۲ گویار با ملیمان پیشکوه آهوی دشت ادبار
 رسیدن ابراهیم بیگ سفیر محبان قلی خان والی توران
 ۶۰۶ باستان فیض مکن
 رویت سال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم از جلوس
 ۶۱۲ فرخنده و ترتیب جشن عید و جلوس
 ملازمت بوداق بیگ ایلچی و رسانیدن نامه و گذرانیدن
 ۶۲۱ سوغات والی ایران
 ۶۲۳ جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

- ۶۳۳ جشن وزن شمسی و آغاز سال چهل و چهارم
 ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد سفیر عبد العزیز خان
 ۶۳۷ والی بخارا و گذرانیدن نامه در ارام این جشن طرب پیرا
 جشن کدخدائی بادشاه زاده عالی تبار بخت بودار
 خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میر راجه روپسنگه
 ۶۳۹ راتهور بر طبق سنت حقیقه میمنت امروز
 ۶۴۸ تسخیر ولایت پالون از متعلقات صوبه بهار
 باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخانان سید
 سالار به بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی تاشجام
 بد فرجام باهنگ تسخیر ملک آشام و کشایش آن نواحیات
 بمیان سعی و جهاد ازلیدای دولت فیروزی اعتمام پس
 از کشایش کوچ بهار
 ۶۷۶ جشن جلوس جهان امروز و آغاز سال پنجم از مدین دولت
 فیروز والی عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری
 ۷۳۷ گفتار در اعتراف مزاج مقدس پایه انزای اورنگ خلافت
 روزی چند از منبج صحت و استقامت
 ۷۴۴ اعتدال مزاج خدیو هفت کشور و شهذالا بحرر بر خایفه
 ۷۵۰ دین پرور
 ۷۵۴ جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و هشتم
 ۷۶۰ جشن وزن فرخنده شمسی سال چهل و پنجم
 ۷۶۳ توجه ریاست عالیات بصوب پنجاب
 فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنگه تیره سر انجام

- زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت قطب الدین خان
 خوشگی فوجدار چونگه ۷۹۸
 معارفت خان خانان سپه دار بنگاله از جنگ بعد مصاحبه
 و تحصیل پیشکش و هدیه کردن جهان فانی ۷۷۶
 آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گیری مطابق
 سده هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جهت
 نظیر ۸۱۳
 جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم ۸۳۱
 نهضت ریایات جاه و جلال از نزهت آباد کشمیر بجانب
 ویرناگ و از آنجا بصوب دارالسلطنه لاهور ۸۳۵
 جشن وزن مبارک شمسی و آغاز مال چهل و هشتم ۸۴۱
 فرماندهان محیفه قدسی در جواب شاه عباس والی ایران
 باسوغاتی قیمت هفت لك روپیه مصحوب تربیت خان ۸۴۴
 معارفت شهنشاه سلیمان مریر از پنجاب بدار الخلاء
 شاه جهان آباد ۸۴۵
 آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سده هزار
 و هفتاد و چهار هجری ۸۵۳
 جشن وزن خجسته قمری ۸۵۹
 فرستادن مصطفی خان بسفارت توران ۸۶۳
 تعیین راجه جیسنگه با اقواج منصور جهت دفع سیوای مقهور ۸۶۶
 جشن وزن مبارک شمسی ۸۶۸
 آغاز سال هشتم از سنین دولت والای عالم گیری مطابق

- سده هزار و هفتاد و پنج هجری ۸۷۷
 جشن وزن فرخنده قمری ۸۸۴
 فتح اکثری از قلاع ولایت سیوا و ایل شدن آن جهالت کیش
 قنده گرا بحسن کوشش و تدبیر راجه جیسنگه ۸۸۷
 تعیین یافتن عمده راجها راجه جیسنگه با عساکر منصور بعد
 فراق از سهم سیوا بتخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان ۹۰۹
 جشن وزن مبارک شمسی ۹۱۶
 نور آگین شدن تبت بزرگ بفرغ آثار اسلام و در آمدن زمیندار
 ضلالت فرجام آنجا بشاهراه اطاعت و بزدگی درگاه ملک احترام
 رحلت مغفرت آیت مورد تاییدات ربانی مشمول توفیقات
 آسمانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی بوسعت آباد جهان
 قدس و مرحمت جاویدانی ۹۲۸
 گفتار در فتح چانگام از متعلقات ولایت رخنگ ۹۴۰
 آغاز سال نهم از سنین دولت والای عالمگیری مطابق سده
 هزار و هفتاد و شش هجری ۹۵۷
 جشن وزن فرخنده قمری ۹۶۲
 قرار نمودن سیوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار ۹۶۷
 تعیین مہین شعبه درجه سلطنت و فرمان روائی گزین باره
 نهال خلافت و کشور کشائی پادشاهزاده کامگار بخت بیدار
 محمد معظم باقواج نصرت طراز بدار الملک کابل ۹۷۳
 نهضت الوبه مہر پدرايه از مستقر الخلاء اکبر آباد بدار
 الخلاء شاه جهان آباد ۹۷۷

۹۸۹	جشن وزن مبارک شمسى
						شرح تاخت و لايت بيجاهور و مجارباتى كه عساکر جهانكشا
۹۸۸	را با دکنيان شقاوت گرا روي نمود
						تبعين يافتن دليرخان با افواج قاهره به تنبيه زميندار چانده
۱۰۲۲	و تحصيل پيشکش نمايان
						آغاز سال دهم والى دولت عالمگيري مطابق سنه هزار
۱۰۳۰	و هفتاد و هفت هجري
۱۰۳۱	تولد نوگل حديقه دولت پادشاهزاده محمد کام بخش
						شورش انگيزى افغانان يوسف زئي در موحدل دريای نيلا
						و تلبيه و تاديب آن طائفه باغيه به نيروي اقبال دشمن
۱۰۳۹	سال شاهنشاه مالک رقاب
						تبعين يافتن محمد امين خان با افواج قاهره و تنبيه
۱۰۴۵	افغانان يوسف زئي
۱۰۴۶	جشن وزن فرخنده قمرى
۱۰۶۸	جشن وزن فرخنده شمسى
۱۰۶۹	خاتمه
						گذارش برخى از کرائم عادات و شرائف صفات اين خديو
۱۰۷۰	کامل الذات
						ذکر کرائم اشغال شاهنشاه حق پروه خير اندرز در اوقات
۱۰۹۶	شبانروزى

تصحیح غلطیهای کتاب عالمگیرنامه

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	لاأخصی	لاأخصی
۱۱	۱۶	هراد	مهراد
۱۴	۲	گونبای	گوزنبای
۲۵	۱	تاشی	تاسی
۳۳	۱	دکوبانیده	کیبانیده
۹۸	۲۲	وسمانه	رستمانه
۹۸ و دیگر جاها *		جمعیت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	للشباطین	المشباطین
۱۰۶	۱۸	بقایان	یتایان
۱۰۹	۱۱	الشیء	الشیء
۱۱۲	۵	لقابلی	لقابلی
۱۱۷ و دیگر جاها *		جبه	جبه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسقر	مستقر
۱۲۸ و دیگر جاها *		باحتراز	باهتزاز
۱۲۹ و دیگر جاها *		استیلام	استلام
۱۳۴	۵	مروغ	مروغ
۱۴۵ و دیگر جاها *		اعز آباد	آغز آباد
۱۵۳	۲۱	بر خارست	بر خامت

۱۹۱	۱۹	دکذاتبه	رکذاتبه
۱۹۲	۵	تایانش	تایانش
۱۹۲	۱۴	نذ محمد	نذر محمد
صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱۹۹ و دیگر جاها	۰	سرشته	سر رشته
۱۷۲	۱۷	طوف	طواف
۱۸۵	۲۱	برگشته	برگشته
۲۳۳ و دیگر جاها	۰	محازی	محاذی
۲۴۶ و دیگر جاها	۰	سبحان سنگه	سبحان سنگه
۳۰۹	۳	فرجام	فرجام
۳۴۹	۱۵	کسید	سید
۳۶۶	۴	ساخنگ	ماخته
۳۷۳ و دیگر جاها	۰	قله	قلعه
۴۳۷ و ۷۳۵	۰	سنگه	سکنه
۴۴۱	۹	راجررب	راجررب
۴۶۱ و دیگر جاها	۰	ماور الزهر	ماور الزهر
۴۶۳	۱۶	متبراز	متبراز
۴۸۲	۲۰	ثا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشامزاده	بشاهراه
ایضا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	نصرت	بانصرت
۵۱۱	۲	تصویرات	تسویلات

صفحه	مطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	انگیزی	انگیزی
ایضا	۱۵	گرو بدند	گرویدن
۵۱۵	۳	جانگیرنگر	جهانگیرنگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۶۷	۱۶	سبها سکر	سبها سنگه
۵۷۳	۱۷	حصینه	حصینه
۶۱۴	۱۹	موسم	موسوم
۶۱۵	۲۱	مقوی	مقرری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مبارک
۶۲۱	۹	الامثال	الامتثال
۶۲۳ و ۷۹۷	۰	درانخان	دارانخان
۶۳۰	۲۲	ذلات	زلات
۶۳۱	۶	السلطنة	السلطنة
ایضا	۹	گزیر	گزیر
۶۳۷ و دیگر جاها	۰	صیفخان	صیفخان
۶۴۳	۱۲	انعطاس موزان	انعکاس موزان
۶۵۰	۲۱	ندارد	نداد
۶۵۵	۳	بکار	نابکار
ایضا	۱۵	انزاع	انتزاع
ایضا	۲۰	امتنا	امتناع
۶۵۸	۱۵	توج	توج

۵۳۵۵	سطر	غلط	مصحح
۴۵۶	۱۸	جمع	جمع
۴۶۲	۲۰	مدوا	مدوا
۴۶۴	۱۸	عادت	عادت
۱۵۱	۲۲	دوراهاش	دوراهاش
۴۷۵	۱۹	حیات	حیات
۴۷۶	۲۱	اوقات	اوقات
۴۸۷	۱۹	شبهه	شبهه
۴۹۳	۲	عمالی	عمالی
۱۵۱	۵	دور	دور
۴۹۷	۱۸	قطع	قطع
۴۹۹ و دیگر جاه		نویس	نویس
۷۰۳	۲۰	را	را
۷۰۶	۶	بهترین نشان میدارند	بهترین نشان میدارند
۱۵۱	۲۷	صدمه	صدمه
۷۰۹	۱۳	هائل	هائل
۷۱۰	۶	الأمكر السیة	الأمكر السیة
۱۵۱	۱۷	و دار دادند	و دار دادند
۷۲۲	۱	فاتر	فاتر
۷۲۶	۲۰	توالتی	توالتی
۱۵۱	۲۱	خفاشان	خفاشان
۷۲۸	۱۸	اروی	اروی
۷۳۲ و ۶۶۸	۰	در	در

۸۳۹۴	سطر	مصحح
۷۳۳	۵	بردارت
۷۳۶	۱۸	موانع
۷۳۹	۲	مبادات
۱۵۱	۸	جشی
۷۴۱	۷	سپیداران
۷۵۱	۱۶	نش
۷۵۳	۷	ر
۷۰۳	۶	طمع
۷۶۱	۰	اعیان
۷۶۶	۵	نواحی
۷۰۱	۰	صبع
۷۷۷	۶	تفاتر
۷۰۱	۳	در
۷۶۶	۱۳	خصال است
۷۶۰	۱۲	خمر
۷۶۲	۱۹	زوم
۸۱۹	۱۱	شده
۸۲۵	۱۵	نوسنج
۸۲۶	۲۲	معد
۸۲۶	۲۲	مهمی
۹۳۰	۱۱	ارتقا

مطر	مطر	مطر	مطر
۸۳۱	۱۸	سوا	سوار
۸۳۳	۱۹	میناکار	میناکار
۹۰۱	۱۵	نبردی	نبردی
۹۲۰	۱۰	نیمت	نیمت
۹۲۶	۱۸	لا	را
۹۲۸	۹	لریش	لریش
۹۳۷	۱۴	خد	حد
۹۵۲	۱۲	دامت	ادامت
۹۸۸	۱۳	ی	بای
۹۹۴	۱۵	ظفر - پاه	نپاه - ظفر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارجمند شد	ارجمندش
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	۰	سوز	سوز
۱۰۶۳	۲	اُخاوه	اُخاوه
۱۰۸۴	۱۹	ده - مرجه	ده - مرجه
۱۰۹۵	۱۴	پشکان	پشکان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بمقل پرتو آگاهی • شاهان ز تو کامیاب شاهنشاهی
آن را که زکائنات برتر خواهی • بر سر نهیشت انسر ظل الهی
اورنگ بشیخان کشور بیان را تیغ زبان باقبال ثنای بی همتائی
عالمگیر است که بر انراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوچ نصرت و فیروزی از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و بر افتادختن اساس شوکت معاندین تیره اختر ادبار قرین
از حاجت اقبال و بهروزی بمقتضای صلاح اندوژی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معانی را تحفه سخن به برکت حمد جهان
پیرانی دلپذیر است که آرایش شاهد ملک و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بمنه تقدیر
اوست و پیرایش گلشن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خس و خوار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
تافتیر او • بیت •

گردانداخته و بر برادر داشته • بنوعی که باید چنان ساخته
فرمان روائی که نامه شهنشاهی از نقص خاتمه تناهی عزت
وجالات پاکست و در جمعت و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکلیفی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایه ندارد
اندازه کمالات ذاتی بر نداشته چون راه ثنای ایزد بیچون بود و انسان
حیران که نقش برون پرده این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نگشته چنان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دست
سپاس فرورمایگان بشیب حدوث بمدد کرسی اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کهریابی قدم فرسد و غبار ادراک خاک نهینان
کوی عناصر بچنبش نسیم مکر و دانش یدامن هوای اوچ لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که مهبط انوار فیض ابد وازل
است با وجود کمال تنزه و قدسی نژادی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبادی در پیدای ناپیدا کنار شناخت کده آفریدگار راه عجز
و انکسار بود و لا اُحصی و ما عرفناک گوید عقل معجوب ما
محبوبان کلبه حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
بایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائی
کامیاب معرفت و شناسایی چنان کبریا تواند گشت و ما معصومان
چار دیوار طبایع را که بیگانه وادی قدس تجردیم بسرمایه چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهی بر زبان اندیشه تواند گذشت هیاهو
هیاهو کالای دست بالای ثنای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیسه راست نیاید و نقد ستایش معاملان چار سوی

نقص و آیش در عرصه هل من مزید قدس و کمال بیعانگی را
نشاید بیانش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را برین درگاه
مروت اظهار مسکنست و ناتوانی محض صلاح دانی و مصلحت گزینی •

مخن را چند پاشی محمل آرای

بدمت آویز عجز اینجا بده پای

سبحان الله در جناب احدیت و کبریا که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روائی و در بازار عزت و جلالتی که نقد
گنجینه دانش و آگاهی بچیزی برنگیرند و به پشیزی نپذیرند فاسره
فلس مقالات پیوسته حرف پرستان را کدام رتبه پذیرائی • نظم •
دل ز کجا وین هر دو بال از کجا • من که و تعظیم جلال از کجا
و هم مبنای بسی ره نوشت • هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل • مشکل این حرف نکردند حل
گز ازش علم چه دریاست این • تا بدش ملک چه مکر است این
تعالی شاه این چه رتبه علو شان الوهیت و یکتائی است که از غرط
مایه ظهور و پیدائی کور دلق ظلمت کده امکان را در مشاهده انوار
هستی خویش جای چشم پوشی و ناپیدائی نگذاشته و با اینهمه جهان
پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کده ذات پرده
از جمال عالم آرای حقیقت خود بر نداشته زهی دادار منع پرداز
و قادر حکمت طراز که از بزرگ سازی خاصه قدرتش صفحات حال
کامیات برنگینی نسخه بال طاووس است و بجهان ابروزی پرتو حکمتش

ظلمت پیرای زاریه استعداد ممکنات از روشنی رشک خلوت
نانوس • نظم •

چنان لطف خاصیش با هر تن است • که هر بنده گوید خدای من است
چنان کار هر یک جدا ساخته • که گویی به غیری نه پرداخته
بی نیازی که نقش پردازی کلک لطایف نگار مشیتش از پرده کارگاه
حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کهای گنج پنهانست
بر روی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحه دانش
و بینش ساخت و مستعد نوازی که مابقه عنایتش بجهر شناسی
علم ازل جواهر زواهر نفوس قدسیه انبیا و رمل را که گوهرهای شب
چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن نظرت و استعداد بنایش
انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان
دامن هستی را گوهر آگین کرد و آن قدسی منشان کرامت آگین را
مرمایه شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریافت امرار کارخانه
وجود ارزانی داشته بادرآک جلال دلائل ذات و صفات کرامت
امتیاز بخشید و چون بصر بصیرت و دیده بینش کوته نظران عرصه
آفرینش از مطالعه انوار قدس الوهیت محبوب و دمت استعداد
محبوسان سلطه امکان کوتاه از دامن کهربایی وجوب است برای
تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتی و ظلمت
فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوه نبوت برادر وخت و
پیونده از فروغ دلالت زمرة انبیا و مرملین که صدر آرایان بارگاه
تقدس و پرده گزینان جلیباب بشریت اند پیشگاه وجود و حاجت
هستی یلوامع انوار معرفت و خدا پرستی روشن داشته در هر

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی گروه والا شکوه را خلعت
معجز طراز رسالت پوشانید و بر سر بر عصمت مصیر نبوت
نشانید تابدستیاری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس
معدا و اشقیای بوده بدوای امر و زواج نهی انتظام بخش سلسله
وجود و رونق اتزای کارگاه ایجاد باشند و کم جان قابلیت و
استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت میض و گرسنه چشمان
طعمه افضال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی
حازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی
و لطیفه ربانیت در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص
صوری ترقی و استكمال نوری میر فرموده در یکی از کمال افراد
بشر بمرتبه کمال منظر روحانید و ذات قدسی او را مضم آن نور
هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حاصل اکمل
آن سر آلمی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی
اشرف مظاهر وجود - حامل کارگاه هست و بود - محرم سر پرده قدس
احدیت - هدم محفل انس صمدیت - واسطه نظام سلسله هستی -
رابطه انتظام مرحله حق پرستی - عنوان نصول کایفات - فهرست
ابواب مکنونات - لوح محفوظ امرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار
معارف ارببی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سر بر قرب حضور -
سفیر کعبه لغوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تابشیر صبح غیب - شمع
شب افروز ظلمت ریب - صورت نامه رحمت آلهی - رحمت عامه
عوالم نامتناهی - نختین پرتو آفتاب صبح ازل - پندین ثمر نهال صنع
قدیم ثم بزل - خازن کنوز رحی و کتاب - کاشف رموز ثواب و عقاب -

نقاد جواهر نفوس انسانی - صبر فی نقود خزان - امکنی - اولین رقم
خاصه بیچون - سر سخن انشاء کن فیکون - مبدن احرار مبدأ و معاد -
معین مراتب حق و رشاد - گل مرصع گلشن لیدالی و ایام - منافع
روی دست چارموی عناصر و اجرام - واسطه الفجالی عبوب - وسیله
امحای ذنوب - خلف الصدق هودمان غیب و شهادت - ابو الابه
نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر - آمزیده اول و
برگزیده آخر - هدایت کیش شفاعت گستر - عصمت پیرای اعجاز
پرور - فروغ کوهر ارواح - مصباح زجاجة اشباح - نور مقدس و عقل مجرد -
روح منزله و نفس مرید - فیاض عوارف معارف ربانی - قسام وظایف
کمالات انسانی - قاید قوایل وجوه - هادی مراحل شهود - جلا بخش
مرآت امتدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زدای دیدة دانش
و بینش - طلسم کشای گنج آمزینش - دانای اسرار سواد و بیاض -
مبدن خلیفه مبدأ فیاض - پیشوای دنیا و عقبی - رهنمای صورت
و معنی - دیدار چه آرای نسخه جلالت و سروری - خاتمه پیرای رحاله
رحالت و پیغمبری - رهبر وادی فوز و نجات - داور عرصه محشر و
عمرات - کرسی نشین عرش رفعت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت
و اسطفا - حضرت محمد مصطفی - علیه وآله و اصحابه من الصلوات
و التحیات ما کان اتم و اوفی •
محمد شهنشاه ایوان قرب • بهار دل افروز بستان قرب
ایق لایق مسند کبریا • ولی فخرش از فقر و از بوزیا
ز درویشیش بسکه سرمایه بود • زندادری فقر بی حایه بود
شب و روز بر سفره روزگار • بندی از نعمت جهان روزه دار

جز آن شب که بر فرص میامت دست • زخوان فلک نیم نایب شکست
بعد از اكمال دین و اتمام نعمت معرفت و یقین بوجود نور آگین
حضرت خاتم المرسلین که کارملت و ایمان یسایستگی رونق و سامان
یافته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت فرخنده بخت سعادت
نزدک بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلی منجلی
گردید و دوره نبوت بانجام رگنجینه وحی بمهر اختتام رسید بانقضای
کمال رحمت و رافت نامتناهی نیر خلافت و امامت از مشرق
مقابع و کرامت دمانید و جهانبیانرا از بیم تیره روزی رهانید
چنانچه صاحب کعبه ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعی
خلقای راشدین و ائمه دین که چراغ امروز مشکوه نبوت اند روشنی
و ضیا پذیرفت و کارخانه صنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را
بسرکاری متابعت و اهتمام حقانیت آن بر گذندگان تقدس آئین
و پیشوایان هدایت گزین که پایه قدر و جلال و اندازة فضل و کمال
شان از اندیشه وهم و خیال افزونست و کلام اعجاز پیرای آلهی د
حدیث وحی طراز حضرت رحالت پناهی بجاییل نعمت و مذاقب شان
مشکور رونق و انتظام امزود قواعد خدا شناسی و رسوم حق سپاسی
والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دین و اعتقاد از خض و
خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد
آئین دین پروری و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را متأثر
شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و امتیلا در اطراف و اکناف جهان
بلند آرازه گردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز دلپذیر
و برکت اصابت تدبیر آن فرازندگان پایه خلافت و طرازدگان خلعت

زیادت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار فجار بصورت و آسانی
میسر گشت و پایه تدر و منزلت دین مبین بپای مسامی جمیده
آن رهنمایان حق آئین و معتقدان طریق یقین در اندک فرصتی
از اوج شهر برین در گذشت رضی الله عنهم بحسن الخلفاء و الامامه
و رضوا عنه بفوز القرب و الکرامه و چون طراوت چمن شریعت و نصارت
گلشن ملت بی آبیاری تیغ معدلت و سیاست و استحکام اساس
دین و استقرار قواعد شرع مبین بی دخیلاری امر سروری و ریاست
صورت نگیرد و نسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای
ادامه آلهی و تنظیم امور مصالح و مهم رعیت و حفظ قانون عدالت
و سوبت بی وجود قهرمانی داد گستر و فرمان روانی عدل پرور
امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغه ایزدی پس از انقضای
عهد سعادت عهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت
مذکور ریاست کنده برابا که ظل مرتبه خلافت علیاست بنام ناصی
فرمان روایان معدلت بپای آرایش بخشیده زمام مهام خلیف و
عباد و سر رشته بصفت کشاد کار خانه تکوین و ایجاد یکف عدل و
داد حاکمین دین پرور و انزاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان
کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و ملت و دین و دولت را
از میامن آثار لطف و قهر و غرور انوار رافت و نصفت آن سالکان
ممالک سلطنت و زاهدان ملاحج خلافت رونق و ضیا افزود و هر چند
که خورشید لطف و هدایت ربانی از اوج اقتضای حکمت و مشیت
بر ساحت احوال طایفه از گروه والا شکوه نوع انسانی تافته این امر
حلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشار و دیدمت گذاشت از آن

خاندان دولت و سروری بلند احتی را بانصر سعادت و برتری
بر انراخته بادی و بانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
قواین حشمت و جهان بینی حاجت و از آن سلسله ارجمند قوی
طالع بخت بلندی را برین آن دولت جهانگشا و مکمل آن سلطنت
عالم پیرا گردانیده او را بجایل توفیقات خاص و مزید کرامت
اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آوران آن طبقه جلالت
آئین نواخت تا پایه جاه و جلال بپایان بخت و اقبالش بذروه
ترقی و کمال رسیده محمد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
قدسی مژالش در مرتب دولت و جهان بینی و مراسم سلطنت و
گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبه عالی و دیباچه نسخه
مقدس و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
خلافت طبقه رفیع کورگانی و سلسله علیک صاحبقرانی بر ساحت
شهود و منصب پرور چون لعل مهر منیر عالم امروز است چه همچنان
که بادی آن دولت ابدی ظهور ربانی آن سلطنت ازلی احساس
دست پرورد توفیقات آسمانی - مورد تابیدات ربانی - مصدر آثار
عظمت و جلال - مطلع انوار ایهت و اقبال - فرازنده لوی جهان
کشانی - طرازنده سریر فرمان روانی - مطاع خوانین گیتی و خدایگان
سلطین عالم - امیر کبیر و خافان اکرم - حضرت امیر تیمور صاحبقران
اعظم - است انار الله برهانه که فتوحات شکر و مسامی جمیده
آن حضرت در مدت بی و شش سال سلطنت و کشور ستانی زیب
عنوان ظفر نامهای پاستانیهست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
ابدی و مسیح آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سادات

گیتی خدیو عالمگیر جهان ستان شهشاه خدا آگاه زمان ماست
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایه رفعت
و سرافرازی و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
اوج شرف و بلند پروازیست یعنی شهشاه ظفر جنود تائید مباد -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر مظهر بلند اختر - مرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - فیروز تخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح میمای مغرق ضمیر - آینه روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و تغفل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معنی عقل - پیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت مرمدی - گلچین حدیقه خلق محمدی لنگر حقیقه حلم
و وقار - قطب ملک ثبات و قرار - ماهیچه رایت نصرت و فیروزی -
شمسه ابوان دولت و بهروزی - احلام پرور کفر سوز - سرزدای
خبر اندوز - زنا رگسل بیت شکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
اعدل معنی عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
انجمن جود و کرم - گران زکب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دندان - کامل نصاب جوهر دانش
و بیفتش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازی -
قانون پیرای طرز مسکن نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

دل و جان خدای - فروغ گوهر خرد - جدا کنند نیک از بد -
بند رسی خدای مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت -
اندوز - جود نمودت - سرعت مطاع سلاطین مطاع - نقش
و دایره اندام - مظهر الطاف سبحانی - آینه رحمت رحیمی -
زود روی - هدیه خرم و زرم - پیدشوی سلاطین والا عزم - نظر کرد
سعادت آری - دست پرورنده لطف لم یزلی - صورت عظمت
و جان - معنی دولت - اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط
نور انوار - سراد آزادی اورنگ خلافت - مربع نشان چار دانش
- صفت - حدیقه اطف و عذات آله - شمع این شش انجمن
و - دل - بارگاه جود - عالم آزادی اوج سروری و سرافرازی -
- - محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه
عزیز - مودت خداوند الله و مله رسوله العزازی - و موبدا
لا اله الا الله - احراز امداد و المفازی • نظم •
سپاهی که دانش بگایید • مسخر کرد عالم را چو خورشید
هر از آتش شمشیر بود ظاهر • که عالمگیر خواهد گشت آخر
چو سرباز هر او روشن زبان را • بود روشن که میگردد جهان را
راهی خدای مودت وصال • و شهشاه حق بهره سعادت پیوند • که
محمدی زود تو دایره رای و دوت سر پنجه تائید آسمانی لوی دین
• رایت در دست است همت بر افراخته و بقیوبت شرع عریف
و حرز اوامری • - پادشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته -
• - سعی و جودش در محو رسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته
• در حوت سعادت هر زور و رگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

گسیختنی احمق و برهمین بتخانه نشین از صندوق جبین سر گرم
 رنگ بنای مسجد ریختن - بتونیک اعلاء معالم دین نمویی گرمی قصر
 رعنتش عرش اشتباه - و ببرکت مینانت مآثر شرع مصطفوی دست
 زلزله حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - در محکمه قاضیان قصاص قدرتش
 بتنفیذ احکام شریعت غرا گدا با جمشید و نذر با خورشید دوش
 بدوش - و بمتابعت محتسبان قدر مولتش در منع آثار بدع و امو
 آسمان از کهکشان دَره بر دوش - بمیامن سمنی و اجتهادش کار دین
 و ملت با برگ و ساز - و از زبان تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
 دراز - از هیبت ترکناز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
 هند مانده زلف بَنان است - و کفر طرازی که ترک بیداد نکرده
 دل بیدرحم خوبان - روزی که زانوش لوای عدالت در جهان انداخته -
 نخست رفع دین میبرد و جور انجم از فلک زدگان نموده - و دمی که
 همتش بکشایش کار عالم پرداخته اول گره از پیدائش بخت فرو
 بسته بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز برآستی
 گرانیده مگر میزان که دسبدم از سلجیدن بار عطایش خم میشود -
 و به برکت صدق و سدادش هر مایه امتزایش پذیرفته الا حاصل
 بحر و کن که هر نفس از باد دستی سخایش کم میشود - سرشته
 زنجیر عدالتش در دست مظلومان جور دیده از سلسله زلف معشوق
 در دست عاشق ستم کشیده خوشتر - و نوای کوس انصامش در گوش
 دان خواهان بیتاب از نغمه طنبور و ریاب در مسامع مستان خراب
 دلکشتر - شعله قهرش موزی روشن کجرتار را بسان مار پوست از تن
 درست کشیده - و جلال غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بَره

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در هرش گاه عدالتش ظالم
 پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و در بارگاه
 نصفتش چرخ منده گردنشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشایی
 که پا از اندازه گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالین بر بساط
 انصامش لکد کوب سیاست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم
 از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پایه
 خود ایستاده - پالنگ غضبش بر گردن سرکشان و جباران چون طوق
 قمری با گردن همراه - و گسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و
 کجرتاران از سوهان اجل میانجی خواست - از بیم تاکید شعله عتابش
 در پرده داری ناموس شمع را از چاک پرده فانوس پدید تن در
 کداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش در نهی می پرمستان لاله در بزمگاه
 گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش
 حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهره غضبش بتقصیر هوا
 داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برآوردن است - و اگر
 در گلستان از کشاکش تعدی باد تباہی اطللس گل و پیراهن
 حریر لاله چاک خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط ناسیه را از شعله
 عتابش بیم سوختن - بحماییت محتونی عدالتش گل حساب خورده
 خود از نصیم میتواند گرمست - و به پشت گرمی صاحب انصامش
 ابر شمار در خویش از دریا می توند جست - اگر نه جرم کجروی
 آسمان بودی - فکر فلک بهیمایش بناحن تدبیر عقده ذنب کشودی -
 و اگر روی آفتاب در میان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر ذره
 خورشیدی نمودی - خیاط فضا در دوختن خلعت بقا بر قامت

والای دواتش امتداده زمان را بجای یک رشته در سوزن کشیده - و معمار قدر هنگام بنای قصر رفیع حشمتش کونبای نظر فضایی عرصه امکان و پهنای ماحیت مکان را اندازا طرح یک ایوان دیده - از بس خرابه ها بمماری لطفش سمت عمارت یافته - و جبال و بوابی از فیض آیادی کرمش آیادی پذیرفته - در ایام خیر انجامش جز چند بی خامانی - و بغیر از چرخ و شاهین بی آشیانی - نشان نتوان داد - از آنجا که در معارک هیچا بجوش توکل و سپر تسلیم از مدینه تیغ و حنان بی هراس و بیم است تصرف جود همیش از انعام مهر را در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از طازن مکرمش زو به سپر برند - و چون از غایت تقدس ذات و حسن توفیق لب بشرب رحیق نمی آید اجتهاد قهر و سطوتش شیشه و جام مخصوص رزم ساخته تا غازیان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند - هر کسایی که به نخوت کلاه جباری از سرگردون میربوندند سر انقیاد بر آستان عبودیتش نهاده اند - و جبارانیکه بمباروی تطاول پنجه از خورشید میبردند دست بیعت بقبضه تیغش داده - هر که سر بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سر سناش گذاشت - و هر که تخم عداوتش در دل کاشت جز خمران حاصلی برنداشت - در ایام عدالت فرجامش اگر ظلمی رفته برگزندگان و پیشینیانست - و در زمان نصفت مفاوتش اگر ممتی مانده بر محرومان این آستان اقبال آشیان - دشمنان را پی زحمت جنگ و پیکار از پا در انداختن تصرف اقبال بلند اوست - و موثران را بی توسط خواهش و اظهار کام دل روا ساختن اخفراع همت ارجمند او - محروم ملک را

در خطبه گاه و غا تا از گوهر بی بهای مردی کلین نه بخشیده در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از آئینه تیغ جهان کشا رو نما نداده بند نقاب نکشاده - لطفش را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی دشمنان تاثیر سیل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل دم هیچا جوهر شمشیر - گلشن بخت هر مبرز کرده طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال بلندش - طینت پاکش خمیر مایه معادلت و توفیق - جوهر ادراکش پیرایه دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایه اورنگ قدرش بر سر انیسر خورشید - گوهر پایه بختش درة التاج جمشید - سیه درونان از برق سناش در خطر - شر طینتان از آب تیغش پر حذر - گوهر شب چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای صیبر صافر بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - قضیش را عفو دمساز - کف همتش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش بر خاک - پای همتش بر افلاک - با عهد و اسخس کوه در پایداری صحت - حدس صایبش را عقد اخوت با کرامات در صحت - در برابر فروغ رایش روی آئینه سکندر چون پشت آئینه بی نور - با وصفت دنگاه جاهش ماحیت حشمت سلیمان تلک قر از دیده مور - نخل آمال دشمنانش در بی برک و باری همطالع چوب دار - گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پر زر گل همیشه بهار - تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دست

• نظم •

• سحاب از یک گوهر •

بر جودش حساب بحروکین پاک • از در بیم بخشش نقد انلاک
 کند هر در چو دست جود پرور • تو گوئی بحر کف آورده بر سر
 چراغ بزم گردون اختر او • فروغ هفت دریا گوهر او
 بود جوهر بتیغش گاه خون ریز • بسان موج دریا شورش انگیز
 گذارد بر مخالفش مردم کین • سرافرازی دشمن نیست جز این
 جهان از تنه در عهدش امان یافت • ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت
 چنان زو امن و آسایش فزوده • که چشم فتنه هم خوابش روده
 وجودش مایه تخمیر عدلست • بدورش ظلم در زنجیر عدلست
 سپهر و انجم و مهر و مه لو • قدیمی خادمان در گه او
 نه تنها دولت دینیش دادند • که ملک صورت و معشیش دادند
 بود روشن چو خورشید از جبینش • مسخر کردن روی زمینش
 بدولت چون لوائی دین برافراخت • بنصرت رایش را حق علم ساخت
 بکار دین بود در هشت و نخت • نگنده همتش سجاد بر تخت
 تقدس خانه زاد طبیعت او • توکل پیشکار دولت او
 نه پیچد سر ز فرمان آلهی • ازان حکمش رود بر ماه و ماهی
 چنان گز دولت او دین قوی شد • همش دین کام بخش از مسروی شد
 نشاندش حق ازان بر تخت شاهی • که بر کرسی نشیند دین پناهی
 بدورانش که نامی از ستم نیست • خرابی جز در اقلیم عدم نیست
 بقاء عدلست چون در جهان کرد • جهان را عدل او دار امان کرد
 همین يك ظلم اکنون در جهانست • که نام عدل بر نو شیر و انست
 آلهی آسمان را تاملدار است • چمن را سبزی از خرم بهار است

فلک بادش بزیر پایه تخت • و زو هر جز باد گلشن بخت
 بعدلش هفت کشور باشد آباد • ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ مازی کلک بدایم نگار جادو فن در سبب

انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شیخ چراغ سخن طرفه فروزنده جوهر بیست که
 تیره روزان زاویه گمنامی را در شبهای تاریک امید ازو
 برافروزد و متارک سوختگان سپهر مراد را کوکب طالع از لواجم آن
 فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختر بیست از آسمان قدس
 که تاریک بشیقان انجمی خمول بمشعل پرتو هدایتش راه بحریم
 بارگاه قبول تواند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت
 از بارقه دلالتش مراحل کعبه آمل توانند سپرد گرانمایه گوهر بیست
 از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزیر مکرمت
 و احسان پیراید و شگرف متاع بیست از کشور آکمی که هر کس
 بمسط مودای آن چینه کامیاب سود مقصود آید نخل بیست که
 بختین میوه اش ثمره دولت و شاد کامی بیست و نهال بیست که
 اولین شکوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآت بیست که
 جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مفتاح بیست
 که ظلم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد • نظم •
 آرایش ملک هفت کشور مختصت • اکسیر سعادت مختور مختصت
 نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان • گزهرچه سخن کنند برتر مختصت
 خامه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

زمان محمود و اورنگ آرای این عهد سعادت احاس یعنی خدیو
 هوشمند نکته رس نظرت بلند دخیقه شاهی که به یمن احسان و
 تحسینش مستعدان هنرور به بخت والی هنر می نازند و از خاک
 آفتاب فیض مکانش نکته سلجان بالغ نظر بعمل کیما سخن اکحیر
 معادت جارید میسازند آن شهشاه قدردان دانش پند که از پرتو
 تربیتش کوکب تیرگی ارباب معانی نور بخش مهیل یمانی و
 بفرغ عاطفتش پیشانی طالع اهل هنر چون جبین خورشید
 نور اندیست بطنطنه کوس اقبالش بخت غنودگی ارباب اعتماد از
 خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرم و انضالش یوسف
 سخن بصد عزیزی بر کرمی قبول نهخته جویری که تا اکنون از
 زمانه بر خردمندان میرفت لطفتش بصد گونه دلجوئی بتلانی
 آن پرداخته و عیبی که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار
 داشتند حسن انصافش رفع آنرا از منکرات دادرسی شناخته
 اگر درین معنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من تا توان
 توان گرفت که پس از عمری که چون حرف وفا از خاطر روزگار
 فراموش و در زاویه گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم
 بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت
 و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهره طالع زدودم و به یمن مدیحه سکالی
 این اورنگ نشین کشور مفاخر و معالی کامبخش کلم و زبان گردیده
 گوی دولت از همگان بودم مشاطه دهر بنات انکارم را که از بخت
 بختگی در نهانده ضمیر پرده نشین بودند بزیور ثناء خدیو زمان
 آرامته در بزم اشتیاق جلوه داد و میری روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فقدان مشتری و کمال بازاری در گرو عقده طالع مانده بود
 آب و تاب اعتبار داد بنظر قبول شهشاه جوهر شناس رحماند
 بدستگیری طبع سخن مرا از حضیض مذلت و محمول برآمده بر بهاط
 عزت و قبول نهستم و بسحر طرازی خامه نکته پیرا طلسم گنج
 معنی کفوده کار نامه هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر
 از کنارم برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت
 زمانه گوهر قدرم آشکارا حاجت کامیاب معادت جارید گشتم زله
 بقدحول امید گردیدم دولتیم بهمار کباب آمده مزده حصول مقصود داد
 یوسف گم گشته بختم بوی پیراهن بچشم روشنی دل فرستاد ایام
 که همواره تلخ کلم با کامیم داشت از نی خامه چاشنی لبشکر چشاند
 و دروان که پیوسته پایه قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالی دست
 عطارد نهادید طوطی خوشنوی کلم بشیرین زبانی ثناء خوان بزم
 اقبال گشته عکس چش نوال لطف و انضال حایه ذوالجلال گردید
 و عندلیب نوا سنج طبعم در آب و هوا بهارستان جود و احسان
 خلیفه جهان گل گل شگفته باهنگ شکر مرانی صغیر صریح بر کشید
 آثار قلم بطفیل شعر مناقب این بر گزیده الهی چون بوی گل از
 فیض همراهی صبا بهر مو انتشار یافت و ملک مخم بمیامن ثناء
 شهشاهی مراند رفته به تمهیت گوهر سمت قبول پذیرفت •
 • نظم •

طبعم از اقبال ثناء گشتی • یافت در اقلیم سخن مروری
 نطق من اعجاز محیا نمود • خامه بدستم ید بیضا نمود
 گریه بسی بیده بشناختم • کلم خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند در رنج برد • لیک ازو مایه صد گنج برد
 بخت که میکرد رم از نام من • گشت بانسون سخن رام من
 خضر قلم از ظلمات دوات • ریخت بکام دلم آب حیات
 داد فلک از پهن ناکسیم • دولت جاوید فکو نامیم
 کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال
 جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان
 کشا و پیر دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت
 بر جهان گسترده و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف
 و کمال و مطلع نصرت و فیر زوی جلوه جهان افروزی آفاق کرد این
 غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کلام بن محمد امین منشی
 که خطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست
 فرموده بلیحاصلی ماخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت
 بکچند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بصر می برد
 بباری دولت و رهبری توفیق شرف استلام این سده فلک احترام
 یافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت بقیعش
 ارادت آرامده در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه
 از نقص هم پیشگی تنگ مایگان سخن و نرو پایگان این فن که
 همواره چهره قنار سرمایه داران معنی بناخن عیب همکاری آن گروه
 خراشیده است مدتی بود که طبع غیوت منش هوای سودای سخن
 سرایی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر برگرفته بود و
 دل ننگه منج معنی گزین را از تمادی ترک ممارست این صنعت
 بدیع آئین بمضمون اینمقال که • ع •

پس که خاموش نشستم سخن از یادم رفت
 طرز سخن طرازی و شیوه شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون سر
 خوشی درق دولت آستانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابی این
 سعادت و از جمع اسوده را بگلگونۀ نشاط چهره برافروخت و غلچۀ
 دل پیوسته را اندازی شکفتگی آموخت زبانا شوق سخن و خاطر را
 خار در معنی تازه گشت و بکاک استعجال صفحۀ چند بانشای
 مداح • محمد ابن دات اندس نگاشته تحفه انجمن اقبال و هدیه
 درگاه محردخل که معدن گوهر دانش و ستوداد و موطن منادین
 و مدد است گود بد ز • که دران محفل عین اصاف و
 مدرسی در پناه بند و از محاسن عادات ارجمند این خدیوخواهر پرور
 هار پست سب که ز اوقات معنی گنی انگشای ماکرید و گوهری
 به معنی می پذیرد آن خرف زبانی ساحل خیال که خمر عرق
 تشنه و افسان آبی فداست بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه
 حمه • منج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یامده پسند خاطر
 در دهان ب ناک و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم
 طبع و حسن آهده ساز معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت
 در صفت آئین و مصاف سعادت قرین را که زبیب نسخۀ مفاخر
 و جمال دوران باستانی و علوان دیباچۀ خلافت و کشور ستانصفت و کم
 دسی ز سلاطین جهاندار و خواتین سپهر اقتدار را مثل آن احوال
 بدیع و مذاق شرب از شکوه همت و رموخ عزیمت و اصابت
 رای و متابعت تدبیر و حلال فتوحات و عظیم محاربات و مساعی
 مشکوره و کوششای موموره روی و ده بندی تکاپوی سعی مراهم

آورده بی غائبه بدش و کم بقلم صدق رقم در تید تحریر کشف و آن
جواهر اقبال را که هریک آویزه پیشطاق عز و جلال تواند بود به سلامت
بیان و جزالت کلام در ملک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این
نسخه نامی مصحف گرامی بر صفحه روزگار بیادگار مانده پس ماندگان
قائمه هستی را که از گران خوابی نشاء عدم غروب ادراک این زمان
مصعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند مرمایه
اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار
و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باری اگر بیچشم عدیان و مدرک
بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو لعل الذات قدسی
میر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق
لحوال نرفته فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی
از بسیاری به مدارج کمالات نامتناهی این برگزیده الهی پی برند و
اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبیل از انداز توانایی
و اعتماد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات
شهنشاهی که انصرام بخش هرگز و عقده کشای هر دشوار است
دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید •
• نظم •

من هم کمر قبول فرمان • بستم بمیان خدمت از جان
بفشتم و خامه برگرفتم • این بار گران بمر گرفتم
تا سر کنم این شگرفنامه • باریک عدم چوموی خامه
لطف از شعر حسن خدمت از من • فرست ز مهر همت از من
و این ناچیز ذره را از خلعتخانه مکرمتی بنهریاف مراتزای این

خدمت بلند و ثبت قامت استیلاز انراخته حکم معلی بطفرای نفاذ
بنوعت که رباع نگاران پیشگاه حضور و مرورشده داران سوانح اقبال
سحق و ابعات گرامی و فهرست واردات احوال حامی ماه بهماه
و حال حال با وقایع صوابع و حقائق و لایات که از اطراف و
اندک ممالک به پیشگاه خلافت می آید بر اقم این دناتر سعادت
مپارند و حرکت احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل
تدوین حقائق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام
معین بوده اند و تبعیضات مراتب محارباتی که اولیاء دولت را
پایه سعادت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار
که در این عهد نصرت و معارک نیروزی شرف حضور دریافته
است احاطه نموده درین دناتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که
تقدیرش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان کبر بیان خلیفه
زمن که احاطه صدق عدالت از انصاف نبوشیده بارشاد آن رموزدان
سرور ملک و ملت یقینی کلام دوران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد
که هرچه زین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست
و تهذیب شاهانه دامتان دامتان ازان ناحی ظفر نامهای پاستان
در خواب ندس و اوقات مناصب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دل رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز حمت تصحیح
و تاقیم باد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه
بیدشور دانش به زیب و زینت پذیرد و این کتاب میمنت عنوان
را که مانند صیبت دولت و طنطنه صولت آن حضرت عالم گیر باد
نعمت صیبت لغت اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده خراج ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال در کنگاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر مواعید عهد سلطنت و فرمان روائی مظهر تائیدات ربانی مورد توفیقات سبحانی اعلی حضرت صاحب قران ثانی مفصلا مذکور و معطور است عنان کمیت آسمان خرام خامه از تکاپوی آن والی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت موکب معلی از دکن بمستقر اورنگ خلافت که در جمادی الاولی ساله هزار و شصت و هفت هجری روی داده و آغاز جهان امروزی و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هزده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن وجه نیست و پیشهاد همت آنست که اگر بخت یاری و روزگار مددکاری کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظیات احوال فرخنده فال بجهت شادابی گذار بیان مجملی از مواعید دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و تقویات متبرک است مرقوم کلمه نگفته حنفی حقایق نگار ساخته مقدمه این فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخه میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بختیاری و دستور العمل آداب خصوصی و جهانداریت یافته شطری از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که نمونه ایست از جلال نعماد الهی از ذمه عبودیت ادا سازد و هم

بر آیندگان شاهراه همتی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال قدسی یا بدد حق ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن نیست که درین صحیفه معالی تصریح بلم مقدس معلی نماید در هر جا از ان بلغظی شریف و عبارتی بدیع که مناقب مقام و ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قران ثانی را بر حسب اشاره راجع بعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و و نا شجاع سخن میسراید • کمال است بطریق اختصار و اجمال •

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و مطوع تباشیر صبح اقبال این برگزیده ذوالجلال ارمشرق سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال

ابفدای مواری ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم کبر بادشاه غازی از دکن هسست هند حکمت طراز کرخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط ابواب و وسایل موزی ربط داده و بناد حدوث مواعید نشاء صورت بر احاس وجود و صایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار خانه تقدیر بکلک بدائع نگار ارادت نقش لطیفه مصلحت آمیز بر لوح وجود و کز که ابداع گفته و صورت قضیه خبرت بخش عبرت انگیز از جلال قدرت و دقیق حکمتی پی منتهاء خویش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارگیان منظر
شهود و تماشاگران عرصه آمیزش اند محو تماشای آثار قدرت و
صمت نظاره آیات منع او گشته دید بصیرت و اعتبار برکشایند
و از پردۀ نقش و نگار حوادث اسمانی مطالعه عجایب حکم پنهانی
و مشاهده غرایب مصالح آسمانی نمایند هر ایفۀ بر وفق مود آرد
صدق انشاء اذا اراد الله شیئا هیئ اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه
قدرتش امباب و مقدمات وقوع آن امر شکران باحسن وجهی
سامان و سرانجام کنند و کار گذاران نهانخانه حکمتش شرایط
و معدّات ظهور آن سر بدیع از پردۀ خفا بمنصه شهود جلوه دهند از
نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهزاده گردون مریر
عالم گیر است که چون حکمت کامله ایزدی تقاضا آن نموده بود
که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آکن خورشید گیتی
آزای دولتش از مشرق سعادت و غیروزی جلوه جهان افروزی
نماید و بهار عالم پیرای سلطنتش بقیض معدلت و انضال کاین
دین و کلاش ملک را به بداید عالم پیراز نو دولت جوانش نشاط
جوانی از سر گیرد و جهان کهن بمعماري آثار عدل و احسانش از
نور رونق پذیرد لا جرم کار کنان آسمانی بر وفق تقدیر آری و حکمت
ربانی همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواک سلطنت و جهانبانی
آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش
مقدمات خلقت و کشور ستانی او بودند زمانه هر سانحه که می
انگیخت توطیۀ ظهور نور عالم آزایی او بود سپهر هر نیرنگی که
می نمود مقدمۀ وصول نوبت کشور کشائی او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش میرو و نور میکرد و
شطرنجی روزگار در گسترده بساط حوادث منصوبۀ دولت و کمالش
میدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات مطوع نیر
خلقت و جهان بانی آن فرازند لواء گیتی ستانست و خامه
حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پردۀ از
جمال شاهدمقال میکشاید و تصدیق ایلمعنی مینماید شرح شمع
ازین جوانج بدیعه آنکه هفتم فی حجه سال هزار و شصت و هفت
هجری اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافه شاهجهان
آباد محبت در آن ایام در آن محله حسنه ای تربیت کرد و عنصر
در طاری شده مزاج اشرف از منبج صحت و قانون اعتدال که مناط
سند است احوال و استقامت افعال است ملحرف گشت و چون ایام
کونست امتداد یافته ضعف قوی روز بروز صمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند
و سایه توجه ببارگاه مظهر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین
عسلخانه نمی انداختند و خلائق که هر روز بمشاهده جمال مبارک
آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوج
عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت
راه یافته نهاد عظیم در مملکت ملک فسحت هندوستان بهمرسید
و دارا شکوه نا خلف باطل پژوه که خود را ولی عهد میدانست و
بوجود عدم قابلیت رتبه والی ماطنت و سروری همیشه خلعت
استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارمائی
استعداد خود می برد و پیوسته موداء این تمنای اینجا در مرداشته

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایت سر بر خلافت مصیر
جدائی نمی گزید درینوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدنغ
آن عارضه جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
اشتغال بتدبیر امور جهانجانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
عده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک و دولت
نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که نه در خور فطرت و اندازه استیصال
ار بوده بقبضه اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضای رای
سخت بنیاد بروفق خواہش و متمنای خود در جمیع کارها عمل
مینمود و چون خرد راهلما نداشت از تبه رانی راه وصول خبرها
باکثافت و حدود محدود مایه خطوط و نوشتنهای مردم را
میگرفت و کلاه دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
مینماخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیقدر و امراء نامدار و
سایر مردمی که در بلاد و صوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
اکثر بار یافتگان مدد خلافت و ملازمان عتبه سلطنت و سایر اهل
دار الخلافه که حیات با برکت آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هر گوشه
و کنار و متمردان هر صوبه و مرکز سر بگفتند و نساك برداشتند و
رعایاء واقعه طلب در هر جا که بودند ترک مال گذاری نموده تخم بغی
و عصیان در زمین ترم کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در کجرات رایت خود سری انراخته بر تخت نشست
و خطبه رسکه بلام خود کرده ام سلطنت بر خویش بصت و ناشیاع
در بدگاله همین مملکت پیش گرفته بر سر پتفه لشکر کشید و از آنجا
پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناموایی که دران ایام از
بی شکوه برگشته بخت تیره مرانجام بظهور رسید آن بود که چون
مواد شوکت و استقلالش بپایه کمال رسیده و کثرت احباب جاء و
مکنت سر مایه پندار او گردیده با سپاه مومور در پیشگاه حضور بود
و حضرت اعلی در ایام این کوفت ملاحظه عظیم ازو داشتند و بنا بر
رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق ملاحظه
و ملاحظه با او مینمودند و بمقتضای ضعف و وهن قواء جسمانی
که باعث فتور در مشاعر نفسانیست چشم از صلاح دولت خویش
پوشیده ارجاء عثمان آن خود سر نموده بودند و در استیفاء خاطر و
انجاش مطالب و ملتمساتش میکوشیدند درینوقت از غایت رعیت
و هراسی که همیشه ازین خدیو فیروز مند رستم نهیب در دل آن
نافابل بی نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخیلات و
تسویات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت
بیجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب
شهنشاه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح
بیجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آکهم
باین سبب در عقد تمویق و تاخیر انداده از عظماء امراء کومکی
غیر از معتمدان و شاهنواز خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
و چون از تبه رانی و نامعاقبت اندیشی بتدبیر ناقص خود چنین

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمه سرکشی
 ناشجاع و مراد بخش را بهانه فرستادن عساکر پادشاهی بدفع
 واستیصال ایشان ساخته هم در حین حیات میمنت آثار حضرت اعلی
 به نیروی امتظار آنحضرت کار آن هر دو بسازد و پس از آن بجمعیت
 خاطر و نراغ بال با تمام لشکریهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم
 دکن و تدبیر کار این برگزیده آگهی بردارد و بودن خود و اقامت
 رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبرایک که وسط این مملکت
 میسر بحضرت و پای تخت این مملکت ابد مدتست در حصول
 این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین
 و ذخائر انجا در دست او باشد لهذا باین اندیشهای ناصواب حضرت
 اعلی را بانواع ترغیبات در عین اشتداد مرض که هنگام سکون و
 آرامش بودند وقت نهفت و جنبش و جز خواص و نزدیکان
 آن حضرت را نمیدیدند و عامه خلیق هنوز جز بحیات فائض الانوار
 نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافه اکبرایک نمود
 بنابراین رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت
 هجری مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت
 انتهای نموده نوزدهم صفر مایه وصول بمستقر الخلافه انداخت
 و در آنجا چون خواست که مکین خاطر نهاد اندیش خویش بفعل
 آورد باغواهی حضرت اعلی کوشیده راجه جیست که کچواوه را که مدد
 راجهای عظام و رکن رکین این مملکت ابدی درام بود با چندی
 از امراء نامدار و عساکر بی شمار پادشاهی و سپاهی فراوان از حدود
 باتو بخانه و سایر امباب محاربه بهمداری ملیمان بی شکوه مهین

داخل خویش بر حو ناشجاع تمین نمود و لشکریهای مذکور چهارم
 راجع سال این سال از مستقر الخلافه بان مهم روزه شدند و بعد از
 طی منزل از بدرس گذشته در موضع بهادر پور که بمحاصرت
 در دم کرده زنده مذکور بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
 آنجا رحل اقامت انداخته نوارنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
 ولایتست بدک خود داشت بفاصله یک و نیم کوه برابر لشکراو
 رس نمودند و در کمین فرصت و دستبرد می بودند تا آنکه بیصحت
 و بیک حسدی دلی بهانه تبدیل منزل و تغییر مکان آوازه کوچ
 در مدینه حیدرآباد برآید و بیکار سوز شدند و هنگام صبح که
 شهاب مریخی بود خواب آنوقت عدت و تحریک بود و نسوخته
 صفت روزه و حدس و استعدادهای حدس و حدس نموده و کمان
 ز سر حمله و درین لشکر اورا بخت و نداد جمله آتش با زار و
 انگشتان و شمشیر تحریر کردند زانک او نیز چون کار از دست
 و دست زار زنده بود حیدرآباد را بده بدلی مردی سرعت صبر
 کشتی را کمری برزگرفتند و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
 و کبابخانه و عرصه نهب و غارت شد و بکام و ناکامی از پهنه گذشته
 بهنگام رسید و در مدد محافظت آن در آمده روزی چند آنجا
 نداشت و خوف روز و چون لشکری که بتعاقبش رفته بودند
 بتعاقب رسید و در آوردن از آن حدرد نیز مامور شدند و در آنجا هم
 محکم در یک هفته روانه بدک گشت و مورقیر تا پهنه ضمیمه اقطاع
 می شده شد و جمعی از بزرگان و سادات او را که در معرکه داور گیر
 کشته شدند در دستگیر شده بودند بی شکر و با کبرایان طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بیمرتوی و تفاوت قلب بقطع ید عقوبت نمود و از آنها تنی چند بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش نفا گردیدند و آن بدکیش بیخرد بازنگب این نگوهیده کردار که اکبر کبایر و آقام و مرمایه خط و غضب حضرت تهار شدید الانتقام است گرانبار و زرو و وبال گشته خیزی و نکال صوری و معنوی اندوخت و در همان ایام که سلیمان بی شکوه را بمقابلت و مدانمۀ ناشجاع تعیین نمود چون از مطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بفایت خایف و هایب بود در تدبیر کاران برگزیده آوردند چنان اندیشیدند که لشکری عظیم بصوب مالدۀ که سرره دکن است بفرستند تا در اجده که حاکم نشین آن ولایتست تمکن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا پردازند و کنار آب نریخته و گذرهای آن بقید ضبط در آورده مد راه دکن باشند و بنابرین اندیشه فامد بسنخان غرض آورد مصلحت نما و مقدمات غوایت آمیز نصاد افزا حضرت اعلی را برین آورد که چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از منهج مستقیم عقل و رای عدول ورزیده تجویز ایذه منی نمودند و راجه جسرولت ملکه زاتهور را که زبده راجهای هندوستان و بمزید شوکت و کثرت لشکر پیشوای امراء عالی مکان بود و آنحضرت او را مهاراجه خطاب داده رکن رکن دولت و ستون قویم سلطنت میدانستند با چندی از امراء دی شوکت و عمدۀای دولت و لشکری گران و قوی بیگران و خزانه وافر و توپخانه فراوان بصوب مالدۀ تعیین نمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن نفلۀ بزره بود و میخواست که کار او هم بکیفیت حال ناشایم

گزارند طبع مبارک حضرت اعلی را از در کبیانه مایل با تمیصا لیس
ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم
او تسکین کرده ستیز فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین
بود و بعد از این نیز اگر مصیبت افتضا کند قاسمخان متوجه
دعوت میران بپس و شجاع او از گجرات کردن والا کومکی راجه
جسونت سنگه و مصیبت شکر از او اتفاق یگذیر مهربانی که
بوده و این دیار را با و عهد کرده بودند و بعد از این اول این
سال در پیشگاه خدمت انصاری راجه جسونت سنگه و این اندک
نگارنده صوفی مع الوالیه را بر سر حضرت اعلی التماس جوده باطاع
خدمت گروست و حواحه معتمد اذق بخشی دوم خویش را با فوجی
شماره ای که فرستاد که در آمد بسبب ولایت مذکوره و ستمانیست
دوبل زمره اراکین مرزبانان پوشیده هنگام کار و وقت بیکار کومکی راجه
جسونت سنگه باشد با اجماع راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده
نیز اراکین و اهل انداختند و بضبط صوفیه بالوالیه و حفظ قلاع و ثغور آن
بودند و بی شکوه مقصود رساندن پسر بزرگ را لشکری که با او
همراه است و بعد بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت
محمودی را در خدمت مرزبانان دو لشکر یکجا جمع آمده مرکز
صدیر مسلمانان پیش او نمود و در بندت بر هم خوردگی و آشوب
ناسمجع و میران بخش از تک ظریف و مخصوصی ایوای سرکشی بر
افراشته کثیر میرانان را نیز بهو و همت ایشان تغییر سبب پیش گرفته
مدر در راه و در راهی گذاشته و در آن آنگاه خدمت دینی نزد از جایگاه
خدمت و در راه و در خدمت خاصه خداوند و کمال عقابیت و وفائی در وقت

والله انما هذا لخدمته است اصلا و قطعا بوقوع این ممراتیب و منوج این
تضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی
باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب مرسوم
از طریق متابعت و رضا جوئی والد ملیمان حضرت عدول نمینمودند
بی شکوه فتنه پژوه همواره از کمال عداوت و نفاق اندیشی در انحراف
طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مقد سعادت ازلی میکوشید
و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع و حشمت انگیز خاطر
نشان کرده گرد کدورت و قبحار کلفت در میانه می انگیزخت تا آنکه
رنده رفته بشامت فتنه مازی و افساد او تغیر گونه بمزاج همایون
راه یانمت و باغواء او عیسی بیگ ملازم مرکب والا را که در دربار
جهانمدار بخدمت و کالت قیام داشت بی صدر جرمی محبوس
ساخته بضبط اموال و استعفه او فرمان دادند و بعد از یکچند که در
بند بود بقیح آن ادا متغیظ گشته او را از قید رهانیدند و خلعت
داده خدمت خدیو جهان رخصت نمودند و از شایع اطوار آن برگشته
روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر تهر و انتقام
این خدیو اعلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه و علی
آله و اصحابه کرام الصلوٰه و السلام بیشتر همان شد این بود که در
اواخر حال از برگشته بختی و بی سعادت باظهار مراتب اباحت
و الحاد که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا
نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود
و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیامیان صحبت میداشت و آه
گروه فال مصل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

بنداشت و کتاب آنها را که به بید موصوم است کتاب آسمانی و خطاب
ربانی میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال
اعتقاد باطلی که به بید بحاصل داشت برهمنان و سنیامیان از
اطراف و اکناف بصعیهایی بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در
صد ترجمه آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب
و تفکر و تدبر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای
اسماء حسنی آلهی اممی هندوی که هنوز آنرا پرهومی نامند
و اسم اعظم میدادند بخط هندوی برنگینهای المناس و یاقوت
و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک
منجست و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناتمام راحت
و عاریت کامل را عبادت درکار نیست و کریمه و اعباد ربک حتی
بیک الیقین را بمشرب ملحه فرا گرفته دلیل این معنی می
سلطنت نمازین عقیده داسده نماز و روزه و سایر تکلیف شرعی را
خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه
حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلوٰه الله
و حله علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر
است و مقصود از سلطنت و دولت تزییح شرع و ملت و غرض
از شاهی و مروتی اعلاء اعلام دین پروری میدادند و همواره از
منقوان مبی و شباب بمقتضای سعادت مغشی و نیک ممر انجاسی
خلاصه اوقات گرامی باداء فرایض و سنن و نوافل مصروف داشته
حتی المقنور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش
مینمایند از اجتماع این عقاید زدی و اطوار باطله از آن بی سعادت

و اوهم زیرکن هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیزست
 کشورکشایش بآسانی براید نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش
 از خود برآرد و نخل همت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه واره
 از برای خود حازد هر کج اندیشی که با او کمان عناد کشد روزگارش
 هدف ناوک به گرداند و هر باطل پژوهی که بر شمع دولتش دم
 مردی وزانده آن چراغ بخت خود نرو نهاند عقدهای مشکل بیک
 حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر بدینم اشاره
 ایروی شمشیرش ساخته آید در کشایش صواب امور جز بشیوه
 ستوده توکل توکل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق
 ثبات قدم نپوید از شرط شهادت و وفار در موافق هیچجا مانند کوه
 بعیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاه
 جوهر همشیر سر رشته رای و تدبیر از کف نهد و در جمیع معارک
 و میادین آن معادتمند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی
 قرین و همراه باشد و در همه شداید و مهالک مالاوعون و عنایت
 ربانی پیشرو سپاه ظفر پناه •

• نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روانی دهد اختصاص
 به نیروی طامح توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
 بتدبیر کشور گشائی کند • باتقبال معجز نمائی کند
 فرازد لوا چون بدعوی ملک • سپارد بار ملک دارای ملک
 شود اختر دولتش چون عیان • عدوی بد اختر فتنه در زیان
 بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
 چو خورشید بختش نمایند جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز تدارک کند دعوی برتری • نماند کسی را هر روزی
 نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
 گیتی خدبو عالمگیر است که چون خامه تقدیر باقضاء کمال
 حکمت منهور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
 معادلت کشیده بود و مصلحت نیچ قضا صلاح کار دین و دولت و
 مصلحت امور ملک و ملت جلوه بخت فیروز و اقبال جهان
 افروزش اندیشیده لجرم پیوسته ذات بیدمالش در مدارج استکمال
 این مغنم و معالی پیاپی همت عالی عروج مینمود و یوما نیوما
 سر نعمت و جلالش از ترقی پیرخ برین می نمود همواره سابقه صفت
 ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطائف تابید نصرت میداد و
 بارقه لطف لم یزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
 هدایت در راه تدبیرش می نهاد عنان عزیزست کشور کها بهر
 جانب که می تاخت نصرت و ظفر دوامده با استقبالش می شناسند
 و بکران همت والا بصمت هر مقصد که می تاخت کار ساز
 حقیقی آنرا باحمن وجهی می ساخت هر آتش کیدی که
 حصاد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
 می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیزتند از آن
 گرد ناگهی و ادبار بر فرق روزگار خود می پیچتند چنانچه شاهد
 صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
 وقایع دولت انرا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
 زانگی بیدین جوهر همت و علو نظرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
 همگان جلوه گریست و مجددا از ملاحظه غرایب حوادث و فتوحات

خیرت بخش که یعنی روی تخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیوندش
از ابتدای نهضت ریایات ظفر طراز از خطه دلگهای اورنگ آباد تا
جلوس عالم آرائی بر مرز خلافت اید بنیاد صورت وقوع یافته پرتو
ظهور این معنی بر ساحت ضمیر آگاه دلائل می نماید تفصیل این
اجمال و تبیین این شگرف دامت اقبال آنکه چون خدیو جهان حال
کومت و بیماری و کیفیت بی اختیاری حضرت اعلی و قصاد و
اختلال ملک و فتنه انگیزی و تبعه رانی بی شکوه برین منوال یافتند
که نگارش پذیرفت و یقین دانستند که آنحضرت را از احتیاء ضعف
و فتور قوی سر و برگ پرداخت سملکت نمانده است و بغیر رعایت
مراتب حزم و احتیاط ارخواه عنان پیشکوه کرده با او موامعات و مصاحبات
مینمایند و بیم آنست که اگر چندی دیگر برین هیچ نگذرد در ارکان
سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن
بهشوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر
اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه
واجب مینماید و نیز این معنی متحقق بود که اگر بی شکوه فرست
دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم او بدرزد و بهر
کلان و لشکری دیگر بار پیوندند هر آینه قوت و شوکت عظیم یافته
بند بر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او
بر کینه جوئی و فساد انگیزی مجبولست ملوک طریق حلم و
مدارا با مودعی ندارد لا جرم زای جهان آرای که جلوه گاه شواهد
رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نمود که
بخش ازین صبر بر اوضاع و اطوار نگویند و اعمال و افعال ناپسندید

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین
تعمیل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلی از خطه دلگهای اورنگ آباد که
مرکز ریایات حشمت و اقبال و آرامگاه مویکب جاه و جلال بود بصوب
مصنوع خلافت نهضت نمایند و در یار عالم مدار و با بفر وجود
فائض انوار زیب و آراستگی بخشیده بکچند در ملازمت آنحضرت
بنظم و نسق امور ملک که انواع نظور بارکان و قواعد آن راه یافته بود
بپردازند و دامت استیلاء پیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته
در عرصه خالی گوی سلطنت و حکم رانی میباخت و طبل خود
کامی و خود رانی میخواست از امور دولت کوتاه ساخته حضرت
اعلی را از قید تملط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را
که از حامی و یحیوی ملکی مصدر اداهای جاهلانه گشته در بیوقت
دست اعتداف و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت حمرواته
زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفا جرایم او نمایند
و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور مویکب نیروزی
اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جمونت سنگه و قاسم خان
چنانچه مذکور شد با لشکری عظیم در اوجین بودند و احتمال
این بود که از بی محاشی و ادبار باشا پیشکوه که راضی بتوجه
همایون بدر بار نبود مد راه مویکب ظفر شعار شوند و بگام محاربه و
هیکل پیش آیند و نیز در پای سریر خلافت آن فتنه پزوه با لشکری
انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه
در کمین کینه جوئی بود و با میاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر
خلاف قایلین احتیاط مینمود لهذا حزم پادشاهانه مقتضی آن شد

باتفاق جنود آسمانی و تأیید عموم عنایات ربانی از خاصیت خطه فیض
بنیاد اورنگ آباد بصوب پرهانپور نهضت نمودند • • • نظم •
زمانی که با فرخی یار بود • نظرها بطالع هزارار بود
گران شد زبایش مرمع رکاب • برآمد بپرخ بلند آفتاب
و در موضع هر محول که مضرب خیام جا و جلال و اولین منزل کعبه
دولت و امثال بود بفرخندگی و نیروزی نزول سعادت گزیده در
همین روز مسعود بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را بمطای
خلعت خاص و طوق و نقاره و در اسب از طوبانه خاصه با ساز طلا و
یک زنجیر نایل یا ماده نایل نواخته و خصصت معارفت باورنگ آباد
فرمودند و خواجه منظور را که مورد انتظار اعتماد بود بعمله داری
دولت آباد معین سلطنت خلعت و اسب و نایل مرحمت نمودند و
میر معمری که ثانی الحال بخطاب عاقبتانی فامور شد و در آن وقت
بخدمت بخشیدگری دوم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه
بیگنان از کوسکیان دکن بفروجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته
هر یک بمطای خلعت و نایل نوازش یافت و در وقت جمعی کلیر
از ملازمان عتبه سلطنت فیض اندوز نوال و مرحمت گشته نخل
مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تزیینت بادشاهانه نهو
و نما پذیرفت از انجمله مرشد قلینخان که جوهر رشد و کردانی و آثار
ارادت و جانشانی از سیماد احوالش ظاهر بود بتعویض خدمت
جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت
خاص و اضافه منصب و دیگر مواهب خوروانه سرمایه افتخار
اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسب و خواجه

ماده بمطای خلعت و اسب و زنجیر مرمع باعلاقه سرورانه و غازی
ببهاپوری بمرحمت خلعت و نایل مفتخر و مباحی شدند و خمس
الدین خویشکی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافه پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی سجاد باضافه
پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و میر احمد
ولد ساداتخان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسر نجاتخان باضافه هفتصدی سه صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و محمد منعم ولد میرزاخان
باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
و میر صالح دکان شاه نواز خان باضافه پانصدی دو صد سوار
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافه حید نصیرالدین
دکنی و سیف الله عرب هر کدام بمنصب هزاری هشتصد سوار و
و خداوند حبشی بمنصب هزاری چهار صد سوار و آرتبه گردیدند
و این گروه و سواران از دههای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و
به رخ شمشیر و دهر و مهر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت
بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی
سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری سه صد
سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستانی
که هر دو سمت حدائق و مهارت در فن طب مومند هر یک
بمنصب هزاری و مجموع بعنایت خلعت مر بلند گشتند و در
هر محول بکروز مقام شده سیزدهم موکب ظفر طراز از آن مر منزل

معادلت با هزار آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
 بعباده خدمت خامه و اسب با ساز طلا و باضافه هزاری پانصد سوار
 بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بوزش یافته باورنگ آباد
 مرخص گردید که در خدمت پادشاهزاده عالیقدر والا دراز بآمد
 و موکب جاه و جلال کوچ بر کوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
 ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل درود به سلامت
 بلده برهاپور امکنند و عمارات دولت بنشیند و بعد مبارکه آن از
 منزل اول ابدان پایتخت رخصت یافتند و پادشاهزاده عالیقدر
 والا تبار محمد سلطان که چه بچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
 بانراک ملازمت مدتی انورچهره بحسب دولت دورانی ساختند
 و بعد بخاندان و میر صیاد الدین حسین و دیگر بدهائی که در
 رکاب پادشاهزاده لاجمند معین بودند و محمد ظاهر صوفی در
 خاندیس با جمعیت که در برهاپور بودند احراز سعادت زمین بوس
 نمودند و مدت یکماه موکب طفر بده آن بلده مینص اساس را
 از زمین اقامت بهیض انوار شرف و کرامت ساختند و رونق امزای
 عرصه خاندیس بود و در خلال آن مرخصه اوقات عیسی بیگ وکیل
 دربار که چنانچه سابقا درمزد کلک حقیق نگار شده حضرت
 اعلیٰ اوزا بنام بیکچو یک چند محسوس مانده بودند و آخر از مد
 و هائیده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت
 و بعنایب خدمت و اسب و منصب هر روز پانصدی دو صد سوار
 بلند پایه گردید و چون امتعه و امواتش در دربار جهاحدار
 بسرکار پادشاهی ضبط شده خسارتهای مالی باور میداد بود

پادشاه هر روز پانصد سوار بوزش پادشاهزاده کشف و مقتدر خان و پادشاهخان
 سرحد خدمت میر بخشگیری و مرحمت خلعت خاص و باضافه
 هزاری هزار سوار بمنصب ده هزاری دو هزار سوار مر بلند شد و
 میر نو احسن حاجب بی بی پور بمقامت خدمت و ماده وکیل و اتمام
 ده هزار روزه مدای گشته رخصت انصرا بامت و بهیاری از
 امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مرتب باضافه مناصب و
 احراز عطایه و مواهب کسباب گسند و جمعی کافر بمنصبهای
 شایسته سیر مرزایی آمدند از جمله سیر مرز خان باضافه هزاری هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جاندوز باضافه
 هزار پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 و دماهی باضافه هزار پانصد سوار بمنصب چهار هزار سوار
 و سیصد سوار در سلم زر باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
 ده هزار و پانصدی هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافه پانصدی
 باضاد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار عبد الله بیگ
 مرزایی باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار سوار
 و بدوخی باضافه پانصدی بمنصب دو هزار سوار و میر
 شمس الدین و دماهی خان باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب
 دو هزار سوار و سید میر زمان باره باضافه پانصدی در صد
 سوار بمنصب دو هزار سوار ششصد سوار و میرزا هوشدار ولد منتقت
 خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

موار و تیرنیکجی بهومله باضافه پانصدی دو صدسوار بمنصب هزار پانصدی هزارسوار و قلعه دار خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزارسوار و قاضی نظامی گروودی باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صدسوار و از اصل و اضافه مید عهد الرحمن بمنصب هزاری هزارسوار و محمد اسمعیل ولد نجاتخان بمنصب هزاری پانصدسوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیارویی بخت و رهبری دولت تازه سرافراز بندگی درگاه خلیف بنه شده بودند بیاس را بمنصب دو هزاری هزار و دو صدسوار و داداجی بمنصب دو هزاری هزارسوار و دانوچی بمنصب هزار و پانصدی هزارسوار و هر کدام بعنایت خلعت میاهی گشتند •

نهضت موکب منصورقرین دولت و فیروزی ازبلده

مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیوکشور اقبال بجهت استکشاف حال مرشد اشقی برسم برمش کومت و اعتدال بخدست حضرت اعلی ارمال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت دربلده مبارکه برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضه آن حضرت بالکلیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلافت و جهانپانی که بمسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

فرمان روائی و کشور حثانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفس نفیس متوجه گردیده کار درامت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام بخشند و دست تصرف و اعتدال بدشکوه خسران متل از مراتب ملک و مال کوتاه سازد و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت اثری از دربار جهانمدار مشعر بهرودت حصول صحت و عافیت والد چهر مقدار و تمکن آن حضرت بررساده اقتدار داشتند اخباری که اشعار بقصد ایفای می نمود متواتر میرسید و آثار آن که فساد مملکت و اختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست و در خلال آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده حقایق و اخبار دربار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشه بدشکوه ای از تیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانپاری بغوی که مشاهده کرده بود معروض داشت و نیز راجه جسونت حنکه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری گران و سپاهی النبوه باغوا و افساد بیشکوه ناقص خرد ادبار پزده بارچین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبه خاندیس است آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهره جوهر دولت بدین و آئین هفود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل عظیم بسلطنت او داشت بنابر خوش آمد و رعایت جاقب او مصدر اداهای بی ادبانه و حرکت ناهموار گشته بخيال محال و پندار دور از کار خود راست راه موکب جاء و جلال میبهرد و از مطوت و صولت سپاه بهرام انتقام نیندیشدند از بدرگی و فرومایه گهری خیرگی و زیاده سری از حد میبهرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مأثر بود بقا زکمی تصمیم یافته این نهضت نیروی اثر را در کیش
حمیت ملتفت و فرمانروایی لازم و منجتم دانستند و روز مبارک
شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنه
اهترز موکب ربع صیبت خرمی و شادمانی در اطراف و اندک
جهان انداخت و شاه سبز اوردنگ عالمگیر بهار با بواج رباحین
و عسکر رهبر رایت نهضت بجانب کتور مراخت تا ننگاه چمن
و دار المنک گلشن از سر عناد خار بد بهاد که ساعت مسا باغ
و بستان و باخشف دودمان گستان بود پیردزد و لشکر کاکر کیش
دی را که بگام جرأت در ره موکب هر تجس کس ایستاده خبرگی
مینمود عیب تبع انتقام غازیان چاه دامیه سازد لواء توجه جهان
کشا ز بداه مبارکه برهادر بصوب مستقر اخلاص بر امراختند
و بر رانست جبهوش غیبی و جود آسمانی کوچ مرموده - مند همت
ببند و بکران حریمت آسمان پیوند بصوبی مقصود سبک عدان
ماخذند •

برای صوب و بعزم درست • باهنگ نهضت میان دست چست
چو پا در رکاب سعادت بهاد • بر و خواهد نه آسمان ان یکاد
وباغ مرصا داری که بین شهر بمسابد بیم کرده واقع شده میض اندوز
برون انبال گردید و درین ایام بسیاری از ندهای اخلاص کیش
عقیدت شعار مورد اطراف تربیت و مرحمت شهشاه روزگار گشته
بخطابه ای مناسب و امراش مفاص و عطا بقاره و عیم والا یکی
پانند از احمد محمد طهر خراسانی صوبه دار خاندیس که کسوت
اخلاص و اردتش بطرز قدم عبودیت و مفاات مرب و صحریمیت

مظرافعت و من زبان مدتها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده
بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و بین کامیاب عاطفت
شد و مند شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و متج روهیله بخطاب
خانی و مدر شمس الدین و د مختار خان مرحوم بخطاب پدر
موبش • هر یک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب
امام خانی • عطا طوف و نقره و ملتفت خان و د اعظم خان مرحوم
و مفاات در ره میرمنک محمد بخطاب بهادر خانی و میرضی الدین
محمد بخطاب همت خانی و مفتخر خان و د اعظم خان بخطاب
مهدار خانی و محمد ابراهیم و د الخان بخطاب شجاعت خانی
• عبد الله بک حریمی بخطاب عبد الله خانی و محمد بک میر
آتش بخطاب ذوالفقار خانی و میر هوشدار و د ملتفت خان
بخطاب هوشدار خانی و محمد مدغم و د میرزا خان بخطاب منعم
خانی و حوچه و د خطاب عبد خانی و میر معصوم و د شاهنواز
خان بخطاب معصوم خانی و عطا علم و مظفر لودی بخطاب لودی
خانی سرمرز گشته راحت مند از داوچ دند داسی امراختند بالجمعه
شبهه دین پناه دو روز دران درات و کامکاری در داغ مرصا داری
مقام کرده طراوت بخش گشتن حشمت و بختداری بودند
و بیعت و هشام و کرده کوچ صوبه بوحی خرامی دلوله از سرول
هملون پرتو سعادت کرم و دو روز آنجا مقام شد دران منزل
وزیر حال را که صوبه داری خاندیس دستور سابق بار مقوض گشته
بود تعظمت حشمت و احب و دین حوچه مرخص ماخذند و احمد
بک دمد خان مذکور بفرجه ری بواهی دند برهادر معان مد

و بهیل افغان بظابط پرداخانی سرافرازی یافت و تاتار بیگ ولد اوزبکخان بظابط پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن کچھی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و نعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار سر بلندی یافتند و غور و جیب موضع مانده مضرب خیام نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانج این هنگام آنکه چون شاهنواز خان صفوی بوموسه خیالات باطل و اندیشای لا طایل از توندیق انقیاد و موافقت و معادلت اتفاق و متابعت خدیو جهان محرم گشته دافتمای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موکب عالمگیر تعلل و امهال میوزید و در بلد پرهانپور مانده بطایف الحیل در بر آمدن دفع الوقت می نمود و تخلف او از رفاقت عساکر جلال درین عزیمت میروزی مآل مذاتی صلاح دولت و اقبال بود قجرم شهنشاه دورین دانش آئین که رای و زبانش دقیقه باب امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده در منزل مذکور مهین گوهر خلافت تابان اختر برج سلطنت بادشاه زاده عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمد فدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به پرهانپور رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر نموده در قلعه بلد مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را سرمایه عذوت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزاده گرامی

نصیب و شیخ میر بشهر معادلت نمودند و او را از خانه خودش حوار کرده دفعه وساتیدند و در حصار ارک آن حصن قوی اساس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند و در آنجا که صفور مادر از مانده بهفت کوچ متواتر بکنار آب نریده رسید و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیدگریج درم و عنایت خدمت و حضرات سوار خان و بختیار خان بظابط خواص خان و خود خان بیگ و قاضی بظابط خان و محمد بیگ بظابط شمشیر خان و محمد غلام داروغه و تاجه دکن بظابط صف شکر خانی مرمایه مددگار بپرداختن ابیم ولد هندی داد خان و میر احمد ولد ساد خان و تاتار بیگ ولد اوزبک خان هر یک بظابط پدر خویش نامور شد و نصرت خان اعلی در محنت خدمت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در ملک کومکیان پرهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معصومی کامگار و غلام محمد اعلی در یک بر معن و اضافه بمنصب هر یکی چهار صد سوار کامیاب گردیدند و در مد مذکور رایات منصور در گذر اکبر پور از آب نریده پادشاه شهنشاه نوری آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و در آنجا که میریز میمند هر یک بمرحمت امپ مورد عطا شد و زنده جهانگیر پور موکب دایره اقبال گردید درین روز محمد علی در آنجا بظابط نرودنی و راعی و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و قاضی نظامی گزینی بظابط مخلص خانی

رتبه امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت امپ مباحی گشتند و شیخ عبد القوی باضافه ششصدی پنجاه هزار پانصدی صد هزار سربانند گردید و دوازدهم بالای کتل ماند و فر نزل والا سربا ج سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستانه عتیقه اقبال چهره معادت بر امر وخت و باباجی بهونه عمل بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هر یک بعهده خلعت هزاره شده کامیاب دولت بدگی گشتند و بعد شیر زمان باره بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبرد منخانی و از اصل اضافه بمنصب هزار و هشتصد سوار مقتدر و مباحی گردیدند و درین حال زمیندار چیت پور حبیبه سالی مدد منیه گشته بغذایت خلعت و امپ و اوریمی مرصع سربندی یافت و پس از طی دو مرحله دیگر باره موکب میروزی اعتصام بکروز مقام نمود و بسیاری از معادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکب دولت مورد انظار مراحه بادشاهانه گردیدند و از اجمعه بجایبختان باضافه هزار و دو هزار پانصدی والی هفت هزار و هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بغذایت امپ و باضافه پانصدی صد صد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و بهادر خان باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب صد هزار و پانصد سوار و مرشد قیبتخان از اصل و اضافه بمنصب صد هزار و پانصد سوار و میر مراد مائیدرانی بخطاب غیرتخانی و باضافه پانصدی صد سوار

بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و حسین بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مشمول مرحمت گردیدند و بعد عبد الرحمن بختاب دلاور خانی امور شد و فتح خان و منعم خان و تهور خان و وزیر خان و محمد هلاق و غیرت بیگ و کبیری سنگه ولد راو کرن تهوریه و حمید الدین ولد ابو سعید بپوره اعتماد الدوله و چندی دیگر بمرحمت امپ عنان توسن دولت گرفتند و جمعی بعد خدمت و مت امتیاز امر بخشد و درین حال زمیندار چیت پور دایم چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت چیت پور مرصع بوزش یافتند بیستم ظهیر دیبا پور مرکز رایات منصور گردید درین منزل بعد حسن موحدار بگلانه که بموجب حکم والا بختاب موکب طفرلو رسیده بود شرف استلام مدد منیه دریافته تشریف غذایت پوشید و درین ایام کار طبختان بعهده خلعت و غلذ خا و بعد از آن خان مرای و تهور خان و حادولناری و جصوبت رو و رستم و هر یک بمرحمت امپ و موکب بگلانه برادر مها سنگه زمیندار کالی بهیت بمنصب هزار و پانصد سوار و گروهی دیگر از سواران بزرگ دولت بملکی بختاب شایسته کامروای عواطف رندانه گشته بدست و یکم از دیبا پور کوچ شد و در انشاء راه مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم المقتال احرام کعبه جنت منته بود رسیده بداراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهره مراد سرام و خت و مراد نورش و تمیم بجای آورده سربان معادت دارین اندوخت خدمت و ضووت پرور مهربان در ابحالیل عمده و حزن مکاره بواخته از آنجا بهمعانی عون غذایت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت گروهی اوجین واقع است و راجه جسونت سنگه با فاسخان و تمام لشکریهای پادشاهی یحزم مقابلت موکب منصور بفاصله یک کوه در برابر آن بزرگ نموده بود شرف قدوم بخشیدند و برکنار ناله چور نرینه تبه بارگاه حشمت و جاه پلوج نصرت و فیروزی اندراشته شد. اکنون کلک حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگزارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرانیده چنین مفعه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و نادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبر بر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با فاسخان و سایر جاد پادشاهی از اوجین بمقصد محاربه و قتال برای بانس برله روانه گشته بسر راه او رنمت و بعه گروهی کاپروده که از آنجا میان او و مراد بخش هژده کوه فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگاهی یافته خبر محقق پاورسانند از آنجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی و متانت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب فریده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار موید دکن و خاندیس پاور نمیرسید خبر نهضت وایت نفع آیت از بلده مبارکه برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و بیگاری میبماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکریهای پادشاهی که تاب مقاومت آن ده در محور طاقت و توان و اندازت مکنیت و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

خدایو جهان که بواسطت مراسلات یان فرموده بودند در هژده گروهی کاپروده از معانی که می آمده عثمان بر تانفت و از بالای کاپروده گذشته در بواحی دیبالپور چنانچه گزارش یامت بموکب اقبال پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این مایه فو انجیل در آمد الفصه راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نولعی کاپروده که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در مدد تفتیش سبب آن حرکت بود و هنوز از عبور موکب منصور از فریده خبر نداشت درین اثنا نوشته راجه شیروام گوز که در مالود بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جعود مسعود از فریده پاور رسید و جمعی از نوکران بی شکوه که در قلعه دغار بودند و بعد از قرب وصول عساکر فیروزی متأثر بقوایح قلعه مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند نیز باد ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر رعب اندود حیرت بر سر آمد و از نشاء باد غفلت و بیخبری هشیار گشته از کاپروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز نشست و از آنجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش فراتر نهاد یکمزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور بفاصله یک کوه معسکر ادبار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شده بالجملة این مظهر فضل و رحمت الهی و موزن تاییدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف صلاح حال عباد و نهمت خبر هژده منصور برسد ابواب فتنه و فساد امت و بمقتضای شمول رانفت و عموم عفت پیش نهاد نیت

علیا آن بود که گرد بیکار انگیزند و گرد و خون مسلمانان در میانه
ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را
که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده او را
بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و متمیز نموده بودند
و پندام فرموده که چون ما را از ده جنگ بدست و عزم ملازمت
حضرت اعلیٰ پادشاهان فغان خاطر بالا است اگر ابر بخت و دولت
و دهری نماید بعز ملازمت هم این مستعد گشته تقدیر رکاب ابدال
را مایه افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر
پناه بر حاشیه نموده پور که وطن اوست بیرون والا پایمال جفود دشمن
مال گشته جز خسران و نکال حاصی نخواهد داشت از آنرو که
آنجاهل مغرور را کالج دماغ ظلمت اندود بود غفلت و غرور و پیشگاه
ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود ترواق مضمون انی و استغفر
وَ کُنْ مِنَ الْغَافِرِينَ از قبول این پندام صلاح آیین و کلام هدایت مریخ
شیطان صفت مبارز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجدوتان
متهور حالات آزار که دران حزب ملالت و حیل دبار فراهم آمده
بودند بان بصوت در سر نموده آماده جنگ و پیکار شد و کسرای
را باز برآمده اظهار صفا و عصبان نمود و چون درانوقت
در یک رسیده چند سوار گرش داشت در برابر دهرمات پور که مضرب
خدمه دایری بود بر او نموده بود خد و موبد منصور در منزل
مدور که حاکمیت و حاکمیت آن تبه رای مغرور بدین پادشاهت و
موکب ظفر ترواق مضمون انی از در در صف آرانی در
آزمای آن حاکمیت خدایان منصور و تادیس آن خدایان در

کس حاکمیت پادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رژیم و پیکار
و بعد مقدمات نبرد و کارزار برداشته تقسیم اموال نصرت مال
و مقوف حرب و قتال نموده و آن روز و آن شب رعایت مراتب
خدمه احتیاط که مناط مبارزت و پیکاری و اساس سرداری
و سرداری است بجای آورده تدبیر جنگ و نوراک حیا فرمودند •

ذکر محاربه عساکر جلال با راجه جسونت

منگه بدسکال و ظفر یاقین بر جفود کفر

و ضلال بعون صابیت داور بیممال

چون سابقه عادت انزلی بدیده موکب دولت بخت بندی
گشته اوی توحه و لا و است عزیزت کشور کشایش بصوب عالی
مقصودی بر امر از رجوش تومیق و جفود اقبال رومی طریق امانی
و آمل سعادت مددی حازد که در سلوک مسک حشمت و
کسکاری هر گجا خاری بر مراد دولتش آید دست حمایت بخت
کارزار در از آن پادشاه و در طی مراحل سعادت و بختداری
هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردن زور داری طالع دشمن
نثار زرش از پا در اندازد و از غبار مسکلی که بان فحش اعداء
بد نهان انگیز گردن منوری بدامن دوشش نشیند و از سرصر
عدای که از هوای پادشاهان سقاوت بداد خیر نهان جاه
و حشمتش گردن بداد و هر خد صلائی که بآهنگ خلافت رست
حاکم در معدن کن برادر از خدایان و نکال دوا سپه باسند باشت
نور و هر حرب داری که چهار دهری به پیکارش بر امروز بیگ

لطفه مر بنجه قهر و مطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در باز
آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب
عالمگیر مهرانور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن
از دحام و کثرت حشر در رهگذر باد مرصع جز پریشانی طوفی
نتواند بخت جانی که شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاف
مستمند در هوای دمی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست
و گاهی که شیر دلیر بقصد خجیر بر خیزد اگر روباه حقیر با او
منیزد و محاله خودش هب بر گزیده آلهی را از کج اندیشی و
بدخواهی مثنی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد
لطف نامتناهی را از شر انگیزی و کینه تیزی جمعی محال طلب
کوتاه بین کدام نقصان •

کسی را که اقبال رهبر بود • اگر مد راهش سکندر بود
بفیروز ملدی گشاید رهش • شود عرصه بخت جولانیش
چو نایب حق یاور کس بود • بداندیش او کمتر از خس بود
هر آنرا که اقبال خصم افکن است • چه باک از جهانش همه دشمن است
مویب صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه مویب پاک دین است
در محاربه راجه جمونیت منکذ ملت آئین و صورت جسامت و بی
ادبی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین
تبیین این مقال آنکه چون آن جاعل بدکیش بنصایح ارجمند
بادشاهی که کتابه پیش طاق نانش و آگاهی بود متنبه شد و از
تبه رانی و کینه اندیشی بصلاح کاری نبرده با جنود ابدار قدم
جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیبت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قهر خروانه زبانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل سگال
در کیش مردی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
از یک عالمگیر مهر در عرصه چارم - پهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
دردی تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلم را
اندر داد و اعلام حیه غام جنود لیل از پرتو ماهیچ رایت انوار
منش لهار رو تحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
بقصد مدافعه آن جیش کفر و عذا که فی الحقیقت غزا و
حد بود بقصوبه صفوف جدال و آرایش انواع اقبال و آراستن
پیش کوه پیکر خصم افکن و پیش بودن توتخانه دشمن سوز صف
ش فرمان داده و دل بر عین عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
سواران کوس جنگ و انراختن لواهی رزم که زهره گداز بیدان عرصه
سرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
سرایند آسمان بر آید - سوار فیل کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
سنه و آئینی خجسته با جود نصرت و تائید آلهی و مطوت و
منیت شهنشاهی متوجه دبع و استیصال آن فرقه ضلال و محتقان
عداب و نکال گشته رح بعرضه کارزار آوردند و هر اول نصرت اثر را که
مقدمه الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نزا
علی تبار محمد سلطان و نجانبخان امتوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور و سید مظفر خان باره و احمد خویسکی و لودبخان
پرداخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری

و الهام الله و عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معصومی و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلیران عرصه قتال با ایشان معین ساختند و ذو الفقار خان که از قدیمی بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیداد خان و مید داور خان و وزیر دستخان و ماد اتخان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهاست پرور بهراولی بادشاهزاده و الا تبار لواء مبارزت بارج داوروی برانراختند و اهتمام توپخانه بعد از شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلنخان که از بندهای راجه العقیده فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و مردارانی چرانغار فیروزی آثار نامزد قره باصرة دولت غره باصیة حشمت بادشاهزاده و الا کهر معادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپه دار خان و راجه اندر من دهن دیر و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعم خان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل بیازي و یعقوب داور و اوزبک خان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کریم کجی و راجه مارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعی دیگر از جنود قاهره درانطرف بمبارزت و کند اوری گماشتند و سرداری التمش بیضاست و صراحت پناه مرتضی خان تفویض یافته سید بهار و حمید الدین ولد اموسید نبیره اعتماد الدوله و مقزمان چوکی خاص با او معین شدند و زبیده فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت ناسید میر برادرار و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روئیل و اسمعیل

خویشکی و کیمری سنگه بهورتیه و رگه ناته سنگه راتهور و محمود منگلی و مید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی دیگر از دلوزان جلالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند و صف شکنخان را با جمعی از اهل توپخانه و خواصخان و مکندر روئیل و برخی از امراء دکنی مقل جادو رای و رستم راد و دولت مند خان و داماجی و باباجی و بیتوجی و یصوب راد طرح دمت چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعد از تردد و کار طلبی خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان مرای و دوست بیگ برادر او و محمد غریب تولکچی و رعند انداز بیگ و جمعی دیگر از مردان کار و زمره قراولان و عمله شکار مقرر گشت و ماهیچه رایست نصرت نهان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو عالمگیر با فر آسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلی در قلب لشکر جاهی گرفتند و جمعی از بندهای خاص و دلوزان ثابت در محنت اخلاص مقل امالتخان و مخلص خان و تهور خان و قلیچ خان و جوهر خان و وزیر خان و نور القدر خان و بیگ محمد خویشکی و غیرتخان و عزادار خان و میر ابراهیم قوریگی و بهکونت سنگه ولد و حاتم خان و حیدر خان و سید بنیله و آله و بیگ میر توزاب در رکاب نصرت مآب کامیاب معادت گشتند • • • نظم •

بیاراست شاه توکل شمار • بهادر ظفر را یمین و یسار
مهای ثابت و تحمل همه • همه تن دل و دل توکل همه

بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمه سطوت و صلابت و نهیب قهر و مهابت شهنشاه تونیق سپاه تزلزل در بقاء صبر و ثباتش انگذده دل ضلالت منزلش از تاثیر جلالت شان وصولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستیاری رید و رنگ باصف تعویق جنگ کشته کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حیل و تزییری بر آب زند غافل ازین معنی که •

• بیت •

چو آنکس صیدی کند شاهباز • نکردد پدم لایه صمود یار
و باین خیال خام و اندیشه نا تمام وکیل خود را بخدشت همایون
فرستاده اظهار عجز و پندگی و ندامت و سرانگندگی کرد و بزبان
مکلف و انکسار پیغام نمود که مرا داعیه رزم و پیکار
نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه
اراده ملازمت دارم و جز بندگی و اخلاص طریقی نمی سپارم
اگر خدیو جهان بمقتضای فضل و کرم برین پند بخشوده قسبح
عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایه دولت
میشمارم از آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام
نقش پذیر است بکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند
که چون بفرخی و فیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی
ندارد اگر گفتار او بصدق و راستی مقرون و خالی از شایسته حیل
و افسوس نیست از لشکر جدا شده تغیا پیش نجابتخان بیاید که خان
مذکور او را بخدشت بادشاه زاده عالی تبار محمد سلطان برد و ایشان

او را بملازمت اشرف آوردند و استعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن
کم اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مینوی بر دفع الوقت
و تاخیر بود و پرتو صدق و فروغ راستی نداشت اثری از ان ظاهر نهاده
جوابی نفرستاد و آماده جنگ و نداد و مهیای نبرد گشته بدشت کفر
و ضلالت لوی جرأت و جهالت بر افراخت و بقربیب لشکر و صغ
آزائی انواع ناپت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هرزل
ساخت و جمعی از راجپوتان عمده نامی جلالت شعار مثل مکند
منگه هاده و راجه مچان سنگه بلدیله و امر سنگه چلدراوت و رتن
را تورا و رجن کور و دیالاس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعظم
رجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری؛ سلطان حسین ولد مالتخان مرحوم
و دیگر پندهای معتبر بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی در آن نو چ تعیین
کرد و بهادر بیگ بخشع آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام
توپخانه بادشاهی و جانی بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر
در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و
دادکار بیگ را که از سپاهیان نامری توران بودند بقراولی گماشت
و سپس داس گورو گوردین راتهور را با فوجی از مردم کار دینه و
راجپوتان جلالت منش در التمش مقرر نمود و خود با راجپوتان
نهور کیش خویش که از ده هزار حواری بیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان
عمده بادشاهی مثل بهیم ولد راجه بیتل داس کور و امثال آن در قول
دار گرفته راجه رایسنگه میسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او
در محله قول و افتخار خان را با سید شیرخان یارمه و مید سالار و
دادکار مصعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در منصرف جای داد و مالوحی و مرموحی و راحه
 دیمی - نکه ندیده را بمحافظت آورد که نزدیک جنگ گاه بود گذاشت
 و بعد از تسویه صفوف بعز رزم آهنگ جنگ از معسکر خود
 موار شده با آن لشکر گران و سپاه بشمار مذبحه عرصه ستیز و پیکار
 گردید الفصه پنجم شش گزوی از روز گذشته تلافی مبتدیان اتفاق افتاد
 نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز
 رزم و مقدمه جنگ است هنگام حروب و جدال تیز شده رفته رفته
 بفران قتال اشتعال یافت و کار کشتش و کوشش بالا گرفت • نظم •
 با آتش مینه را کرد نیز • تو گفتمی پدیدر شد رسته نیز
 چنان تبع کین را شد آتش بلند • که جستی ز جا جوهرش چون سپند
 عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شبسته صف بسته و بسال
 آراسته چیده بپوشان رزم آزمائی و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته
 پیش می آمدند و بضرب تبر و مددق و بان رخنه در باده مهر
 مخالف می میداد درین ابد از هراول آن موکب ادبار جمعی
 کثیر از رادپوتان متهور جلالت خو •
 همه سرکش و جاهل و حذک جو • چو سمشیر آهن دل و شغاب رو
 بیکرونا حمله می هم قدم • همه بسته چون موج در میان بهم
 من مکند سگه هلا و رتن رتن و دیالوس حبالا و اره کور
 و دیگر همه و یوسای آن بود بی باب ضلالت پیش دا حله اندام
 و سپاه حوش راست جبین و تهور ابراسته و دست نعلین ز جان
 برداشته مکررگی جو انداختند و نخست بتوپ و همایون رسیده
 بجنگ و تندر پود خنند مرشد ملیحان و در انوار خان نا آنکه

مویی در خور گفت و هموم مخالفان بداشتند دست اهتمام
 بحمل مخالفین عدال بدروال خدیو حمال زده و پای ثبات و مدار در
 عرصه ناز اسوار داشته از جا بر میند و بعد از گمرو در نسیار و
 بی آتش بدشمار که صفهای مرتبه بدیده میگرد و حلقه نشانی بود
 مرشد قلیان سرود و وار نقد جان نثار نموده مکتوبه شهادت چهره
 معنات بر امروخت و باحرار نیک نامی جاوید سرمایه حیات ابدی
 اندر دست و ذر العقار خان بآئین دلوران ناموس جوی هندوستان که
 چون کار حاکم شک شود از ایمان پیاده شده در برهنگ می نهند
 و انفرات بحسن ثبات قدم و روح عزیمت غنیم را هزیمت
 میدهند ز امید فروز آمده با معدودی پای همت و جلالت
 بقصد نبل سرخروئی و شهادت در میدان و غا اشرف و داد
 سعادت و دایمی داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات
 و حلقه از امر و امثال بود اگرچه گل زخمی از شاخسار
 مردی چند لکن بدیگرت توجهات وای حضرت شاهدشامی
 و مدائن حسن اعتقاد و بیکو خواهی از آید هلاک ایمن
 هلاک رادپوت بدیگرت "مت پرور از وقوع این حال خیره تر شده
 از توبه هلا و گذشته بهمان همت اخلاقی بر هراول موکب
 منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول آنجیل ضلالت هفت و
 حونی از لشکر مول و اندیش باز بکوک و اسداد آن تیره بختال
 بد بهاد حمله آورده حمله می نظام در پیوست بدشاهزاد را تبار و

نجاتبخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه
بسیلاب حمله آن گروه از جان فرتنه پای قرار در میدان مبارزت استوار
ساختمند و بنیروی بازوی همت و شجاعت بمدانند و مقابله آن
متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جفود غلیم خصران مآب
در کثرت و انبوهی باد از تراکم انواع محاب میداد لیکن تیغ آتش بار
مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف می نمود و هر چند نخل نبات
و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشه محکم داشت اما باد
حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریح عاصف بود نازک جان
ستان دلیران عرصه هیچا چون تیر قضا بخط از شست می جست
و گرز گران صیقل ستان میدان دغا از خود گامه بر سر اعداء می شکست
از بس عقاب تیز پر تیر از خانه کمان در پرواز بود شیر فلک روی هوا
نیستگان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین
می نمود و هم غلط بین از روی اشتباه عرصه رزمگاه را صاحت زده
ستان می انگاشت •
شدی تیر چون موی هندو روان • همه منتدل جبهه کردی نهان
ز بس پیر دین تیغ در کار بود • زدی بر هملن جاکه زناز بود
و چون غلیم لغیم بهجوم تمام و جلالت عظیم با جنود اقبال در آویخته
گرم سقیز و خونریز بود شین میر با سابر دوزان طرح دشت راست
بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل دبار زد و مرتضی
خان نیز با دلیران التمش در وحیده مصدر ترددات نمایان گشت
و همچنین صف شکفتان با بهادران طرح دشت چپ رخس
شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه به تقدیم

و ساقیه و در همین اثنا شهشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه
شکوه بودند و مشاهد صبی و جلالت و نظاره تلاش و کوشش هر دو
گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش رایت جرأت
و استیلا امر شده و مدتی تیغ قهر و نازک به بجان برداشته خیره روشی
و چیره دمنی می کنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر
بصالت ذاتی را کار نموده با ملازمان ركب نصرت قرین بموکم
مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران
عرصه کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بپمن اعانت
و امداد و فیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند
که قول همایون بهر اول پیوست •
• بیت •
بجائی که او رخس کین رانده بود • تیر چو گرد از قفا مانده بود
از آثار شوکت و شکوه پادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال
آمیست اعداء بد عاقبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت
بصمتی گرائید و جنود مسموم را این حمله رستمانه و حرکت بهادرانه
ازان جوهر تیغ عالمگیری مایه دودری و دلیری گردید غازیان لشکر
مصور مانند خیل نور که با سپاه ظلمت متبذد و بسان شعله برق
که در سیاهی آویزد با گروه مخالف و نرفته ضال بکوشش و قتال
در آن حلقه بضر و شمشیر و طعن ستان آن جهالت کیشان را مانند
بک التمش متفرق و پریشان ساختند و خورعید سان ب تیغ عنبر
میر بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون مایه بر خاک
شدند •
• نظم •
ز س زایدی به پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فداک آنقدر کشته در کارزار • که شد بسته راه گریز •
 ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت • کزان هندوی جنگجو زنده موخت
 دران میدان کین چندان خون کفاری دین ریخته شد که تا
 سمره از خاک آن زمین لاله گون روید و آنقدر پشته از کشته آمد
 گشت که زاغ و زغن آن ولای تا قیامت طعمه فجویند از بس مخالف
 تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز نهاد
 و بس که پیغام فغا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
 کار افتاد •

دران کینه خواهی ز بس طعن و ضرب • ز کار خود افتاد آلات حرب
 چون تیر شکسته کمان شد ز دست • زره پاره شد چون گریبان مست
 حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیر و داری
 کردند و کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظاره آن
 قهر و صولت تیغ سطوت در نیام خجالت ماند و هندوی تند خوی
 زحل را از مشاهده آن دلیری و کندی دوری دوری بصر بر آمد
 و درین رنج و ستم و ستم مرد آزما مکند سنگ هاده و میجاست که
 میسودیه و زن سنگ را تهور و ارجن گور و دیالاس جهالا و موهن سنگ
 هاده که از سرداران معتبر و عمد ها و اعیان آن لشکر بودند بدفع
 آید از آتش بار میاهدان ظفر شعار مرادانه وار مر در جیب عدم
 کشیدند و جمعی کثیر و غرقه انبوه از نام آوران آن گروه باطل پزوه
 همراهی آن سالکان محالک فغا گزیدند و از غلبه شکوه و ملاوت
 موکب گیتی گشا و مشاهده آن فر عظمت و جلال شهنشاه ظفر لیا
 راجه رایسنگه میسودیه از قول مخالف و راجه حیان سنگه پندیده

و اسرنگه چندراوت از هراول غنیم لثیم با خیل و حشم و طبیل و علم
 در اند • نبرد و پیکار از معرکه کارزار رو تافتند و پهای مردی فرار
 رخت هستی از آنعرصه فتنه بار بدر برده بجانب اوطان خود شناختند
 و مراد بخش که در برانفار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب
 یمن بر بنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزست گرا بود ریخته
 دمارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه
 مذکور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوی
 که حراست اردوی غنیم با آنها متعلق بود مالوجی و هر سوچی
 تاب من و صب نیارده رخ از جنگ و صند و رو از شمشیر تیز بر تافته
 آندک گریز کردند و دیمی سنگه که عقل در صحت و تدبیر دور
 اندیش داشت از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رفت و او را
 شمع عفو جرایم و وسیله صفع ماقم خویش ساخته با او همراه شد
 و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه
 حراست سنگه بود و از نزدیک قول آن سرخیل فتنه گذشت سپاه
 از آن لجمه آویزیهی با اعداء جمارت منش روی داد افتخار
 خن و چندی دیگر که در صحت یسار آن حرب ادبار بودند بمقابله
 و در راه پرداخت و بترکتاز جرات هیجا دو اسبه بجانب عدم تاخندند
 و راجه جسونت سنگه از ملاحظه اینحال و مشاهده نیروی اقبال
 بی زل بر خلف داب راجهای بزرگ تیار و راجپوتان تهر کیش
 شهنشاه تارنگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقعه
العقیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت • بیت •
چنان دیمناک و هراسان گریخت • که زار را از گرابی کسیت
و ماسختان و سایر لشکر دشاهی که دران رستخیز بلا هدف بارک
مضا بگشته بودند بکام - اکمی راه مرار سپردند و بر آردن نقد حیات
ازان مهلکه غنیمت شمردند و همای همایون مان متح و ظفر از اوج
لطف و عدايت الهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شد
نصرت و میروزی در آئینه تبع مجاهدان موکب جلال جمال نمود
و گلهای خرمی و شادمانی در سرا بسندان آمل و آمادی هوا خواها
شگفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و میلان عظیم بقید ضبط
و تصرف اولیاء دولت میروزی لو درآمده همه اسوار و سامان و اردو
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر فر شد • نظم •
دلیران چو مارغ ز هلیجا شدند • بناراج بنگاه عددا شدند
ز دشمن کسی بخت در یار دست • همین سر بدر برد و هانمان گدست
بدست اندر آمد بسی باد پا • ز خون جگر دسب و پا در حد
به بند آمد از هر طرف میل مست • چه مسدی که فند عسس را بدست
بالجمله بعیم اشارت آبروی شمشیر و یک جمله میل عالمگیر شهنشاه
جهان این رسم منج همایانی که طراز فتوحات آسمانی و عدوان
نامهای پاستانی تواند بود نصیب احباب این سلطنت جاوید می
گردید و از بدگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعظام رجهای
هندوستان و سرداران عمده جلالت نشان دران فراهم آمده بودند و توپخانه
عظیم و اسوار و سامان و میلان ملک شکوه کوه توان و سایر اسباب گبر و

دارا و دولت رزم و پیکار همراه داشتند میروزی زمره ستی و خصم مکنی
طبع دلائی خدیو زمان این چنین شکست فاحشی خورده سزای
جست و بی دی و پادشاهیست و محال طلبی خویش رفتند
چنانچه بعد از زخمیایی که پهای مودی مرار نیمچایی ز عرصه
کرار بدر بودند و جمعی از آنها نیز در بوانی خذلان و خواری از
آست زخمهای کاری جان بجان آموزن سپردند فریب شش هزار
کس از مقتولان آن مذبذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشا را
والا بشمار و تعداد در آمده • نظم •

دگرانی ست تا رسم فتح و شکست • چنین فتح کس را نداد ست دست
به چشم زره بین چنین فتح دید • به گوش سپرد مصامی شنید
و از آنکه خلقت مدعی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر
مروت و معدن جوهر فتوتست به لقب اشکر گرخته که آب روی
مردمی در خاک می ناموسی ریخته بودند تحویز فکریه بهادران
نصرت اوار که از رسم تگامشی که شدو عاجز کشی ست منع
فرمودند و در نه تقاضای کمال دین پروری و مسلمانی که
سر رشته حبیت همایون ست حکم عالم مطاع دهقان پیوست که دران
معرکه و غرور کرا مسلمانی یابند بجان امان داده دست از خون او
بندارند و از آرد و بنگاه خدیه متعرض عرض و ناموس مسمیمین نگردند
و باین ابدال سرمدی و مدد حفظ و حمایت ایزدی که در حمنع
معارف و مبادین شامل حال هو خواهان دولت اند مرین است
درین آفرش و کارزار که بطور کاره رسم و سعد و ر بود چندی
امرا می ز راجپوتان و مسلمان بدفع مهر و تقدم مجاهدان

فیروزی مثل مورد وفا و زوال گشتند از مردان لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود حوای مرشد قلیخان چنانچه بقی ذکر یافت
دیگر کسی عرصه تلف نمود و غیر ذلک فقر خان و سکندر و هیله
و شیخ عبد العزیز و رکناته جنگه و اتبهر دیگری از عمدها را
آحیاب زخم نرسید ازین فتویان نصرت مکه شیخ عبد العزیز بکثرت
تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیعت و یک زخم
برداشتند بود لیکن ببرکت اخلاص دوست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گذار دوست نواز آن زخمها بآلتیام گراید نیش بنوش
جراحات برآخت مجدل گردید القصه بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه مرید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایند نصرت بخش کار ماز
برآورده سجدهات شکر آلهی و سپاس الطاف لایمناهی بتقدیم رسانیدند
و لوای غلبه و فیروزی بارچ حشمت و بهروزی انراخته و نوای
کوس فتح و گورگه شادبانه مانند صیحت اقبال و طغیانه جلال
خویش بلندی گوا ساخته ترین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
بدولتخانه مخنصری که در جنگ همراه بود و باشا را و الا در موضع
لشکرگاه غنیم برپا کرده بودند نزول اجلال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از اداای فرض و سنت شکرانه این موهبت کبری را از روی نیاز
درگاه ادا کردند و مراد بخش اینجا بجز بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبی سنگه بندیده را که با خود بسته ستیه آورده
بود از میامن سرآمد پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام
روز آنجا بهر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی
و انراخته شدن دولتخانه والا بعرض اشرف و عبید ترین سعادت
با معاکر ظفر مآثر موار شده بمعمر گردون شکوه که بمسانت یک
کرده در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و
مراک بخش را بجلدوی بکندی و موافقت با اولیای دولت درین
فتح آسمانی مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام پانزده
هزار افرنی و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا
و مواهب مز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و مریاند
کوهر محیط سعادت و اوج بلندی پادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا
باقاضه پنج هزاری پنج هزار موار بمنصب پانزده هزاری ده هزار موار
مشمول انظار مرحمت فرمودند و بیعت و میوم ماه مذکور ظاهر
بلند اوجین از برتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی
از بندهای عقیدت کمال که درین نبرد اقبال مصدر گوشش و
جانفشانی گشته بودند مورد جلال الطاف و اعطاف هده کسایب
فوازش پادشاه گردیدند از آنجمله نجایخان بمرحمت خلعت
خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روبیه مطرح انوار عنایت
گفته بخانخان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتان بخطاب
اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت
خاص و اسب با سار طلا و طوبی و نقاره و از امل و اضافه بمنصب
چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایه اعتبار بر انراخت و معتخر
خان بر درش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب خانزمانی و

عنايت طوق و نقاره و يك زنجير نيل و مير ضياء الدين حسين كه
سابق بخطاب همت خاني نامور شده بود بخطاب اعلام خاني و
مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپيه باضافه پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزارى و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهادر خان
بعنايت اسپ و علم و ذوالفقار خان بعطاف خلعت و اسپ مرافراز
خان بمرحمت اسپ و نيل و غازى بيجا پوري بخطاب زندوله خاني
و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار و كار طلبخان
باضافه هزارى هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
از انجمله هزار سوار دو اسبه و سه امبه و عابد خان باضافه هزارى دو صد
سوار بمنصب چهار هزارى هفتصد سوار و شجاعخان ولد خانخانان
بهادر سپه سالار بعنايت خلعت و اسپ و باضافه هزارى هزار سوار
بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عبد الرحمن بيجا پوري بخطاب
شرزه خاني و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى
هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشيد خان انصاري بخطاب پدر
خويش و مرحمت خلعت و علم و باضافه هزارى پانصد سوار
بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از ان جمله پانصد سوار دو اسبه
و سه امبه و راجه اندرمن دهنديره بعطای نقاره و علم و ديپى سنگه
بنديله بمرحمت خلعت و اسپ و لودخان بعنايت اسپ و نقاره
و علم و فتح روهيله بخطاب فتح جذك خاني و مكرمت نقاره و
علم و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعيل
خويشكي بخطاب جانباز خاني و عطای علم و باضافه پانصدی
صد سوار بمنصب دو هزارى شصت سوار و كمال لودى بخطاب

هزار خاني و باضافه پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد
سوار و سده بيگه خويشكي بخطاب ديندار خاني و باضافه پانصدی
صد سوار بمنصب دو هزارى پانصد سوار و مرتضى خان بمرحمت
علم و اسب و الاصل و باضافه بمنصب دو هزارى پانصد سوار
و احمد خويشكي بخطاب اخلاصخاني و باضافه پانصدی صد سوار
بمنصب دو هزارى پانصد سوار و حميد كاكړ بخطاب كاكړ خاني
و مسعود منگى بخطاب منگى خاني و احمد بيگ مبر توك
بمنصب دو هزارى و اسماعيل ببازي بعطای علم و خطاب
خاني و مير ابو الفصص معمورى بخطاب معمور خاني و باضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و حميد
خان بخطاب خانه زاد خاني و مير عيسى ولد اسلام خان بخطاب
همت خاني و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزارى دو صد
سوار و محمد عزيز بعنايت خلعت و اسپ و خطاب خاني
مرحمت اسبه و خواجه گلان بخدست ديوانى صوبه مالوه معين
بخطاب كفايت خاني و مرحمت خلعت و اسپ و باضافه
صد سوار و بچاه سوار بمنصب هزارى دو صد سوار مرافراز
خان و سوار منگه زميندار گدو كه در بنوقت دولت زمين بوس
داده بود بخطاب راجكى و عطای خلعت فاخره و اسپ و نيل
و شمشير و كمر خنجر و جينه مرصع و گوشواره مرواريد مشمول
مهر گون گشته رخصت وطن يامت كه همراه كفايت خان
سوار خدمت دولت خواهى قيام نمايد و سوبه منگه زميندار
بخطاب دولت خلعت و اسپ و دهكدهكى مرصع و اسر منگه

زمیندار نور بمکرمت خلعت و اسب و شمشیر و چندین بندید
 بمطای اسب و خلعت مهابی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
 و پانصد موار سراقراز دولت بندگی گردید و همچنین دیگر زمینداران
 مالیه مورد عنایات و مطرح الثقات بادشاهانه شدند و بسیاری از
 بندهای آستان سلطنت و ملتزمان ركب دولت پادشاهانه منصب
 و عطایای منیه از اسب و فیل و شمشیر و مهر و نقاره و علم مطرح
 انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که برهنه نمونی بخت و
 دلاست توفیق از خیل مخالف جدا شده باسلام عتبه جلال کامیاب
 گشته بودند مخلصخان خلف منصور حاجی خطاب بکه تازخانی
 و منصب سه هزار و پانصد موار و عطای خلعت و اسب
 و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بقبیر الله
 ولد تربیت خان مرحوم بمهرت خلعت و خطاب حیف خانی و
 منصب هزار و پانصد موار و مسعود یادگار نبیره احمد بیگلخان
 منفور بمکرمت خلعت و اسب و خطاب چند خویشر احد بیگ
 خانی و منصب هزار و پانصد موار و محمد مقیم ولد شاه
 بیگلخان بمنایت خلعت و خطاب مقیم خانی و منصب هزار و پانصد
 سوار و از ایشانند بالجمله گیتی خدیو موید منصور پیش از مه مقام
 در ظاهر بلده اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
 نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
 شعبان حضور گوالیار را از فر و صول همایون زیست پذیر ساختند
 و در جنب بلده مذکور خیام نزول برافراختند • • نظم •
 چو جنب شه شاهیش میکشید • نیاومت خالی اتامت گردید

بجائی دیگر چون گرفتاری قرار • که تخت شهری میکشد انتظار
 و درین ایام نصرخان ولد خاندوران بهادر مرحوم که بحراست قلعه
 واسین قیام داشت و برلیغ جهان مطاع بطلب او صادر شده بود
 جبهه های عتبه عبودیت گشته بمنایت خلعت خاص و اسب
 و فیل و خطاب والی خاندورانی مشمول مواظف خسروانی گردید
 و بعد از وصول ولایت ظفر نگار بگوالیار چون بی شکوه فتنه پزیر
 با لشکری انبوه چنانچه رقمزه کلک بیان خواهد شد دهوایور آمده
 بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
 چندل میکشید و اکثر گذرهای مشهور و مقرر را ضبط درده به بختن
 مورچال و نصب اهرات توپخانه استحکام تام داده بود • جرم رای
 عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر اینمعنی پرتو اهتمام
 و توجه بر تحقیق گذر و تعبیر عبور از دریای مزبور انگلک و از آنجا که
 آنخانان موید دین پرور را همواره خضر توفیق در هر طریق راهبر
 امت بعد از استگشای و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظهور
 بیوست که گذر به درویه که از سمت گوالیار بر سمت راست دهوایور
 بمساحت بیست کوره واقعتا بهایاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
 امت و چون عساکر منصور هنوز از کنار آب دور و گذر مذکور غیر
 مشهور است بی شکوه بلخرد مفرور از کوتاه بینی تا حال بضبط
 و محافظت آن نپرداخته بنابراین روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا
 مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر حظه سالار و ذو الفقار خان

وصف شگفتان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندگان
جانسپار تعیین فرمودند که برجناح استعجال روان گشته بآن گذر
از آب بگذرند. و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان
بد سگال میانیت نمایند بموجب فرمان واجب الانعان بندگان
اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عمان کرده صباح آن که
سایح شعبان بود بکنار چنیل رسیدند و بی توقف و درنگ چو
بان از آب گذشته آنطرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدو
فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند پیاپی همت بلند و عزیمت
آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غرا
ماه مبارک رمضان بود قریب تایید آسمانی از آب مذکور عبور
فرمودند و عساکر بصورت اثر و مهنگان دریای فتح و ظفر فوج در
مانند موج بصورت از آب گذشته آبروی آب چنیل از فیض نزول
اشرف مهبط انوار عز و شوق کردند چون سر رشته کلام در نگارش
مآثر اقبال شهنشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید
بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب
کوتاه اندیشی و فتنه پژوهی بی شکوه بعد از اجتماع خبر انهمزام راجه
جمهوریت ملکه از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمه شکست
کار آن بی بهره سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلک حقایق
نگار بطریق اجمال چلین پرده از جمال شاهد مقال میکشاید که
حضرت اعلی را گرچه در معتبر اخلاص اکثر بان فی جمله معنی
و خفنی در حکومت بهر رسید لیکن چون هنوز بکده آن عارضه مذکور
نگشته بقای آن از زحال و ضعف و متورموی در مرتبه کمال بود

و صل تابستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
موسم گرما را دران مقرر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
در اخلاص شاه جهان آباد و منازل و عمارت دولتیخانه اش از حیثیت
سعادت و خضا و رفعت و صفا دون مرتبه عمارت آن خطه فیض
بنیاد امت تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را مزم معاودت بحوی
دار الخلاص که بمزیت روح هوا در تابستان و نور طراوت و نصارت
دع و بهتان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویج هبوب شمال و وسعت
محکم دایمیر و نهضت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
امبار دارد از خاطر مقدس سر بر زده و این اراده مصمم گشته و
بی شکوه اگرچه ایدمعی را منافی مطالب دور از کار و شد خیال
و بند رخود میدانست و راضی بنهضت الوبه مسعود از آن معتقد
دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
حرکت بصیار مایل دید و نیز از کمال سفاهت بلوغهای لقب آمیز
راجه جمهوریت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای
از بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
دارد مدد و کمک ظفرینده می تواند شد الجرم بنهضت رایات جلال
زان مرکز سلطنت تن در آمد و حضرت اعلی هژدهم رجب که بیست
و دوم آن محاربه عساکر نصرت پیرا با راجه جمهوریت سنگه خلاصت
گرا در اوجین روی داد از آن خطه دولت بنیاد متوجه دار الخلاص
شاه جهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
بمعتبر خلاصت نزدیک رسیده موضع بلوچ پور مخم نزل اردوی
همان بود بستم بدگ گرز بردار و ساقی بدگ بساؤل که از پدشگاه

سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بودند معاودت نموده حذر
انتهزام آن ملائمت شعار و توجه خدیو کمکار لغزه ملازمت حضرت اعلی
رسا میدند بی شکوه از استماع این خبر معنوب سلطان رعب و هراس
گشته و سر رشته رومی و تدبیر از کف فرد هشته عزیمت رحمت
مهری مستقر الحلاوت اکر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
راضی باین معنی نبودند و کمال امتکشاف از برگشتن اظهار
مباشر نمودند بمیلاد و احتیاج تمام و تمهید مقدمات غرض آمدن
مساک الحاح بارتکاب معاودت مضطر ساخته ندان از آنجا که حضرت از
رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تمت و موکب مسعود
دادشاهی از بلوچ پور رانست مراجعت بحاجب اکر آباد ابراخته
نهم ملا مذکور پرتو و مول بان مرکز خدایت انگند و بی شکوه بجمع
مپاد و لشکر و احکام اسباب فیر و بدکار پرداخته جمع امر و
منصبتداران دادشاهی را که طبعند آمد از صوحنات و محال موجودایی
و جاگرد ممکن بود رسد سلطنت طمد و در تحبیه خوطر و تسخیر
قلوب آنها کوشیده همه را با خود معتق و همدانان ساخت و امرا
و عمده ای حضور و سایر ملازمان پایتخت را بمر خلافت رانده چرب و نرمی
و ملاصت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رانست استعداد
بقصد دقنه و مساد بر افراخت و در فوک مرمتی از لندهای
عمده سطرت و مپاد قدیم و حدرد خود حشری انبوه و اشکری
بیشمار که درین شصت هزار سوار بود همراه آورده از اسب و ادوات
قور خانه دادشاهی چندانکه خواص بر لشکریان قسمت نمود و بر
بخون رانی و شورش ایرانی بر آورده دست باواج اسراف و تدبیر

کشود و مجموع توپخانه و میلان جنگی کوه دیگر را صمیمه سامان
دادن و عمارت شوکت لشکر ساخته کله گوشه سخوت و غرور بر مرق پندار
نیم گدست و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود
گامست • نظر •

زندانهای در دماض فناد • هوایی که داد آخرش مریدان
حش را چو مولای اسرگرمست • در گنج کشان و اشکر گریست
سبح سیه زر پرشان نمود • پریشانی خویش حاکمان نمود
و رحمت کارهای با صوابی که دران ایام ازان بشکر بد مرجه بظهور
بدوست دما گدر خاخن محمد امین خان خیف الصدق زنده امرای
تمام معظم خال بود بی صدر حرم و نقصری •

ذکر محمدی از مشای این قضیه آنکه خدیو جهادستان پس
از تحدر طبر آید و کیدان و مراجعت از مهم بدعا پور که معاودت
و ندانیشی بی شکوه خاطر خواه صورت به دست عمده الحلیطه
نقد همه معط خال را بعضی از امواج دادشاهی بران تحصیل مبدع
صد الک رپده به شکش عادخال که بشکران مراجعت موکب ابدال
مغول آن صفت بدسرسده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد
ز آنکه همه بمساک آن دقنه پیروزه که در خال و شکست انکار ساعی
بود و خطوط سنی بر اعوا و اضلال معادخان و ارکان دولت بیجاپور می
نویست این مطلب بدر صورت دلخواه ندانده در عقد تعویق افتاد
و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و
حکامی داشتند بمیدان القمار آن باص خرد خان مذکور را
بمحور طمدند آن عمده سلطنت بذات فرمان همایون آن حضرت

با بغیة لشکرها ازان حدود برخاسته باورنگ آبان فیض بنیاد آمد
 که از آنجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمدار گردید چون این معنی
 دران هنگام منافی مصلحت دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
 فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکل را که از عزیمت و فتن
 بهیچوجه تفاعد نمی نمود بفرمای مصلح ملکی و مقتضیات جهان
 داری بالضرورة دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی ایدمقدمه را بر سازش
 و اتفاق معظم خان یا خاقان جهان و نمید و توطیة آن عمده نوئیان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
 نمود و محمد امین خان خلیف او را که در آنوقت خدمت میر
 بخشیکری بارگاه خلافت باو مفروض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
 انن گرفتند گرفت و ادرا بخانه خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
 مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده او را از
 قید بی شکوه رها کردند بالجمله حضرت اعلی را چون زور بازوی
 انجبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روشن پرتو امکن بود و به یقین میدانستند که آن بیچوهر
 ناص خرد را از لوتکاب متدیز و آریز با آن خدیو موثق مویید جز
 مثال بد و نکال ایند حاصلی نخواهد بود لاجرم به امر و ختن نیروان
 قتال و افراتن لوای جدال که آن تبه کار نصاب اندیش پیش
 گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در سرآت پیش بینی آن
 حضرت چهره سوء عاقبت و خامت فاقست او جلوه ظهور می نمود

املا راضی نبودند و نمیخواستند که بدست معی خویش اسباب
 جدال و دبار آماده کرده تیشه بر پای بخت و دولت خود زند از جهت
 پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و خیر سگالی
 بنصایح هدایت پیرا آن جاهل عمران مآب و رهنمون طریق
 عاقبت و صواب بودند هر چند افسوس موعظت و پند برو نمیده آن
 لجاجت کیش را بهیچ و صلاح که سرمایه نجات و نلاج او بود ترغیب
 می نمودند درو تاثیر نمیکرد و از آنجا که روز اقبالش بشام ادبار رسیده
 اراده ازای به برگشتن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود
 تعلق گرفته بیه بهیچوجه از اراده لشکر کشی و حقه آواشی باز نمی
 آمد و چون حضرت اعلی را درین ایام سر رشته اختیار و اقتدار از
 کف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن باراده او درداده
 راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تبه رای عزیمت نامواب خود
 مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سیم اردی بهشت خلیل الله
 خان را با قباد خان و رام سنگه و اتهور و امام قلی و نوری بیگ آغر
 و سایر آغران و جمعی دیگر از بدد های بادشاهی و داؤد خان و
 عسکری خان مرداران خود را با جوئی از سپاه خویش برسم منقلای
 پیشفر رخصت نمود که رفته در دهلیور تا رسیدن او اقامت نمایند
 و گذرهای آب چنبل را بقید ضبط آورده محافظت کنند و خود
 نیز با مظهر شکوه پسر کهنر خویش و سایر افواج و عساکر و توپخانه
 و سامان و انربیمت و بلجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از
 اکبر آباد بر آمده به پنج منزل بدلهلیور رسید و چند روز آنجا اقامت
 گزیده بدالت زمینداران آن مرز و بوم بتحقیق و ضبط گذرهای

آن آب پرداخت و هر جا مظنه اسکان عبور پدایاب بود جمعی به بند و بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن جلیلمان شکوه مهین تا خلف خود و لشکرهای که همراهش بودند و درینوقت بموجب طلب او از آنجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بضواب دید رای ناقص همت بر آن گماشت که بکچند باین عنوان مد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار دنع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار پیوندند و ازینمعنی فائز بود که موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنها حاکم و جنود مسموم توبیخ و رقیق و مددکار داشت کوه و دریا سد رهش دشود و هیچ چاره و تدبیر سابق صولت و استیلائی آن نکردند القصد بعد از اجتماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکئی از آب مذکور که فوق تصور او بود از آن رهنمائی بغت و تیز دستی اقبال مورد رعب و هراس و دست خوش اندیشه و دسواس گشته و لشکرها را یکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندیشه لاجار از دهلیپور متوجه مقابله عساکر گردون مآثر گردید و در موضع راجپوره که ده گروهی اکبر آباد ست نزدیک بکنار آب چون زمبلی برای جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب انواع پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بدمال مذاخیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشرباجتناب از جنگ و ستیز کاری بار میفرمودند بهمنجوجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کونت بقصد اطفای نایره دقنه

و فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت هوا خواهند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بدین تدبیر و لطایف دانق مد باب جدال و قتل نموده بمایمت و مصالحت دنع آن مفازع نمایند و باین مزم صواب پیشخانه بیرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر مرادفات جلال بار چ رعیت برافرازند و خود نیز مذعاب اراده می داشتند بی شکوه خذلان بژوه چون بنهضت مسموم آنحضرت دست فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فساد اندیش او از تبه رانی و نقله گرانی تجویز صلح نمی نمود به فزون حمله و انصون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و البخردی ابواب نکال لایمی و ادبار سرمدی بر روی روزگار خود کفوف چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نگار میگردد •

ذکر محاربه عساکر منصور نزد یک بمستنقر الخلائف

اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت

یاقتن اواز جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از آنجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بوالعجبیهای قدرت جهان آمرین و شکرین کاریهای محبت قادر حکمت آفرین در حمله آفرینش و کارخانه ایجاد تمس ایفست که از دودمان سلطنت و سروری فاخلط بی جوهری را که در بدو فطرت از پیرایه دولت و بختمندی و مرایه سعادت

و نیکو اختری بی بهره آفریده شایدگی رتبه هشتم و یونانی
در ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار از باز
کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس الهیت و کمکاری آراسته در
نظر کونه نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازی و اعیت
بازی در نیرنگ ماژ غافل اند بعنوان دولت و بخند یاری جلوه دهد
و توین ایام از راه تربیت گامی چند بروفق خواهرش و کم او
گردیده نعل داگون زند تا کیفیت باد جاده دولت که محک آزمایش
جوهر فطرت است مدب ظهور بی مایگی استعداد و فروپاشی
قابلیتش گشته آثار بیدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت او باشد بمقتضای روز و شهون آید و در اهل روزگار
که ظاهر بدندان کار خاند حکمت آفریدگار اند جوهر بلخوهری او
جلوه ظهور نماید و برخلاف این نسبت مذمت منافع آبی ترین رفته
که سعادت مند نیک اختری را که در ازل آزال رزم سعادت و قبول بر
پیشانی بخت و ناصیه اقبال او کشیده امتداد رتبه والی سلطنت
و جهانبانی و استحقاق مرتبه عظمی خلافت و کشور مدانی بخشیده
باشد بمقتضای حکمت کلمه مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر
جمال دولت عالمگیرش فرو رفته آن دمست پرورد باید خویش
را از روی تربیت خاص روزی چند میر مدارج اطوار کمال و تماشای
غرایب اسرار کارخانه کبریا و جلال فرماید و بهمت و بلند روزگار و نشیب
و فراز صورت و معنی پدای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند
و فطرت ارجمندش را شناسای بدایع منابع و مراتب آفرینش نماید
تا جلال هم و فضایل شیم که در ذات همایونش و دیعت نهاد

دست قدرت بخیر باشد به تماشای ایام و تدوین شهر و اعوام
سمت ظهور یافته ینکمیل صفات جلال و جمال مستند عروج بر
مدارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمه اولی صورت و خامت
حال بی شکوه خسروان مآل است و نظیر تقریر اخیر کیفیت
بروزی طالع این خدیو جهاننشان عالمگیر که کمال حکمت ایزدی
بجست تمهید و توطئه دولت ابدی و تکمیل اسباب سعادت
سرمدی او روزی چند آن تا قابل دولت و سزای ادبار را بگرد آمدن
سواد مرور و پندار امتحان نموده حقیقت نا دایلی و بلخا صلیش
برحق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان
امروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تبع کشیده
دارد نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکل و استیصال آن تیره بخت
در گذشته مدخل را هم از اعمال و اعمال بگوید و سامان نموده بحال
دولت و حال شواقتش که جرمسان ملک و سلطنت ثمری نداشت
از دایح و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب
زال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساخت ظهور پرتو
اگر گفته و بتجدید از ارتکاب متیز و پیکار با این دمست پرورد لطف
آفریدگار حقیقت نساك رای و سوه گردارش روشن و مبرهن میگردد
تبیین این مقال آنکه بعد از عبور موکب نصرت نشان در غرق ماه
مدت رمضان از آب چنبل شاه شاه مالک رقاب در روز درین روی
آ - بحسب ترتبه حیات و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند
مقام نمودند و چون خبر پیش آمدن بی شکوه از دهولپر بعزم
مقابله عساکر منصور بمصامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

چنبیل مرتحل شده مه کوچ متواتر مرصوده ششم ماه مبارک نزدیک
بلشکر آن مژده رسیده و نفاصه یک و نیم کروه از محمل اداست
از تونف وزیدند تا که دست جان حنون مخالف و حق قیمت عروص
آن مساک نیشان معلوم زای جهان آرای گرد بی شکوه در همین
روز بعد از اطلاع بفرز و مول موکت نصرت لوا ترتیب امواج و
تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بمرم جنگ و پیکار سوار شد و
از اردو و نگاه خوش بدری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
از هیبت جلال و روان و عجب دورباش شکوه خدیو جهان از آنجا
قدم جرات پیش گذاشته تمام روز از کمال اندیشه و بزم با امواج
حون که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و سندان شعله خیز
بسر برده لشکریان را تعدیی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غایبه
گرما و مرط تشنگی و دست آب بصراب عدم رسیدند و پیمانه هلاک
در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام انداختن نزدیک رسیده بود
رج از عرصه مهابه تارده بمنزگاه خودتش معاونت نمود روشن ضمیران
بیدار دل ایمنی را نشان برگشتگی بخت و شمشیر دااستند
و شگون مرار و تبار آ و مده اختر تیره روزگار گرفته مال بصورت و
و میرونی این مرا زنده نواد دوات و بیروزی زدند و چون آن روز
موکت ظفر مآب در بدن سدت گرما و سوزش آفتاب با وجود دلت آب
پنج کروه طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
حرکت نموده بده جرات پیش نگذاشت لا جرم شهشاه دانش
آئین باقتضای رای دور بین و صوابدید بولتخواهان اخلاص گزین
حرکت لشکر میروزی اثر پیشتر مذاسب نداسته هماغا تونف

مصلحت دیدند و تا شب انتظار حرکت عدیم کشیدند و چون اثر
خندشی زن حیش مده ظاهر شد و آن روز جنگ بتعویق افتاد
حکم جهان مطاع غنای بیوعت که جنود فافره هماغا منزل نموده
جیمانه با کنند و مورچاها بجهت خبر داری و کشک لشکر در
دور ماسکر تقسم نموده شرایط معاوضت بجای آورد و آن شب
بفرمان معنی مران و سپیداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداری
و مراقب تیقت و هوشداری تمام ورزیده و دیده بخت و دولت
احواب غفالت نصیده تا محترگاه از مشاهده کرور سپاه انجم و
تمام ای تهرز و آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه
بفرمانی مینمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و امداد از مطلع عون
مخاربت در آنجا بودند و محترگاه که موکت تمام امروز ادرگ بشین
خطه روز اشد و بیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آراستگی
لایق از محترگاه مشوق بر آمده سمن عزیمت بمیدان آسمان ناخوب
و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که تازگی از پیکار هدوئی شب تیره
لوا برداشته بود رادت از تعاع بصوب دار الخلافت گردون بر امراخت
سپاه عتروند دشمن گداز باهتر از عسکر ظفر طراز فرمان داده
بترتیب و تسویه امواج لشکر امواج پرداختند و حکم مهران جلال
صانر شد که توجانگ هماغا را پیش برده مهیای عدد و سوزی
آتش میروزی دارند و باشاره والا ویلا مسست جنگی کوه توان بانواع
کشم و جوشن و ترک آمان اراسته گشته انسام اسلحه و ادوات حرب
بر خطلو پیکر خصم انگان شان تعبیه شد و آن عریضه جویان صف
شکن که هر یک حودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

امباب مطوت و صلابت موکب گردون هشت گردید و مهین شعبه
دوخته ملطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده عالی نژاد
محمد سلطان را با خانخانان بهادر سپه سالار هراول جنود نصرت
شعار نموده جمعی از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر
خان بارهه و شجاعخان ولد خانخانان بهادر و لودخان و پردخان
و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خرواصخان و زبردستان و
احمد بیگ خان و معمر خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال
بیجا پوری و قادر داد خان و عبد الباقی انصاری و عنایت افغان
با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان
شد که هر کدام با توپخانه که باهتمام او بود در پیش صف هراول
قرار گرفته آماده خصم انگیزی و دشمن شکنی گردد و سرداری برنغار
نامزد گرامی گوهر محیط ایست و نامداری تابان اختر سپهر عظمت
و کمکاری بادشاهزاده ارجمند سعادت توأم محمد اعظم نموده سپاه
و حشم ایشانرا با اعلام خان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان و کار
طبخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرسن
دهندیره و راجه سارنگدهر و چنوت بندبیل و بهگونت سنگه هاده و
سید حسن و اسمعیل خان نیازی و غیرت بیگ و محمد صادق و
نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچی و مریر
مهدق و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار دران طرف
تعیین فرمودند و مراد بخش را با نوچ و سپاه او در چرنغار موکب
نصرت آثار حکم صف آرایی شد و سرداری التمش بعهده نوئیان
اخلاص منش شیخ میر مغوض گشت سید میر برادرش و شرزه خان

و ردوله خان و فتح جنگخان و جانباز خان خوشگی و سید منصور
خان و رگنازه سنگه راتهور و کیدسری سنگه بهورتیه و منکلیخان و عنایت
بیجا پوری و بازید غریزی افغان و گروهی دیگر از مردان مرد و نهنگان
عرصه بدر با او معین گشتند و بهادر خان با جوقی از بهادران فدوی
در محال مثل سید دلورخان و عزیزخان و هادیخان و سونبکون
بینه و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای مقصدار طرح
دست راست قرار یافت و خان دوزان با فوجی از دلیران رزم جو در
دست چپ طرح شد و خواجه عید الله قرابل بیگی با عبد الله
خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و
گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان
و عده سوار بموجب فرمان به قراولی کمر همت بر میان پردلی
شدند و خدیو جهان سقان با نفریندون و حشمت جمشید بر مقابل
رخصته اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و ملک رفعت
بعدی تخت نعل کوه پیکر آسمان منظر جایی گرفته فروغ بخش
عرصه کارزار گردیدند و بادشاهزاده نیک اختر خجسته شیم محمد
اعظم را دران اوج برتری و اعتلا در خدمت والا جای داده قول
فطین را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و
ایمان خان و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و ذوالفقارخان
و رحمانخان و سزوار خان و غیرتخان و منعم خان و یکه تاز خان و
درمختان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن ده

بیدی و میر ابراهیم قوربیگی و آله یار بیگ میر توزک و خانه زاده خان و شیخ عبد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص دوست اخلاص بملازمست رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و از آنجا که بارها در معارک و غا و مهالک هیچجا که آنحضرت با خصوم و اعدای صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط است بعون نصر و ثابند آمدگار و ثبات قدم و انتقال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم و افزونی حنود مخالف نداشتند دست توکل و توکل بمضمون *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* امتوار داشتند و بتوزک و آئینی که دیدند پیر جنگ دیدند زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ معرکه بکارزار سپه داران و فوج آرایان نامدار ندیده و سپه سالار خیل انجم و صف آرای معارک این سبزه طارم مواکب کواکب را هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود لای عزیمت بسمت مستقر الخانات که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود بر افراشتند •

بجنبید آن کوه آهن ز جای • جهان پر شد از ناله کر نای •
به تندی روان شد سپاه گران • که میگفت دریا نگرند روان
بیشکوه فتنه پوژه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان موافق بیستم خرداد بود چون طنطنه اهتزاز موکب اقبال غنید بالشکر آراخته خویش بدستور روز پیش حوار شده بعزم مقابله عساکر منصور در هر زمبلیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عفاک و نساک بدین فهم بود که

توبه آنه خود را بسرداری برق انداز خان میر آتش خویش از دست رامت و توخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرب چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عتبه خلافت (و ستر سال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعت و دلوری و نفوس سرداری و سپاهگیری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با مایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راجه زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیوم دیو سیوید و گرد هر برادر راجه بندها کور و بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیروام کور و دیگر راجپوتان نامی جلالت نشان هراول ساخت و از مردم خود داوود خان تربشی را با زیاده از چهار هزار حوار برگزیده و عسکر خان میر بخش خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمه آن فوج گردانید و سرداری برنهار بخلیل الله خان که از عمدهای ارکان خلافت و میر بخش لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان حنف علی سردار خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و فکاد خان و سایر تورانیان و رام سنگه زات و مضافر خان و سلطان حسین ولد امالتخان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کهن سنگه تونور و پریتهراج تهنائی و دیگر اسرا و منصبداران پادشاهی آن در فوج تعیین نمود و پیر

بی شکوه پسر خود خود را بار خنجران که بختاب بهادری و فیروز جانی نامور و در سلک اعظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرب بود در جرنجار باز داشته قلمخان و سر بلند خان و حید شیر خان بارده و مالوجی و پرموجی دکنی و حید بهادر بهکری و مها سنگ بهدوریه و عبد النبی خان و حید نجابت و حید منور بارده و نور العیان و حید مقبول عالم را با جمیع حادثات و اهل جلو و در برادران از بلندهای بادشاهی دران نوج معین ساخت و خود سه هزار سوار از عمد ها و خاصان و مخلصان و مقربان خویش و جمعی از مردم بادشاهی مثل بیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول قرار گرفته کدور رام سنگه مهین خلف راجه جی سنگه را با کیرت سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجپوتان و حید باهرخان نوکر خود با ده هزار سوار آتش کرد و دو نوج دیگر بر زمین و سوار قول قرار داده ظفر خان و فیروز میواتی نوکر خویش را برادران نوج میمنه گذاشت و نگاهداشت میصره بمهدی ناخر خان نهم ثانی که بقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت القصه بعد از گذشتن یکماه روز از کوه اندیشی و بلخردی عزیمت حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی و نفقه اندوزی امجدی موکب جلال نمود و در منتصف تبار که آفتاب دولت این فرازنده لوی اقبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد اختر تیره روز مشرف بر زوال بود چون گوکبه موکب ظفر طراز و ماهچه رایت نصرت اهتزاز از دور نمایان شد نخست باند اختران بان و توپ و تفنگ نیران جنگ انروخته هنگامه نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال برلح

در الاستفال صادر شد که از توخانه همایون نیز بهادران جنگجو در لول شعله خو آتش امروز رزم و پیکار کردند بمجرد صدور اشارت فیروزی بهارت توپ اندازان و باندان چالاک برق سرعت و تفنگچیان حصم مکن رعد سطوت دست با استعمال آلات توخانه کشوده در ده روی هوا از ابر دود تیره شد و تنگ خون آشام تفنگ بآهنگ چان دشمنان بی بلیاد خروشدن کرد و محیط آخوب و بلا از موج خون اعدا بجهوشیدن آمد و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان انگند و گول بندوق جان شکار مانند زاله در فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طریق جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال انروخته تر و خرم عمر اعدای از آمیب برق اجل سوخته تر میگذشت تا آنکه امواج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز و شمشیر خون و نیز بقصد پیکار علم گردید و کار ستیز از قامت نرفته انگیزندان بالا گرفت و زره چشمک زن ناوک بلا و سر گویی کمان با حادثه بر مه شد پیغام اجل از زبان تیغ بنصریح انجمید و راز سر بسته مرگ از تیر صغیر تیر بهشا پیوست • نظم •

به باز هنگامه آرامی شد • دگر میل خون دشت پیمای شد
مر از تو مو تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم برهم نهاد
در بر بار لشکر مخالف که سرداران بهر بی شکوه و رستمخان بودند
شخص و خبرگی نموده نخست روزی توخانه همایون بقدم
حمارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خوبان جلو
دست پای همی امتوار داشته دست بدافعه کهر دند و آتش

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرا ناز در عین سطح خاک پاان باد
 پیمایان بی پاک نمودند درین اثنا یکی از میمنه را موج رسوخ
 بضرب بادلیج از پای در آمد و صدمات جانگزی توپ و تفنگ و بان
 رخنه در بنای ثبات و زلزله در اساس حیات آن باطل متبیزان امکد
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناگهان ادبار بصمت برنمار موکب
 ظفر شمار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از
 غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجانب هراول لشکر منصور
 پیوسته بود بر روزه جنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدان
 آنها در آمده ایچو نهایت مرتبه تلاش و سپاهگیری بود بتقدیم
 و حانیه و زخمی برداشت و مید داور خان و هادیان خان از
 همراهان او قدم جرأت و جلالت انهرده بدلیبری و دلاوری چرا
 معادت بگلگونه شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشتش
 و کوشش بیشمار چون موج عظیم بود دوع آنها بسعی این
 گروه صورت نه بخت و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان
 میروز مند امزش پذیرد درین اثنا املاصخان با بهادران موج بر دمار
 از جانب یمین در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ
 و پیکار در آویخت و همه نوینان اخلاص کیش سعادت منش شیخ
 میر نیز بانوج التمش خود را رسانیده بزور بازری شهادت و
 پردلی و یغیوری اقبال این مورد تاییدات ازلی ملک جمیعت اعدا
 از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری ازان جمارت کیشان
 بی پاک بر آویخت و درین آویزش مردانه و دلاور و گیر و حمانه

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
 بی شکوه با بقیة السیف روی بفرار نهاد • • نظم •
 گریبان شدند آن گروه دایر • چو پیکر آهو ز غرنده شیر
 یکی حده انگند تا جان برد • کله آن دگر تا حراخان برد
 و از دلاوران نوج برنمار نصرت آتار حید حسن بخش از روی اخلاص
 و سعادت منعی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تلاحهای
 حیدر ادر نمود و غیرت بیگ و محمد صافق و میریز مهمنند کوششهای
 بهمدت در بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بحد زحم کامل عیار
 - حیدر و رایبی شکوه نقده پروه که از رموز قواعد پیکار و رزم آزمائی
 و بهر و قوانین سرداری و سپه آرائی بهره نداشت از کمال خامی
 وانی تحرکی بعد از تیز جلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
 بر منافات آنها با نوج قول و التمش بصرعت تمام روی بروی
 نمیدانده و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
 از الو حاکم خود در گذشت و چون به توپخانه هدایون نزدیک شد
 از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طافندش در گرداب اضطراب افتاد
 و در دله حگ ندیده اش از صدمه توپ و تفنگ و بان ترمیده تاب
 ثبات نیاورد و زن سمت منحرب شده بجانب دست راست خود
 منب مود از یلجهت هراول آن خیل ادبار را در اینده ای کار و اول
 حیدر و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
 آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با نوج مراد بخش که برنمار موکب
 نصرت شغریود رو برو شد و خلایل الله خان نیز با سپاه برنمار
 حمله آورد و جفود آویخته که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

کشودند مراد بخش قدم ثبات امشده بمداومه و کارزار در آمد و
بعد از کوشش بسیار و آرایش بیشمار که چند زخم تیر برداشته بود
پای فرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن ایحال
حضرت شهباشاهی روی میل ظفر پیکر آسمان تمثال که - پیر
خورشید دولت و ابدال بود بسمت دارابی شکوه باطل پرتو گردانیده
عساکر منصور و قول همایون نیز بجانب او میل نمودند و درین اثنا
راخپوتان جهالت کیش که مراد بخش را هزیمت داده از رزم و
پرداخته بودند رخسار تهور و جلالت بر انگیخته و رشته پیوند تعلق
از گوهر جان گسیخته در قلب موکب ظفر لوا تاختند دلاوران نصرت
نشان و بهادران مدوری جانفشان که جابجایی در راه خدیو حقیقی
و خداوند معاززی پنداریه مباحثات و سرابرازی میدانستند و مبدل
رزم در خدمت ولی نعمت صورت و معنی صحتل بزم میشناختند
چون نفر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استعلا شهنشاه جهان
بشت همت موی دیدند دست جلالت از آستین سعی و کوشش
بر آورده بصدقه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع
مخالعان پرداختند و صدمه از نشاء باد دلدھی و دلداری
خدیو کوه و دار در مرتب جان سپاری و گیره دار سرگرمتر شده
نقشهای مردانه و حمای متواتر رستمانه جوهر شجاعت و بسالت
خوبش اشکار می ساختند بباد حمه میبادهای سرهای دشمنان
از دهان صامت شان چون برگ رزان از باد خزان میبرخت و برور
بازوی ابدال خسر و مالک رعب تار بود حیات خصم بد مات
مانند رشته بی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر حکم اعدا میشگفت و بر ضرب
دست می رزان هر لحظه فضا صد آفرین میگفت تیر منفر شگاف
دشمن خصم اوگن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر
از عتاک روشن میگدشت و امسوس حیدله و تدبیر دشمنان گزید سیه
مارسان را صانع بمیکشت •
• نظم •
زبیداد تبع جدائی مکن • سر از تن جدا ماند و تن از کفن
در سینه هرجا که میشد عدم • چو مقرض میدوخت تیرش بهم
جدا با زره دستها سو بسو • چو داسی که یک ماهی افتد درو
در راع بیداد در یک نفس • پر از مرغ ارواح این نه نفس
حصه ده مدار زن مبروزی اعلام را با معاندان نمره سر انجام جنگی
در بیومت و نمری روی داد که چرخ بیداد گر ز بقعه سازبهای
خون اند شده از صدمه انتقام بهادران خون آسمان چون بید برخویشتر
امروز در شمسور ملک تاز خورشید که در نوبت بسمت ابراس جنود
انسان سده بود از بیم آشوب آن عرصه هوناک در هبوط از اوج
اولات تعیل و تامل می ورزید درین بدو مرد آزما مرتضی خان
جوهر شجاعت و دلوری مصدر ترددات مرده گریخته بزخم شمشیر
پیکر جمیع را زینت کشید و ذرافقار خان نیز در مراتب گیر و
در دستهای تیر و زهر زدن و داسی و کوشش داده بفرقه زخم رخسار
مردی را بر او حجت و دیندار خان جوهر جلالت و کارطدیی نموده
زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیک میز توڑک تلاشهای
سپیدی و چپقشهای بهادرانه بشهر رسیدند و گرچه بهادران
مردم مدد و ملازمان رکب بصرت پیوند داد مردی و دلوری دادند

و کار نامه مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند مردی و مردی
نهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منش نیز تهروری
عظیم و جلالت های غریب بوقوع پیوست چنانچه راجا مترومال هند
در اسمنگه راتهور و بهیم پهر راجه بیتهداس کور و راجه سنور
برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه خدای
پژوه از تیره بختی و بدگرگی راه خیرگی پیموده بپایمردی جبر
و دلیری بقول همایون بهیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون

• بیت •

چو پروانه خود را زید بر چراغ • نمیدرد چراغ او بمیدرد بد
سوی آسمان هر که فداخت منگ • شکست سرش رخ بخون کرد رنگ
چو خواهی که گیری زیستان ز شیر • برو بیشتر ماتم خود بگر
خیال محال آن مرقه صلال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آ
بدکیشان در صحت نه بسته بدالالت تبع بهادران نصرت شمره بود
وادی عدم و شعله افروز دار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور
از کمال جهل و محال طلبی بر همه آن گمراهان یکام تهور و غرور
پیشی گرفته بقیل ملک شکوه سواری اشرف که بسان گوه از گرا
قدری و بار قرار و نیات شهنشاه دنیا و دین انگور مقامت بر زمین
انداخته بود رسانند و پدانه شده در پای میل مبارک آثار جلالت
و بی ناکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلافت از او چ رفعت و اقبال
تماشای جرأت و تهور آن جاعل بدسکال میفرمودند و از کمال صورت
منشی و تقوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دلوری از ملازمان
رکاب دولت را از صد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

چون بهادران ارادت نشانرا از آن جسارت و جودادب عرق همیت
و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود قتلواشتند نمود و عیان تمالک
و تماسک از دست داده او را از پای در آوردند همچنان که نهایت مرتبه
تقدس ذات و لا نهاد و رحم و صروت خدا داد بخدیو کشور باطن
و ظاهر و مرمیان را می اندیم صورت و معنی را بیدار دلان هوشمند
را تماسک تودد کرد که آن مسم بد اندیش تیره اختری که
بحرم حسرتش دین عام کشوری و باآتش شرارتش موختن لشکری
کشیایش داشت و بارتکب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از
خودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او رنگ بود بمقتضای
کردناتی و تعضل جبلی اعدام و اهلاکش روا نمی داشتند و همگی
همب قدمی سمات برحفظ بنیان هیاتش می گماشتند زهی
شهنشاه صورت کیش رحم گهتر و خدیو تقوت آئین عفو پرور که
پهرش با مهر نیاز و غضبش را لطف دمه از است مخالفان کینه
خورا همه و مت از حسن نکویی و لطف خوش خویش اسباب رجوع
آمده است و دشمنان برخاششورا در عین جنگ از میانس بخشایش
در رقتش در صلح بر رخ کشاده ایزد بیهمال این شایسته بخت و عز و ار
ایبال را که ذات مدسی نزدش مطیع انوار جلال و جمال و طیف
روحی بهادش مظهر آثار فضل و کمال است پوخته بنیروی
توسق بر اعدای دین و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را
زود او را می و پیرایه بخش هفت کشور داراد بالجمله دارا بی شکوه
بعد از مشاهده اینحال و اطلاع بر گشته شدن رستمخان و راجا مترومال
و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این مقده و پیکار انضاد و

استظهارش بآنها بود و با اعتماد شهادت و پایداری آن جلالت کبری
جهالت منقش طریق نصاب و راه عباد می پیموده می چند ابد
بقدر کوششی نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خص
وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فدا
جو مثل سید ناصر خان باره که از مرداران خوب او بود و یوسف
خان برادر دلیر خان که افغانان او را از یک جوان داور و درمرا
مهاجگری نانی اندین مهین برادرش میفرمودند از آب
مجاهدان شهادت هر روز شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
چند بار متواتر از توپخانه که در رعب همایون بود بغوج قول
اطراف نیل مواری او رسیده بود رجم جهل و غرور که در نهاد پیر
و شور آن بشنود مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتش
که مصداق کرمه [وَ جَعَلْنَاهَا رَجُومًا لِلْقَاطِعِينَ] و هر یک شهادتی
ثابت در قتل و رجم مخالفان غیظت آئین بود راه فرار پیمود
و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و بیگار با آخر نرسیده بود
تزلزل در بناء صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیداری از
نیل فرود آمد و بی سلاح و بیرق با پای برهنه بر اسب مواری
ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمه
انتقام بهادران فیروز منه بگام انهرام ایستاده بودند پراگند و پرمیشال
شده راه فرار پیمودند و در اثنا ایستادگی یکی از خدمتگاران
نزدیک او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضا گشته از
پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب و خوف گردیده چون
از جوهر شجاعت و مردانگی و پدیرایی شهادت نفس و ثبات

مرد نبرد نداشت و نقد حیات مستعار را با وجود این تنگ و عار
مستعار می پنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیاورده بگام ناکسی
راه ادب پیش گرفت و چهره پیشکوه نیز در انهای گریز بلو پیوسته
رسم طریق نکبت و خذلان گردید و نسام نصر و تایید از مهب
عدمت و اعزاز ایزد به پیشش کارماز بر شقه رایت ظفر طراز زبیده
بدم شوکت معاندان شقاوت عمار بر خاک ادبار نگویار شد و
مدی نعت و سرودن توفیق پیام بهروزی و مرده فیروزی بکوش
موش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادمانه نصرت
باز چو لعل رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا خواهان این
حضرت خدا داد را بتازگی در اجن روی داده هنوز تیغ بهادران
بدری لوا از خون نامد اعدا رنگ داشت و جراحت زخمیان عرصه
باز رسته و مرهم بالنیام نگرانیده بود مجدداً از فیض بهار فضل
رسی به اسم گلی فنی در حراستان حشمت و کمرانی شکفت
و احیم لطف و مرحمت مجانی دگر باره کرد ملال از ساحت
خبر خاص کیهان خبر اندیش رفت • • بیت •

من شد هم این دو فتح قریب • چو نصر قریب الله فتح قریب
و درین نبرد ضروری و مصائب سلطانی چندان خرمن عمر اعدای
ندکال نداد وفا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق ازین جیش
پیشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک و غا و کار آزمایان
موصوف عجمه من آن کم نشان تو غند داد و خامد لشکر بوس

وهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهنشاه جهان
از کمال فنوت منشی لشکر گریخته را حکم نگامشی نفرمودند ازال
معرفه اقبال تاممقر الخلافت اکبر اباد که ده کرده مصافحت بود از
گریختگان و بقیه السیف عساکر بهرام انتقام در هر چند گام تنی چند
از زخمهای سنگر و غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده برخاک
ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از
شهر بلند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روحناس پادشاهی
بنیر از فریقی که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ مجاهدین
موسک فیروزی نشان گشتند از انجمله اسماعیل بیگ و اسحق
بیگ پسران امیر الامرا علمبرداران خان و شیخ معظم فتحپوری
خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرز بردار
و مید با یزید و گمان سنگه داد بودند و از مردم عمده دارا بیشکوه
سواهی آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داؤد خان و کیسری
سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سعد اسمعین باره و سید
کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سبحان سنگه راتهور
و سعد ماضل باره بودند و از سرداران و نوکران قاسمی او که درین
جنگ از آسیب نازک اجر جان برده بودند کم کسی بود که
زخمی برداشته باشد تا بتایمان آنها و حایر الناس چه رسد و از
بدایع آیات بیدات اقبال این مورد الطاف ذوالکمال آنکه درین
مهم جنگی که اینقدر اسرای ذی شوکت و راجهای و لاریت ده
هر یک صاحب طبل و علم و مالک خدش و حشم بودند و در صوفه
و ولایتی ازین مملکت میسر مسجنت ریاست و حکومت می نمودند بر

حاکم ملک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و همه حالاران
که نظیر شان برزگران بهم نتواند رسید بقذل رفتند و از رؤس عساکر
بصورت مران غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت
گرما جان بجان آفرین سپرد و جمعی بیگ مخاطب بمرزاوار خان و
هانداد خان و سید دلاور خان دیگر کسی عرضه تنف نشد و آهیب
زخم خورید و خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار
خان و عدوت بیگ و محمد صادق و میریز مهملد بدیگری از
عمده های فرسید و از غوغ مراد بخش غریب داس مسودیه عم
و در راه سنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و مید شلیخ باره
و جمعی دیگر لقد جان در یافتند باجمله دارا بیشکوه رسیده بخت
تدبیر از انباز از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت
و اضطراب چون حیماب هیچ جا قرار نگرفته با مهربانیشکوه پسر
خورد و چندی از نوکران مرادیه و هراسان بجانب اکبر اباد شتافت
و بصدک و تیز ترین رعب و طاع نا ساز نزدیک بوقت
سه ده روز دوات و حشمتش باجمه رسیده بود تا دای سنگست
خورد و چون یاس و حرمان و خاطری عارت زده لشکر خوب و
پشتی خود را بمستقر الخلافة رسانیده بمنزل خویش که سعادت
و امداد از مساحت آسخت کشیده بود و عداک دیکت و خدلان برزایای
آن تیره در آمد و از مرط حجب و شرمساری در آن عسکانه بروی
آمد و بنگاه دراز کرده رو کسی نمود و از کمال افعال و تشویر
و ملاحظه تو بیخ و تدبیر بخدمت حضرت اعلی بیزیرتیه تا سه
پاس سب در نهایت ترس و بیم الحجابسر برد و چون از نهیب

سطوت عظمت و جلالت این خدیو شیر صولت و ممت صلابت بمهر
 رعاب بر مسنوی گشته بود که از سایه خود میبرد و از در و در
 وحشت داشت دل بقرارش بیش ازین دران سر منزل ادبار بر
 نکرده و آخر شب مذکور عزم مرار نمود و زوجه و صبیله و بعضی
 دیگر از پردگیان را رفیق طریق آوارگی ساخت و برخی از جواهر
 و سرمع آلات و پارچه اشرفی و طلا که دران اصطراب و مراسمی
 دست بدرتش بآن رسید همراه بر داشته با پیهر پیشکوه و معدودی
 از نوکران که همگی دوازده سوار بودند در حجاب ظلمت لب
 مصنفر جلالت اکبر آباد بصمت دهلی رهگرای وادی باکسی
 گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پیامردی
 مرار از سگاز هین جل جسته بودند بعضی زخمی و برخی
 آسیب شدت گرم خسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و
 پرتال من عرصه تلف گشته بود آتش بعد از آنکه دیگر کسی
 با و روایت نکرد و صلاح آن پناه مردم با بعضی مایحتاج را
 رمیدند و تا در سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکر و اش متعصب
 رفته باز می پیوستند تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار باو متعلق
 و بعضی کار خانجانش می رسید لیکن بدشتر نوکرش جدنی
 گردید و بدالمت بخت و رهبری سعادت روی ازالت بعد از آن
 آزرده اخذیار زندگی درگاه آمدن حاکم مرمانه شرف و مهابت
 و خدای ستمشاه قنوت کش سرور پرزومه را در مهابت و تم
 و طلال اطف و احسان حدی داده هر یک را بمنصبی شایسته تر
 و مواجی امرو تر از آنچه بدش او داشت بواختند و همچنین اکثر

حراب و جوهر و سرمع آلات و کارخانجات و ملان و امپان و هائو
 آمدن حشمت و تجملش در اکبر آباد مانده باو نرسید • بیت •
 روز و دم و صفتش نفاچار ماند • چمن بی خس و گنج بی ماز ماند
 روز دولت عاریت دست رو • ملک داد خویش بگرفت ارو
 و به دیگر در جنگ گاه و برخی در شهر بناراج حادثه رست و بشامت
 من و معد و اسرار در خصوصیت و امده و بشنیدن نصایح هوش
 در و موعظ سعادت پیری و اندام احد قدسی بران دولت و شوکت
 چنان که در آن زمان داد و بدست کرد و نگوهیده برق امروز حرم
 بخت و عدل گشته و سودی آوارگی و ادبار نهاد و بچه از شرانگیزی
 و مدحی نری بن برگزیده الهی اندیشیده بود بروفق مصون
 و در تحقق المکر الهی لا یلهی خود مورد آن گردیده هم درین
 مکر و عدل و سگای رفته اندیشی خویش را کیفر و پاداش
 و در سرور کردار و کشته نیت بدش از موم جزا آخرت
 و در صورت درود چنانچه مرانجام حال آن بدفرجام
 و در دست درک حقه بفر ارفه خواهد گردید • بیت •
 سخت خام آیم نه • سر و اسر و جاه نرباک داد
 بی و بدشتر • چون • دست خود امشود خون را گلو
 و در چو • رخانه • من تیره دل عاقبت تیره روز
 و در دست بدبسر • • بجز آنکه آتش زند خویش را
 نصد نهند • صورت مصیب و بیزی لوا بعد از هریمت بافتن
 و در حصول • فتح مسرت پیرا که از مهین بخششهای ایرد
 و در آفرین • عطا • دادار تقصیر آید بر هوا خواهان

این دولت ابد مبرین بود سپاس الطاف و مواهب و عذاب حقیقی
 بجای آورده حیدر عبودیت و مدّامندی را از محو درگاه کبر
 پدیده سعادت و سرلندی بخشیدند و با ابواب ظفر انصاف
 بآرامیدگی و توزک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تبر
 سرانجام روان شدند و بمفرگاه اعدای که اگرچه بخاروب غارت و ترم
 حادثه رمت و روب یافته بود اما هنوز خیمه دارا بشکوه برپای
 بود شرف رول ارزانی داشته تا رسیدن اردوی معنی و دولتخانه را
 در خیمه او بسر بردند و اسرای رمیع القدر اخلاص شعار و نوین
 سعادت منش ارادت دثار و سائر عمدتها و ارکان دولت پادار
 تعلیم مبارکداد نموده آداب تهذیب این فتح خداداد تقدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آفرین شهنشاه زمان و زمین گشته
 زبان عبودیت بدعا و ند کشودند و مراحم بانسانه پرتو تفقد بجز
 مراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده تجربت نرمی مرهم
 لطف و نوازش تدبیر حرّانه ای او فرمودند و حراحان مهزنت
 پیشه و اطباء صائب تحریر و حدس بمعاضه و مددوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردوی نصرت قریب که برق اعلان دیده بارگاه اقبال بسبب خبیه
 افلاک رسید و سراق عطاف و جلال و سایدان حمایت بر پیشگاه
 یوان کدوان کشید دولتخانه همایون را بفر بول اسرف مهبط و
 مر و شرف هاخده بمراحم صابحشی و عطا گستر پیروا خندند و نظر
 توجه و مرحمت باحوال اسرا و عده ها مکده جمعی را که درین مرد
 آزمای ببرد خسروی و مبروزی مصائب صطاسی مصدر کوشش و
 حاشهانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت

بر پیشگاه ضمیر حق اساس خیره ظهور نموده بود دشراشف عواطف
 و حدس الطاف بانسانه مواختند و هر نفس را در حور رفته و قدر و موافق
 پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم هاخندند و زحمیدان عساکر گردون
 مهر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشنگرا نوازش
 پادشاه زحاک بر گومت و روز دیگر با مریدانی و تائید سمایی
 زن سرسبز نصرت و کاهرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد
 شکیبایی در اعداء سطننت روز افزون مرخنده و همایون بود رایس
 ظفر پدیر شکارگاه هموگر ارتفاع یدنه عمارات فیض نین آن سرزمین
 دشتی که ترکدار آب جوی واقع است بیمن مدوم نصرت پدیر رونق
 و مه پدیرت و درین روز خجسته معذرتنامه مشتمل بر صورت
 حال و اعتذار و ترغیب صف ازنی و قتل که باعث و پادای آن دارا بشکوه
 محروم مغرور بود و جنون منصور بحکم شرع و فتوای عقی در اقدام
 سار معرور نگاشته کنگ ادب دلی و طرز سناسی ساخته بخدمت
 حصص اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد مدین خا خیف
 معصیان که بقدر عبودیت و اخلاص بر سائر نندهای عتیه خلعت
 صدقت بسته موکب داده و خلال شفاخته بود کامیاب دولت
 آفرین موس گشته مورد انظار عداوت گردید و بمرحمت جمعیت خاص
 و بااعانه شراری هزار سوار بامصوب چهار هزار پی سه هزار سوار
 سرپدیدی باوت و روز دیگر که دران منزل فیض پدیر مقام بود اعتقاد
 حاکم و مدینان آسمان معرور و محمرواد الله ورد بخا و عضنفر
 حال بزرگ و و باخرخان سم دبی و جمعی دیگر از بندهای
 حاکم خلعت از شهر رسیده باسلام سده سیه بامیه سعادت بر

اندر خفتند و بعنایت خلعت رتبه امتیاز اندوختند و دهم مامورین
موجب ظفر اثر در ظل رایت خدیو موبد مظفر از سموکر باهتزاز آمد
ساعت باغ دلکشای نور منزل که در ظاهر مستقر الخانات
اصح از نزول همایون فیض اندرز گشت و حضرت اعلی بعد از توقف
این احوال بر کیفیت بطلان و بطلان حقیقت پیدایش و زایل
دارایشکوه ناخلف ادبار پزوه که بی بهره جوهر عقل و دانش و علم
بی ثمر گلشن آمرزش بود فی الجمله اگهی یافته مجدداً بنزد
بازوی تخت و اقبال این خدمت پرور تائید یزد بیهمال نشد
و وثوق حاصل نمودند و قلمی صحیفه در جواب معذرتنامه خدمت
جهان مرقوم کلک گوهر انشان ساخته مصحوب فاضلخان میرزا
فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز بر فراغت خان مذکور
مستوری دادند و بر موجب حکم اعلی آنها بیباغ نور منزل آمد
دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذراندن آن صحیفه
شرافت پذیرا و گزارش مقدماتی که بابلغ آن مامور بودند بعنایت
خلعت کموت مباحات پیچیده رخصت معارفت بخدمت اعلی
حضرت یافتند و فردای این فوخته روز دگر باره فاضلخان و مجد
هدایت الله بامر حضرت اعلی بعینه واد رحیده پیام عاطفت
رحابیدند و یکقبضه شمشیر موهوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
آنها ارسال داشته بودند بخدمت همایون گذرانیدند همانا این معنی
درینوقت بالهام ملهم غیبی از آنحضرت بوقوع آمد و بهروزی
خجسته نالی را آیتنی تازه چهره ظهور بر اندوخت آگاه دقان و سایر
و نوربندان دانش پرور از بارقه آن یلرک اقبال فروغ عالمگیری

و حال پیرای این جوهر تیغ جهان کفائی چشم نطنت و بصیرت
دند و اولیای دولت و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفه
بشارت انزا نوید فتح های تازه و نصرت های بی اندازه بگوش
مراسم و هوشمندی شنیدند و بالجمله درین تاریخ طاهر خان و
داد خان و فیض الله خان و مربلک خان و نوازش خان و جمعی
دیگر از بدهای بارگاه خلعت برهنه منوی طالع احرار دولت آستان
بهس نموده بعنایت خلعت مباحی گردیدند و چون درین وقت که
در گردون متأخر در ظاهر شهر نزول اجال فرموده بودند اهل
مستقر الخانات را فی الجمله تذنبی باحوال راه یافته جمیع
خط و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بمصاحف اشرف رسید که
چون مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او
خود مریدند و هر جا میرمیدند دست تعدی و تطاول بعرض
و ناموس مردم دراز می نمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق
خواب حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوه عطف و ستم و مردم
آزادی آغاز نهاد شورش افزای میکنند و ممکن بود که از بی
عدالتی آن گروه که اکثر ادبایش و از زال بودند آشوبی در شهر بهم
زند و هنگامه فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلائق فتوری
زی عالم آرای خدا و ظم گاه عدل بدو حکم کمال
مصمت و عدت پیری و نور رامت و سعادت گستر پیغال
صاحبه خود که رخنه اختراچ سلطنت گرامی گوهر درج خلعت
اند شاه زاده و الاقدر محمد سلطان را بابکی از عمدهای بارگاه دولت
و جمعی از مواجب بهرام مولت بشهر فرستاد تا ضبط و ربط آن

مرکز خلافت کما یفنی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بگذاشتند و رعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن گردانند بنابرین بادشاه زاده والا تبار و خانخانان بهادر مدینه دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل شهر گشتند و مزین امن و امان و نوید لطف و احسان شهشاه زمینی و زمان باهل مستقر الخلاقه رسانیده در مدینه بند و بسط شهر و ضیعه و نسق احوال مردم شدند خلائق را از انتشار میعت معدلت و انضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید و خاطر پرنشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش نداشت و درین تاریخ خسرو و بهرام پهران نذر محمد خان و محمد بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواهر عبد الوهاب ده بیدی و جمعی دیگر از بلند های متبغه خلافت باسقام سده سپهر رتبه سر بلند گشته بعنایت خلع ناخبره قامت میاهات امرا خاند چهاردهم عمده امرای بلند مکن خانجهان مبین خلع یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی بعد از احتماع خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه بافوا بی آن قتله پزوه و اندک جمعی از ارباب غرض ادرا دستگیر کرده مقید ساخته بودند و بس از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکن بر خاطر انور پرتو انگین گشته بود او را از قید رهانیده بتلذیم عتبه جلال ظلمت زدایی اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهشاه جهان گردید و عمده الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی او را با فاضلخان برای مطالبی و گزارش پیمای فرستاده بودند نامه های آهنگان سپهر

در حال شد و خدیو زمان جواب مطلب بوجاهت فاضلخان بخدمت عرض حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بنابر بعض مقتضیات مدینه حلقه و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و سرساران خلف خان مذکور و مالومی دکنی و جمعی دیگر از ملازمان سده خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرخرازی پوشیدند و درهم قلم خان و احد خان بختی دوم و نامدار خان و ظفر خان و در شهر خان یارعه و حسین بیگخان و عبد النبی خان و جمعی دیگر از بقدهای آهنگان خلافت به تقبیل عتبه اقبال سر بلند گشته و بهجت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله مترا که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوه تعلق داشت درین وقت بفرق میاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام می نمودند مختل و مضطرب شده بود و مقصدان واقعه طلب آتجا حریق فساد برداشته و طرق بغی و عصیان پیدوده بودند رای ملک آرای خدیو جهان بنو التفات به پرداخت آن انگنده جعفر ولد اله وردی خان را به جدار و نظم مهمات آن چکله و نادیب مقصدان آن سرزمین تعین فرمودند و بعنایت خلافت و قیل باماده قیل و از اصل و سده بمنصب سه هزار بی سه هزار سوار ازین جمله هزار سوار دو سده و سه سده نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هفدهم شاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استصفا یابند بادشاه زاده والا سزاد بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه مبارک شده از روی توره و آداب چنانچه از شهشاه فلک قدر مالک رقاب مستور شد گشته بودند

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گودیدند و درین تاریخ پنج
میلرک و جمعی دیگر از پندهای سده خلافت شرف زمین بوس
بارگاه جلال یافته بمناییت خلعت سرفراز شدند و نوزدهم پرده آرای
هودج عزت زینت امرای مشکوی ابهت منکد خورشید احتجاب
تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلیٰ حضرت بداع نور مندر
آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زبده امرای منیع الخصال
جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل بار مغفوض بود و
تقریرخان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت
سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص
یافتند و همچنین دیگر امرای عالیقدر و ارکان دولت پایدار و
مایر ملازمان متبذبه خلافت بجناب والا و آستان معلی شتافته فوج
فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در کرباس گردون اساس
جهانی از اصناف خلق و عالمی از نرق ناس فراهم آمد و گیتی
خدیدونلک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجمال
فرمودند خلائق را که امیدوار دولت ملازمت فایزالانوار بودند باارعام
دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان بساط ذلک
احترام آداب ملازمت و قواعد تہذیب بجا آورده باشا والا میر
توزکان مرتبه دان و یماوق پایه شناس بر رونق درجیات و مراتب
و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را در جا و مقام مناصب
باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته
رایت عزت بارچ کامرانی انراشتند و رای رایان که بحسن کفایت
و کردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع مقصدیان دیوانی و

زمره اهل قلم و ارباب محاسبات چیده سای متبذبه علیه گشت و
برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع نقور و اختلال
بقواعد آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقف رموز ملاحظت و
فرمان روائی و دادای اسوار خلافت و جهان پیرانی رسانیده دران
ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و
ملت را سرمایه رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از
غمره این ماه مبارک اثر که در معنی غمره شهر نصرت و ظفر بود
تا این تاریخ میمنت گستری جمعی کثیر بمرام و غنایات شهنشاه
عمر موز دوست پرور کامیاب و بهرور شدند از انجمله تابنده گوهر
محیط حقیقت گرامی ثمر نبال خلافت پادشاه زاده والا قدر محمد
سلطان بمرحمت جیفه و خلیج مرصع با علاقه سروراید و در زنجیر
فیل نوازش یافتند و از خزانه مکرمت و احسان شهنشاهانه بیعت
و شش لک روپیه بمرام بخش عطا شد و خانخانان بهادر مده مالار
که بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع
تابینان لو دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و زبده نوئیغان دوست
حسن شیخ میر بمناییت خلعت خاص اختصاص یافت و شجاعت
خان خلف خانخانان که منصب سه هزاره سوار مرندادی
داشت بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار کامیاب غنایت و رعایت
رندشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گودید و تنج جنگخان بلطانه
پانصدی پانصد سوار به منصب سه هزاره سوار و یک
تار خان باصافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاره سوار
سوار مباحی گشتند و علی هذا القیاس جمیع پندها بمناییت خلعت

و اعیان و نقود و غیرها مورد نوازش گشتند بمقام که عزم دهن
بمستقر اردنگ حشمت پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود
رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتزاز آمده مراد بخش را چون
هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود
اقامت داشته باشد و خدمتو جهان دار جهان مدان قرین تائید ربانی
و فر آسمانی از آن بستان موای دولت و کام رانی که مدتی نه و
از فیض نزول اشرف کامیاب حضرت و نصارت بود با بخت بود
و اقبال آسمان پیوند بر نیلی ابر خرام سپهر مانند سوار گشته لوای
توجه بشهر افراختند •

ظفر از یمین نصرتش از یسار • فلک یاور و اختر و بخت در
زمین تابع و آسمان پیروش • نشان جم و شان کیخسروش
خلایق را از مشاهده خورشید جمال عالم آرای شهشاه جهان
بادشاه نوجوان دیده امید تازگی و روشنائی پذیرفت و جمیع
و آلودگی که بیگانه و حشمت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر
پریشان طرح الفت و آشنائی انگند ساکنان مستقر اخلانت چو
از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و راست بی اندازا خدو
زمان حان و حیات تازه یافته بودند و از خورد و برگ بشکر آن
نعمت سترگ از هر گوشه زبان بدعا و ثنا گشودند و بلامان ح
مضمون این مقال ادا نمودند •

خدا یاورا مملکت پروزا • مکندر سریرا جهان داورا
ز آدم بمیراث عالم ترامت • جهان بادشاهی مسلم ترامت
مبین گوهر سلک آدم نوئی • بهین میوه باغ عالم توئی

جهان سر بر در پناه تو باد • مرد دشمنان خاک راه تو باد
و منزل دارا بی شکوه که باشاره والا پیشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
از گود ببرونقی رفته به بسط بساط دولت و معانت آراخته بودند
فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم افروز آفتاب
مرحمت سایه ذوالجلال از اوج مکرمت و انضال پرتو تربیت و توجه
بر احوال اسرار و بندهای آستان خلعت انگنده جمعی کثیر بمواهب
مراتب ارجمند کامیاب و سر بلند گشتند از آنجمله عمده الملک
خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار موار از آنجمله دو
هزار موار دو اسبه و سه اسبه منصب داشت بمنصب والی شش
هزار شش هزار موار دو اسبه و سه اسبه بلند رتبه گردید و
محمد امین خان بخندست جلیل القدر میر بخشگیری والا پایگی
اندوخته بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان
الک هزار و پانصدی دو هزار موار بمنصب چهار هزاری چهار
هزار موار سرقرز گشته بنظم مهمام رنده طبیبه اجمیر معین شد و
حاج زمان به دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار موار
عطای نقاره مورد نوازش شده بقلمه داری ظفر آباد حربلند
گشت و احد خان بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد موار و فیض الله خان باضافه هزاری بمنصب سه
هزار و پانصد موار پایگی عزت پرافراخت و اراد تخان ولد
اعظم خان گلان که چندی پیش ازین در زمان اعلی حضرت از
منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل
حاش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد موار مورد

مرحمت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فرزند
برازنده اورنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم
بخشی و عطا گستری نموده بمیاری از پندهای عتبه خلافت
بمراحم خسروانه نواختند از انجمله طاهرخان باضافه هزاری در هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزاری و پانصد سوار
و قبادخان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو
هزار و پانصد سوار مر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بذکر شمع از حال دارا

بی شکوه نگهیده فرجام تمهید کلام نموده بفکارش

مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان می پردازد

آن رانده کشور دولت و عاقبت بعد فراز مستقر الخلافت اکبر بود
با قریب پنجاه هزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدلهای رسانید
در قلعه بابر شهر کهنه که بمقامت خرابی و بی رونقی شایان نظر
او بود مانند چند پیرانه فرون آمد و چون شهشاه تونیق سپاه
از وقوع فتح و فیروزی از کمال مروت ذاتی و نبوت جبلی که شه
قدسیت آن حضرت است تعاتب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت
قرین بتکامشی او تعیین نفرمودند و یکچند رایات ظفر پیوند در دست
خلافت توقف نمود آن کوتاه اندیش باطل پروزه را بتازگی و سوسه
دیو پندار و همنمون وادی ادبار گشته خیال محال تدارک و اندیشه
خام انتظام در سرافقاه و بقصد سامان ننگ و جنگ در دهی
بساط توقف و درنگ گسترده پسرانجام سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرضی باشیا و اموال و اسبان و انیال مرکز خاصه بادشاهی

و نفوذ و اجناس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه
میدانست تصرف می نمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بموجب طلب او با لشکرها از پنده می آمد و بامرای عتبه
خلافت که همراه او بودند نوشته بود که از آن طرف آب چون رو
بسمت دهلی آورده برجناح سرعت و اجتماعال یار ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سوختن خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزیید پذیرد دیگر باره لوی
در امراشده صف آرای کین و عناد گردد و اگر چه میل خاطر
امرای خبر اندیش دولخواه و انجذاب قلوب کانه لشکر و سپاه
باین پایه افزای اورنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بنای معامله او بران
بود خفیه بخطوط و استمالت نامه های فریب آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوبه جات و حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نامرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان
نموده بجانب خود دعوت می نمود چنانچه آثار شرارت و افساد
از او اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و
نرمی و عقیدت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لایق می شد
همچنین بنوشتهای فساد انگیز پنهانی در سوسه و اغرای اطمینان
حضورت میکوشید و از آنجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
زخا و قبول آثار تخلیات خامه آنچه در لباس نیک خواهی و
حذر اندیشی جلوه غلط نما کرده خرق آشوب و دانش فریب گردان

محبوب و منظورست تسویل و اغوای او را فی الجمله تأثیری :
 بعض اطوار آن حضرت نیز مستلزم میکشفت مجله بعد از این
 فتنه آن باطل متبذر شورش انگیز که ساعت سرانجام سعادت
 و اقبال از خار وجود شرآمودش پیرایش یافت و حریم کعبه
 و جلال از پرتو ماهیچه رایحه منصور فروغ معادت پذیرفت حد
 بیدار بخت معادت نصیب را از کمال خلوص نیفت و مقای
 طوبیت مکنون خاطر فیض پیرا و پیش نهاد اراده والا این بود
 در ساعتی مسعود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بدست
 مرلیم اخلاص و عقیدت در استرضای خاطر اشرف کوشیده ال
 بمقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقایع
 بحکم ضرورت رویداد غبار بر آئینه ضمیر مهر انور باشد آنرا مشای
 بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بزدایند تا بالکلیه غایب
 مرتفع شده مصالحت تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال
 توجه و التفات بحال خسران مآل دارا بی شکوه بود و بتمویلات
 نزویراتش فریفته شده سرزشته صواب اندیشی از گف گذاشته بود
 و بجهت رعایت جانب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشید
 همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال
 بی بر و نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آکل
 بلجوهی ازان ناخلف دردمان سلطنت و سروری که مور
 بدولتی و حقیقت بحاصلی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن
 حضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم می شد
 و سئوچ اموری که بانقضای تقدیر ربانی و مشیت یزدانی

رویداد خلاف مرغوب و منافی مطلوب آن حضرت بود و معبد
 ازان جانب امری که محرک و سلسله جلبان ملاقات باشد بظهور
 نبویست لا جرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود این
 مراتب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم
 افاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازین مرکوز خاطر قدسی
 شده بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توتف دارا بی
 شکوه در دهلی و مراتب فتنه کالی او چنانچه محنت گذارش
 بمصامع جاه و جلال رسید و دفع ماده شورش و فساد قطع
 خصومت و عداوتش بر ذمه همت علیا ازم بود و تهران
 و تاخیر در آن خلاف آئین رای و تدبیر می نمود کفایت شر آن
 اندیش وجه عزیمت جهان کشا ساختند •

نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر

چون رای عالم آزایی و همت مملکت پیروی حضرت
 بانقضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت
 محزون فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چنین پرتو امکند که مهین
 سده دوحه جاه و جلال گزین باره نهال حشمت و کمال بادشاهزاده
 در محبت سلطان را با جمعی از جنود تاهره در مستقر
 اکبر آباد گذاشته خود با بقیه مواکب گردون شکوه منوجه
 گردند لاجرم آن و الا نژاد را بنظم امور آن مقرارنگ خلافت
 ساخته بمرحمت خنجر مرمع با علاقه مروارید و در زنجیر

نبیل و دو اسب عربی و عصمت اسب ترکی و انعام دولک رول
نواختند و اسلام خانرا بخدمت اتالیقی آن نهال گلشن دراز
و فاضلخان را بجهت خدمت اعلیٰ حضرت و پرداخت
بیوتات و رتق و نثق امور کلر خانجات مرکاز حاشی شریفه که اند
در آن مرکز حشمت بود و ذو الفقار خان را بحراست قلعه مبرز
مقرر نمودند و تقریرخان را که در معالجه حضرت اعلیٰ حضرت
جمیله و تدابیر لایقه بظهور رسانیده بمزاج اشرف اعلا شده بود در
فرمودند که در خدمت آن حضرت بوده بعلاج بقیه کونت و تنبیه
صحت مزاج مقدس قیام نماید و او را بعنایت خلعت خاص
جمده هر مرصع باعلاقه مروارید و انعام سه هزار اشرفی کامیاب مرصع
بادشانه گردانیدند و بیست و دوم ماه مبارک رمضان فتح و غلبه
همرکاب و نصرت و اقبال هم عنان بعزم دار الخلافه شاه جهان آید
از مستقر مریر سلطنت ابدی بنیاد نهضت نموده موضع بهادر
را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوکر
حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن عظمت بادشاه زاده ارجمند عالی
تبار صندو شیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جهان بخدمت
چک امجد والا مکان شادانه باحراز شرف ملازمت آن حضرت سرمد
دولت و سعادت هر گرفتند و بمقام مهر و چهار هزار روپیه بطریق
نقد گذرانیدند حضرت اعلیٰ پدیدار قره باصره دولت و کامرانی مسرت
و شادمانی اندوخته آن ثمره الفواد سلطنت و جبهانبانی را در آتش
عاطفت و مهربانی کشیدند و بالواج عنایات و مراحم نوازش نمود
رخصت سعادت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شده بیست

و چهارم عمارات تولت خانه گهات حامی از فرزند اقدس گرامی
گشت و موکب مسعود دران فرخنده منزل نیز دو روز اقامت
نمود درین خیمه هنگام از تقریر منبیهان فرخنده پی خبر فراز
دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه خلعت شد چون
وقت او در آنجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان
بی شکوه و هیه همراه او بود و آنها دران نزدیکی نرسیدند و به یقین
میدانست که خدیو دور پس دانش آئین از استماع خبر توقف
و ننگه مکانی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه فساد رایست
عزیمت بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد خواهند افزایش او را
در آنجا مطلق العنان و خلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر
بیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او یاو ملحق نشود
خود اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم پرشکال
در رسیدن بود این اندیشه هم داشت که مباد از کثرت بارش و فور
کس و قی و راه مهر ممدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت
و محل امنست خویش می اندیشید صورت نه بزند و مقارن انفصال
او را توجه زیات جاه و جلال از مسقر اورنگ سلطنت بصوب دار
الخلافه شنبه لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از
دهلی برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت
البار بر بخته روانه لاهور شد و کیفیت حال کلیر الخصال خود
سلیمان بی شکوه و باقی بیگ مخاطب به بهادر خان نوکر خود
نه او را اتالیق آن باطل بلجور و صاحب اختیار لشکر ساخته
مهرایش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت که اگر توانید از انروی

آب چون براه بورید و چهارن پور بر جناح تعجیل خود را در مهرند
 لهور پور برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت
 از سوانح این ایام تعیین یافتن خاندورانست با برخی از
 گیهان سنان به تسخیر قلعه اله آباد - چون بمسامع علیه رسید
 که سید قاسم باره که از جانب دارا بی شکوه بحکومت آن صوبه قیام
 داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن غسبران مائل و حقیقت
 اقتدار و استقلال این برگزیده ذوالجلال توفیق ملوک طریق عبودیت
 و دولتخواهی نیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بوسعه خیر
 قاصد و اندیشهای خام قلعه اله آباد را که در مخالفت و عصیان
 شهر ایام است استحکام تام بخشیده بامتظار رمانت و محکمی
 آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می سپارد لجرم عزم تسخیر
 آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدینو ممالک سنان گشته درین
 هنگام خان مذکور را بانوجی از جنود منصور بدانصوب معین
 فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار و
 حصن مائل راه برد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب جدال و جنگ قلعه
 را تسلیم کند آن را بنصرف در آورده سید قاسم را بجناب وائی
 خلعت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
 اگر از کوتاه بینی و محال اندیشی در مقام هرکشی و نگاهداشت
 قلعه باشد بمحاصره آن پرداخته بقهر و امتیاء مغنوح سازد و خان
 مذکور را هنگام رخصت بعبادت خدمت خاص و امپ و میل بواجده
 و از منصبش که پنج هزاری پنج هزار سوار بود دو هزار سوار دوامپه
 و سه امپه مقرر ساختند و هم درین ایام مراد آباد را که از محال

مفید خیز است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجایگز
 قاسم خان مطا فرمودند و او را بمنابت خلعت و اسب و نیل امتیاز
 بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقار خان که بحکومت قلعه
 معمر الخلفیت تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسب و نیل و
 نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بحکومت بادشاهزاده
 محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام می هزار
 روپیه و هر یک باضانه منسوب مورد انتظار عاطفت گردیده مرخص
 شدند و ارادت خان بصوبه داری لوده معین گشته باضانه هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و سه سوار
 از آنجمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت
 نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری مرکز ناندیر تعیین
 یافته باضانه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و عبد القی خان بفوجداری
 ائاره تعیین یافته مشمول مزاحم خضرانه گردید و هوشدار خان
 بحکومت داروغگی غمل خانه از تغییر خانه زاد خان خلعت
 سرازری پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته
 خطاب قلندر خانی و داراب برادر مختار خان از کومکیان دکن
 خطاب خانی و میر بها دردل برادر دیگرش خطاب جان مهار
 خانی نامور شدند و شفقت الله ولد سزادار خان مشهیدی که پدرش
 جادی قبل ازین دو صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود
 خطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 دو صد و پنجاه سوار کامیاب نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

بادشاهانه مراد بخش را به بخشش در صدوسی و سه مرامپ نواخت
و بفتح جنگ خان و کار طلب خان و رشید خان هر کدام بیست
هزار روپیه و مید مظفر خان پانزده هزار روپیه و برندوله خان ده تاجی
هر کدام ده هزار روپیه و باخلاص خان و مقیم خان و سید نصیرالدین خان
دکنی و زبردست خان و اسماعیل خان نیازی و سکندر روپیه و ترمکچی
و ناناچی بهونسله و رستم را و او احترام هر کدام پنج هزار روپیه و علی
هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم موکب جهان نور
از گهاگ سامی باحتراز آمده نواحی جلال آباد مضرب مرادفات جلال
گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق افتاد افتاده فردای
آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و صبح ماه مبارک که
موکب مظفر اعظام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم
آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از
عساکر اقبال به تعاقب دارای شکوه خمران سال که هنوز هوای
نهاد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام احباب
تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعیین فرموده آن تیره بخت تبا
روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد غذای
و پیکار ندهند بنابراین بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود
نصرت به تعاقب آن بدعاقبت معین ساختند و منصبش را باضانه

(۵ ن) و چندین از امرای عتبه سلطنت و بندهای معتصم

خدمت بانعام دواک روپیه کام یاب ساخت *

(۶ ن) ترمکچی و باجی بهونسله و رستم را و ادر اجیرام الخ *

هزاری پانصد هزار چهار هزار و دو هزار هزار معزز نموده هنگام
رخصت او را بعنایت خلعت و اسب و انعام می هزار روپیه
نواختند و درین هنگام تابنده گوهر درج دولت درخشند اختر
برج سلطنت پادشاه زاد واکه گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیدت خان ناظم
امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
را بعنایت ارسال خلعت مرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را نا راج سنگه که از وطن رسیده باستقام سده سیده ناصیه
افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عبود مروارید
و سرپنج و طره مرصع کام یاب عزت شد و عاطفت پادشاهانه
از حر نوازش رانا را بارسال سرپنج مرصع گران بها مرفراز ساخت
و فیض الله خان از تغییر نوازش خان قور بدگی شده مطرح انوار
التفات گردید و سید مظفر بازه ولد شجاعخان مرحوم بخطاب
پدر خویش بلند نامی یافت و خواجه نور که از بندهای درگاه
آسمان جاء بود خدمت گذاری اعلیٰ حضرت تعیین یافته مخاطب
معتد خان گشت و خلعت و اسب و نیل باو عطا شد و چون
ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی و فیروزی مفقوسی گشت
شب چهارشنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از انق
سعادت طلوع نموده عرصه جهان را بانوار بهجت و شادمانی و نوامع
عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساخت کوس طرب
و سادانه نشاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

د روز عید که از منزل حلیم پور کوچ میهد نوپندان نامدار و امرای
عالی مقدار و سائر بدهای اخلاص منش عقیدت شعار بجا
والی سلطنت و حده آسمان سای خلعت حاضر گشته به تسلیم
تبخت تارک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارک
این روز سعید که مقدمه هزار عید امید بود رسم بندگی بجا آوردند
و آن روز سه گروه طی گشته نزول اجلال شد و درین فرخنده روز
جهان انروز عاطفت بادشاهانه عمده السلطنة القاهرة خان حرم
را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چند
گذاوش یافت باغواوی و انفساد آن فتنه پزوه مورد بی عنایتی
از منصب و جایگزین عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزار
هفت هزار سوار در اسب و سه اسبه و عطای خلعت خاص و جمده
مرصع و شمشیر خاصه بوازش نموده بخطاب والی امیر امرائی
بلند نامی بخشیدند و محالی که دو گروز دام جمع آن روز
درم انعام مکرمت فرمودند و خانخانان بهادر سپه سالار بعطای
خلعت خاص و انعام دولک روپیه و محالی که دو گروز دام جمع
آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمهرمت
خلعت و اسب با هزار طلا و اعداد خان بعنایت اسب و من
حرمرازی اندوختند و دلیر خان که بیابوری بخت از تپه
و همراهی سلیمان بی شکوه تخلص ورزیده بود شرف اندوز تقبل
مده اقبال گشته بعطای خلعت ماضی و اسب باساز طلا و شمشیر

و جمده مرصع و یاضافه هزاری هزار هزار به منصب پنج هزاری
 با هزار - وار - طرح - نظر - مکرمت شد و عبد الله خاں ولد محمدخان
 در مرحوم که او نیز از سلیمان بی شکوه جدا شده بود امرار
 عادات ملازمت اشرف نموده بغایت خلعت و خطابه سمیع خانی
 و دیگر عادات خاصه و عوامی میفرمود و عند محمدی ولد خاندوز
 و اندر مرحوم خلعت داده و آقا مرخص شد که در خاک
 محمدی و این برادر خود شد و صف - کن خان بمردمت امپ
 و بعد بمقت هزار و پند و سوزی یافت و بمقت هزار و پند
 و پند و سوزی در گراز هزاران رکاب دولت ابعاد شد در ماه فرخنده
 و این دولت آن روزی بصدق ما را از ما به - حق حاکمانش دروغ
 گشتن شد و چون این روز عشرت افروز موافق سیزدهم تیر
 بود که روز عید گشتی است در منزل مذکور دیگر باره جشن طرب
 و نشاط ترتیب یافته آئین کامرانی و کلم بخشی تازه شد و چنانچه
 درین دولت این طراز مبرور است امرای نامدار و مدعی
 زنان مظهر صراحتیهای مرصع و میثاکر هزار گلاب و عرق
 و بهار گذرانیدند و از زبان حال بآهنگ این دعا ترانه
 • • • • •

فرخنده چون چو عسل هر روز و شب • بی ددل اصل مدد دست عیادت
در عرق فغانه خون شسته چرخ • پر بال صرخی رکاب طریت
در روز خجسته بهیاری از بندهای آستان جلال ملتزمان رکاب
اندل باضافه منصب و دیگر عطایا و مواهب فیض اندوز عاطفت
شایسته نه گردیدند از آن جمله سعید خان باضافه پاهصدی پانصد

سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خواصخان باضافه
پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مباحی
گردیدند و حید شیرخان باره بقوجدارای سرکار تهرمت منصوب
گشته باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه هزار و
پانصد سوار سرافرازی اندوخت و بعنایت علم لوای امتیاز برانراخت
و عبد الله بیگ ولد علیمردانخان مغفور و اعتماد خلی که در سبک
همراهان سلیمان بی شکوه بودند عزیمت بیوس دریافته مشغول
مراحم خسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی

مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

از آنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل نبیل خلافت
و گیتی پناهی که ظل خورشید عظمت و جلال الهی است مانند
شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستندعی عدم مهیم و انهاز است
و صدق کریمه [لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ] بمشرب و اتقان اسرار نظام که
شامل نهایتین حقیقت و مجاز حکمت و مصلحت پیرای ابره
جهان آرا در نظم ملحق وجود و کارخانه تکوین چنین تقاضا نمود
که والا قدر سعادت مندی که بغیر این رتبه بلند و منزلت آسمان
پیوند مستبعد گشته از پیشگاه کبریا قامت سعادت به تشریف این
موهبت علیا بیداراید سعادت حریم دولتش از غبار مساهمت و
مشارکت اغیار سترده آید و گلشن جاو و حشمتش از خار نزار

مقصدان دعوی تار پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک
پیوسته زهر حرمان مدعا جشانند و همپیشان باد پیمایش را گردون
مدام غبار ناکمی در چشم امید افشانند لیخرد نلنه پروری که از
سلسله انقیادش برآمده راه خود سری پیماید سلسله تنبیه
روزگارش پای فرساید و کونه اندیش سبکسری که سراز و بقیه
اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید یپای خود گرفتار بند
تقدیر آید بدستمان انجمن غرور را حاقی اقبالش هم در اول بزم
از پا در اندازد و بی ادبانه بساط نخوت را ناصح تدبیرش بند از
حبس و بند حازد متانت قوت وایش خام طمعان دعوی پیشه را
به بخنکی بر زمین ادبار زنه و درست نقشی بخت و الایش کیج
باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکنات انگند *

چو بخشد حق یکی را سربلندی * دهد ز اوصاف شویش بهره مندی
ز لطف خود توانایش بخشد * بملک و جاء یکنائیش بخشه
بلی آنکس که ظل ذوالجلال امت * شریکش چون شریک حق محال است
شهنشه فرد می باید در اقلیم * در یکتا بود در خورک دیهیم
شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
است که چون افریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور
ریاست کبری و خلافت عظمی را بپایام داسی او رقم سعادت کهنیده
و ذات قدسی خصالش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال
خویش تشبیه بکمال بخشیده لجرم آن یگانه دودمان اقبال را که
مصدر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی امت بصفت تفرد
و یکنائی در خلافت و فرمان رایی از نقص مشارکت اغیار مبرا

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض شوکتش را از نخل بی ثمر وجود این گروه باطل پرده پیرایش میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشد جهانیان در سایه حمایتش سرخ نشینند و از شاخسار مکرش مبره عدل و انصاف چینه چنانچه بر تو ظهور این معنی از فتنه جوئی و تبه رانی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بر پناه تدبیر و اقبال والی خدیو جهان بر ماضی ضمیر آگاه دلق روشن و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تبه دست نقد شهر را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش از سودای تمنای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طعمی همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت امی دمی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمانروائی و سرپرستی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در مبادی منوج عارضه آن حضرت که بشاست تبه رانیهای دارا بی شکوه خبرهای موحش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود در گجرات بمجرد اجتماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال و اندیشه مآل از بیخوصلگی و تنگ ظرنی رایت استقلال را سبک داد اسراخته بر تخت نشست و خود را بمرج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش بست و خطبه و سکه بنام خود کرد و فرخی به بندر صورت که در آن وقت باطاع پرده آزادی هودج عزت نور انزای شبستان ابهت ملکه قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را بقهر و احتیلا با اموال و اشیای که از خالصه شریفه سرکار بادشاهی و نواب علیه در آن جا متصرف گشت و دست تعدی و تعرض با اموال و اسفقه مردم دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف بهرام خان مرحوم را که از خانه زادان شایسته درگاه خلعت پناه و منصوبی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که زیندهای روشناس بارگاه خلافت بود و بموجب امر اشرف می پشیل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی تدبیر حری و رتوب زلنی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجبهتی بدست خویش بقتل رسانیده بانواع خود سری و شورش انزائی پرداخت و علانیه طبل سرکشی و خود رانی نواخت و باوجود قرب جوار باین برگزیدگان طلب پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قامت استعدادش زیبا و خلعت و جهان پیرائی کسوتی بر پیکر اقبالش زیننده و رما و از نوط ادب پروری و سماعت ملشی اصلا تغییر وضع نکرده اختیار جلوس بر او رنگ فرماندهی نافرمانه بودند برین حراب و حیرگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه ظاهر شد و بمحقق پیوست که حضرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته وضعف و فقر عظیم در قوی رفته اما هنوز شمع حیات برکت آن حضرت در انجمن همدی نورزان است از آنجا که فرای خود سری در سرش جا گرفته مدعوش لذت سلطنت ازانی شده بود تغییر اوضاع نا پدید نداد و طرفه تر آنکه در

اواخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده
بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل
اشفاق خدیو عطوفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت
شاهنشاهانه در آمده چاره کار در مطابعت و همراهی آن برگزیده
الهی اندیشیده میخواست که بومیله شفاعت آن حضرت
شاهنشاهی در خدمت حضرت اهل بطن اداهای خارج و حرکات
لا هنجار خویش پردازد و ناهموریهای خود را هموار سازد و از
نادانی و بی خبری ترک اوضاع سابق و اطوار نگویند و نالایق
نکرده تخت و چتر و مائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت
و شهنشاه دانش پرور کامل خرد این سفاهتها را برجاهلی و خورده
سالی محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را ازو
در میگزرانیدند و بمقتضای عطوفت و اشفاق و نهایت بردباری
و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید
رفته رفته بقیع آن اطوار ناسزاوار متفطن گشته ترک زیاده
مریها نماید لیکن از آنجا که مرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش
و شعورش گشته بود اصلا او را تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب
غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه
و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافت اکبرایاد روی داد چون
دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زیبنده اورنگ جهان کشانی
قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار
در آمد عرق حسدش حرکت نموده واغوی خوشامد گویان و تحریک
فته جوانان ضمیمه سودای غرور و مالی خولیای پلدار از گشته

بتازگی هوای سلطنت در هوش افتاد و از بی دولتی پادشاه نفاق و
مخالفت در دل پخته مرهمصری خازین نهاد و بمزم نغفه و نضاد
و قصد سرکشی و استبداد باوجود نقدان خزانه و وجه تنخواه موجب
پناه در صد توفیر لشکر شده امر و بقدهای پادشاهی را بانواع
استمالات و اقسام ملائمت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه
جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بین که سود خویش را از زبان
نمیدانستند به تحریک بی سعادت باو گرویدند و مفاصل نامناحب
و زوهای بی موجب و خطاب های بیجا بمردم بی سر و پا داده
امبابه شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر
گشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و
هوس های فاسد نا تمام در سرداشت و بنابرین اندیشه های
محال هنگام نهضت رایات اقبال از مستقر الخلافة اکبرایاد نخست
در وفاتت موبک جاه و جلال تملل و امهال و زبیده بهانهها آغاز
کرد و آخر که قرار به همراهی داد چند روز بعد از جنوک محمود ازان
مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بفاصله
چند گروه دور از اردوی همایون نزول گزیده در کمین انتظار فرصت
کین بود لجرم در دفع سادگی شورش انگیزی و مخالفت او که مودی
بقساد حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم درامن و آرامش
جهانیان راه مییافت بر پیشگاه ضمیمه شهنشاه عالم گیر این
وای دلپذیر جلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را بلطائف
دانش و تدبیر دستگیر نموده بعنوانی که مستلزم نغفه و آشوبی
نباشد تنبیه و تادیب نمایند و گلشن ملک و دولت از خار انصافش

به پیرایند و بذابرتن عزم مصلحت امان چهارم ماه مبارک شوال که موکب جهان پیرا دران روی قصبه ستهرا اقامت داشت چون مقرر شده بود که آن بشخرد نفاق پزوه که بعد از جنگ دارا بی شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس فرجیده بود بملازمت اقدس رسد رای عالم آرای خدیو مدو بلد کشور کهای برین قرار گرفت که در همین روز فیروز این اراده والا از قوه بفعل آورده فرصت کر از دست نگذارند و اورا مجال غدر مگالی و فساد اندیشی ندهند

• بیت •

بود روشن پردانش پرستان • که باغد دست پیش دستان
زبان دهر را به زین مثل نیست • که گوید دست پیشین را بدل نیست
لہذا در آوازل این روز که آن بی بهره جوهر دانش بگورنش آمد
اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلایق را از شر شورش و انسادش
رهانیدند و چون بودن او همراه موکب ظفریناه بمقتضای مصلحت
نبود بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز فتنه
اندوز را بعمده ندربان دولت خواه شیخ میو سپرده و دلیر خان را
با جمعی همراه کرده بقلمه مہر بنیاد شاهجهان آباد فرستادند
که آنجا پای بند زندان مکانات باشد بالجمعه روز دوم وقوع این
قضیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسنگه که برهبری
بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
سد انبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جہ و جلال گشته
بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و نیل با ماده نیل شرف
اختصاص یافت و کیرتسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

بی شکوه بوطن رفته بود و رایسنگه برادر زاده راجه جسونت
سنگه و سید فیروز خان باره و جمعی دیگر از بندهای عتبه خلعت
که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم خان خلف علیمردان
خان که بعد از شکست دارایی شکوه بمقتضای خامی جوانی خود خود
از زبان نشناخته همراهی مراد بخش اخذ کرده بود معادت آستان
بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت مریند شدند و کنور لعل
سنگه بمرحمت سرپیچ و طرہ مرصع تارک مہاہات افرخت
و ارمی برادر را تا که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بمنایت
دلگدھکی مرصع مہاہی گردید و قطب الدین خان خویشتگی و
راجہ دیبہی سنگه بتدیله و سید حسن ولد سید دلیر خان و سید
منصور باره و رحمتخان و دل دوست ولد مورفراز خان قدیم و دلدار
بیگ برادرش و مجاہد بیجا پوری و محمد عابد نیل وری و منوہر
داس پسر غریب داس میسودیه و چندی دیگر از بندهای آستان
خلعت که در سلک همراهان مراد بخش انتظام داشتند و علیقلی
بیگ و میر فتح از سرداران او و میر مہدی میر سامان و مائر
نوکوان عمده و متصدیانش برهبری بخت بیدار احرار دولت
ملازمت اکسیر خامیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگی
در خیر حالت و شایستگی از میان فضل و احسان گیتی خدیو
مالک رقاب کامیاب گردیدند و همچنین مجموع مہاہ و لشکریان
را که از حابق و لحق زیاده تر بر بیست هزار حوار بود حکم معلی

(۵ ن) ولد راز امر سنگه را تہور (۶ ن) محمد عابد بھلادی

مادر غد که بخشیان عظام جوق از نظر انور بگذرانند و بمناسب
و مواجب مناسب مرغراز ساخته ضمیمه مواجب انجم شمار گردانند
و از امری که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزار
سوار و هید منصور باره بمنصب سه هزار سوار و پانصد سوار و
مید حسن بختاب خانی و منصب دو هزار سوار و دو هزار سوار
و مجاهد بمنصب دو هزار سوار و دلداری سوار و دلداری بختاب
سردار خانی بمنصب دو هزار سوار و علیقلی بیگ بختاب
علی قلی خانی و منصب دو هزار سوار و دلداری بیگ بختاب دلداری خانی
و منصب دو هزار و پانصد سوار و میر تقی بختاب قنار خانی
و منصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد بمنصب هزار
شصت سوار و منصور داس بمنصب هزار سوار و چهار صد سوار و میر
مهدی بمنصب هزار سوار و صد سوار تارک امتیاز انرا خاندان ششم ماه
مذکور مواجب نصرت طراز از آن فرجند منزل باهتزاز آمده پنج
کوچ متواتر نمود و باز دهم مقام کرده دیگر تا حضور ابد جای
اقامت نکردند و در عرض این چند روز خجسته جمعی کثیر
از بندهای متببه سلطنت مطرح انوار مکرمت گشته بمواهب
ارجمند مباحی گردیدند از انجمله پرموی دکنی باضافه هزار
سوار بمنصب سه هزار سوار و نامیده انتخار افروخت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دوهزار سوار و هشت صد سوار
و ابو الفتح پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصد سوار
و بزرگ امید پسر میومی بمنصب هزار سوار و صد سوار و رتبه

سرفرازی یافتند و حسنعلی ولد اله ورد بخان که هنگامی که
شجاع از سلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه عزیمت یافته به پنگاله
شده است از بدر خویش که رمانت شجاع گرفته جدا شده بلشکر
پادشاهی ملحق گردیده بود و درینوقت بواسطت راجه جی منگه
دولت زمین پس در یافته بختاب خانی و منصب هزار و پانصد
هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت اله ولد سعید خان بهادر
مروم بختاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بختاب خانی و
شیخ عبد العزیز بختاب عبد العزیز خانی و اله یار بیگ میرتورک
بختاب اله یار خانی سرمایه مباحات و کسرانی اندوختند و رام
منگه ولد رتن راتپور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه
گذارش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال
شریت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروزی و خانه زاد
نوازی که شیمه کریمه این گوهر انسر مرغراز نصرت بمنصب هزار
هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوری که رتن داشت
بوازش نمود و مرام شد که ده پیشگاه حضور رسد و از خزانه انعام
بادشاهانه شصت هزار روپیه بچندی از ملازمان رکاب دولت و
مبارزان بهرام دولت عطا شد و بدین ایام راجه رای منگه میخودیه
که در جنگ اوجین چنانچه مابق ذکر یافت در سالک وفات راجه
جموخت منگه انتظام داشت و پس از انهم از موطن هجرتانته بود
دولت ملازمت یافته غبار آستان سلطنت را مندل نامیده اعتبار

ساخت و بعنایت خلعت و احب و فیل و جمدهر مرصع تارک
عزت بر افراخت چهاردهم خضرآباد مرکز دائرۃ اقبال گشته
مبارک دلیزیرش از نزل اشرف بیست اشرف دولت شد درین
روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
شده بود در دارالخلافه شاهجهان آباد بسر می بود فیض اندوز
مقامت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز
دیگر که آنجا مقام بود شیخ میر و دلیر خان که چنانچه گذارش
یافت پرمایندن مراد بخش بقلعه شاهجهان آباد معین شده بودند
شرف بساط بوس دریافتند درین اوقات خجسته آثار بوماطت
منهیدان درست گفتار بمسامع جاه و جلال رسید که دارابی شکوه
باطل پژوه خسران مآل باوجود آن همه خدایان و نکال که نتیجه سوء
انعمال او بود هنوز متنبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک
فتنه اندیشی و نساد انگیزی نجمه عافیت را متعقم نشمرده و
از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
در صدد تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب فتنه
جو جمعیتش می افزاید و بهیچ وجه ترک خود رایی و شورش
انزائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهند
اقامت داشت بااموال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
آنچه کله باو متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
اقبال و قبول بسهند از دور اندیشی و پیش بینی از مرآه کفاره
گزیده به لکهی جنگل رفته بود دست تعدی دراز نموده کسان
به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند
بر آورده متصرف گشت و از آنجا بعزم دارا لعلطنت لهور که باقطاع
او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از
جمع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پاره را غرق نمود و
داژد خانرا که از مرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر
تلون که گذر متمارن و مقور آن آب است گذاشت باین اندیشه
نامد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل و می
قابل عبور موکب منصور نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
ندارد و کشتی مفقود است بچند از صدمه عساکر جهانکشا ایمن
خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها
قابل عبور جنود ظفر مآب نگردد توجه رایات خورشید تاب بصوب
بنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلده لهور
که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک گروز روپیه بانور خانه
و توپ خانه و دیگر کارخانجات و امیاب تجمل و ادرات نبرد و پیکار
در آنجا بود بفراف بال باصلاح حال خون پرداخته لشکر و سپاه جمع
خواهد ساخت و دیگر یاره لوای محاربه و جدال خواهد افراخت
غافل ازین معنی که بهال دولتی که اراده ازلی ببرگشتن ریشه آن
تعلق یابد به آبیاری سعی و تدبیر برگ بقا نگیرد و کلخ حشمتی
که حکمت ایزدی انهدام امامش خواسته باشد بمعماري جهد و
کوشش مرمیت نپذیرد حجه بعد از ظهور این احوال رای عالم
آزای خدیو کشور اقبال چنین اقتضا نمود که آن تباه اندیش کینه
خورا که قدرعافیت و ملامت ندانسته هنوز مهدی نساد و آماده

عناد بود در ظهور فرصت ثبات و دوام و مجال سامان احباب
 فتنه و جنگ نداده ساعت پنجاب را از خار وجود فتنه آمودش
 بپردازند و این مهم ظفر خروار را بعهده امرای عظام که در عقب
 آن بد عاقبت تیرهای سر انجام معین شده بودند نگذاشته خود بنفس
 اندس هم دران روزی نعمت خمر رفته بدفع او گمارند و اگرچه موسم
 برشکال بود و از کثرت آب و نور گل واهی عبور عساکر جهان پدما
 براه پنجاب متعزبل متعذر مینمود و بر تقصیر طی مسالک و قطع
 مراحل گذشتن از آب منلیج و بیهام بانقدان کجستی و عدم پایاب و
 باوجود معانیت و ممانعت غنیمت خسروان مآب در تصور و خیال
 همگانی نمی گنجید و قطع نظر ازین مراتب بر موجب جهان نوره
 که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده معانتهای
 بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تحشم صف آزایی
 و قتال نموده عزیمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند
 تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از زنج سفر و محنت شاق
 برآماید بغایت معویه داشت و اکثر عمد ها و ارکان دولت نیز
 درین موسم تجویز این نهضت همایون نمیکردند لیکن از آنجا که
 پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیده ذوالجلال ساخته و هر دایقه
 کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام
 ربانیست در پنجاب رای ظاهر بینان و کنکاش هانیت گزینان را
 مظهر نداشته بتعلیم سرور یخت و صواب دید همت والا عمل نمودند
 و بروفق مضمون [نَادَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیده تدبیر
 توکل را که پیوسته نقد و تن و حال و سرمایه حصول آسانی و

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت
 پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قریبی که
 اختر شناسان والا نظر و دقیقه سلجان احوار آسمانی برای جلوس
 مسمود بر سر بر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده باختیار
 آن رقم سعادت بر صفای تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز
 مبارک جمعه فردا ذی قعدة مطابق یازدهم اسد داد بود و وقت
 و فرصت آن رعیت نداشت که داخل دارالخلافه شاهجهان آباد
 و قلعه مبارکه فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید
 فواید و آداب این امر جلیل القدر بنوعی که معمول این دولت
 روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازند
 بر پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو امکنند که این مهم لازم الانصرام
 و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایه
 نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عهده تاخیر و تعویق نینداخته
 تبعیت ادراک این ساعت میمنت قریب در باغ فیض بنیاد اعزاز بان
 که نسخه از فردوس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است
 چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال
 جلوس اجلال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل
 انبساط بآنچه در رعیت وقت و فرصت گنجید اکتفا نموده بزودی
 متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر
 مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمت مراتب ملک پیرائی
 و جلال مهمات کشور کشائی هندوستان بپردازد و گلشن حشمت
 و ابهت از خمس و خار وجود مفسدان دعویگر بالکلیه پیرایش

پذیرد بفراف بال و جمیعت خاطر تمهید مراسم جشن و سرود
سراجم لؤلؤ عیش و سرور چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این
دولت جهان مدار و سزاوار شوکت و عظمت مملکتین گردون اقتدار
باشد نموده در خجسته حائقی دیگر اورنگ سلطنت و حریر خلافت
بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه و سکه را بنام نامی خویش
پایه سعادت و پیرایه میمنت بخشد بنابرین مقدمات پرتو ورود
بساحت دار الخلافه نیغکنند داخل شهر نگشتند و شانزدهم موكب
ظفر طراز از خضر آباد بآهتزاز آمده باغ سندری باری که بمسافت
یکروز از دار الخلافه بمساحت دار السلطنت الهور واقع است از فرنزول
اشرف نصارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکن فیض نشان
بیمن اقامت شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت
بادشاهانه راجه جیدنگه را بانعام محالی که یکروز دام جمع آن بود
رتبه امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایست
مباهات افراشت و هیادتخان که بنظم مهمات دار الخلافه و حرامت
قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده
بعنایت خلعت تشریف افتخار پوشید و فدایان مبین برادر بهادر
خان که فوجدار میان در آب بود تقبیل مدایم بهر تمثال نموده بعطای
خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافه دو هزار
و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار
والا رتبه کی یافت و تطب الدین خویشکی بغواجداری مرکز سورتبه
معین گشته بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم مشمول نوازش
شد و فوجداری مرکز لکنو از تغییر ایرج خان بدایر خان مفوض

گشته جمالخان پسر خان مذکور بنیابت پدر بتقدیم آن خدمت مامور
و بمنصب هزار و چهار صد سوار حربلندی یافت نوزدهم خدمت
گیتی حقان قرین دولت و بختیاری از باغ سندری باری کوچ
فرموده مرا بستان فیض بیداد اعز آباد را از فرنزول مسعود طراوت و
شادابی افزونند •

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم

منقلا بکنار آب سنلج و تعیین امیر الامرا با جنود

ظفر بیر اسمت هر دو از بجهت صدر اسلیمان بی شکوه

درین ایام مرخصه انجام رای گیتی آرای حضرت شهنشاهی
چنین اقتضا نمود که فوجی از جنود اقبال بمرکردگی عمده السلطنة
خلیل الله خان بلشکری که پادشاهی بهادر خان بتعاقب دارا
بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هر دو لشکر یکجا جمع
شده بکنار آب سنلج رسند و آنجا رحل اقامت انگذند تا وصول
موكب منصور بتدبیر عبور از آب مذکور پدید آید و تفحص و تحقیق
کنند نموده سوانح احوال آنصوب معروض بارگاه اجلال سازند بنابرین
بیست و چهارم ماه محرم آن توفیق اخلاص آئین را بطای
خلعت خاص و نایل و همشیر نواخته رخصت فرمودند و میرخان
خلف او بمرحمت خلعت و اسب و علم باضافه هزار و هفصد
سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و روح الله پسر
دیگرش بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته با پدر مرخص
گشتند و طاهرخان و راجهنگه و آتیز هر یک بعنایت خلعت و اسب

بناز طلا و نیل و قباد خان بعنایت خلعت و اسب و عبد الله خان سرائی برحمت خلعت و نیل و انعام هفت هزار روپيه و يک تازخان بعنایت خلعت و نيل و عهد منصور خان باره بعنایت خلعت و عبد الله بيگ و علیمردان خان برحمت نقاره و اسب و عهد مغور باره و اودیهان را تهر هر یک بعنایت اسب و شهباز خان افغان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکاب دولت و معازران بهرام صولت با خان مذکور معین گشته بمراحم و مکالم خسروانه مفخر و مباهی شدند و چون بمرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه باجمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند ازان روی آب گدگ عنان ادبار بسوی هردوار تافته بقصد اینکه دوران حدود به معاونت زمینداران آن مرزوبوم از آب گذشته اگر تواند از راه بوریه و مهارنپور خود را بحدود پنجاب رساند و یدارا بی شکوه ملحق شده ضمیمه جیش ننگه و علاوه ماده فساد او گردد خدیو دور بین دانش آئین را دفع و استیصال آن شعبه دوحه خصومت و عداوت که باعث قطع پیویال و موجب ضعف حال پدر ننگه گردید گالش بود در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و محتتم نموده عمده امرای رفیع مقدار امیرالمررا را با فوجی از عساکر نصرت شمار بسمت هردوار تعیین فرمودند که سد راهش شده بکفایت مهم او پردازد و آن نوین بلند مکان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر و نیل با ماده نیل و دوامپ با ساز طلا نواختند و ندائی خان برحمت اسب و نقاره و سودی خان برحمت خلعت و اسب و نیل و شمشیر و انعام پانزده هزار روپيه

و عهد فیروز خان باره بعنایت اسب و محمد طالب ولد امیرالمررا بخطاب عقیدت خالی و مرحمت اسب و بزرگ امید برادر خورد او و عهد علی اکبر باره و کشن سنگه و عهد لطف علی و جمعی دیگر از پندهای شہامت پرور و مبارزان جنود فتح و ظفر بان زنده امرای عظام معین گشته هر یک در خور حال مشمول عنایت بادشاه دریا نوال شدند و عهد شجاعت خان به تهاذه داری هردوار تعیین یامت بالجمله شهنشاه جهان قا رسیدن ساعت جلوس مبارک در باغ خلد آئین اعز آباد بتنظیم امور خلافت و جهانگشائی و تمهید مقدمات جشن سربر آرائی و سرانجام اسباب ورزش پنجاب و تجهیز و تعیین جیش نصرت مآب بدنع و استیصال اعلامی خسران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند و هرروز بانواع اصطناع و احسان و اقسام اکرام و انضال پرتو انوارش بحال پندهای عقیدتمند و فدویان ارادت سگال انگنده همت بلند نهمت بر کام بخشی خلایق میگماشتند و درین ایام ایرج خان که از نظم مهام سرکار لکنو معزول شده بود از آنجا رسیده بتقبیل عقبه خلافت چهره امروز طالع گردید •

زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی

پناهی به جلوس مسعود طرازنده افسرو

برازنده سریر شهنشاه جهان دار عالمگیر

چون حکمت کامله حضرت آفریدگار و دادای نهان و آشکار
بهر مدتی که حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانه از منہج

اعتدال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بدینی و انیت
شامله بتجید نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن بنای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد انصر خلافت و فرماندهی
بر مر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهاندار
مپارد که ملک و ملت در سایه حراستش از آفت خلل و نقصان
ایمن و سپاه و رعیت در پناه میاستش از آسیب ظلم و ظفیان
مطمئن باشند عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساعت هفت اقلیم
از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید بفروغ آفتاب جهانتاب منور
گردد مرا از خط شرع بر ندارد تا طغرای معادت جاوید بنام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه بپیچد تا گردن
سرکشان بگنجد فرمانش در آید در لباس بادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجا آرد و درزی سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق بیچون گمارد قدم بر مرید
دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت
سلطنت و کامکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و میامت را
بلطف و نوازش آسپزش دهد و بمعادت ازلی کسوت خلعت و
سروری بطراز شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار فرو بسته
بفتح کشوری حصاب کند و مید تلب دلخسته را بنمخیر اقلیمی
برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد و صیت سخایش
چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهد

مظلومان و غور ریح مصتمدان نماید و بحسن دالش و بینش
خریدار مطامع هنر و قدردان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت
بمیامین نبض و جودش معمور شود و هم دار الحاکم معنی از وجود
معمودش رونق پذیرد و بتعظیم او امر الهی لوی عزت و عظمت
بر انرازد و اجتناب از مناهی و ملامی شعار و دثار خویش
مازد بجواهر مفاخر و آلی معالی شاهد ملک و ملت بیار آید و
ذکر محاسن و مکارمش بر باد پای المنه و اقواء بصیاط جهان بیاید
بلطائف اکرام و وظائف احسان دلپای آزادگان در تید کمند محبت
خویش آورد و بهرائف عاطفت و جلال عطا وارستگان را بسته
زنجیر والای خود مازد • نظم •

جهاندار باید که کار جهان • کند راست بر داب کار آگاهان
بخلق خدا مهربانی کند • بدین گله حق شانی کند
برحم آتش جور تحکیم دهد • ز ظالم متاند بمسکین دهد
بدارد بقدیر قانوس ملک • کند پیک اندیشه جاموس ملک

شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
عالمگیر است که چون از روز نخست کلک تقدیر نسخته این صفات
حمیده و نهرمت این خصال پندیده در دفتر خلقت بنام نامی
آن حضرت نوشته و دست قضا طینت میمنت آئینش باین اخلاق
کامله و ملکات نافله مرشده بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
مشرق معادت بموجب مضمون این خجسته مقال که • نظم •
بشهادت شاه صاحب فرست • که در غنچگی گل تمام انصرفت
بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار • ز خاور دم مهر کامل عیار

بوزق ابن محمد و لواحق این محاسن از ناصیه حال فرخنده مآل
آن طرازند؛ سریر حشمت و جلال می نافت و از مبداء جهان
افروزی و ابتدای عالم آرائی فروغ اورنگ نشینی و لمعه فرمان
روائی از جبین انوار آگین آن ژبند؛ سلطنت هفت کشور جلوه
ظهور داشت سواد خوانان محائف پیش بینی را پیوسته از مشاهد
انوار فرد کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریب بتائید ایزدی
همای سلطنت در سایه چتر گردون هایش بال اقبال خواهد کشود
و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پرواز خواهد نمود لجرم
کار کنان آسمانی باقتضای حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول آمال
و آمانی بر روی دولت آن حضرت می گشودند و مراحم اسباب
حشمت و کرامتی و تمهید موجبات خلافت و جهان بانی می نمودند
همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دید؛ امید
بر شاه راه از من و ادوار کشاده انتظار و زرد این سعادت مسعود می برد
و چرخ بپر طفل و ش در ترمذ وصول این عید دل انروز روز می
شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و فتور بارکان و قواعد ملک
راه یافته بود و روق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان
و امعه طب ز نزدیک و دور رایت نخوت و عروج می ابراختند و
مفسدان متذ جو از هر گوشه و کنار طین نصاب و عناک می بواجند
بمیان اقبال بیروال و برکات عنایات قادر ذوالجلال خورشید عالم
آرای سلطنتش از مطیع سعادت و میروزی پرتو جهان افروزی جاوه
گر آمد و آرزوی دیرینه روزگار بر آمده زمان انتظارش بسر آمد و
روز مبارک جمعه ۷ ذی قعدة سال هزار و شصت و هشت هجری

مطابق بازدهم اسرداد در عمارات دایمیر باغ فیض نغیاد
اعزابان • ع •

که همپو روضه جذبت مدام خرم باد

بفرمان واجب الامعان پیشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
اتمساط گهواره جعفری والا و مجلسی دلکشا ترتیب دادند و ابواب
عبش و سوز و طرب و سرور بر روی عمامیان کشیدند • • • نظم •
چو خلد برین بزمی آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جارید کردند دگر • برامشگری زهره برداشت شاز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم گشتی آمد از خنده لب
چنان مجلس آرائی از سرگرمی • زمین را دامن دار در زرگرمی
و بعد از انقضای پانزده گهزی و بیست و دریل از روز مذکور که
موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نحوسنی باشد شهنشاه
کامبخش کامگار با بخت بیدار و دل هوشیار قرین فرایزدی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهنشاهی و سریر فرماندهی و گیتی
بندهای جلوس اجال نموده پایه امزای اورنگ و سرفرازی بخش
دیدهیم گریدند • • • نظم •

بر آمد بر اورنگ شاهنشاهی • سرف دامن از مرطاب الهی
شهنشاه شد زینست امزای تخت • و طن کرد انبال در پای تخت
چو ز پای او تخت اسرگرمی • داملاب خود را بر سرگرمی
صدای دهانه شادبانه و نوای کوس طرب بنوازش گوش ساکنان مچر
از چپ و راست بر خاست و آهنگ زمزمه تحیت و گل دایک
ترانه دعا از حضاران بهشتی احسن هزاران مدت بر احسان نماد

امرای رفیع القدر نامدار و نویثان اخلاص منش عقیدت شعار
به تسلیمات تهذیب تارک آرای سعادت گشته در خوررتبه و منزلت
دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی
خدایو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از نور
جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بگام خود دیدند طبق طبق
زرو نیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج هفت
ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زبیدند سلطنت هفت اقلیم
ایمانده شد و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون
نثار بدر مذهب کند بر فرق فرقدان سای خدایگان مهر سریر ریخته
آب و از خدمتخانه جود و فضل بادشاهی جامهای رنگارنگ و
خلعتهای گویا گویا گریزها گریزه مردم را زین قامت افتخار گشت
و خازن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش گشوده دامن
آرزوی کامجویان را مالا مال نقد مراد کرد • • • نظم •

دران محفل از بذل شاهنشاهی • دل و دیده پر گشت و سخن تهی
شد از بخشش شاه والا کهر • جگر گوشه یحیی در بدر
ز خلعت دران بر گردون لباس • چو خورشید در خلی زریں لباس
مصدقای بلاغت شعار و سخن • سخنان مکرر توبیخ بدعه برای
این جلوس دامن پادشاهی • از جمله کرده اطاعت و طاعت
ارواح و انوار الهی • اسب که در درون غروب است در
و سید عبد الرشید شوی که در ملک ده گویان این دولت اید

(۱ ن) سید عبد الرشید بهتویی

مدت امت بآن ملهم گشته بر دقائق فهمان اشارت غیبی و حقایق
شماران رموز آسمانی که بدایع نکات و اسرار زیان رمز و ایمان تواند
فهمید مستور نیست که ظهور این لطیفه بشارت بخش که بنافس
ملهم غیب رخ نموده اشارت است بآنکه این پیشوای سلطان اولی
الامر و مقتدای خواقین ذری القدر برگزیده و پسندیده خالق
بشیر و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربع مسکون
امت و خلیف را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت
ختمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتجب
سعادت دارن است و مدبر جعفر خراسانی که در من تاریخ گوئی
سر آمد هل زمان و زما خدایان این درات در بیان است (شهنشاه
ملک اورنگ) تاریخ وقوع این عطا شکر بافته و دیگر از نکته
ملجان البچمن معنی • • • ع •

سزادار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار • پیر برین بر فراز اورنگ زمین سایه
گشود مهر عالم گیر و تاج غیر زری و افسر جهان افروزی بر سر
امت سریر جهانبانی و دیهیم گیتی • ستانی را از وجود این بادشاه
حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فروخت بلند و اقبال عدو
دشمن در تسخیر جهان هم طاع خورشید امور باد باجمله از انجا که
لازم و مقتضات من حش از چمن و جلوس سعادت پند را
خدایو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار
داده اکثر مراثب و مراسم که لازم سریر آرائی است بجلوس ثانی
حواله نموده بودند درین جلوس مینعت قرین خطبه و سکه و تعیین

لقب اشرف بعمل نیارده موتوف داشتند و امرای نامدار و نویغان
عالیقدر نیز چون وقت را آن رسمت نبود که پیشکشهای لایق نمایان
که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام
توانند نموده به مقصودی وقت هریک نذری در خور حال گذارانیده
سامان پیشکش بهنگام فرصت که خاطر از مهم اعلای پراخته آید
و گلشن ملک و دولت از خار عفاد اهل نسل به پیرایه قرار داده
و شهنشاه ابر کف دریا نوال دمت مکرمت از آستین انصال بر
آورده هریک از بادشاهزادهای و اقندر عالی نژاد و ملازمان عتیقه
مهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و معمول
مرحمتی ساختند از انجمله رخساره اخگر برج سلطنت فروزنده گوهر
درج خلعت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم را که
در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل با صاف
نیل و ده سر اسپ از طویل خاصه نواختند و غره جیدین دولت و
انجبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت توأم
محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده
هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و تقار و تومان طوغ و آفتاب
کبر و دهکده کی الحاس گران بها و برخی جواهر گران بها و ده مرامپ
از طویل خاصه پاینده قدر امانت و خلعت خاص و ده سر اسپ
برای مهدی شعبه دوحه حشمت و نامداری گزین باو نخل ابهت
و کامکاری بادشاه زاده والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر خلافت
اکبر آباد بودند فرستاد و زید و نقویان شیخ میر بمرحمت خلعت
خاص و یک زنجیر نیل و ده سر اسپ از انجمله یکی با زمین و

حاز طلا و نر اصل و اضافت بمنصب والی پنج هزاری باجهزار سوار
دو اسبه و ده اسبه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه جیستگه
بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و ده اسبه یکی با زمین
و حاز طلا و عمده السلطنه جعفر خان بعنایت خلعت خاصه و
باضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزار سوار دو اسبه
و ده اسبه و دلیر خان بعنایت خلعت و نیل با صاف نیل و
نوالفقار خان و اسامخان که در مستقر خلافت اکبر آباد بودند هریک
باضافه هزاری هزار سوار بمنصب باجهزار سوار و کتور
وام سنگه باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزار سوار
و عیادتخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب ده هزار و
پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدار خان باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب ده هزاری دو هزار سوار و محمد امین خان
میر بخشی بمرحمت یک زنجیر نیل و مرتضی خان بعطای شمشیر
و جمدهر سینا کزو اسپ با حاز طلا و راجه وای سنگه سیصد و ده
بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مرارید و اسد خان بخش
نوم بعنایت یک زنجیر نیل و هوشدار خان بعنایت فقره و اسپ
با حاز طلا و صف شلخان بمرحمت نیل و اسپ با حاز طلا و نر بلنده
گردیدند و اساتخان بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل و انعام
بیست هزار روپیه و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو
هزار و پانصد سوار مورد تواضع گشته رخصت دکن یافت که
در خدمت بادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی
که به موجب برابغ صلی آن نو باو گلستان سلطنت با ثمرات

ریاض عفت و ابهت و سایر پردگیان مرادق عظمت از دولت آباد
عازم سد سپهر بنیان کردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رساند
و مالوجی بعطای خلعت و اسب با زین و ساز طلا مباحی شده
بفوج امیر امرا که بر مر راه سلیمان بی شکوه تعین یافته بود
مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر بهغایت خلعت و اسب
و خطاب امیر خانی مورد التفات گشته بقلعه داری دار الخلافة
معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نفر محمد خان که بنابر
بعض امباب و دواعی از منصب معزول شده بود بهغایت خلعت و
سالیانه می هزار روبیه مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض
اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیه گوشه نشینی دارد بحالیه
شصت هزار روبیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اعلی
حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار مرفراز شده بفوجداری سرکار بهراج که قبل ازین بمعتمد خان
متعلق بود تعین یافت و میر سلطان حسین ولد امیرخان مرحوم
بخطاب انتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخانی
و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد
میلادت خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب
فالحخانی و انعام چهار هزار روبیه سپهر امتیاز افرختند و مانسنگه
ولد راجه روپ سنگه و اتپور که پدرش چندنیچه گذارش یافته در جنگ
دارا بی شکوه مصدر جهالت و جسارت گشته متپورانه نقد جان
در باخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل
و کرم شد و بمباری از عمدهای بارگاه خلعت و بندهای عقبه

حظنت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل
آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب
به یک روبیه از خزانه احسان و مکرست خسروانه بچندی از امرا
و برخی دیگر از بندها انعام شد و انعام سه هزار روبیه باریاب نغمه
و درود عنایت گردید و دوم روز این جشن دل افروز حکم معلی
بمقصودیان و عمده پیشخانه صادر شد که مرادق اقبال بجانب پنجاب
بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین بخت
لوحند در سراستان فرخوس مانند اعزایان که بتوقع این عطیه
عظمی و شرافت این لطیفه کبری هرگز زمبش صد ناز بر سپهر
برین داشت بسر برده سر بر آرای دولت و کمرانی و زیفت افزای
او بیک جهان دانی بودند *

تعین فوجی تازه از عساکر نصرت پوره

بجهت مد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمده المملطه امیر امرا با امواج نصرت پورا چندنیچه
گذارش یافت مدین شده بود که بهمدار رفته گذارد که آن بدبهره
جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا که آئین دور بینی
و حزم اندیشی است رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان
انتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جلوه ظفر پناه بجهت مد راه او
رخصت فرمایند که درین روی آب چون بوده اگر آن اداره دشت
از بار بالفرض از جای محال عبور از آب گنگ یابد در گذشتن
آب چون مد راه پیش شوند و از آن جانب امیر امرا با آن لشکرها

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پرداخته
بنابرین شیخ میرزا با دلیر خان و صف شکنخان و برخی از اهل
توپخانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مثل رندوله خان و میر صالح
داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان و دهیله چهارم ذی قعدة
بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند و از کومکبان این عسکر
منصور رندوله خان بمرحمت نبیل و جمعی بمطای خلعت و چلدی
بعنایت امپ نوازش یافتند •

نهیضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد

پیروا من آن ناحیت از خار وجود دارایشکوه بدم آف

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور خلطت
و تعیین عساکر نصرت اثر به کفایت مهم سلیمان بی شکوه فراغت
پذیرفت و اورنگ فرمان روانی از جلوس همایون زیب و فریادنده
جهان انصرد و عالم برهم خورده رونق و انتظام از سر گرفت
عزیمت توجه پنجاب که بنابر فتله دارا بی شکوه مرکز خاطر قدسی
مآثر شده بود و تاخر دران منافی قانون تدبیری می نمود پیش نهان
همت پادشاهان گشته دگر باره نسیم ظفر شمیم نهیضت و اعتزاز
بر هر چه رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز گرد
مقر و غبار تعب نیفشانده بمزم یساق جنبش گزید • نظم •
نمد زمین لشکر کشان ثرهاوز • عرق لاک اسپان لفر هلو
بیا صده از بار جبهه ثلثی • نورته هم از رنج ره توسنی
و هفتم ذی قعدة مطابق عقد هم امر داد قریب به صبح که وقت

ظهور انوار فیض آسمانی و محل ورود انظار رحمت ربانی امت
نرا زنده لوای کهور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
از باغ اعزا باد نهیضت فرمودند و نواهی سرای نرپله مضرب خیام
اتبال گشت درین منزل میدان تغان که نظم مهمات دار الخلافه
بدستور حابق بار تفویض یافته بود بعنایت خلعت و امپ و
داشتمند خان که دران هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
و انعام بیست هزار روپیه و جلد و نرایی که ضمیمه کومکبان دار
الخلافه گشته بود بعنایت خلعت و پاضافه پانصد سوار بمنصب
چهار هزار بی دو هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الوهاب ده بیدی
و محمد صالح گرمانی دیوان بیوتات آمرکز خلعت و جهان بانی
و روح الله دیوان آتجا و لطف الله ولد سعد الله خان مرحوم بعباد
خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و حید فیروز رستمخانی
از نوکران دارایشکوه بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصد بی
دو صد سوار چهارم افتخار بر انروخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
که قبل ازین در دربار جهان مدار بشغل وکالت او قیام داشت درین
ایام برهبری طالع اختیار بندگی آفتان خلطت سرمایه سعادت
سلخته بود بمرحمت خلعت و امپ و منصب هزار بی دو صد
سوار مر بلند شد و هزار خان و پهلخان هر ایک بانعام پنج هزار
روپیه و دکناتوه سنگه را تهور بانعام ده هزار روپیه کامیاب عنایت
شهنشاهان گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزار بی
هفتصد سوار مباحی گشته بغوجدار بی مرکز خیر آباد خلعت سرفرازی
پوشید و فضل المصطفی صید خان مذکور که در ملک کومکبان پدر

منتظم گشته بود و منصوبان و کومکيان آن مرکز خلافت و جهانبنایی
بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر موکب
ظفر اثر کوچ کرده سه کروزه طی نموده درین روز عمدة السلطنة
جعفر خان که موته داری مالوہ بار مفوض گشته بود یکهزار موار
از تابانش دواچه و سه اچه مقرر شد که منصبش از اصل و امانه
ششزاری ششزار موار از آنجمله چهار هزار سوار دواچه و سه
اچه باشد و بمنابت خلعت خاص و نیل باساده بیل و جند هر
مرمع و شمشیر خامه و دو صراصپ از آنجمله یکی بازین و ساز طلا
مشمول سرام شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و ناصر
خان مهین خلف او بمنابت خلعت و اسب و نقاره و محمد کامگار
برادر خورشید بمرحمت خلعت مباحی گشته با پدر مرخص شدند
و نوازش خان بغوجداری مرکز مندر و مراست حصار آن نوازش
یافت و ایرج خان و رحتم برادر او در ملک کومکيان صوبه مالوہ
منسلک گردیدند و محمد بدیع ولد خسرو بن محمد خان که
بنابر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطای
خلعت و سالیانه سی هزار روپیه کسایاب بمنابت و رعایت گشته
بدار الخلافت مرخص شد که آنجا بوده بدعاگوئی دولت تاهرتیام نماید
و موکب گرمون متأثر به غش کوچ متواتر چهاردهم ظل اقبال
بر نواحی قصبه کرنال انگند و خدیو جهان هده جا شکار کفان و
مید انگنان راه نصرت و ظفر می پیروند و هر روز تا رسیدن

بمنزله حسمت و جاد نیله کار و آهوی بمیار شکار میفرمودند
و درین ایام شیخان بمرحمت اسب و از اصل و امانه بمنصب
دو هزار و هفتصد سوار و مهیج داس را تهور باضانه پانصدی
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد موار از اصل و امانه و
عهد الحمید بشیپوری بمنصب هزار و هزار موار و حسن بیگ از
کومکيان دکن بمنصب هزار و هفتصد موار و سیف بشیپوری
بمنصب هزار و ششصد موار و میر ابراهیم میر توزک بمنصب
هزار و چهار صد سوار و قباد بیگ بمنصب هزار و دو صد موار
مربلند گردیدند و میر محمد مراد بحراست قلعه چاندر و خطاب
مید محمد خانی و بمنابت خلعت و اسب و دولفقار خان بمرحمت
شمشیر با ساز میفا کار نوازش یافتند و چندیت بندیله بمنابت نیل
و هر بهتراج بهاتی بعطای خلعت مباحی گشته بفوج خلیل الله خان
مرخص شدند و میر مهدی یزدی که میر سامان مراد بخش بود
بمنصب هزار و دو صد موار سرفراز شده در ملک بندهای درگاه آسمان
جاه انتظام یافت و چون راه راحت از کرنال گذشته بمسب کثرت آب
و وفور گل ولای قابل عبور موکب جهان پیمای نمود رای عالم لرای گیتی
خدیو کشورگشائی بران قرار گرفت که بخدمت پیمین شاهرا که گل و لاله
آتر کمتر نشان میدادند میل کرده از آن راه به برگنه روهکه بر کنار آب
متمم است توجه نمایند و در آن موضع تدبیر عبور آید مذکور نمایند
بنابرین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ منوجه روه گردید و در
عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

بگذار آب ستلج بمیاری از بندهای عتبه خلعت که در جعب
جلوس مبارک بسبب غیظ وقت و قلت فرصت پرتو لطف و
انصال گیتی خدیو دریا نوال بصاحت احوال آنها فغانه بود
کامیاب مرادم شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال
مرضداشت بهادر خان مشتمل بر مرزها عبور موکب منصور از آب
ستلج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال
ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و نیروزی اولیای سلطنت
بیزوال رسانید و نیز گف سازی اقبال این دست پرورد لطف
فوالجلال بنازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت
این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه
خلافت بتعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن
فتنه پزوه داود خان را که در گذر تلون بود اتمام و استحکام آنروی
آب و سرداری و کار فرمائی جنود آن عسوان مآب باو تعلق
داشت بذاب بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت
بینی و کار طلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بکنار آب
رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از
دریا همت گمارد و چون جمیعت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود
عبور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدالت
زمینداران و مشورت رای مائت بر جناح تحبیر بگذر روهر که
بر دست راحت تلون بسمت بالای آبست شتافته در مدد گذشتن
از دریا شد و از کشتنهای همراه که بموجب فرمان همایون
متصدیان نواره سرانجام داده بر عرابها از دار الخلافه شاهجهان

آباد آورده بودند و از صفائی که بمعی و تفحص بلندیهای
درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بصمت
و بهیچ منزل گشتی آماده ساخته در کمین انتظار فرصت بود
تا آنکه به نیروی توفیق و یلویی همت شب شانزدهم ذی قعدة
عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خلیل الله خان و لشکری که
با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عین نهایت مهین کارزار
و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گداز کرده
فریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک نهنگ دریایی
نصرت و ظفر بود بران کشتیا نهانده یکپاس از شب مذکور
مانده بآن طرف آب روان نمود آن شبامت مشان دریا دل زورق
همت در بحر توکل انگذده آنوقت شب بی توقف و درنگ بهزم
جنگ از آب گذشتند و از کشتیا فرود آمده و در بخانه که همراه
داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنبه غفلت و بیخبری
مصدق کریمه [ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم و اولئک
هم المرءون] بودند روان گشتند و بسطوت و صوات بحر زخار که
هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند
آن گروه باطل پزوه ازین تیز دستی اقبال که فوق تصور و خیال
آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیلورند و همان
استقلال از کف گسسته و عکرای وادی مرار گردیدند و مجاهدان
کهرطس پاکار حوکه میات نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال
بسته بجای محدودان بشنند و چون گریختگان تلون رسیده
بعده روزان آنجا پیوستند آنها را نیز با اجتماع این خبر رعب اثر

پای همت مست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از کفر
مذکور برخاسته روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جمعا
در گذرها بودند بآن ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده
حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از
بهادر خان از پوشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذیقعد
یکپاس شب گذشته نزدیک حرای رای رایان که در منزل بالای
سهرند است خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد اجتماع
این مزده بیعت افزا ازان منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر
بروهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب
گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این موانع فیروزی مآل
عنقریب سمت گذارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت
مهاست بعرض اشرف رسید که حلیمان بی شکوه که در آن طرف آب
گنگ برابر هر دو دراز نزل ادبار نموده در صدد تدبیر عبور از آب
مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بکنار آب راه مقرر مسدود
دید و تاب مقاومت جزو قاهره از اندازه طاقست و توانائی خویش
افزون یافت ناچار متوکل زمیندار سری نگر شده بکوهستان ولایت
او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی دران
شعبه کفر و ضلالت و بهبوط ادبانه و نکال که نمونه است از درکات
حق مقرر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد
و درین ایام ارمی برادر راناراج حنکه که بهمراهی پسرش برای
ادای مراسم تهنیت آمده بود بعطای خلعت و جمدهر مرمع
باعلاقه مرورید و اسب بازین و ساز طلا مهابی گشته رخصت آن

طرف یافت و عرمان عاطفت عنوان با خلعت فاضله و غیل باماده
نیل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملزم شجاع که آن بی ببر
جوهر اتقال او را از بلکاله با نامه صفتی بر مراسم تهنیت و توجیحات
و مدح باظهار مراتب خاست و مواجات بجناب والا فرستاده بود.
جبه سالی سده معلی گشته بغایت خلعت و اسب و علم
و نقاره و اضافت منصب مشمول نوازش گردید و غضنفر خان
بفوجداري میان دو آب از تفتیر فدائیکان معین گشته بعطای علم
و خلعت و اسب و اضافت منصب سرفراز شد بیست و یکم ماه
مذکور شیخ میر و دلیر خان و صف شنگخان با حائر همراهان که
بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سری نگر از کنار آب
چون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیونده شرف احیای عتبه
خلافت دریافته ویرایج جهان مطاع بفغان پیوست که عمده السلطانه
امیر الامر از کنار آب گنگ برخاسته بمقتدر الخلافه اکبر آباد شتاب
و تا معاودت موکب جاء و جلال ازین یحاق نصرت مآل در خدمت
بادشاهزاده عالیقدر فرخ حصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز
هفتم و جهانبانی قیام نماید و فدائی خان و حائر امرار و لشکری
که باو معین بود بموکب ظفر قرین پیوند و چون مرشدت مخن
در طی این شهرست حریده مفاخر و معالی باینها رسید ذکر شد
از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یافتن بدر نگهیده شیرش
تا در آمدن او بکوهستان سری نگر ناگزیر ضبط وقایع مینماید و
کلک حقایق نگار چنین پرده از جمال بیان میکشاید که آن جاهل
ادبار نرجام که راجه جیسنگ و دلیر خان و دیگر مرداران و اسرای

بادشاهی از پتله بتعجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم آن محاربه عساکر گردون متأثر با دارا بی شکوه روی داده بود سه منزل از االه آباد گذشته در نواحی موضع کُره خبر انهزام پدر نفقه گر خویش شنید و شخصت فرمان حضرت اعلی و پس ازان نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرائی و قتال و کیفیت نصرت و فیروزی جنود اقبال بود باو رسیده بر صورت حال آگهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده سنگ تفرقه در جمیعتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلالت راه نبرده متوجه اصلاح حال و خاصیت مآل دارا بی شکوه بودند و باغواوی آن نفقه پژوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل لاجوهر نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ایتز خود عازم دهلی شده خود را باو رسانند و از مرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد باو رفاقت نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیقه باو نوشته بود استمال التماسها بامرا و اعیان لشکر بادشاهی مبلی بر تکلیف و رفاقت و همراهی او فرستاده بود آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع برون حال مراسیمه و مضطرب شد و عزان ثبات و استقلال از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر گردید و همان روز راجه جیسنکه را طلبیده با او گفتش کرد راجه بمقتضای [اَلْمَسْتَشَارُ مَوْتَمِرٌ] گفت که صلاح درین است که با پناه

(۲) موضع کوره

همراه به توقف و احوال بصوب دهلی متناظره خود را به پدر زمانی و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه بانه آباد مراجعت نموده تا مآل حال پدرت معلوم شود آنجا بصر بری و چند آنکه سلیمان بی شکوه او را تکلیف رفاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب گزین داشت باساح آن جاهل بحاصل مرشقه صلاح اندیشی از کف نداده از ارضی بهراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیک مرانجامی جواب هرچند داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلالت پناه میروم و بمنزل خود آمده دیگر پیش او نرفت و آن حیدران در طقه مرگشنگی روز دوم درود اینخبر از کمال حیرت زدگی مقام کرد که باز با مردم گفتش نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر خان را طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر خان این رای نمود که به االه آباد مراجعت نماید و از آب گنگ عبور نموده بهاهجهانپور که آباد کرده بهادر خان و وطن افغان است برود و آنجا لشکر و پناه از اقوام افغان و غیر آن فراهم آورده آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و موافقت و موافقت خود باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر به جواب دیدن عمل کلی رفاقت و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این گفتش نموده بنابراین مصلحت صحت بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ کرده باتفاق دلیر خان به سمت االه آباد رود راجه جیسنکه چون برون معنی آگهی یافت و دانست که دلیر خان از خاصی و بی تجربگی سود خود را از زبان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای دوستی و مردتی که با او داشت بابلغ نصائح دوستانه و تذکیر

مقدمت عاتقانه خان مذکور را ازین اراده ناسد که جز خانه خرابی او و قبيله اش حاصلی نداشته باز آورد و در عزیمت آمدن بمثبه اقبال که منتهی صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود باخود متفق و همداستان ساخت و صباح آن که سایمان بی شکوه بنا بر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله آباد نمود دلیر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای بادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پتنه در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان بی شکوه بعد از وقوع اینحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بمسقط دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیادولت برگشته اختر و صاحب اختیار اشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بر رای و روی او گذاشته بود تجویز این اراده نکرده عیان عزیمتش بصوب معاودت اله آباد تاوقت ناچار آن سر گشته تیه ادبار با باقی بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پروردهای دارا بی شکوه بود و قریب شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله آباد رفته مدت هفت روز انجا قریب حیرت و دهشت و سرگشتگی اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش تدبیر بر اوج خاطر می نکاشت و هر نفس بنای عزیمت بر مواب

دید کسی میگماشت و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می اندیشیدند و هر نرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که در اله آباد رحل اقامت افکند و آنحدود را با پتنه در تحت ضبط آورده احباب خود سری و فتنه پروری سر انجام کند و برخی صلاح درین میدانند که به پتنه رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد و باتفاق و اعتضاد او هنگامه شورش و فساد گرم سازد و جمعی از حادثات بارهه که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان درآب بودند میگفتند که باید که بسمت چاندپور و ندینه (؟) رفته در آن حدود از آب گذشت و در نواحی یوریه و مهارنپور از آب چون عبور کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنکاش بسیار و اختلاف آرای و انکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده بدان عزیمت زوائد اموال و کارخانجات و برخی از پهلویان خویش در قلعه اله آباد که از حصون رصینه و قلاع حصینه این مملکت گیهان فسحت است گذاشته سید قاسم بارهه را که یکی از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت بحفظ و حراست قلعه مذکور گماشته از گنگ عبور نمود و از انطرف آب سرزمینه و از طی مراحل ادبار نموده گامی بنامی مبذول نمی دانست که بجای منتهی خواهد شد و در هر منزل جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز ملک شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و مواد تفرقه و پریشانیش تزیید می یافت تا آنکه از لکهنو گذشته به برگنه ندینه که باقطاع ورده آرای هودج عزت صدر نشین مشکوی ایست ملک فخره نقاب

تقدمی احتیاج بیکم صاحب تعلق داشت و میباید و چون شنید که
مبلغی از سرکار ایشان که از برگه مذکور بتحصیل رسیده بود آنجا
موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرده آنرا از کروری
آنجا بوصول رسانند کروری از یلمعلی خبر یافته در خانه خود
منحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای مدافعت و
ممانعت گشت آن ناقص خرد سفاکت هر روز بعد از اطلاع بر آباد
امتناع او از دادن زرشکریانرا فرمود که موار شده خانه او را قبل کردنه
و یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند و او را با پسرش دستگیر
و متعلقانش را امیر ساختند و دست تعدی و تجاوز بمال و
ناموس او و دیگر سکنه و مردم آن برگه دراز کرده بامر و نهی
پرداختند و باین عنوان زیاده بر مبلغ دولک روپیه از مال سرکار
نواب عمیه و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته
بکسان خود سپرد و در خلال این اوقات مید صلابتخان باره که در سنگ
همراه او بود چون از دامیه حال آن صورت معلی بطلبان رقم
بیدولتی و حدلان خوانده دریافت که بوی خیر از اوضاعش نمی
آید بصواب دید رای مائب از وحده شده طریق مقاومت گزید
و از سعادت منشی و نیک سرانجامی اهرام طوب کعبه اقبال
دسته عازم درگاه خلافت پناه گردید محمداً آجهاهل بیحاصل تار رسیدن
به ندینه چون در هر روز گذری که قصد گذشتن از دریای گنگ
میکرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیه را ازین روی آب بکن طرف
میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شه
بقصد اینکه در برابر هر دو بار باعانت زمینداران آن يوم و بر-

و معاونت مرزبان مری نگر- شاید از گنگ عبور نمایند و از برابر
مراد آباد گذشته بمر زمین چاندی که محاذی هر دو بار و متصل
بسرحد ولایت مری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب خود
و بهوانیداس دیوان بیوثات خود را که قبل ازین از جانب دارا
بی شکوه پیش زمیندار سرنگرفته متحرک سلسله ارتباط ندیمابین
شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع
داشت با بعض رعایات اشیا نزد مرزبان مذکور فرستاده از و
استعانت و اعتماد در سرانجام گشتی و گذشتن از آب نمود و
چند روزی آنجا رحل اقامت انگذده انتظار و مول خبر و جواب
میشد درین اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا فدائی خان و سایر
عمار گردون مآثر که از دار الخلافت شاهجهان آباد بجهت حد راه او
تعب یافته بودند بآن روی آب رسیده در برابر چاندی که محل
اقامت او بود نزول نمودند و خیمه و اعلام مواجب ظفر مرحام و آثار
و علامات جنود نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رسیده
بخت تیره ایام از مشاهده میلهی لشکر دیروزی اثر روز سیاه و
حال تباه خود معاینه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت
از حوصه طاعت او انزوی و طریق وصول به مطلوب از طریق عقل
و رای بیرون است و اگر بعد ازین توفیق گزید و چندی دیگر در
چاندی بنشیند حقوقیب افواج نصرت مآب از آب گذشته خاک
انداز بر نرق روز گلرش خواهند باخت الجرم مغلوب جنود یاس و
ناکمی گشته دل بر فرار نهاد و کوه مری نگر را صحن و مقر خویش
انضیه قرار توکل و انجا بمرزبان آن سرزمین داد و از چاندی

کوچ کرده به کاه تال که مرحد ولایت سوری گمر و پنج گروهی
آن سمت رفته منزل گزید مردم زمیندار مدکور که بعد از رحمت
بهوایداس آنها را مرشدان یون آنجا رسیده باو برخوردند و آن
رهگرای دایمی حنرت و سرگشنگی را رهنمون طریق آوارگی شده
بکوهستان در آوردند و چون پنجاه منزل سری بگر رسید مرز
انجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری
است و نقایش لشکری که با شما است ندارد و معینا راه عبور
اسپ و فیل و دیگر دواب نیست اگر می یون اینجا دارید سده
را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران بسری بگردانید
و درین وقت دمی بدگ مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن
از اله آباد بیدار شده کوفت مہنگی داشت و یک چشمش بپر
بسیب عارضه از کمر رفته فی الحقیقه داخل اموت بود از رخصت
گرفته جدا شد و چون از میدان کوهستان برآمد خان نقایض ارواح
میرد و از کردای دایمی که ز سلیمان بی شکوه واقع شد این بود
که گروهی پرگنند ندیده را که سیدی مظنوم بدگناه با فند و زنجیر
همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخون بواج طم و تعدی
و مورد هدک عرض و امواس گشته بود درین کوهستان باعوای
بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد باص اندیشه بیخ و باحق
بقتل رسایند و ازو دال آن ضمیمه خزی و نکال خون گردانند
القسمه بعد از هفت و هشت روز و صبح درین بدعولت خمول و اندر
کنگاش و مشورت در چاره کار مأموم و در رتکب عراحت مرنگر
دعوتی که مرزبان آنجا بکعب متفکر و متدبرند بود چون بگویند

درا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پوره که از بهبود حال و حسن
مآتش بومید گشته خدمت خون در اختیار صفارت و ترک رفاقت
او میبردند و اراده جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
ارده از قوه بفعل دمی توانمند آورد با یکدیگر متفق و همدستان
شده چنان مصلحت دیدند که او را از عزیمت سوری بگر باز داشته
لطائف حیل و حسن تدبیر از دیوالج کفر و شعب ضلال برارند
تا در زمین و سمع همدستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائی توانند
بیبودند عمدتها و مرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
دین بسری بگر دعوتی که مرزبان آن یوم و بر میگوید خلاف
آن حرم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بان شاهی
سبب برخاستن ما ز کذا رنگ و آمدن دین صوب از آب عبور
نکرده از آن طریق دریا برخاستند و بالفعل کسی سد راه نیست
در اینجا همان ره که آمده در برگشته سمت اله بوان مراجعت کنم
چون مرزبان ترعاب و تحریک خطی ز جانب سید داسم قلعه
در آن آن سحابه باو نمودند مصممتر آنکه شجاع الشکری عظیم
ز نگاه مایه و تصور شده مدعوت مدد سده من است که
سه هر برگشته به آن آمد و بده اتفاق نمود آنچه علاج حال
و سرور خط باشد بعضی آوردند بدترین مخدمات دور از کر آن
برگشته روزگار مسیح عزیمت سری بگر و جزم ارده معاونت بصوب
اله آن نموده زمیندار آن کوهستان را مدد خواست و برخی از
خوهر و مرصع آل را یک زنجیر دین باو داده از آنجا براهی که

آمده بود برگشت و چون به ندینه رسید مردمش که بجهت صلح کار خود این توطئه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بینی و عاقبت گزینی شروع در جدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده پیش از هفتاد سوار با او نماند و آنها نیز در نگر جدا شدن بودند چون از مرگشته قبه نکال حال برین منوال دید و دانست که بخت و روزگار از برگشته و معالمت و اقبال از کارش رخ تافته و با آن جمع قلیل به اله آباد که وجهه قصد او بودند می تواند رسید و آنها را نیز در وفات این عزیز قاضی همه جا همراه نمی دید بتازگی میزد و ناکامی و مغلوب و غم و حرایمگی گفت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر باره عزیمت رفتن سری نگر کرد بنابراین صواب دید صباح آن که کوچ نمود متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر مفارقت گزیده سوامی احمد کشی و تاج نیازی و بهادر لعلی و سید احمد بورد سید قاسم باره و محمد شاه کوکله او و معدودی که همگی قریب دویست سوار بودند از مردمش با او همراهی نکردند و برخی از کارخانجات و فغان و نوابش نیز مانند و آنروز هفت کوه طی کرده فزول ادا نمود و قاسم خان که مراد آباد به قبول او مقرر شده در آن تازگی بانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پزوه از میان کوه پا سپاه خود بقصد گرفتن سر راه او متوجه ندینه گردیده چون خبر فرار آن مرگشته دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید ایلغار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندینه رسید و آنجا توقف و در رفنگ نکرده بدماقرب آن بد عاقبت روانه پیش گردید

و سید شجاع خان تهاذه دار هر دربار و غصنفرخان فوجدار میان دو آب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن بیسولت تیره اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده در کمال وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال و ناکامی بدین منوال دیدند از صواب اندیشی ترك وفاق نمودند راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرامان و ناکامی زوجه چندی از پردگیان و پاره از جواهر و مرصع آلات و اشرافی که در آن سراییمگی همراه توانست گریخت برداشته با محمد شاه کوه خود رفته سوار دیگر رهگرای وادی آوارگی گردید و بدالت چندی از مردم را بیدار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعاقب را گذاشته از پیراه متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز پهای کوه سری نگر رسیده از ضلالت پزوه او را بیداری کوه برد و در ولایت خون جای داد سرانجام هاشم در محل خود گزارش خواهد یافت .

چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمه از سرگذشت آن مرگشته دشت ادبار مرفوم حاتم و فایع نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید

آن رسیده بخت تیره ایام دوازدهم شوال بظاهر دار الحنفیة

لهور در باغ فیض بخش نزول ابدار نمود و چهاردهم ماه
مدکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم از آنجا
بقعه نقل کرده در عمارات بادشاهی بساط اقامت گسترد
و هنگام فرار از مستقر الخلافة اکبر آباد رسید غیرت خان که از
قبل او بحکومت منصوبه قیام داشت نوشته بود که بصورت انجام لشکر
و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف
و حدود و نواحی آنصوبه وسیع لشکر خیز استمالت نامهای مملکت
امیز مبلی بروعه رعایت و احسان فرستاده سپاه آن مرزبوم را
هر قوم و قبیله ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و
فوجداران و کومکیان پنجاب و ملکان و بهکرناتپه که مجموع باطن
او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که
مهابتخان باپالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مرید
را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل
شدن لهور چون خزانه عظمی از اموال سرکار حاصه شریفه بادشاهی
بانورخانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آجا بود دست امرای
و تبذیر گشوده ابواب داد و دهش بر روی همگان مفتوح داشت
و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال ایترا خوشش پرداخته همت بر تپه
اسباب تدارک و انتقام گماشت و چون بیدریغ زرهای وافر و منصب
های عمده و اسب و سلاح و خلعت بسیار ب مردم میداد و بی ملاحظه
لیاقت و شایستگی نوکران را بخطایبای نامناسب بدنام میکرد
و راعیه طلبان هنگامه جو از همه سورد و بلور کرده در عرض اندک
فرستی قریب بیست هزار موار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام با استمالت و انعام فریفته شده
باو گرویدند از آن جمله راجه و اجروپ زمیندار کوهستان جمون بود
که قبل از صف آرایی عساکر اقبال بآن خصوصیت مکال در وقتی
که بجهت تپه حیش فتنه و فساد بتحریریک آن سفاهت هر روز فرمان
اعلی حضرت بطلب جمیع اسرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر
شده بود او را نیز بمستقر الخلافة طلب داشته بودند و او بموجب
آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بچنگ نرسید و در
مابین مرهند و دهلی بندو بر خورد و بملاطفت و ملامت بیش
از بیش آن باطل اندیش حد راهش شده بامیدهای خام و
طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان
فوجدار بهره و خوشاب که بعد از رسیدن آن خسران مآب بدینجناب فریفته
نمون استمالت او شد و سود خود را از زبان ندانسته بمقتضای سفاهت
و نادانی باو پیوسته القصه در لهور بواسطه و نور خزانه و زور و سامان
جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود
و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از
فشیب ورود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر
که شایستگی آن از عطا خانگ تقدیر بار نداده بودند نموده اسم
سلطنت بر خویش بنهد و در خلال این احوال همواره در اغوای و
اعمال عمدها و توفیقان بارگاه جلال کوشیده چنانچه عادت او بود
حق استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد
و همچنین با امرای صوابجات و راجپوتانی که در اوطان خویش
بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک مرکشی و مخالفت

باین برگزیده بارگاه الهی میفروشت و بغیر جمعی که هنگام رفتن
بلاهور چنانچه گزارش یافت با داؤد خان در کنار آب سنگ گداشته
بود بعد از وصول بلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بمبار
و حائز امباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون
چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات غور شد
تاب بصوب پنجاب بنارنگی جمعی دیگر را نیز با سید عزت خان
و صاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاد
جا بجا در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از مبداء ایام خدای
و ادبار که از مستقر خلافت اکبر آباد رهگرای و ادبی فرار شد با ناشی
که شکست خورده جیش عناد و دل آزرده کین و انساد او بود هنوز
خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصاحبه
زده و حرف دوستی و التیام در میان آورده مکتدیب تزویر اسب
مبنی بر کیفیت حالت و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود
و او را ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سپه آرائی
با این زیب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چ
خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او بدر
از بنگاله لوای عزیمت به اله آباد افرازد و مراقب عهد و موافقه
موکد بایمان در میان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال
تصور خام ملک و مال با او بمسارات قسمت نماید چنانچه تصور
کید و فریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خمران مأل اثر کرد
از زیاده سرری و برگزیده اختیری پا از حد خویش پیش نهاد
سزای آن کردار نگوهرده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دید

ملک و مال و حشمت و اقبال بباد فغا و زوال داد همچنان که
در محل خویش رقم زده کلک سوانح نگار خواهد گردید •

و از غرایب امور و طرفیهای احوال

آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر در سر انجام اسباب جنگ و ستیز و مامان مقدمات
نبرد و پیکار میگویند لیکن از آنجا که مدتی صوت حیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده باطنش منسوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و محاربه و مقابله عساکر همایون از حوصله طاقت
خویش افزون میدید مرکز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب
من و قدمها را بود و تهیه اسباب این عزیمت نیز از کشتی و بار
بردار و غیره آن می نمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار با خدیو فصرت شعار نیست و مرد نبرد آن
شهموار عرصه اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم
آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صفا می گشتم چون
نتر مردم این معنی را تفرس نموده دریافته اند که آن بیجوهر باطل
جرات و دل دریاخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواجب جاه و
جلال رایست توجه باستیصالش افرازد بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم بوالهی نزار خواهد گذاشت پیوند امید از بر گرفته آهنگ
جایی کردند چنانچه راجه راجروپ که بخدایات فاسد و اندیشههای
واهی رفانت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات
عالیات به پنجاب چون دریافته که بوی ثبات و استقلال از اوضاع

ان بد مال نمی آید و عنقریب رهگرایی وادی فرار خواهد شد و از
با قبيله اش در عرصه تهر و عتاب خدیو مالک رقلب گشته موطن و
مال و ناموش بیاد نفا خواهد رفت بیهانه اینکه بوطن رفتن
مرانجام میاد و لشکر - و استمالق قلوب زمینداران آن بوم و بر نماید
و خصت گرفته جدا شد و بذایر مصلحت پسر و وکیل خود را در
لهور پیش او گذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بذایر مواضع
که با پدر داشت نغم غبی از لهور برآمده راه مفارقت پیمود و
چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گذارش
یافت برهنموننی الطاف الهی و مددکاری اقبال بیزوال حضرت
شهنشاهی بسهولت و آسانی از آب حلال عبور نمودند دارا بیشکوه
بعد از استماع این خبر بصره داران و اعیان لشکر خود که از گذر تون
و دیگر گذرها برخاسته بودند نوشت که در - لمطایر توفیق نماید
و داود خان را که چندی پیش ازین چنانچه مذکور شد از گذر تون
نزد خویش طبیده بود نا حوتی دیگر از لهور بکنار آب بده مرصده
مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت در گذشتن از آب
و محاربه باجنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و با لشکر آن طرف
یکجا شده بمحاربه و مدافعه بپردازد و الا درین روی آب توقف
نموده آن لشکرها را در زبانین طرف طنبد و حتی المقدور در مضط
و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشد و از
از حقیقت حال آگهی بخشد چون داود خان بر جناح سرعت و
استعجال بگذر گویندوال رسیده که اینبعضی بر کیفیت و کمیت
جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مغایره و مدافعه با عهده

همایون از اندازه طاقت او افزون است لشکرها را از آن روی آب
باین طرف طلبیده حقیقت حال بذایر بی شکوه نوشت بذایرین
آن تپاه اندیش باطل پژوه - پهری شکوه پسر خورد را با اکثر لشکر
و قریخانه که با او بود متعاقب داود خان بگذر گویندوال فرمود که
بآن جنود اقبال ملحق گردد و بروفق اقتضای مصلحت خواه درین
طرف آب و خواه در آن طرف با عساکر جاء و جلال صف آرا گشته
بمدافعه و قتال پردازد و همه این احوال عنقریب گذارش خواهد
یافت بالجمله بیست و پنجم ذی قعدة ماهیچہ رایت جهانکشا
ظل وزود بکنار آب حلال انگنده گذر روهر از فیض نزول شهنشاه
عالم گیر سرعت پذیر شد و مهاراجه جسوت حنکه که بعد از واقعه
أحمدن بخود هیور وطن خویش رفته بود از آن ذلت و تقصیر در
حجاب اسعال و تشویر بود و پس از وقوع موئج اکبر اباد و پیرایش
تسریضت از خار غدا دارا بی شکوه خصومت نهاد بالتماس
عمده و بوییدل بارگاه پهر بیام مثل راجه جیسنگه که با او سمت
فرست داشت خدیو خطا بخش جزه پوش روم عفو و صفح بر
صحت زلات و مائمه او کشیده از تقصیراتش در گذشته بودند او بعد از
مایل این مرتبه جان مرا تازه تقبیل شد و الا گردیده بود درین
ممنون حضرت دولت آسنادوس مانده از سر عجز و بندگی و
ندم و - مرا گفتنی چنین خلعت بر زمین عبودیت سود و پانصد
سری و در لهور رسیده بر عیسی بدر گذارید خاقان سرعت کیش
تقصیر شعار او را مرحمت خدمت خاص و یک زنجیر و میل مزین بحل
زر است و - از - - مانده و پس و سمشیر مرصع گران بها سوارش

نموده از تشویر تصبیر برآوردند و چون از عرصه داشت خلیل الله در
چلیدن موضوح پیوسته بود که افواج عظیم عاصمت و خدم دران روی
آب بیا که بقصد مدافعه و پیکار با جنود بیروزی آبار فراهم آمده اند
و داوران خان با دیگر سرداران در رابی شکوه از لاهور آمده بان حرب در
پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تازه بایشان
ملحق شده و در رابی شکوه خود دیر عزم برآمدن از لاهور کرده عتسرت
بآنها خواهد پیوست لغالترین سید شاه دور بدن دانست آئین راحه
جیسنکه و دایر خان را با حوئی دیگر از دایران و ابطال کومک
آن موج بصورت مائل تعدیل نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که مومک
ظفر اعنصام در درهر مقام داشت صف شکنجان مبر آتش را بر
با توپخانه دشمن سوز رخصت نموده ضمیمه آتش بصورت احاطه
و بمقتضای حزم و احتیاط دلاشاهانه بر ابع گیتی مطامع به حدین
الله حال و بهادر خان صادر شده که تا رسیدن این جنود ظفر در
هر حال که باشند توقف گریده بعد از وصول نشان که عدت و عدت عساکر
و بیروزی نشان مرایش پذیرد بشوکت و مدبر تمام متوجه دفع
و احتیاط اعدای بد درجه گردند •

اکنون بحکم انقضای مقام مهمانی از حوایج لشکر خلدن
خان و بهادر خان مریمو کمک حقائق بکار گشته دران
ضمن کیفیت مآل کار دارا بی شکوه و نیرنگی اقبال
بیزوال گیتی خدبو مرید حق پیروزه بتحریر می پیوندند
و آن دو خان اخلاص کیش بعد عبور از دریای ستلج و گذرانیدن
تمام افواج قاهره از آب بیست و نهم ذیقعد از ان روی دریا کوچ کرده

در موضع ملاچور از اعمال برگشته راهون منزل گزیدند و چون التماس
کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند بم با انتظار وصول مدد و هم بجبهت
تحقیق حال اعدای دو روز آنجا اقامت گزیدند و بیست و پنجم
کوچ کرده در موضع نوشهره نزول نمودند و بدایر رعایت مراسم حزم و
احتیاط که از لوازم سپاهگیری و سرد ریست مورچالها بجبهت کشید
لشکر در دور معسکر تقسیم نموده دلوازم خبرداری و پیام رزیدند و
چون منزل پذیرش نشیب و فراز بسیار و آب کفدهای دسوار گذار
داشت که عبور لشکر منصور از آن آسانی میسر نبود جمعی از
بیداران پیشتر مرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر
مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود جنود ظفر بهره از
نوشهره کوچ نموده در موضع گده مارنگ نزول کردند و تا رسیدن
کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راحه جیسنکه
و دایر خان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظهرت عساکر منصور
معین شده بودند دران مقام بآن جیش بیروزی اعلام ملحق شدند
و بعد از وصول آنها بیزد و روز دیگر لشکر ظفر اثر بجبهت تحقیق
و استکشاف حال جنود مخالف اقامت گزیدند و ز تقریر مفیدان
برخنده می چندین سالعه امروز دولتخواهان گردید که دایمی شکوه
رسانده بخمت که از سطوت عساکر گردون متأثر دل پنخته بود پای
ثبات و قرارش لغزش پذیرفته داعیه نمود و پیکار بعزم فراز مبدل
ساخت و سپهر بی شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بگذار آب بیا

مرستاده بود بمعجیل تمام برگردانیده بکست و بهم ذی نعد از
 لاهور رخت ارباب بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را به
 برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف
 گزیده کشتیها را سوخته و غرق کرده بعد از قریب وصول جنوہ محمود
 برخاسته متعاقب دار پیوند بندگانهای عقیدت کیش اخلاص پرور
 باستماع این مرده مصرت اثر مبتلج و مسرور گشته حقیقت این
 مقدمه را که از شگرت کارهای ندرت ایندی و بدیرگی های اقبال
 این دست پرور تائیدات سرمدی بود معروض دارگاه جلال داشتند
 و جمعی را بر سبیل تحسین بگویندوال فرستادند که تا رسیدن
 جیوش نصرت مآب کشتیهای که در طراف و نواحی و مواضع
 بالا آب از تضییع و تلف اعمادی سالم مانده باشد بدالت زمینداران
 آن سرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده باشند
 بسعی و تفحص برآورده در بستن جسر جد و اهتمام تام بظهور
 رسانند و باقتضای رای مصصحت بدن مقرر نمودند که ظاهر
 خان با جوی بیگ و امام فلی آمو و سوسوار بیگ و زمره آمو
 برسم منتقل پیشتر روانه شده بر حناج تعیین خود را دلاهور رساند
 و هرچه از اشیا و اموال دارا بی شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده
 باشد مامع شده نگذارند که باورسد و نیز تا وصول موکب منصور
 بدار السلطه لاهور که خالی از وجود حاکم و امیری بود از پند
 مذکور خبردار بوده کوتوال و حارسان تعیین نماید ظاهر خان با
 همراهان بر حناج استعجال روان گشته ششم ذی الحجه دار السلطه
 لاهور رسید و صیبت و خدایدی شهر بدست انقضا دوم ماه مذکور

مران و سرداران جنوہ فاعره صلاح در کوچ دیده مجموع آن عمرگر
 معروزی متأثر به هدیات اجتماعی و تونک و شایستگی تمام کوچ
 کردند و به پنج منزل که هر روز مسافت بعید می پیمودند ششم ماه
 مذکور نیم گروهی دریای بیداه مضرب خدام حنفی ظفر پناه گردید
 و درین روز راجه و احروپ از وطن رسیده براجه چیسنکه ملاقات کرد
 و همراه راجه آمده بحدیل الله خان بر حور و هر دو را شفیع عفو
 حاتم و وسیله صبح مآتم خویش در خدمت خدیو خطابخش و عذر
 نموش ساحتی ظاهر بدامت و تمهید معذرت نمود و در همین روز
 صف شکنخان با توپخانه رسیده ضمیمه حیث نصرت و نیز روزی
 گردید و روز دیگر امواج بحر امواج بحیر از آب بیداه عبور کرده
 دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطت لاهور مضرب خدام عمار منصور
 گردید و متصدیان دار السلطت آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند
 و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات
 عالیات باین صوب از روی تجدد داعیه نبرد و بیکار ظاهر می نمود و
 میسر می شکوه را چنانچه گزارش یافت باین عزیمت بگویندوال
 مرستاده بود و اراده داشت که خود بدین مقام قب بعزم جنگ بر آید
 آخر بهیبت هیبت ابدال این برگزیده ذوالجلال که دست قضا
 خلعت ظفر و استلا بدامت دولتش در بخته و بمقتضای متابعت
 نبوی چراغ نصرتش از مشکوٰه نصرت با رعیب امروخته تزلزل در
 بنای ثبات و استعجال آن مقصد اندیش بد سگال انگنده رای دارا
 خویش تغیر داد و عزیمت مزار مصمم نموده در نوادی ادبار بهان
 و جمیع خزائن و ذخائر لاهور از اشرفی و روپیه و طلا و نقره غیر

مسکوک که مجموع زیاده از یک کرور روپیه بود بانفائض امتعه و اجناس کار خانجات پادشاهی که همراه توانست گرفت و اکثر توپها و مائراوات توپخانه برداشته بدیستر احمال را در کشتیها انداخت و برخی دیگر بر دواب بار کرده بعزم رفتن قندهار روانه ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد میهرابی شکوه که بموجب طلب او از گوبندوال بر جناح سرعت و استعجال برگشته بود بار پیوسته رفیق طریق خذلان و نکال شد و یک روز در موضع آنچه که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرایی وادی آوارگی گردید و داور خان نیز با لشکری که در عقب مانده بود بار پیوست و اگرچه برخی از نوکران در لاهور از مفاومت حسد بدولت سعادت روی قیاز و ارادت بعقبه والای سلطنت آوردند لیکن چون خزانه بسیار همراه داشت و زرهایی وافر بمردم میداد قریب چهارده هزار موار با او همراهی کردند مجله چون بربغ معلی صادر شده بود که خلیل الله خان یا بهادر خان و دلبر خان و صف شکنخان و طاهر خان و سائر عساکر نصرت نشان که با او بودند در دار السلطنة لاهور توقف نکرده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و او را هیچ جا مجال درنگ نداده ساحمت مملکت از خار وجود نداد آموذش به پیرایند خان مذکور چون بطاهر دار السلطنة رسید داخل شهر نشده یازدهم ذیحجه کوچ کرده به آنچه نزل نمود و یکروز آنجا بجهت نظم و نسق امور دار السلطنت و سرانجام بعضی مهمل مقام کرد و خواجه صادق بخشی دارا بی شکوه و سائر مردمی که برهنمائی بخت بیدار ازان مرحله پیمای وادی مرگشنگی و اندر

جدا شده ازان بدنگی درگاه آسمان جاه داشتند نزد او آمدند و آن نوین عقیدت آئین آن گروه را بلوید مرام و مکارم شهنشاهانه دلدهی و استمالت نموده و مناصب مناصب درخور حال و شایستگی هریک تجویز کرده به پیشگاه خلعت فرستاد و روز دیگر از آنجا کوچ نموده روانه مقصد گردید •

اکنون کلک حقائق رقم بتحریر سوانح حضور لامع

النور پرداخته چندین صفحه پیرا میگردد که

شهنشاه ظفر لوا بعد از وصول بکنار دریای حبلج بجهت فراهم آمدن کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال دارا بی شکوه بدستاب مدت هشت روز با بخت نیروز و طالع دشمن سوز بساط اقامت گسترده چهره افروز دولت و کامرانی بودند و درین ایام مهاراجه جسوفت سنگه را بدار السلطنة شاهجهان آبک رخصت فرمودند که تا انجام این مهم نصرت فرجام و معارفت موکب نیروزی اعلام در آنجا باشد و هنگام رخصت او را بعنایت خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه مرزاید و انعام محالی که یک کرور دام جمع آن بود نوازش نمودند و همپیش داس راتهور بمرحمت اصیب مباحی شده بهمراهی او معین گشت و نوازش خان باصفانه پانصدی بمنصب سه هزاری سوار نوازش یافته درحاک کومکیان صوبه مالوه منتظم شد و عهد الاء بیدک ولد علیمردان خان از کومکیان لشکر خلیل الله خان بخطاب گنجعلی خان بلند نامی بانست و کیسری سنگه ولد راوکرن بهور تپه بمرحمت شمشیر با ساز میفاکر و تهور خان بانعام پنج هزار روپیه و جانباز خان خویشمی و

حیدر مصنور باره هر یک بعنایت اسب و موهر گن بدیله بمرحمت
فیل مباحی گردیدند و راجه تودرمل خلعت یافته بخدمت
خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راجه راجروپ
از دارایی شکوه و ندامت او بر وقوع تقصیر و اراده آمدنش
باعتیالام سده سپهر نظیر بعرض اشرف رسید عاطفت بادشاهانه او را
بمناسبت ارسال خلعت نواخته حکم جهان مطاع از پیشگاه نص
و اصطناع صادر شد که بمذممب حایق که سه هزار و سه
بود سرافراز باشد و بزودی خود را به دولت ملازمت رساند و از وفای
دار الملک کابل معروض بارگاه خلعت گردید که دلارز ولد بهادر
خان روئیده از کومکین آن صوبه بساط حیات در نور دید و چون
زید امرای عظام معظم خان که از بندهای شایسته و سزاوار احسن
بود و منشأ خدمات بزرگ و مصدر کارهای مترک میتوانست
گشت بنابر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر نشاء
ملطنت و جهانبانی است تا اینوقت در حصن سپهر بنیان دولت
آباد محبوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قبل ازین ایمانی بان
نموده درین ایام فیروزی انجام که امور دین و دولت و مهام ملک
و ملت بر وفق خواهش اولیای سلطنت انتساق و انتظام یافته
مصلحتی در محبوس داشتن خان مذکور نموده بود شهشاه عاطفت
پرور مهربان که قدر دان جوهر پاکیزه گوهران و قیمت صنیع گوهر
صاحب جوهرانند پرتو تفقد و بغده پروری بحال آن قدر خوانین
انگنده بانواع عنایت و اقسام مکرمت و انصال در مقام تلافی و
تدارک وقوع آن عتاب مصلحت آمیز شدند و یرلیغ گیتی مطاع

بنام رخشنده اختر برج رات تابنده گوهر درج سعادت بادشاهان
والا تبار مرخنده شیم محمد معظم صادر شد که خان مذکور را از
قلعه ارک برآورده در حصن مبدت قرین یائین در منزلی لایق
جای دهند که تا انقضای ایام ترشکال محلی بالطبع آنجا بسر
برد و پنجاه هزار روپیه از خزانه عامه آنصوبه بر صبدل اعام بدهند
و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تبار گرامی نسب او را روانه
جناب خلعت سازند و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نوید
این مراحم جلیله و مکارم منبیه بآن خان بلند مکان رسانیده پیش
خود طبیند و دو اسب با ساز طلا و یک پالکی داده او را بمنزل
رحمت کنند و باعتبار خان حواجه سزاکه حارس ارک قلعه مذکور
بود برامع جهان پیرا عز بنان یافت که سرانجام ضرورت و تهیه
لوزم سفرو دیگر مهماتش بعهده سعی و اهتمام خود دانسته در
احترام و نگو داشت او دقیقه فرو گذاشت نه نماید و بوزیر خان صوبه دار
خاندریس فرمان شد که تمامی اموال و اتمعه خان مذکور از نقه
و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که بصراکار والا ضبط شده در بلد
برهانپور موجود بود بنصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
بموجب طلب از دولت آباد روانه حضور پرنور شود و به برهانپور
رسد پنجاه هزار روپیه دیگر از مرکز خاصه شریفه بار دهد و فرمان
مرحمت عنوان مشتمل بر مژده این الطاف سینه و اعطای بهیه با
خلعت خاص و جمدهر خاصه گرانها بجهت او ارسال یافت و چون
شیخ فرید مخاطب باخلاص خان صوبه دار پنده بعد از وقوع مقدساتی
که در مستقر الخلافة اکبر آباد روی داد از پنده برآمده روانه درگاه

آسمانچاه گفته بود بربلغ لازم الانقیاد صادر شد که به اله آباد آمد
در سلك كوميان خاندوران باشد و از پنجهت که خطاب اخلاصخانی
باحمد خوشگي مرحمت شده بود و شیخ فرید خطاب احتشام
خانی عز امتیاز اندوخت پنجم ذیحجه که باقتضای رای عالم آرا
عزیمت عبور از آب منلیج پیش نهاد همت جهانگشا گشته بود
شهنشاه فیروزی شعار بکشتی از آب مذکور گذشتند و چون سهانلی
که فراهم آمده بود صلاحیت بسنن جسر نداشت حکم فرمودند که
آنها را بر لشکر ظفر اثر قسمت نمایند تا بکشتی بگذرند و از آنجا که
عبور موکب نصرت آیات بنابر قلت کشتی و عدم پایاب جز در
عوض چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو لشکر
خدیدو مالک رقاب درانطرف آب بدولت اقامت فرمایند چنانچه
مدت یازده روز آسروی آب از نزول اشرف فیض اندوز بود و درین
ایام میرزا سلطان صفوی از کومیان صوبه دکن بجاگیرداری برگشته
دهامونی و بمرحمت برگشته جوزا گده بر سبیل انعام کامیاب مواه
شهنشاهانه گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده
جبین اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت بود و از اصل و اق
بهگوت سنگه هاده بمنصب دو هزار و پانصدی هشتصد سوار
شیر هنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یانت پدرش
در جنگ دارا بی شکوه از دم تیغ مجاهدان جند اقبال شریعت
هلاک چشیده بود بمنصب هزاری هزار سوار مورد نوازش شدند و
سورجمل ولد راجه میو رام کور که او نیز پدرش دران معرکه و غا عرصه
نفا گشته بود باضافه هشتصدی هشتصد سوار بمنصب هزاری

هشتصد سوار و غیرت بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری درود
سوار و سنگلی خان و میر ابراهیم میر توژک هر یک بمنایت اسپ
و روپ سنگه راتهور بمرحمت خلعت مباحی گردیدند و یادگار
که قبل ازین خطاب احمد بیگ خانی نامور شده بود خطاب
مسمود خانی سعادت اندوز گشت و منصب امتیاز خان خواجه حرا
حارس قلعه ارک درات اباد از اصل و اضافه هزارای دوصد سوار
مقرر گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافه اکبر آباد رسیده جبین
اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت بود و بعرض اشرف رسید که راجه
انورده ولد راجه بیدهلداس کورکه بهمراهی سلیمان بی شکوه در جنگ
دشجم زخمهای کاری برداشته بود و در بنارس بجهت معالجه
خود توقف نموده درین اوقات که فی الجملة خفتی در آزارش
حاصل شده بود عازم استیقام شد و الا گشته بمتهرا رسیده است حکم
جهان مطاع از پیشگاه عاطفت صادر شد که باکبر آباد معاونت
نموده تا بر گشتن آیات جلال از یورش پنجاب در خدمت بادشاهزاده
عالیقدر والا تبار محمد سلطان باشد و خوشحال بیگ کاشغری که
اختیار گوشه نشینی کرده بود بسالینام پنج هزار روپده و عطای دهی
چند در وجه مدد معاش از محال پنجاب کامیاب شد و چون رسید
مدر ولد سید خان جهان باره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
خطاب شجاعخاننی نامور شده بود شجاعخان معروف بشاه خان
حارس قلعه کابل خطاب منوالخانی ممتاز گشت و مقلخان که

حراست حصار شهر دولت آباد باو متعلق بود بتفویض محارمت
حصن رفیع بنیاد آن خطه فیض پیرا از تغییر اعتبار خان خواجه مرا
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و بیژن بیک
که سابق قلعه دار کلیان بود از تغییر عاقلخان بحراست حصار
آن شهر کرامت بهر و خطاب قلعه دار خانی و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر فرازی اندوختند دهم ماه مفر
که عید فرخنده اشکی مسرت پیرای دلها گوید دران روی آب
ستلج که زینت پذیر مرکب جلال بود پیشکاران پیشگاه سلطنت و
اقبال بموجب حکم لازم الاستقبال بساط جشن و انبساط گسترده ببا
بارگاه حشمت و جاه پاوچ مهر و ماه بر افراختند و یزیدی دلکش از
مجلسی طرب پیرا مرتب ساختند شهنشاه مهر اسر چرخ اورنگ
چون آفتاب که بر سر مهر سپهر فروزه رنگ جای گیرد بر تخت
بلند پایه فلک پنداره جلوس سعادت فرموده الحسن رای نشاط
کمری گشتند و در همان منزلگاه دولت در رکعت نماز عید گذارند
ادای مراسم مرثیائی نمودند و درین روز میمنت امروز جمعی کثیر
از فیض مزاحم خدیو دوست پرور دشمن سوز کامیاب و بهره اندوز
گردیدند از آن جمده را با راجسنگه باضافه هزار و هزار سوار دو اسبه
و سه اسبه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار یک هزار سوار
دو اسبه و سه اسبه مظمع انظار عاطفت گشت و محالی که در کرور
دام جمع آن بود برسیدند انعام باو مرحمت شد و مهاتبخان صوبه دار
کابل بعنایت ارسال خلعت خاص و قیل باماده قیل نوازش یافته
هزار سوار از ابدان او دو اسبه و سه اسبه مرار یامت که منصبش از

اصل و اضافه پنج هزار و پنج هزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسبه
و سه اسبه باشد و عمده ندویان شیخ میر بعلای جمد هر مینا کر با علاقه
مروارید واحد خان بخشی دوم بعنایت نقاره و کنور رام سنگه
بمرحمت دهکده کی مرصع و سیفخان بعلای علم و مخلص خان
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار تارک افتخار
امراختند و از عظمای امرای کومکدان صوبه کابل مغولخان باضافه
پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و سعادتخان
باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و
شمسیر خان حاکم غزنین باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و
دو هزار و پانصد سوار و مبارز خان باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزار و پانصد سوار و در عاقلخان بخشی احدیان صوبه
مدکور باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و
احقاق بنگ بخشی منصبدار آن صوبه باضافه پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر یعقوب دیوان آغا
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار و مجموع بعنایت
ارسال خلعت سرمایه مهابات اندوختند و لشکر خان صوبه دار
کشمیر بمرحمت ارسال خلعت باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار سر بلندی یافته مامور
شد که بحضور پرنور آید و سعید خان بقوجداری بهنیر و نوشهره
معین شده بعلای خلعت و اسب نوازش یامت و فتاح خان

معاونت امپ و علیخان بمرحمت خلعت و امپ سرفراز شده
 بشکر خلیل الله خان مرخص گشتند و اللهیار خان میرنوزل
 باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و محمد
 سلیم بخشی صوبه کشمیر از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد
 سوار مورد انظار مرحمت گردیدند و سارنگدر زمیندار جمون از
 کومکبان لشکر خلیل الله خان بموجب التماس خان مذکور بتفویض
 فوجداری دامن کوه جمون مر بلند شده بعنایت علم رایست مباحات
 افراخت و اخلاص خان بمرحمت امپ سوار از گردید و همچنین برخی
 دیگر از عمد های اطراف و امرای صوبجات باضافه مناصب و دیگر
 عنایات مر بلند گردیدند و وزیر خان صوبه دار خاندیس با ف
 هزار و هزار سوار بمنصب پنج هزار و سه هزار سوار و صف شکن
 باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و هزار و پانصد
 سوار تارک اختیار افراختند و اعتماد خان بصوبه داری کشمیر جذ
 نظیر از تغییر لشکر خان معین گشته بعنایت خلعت و اضافه
 منصب نوازش یافت و عید الله بیگ ولد علیمردانخان بمنصب
 خطاب جد خطاب گنجعلی خانی و سید منور ولد سید خانجهال
 باره خطاب خانی و محمد یوسف که سابق مخاطب بشمشیر خان
 شده بود خطاب نصیر خانی و یادگار مصعود که قبل ازین بمنصب
 خطاب جد خویش باحمد بیگ خان مخاطب گشته بود خطاب
 مصعود خانی ناصور گشتند و بسیاری از ملنزمان رکن دولت
 و مبارزان جنود نصرت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب
 مورد انظار عاطفت گشتند و پانصد هزار ریهه بچندی از

خدمتگاران آستان مطاب اداء شد سید نعم دانیخان از میان
 دو آب رسیده راهی پای آستان خلافت گردید و درین هنگام
 شهزاد خان به حداری چاکه دالپور از تقدیر راحه تودر حال معدن
 گشته باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار مباحی شد و منصب ابوالبقاء از کومکبان صوبه احمد آباد
 باضافه پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار مقرر گردید پانزدهم
 دانیخان بعنایت خلعت و فیل معمول عاطفت گشته مرخص
 شد که بخلیل الله خان پیوسته در تعاقب دارایی شکوه ضمیمه جنود
 اقبال باشد و قلیچ خان بفوجداری پیره و خوشاب از تغییر خنجر خان
 معین شده بمعطای خلعت و فیل مفتخر گردید و منصب صف
 شکنخان باضافه هزار و پانصد سوار سه هزار و هزار و پانصد سوار
 مقرر شد و سید منور ولد سید خان جهان باره خطاب خانی
 نامور شده باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 شصت سوار مباحی گردید و امان الله بحر امانت قلعه دار السلطنت
 لاهور و عنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 دو صد سوار مر بلند پیوسته مرخص گشت شانزدهم مومک ظفر
 طراز از آن روی آب متلج باهنراز آمده نواحی موضع مانجهواره
 مضرب خیام نصرت اهتمام گردید و از وقایع صوبه کجرات بهرض
 اشرف رحید که مجاهد جالوری از کومکبان آنجا ودیعت حیات
 مستعار سپرد و روز دیگر نواحی قصبه راهون فیض اندرز نزول

همایون گشت و راجه راجروپ که بوسیله اظهار ندامت برتقصیرات و التماس شفاعت راجه جیسگنه و خلیل الله خان و دیگر عمدهای بارگاه خلافت مرحوم شهنشاهانه رقم عفو بر جریده جرائم او کشیده بود از وطن رسیده فاصیله خجالت و افعال بر زمین عجز و ابتهال نمود و بمرحمت خلعت فاخر و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار میبای شد و سید صلاحخان باره از عمدهای دارا بی شکوه که بیاروی بخت و رهبری دولت از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده روی عبودیت بدرگاه آسمانجا آورده بود جبه های عتبه اقبال گشته ظلمت زدای چهره طالع گردید و بعطای خلعت فاخره و جمدهر میبای کار و بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و از اصل و اضافه رکعتاته راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خواجه عبیدالله بمنصب هزار و پانصدی چهارصد سوار مشمول مرحمت گشتند و راکهوبندت گپ اندر هر یک باذمام یکبار و روبه مورد عنایت گردید هر دهم سه کروه از قصبه راهون گذشته نزول اجلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوه که برهنمون دولت از جدا شده بندگی آستان خلافت وجهه همت ساخته بودند باحرار معادلت ملازمت قدھی برکت سرمایه مباحات اندوخته در سلك یتدهای درگاه خلائق پناه انتظام یافتند و بعنایت خلعتها و مناصب شایسته کمپاد گردیدند بیست و یکم نزدیک قصبه ملطاندور فیض اندوز نزول موکب اقبال شد و خنجر خان که در زمان اعلی حضرت فوجدار بهر

و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا بی شکوه بلاهور چنانچه مذکور شد بفاصلت سرمایه دانش و تدبیر صلاح کار خویش از نساد باز ندانسته باو ملحق شده بود و درینوقت که آن رسیده بخت ادبار نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت زیب و هکرامی رادی فرار می شد بغلط کردار خود متفطن گشته از جدائی گزیده بود بشفاعت مقرران پیشگاه اقبال سعادت اندوز تقبیل عتبه جلال گشته بعفو جرائم تقصیر کمپاد مرحوم شهنشاه جرم بخش عذر پذیر گردید و بمرحمت خلعت نوازش یافته به تنبیه و تادیب مفسدان دامن کوه کنگره معین شد بیست و دوم گذار دریای بیاه محط مرادق هشمت و جاه گردید و روز دیگر خدیو جهان بکشتی از آب مذکور عبور نموده آنطرف دریا منزل فرمودند و از دو لشکر بجمر که بموجب حکم جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام یک زنجیر قیل خاصه بر خشتند برج اختر عظمت تا بندگ گوهر درج ابهت بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم عطا شد و سید صلاحخان بصوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان تعیین یافته بخطاب اختصاص خانی و عنایت خلعت و اسب سرمایه افتخار اندوخت و فوجداری سرکار بیجا کنده بحسام الدین خان مفوض شد و راجه راجروپ بمرحمت جمدهر و اسب میبای گشته به تپانه داری موضع چاندی که سرحد ولایت سری نگر است تعیین یافته که بضبط و بعد و بست بیرون آن کوهستان قیام نموده سه راه بر آمدن سلیمان بی شکوه و مانع رفتن مردم نزد آن خندان مزوره باشد و مانسنگه گوالداری جیدن های عتبه چهر اما گشته بعنایت خلعت و از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نوازش یافت و میر
مهدی یزدی بدیوانی سرکار پادشاهزاده کامگار بخندیار و الا قدر سعادت
توأم محمد اعظم سر بلند گشته بعطای خلعت مباحی گردید و
محمد حسین سلدوز از نوکران دارا بی شکوه دولت اندرز ملازمت
اشرف شده خلعت سرامرازی پوشید بیست و چهارم نواحی قصه
هیبت پور محیط انوار فزول گشت •

توجه الویه ظفر طراز بر سبیل ایلاغار بنعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از عرایض خلیل الله خا و دیگر دولتخواهان که بتکامشی و
مأمور شده بودند بوضوح پیوست که آن باطل پزوه با خزانه و توپخانه
و سامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لهور برآمد
و مگنون ضمیر فساد تاثیرش ایضست که هر جا قابو داند یا جنود
ظفر پیرا صف آرا گردد و احتمال آن میرفت که در ملتان ثبات
قدم ورزیده عنان عزیمت از وادی فرار بسوی مدافعه و پیکار
تا بدو ازین جهت که با عساکر منصوبه سردار توره که مردم ازو حساب
بر گیرند و در برابر آن نا خلف دردمان سلطنت و سرودی شاد
و اعتبار سرداری و سر لشکری داشته باشد نبود و از راه حزم و
احتیاط مظنه آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نیرودی اتفاق
آمدن خدا نخواسته چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن
مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان نیز بملاحظه ایست
مخاصمه و کوتاهی در تعامد او واقع شده بود الجرم بر ضمیر اله

پذیرش شاه عالمگیر که مرات صورت دوراندیشی و پیش بینی و دستور
العمل صلاح دانی و مصلحت گزینی است پرتو این عزیمت یافت
که خود بنفس نفیس بازید و سپاه ظفر بقاد ایلاغار نموده تعاقب آن
بد عاقبت نمایند و او را هیچ جا مجال ثبات و درنگ و فرصت خیال
جدال و جنگ نداده ساحت ملک و دولت بباد دامن همت از قبار
وجود نماند آمودش پیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او
جمیعت پذیرفته یزدی عنان معارفت بصوب دارالخلافه شامعجهان
آباد معطوف گردد و بفراغ بال توجه والا بنظم و پرتاخت امور سلطنت
که انواع فتور و اختلال بارکن و قواعد آن راه یافته بود مصروف شود
بغایرین درین منازل قوه الظهر عظمت و جلال مصرت الصدر ایست
و اقبال پادشاهزاده خجسته شیم محمد اعظم را بازواند لشکر و اردوی
بزرگ و کارخانجات بدار السلطنة لهور رخصت نمودند که تا
معارفت موکب ظفر پیکر ازین مهم نصرت اثر آجا برسر برند
و دولتخانه مختصری با کارخانجات ضروری همراه گرفته با خلاصه
عساکر گردون مآثر عزیمت ایلاغار مصمم فرمودند و هنگام رخصت
پادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت ذیل خاصه مزین بساز نقره و جل
زربفت و در اسب با ساز طه مشمول نوازش ساختند و محمد امین
خل مبر بخشی و اعتقاد خان و رای رایان متصدی امور دیوانی
را بعطای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت
رخصت کردند و بجمعی دیگر نیز از مردم همراه ایشان خلعت
سرحدت شد و بیست و پنجم ماه مذکور موکب جهاکشا از هیبت
پور بیست سنگره و قصور متوجه گشته نه گروه جریبی طی نمود و یاغ

تعلب الدین خان خویشتکی که در ظاهر تصبیه تصور واقع است از فیض نزول اشرف رونق نردوس و تصور بامت و روز دیگر نیز نه کروه طی شده نزدیک بموضع محمد پور مخیم جیش منصور گردید و درین منزل راجه جیسنگه که بموجب حکم معالی در لاهور توقف نموده بود شرف اندوز دولت ملازمت اکسیر خاصیت گشت و رندوله خان بمقامت خلعت واسپ مباحی شده بدکن مرخص گردید و چون بعرض همایون رسید که ارادتخان صوبه دار اوده و دیعت حیات مستعار بمقتضای اجل موعود چیده است عاطفت بادشاهانه هوشدار خان برادر زاده او را بمقامی خلعت از لباس کدورت برآورد و بهادر چند و راجه کمانون و مان دهاتلی خلف راجه راجروپ که بنیابت پدر خویشت بحراست قلعه کهمردنجام داشت بمقامت ارحام خلعت قامت مباحات انراختند و بیست و هفتم هفت کروه طی شده موضع شیر گزه از فر نزول شهشاه شیر دل زینت یافت و راجه جیسنگه که از دیر باز بوطن خویشت نرفته تعب یصاتهایی پی در پی کشیده بود رخصت وطن یافته بمرحمت خلعت خاصه مورد نوازش گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هفت کروه طی نموده منزل آرای اقبال گردید و فدائی خان که بموجب فرمان همایون از لشکر خلیل الله خان رسیده بود بموکب معالی پیوسته احرار سعادت ملازمت نمود و بقوجدارزی اوده و گورکپور و عنایت خلعت و مادا فیل و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار نوازش یافته مرخص گردید و رگهخانه سنگه راتپور بمرحمت اسپ مباحی گشت بیست و نهم یازده کروه طی گشته فواهی موضع

موکب پور از پرتو درود اشرف هر نور شد •

نعین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارابی شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گیمهان منان

چون بمسامع جلال رسید که آن خمران مآل در ملتان ثبات قدم نورزیده باستماع خبر توجه ریاست اقبال در کمال سراسیمگی و تشنیت حال بسمت بهکروه نورد وادی فرار شد و بصیاری از سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند از آنجا راه مفارقت پیمودند و روز بروز سلک جمیعت سپاهش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته اسباب پریشانی و ادبارش تزیید می یابد و جز اینکه بزمخت بصیار و پایمردی فرار از سطوت و مولت جنود نیروزی شعار خود را بملجای و مقری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لجرم رای عالم آرای گیتی خدبو کشور کشا برین قرار یافت که ترک ایلغار نموده عنان سرعت و استعجال باز گشتد و بمیر منزل حکم شد که من بعد منازل نزدیک قرار داده مصافحت بعید نه پیمایند و امر اعلی بنفاد پیوست که صف شکنخان میرانش از ملتان بتعاقب آن بد عاقبت شتافته او را از ممالک محروسه بادشاهی رهگرای وادی آوارگی سازد و فوجی از دلبران کار طلب رزم جوو بهادران جلالت کیش شهابت نحو مثل محمد بیگ و یادگار بیگ و شهباز بیگ و گدا بیگ بازمه از اوزبکان و زاهد بیگ ترکمان و امام قلی نورزی بیگ آغرباطایفه آغران و پردلخان و جمال خان بلجپوری و سید نصیرالدین دکنی و عنایت میانه و سید منور خان پاره و

اودیهان و اتھور هر یک با قوم و قبیلۀ خود و جوتی از مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از منصبداران که قریب شهر سور سوار بودند با خان مذکور معین گشتند و یرلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تقویض این خدمت با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر قیل برای او و بیست هزار اشرفی بجهت تنخواہ موجب سپاہ مصحوب اللہ یار خان ارمال یافته حکم شد کہ بسرعت خود را بملتان رساند و عساکر گومی و سزاولی نموده مجال درنگ و امہال ندهد و فرمانی دیگر بخلیل اللہ خان صادر گردید کہ گروهی با صف شکنخان معین گشته اند ہمراہ او روانہ حادثہ خود با بقیہ جنود فیروزی تا رسیدن موکب جلال در ملتان توقف نماید •

مجملی از حال دارا بی شکوہ بعد فرار از لاهور آنکہ

بسیب تاخیر و کوتاہی کہ از عساکر منصور در تعاقب واقع شد فرصت یافته بمرحلہ پیمائی و رہ چہاری روزی چہار رطلہ ہلاک و گرفتاری بر آمد و ہفدہم ذی الحجہ بملتان رسیدہ نزل ادبار گزید و چون از سطوت موکب جہانکشا مغلوب خوف و رعت گشتہ ہای ہمیش را بفروری امتناع مت نمائندہ بود بعد از ہشت روز اقامت دیگر بارہ بعزم فرار رخت فاکہمی بمتہ پیست و پنجم ماہ مذکور از انجا رو بواہی ادبار قہاد و چنانچہ عادت او بود کہ بہر جا میرسید دست تصرف و تغلب با موال و خزائن بادشاہی دراز می نمود بیست و دولک روپیہ کہ در خزائے آن صوبہ فراہم آمدہ بود متصرف شدہ آنرا با اکثر خزانہ و توپخانہ و اہمال و انفاہی کہ ہمراہ داشت و از لاهور بکشتی آوردہ بود بر همان نہج بر کشتیہای

بزرگ انداختہ فیروز میواتی و بسنت نامی خواجہ مرا با جوتی از سپاہ بر سر کشتیہا گذاشت کہ آنہا را محافظت نمودہ بہ بہر و ساند و خود از راہ خشکی بطرف اوچہ روانہ شد و از آب بیدہ و ستلج کہ باشارہ او بر ہر در جسر بستہ شدہ بود عبور نمودہ راہ بہر پیش گرفت بقصد آنکہ از انجا رخت ادبار بخدود قندہار کشد و چون یکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تلینہ ؟ بخلیل اللہ خان و بہادر خان و حائر سرداران جنود اقبال کہ بتعاقب آن خسران مائل می شتافتند رسیدہ برجفاح استعجال روان گشتہ سوم محرم بملتان رسیدند و قراران سپاہ ظفر اثر کہ پیشتر بجهت تحقیق خبر رفتہ بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود کہ او عزم اجمیر دارد یا ارادہ بہر بلکہ رفتنش بطرف اجمیر اقرب می نمود راہ اجمیر سرگردہ بطرف دیباپور شتافتہ بودند و اثری ازو نیامدہ و حال آنکہ آن مر گشتہ دشت ادبار براہ لکھو کھارہ بمزیمت بہر مرحلہ پیمائی وادی فرار گشتہ بود و ظاہر شد کہ حاجی خان بلوچ کہ از زمینداران عمدہ ملتان امت از روسہ دولخواہی و خدمت گزاری با جمعی بر سر کشتیہای خزانہ و اہمال او کہ فیروز و بسنت میبردند رفتہ میخواست کہ سد واہ شود و آنہا را بر گرداند چون توپخانہ و مہدای ہمراہ داشتند بمذہب پیش آمدند و نیمابین جنگی رو داد و چندنی از طرفین کشتہ شدند آخر الامر از عہدہ سمانعت بر نیامدہ آنہارا راہ دادند و چہارم محرم اللہ یار خان با خزانہ بملتان رسیدہ یرلیغ

واجب الادعان که در باب تعاقب دارایی شکوه صادر شده بود بصفت
شکنخان رسالید و او امتثال مثال همایون را کمر همت بر میان جان
بسته از روی کار طلبی همانروز کوچ کرده بتعاقب شتافت و تنه
این احوال بعد ازین در محل خود گذارش خواهد یافت •
اکنون بر مرتبه وقائع حضور پر نور رفته سر رشته سخن
از جای که گذشته بود بدست کلک جادو غن میدهد
چون خبر نزار دارا بی شکوه از ملتان سامعه انروز اولیای
دولت گشته سرعت سیر و ایلغار موقوف شد ریاست ظفر اعظم
در کنف رنهایت و آرام طبی مراحل نموده تا ظاهر بلده ملتان
هیچ جا اقامت نگزید دران اوقات میر باقر که میر سامان ایام
خلافت انجام شاهی بود بغوجداری و نظم مهمات سرکار پیکر
سر بلند شده بمطای خلعت و اسب و خطاب باقر خانی و از اصل
و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت و سالیانه مبرز
توفیر صفوی که مبلغ سی هزار روپیه بود باضافه ده هزار روپیه
افزایش پذیرفت و آقا یوسف بخدست داروغی فیل خانه از تغییر
ملنگت خان خلعت سرفرازی پوشید و از اصل و اضافه چتر و چی
دکنی بمنصب هزاری هزار سوار و غیرت بیگ و ابو مسلم و محمد
صادق هر یک بمنصب هزاری سه صد سوار و جمعی از نوکران دارا
بی شکوه که بدالت بخت سعادت اندوز تقبیل عتبه خلافت گشته
بودند بعنایت خلعت میاهی گردیدند و چون از عرضداشت خان
دوران حقیقت حسن خدمت و کار طبیبی راجه دیبی سنگه بندیده
بعرض اشرف رسید عاطفت خسروانه او را باضافه پانصدی پانصد

سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش نمود هفتم محرم گذار آب
راوی که سه گروهی ملتان است از فیض نزول شهنشاه عالم گیر
میعنت پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان
و ظاهر خان و خان عالم و رایسنگه ولد راو امر سنگه و بکه تاز خان و
گنجعلی خان و چلپت بندیده و سائر بندهای که بتعاقب دارایی شکوه
پیش آمده بموجب حکم واد در ملتان توقف نموده بودند احرار
دولت آستان بوس نمودند و از نوکران عمده دارا بی شکوه سید عزتخان
که برهبری سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود و شیخ
موسی کیلانی که از قبل او بحکومت بلده ملتان قیام داشت رسید
محمود باره که او نیز بیاری بخت درین هنگام ازو جدا شده بود
باستقامت سده سلطنت سر بلندی یافتند و سید عزتخان بمطای
خلعت و منصب سه هزاری پانصد سوار رسید مسعود بعنایت خلعت
و منصب هزار و پانصدی در صد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله
خان از تغییر خواجه عبید الله قراول بیگی شده بعنایت خلعت
قامت میاهات بر افرامت و نوازش خان بغوجداری سرکار مند
و حراست حصار آن نوازش یافت و از اصل و اضافه متکلی خان
بمنصب هزاری شصت سوار و بادل بختیار بمنصب هزاری سه صد
سوار و محمد علی ولد تقرب خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار
میاهی گشتند •

تعیین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پزوه

اگرچه صف شکفتن ب موجب برلیع گیتی مطام با فوجی
از جنود قاهره چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از منتهای
بتعاقب او برآمده از روی کار طلبی برجناح سرعت و استعجال
در پی آن خسران مآل شناسیده بود لیکن چون با خان مذکور
لشکر و سامانی در خور اینکار نبود و هنوز دارا بی شکوه لشکری
آراسته با خزانه وافر و توپخانه بسیار داشت حزم و احتیاط
شهنشاهانه اقتضای آن نمود که عمده نوئیان صائب تدبیر شیخ میر
که سرداری با سکینه و وقار و نقد شجاعت و بسالتش بر محک
امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساکر نصرت شعار یقیناً
آن را نبرد وادی فراز و مرحله پیمای پادیه ادبار تعین باشد تا
هیچ جا مجال اقامت و درنگ نیافته حبال فاسدی بخاطر راه
نهدند و اگر بالفرض جای ثبات قدم ورزیده بجنگ و مدافعه برگرد
جنود اقبال از عهده نبرد و پیکار آن یرگشته روزگار برآمده کفایت
آنها نتوانند نمود بنابراین آن زنده مدویان هشتم شهر مذکور مرخص
شد که برجناح تعجیل بصف شکفتن و لشکر پیش ملحق گشته
باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت بندند و دایره خان
باده لیورن مست پسران بهادر خان روئیده و قباد خان و شرزه خان
و پردلخان و مانسنگه بندیده و حید منصور و مدگلای خان و جمعی
دیگر از مردان کار و مبارزان شهابت شعار که مجموع ده هزار حوال

موندند با او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوئیین اخلاص آئین
بعطای خلجی خاصه با علاقه مروارید و انعام یک لك روپیه و دلیر
خان بمرحمت یک زنجیر نایل و جمدهر میذاکار و شرزه خان بعنایت
خلعت و نایل و دیگران هر يك در خور حال بمرحمتهی مقتدر
و مبهاهی شدند و روز دیگر شهنشاه یزدان پرست حق آگاه بقصد
زیارت روضه فیض آئین جناب قدرة الاولیاء الواصلین عارف صمدانی
نقط ربانی شیخ بهاؤ الدین ملتانی قدس الله سره العزیز پشهر
کرامت بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار برکت نثار
آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استفاضه انوار
توجه از باطن پرنقوح آن نقاد کبراء عارفین فرموده شیخ
بهاؤ الدین صاحب سجاده آن پیشوای اولیاء عظام و خدمه مجاوران
آن مقام قدسی احترام را از فیض العام عام بهره ور ساختند و در رفتن
و آمدن از زرمشانی دست جود و عطا خلقی ابهه را نقد آرزو
بدامن آمید انداد و دو روز دیگر قرین نصرت و ظفر انجا بصر برده
نشاط اندوز دولت و کسراتی بودند و درین ایام شاه نواز خان که
بظاہر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارش یافته
تا این هنگام در قلعه برهاندپور محبوس بود مورد انتظار فصل و گرم
گشته عاطفت شهنشاهانه او را از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورد

(۲) از یک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از
ازان کرام آن پیشوای اولیاء عظام امت و یک هزار روپیه بخدومه
و مجاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

و بعفایت ارمال فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص بمنصب قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو احمده و سه احمده که از سابق و از حق شهنزاری شهنزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو احمده و سه احمده باشد نوازش نموده خدمت موبده داری گجرات که تا آنوقت در دست مراد بخش بود باو تفویض فرمود و معصوم خان مهین خان خاف خان مذکور باضافه هشتصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و مهر محمد منظم پسر دیگرش باضافه پانصدی دو صد و پنج سوار بمنصب هزاری پانصد سوار مرود انظار تربیت گشتند و محمد حسن ملدوز از نوکران دارا ایدشکوه بمنصب هزاری دو صد سوار و لودجر بمرحمت شمشیر و میرداد افغان بعفایت اسب سر بلند شدند و اگرچه لشکرخان موبده دار کشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته برلایح همایون بطلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجای نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرور بود مقرر گردید که خان عالم آمدن لشکرخان بمحکومت و ضبط آنجا قیام نمایند و بعد از رسیدن او بحضور پیر نور آید و بعفایت خلعت نوازش یافته بدین خدمت مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاه یوسف گردیزی که مرقد شریف آنجناب در بلده طایفه مدینه است بمطای خلعت و ماده فیل سرمایه اعتبار اندوخت *

معاد ث موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة لاهور نهضت نمودن از انجا بدار الخلافت شاهجهان اباد قرین فتح و فیروزی بنا بر فتنه انگیزی ناشجاع و شرح سوانحی که بعد از ان روی نمود

با آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مظهر الطاف الهی و مصدر اعطاف نامتداهی است در یار ناشجاع انواع احسان را مضاعف بجا آورده بودند چنانچه بعد از شکست دارایی شکوه و وصول موکب اقبال بمستقر خلافت از عظام امور اول کبری که پیش نهاد خاطر را داشته بر جمیع مطالب و مهمات مقدم داشتند این بود که موکب را با صوبه بهار و پشته که همیشه آن اقبال قرین آرزوی انداشت میسر نمی شد از حضرت اعلی بمالان تمام برای او گرفته ضمیمه ملک وسیع بنگاله گردانیدند و فرمان تفویض این ولایات از ان حضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال عطوفت و محبت نهادند چنانچه بعد ازین مفصل گزارش خواهد یافت درین هنگام از عرفت و قیام ثع نگاران ممالک شرقی بمسامع حقائق مجامع رسید آن بیخرد سفاکت پرور از نا میامی و حق ناشناسی قدر این دولت و حمایت ندانسته هوای خود مری و زیاده طلبی در دماغ نخوت و بغداز افکنده امت و پادشاهی محال از بنگاله برآمده عزم مخالفت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی به ان خلافت رسید به قضای مصالح سلطنت و فرمانروائی دمع مدد شروع افزائی او لازم و متعین نمود و مهمات مملکت گنجان

لمحض هندوستان ندر چنانچه باید هنوز نظام نیافته خاطرجهان
پیرا پیردخت امور ملک و مامت و رفع اختلاف قواعد دولت متعین
بود لاجرم درین هنگام که دارا بی شکوه رسیده بخت ادبار فرجام
بهزاران فاکسی و سرگشتگی رهگرمی وادی فرار و آوارگی گشته از
ملتان بجانب بهکر شفافیت و افواج قاهره بنعاقب آن بد عاقبت
تعبین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی معتبر سریر خلافت
مصمم گشته دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلاد
ملتان که مدت پنجروز فیض اندوز افامت موکب گیتی فرور بود
باهنوز آمد و شهشاه فیروز بخت عالمگیر از کنار آب راوی قرین
عز و جلال بر صفین اقبال نشسته لوای مراجعت بر انراختند
درین تاریخ حاجی بلوچ که از زمینداران عمده ملتان است باستقام
عتبه فلک رتبه فائز گردید و بمرحمت خلعت و قیل و اسب کامیاب
عزت و مباحات گشته بحال زمینداری خود مرخص گشت و طاهر
خان بعفایت نقاره مورد نوازش شد و قباد خان از کومکین شیخ میر
بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عبد الله بیگ پسرش بلند آرزگی
یامت و سعادت خان خویش خلیفه سلطان که در جاگیر خود بود
باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و آرتبه
گشته حکم شد که بایه آباد شده و در سبک کومکینان خل دوران بخند
و بعد از طی چهار مرحله رای را دل که بموجب یرلیغ و لا از لاهور
عازم پیشگاه حضور گشته بود در سبک منصور پیوسته دولت امان
بوس دریافت و موکب گیتی کشا کوچ بر کوچ قطع منازل نموده
بیست و چهارم شهر مذکور باغ و عمارات آنچهره که در ظاهر دار

السلطنة بر سمت راه ملتان وقع احت محبط مرادفات دولت و
عظم گدود و عتقاد خان کدر شهر بود و سیفخار که رخصت از راه
یافته بشهر آمده بود رسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از یندهایی
عتبه سلطنت دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و پرم دیو سیسودی
از وطن رسیده غبار آستان خلافت را مندل ناصیه اعتبار ساخت
و بعفایت خلعت قامت انتخار امراخت و معین خان و سید فیروز
و محمد حسین ملدوز و عباس افغان از نوکران عمده دارا بی شکوه
که بباوری طالع از سلیمان بی شکوه مفارقت بسته بودند و حواجه
مدق بدخشی که در لاهور از دارا بی شکوه جدائی گرفته بود بتلذیم
مدج جلال مشرف شده بمرحمت خلعت و مناصب شایسته هراترا گشتند
و دومین (۹) بمنصب هزاری دو صد سوار مباهی شد و چون از وقایع
صوبه گجرات بعرض همایون رسید که دلداز خان فوجدار پش و دیعت
حالت مستعار - پرده سردار خان برادرش بخدمت او منصوب گشته
داده پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار از انجمله
هزار سوار دو اسبه و سه اسبه نوازش یامت و چون درین روز برای
ملازمت فروغ اختر عظمت و حلال غره جیدین ابیت و اقبال بادشاه
زاده والا قدر محمد اعظم ماعتی مختار اختر شفاخان نبود حکم شد
که مرثای آل که ساعتی مسعود بود و رایات عالیات ظل رود شهر
می اندکند آل بوگل حدیقه دولت احراز سعادت ملازمت اشرف
دماوند و گرچه خاطر مگوت اطر حضرت شهنشاهی چنان میخواست

که روزی چند در دارالسلطنة لاهور بساط اقامت گسترده پیرداشت
 مهمات پنجاب که از وجود دارایی شکوه کمال خلل و فقر پذیرفته
 بود پیردازند و خاطر اقدس از بند و بستم آنحدود جمع سازند لیکن
 چون مصلحت ملک و دولت بتأثیر جویی که گذارش یافت مقتضی
 توقف نبود قرار اقامت در دار السلطنة لاهور و نزول اجلال در قلعه
 مبارکه نداده امر والا بفغان پیوست که اردوی معلی داخل شهر
 نگشته باغ فیض بخش که در بیرون دارالسلطنة بسمت دهلی واقع
 است منزلگاه نصرت شود و مقرر فرمودند که خود بدولت بر بیل
 عبور شهر را از فیض قدوم گرامت بهر آذین سعادت بسته از آنجا ظل
 دروید بباغ اندازند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه بود بادشاهزاده
 عالیقدر والا گهر از شهر رسیده بادراک شرف پایبوس سرمایة دولت
 و کامکاری اندوختند و محمد امین خان میر بخشی و سایر بدهای
 که در خدمت آن نهال گلشن حشمت و بختیاری بودند بتقبیل
 سده منیه چهار میاهات افروختند و شهنشاه جهان با جهانی فرد
 جلالت بر کوه پیکر فیلی فلک تمثال سوار شده از آنجهه رایت توحه
 بهر افراختند و تا دروازه هتیه بول شرف قدوم بخشیده لمحه در
 توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نمودند و امان الله
 قلعه دایر دولت زمین بوس یافته باحکام ارشاد آئنی که در هر باب
 بفغان پیوست مسترشد گردید و از آنجا عیان اندال منعطف ساخته
 در اندای راه بمسجد وزیر خان مرود آمدند و نماز ظهر آنجا بجماعت
 گزارده نزدیک سه پاس روز ساحت باغ فیض بخش از نزول اشرف
 فیض اندوز گشت و لشکر خان که بجهت صوبه داری ملتان بموجب

بر بلخ معلی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از
 نقائص اسنمه کشمیر پیشکشی بنظر انور در آورده یقبول آن سر
 بلندی یافت و بعفایت خلعت کسوت میاهات پوشید و خلیل الله
 خان یقویض صوبه داری پنجاب میاهی شده بعطای خلعت خاصه
 و انعام محالی که یکروز دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهانه
 گردید و چون بجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صوبه
 پنجاب و رفاهیت و آسودگی جنود ظفر مآب که بتازگی درین ایلغار
 تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا بیست و نهم
 ماه مذکور آن سرا بستان حشمت و جاه از فیض بهار اقبال حریمی
 و نصارت پذیرفت درین ایام منصب مکرم خان نوجدار جونیپور
 باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مغور
 گردید و احتشام خان از کومگیان خاندوران که بمحاصره قلع
 اله آباد قیام داشت باضافه پانصدی به منصب چهار هزاری
 سه هزار حواری مبارز خان از کومگیان صوبه کابل باضافه پانصدی
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه امر سنگه
 فرودی که سابق بتأثیر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و کلیان سنگه زمیندار باندو بموجب
 التماس خان دوران بمنصب هزاری پانصد سوار و علی بیگ وک
 مرشد قلیخان مرحوم که تازه از دکن باستقامت مدد سلطنت رسیده
 نو ببعفایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد
 سوار عباس افغان از بومران دارایی شکوه به منصب هزاری چهار
 صد سوار و میر محمد صادق وک میر عبد الله صفوی از گوشه

شرفان اعزاز به عطاء خلعت و انعام یک هزار روپيه نوازش یافتند و حاجی بقا ملازم نا شجاع که چندین قبل ازین از جانب او تهنیت نامه مبعوث آورده بود بمرحمت خلعت و انعام مباحی گشته بخدمت مراجعت یافت مصلح محرم مواکب نصرت طراز از داغ فیض بخر باهتزاز آمده قرین سعادت بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد تشریف نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته نزول اجال شد و پیشکش بهادر خان از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بفر انور گذشته برخیز رتبه قبول یافت و خاندوران به عنایت ارمال خلعت مشمول نوازش گردید و رضوان خان که درین ایام از مسافر الخلافه اکبر آباد بسده سپهر بنیاد رسیده بود خلعت یافته بخدمت عرض مکرر منصوب گشت و پند فیروز رستمخانی بفوجداران درآبه چناب و راوی معین شده خلعت مرافراز پی پوشید و روز دیگر که غره صفر بود مقام شده خدیو اقلیم شکار عالمگیر نشاط اندیز مید نخچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آغرا که همراه صف شکنان بودند چون خانمذکور حقیقت کار طلبی و حسن خدمت آنها معروض بارگاه جلال داشته بود مشمول مرام شهشاهان گشته اولین بترکناز خان و دومین بآغرخان مخاطب گردید سوم مذکور کوچ شده آنطرف تا آب راجه تودرمل مضروب خیام اقبال گشت و درین منزل خلیل الله خان که بصوبه داری پنجاب معین شده بود

(۲ ن) بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپيه — بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپيه

بمرحمت خنجر با علاقه مرور از سباهی گشته بخدمت مراجعت باهور یافت و لشکرخان که صوبه داری ملتان باو تفویض یافته بود بعنايت نقاره و فیل واسپ مرافراز گشته مرخص شد و مهر خان خلع خلیل الله خان بفوجداري دامن کوه کانگوه و عنایت خلعت و باضاده هانص حوار بمنصب سه هزاری دو هزار مولو مر بلند شد و راجه مان سنگه گوالیاری بمرحمت دهکده کنی مرصع مشمول عاطفت گردید و از امل و افاضه تهور خان بمنصب دو هزاری هانص حوار و مید مقتدر بمنصب هزاری شصت سوار و غیرت بیگ بانعام دو هزار روپيه کامیاب عنایت گشتند سوم موضع چنپال و فردای آن نواحی مرای چوهرمل از سایه شفق جهانگه نور آمد گردید و حیات زمیندار و اجور خطاب راجگی و عنایت اسپ و خلعت نوازش یافت و چنیت بنذیل و انکد پسرش بمرحمت خلعت مباحی شده بدار السلطنت اهور مرخص گشتند که در ملک کومکیان خلیل الله خان باشند پنجم آب بیه که بموجب حکم پادشاه دین پناه بران جسر بنه شده بود از پرتو عبور رایت خورشید تاب و شک چشمه آفتاب گشته آن روی آب نبض اندوز نزول خدیو سالک رقاب شد و روز دیگر مواکب منصور از سلطانپور گذشته نزول فرمود درین هنگام قباد خان که در ملک همراهان شبنم صبر بود بصوبه داری ننه تمدن یافته بمطای نقاره و باضاده بخدمت هانص حوار بمنصب چهار هزاری سه هزار حوار نوازش یافت محمد یوسف از اولان کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاد یوسف کردیزی که مرقد شریفش در بلده طیبه ملتان است بمرحمت

خلعت و ماده قیل حرمانه اعتبار اندوخت ششم موکب منصور
از سلطان پور گذشته نزول فرمود درین ایام منصب وزیر خان
صوبه دار خاندیس باضافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار
سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان مقوی فوجدار دهاونی
و چوراکده باضافه پانصد سوار چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
قرار یافت و حسین بیگ خان بفوجداری هردو بنگش از تعبیر
فتح الله خان و عطای خلعت و باضافه پانصد سوار بمنصب
دو هزاری دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه
و داور دان بفوجداری و قلعه داری اٹک از تعبیر ابراهیم بیگ
و عنایت خلعت و اسب نوازش یافته بخدمات مرجوعه امرخص
گشتند و کاکرخان بفوجداری هرکار کوه مانک پور و از اصل و
اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار سر بلندی یافتند و میر
غضنفر میرتوزک و چندین دیگر بمرحمت اسب مباحی گردیدند
هفتم مابین سلطانپور و نور سرای مضرب خیام ظفر پیرا گشته
روز دیگر باغ نور سرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد
و خواجه اممعیل کرمانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار و محمدتقی برادرزاده وزیر خان و شیخ کتب هریک
بانعام یکهزار روپیه و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و برخی
بعنایت اسب مرافرازی یافتند نهم کنار آب حنلیج از نزول اشرف
کامیاب بیض و صفا گردید درینوقت عاطفت شهشاهاله عمده اسرای
مظام معظم خان را که چندین قبل ازین چنانچه گذارش پذیرفته از
همس رهائی بامت و بعدایات و مکاره ارجمند سر بلند گشته مخلی

بالطبع در قلعه دولت آباد بود بصوبه داری خاندیس مباحی
حاجت که بچند آنجا بوده بنظم و نسق احوال خود و سر انجام لشکر
و چهار پرداز و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر نوید این مرافرازی
باشمشیر خاصه برای او مرسل گشت وزیر خان صوبه دار خاندیس
بعنایت احوال خلعت خاص عز اختصاص یافته حکم شد که بعد
از رسیدن معظم خان بیرهاپور از آنجا باورنگ آباد شتافته به تنظیم
مهمات آن صوبه دولت بنیاد و خدمت بادشاهزاده عالیقدر و الانزاد
قیام نماید و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص
مصحوب طهماسب پسرش شرف امتیاز یافت و از کنار دریای ستلیج
بعد مرحله رایت جهان پیرا همای آحاطل ورود به بلد فیض
قرین سپردند انگند و باغ خلعت آئین آن که مشتمل بر عمارات
دلنشین عالیشان و به نزهت و صفا گل سرچید باغهای جهان است
به یمن نزول اشرف روکش حدیقه جلالت گشت و پیشکش راجه
نودرمل از اقسام اتمه و نفائس سپردند از نظر اشرف گذشت از آنجا
لواهی گیتی کھا بدو منزل برگشته انباله که باغی خوش و بستانه سراسر
دلکش دارد پرتو سعادت گسترده و باغ مذکور از نزول همایون خرمی
و نصارت پذیرفت درین وقت منصب حارنگده هرزمیندار جمون
باضافه پانصد سوار و منصب مراد قلی سلطان کمپران از کومکیان
صوبه کابل باضافه پانصدی صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و نوبتخان
جیه بفوجداری درآب حاندر از تغیر نصیری خان معین شده
خلعت مرافرازی پوشید پانزدهم نواحی قصبه شاه آباد در روز دیگر

ظاهر قصیده تهنیت مضرع حیدام نصرت و ظفر گشت و شمع بند
الکریم تهنیت سری نظم مراثی چکنه مهری از تغیر راجه تودرس
بلند شده بعدایت خلعت و مبل و باصاف هزار و پانصدی هشتصد
و پنجاه سوار بمنصب دو هزار سوار چهره اختیار بر امر و خفا
و از تهنیت سر بدو منزل ظاهر قصیده گردان محل ورود موکب
و جلال گشته تهنیت مراثی قصیده پانی پت از سایه منحوق حبل
کشا سوز بدوز شد و از آنجا به چهار منزل دست و موم هاهت دلگشای
باغ اعز آباد از فیض نازل اشرف جرمی و طراوت پذیرفت و هوای
ظاهر دار الخلافه از گرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن
رفت و راجه جسونت مدینه که بموجب حکم لازم الانقیاد
شاهجهان آباد بود و معاندخان صوبه دار آنجا و دانشمند خان
و ابراهیم خان خلفه علیمردان خان که هر دو دران مرکز خلافت
گوشه نشین بودند و دیگر بندها و متصدیان آنمصر دولت و ادب
جبهه ساری آستان جلال گشته سعادت ملازمت یافتند و راجه الزهرا
نور از اکبر آباد رسیده جبهه ساری عتبه عیونیت گشت و موبهات
پرکش زمیندار سرور که از بتجیل مدینه سلطنت رسیده بود
بعفایت خلعت و سر پدج مرمع تارک افتخار اراخت و عاطفت
نادرشاه راجه جسونت مدینه را بمرحمت خلعت خاص با داری
عز اختصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و معمه مبارکه چهار
ماه ربیع الاول بود مدت نه روز خدیو جهان دران سرا بستان بیض
مکمل اقامت گزیده بهار افروز دولت و بخش و نشاط اندوز همه
و کامرانی بودند درین هنگام اسلام خان از اکبر آباد و بهار مدینه هاده

و کثرت مدینه ولد راجه جیسنگه و گرد هرداس کورو حبل مدینه
میسوده و حکمت مدینه ولد سکند مدینه هاده و سوز جمل زمیندار
کورو از اوطان خویش رسیده جبهه ساری آستان سلطنت گردیدند و
بعفایت خلعت کسوت مهابت پوشیدند و بهار مدینه مذکور پنج
مهر میل بصریح پیشکش گذارید و موبهات پرکش زمیندار سرور
بعفایت خلعت و گوشواره مروارید و اسب با زین و ساز مقوه و
حشم مرمع با علاقه مروارید مورد مرام گوناگون گشته رخصت وطن
یافت و راجه هادسنگه گوالیاری بمرحمت مرمع جریبلند شد
و داذخان که در نواحی بهکر از دارا پیشکوه جدا شده از راه جیسلمیر
بمحاصر فروزه که وطن اوست رفته بود بعفایت ارمال خلعت نواز
یافت و محمد صالح کرمانی که قبل ازین دیوان بیوتات دارالخلافه
شاهجهان آباد بود بدیوانی بیوتات معتقر الخلافه اکبر آباد و خواجه
اسمعیل کرمانی بدیوانی دارالسلطنه لهور معین گشته بعفایت
خلعت سراقاز گردیدند و از اصل و اضافه درویش محمد بمنصب
هراری پند - وار و سلطان بیگ بمنصب هراری چهار صد سوار
و حمی کثیر از بندهای عتبه خلافت و گروهی ابدیه از بوکران
در می شکوه که سواران دولت بقدری بودند معطاء خدمت و اسب
کامیاب مواهب شاه شاهانه گردیدند و از وقایع صوبه گجرات معروف
حجاب بارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد حیفخان مرحوم که در
سنگ کومکبان صوبه مذکور بود باجل طبیعی بهاط حیات در نور دیده

از سوانح عبرت بخش آنکه درین ایام منبجیان کار آگاه از ممالک شرق
رویه پیلای بدرگاه خلائق پناه رسیده خبر فتنه جوئی و شورش
انگیزی نا شجاع حق ناشناس و عزیمت او از پتله بصوب آله آباد
بقصد افراتین لوائی عذاک و افروختن نیران جدال بمصامع عظمت
و جلال رسانیدند و مرانض امرا و نوشتنهای وقایع نگاران آسودن نیر
مهریابند معنی بر سهیل تواتر و توالی به پیشگاه خلافت رسید و آنچه
قبل ازین از بعض اخبار و امارات مظنون خاطر دور بین شنیدند
دانش آئین بود درین اوقات بیقین پیوسته منشاء تعجب خردوران
هوشمند گردید و الحق این حرکت ناانگار و عزیمت دور از
کار ازان مدهوش نشاء غفلت و پندار بی صدور باعثی بغایت
مستبعد و نامزادار بود زیرا که همیشه با حضرت شاهنشاهی اب
مخالفت و مصالحت و دم یکجبهی و موافقت میزد و همواره
بمشابه و مکتبه اظهار این معنی نموده عهود صفت و صفا و موافقت
یکنگی و در میان می آورد آن گوهر یکنای معدن فتوت را
نیز بمقتضای مهربانی و محبت اخوت از قدیم ایام با او رابطه
الفت و التیام بود و همواره در رواج کار و رونق حال و حفظ بدین
دولت و استقلال او کوشیده در صد نصرت و اعانتش بودند چنانچه
از قضیه شکستی که او را از عفا و اساد دارا بی شکوه در نواحی
بخارس رویداد و خلل و تیزی که ازین جهت بمبانی احوال و مراتب
ملک و مالش راه یافت پیوسته خاطر عاظر ملالت آگین بود و
میخواستند که جبر آن انکار فرموده دیگر باره کار او را رونق و نظام
و اساس ملک و دولتش را استحکام بخشند و جرم بعد از آنکه دار

بی شکوه فتنه پزوه در نواحی اکبر آباد از محاکم گردید شکوه منبج
گشته بود بی آزارگی شتانت و دست تسلط و استیلا او کوتاه شده
نظم اسباب سلطنت و بصت و کلاه مهام خانت بفرماندهی و اقتدار
خدایو زمان قرار یافت چنانچه گزارش پذیرفت از عظام امور اول
کاری که پیش نهاد خاطر اشرف ساخته بر جمیع مطالب و مهام
مقدم داشتند این بود که مونگیر را با صوبه بهار و پتله که همیشه
ناشجاع را آرزوی آن مکنون ضمیر بود بمبالنه تمام از حضرت اعلی
برای او گرفته ضمیمه ولایت وسیع بنگاله که باقطاع او تعلق داشت
گردانیدند و فرمان آنحضرت مشتمل بر تفویض این ولایت حاصل
نموده با تنسی محیفه ملاطفت پذیرا مبنی بر تفقد و دلجوئی
بسیار و مشعر بسونج و حقائق دربار جهانمدار مصوب محمد
میرک گرز بردار از پیشگاه خلافت نزد او فرستادند و باو نوشته بودند
که چون همواره خواهش این صوبه داشتید بالعل آنرا با ولایت بنگاله
منصرف شده بجمعیت خاطر و فراخ بال روزی چند بنظم و پرداخت
آنصوب و جبر اختلال احوال خود پردازید تا آنکه جنود قاهره از تعاقب
دارای شکوه و کفایت مهم او فارغ شده بمستقر اورنگ حشمت
مراجعت کنند در انوقت مطالب و مدعیات دیگر که داشته باشید
در حصول آن نیز خواهیم کوشید و چنانچه آئین اخوت و مقتضای
فتوت است در هیچ چیز از مراتب ملک و مال مقایقه نخواهیم
نمود و چون محمد میرک به بنگاله رسیده فرمان عالیشان و ملاطفت
دارای خدیو جهان باو رسانید از وقوع این عطیه عظمی که فوق تصور
و حد است او بود منصف پذیر گشته در پیراهن نشاط نگنجید و از خبر

خراز و ادبار دارا بی شکوه که همواره باو گمان کین و عناد کشیده داشت و کفایت شرو دفع افسادش جز بسلطنت اقبال دشمنان شاهنشاه عالمگیر صورت پذیر نبود بغایت مصرور و مبتهج گشت و تهنیت نامه مشتمل بر مراسم مبارکبادی و مراتب شکرگزاری در جواب نوشته بجناب والا فرستاد و خود از اکبر نگر که حاکم نشین بنگاله امت به پتله آمد لیکن از آنجا که بخت و سعادت ازو رمیده روزگار دولتش سرورسیده بود و ضمیر کار آگاه و عین معامله دان به سرمایه تمبیر سود از زبان امت نداشت بعد از رسیدن به پتله تصرف در صوبه بهار سودای زیاده طنبی در سرش جای کرده بطمعهای خام و مکرهای دور از کار دیگر باره سرانجام امداد در نمود و در نعمت و عافیت دد نهسته و حق تعقد و دلجوئی خدمت زمان نشناخته راه ناسپاسی و طریق حق ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا بی شکوه متوجه پنجاب شده و اتمام آنهم را بزودی گمان نمی برد و تختگاه ساطب و مستقر خلافت را از فر شکوه مکتب جلال عالی می شمرد از خدای طمعی و بخردی باین وادی اندک که لشکری جمع آورده بصوب اله آباد آید و از آنجا اگر تواند خود را باکبر آباد رساند شاید باین نیز دستی کاری از پیش برود و اغوای نوکران و خوشامدگویان و تحریک واقع طلبان و منتفج جویان که چشم از صلح دولتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می جستند نیز عاقله بدد افشی و تبه رائی او شده دماغ پندارش را بشووش آورد و بعد از اندک توقفی در پتله با لشکری آسمند و توخانه و فواره عظیم بنگاله اواسط صفر این سال

که رایات عالیات ظل ورود بهاصت پنجاب انگنده خاطر جهان پیرا مشغول دفع فتنه دارا بیشکوه بود انتهاز فرصت نموده لوائی عزیمت از پتله بسمت اله آباد انراشت و باغوائی مفسدان کوتاه اندیش قدم جسارت از حد خویش پیش گذاشت و چون بفواهی قلعه رهناس رسید رام سنگه نوکر دارا بیشکوه که از جانب او بحراست آن حصن ملک امام قیام داشت بایمانی آن فتنه پزوه که بعد از فرار از مسافر خلافت اکبر آباد باو و دیگر قلعه داران بسمت اله آباد حمله نمود که دلاخ آن بواسطی به ناسخ حاج دهند رفته باو ملاقی شد و مدتی را سپرد و همچنان مدتی بعد التحلیل باره که از جانب دارا بی شکوه حارس دلعه چذره بود دلعه مذکور باو داد و در خلال آن "همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد بار منوشت که من هم باین مأمورم که اگر خود باینصوب آیند قلعه را تسلیم کنم و منوج اینهمه مقدمات نیز باعفا و سوغ عزیمت باطل و از دیار مواد بخردی او گشته قدم جرأت بیشتر نهاد و چون این معائنات و احوال معروض بارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم رافت و صلاح اندیشی که شیمه قدسیه این خدیو مهر پرور خیر گستر است سرکوز صبر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مصاحبه و اغماض نکند او کشیده این حرکت ناهنجار از ان بخرد نگویده اطوار ناکرده بکارند از مقالات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا اورا بشاه راه داد آورد و چنان نشود که کار بفتنه و خوف ریزی کشد چنانچه بعد از تحقیق این اخبار شورش انرا مکرر از کمال بزرگ منشی و والا بدی موعظت ناصحی دلاویز صالح انگیز بآن بپوشد کوش باطل

ستیز نوشتند که شاید سرمایه شعور و آگاهی شده از کرد و نا صواب خود باز آید و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردد لیکن درینوقت بنابر رعایت مراتب حزم و احتیاط که منافع حقه سلطنت و جهانداري و مقتضای خردمندی و هوشیاری است بر خاطر خورشید مآثر چنین تافت که اگر آن رمیده بخت برگشته روزگار از بیهوشی نشاء غفلت و پندار بخود نیاید و ترک اراده ناپسند و عزیمت فاسزوار خویش نکرده بر مخالفت و عناد اصرار نماید چون خاندوران با عساکر کومکي اله آباد تاب مقاومت او ندارند چندی دیگر از اعظم امرا و فوجی از موافکین نصرت پیرا در ظل رایب بادشاهزاده محمد سلطان پدانشوب تعیین نمایند که راه او بوده از حقیقت محال و کفایت عزیمت و اراده آن نادر فتنه سگال هرچه دریابند بسد جلال معروف دارند بنابراین یراع کرامت طراز بطفرای نغان پدوست که بادشاهزاده والا تبار نظم مهلم مستقر الخلافة بعدة السلطنة امیر الامرا که آنجا بود وا گذاشته با توپخانه و لشکر اکبر آباد هفتم ربیع الاول که ساعتی مسعود و لوای نهضت با مصوب برافرازند و از پیشگاه حضور نیز جمعی ر مبارزان نبرد آزما و دلیران عرصه و غا معین گشتند و حکم شد که چون نا شجاع باله آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بجنود مسعود پیوندند و تنگه این احوال عنقریب مرقوم کلک سوانح نگار گشته عبرت انزای ناظران این مجموعه بدائع قدرت ایزدی خواهد شد اکنون بوضیفه معین زبان خامه بگزارش و فائز حضور قدسی نشان گوهر افشان

میگردید چهارم ربیع الاول مطابق نیم آذر ماه رایات نصرت پیکر اوائل روز از باغ دلکهای اعز آباد بقصد دخول دار الخلافه باحتراز آمد و چون ساعت داخل شدن قلعه مبارکه اواخر روز بود شهنشاه جهان نخست بشکار گاه توجه نموده نشاط اندوز شکار گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بباغ مندر بازی که مابین شهر و اعز آباد واقع است نزول سعادت نموده ساعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با بخت فیروز و اقبال عدوموز چون خورشید جهانتاب و بدر عالم افروز که بر ادج منیر برین بر آید بر قبلی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوهی پشت آن نصب گشته بود سوار شده لوای عزیمت بصوب عرصه مصر دولت و اقبال و ساحمت دار الملک مجید و جلال انراختند نقارهای نشاط و گورکهای شاد یانه بنوازش آمده از فریو طبل و کوس و خروش کرنا و تغییر طنطنه شوکت و غلغلله حشمت در گوش روزگار پیچید و گیتی خدیو عالم گیر با فر الهی و شکوه شهنشاهی همعنان نصرت و ظفر نیل سوار از میان بازار نسجت آثار شهر عبور فرموده چون وقت نماز عصر رسیده بود بخدمت پرتو نزول بمسجد جامع انگذند و نماز بجماعت گذارده قریب دولت سوار شدند و دو نیم گیزی از روز مانده قلعه مبارکه از فر نزول اشرف سرکوب حصار انک و شرافت بخش مرکز خال گشت •

چشم روزن فرخنده شمس سال چهل و دوم

بر حقایق سنجان این صحائف مآثر اقبال و دقائق شناسان

این دواتر معاخر عظمت و جلال مخفی نماید که از بدائع توان
معمول این دولت جاوید طراز یکی است که درما روایل این
دودمان عظیم الشان عمده الاحسان در هر سال از سندن عمر سعادت
فرین چون تاریخ میلاد منمیت نیاک در رسد بشرائف بقود از زر و
سرم و دیگر نعمت اشیا سلجند باین طریق که یکدفعه بطلا و دیگر
مرتبه بنقره و پس ازان چند نوبت دیگر بسائر منزلت و اشیا که
مقرر و معهود شده آن مدارک وزن بعمل می آید و حوض مدینه
به محتاجین و ارباب استحقاق خا و اتفاق کرده جهانی را بند
مقصود بدامن آرزو میرزید و دران جشن خجسته ملازمان عیبه
خلاصت و ایستادگان پندشکاه قرب بروفق رتبه و ساینسگی بمراجم و
عز امتیاز می یابند و بذایر اختلاف تاریخ شمسی و قمری از
دوبار این جشن عام آر پدرايه انعقاد یافته مگر را باامت جم
پیدرانی و طرب امرئی میگردد .

هر سال شود بعد از این زمان . ناگوه و زر وزن شه سیک
لیکن اگر از روی حقیقت سلجند . انزون آید سایه حق از دو حال
و همانا غرض از وضع این قانون فرخنده آنست که هم اینمعنی وسیله
کمیابی بیغوا و حاجتمندار شده سركت دعاء حاجت ثر نگرد
سرمایه حصون مقامد علیا گردد و هم تقرب جشن و مور منش
صدور آثار عنایت و تربیت شهنشاهانه گشته نوازش و کامبخشی
بفدهای سده منمیت و ایستادگان بساط خدمت بظهور رمد و از
ایام خجسته مرحام که سال چهار و یکم شمسی ز عمر مسعود شده
کیوان غلام بعد از دوازده صورت انجام یافته اعاز جهان دوزی

سال چهار و دوم بود جشن دزن شمسی باین مقرر و رسم معهود
صورت انعقاد پذیرومت و هفتم ربیع الاول مطابق دو ازدهم آذر
برم و لا جشن دلکشا ترتیب یافته در ایوان گردون آس اسلجیه
مدارک اوائل روز که ساعت بانوار منمیت فرین و میدان ملک را
چشم حسرت بر زمین بود کفه ترازو از گوهر عنصر مقدس شهنشاه
دیده دیدن گرانبار مدر و شرف گشت و آن پیکر دولت و هیکل
مدل که از مرط سرگی و کمال عظمت با گوهر جاهی پاک و جواهر
خران املاکش بدوان سلجند بمقتضای رسم و عادت و آیین صورت
و محار بزر و دم و سائر اشیا معهوده سلجیده شد و بعد از ادای
این رسم منمیت پیرا خاتمان جهان چون آداب جهان از برج میزان
برآمده سر بر آری دوس و دسرانی شدند و دران جشن خجسته
سیاری از پدهای عیبه خلاصت پوشید و مکرر رحمت سر بلند
گردیدند ز ستمله مهر راحه حسوبت سنگه بعد از طره مرصع تارک
سوار در او راخت و محمد مدد خا میر بخشی و بهادر خان
مرتضی خان و سائر امرای ربیع الشان و بسیاری از منصبداران
و ملازمان سده سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پایه بخلعتهای فاخر
گرامیه کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا که در مستقر الخلافه
کبر آاک و راجه جیسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه
و خلد الله خان صوبه دار لاهور و سائر امرا و عدهای که از پایه
سربز خدمت دور بودند باز حال خجست سرمایه مهادت اندوختند
و مهابتخان صوبه دار کابل باصافه هزار سوار بمنصب شهراری
باعتبار سوار سه هزار و باصافه سوار دو اسبه و سه اسبه بلند

پایگی یافت و املامخان باضافه دو هزار سوار بمنصب پنجهراری
پنج هزار سوار و مرحمت امپ با ساز طلا و شمشیر صرفراز گشته
بخدمت دادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادر خان که
بمنصب پنجهراری چهار هزار سوار مباحی بود باضافه هزار سوار
در اسب سه اسبه والا رنده گردید و مرتضی خان بمنابت عم لوی
امتیاز ابراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سوار دو هزار سوار
مریاند گشت و راجه سزده کور از اکمرآباد رسیده جبهه سالی غنیه
خلعت شد و بمرحمت بدل و سر پیچ مرصع مدعی گردید و
سجانبخان که چندین قبل ازین بفارس مدور تقصیری عظم به تمییز
منصب و جاگسرو عزل از رتبه شوکت و اعتبار و سبب خطب
خانجانبی و سپه سالاری مورد بی عزایتی گشته مدتی از دولت
بار و سعادت کورنش سایه آمردگار محروم بود چون درین هنگام
بوسیله شعاعت و آتماس افسادهای بساط تربت مرادم شهشاه به
رقم عفو بر حریده جراثمش کشیده او را رخصت کورنش از بی
داشته بودند درین روز خسته بواسطه امیر خان جبهه سالی سده
اندر گشته عرق خصب و شویر از ناصبه تعصیر امشاند و بعطای
خلعت خاص اختصاص و دانشمند حال و ابراهیم خان که در
ملک گوشه نشینان بودند بمنابت خلعت شریف امتیاز پوشیدند
و داوود خان که در حدود بهکمر از دارا بی شگوه جدا شده بود
بمساعادت سعادت درین ایام دولت آستانبوس درگاه والا یافته بود

بعطای خلعت و شمشیر و منصب چهار هزار سوار که باب
منابت شد و بهار سنگه هاده که تازه از وطن باسلام غنیه سپهر و تنجه
بخدمت بود بمنصب سه هزار سوار و عطای خدمت و
حمد مرصع و اسب با ساز طلا و یک زخمیر بدن و ناره و علم
مورد انتظار مرحمت گردید و چون همواره شخصی که از آید آن سلسله
شاهت آید و مورد نوازش فرماندهان این دولت اند فرین
باشد از پاشگاه سلطان مخاطب برار منسوب عاقلات دادشاه
درا از روی تربیت و خنده زاک پروری با محضت نامور ساخته
محمود اقران گردانید و محمد بدیع بن خسرو بن بطر محمد خان
که سابق بشارت تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق
که سه هزار سوار چهار صد سوار بود سربلند گشته و گردن داس کور
دماغه پانصدی بمنصب سه هزار سوار و بر موجی دکنی
بماغه هزار سوار بمنصب سه هزار سوار سربلند گشته و انتخاب
بدیختند و سوبه گ پرکاش زمنددار سربور که درین تازگی دولت
آن موس در یافته بعطای خلعت و اسب و سر پیچ مرصع با علاقه
موازد مورد مرادم گواهی گشته رخصت وطن یافت و مدد الله
خان بمرحمت شمشیر و علم و الا در خان بمطاف حبیله مرصع
مرافرازی اندوختند و از اصل و اضافه دیلداد خان بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و شایخ عبد القوی بمنصب هزار و پانصدی
بجاه سوار مشمول مرادم همروانی گردیدند و همت خان خلف
امامان بمرحمت خلعت و قبل مباحی گشته با پدر خویش
مرخص شد و مخلص خان خلعت یافته با کبر آباد مرخص شد که

کومکین آن مستقر الخلافه را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان معین شده بودند هر برآمدن قدغن و هزارلی نموده مجال تعلق و امهال ندهند و مصحوب او یک عدد جلیقه مرصع از سرفرازش بجبهت بادشاهزاده والا تبار مرسل شد و غیرت بیگ بخطاب شجاع خانی و محمد صادق بخطاب دلاور خانی و وزیر بیگ بخطاب ارادت خانی و محمد علی ولد تقرب خان بخطاب خانی نامور گشته و شهنشاه عبدالعزیز بخاری و ملا عوض وحید و قاضی عبدالوهاب انصاری القضاة هر یک افعام بکهر روزبه کلیدان گشت مدر حسان ندیده و مدر رستم حنی و مدر عزیز بخششی از نوکران عمده دارا بی شکوه که درین ایام بمساعدت طالع بدوالت آهتناموس رسیده بودند بعطای خلعت و دمه اصم شایسته مبداهای گردیدند و بسداری زامرا و عمدتهای دارگاه سلطنت و سائر بندهای عمده خلعت با مزایمش منصف و عطای خدمت و شمشیر و خنجر و اسب و دهن و برخی امرحمت بقاره و سم و بعضی دانهام بقوت بواژتن یافتند و خوشحال خان و بسرامجان که سر آمد نغمه سنجان هندوستان بد هر یک بعافات ماده عین بهره اندوز عزت گردیدند و سائر اهل نغمه و نشاط و سرود سرایان آن مستقر انبساط پنجهزار روپیه اهداء شد و پیشکش بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر سه زنجیر عین و یک سراسر عربی و زنجارش حواهر و مرصع آلات بنظر روز رسیده رتبه قبول پذیرفت و همچنین بوندان عالیقدر و اسرای نامدار و سائر بندهای آستان ملک مدار هر یک در خور حال رحم پیشکش و نثار بجا آورده از مجموع موازی سه لک روپیه درجه

پذیرائی یافت و چون آن روز فرخنده بآئین بهجت و کامرانی و قرین طرب و شادمانی بانجام رسید شب هنگام آتشبازی که بشاره والا دران روی آب جون محازی درمن مبارک آلات و ادوات آن ترتیب داده بودند مسرت امروز خاطر نظارکیان شده فروغ انزای انجمن عشرت گردید و شب دیگر چراغانی که هم دران روی آب در کمال خوبی سرانجام یافته بود نظر فریب تماشاگینان گشت و تا سه روز این جشن پر نشاط و بساط انبساط مرتب و مهذب بود و درین ایام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر و مرصع آلات از مستقر الخلافه به پیشگاه حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام یرلغ گیتی مطاع بنام زبد اسرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات صوبه خاددیس بذیات خوشبختی از کومکدان صوبه مذکور که مناصب داند مغفوض داشته برخی از تائمان خود آنجا بگذارند و بر جناح تعجیل روانه پیشگاه حضور گردند و شب دوازدهم ماه مذکور که شب میلاد سعادت بذیان خلاصه بشاه ایجاد برگزیده خالق عباد مرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الاصعباء بود شهنشاه دین پرور بآئین مقرر این دوالت خیر اثر درازده هزار روپیه بارباب استحقاق و محتاجین و زمره اتقیا و صالحین انفاق فرموده سعادت دارین اندوختند درازدهم هوای شیر باغ دلکشای صاحب آبان که در عین دارا الخلافه واقع شده در گنشن همیشه بهار خاطر اشرف سر بر زده نشاط اندوز گنگشت آن مرا بستان بیض مکان گردیدند و روز دیگر عزیمت زیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه طاب ثراه مرکز

خاطر اقدس گشته کشتی سوار باد صوب توجه فرمودند و زول پاک
آن همای سدره نشین را بفتح و دعا روح و راحت بخشیده بزم
هرار رویده بخدم و محارران آن روضه خلد مانند انعام نمودند و
بعد از فراغ آن بطواف سرار مائض الادوار قدوة عرفای کرم
حضرت شیخ نظام الدین معروف باولیا که در همان سمت است
تبرک جستده یکبار رویده بمسجیان و محارران آن بقعه مذبر که
انفاق کردند و از آنجا بروضه قدسیه جناب قطب الاولیاء الواصلین
قدوة الاتقیاء الموحدین خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله سره
العزیز که در هفت گروهی دار الخلافه است توجه نمودند و در
زیارت بجای آورده و استمداد همت نموده دو هزار روپیه بسدنه
آن مقام قدسی احترام مکرمت فرمودند و اواسط روز از آنجا قرن
توفیق ربانی و برکات آسمانی عذاب معاودت معطوف داشتند و
در اثنای راه عشرت اندوز شکار گشته اواخر روز دولخانه همایون
از سر قدوم اشرف رشک بیت الشرف خورشید گردید و درین هنگام
لابان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر بحر حشمت بادشاه زاده را
قدیر محمد سلطان را بمرحمت دو امپ از طوبیله خاصه یکی با سار
مینا کار و دیگری با ماز طلا نوازش نموده مصحوب ارادتشان از
داشتند و یرایغ گیتی مطامع بغام ذوالفقار خان صادر گشت که قعه
مبارک اکبر آباد را بعد از رسیدن وعد انداز خان که بقلعه دایم
آن مرکز سلطنت مقرر شده بود باز سپارد و یک کرور روپیه با برخی
اشرفی از خزانه عامه آنجا برداشته با توبخانه و همراهان خویش
روانه اله آباد شود و به بادشاهزاده ملک مکمل محمد سلطان محلی گردید

و راحه اسروده کور و راز بهار سنگه هاده و گرد هرداس کور رجکت سنگه
هاده و پرم دوسید و دینه و تنیق بختان و گروهی دیگر از مبارزان
نصرت شان ضمیمه جنود معنی گشته مرخص شدند و همگی
در حور حال بعطایا و موهب بادشاه دریا نوال سرار از گردیدند •

توجه الیه ظفر پیرا بشکارگاه سورزن

جهت اطفاء نائرة فتنه ناشجاع

چون بقواتر اخبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر مهر
انور گردید که ناشجاع عاصیت دشمن ناسپاس با وجود اطلاع
بر معاودت موکب ظفر ایاب از حدود پنجاب و وصول بمستقر
اورنگ خلافت از اندیشه کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسه خیال
علی راه مخالفت و عناد می سپارد و بگام جمارت با جنود ادبار
بحدود بغارس نزدیک رسیده قصد اله آباد و عزم جنگ جوئی و
انسان دارد وای مصلحت پنداری حضرت شاهنشاهی که گنجبر
اسرار دانش و آگاهی و دستور رموز خلافت و جهان پناهی است
بر آن قرار گرفت که قرین دولت از مقر سلطنت نهضت نموده
بسمت شکارگاه سورزن توجه فرمایند و بکچند دران نواحی بششاط
شکار گذرایند منتظر ورود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش
مذبره کار باشند که اگر بنصائح هوش افزا و مواعظ غفلت زدا بصلاح
کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار زند و قدم جرأت از حدود

بزارس پیش نه نهاد بهمت پتله معارفت کند بادشاهزاد ناسدار
والا تبار محمد سلطان را با مساکر منقلا باز گردانند و خود نیز
بصداقت بعد از فراغ شکار مورون بمستقر دولت روز افزون مراجعت
فرمایند و اگر ز غنوده بختی و بندرتنی توفیق آگاهی و ابتیاه بیامده
مرغوت و اسنکبار امرازد و باله آبد آمده بارتکاب محاربه و بیکار
پردازد و تنبیه و گوشمال او را وجه همت گیتی کشا ساخته بدع
آن فتنه جو توجه نمایند و بنابرین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع
الاول موافق بیعت و دوم آذر عملی مشیخانه را خلعت داده ختم
فرمودند که سرانق اقبال پیروز زنند و عمارات فیض بنیان خضر
آباد محط بارگاه حشمت و جاء کردند و روز دیگر که ساعتی فرخنده
اثر بود اوائل روز با بخت نیروز و طالع دشمن سوز از قلعه مبارک
بر نیل ظفر گنج حوار شده بهمعنائی جنود آسانی رایت عزیمت
همایون بصوب مقصد برانراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
خضر آباد همه جا خلعتی را از زر افشالی دست چود کامیاب
ساختمند و برای سرانجام بعض امور در دران مقام دلکها بساط
اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری در
الخامه و حرمت و خیرداری مراد بخش که در نجا محبوب
بود بدستور سابق بامیرخان تفویض یافت و میدانخان بنظم
مهام آن مرکز حلاوت معین گردیده بعنایت نادری خاصه مباحی
شد و دانشمند خان بااعام بیعت هزار روپیه کامیاب مرحمت
گشته بانجاالتخان و ابرهیم خان و فخرخان و ظفرخان که از
منصب معزول شده در دار الخامة وظیفه خوار احسان بودند رخصت

امصرف یافتند و بعد انداز خان که بقلمه داری مستقر الخامة
البرآباد مورد انظار اعتماد گشته بود بعطای جمدهر میفا کار و باضامه
بالصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار نوازش
یافته مرخص شد که خود را بر جناح سرعت باکبر آبد رساند و
خدمت میر بخشی گری رمره احدیان که دار متعلق بود بسراوار
خان تفویض یافت و راو بهار سنگه بعنایت نیل و جمدهر مرصع
و امپ با ساز طلا و پرم دیو سیسودی بهعطای دهکدهکی مرصع و امپ
با ساز طلا و سیل سنگه سیسودی بهمرحمت امپ و راجه اودیبهان
مریخته بعنایت خلعت مباحی شده ضمیمه جنود منقلا گشتند
و فضل الله خان بخدمت بخشی گری واقع نویسی دار الخامة
و کرم افغان بقوجدارچی نواحی شهر تعیین یافته بعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و خواجه عبد الوهاب دهبیدی و میر عبد الرحیم
و داد اسلام خان مرحوم و جمعی دیگر از بندها در ملک کومکیان آن
دار الملک حشمت و جاء انتظام یافتند و کیرت سنگه بکامای بهاری
که قوجدارچی آن باو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتی چند
باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
سراسراز گشت بیسکم ماه مذکور رایات منصور بعیورزی و بصرت از
خضر آباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید
که غره لاصیه متح و ظفر بادشاهزاد عالیقدر و الا گهر محمد سلطان
بااعمار منقلا نور هم همین ماه باذاره رسیدند باجمعه شهنشاه
جهان صید گنان و شکار انگدان طی منازل نموده سیوم ربیع الثانی
سایه عز و جلال بر نواحی قصبه مورون گذراند و روز دیگر دران

آو برسی از قلعه آمد و باتفاق مرده مذکور در دو منبری اله آباد
 بار پیوست و هفتم ربیع الثانی که آن مورد نذران فتنه و مصداق
 باله آباد رسید مید قام باره نیز از قلعه برآمده باو ملاقی شد
 و چون آن باطل اندیش بخون بدستور سابق قلعه را بتصرف
 وا گذاشت و سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خون بنیات
 خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت ضمیمه جیش دند
 گشت و ناشجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب
 گذشته قدم جسات پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای
 هوشمندان خواهد گردید درین هنگام عاطفت بادشاهانه داوود خاور
 بمرحمت فیل با جل زر بفت نواخت و حسن علیخان را قوش بیگی
 کرده عطای خلعت و علم باضافه پانصد بمنصب دو هزار و هزار
 مباحی ساخت و یزدانی پسر عم او بقوادری فتح پور خانو از تغیر
 راجه مهمانگه بهدوریه و مرحمت خلعت و اسب و باضافه شش صدی
 چهارصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و سزاوار خان بخدمت
 میر بخشگیری احدیال از تغیر بعد انداز خان و عنایت خدمت
 او از اهل و اضافه بمنصب هزار و صد و پنجاه سوار و قزلباشان
 بانعام پنج هزار روپیه و شجاع خان و چندی دیگر از بلندها بمرحمت
 اسب مورد نوازش گشتند در او دهم ماه مذکور میر ابوالمعالی را
 میرزا والی مرحوم از جایگیر داران صوبه بهار که بنابر ضرورت
 بناشجاع گردیده درین وقت برهبری سعادت از لشکر او روی ارادت
 بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریامند بعطای خلعت
 و اسب با ساز طلا و میل با جل زر بفت و شمشیر با ساز میثا کار

و خطاب میرز حاسی و نعام سی هزار روپیه و باضافه هزار
 پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار مشمول مراسم گویا
 گون گردید و بعرض اشرف رسید که راجه افرنه کور از کومکیان
 معاکر معقلا که بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزی در اکبر آباد
 توقف کرده درین اوقات با رجوع بقیه کوفت از روی کار طلبی
 تعزیمت لشکر ظفر اثر از آنجا روانه شده بود در نواحی مستقر الخلافه
 اکبر آباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور
 از نواحی مکن پور می شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب
 هدست از دلای آگاه و استفاضه انوار توجه از سلطان اولاد الله شمیمه
 کریمه آنحضرت است بروضة قدسیه قدوة اصغیاء عظام نقاره عرفاء
 نرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند
 بشاه مدار اشتیاق دارند عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجا
 آرند و مجاوران آن مزار فائض الانوار را از فیض انعام عام بهره ور
 ساختند هفدهم ظاهر قصبه کوره که بادشاه زاده والا تبار عالمقدار
 رحمت بخت بلند محمد سلطان با عساکر مذکور آنجا نازل شدند
 و باشجاع بچهار گروهی آن رسیده توقف ورزیده بود و توپخانه در برابر
 خود چیده عزم صف آرایی داشت مضرب سرادق نصرت و ظفر گردیده
 در اندیشه ازاد ارجمند بلند مقداد محمد سلطان احراز سعادت ملازمت
 شرف نموده یگهزار مهر بطریق نذر گذاریدند و بعطای خلعت
 (۲۴۱) و در هر روپیه یکصد و مجاوران آن مزار فائض لاور تظا
 درند هفدهم

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و همچنین سایر امرا و پندهای
که در رکاب ایشان بودند بدولت زمین بوس رسیدند - از شرائف
اتفاقات و بدائع اسباب فیروزی آنکه زبده امرای عظام معظم خان
که بموجب برلغ گلبی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان
گشته بود درین تاریخ که در روز بعد از آن محاربه و قتال روی داد
بموجب حاکم و حلال بدوستانه حاکم سالی آستان سلطنت شد و از
رسیدن بوقت مجددا حسن احلام و نیکو ننگی و جوهر هم
و کار طبعی آنحال و لا ممکن که در پیشگاه خلعت جوق ظهور نموده
مشمول اظفار عاطفت و توجه بادشاه گشت و یک هزار مهر برسد
بدر گذریده بعطای خلعت خاصه بد نادری قامت مبالغت
انراخت و شهنشاه مؤید مظفر روز دیگر دران منزل فیروزی انرا
اقامت گزیده بتقسیم افواج نصرت شعار و تمهید لوازم رزم و پیکر
پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بمغایبت خاتمه
خاصه با علاقه سرواورد و یک صد اسب از آنجمله ده اسب عربی
و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه سرواورد و یک
صد اسب از آن جمله پنج اسب عربی و عراقی یکی با زین
و ساز طلا و خان دوزان و راجه رای سنگه هر یک بعطای خدمت
و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمهرمت اسب عراقی
و پرموجی باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار
مطمئن انتظار نوازش گردیدند •

ذکر محاربه شیران بیشه هبجا و بهادران رزم پیرا و قتم و فیروزی عساکر ظفرلوا و فرار ناشجام ادبار افزا از معرکه مرد آزما

در ضمن دور بدین دنده زمان دانش آشن صورت اینمعنی جلوه گر
ست که هیچ معدی در آدمی نگویده تر از حاجت و برداش
جویی : شور ادگری و دنده خوی است چه برداشت این خصال
دستیمه بسیار باشد که دونهای عظم خان پذیر کردن و کج رعیت
و نصر حشمت سلطان و الا مقام پادشاه گرانند بسا داندان و الا نزان
بامروزش دران جدال و عداد خرم ابدال و کمرنی بباد داده اند
راز باطل ستیزی و شک سری سر بر سر کیده وی نهاده • شعره
بسیار یک کار آنگهان روشن است • که زنجیر کردن رگ گردن است
نجا شعله باحار و خس آن کند • که با خویش مغرور ندان کند
نهی مغرور طرف همچون حباب • ز خویش است بنیاد کوش خراب
خاصه دران هنگام که این رذائل مساند انجام یا سوء تدبیر و اختلال
رای که خود به تنهایی سرمایه هزار زیان و بحقیقت دشمن
خونگی عبارت از آنست قرین شود و اگر با اینحالت و خاصیت اثر
نفران نعمت و فایده دینی و دنیای عهد و ناحق شناسی علاوه گردد
و بدست خیر احساس و اندیشه حق پوره که دواست و بهروزی و سعادت
و مدد از آن نتایج و برکات آن است مفقود باشد مکانات آن بطریق
و از پیشگاه عدالت منتقم حقیقی که پادشاه هر نیک و بد در
کارخانه قدرت بدیع اوآماده و مهیاست بمنصه ظهور رسد و پیداست

که چون کمی را اتفاق ظهور این احوال با یکی از خداوندان اقبال و برگزیده‌های خاص ذوالجلال افتد زود تر از زود مستحق خدای و نکال و سزادار نکبت و ادبار گشته سرانجام کارش بخوار و نگونساری کشد آری در پیشگاه اراده ازل و مصیبت ربانی هر دس غفلت حجاب بگیرد روزگارش خاب مدلت بسوزد و هر که از مجال جرئی و ناخردانی با فضا و قدر ستاند و با کار کردن آسمانی در آویزد • ع • چنان امتد که هرگز بر فحیض • مصداق این بدع سخن صورت حال با شمع دانه خوی عاید دشمن است که بی خردی و باطل اندیشی و زیاده طلبی و حسد کیشی حفرق مروت و مردمی خدیو جهان و مراعات سوابق عهد و پیمان بر طاق نسل گذاشته بیداد دامن نخوت و غرور ایران خلاف و نزاع ابروخت و بدست کردن خویشتن همیشه بر پای بخت و دولت زده بآتش کین خود سوخت تفصیل این مقام آنکه چون بمصالح و ای بادشاهی که هر یک عنوان نامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش بشاه غفلت و غرور را ادا و شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافته از اله‌آباد بقصد محاربه و پیکار کام ادبار پیش نهاده در عزیمت باصواب خویش و سوخ و اصرار داشت و درین وقت با جنود نکبت اثر در برابر مؤنث ظفر پیکر نهاده همت بر استیصال خود می گماشت لاجرم شعله قهر جهان سوز شهنشاه دشمن گذار از کبر غیبت زیاده در مصر مطوت بادشاهی از مهیب غضب و زدن گرفت و تنبیه و گوشمالی آن بخرد بن مال از واجبات دولت و اقبال داسده روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و هجدهم ماه

از صیوم وصول ریات ظفر پناه بموضع کوره بود عزم صف آرائی و گلزار با آن برگشته بخت تیره روزگار از خاطر اقدس سر برزده در قهرمان جلال صادر شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان را بشتر برده در برابر افواج غنیم صاعقه بار و آتش نشان حازند • موکب صورت پدرا اوی همت بدع اعدا برارزد بمجرود مدور در درمب اثر در برابر لشکر چون بحر ز جندیش نسیم بجوش آمد • پادشاه شیر امین دشمن شکن تن بزیب حده و جوشن پیرامنده توجیح همدیگر همدیگر موج ز بی هم برخاستند و یسارون جنود دولت میرو تو زکن بهرام صولت به ترتیب و تصویب عساکر گردون شکوه بر حده صقوف قتال بر آراستند هر اول برایت اقتدار غره جبین حشمت و سربلندی طراز کسوت نصرت و فیروز مندی بادشاهزاده در برابر محمد سلطان رونق یافته خان عالم و سید مظفر خان باره و سید بجانبان باره و اراد تخان و شیر سنگه راتهور و قزلباش خان و حاکم اودیدهان میرتیه و هر جس کور و بهادر بیگ و راجسنگه کور و حاکم کور و گروهی دیگر از مبارزان شهامت نشان بایشان معین و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر بر قندازان و جمعی از شیران عرصه و غا و ثابت قدمان معرکه هیجا مثل فتح جنگخان در سخاوت انصاری و رادبهار سنگه هاده و لودیکان و سید شیرخان و وزیر ستخان و سکندر دوهیل و رام سنگه راتهور و دولت و سید نور العیان باره و کاکر خان و هید الباری و قادر داک

انصاری و عبد الرسول بیگ روز بهانی و محمد مراد بیگ بهراولی
آن مقدمه الجیش فتح و مبروزی و اهتمام مراسم برق انگیز
و دشمن سوزی پیش قدم میدان نصرت گشته گوی مصابقت
اقرار ربود و راجه جسونت سنگه را با سپاه و راجپوتان او در برانفر
نصرت آثار حکم صف آرائی شد و مهیم داس و راهپور و محمد
حسین شلدور : میر عزیز بدخشی و یلوی چوهان و رام سنگه و غیره
راهپور و مهمه فوج او گشتند و اسلام خان با احتشام خان و سیف خان
و اکرام خان و همت خان و سید بهادر و سید علی اکبر باره و
زیر دست باره و شجاع خان و داور خان و ابو مسلم حویش اسلام خان
و میریز مهمه و سید یادگار حسین باره و عبدالله بیگ و کشور سنگه
هاده و سید احمد کبیر و سید کرم الله باره و شهاب الدین قلین
و سبحان سنگه بیگ روز بهانی با برخی از توبخانه و جمعی از بر تقدار
بهراولی آن فوج دریا موج قرار یافت و سرداری جراتناور و میریز
شعار نام از دره باصره در است و کامگاری و غره باصده حشمت
بخنداری با داسا فراده عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده چپ
ایشان با خان دوران و راجه رایسنگه سید سودبه و میریز خان و میریز
دیور و سبیل سنگه سید سودبه و هوشدار خان و مسعود خان و سقر
داس سید سودبه و سید شمس باره و راجه چترمن جادون و جمعی
دیگر از بندها و منصبداران دوران طرف صف نصرت آراستند و
رام سنگه باره و امر سنگه باره و چندراوت و علی قلین خان و جگت سنگه
هاده و مورجمل کور و شرفخان بیگ ترکمان و کاکر خان و
حسینی و میر بهانی و فتح سنگه کچوا و چندی دیگر از مبارزان

نصرت سنگ بهراولی آن فوج مامور شدند و سرگردانی الشمس
حسن حراب و کوشش بهادر خان تقوی صا یانده مصری و غلام
محمد افغان و عبد النبی انصاری و لد هادی داد خان و محمود خان
ایاق و سلطان داود زئی و عمر ترین و گروهی دیگر از بهادران
حالات پیش شهادت آتین در سلک همراهی او منتظم گردیدند
در دمت راست موکب جلال داد خان با جمعی از دلیران
و صف قتال مثل راجه اندرمن دهندی و راجه دیبی سنگه بندیده
یکه تاز خان و سادات خان و سید شجاعت خان و عبد الرسول دکنی
چتر بهوج چوهان و اندرمن بندیده و ابو المکارم و لد افتخار خان
مردم و خواجه رحمت الله و خواجه حسن و خواجه محمد شریف
در دندی و کوشن سنگه چندراوت بطریق طرح معین گشته کمر
جانشانی در میدان همت بست و راجه سبحان سنگه با سید مبروز
خان و هریر خان و حسن قلین خان و سید بهادر بهکری و فتح خان
و کامگار خان و اب ساه بیگ خان و مقدم خان و وزیرخان و سید
محمود خان و دره و لد یوسف محمد خان و مددزا عمی عرب و
مردم و حصار پسران هریر خان و سید قطب عالم و دیگر مبارزان
نسبت گیش ثابت قدم در دمت چپ طرح شده چتر آسمان
سای هما آحای از اوچ قول حایه سعادت بر مفارق قدریان مقیدیت
مند انگشته قلب لشکر بفر شوکت و حشمت بادشاهی که پرتو انوار
عصمت و جلال الهی امت قوت گرفت و جمعی از بندهای

اخلاص نشان مثل عابد خان و اسد خان بخششی دور و بیض الله خان
یا محمد عابد برادر خود و سید تمیز خان و محمد بدیع بن حمد
بن ندر محمد خان و ابدار خان و رضوان خان و محمد خان و شاد خان
و تهور خان و مخلص خان و افتخار خان و اله یار خان و عبد
هدایت الله صدر و رای راان و شیخ عبد القوی و سرخان و بیگ
حمده و میر نعمت الله و محمد علیخان و مراد خان و ذوالقدر خان
و سیف الدین صفوی و شیخ نظام و ملتفتخان و اسمعیل خان
نجاتخان و لطف الله خان و لد سعد الله خان و افتخار ولد فاحر خان
و قباد بیگ و آقا یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان
و قطب کاشی و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم و فتح الله نور
معتمد خان و جهانگیر قلی بیگ داروغه قورخانه و محمد نوری
برادر زاده وزیر خان و اختیار ترین و عبد الله بیگ شیرازی و زار
محمد انصاری و جمال غوری و صالح بیگ و کامل بیگ گرز برادر
و حواجه بختاور و خدمتگار خان کامیاب ملازمست رکاب ظفر ملک
شه نشاه مالک رقاب گردیدند و تا بنده اختر برج - ملطمت و حشمت
گوهر درج خلافت بادشاهزاده محمد اعظم را بدستور دیگر معارف
و حروب بهره اندوز سعادت همراهی نموده با خود در حوضه فیله
نشانیدند و عمده امرای عظام معظم خان را که با جمعی در
باولغار رسیده بود در حوضه فیله جای داده حکم فرمودند که در
مرکوب او در جنب فیله مبارک باشد و یمن و یسار قول که در

(۴ ن) رضوی خان (۷ ن) الله یار خان

رضوی بصرت و ظفر بود بدو فوج دیگر احتکام یافته سرداری میمند
گوهر شهابت و کار فرمائی محمد امین خان میر بخششی مقور
گردید و گنج علی خان و سید منصور پاره و بهکونت سنگه هاده
و مترسین بندیل و سید مسعود پاره و عباس افغان و فرهاد بیگ
نایب دران خان و خواجه صادق بخششی و حیسنگه بهدری و سید
آثار پاره و شیخ نظام قریشی و سید حامد بخاری و روپسنگه راتهور
و چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائی میسره بحسن
نصالت و جاهدشانی مرتضی خان تفویض یافته سید حامد
خلف او و کیسری سنگه بهورتیه و رای سنگه راتهور و سید بکر
نقدیل و محمد بیگ ارلات و نصرت خان و نیاززی خان و رکعتیه
سنگه راتهور و خانه زاد خان و قابلخان و ملطمان بیگ و میر رستم و
احمد کاشی و شیخ جلال داود زئی و لطف الله میدانی بهمرای
و زینب یانفند و عبد الله خان حواری و عبد الحمید دکنی و
زده ای و سیف بیجاپوری و آتش طماق و ولی بیگ کولائی و
امام وردی و یادگار بیگ ارلات و قرب شیخ ولد طاهر خان مرحوم و
جمعی دیگر از دلیران از طلب بقراولی و چاه ظفر پناه توسن جلالت
و استخفاف و خدمت چنداوی بخوانخان و اخلاصخان و هزارار
خان و رای قانوجی و جمعی دیگر از منصبداران و گروهی از اعدیان
مفوض گشت و فیلان ملک پیکر خصم امکن دشمن را که هر یک
نیزه ابر طوفان خیز بلا و مایه حیه روزی اعدا بود باسلحه و یراق
چنگ شکوه آسمانی یافته و برق انگنان چابک دست قوی بازو
و نقد چپان مو شکاف شعله خوب بر پشته پشت آنها جای گرفتند

و در هر فوج چندی از آن عربده جویان معرکه آشوب با توپخانه جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و مولوت دقیقه ذامری بدید در آنروز از کفرت سپاه و جوش لشکر آغاز شور محشر هویدا بود و غبار هم جنور و غور مواکب منصور پهره آسمان و روی زمین دید لشکری آراسته و رنگین چون خیل سبزه و ریاحین نوگفتی از زمین میجوشید و جیشی پر قهر و طیش مانند امواج بحر مواج شورش کین میخورد زمین با همه تحمل و سخت حاسی از حد گزاف آن خیل انبوه ستوه بود و از بسیاری بیان آهین جوش فلک شکوه سراسر داشت و صحرای کوه می نمود • شعرا زمانه سور محشر عرض منگود • زمین از چرخ وسعت قرض منگود چنان از جوش لشکر محط جا بود • که نقش سایه بردوش هوا بود اگر سبزه بارییدی چو آوان • نمایی بر سدان نیزه دوازده القصه قریب بود هزار سوار مکمل آراسته که کم رفتی در طن رات ملاطفت نامد و خوین گردون قندار مثل آن فراهم آمده اند مریای بید و آمادگی گام و دار گردید و حکم اشرف صادر شد با از روی معلی و در آنخانه والا در همانجا که بود نزول اجلال دنا باشد و در همین روز دشجاع بدزیه ترتیب و تسویه افواج خویش پرداخته خود باله و در آنجا و عبد الرحمن بن ندر محمد خان در آن مراگرم و بند اختر پسر خرد خود را با سید عالم دایره وحدت طلعه دار اله آمان و سنج و سبک اله پسران اله در آنخان با موخی خان مدکور و مشومی دیگر از مردم کاری هر ایل کرد و سنج وانی بر می را با جمعی بهر آنی آهین نمود و زان الدین پسر بربر

با موخی عظیم در برانگار باز داشته حسن خویشکی را با جمعی هر ایل او ماضت و مکر مخان صفوی را با سید راجی و چندی دیگر از سردران عمده و گروهی انبوه در جرانگار مقرر نمود و سنج ظریف در آن زنی را با فوجی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه با ابوالمعالی میر آتش گذاشته میر عه الدوله دیوان خود را با جماعتی بچند اوی و سیه قلی اوزبک را با حوخی بفراری گذاشت مجمل بعد از دفعه ای چهار گوی از رزم مدکور که صفوف قتال ترتیب یافته شهشاه مؤید عالمگیر تسلیم سینه خویش که در معارک رزم و پیکار و التزام سوارانی بر دل برآمده اند تا فروغ طلعت مهر انوار از ابرج رفعت و عوثر عرصه گزارش داده هم از حسن دایری و تلاش و جوهر سعی و کوشش معاهدان فیروزی شعار آگهی یابند و هم مواج نصرت اثر و کوه چاه و شکر را مشاهده و عظمت و جلال آنحضرت سرمایه ثبات و قرار هست و استقلال گردن دسان خورشید که در سپهر اعلی برآید بر وادی طغر با مکر آسمان منظر سوار شده پایه افرامی عزت و علا گردیدند و دستان حدوت توبیخ و تابید با فریدون و حشمت جمشید در نال آهستگی و آزار نوعی که ترتیب صفوف و تسویه افواج برهم خورد مصافی که تا لشکر گاه عید بود بگام نصرت پیمودند و سه پس از روز گذشته بغاصه بدو گروه از معسکر مخالف در سرزمینیکه توپخانه همایون را نصب کرده قراران موکب اقبال آنجا میدان جنگ دیده بودند در برانرا اعلی صف کشیدند با شجاع منته اندیش آنروز ندانم حرات از جای خود پیش نگذاشته بروی از

توپخانه را با حید عالم بارهه و سید مرتضی امامی و شیخ ظریف و شیخ ولی فرملی و سید حاجی و سرداران خویش ربع گروه از لشکر گاه پیش فرستاد که آمده برابر جنون ظفر اثر به توپ و تفنگ نیران جنگ بر امروزید باشاره والا کار فرمایان توپخانه منصور در شعله افروز حرب و بدکار گشته ازدهای آتش دشان دان و فداک خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان سخاها دادند و تا شب از طردین هنگام جدال گرم بود و چون شب در رسید و طلعت لیل پرده تیرگی بر چهره بخت اعدا کشید ناشیام نرفته مذکور را با توپخانه باز پس طلبیده سپاه خود را یکجا فراهم آورد و چون سرزمینی اعدا آنجا بجنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر مسطح آنها اشراف داشت معظم جان بصواب دید رای صائب چهل توپ از توپخانه بادشاهی برده در سرزمین مذکور رو به لشکر اعدا نصب نموده و پرتیخ گیتی مطاع صادر شد که عساکر ظفر قرین بهمال ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اچان فرود آمده جوشن و سلاح شب را پاس دادند و سرداران فیروزی نشان هربک در پیش موج خود مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل بماند و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر فیروزی مصاف گشته باهتمام مورچالها و تالیف مراتب خبرداری و کشتک قیام داشت و آن شب بر طبق فرمان لازم الامتثال مبارز مورکب فیروزی مآل سلاح از بر نیفتادند و زمین از اسبان بر نداشتند و گیتی خدو عالم گیر بعد مراجع از مراسم حزم و احتیاط باد و از نیل فرود آمده بدو توپخانه مختصری که باشاره والا درون بیرون

امسال ترتیب یافته بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی از حضرت خلاق ما پشاه با تخت بیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند و در اواخر این شب ساعات پرتو سالحه شورش افزا بظهور بدوست که طهر بدین صورت در سمت آرا چشم زخمی عظیم داشتند و از اجابت بی الجمله تفرقه و درهم خوردگی عساکر منصور راه یامت چنانچه جمعی از کوه فطرتان تدک حوصله را که از پیدای ثبات العس در موج همت بهره نداشتند پای ثبات و قرار لغزش پذیرفته عیان امتثال از کف رفت و تیمه درونان نفق پژوه را که هیچ لشکری از وجود فساد آموذ آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی و براه روی بدست آمد اما هوا خواهان وفا کیش عقیدت مند که پیوسته لطائف تابیدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی در روز این دولت جاردانی بی توسط اجاب ظاهری بچشم شهید و عدان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند این خدیو مؤید فیروز مند بارها در مهالک و اخطار سنجیده بحیل المنین امداد پیروال شهنشاه دین پناه وثوق و اعتصام تمام داشتند تزلزل در اساس والای عبودیت و اخلاص شان راه نیانست - شرح این واقعه عدت افزا آنکه راجه جسورست سنگه ضلالت کیش جهالت خو که شهنشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم جبلی مواخ زلت و تقصیراتش را بعفو و بخشایش مقرون ساختند مراحم عنایات بی اندازه که بعضی ازان رقم زده کلک حقائق نگار شده در باره او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و

انقیاد نهاده اظهار دولت خواهی میکرد چنانچه بدین جهت درس
یورش ظفر پیرا بهمراهی موکب جهانکشا اختصاص یافته بود لیکن
از آنجا که طینت فتنه سرشت او از خمیر مایه کفر و عناد مغیر
و داعیه شرف و فساد در ضمیر نفاق پرورش سرگروز و مضمربود و نظر
بر خبیث باطن خویش کرده خائف و ناپسند می زیست پیوسته
از بد نهایی و شقاوت منشی فرمت انعام و بد اندیشی می جست
و نهانی ماده خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا بد
در بدومت که خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کابر بد نگال کرده
او را سردار موج برادر مار ساخته بودند بعزم شورش انگیزی از صبره
کارزار قصد مرور نمود و شبشب کس نزد ناسخاج مرسله از دیار
فاسد خون او را خبر داد و در آخر شب مذکور از تیره ریزی و سرکشی
بختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ضلالت
کیش که با او در بربره معین بودند مژد مهیج داس و رام سنگه
و هر رام راتهور و بسوی چوهان و جمعی دیگر از سبب عقیدن
باغواهی غول حیل و ترور از موکب منصور روگردن شده عمان بودی
ادبار تامت و نخست داندوی نادشهرده محمد سلطان که سرسوزا
آن گمراه بود گذشته مردمش دست جسارت بغارت کشودند و هرچه
توانستند تاراج نمودند و چون بلشکرگاه انبال رسید نیز در اندی
گریز از مقامیر لئیم دست اندازهای عظیم رافع شد و همچنین
آن مرغیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهرجا میگذشت
هرچه و هرکس بر مر راه می آمد دست خوش تاراج و پایمال
تطاول راجپوتان میگشت و ازین جهت شورش و انقلاب عمومی

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم بر آمدند و خبرهای موحش
لشکر آشوب شائع شد و مفسدان فتنه جو و هرزه کاران اردو مر
فساد برداشته دست جرأت بخراشه و کارخانهجات و دواب یادشاهی
و ائمه و اموال اسرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده بخود مری
و شورش انزائی پرداختند و چون نزدیک بصبیح این خبر بلشکر ظفر
پایه رسید باعث برهم خوردگی جنود فیروزی اعلام گشته سنگ
جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم بهمت
دست کم حوصه و آحاد لشکر و سپاه برای خبرگیری بنگاه از روی
مرسنگی و اضطراب بمعسكر والا شتافتند و دامن تقریب رخ از عزمه
کارزار فتنه و جمعی از سینه نهادهان کشته اندیش و در رویان مدافعی
کندش بحیثیات باطن و مکرهای لا طائف احمال علیه طرف مخالف
را رحمان داده شبشب بلشکر ناسخاج پیوستند و گروهی دیگر از
مدان عامت گزین و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پس
کشیده از دولت مراقب و همراهی موکب جهانکشا باز ماندند
و همه چون خبر دراز آن ضلالت شعار بمسامع جلال رسید خدیو
نورکار که ذات مدعی شایش سعدن تحمل و وفار و همت ثابت
ارکیش در شدائد و مهالک دسان کوه استوارست اصلا و قطعا بوقوع
این مقدمه از حد برفه تامل در بیای استقلال آنحضرت ره نیامت
و از سر پند اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سواره ایستادند
و سواهی اسرا و بندهای که در رکاب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب
در نه فرمودند که منوج این قضیه را از منمات امباب نقیج و ظفر
مید بزم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش را داعیه بدخواهی و خلاف

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصالحت دولت امت و عذریست
 عزای کردار نگویدد خویش خواهد یافت و بجای بر هم خوردگی
 صفوف و تجدید توڑک افواج پرداخته اسلام خان را که هراول بر اعزاز بود
 بجای آن رسیده بخت تیره روزگار سردار کردند و میفغان و اگر ام خان
 با جمعی از دلبران پاکر جو و مبارزان بسالمت خود هراول او را خاند
 و دیگر دانه صفوف نصرت و مدروزی آراسته لواهی در امت و بهروزی
 امر کردند و چون کوبه اقبال جهان امروز صبح ظاهر شده غبار فساد
 هندی تیره روز شب فرو نشست و خسرو گردون سریر عالم گذر مهر
 بقصد جهان کشتی ترکش زرس از خطوط شاعی بر میدان بست
 شهنشاه خورشید قمر ملک امتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
 و کارزار جوشن نصرت و توبه پوشیده و تبع بخت و تابند همان
 کرده بدستور روز پاش بر فلی کوه پیکر سپهر مانند سوار شدند و
 اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایست مذبح آیت مجتمع بود
 بواسطه مزاج فضیله شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره بخت
 درین روز خسته فراموش بنصف متعرق شده از موکب حائل
 تخلف ورزیده بودند لیکن از آنجا که این پادشاه توفیق سپاه
 بمقتضای **وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** در معارک کشور کشائی و جهل
 مقامی جز بر تابد آسمانی و نصر و اعزاز ربانی نظر نیست و از
 کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا دادش بر
 امانت و امداد مدیه و لشکر نه چه بکرات در شاند محاربات مدد
 کرده **كَمْ مِنْ نَفْثَةٍ فَلْيَاةٍ غَلَبَتْ نَفْثَةً كَثِيرَةً يَأْتِي اللَّهُ** را هنگام گذشت
 امادی و قلمت اعوان و انصار آزموده به نیروی ابات و اعتماد

در مضمار شجاعت و شہاست گوی سروری و نصب المبق
 ستری از خسروان آفاق ر بوده نظر القفات همت بر تفرق افواج
 و نفس کمیت لشکر منصور نیفتند با انتظار جنود غیبی و اعتضاد
 حبوش همای با بقیه عساکر فیروزی مآل متوجه میدان رزم
 و عزم دغال گردیدند و باشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت
 تقسم مواج نموده میمند و میسره و قلب و جناح مرتب داشته بود
 درین روز آن ترتیب و صف آرانی را تعمیر داد و مجموع لشکر
 حوش یک صف کرده در عقب توبخانه باز داشت و خود با بلند
 خنجر پسر خرد در وسط موج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ از رسید
 عالم و شیخ ظریف داود زنی و شیخ ولی مرملی و حسن خوشکی
 در دست راست و مید فاسم و مکرم خان و عبدالرحمن خان بن قدر
 محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند محمدا شهنشاه جهان
 عساکر گیهان حقان به توڑک و آئین شایسته آهسته آهسته روان
 سه چهار پنج گهزی از روز گذشته با موج غنیم رسیدند و نخست از
 طرین بان اندازی و جنگ توپ و تفنگ سر شده بیوان جدال
 استعمال یافت و هنگام برق انروزی و عید موزی گرمی پذیرفت
 و بهت صور ضرب زن و نیش زنبورک خصم افکن آثار قیامت
 اسکر و رگ جان دشمن فگار گردید توپ حبه درون آهنین دل
 آواز بلند آوازه اجل در شش جهت معرکه در داد و مهره تفنگ
 جان گسل از مهره پشت مخالفان گذر کردن آغاز نهاد و از گرمی برق
 بعدق و بان آب تیغ و سنان آتش آمیز شد و بسکه ناثره کین
 بر امر و خفت تو گفتی زمین شعله خیز و آسمان شراره ریز گشت

• شعر •

شد از برق کین گرم بازار جنگ • خروشید باز از دهائی تفنگ
 مصادم ز خوابیدن ماسها • همین رفت دشمن بخواب فد
 ز پس آتش کینهها در گرفت • عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت
 درین حالت از توخانه همایون نویی به فیل مرکوب زمین الدین
 پسر ناشجاع رسیده بکهای فیلبان و یکپای شخصی که در عقب
 میل نشسته بود بر پراید لیکن یار و فیل آسیبی نرسید و رفتند
 غلغله صرب افروخته تر شده میان هر اول جنود مسعود و لشکر
 مخالف کار جنگ از رعد خروشی و صاعقه ریزی توپ و تفنگ
 گذشته پآمد و شد ناوک و خدنگ رسید و مبارزان پیکار جوو بهادر
 شهادت خو از هر دو سو دمت کوشش از آستین جرأت برآورد
 بمقتله و ستیز پراگنده و بآتش غیرت هنگامه کارزار گرم ساختند
 از کثرت بارش تیر گمان نمودار ابر مطیر بود و عرصه دار و گیرار
 مبارزان دلیور نستان هر شیر می نمود نوک پیکان جگر فرساجون
 آسا خار آرزوهای باطل از دل اعدا بیرون کرد و ناوک متفر شک
 جان را به شدک حازی و رخنه بردازی هوای پندار و غرور از سر
 پر شور مخالفان بر آورد

ز برج کمان طائران خدنگ • پریدند بر روی مردان جنگ
 نهان گشت از تیر برق عذر • بدان سان که در زیر نرگس کدر
 گذشتی خدنگ از تن زخم دار • به میر جمیع باد از لاله زار
 درین اثنا حید عالم باره که از مردان عده آن لشکر و رکن اعظم
 آن جنبش نکبت اثر بود با موجی عظم از دایران کار طلب جلالت

لشکر و سه فیل محنت جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشوری
 و برهم زن لشکری بود از دمت راحت غنیم بر جرانمار موکب ظفر
 شمار حمله کرده بصدقه فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد
 و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدانعه
 و مبارزه نیامدند و بی کوشش و آویزشی هزیمت خورده پراپ بی
 سامومی شتافتند از وقوع اینحال کمال تفرقه و فتور پساگر منصور
 رانیده تمام افواج بصر امواج بهم برآمد و مردمی که نه آبروی
 غیرت و حمیت داشتند و نه بهر از گوهر بی بهای اخلاص و ندویت
 بوسمه دیو پندار و رهنری غول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان
 شده عیان بواجی گریز میزدند و بی ضرورت عار نوار گزیده عرض
 میادگری و ناموس مردی خود بردند و ملک جمعیت قول همایون
 نیز از هم گسسته زیاده از دوهزار سوار در رکاب فیروزی مآب نماد
 دایمه مخالفان تیره اختر از مشاهده تزلزل افواج نصرت اثر خیره
 نرسیده به همان هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روی جسارت بقلب
 لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران جنود فاعره مرتضی
 ح از میسر فیل و بهادر خان از الشمس و حصن عالی خان از طرح
 دست چپ هر یک با معدودی از همراهان به نیروی همت و اخلاص
 رهش شجاعت بر انگیزخته سر راه بر دشمنان گرفتند و در همین
 وقت سله شاه توفیق سپاه نیز از مشاهده این حال روی میل مبارک
 آسمان تمثال بسمت ادای بد سگال گردانیده متوجه دمع آنها
 گشتند چنانچه پشت قول همایون بجایاب بر اعمار نصرت آثار گردید
 و مبارزان میروزمند و معاهدان ظفر پیوند که بر ادای حمله برده

بودند به نیروی جرأت و استقلال خدیو کشور انبال و پشت گرمی
امداد و اعانت سایه ذوالجلال بجهد و کوشش تمام بآن گروه بد فرجه
در آویخته چون باد صرصر که بر خاک و خاشاک سبک هرزد آن
جسارت کیشان محال اندیش را از پیش برداشتنده و به تیغ تیز و حلق
خون ریز بسیاری از آن برگشته بختان باطل سقیز را بر خاک هدک
انگنده لوای غلبه و استیلا بر افراشتند مید عالم را بمشاهده جود
شهامت و دلدریج بهادران فیروزی لوا باد نخوت از حر رفته و نازی
همت هست گشته بگام فرار و ادبار براهی که آمده بود باز گشت
لیکن آن سه فیل مست عریضه جو که پیشاپیش فوج او بودند از
دفع و منع مبارزان دلیر و ضرب تفنگ و تیر رخ از عرصه کلرز
نقافته بر همان تیره خیره و تیره پیش می آمدند بلکه از بارش
تیر و پیکان و صدمه بندوق و بان بمان سبیل از ریزش ابر تند تر
روی قهر و صولت بجانب قول ظفر قرین آوردند و از آن سه فیل با
پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بغیل مرکوب مبارک قریب
و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر
و قار بحمله آن سیه مست باد کین از جا نرفته سرشته شد
و قرار که مهدن سیمه آن خادان موید کامکار است از کف نگد شد

• شعر •

بمردی ز جا یک سر موشد • ز راه چنان سبیل يك موشد
به تمکین سرشته ز بس جودیش • نجیبید جز نبض از بیکرش
و بقراولی که در حوضه یکی از فیلان همراه نشسته بود اشاره
بصدور پیوست که فیلبان بد گهر خیره رو را که سوار آن فیل

حنک جو و باشاره کجک محرک صولت و تندمی آن بد مست
دبوانه خوب بود به تفنگ بزند و از بیچالکی و تیز دستی بندوقی
ساخته بمساعدت اقبال خصم افکن شهنشاه جهان تیرش بر نشان آمده
و آن مقهور لئیم مانده دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد
و نمان پلنگ خشمگین که از قلعه کوه نگوینار گردد از بالای فیل
نور افتاد و فیلان بادشاهی رسیده فیلبانان دلیر و چالاک خود را
به پشته پشت او رسانیدند و آن ده صفت گسسته عیان در
بید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن دو فیل دیگر از قول
همان گذاره شده بجانب دست راست جفون مسعود حمله بردند
و درین اثنا بلند اختر پسر ناشجاع و چندی دیگر از سرداران او مثل
شیخ دلی فرملی و شیخ ظریف داود ژنی و حسن خویشتگی و خواجه
حسین هریک با فوجی روی جسارت بصمت برانفار مرکوب فیروزی
آوردند و هم از رفتن فیلان مذکور و هم از حرکت این فریق بآن
طرف درین وقت که خدیو کامکار مخالفان تیره روزگار را از جرانفار
دفع کرده بودند از عقب قول منصور که بجانب برانفار گشته بود
آن برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که غنیم بآن
طرف حمله کرده شهنشاه مالک رباب خواستند که با ملازمان رکاب
فصرت مآب عیان توجه والا بآن مو تافته بدفع اعدای پردازند از آنجا
که یکی از کرائم فضائل و جلائل خصائل آنحضرت این است که در
عین شدت هنگامه حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پهلوان
روزگار را در آن حالت مرد آشوب متانت رای بر جای ماند و اجرای
در شهادت و دلدریج بر نهی اقتضای عقل اتفاق افتد آن خدیو

مؤید عالم گیر را با کمال جوش بشه باد شجاعت و پیردنی مرز شنه
دانائی از کف نمبرود و همواره جوهر ششمر با گوهر تندرست
میبرد در اندای این اراده بخاطر دانشور رسید که چون روی جنگ
و کارزار بسمت حرارت گشته هجوم امواج مخالف در آن طرف است
و ازین جهت هر اول منصور بیزبان جانب مین کرده مداد از انحراف
قول بسمت برانگار باد شاهزاده عالم قدر را لا تبار محمد ماطن
و نوال فقر خان و که مقدمه الجیش ظفر اند تذبذبی بخاطر را
یافته این حرکت را بر چیری دیگر حمل کنند و خدا نخواست
فتور و تزلزل نفوج هر اول رعد و ناعث مرید خیرگی و چیردستی
اعداد گردن لهذا بحکم دور اندیشی و پیش بینی کسی نبرد دادند
زاده والا تبار و خان شهابت شعار فرموده حقیقت حال بزرگویند
و پیغام فرمودند که شما بخاطر جمع و دل قوی در برابر غنبد نوبه
مرز شنه کوشش و پایداری از کف بدهید که ما بسطوت و اند
دشمن مآل این حسارت کیشان محال اندیش را از نوا عار و مع کرده
بکرمک خواهیم رسید و بعد از رعایت این دو غنبد حزم به نیری
همت خمر روی و معاضدت تأیید «ماوی روی وین مبارک بخت
دست راست گردانیده بعد از محالان توجه نمودند و در حال
اینحال مبللی که اسلام خان سردار برانگار بران سوار بود بصدمه
بل رم کرده امواج طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت زهای
رنده تویق ثبات و قرار نیامدند اما بیخبران و از محال که هان
اسلام خان بودند با معدودی قدم همت دشرده کوششهایی مردانه
نمودند و بخندان بیک روز بهادی که کار مرعای تویخانه برانگار

و پیش روی سیفخان و اکرامخان بود دران آویزش و بیکار جان نثار
شنه بمرتبه ولای شهادت و نیکنامی رسید و در اثنای این اختلال
شاه میروزی بیاه با جود نصر و تأیید آگهی و مابیت و شکوه
شاهی کرمک رسیده بقاع عساکر عفر مآل راده بدم استقلال
دشده وی همت از عرصه کارزار بقاعه بودند موی دل ماختند
و در آن دایری و دایری آن حضرت مجاهدان بهرام صولت و ملازمان
زکات دولت دست جلالت از آستان سنی بر آورده باعدای تیره
جست در آنجا و بکوششهایی دایره و بپردهایی مردانه سلک
حالت و جمعیت آنها از هم گسیختند و درین گیر و دار شیخ ولی
برملی که هر اول بلند اختر بود از دم تبع مبارزان شهابت پرور زهر
فلک چشید و حسن خوبشکی زخمی شده در عرصه رزمگاه افتاد
و مداری ازان مخدولان بد نهاد را شنه شان آتش بار و برق
مشیر صاعقه کردار مجاهدان بسالت شعار خرمن حیات بباد فنا
برد و در بلند اختر چون اختر راجع برگشته با معدودی خود را بشا شجاع
نکسته طالع رسانید اقصه خدیو میروز تخت کاسباب چون خورشید
خاند که بیک تبع نشیدن حاجت میدان سپهر از هجوم نجوم
چرازان و مانند باد مباد که بیک وزیدن صحن چمن از خس
و خشاک پاک ازان بیک توجه داد شاهانه عرصه برانگار را نیز از
عمر تسلط و استیلا محالان حسارت دانش برداشتند و بعد از
دفع آن مقهوران در سگال نردن عظمت و جلال منوجه پیش شده
توی همت دمع ناشجاع افراختند و ندمی چند رنده بودند که
مکرر محال مقوی موجودار حویر که چنانچه بدل ازین گزارش یافته

بنابر اضطرار بناشجاع پیوسته ضمیمه لشکر او شده بود و درینوقت بدالت بخت و رهبری سعادت از جنود ابدار روگردان گشته بجانب موکب ظفر قرین می آمد از دور برسم زنهاریان نمایان شد و از میامس مراجع بادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریافت خاقان جهان او را بر حوضه قبلی جای داده همراه گرفتند و بعد از عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در ملک کومکیان بنگاله انتظام یافته با ناشجاع می بود رسیده چندی نیاز بر خاکت عبودیت مود و منجر بحر الله وردیخان که جدائی پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود با حراز ملازمت اشرف چهره مباحات برانروخت و درین اثنا پیک اقبال مرزده نصرت رسانیده خبر فرار ناشجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت گشت و از گلشن عنایت ازلی باد بهار مسرت و خوشدلی بر منچر خاطر ددهای عقیدت مند و تدویان اخلاص پیوند وزیده گل مع و میروزی از گلبن امید شگفت همای دولت بال سعادت گذرد و شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه تهنیت دوستگامی داد منیر بهارت کمرانی نرسداده دهان تیر از خنده نشاط لبریز گشت تیغ را زنگ غم از دل زده شد گمان آبروی نیاز بالا کشید حد قد بر عنائی افراخت نقارهای شاد یانه و نشاط بر پشت فیال و اقبال بنوازش در آمده نوای دلکشای بهجت و کسبایی بلند گردید و صدای کرنا و خروش فقیر طنطنه عظمت و جلالت بگوش کردن رسید و بالجمله بمیامس تأییدات ربانی و امده جفود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و جرأت این فرازنده لوای کبر

مندی با وجود تفرق و انتشار لشکر و برهم خوردن انواع ظفر اثر ظهور انواع نفاق پیشگی و عذر مگالی منافقان کید اندیش وانه دست و چندیین فتور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را درین مصاف اقبال روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز متوحات آسمانی و عنوان مآثر گامگاری و کمرانی تواند بود نصیب احبابی سعادت روز افزون گردید و ناشجاع رسیده بخت برگشته ایام بهزاران حیرت و ناکامی و خذلان و بد سرانجامی با پسران الله وردیخان در حفرت حکمت نشان عیان یوادی ابدار تافته راه مرار پیش گرفت از در و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاهش دست خوش تاراج لوح ظفر پناه گشته پیاد نهیب و غارت رفعت و تمام توپخانه و پیشتر در لنگرگاه نامی او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد چارده توپ از خرد و کلان و نازده زنجیر بد کوه توان بقید ضبط تصرف آمد العصه خدیو جهان بعد از حصول این فتح شگرت و محققیت بی مدت سپاه و لشکر و مشارکت کوشش خدمت مرزبان کوتاه نظر دست داد بیکه بمقتضای دید ازای و امده حوس ساموی اتفاق افتاد دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش گرامز بر آورده پاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند و با حدود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بتالاب موضع کچه بود نشسته منزل آرای اقبال گردیدند و از آنجا که بمقتضای دور بینی و بصیرت گزینی قلع مانده اقصاء و شورش انگیزش ناشجاع شمر باطل ستیز بر ذمت همت بادشاهانه از لوازم خیر اندیشی شریکائی و واجبات امور سلطنت و جهان پیرائی بود و تاخیر

فرمان منافع قانون تدبیر می نمود چه متصور بود که آن نخل دنیا
فخر بستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته دیگر باره شاخ و برگ
فساد جهان و ریشه غرور و استبداد در زمین خصوصیت و عذاب در
لاجرم بعد از نزول بمنزل کلاه عز و جلال جمعی از عساکر نصرت
بیابلیقی جوهر تیغ عظمت و کمال فروغ کوکب ایهت و اقبال
بادشاهزاده والا قدر محمد سلطان بقاعقب آن مرحله پیمای دانی
ادبار و خدایان تعیین نموده حکم فرمودند که بمراحم نگاشتی پرد خدا
هینچ جا او را مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک
بنگاله رفته ساحات و دیات شرق رویه را از خار وجود شر آموخت
بپیرایند و فرمان شد که بادشاهزاده والا تبار در منزل مذکور توقف
نکرده همدوین روز فیروز با جمعی که در رکب ایشان حاضر بود
بزودی متوجه آن مهم گردند و پیشتر منزل گزیده آنجا انتظار روند
امرای کومک و جمعیت انواع برند و آن مهین شعبه دوحه حطنت
را بحال عطا یک عقد مروارید گران بها که بدوشش اقدس اشراف
پذیرای معادت و شرف بود با دو پته که بر کتف همایون داشتند
نوازش نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات
تفوز خلعت خاص یا شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بدست
و عثم این ماه شهباشه با شصت و معاد و اقبال و عز و جلال
دوان منزل فیروزی اثر اقامت گزیده مریر آزادی دولت و کامرانی
بودند و هر روز جمعی از یزدگان متبیه خلافت و مجاهدان خند
نصرت کامیاب عواطف پادشاهانه می گفتند از انجمله زید امرای
عظام معظم خان که بعد از رهائی از قید تا اکنون بمنصب مرید

گفته بود بمنصب والی هفت هزار و هفت هزار موارو انعام
دلاک رویه و عطای خلعت خاص یا پوستین حمور و نعل خاصه یا حاز
نقره و جل زر بخت و شمشیر و مهر با ساز مرصع مشمول مراحم گوناگون
گردید و محمد امین خان خلعت خاصه مذکور بمنصب یک زنجیر
بسی و بهادر خان بمنصب خلعت خاصه با نادری و عبد الرحمن
بن نذر محمد خان که چنانچه سابق ذکر یافت در روز جنگ از خیل
مخالف جدا شده به تعبد رکب اقبال ظلمت زدای چهره بخت
گفته بود بمنصب پنج هزار و پانصد سوار و عطای خلعت
خاص و پنج مر اسب یکی عراقی یا ساز طلا و مکر مخان که کیفیت
حل او نیز مست گزارش یافته بعنایت خلعت خاصه با نادری
و پنج مر اسب یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر نعل و باضافه
هزار و پانصد سوار و چهار هزار موارو و ذوالفقار خان و امام
خان هر یک بعنایت خلعت خاصه و کتور لعل سنگه و لک زاناراج سنگه
نظای یک عقد مروارید و مر پیچ و جینه مرصع و زار بهاو سنگه
خانه بمنصب خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع و باضافه
هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار
درجه سببان سنگه بقیدله باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزار و پانصدی سه هزار موارو و رایسنگه راتهور بمنصب اسب
با ساز طلا و مر پیچ مرصع و جمد مرصع با علاقه مروارید و باضافه
هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار موارو و هوشدار خان

بافاضه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و راو امر منگ
چلدروات و یکه تاز خان و خواصخان و راجه اندرمن و علی قلین
هریک بمکرمیت خلعت و اکرام خان بافاضه پانصدی پانصد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار و سید محمود باره بافاضه پانصدی
بمنصب دو هزاری هیکه سوار و نصرت خان از اصل و افاده
بمنصب هزار و پانصدی بمنصب هفتصد سوار و نرهدا بیگ
مردان خانی بافاضه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هیکه و پنج سوار و از اصل و افاده عنایت افغان بمنصب هزاری
پانصد سوار و شجاع خان بمنصب هزاری سیصد سوار و محمد دام
علی مردان خانی بمنصب هزاری دو صد و پنج سوار و قطب کامی
بمنصب هزاری دو صد سوار و قابل خان و موپه کرن بدیده که
برادرش جان نثار گشته بود و جمعی دیگر از بندهای حداد اقبال
مبارزان فیروزی مآل بعنایت خلعت و دیگر مرام جلیله مستهل
گردیدند و رای مکرم فوجدار بریلی بعنایت خلعت و اسب
کامیاب نوازش گشته بحال فوجدار حق خود مرخص شد و مرتعی
خان بعطای علم و نقاره نوازش یافت و نرسنگه ولد راجه انروند
که پدرش چنانچه مذکور شد درین تازگی و بیعت حیات حیدر
بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و درادانش هر کدام بمنصبی
در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطای جایگیر در وطن
بدستوریکه راجه انروند داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی
ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلك کومکیان سوخته بنگاه انده
داشت و بنابر مقرر همراهی ناشجاع گزیده بود دولت زمین یوس

دریافته بمنصب دو هزاری پانصد سوار تارک افتخار بر انوارخت
و سیاری از بندهای ارادت پیوند و مبارزان نصرت منگ بافاضه
مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و قیل و خلیج
شمشیر مورد انظار عاطفت خسروانه گردیدند و می هزار روپیه
چندی از خدمت گزاران آستان سلطنت انعام شد و بیست ششم ماه
مردوز راجه جیسنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت را صندل نامیده
دوات ساحت و پانصد مهر و یک هزار روپیه بطریق نذر گذاریدند بعطای
خدمت خاص بازاری و طبع مرصع و حمده مرصع با علاقه مرورید
عمر متیاز یافت و گرد هر داس کور بموکب معلی پیوسته دولت زمین
یوس اندوخت بیست و هفتم از نواحی کچهوه کوچ شده بماحل رود
کنگ از مایه سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلخ
این ماه کنار آن رود دایمیر شرف اندوز اقامت موکب عالم گیر بود
پس از نزول باین منزل عده نویندان معظم خان با ذوالفقار خان
و امیرخان و کزور و اسنگه و دارک خان و فدائی خان و راجه اندرمن
و ده دایره و راو یهاو سنگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان و
راو امر سنگه چلدروات و اخلاص خان خویبکی و خواصخان و یکه تاز
خان و رشید خان و لوندخان و سید فیروز خان باره و سید شیرخان
و سید مظفر خان باره و زبردستان و علیقلینخان و قزلباش
و اسکندر روهمیه و کاکر خان و دلاور خان و نیکنامخان و نیازی
خان و قادر دان انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران
مرصع جانشداری تعین یافت که به بادشاهزاده محمد سلطان ملحق
گشته بتعاقب ناشجاع پردازد و هر یک ازین فریق بمهرمتی مورد

نوازش گردید و رای سنگه را تپور که برادر خردش را شخصی از روی
فادانستگی بضرب بندوق از پای در آورده بود عاطفت پادشاهانه
بعلایت خلعت و سرپیچ مرصع دل جوئی نموده از لباس کدورت
برآورد و درین ایام مرتضی خان بعمای نقاره بلند آواز یافت و
محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان با تمام ده هزار رنده و از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری پانصد سوار و سید عزت خان از
اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و سید خن
باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار پانصد
سوار و حسنعلی خان بااضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و
پانصد سوار و هرجس کور بااضافه هشتصدی ششصد و پنجاه سوار
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و چتر بهوج چوهران از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و آقا یوسف باضافه
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و الله یار
خان و میر نعمت الله و خانه زاد خان هر کدام از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و میر رستم بااضافه پانصدی
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و عمرترین
باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و هزار و از من
و اضافه سید الدین صفوی و ملتعت خان و عباس افغان هر کدام
بمنصب هزار و پانصد سوار و محمد عابد و آید زاهد خان مرحوم
بمنصب هزار و دو صد سوار مفتخر و مدایع گردیدند و بر سکه داس
و الله راجه انورده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تازگی
در نعمت حیات موده بود بمنصب دو هزار و پانصد سوار و خط

رحمی و گنج سنگه و انوب سنگه برادران خردش هر کدام بمنصبی در
خوار حال مرنوازی یافته بمرحمت جاگیر در وطن بدستوری که
راجه انورده داشت کسباب عاطفت گردیدند و عادات خان بمعایت
نقاره نوازش یافت و میر محمد هادی و الله میر رفیع الدین مدر
ایران که در حاکم کومکدان صوبه بنگاله انتظام داشت و بغایر اضطرار
رفت ناشیخام اخذ کرده همراه او آمده بود باحرار دولت ملازمت
اشرف چاره امروز طالع گشته بمعایت خلعت و منصب دو هزار و
پانصد سوار مدایع گردید و میر رحمت الله متوای مزار و لایق الانوار
امیر کبیر و خانان اعظم مطاع سلطان عالم حضرت صاحب قرانی
ط مثنوی که از خطه همرفت آمده درین ایام عادات آتانه
نوس درگاه معلی یافته بود با تمام چهار هزار رنده تیره اندرز
مرحمت شد و میر عرب باخزری بغوجدار و حراز کوره و کهاتم
پور و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار نامیده اعتبار
بر افرودخت •

الکون کالک سواجم طراز که نخل پیرای این گلشن متأثر
دولت و کامکاری است سر رشته نگارش و فائز حضور پر نور اینجا
گذشته بگزارش حقائق لشکری که بسرگردگی شیخ میر و صف
شدن بتعاقب دارایی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم
نصرت فرجام تا اختتام با برخی از کیفیت مرگشتگی های
دارایی شکوه تیره ایام نهال شاداب سخن را شاخ و برگ تفصیل
میدهد تا نظارگان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کماهی
آگاهی یابند پوشیده نماید که صف شکوه آن به موجب یرایع گیتی

سطاع چهارم محرم که ده روز قبل از آن دارا بی شکوه از ملکان رهگرای
فرار گشته بود از بلده مذکوره بتعاقب آن باطل پژوه شتافته در
پنج گروهی شهر منزل گزید و روز دیگر با انتظار رسیدن کومکیان
و در محنت شدن حاکم جمعیت مقام کرده از آنجا بدر منزل مسافری
بعید پیغمده بکنار آب بیا رسید و چون پیشتر جسر بر آن بسته بودند
هشتم از آب عبور کرده بطی دو مرحله دیگر در کنار آب سنج که
از آنجا تا قصبه اوجه دوازده کوه است نزول کرد و با اهتمام بهمن بل
پرداخت و ظاهر شد که دارا بی شکوه در سه روز در اوجه مقام داشته
باستماع خبر وصول جنود ظفر بنده بکنار آب بیا هشتم اینماه در
کمال خوف و سرسیمی روانه پیش شده و روز دیگر که جسر بسته
شده بود صف شکنخان با جنود منصور از آب مذکور عبور کرد
و دوازدهم قصبه اوجه مورد نزول افواج قاهره گشته دو روز آنجا
بانتظار وصول خزانه و بعض کومکیان که هنوز نرسیده بودند مقام شد
و صالح بهادر گرز بردار از جذاب سلطنت رسید هشتاد هزار اشرفی
و دیگر ضروریات با جمعی از بند و قبیان و پداده و بیدار و سقا
که از درگاه والا فرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردمی که
عقب مانده بودند بآن جیش نیروزی ملحق شدند و چون از
اوجه کوچ شده دو مرحله طی گشت از نوشته شیخ میر که با دلیر
خان و قباد خان و دیگر عساکر نصرت نشان چنانچه گزارش یافته
هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوضوح پدوست که
درین تاریخ با همراهان بگذر بیا رسید و سی کوه بین العسکرین
فاصله است بیستم قصبه ججهبی و آهن محل ورود جنود مسعود

گشته از تقریر حکفه آن معلوم گردید که دارا بی شکوه دوازدهم از آنجا
کوچ کرده تقریباً هشتاد کوه پیش افتاده خواهد بود و چون صف
شکنخان را بانتظار رسیدن شیخ میر چند مقام بایست کرد در قصبه
مذکور دو مقام نمود و بعد از طی شش مرحله دیگر که بانتظار وصول
آن جیوش قاهره دیگر باره مقام داشت شیخ میر و دلیر خان و قباد
خان با سائر عساکر منصوره از عقب وسیله بازوی جرأت مبارزان
حاکم از در مسافران شایسته بروز دامنضاد و انتظار یکدیگر قوی
شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بیشکوه بیست و پنجم
همین ماه در بهکر از دریا عبور کرده بکمر نزول نمود و از منزل
مذکور تا بهکر که این روی آب است شصت و سه کوه و از آنطرف
قاکمیر قریب صد کوه بود شیخ میر با صف شکنخان و دیگر
دو آنخواهان گذارش کرده مصلحت در آن دید که خون با دلیر خان
و قباد خان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آنطرف بجانب
مکمر روان گردد و صف شکنخان با کومکیان خویش ازین روی
آب بصمت بهکر شایب تا از هر دو سو بتعاقب پرداخته کار بر دارا
بیشکوه بد ملتبت تنگ سازند و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ
کرده در نواحی قصبه کن نزول کردند و روز دیگر بنا برین موافقت
صف شکنخان از شیخ میر جدا شده بصمت بهکر روانه شد و شیخ
میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید احباب عبور مقام کرد
و فردای آن چون یکصد کشتی فراهم آمده بود اردو را کوچانیده بر
ساحل دریای سند در گذر قصبه کن فرود آورد و آن روز قباد خان
با سپاه خود و حائر اوزبکیه از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

لشکر بنوبت از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر خود نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شباسب از آب بگذرند و دایر خان و قباد خان و لشکرها که پیشتر عبور کرده بودند برسم منفای روانه پیش ساخت و از کنار آب سه منزل قریب هشتاد گز پیموده پنجم صفر بدرآزده گروهی سکه زدند و چون درین سه منزل راه از کثرت بیشه و تراکم اشجار خار دار بغایت صعب رنگ و دشوار گذار بود و طول مسافت و مرعت سیر نیز علاوه آن گردیده دواب بسیار تنف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل سوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور تصبیغ سکه محل ورود جیش منصور گردید و صف شگنخان سه روز پیشتر به بهر رحیده روز پیش از آنجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا بی شکوه احوال و ائفال و بعضی پردگیان با برخی از خزانه و آلات و نقره آلات سنگین بقلعه سکه درآورده بسنت نام خواجه را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران خویش بحراست قنعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با خود داشته نادیده لوزم توپخانه و گروهی از برق اندازان و غیر اندازان و پیادهای بقدوچی دران حصار استوار گذاشته صلح محرم از سکه تیغ کم باس و حرمان روانه پیش گشته است و بقیه خزانه و احوالش در کشتیه است و خود براه بیشه و جنگل درخت بریده و راه ساخته میبرد و از نوکران عمده اش داود خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم و سید تاتار بازه و سید جوان بخاری و دیگر سرداران با قریب چهار هزار سوار در نواحی بهر از جدا شده راه مغارب

پیموده اند چنانچه داود خان با جمعی براه جیسله میر بصمت حصار ببروزه که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی متوجه استلام سده خلافت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جوان چنانچه گزارش خواهد یافت بصفت شگنخان ملحق شده خان مذکور آنها را روانه درگاه ملاطین پناه نمود و جمعی دیگر نیز در بهر از جدا شده آنجا ماندند بودند چنانچه از آن تریق شیخ عبد الرحیم خیر دانی که در ملک مقربان و مصاحبانش انتظام داشت درین وقت آمده بشیخ میر ملاقی شده اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه مانده اند باحمله شیخ میر پس از یکروز اقامت در سکه رجعت رسیدن بقیه اردو را شکر که بسبب ایلغار عقب مانده بود دیگر باره راه تعاقب میبرد و از تقریر زمینداران بوضوح پیوست که چون از سکه بصمت و پنج گز پیشتر راهی بجانب فندهار جدا میشود دارا بی شکوه بعد از ورود آنجا میخواست که بقندهار رود چون دریافت که نوکرانش همراهی نخواهند کرد و اهل حرمش بپیراخی بآن عزیمت نبودند ناچار عفان ادبار بسمت تهمینه منعطف ساخت و صف شگنخان که بصمت و بهم محرم در نواحی تصبیغ کن از شیخ میر جدا شده پیشتر بصمت بهر شفاخته بود از آنجا بدو منزل می رسد کرده پیمود و در منزل دوم از نوکران دارای شکوه فریقی که مذکور شدند بار ملاقی گشتند و خان مذکور آن گزیده را بغایت پادشاه مستمال ساخته روانه سده واقعی خلافت و حاکمائی نمود و فراوان لشکر او و کوتوال دارا بیشکوه و چندی دیگر از نوکران او را با علمهای اردو بازداشت که هنگام عبور او در بهر

از دریا اندر طرف ماده مرصع گذاشتن نیافته بودند بلشکر ظفر شر
 رسانیدند و ظاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا
 بآب تدخ مجاهدان بهنگ صوات غریق بحر هلاکت گشته اند بالجمعه
 سیوم صفر صف شنگهان به بهکر رسیده نزدیک بقصبه لوهری
 فزول نمود و روز دیگر بدظم و نسق بهکر پروراخته آغرخان را به
 صد و پنجاه سوار بقوحداری آنجا و محمد علی بیگ جماعه در
 توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیداده بندوچی
 بگوتوالی صد لوهری گماشت و موجهی بیگ را با پانصد سوار
 برق انداز و سه صد پیداده بندوچی و پنج توپ از توپخانه همراه در
 سکر تعیین نمود که از مداخل و محارچ صعه با خبر باشد و
 حتی المقدور تا معاونت لشکر معصومیه توپ و تفدگ شعله امروز
 بفران جذت بوده کار بر محصلان تنگ نماید و پنجم از ساحا کوچ دره
 بعد از طعی هشت مرحله دراز، هم ماه مذکور در سیزده گروهی
 سیوستان برول گردید و بوسته محمد صالح تر خان موحدار و ولعه دار
 آنجا رسید که دارایی شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده باید که سه
 خود را زود رسانده کشتیهای خرابه و اصول و اسبای اوزا که از عقب
 می آید در کنار دریا سد راه شوند لهذا خان مذکور محمد معصوم
 خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر فال و باران
 و حمعی بلندار و مقا بدشتر مرصع که از کشتیهای دارایی شکوه
 گذشته نزدیک بقصبه سیوستان حائکه عرض دریا کمتر باشد بر کر
 دریا مورچال با ساز و توپها نصب کرده برق اندازان و ان دازل
 حائک را در و حو شایب کوچ کرده در زده گروه طعی نمودند

کرده از محاذی لشکرگاه دارایی شکوه گذشته اوائل روز بر کنار دریا
 بغاصه بک کرده از سرزمینی که محاذی قلعه سیوستان بود نزول
 نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا نیم کرده راه بر کنار دریا مورچالها
 بسته بود و خان مذکور خود نیز بعد از زود با آنجا تا نیم کرده
 دیگر مورچال بسته مترصد کشتیهای غنیم نشست مخالفان کشتیها
 را از حائی که بون آورده بمصامت یک و نیم کرده از معسکر ظفر
 افراد آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یک هزار سوار ازان حیل
 انداز نیز با ده میل و علمی چند در طرف نزدیک کشتیها نمایان
 بودند صف شنگهان خواست که با جنود ظفر مآب از آب گذشته
 بدوع و منع اعدای پروراز و چون کشتیهای آنها پیش آمده مانع
 رسیدن کشتیهای همراه از بود محمد صالح پیغام نمود که ازان
 طرف کشتی نفرستد و خود نیز با سپاه و تابینان خویش از قلعه
 بآید و عقبه صعب دشوار گداری که نزدیک سیوستان واقع
 شده و عمود دارایی سکوه ازان میشد گرفته تا رسیدن جیش منصور
 حتی المقدور در مراتب مصامت کوشش بکار برد و باهل قلعه
 تکیه نماید که هرگاه مخالفان کشتی هارا از جای خود حرکت
 داده خواهند که از پای ولعه بگذرانند از قلعه ابواب انداختن
 توپ و تغذ مغرور داشته شرط مصامت بتقدیم رسانند محمد
 صالح از بی جوهری و مردمایه همی توبیخ خدمتی بسزا نیافته
 بدعا داد که اگر کشتی مرصع شود مردم دارایی شکوه که بر روی
 آن اند از راه خواهند گریخت و سرا بی امداد عساکر پادشاهی قدرت
 گرفتن سرکفل و تاب مقاومت و مصالحت جنود مخالف نیست

و چون ازین کنار عمیق آب بمرتبه کم است که عبور کشتی امکان ندارد و بالضرورت عبور کشتیها از آن کنار خواهد شد از آن طرف هر مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکنخان از آب عبور نکرد و باجیوش قاهره تمام شب بانتظار کشتیهای دارا پیشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مہیای ممانعت بسر برد و نوشته شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب مکر بتعاقب شناخته بود رحید مشعر بآنکه ما نیز درین دوسه روز میریم و روز دیگر منہاج خبر رسانیدند که دارا پیشکوه مقام کرده لهذا میجهدان لشکر فیروزی تمام آن روز در مورچالها خبر دار و مستعد کار بودند و فرمای آن بکواس از روز گذشته از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا بی شکوه کوچ کرده و در آن اثنا کشتیهای او نمودار گردید و صف شکنخان بکمان آنکه گفتار محمد صالح فروغ صدق دارد و کشتیهای غنیم را با گریز عبور ازین طرف خواهد شد با تمام لشکر آماده و مترصد بر کنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها را از آن طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه بادشاهی را که بر کنار دریا نصب شده بود کشودند لیکن از جهت بعد مساعد چندان فتنی نپخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در گل نشست دیگر مجموع آنها بی ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده از آن ورطه تهلکه و بیم گذشته و این قسم منصرفه فتنی بکچ بازی محمد صالح باطن گشت همانا آن بی بهره جوهر دانش و تہی دست سرمایه سعادت را ادسون و سوسهای طمع و امید دریافته

و خیالات باطل مردم غریب بردا بینش گشته دیدا ناعاقبت بین از شرائط دولخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار بر مسامحه و تساهل نهاده از سطوت قهرمان عقاب نیندیشید و دریغ وقت که بلندک حسن سعی و جوهر همتی مصدر خدمتی نمایان میتوانست شد سر رشته صالح اندیشی و غیر سنگالی از کف داده بادای حقوق عبودیت و نیکو خدمتی واحراز نصب السبق ارادت و هواخواهی که در گرو اتفاق این قسم اوقات و رهن اقتضای اینچنین فرمونها میباشد موافق نگشت و الا اگر بدولت بخت و یاری سعادت کمر همت بر میان دولت خواهی بسته مرگزل را میگرفت چنانچه صف شکنخان ازین طرف تهیه اسباب ممانعت نموده بود او نیز از آنطرف ابواب مدافعت بر روی مخالفان میکشود نه از ای شکوه باطل بزره با لشکر از آن عقبه صعب میتوانست گذشته و له کشتیهای آن غریق بحر ادبار را عبور از پای قلعه بآسانی میسر میکشست و بقریب زده نوینان اخلاص گیش شیخ میر با جفود اقبال و عساکر دشمن مآل از بی رسیده آن سرگشته تبه نگال را با تمامی اشیاء و اموال بسمت می آورد و همدران زودی حاجت مذک و دولت از غبار فساد او پیرایش می یافت لیکن از آنجا که بر آمد هر کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب باز بسته بزمانی مقدر است و مصلحت منجان قضا و قدر چندی دیگر آن رسید که کشور عاقبت و رانده اقلیم دولت را در یوادی حیرت و سرگردانی و نیانی وحشت و پریشانی مرگشته می خواستند تا باقدام رنج و تعب لشکر و فراز دشت فاکسی و پست و بلند بیدلی آوارگی

پیموده از هر سرخاری گل پاداش اعمال چینه و از هر یک
بلایه خدایان سنگ مکانات در راه خود بیند در بقوت اگرچه
بظاهر اسباب گرفتاری و امتیصال آن وحشی دشت ادبار فراهم
آمده بود اما ایام مهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرسیده بود
شاهد این مقصد در آئینه حصول چهره نما نشد و چندی دیگر
در پرده تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی
آن صید از دام جسته را بکنند تقدیر بسته بدست قهرمان جان
سپارند و پیش ازین او را در بر انگشتن غبار غنچه و آشوب مطلق
الغنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عفانش گرفته از توس
اقبال فرود انداخت و گلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش
پرواخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عجزت بخش همکار
خواهد گردید بالجمله چون دارا بیشکوه بدعا بدست کشتی عافیت از آن
گرداب خوف و موج خیز خطر با ساحل نجات زمانیده از گریه میبویست
که محل یم و هاگ بود عبور نمود شانزدهم ماه مذکور که خبر
گذشتن او از کتل بصف شکنخان رسید کوچ کرده همدین روی آب
بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هژدهم که بانتظار رسیده
شیخ میر مقام کرده بود آن زبده نوینیان دولتخواه از انطرف با لشکری
که همراه داشت رسید باو پیغام نمود که صلاح دولت درین است که
شما هم از آب گذشته باینطرف آید تا باتفاق راه تعاقب میرد
همه بر امتیصال مخالفان گماریم لهذا خان مذکور بیستم از در
عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که کشتی کم بود تا
چند روز جنود ظفر مآب بلویت از آب میگذشتند و چون تسمه

لشکر از آب عبور نمود بصف شکنخان با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده برجناح سرعت روان شد و بیست و هفتم بشیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هر دو لشکر باتفاق کوچ
کرد راه مقصد میبردند و قراولان جنود فیروزی پیدای چند که در
نهله از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بمسکوظفر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی فرار با
جنود ادبار بیست و ششم صفر داخل نهله شده بعزم رفتن گجرات
و اردوی خود از آب میگذرانید و غره ربیع اول دیگر باره در
دری راه بصف شکنخان که از شیخ میر پیش امتداده بود نوشته
آید از خان که با عبدالله بیگ نیرمن و زمره آغزل قراول افواج قاهره
بود رسید مشعر بآنکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به نهله با گروهی از مخالفان بد مآب که
دور از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویزش روی نمود و جمعی
از گروه خدایان هژده طعمه تیغ انتقام مجازان شهامت کیش
سند و پاره زخمی شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افکندند
چندی دستگیر حربلجه قهر و جادوت بهاداران نصرت نشان
کردند و از بندهای پادشاهی یک کسر جان نثار گشته برخیز چهره
سردی بگونه زخم پیرامند و دارا بی شکوه خود هنوز در آن طرف
آب نزول دارد خان مذکور با حتماع این خبر آن روز چهارده کرده
پسوده در یک گروهی نهله بکنار دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
آید بخشی سپاه نصرت پناه را با محمد مصوم بهر فرستاد که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میر و دلیر خان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک
بشهر منزل گیریدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه دار
تهته باز مقوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که
دارا بی شکوه از آن طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت
و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جایی که بود کوچ نمود و سه کوره
از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب
نزدل کرد و بسر انجام کشتی و بختن جسر پرداخته هفتم که جسر
بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید در حال این
احوال یرایغ لزم الامتثال بنام شیخ میر و دلیر خان پرتو زدند
انگند که ترک تعاقب نموده برجناح سرعت و احتیاج خود را
به پیشگاه جاء و جلال رسانند که کارهای اہم در پیش است بنابراین
شیخ میر و صف شکنخان و دیگر دولتمخواهان یکجا فراهم آمده در باب
پیش رفتن از تهته و معاونت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و
مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسموم درین یورش
فیروزی اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید پیمودند
درخشوش انواع رنج و تعب و متحمل اسام سخت و مشقت
گشته بودند و اکثر چاه و لشکر آنها مرکوب و باز بردار تلف شد
بضاعت ابلغار نبود معینا در خزانه حاضر همراه پیش از تلف
یکماده مواجب پناه زر نموده اتمام آن سهم را کفایت نمیکرد و در
راهی که دارا بی شکوه خدان هزوه بنا بر اضطرار اختیار کرده رهنمای
وادی قرار داده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود
لجوج زای دور بین دولتمخواهان صلاح گزین تجویز پیش رفتن لشکر

ظفر فرین از تهته نکرده فسخ اراده تعاقب و جزم عزیمت مراجعت
نمودند و بنابراین موافقت نمودند نوزدهم شیخ میر با دلیر خان و حائر
همان لژیون روی دریا وصف شکنخان با کومکیان خود از آن طرف
کوچ کرده عنان معاونت یو بکر معطوف داشتند و از اخبار منبہیان
بصوب پیوست که دارا بی شکوه هفتم ربیع الاول بقصبه بدین که
در سی کروهی تهته بصمت گجرات واقع است رمیده از آنجا روانه
ولایت کچه گردید و بطریق سه مرحله بکنار چول رحید و چون درین
حال از جهت کمی یازان تالابهای آن راه بی آب بود و در بعضی
جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود در آن دو سه منزل
از گذر کمی آب اکثر لشکریان خسروان مآب نزدیک بهلاکت رمیده
در آب بمیار تلف شده و یازدهم داخل چول شد حقیقت چول
مذکور آنکه دشتی شورستان است بمصافت چهل کوره برکنار
دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و از همه
سویای آب جلوه امواج مرابعت و بواسطه قرب دریا در بعضی
مواقع آن سرزمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و در آب
دال فرو میروند و بهندی آنها دلیل گویند و در جاده پیش از
جند مواز بهلوی هم عبور نمی توانست نمود طول آن بیابان متنبی
میشود بموقع لونه که داخل ولایت کچه است و از آنجا يك راه
گجرات جدا میشود و راهی دیگر بیچونا گده القصبه شیخ میر
وصف شکنخان با عساکر فیروزی نشان ششم ربیع الثاني به بکر
رسیدند و یکروز بجهت بدو پیوست آنجا و تدبیر تسخیر قلعه اقامت
نموده باره توپ با آنچه از آلات و اثوات توخانه همراه برد نزد بافر

خان فوجدار بهکر گذاشته ولی بیگ علیمردان خانی را بداورغی
توبخانه آنجا گماشتند و آغرخانی را زمره آغزان در سکر و زاهد بیگ
جورآغاسی و حاجی الله وردی را با یکصد حوار برق انداز در تهیه
لوهری مقرر داشتند که از طرفین باخبر بوده مانع رسیدن آتوق
بمحصوران باشند و هشتاد ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح
اتعمیل روانه پیشگاه خلافت گردیدند • اکنون خامه حقائق نگار
بفکر وقایع حضور حراسر نور باز گشته سر رشته نگارش سوانح دولت
انرا را از جایی که گذاشته بود باز بکف می آرد •

ذکر توجه الیه ظفر طراز بعد از شش روز وهزیمت
ناشجاع از موضع کچه به مستقر الخلاء اکبر آباد جهت
تدبیر استیصال دارا بی شکوه ادبار قرین و تنبیه راجه
جسونت سنگه خسران مال و مژده تسخیر قلعه اله آباد

چون بعد از هزیمت یاران ناشجاع مدت شش روز بموضع
کچه و روز دیگر بساحل دریای گدگ از پرتو ماهیچه راست
جهان کش سور آگدن گشته ادواج نصرت اثر تعاقب آن برگشته اخبر
تعدین یامت و خاطر جهان پیرا از مهم او مراغب پذیرفت از بهر
که حیرتمن در ابی شکوه سحر و شورش انگیزی و فتنه سالنی
او در آنجا بمسامع حقائق مجامع رعیده بود پیش ازین توقف در
حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو انگند که
عنان سمند عزیمت بسوی معاونت تافته لوی نهضت والا بمقتدر
الخلاء اکبر آباد بر افرازند و تدبیر دفع و استیصال دارا بی شکوه

نفقه اندیش و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت منش
جسارت گیش نموده بزودی خاطر اقدس ازان دو مهم پیردازند
بنابرین نفر جمادی اول موکب جاه و جلال از کنار گنگ باهتر از
آمده بمزم مراجعت مرحله آزای اقبال گشت و نواحی تصبه کوره
مضرب خدام ظفر انصام گردید درین منزل خجسته از عرضه
دشت بادشاهزاده والا نزل محمد سلطان خبر فتح قلعه اله آباد پرتو
مایل انگنده طنطنه کوس فیروزی سامعه امروز اولیای دولت گردید
تندن ایلمقدسه آنکه چون ناشجاع قلعه دارای اله آباد را چنانچه گزارش
داشت بدستور سابق بسید قائم نوکر دارا بی شکوه مفوض داشته
بود و او سید عبدالجلیل نام یکی از اقوام خود بنیابت خویش در
سعه گذاشته با برخی از سپاه همراه ناشجاع آمده بود بعد از هزیمت
متمن آن تیره بخت از روی بختگی و منصوبه شناسی ابلغار نموده
پیش ازین مرحله پیمایی وانی فرار خود را باله آباد رسانید و با
نشان خویش داخل قلعه شد و چون ناشجاع باله آباد رسید
چنانکه معنی و تماش کرد که قلعه را بتصرف آورد سید قائم از
صواب اندیشی و مثنی دمی بایز معنی تن در نداد اما بمقتضای
رسم سازی بی حکمه مدارائی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان
نفر از سعه بر آمده باو ملاقی گردید و بعد از ملاقات مرخص شده
بقعه رومت و چون خبر آمدن بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان
محمد سلطان با معظم خان و سائر عساکر نصرت نشان باله آباد
شنید از صدمه صولت سپاه ظفر پناه حصار عاقبت بر خود تگ
صادیده چاره کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی

دربار خویش و سپردن همه به بددهای پادشاهی دانست و رتبه
 مشعر بمقام بدست استماعی جرائم و اراکه تسخیم قلعه باولهای
 دولت بجزوال و خواهرش اسلاک در ملک بددهای عتیقه ابدال
 بخاندوران که از مرگ کومکیان پادشاهزاده ارجمند والا تبار محمد
 سلطان بود نوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت ایستادهای
 پایه اوردن خلعت بکلک عجز و انکسار نگاشته بود نزد خان مذکور
 مرصدا و او را بمنامیت آنکه قبل ازین بمقامه اله آباد قدیم
 داشت واسطه طلب امان از پیشگاه فضل و احسان سلطنت حق
 مشار الیه مکتوب او را با عرضه داشت بخدمت پادشاهزاده و الاورد
 برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلعتی پناه معروض داشتند
 و عرضه داشت او را فرستادند از آنجا که عذر نبوشی و خطا پوشی از
 جلالت مکرم و شرافت اخلاق شهنشاه آفاق امت او را امان داده بر رفع
 کرامت نشان رقم نفاذ پذیرفت که خاندوران یاله آباد رفته قمر
 متصرف شود و مید قاسم را بمواظب پادشاهانه مستمال ساخته
 روانه درگاه آسمان جلا سازد و خود صوبه دار اله آباد بوده بحکومت
 و ایالت آنجا پردازد و خان مذکور بمنابیت ارسال خلعت سرفرازی
 یافت و فرمان جهان مطاع به دارن خان که همراه معظم خان بود
 صادر شد که بعد از رسیدن به پنده بصوبه دارن آنجا منصوب باشد
 و منصبش که چهار هزار و سه هزار سوار بود باضافه هزار سوار در
 اسب سه اسبه افزایشر پذیرفت و درین هنگام سیفخان قلعه دار
 کانگه شرفزمین بوس آستان معالی دریافتند بمنابیت خلعت کمرب
 مجاهات پوشید در آنچه مار نگد هر ملازم باضافه پانصد سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری
 باضافه ششصدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار سرفراز گشتند و از اصل و اضافه دارن خان بمنصب هزار
 و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزار و پانصد سوار
 و همه دار خان بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافتند دوم
 مال مذکور نواحی کهاتم پور مضرب سراق منصوب گردید و مکرم
 خان بمنابیت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مبهلی گشته بدستور
 حلق بفرجدارن مرکار جرنیور مرخص شد و میرزا خان و راجه
 ساداتنگه بدنباله و گروهر داس و منوهر داس کوو خلعت یافته
 مبدعه کومکیان پادشاهزاده قاسم دار فایمقدار محمد سلطان شدند
 و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خانی و عطای خلعت سرفراز
 گشته همراه مکرخان بجونیور مرخص گردید و میر محمد هادی
 بخطاب هادی خانی نامور شده رخصت جاگیر یافت و حیف خان
 در رحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کمیاپ عاظقت شد و سلطان
 ملک بقلعه دارن آله آباد معین گشته بمنابیت خلعت و اسپ و
 ر اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سربلند گردید
 نصرت خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 ششصد سوار و نرهاک بیگ علی مردان خانی باضافه پانصدی صد
 سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیر افغان که
 تازه در سلک بلذگی انتظام یافته بود بمنصب هزار و دو صد سوار
 دای بیگ گوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پنجاه
 سوار سرفراز گشتند و عمرترین بفرجدارن کوه و قنچپور معین شده

بعنايت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى سوار
مباهى گردید سيوم رايات منصور از فتح پور گذشته نزول نمودند
از انجا که تنبيه و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و ...
دادن آن جمارت منشر زشت کردار که طبل خلاف و بفاق پر ما
نواخته از موکب معلی رو گردان شده بود و کام فرار و ادبار را
وطن پيش گرفته عزم پيوستن دارا بی شکوه و سلوک منفي امانت
باستظهار آن باطل هزوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک پير
لزم بود و تاخير درين امر و فرصت دادن او منافق آئين قدس
صواب انديشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درين منزل محمد
امين خان مير بخشى را با فوجی از امرا و منصبداران مثل عبداله
خان و هنر خان و محمد بيگ ارادت و سيد مسعود بارهه و بلنگ
حملة و نصرت خان و فرهاد بيگ علي مردان خانى و محمد طاهر
نواخته رحمت خان و راجه سورجمل کور و حيف بلجابهري و ...
علي اکبر بارهه و روپ سنگه راتپور و سيد قاتار بارهه و سندر دان
و راجسنگه کور و گروهی ديگر از بندهای کار طلب پنگر جو و مبارزان
جلادت آئين شهاست خوه که قريب نه هزار سوار بودند با متيصال آن
مرخيل اهل ضلال تعين فرمودند و راجسنگه راتپور را که برادر زاده
راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعد از
خلعت و فيل با ماده و شمشير مرصع و نقاره و اقام یک لکرونه
باضافه هزارى دو هزار سوار بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار
پايه قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از محصل شدن
آن مقهور راجگی قبيله راتپور و مرزبانى ولايت جوده پور بار متعلق

نوده بجای آن بد کيش محال انديش رياست قوم خویش کند
و محمد امين خان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشير
و سب عربي با ساز طه و يك زنجير فيل مشمول مرحمت فرمودند
چون بمرض اعرف رسيد که حيف خان اراده گوشه نشینی دارد
از انجا که از منصب معزول گردانيدند و افتخار خان را از تغيير او آخته
لنگی ساخته بعنايت خلعت و باضافه پانصدی دو صد سوار
منصب دو هزارى سوار مر باندی بخشيدند و در منزل
مذكور يگروز مقيم کرده بآنجا قريبن دولت و کامرانی نهضت
فرمودند و تا بموضع عماد پور که نزديک به سموکر است ازین
جست که صف آرائی عساکر اقبال با دارا بيشکوه بقتله سگان و نفع
در روزی اولیای دولت بی زوال در نزديکی آن اتفاق افتاده
خان بفرمان همایون موسوم بفتح شکار امت جائی ديگر مقام
فرمودند (برخی از حوائج حضور پرنور در عرض اين فرخنده ایام
آلله مادات خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
در هزار سوار مورد مرحمت گشته بجاگیر خود مرخص شد و بمکونت
سنگه هاده که در جنگ ناشجاع زخمی برداشته بود شرف بساط
نرس در پايه بعنايت خلعت و اصل و اضافه و منصب دو هزار
پانصدی هزار سوار کامياب قوازش شد والله بار خان مير توزک
نصرت داروغگی ملازمان جلو که قبل ازین بسيفخان مغرض بود
آئين پانته بعطای خلعت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار مریدند گشته رخصت جاگیر یافت و اندر من بلندبیل باضافه پانصدی و دویست سوار و سردار قیام خان الف خانی و باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و قیام بیگ باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دویست سوار و شرف خان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی صد سوار فیض اندوز مرحمت گشتند و حسنعلی خان و خواجه عبید الله هر یک بمقامت خلعت و سنج و ولد الله وردی خان بهرمت خلعت و اسب و انعام سه هزار روپیه مباحی شدند درین اوقات خان عالم از ملتان و طاهر خان از جاکیر خود رسیدند جبهه مای مدد خلافت گردیدند و چون نوگل حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن خلافت بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر با پردگیان سران دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور جمع الدوله از آنجا متوجه کعبه حضور گشته بودند خانه زاد خان یعنایت خلعت نوازش یافته با جمعی مرخص شد که پذیره شده آن غره ناصیه دواب را بزودی بجز ملزمت رسانند و بمنصب قباد خان صوبه دار تهمینه باضافه پانصدی پانصد سوار چهار هزار و سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت و مقاصب امرای که در رکاب پادشاه زاده محمد سلطان معین بودند بمعنایت پادشاهانه افزایش پذیرفت از آنجمله فتح جنگ خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه

هزار سوار و رشید خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سوار و ولیدی خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه یکه تاز خان بمنصب سه هزار و دویست سوار و حید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و علی قلی خان بمنصب دو هزار و پانصدی سوار خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی سوار و رحمت خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سوار و پانصد سوار و سکندر روپیه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و عبد المجید بیجاپوری بمنصب هزار و پانصدی سوار و قادر و داؤد و عبد الباقی انصاری هر کدام بمنصب هزار و پانصد سوار و سرافرازی یافتند دوازدهم زید امرای رفیع مقدار امیر الامرا که از معتقر الخان اکبر آباد باستقبال موکب حلال برآمده بود چهار منزلی فتح شکار بموکب معلی پیوسته با عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران خویش کامیاب ملزمت اکسیر خاصیت گردید و بمعطای خلعت خاص کسوت مباحات پوشید و چون درین ایام از روی دور بینی و مصلحت گزینی واهی آرای اقتضای آن نموده بود که سرافرازش را از قاعه شاهجهان آباد که معتقر اورنگ خلافت ابد بنیاد است و پیش نهاد خلعت مخلص آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی شکوه آمرکز سلطنت را بجز سربل اشرف آسمان پایه گردانند برآوردند بقاعه محکم اساس گویار

که در نعمت و حصانت و رعایت شهر روزگار و حبسگاه که روزگار
جسارت شمار است بفرستند تا آنجا پایی بند زندان مقامات بود
از خیالات محال فارغ بال باشد قهرم بربیع گیتی مطامع بنام امیر
خان حارس قلعه دار الخلافه صادر گردید که بعد از رسیدن عمدا
نویندگان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور
تعاقب دارا بی شکوه برگشته برجناح احتمال به پیشگاه اقبال
می آید آن بی بهره جوهر دولت را از قلعه مذکور برآورده
تا بیدان خود و کومکبان دار الخلافه و جمعی از همراهیان شیخ سر
بگوالیار رساند و از آنجا بموگب محلی پیوسته با مهین برادر اخلاص
پرو و خوشتر شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که در قلعه
دارای کاکره ازو آثار نیکو بندگی بظهور رسیده بود بقلعه دارای
دار الخلافه مورد انظار اعتماد گشت و بعنایت امپ و علم و دانش
هزاره پانصد سوار بمنصب دو هزاره سوار نوازش یافت
مرخص شد که بزودی خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که
در گروهی فتح شکار مرکز وایت ظفر نگار بود قهرمان از مسافر
الخلافه اکبر آباد رسیده باستقامت سده مهتر بنیاد سرمایه سعادت
اندوخت و روز دیگر ساخت دلگشای فتح شکار مضرب خیام
حشمت شده مهارت دانشین آن فیض اندوز نزول محمود گردید
و چون بقصد دناح و استیصال دارا بی شکوه و تنبیه و تادیب راجه
جسارت سنگه ضلالت پروزه عزیمت صوب انجیر پیش نهاد خاطر
گیتی خدیو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ
راست توجه بخشد امر خدای که است آن مهم صمیمه این فتح خدا

داد سازند بنابرین عزم دخول بمستقر خلافت نمودند مقرر نمودند
که برای سرانجام بعضی مهام در روز دران نخبه بیکار دولت و در روز
در باغ نور منزل مقام کرده از آنجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین
روز خسرو بی بدر محمد خان که در مستقر الخلافه بود و ناضلخان
میر سامان (و میرزا نوذر مغوی) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع
منصبیان مهمات مستقر الخلافه شرف اندوز ملازمت اشرف گشته
بعنایت خلعت سرورازی یافتند و راجه راجروپ که بموجب فرمان
طلب از تپان چاندی که سرحد ولایت سوری نگراست بصدا سلطنت
آمده بود جبهه حای عقب خلافت گردید (و بنهاجی دکنی که در جنگ
شمار زخمی برداشته بود دولت ملازمت یافت بعنایت خلعت
و پانصد پانصدی در صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دو صد
سوار مباحی شد و سید بهادر باره باضافه پانصدی صد سوار
بمنصب هزار هشتصد سوار چهار اعتبار بر اثر رخت و شیخ محمد
معین و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف امرای
حقائق و علوم شیخ احمد سرهندی که در هر یک فضائل و کمالات
صوری و مغوی خلعت الصبق آن حالک مسالک طریقت و عرفان
است بانعام سه صد اشرفی و میر ابوالیقا ولد میر محمود مغانی
بانعام دو هزار و پیده و خوشحال خان کلونت بانعام یکصد اشرفی و
حسینی دیگر از بندها بانعامات فزقه سوره نوازش گردیدند (و درهم
ایست منصور از فتح شکار باهتر از آمده باغ نور منزل از نزول همایون

خرمی و نصارت یافت و دو روز دیگر خدیو مؤید مظفر آنجا بدلا
افاست گسترده چمن آرای دولت و کمرانی بودند و در عرض این
چند روز که فتح شکار و باغ نور منزل از پرتو لوی جهان کشای
خروغ سعادت داشت فاضلخان مدو سامان برخی از اموال دارایی
شکوه را که در آن مدت بحسن سعی و اهتمام خال مذکور تحیطه
صدق در آمده بود و از نقد و جنس ثواب پنجاه اک روپیه میند
بظفر انور شاهنشاه حمال گذارید و بیست و یکم موک حاکم و حال
از آن سر منزل دولت و بستان سرای هشتم نهضت نمود و چون
مقرر شده بود که امیر الامرا درین سفر فیروزی اثر ملازم رکاب نصرت
مآب باشد در منزل دوم مخلص خان که بصوبه دارایی مستقر آغاده
معین شده بود و بعنایت خلعت و نیل و باضافه پانصدی در صد مؤید
بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار میاهای گشته بدین
خدمت رخصت یافت و تقریرخان بعیای خلعت خاص و معتمد
خان خواجه مرا بمرحمت جمدهر میدناکار و یک زنجیر نیل و از اس
و اضافه بمنصب هزارای میصد سوار و محمد صالح دیوان بیوتات
آباد بعنایت خلعت و خطاب مکرمتخان و حاجی محمد معتمد
دیوان و سائر متصدان آن مرکز اقبال (و مستحکم خان خواجه سر
هر یک) بعیای خلعت و حکم صالح شیرازی بعنایت خلعت مرصع
سرمه ز شده و خدمت انصرفت بمستقر آغاده یافتند (و همدار حاکم
بمرحمت یک زنجیر نیل و سوهیگرن بند بلیه بعیای گوهر

مروید میاهای گردیدند و میر فتح خلعت یافتند در ملک کومکین
کرا آید منتظم شد) و بیست و میوم عمارات فیض احاس شکارگاه
نورس شرف الدوز فزول اشرف گشته نهضت آن عرصه دلیذیر
و شاط مید فخر پیر بهجت افزای طبع مبارک شهنشاه اقلیم هکار
عالم گسر گردید و روز دیگر آنجا مقام مرصوده شکار و حوت و طهور
مسرت بدرای خاطر بر نور بودند و بیست و پنجم کهرابات عالیات از
تحت نهضت نمود عمده بونیدان احلاس کیش شیخ مدو دلفرخان
سوکب گلبان سنان پنهوده سعادت پذیر ملازمت اکبر خاصیت
کرده و عاطفت پادشاهانه هر یک را بعیای خلعت خاص و اسب
و سوار اختصاص بخشید .

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مال

بکجرات و کیفیت بر آمدن او باجمیر

چون ناظران این روز نامه متأثر اقبال را اطلاع بر مجملی از
حال آن خسران مال بعد از رسیدن بولایت کجرات و کیفیت
بر آمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور میفماید کلک بدائع ارفام
سرشته دقاع حضور لامع النور را درین مقام گذاشته شرح بعض
هواش میگردید چون ادواج دهر در نهشته بموجب مرمان همایون
سائر مقدمات دیگر که در محض خوش رفتند کلک بیان شده
از تعاقب آن بد عبادت باز ایستاده طریق معاودت سپردند او
بمعنی را نفیست شمرده دیگر باره هوای خود سری و سودای
معال جوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت کجرات را از

وجود لشکر و مرزبری که با او مقاومت و مدافعت توانند کرد
 خالی میدانست بعزیمت آنحدود قسم در راه چول و پیدایان گذشت
 برهمنائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریای شورن
 طریقی است غیر مسلوک و راهی صعب و دشوار گذار رهگرایی وادی
 انبار گردید و چون بولایت کچه رسید مرزبان آنجا از بیداشتی
 و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان شناخته باستقبال شتاب
 و با او ملاقی شده دازا بی شکوه از مردم مریدی که داشت ملاقات
 و بخشش بسیار بار کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه بحر
 خود خواستگاری نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور به نفع
 احتمالت و چرب زبانی های او فریفته گشته آن اداره تبه خذل
 را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار نس
 از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نور
 خان صوبه دار آنجا که دران تازگی بآن صوبه رفته بود چون زدیوه
 قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع نفوذ
 باطل پزوه بظاہر رعایت مصالح دولت و فرمانروائی و
 بر مقتضیات نشاء سلطنت و جهانگشائی نصبت باو ظهور یافت
 چهرة اخلاص خدشه ناک گشته مرآت عقیدتش غبار آرد
 رنجهایی نفسانی بود و نیز لشکری شایسته که بآن متصدی گردید
 و بیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بندوبست
 آن صوبه نکرده بود و در کومکبان گجرات هم که کهنه فعله آنجا شده
 برای رونق کار و گرمی بازار خود هنگامه حرو و واقعه طلب بوده
 اتفاق و انقلابی که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و بیداری

درگی که گوهر ریشمت کم یاب و درین قسم اوقات جز از تدبیرین
 بندهای ونا کیش راست عبودیت و ثابت قدمان مسالک اخلاص
 و سرب چشم نتوان داشت در کسی مشاهده نمیکرد بازوی همت
 هست کرده در مقام مدافعت و مدافعت نشد و با کمال دعوئی دانائی
 و در درگی سرزخته صلاح دانی و صواب اندیشی از کف گذاشته
 و در رنج خاطری و نثار باطن که دور از آئین بندگی است
 و در پیوسته پیمود اگر بر جاده بندگی و دولتخواهی ثابت قدم بوده
 و نیروی جرأت و بازوی همت کار میکرد آن بلخود فساد اندیش
 که در آن وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت مانع دخول باحمه
 و میتوانست شد و بر تقدیری که اینمعنی از نیروی طاقت و
 دست خود فرائر میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود از آنجا
 و در بدکن رود یا خود را به پدشگاه حضور رساند چنانچه شهبشاه
 و در دانش آئین که از مرط پیش بینی صورت اینحال در مرآت
 ضمیر الهام پذیر میدیدند او را پیشتر درین باب ارشاد فرمود بودند
 و دران سعادت عنوان متضمن اینمعنی از موقف عاطفت صادر
 شده بود حاصل که هم از خطایی گنجش و تدبیر و هم از کم عیار
 و اخلاص و ضعف عقیدت که همگان را ازو خلاف متوقع بود بادی
 حقیق عبودیت موفق نگشته قرار گردیدن و سازکاری بدوا بیشکوه
 و با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع کومکبان آنصوبه بامتقبال
 آن بی بهرة جوهر دولت و اقبال از گجرات بر آمده در موضع سرگنج
 در کوهی شهر است با او ملاقی شد و از روی هوا خواهی
 و خبر اندیشی پیش آمد و آن باطل پزوه بی مانع و مزاحمی بشهر

درآمده مرخود سرب بوداشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشیاء و کارهایجات مراد بخشش که آنجا مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او منصرف گشت و چنانچه عادت آن نبی دست نقد سعادت بود اسباب اسراف و تذبذب کشوده در صدن مراد آوردن لشکر و عیاله شد و کوشکیان آنصوبه را بداد و دهش واستعمال و بخشش فریفته بدادن مناصب نامقام و زواری بی موجب و خطابیهای بیجا هدایای سفاک و بیخردی گردید و طمع در محصور و خرج بددر حاصل خبر صورت نموده امیدای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یکچند حکومت آنجا کرده و آبودت در گجرات بود از جانب خود بآنجای مرستاد و صادق محمد خان ملازه سرکار والا که بنظم امور بندر مذکور یدامداشت بی کوشش و مداومتی از بلخوهری و ناندره کاری خود معزول شده زمام مهمل آنجا را بدست اهدیار او گذاشت و چند روزی که امینا باین حکومت عاریت منصوب بود انواع اختلال بمهمات مالی و مسکنی آن بندر و حایده بتضییع موال خاصه شریفه حسارتها کرد و آخر الامر بداد پیرس عذب بادساهی که نموده سطح و عفاف آلهی است گرفتار آمد بدخوله دارا بدشکوه حصران پروه در گجرات مدت یکماه و هفت روز بصرانده موجی آرند و لشکر شایسته که بیست و دو هزار سوار بود مرهم آورده توسلای حوای آرند دیگر باره دماغ دروش از داد غرور و بددار گرم شده خیالات داسد بخاطر راه داد کاهی عمر آن میکرد که از گجرات بصوب دکن رفته آنجا غبار فساد انگیزد و از فطرب آله ک و عدلجان استعدانت نموده در توفه مر لشکر و تفر

مواد شوز و شر کوشد و گاه اراده بر آمدن بممت اجمیر و قصد صف آرائی و بمن ناموکتب عالم گیر میفمود اینک از آنجا که مدینه مال دشمن مال شهنشاه جهان رعیت امکن باطش گشته از لطمه مهر و عطوب پادشاهی چهره همتش رنگ جرأت در باخته بود در ارتکاب این عریمت ترند داشت تا آنکه خبر حدنگ آله آبان بطریق غیر رافع و بر عکس آنچه روزی نمود بار رسید و هبب آنکه در چشم زخمی چند که موکت طغر بدود را دران محاربه روزی داد بدلالی که در عن حدنگ و آویرش از معرکه قتال رخ تافته بود بدی تحقیق انجام حال از خبرهای موحش کشور آشوب خود را بدر بردند و نخست آن اخبار کاذبه باطراب و اکتاب رسیده غورش امرا گردید و پس ازین خبرهای دیروز بی ثر و ایدای ماطنت سامعه روز در و نزدیک گشته سرمایه امن و امن ملک و دولت شد محمله آن مساد اندیش منده گردید و بدین آن خبر کذب نربی تودف و فظار و تعدیش حقیقت کار عریمت صوب اجمیر مصمم نموده عمره جمادی الآخره از گجرات برآمد و شاهنواز خان را دایم جمع اتباع و لواحق از بصران و خروشان و کوچ مراد بخش که آنجا بود و اکثر کوشکان عمده تصویه مذن رحمت خان دیوان آنجا همراه کرمت و سید احمد برادر سید جلال بخاری را که جز نسبت مرزیدی شاه عالم و انتساب بپادان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم نهرو از سایستگی نداشت صوبه دار گجرات کرده چند کسی از نوکران خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود باخبار مدعیان و نوشتنهای که بار میرمید دند بخاری که از ناعث جرأت برین

حرکت شده بود معلوم نمود و چون در آن روز در آنجا رسید
بهم رسید و در مصلحت کار خویش مقرون گشت درین اثنا
نوشتن از راجه جسونت سنگه عصیان مفسر مشعر بکیفیت حال
خود و تحریض آمدن آن ذاتی خرد بصوب اجمیر بار رسد
محرک ملهله عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت
و مرافقت آن شقاوت شعار و امداد خدمت نمود و راه بود و در
اقوام راجپوتان که اوطان آنها در نواحی اجمیر بود تجدید اراده نمود
خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشته میبوی
بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه خلافت کیش بان
ننهد جوی محال اندیش میسرید و آتش عزمش بباد سفاقت
تند ترمید تا آنکه بمیراثه نه مه منزلی از جوده پور امدت
رسید و تلمه حال بد مال آن تیره بخت برگشته روزگار غمگین
مرقوم خامه حقائق نگار خواهد گردید اکنون غنان پگران قلم بصوب
تحریر وقائع حضور اشرف یافته از جایی که سر رشته سخن از کف
گسسته بود دیگر باره حوائج نگار میگردد بیست و هفتم جمادی الاولی
رایات جهانکشا پرتو دولت و بختیاری بشکار گاه باری انگنده عمارات
فاصله اندک از تاج مهابت سوار زول خادان ملک خاں گردید و
سه روز در آن بختیگرگاه اقبال بساط اقامه گسترده نشاط اندوز شکار بودند
و چون قراولان در بیشه های آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون
و سائیدند شهنشاه شیر دل وزیر مملکت بشکار آنها توجه فرموده آن
دو سبب جانگزی را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بود
به تعگ از پای در آوردند درین هنگام فرقه ناصیه حشمت

و اختاری قرق باصره ایست و نامداری بادشاهزاده نیک اختر
والا گهر محمد اکبر با سائر ثمرات ریاض سلطنت و پرده گزینان
آن عظمت که بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند
عزم کعبه حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
حاکم که در خدمت بادشاهزاده نیک اختر و التبار از دکن آمده بود
شرف السلام سده سپهر احترام دریافت و اکرام خان بتغویض دعه
دانی مستقر الخانه اکبر آباد از تغیر رعده انداز خان مورد انتظار
گشته بعنایت خلعت و اسب و علم و شمشیر و ماده نبل
مهدی شد و خواجه عبید الله بقلعه دارج گوالیار تعین یافته
ایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسب و ماده
نبل و خطاب عبید الله خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوتات بخطاب مقیم
ذاتی نامور شد و چون چندی بدیده که هنگام معارفت رایات
در تاج از پنجاب در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بود
نواحی شقاوت و قیره بختی راه بغی و طغیان پیموده از آنجا فرار
کردند بود در وطن خویش رفته بدزدی و رهزی و انساد که شیمه
دیده آن خلافت نهاد بود قیام می نمود و مترددین راه مالوه از
سورتن انگیزی و عصیان او در آزار بودند لاجرم درین ایام دفع شر
از سر فرار آن مدبر بد گهر وجه همت ملک پیرا گشته موبهکرن
دیده که هم از نوم اومت و از حقائق بوم و بر آن ولایت و کیفیت
سر زمین آن گروه فساد آئین آگهی داشت به تنبیه و احتیصال
خسارن مال تعین یافت و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب

دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسب و
 فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندر من بد
 بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و راجه مهانگه بهطور
 بعنایت خلعت و اسب و مترجمین بندیده (عطای خلعت
 و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و
 صد سوار و او بهگونت سنگه و جیصنگه بهدریج) و جمعی دیگر
 راجپوتان بعنایت خلعت مباحی شده بهمراجه او معین گردیدند
 و عزت خان از اصل و اضافه بمنصب ده هزار و هفت صد سوار
 و حسنعلی خان بمرحمت اسب نوازش یافتند و همگی بعنایت
 خسروانه مرتزای یافتند دوم جمادی الآخره ربابت نصرت طبر از
 شکار گاه باری باهتزاز آمده (روز دیگر مقام شد درین اوج
 مهانخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کهمیر هر یک
 بعنایت ارمال خلعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر
 مفتخر گردیدند و دوزنجیر فیل پیشکش راجه نرسنگه کنور و دوزنجیر
 فیل پیشکش حمام الدین خان بنظر انور رسیده و تبه پذیرائی بود
 و محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت خلعت و خطاب مقیم خراسان
 سر بلند گشته خدمت دیوانی مرکز ملکه ثریا جناب تقدس نقاب
 نور افزای هودج عفت و احتیاج روشن آرا بدگم ضمیمه خدمت
 شد و موجد خان از تغیر یزدانی بقوعداری رویباس خدمت
 مرتزای پوشیده باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار

پانصدی هزار حوار مباحی گشت و درویش بیک از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و هفت صد سوار سر بلند شد هفتم نزدیک قصبه
 هندون مقرب خیام نیروزی گشت و آنجا یکروز اقامت شد درین
 منزل صف شکنخان که از شیخ میر در عقب مانده بود باهمراهان
 بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت
 خلعت کسوت مباحات پوشید و فاضل خان و اصلخان عطای خلعت
 خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
 چنان اقتضا نموده بود که پرده گزینان سرادق عظمت و انبیا را
 مسافر الخانه اکبر آباد فرستند شیخ میرک و رضوی خان و سید
 هدایت الله صبر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و
 جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات
 مشکوی حشمت و ابهت را بمقتدر الخانه رسانند نهم موضع وزیر
 پور مخیم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بموجب
 بریغ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانه پیشگاه
 حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس
 در است و این منزل نیز یکروز فیض اندوز اقامت بموکب جاوید
 نورز گشته یازدهم از آنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصبه توده
 در جایی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ مید قاسم قلعه دار آله
 آن که آن حصن فلک بلید را بخاندوران مهرده خود از روی
 صدق نیت بقدم عبودیت روانه درگاه آسمان جاه گشته بود بادر اک
 دست آستان بوس چهره انروز طالع گردید و بعنایت خلعت و
 خطاب شهابتخانی و بمنصب ده هزار و حوار مباحی انتخاب

اندوخت میردهم تربیت خان حاکم اجمیر که قتل از وصول در
بی شکوه باجا از معنه برآمده بود موکب نصرت فرین پیوسته
اندرک دولت ملازمت نمود پانزدهم امیر خان که بموجب امر
لازم الانقیاد مراد بخش را از معنه در الحاقه به ارجان آید برآورد
بگوالیار رسانیده بود به معسکر همایون پیوسته کامیاب ملازمت اسیر
گردید (پرتل خان و شرزه خان از کوسکیان شیخ میر و ترکزار خان
از همراهان صف شکنخان شرف تقدید شده یافته اند) و چون
دارا بی شکوه باجمیر رسیده آمادگی رزم و پیکار بود رای صبرانور
شهنشاه نصرت شعار چندین افتضا نمود که جمعی برسم فردوسی تعالی
فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگاهی یافته خبر دهان
بنابر آن شانزدهم طاهر خان را بعد از خدمت ترکش نوازش نمود
جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند (و هرچس گیر
بمرحمت جمدنصر مرصع مداهی گشته به همراهی خان مذکور معنی
شد و درین هنگام زندۀ نویدان عقیدت منتش شیخ میر بمرحمت
پنج سر اسپ ازان حمله یکی عربی بساز طلا مورد انتظار عطف
گردید و راجه نرسنگه کور بعد از امت علم رایت میباهات انراخت و
مهدی قلی خان سپاه منصور باضافه پانصدی بمصوب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و راجه کش سنگه تونور باضافه پانصدی
بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار و حواجه رحمت الله ده بدی
باضافه پانصدی بمصوب هزار و پانصدی سیصد سوار و از امر و

اماده مصری امدان بمصوب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام
محمد افغان بمصوب هزاری چهار صد سوار کامیاب علمیت
دشمنانه گردیدند (هردهم محمد امدان خان که بدین طرف وصول
دارا بی شکوه بموجب امر اعلی از دواخی توده کده برگشته بود
با همراهان موکب انبال پیوسته سعادت اندوز ملازمت اسیر شد
نوزدهم دواخی نصیبه توده که جاگیر و وطن راجه رایسنگه سندسودیه
ست از پرتل موکب ظفر فرین فیض آگین شد و راجه مذکور ملک
زحدر دال و دو سر اسپ با دیگر اشبا پاشکش نمود و درین منزل
همایون تکموز مقام شد چون عنیم بدین یک و جنگ فریب بود حکم
والا صادر گردید که خزانه و زواید کارخانجات و احوال و اقبال غنیمت
موردی بقعه که در قصبه مذکور واقعست برده نگاه رند و باقتضای
رای امدان پیرا بعض از پرستارن و خدمتگذاران سوادق عورت را
که سعادت پذیر دولت همراهی بودند پذیرانجا گذاشتند و راجه
رایسنگه را حنعت بمرحمت کرده بمحافظت معنه گذاشتند (درین
هنگام دایم خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و بهادر خان بعنایت
رزه و حود و سید قاسم دله دار اله آباد بمصوب سه هزار و سوار
سوار و خطاب شهابت خان و پرتل خان بعطای خلعت و دلیر داد
بهادر خان روهیده و رنده جی هر یک بمرحمت اسپ و حواجه
شهابت الله باعام دو هزار روپیه و عطای خلعت سروازی یافتند)
و بیست و یکم رایت عالیات از توده بهضت نمود و بیست و چهارم

شش گروهی تالاب را مصر محل نزول عسکر ظفر اثر گردید و طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعد ملازمست و حیدر آنچه از کیفیت حال غنیم دریافتی بود معروف داشت و باز مرخص شد و درین منزل حضرت شاعرشاهی پرتو توجه بفرست و توزک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر انگشته تمین صفوف اقبال فرمودند و سرگردگی هر اول بجوهر شهابست و داورری راجه جیسنگه و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراج کچهوازه و داور و نعمت پسران بهادر خان روئیل و سوزجمل کور و بهار سنگه کور و پرتویراج بهاتی و جمعی دیگر از مبارزان کار طلب جلالت نالان بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانه منصور و زمره برقتدازان در پیش صف هر اول مقرر گردید و سرداری التمش بحسن شجاعت و کوشش زبده نوئیقان اخلاص منش شیخ میر مغفوس گشته امیر خان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسریسنگه بهورتیه و جان نثار خان خویشگی و جگت سنگه هاده و میر وستم و منگلخان و حیدر منصور و سید زین العابدین بخاری و شجاع خان و میرداد افغان و جعفر بیگ ترکمان و بایزید غازی و گروهی دیگر از دلبران جلالت کیش بهمراهی او مامور شدند و براندر نصرت شعار بسرازی زبده امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و بیروم دیو میسودیه و سبل سنگه میسودیه و مصعود خان و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم و چندین دیگر در ملک کومکدان او انتظام یافتند و خان عالم و راجه نوهمنگه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولی آن نوج

دربا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جراتدار فیروزی آثار نامزد گرامی گوهر محیط ملطنت تابان اختر سپهر خلافت پادشاهزاده رحمد سعادت توام محمد اعظم گشته حکم شد که چاه ایشان یا بهادر خان و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان و نصرت خان و ملتقنخان و شیخ نظام ولد شیخ فرید و میر ابراهیم میر توزک و فضل الله خان و حیدر حامد بخاری و شیخ نظام قریهی با جمعی دیگر در آنطرف صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیندار خان با گروهی از مبارزان نبرد جو بهراولی این فوج مقرر شدند و محمد امین خان میر بخش با جوقی از بهادران کار طلب مثل حیدر مسعود بارهه و مرهاد بیگ علیمردان خانی و محمد طاهر نواسه وستم خان و کنگار خان و عباس افغان و سید علی اکبر بارهه و لوزیک خان و قطب کسی و روپسنگه راتهور و حیدر تاتار بارهه در دست راست مرکب جلال بطریق طرح تعیین یافت و هر اولی این فوج بر لجه راجهروپ قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و غیرت خان و پلنگ حمله و میرزا علی عرب و عباد الله بیگ و راجسنگه کور و گروهی دیگر از دلبران عرصه و غا طرح دهمت چپ شده هزیر خان بهراولی آنها معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهی و مہمنفت پذیر سایه چتر ظل الهی بود عبد الرحمن بن نذر محمد خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و ایرایان و آقا یوسف و محمد علی خان و قباد بیگ و شیخ عبد القوی

(۵) راجه جیسنگه کور (۶) بیگ نسخه (۷) هزیر خان

و جانباز خان و ذو القدر خان و قایلخان و امانت خان و خواجه صادق
 شمشیری و اعتبار خان خواجه مراد جهانگیر قلی بیگ داروغه نور
 خانه و خسرو چیله و قادر خواجه و خواجه بختاور و دربار خان و جمعی
 دیگر از بزرگان مقرر گشته محاصرت مینماید نول بحسن تعالی
 و اخلاص امانتخان و نگاهداشت میسر به خدمت گذاری تربیت خان
 تفویض یافت و باهر کدام قشونی از مبارزان نصرت اعصاب آماده
 رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح بر زمین و بساط قول
 مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهکونت مانده
 هاده و نصرت خان و رگناتهه مانده راتهور و خانه زاد خان و آمد
 کلی و قلندر داول زئی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم
 خوشکی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرد
 برداران و اودیدیهان راتهور و سید بهادر و شیخ ظریف فرملی مستعد
 کوشش و جانفشانی گردیدند و سرگردگی فوج قرارل به تکاپوی
 جرات و سپاهیکری طاهرخان و عبد الله خان مغرض شد و بعد اندر
 خان و شهبسوار بیگ و خواجه رحمت الله ده بیدی و آتش قلندر
 و ترکداز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدی و ولی بخت
 و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ نیمین و دوست بیگ و
 زمره لوسا کابل بهمراهی آنها کمر همت بر میان عبودیت بستند
 و حکم معالی صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین باین توزدک
 و آئین حوار شده آماده و مسلح مراحل دولت و فیروزی سپارند

و در فنون و رکوب شیعه حزم و احتیاط که منطازم آزمائی واسط
 جانبگشائی صحت مرعی دارند اکنون چون بحکم اقتضای مقام
 ذکر شده از حال دارابی شکوه بد فرجه بد از رسیدن بمیرته و
 بدست معامه او با راجه جسوریت مانده تیره ایام از مدمات داحتان
 موازی و وقایع نگار است سر رشته سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
 سر آن سخن میرود و نخست بدکر مجملی از حال راجه مذکور
 بدست اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
 بدست آن جهالت ملش ضلالت شعار چون در جنگ ناشجاع
 مصر بغی و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
 و عا که حرم و زاس خوش را از پایة عفو و بخشش فرامیدید
 بدست میدانست که افواج قاهره عنقریب بتادیب و تنبیه او
 معین خواهد شد ناچار چاره کار دران دید که محرک حمله شورش
 در دست دارابی شکوه گشته بلطائف ترغیب و تحریض او را
 بدست خویش کشد و از اروس راتهور و دیگر اقوام راجپوتان
 سمری فراوان گرد آورد و باستظهار او رایست خلاف اندیشی و محال
 حوزی بر فرازد و آن بشخرد رسیده بخت را با خود شریک بلا سازد
 بدست از رسیدن بچونده پور چنانچه مذکور شد بتحریر
 دارابی شکوه پرداخت و خود در مدد فراهم آوردن
 راجپوتان و سرانجام لشکر شده منتظر رسیدن او بود در حال این
 حال راجه جید مانده که بحسن خدمت و دولتخواهی و فرط عقیدت
 اندیشی در پیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و پیشوای
 اجهای بلند مقدار بود بقا بر رعایت مراسم جلوسیت و رابطه

نسبتی که بآن حسارت گشش داشت ترحم و عطوفت بحال آن
نموده و جیدن ضرعت بر زمین عبودیت سوده بزبان محزون و انداز
درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهنشاهانه کرد و معروض
داشت که اگر عاطفت پادشاهی رقم صفح بر جریده زلات او کشد
آن خائف نا ایمن را بمژده عفو و امان جان بخشند هم اینمعنی را
سرورازی این بنده خواهد گردید و هم آن وهشی و محروبه بکس
اطاعت و انقاد در آمده دیگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بصدق
یفدگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونه ادب
الهی است بقبول این ملتسم آن عمده راجهای دولتخواه
عزت و سر بلندی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود
مکتوبی نارویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش مرستاده
اورا از والای خلافت و گمراهی بمسک دویم عبودیت و دولتخواهی
و همون گردن و نبود عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساخته
اراده پیوستن دداری بی شکوه باز دارد و از پیشگاه مکرمت و تقصیر
نیز منشور نجات و رقم عفو زلات مقام آن گمراه صادر گردید و چون
مرده این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت
رسید دل وحشت منزش را که مغلوب جنود خوف و هراس
و دهتخوش هزار اندیشه و وسواس بود آرام و اطمینان حاصل شد
از دهشت و سرامیدگی ناز آمد و اینمعنی را فوزی عظیم و نعمتی
معظم دانسته از بیست گروهی جوده پیور که بعزم آمدن احمر
لاحق شدن بخنود انبار دارا بی شکوه برآمده بود فسخ آن عریضت
ناصواب کرده مراجعت نمود چندانکه آن باطل پرتوه مبدعه و احجام

در طلب او گرد نمودند نیامد باحمله چون دارا بی شکوه بمیزه که
به مدتی جوده پیور است رسید و اثری از آمدن راجه جمونیت سنگه
عافونشد متروک خاطر گشته آنجا توقف نمود و در بین چند نام هندوی
معتمد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفای وعده و تکلیف سرعت
در آمدن کرد و مرستاده مدکور در پنج گروهی جوده پیور که راجه
مدتی بود که بهانه انتظار فرهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام
داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید باو بر خورده پیغام
رسید و از جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست
مدن سنگ جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه
بهشتی رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت
دارد تا اقوام راجپوت از همه سو رو باز آرد و من نیز سپاه و اتمام
خود جمع نموده مدقرب مرسوم و مرستاده را رخصت نمود بظاہرین
آن لشکر برگشته روزگار بامید رسیدن و مراحم آمدن راجپوتان
بهشتی راجمیر آمد و تربیتخان ناظم مهمات آنجا چون تاب مقاومت
نیست قبل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده
مکتوبی معلی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن باجمیر
دیگر باره در بدن چند را نزد راجه جمونیت سنگه مرستاد که محرک
سده بروی او را بیاورد این نوبت در بیست گروهی جوده پیور در
حالی که راجه را اراده آمدن اجمیر بظاہر مقدماتی که گزارش
به دست متور یافته عزم مراجعت جزم شده بود باو بر خورده تحریک
و زدن آمدن نمود چون از سیمای حال و نحوی مقال دریافت
عزم آمدنش بسستی گزید و در مقام یکدای و اتفاق که

اطهار می نمود دست امید از نعل مطلب بریده با حمیر سرافراست
نمود و راحه ز آردا برگشته روانه حوله پیر شد و با وجود این امرات
دیگر باره دارا بی شکوه عد از برگشتن او بدین چند از خانه طعمی
باطل اندیشی - پشیمانی شکوه را صد - و او را راجه مرسته اند که در
که باشد او را بکمند تدبیر و تدویر با حمیر کشاید آن نمره سبزه
فساد بر خفاج سرعت شد و در روحی حوله پیر باو رسد
ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بر سرحد مبالغه و 'حاج' رسد
و چون راحه ز مدمه مهر و مطوت دان ساهی لطمه بدم و ده شب
بر رخصت خورده بود و خدش و استیصال خویش در مور
اتفاق بآن بخورد محال ندیش بدیده پیش بینی مدمه
می نمود و ز مدمه معور بخشایش حدیو زمان و وصول مدشور
حیات تازه یافته بدقت میدانست که گراین بار راه حلال و عبور
پیماید و طریق سرکشی و عدوان - پارک بعد از سن بدامت و سر
سودی ندارد لایحیم بدصای رای مصیحت بدن و حرد مو
گزین افسون ملایمت و 'حاج' او بدیده دم عریض سرچند
اناست و باز گشتی که کرده بود اسوار داشت و بلایت و
لطائف معاذیر و حدیو دمع الونت می نمود تا آنکه آن شعبه در
خصوصیت و عناک ز آمدن او نومید شد و بی ندن - مقصود حمیر
معدودت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راحه کرد
از اتفاق و آمده او بدیده امید فرو دست و مقارن با سر
چهارکشا بدر با حمیر سر یک رسید با ضرورت صلاح کار در ارتکاب
آویزش و پیکار دیده خود - شکوه دل سر - رفته - چه طفره پاره

و چون بدید دست که اشکری تاب مدمه - کرا نیال و طاقست
مدمت با مواکب شاه و حلال بدارد و حرأت صف آرائی و معرکه
پیش او در حود نمی - دست از کونه اندیشی و باطن خردمی
مست حست و دست از آن بدید که در کوهستان حمیر را که ز دو جانب
بدن ملک تملک می نمود دست گرفته سر اسر عرص آل را مورچال
بدید و سدها ساخته توب و تفنگ و - اثر آلات و ادوات جنگ
احکام دهد و - عنوان روزی چند گذرانده به بدید که چه رخ
مدمت ز مدمه عانی عامل بود که با مظهر مشتی خاب و گل که
دست کوشش دطن نوبه بد از آسیب سطوت نند مدل خروشان
امن تون نشست و دیوار پستی که بر آورد همت کوتاه
بود داند آفتاب تابان را راه بتوان بست القصه داین خیال خام
ندید دست با تمام قد از وصول موکب طفره اعلام شروع
در احیان مورچال نموده سیدها بر سرده خود بخش کرد و هر سیده
میده محافظت و اهتمام یکی از عمدها مقرر ساخته بآلات توپخانه
مفتحه تمام دان از جانب بمبین خویش مورچال حمله بدین که
منصل بکوه کده بدتهای بود بکار مرمئی مد ابراهیم که او را
مصطفی خال خطاب داده بود و عسکر خال حکم دانی و حال بیگ
بمزش که در آن وقت مترتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن
نظاره میواتی که از سران اران عمده او بود میرد در جنب آن چند
توب کلان بر فراز پشتی که بر دره مشرف بود نصب کرده نزدیک
آن حامی بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی
دیده - حمله شاهنواز خان را با پسران و - اثر اتعاج و اشج خان

مذکور و محمد عریف نام نوکر عمده او که او را قلچ خان خطاب داده در آن اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و ازان گذشته مورچانی دیگر بکوه معروف بکوه پهازی متصل بود نامزد پهلوی شکوه کرده به مردم او را با مغول پسر تحماق خان خوابی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوتاه اندیش بدست که مقدمه گریس سوانح اقبال به تحریر پیوسته اکنون انگار و فاعل موکب ظفر لوا پرداخته کنگ و پرداز را داستان طراز نصرت و مروتی میسازد باست و بخت جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بآئین صف آرانی و نورز جهان کشائی از پاره کردهای اجدر بهضمت نموده دواهی را راضی را از نزل والا سوره اوج سپهر براراشدند و روز دیگر به گروهی موضع دیوانی که از آنجا تا احمدیه سه گروه سب و سه سحر ادانت دارا بی شکوه اندک مسافری داشت مرکز رایان دگر گردیده فرمان فرمان جلال صادر شد که صف شکستل مدر آتس توپخانه همایون را برده و بوزی مورچانی غنیمت در مکلفی مذلس نصب نماید و شروع در پیش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرد تفنگچیان برق صواحت و شعله خوابان حدود دوات سرگرم دشمن سوزی و آتش امروزی گرداند و جمعی از سواران نمود جو مژد بر دشت و مید نصیر الدین دکنی و جمال و عنایت پیجاپوری و یومت نیازی و ایمن آفریدی بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او

در امان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده در جای مناسبی باز داشت و چون غنیمت نزدیک بود از کمال دور بینی و حزم بادشاهانه حکم اشرف و در شد که عمده نوئیان عقیدت منش شیخ میر با لشکر الشمس و دایر خان با دلیر و رنمست پسران پهاور خان و هیله از معسکر صف درین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهدای رزم و پیکار و از بند و دست برد مخالفان خدر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه بزم کرده پیش آمده نزول نمود و از پیشگاه حلال پرتو اشارت رفت که امیر امرا با جند و برافزار و راجه جیسنگه با موج هرل بر دست راست موکب نصرت شعار محاذی کوکله پهازی و خنوش جرافار در دست چپ عسکر مروتی اثر در برابر کرده تا بلی دایر کند و سایر امواج سحر امواج با لشکر قول بر اطراف و حسی توپخانه والا نزول کرده دترة سان بر مرکز اقبال احاطه کردند و درین روز صف شکستل توپخانه را از جانی که بود پیشتر رفته به صف نیم توپ انداز در برابر مورچانی غنیمت عاقبت دخیل نصرت نمود و مستاهدان دشمن حوز شعله امروز کوشش و جدال گشته دخیل کردن دتور عمر مخالفان و هدم بدیان اعتلال مقهوران ازین حرأت و جلالت کشتند و توپ و مد حررت قیامت مهیب از طرفین بغرش در آمد و محاب ژاله ریز تفنگ از هر دو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود باروت نمودار ابر صاعقه بار شد و زمان کارزار از مجاورت شعله و شرر حکم کبریت اهر پذیرفت

زهر موفور و بخت توپ و تفنگ • در آنکس نهانگشت میداد جنگ
بانداز خون ریز هم از دو مو • نهشتند برق انگلکان روز
القصة مبارزان خصم انگن دشمن شگن بصدقات توپ و ضرب از
زلزله در احساس قرار و ثبات اعادای انگنده سرگرم تلاش نصرت و
فیروزی بودند و آن غیره بختان باطل متغیر نیز از مورچاها توپ
و تفنگ و بان بر توپ خانه همایون و افواج منصور انداخته از
مداومت و مقاومت بطور مبرس آیدند و آن روز و آن شب و روز
دیگر تا سه پاس برهن و تیره دانه حرب و آتش میماییدند استمر
داشت و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچاها بر
آمده خبرگی میدادند و قاتوبی کین جسته در کمین انتظار مریض
بودند و چون اهل توپخانه همایون اسایش و آرامش را خردند
گفته در مراسم پاس داری و آواز هوشیاری تهاون نمی ورزیدند و شب
و روز کمر همت بسته مرده دار میکوشیدند محذوران محال طلب
محال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچاها می عدد
فرجام در کمال مقاومت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد هر
مرد در دیوارهای استوار بر آورده مدی شدید و حائل می
در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سائر آلات عهد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت مداومت و محاربت می گماشتند بفاصل آن شیخ مبرور
دلیر خان و سائر سرداران موکب ظفر نشان از روی پیش بینی در
اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که حواری شده بر مورچاها
بورش کنند چه در صورت ثبات و انتقال مخالفان در مراتب

مقاومت مردم خوب کار آمدنی بمبیت تلف میگشتند و احتمال
آن بود که باوجود این نیز کاری از پیش نرفته خدا نخواسته چشم
زخمی بچند مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
صف آرائی و پرورش و حمله بردن بر اعادای بد منش سرعت
و تعجیل جائز نداشته بفاصل رعایت مراتب حزم و تدبیر ثانی
و تفرسی ورزیدند و مقصود می اندیشیدند که بی آنکه مردم
خوب مانع شوند و بی دانه جمعی برخاک هلاک افتند صورت فتح
و صرف در آنکه حصول حمله گر آید و نیز ظفر و دروژی از ادق
امثال چهره نماید تا آنکه کار کزان آهاسی و نقش پرازان تقدیر که
همواره در تمهید مقدسات رحمت و اعتلای این دولت ابدی بقا
و اعداد مواد غلبه و استیلا این سطوت ازلی بفاصل چهره کشای
مدافع اسباب اند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده آهی
و اوعی که در حوصله عقول و اوهام نکنند و مدارک و اوهام
در بیان بمقام تصور بسجده بدست توفیق سرانجام میدهند
ساعد این فتح دشوار نما را بدیع ترین صورتی و آسان ترین وجهی
ببرای حصول بخشیده بر منصف ظهور جلوه دادند تا ظاهرینان سبب
اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را که از سر کار و گنه اقبال
این برگزیده ذوالجلال غافل اند روشن و مبرهن گردد که بخت
چنانکسایش کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز
تجدید لم یزلی مت •

ذکر محاربه شیران بیشه همجا و نهنگان
بحر و غا و فتح و فیروزی اولیای دولت
و فرار دارایی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دهان آفرینش که رموز حکمت بهاش چهره
آورد حال جهان سمت چون دشگرف کاری مشیت داله نقش
افعال برگزیده را در کارگاه عز و حلال در سمت نشین سازد و اسناد
دولت و کمال سعادت در پیشگاه ازل بدست عذابت خویش
پرداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گدیری بر فرق
مردم مای عزت او بر اندازد سخست دافضای حکمت کامله خیر
طالع دشمنان مذله سنگ و مدعیان باطل خدیل را به وصال نکال
امکنده بر تو نظر هدایت اثر تو ایق که شمع راه سعادت و بخنداری
همان تواند بود از حال آن گروه خسروان پیروزه داز گنود و مضار و در
را که طرازند گل صور آسمان و نقشندگان بدائع احوال اند از سوا قف
آزاد و عزیزم آن کج اندیشان محال طرب باز دارد تا نقش هر
مامول که یکدک بد بدشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر
کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بدخواهی در صورت ندیده
ببافند عکس آن در تیشه و موج جلوه ظهور گزیند پیوسته بخت و در
چراغ دولت شان در رهگذر ناد نهد و همواره طالع بد شگون رخت
امید شان بسبب دهد از دست زمانه لطمه حیران بر زو رسنگ
ناکمی بر سبب خورد و بدی با مرادی و سرگشتگی وادی بخت
برگشتگی سپرد بوسه دیو پندار اگر صد ره بهر پیکار برخیزد

در کار شان بر زمین ابد از زده و بسودای دور از کار اگر هزار بار گردد
نحوت انکارند سپهر شان بر خراب صواب نگردد و اندک از صحت
جوئی داغ حسرت بر دل و پای حیرت در گل ببندد و مدام از
ناله جوئی چشم دولت خیره و روز حشمت تیره یابند بنافخ
سعی خویش همه چهره افعال خرسند و بدست تدبیر خود خاک
دستی بر فرق آمال پاشند • شعر •

کسی را که لطف ازل داور است • هفتش ز نختش سر اهر است
چو ایدش آید نصیب انگلی • کند دشتش را پاک دشتی
که بد عذرش چو بازوی کین • زرد آمدش سیک بر زمین
از هر که حسرت ز حصومت ببرد • نه یا او که را چرخ آرزو کرد
بد اندیش از سمت بد کافیه • چو ایدش ز بد خود او خواسته
ز خواهد صدق این مدعا شکست یافان درایی شکوه باطل ستیز
هر صفت نصیب است نازگی در اجمیر از جلوه نصرت شان و
زده شدن بواجی هلاک و خذلان تدبیر این صفا آنکه پس از
سه روز آویزش و پیکار که مدال عساکر گیتی کشا و اندامی تیره بخت
انداز اوا بدو و تغنک بدرا حنک اشغال داشت و چنانچه
گوش داشت عزت بدیدی بوش در موآت صمدی صاحب کیش
مرای حیر اندیش حنوه ظهور دمی موه و مران و مپیدان لشکر
مصور صلاح در سوزی و حنک موج بدیده وقوع نصرت و ظفر را
وادی و آسایشی گمان نمی برند روز پیروز که بکشیده بیست و هم
دهادی الاخره مطابق موه مرور می بود از بزرگی اقبال می زوال
بهشاه جهان و شگرف کاری طالع والای گدیان خدیو گیتی شان

بی توطئه و تمهید هوا خواهان بخت مروتی بدیع از برد غیب
نمود و منصوبه اتفاق امتداد که نقش مراد اولیای دولت ابدی
بر صفحه شهود جلوه گر گشت و نوعی که در تصور ظاهر بینان
گنجید و از پایه اندیشه مصلحت گزینان فراتر بود قفل مقصود
بمقتضی توفیق ربانی و تایید آسمانی گشایش پذیرفت کیفیت
ظهور آن فتح مترک آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمور
پیداهای او در کوه گردی و کربوه نوردی ورزیده کار و چالاک اند
بعضی اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوهله پهازی
بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا مادر شد که در کمین فرصت بود
هرگاه قابو یابد پیداهای کوهی خود را با جمعی از بلند
توختانه همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست
دادا بی شکوه بگیرند پذیران راجه مذکور اولخر این خجسته آوان
گروه را بصمت کوهله پهازی فرستاده خود نیز با وراج خویش سوار شد
روبروی آن کوه بکوک آنهاستند ایستاده مانند مخالفان برین حال
اطلاع یافته قصد مداخلت و ممانعت نمودند و از بیجهت که مبارزه
توختانه منصور حاعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بود
و توپ و تفنگ نمی انداختند انتظار فرصت نموده قریب هزار سوار
ازان خیره رویان تیره روزگار بخیمال محال و پندار دور از کار
قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بفوج راجه راجروپ نزدیک
رسانیده جنگ و پیگر در آورختند چون حضرت غفغهای لوانل
روز نصرت امروز سرداران مپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب
داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

مردم بودند و آن بندهای ارادت شعار را بذاتیر تاخیر در پیش
کار به سخنان گرم عذاب آمیز و مقدمات همت بخش غیرت
مزا تحریض بر حرب و قتال نموده درین وقت آن بمالت منشان
حالت آتین را بمشاهده این حال حوهر شهاست و کار طلبی
درست کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میان عبودیت بسته
دلیلر خان از دست راست توختانه با فوج خود سوار شده
از انبدال دشمن مال خدبو جهان لوائی جرأت و دلیری
آن جرات کیشان بر انراخت و بعد از زنده نوینان
عبودیت مقد شیخ میرزا همراهان خویش از دست چپ سوار شده
باز بیوست و همچنین راجه جیسنگه با فوج خود و امیرالاعرا
با عساکر یرانگار و اسد خان و هوشدار خان با جنود جرانگار از دو
طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش صفوف نصرت آواستند
ازین افواج قاهره لشکری که پر مورچال مخالفان یورش
برده مصدر نبرد و آویزش شد فوج شیخ میرزا دلیلر خان بود و در
پیران موکب گنبدان ستان کسی که مصدر خدمت شایان و
نمایان گشته توفیق ادا حق عبودیت دریافت آن
دستار دلیلر شهاست آثار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیگر
که نسیم فیروزی بر شقه اعلام مبارزان ظفر اعتصام ورزیده اقدام
نات خصم تیره سر انجام لغزش پذیرفته بود راجه جیسنگه از
عقب رسیده ضمیمه آن افواج منصور گردید بالجمعه شیخ میرزا
خان بیامان همت اخلاص هرور با اتفاق یکدیگر بر مورچال
مناو از خان که بصمت کوهله پهازی بود حمله آور گشتند و مجاهدان

توپخانه همایون نیز آتش کارزار بر افروخته بازمی گواشت
 بخصم افگنی و برق اندازی گشادند و علی الاتصال بپاکی و گره
 دستی توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان
 تیره بخت را فرصت ندیده گشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچ
 جمعی که بقصد کوهک برآمده میخواستند که خود را بمورچال
 شاهنواز خان رسانند بمصدمات متواتر توپخانه بارش ابرها و صوت
 برق اجل را برای العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می
 نهادند و درین بیفتوهای مورچال می خزیدند و دریغوت که افواج
 گیتی کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلا جیوش
 نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجه روپ دلیر شده چندی بر فراز
 کوهک بهازی برآمدند و علم ادرا بر بالای آن برآورده باعث ترس
 ارکان استقلال مخالفان گردیدند و مقارن اینحال شیخ میر و دلیرخان
 با عساکر اقبال با ساهی بمورچال شاهنواز خان رسیده با دشمنان
 مقهور که جمعیت نموده آمده مدد همت بودند بجنگ و پیکار در
 آویختند اگرچه سعادولان دلاکار با حفظ باز حمایت دیوار کمال سعی
 و تلاش بکار می بردند و به توپ و تفنگ و تیر در مراتب جدال و
 قتال بهامت کوشش بظهور میرساییدند و چنانچه گزارش باب
 از جنود نصرت طراز موای موج شیخ میر و دلیرخان لشکری
 دیگر بجنگ برآمده لیکن مجاهدان دیرزمین و مبارزان نصرت
 پیوند که جانشانی را در راه فدا و مرشد دو جهانی سرمایه حیات
 جانوری میدادند و سر دازی را در معارب و پاینده داشتند و مرزای
 می شناسند و پیش گوئی توپ و تفنگ و بارش بارک و خدنگ را

چون بطرات اسطوار که از ابر بهار یازد و مانند اوراق ازهار که بتحریریک
 بهیم در صحن گلزار ریزد سرمایه آب و رنگ چمن اخلاص و
 عمودیت شمرده روی همت و جلالت ازان موقوف صعب که آزمونگاه
 خورشید توفیق و معادیت بود بر نداشتند و بتلاش جرأت و دلیری
 و طرقت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام
 بقصد دشمنان به فرجام از پیام قهر و انتقام کشیدند و مخالفان
 تیره روزگار نیز پای تجدد استوار داشته بقدر طامعیت و توانائی
 میگوشتند از خروش های و هوی دلاوران و بهیب گیر و دار
 به دران نغمه جانفراش نفا بگوش جان اعدا رسیده و از گرو فر
 یان و زده و غور پر دلق شیر حوار میدان میبرد چون شیر علم بر
 خوشن ارزید • • •

چنان تیغ را بود شوق مصاف • که چون برق جسنی ز اسر غلاب
 نصیب آنچنان کرد در صورت کار • که رنگ شد به تن افعی زخمدار
 چو سر بنجه از دست میشد رها • ز کین مست گشتی بروی هوا
 بهرب بدوشی به پیوسته بود • که برفش ز زیر بغل جسته بود
 ز درای شکوه مردم جمعی را از پیش خود بکوهک تعین میکرد
 چنانچه شاهنواز خان را که دریغوت با او بود فرستاد که بمورچال
 خود رفته در مراتب مدد همت کوشش نماید خان مذکور در عین
 جنگ رانده باورش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال
 برون رفت و دران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت پیرا روز باخر رسیده
 خورشید خاوری از هول ربه آن معرکه رنگ جرأت در باخت و
 دران رسیده به شاهنواز خان پیداش کردار و مکافات تقصیر همت

تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سید اختر خان پسر خان مذکور چند روزه
برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست
دلیر خان تیری بر شکم رسیده از بهشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد
شد بهمان زخم کرمی در گذشت و محمد و ابابکر خویشی از عمده های
لشکر مخالف بتیغ اجل پیری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان
مؤکب جلال زبده نوئیان عقیدت مکل شیخ میر که بر حوضه فیض
سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب پندرتی که
سینه اش رسیده جان سپردنی و حیات گذاشتنی را در راه خدمت
حقیقی و خداوند مجازی نثار کرده پدای سعادت پیایه و این
شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است فائز شد در
وقت سیدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سر
بر حوضه فیض نشسته بود بدینین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی
مستتر شد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن نوئیان شهادت نصیب
سعادت نشان را در بر گرفته بوضع که بود نگاهداشت تا جهت
بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیای دولت فلک اعظم گردید
و دلیر خان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیری
بر دست خورد و سائر مجاهدان جلالت پرورداد مردی و داری
داده بضرب تیغ و طعن سائل بسیاری از آن محال اندیشان بکشت
منش را بر خاک هلاک انداختند و ریش بدینری و نصرت بدست
چرب و سست بر امر اخذند و درین راه راه حاسکه بدید و بود
خود رسیده ضمیمه جند ظفر شمار گشت و مخدولان نابکار را یکبار
پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار بماند دارا بی شکوه از آنجا

سری طالع والی خدیو جهان و سطوت و صولت عساکر گنبدان
سپاه را آزموده از نهیب اقبال بادشاهانه جگر در باخته بود و یقین
میدانست که بخت رسیده و طالع بر گردیده او را دگر باره راه
آزادی و فرار و ادب سرگشتگی و ادب در پیش است هم در اول
خدمت و پیکار مقرر کرده بود که پدگان او را سوار کرده و خزانه
کار خانات ضروری بار نموده آماده فرار دارند و خود با سپهر
بی شکوه مهابی گریز بر فراز بلندی ایستاده مشاهده کوشش طرفین
مکرم و انتظار انجام کار می برد و بآنکه بغیر مورچال شاهنواز خان
که سرگردون مآثران راه یورش کرده بودند و مورچال سپهر
بی شکوه بغیر قرب اتصال بآن برهم خورد و دیگر همه مورچالها
تحتکام داشت قریب شش هفت هزار حمار با او آماده گلزار بودند
خبر همت و ثبات در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون
در رسیده پدای ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و پناه
مستتر نذر بجنب گشته شدن شیخ میر سرخود سری برداشته
مستتر نهیب و غارت بودند انتظار فرصت نموده با سپهر بی شکوه
در زیر میواتی و چندی دیگر از پناه را دگرگزین پد و خائف و هراسان
در حباب ظلمت لیل جان آزان عرصه بیرون برد و ازین جهت که
سواران محمله شش شید و اصول و اهل و عیال خود که همراه داشتند
در محله حمار در آورده بودند از سرداران سوای دیروز میواتی کسی باز
نماند و بقیه بکشت و حلال شد و مجموع از درو پد و احباب شوکند
رج حادثه زده بسیاری از خزانه و کار خاناتش را بچوپانان و
مرد بی سرو پا که درین مدت برو گرد آمده بودند دران هنگامه

شورش و آشوب غارت کردند و بغیر از جواهر پوشیدنی و قلیلی از
اشرفی که در عمارت‌های اهل حرمش بر نیلان بود از امتعه و اموال
چیزی یار نرسید و غائب و خاسر بصد پریشانی و بی سرانجامی
ره بوزن رادی خسرا و داکمی سده عازم گجرات گردید و بعد
رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچا‌های سب
گده بپنهانی بودند و از رفتن او خبر نداشتند مدتی عسکرها را دید
ابراهیم و خان بیگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومک‌های گجرات
که او را از آنجا همراه آورده در آید اشجان خطاب داده بود تا درین
یگپاس شب مورچا‌های خود نگاه داشته بخانک و تلاش مشغول
بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان
و دیگر سپاه ظفر پناه که بآن طرف حمله برده بودند با دست‌های ارحام
دیوار مدافعت و پیکار می نمودند و پس از آنکه بی کفایت مر
آن بر گشته روزگار از آخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد
شریف میر بخشی او که چنانکه گورنش یافت زخم تیر خورده بود
دیگر سرداران و عده‌ها از صف سیدخان اسان طپیده بزد او آمدند
و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بمرد
حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور روزی
عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه‌های آستان جلال و مورد
انظار بخشایش و امضال گردیدند القصه این قسم فتحی بود
که دین و دولت را سرمایه صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنا
جهان بنفس اقدس تصدیق نهضت و سواری گشتند و چتر افشان
پرتو سعادت بر ساحت میدان رزم و عرصه قتال افکند به دین

حت جهانکشا و طالع نصرت پدیرای آن خدیو مؤید مظفر لوا
بنوعی که متوقع اولیای دولت و اصفیای سلطنت بود صورت وقوع
باقیه ملک و ملت را زیب و پیرایش داد و بلاد و عباد را امن و
آرامش بخشد در حدائق ممکت گلهای آمینت بر نیلان آمدیت
در این شکست و نهم دیروزی خاخال خلاف از طرف چمنستان
حلب رعت پیشگاه حاکم و حشمت بی عیار و گنزار ایهت و
کسریای بی خس و حار شد چشم منده غفون و روان ملک بر آسود
در حوض رافعه طناب را بسب آویز شورش امزنی از کف رعت
و عقبت نشان دولتخواه را خاطر از اختلال دولت و اید آمد •

• شعر •

در این شاه دیروز مند • که هرگز میدانش ز گیتی گرد
نکند بد به پیش سد آب • دل اندر بر خصم همچون حداب
در هر کجا سد تدبیر بست • شکوشت بیک حمله درهم بست
در خصم زان گونه درهم مشرد • که خود حمله بر قدب دشمن نبرد
در سب نصرت شه کامیاب • بدانسان که نهد پا در رکاب
در دور بین دیده و روان هوشمند و بالغ نظران • حقیقت پیوند
در سرآت خاطر شان نقش پذیر وقایع روزگار گشته از تصفح حوائج
در حادثه‌ها و مطالعه پاستانی نامهای حیرت بخش عبرت افزا
در سرای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دناتر مآثر و
در مفاخر سلاطین ماضیه و حوالتین سابقه جلوه گاه انظار تتبع
در نظارگی کارخانه ابداع بوده صورت ایلمعنی پوشیده نیست که
در کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را در عرض

این قدر مدت این چنین محاربات شگرف خمروانی و مصائب
مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و از آن دم که توفیق ربانی و توفیق
آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمدان گیتی پناه نهاده کم نیست
بلندی را این نصرتهای غیبی و فتوحات سماوی دست داده اند
اگر بدیده تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ نامهای کهن
ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور گشایان نامدار را که علم عالمگیری
و جهان پروری بدست همت برانراخته اند و ستمد عزیزان
میدان خصم انگنی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیه گری
ستلنی و طلوع بیدار اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و فاع
تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با این
برابری کند و دم معارضه و هم سرب زند مفقود بوده وصف آرد
و نبردی که کار آزمایان موافق هیچجا ازان باز گویند در
سلطنت بطریق ندرت روی نموده و بر همکنان ظاهر و هویداست
که این پادشاه میروز بخت نصرت سپاه خدیو عالم گیر گیتی پناه
با وجود اعدای قوی بدست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار
مکنت که هریک کلاه گوشه نخوت و استکبار بر فرق بلندار می شنیدند
به نیروی توفیقات ازلی و تاییدات الیزالی در عرض
محاربات سترگ و نبردهای دشمن سوز واقع شده همه جا
ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نقد
در سه موقف دشوار و معرکه خونخوار که جگر گسل شیر دلان زرد
و زهره گذار دهنم با اعدای دین نبرد خو و رزم آزمایان و در
صف آزائی و کلزار از کار نامه دلوری و استقلال بر طاق

دست و مردانگی نهاده بضرب تیغ مرانشان و قوت بازوی نصرت
شان گوی سروری و قصب المبق برتری از معاندان دعوی کار
و شوکت اندیشان نخوت شعار بردند و با این کوشش همت و تلاش
حرار و معاصی جهانکشا و محاربات ظفر پیرا که ازان خاقان گیتی
مغان مشهور عالمیان گشته از غایت آگاه دلی و هوشمندهی هرگز
بندار این امور شگرف پرده غفلت برداشتن خدا داد آنحضرت
می کشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این
مراتب را ببازوی قوت و نیروی اقتدار خویش احقاد نکرده همواره
در حلوات قدس و محافل انص بر زبان حق ترجمان که مفتاح
حران صدق و ایمان است میگذرد که ظهور این مواهب عظمی
و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کائنات و آثار
مباین اصداد و ابعاد باطن مقدس آن خاتم موجودات علیه و علی
آل و اصحابه شرائف الصلوات و کرائم التحیات میدانیم لاجرم
بهیسته شکر این نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و انتهای مرضیات
نمی و ترویج شرع مطهر حضرت خنمی پناهی و محو آثار بدع
و سفاهی بجا می آورند و از نفسی منفی و توفیق نصیبی با وجود
نکرت اسباب جاه و تجمل و تهور مواد حشمت و کامرانی لیسند تن
نعمت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی و ایزد پرستی و کمال
عدل پروری و رافت گسترده و پژوهش حال سپاه و رعیت و رعایت
دانون انصاف و مویت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند
بود منطقت را فروغ خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت
و مدنی و اقلیم ظاهر و باطن از نور مریضه ای آن خدیو عالم گیر

رونی پذیر بوده تیغ مطوت و اقبالش سر انداز خود سر
و ماهیچه رایت عز و جلالش هم چشم خورشید خاوران باد
حضرت شاهنشاهی بعد از اجتماع مؤده این فتح آسمانی روز
نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز آورده مراسم شکر و حمد
آلهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست و حاجوی که تقدیر
جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت است از نصیبه کشیدند
زبد فوئیدان اخلاص شعار علیح میر که از دیوین بندهای فرد
ازادت کیش و سرخیل دولتمهان بغیر اندیش بود قرین قند
و ثامر گردیدند و روح او را بانوار توجهات باطنی و طلب غفران آرزو
نوازشهای معنوی و الطاف روحانی نموده حکم فرمودند که چون من
شود نعلش آن نوین مغفور را بآئینی شایسته بر داشته و در
قدسیه معینیه بصورت پائین پای قدوس ابرار حضرت خواجه یزرگر
قدس الله سره العزیز دهن کنند و نعلش شاهنواز خان را نیز بآینه
قدسیات نه در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر بر
بصیرت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام برداشته در
بقعه مبارک مدفن سازند و روز دیگر که سلج جمادی آخره
خاقان مؤید پاک دین بطوائف روضه منوره پیشوای اهل بیت
نخبه اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین
سره العزیز شرف قدم ازانی مدینه بعد از تقدیم آداب زیارت
بلجهاز رویه بمجاوران و خدمت گزاران آن مزار قدسی انوار شده
فرمودند و از آنجا عذاب نومن اقبال را انعطاف داده در صورت
فیض اعلی دولتمخانه پادشاهی که در کنار قلاب انا ساکروایع

نعت نزول اقبال نمودند و اردی همایون باشا را معنی از جانی که
در بوج کرده بنواحق تالاب آمد و چون تعانی دارا بی شکوه
دران پژوه از مقامات جهان پیرائی و نفعه زدهائی بود بعد
مردت از روضه معینیه باقتضای رای عالم آرای راجه چیتنگه
و در خان را با جمعی از بندگان کار طلب و مبارزان بصورت
نعل مثل پر دلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیهان
زهر و بهوجراج کچهواهد و شهباز بیگ و مصری افغان و مسکن
سکه توبر و سورجمل کور و یوسف نیازی و آتش قلدق و
خل نقار خان و غلام محمد افغان و ترکناز خان و شیخ نظام
نکامشی او تعیین کرده مرخص ساختند که آن سرکشه تیه ادبار را
هیچ جا مجال درنگ و قرار نداده اگر میسر شود دستگیر کنند و الا
مست بر تعاقب او گذاشته او را آواره دشت ناکسی مازند و هنگام
بخصت راجه چیتنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر نیل
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بمطای
مست و محمد میر میقاتی کار با ملاقه مروراید و انعام می هزار روپیه
فرمودند و از کوهکشان آن جیش فیروزی یادگار بیگ
مست خاصت و خطاب یادگار خانی و محمد بیگ برادرش خطاب
مست از خانی و دیگر مدد ها بمرحمت خلعت و بعضی بمطای
مست گشتند و برای تسلیه خاطر و میده راجه جسونت سکه که
مدق بدست و باز گشت او بر ساحت مدبر خورشید نظر شهزاده

جرم بخش عذر پذیر پرتو وضوح امکنده بود درمان مرحمت نمود
 مبنی بر مرده بخشایش و عفو حیوانی زلات و خطابا از پیشگاه محمود
 مادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب سوار
 که هفت هزاری هفت هزار سوار از اسبها پنج هزار سوار دو اسب
 سه اسب بود مرمر از گردید و چون از وقوع تفصیرات و مآثم گذشته
 افر حاکمی در قامیه عبودیتش بود جلجل مرحمت و انصاف
 پادشاه چنان اقتضا نمود که بکچند از بساط قریب و حضور نور پدا
 از خلعت کردار و نشویر تفصیر بر آید لهدا صوبه داری کثرت
 بار تقویض یافته حکم معلی صادر شد که آن صوبه شتافته به
 مهمات و جبر اختلال امور آنها پردازد و کنیز پرتوی سنگه به
 خود را روانه پیشگاه حضور مازد و تا سه روز دیگر رایات جهالت
 دران مکان نبض نشان اقامت گرفته حایه چتر اقبال دروغ بخش
 حاجت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کمرانی و کام بخشی مرتب
 گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار پورش
 و مکرمت بظهور میرسد و دین هنگام بافتضای رای عالم آرای
 امیر الامرا بمنقر الخلاء اکبر آباد مرخص گشته بعضای خلعت
 خاص و شمشیر مرصع گران بها عز اخفصاص بدست و عاطفت
 خسرواده امیر خاں را که از قصبه شنج میر شهسوار بود بعضی

(۶ ن) و پرتو توجه بحال باز ماندهای شنج میر شده
 همگی را بمطای خلعت از لباس گذرورت بر آورد و امیر خاں برادر
 آن معفور باخانگه در هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزار

خلعت از لباس گذرورت بر آورده دل جوئی و نوازش نمود و جمعی
 دیگر از خوشان و منوچران آن بودند معفور خلعت مرحمت شد
 و چند سواران نسبت و بدگی شاه نوازش خاں منظور خاطر خاطر
 پادشاه حق پرست حق شناس بود پرتو التفات بحال و مزیدن و باز
 منده می او انگذند و به پسران آن خاں مرحوم و اصالت خاں و
 میر صالح هر دو دامادش و خاده زید خاں که نسبت مراتب باو دارد
 خلعت عذابت کرده آن هارا نیز از کثرت مآثم بر آوردند و معصوم
 خان مبین پسر او را که حلق هزار و پانصدی هزار سوار منصب
 داشت منصب دو هزار و هزار و دو صد و پنجاه سوار و

مادر هزار سوار و مرحمت نقاره و شمشیر و جمدها با علاقه مرورید
 و میر ابراهیم مبین پسر آن مرحوم بمنصب هزاری چهار صد سوار
 و کنیز دیگرش بمنصب شایسته مریدند گردیدند و به جمعی
 دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عذابت شده مجموع
 امداد عاطفت شدند و چون سابقه نسبت بدگی شاهنواز خان
 معفور خاطر خاطر باد - احق پرست و حق شناس بود باز ماندهای
 آن خاں مرور را نیز مطرح انوار التفات ساختند و همه را بمطای خلعت
 و خاں و معصوم خان پسر بزرگ او را بمنصب دو هزار و یک هزار و
 مینصد سوار و حیات خان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی
 مینصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و مرمر از بی کشیدن و بسیداری از بندهای عقیدت آئین و مبارزان
 نصرت قرن بمواهب سنبله و مکرم بیده مورد بطار نوازش گردیدند

سیادت خان پسر دومین را از اصل و اضافۀ بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد احسان پسر خود را بمنصب هفتصدی بمبصد سوار سرافرازی بخشیدند و فیض الله خان بمنابت نبد ماده فیل و اسد خان بمرحمت ماده فیل و صف هکنخان بمطای خلعت و نقاره و ماده فیل و باضافۀ پانصد سوار بمنصب سه هزار دو هزار و دویست و پنجاه سوار و پانصد سوار و عقیدت حل و داماد امر باضافۀ پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و از اصل و اضافۀ ازای نهان و دویست و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ابوالمکارم و افتخار خان مرحوم بمنصب هزار و ششصد سوار مر بلند گشتند و مسکون خان و سید ابراهیم و برق انداز خان و جمعی دیگر از نوکران دارا بی شکوه که ازو مفارقت گزیده ملتجی بجباب خلافت گردیدند بودند بمطای خلع فاخره و مقاصب شایسته سرفراز گشته در ملک پندehای درگاه خلاق پناه انتظام یافتند و رحمت خان در گجرات که دارا بی شکوه او را بجبر و عنف همراه آورده بود به تقدیر عتیق جلال چهره طالع برانروخت و چون بعرض اشرف رسید که دارا بی شکوه جمعی کثیر و قریه انبوه را بمظنهای بیجا و گمانهای غلط از کمال مفاہت و بیخردی محسوس و متفید ساخته بود و آن گروه در قلعه اجمیر اند خدیو عدل برادر فضل گنر بانقضای عاطفت و مهربانی حکم فرمودند که آن بیگمانان را از قید رهائی

خداوند و قریب یک مد زنجیر میل از نردمانه و خرد و بزرگ از
شکر غنیم غنیمت اولیای دولت گشته داخل انیدال خاصه شریفه شده

معاودت ریات ظفر پیرا بدار الخلافه شاہجہان آباد

چون خاطر جهان پیرا از مهم دارا بی شکوه و دفع فتنه او
مرمت یاست و راجه جمعیت سنگه برهبری طالع بیداد دست
سازم بشیل اعتذار زده مرانقیاد بر خط عبودیت نهاد شهشاه
نام را را عزم مرحمت ز احمد پادار اخلاص شاهجهان آباد مصمم
گشته چهارم رجب که ساعتی سیصدت اثر بود قرار نهضت فرمودند
و در آن روز مریحده همغار سعادت و توفیق بطواب روضه قدسیه
معاهده توجه نمودند : چون بدو روز غلعه رسیدند از موط دیار مندی
و حق طلبی پیاده شده زمین را رشک افزای آسمان گردانیدند و
صدق اعتقاد بآن بقعه فیض بفیاد خرامش اقبال فرموده
مد از تقدیم مراسم زیارت و استفاضه انوار توجه از باطن کرامت
مواطن آن قدوة اکبر عظام و صفوة اولیای کرام شده و خدام آن
مطاب قدسی احترام را کمیاب فیض انعام ساختند و قرین دولت
روز افزون بدولت خالغ همایون مراجعت نموده تا اواخر روز آنجا
خبر بردند و یک گهری از روز مانده که ساعت نهضت مسعود بود
و بی توجه بسوی معاودت برانراختند و روز دیگر که مقام بود تربیت

خان را بدستور مابق بصوبه دارى اجمیر منصوب کرده بعنايت خلعت
و امپ نواختند (و مانسنگه راتپور بعز ملازمت فائز گشته يك زنجير
فيل و دو سر امپ پيشکش گذرانيد و بمرحمت خلعت سر پنج سر مع
سر بلند گشته رخصت وطن يافتند انداز خان بخدمت مير بخشيدن
اهدایان معين گشته خلعت سرافرازي پوشيد و رحمت خان بعقاب
خلعت مياهي شد) ستم ماه مذکور بزرگ تالاب را بر سر مستقر
رايات ظفر اثر گردید و روز ديگر که از آنجا کوچ شد راجه رايهنگه
مسوديه از دصبه توده که موطن اوست رسیده دولت زمين بوس
در دولت و مقدم خان ديوان بيوتات بيز شاهزاده و زوائد کارد
که بموجب امر ايمى در دصبه فصبه مذکور بود بموکب معى
پيوسته حراز ملازمت اشرف نمود و هشام که بدستور روز پيش
کوچ بود از عرضه داشت اختر برچ منصوب کوه در چ خد
باد شاهزاده والا بدر محمد سلطان و معظم خان بوصوح بنوع
شجاع باطن ستيز منتهى سکل که بحيان محال روزى چند در موکب
ثبات قدم ورزیده باستظهار پاي ديوارى استوار که در قدیم الای
افغانان در پيش آن بلده کشيده اند مغرور گشته بود و ميخواست
که آنرا استحکام داده چندی آنجا پاي همت فداور از فريب
قرب وصول اوج قاهره احساس استقلالش تزلزل يافته تاب نداشت
و پايدارى نياورد و بيست و يکم جمادى الاولى از موکب رايه
ادبار افراشته بکام ناکسى روانه جهانگیر نگر گردید و معظم

دور بندهای پادشاهی بيست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه
موسر شد از ورود اين مزده بيجت پيرا اولياى دولت و امنياى
دولت را مسرت بر مسرت افزوده صفيير نفير نصرت و ططنه کوس
اليمى نواى بشارت بمصامع همگان رسانيد و مراحم خسروانه
دولت محمد سلطان را دارمال خلعت خاص عز اختصاص
بخش و شش هزار سوار از تابدين خود آن والا برادر را در اسبه سه اسبه
موسر نمود که از امن و امانه بمنصب پاورده هزارى ده هزار سوار
در خدمت پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه هر بلند باشند و معظم
خان را مال خلعت خاصه و ايعام محالي که يك کرور دام جمع آن
در خدمت عدايت گشت بهم موکب جلال از دصبه توده گذشته
از دال در مسون روز ديگر آنجا مقام شد درين منزل دليور خان
دور جنگ زخم تير برداشته بود عز بساط بوس دريافته بعنايت
دولت و شمشير و ايعام پشاه هزار رديده نوارش يافت و از
منصوب که پنج هزارى پنج هزار سوار بود يک هزار سوار دو اسبه سه
اسبه در خدمت (و سبک منصور بفوجدارى بقلاده معين شده
است خلعت و باضانه پانصدى پانصد سوار بمنصب هزار
صدى هزار سوار مياهي گردید و هر جس گور بمرحمت علم
مياهاات افراخته رخصت جاگير يافت و دليور و نصرت
بهران بهادر خان زرهيله هر يك بعنايت خلعت و امپ سرافراز
گشت) بازدهم کوچ شد و بطريق ده مرحله بيستم ماه مذکور

ظاهر قصیده هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آن
مقام شد درین ایام رخشنده اختر برج درانت تابنده گود
درج حشمت بادشاه زاده عالیقدر درخنده شمس محمد معطر که در
دکن بودند با ارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خاصه مراد
نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت
خلعت عطا شد و راجه رایسنکه سیسودی به بمرحمت خلعت و حشمت
مرصع با علاقه مروارید و بیرم دیو سیسودی به عنایت خلعت و سپ
و نقاره و پر سوجی دکنی و سندر داس سیسودی و مسعود خان
و ادیبپان راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر بمرحمت خلعت
سروراز شده در سنگ کومکبان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت
همگی به عنایات و مراسم خسرویه مورد نوازش گردیدند و مطب
خویشگی فوحدار سورتبه و چونانگده که هنگام شورش انگلیزی
بی شکوه در گجرات بمقتضای پاش دکنی و کار آگاهی سرور
بندگی و دولت خواهی از کف نگذاشته از سعادت ماشی
باطل پاره نگریخته بود منظور انظار عاطفت بادشاهانه گشته به
پانصدی پانصد سوار دو اسبه سپه اسبه بمنصب سپه
و پانصدی سه هزار سوار از آسمه هزار و پانصد سوار در اسبه
(۷ ن) باقتضای رای عالم آرای راجه رایسنکه و بیرم دیو
سندر داس سیسودی و پر سوجی دکنی و مسعود خان و ادیب
راتپور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر در سنگ کومکبان دکن
انتظام یافتند

اسبه و عنایت و ارسال خلعت و خطاب خانی مشمول بمرحمت
شد (و راجه اندرمن که چهار هزار و سه هزار سوار بمنصب داشت
پانصد سوار از تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گردید و سرور
خان بفوحداری سلطان پور و نندوار سربند گشته به عنایت خلعت
و سه روزش باعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر
مورد عافیت گردید و متج الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم
و خواجه عنایت الله هر یک با ضافه پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصد سوار و از اصل و اضافه گویال سنگه ولد راجه مراد از
کومکبان صوبه کلل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار
و مصری افغان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد
اندن بمنصب هزار و چهار صد سوار) و محمد قاسم علممردان خانی
از کومکبان دادشاهزاده محمد سلطان بخطاب اهتمام خانی سرورازی
پانصد (و سنگلی خان بفوحداری سرکار سارن معین شده به عنایت
حشمت و اسبه و با ضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار دصیقه اعتبار امروخت) و درین هنگام حضرت
سعدشاهی بذات رعایت مراسم قدر دانی و ذره پروری روزی در
حدن بهضت و سواری عنان توجه پادشاهانه بسر منزل بازماندهای
شاهد از خان اعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها فرمودند
که بیست و شصت که سوکب نصرت طراز از صیبه هندون باهتر از آمد
و حال میر سامان برای اتمام بعضی مهام بمستقر الخلاء

اکبر آباد رخصت یافت او دایر خان ولد بهادر خان روپیه که هزاری
هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابانان او دو اسبه و دو
اسبه شد و منصب راجه بهروج زمیندار موگیر از امل و
هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح افغان بعفایت خلعت و عتبه
مباهی گشته رخصت وطن یافت و بیست و چهارم عرصه دله
فتح پور از پرتو ریات جاه و جلال مطلع خورشید اقبال شد
امارات فیض اسلوس دولتخانه آن شرف اندوز نزول همایون گردید
خدیدو حق پرست مکرمت شعار مبلغی گرانمند برسم نذر
قدسیه قدوة اکبر عظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهره دولت
و سر بلندی را فروغ نیاز مندی بخشیدند درین روز منصب
از اکبر آباد رسیده ناصیه سالی آستان سلطنت شد و فردای
امیرالامرا که پیشتر آمده بود و تقریر خان که در خدمت
حضرت بود و کومکیان و تصدیان آن مستقر الخلافه از
رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان
سرا آمده زمین عزت بوسیده يك هزار اشرفی که برده آرای هودج
نور افزای شهرستان حشمت ملکه قدسی مقامات ملکی مکت
صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور
درجه پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصه دل نهین
اندوز اقامت موکب ظفر قرین بود درین ایام پیشکش عادی
بیجاپور از نقاش امتعه و جواهر و مرصع آلات به پیشگاه

و دار رسیده رتبه قبول پذیرفت و دو اسب عربی باک رفتار که امام
احمد علی والی یمن از روی اخلاص و عقیدت مندی مصحوب میر
الهدیه ولد میر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده
بود بنظر اکبر اثر رسیده پذیرای انوار استعجاب گردید و پیشکش
راحدکه مشتمل بر دو قبضه شمشیر با سحر مرصع و یک عدد
لجی مرصع میفاکار به پایت سریر اعلی رسید (و مهابت خان
مویه دار کابل و خلیل الله خان ناظم میام دار السلطه از لاهور
خدمت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافتند و عبدالرحمن بن
محمد خان که در اجمیر بنابر تقصیری از منصب معزول شده
بود بمنصب سابق که پنج هزاری پانصد سوار بود سرراز گردید
و نامت خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشی درم
و هو دار خان و خاتعالم و راجه رایسنگه راتهور از روی عفا
دست مرحمت شد و وکتور لعل سنگه ولد رانه راجسنگه که دولت
سوز ملازمت رکاب ظفر مآب بود بمرحمت خلعت و سمر
سرد و جیفه مرصع و نیل باجل زربفت سر بلند گشته رخصت
طی یافت (و راجه دیبی سنگه بندیده و جعفر فوجدار متبرا بتقیل
مدد حنیه فائز گردید) و شهابت خان بتهانه داری غزنین از تغیر
شمسیر خان منصوب گشته بعفایت خلعت و یک زنجیر نیل
مباهی شد و عزتخان بفوجدار میمرکار بهراج (سرانرا گشته
بمرحمت خلعت و اسب و باضانه هشتصد سوار بمنصب ده هزار

هزار و پانصد سوار نوازش یافتند و اعتبارخان خواهره سرا بقلمه دارین مستقر الخلفه اکبر آباد از تغیر اکرامخان بعنایت خلعت واسپ و معتقد خان خواجهره سرا بخندمت ناظرین حرم سرای مقدس بجای اعتبارخان منصوب گشته بعنایت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیفخان که بعد از جنگ آله آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت پادشاهانه شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انتظار التفات شد (و راجه سنگه بندبیل و ضاعه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان نجم ثانی از نوکران دارا بی شکوه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سروراز گشت و بالله یار خان و میر توزوک افتخار خان آخته بیگی و مید نصیرالدین و جمعی دیگر از بدهای حضور خلعت مرحمت شد و فوجدار خان بفوجدارین فتح پور و خاندان از تغیر یزدانی و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه (و صدر متاج بفوجدارین برود و) و عطای خلعت و سپ و خطاب فتاح خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرفرازی یافتند و روپ سنگه سیمودیه و پرنی راج پهاپی و راجه کهن و محمد طاهر نواسه سنگه مذکور و رستم خان بعنایت خلعت مبدای شد

(۶) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبه گجرات تعیین داده

خطاب پنج خانی تارک مباحات برافراخت

در ملک کومکیان صوبه کابل منتظم گشتند (و همت خان از لشکر پادشاهزاده محمد سلطان رحیده جبهه سایی عتبه خلعت گشته) و عطای خلعت کسوت مباحات پوشید و محمد ابراهیم و محمد یعقوب و محمد اسحاق پسران شیخ میرمنفور که در مستقر الخلفه اکبر آباد بودند دولت زمین بوسی دریافتند بهمول مراحم خسروانه دستور انظار نوازش گردیدند (و محمد بیگ ترکمان از کومکیان صوبه گجرات که دارا بی شکوه او را با خود آورده بود خلعت داده دستور عدم در ملک خدمتگذاران آنصوبه منسلک گردید (و خواجهره عنایت از خواجهرای ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه کلمیاب شد) ششم شعبان رایست منصور از پنج پور بعزه توجه بدار الخلفه شاهجهان آباد نهضت نموده موضع چغداوای مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین تاریخ از عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بر پیشگاه سلطنت برتر بشارت یافت که دامچای رمدیه بخت تیره اخراج چنانچه گرش نامت بصدمه موات عساکر قاهره در صوبه گجرات ثبات و بارنده به اکبرنگر که آسرا محل نامیت و مسکن امنیت خویش می پنداشت رفته بود درین وقت که جنود گردون شکوه برهبری در آب و اقبال از صوبه گجرات بهاقب آن فتنه پرور شنافته باکبرنگر رسید چون بر قرب وصول انواج نصرت شعار اطلاع یافت در آنجا فیو تاپ مدافعه و پیکار از اندازه جمعیت و اقتدار خود افزون

دانسته دیگر باره عزم فرارش بقرار ساخت و بیست و یکم رجب
با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای
گنگ گذشت و اکبر دگر که مرکز حکومت و مقر ایالت ارباب
بتصرف بندهای درگاه خلائق پناه در آمد از درود این مرده در اب
انرا انوار بعجت و معریت فروغ انزای خواطر امفیای سلطنت شد
نوای تهنیت از بار یافتگان بساط عزت بلغدنی گرا گشت و نقاره‌های
شادبانه بنوازش آمده اسرای رفیع مقدار و مائر استاده‌ای
مسفل ملیمانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (درین
منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبر آباد و دیگر متصدیان
مستقر خلعت خلعت یافته مرخص شدند و روز دیگر کنار دریای
جون برابر موضع کوکل مقرب سراق ظفر پدرا گشته فردای آن
مقام شد و مخلص خان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر فهم
سابق بنظم مهام اکبر آباد مرخص شد (و حکیم صالح شیرازی که
بموجب امر و الا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعنایت
خلعت مباحی گشته رخصت معارفت یافت و نهم ماه مذکور یام
و عمارات بادشاهی که ما بین متورا و بندر این ست فیض اندیز
نزول اشرف گردید و پیشکش جمفر خان نوجدار متورا مشتمل بر
اسپان خوب و نفائس مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای
انوار قبول شد (درین هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه
بحال ناز مایه‌های شیخ میر انگنده هریک را کامیاب فیض عادت

رعایت خلعت امیر خان برادر آن متغور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با ساز میثا کار و جمدهر میثا کار با علفه مروارید
رعطای نقاره و باضانه دو هزار و دو هزار سوار بمنصب چهار
دراری سه هزار سوار سر بلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم
بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران
خرد و سید محمد خواهر زاده او بمنصب شایسته مورد انظار
تربیت و نوازش گردیدند و فیض الله خان بعنایت خلعت و اسب
ساز طار و شمشیر با ساز میثا کار و میثا خان و همای خان بمرحمت
شمشیر مباحی گشتند (و بعد از طی سه مرحله باغ بلوچپور
از رول مسعود خرمی و نصارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند خان که برهبری سعادت از دار الخانه اجتناب مویک
حلال نموده بود چیده حامی عتبه اقبال گردید و جمفر خان نوجدار
منبرا خلعت یافته بخند مساف مرخص گشت و اکرام خان
نهم دار سابق اکبر آباد بعد ملازمت نائز شد و بعرض اشرف رحید
که حید شجاعت خان باره بساط حیات در نوردید و سردار خان
نه در ملک کومکبان گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
نه دارا بی شکوه بد فرجام از اجمیر فرار نموده بآن صوب رفته بود
و دیگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی
و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پزوه
محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه او را باضانه پادصدی
سوار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
نص سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه نوازش نمود

(۱) ^۱مگر خاں که بقومدارئی سکندره بود بمناصب خلعت و مدد پانصدی میصد سوار بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار و سید مرزا سوزاری از گومکیان پنده که درین ایام پادشاه اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب سوزاری میصد سوار سرفراز شدند (۲) هژدهم یک مغزلی خضر آباد مغرب خیام نصرت اعتمام گردید و فاضلخان میر هاشم که بموجب حکم را بجهت آوردن کارخانجات پادشاهی در مستقر الخلافه اکبر آباد آمد بود بموکب معلی پیوسته فیض اندوز ملازمت همایون بود نوزدهم عمارات فیض بنیاد خضر آباد از سایه منجوق جهانکشان سعادت پذیرفته روز دیگر سیادتخان ناظم مهام دار الخلافه و نجاران و ابراهیم خان و ظفر خان و فخر خان که در سلاک گوشه نشینان بودند با متصدیان آن مرکز خلافت بدولت آستان بیوس رسیدند و مدتی بازده روز شهنشاه جهان قرین دولت و کامرانی دران منزلگاه اقبال به عافیت گسترده نزول اجال داشتند درین وقت (۳) راجه جسونت سنگ سونه دار گجرات و او و پادشاه گورکه در سلطنت گومکیان دکن بود بدست از مال خلعت سرمایه مباحات اندوختند و بجیسنگه عم و انا بمنایب خلعت و اسب سرفراز شده بوطن مرخص گردید و راجه دیبی سنگ بندیده بقومدارئی بهلمه از تغیر راجه عالم سنگه و عنایت خلعت و اسب و اکرامخان بقومدارئی نواحی مستقر الخلافه اکبر آباد تغیر مید سافر خان (۴) و عطای خلعت و قیل و یاضانه هزار سوار

منصب دو هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو امده سه (۵) و حسنعلی خان بقومدارئی نواحی دار الخلافه شاهجهان آباد (۶) کیرت سنگه (۷) و عنایت خلعت و اسب و فضل الله خان سوزاری جواهرخانه و مرحمت خلعت و سید ابراهیم پیشکوهی سبب هزار سوار چهار صد سوار و سید محمد قنوهی پانعام دو هزار سوزاری یافتند و قابل خان که پدرش فوت شده بود خلعت مورد عاطفت شد و رعایت خان بقومدارئی سوزاری از تغیر محمد صالح ترخان تعیین یافته مشمول مرحامه گردانیده و درین ایام میمنت پرتو شهنشاه حق پرتو قدسی حاصل همزمان دولت و سعادت بزیارت روضه منوره قدره اکابر عظام و مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکلی قدس الله مره و توجه فرموده برکت اندوز گشتند و خدمت و مجاوران آن بقعه مدتی را از فیض مکرمت و انعام بهره ور ساختند و ملخ ماز مذکور ده سال داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت بود گیتی خدیو عالم سوزاری روز قرین عز و جلال با کوبه بخت و دیدنه اقبال بعزم دلال دار الخلافه بر نیلی فلک خرام کوه تمثال سوار شده پایه سوزاری عزت و اعتلا گردیدند و صدای نغاره و غروش طبل و کوس از بند آبنوس در گذشت و صغیر نفیر و نواهی گریانی پرده کشای کشتن املاکیان گفت و چنانچه رسم و آئین این دولت ابد قرین است

میلان کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروهها کرده آراسته بپیراهنی
طلا و نقره و جلاجل زرین و حلال میمین و برگستوانهای زردوری
و مخمل زربفت و بر پشت هر یک علمهای خورشید تاب نورافش
چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوبهای کواکب
نشان بمان قندیل ماه و مهر از چش طاق سپهر تابنده و درخت
و پری چهره اسپان عراقی نصب عربی نتاج همه زرین مقام و موی
لجام و ماده فیلق کوه پایه و شتران نرو ماده جمله بازبفت و پیر
و پیراهنهای بسیار از تفتنگچی و بانداز با برقههای زر نگار پیش پیش
افواج نصرت شعار نظر فریب تماشاانندان شهر و بازار گردید و امری
نامدار و نوینان و نایع مقدار آن بدرمید و خورشید عالم گیر را
دار درمیان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و میمن و میسر
موج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر
هر یک بجای پایت خویشت روان گردید ترک بهرام را از مشاهده
شودند و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت برآمدند
و ملک جهاننیده از حسن این توزک و آئین پسندیده قوت
خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نگار در هر طرف
و دهگذار بمان شکوفه از باد بهار ریزان بود و دامن آمید نظارین
از نثار چینی لبریز نقد عطا و احسان

و هم پنداشت مگر خاک زمین زرخیز است

عقل میگفت که گردید فلک سیم نشان

القصة خدیو سکندر نشان باین توره و آئین و شوکت و شان از

بازار شهر قدیم یا امرا و ندیم عبور فرموده پرتو درون بساحت

در اخرویه امگندند و از راه دروازه شهری داخل قلعه مبارکه شده
نصرت در ایوان سعادت بقیان خاص و عام و پس از آن در محفل
دولت اساس غلخانه سریر آرای معشمت و کامرانی گردیدند زبده
نوینان عظام امیر الامرا مبلغی گرانمند بصیغه تصدق و نثار گذارند
و دیگر اصحاب و الا مقدار و ایستادهای بحاط سلطنت در خور حال و هم
تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت
شرف گردید از سواست دولت افزا آنکه درین ایام از عرصه داشت
حالی دوران صوبه دار آله آباد معروف پیشگاه خلافت و جهاندار
گردید که قلعه چنانچه قبل ازین گزارش یافته بعد از برهم
خورشید دارا بیدشکوه بنصرت ناشجاع آمده بود و گنبد ابو محمد
دم یمنی از نوکران او احرامت آن حصن منیع قیام دعوت اوائل
امکان المبارک این حال فرخنده فال بی تعب محاصره و بعد از
نصرت اولیای دولت بدوزال در آمد و مید ابو محمد برهبری
طالع بیدار بشاره راه عبودیت و دولتخواهی مهتدی شده اختیار
در کعبه درگاه آسمان جاده نمود و یرایخ گیتی مطامع بصورت پیوست
در عراست آن حصن فلک اساس بخواص خان که از کوشکیان آن
صوبه بود مفوض باشد و مید ابو محمد به پیشگاه حضور آید

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داحتان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

(۳۴۹) پنج هزار روپیه بصیغه الخ

یافته که چون دران هنگام فرخنده فرجام مواهب نصرت است
بقصد دفع دارا بی شکوه عزیمت یورش پنجاب داشت و پس
فرصت را گنجایش آن نبود که جشنهای پادشاهانه و بزمی
خسروانه که شایان این امر سترگ باشد آراسته گشته جمیع
و مراسم که معمول این دودمان کرامت یزداد و منت سریر آری
اورنگ نشینان این سلطنت خدا داد است رعایت کرده شود
خدایو جهان آن جلوس میدنست طراز را بحکم تقاضای وقت و حال
مختصر قرار داده خطبه و سکه و تعیین لقب اشرف را موقوف
داشتند و پیش نهاد ضمیر مهر تنویر آن بود که چون خاطر ملک
ناظر بالکلیه از دفع ننگ اعدا ببرد اژد و غبار شورش فساد اندیشه
باطل سگال بآب تیغ جهانکشا از ساحات ملک و دولت فرو نشاند
و موکب ظفر لوا از رنج سفرها و محنت یسافها آسایش یابد
قرین سعادت و کسرانی و نصرت بمرکز خلافت و جهانبانی سعادت
گزیذد دران دار الملک مجد و جلال بجمعیت خاطر و فراغ بال در
باره به تمهید جشن جهان پیرانی و بزم سریر آرائی بدو عی که
امر جلیل القدر را سزوار و در خور باشد پرداخته اورنگ سلطنت
بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس مذاهب و وجوه دین
بخطبه دولت و سکه اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن در
و طرب و سرور و لوازم عطا پروری و گرم گسترده و مراتب داد
دهش و انعام و بخشش در حین توقف و تاخیر مانده باشد
بعمل آورند لهذا درین ایام فیروزی انجام که مهمات سلطنت و
گیتی ستانی برفوق خواهش اولیای دولت جاودانی ارادت

نده و ایات نصرت بیکر کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزل
حال نمود این اراده دلپسند که مرکوز ضمیر آسمان پیوند بود از
شکاه یاطن الهام موطن سر بر زده اشاره و لا بصدر پیوست که
حسطنی کشایان رصد بند و اختر شناسان دقیقه منج فرخنده معانی
مستات بخشش برای این جلوس همایون اختیار کنند و باتفاق
سر اوزاب تجسیم از اهل فرس دهند بیست و چهارم شهر رمضان
ستارک که مستجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم
زمانه و اوقات بود ساعت این جلوس مسمود مقرر شد و حکم گیتی
مطاع بظاهمان منظم دولت مادر گشت که تا ساعت مذکور تهیه
وزر حش و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را
بمواهب تجمل و شکوه به پیرایند کار پردازان امور سلطنت
و پیشکاران پیشگاه خلافت کمر بامتثال فرمان بعهده بآرایش محفل
نشاط و سامان احباب انبساط دست سعی و کوشش کشوند و
بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولتخانه
حص و عام را بمحمل زر بفت و محمل زر دوزی و زر بفت های
شائک و نقره بان عراقی و طاسهای گجراتی پرکار در کمال
حی و نظر فریبی آذین بدهد و شک نگار خانه چین ساختند و
نوبتهای مرصع و مینا کار و طلای ساده مانده کواکب رخشان از
طلای آن ایوان سپهر نشان بزرنجیوهای زرین در آریختند و در
وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین
کردند و تخت مرصع را که تا جسر زرین کلاه مهر بر سر
محاب گون سپهر قرار گرفته چنان فلک پایه اورنگ گرانمایه ندیده

بر روی آن جای دادند و هر پیش تخت شامیانه لوان نگاری که حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل دورش از مرزهای گزلی بها ترتیب یافته چهار منوع بر روی کردند و بر جانپوش تختگاه دو فرخنده چتر مرصع و مسلسل از مرزهای که خورشید در آن آن از شرف مرز بر آسمان حایک باوج اقبال پراشفتند و بر دو بالوی تخت مرصع دو زرین سریر میثا کار گذاشتند و در عقب تخت سفیدی های طلا نهاده نور خاصه را که مشتمل است بر شمشیرهای مرصع ساز با پردلای جواهر طراز و سپرها و برجهای مرصع کار جواهر نگار که در ترمیع آنها از جواهر قیمتی خراج کشوری بکار رفته بر روی آن سفیدی ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور بر فراز محسن آن که محاط است بمحجر مرصع شاد روانی عظمت نشان از مخمل زر بفت که ایوان کیوان سایه نشین دامادش بود بستونهای میمنه صیغ فروغ پراشفتند بر دور آن شامیانهای مخمل زربفت و مخمل زر دوزی بستونهای نقره پرها کرد و درشهای زرنگار رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده بیرون محجر نقره که کنار ایوان منصوب است محجر نقره دیگر در میان محجر مرصع نصب کرده بر دو طرف حراکهای عالی با پوشه های زرنگار بر پای کردند و در دیوار خاص و عام را بعمق زر بفت و محمل کلاهدوزی و دوزی یک دوزی و پردلای مرونی و دیبایهای رومی و چینی زینت دادند و پیرایش حجرهای در محسن خاص و عام بعهده امرای عظم و بونفان والا مقام مقرب شده محمود آنها را بر قبایس ایوان عام و خاص بقعائس انداخته از

زربفت و مخمل و طاس آذین بستند و شامیانهای زربفت و مخمل زر دوزی بر فراز محسن ایوان هر حجره پرها کرد و فرهای ملون و بساطهای مزین گسترده و همچنین محفل خلک مشاغل غلخانه را که انجمن خاص دولت است بآذین حشمت و ابهت پیرامند یک مخمل زر بفتی که عاشر فلک اطلس تواند بود بدو منوع عظم الشان نقره که هر یک از گهکشان نشان میداد در پیش ایوان باج کیوان پراشفتند و در زیر اطراف دامن ایوان مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالبهای نفیس گرمایی و بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از غایت تکلف و تجمل و زیب و آرایش اصلی تماشاگاه صورت منع جهان آفرین است و سقف و جدار و طاق و روانش از منبت گری و کاهردازی هنروران بدائع طراز سحر آئین نسخه از نقش ارزنگ و نگارخانه چین بود بحال خود و گذاشته کمال حسن و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانند جز اینکه از طاقهای آن ایوان ملک نشان کوکبهای مرصع و میثاکار و پرچمهای طاق پردهای زرنگار آویختند و تحت کوچک مرصع و میثاکار را که مخصوص جلوس است انجمن خاص است در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان مشتمل مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف محسن مسنجه را زربفت های نفیس تزئین نموده در پیش آن شامیانهای زربفت و مخمل به توتوهای نقره بر پای کردند و در ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از لوازم آرایش این قسم پیرهای دولت آذین است بر کرسیهای زرین و سمنین

چیده شد که دیدی نظارگیان از مشاهده آن خیرگی می پذیرفت
و با اشاره معنی اکثر عمارات فیض آیات بتجلیه و تصفییه و سفیدکاری
و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روشن زینت و صفای تازه در
القصه هرچه از مراتب زیب و آراستگی و فرو بها و شان و شک
و شوکت و عظمت در حوصله روزگار می گنجید و دست قدرت و ممد
امکان آن میسر شد در تمام این بزم دلکشا جلوه ظهور نمود آن
قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پهنه خاطر فریب که در کار
مکر و خیال کماش داشت در آرایش و پیرایش این
طرف پیرا بروی کار آمد

چو خلد برین محفلی ساز شد به نظاره چشم فلک باز
میزین بصد نقش خاطر فریب همه آشنای دل اما غریب
برنگین باغ هر نو بهار به زیبایی خلوت وصل
هویدا درو نقش هر صنعتی ز هر معنی جلوه گر صورتی
ز نظاره اش دیده رنگین چندان که شد بال طاووس مزگان از
جلوس میمنت عنان بایه افزای هفت اویک امکان
گیمهان خدیو فیروز مند جهان ستان دوم باره بر سر
سلطنت جهان شوکت و تعین خطبه و مکه گرامی و نام
و دلقاب سامی این برگزیده الطاف ذوالجلال الهی
یکانه ایزد جهان آنرو که راست مصلحت پناه نشاند
و تکریم را بر آسای والای حکمت نهاده و از عطا خانه جود و احسان
اسباب خیر و کمال بر دره از ذرات امکان داده بمقتضای مشیت

در سلسله ذرات عالم کون و مکان و تدبیر و تدبیر
و عدالت قهری و عدالت قسری انتظام و التیام بخشیده و صدمه
و عتبات خداوندان اقبال و بهیب عدل و داد اوزنگ نشینان
و جلال را سرمایه صلاح حال زمان و پیرایه اعتدال مزاج
گردانیده اگر سر رشته انصاف و سیاحت فرماندهان نامدار
در دست روزگار نکردند و مکر آراسته طام کس بصر حاد
مندی اوراق گل از باد پریشان گردد و اگر رابطه حفظ و حراست
دری امان در در نظم سهولت احوال حیاتیان رسته و از پا
درمان دهد چون سبزه دسخته حال حق تعرق و اختلال گران
آری نعمت امن و امان باز بسته بوجود کشور کشایان ذی شانست
و روح کارگاه کون و مکان از فیض هست و بود ایشان پداس
و نصفت این گروه معدلت پژوهست که عافیت گزینان
در تعلق در مهد نعم و آسایش قرن به بستر راحت داده
در خاک نشینان کوی تجرد در زاویه مسکنت از خشت
نورش و عدت در زر و سحر نهاده هم ابدیم صورت از برکات مدد
وجود و بیت المعمور است و هم دارالملک معنی از وجود
معون شان دارالمعور

ز شاهان کشور آبادی پذیرد که از خورشید عالم نور گیرد
چو گل چیدن توان زن ملک و اقلیم که نبود خلق را از کس درو بیم
ز حلقه است خرم گلشن ملک ملک جانست گوئی در تن ملک
س رانسته و خیرند شاهان متون این کهن دیرند شاهان
حسب ایستاده از عقل و درو سپهر چون را گشت آری به برکت

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعماری سیاحت پرور
احکام قوی بنیان ستاد اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروای
صاحب احتشام کامیاب نفاذ و جریان ازان دم که کلک قضا
هستی بر لوح امکان زده منشور ترویج حق پرستی بنام نلی
بادشاهان دین پرور نوشته و ازان سعادت که دست تقدیر بخیر
عالم آب و گل نموده خمیر مایه نظام ملت بآب تیغ دین بنام
شریعت گستر مرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق
بر روی اوامر حق گشوده نگردد و بی مصقل تدبیر جهان پیر
زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهره مرآت دین
زدوده نمود

• شعر •

وجود شهاب در جهان کیمیامت • شمس آنگه بالاتر ازوی خداست
لجزم حکمت کسله ایزد بلچون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیده های
خاص خود را که بخامه صوبت ازلی رقم قبول و اقبال بر ذممه
حالش کشیده مظهر اتم قدرت بر کمال و مرآت صفات کبریا و جلال
خویش گردانیده باشد بر تبه علیای ظل الهی و منصب والی
گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان مرور و فرمان رز
سازد و سر رشته امور بدائع انام بقبضه اختیار او نهاده رایت
اقتدارش باوچر نعمت و برتری و ذروه سپهر سروری برافرازد تا بمیان
عدل و راست و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف و مهرب
و امضای مزائم نهای و امر و تمهید مراسم داد دهی و کرم گستری
و تشدید قواعد کفر موزی و شریعت پروری احساس قوام عالم معنی
و مناط استحکام نظام جمعی بوده دین و دولت در سایه حمایت

و معدلت گیرد و از انجا که بنای نگار خانه هستی بر تغییرات گوناگون
و تغلب اوضاع و تلون احوال از خصائص عالم کن فیکون مت
ست منیه آملی برین رفته که هرگاه سریر سلطنت و خلافت از
دوره فرمانروائی خالی و عاطل ماند یا باقتضای منوج حوادث
سمانی که هر ظهور آن جز مصلحت منجیان تقدیر ندانند و هن
و نیروی در قواعد سروری و استقلال یکی از خسروان نامدار راه یافته
سال جهان و جهانیان ازان باغ تلال گراید بحکم صلاح اندیشی
افاق شامله اختر دولت تخت بلندی دیگر از مطلع نور ظهور
عالم آرا سازد و سریر فرماندهی از شکوه اقبال سعادت مندی
آس بر پایه گردانده که بقوت تابد ازل و نیروی توفیق آسمانی
حامل امر جلیل خلافت و جهان بینی تواند شد و بار گران سروری
و پاسبانی عالم بردوش همت بلند نهفت تواند گرفت و از زنجیر
عدالت سلسله انتظام جهان بر پایی دارد و بکار فرمائی عقل متین
فست برمد رخنهای مملکت گمارد پاس حیرت عالمیان را ناگزیر
ناموس سلطنت و جهان داری داند و انعام از زلات زیر دستان
سر عین عفو و بردباری شناسد بالهام اقبال در عظام امور قدم
تدبیر از حد اندیشه ظاهر بینان فراتر نهد و به نیروی شهامت و
استقلال در مهالک و اخطار پایی همت از منتهای طانت شیر دلان
بیشتر گذارد بمیان حق طلبی دین و دولت را چون شیر و شکر
هم آمیزش وحدت دهد و از فیض شریعت پروری ملک و ملت
را مانند شاخ و برگ بایکدیگر پیونده الفت بخشد تیر تدبیرش در
مصار جهان بینی بحدی دور آهنگ بود که خدنگ فکر و اندیشه

مقل دور اندیش بآن نرسد و مانند عزیزمتش در طریق کشور ستار
بمثابه جهان نورد باشد که توسن همت فلک تیز گرد از همراه
آن باز ماند کوس انصاف را از پوست تن جور اندیشان بلند
دارد و قانون سیاست از تار موی نازک گردن کشان خوش
سازد بنگاه گرم عقابش نگه در دیده خیره چشمان بی ادب
و لطمه نمی احتسابش آتش از رخسار مبتدیان دین برافروز
کمند زود پیوند سطوتش تارک گردن هر کهان نخوت مند
خورد و آب تیغ گرم خونسش با خون اعدای دولت جوش الفت
انسر سر بلندی از سجود درگاه ممدیت جوید و مشهور جهان
از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل آسمی بآن نیت
هر اغراض که ظلال احسان و انصاف بر مفارق کائنات اندازد و
دولت برادرنگا گیتی پناهی بآن عزیزمت نهد که خلائق در
کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طایفه کوس اقبالش بدو
غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جبهه های آستان جبار
چین نخوت از پیشانی هر کشان اکناف فرماید عموم وظایف
مکرمتش از اذرات صاحب نیسان باز گوید و دوام عواطف مرحمتش
بفیض بخشش آفتاب تابان نسبت جوید ببارش صاحب تبارش
نهال استمداد ارباب هنر نشو و نما نمایان گیرد و از تابش آفتاب
عنائتش گلبرگ نظرت اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد
درگاهش کعبه سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج را
نوردد و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوب
آن گمارند و بازگاه جاهش قبله ارادت قاطنان هفت کشور باشد

سیرت اوطان و معارف خلان گزیده روی عبودیت و نیاز بدان
آزاد باقبال بلند دعت دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد
و طالع نصرت مقد همت بر نصرت و اعزاز دین گمارد و ترویج
نمی نبوی را از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی
و موجهات عظمت و بخت یاری شناسد مشعل دولت از مشکوه
دین برافروزد و سرمایه اهدت از طریق شریعت اندرزد تسخیر
آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پافشاران
و نصاب قدرت و زیردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواند
و در انصاف موظف دارد و محبت اهل روع و صلاح سرمایه موز و نلاج
درد و ولایتش در خاطر مسامران مقیم شود و دعایش بر زبان
عزیزان وطن کند • شعر •

بسی را کند حق مزاور ملک • که باشد بدانش نگهدار ملک
حق زبده اقبال و بخت • که نازد بهمشیر او تاج و تخت
دولت آنرا دهد بیدریغ • که باشد نگهدار دولت به تیغ
مسلم بود سروری • که بر سر نهد بار دین پروری
کسی را ز آدم رسد • که عدلش بفریاد عالم رسد
مصدق این مکررم و مفاخر دایم و مرآت صورت صدق این تشریر
مقدس گیهان خدیو فلک قدر عالم گیر ست که چون نقشند
هر نگار خانه تقدیر چهره سعادت سیمای دولتش بفروغ این
شکر و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر
در کارگاه ابداع خلعت والی دین پناهی و عالم گیری بر قامت
در کشایش دوخته الحوم پیوسته روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامکاری او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام اسباب
حشمت و بخت یاری او ببقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازید
توفیق نقشی مینمود و هر لحظه طالع فیروز مندش بصر رنگ
تایید عقد میکشود بشیر بختش هر روز بنو مژده میداد و سرور
دولتش هر نفس بتازه بشارتی می فرستاد چنانچه هم در مبادی
انکشاف صبح نظرت و جهان پیرائی و عنفوان ظهور تابش نور خف
و عالم آرائی که نخل برومند حشمتش در سرا بستان سعادت نونه
و سرور فراز قدرش نور منته جویبار جاه و جلال بود نسائم سعادت
از گلشن کمالش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید و شانه
جهان یابی از بهارستان فضا نشش بمشام ادراک تیز هوشان میروید
نورخ جهان فروزی از مایه چدرش چون آفتاب روشن بود و جوهر
دشمن موزی از جوهر تیغش مانند شرار از شعله بر ساحت
پرتو انگ می نمود رصد بندگان ملک دانش و شعور از جدان
تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلائل بخت مندی و امتداد
درجات سر بلندی میکردند و واققان رموز رمل سعادت از نقاط
رخسار سعادت فالش قرعه سلطنت ربع مکنون بنام همایونش بر
لوح تفاؤل و شگون می زدند زینت دادن افسر عزت و سروری از
تارک آسمان مایش هویدا میگشت و پا نهادن بر اورنگ خاست
و برتری از نقش پای فلک فرمایش خوانده میشد لمولفه شعر
هنوزش بود با گهواره الفت که بودش خار خار تخت دولت
هنوزش بخت در نهو و نما بود که با پیل دمان تیغ آزما
لبش بودی هنوز آلود شیر که میزد همتش بر پنجه شایر

چون نخچیر و صید افتاد کارش غزال ملک بود اول شکارش
در بخت و اقبالش عیان بود که شاهنشاه عالم می شود زود
آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پر دازان استار تقدیر اسباب
خلفت و جهان بینی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
ملاح حل جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر سعادت و
سرورائی او دیده بودند و خلق عالم خصوصا حاکمان کشور هندی
در کجای بنابر اختلال مبادی مملکت و شورش افزائی مدعیان
سعادت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محن بودند
سرور برکت سروری و جهان داری او گشته استحقاق این موهبت
نداشتند باقتضای حکمت بالغه ایزد بیهمال نیز عالم آرای جاه
و حال و کوی سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
در پرتو پرتو جهان انروزی بر عرصه آفاق گسترده و جهان افسرده
مهرم خورده را دیگر باره روزگار دولتش بهارستان خرمی
و گاهستان بیغمی کرد زمانی که سعود آسمانی در ادوار و اکوار
امکن سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
محنت کون و مکان در دهور و قرون انتظار درود آن میبردند بجلوه گاه
خرامید سرادی که زمینیان از گردش انلاک و انجم میجهتند
مصول پیوست و مقصدی که علویان در تمنا می آن دیده بر زمین
اوخته بودند پیایه والای روائی برآمد در ساعتی فیض آیت لامع
از که زنده اوقات سنین و شهر و جامع برکت بطون و ظهور بود
می روز فرخنده یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
۱۲۰۰ شمس و نه هجری مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

و بیست و هفتم خرداد ماه جلالی سنه پانصد و هشتاد و یک سنه هجری
و هشتم آذر ماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت بزرگ جردی و بنی
خزینان ماه رومی سنه هزار و نصد و هفتاد (مستندری که عمر ابد طرا
بچهل سال شمسی و هفت ماه و سیصد و هشتاد و یک روز و یک سال قمری
و ده ماه و ده روز رمیده بود بعد از الفصای هشت گزری و هفت
هل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد خاند
سپهر مرمر مهر اصر شهد شاه عالم گیر عدل پرور دیبم کرامت آثار
جهان بانی بر سر و خلعت سعادت نگار کامرانی در بر بایوان دست
نشان چهل ستون خاص و عام که بآذین ابهت و اعتشام زب
و آرایش یافته وقوع این لطیفه ارجمند و عطیه شرافت پیوند در
مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و بافر آلهی و شکوه و عظمت
ههلشاهی بر اورنگ عظمی و جلال و سریر عظمت و استقامت
جلوس اجلا فرمودند لمولفه

شد از مشرق بخت شاهنشاهی • جهان تاب انوار ظل الهی
ز شاهنشاه نوجوان تازه شد • تن ملک را بال جان تازه شد
شب هند را صبح دولت دمیده • بهر کلبه آفتابی رفته
مرمر مرمر مهر آما که از جواهر شب تاب و گوهرهای نوروز
در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآرزوی خود
فائز شد و چتر زرین مهر فرما که عمری بترسد این لطیفه سعادت
بیگ با استاده بود بتمنای خویش رسید در آنکس ماکنان مواع
جبروت از الواح قدس آیات بیانات فرخی و بهر زوی خوانده بر تالار
افسر زبش دمیدند و مقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

دکام گاری بیرونی منشور اقبال نوشته بهازری پرنیروی تدرش بهشت
قدسیان دفع گزند را از کوکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون
مروند و علویان از جواهر خزائن انلاک دامن دامن گوهر بهر
بذر نندوختند مهر و اختران شانمانی کرده بشارت کامرانی دادند و
زمین و زمان تهذیب گو گشته باین ترانه زبان بر کشادند • شعر •
کای ز تو اورنگ شهری سر فرال • تاج خلافت ز تو گوهر طراز
آنکه صورت شاهی ثوی • مایه خورشید آلهی ثوی
تبع ترا شد چو معطر جهان • خیز و کنون خطبه دولت بخوان
کوس شهری بر سر جمشید زن • مکه خود بر زر خورشید زن
رباب ده از همت والی خویش • نامه اقبال بطنرای خویش
عرب کوس شادی و صغیر بغیر شادمانی آهنگ دروه انلاک کرد
و غفل گلبانگ دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا با خروش ذکر کردیدان
بم آه بخت عمده آراز خلیاگران در خرمن طاقت ناهید در گرفت
• ضراب ساز مطربان تار صبر برچیس را بگسستن برد نوای طنبور
و باون و نغمه نای و ارغنون یاد از چنگ زهره در یک پرده کوک
شد و حرکت شوقی انلاک بر اصول دست اندازی و پای کوپی
اهل نشاط انداز

سنه نغمه سازان دستان سرا • در آب گلشن بزم بلبل نوا
سرد آن چنان اوچ برداشته • که یک بخت خوابیده نگذاشته
کسره های بین کامهای رباب • می نغمه پیچیده بر شیف و شام
مادمان انجمن علوی همچو خوبان جلوه دوست و لعینان پری چهر
شماشاهی این شگرف مجلس طرب پیرایه مرز غزوات چرخ و

مناظره پیر بر آوردند و شاهدان احتار فلکی که پیوسته از بون
چادر شب رو می نمودند در عین روز بنظاره آن فرخ آئین محفل
دل افروز بر بام انلاک جلوه گر گشتند روزگار بعد از کج روی و ستمگری
کمر خد متکاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری
نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر هر گداشته بام
دولت و نوینان عالی جاه دران والا بارگاه دوش بدوش ایستاد چو
بسر فرازی علم گردید که مایه بر سر مایه الهی گسترده و تخت بر
خویشتن بالید که کوه وقار و جهان حلم برو تکیه کرد دین و دولت
با هم بر آمیخته یکدیگر را تهیته نگفتند و صورت و معنی هم آموش
گشته غبار دوشی از میان رفتند شام فتنه را محو نمید و روز فتنه
بسر رسید جهان هوای جوانی از سر گرفت و دوران قبای کلمری
در بر کرد آئین حشمت و جلال تازه شد و خطبه دولت و انوار
بلند آوازه گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دراج محفل
عالی شان بدای مردی لخت بلند در منبر کرامت پایه آسمان
که سم نام شرف و سعراج شهر عزت بود بر آمده از رعیت رومی
کهکشان بردوش گرفت و نا خطبه سرایان حضائر قدس هدیه
و هم آموش شد و خطبه بلبلع نشا کرده بعد از پیاس آید بار
جهان و درود واسطه اتحاد کون و مکان نشر مدح و مهابت باد
آوران این دودمان همایون و ذکر القاب سامی و اسماء گرامی
تاجداران این خاندان اید مقرون پرداخته داد بلاغت داد و چنانچه
رحم و آئین این مملکت فیض قرین است نام والا مقام هر یک
از آیای عظام و اجداد گرام آن حضرت که بر زبان جاری می صاحب

بعلی تشریفی از خلعت خانه جود و احسان قامت مبادات
می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت
بخش هفت اوزنگ امکان پدیرایه سعادت بخشید و دهان بذکره
دش فزای پادشاه دولت و دین چون دهان تنچه عطر آگین گردید
نگران مایه خلعتی زر نگار که کسوت شرف و افتخار نام جویان و زنگار
نهاد بود تشریف امتیاز پوشید و جیب و دامن امیدش بلند
مقصود آورده شد چندان طبقهای سیم و زر بر نام والی خاقان دین
ببر نثار کردند و آن قدر خوانهای در و گوهر بر تارک آسمان سای
خدایگان دین پرور بر افشاندند که از نثار چنین آن بزم نرخته
نشد فراخ اهل مجلس پر شد و دست کشاده از لب ریز در گشت
نشد های بساط عزت و بار یافتگان محفل قرب در موقف تسلیم
نمودست دمت ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت
صدق صمدان به بندگی و هواخواهی بستن زبان ندعای خلیفه
زبان کشاد و خردان ابد پادشاهی چون ابواب رحمت عام آلهی بر روی
چرخ کشتیش یافت و از خدمت های رگبارنگ و تشریف های
مکمل دمت تمناهای پیر و جوان از سر بدرست خدمت پیشگان
الحسن دولت پیدایهای ارکیده بگرفتند و زده بیرون ایستاد های
آن بزم عشرت را چون جیب تنچه و گریبان با سیمین مشک پر
و عطر آگین ساختند و خوان های پان بخش کرده خرد و بزرگ
آن محفل انبساط را بپرک طرب و نشاط نواختند در بخور عنبر
نمود زلفهای مشکین عنبر آمود بر روی هوا فرو هشت و شمیم
نمود و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم امروز زوهای ناب بسکه دولت آن پادشاه مالک رقاب چهر
بزیور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زانگان کل از فرمان والای
باچاک گوهران دودمان دریا دعوی مباحات کردند گنجینه دار
آسمانی طبق های املاک از اختر شب تاب مملو احدا
بدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکه سلطنت فرمان روی چهر
زیب و زینت گیرد و حارسان خزائن سپهر طلای بیفش خورشید
را دیگر باره گذاخته بعیار گاه عزت و جلال آرند تا بزرور
همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد مولفه • شعر •
از سکه اقبال شه مهر نظیر • صیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از خطبه او غلفه در چرخ افتاد • گردید زر از سکه او عالم گیر
چون در عهد سلطنت اعلی حضرت متن یک روی اشرافی و در
بکلمه طایفه و هاشیه با سامعی سامعی خلفای راشدین مهدیین
رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامی و القاب گرامی
آن حضرت مزین بود شه شاه موفق شریعت آئین را که در جامع
امور منظور نظر حق بین انتقای آثار شرع مبین و رعایت امور
حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین
ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تمظیم و احراز
شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازاد بقواعد است
بیضا باشد جائز نمیدارند بخاطر هوشمند و ضمیر آسمان پیوند رحمت
که نقش کلمه طایفه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست مردم
طوائف انام میگرد و لوک کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد
موجب سوء ادب و هتک حرمت است لاجرم بالهام مروض غیری

در انجای توفیق الهی مقرر فرمودند که یک روی اشرافی و رویه را
نقش این بیت دل پذیر که • بیت •
سکه زد در جهان چو بدر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر
رویی دیگر را بنگارش ضرب بلده و حله جلوس همایون زیب و
زینت بخشید و مذهب اقبال بطغرای فرای ابو المظفر محسن الدین
محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی مزین
و محسن گردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطاران نشان
مدائیر جلالت عنوان مشیمل بر مژده این جلوس میمنت طراز
نعمت داران و حبه کشان اطراف و امرا و حکام صوابجات نگاشته
مصحوب مسرعان خجسته پی با کفاف و حدود ممالک محروسه
بر خند و بهار است امن و امان و نوید سعادت و احسان بجهانبیان
رساند القصد پایه افزای اورنگ جهان بانی در آن محفل
حمروانی تا هفت گهری بر مریر مرمع جلوس اجمال نموده فروغ
انجای بزم دولت و کامرانی بودند و از اینجا بمشکوی قدس شرف
نور بخشیده حاجت آن حرم کده عزت بانوار ظل الهی برافروختند
دران شبستان سعادت لیل همایون مجلسی نور امروز بزم قدمیان
مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته منجبات
مرادق حشمت و مختدرات امتار سلطنت پزوانه وار برگرد آن
سمع انجمن خلافت و گیتی صفای جمع آمدند و وظائف
تهنیت و مبارک بادی بجای آورد برای نثار آن برگزیده
ای طبق طبق میم و زر با گوهر جان بر آمیختند و دامن
دامن درو گوهر با نقد حیات در هم ریختند خدیو بحر کف

هر با نوال دست عطا و انصال گشاده هر يك از بيگان مع
و بانوان مكرم و پرستاران بارگاه خام و پردگيان حريم عزت و اختصاص
را با نعامات ساميه و مواهب عاليه نوازش فرمودند از آن حد
بمسلك نهين حرم عزت و احترام پرده گزين نقاب ابهت و احسان
ملكه ملكي خصائل مالكه قدسي شمائل عاقله هوشمند
سعادت پيوند نخله رياض عظمت و اقبال دوحه گلشن جلال
جلال روشن راى بيگم گرامى همشيره خوبش كه بميلان شاد
ذات و كرامت صفات و محاسن اخلاق كزیده و مكرم اطوار بساط
و صدق اخلاص و عقيدت و سموخ يك جهتي و ارادت بخش
خديو جهان و خليفه زمان كه صدر معن مشكوي دولت بوجود
آمد آن ملكه تقدس نقاب مزین ست پنجم لك روپيه مرحمت
كردند و به پرده آزاي هودج عز و علا نور بخش تقى عظمت را
زبد مكرمات دودمان خلافت اموي مقدسات خاندان شرافت پاد
انوار ساحت دانش و هوش مندى لامعه نير سعادت و سر بلندي
زيب صفت عزت مخدو نقاب عظمت زيب النما بيگم چهار
روپيه و بدره فاخره بحر رحمت و كمراني ثمره طيبه نخل دوا
و جهانباني زينت مرادق ابهت طراز طيلمان عفت زينت
بيگم دو لك روپيه و بقره باصره دولت و سروري غره ناميه
و برتري زهره حمای زينت بدر آسمان جلالت بدر النما بيگم
لك و شصت هزار روپيه و بمحجوبه امتياز عزت نور افزاي
ابهت زبد طامرات نخله مكرمات زبد النما بيگم يك لك و پنجاه
هزار روپيه و بچندي ديگر از پرده گزينان مرادق عصمت يث

د هزار روپيه انعام فرمودند و چون حرم مراى اقبال از انوار
شوكت و جلال خديو زمان فروغ ميمند بافت از انجا بدولت كند
دست فضل خانه پرتو قدوم انگنده سرير آراى سعادت گرديدند و
نخل محفل سپهر احترام نيز بدستور مجلس خاص و عام انجمن
نخل آزامته گفته آئين كام بخشي و كمراني تازه شد و هنگام
شرف آرائي و جهان پيراني ديگر باره گرمي پذيرفت و از نيف
عجب عنايت و مكرمت بادشاهي نخل مراتب و مناصب باليدن
دست و از نصيب باد فستقي جود و احسان خليفه آلهي غلظه آمال
و ماني شگفتن آغاز نهاد و هر يك از بادشاه زادهای كام كار نامدار
و موصور بختيار را مورد انظار توجه و نوازش ساختند بمواهب
نظمي و مرام عليا عز اختصاص بخشيدند از آن جمله برای مهين
سنة نوحه سلطنت گزين باو نهال خلافت بادشاه زاده نام دار و الامكان
سنة سلطان كه در بنگاله بودند سه لك روپيه و جهت رخشده اختر
دولت و سروري تابنده گوهر درج عظمت و برتري پادشاه زاده
نسي قدر فرخنده غيم محمد معظم كه در دكن بودند دو لك روپيه برهم
و سرستاند و نوگل حديقه عزت و ارجمندى تازه نهال جويبار
خشم و سر بلندي پادشاه زاده كامكار سعادت توان محمد اعظم را
عام دو لك روپيه و مرحمت همشير مرصع گران بها و نيل خاصه
نق نقره و جل زر بفت و باضافه يك هزار سوار به منصب والي
د هزاراي پنجم هزار سوار نواختند و قره العين سلطنت و نامداري
سرور الصدر ابهت و بخت ياري پادشاه زاده والا گهر محمد اكبر را
م يك لك روپيه مشمول عاطفت ساختند و همچنين بهر

کدام از امرای نامدار و نویندگان عالی مقدار و مرداران و حید داران
جنود نصرت و سائر بندهای آستان خلافت دقدور رتبه و شایستگی
عواطف نمایان و عذایات شایان که بر پیدل تعصیل جداگانه رقم
زده کلک و بان خواهد شد سمع ظهور یافت و بزم صفا و اتقیا
و سخن منجان و شمع و از باب طرب و فضا و سرود سرایان آن انجمن
انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالجمله آن
مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی و دل
فریبی و زیب و زینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کلمی
و حضور پسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا دو گهزی دران بارگاه
جلال و گارین سرای اقبال سریر آرا و بزم امروز گشته باطف و
نوازش و عطا و بخشش داد تمغای عالمی دادند و اشاره معلی بصدر
پدوست که این جشن سعادت آذین بهمین تزیین و آئین تا دهم
ذی الحجه مستد بوده بمقدم فرخنده عید امخی متصل باشد تا
در عرض این اوقات خجسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار
دولت ایام ست جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین
جهان بحصول انجامد تاریخ این مجلس میدهنت قرین را شاه
بدخشی که بهسمت فقر و تجرد معروف بود و دلرا بی شکوه باو
رابطه ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر
نظم مقلده •

• رباعی •

مبغی دل من چون گل خورشید شکفت
کامد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضلی پایه حریر اعلی (بادشاه ملک عفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکه (سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان) یافته و مد
عزیز الله خلف ملا محمد تقی محلمی صفه ای بالقای مروش غامبی
و امداد الهام و دانی تاریخ وقوع این عطیه ارحمقد را از انوار مشکوت
کلام آهی چنین اقتباس نموده که (انَّ الْمَلِكَ لِلَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)
الحق درود این لطیفه بشارت پیرا پیدان فصیح بل بنص صریح ازان
انصاح مینماید که طلوع نیر این دولت آسمانی و جلوس
این زیبلده افسر خلافت و جهانبانی بر اورنگ عظمت و کشور
حنانی بمیان قایدات صماری و کرائم توثیقات سبحانی
ست و آنچه از مراتب غلبه و استیلا این برگزیده ایزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت مریدی و دنع و استیصال
اعدای بد سگال و نصرت و فیروزی جنود ظفر مآل درین فرصت
اندک و مدت قلیل بمنصه بروز آمده چون مصاحبت لامله ازلی
و حکمت شمله لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
بشرایف رضای ایزد بیچون مقرون بوده ست و چون نباشد
که یمیان آثار دینداری و برنگات دولت و کامکاری این بادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و روانیست و شاهد مستور
حقیقت و حقایقیت که از غنیه بطلان و استیلا باطل گزینان مجال
ظهور دانست درین عهد سعادت مهد باب خفا از رخ نور افکنده
سرگرم جلوه خود نمائی ست در پناه حمایت دولتش دین از

کشایش شرکت شرک و ضلال فارغ البالی و بتکا بوی اقدام معی و همیش آثار کفر و رسوم بدعت پایمال محو و زوال است امید که تا بدر منیر را بر آونگ میثا رمک مظهر جای قرار و خورشید عالم گیر را بر تخت صرمع و چتر زونگار باشد سرپر شاهنشاهی و جفر کیتی پناهی ازین دست هرورد الطاف الهی فلک پایه و خورشید ماهیه باد .

ذکر زائجه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس قرین بطور اختر شناسان فرض

لوحه

ای رصد آموز خرد دستانک . کوب طالع نگر و ادج جبه
طالع نرغنده شاهیه به بین . مطلع انوار الهی ببین
دیده برین زائجه ارجمنده . باز کن در زیج سعادت ببیند

چون بمقتضای تقدیر ازلی و تایید سخانی جلوس معمود این پایه انزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در امد اوقات و ایمن سعادت که جامع برکات کونی و الهی و حاوی میامن ارضی و مسماری بود اتفاق امده لجرم خاصه ننگه پنج حقائق نگار که رصد بله آسمان معانی و دقیقه باب جداول اسرار ننگه دانی ست زائجه طالع آن جلوس همایون درین صحیفه اقبال ثبت و مرتوم میسازد و از اینجا که استیغای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا و خصائص این سعادت نامه هفت آسمان فراتر از نیروی شرح و بیان است بتجسس بعضی از لطائف رموز و شرائط احکام آن بنوعی

که اختر شناسان فرض استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب دانش و اندرک و دقائق منجیان انجم و افلاک را بر خشی از الظار سعادت علوی و آثار برکات آسمانی که این زائجه میمنت طراز آن مخصوص و ممتاز است بر خاطر حقائق ناظر جلوه ظهور نموده باصطرب حقیقت پیمای فکر و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این دولت ازلی اماس توانند گزینت و ازین جدول تقویم سعادت و اوجده اوقام مراد است استخراج احکام فرضی و بهروزی و استنباط انوار عالم آرائی و جهان نروزی این سلطنت ابد پذیرنده شوندند کرده .

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول برج اسد ست

که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کتب اختیارات مصطور ست که بهترین بروج برای طالع جلوس برج اسد ست مرکز این خانه درجه هفتم ازین برج ست که حد زهره و درجه زحل و اثنا عشره زهره ست و نه بهر عطارد و هفت بهر زهره و درینجا شمس و آذر جان زهره ست و رب و مائده آفتاب ست بفرکت زحل و مستوی برین خانه آفتاب و سهم الملک و السلطان درین خانه ست و دقیقه منجیان علم احکام بودن سهم الملک در رتبه طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند .

بیان احکام

این خانه دولت میبکند بر احکام اماس دولت و فرمان روانی و انتظام امور خلافت و جهان پیرانی و کثرت و آرامگی

خیل و حشم و سلاطین و جلالت در دلهای اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک و غار و نگویناساری و تیره روزی اعدا - و وقوع مشغری درین خانه و اتصال از آفتاب که صاحب خانه است بظفر قبول دلیل است بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص و یکرنگی اولیای دولت و رموز عقیدت و یک جهتی اصفیای سلطنت و کثرت بندگان جانسپار خیر اندیش و نور ملازمان دولت خواه و فاکیش و روز افزونی اسباب سعادت و کمال بمیانم تایید ایزد منعم و نشو و نما نمای نهال جاه و جلال از نبض بهار بخش و اقبال - و از بدائع تاییدات آسمانی آنکه طالع مهرورخ این آفتاب جهان تاب اوچ عالم گیری و جهاندانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوحط گمان کرده اند چه در مژده آبی دوازده نوبت قران شده و این ازل قرانیمت که از مژده آبی پاتشی انتقال نموده و قران مذکور در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات غریبه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق است و این هر دو اتفاق بدیع دو دلیل قوی و دو شاهد صادق است برینکه پایه والای این دولت خدا داد و رتبه ارجمند این سلطنت کرامت بندگان در مراتب عز و علا و مدارج رفعت و امتیاز هم چشم نیورین و انگشت نمای خانقین گردند و صیت عالم گیری و دولت و آوازه جهانمندی و صولت این حضرت در انتشار باطراف و اقطار بر پدک صبا و شمال و بریه و هم و خیال مسابقت جوید بضرع شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان بحیطه تصرف و تسخیر آید و سنده عزیمت آفاق گیرش عرصه دوران بکام نصرت و فیروزی پیدمان و سرکشان اطراف و نخوت مذشان اکتاف مرطاعت و انقیاد بر درگاه سلاطین مطامش فهند و خواندین روزگار و فرمان دهان فاسدار گردن از ریشه متابعتش نه پیچیده کشور دله با تصرف والیان و الایش دهند و دلیل است بر توفیق یافتن آنحضرت باعلای اعلام دین متین و احیای حق حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانجانی و اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و دلهای بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بذهن ثاقب و فکر صواب بدو که سالها و قرنهای در روزگار از آن باز گویند و بزرگان جهان و سرداران دوران آن را دستور معامله خود سازند •

خانه دوم برج صنبله است

که خانه عطارد و شرف اوست و مرکز این خانه درجه ششم است که حد عطارد و وجه شمس و اوجا عشریه مریخ و نه بهر زحل و هفت بهر قمر و در بجان عطارد و آذرجان مشغری است و رب مژده زهره است بشرکت مریخ و این درجه مضبئه و مذکر است و مستوی برین خانه عطارد که واقع است در یازدهم درخانه خود •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آبادی خزانه عامره و کثرت نفوذ و

جواهر و اجتماع کنوز و ذخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بحسب تدابیر صائبه و ضبط و تصدق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل مستبر آنکه اولیای دولت ابد قرین و بلند همتی اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و تدریجات پسنده گشته کارهای بزرگ و مهمات متراکم بمساعی همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کار دلی و رای و ریت آن گروه اخلاص طوبیت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاری و حسن عقیدت و جان فداکاری مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن مهم السعاده که دلیل مال است با صاحب ثانی مفسح از کمال قوت و معاد خانه مال است و وقوع مهم المال در برج میزان و بودن صاحبش در رتبه عاشر در خانه شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و ذخائر و وفور اصحاب حشمت و بخت یاری و وسعت دستگاه مکنت و نامداری و حصول گهرهای قیمتی و جواهر نفیسه است •

خانه سوم برج میزان است

که خانه زهره و شرف زحل است و مرکز این خانه درجه چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اثنا عشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر و درینان زهره و آذرجان عطارد است و رب مثله زحل بشرکت مشتری و این درجه مونس و بنوره است

و معنوی برین خانه زحل است واقع در بیت شرف و حد در مثله خود •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت در معارک و غا و مهالک هلیجا و کمال مهر اندیشی و راقبت و عطوفت بروری و شفقت نسبت بخوهران و خوبشان و نهایت انعام و انفعال در حق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی مقرها و نهضت های همایون که رایات عالیات را روی دهد و متضمن فوائد و منافع عظیمه باشد و وصول مرزهای نفع و ظفر در رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود ولایات بر مجید توترو توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسائل دنییه و تحقیق مباحث یقینیه و غور و تأمل در قضایای شرعی و عرفی و تدبیر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران و مجالست اتقیا و پرهیزکاران و رسوخ و تصلب در امور دین و امنقامت و استقامت بر جاده عزم مبین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بت کدها و عبادت خانهای کفار ضلالت قهرام •

خانه چهارم برج عقرب است

که خانه مریخ است و مرکز این خانه درجه اول از حمل است

که حد و وجه و اثنا عشر درجه مریخ است (و قد بهر تهر و هفت
بهرو ذریحان و آذر جان مریخ) و رب مثلثه مریخ است بشرکت
قمر و این درجه مونس و قیمه است و مسئولی برین خانه مریخ است •

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر اقترا ن عواقب امور بمعاد و بهروزی
و اختتام مقاصد و مهم به خجستگی و غیروزی و آبادانی مملکت
و آسوده حالی رعیت و حیر حاصلی و ایات و انزونی محصول
خاهاست و آراستگی ساخت دولت بمسکن عالی بنا و منازل خلد
آسا و طرح انگندن عمارات عالی اساس و بستاین فردوس مانند
همماری حمت بلند و بودن راس درین خانه دلیل از دیدن مواد
جاء و دولت و ترقی باقصی مدارج حشمت و ابهت و حصول
معادات و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد و ادراک اجر و ثبوت
باعدات بقاع خیر و معاجد •

خانه پنجم برج قوس است

که خانه مشتری و شرف ذنب است مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج است که حد مشتری و وجه عطارد و اثنا عشر درجه زحل
و ده بهر زهره و هفت بهر مریخ و ذریحان مشتری و آذر جان
قمر است و رب مثلثه آنتابکست بشرکت زحل و این درجه نیره و
مذکر است و مسئولی برین خانه مشتری است که واقع شده در طالع •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی
و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناطر و نواخت
و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمخاطبات و مقارنت
نصوان و تعلق و تعشق به طلعتان و پری رویان و میل کردن بلذات
مشرقه میانه و دینیت بلباحهای فاخره مشرقانه و آمدن رسل
و رسائل با نفائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بپایه
سریر سلطنت و رسیدن خبرهای مسرت پیرا و زدهای حامه
انروز بجواب خلعت و سعادت مندی و برخورداری فرزندان کامگار
و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمان پذیری و حسن خدمت و اذقیان
و صدور آثار شفقت و ظهور انوار تربیت در باره آن زمره عالی نژاد

خانه ششم برج جدی است

که خانه زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشر درجه و نه بهر
و هفت بهر مشتری و ذریحان زحل و آذر جان شمس است و رب
مثلثه زهره است بشرکت مریخ و این درجه مونس و قیمه است
و مسئولی برین خانه زحل است که در بیت شرف قوس حال است
واقع بتصدیس مشتری •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه ذات اقدس و منور مقدس
در اکثر اوقات قرین عاقبت و سلامت باشد و اگر گاهی مزاج قدسی

امتزاج را از منبهج اعتدال الجرافه رود دهد زود بصحت و استقامت
گرایند و عاقبت کونیا بکمال خیریت اقتران یابد و ماده تغیر مزاج انفر
مردی و خشکی و گاه نزله و زکام باشد و دلیل ست بر آنکه بندهای
قدوسی جان نثار و ملازمان کلر آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سد
خفایت فراهم آیند که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ
گشته آثار کفایت و درایت و جان فشانی و عبودیت از ایشان
بظهور رسد و پرمختاران خجسته منظر زیبا و مخدرات فرخنده طلعت
مه میما در مرا پدید دولت و حرم کده سلطنت بهم رسند که بحسن
خدمت رضا جوئی خاطر مهرانوار کامیاب قدر و اعتبار باشند.

خانه هفتم برج دلو ست

که خانه زحل ست و اقربی حال مرکز این خانه درجه هفتم
ازین برج ست که جد عطارد و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه
بهر و هفت بهر مشتری و ذریحان و آذرجان زحل ست و رب مئمه
زحل بشرکت مشتری و این درجه نیره و مذکر ست و سهم
الغیب که منصوب بافتاب ست با مهم الرجا درین خانه ست و
جمع کواکب باین خانه ناظر اند.

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر بهره مندگی طالع همایون از منج
و فیروزی در جمیع معارک و میادین و ظفر یافتن بر دشمنان دولت
و اعدای دین و اقتران سفرها بجهنم و ادب و حصول مطالب
و تأرب و دلیل ست بر ذوق و ابتهاج طبع و هاج از منافک و ازدواج

و عفت و طهارت پرندگان هریم چاه و جلال و سعادت مندی
مخدرات مشکوی اقبال.

خانه هشتم برج حوت است

که خانه مشتری و شرف زهره ست و مرکز این خانه درجه ششم
ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و نه بهر آفتاب و هفت
بهر مشتری و اثنا عشریه زهره ست و رب مئمه مریخ ست
بشرکت قمر و این درجه قیمة و مونس ست و مسئولی برین
خانه زهره ست واقع در رتد عاشق در بیت خود.

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه ذات اقدس در مهالک و اخطار
و معارک و احوال از آسب بدایت در کنف حفظ ایزدی و حمایت
عقایت مرمدی بود و در اکثر اوقات و ازمان از علل و امراض و آفات
و اعراض محفوظ بود و بر چار بالشر ست و عاقبت مئمه باشد
و اگر گاهی عارضه روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه
و مکروه بر آئینه خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و همواره طبع مبارک
قرین بهجت و نشاط و کامیاب ذوق و انبساط باشد و احوال اعدا
و اعدای و اسباب چاه و مکنت اهل مذی بتصرف اولیای سلطنت
ابندی بپدید آید و مالک و دولت مورد تمام و کمال در قبضه
تصرف و تملک بندهای این آسمان اقبال باشد.

خانه نهم برج حمل ست

که خانه مریخ و شرف آفتاب ست مرکز این خانه درجه چهارم

ست که حد مشتری و وجه مریخ و اثنا عشریه و نه بهر زهره
و هفت بهر ذریحان و آذر جان مریخ ست و رب مثله آفتاب ست
بشرکت زحل و این درجه مونس و مظلم ست و مسئولی برین
خانه مریخ ست و او قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر درستی ذمت و پاکتی اعتقاد و ثبات
و استقامت بر جاده صلاح و سداد و کمال و رزق و پرهیزگاری و نهایت
تقوی و دینداری و حسن توفیق بادی طاعات و عبادات و تایید
یافتن باحراز ثنونات و معادات و تقدیم مراسم امر معروف و نهی
منکر و ترویج احکام شریعت طاهره حضرت خیر البشر علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله المک ا کبر و آگاهی از اصول و فروع دین و
بهره مندی از فضیلت علم و یقین و دیدن خوبهای راحت و سهولت
حصول مهماتی که پیش نهاد همت و انگردد و ظهور لطیفهای غیبی
و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات با نفع و ارات ربانی و معانیت
نکر و رزالت رای و ملهم گشتن بارانهای صواب و عزائم جهانگشای •

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره و شرف قمر ست و مرکز این خانه درجه اول
ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و اثنا عشریه زهره و نه بهر
زحل و هفت بهر ذریحان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه
مونس و قیبه ست و مسئولی برین خانه زهره و ثراکت قمر و هر دو
قوی حال و متصل بنظر قبول •

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر کمال دولت و جلالت سلطنت و علو قدر
و مومنزلیت و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائی و اتحاق قوانین
نصفت و جهان پیرائی و برآمد حاجات و حصول آسایش و مساعدت
طالع و مظاهر اقبال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و نیروز
گشتن در میادین و معارک و اعانت و انقیاد سرکشان و متابعت
و خراج گذاری نخوت منشان و والا رتبیگی جاه و دولت و بلندی
صیت انصاف و معدلت و کمال مطوت و نهایت سعادت و چون
بیت عاشر برج ثابت و صاحبش در وقت و قوی حال ست دلالت
می کند بر ثبات ملک و دوام سلطنت و استقرار قواعد
شکرست و ایهت •

خانه یازدهم برج جوزا ست

که خانه عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجه پنجم
ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اثنا عشریه قمر و نه
بهر مریخ و هفت بهر قمر و ذریحان عطارد و آذر جان آفتاب ست
و رب مثله زحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکر و تیره
ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و
هم الصعاده و آفتاب نیز در همین خانه اند •

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر آنکه نقش هر مامول که بر اوج ضمیر
مقدس ارتحام یابد عنقریب بحصول گراید و شاهد هر امید که در

پدشگاه خاطر اندکس جلوه نماید از پرده غیب بخوبینترین صورتی چهره
کشاید و دلائل مت بر وجود ملازمان مافی عقیدت بکند و بگریک
و فراهم آمدن بندهای کار آگاه قوی نرهاک و توفیق یافتن ایشان
بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات محضه و اشتها مکارم ذات
و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت
و داد سلاطین ذی شان و ارحام رحل و رماثل باین آستان سپهر
نشان و همیشه در مقام مذابعت و بگریگی بودن ایشان •

خانه دوازدهم برج سرطان است

که خانه قمر و شرف مشتری است مرکز این خانه درجه هفتم
ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد
و هفت بهر زحل و ذریحان قمر و آذرجان زحل است و این درجه
مونس و قیده است و مستولای برین خانه قمر است و او در خانه
شرف و قوی حال •

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آنکه دشمنان و مخالفان اگرچه
بد موی ملک و دولت بر خیزند و گرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت
مغلوب و مغذول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلائل
ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال
و عدم تضرر بیکر مقدس در مواضع الخطار و احوال و معارک
رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به نیکان فلک
توان گوی بیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر

برق رفتار و خیل و دواب بسیار بر رموز دایان اصرار فلکی و دقیقه
سنجیان اوضاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایه نظرات معد درین
طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن
روی نموده چون بمیاسن تائیدات مسماری و تقدیرات مجعانی
بزیور جمع معادات محلی و از نقص همه نحوسات معرین است
و نادر است که طالع جلوهی باجماع شرائط و ارتفاع مسعودات
و دین ماثله آراسته و پیراسته باشد دلیل است بر آنکه این اورنگ
نشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج جاه و جلال و عروج باقصی
معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین ذی شان و خواتین
گردون نشان را مدلل آن دامت دایه باشد روی نماید و انوار این
دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهان تاب و عالم گیر
گشته اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز
امروز در آید •

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم

آرائی ابن زبیب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار
پوشیده نماید که چنانچه ضبط روز نامه و قانع یومیه باز بسته بتبعین
ماه و سال و محاسبه حوائج کوفیه بی تدبیر از منته و اوقات محال است
همچنین حفظ سر رشته حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را
(۲ ن) در آید مستبعد نیست •

از تقدیر مبدای معین ناگزیر و حلسه اطلاع بر وقائع دوران باعتبار فرض پدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست الحزم از مبدای ظهور آمرینش باطمان منظم دانش و بینش به جهت ضبط دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم بعد از تقدیر ازمنه و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از حلسه زمان را که حامل ظهور شرانقی عظیم و مهتمل بر وقوع امری شگرف بوده مبدای اوقات حوائج قرار داده مدار انضباط احوال نهاده کون و فساد و اندازه بصت و کساد کارخانه تکوین و ایجاد بران نهاده اند و هر چندی که بذایر طول عهد و تمدنی عصر حفظ آن سرورشته و نگاهداشت آن قاعده تغیر یافته تا از طلوع فجر سعادت جدید و ظهور صورت سانحه غریب پرتونسخ برماحت اعتبار آن تافته ست بتجدید آن منمت منیده بر داخه وقوع امری خطیر و سحر حادنه بدیع منهای تاریخ مجدد ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره طوائف اسم را تاریخی بوده که بنای احکام معاملات دینی و دنیوی خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نصیحت هبوط حضرت ابو البشر و بعد از آن بعد از نوح و از آن پس و ائمه طومان و از آن گذشته مهمت دیگر انبیای عالی مکان و وقوع حوائج غریبت نشان از حدوث دول و تجدید ملل منهای تاریخ بوده تا آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب فهرست ازمنه و اعداد و زیلت دماثر لیل و نهار گشته رقم نسخ بر اعتبار و اشتباه تواریخ ماضیه کشید و چون سنت طائفه عجم قبل از ظهور دولت اسلام چنین بوده که جلوس ملوک و خسروان خود را بر مرمر حشمت و

فرمانروائی منهای تاریخ می ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز این طریق بعمل آمده و با وجود تاریخ فرخنده هجری بواسطه بعد آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خواقین ذی شان مبدای تاریخ مجدد گشته ست چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهی تا حال معجز ارباب نجوم و در تقاریر مثبت و مرقوم ست لهذا بنا بر انتضای منمت صالحین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانپانی و مشید قوانین این سلطنت جاودانی اند بر موجب خواهش و فرموده آن حضرت نصای پایه سریر خلافت ملل انلاطون الزمانی امیر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما تاریخ جدیدی وضع کرده تاریخ الهی نام کرده بودند و بطریق سالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهر ائمه عشره شمسی موصوم گردانیده نوروز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن و مقارب جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الهی ساخته بودند چنانچه در اکبر نامه بتفصیل مذکور ست و در نوبت سریر آرائی حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر بادشاه طاب مقوله جلوس جهانگیری منهای تاریخ گشته بر همان نسج آغاز سنین از فردردین نشاط آیین رتبت اعتبار باست و بهمان دستور ضبط وقائع بر حذب و شهر شمسی قرار گرفت و بعد از آنکه سریر خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران فانی والا پایه گردید آن حضرت تاریخ الهی و جهان گیری را که منهای

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنام ضبط حوادث و مدار حفظ اوقات هر وقت معمول اهل اسلام بر منین و شهر قمری که مبدای تاریخ هجری است نهادند و غرة جمادی الآخره که در هشتم آن بر سر بر سلطنت جلوس مرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند بداینکه درین عهد شرافت قمری و زمان مهملت آئین که جهان پیر از میض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر گرفته امیر حاکمات و مرمانروائی از تارک آسمان سابق مر باندی پات و اورنگ خلافت و جهان پیروائی بفر جلوس والیش بیاید از جهندی رسید همان حنت منیه که بشیعه کریمه دین پروری اقرب بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده بآن طریقه اندیشه عمل مرمودند و مدار ضبط وقایع بر منین و شهر قمری گذاشته ظهور این دولت کرامت نشان که سر مایه برکت کون و مکان و پیرایه شرافت زمین و زمان بود مناط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه نخستین جلوس همایون در غرة ماه مبارک ذی قعدة سده هزار و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد لیکن چون لعل انوار نصرت و میروزی و طلوع غیر جهان فروزی آن فرازنده لوای دولت و بهروزی در ماه مبارک رمضان این حال پرتو سعادت بر جهان گشود و طلوع اختر شوکت و استقلال آن برگزیده ذوالجلال در آن خجسته ایام چهره امروز بخت و انبیا شد غرة آن ماه مبارک اثر را که مره جبین معادات نامناهی و حامل برکت کونی و آلهی بود مبدای منین این دولت کرامت

قمری اعتبار نموده حکم معنی بنفاد پیوست که در دفاتر و تقاریم و اسناد و مناشیر برین قسط ثبت نمایند و مدار ضبط حوادث و نگارش احوال درین محیفه مآثر عظمت و جلال برین فرخنده تاریخ بود مال بهال وقایع این سلطنت بی زوال برین ملوال بقید تحریر آمد چنانچه بقرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست و چهار روز از عهد سعادت مهد خلافت و شهنشاهی این شاهنشاه اورنگ دین پناهی مرفوم کلک حقائق رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقایع ایام میمشت فرجام پادشاه زادگی از هنگام اهتزاز موکب ظفر طراز بعزیمت عالمگیری و کشور ستانی از حطه دولت بنیاد اورنگ آباد که در غرة جمادی الاولی سده هزار و شصت و هفت هجری اتفاق افتاده تا غرة رمضان آن سال که مبدای اعوام این خلافت سعادت قمری است صمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد بیاروی سعادت و سرگرمی توفیق از سال دوم جلوس مسعود وقایع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهر و اعوام و نقش لیلای و ایام بر صفحه روزگار صحت محاسبات دفاتر تکوین و ایجاد و محو و روزنامه کون و فساد را منین و شهر این دولت ابد بذبک صفای حساب باد •

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن

بجشن نشاط افروز جلوس مبارک

چون حاکمین عجم و اکامره فرس بدآب و صفت جمشید که واضح آئین کسروی و مختار قرانین خسروی صحت عمل نموده غرة

مورودین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد از آن خواتین اسلام نیز بنا بر رسم و عادت پیشینیان آن طریقه را معمول داشته در آن روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازین درین دولت همایون و سلطنت روز افزون نیز به سنت ملوک حلقه و خواتین ماضیه در هر نوروز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوخ این بدعت بمرتبه رسید به حدی که عوام الناس این روز را در تعظیم و رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان می بردند از آنجا که این پادشاه مؤید حق آگاه را همواره همت والا نهمت شریعت پیرا بر رفع آثار بدعت و نهی اطوار جاهلیت مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعدی که بر قانون شرع و سنت باشد لغو است رفع آن بدعت مستمره که از آثار عجم و اطوار مجوس است از ضروریات دین پروری و لوازم شریعت گماری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع منسوخ باشد و بجای جشن نوروزی هر سال در ماه فرخنده رمضان که غره آن شهر کرامت بهر مبدای حال مجدد از سلین این دولت میمنت قرین است و جلوس عالم آرا نیز دوم باره بر صریح اقبال و ارزنگ استقلال در آن ماه خجسته فال واقع شده بچندین جهت اولیای این سلطنت این مدت مبارک و متبسم است جشنی پادشاهانه و بزمی خیره کننده در قیام و آن جشن معمور را بعد همایون نظر متصل ساخته اواز عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی که قبل ازین در نوروز بعمل می آمد در آن جشن جهان افزود

که فی الحقیقت جشن عید ماه صیام و اقرب بر رعایت آئین اسلام است بعمل آید لا جرم راقم موانع این دولت جاویدانی نیز درین صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقایع نگاران پاستانی که غره نوروزین را مبدای حال نو قرار داده در تعریف بهار و نوروز دستان صرائی و سخن پیرانی کرده اند از غره ماه مبارک رمضان به تمهید قدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف جشن جلوس میمنت مانوس از تعریف عید مجوس عدل نموده طرح سخن بر اساس نو خواهد انداخت امید که بمیامن دین پروری و مآثر شریعت گماری این خلیفه جهان و خدیو جهاندار جهان متان تا منقرض ایام پیرایه نظام ملک و دولت و حرایه استحکام شرع و ملت بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک امزای صبح عید قوانین جهان پیرای خلافتش غیرت بخش آئین جمهید باد •

تعیین محتسب و منع منهیات و مسکرات

از آنجا که شهشاه اسلام پروردین پناه را همواره همت بلند نهمت بر رفع آثار مناهی و ملامی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلعت و گیتی پناهی پیونده اجرای احکام آبی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی ملوت الله و حلامه علیه و علی آله و اصحابه مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود که یکی از اضای پایه سربر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و محبت مخالفت و مسئله دانی موسوم باشد بخدعت احتساب منسوب سازند تا خلائق را از ارتکاب منهیات و مجرمات خدوما

شراب خمر و خورین تنگ و یوزه و مائر مسکرات و مباحثرت فواحش
و زانیات منع و زهر کرده حتی المقدور از قبائح اعمال و شذائع
اعمال باز دارد بفرایران ملا عوض و جیه را که سرآمد دانش و روان
نوران صفت پابین خدمت سر بلند نموده بعطای خلعت نواختند
و در عوض سالیانه اش که پانزده هزار روپیه بود منصب هزارمی داد
سوار عنایت کرده ادرا کامیاب عاطفت ساختند و جمعی از مقصوداران
و اهدیان برای معاونت و دستیاران برنات و معین فرمودند که
اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت
و خیرگی از منع و نهی او سرکشیده و دوش اطاعت و تسلیم از
درد احتسابش پشیمیده بجلگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خدایان
پزوه را تنبیه و تادیب نمایند و بحکم - هیچ صوابجات و اطراب
و الکاف - ممالک محروسه پربلیغ گیتی مطاع صادر شد که باین دستور
صد ابواب حیات و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منہیات نهاده
کما هو حق بهرام احتساب پردازند و لله الحمد که امروز بدولت دین
پروری و میامن شریعت گمتری این پایه انزایی اورنگ عفت
و سروری تمام مملکت فلک قسمت هندوستان و سرنامر صاحت
این خرم یومنان از لوٹ فائز مانی شریعت غرا و خس و حاشاک
بدع و اهلواء پیراسته و مبروی صت و معالم شرع نبوی و مآثر صنت
مصطفوی از رصمت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصیبت
و معری لمولفه -
• قطعه •

زهی خدایو موفق که در مدارج حق

فهیبت دولت او داد دین و ملت داد

بزور بازوی توفیق و نوک گزلکای تبع
زدود نقش مقامی ز صفحۂ ایجان
چنان ز مطوت او می برمت شد هشیار
که صمت اوله بلرزید و سافرش امتاد
ز بیم آنکه بمصنی کنند منمیش
نحال تن بتمایل نمیدهد از باد
رواج شرع بعهدش چنانکه در رمضان
چمن گر آب خورد سرو را کلد آزان

اصد که ایزد بیهمال و دادار حتی بخش بی زوال دین و دولت
و شرع و مملکت را از یمن حمایت و پاس عدالت این پادشاه
بزدان برمت حق آگاه کامیاب رزق و رواج داران و فیض توفیقات
آلهی و امدان روح مقدس حضرت رحالت پناه ای اجر این مسمعی
مشکور بروزگار مرخنده آثار دولت پادشاه عائد گرداناد •

شرح بعضی از عذایات و مواضع شهنشاهی که از
جلوس میمنت عنوان صد قربان که منتهای ایام
جشن بود نسبت بامرای نامدار و اعیان دولت
پایدار صمت طهر زیافته و گزارش بعضی از مواضع
حضور لامع النور در مرض مدت جشن و سرور

چون مدت دو ماه و شانزده روز هنگامه این جشن نامدار از مدت
داشت و خدیو کام بخش گرم پرور در عرض این ایام فرخنده اثر هر روز
ابواب بذل و عطا بر روی جهانیان می گشودند و همواره بلندیهای

عقیدت مند و اخلاص منشان معادلت پیوند را که هزارار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بقدر مایه اخلاص و پایه بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدت های آستان خلافت نیز هر روز بقوت ادای مراسم پیشکش و نیاز می نمودند و در هر تاریخ برخی از بلدها بخدمات ارجمند سر بلند گشته جمعی بصیحات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال قبول و انتظامات خویش بمدد سلطنت رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت انرا نیز درین مدت روی داده که نگارش تاریخ آن درین روز نامه مآثر اقبال ناگزیر است بجمع بجهت حفظ سر رشته وقائع نگاری و ضبط ملک کلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار بر مجیل تفصیل بدین گونه گزارش میدهد بیست و چهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود غایت پادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاه زاده والا تجار محمد معظم را که در دکن بودند با رسال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و بمدد نوینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خامه با چارقیب زر نوزی و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و دو سر امپ یکی بازی و ساز طه مشمول مرحمت گردید و بر حضرت نوازش نوبت در ایام شرف اندر زعی حضور پر نور بعد از نواختن نوبت پادشاهی بدستوری که بمین الدوله عضد الخلاء آصفخان خان خانان مرحوم درین دولت ابد طراز بآن امتیاز داشت و غیر ازان

نوین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمدت های سلطنت ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبه مباهات یافت و به محمد امین خان میر بخشی خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و بتقریب خان خلعت و می هزار رویه برسم انعام و بدلیز خان خلعت و شمشیر با ساز مرصع با علاقه مروارید و بعد الرحمن بن ندر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و یامیر خان خلعت و امپ و سپر و بقرقی خان خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و یک زنجیر نیل و باصالت خان خلعت و امپ و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان خلعت مرحمت شد و فاضل خان میر مامان بعنایت خلعت و باضافه هزاری پانصد حوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالی شان که درین دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد بار مقوض گردید و بمنصب وزیر خان که در دکن بود باضافه هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلی حضرت تا این هنگام در سلک گوته نشینان انتظام داشت مورد الطار عاطفت پادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و منصب چهار هزاری دو هزار حوار نوازش یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافه هزاری بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد حوار و عابد خان بمکرمات خلعت و یک زنجیر نیل از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری یک هزار سوار و احد خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با ساز مینا کار و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی در هزار و

پانصد سوار و بیض الله خان بمطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب ده هزار و پانصدی در هزار سوار و شیخ میرک
باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دوصد سوار سر بلند گردیدند
و پنجابندخان و ابراهیم خان و شیخ خان خلعت و یک زنجیر نیکل
و بصفت شکرخان خلعت و اسب و شمشیر با ساز میذا کار و بمقتضیت
خان ولد امیر امرا خلعت و چمدن مرصع و بمالوجی دکنی
خلعت و اسب و شمشیر و نخلان عالم خلعت و چمدن مرصع و
باندخل خان خلعت و علم و بالله یار خان خلعت و یک زنجیر نیکل
و بهمت خان خلعت و اسب عنایت شد و زای و گهناخته منصوب
مهمات دیوانی خطاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه
پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی پانصد سوار میاهی شد و مفتی
خان بخدمت بخشیدگری و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه
زادگی و عساکر کوهی دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته
خدمت سرمرازی پوشیدند (د کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه
بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب ده هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سرمراز گردیدند و قریب سی کس دیگر از امرای
عظام و بندهای مدد ملک احترا بمرحمت خلعت قامت مهابات
امر خوانند و برخی بامزایش منصب سرمرازی اندوختند و درین روز
جهان امروز از جانب نهال برومند گلشن جاد و جلال گوهر ارجمند
محیط قبول پادشاهزاده یونخ خصال محمد معظمه هزار اشرفی عوض

پیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و پیشکش
امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سائر تحف و نوادر مهلخ یک
لک و سی و پنج هزار روپیه بنظر انور در آمده درجه پذیرائی یافت
و پیشکش مهابت خان صوبدار کلل مشتمل بر یکصد اسب و دیگر
تحف و نقائس بحمل عرض رسید و همچنین دیگر اموا و بندها
پیشکش ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و حید محمد علی فقیر
عادل خان و محمد ناصر حاجب قطب الملک که برای ادای مراسم
تهنیت با پیشکشها بدرگاه معالی آمده بودند جبهه سالی عنقه سپهر
رتبه گردیده بمطای خلعت تشریف استیاز پوشیدند و آنچه آورده بودند
بحمل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان که مشتمل بر پوست و یک
زنجیر نیکل و نقائس جواهر و مرصع آلات بود بهمت لک و پنجاء هزار
روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک
روپیه بها شد و درین تاریخ کفر راسنگه و امر سنگه چندوارت
و شیر سنگه راتهور که نواب صبی که در مقام خود گزارش خواهد
یافت از لشکر پادشاهزاده والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا
شده بودند بجبهه سالی مدد سلطنت نامه امروز عبودیت گردیدند
(ا) سید محمد دوحی و مدر الامام ولد مدد عمل مرچوه و شیخ
قطب و نعمت خان هر یک بانعام یک هزار روپیه کسب و نوازش
گشت (و) پانصدی از نغمه سنجان و سرود سرایان پایه سریر گردون
مصیر که در فن خود سرآمد و بی نظیر اند برخی از حلی و حلال

عطا گردید و بغیر نرقه که نام برده شد به بهیاری از منصبداران و برق اندازان و کرز برداران و یساروان و بجمیع اویاب نغمه و سرود از خلعت خانه جود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگام چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام امرای عظام مرانجام یافته بود فروغ انزای انجمن عسرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره بهم چشمی روز روشن بر اثر رخت و روشنایی مهر را دل از تاب آتش غیرت سوخت از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینه بلورین آب می ثابت چرخ صیاب گون را دل از هوس آب گردید و ماه شب گرد بحکم آنگه در جنب انوار آن لیلۃ القدر عسرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب عفا احتجاب گزید پرتو انوار عیش و نشاط بخت عباد شب چون روز طالع مقبلان روشن گشت و از گریزی شمع و چراغ سطح دریا نمودار سخن چمن و ماحمت گلشن شد و کشتیهایی که گماشتهای امرا بفرمان همایون بر آنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با ساز و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هر یک چون مهر مکتوب که با چراغ انجم و قندیل ماه و مهر بهیر و گردش در آید بر روی آب جلوه گر شده نظر نریب تماشاگران گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدینروز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مزاحم شاهشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و درین روز فرخنده قریب یکصد

(۶ ن) پنجاه و هشتکس از امرا و قریب شصتکس از امرا و منصبداران الخ

و بیست کس از امرا و منصبداران بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و راجه نوسنگه کور بعنایت مریم مرصع تارک میاهات افراخت و جعفر ولد آله و رد بخان که فوجدار متبر بود بمرحمت اسپ نوازش یافته بحال فوجداری خود مرخص شد (۷ ن) از اصل و اضافت محمد بدیع بن خسرو بن نصر محمد خان بمنصب سه هزار و هفت صد سوار و دیندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصرت خان باضافت پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافت پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزار و سیصد سوار و میر رحمت خان خوانی بمرحمت اسپ^۱ و باضافت پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملتقت خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فضل الله خان باضافت پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافت حکیم محمد امین غیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پنجاه سوار میاهی گردیدند و حید بهار بعنایت عمشیر با ساز میفا گار و چند نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند و پیشکش قاسم خان مشتمل بر دو زنجیر نعل و نه سر اسپ

(۹ ن) و پانزده کس از عمدتای آستان سپهر مدار باضافت منصب از ذات و سوار مطرح انوار التفات شاهشاه روزگار گردیدند پیشکش الخ

مراقی و ترکی بنظر انور گذشته رتبه قبول یافت و محمد امین خان میر بخشی و دلیر خان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر خان و اسد خان (و فیض الله خان) و جمعی دیگر از امرای عظام و مندهای بارگاه حیدر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر امرا دیگر باره پیشکشی از جواهر مرصع آلات گذرانید و ظفر خان و ناخر خان چون از منصب معزول شده در سلک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند نخستین بسالیانه چهل هزار روبیه و دویمین بسالیانه سی هزار روبیه کتبای مرادم پادشاهانه گشتند و مفضل خان فوجدار میان در آب چون فوجدارچی مروضه دون ضمیمه خدمت شده بود منصبش پادشاه پانصد سوار در هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض اشرف رحید که مغول خان حارص قلعه ارک کابل و دیعت حیات مستعار پیرو سعادت خان که حراست حصار شهر کابل بار مغوض بود بمحارست قلعه ارک معین گشته بعفایت ارسال خلعت مر بلند شد و محافظت قلعه شهر از تغیر او بفتح الله خان که از کومکبان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت و پادشاه پانصدی بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار نوازش فرمود (و منصب رعایت خان که بفوجداری سیستان از تغیر محمد صالح ترخان منصوب شده بود پادشاه هفت صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو امده و سه امده مقرر گشت

و شاه بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هر یک از اصل و اصافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباحی گردید و قیات الدین ولد احام خان مرحوم از کومکبان دکن بخطاب خانی مر بلندی یافته خدمت بخشید صوبه اورنگ آباد از تغیر میر ابو الحسن باو تفویض یافت و علی خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب تشریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکبان تهته بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و اضافه افتخار ولد ناخر خان بمنصب هزار و دو صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزار و صد سوار سرازری یافتند و سلیم ابن ماه مبارک اثر می هزار روبیه بزمرد اتقیا و صالحین و ارباب احتیاق و محتاجین بوماطت صدر الصدور مرحمت گشته برکات مشروبات آن ضمیمه ذخائر حسنات و میامن توفیقات شهنشاه حق آگاه بزدان پرمیت گردید و روز مبارک یک شنبه موافق غره ماه تیر مقدم فرخنده عیدنظر معرفت پیرای خاطر جهانیان گشته آئین عشرت و خوشدلی تازه شد و هفکامه بهجت و خرمی از نو رونق و گرمی پذیرفت خلایق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود حضرت بر حضرت فزود و شاهد معنی نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوه ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که یادی فرض صیام و دیگر عبادات مسنونه آن ماه متبرک لازم الاحترام به نیروی توفیق آسمانی و قوت تائید ربانی قیام نموده بودند قرین حشمت و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده بواسطه روز بهم عذابی اقبال و سعادت معاودت نمود

و بعد از مراجعت هریر آرای دولت و کمرانی گشته ابواب گام بخشی و گرم پروری بر روی جهانیان کشوند و درین روز خجسته دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمدها هر یک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار در آرد و راجه رایهنگه راتهور و چندی دیگر از عمدها در خور حال پیشکشها گذرانبدند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کیرت سنگه واک راجه جیسنگه و عبد الله خان سرانی را هر کدام بمرحمت جمدهر مرصع باعلاقمه مروارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میدانکار نوازش نمود و هزارار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه هزار و محمد شریف بکاول بخطاب شریف خانی سر بلندی یافتند و چون شب در رسید چراقانی که هوشدار خان در آن روی دریا محازی عمارت فیض آسای غسل خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر نظارگیان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمدهای بارگاه در خور حال پیشکشها گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان خلافت بمعافیت خلافت میاهی گردیدند و شبگاه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان کشیدها بنسبتوری که قبل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سوم شوال هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان هر بر زده بفر آید خجسته بلیک توجه نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک نیله کار بتفنگ مید کردند و شب در آن گلشن سرای دولت بسر برده در طرف شاه نهر را چراغان فرمودند بموجب حکم والا بر طرمی آن نهر فیض بهر لکنهای

حیمن گذاشته شمع کاموری بر افروختند تو گفتی آستان منع مفعله نقره نام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلزار همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای آتشین دمیده چون هوای دلکشای آن سرا بستان اقبال ملائم طبع اقدس افتاد روز دیگر نیز آنجا بساط انبساط گسترده بمعیت اندوز بودند و پنجم فرین سعادت از آنجا عزم معارفت بشهر فرمودند و نخست از باغ سایه توجه بشکارگاه انگنده نشاط اندوز صید نیله کار شدند و از آنجا مراجعت کرده اواخر روز داخل قلعه مبارک گردیدند درین ایام دایر خان رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده امپ عراقی و سی امپ ترکی سر بلند شد و غمضفر خان فوجدار میان دو اب بمعافیت یک زنجیر میل مشمول عاطفت گشته بمعال فوجداری خود مرخص شد و پیشکش جعفر الدوله فوجدار متعرا و یزدان خان دو زنجیر نیل یکی از آن جمله با ساز نقره و بیست و سه سر امپ عربی و عراقی و ترکی و پیشکش عابد خان مشتمل بر اسبان ترکی و شتران بختی و دیگر نفائس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تهاذیری متصدی مهمات چکله مهرند از قسم جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر نیل پیشکش هنر خان بنظر السیر اثر رسیده پاینده قبول یافت و امتخار خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و چندی دیگر از عمدها در خور حال پیشکشها گذرانیدند و جگت سنگه واک میکند سنگه هاده از وطن رسیده جبهه سالی سده سنیه گردید و بعطای خلعت و دهکدهای مرصع کامیاب نوازش شد و سردار خان که در ملک کومکیان صوبه گجرات منتظم

بود بمنابت یک زنجیر نعل مرغرازی یافت و از امل و اضافه
احمد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار و آقا یوسف بمنصب
هزاره پانصد سوار و سید مسعود باره بمنصب شمشیر با حاز طلا
و داروداد نوجدهار اناک و حکیم صالح شیرازی هر یک بمطای ماده
نیل پلنگ حمله بخطاب ارحان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام خان
بخطاب خانی و سی کس از بندها بمنابت خلعت و چندی باضانه
مناصب مباحی گشتند و درین هنگام از وقائع صوبه بنگاله هم عرض
بارگاه جاده و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب با اهتمام خان که
دیوان لشکر بنگاله و داروغه نوپ خانه آن جیش فیروزی بود در
محاربه و پیکار نا شجاع بجوهر سردی و دلاوری نقد جان نثار
کرده مرغ روئی جاوید اندوخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
ازین در طی نگارش موانع شرق رویه رقم زده کلک حقایق نگار
خواهد گردید گیتی خدیو بنده هر روز عاطفت گستر پرتو التفات
بمال باز ماندهای او انگنده انها را بوظائف عنایت و هرائف
رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخنده عید گلابی بآئین معهود
مرتب گشت بادشاهزاده کلکار نامدار عالی قدر خجسته شیم
محمد اعظم و نویذیان عظام و امرای راقم مقام بدستور مقرر
مرحله های مرصع و مینگار پرگلاب و عرق منده و بهار گذرانیده
مسرت افزای طبع مبارک خدیو روزگار گردید و جمعی از عمد های
بارگاه سلطنت پیشکشها کشید درین ایام مهارچه جصوبت
سنگه صوبه دلار احمد آباد و قاسم خان نوجدهار مراد آباد بمنابت

ارمال خلعت مربطه گشتند و دانشمند خان بمطای جمدهر
میفا کار با علاقه مروارید و کنور رای حنکه بمنابت خلعت و راجه
رای سنگه راتهور بمنصب گمشوار مروارید نوازش یافتند و
سید بهار بخطاب شجاعت خانی و انعام پنج هزار رویه سرمرز
گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفر خان
که مبیله میف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانویبکم
بنت غفران پناه پمین الدوله آصفخان بود جهان گزران را بدرون
سود عنایت بادشاهانه ظفرخان و عنایت خان پهرش را بمطای
خلعت از لباس گذورت بر آورد و سید اشرف مقوم عادل خان و
مترسین بنفیل و جمعی گذیر از بند های آستان خلعت تشریف
مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توخانه بفرمان همایون بیعت
این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهای غریب دلفریب
سامان نموده بروی عمارت دولت بقیان غسل خانه بر کنار دریا
چیده بودند حضرت نهفشاهی بعد فراغ از نماز مغرب در سمت
شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سر بر آرای گشته بگناه
کرم متوجه آتش امروز گرمی آن هنگامه دل پذیر شدند ترا کم ابر
دود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره خیل متداده
درو نموده شد برق آتش بدامن میله خیمه املاک رسید و از خروج
صدای بارت آتار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کرد
خاک را چون جرم قمر مقور کرد و سطح مرآت الصفا آب را آئینه
رخسار ماه انوار گردانید تو گفتی ماه بخت از جیب شب سر بر
زده یا شام نیره روز را صبح معانت از افق طالع دمیده در تیر

هوانی که سومی آسمان میرست هنگام برگشتن صد صد پروین
بر روی هوامی گمیخت و دامن دامن اختر شب تاب و خرمن
خرمن کوب غوزان ازان میریخت حاصل که از آن دم که پیرگردون
از برق و تیر شهاب سرگرم شغل آتش بازیمت چنین هنگامه دل
امروزی بیدار ندارد •

وصول خبر مخالفت بادشاهزاده والا نبار محمد سلطان در بنگاله

از حوائج نامائیم که درین ایام بحسب نیرنگیهای تقدیر
روی داده سرمایه کدورت خواطر اوایی دولت و امفای سلطنت
گردید آنکه در خلال این جشن عالم امروز که جهان لهریز عشرت
و نشاط و جهانیان کویاب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع
حفایق مجامع رسید که بادشاهزاده بلند قدر عالی نژاد محمد
سلطان که با زبده نوینان معظم خان و عساکر کیهان سدان چنانچه
سبق ذکر یافته باستیصال ناشجاع فتنه مگال معین بودند در حال ذی
که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جیوش قاهره چهارده
کرده پیشتر از اکبر نگر در موضع موتی انامست گردیده مشغول دفع
اعدای بود و آن بادشاهزاده را که کبر در اکبر نگر یا برخی از امواج
نصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل جیش مخالف نزول
داشتند با کمال جوهر دانش و هوش مندی و سرمایه علو فطرت و
شکوه مرینندی از آنجا که خامیهای جوانیست بافسوس فریب
ناشجاع ادبار نصیب که نهانی بار سال رسل و رحائل دام ترویر گسترده

در مبد خاطر ایشان میکوشید فریخته شده برخی خیالات و امور
وهمیه نیز علاوه آن گردیده بخت و هفتم شهر رمضان که جلوس
همایون بر سریر سلطنت روز افزون در بخت و چهارم ان روی داد
با چندی از نوکران عمده خود برگشتی نشسته از دریای گنگ
عمور نمودند و بعزم موافقت و موافقت بشجاع پیوسته طریق
مخالفت پیمودند و از منوح این حادثه لشکری که در رکاب آن
والا نبار معین بود بهم برآمده کمال اختلال بحال میاد ظفر پناه راه
یاست و معظم خان بمجرد آگهی بر منوح این حادثه از موتی
با یلغار خود را بمعسکر شاهزاده رسانیده بتدارک این نفور و ضبط و
نمق لشکر منصور پرداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این نصیبه
مکروه که چشم زخم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار
ملالت پذیرفته جرآن سانحه و حل آن معضله را بطایف عون و
امداد ایزد کار ساز که همواره کلم بردار این سلطنت جاوید طراز است
حواله فرمودند و بمعظم خان یرلغ رفت که بمظاهرت بخت
میروزی ملد و نیرنگسازی اقبال ابد پیوند معنظر بوده مرورشده
ثبات و استقلال از کف نگذارد و افواج بحر امواج را گردآوری نموده
همت بر انصراف آن مهم گمارد که عنقریب پس از انقضای ایام جشن
جهان یبرائی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهانگشائی
ریات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید
و تفصیل این وقایع و مراجع این احوال در مقام خود مبین و
در مشروح صمت گزارش خواهد پذیرفت •

دستگیر شدن بیشکوه ادبار بزوه سعی کار کنان قضا و قدر در دست جیون زمیندار دادر

سبحان الله اقبال خصم افکن دشمن شکار خدیو جهان را طره
خاصیتی است که مید از دام جسته او به نیروی تکاپوی گریز از جنگ
میداد قضا ایمن نیست و خجیر رم خورده او را بیامردی صحرا نوردی
و دشت پیمانی رهائی از کمد به ممکن نی زخمی اتیغ ادبار
مولتش اگر چون مرغ نیم بسمل گامی چند پیاپی اضطراب بهر طرف
پوید آخر از پا در آید و هزیمت خورده جیش مطونش اگر چند
روز از جهان بر فریب و مهبر غدار فرصت یافته راه چاره جوئی چورد
عاقبت در یوادی ادبار پای امیدش بسنگ ناکمی بر آید همانا
روزگار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بد فرجام
اعدایی تیره سر انجام را سر بطوق گرفتاری نیارد سر آرایش و ارام
بخارد و تا مدعیان باطل سنجید و محال جویان منته انگیز را دست
بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر اقبال نسپارد دست از
کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که ایند توانا از
حق جهان برگزیده بر تبه واقعی طلب خویش سر بلفسی دهد و ذات
بدی خصالش را بتشبییه ذات بیهمال خویش رنجه ارجمندی
بخشد ماحضت حرم و حشمتش کی غبار آلود نقش شراکت اغیار
پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا مجال انصاف و نفعه حازی

و فرصت دوی همسری و انبازی دهد از بدائع شواهد صدق این
مقال درین اوقات خجسته مال گرفتاری دارا بیشکوه رمیده بخت
برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعی جیون زمیندار آن
بوم و برتیبین این کلام و تفصیل این مقدمه دولت پندرا از آغاز تا
انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت
یافتن از موکب عالم گیر یکباره ملک جمیعتش از هم گسسته و
هشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بی پروا بال بصوب
گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود
چند روز بجبر حال بر اختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و
تدبیری اندیشه و درین رجوع با اواز عمدها و سرداران همین
فروز میواتی بود با ده دوازده سوار غارت زده بی سامان و اگر چه
دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بنابر احتیاط و پیش
بینی اهل حرم خود را بر عمارت های نیلان سوار کرده با خزانه و طلا
آلات و نقره آلات و کارخانهای ضروری که بر نیلان و غدران و اسفرها
بار بود از اواسط روز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگ گاه باز داشته
بود و جوتی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد
خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه فرار بدارد لیکن در آن
وقت از غایت رمبد و دهشت و خوف و وحشت خبری از آن ها
نگرفت و بهیچ خبر هیچ کس ملایمت نگشته از طرفی بدر رفت
و خواجه معقول خواجه سرای معتمد قدیمی او که ناظر هر رهش
بود چون مشاهده آثار شکست و برهم خوردگی لشکر نکبت الراء
کرده دید که مساکر قاهره بادشاهی غلبه و استیلا یافته بدشکر گاه

او ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بنالعب رسیدند و از آن
تیره بخت هزیمت نصیب خبری نریدند فرار او را متیقن شد
و پردگیانش را از آن آشوب گاه فتنه بسمت کوهستان کشید و از میان
کوه و دره راهی سر کرده فرازده فیل که زوجه و صبیحه و سایر عورتش
در عمارت ها بر آن فیلان حوار بودند بهره داری ظلمت شب بصد
کوشی و تعب با معدودی از خواجه سرائین و پیاده بدر برد و
جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچ کس همراهی
نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو در آن تاریکی برونراه
آمده بودند بناراج پرداخته دست جسامت بنهب و غارت برآوردند
چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی یوانها بار بود راجهوتان که
بمحافظت آنان گماشته بود و دو نواحی اجمیر وطن داشتند پیش
اندراخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که از خزانه و اسباب
و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بناراج حادثات رفت و آن
و خیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگر هر یک
از طریق راهی فرار چیده بودند و آخر روز بعد از هشتاد و
با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگر بار بهمان
سرعت و مراسمی روان گردیده مرگشته و حیوان و غارت زنده و
پریهان گاهی بنا کامی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار
بدای سرمدی فرار در عرض هشت روز بنواحی کجرات رسید و
چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقه
آمید ازو کرده دل بدولت خواهی حدیو جهان نهاده بودند و با خود
دور این معنی داده که اگر آن آواراه کشور دولت و رانده اقلیم

مافیت قصد داخل شدن شهر کنه او را راه ندهند بنابرین سردار
خان از بندهای بادشاهی که از قدیم ایام در سلک کومکیان آنصوبه
انتظام داشت از سعادت مذهبی و نیک سرانجامی بادای حق عبودیت
و خدمت گذاری موصوف شد و با جمعی متفق و هم دانان گشته مید
احمد برادر سید جلال بخاری را که دوازده بشکوه حاکم کجرات کرده بود
دستگیر نموده مقید ساخت و باستیکام قلمه و بند بست شهر
پرداخته آمادگی ممانعت و مدافعت گردید دوازده بشکوه بعد از اطلاع
برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به برگشته کری که هشت
گردهی کجرات است رخت و آن بها بکنجی کولی التجا برده ازو
اعانت و امداد خواست کنجی با اتباع خود همراه شده او را بمحدود
ولایت کچه برسانید و از آن جا سرانجامت نمود و در اثنا این احوال
گل محمد خان یکی از نوکرانش که او را فوجدار بنسرت گرفته بود
با پنجاه سوار و در صد پیاده بندو قچی بار صاحب گشته همراه شد و
چون بکچه رسید راجه آنجا که هنگام آسمان او بکجرات مسافت پشیدی
باستقبال بر آمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود چنانچه
سابق ذکر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نویت در کمال
بیگانگی پیش آمد و باو برخود لبتا بیش از دو روز آنجا توقف نکرده
بعزم حدود بهکر روانه پیش شد و چون بکنار دریای سند رسید نفیر روز
میواتی که از بهدو از آن تیره روزگار نومید گشته بوی خیر از اوضاعش
فمی شنید و حیمای فرخی و بهروزی در ناصیه احوالش نمی دید
از عاقبت بیلی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با
همراهان خود راه مفارقت پیمود و از نیک اختر و سعادت یاروی

عازم اقلام درگاه خلایق پناه گردید و آن حیدر روز ننگه اندوز از دریای
مندگشته بولایت چاند خان رسید آن گروه بار بمخالفت پیش
آمده دمت بغارت و رهزنی کشودند و در مدد گرفتن او نیز بودند
چون هنوز جمعی با او مانده بودند بچنگ و کوشش بسیار از چنگ
آنها رهائی یافته بولایت مکیان رفت و میرزای مکی که مرخیل
آن قوم و سرزبان آن حدود بود او را استقبال کرده بوطن خود که از آنجا
تا قندهار ده دو اوزه منزل است برد و از راه موافقت پیش آمده
قدومش را با احترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هوا خواهی و تقبل
امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد
قندهار رساند از آنجا که آن رسیده بخت بی دولت را ایام مهلت
منقضی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان
تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و مواد
مکونسازی او آماده کرده بودند قبول این معنی نمودند باین سابقه
مهرتقی که باملک جیون زمیندار دادار داشت گمان موافقت
و هوا خواهی بار برد بموجب مضمون

• مصرع •
صید را چون اجل آید موی صیاد رود • روی عزیمت بسرحد دادار
نهاد باین خیال خام که روزی چند اینجا از محنت هفرو تعب راه
آورده شده بدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • نظم •
اجل راه هرکرد و امان پیش • کسان موی دام فدا مید خوبش
نماشائیان قضا و قدر • بر آورده از روزن غیب هر

همی رفت شادان و دامن کسان • کعبه قضا تیغ کین بر فسان
القصد طالع بدشگون و بخت سیه روزگار عذر ادبارش گرفته محدود وطن
ملک جیون که مهبط کوكب آسمان و آخرین منزل اقبال او بود رساید
و چون پیشتر رقیقه معمر بآمدن خود بآن صوب نوشته بود و او را
ازین معنی اطلاع داده ملک جیون ایوب نام افغانی برهم استقبال
فرستاد و در حالتی که دارا بدشکوه داخل حدود زمینداری او شد
ایوب مذکور رسیده همراه گردید چون بیک گروهی وطن ملک
جیون رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هلاول داخل
وطن او نشده بود زوجه آن خسروان مآل که بعد از فرار اجمیر عارضا
صل بهمرسانیده درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می امزرد
مرحله همتی طی کرده بسر منزل فنا پیوست دارا بی شکوه را
از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دمت داده جزع و پیدایی
بسیار نمود و ماتم زده و موگوار نعش او بر داشته بوطن ملک جیون
آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بهندوستان
فرستد بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده
روانه هندوستان نمود که ببلهور آورده در مقبره زیده السالکین میان
میر که آن بطلان بژره تهمت مریدی او بر خود بسته بود مدفون
سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رأی و تدبیر در شعور
روی داده و سبرشته تدبیر نامص از کفش رفته این معنی علاوه
بدانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار
اخلاص و هوا خواهی ملک جیون کرده هزم و در زمین را کار نه بست
گل محمد نوکر خود را که جوانی پداهی کار آمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خوب که بغیر از آن لشکر و پاداهی دیگر نداشت و با احتظار
همراهی آن معدود تا ایلیجا رسیدند بود همراه قمش زن کرد و خود
با چند نفر از خواجه سربازان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند
روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد از آن متوجه قندهار شود
چون ملک جیون از کار روانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش
در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز نساخ اندیش دیده بود و یقین
میدانست که اگر او را از محال زمینداری خود راه دهد و در رفتن
قندهار امداد و همراهی نماید عتق ریب دهن خوش نائرة قهر و غضب
و مورد باز پرس و عتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز
فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا
بیشکوه از ایلیجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم
خود بر مروره او آمد و آن تیره اختر بر گشته بخت را با چهر
بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه
جیونگه که با افواج قاهره پادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می
میدادند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین
بباقر خان فوجدار بهکمر نکاشت باقر خان به مجرد ورود نوشته ملک
جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق پناه عرض داشت نموده با
رقیمه ملک جیون مصحوب مسرعان بجانب والی خلافت فرستاد
و این مورد دولت افزای بیست و یکم ماه فرخنده شوال بمسامع جاء
و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعه عرض داشت باقر خان
و نوشته ملک جیون باظهار اینخبر میمنت اثر سامعه افروز
ایستادهای پایه اوزنگ اقبال گردیدند لیکن از آنجا که شیمه قندمی

آن تربیت کرد ازیندی و دست پرورده معادلت مریدی است که نه از
وقوع صاعب امیر و شدائد مهمات آثار دلتنگی و مال بر چهره و قار
آن حضرت ظاهر میشود و نه از حدیث مقدمات طرب بخش مسرت
غزا امارات فرج و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشره
همایون مشاهده میگردد از وصول اینخبر بهجت پدرا و مزده عشرت
آما از جا در نیامده از کمال حوصالت خدا داد و ممانعت و وقار ذات
قدسی نزاکت مورد نشاط و مغلوب انبساط نگشتند و به تکرار و تذکار آن
زیاده توجیهی نفرمودند چنانچه حکم بغواختن شاد پناه بیز صادر نگردید
تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدادرو بدست
آوردن آن داطل بزره فتنه گر رحید بنابر مصلحت اعلام عامه خلایق
که بعضی از آنها را در وقوع این معنی شائبه شکلی مانده بود یاشاره
واللهادیانه اقبال بنوازش آمد باجملة بهادر خان بعد از وصول
نوشته ملک جیون از جلی که بود ایلغار کرده خود را بدادر رسانید
و آن خسران بزره را با سپهر بیشکوه بقید ضبط و تصرف آورد و
ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیونگه و سائر جنود فیروزی بر
جناح سرعت روانه بهکمر شد و عتق ریب سرانجام حال آن به فرجام
دورین سعادت نامه بدائع ارقام گزارش یافته دیدهوران هوشمند
از آن کامیاب عبرت و آلهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق نگار
موانع حضور مع النور رفته رفته وقائع ایام جشن جلوس مبارک
را از جایی که گذاشته بود بر صفحه بیان مرقوم میسازد بیعت و درم
شوال حید محمد علی حاجب بیجاپوری از جانب عامل خان یگنده
مروارید و یکس انگشتر الماس که زیاده از پنجاه هزار روبده ارزش

داشت برحم پيشکش گذرايد و تقریخان الماسی که بدره هزار روپيه قيمت باشد با سه اسب عراقی پيشکش نهد و روز دیگر جعفر ولد اله ورد بخان از منتهرا رسیده احرار دولت ملازمت نمود و برحمت خلعت مباحی شد و درین ایام رای عالم آرا امتضای آن کرده بود که گوهر درج حشمت اختر برج عظمت بادشاهزاده والا نژاد فرخنده شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیمیا سعادت محروم بودند از دولت آباد فیض بغیان پیاپی سریر گردون مصیر طلب فرموده بچند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عزوجل کامیاب دولت حضور و بهره مند سعادت خدمت لامع انور دارند لهذا زید امرای عظام امیرالامرا را از تغییر آن غرق ناصبه حشمت و بختیاری بصوبه داری دکن سر بلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعنایت خلعت خاص و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پیر با ساز مرصع و ماده نیل و بیست اسب از انجمله ده راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا مشمول مراسم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت خان مهین پسر خان مذکور برحمت خلعت و اسب عراقی با ساز طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک برحمت جوده مرصع کار با علاقه مروارید مباحی شده با پیر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغییر مائل خان بحراست قلعه ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و -ید محمد علي سفیر عادلخان يعطای خلعت و انعام پنج هزار روپيه و محمد ناصر حاجب قطب الملک بعنایت خلعت و اسب عراقی و انعام پنج هزار روپيه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

حکیم محمد حمید گیلانی فرمان برحمت عنوان با خلعت خاص و جوده مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی الماس گرانها برای سرافرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جوده مرصع با علاقه مروارید برای قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکنی تشریف بعنایت پوشیده با آن صده نو بندگان مرخص گردیدند و برلیع عاطفت پیرا بنام قره باصره سلطنت و اقبال پادشاه زاده محمد معظم طفرای دهن یافت که پس از رسیدن امیرالامرا با وزیر خان که در خدمت آن بادشاهزاده عالیقدر کامگار بود متوجه کعبه حضور کردند و برحمت پادشاهانه سرپیچ مرصع گرانها برای آن دره التاج خلعت و جواهرانی و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانید و از امرای کومکی دکن راجه دایسنگه سیسویه و سرافراز خان و خان زمان و چهل کس دیگر از عهدهای آن صوبه بعنایت ارسال خلعت قامت امتیاز انراختند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران بیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند از جدا شده بود برهبری سعادت بدولت آستان بوس رسیده ظلمت زدای اختر طالع گردید بعنایت خلعت و شه شتر و منصب هزار روپيه صدی هانم سوار مشمول نوازش یافت بیست و پنج چون روز وزن ششم سال شمسی از عمر گرامی تازه نهال ریاض سعادت و بخت صندی نوگل حدیقه دولت و سربلندی شاهزاده و الانزان خجسته شیم محمد اعظم بود آن بادشاه زاده گرن قدر بعنایت سرپیچ مرصع و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پنج سر اسب از طوبیغ خاصه

از اجماع دوراس عراقی یکی با زمین و ساز میلان و دیگری با ساز
 طبل مورد انتظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
 خلف سید جمال بخاری که بجای پدر صاحب مجادۃ آن سلسله
 است بعنایت احوال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
 بقلمه داری چنانچه از تغییر خواستگان و عهد الرحیم و لد اسلام خان
 مرحوم مخاطب خانی سرور از گشتند و پیشکش بهرام ولد نذر محمد
 خان و بهگونگی سکه داده از کومکین دکن و خواستگان و چندین
 دیگر از عیالها بنظر قدسی اثر در آمد و بعضی بار یافتگان پیشگاه
 عزت رسید که عیالتخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
 روزگار حیاتش بسر آمده و اقامت سفانی مخاطب بامانت خان
 بموت مفاجات در گذشت بیست و هفتم طبع اقدس پایه افزای
 اورنگ جهانداري بشا شکار و حواری رغبت نموده بیرون دارالخلافه
 توجه فرمودند و در شکار گاههای نواحی شهر آهوی چند بتفنگ
 میزد نمودند و سلخ ماه مذکور بمنزله اعز آباد از خاطر نیل پلید
 سر بر زده عثمان توس اقبال بآه گلشن عراقی دولت و کسرانی
 اسطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سیادت خان را با
 برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عهد
 الرحیم پسران اسلام خان مغفور را که برادر زادهای آن مرحوم اند
 خلعت عنایت نموده از لباس کنسرت برادرند و روز دیگر جعفر
 موجود را بمنزله خلعت خاصه نواخته بان صوب مرخص
 ساختند و نوم ذی قعدة قرین سعادت لوی سعادت بشهر انراختند
 پنجم ماه مذکور عرضه داشت بهادر خان بجانب خلعت رسید صبی

بر اینکه بعد از اجتماع خبرگرناری دارا پیشکوه با راجه جیستکه و
 حائر اوج فاعره نهم شوال از نواحی بهکر گذشته یار وجود شدت
 حرارت هوا و بادهای سموم جانگزا که در احمدون میوزد هر روز مصامت
 بمیدنی طی کرده خود را بداند رسانیده است و دارا پیشکوه را بدست
 آورده منوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت
 منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
 با خلعت خاص جهت هر دو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
 خمرافه معظم خان و حائر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعظم را
 که در سمت بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار مالوه و خلیل الله
 خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عیال و امرای
 اطراف را بقدری عزت و مهابت نواخت و مهابت خان
 صوبه دار کابل را بار سال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انتظار
 نوازش ساخت و دادن خان صوبه دار پنده بار سال خلعت و شمشیر
 و سید سائر خان بمکرمات احب عراقی و ربیاهی دکنی بمطای
 شمشیر مهابی گردیدند و شهاب خان بقوجداري غزنین از تغییر
 شمشیر خان منصوب گشته بافانده هزار حوار بمنصب سه هزار
 در هزار سوار سوار شد و چون بعضی اشرف رسید که متبع الله خان
 ولد سید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
 طبیعی در گذشت بعد خان برادر او که در سلک کومکین آنصوبه بود
 بجای او منصوب شده باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی
 دوهزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیر الدین مخاطب
 خانی و عنایت یکنزنجیر فیل و جمال بشجابهوی مخاطب خانی و

مرحمت علم و عنایت میانه بخطاب میانه خانی و عطای علم و
فرهاد بیگ علیمراد انخان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت نقیل
سرفرازی پادشاه مامور گشتند که خزانه عامه که از پیشگاه حضور
لمع المنور برای تلخواه موجب سپاه بنگاه مقرر گشته بود بانجا
و مانقد و ملک جیون زمیندار داد بجلدوری دولت خواهی و حسن
خدمتی که در گرفتن دارا بیشکوه ازو بتقدیم رسیده بود بعنایت
ارسال خلعت و منصب هزاره دود سوار و خطاب بخلیلار خانی
کامیاب مراحم عهده شاهانه گردید چون بمرض همایون رسیده بود که
قابله خان ملشی اراده گوشه نشینی دارد عاطفت پادشاهانه او را
بدر باره بخت هزار روزه موظف ساخت و پیشکش مبارجه جمونیت
سنگه منتمل بر نه انس جوهر و مرصع آلات بنظر قدیمی برکات
رسیده زینر قبول یافت و چون مسجوبه نقاب نفیس مخدرة قباب
معصیت نوازش بانو بدگم زوجه کریمه شاهنواز حله برای سرفرازی
خوبش التماس قدوم میمنت لزوم اشرف بمنزل خود نموده بود
حضور شاهنشاهی بجهت آلاء و مهابت آن بوی حمده
صفات هجتم ماه مذکور حایه سعادت بمسکن او امکنده سامتی چند
بنور حضور مروج بخش آن گلخانه بودند و نعمت خاصه آنجا تدارک
فرمودند و آن نفیس دثار رسم های انداز و ثار و شکر مقدم خدمت
روزگار بجا آورده ببهشتی از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس
گدازند و آخر روز بدولت خانه معلی قرین سعادت معاودت
نمودند و درین اوقات بمقامیت موسم برشکال بجمع عمدهای بارگاه
اجبال بقدر تعارت مراتب خلعت پازانی مرحمت شد و عهد الرحمن

بن نذر محمد خان بمرحمت مرصع تارک مباحات
امراخت و راجه رایسنگه را تهور بعنایت دهکدهای زمره نوازش
یافت و بسیاری از بندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سرفراز
گشتند هجده نامدار خان از مالیه رسیده بتقدیم رسیده بنگاه
گردید و بعنایت خلعت تشریف مباحات پوشید و درین ایام
باعتضای رای عالم ارای راجه را جروپ با نوجی از عساکر ظفر اثر
بکوهستان سری نگر که پرتی پست زمیندار آن از کمال کوته اندیشی
و نا عاقبت بینی سلیمان بیشکوه را در ولایت خود جای داده
حمایت و نگاهداشت او را بیهوده سعی می نمود تعیین یافت که
آن بفرقه نشین دیوتخ خلالت را بلطائف وعد و وعید بیم و امید
داده بحسن تدبیر آن شمع دوحه خصومت و عناد را که وجود
بی سودش مقرر تواند نفقه و فساد بود ازان کوهستان برآرد و اگر
زمیندار مذکور بموضع و بند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل
ببحاصل اصرار نماید ولایت او را بی حیرانچا جهانگشا ساخته
همت بر استیصالش گمارد و از نوشته وقایع نگاران ممالک شرق
رویه بمجامع حقائق مجامع رسید که اله ورد بخان را که بمقتضای
ضعف طالع و حزنوشت بد همراهی ناشجاع نفقه پزوه بپرخرد
بختیار کرده بود آن مقام کیش جور اندیش را بتبع بیداد از هم گذرانند
مجمعی از کیفیت حال خان مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی
حضرت صوبه دار پخته بود و دران اوقات که بواسطه سوج عارضه آن
حضرت و سود تدبیرات داری شکوه خبرهای شورش انگیز ملک
آشوب باطراف و اکفاف مملکت رفت و ناشجاع را هوای خود

حربی در حر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بمزم دعوای ملک و مملکت از بنگاله بر آمده بر مر پنده لشکر کشید خان مسطور از تبه رانی و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گرویدن بار دانسته پنده را بی احتیادگی و ممانعت بقصرش داد و از غلط اندیشی کمر اطاعت بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل بر همراهی و دولت خواهی نهاد و ناشجاع او را ممز و محترم داشته خان بهائی میگفت و در جمیع امور نکشش و موایدید او عمل میکرد و چون بمزیمت اکبر آباد از پنده بصوب بنارس روان شده در بهادر پور چنانچه در اوائل این محبفه اقبال برسم اجمال صحت گزارش یافته با عساکر بادشاهی که بهرداری سلیمان پدشکوه بمدانعه او معین شده بود جنگ کرد و هزیمت خورده برگشت خان مشار الیه موافقت ورزیده به بنگاله همراهش رفت و با او می بود و در زمان مملکت و استقلال و ظهور نیرو عظمی و جلال حضرت شهنشاهی که آن ناسهاست فتنه کمال دوم باره باندیشه ناسد و خیال صحال باله آباد آمده چهره بخصت خویش بنافخ کفران نعمت و حق ناشناسی خراشید و با سوگم نصرت پدرا صف آرا گردیده نیز همراه آن باطل متیز بود چنانچه پیشتر گزارش یافته بعد از هزیمت یافتن او دگر باره رفیق طریق فرار و هم همان سلک ادبار گشته به بنگاله رفت لیکن درین مرتبه چون از سهامی حال آن بیدولت برگشته اقبال نشان و خاصیت عاقبت و سوء مآل لائح و هویدا میدهد و آثار فرخی و بهروزی از چهره کارش در نمی یافت از نو میدگشته از روی مدارا روز می گذرانید و درین وقت که ناشجاع فتنه پور از قریب

وصول عساکر قاهره پاکبر نگر تاپ ثبات و مقاومت در خود ندیده از آنجا بپنده میفرست چون اراده مقاومت و عدم رفاقت از ناصیه حالش تقوی نموده بود بفتوای بیدانشی و جور اندیشی و اغوای جمعی از مقدسان فتنه انگیز او را باحیث الله خان پسر کوچکش بقتل رسانیده تحصیل این دزد و وبال را نیز ضمیمه خزنی و نگال خویش گردانید چنانچه تفصیل این مقدمه بعد ازین در طی نگارش موانع بنگاله و گزارش احوال ناشجاع بد نرجام مرقوم کنگ حقائق ارقام خواهد گردید •

بنای حصار دولت آثار شیر حاجی بر دور قلعه معادیت بنیاد مستقر الخلافة اکبر آباد

از آنجا که مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون سبع شداد کخ والی این دولت بدی بنیان را برای تشدید قواعد ملک و ملت و تاحیص مبنای حشمت و جلالت بارج رعیت و اعنة امراخته و رونق کهن سرای دهر و آبادی دیرین پناه جهان بحسن تدبیر گیتی آرای این زیست انزای سرای آفرینش ملوط و مربوط ملفته لجرم همواره همت بلند جناب در حصانت و رصانت حصن دین و حصار دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام زای روزین و عقل متین بر استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترمیم اژدها ایهت و نامداری میگذارند مؤید این کلام درین خجسته ایام احداث حصار شیر حاجی است بر دور قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد و چون آن قلعه دولت اساس نلک ماس که حضرت علیین مکانی عرض

آغبانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه بنا کردند از معظمت قلاع منیع و حصون رفیع مملکت مهیتر فسحت هفتومتان و مرکز و مقر این سلطنت گردن نشان است و از آن عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از بحر بغنائس ذخایر از زر و جواهر مشعشع گشته رشک افزای بحر و کن است و انوار احباب شوکت و اہمت این دولت ابد مدت دران میباشند و قبل ازین فصل که بلحاظ اهل عرف شیر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و اقبال از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفہ زمان بتازگی مشید گردید و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالم گیر رونق و جوانی از سرگرفت رای عالم آرای که زینت بخش معمورہ هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعه مبارکہ را باعدات حصار شیر حاجی استحکام بخشند و حکم قزم الانقیاد بنظامان مهمات مستقر الخلافہ اکبر آباد صادر شد کہ حصار ی استوار از سنگ سرخ مقصور بران وتیرہ کہ در قلعه مذکور بکار رفته است بنا کردہ در اتمام آن کمر می و اہتمام بر میان بگذرد و شب بہ شبہ پانزدہم ذی قعدہ این سال فرخ نال کہ واقفان احوال تنجیم برای آن بنای آسمان شکوہ همایون آنار سعادت اختیار کردہ بودند بفرخندگی و مبارکی آنرا اساس نہادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنا بر پستی زمین دوازده ذرع و فاصلہ تا دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب کہ زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصلہ تا دیوار قسمہ نیز هفت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع و خندق در بیرون

شیر حاجی مقرر شد و پنج دروازہ کہ ہر ایک باب البواب دولت و معادعت بران حصار میمنت انوار قرار یافت از انحصار دروازہ روبروی دروازہ ہتیدہ پول و خضری و اکبری و یکی بر سمت یمن دروازہ کہ در جانب شاہ برج است و دیگری بجانب دریا محاذی دروازہ خردی کہ در تہ چہرک مبارک است و کنگرہ و سنگ انداز بدستور قلعه مبارکہ معہود گردید بالحملة بفرمان شہنشاہ دین پناہ معماران خبرت آئین صاحب مہارت و استادان فن عمارت دست کوشش با فراختن آنحصار و پرداختن آن بنای مهیتر آثار گشودہ منعت طرازی و کمر نامہ پردازی بکار میبردند و خارا شکامان آہنیں چنگ قوی بازو و سنگ تراشان فولاد دست فرہاد نیرو داد استادی و ہنر روزی دادہ بنوک الماس تیشہ نام کوہکن از صفحہ ایام می سوزند و باہتمام تمام و تاکید و قدغن عظیم ہر روز خلقی کثیر و فرقہ انبویہ کار میگردند تا آنکہ در عرض صدت بہ سال صورت اتمام و پیرائہ انجام یاست •

جشن وزن قمری سال چہل و دوم

درین اوقات سعادت مناظ کہ جہان کامیاب عیش و نشاط و عالم تبریز عشرت و ابدساط بود بزم آرایان ثروت قاہرہ جہانیان را بپورود فرخندہ جشنی نازہ صلا دادند و انجمن ہیرایان حشمت باہرہ بارگاہ سلطنت را بتازگی آذین محرت و کسرازی بستہ ابواب طرب و حریمی بروی عالمیان کشادند یعنی جشن وزن قمری سال چہل و دوم از عمر کرامت قرین شہنشاہ ملک تہر

خورشید نگین در رحیده بهجت افروز روزگار گشت و بیست و هجدهم
ذی قعدة موافق بیست و دوم امرداد آن بزم خجسته و مجلس
همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضای چهار گهزی از روز
مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه میزان دولت از شکوه
عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و وزن
مصنوع بآئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسی و عنصر قدوسی که
ترازوی زور بازوی خرد از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطلا و فقره و سائر
اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج
را از وجوه آن نقد مقصود بدامن امید آمد خدیو ایر کعب دریا نوال
دست جود و انصال کشوده ایستادهای پایه مرمر مهر نظیر را بگونه
گونه مرحمت و کام بخشی چهره کشای شواهد آمانی و آمال گردیدند
از انجمله درة التاج سلطنت عظمی قرة العین خلعت کبری باده شاه
زاده ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد مرورید گران بها
که دانهای لعل آبدار نیز در آن منظوم بود سر بلندی بخشیدند و
امیر الامرا صوبه دار دکن بعطای خلعت خاص با تومان طوغ که
درین دولت مهر فروغ عمدها و نوینان بارگاه خلعت بان عز احخاص
می یابند والا رتدگی یافت و محمد امین خان میر بخشی باضافه
هزاری هزار سوار بمنصب پنجهازاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید
و ابراهیم خان خلف علممردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش
یافت از منصب معزول گشته بمالیانه موظف شده بود درین روز
عالم افروز مطرح انظار عنایت شهنشاهانه گردیده بمنصب پنجهازاری
پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و مهر هردو با

ساز مینا کار و یک زنجیر نیل مزین بساز نقره و جل ژرفیست با
ماده نیل کامروای عاطفت شد و عبد الرحمن بن نذر محمد
خان بعطای ماده نیل و امیر خان بانعام سی هزار روبیه و مالوجی
دکنی باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنجهازار سوار و عنایت
یک زنجیر نیل و مرتضی خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار
هزاری دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار روبیه و دانشمند
خان بعنایت شمشیر با ساز مینا کار و امپ با ساز طلا و نامدار
خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد
سوار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر نیل مطرح انوار التفات
شدند و بمباری از عمدهای آستان دولت و بندهای مدد خلعت
بافزایش مقام و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه
گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور
بودند بعنایت ارمال خلعت چهره مباهات افروختند و گنجعلی
خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و یک هزار و دویست سوار
مطرح انوار التفات شدند و فیروز میواتی بمنصب هزار و پانصدی
پانصد سوار و عنایت شمشیر با ساز مینا کار و محمد بیگ باضافه
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضافه
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید
الدین صفوی بمنصب هزار و چهار صد سوار صرافرازی بامتنند و مراد
خان بخطاب التفات خاقی و مدر صالح فرمان نویسن خطاب
مکتوبخانه مامور گشتند و قهوجان و جمعی دیگر از بندهای
آستان خلعت بعطای خلعت کسوة افتخار پوشیدند و سید محمد

قلوچی و ملا عویس وجیه و میر سیدی شاعر هر کدام با تمام یکهزار روپیه مباحی گردید و چندی از پندها بمرحمت اسب مر بلفند شدند و ده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و صلاح انعام شد و درین روز فرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه چندرلوت و کذور و امسنگه پیشکشهایی شبیخته از جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیدند و پیشکشی لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل بر ده اسب عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور گذاشته درجه قبول یافت و پیشکش چندی از عمده های اطراف بنظر همایون رسید و بلجهاز روپیه بمروود سرایان آن انجمن محضرت عطا شد و شبیخته چراغانی که با تمام هوشدار خان بر زمین کنار دریای جون از شمع ترتیب یافته بود فروغ افزای بزم اقبال گشته با معنی انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم ذی حجه حضرت شاهنشاهی بصیر باغ اعز آباد نشاط انزالی طبع مبارک شده آن روز و روز دیگر دران گلشن فردوس مایه بدولت و کامرانی و مصرت و شامانی بسر بردند و بتکمیل قریب سعادت معاودت فرمودند درین ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با ساز میفا کار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر نیکل نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافه پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کشی معکه تونیز از اصل و اضافت هزار و سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی و اسد کاشی هر یک بعنایت اسب و بصاری از پندهای عتبه خلعت بعطای خلعت سر افزای اندوختند و گروهی از مددا که از پیشگاه حضور درر بودند بعنایت ارمال خلعت چهار

مباهات افروختند و چون در زمان اعلی حضرت امیر الامرا علیمردان خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت میماخت و دران هنگام پجریه اتمام نیافته در عهد اورنگ نهیانی و انتقال این پایه افزای سرور عظمت و حلال امر اعلی با تمام آن عز نفاذ پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف مادر گردید که آن را در انجمن خاص غسلخانه بجای تخت کوچک میفا کار نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قریب انوار معاودت بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید و الهقی بیگ داروغه زرگر خانه راجلدی حسن خدمت و اعتماد در اتمام آن تخت همایون بخت عنایت بادشاهانه بزر گشیده شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز دیگر که عید فرخنده افسحی بود بارگاه عزت و دولت سرای عظمت بنمید لوازم عید غیرت بزم جمشید و رشک بیت الشرف خورشید گشته دگر باره نوای کوس اقبال آوازه طرب و نشاط در داد و زمانه آغوش شوق بقبل گیرش شاهد عبش و انبساط کفایت آیین خرمی و هیورتازه گردید و آذین بینهی و سرور بزمگاه دلها را طراز عشرت تخفید بلدهای مقیدت شمار و بونیدان رفیع مقدار در عتبه والی خلعت و مدد آسمان سای سلطنت فراهم آمده بتعلیمات تهفیت تارک آرای سعادت گردیدند خدیو مؤید دین پناه سعادت معبود بعزم ادای نماز عید بر نیل کوه شکوهی که تخت سپهر پایه طلا بران نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهی بزیب و زینت تمام و کمال ابهت و احتشام بنوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه فیض قدوم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده قرین معادت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعه انوار جمال سایه افریدگار و مشاهده فرسوکت و جلال خدیو روزگار دیده بنور ظل الهی برافراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اورنگ کمرانی جلوس فرموده بکام بخشی بندهای عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایی که امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شده بود بهزاران فرخی و نیروی پسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید بباغ نبض بنیاد اعزآباد عز قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بفرغ بال بحاط جشن در چیده اسباب آذین برگزیدند و چهاردهم بشهر معاودت فرموده سریر ارای دولت و معدلت گردیدند •

بموجب یرلیغ معلی دارا بیشکوه و صهر

بیشکوه را که بهادر خان آورده در حوضه

سرکشاده از میان شهر بخضر آباد بردند

درین هنگام بهادر خان که آن مدبر بد فرجام را با شهر بیشکوه پسر کهنرش از بختیار خان زمیندار داد گرفته مقید بمسائل مکانات صوری و معنوی بآئینی که بد منشان نگه دیده کردار را در خوردن و مزاور باشد بموجب یرلیغ معلی بآستان فلک نشان می آورد با بختیار خان و سائر همراهان بظاهر دار الخامة رسید و نظر بیک

چیده که از حضور پر نور برای خبر داری آن ادبار نصیب معین گشته بود باشاره والا شافزدهم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس دریاقت و حق ثوق احوال و خاصیت مآلش معروض بارگاه اقبال داشته باز مرخص شد و سه عقبه بدست مطابق هفدهم شهریور امر اعلی بصدر پیوست که آنخداان پزوه را با شهر بیشکوه در حوضه سرکشاده بر ماده نیلی بنشانند و نظر بیک چیده در پس حوضه نشسته و بهادر خان با اموال هاده همراه گشته داخل شهر سازند و از راه میان شهر و بازار بدلی کهنه بونه بخضر آباد رسانند و در جای محفوظی از عمارات خواص پورا آن که برای بودن او قرار یافته بود نگاهدارند و غرض ازیں تشهیر آنکه همگی خلایق خرد و بزرگ و خاص و عام آن رسید بحت تیره سراجام را بی شائبه شک و ریب برآی العین مشاهده نمایند و من بعد ژاژ خایان بدیده گو و واقعه طلبان فتنه جو را جای سخفان لاطائل و مجال تصورات باطل نماند و در حدود و اطراف مملکت اوباشان را بهانه اعتماد و دست آویز شورش بهم نرسد و بموجب حکم جلالت الرآن سیه روز برگشته اختر را با پسرش بریک حوضه فیل نشانیده آشکارا براه بازار داخل شهر کردند و از پهای قلعه مبارکه گذرانیده بنوعی که همه کس دیدند و احدی را در وجود بی سود او شک و شبهه نماند بشهر کهنه بردند و بر موجب حکم اشرف بخضر آباد رسانیده در جای که مقرر شده بود نگاهداشتند و بهادر خان بعد معاودت از خضر آباد معاودت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گفته به هزار صهر بر سچیل نفر گذارید و بعفایت خلعت خاص اختصاص یافت •

بر آوردن دارا بی شکوه از قید هستی

چون وجود ظلمت اندود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جزیرک
نقشه و فساد و خوار ضلالت و الحاد چیز بی در یار نداشت و ارکان
دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن
او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش
شراره فساد صحنه ساحت روی داد و در روز دوم بودن او بخضر آباد
اوباشان شهر و هرزه گران کوچک و بازار بر افغانان بختیار خان
شوریده چندی را بضرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
و برخی را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
نزدیک بود که شعله فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد
لا جرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
باقتضای مصلحت دولت و سروری ستودن غبار وجود شر آمد از
ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست ضلالت
نهاد را که اسناد و الحاد او هر یک علة مستقلة فرو نشانیدن ظلمت
حیاتش شده بود پیش ازین برهم زن هنگامه امن و امان ورخته
انگن احساس جمیعت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار
شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطایعه هزدهم شهر یور که همان روز
قضیه اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد
که آن و خیم العاقبة را در خضر آباد از قید هستی بر آرند و باهقمام
سیفخان و نظر بدگ چیل و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل
شب پنج شنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بنهاخانه عدم شتافت

و باشاره معلی بیکر نغفه سرشت پر شور و شوش را بمقبره مغوره
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه انار الله مقوا
نقل کرده در تعخانه که زیر گنبد مرقد متبرک آنحضرت است
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب قراه آنجا مدفون اند دفن نمودند
و روز دیگر فرمان جهان مطاع بظفاق پیوست که سیفخان مهبر
بیشکوه را بقلعه گوالیار رسانیده بحارسان آنحصن عالی احساس میارند
و بمستقر الخانة اکبر آباد معالودت نموده بصوبه داری آنجا از تغییر
مخلصان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت
او را بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند
و وزیر خان بعطای یک زنجیر فیل سباهی شده با جمعی از افواج
قاهره بهمراهی او معین گردید بیست و سیوم راجه جیسنگه که
از بهادر خان در عقب مانده بود جبهه حای عتبه سپهر آساگشته
یکهزار اشرفی و دو هزار روپیة بر سبیل نذر گذرانید و بعطای خدمت
خاص و پهنچی مرصع و فیل خاصه مرزین بساز نقره و جل زرینغت
با ماده میل مورد مرحمت گردید و چون بعرش اشرف رسیده بود
که از کثرت ایلغار وطنی مسامتهای بعید اسپ بسیار از راجه
مذکور و بهادر خان تکف شده عاطفت بادشاهانه آن زنده راجه را
بعطای دو صد اسپ از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی
با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت یکصد اسپ از انجمله پنج راس
عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و پهلخان و جان نثار
خان و اغرخان و آتش قلماق و جمعی دیگر از پندما و مجاهدان

حدود صورت که همراه راجه جیصنگه و بهادر خان معین بودند
 در اندوز ملازمت گشته بعنایت خلعت مباهی شدند و ملک
 جیون که قبل ازین بجلدوی خدمت شایسته که از بظهور آمد
 بمنصب هزاری نود و سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عنایت
 شده بود باضافه صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرموع و
 اسب عربی با زمین و ساز مطلی و یگزنجیر نیل و شمشیر با ساز
 معفکار مشمول مراسم گوناگون گردید و چون هم جلیل القدر از
 پادشاه معونات بتحقیق منشأ قضیه شور انگیزی لوپاشان شهر
 که نسبت بانفائان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و
 تفحص بثبوت پیوست که هیبت نام فتنه جویی بی حمادتی
 از خیل احدیان پادشاهی پادشاهی این جرات شنیع گشته محرک
 سلسله فساد بوده است لهذا شحنة شهر او را گرفته پادشاه عدالت
 حاضر ساخته و ازین جهت که منشا اینفهم جمارتی شده است
 هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود میرد انظار قهر و عتاب پادشاه
 گردید حکم شد که او را بیایا رسانند تا موجب عبرت دیگر بی
 ادیان خود سرو جمارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا
 راجسنگه که مشتمل بر یگزنجیر نیل کوه دیگر با ساز بقره و برهی
 از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالیه از معائن
 مرموع آلات بنظر الکسیر اثر در آمده پذیرای انوار قبول شد و
 سعادتخان از جاگیر خود رسیده شرب تقبیل عقبه اقبال دریاست
 و بمطای خلعت کسوت مباهات پوشید و مالوجی دکنی باضافه
 هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجزاری

پنجزار سوار و عنایت یگزنجیر نیل و راجه سرتنگه کور و مرحمت
 جمدهر مرموع و چندی دیگر از بقدهای آستان سلطنت بمواهب
 خسروانه و بمطای خلعت و اسب سراراز گشته در سلك کومکبان
 عساکر بنگاله منتظم گردیدند و چون توپخانه تازه به بنگاله فرستاده
 میشد برق انداز خان باهتمام رسانیدن آن معین گشته از اصل
 و افزانه بمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسب مباهی شد
 و همت خان که از بنگاله آمده بود بعنایت خلعت و جمدهر
 میناکر و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته باز به بنگاله مرخص
 گشت بیست و هفتم باغ فیض یقین اعزاز از یمن قدوم
 اشرف بهارستان دولت و اقبال شد و شب هنگام باشاره فرمانروای
 ایام بر طرفین شاه نهر چراغان شده باعصا انبساط خاطر ملکوت
 نظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر برده
 بیست و نهم مراجعت فرمودند

ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و

بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و

حاصل راهداری کل مملکت محرومه

حضرت واهب الهیات جات کبریاوه که بعلم ازلی شامای
 احوال عامه خلایق و کانه برابست چون گروهی از بدائع نوع
 بشر را باطوار خیر و رحمت و سوار بیض و معیت سوار داد و
 خواهد که آن سره بیک بخت را از اهل دیگر قرون و اعصار که
 انتر دست فرمود جور روزگار بوده اند رتبه امتیاز بخشد هر اینه

باقضای لطف کامل خسروی نیک رای عادل و شہریاری
بلند همت دریا دل برایشان گمارد که ترقی درجات عزو جاه
بر ترفیہ حال عباد اللہ مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و
سروری از ملوک جادہ رعیت پروری چشم دارد از وسعت دستگاہ
جود و کرشم خلایق از تنگیهای ایام باز رهند و بیامین بضائل
و نعمش جهانیان داد آسائش و کمرانی دهند بیفویان قلیل
البضاعة از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسعہ رزق فارغ
الجال زیند و مسکینان عذیم الاستطاعة از برکات اصطناع و اکرامش
آسوده و مرفہ الحال باشند بحکم تفضل عام و جہت نذیش خیرت
امر عموم بریت بود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش
رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیفیت
سعادت مندی دریافتگان این عهد میمنت مہد و زمان فرخندہ
عفو انست کہ ایزد جهان آمرین بمحض الطاف بیغایت آنمقبلان
عابدیت نصیب را در حایہ حمای ہمایون فال این خدیو کرم پرور
مرحمت گستر ظلم کاہ عدل پیرای جهان افروز عالم آرای جای
داده ایواب فیض و انضال و برو نوال این برگزیدہ ذوالجلال بر
روی روزگار آنها کشادہ از فیض عاطفتش ہر زمان بلطفہ احسانی
خاص و ہر دم بوظیفہ مرحمتی عام کامیاب میگردد از جملہ آن
مراحم کاملہ و مکارم شاملہ کہ درین ایام معدلت پیرا جلوہ ظهور
نمودہ سرمایہ رفاهیت حال جہانیان گردید عفو کردن جمیع وجوہ
راہداریست در کل ممالک محروسہ و بخشیدن باج غلات و حبوبات
و سایر اجناس ماکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمہ چون درین

دو حال بقابو وقوع سوانحی و حوادثی کہ درین دغائر مآثر نصرت
و غیروی گزارش پذیرفته بعضی فتورات در ممالک هندوستان فیض
مکان روی نمودہ زن و گذری الجملہ اخذالی بحال سنگہ و رعایا
راہ یافتہ بود و در ایام ظهور شورش و فترت بسبب بغی و طعیان
متمردان ہر ناحیت درین مملکت - چہر بسطت گشت و زرع و ضبط
و عمل نیز چنانچہ باید بوقع بیامدہ و در ہرجا زراعتی شدہ بود
اکثر دستخوش تاخت و تاراج و پایمال تعدی و تطاول سرکشان و
عصیان منشان گردیدہ ازین جہت سر غلات و حبوبات بالا رفتہ
بود لاجرم درین خجستہ هنگام سعادت فرجام کہ غبار فساد ملک
و دولت بآب تیغ انبال شہنشاہ عدو سوز فرو نشستہ اوزنک عظمت
و استقلال بفر وجود مسمود آن حضرت زیب و زینت پذیرفتہ بود
مراحم خسروانہ ہر حال کاملہ رعایا و طائفہ برایا بخشودہ سلسلہ
عاطفت عمیم یادشاہ عادل باذل مہربان کریم بجنبش آمد
و رای عالم آرای بقصد جبر و تدارک این حوادث اقتضای رای
گرامی عام و احسانی شامل تام نمود کہ صغیر و کبیر و غنی و
فقیر و مومن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بہرہ مند
گردند و بذاتین نیت علیا نخست در جمیع طرق و مسالک
ممالک محروسہ و قلموق خالصہ شریفہ محصول راہداری از رسد
غلات و دیگر اشیا و اجناس کہ قبل ازین ہمیشہ گرفتن آن در
محال خالصات سرکار پادشاہی مقرر و معمول بود و داخل ایواب
جمع گشتہ بخزانہ عامرہ میرسید و در مواضع تیول و انطاعات امرا
و منصب داران و حدود زمینداران در وجہ تنخواہ جاگیر داران

محبوب بود و خزائن موبور و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام
توانستی نمود بحض فضل بادشاهانه بر سبیل دوام معاف نمودند
و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوله
و مشروبه نه بیشتر گرفتن آن در جمیع شهرها مقرر بود از دار الخلافه
شاه جهان آباد و مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطه لاہور و
بلد مبارکه برهانپور و چندی دیگر از معظمت بلاد و معمورها و
بسیاری از دیگر وجوه مال سائر در جمیع ممالک بر وجه استقامت
و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات
بر سبیل و نور از نزدیک و دور بجای که مهبط انوار نزول و ایات
عالیات باشد مبرسیده باشد و در هر شهر و معموره ازانی و فراوانی
در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایه عیش و رفاهیت
خالق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصه شریفه هر ساله مبلغ
بیست و پنج لک روپیه که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران
است تحسین شده و آنچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداری
معفو گردید محاسب و هم و مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد
آن بیرون نتواند آمد و درین باب امده جلیله و مناسیر مطاعه
موشح بقایک شدید و قدغن بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکار
و فوجداران و کروریان اطراف و اطراف این کشور هابیون آثار بطفرای
نفاذ پیوست که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده است
والا شکوهست کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و یساولان و حدیان
از جناب معدلت و جهانداری برای رسانیدن این احکام کرامت
نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام بهمه موجبات و ولایات معین

گشتند و بمیان این فضل عظیم و امتنان جسیم در کل ممالک
نسخه الممالک هندوستان تفاوت فاحش در نرخ غلات بهم رسید
و اگرچه چند سال منواتر بعد ازین نیز در بعضی از ولایات باران
کمی کرده خشکی روی داد و بدان جهت ایام مسرت باستان
کشد لیکن باستان نه انجامید و الحال اگر احیاناً بعضی سقوات
در برخی از محال و بلاد بصوب قلت باران فتوری در مراتب
گشت و کار و زرع روی میدهد و آفتی سماوی یا ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که از دیگر مواقع معموره بی زحمت باج و تسفا
غلات معموره بآن ناحیه میفرستد رسید مکنه و قاطنان آنجا از
استیلاي قحط ایمن اند و بشدت غلا ابتلا نمی یابند امید که این
جهان افرین پرتو عاطفت این بادشاه با داد و دین و خدیو ظلم
گاه معدلت گزین را تا انقراض زمان بر بسیط زمین مبسوط داران
و همت بلند جنابش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ازاله
اثار جور و حتم به نیروی توفیق و تائید بخشاک هشتم محرم
الحرام ده هزار روپیه وجه خیرات مقرر آن ماه بواسطه صدر الصدور
بارباب استحقاق عطا شد درین ایام ذوالفقار خان قرامانلو که در
سلک گوشه نشینان بود جهان گذران پذیرد نمود و عنایت بادشاهانه
اسد خان خلف او با نامدار خان را که نسبت دامادی بآن خان
مرحوم داشت بعطای خلعت فوازش نموده از لباس کدورت برآورد
و از وقائع صوبه دکن معروض بارگاه جلال گردید که اختصاص خان
صوبه دار برار و حمام الدین خان فوجدار بلجاکده باجل طبیعی
بساط حیات در نور دیدند و عطاقت حسروانه شاه بیگ خان را که

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغه دیگریا مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و مبرعابد خوانی باین خدمت سر بلند گشته حکم شد که تا هزارای منصب دار را او تصدیق تابینان بیند و از هزارای بالا تر تصدیق سپاه آنها بقبای بیگ داروغه سابق متعلق باشد از موانع عبرت بخش آنکه درین هنگام از وقائع صوبه کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد معادخان نبیره زین خان هغفور بزخم جمد هر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا او را مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در بارگاه او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتخان شمشیر خان بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد موار نوازش یافت و درین ایام میرزا نودر صفوی از اکبرآباد رسیده ناصیه مای آستان معلی گردید و چون حاکم بندر شجر پیچ مع امپ عربی برمییدل پیشکش بدرگاه خلافت پناه مرستاده بود آورنده بانعام یک هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه بار حواله شد که از امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور ببرد و از وقائع توران زمین بمصامع حقائق مجامع رسید که چون میان سبحان قلیخان حاکم بلخ و قائم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت غبار مخالفتی برخاسته مودت و رفاق بکدورت و نفاق متبدل شده بود سبحان قلیخان بطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بحصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث

معاصات و یکجہنی در میان آورد و او بصلح راضی شده از خامی و معامله نا فهمی بعزم ملاقات سبحان قلیخان از حصار با جمعی قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبحان قلیخان گروهی برسم استقبال فرستاده بانها گفت که اگر توانند او را بقتل رسانند آن مریق دران موضع افتهاز فرصت نموده او را از هم گذرانیدند و بعرض اشرف رسید که حید بهادر بخاری باجل طبیعی روزگار حیانتش سپری شد و از وقائع چکله سهرند معروض پیشگاه خلافت گشت که شیخ عبد الکرم تہانیسری متصدی مهمات چکله مذکور جهان فانی را پذیرود نمود و عبد الذبی خان بنظم مهم آن چکله معین گشته بعفایت خلعت و باضامه بانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد موار سر بلند شد و محمد اسماعیل ولد نجاتخان که کد خدا شده بمعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه جهت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید بیست و نهم صفر حضرت شاهنشاهی عزم سیر خضر آباد نموده قریب معادت بآن صوب توجه فرمودند و نصحت بروضه منوره حضرت جذت اشیانی علیین مکانی همایون بادشاه طاب ثراه پرتو وزود گسترده بقا تاحه و دعا روح آن سریر آرای اقلیم قدس را روح و راحت امزودند و پنجم هزار روپیه بخدمت آن روضه فیض آگین انعام نمودند و از آنجا بمزار مائض الانوار قدوة الصغیا شیخ نظام الدین معروف باولیا قدس سره علان معادت تافته رسم زیارت بجا آوردند و بیکهزار روپیه بمجاوران آن بقعه قسمیه عطا کردند و از آنجا سایه چتر دولت و اقبال بر ساعت خضر آباد انگنده روز دیگر قریب هشت و کمرانی

انجا بسربردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار گلنگ نشاط
انزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض
نشان بزیارت روضه متبرکه حضرت تطلب الولیای و الواصلین
ندوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز
توجه فرمودند و برهم معبود دوهزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر
انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوائی
مراجعت بشهر افراختند و در گوهچه قدم رسول صلی الله علیه و آله
و علم آهویی چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبوط انوار اقبال ساختند

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رمتن پادشاهزاده محمد سلطان بطرب ناشجاع و وقوع
آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضای تقدیر ازان و اتجار نا تجربه کار
نظور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم
زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه زنده امرای
عظام معظم خان باستظهار اقبال بی زوال خدیو جهان لوازم استقلال
و پایداری بکار برده در مراتب مرداری کوتاهی نکرده بود و مغلوب
رعب و تزلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص مقید تمند و مبارزان
شهامت کیش ظفر پیوند در برابر غفیم عاقبت و خیم بر منبج
مستقیم عبودیت و جان نهانی ثابت قدم بود لیکن بفاقر آئین
حزم و دور بینی رای جهان آرای که جا پذیر انوار الهام ربانی
و مرآت غیب نمایی مصالح دولت و جهانبا نیست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت شرق روزه از معتقر سریر
خلافت حرکت کرده بصمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از
رسیدن بآن حدود اگر ضرور شود و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد
رشته نهضت نموده باین توجه همایون آنخان ارادت پرور و سایه
جنون ظفر اثر را تصرف و مظاهرت نمایند و اگر تا آن وقت خبر
غلبه و استیلائی اقواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال
بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و نفور
جیوش منصور جمع گشته مصلحتی در پیش رفتن ننمایند روزی
چند درکنار رود گلنگ و نواحی آن نشاط اندر ز میسر و شکار گشته
لوائی مراجعت بدار الخلاء برافرازند بنا بران سیوم ربیع الاول موافق
بسمت و ششم آبان که ساعتی معهود بود مقصدیان و عمله پیشخانه
را فرمان شد که باین عزیمت خیر انجام سرادات اقبال بیرون
زنند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
که آن جشن فرخنده را در مقر اورنگ حشمت گذرانند پس
ازان بدولت متوجه مقصد گردند *

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل
و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه زمان و زمین خدیو رافت
کسرت معدلت آئین صورت انعقاد یافته بزمی دلکشا و محفلی
روح انزاسرتب گشت و پارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بساط
عشرت و انبساط و زیب اسباب نجل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آبان بعد از
انقضای یکپاس و یکگهری ازان روز فیروز که ساعتی میمنت بخش
نشاط افروز بود دو پله میزان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه
آسمان جاه نمودار گفتین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود بائین
معمود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهرش مالا مال
نقد آمانی و آمال شد و حال چهل و یکم ششمی از عمر این طراز
باجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد غدبو بنده پرور مکرمت شمار
دست ابر آثار بحود و احسان کشاده بند های آفتان را و ایستاد های
پایه سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند
از آنجمله راجه جیسنکه بانعام یک لک روپیه مطرح انوار ماطف
گردید و راجه جسونت سنگه که بنا بر وقوع زلالت و سوابق تقصیرات
خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد
لطف و تفضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بان والخطاب
کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته
بک هزار موار از نابینان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار موار دو اسبه سه اسبه باشد و مهرزا
نو در مغوی که در سالت گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه
مشمول عاطفت و انضال شد و کفور را مسنگه باضافه هزار و
موار بمنصب چهار هزار و چهار هزار موار و مرتضی خان باضافه
هزار موار بمنصب چهار هزار و سه هزار موار بلند رتبه گردیدند و
عابد خان بانعام دوازده هزار روپیه مباحی گشته بمطای علم لوی
تفاخر بر انراخت و میرزا خان از کومکیان بنگاله بمنزیت نقاره و

علم نوازش یافت و خان عالم که بنا بر وقوع تقصیری از منصب
معزول شده بود بمنصب سه هزار و دو هزار موار مورد انظار نضل
و مکرمت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنکه بمرحمت سرپیچ
مرصع سربلند گشته بکلمان بهاری که فوجداری آن باو متعلق بود
مرخص شد و صفیخان بمرحمت یکنزجیر غیل و باضافه پانصدی
بمنصب دوهزار و پانصدی هزار موار و راو امرسنگه چندراوت باضافه
پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار موار و شهابتخان بمنزیت
علم و غیرتخان باضافه پانصدی دوهزار موار بمنصب دو هزار و پانصدی
شش صد موار سرفراز گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد
عزایت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
و پانصدی پانصد موار کامیاب مرحمت شد و محمد صالح
ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود بنا بر تهارن تقصیری
هنگام رفتن دارا بیشکوه بتهه چنانچه در مقام خود گذارش یافته
ازو مادر شده از منصب معزول گشته مفضوب و معاتب بود از
سرازم شهنشاه جرم بخش رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و
پانصدی هزار موار کامیاب تفضل گردید و منصب رشید خان
از کومکیان بنگاله باضافه پانصد موار هزار و پانصدی هزار و پانصد
موار مقرر شد و راجه آمر سنگه بزودی از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار موار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهور
بمنزیت بهونچی مرصع و باضافه پانصدی دوهزار موار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد موار و اسماعیل ولد نجابتخان بخطاب
خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی موار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ذو القدر خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر تئوزوک باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سزاوار خان باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و پرداخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان بانعام چهار هزار روپیه و عطای خلجیر مرصع و قادی داد انصاری بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادر زاده وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار سر بلندی یافتند و معتمد خان خواجه مرای باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار مهابی شده بحارمت دله مبارکه دارالخلافه بعد از نهضت زایات عالیات مورد انتظار اعتماد گردیده و مکرمت خان بدیوانی صوبه گجرات و اهتمام حرائج اتمعه و اشیای که برای سرکار خامه شریفه در کارخانهای آنها مهیا میشد از تغییر رحمت خان منصوب گشته بمنایت خلعت و ماده قبل و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی صد سوار مناسبت و مهابی شد و عهد الرسول دکنی بمرحمت جملهدر میدان نوازش یافته باکبر آباد مرخص گردید که در ملک همراهان اعتبار خان باشد و دربارخان خواجه مرای بخدمت نظری حرممرای مقدس خلعت سرافرازی پوشید و پنج هزار روپیه باهل طرب و قهقه و سرود سرایان آن محفل انبساط و یک هزار روپیه بمحمد صادق طالب علم ایرانی که درین ایام باستقامت خلعت و جهانبانی رسید

بود عطا شد و بهیاری از بندهای بعنایت خلعت قاصی امتیاز ابراختند و درین روز چهاره اسریر از جانب مسند نشین مشکوی عزت و اتبال پرده آرای هودج ایست و جلال ملکه تقدس بقاب خورشید احتجاب روشن رای بیگم و همچنین از جانب نمرات ریاض خلعت و جهانبازی مقدسات تلقی عظمت و کمکاری و دیگر پرده گزینان استار عفت و نزاهت پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات و خوانهای زر و مهم نقار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید و باین دستور امرای رنج منزلت و سائر مقربان پیشگاه دولت پیشکشها بحمل عرض کشیده رسم نقار بجا آوردند از آن جمله واجه جبینگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نقاشی اقمشه گذرانیده قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جمفر نوچدار منتهرا و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین یوس ماده سلطنت یافتند و مید لطف علی بخاری که مید بهادر پسرش فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت برآمد و چون شب در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسلخانه سریر آرائی دولت و کمرانی گشته بتماشای چراغانی که باشاره والا برکنار آب چون در کمال خوبی و نظر نریبی ترتیب یافته بود محرمات استیاضی خاطر اقدس شد و از آنجا که شهنشاه دین پرور توفیق شمار از کمال حسن نیت و صفای طوبیت مبلغی خطیر از نقد و جنس موازی شش لک و سی هزار روپیه بود نذر سادات و مجاورین و خدمه و معتقدین حرمین شریفین زادهما الله شرنا و جلال نموده مقرر فرموده بودند که مصحوب یکی از معتمدان درگاه آسمان جاده بان

امکان قصص فرستاده زمره مادات و ملحا و مشایخ و اتقیا را که شرف اندوز مجاورت حریم آن در حرم مکرم باشند از فوائد آن بهره ور سازند درون اوقات سعادت پیرا میرا ابراهیم خلف منفرت آیات میر نعمان که حیدری پاک طینت صالح و میمای تدبیر و پرهیزگاری از ناصیه حالش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت بتقدیم این خدمت والا رتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بمعنایت خلعت مباهی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدومت تحویلدارق نقود و اجنامی که مصحوب او فرستاده میداد موازی شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سرورازی پوشید هشتم ماه مذکور موافق غره آذر که ساعت نهضت رایات عالیات بود بعد از انقضای یک پاس و سه گهزی حضرت شهنشاهی قرین تائید الهی از آب چون عبور نموده لواهی جهانگشا بصوب ساحل گنگ انرا خنند و آن روز دو گروه طی کرده منزل آرای اقبال گردیدند و چون از وقائع سمت پرورب مکرر بعرض واقفان پایة مربر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مقصدی از طائفه پیکوتی در سمت پیدسواره سر بختند و فساد و رهزنی و انساد برداشته امت و جمعی کثیر و فرقه ابدوه از کواران و متمردان طایفه پیدس و دیگر واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت بار گرویده با محظهار جمعیت و هجوم اوباش لواهی عجرات و جمارت بتلافت و غارت آن حدود انراشته و رعایا و مترددین از سرشورش و طغیانش در امان نبستند لهذا دنع او نیز پیشهاد خاطر اقدس گشته بهادر خان با جمعی

از اتواج نصرت مآل بدنع و استیصال آن بغی اندیش فتنه متال تعیین یانت و بمعنایت خلعت خاص و شمشیر و پیر هردو با ساز مرصع مورد فوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه چندرادت و جگت سنگه هاده و رام سنگه راتهور و اغرخان و سید مصطفی و رگه ناته سنگه و محمد صالح ترخان و غیرت و مظفر پسران بهادر خان افغان و بلوی چو خان و گروهی دیگر بهمراهی او معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که نظم مهام دار الخلافة باو تفویض یافته بود بمرحمت خلعت خامه و یک زنجیر نیل و نجاب خان که در ملک گوشه نشینان بود و معتمد خان خواجه مرا که بمحاربت قلعه مبارکه معین شده بود هر یک بمعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند و امتقاد خان و تقرب خان بمعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت یافتند که تا معارادت رایات عالیات در دار الخلافة بسر برند و کبریت سنگه که فوجدار میوات بود فوجداری نواهی دار الخلافة از تغییر حسن علی خان ضمیمه خدمتش گشته بمرحمت امپ و باصافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سی دو هزار سوار مفتخر گردید و روح الله دیوان دار الخلافة و عید الرحیم خان که بخدومت بخشگیری و واقعه نویسی آن مرکز خلافت تعیین یافته بود و حقیقتا خان و عنایت خان ولد ظفر خان که از زمره لشکروغا بودند خلعت رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در ملک گوشه نشینان منتظم بود بانعام دوصد اشرفی و قایلخان مغشی که او نیز بوظائف دعا گوئی اشتغال داشت بانعام یک هزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز مقام شده بازدهم رایات عالیات از آنجا نهضت نمود و اعتقاد خان بعنایت خلعت مر بلندی بافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور آنجا بصره و رضویخان که منصبش برطرف شده بسالمانه دوازده هزار روپیه کمیناب مرحمت شده بود بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه سرفراز گشته بکجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدی دوام قیام نماید نوزدهم رایت مسعود ظل درود بر محل رود گنگ انگنده موضع گده مکتبسر نیض اندرز نزول اقبال شد و چون چر و کافک و مرغابی و دیگر اقسام شکار از مباح و وحوش در آنجا بمیار بود و سرزمینهای خوش و جنگلهای دلکش داشت روزی چند بقصد حیر و شکار در آن مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابنده اختر برج عظمت بادشاه زاده والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبه حضور گشته درین رقت نزدیک رحیده بودند بیست و دوم که ساعت ملازمت آنفرد ناصیه حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشی و فاضلخان میر حاکمان تا یک گروه راه پذیر گشته آن بهین نوباره نهال مملکت را بعز ملازمت اشرف نانو گردانند و بعد از انقضای شش گهزی از روز مذکور بادشاهزاده والا قدر کامکار بتوره و آیینی

شایسته و سزاوار در انجمن خاص غلخانه سعادت اندرز ملازمت اکیسر خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رحانیدند و یک هزار اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیدند و چون آن والا نزان مالی تجار بدولت پای بوس مر بلندی دارین اندوختند حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن فخل گلشن حشمت و کامرانی را در آغوش عنایت و مهر دانی کشیده کمیناب سعادت درجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادری و یکصد اسپ از انجمنه بیست راس مربی و عراقی یکی با زین و سار میناکر و دیگری با سار طلای ساده و یکزنجیر نعل خاصه مزین بساز نقره و جل زینت و یکقبضه جمه هر صرغ باعلاقه مرارید بان غره ناصیه دولت مرحمت فرمودند و وزیرخان که در خدمت آن بادشاه زاده ارجمند آمده بود جبین ارادت بر آستان عبودیت سوده پانصد مهر و یک هزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش یافت و چون قراولان در پیشهای آن نواحی غیری قبل کرده بودند شهنشاه وزیر دولت شیر شکار عزم مید آن صبح ضار فرموده بعد از ملازمت بادشاه زاده سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین عز و علا بر تخت روان طلایی که مرپوشیده بشکل بنگله ماخته بودند از مخترعات طبع مقدس این مبدع آئین دولت و کسرافیمت و درین هنگام پیرایه اتمام یافته بود حوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک تختیر گاه بر نعل سوار شده بادشاه زاده محمد معظم را در عقب مر مبارک جانی دادند و چون بشیر رسیدند آن صبح جانگزی را بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحي ساعتی چند بشکار

چهره بیعت اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر فرود دولت و کامروائی اقبال دران سر منزل عز و جلال اقامت گزیده بقشاط شکار مصرت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه زاده کامگار اختیار محمد معظم را بعنایت بکفد مروراید و دهکده کی و پهلویچی مرصع و شمشیر خاصه و سپر با ساز میذاکار و دو صد ثوب از ملبوسات خاص عز اختصاص بخشیدند و راناراجهنگه و مهالیکان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت زمستانی قامت مباحات و انراختند و امیرخان بمرحمت یگرنجیر فیل سربلندی یافت و مبارک خان نیازی از کومندان صوبه کابل بفوجداری بنگش از تنبیر حسین بیگخان منصوب شده هزار سوار از تابینان او دو امده سه امده مقرر گشت که از اصل و اضافه منصبش دو هزار و دو هزار سوار از آجمله هزار سوار دو امده سه امده باشد و منعم خان بقلعه داری احمدنگر از تغییر دارالخان معین گشته بعنایت خلعت و اصپ و اضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سرانراز گردید و اماعیل خان بفوجداری جالندپور تعیین یافته بمرحمت خلعت و اصپ مباحی شد و مانسنگه وک روپ منگه راتپور بعطای جمده مرصع باعلائے مروراید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن یافت و مهرباب خان فوجدار بالاپور بعنایت ارسال خلعت کلاب عزت شد و مرحمت خان و تشریفخان که از دکن آمده بودند بعطای خلعت و آتشخان بمکرمات خنجر باعلائے مروراید و اودی کون وکیل را نا بمرحمت اصپ و بهکونیک اس دیوان مستقر الخلفه اکبر آباد بخطاب رائی مربلند شدند و مصری افغان بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بعنایت اصپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و پیشکش اعتماد خان صوبه دار کشمیر از نقائس امنه آنجا بنظر قدمی اثر رسید و خواجه برخوردار مخاطب با شرف خان که از قلعه داری اودیسه معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یگرنجیر فیل پیشکش نمود و چون تخت روان مصطفی طلایی که مذکور شد باهتمام امینای زرگر که داروغگی کارخانه ساختن طلا آلت و نقره آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موانق حکم معلی و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مرحام پادشاهانه او را بعطای ماده نیل و اضافه منصب نوازش فرمود بالجمله چون قراولان بنفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع برکهانگر چهره بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود و بیست و ششم رایات ظفر اثر از کده منیسر باهتزاز آمده عرصه برکهانگر مرکز دایره اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال بصید چرز نشاط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی گنگ شیرینی قبل کرده بودند شهنشاه شیر دل هزار امکن روز سیوم از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آوردند سلج ماه مذکور موکب منصور از آنجا نهضت نموده بطی دو مرحله پرتو معادات و فیروزی بر موضع فیروز پور گسترده و یک روز آنجا مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن فلک اساس رهتاس

است مدد ازین بابا بیگ نوکر ناشجاع که از جانب او بحراست
آن دمه سپهر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی و نیک سرانجامی
اظهار دادن قلعه و خواهرش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده
بود و باشاره همایون سلطان بیگ و کامکار خان با جمعی از جنود
کیهان ستان معین گشته بودند که بانجا شتافته آن حصن قوی
بذیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم
رای جهان آزادی شد که بابا بیگ مذکور برفیق قراول داد قلعه را
بتصرف بندهای پادشاهی دانه متوجه درگاه خلافت پناه گردیده
است عاطفت پادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش
فدویان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند محب
جود بهانه طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال
بی زوال و بی تکلیبی سعی و کوشش و فیروزی محاصره و جدال روی
داده بود تقوی مرتحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را
بخطاب شاه قلی خان و عنایت ارسال خلعت و اسب و از اصل
و اضافه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامکار خان را از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مباحی گردانیدند
و حراست قلعه مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع
الثانی موضع احمد پور مرکز ریاست منصور گشته روز دیگر آنجا مقام
شد و از آنجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ
که چرخ دافر داشت پرتو نزول انگنده چهار روز آنجا اقامت واقع شد
و حضرت شاهنشاهی چرخ بسیار شکار کرده پندر دمه در آنروی
آب دو قلعه شیر یکی نرو دیگری ماده که بچه همراه داشت

بضرب تفنگ از پای در آوردند و بچه شیر را باشاره همایون قراولان
زنده گرفتند درین هنگام عاطفت پادشاهانه گوهر درج حشمت
واقبال اختر برج عظمت و جلال پادشاه زاده محمد معظم را بمعطای
دهکده کی الماس و یک عقد سروریدگران بها مز اختصاص بخشید
و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر فوجدا متبر و حسنعلی
خان قوش بیگی بمعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند و هرجه
ولد راجه پهلاداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجهنگه
ورامهنگه پسران ارجم کور که برادر زادهای او بودند بمعنایت خلعت
سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که
چندی قبل ازین در صوبه کابل در گذشته مورد انظار نوازش شده
بمناسب مناصب کامیاب تربیت پادشاهانه گشتند یازدهم ماه
مذکور موضع سرن گهاث که قراولان شکار بحیار در نواحی آن دیده
بودند مضرب خیام فلک احترام گردید و خدیو جهان چهار روز
دران حر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده نشاط افروز شکار
بودند و چرخ بسیار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از موانع آنکه
چرخ گوهر محبط خلافت و جهانبانی پادشاه زاده والا قدر خجسته
شیر محمد معظم برتبه بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی است
رسیده بودند عاطفت پادشاه کامل خرد بالغ نظر پرتو تربیت بحال
آن نونهال گلشن اقبال انگنده پانزدهم در همین منزل گاه عز و
جاء مخدغه عفت مرشتی که از بنات اشرف خراسان بود و
شائستگی اقتران با آن اختر برج عظمت و کامکاری داشت عیاله
در حالک از دراج آن پادشاهزاده ارجمند سعادت پیونده کشیدند و

شبهنگام که ساعت عقد بود انصافی القضاة قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یکصد مرورید گران بها بآن عالی تجار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم از سرن گهاگه کوچ شده بالای موضع نورنگر مخیم اردوی ظفر بند گشت و چون هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دایره بادشا زاد والا قدر سعادت توأم محمد معظم وزیر خان شد آن کامکار بختیار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشی از جواهر و مروج آلات گذرانید و موکب ظفر پناه پنج روز دران سر منزل مقام فرمود نشاط شکار مسرت افزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از حیر و شکار آن حدود پرداخت عزم توجه اله آباد که مقصد اصلی ازین نهضت جهالکشا آن بود وجهه همت ملک پیرا گردید و بیست و دوم رایت نصرت طراز از نورنگر باهتر آمده بکده مکتبیر مراجعت نمود و شهشاه دین پناه در انقای راه شیرینی که قراولان دران نواهی قبل کرده بودند بتفنگ زدند و بشش کوچ و دوم مقام دوم جمان اولی دیگر باره چتر والی اقبال بر مساحت کده مکتبیر سایه گستر شد و در دیگر که آنجا مقام بود از رفائع بنگانه معروض بازگاه خلعت گردید که بیکه تاز خان در محاربه که عساکر ظفر مائرا درین ایام با شجاع روی داده بود جان نثار گشته سرخروئی جاوید اندوخت و درین وقت بادشاه زاده کامکار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خدمت بارانی و اسب عربی با سازه و یک عدد پادان مروج با خواجچه و دیگر ادوات آن که مجموع مروج بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گردیدند و جمعی از پندهای آستان سلطنت بمعنایت خلعت مفتاح

و مباهی شدند چهارم از کده مکتبیر بعزیمت اله آباد کوچ شده میزدهم عرصه مورون که شکار گاهی دل پذیر و دشتی پر نشیخ پراحت کامیاب نزول موکب عالم گیر گردید و در انقای راه ماده شیرینی که قراولان قبل کرده بودند شکار شهشاه وزیر صولت شد و درین ایام کفور رام سنگه بمعطای خلعت خاص مباهی گردید و پرتبی سنگه ولد مهارجه جسولت سنگه که از پیش پدر خویش آمده بود جبهه سای آستان خلعت گشته دو زنجیر نیل برجم پیشکش گذرانید و بمعطای خلعت و دهکده کی الماس و یک عقد مرورید عز مباهات اندوخت و بگونیت سنگه هاده از وطن و تله دار خان از دکن رسیده دوات اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و خان مذکور بک زنجیر نیل برجم پیشکش گذرانید و شیخ محبوب محمد از اولاد کرام نقاره اولیای عظام خواججه بهاء الدین ملتانی قدس الله سره بمعطای خلعت و ماده نیل کامیاب مکرمت گشته رخصت وطن یافت بالجمله شکار گاه مورون سه روز فیض اندوز نزول همایون گشته سیر و شکار آن مروج نزهت اثر مسرت افزای طبع مبارک خدیو خورشید قدر جمشید غر شد و از جمله شکارهای خسروانه درانجا بوقوع آمدن آن بود که خاقان جهان در یک روز پنج شیر بنیروی بازوی اقبال عالم گیر از پا در انگنده ساکنان آن سرز و بوم را از شر آن سباع جانگزا بفیض ممدات شهشاهانه رهایی بخشیدند و درین منزل جعفر ولد اله ورد بخان را که فوجداری متهر باو تعلق داشت و پدرش را چنانچه سابقا گزارش یافت ناشجاع به تیغ بیداد از هم گذرانیده بود مشمول انظار مرحمت گردانیده منصبش

را به سه هزاری سه هزار سوار از انجمله یک هزار سوار در اسب سه
اسب بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار در اسب سه
اسب مقرر ساختند و بخطاب اله وردیخانی و عنایت خلعت
خاصه را اسب با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده
سه پسر او را نیز خلعت مرحمت کردند و درین هنگام خاطر
منك پیرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانه همایون افکنده ولی
بیگ کولابی را منک باشی اول برتندازان فرمودند و بعنایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار نوازش نمودند
و ولی بیگ علیمردان خان را منک باشی دوم ساخته بمرحمت
خلعت و اضافه منصب مفتخر و مباهی گردانیدند و جمعی
کثیر از جماعت دازان دیگر را برتبه بوز باشیکری پایه عزت افزوده
خلعت هر امرای بخشیدند همدوم از سواران کوچ شده موضع
چاندپور محط مرادق منصور گردید و از وقائع جنگاله بمسامع
حقائق مجامع رسید که نور الحسن که از عدهای نا شجاع
بود برهبری بخت بیدار ازان بر گشته روزگار جدا شده بجلود
مسعود پادشاهی پیوست و روز دیگر سه گروه طی کرده نزول
اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فیل
رغبت داشت فردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی
یک جفت فیل بچنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای غریب
خاطر فریب شدند و بعد از فراغ قرین سعادت و کسرانی ازان منزل
نهضت فرمودند درین تاریخ عرضه داشت زنده امرای عظام معظم
خان مشعرباین معنی به پادشاه خلافت رسید که نا شجاع بیخرد

به مآل که بسودای باطل و خیال محال درین مدت در جنگاله قدم
استقامت بمداومت و مقاومت جلود اقبال افشوده غبار فساد
انگشت و چون مرغ نیم بسمل سمت و پائی زنده حرکت المذبحی
میگرد درین هنگام از سطوت و استیلا عساکر ظفر مائثر قواعد همت
و ارکان ثباتش تزلزل یافته سلك شوکت و جمعیتش از هم گسسته
است و آن خان عقیدت نشان بانواج منصور از آب گنگ عبور کرده
بقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد کمال کمر همت
بسته چنانچه بالفعل از تانده که آنرا جنگاله خود ساخته آنجا رهل
اقامت انداخته بود هزیمت جهانگیرنگر کرده است همچنانکه
تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقائق نگار خواهد گردید بالجملة
روز دیگر که مقام بود چون قراران دران نواحی شیرین قبل کرده
بودند شهنشا هزیر انگر شیر شکار سوار شده آن جبع ضار را بضرب
تفنگ از پای درآوردند و از آنجا بطی سه مرحله بالای شمس آباد
نزول سعادت نمودند و دران موضع بغابر رفور مید و شکار سه روز
اقامت گزیده در ماده شیر و چرزو مرغابی بسیار شکار فرمودند چون
مقصد اصلی ازین نهضت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر جنگاله
بود و نیروی تائیدات آسمانی و میامن توفیقات یزدانی می آنکه
کرمک تازه بان جنود مسعود پیوند و صورت فتح و ظفر در آئینه
نیغ مجاهدان جیوش قاعره جلوه گر شده مزده نصرت و نیروزی و
نمود دولت و بهروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مهرنویز
ازان مهم خطیر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی در پیش رفتن
نماند رای عالم آرای پادشاه عالمگیر کشور کشا درین منزل همایون

عزیمت معارفت مصمم فرمود و عذر توجه والا بعمت دار الخلافه
افعطاف داده لوای مراجعت برافراختند درین ایام فروغ اختر عظمت
و بختیاری بهار گلشن ابهت و نامداری بادشاهزاده عالیقدر ارجمند
محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند
و همچنین امرای عظام و سائر عمدت های آستان سلطنت مقام که
کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند
و امیر الامرأئمه دار دکن و معظم خان سپه دار بنگاله و دیگر عمدت ها
و امرای اطراف باین عنایت قامت مباحات افراختند و مرتضی
خان بعطای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع
مشمول عاطفت خسروانه شدند و میر خان خلف خلیل الله خان
که در حدود کوهستان جموں خدمات شایسته ازو بظهور رسیده قلعه
تاراکنده را که مفسدان آن سر زمین در ایام قنور از تصرف بندهای
بادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت
و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وصف شکنخان بعطای
خلعت مباحی گردیدند و پرتی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه
دو زنجیر نیل پیشکش نموده بعنایت دهکده کی الماس سر بلند
گردید و نصرخان بقوجداری مانیکپور معین گشته از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاره مه صد هزار مرغراز گشت چون خواجه عبد
الفقار که از خواجهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین
ایام عریضه میقی بر مراسم دعاگوی وقواعد هواخواهی با مختصر
پیشکشی بدرگاه آسمان جاد فرستاده بود از خزانه انعام
بادشاهی که نمودار گنجینه فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستادهای او حواله رفت که از نفایس امتعه هندوستان فیض
مکان خرید نموده برای خواجه مشار الیه ببرند و آن ها نیز
کامیاب انعام و انصال بادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد
المعظم که او نیز از خواجهای ماور النهر است بمطای دو هزار
روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین
از اولاد ابن حسن خان فیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
بندگی این درگاه خلائق پناه آمده بودند هر یک بعنایت خلعت
و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
بمناسب مناسب مغنجر و مباحی گردیدند و موکب جاه و جلال
از بالای شمس آباد بچهار منزل سلج ماه مذکور پرتو ورود بشکار
گاه سورون افکند و یکروز آنجا اقامت گزید و از آنجا تا چهار روز دیگر
بر کنار رود گنگ مرحله پیمای گشته ششم جمادی الاخر از ساحل
گنگ بعمت دار الخلافه میل کرد و از سورون تا اینجا حضرت
شهشاهی به نیزی تانید الهی هشت شیر دیگر شکار نمودند درین
هنگام ذو الفقار خان از کومکبان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه
با مادری عز امتیاز یافت و اله وردخان قوجدار مشهور از محال
موجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و پیشکشی از
مرصع آلت گذارید و میر بامی ولد میر محمود اصفهانی که
مراد بخش در ایام قنور و زمان خود سری بمظنه نفاق و بی
اخلاصی ازو منحرف شده او را با پدرش از گجرات اخراج کرده
از راه دریا با ایران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
خلافت و سرور آرائی شهشاه جهان از ایران احرام طواف کعبه

اقبال بمنه متوجه درگاه خلایق پناه شده بود بادراک دولت زمین
بوس ظلمت زدایی اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام
چهار هزار روبیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقایع حضور
لامع النور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار
نشاط اندوز مید و شکار بودند و چهار صد چرخ شکار شاهین دولت
شده از انچه دوسد و پنجاه و هشت چرخ بدست مبارک مید فرمودند
و مابقی چه در حضور پرنور و چه غایبانه شکار توشیحان و میر
شکاران شده و بیست و پنج شیر هدف تیر اقبال عالمگیر گشته از انجمله
بیست و سه شیر بنفس اقدس از پای در آوردند و یکی را پادشاه
زاده جوانبخت کامگار محمد معظم باشاره والا بتفنگ زدند و یک
شیر بچه را قتلوان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرغابی و دراج و
غیر آن فزین از حیث تعداد است بالجملة مویک جهانگشا از کنار
گنگ بطی شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال بر نواحی
دار الخلافه امکنده در پنج گروهی شهر نزول اجلال گزید و روز دیگر
مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه و اعتقاد خان و ظفر
خان و فاخر خان و خواجه عبد الوهاب و متصدیان و کومریان آن
مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه
جیسنگه یک راس امپ عربی با ساز طلا بنظر معلی در آورده
بقبول آن مر بلند شد و طاهر خان بمرحمت امپ عراقی با ساز طلا
مورد نوازش گشته بجایگزین مرخص گردید و جانباز خان بفوجدارای لکهی
جنک و دیبال پور از تغیر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت
و امپ مهابی شد و منصبش که در وزارت پانصد سوار بود باضافه

در اسبه سه اسبه افزایش پذیرفت و معمر خان بفوجدارای بنارس
از تغیر شرف خان بیگ منصوب گشته بمنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و هفت صد و پنجاه سوار سوارازی یافت
و معین خان بخدمت و کلت سرکار پادشاه زاده نیک اختر والا گهر
محمد معظم خلعت مباحات پوشیده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصد و دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سیزدهم کوچ
شده موضع شاهدره که یک گروه شهر است محط مرادق جاده و جلال
گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه نشاط اندوز شکار گشته
بازده آهو و کنگ و مرغابی بسیار مید فرمودند و روز دیگر مقام
شده نجایت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافه بسر میبرد
جبهه مای عتبه خلعت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه از
میوات رسیده بتقبیل مده منیه تارک انتخار امراخت و بهادر خان
چنانچه گذارش یافته بدفع نفقه بهادر بچه کوتی معین شده بود
چون کفایت مهم او نموده رفع فساد آن بند نهاده بود درین
اوقات بصوبه دارچی اله آباد از تغیر خان دوران مر بلند گشته فرمان
مرحمت عنوان مشعر باین معنی با خلعت خاصه برای او ارسال
یافت و روز مبارک جمعه پانزدهم جمادی الآخره مطابق نیم
اسفندار که ساعت دخول دار الخلافه بود خدیو زمان شهنشاه جهان
ستان یا جهانی فرودشان بر قبلی کوه پذیر گردون توان که تخت
فلک پایه طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت و عظمت
سوار شده متوجه شهر گردیدند و فیل سوار از دریا عبور نموده داخل
دار الخلافه شاه جهان آباد شدند و نخست پرتو نزول بمسجد جامع

امکنده نماز جمعه گزاردند و از آنجا با شکوه آسمانی و فریادانی سوار شده در ساعتی مسعود قلعه مبارکه را از یمن نزول همایون حرباوج گردون برافراختند و زمانی در خاص و عام و لمح در غلجانه سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب خان که در شهر بود و معتمد خان قلعه دار یادراک دولت زمین بوس چهره عزت برافراختند درین ایام پیشکش تازه بهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت پیوند فرخنده فال محمد اعظم از نوادر جواهر و نفائس اقمشه بنظر اکمیر اثر رسیده رتبه قبول پذیرفت و یک زنجیر نیل با ساز نقره و جل زربفت و یک ماه نیل که مختار خان از دکن برسم پیشکش بجناب خلعت فرستاده بود و پیشکش قباد خان صوبه دار تهیه بعمل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و بهگوت سنگه هاده بمرحمت علم رایت مباحات انراخت و شاه قلیخان که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داری رهناس باو تفویض یافته بود باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و هفت صد سوار مورد انتظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام خضر آباد از میانه قدوم خدیو جهان فیض اندوز گشته دو روز حیر و شکار آن نواحی مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و از آنجا معاودت نمود باعز آباد توجه فرمودند و دو روز دیگر قرین دولت و کامرانی دران مکن فیض نشان بسر برده روز میوم از آنجا بشکار گاه حیولی که آن را باتوپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران بختیگر گاه اقبال نیز دو روز بشکار بیله کار و آهو نشاط اندوخته پیست و ...

بغز آباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عیان دولت و سعادت شکار کفان و صید انگنان بمستقر حلاوت رسیدند و چون منزل گرامی کهر محیط حشمت و کامرانی تابان اختر مظهر عظمت و بختیاری بادشاه زاده والا قدر فرخنده شیم محمد معظم بر مر راه بود برای سر بلندی آن دره التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال نموده بدولت ساعتی بشتند و بادشاه زاده نامدار عالمقدار ادای مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر و نفائس اقمشه بنظر مهر انور در آوردند *

بنای مسجد فیض اصاص مختصر نزدیک

بآرام گاه خاص اختصاص یافت

از آنجا که همواره همت حق نهمت گیتی خدیو دین پرور یزدان یزده بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مشروبات و سعادات مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن و مقدور باشد صلوات خمس و سکن و نوافل را در مسجد ادا نمایند بر پیشگاه خاطر ملکوت ناظر که پیوسته شاهراه جنود ارادات الهی و سر منزل رفور عزائم قدسی است پرتو این عزیزمت تافت که نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و عبادتگاهی فیض اثر بپاژند تا همواره بصورت و آسانی بی تبشیم رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگی قدس بآنمعبد همایون انار خرامش اقبال فرموده بطاعت داد و پاک و پرستش داور بیهمال پردازند بقابلین در سمت شمالی غلخانه مبارک

مابین عمارت آن نگارین سرای حشمت و جلال و باغ خلک مثالفر
که موسوم بحیات بخش است زمینی برای این بقاع کرم است
اختیار نموده معماری توفیق مسجدی میمنت اساس از سنگ
مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ایوان عالی بنیان با هم در طول
متصل و سقف هر یک بشکل بنگله و دو گنبد بر زمین و چهار پر
نهجی که در ایوان عقب که جانی محراب است گنبد از بیرون
چندانه نمودار نباشد و بر بالای ایوان پیش سه گنبد عالی نمایان
باشد یکی بر بالای بنگله و دو بر هر دو بازو و طول عمارت پانزده ذرع
و عرض نه ذرع سواي اساس و طول صحن آن پانزده ذرع و عرض
دوازده ذرع و هزده تسو و ارتفاع زمین گرمی عمارت از صحن به
و نیم ذرع و بر سمت شمالی این عمارت مختصر ایوانی طوشر
و نیم ذرع و عرض سه و نیم ذرع یک در ازان بجانب ایوان مسجد
و نه منظر بسمت باغ حیات بخش سه ازان شرقی و سه غربی و
سه شمالی و در وسط ایوان حوض مطبوع خردی که آب ازان حوض
و از صحن مسجد سه در بجانب باغ کشوده شود و پنجم ربيع الثاني
این سال همایون فال که آیات عز و جلال در ساحل رود گنگ نشاط
اندوز میر و شکار بود بشاره والا مسجد مذکور اساس یافته متصدیان
مهمات عمارت کمر سعی و اجتهاد باهتمام آن بناء عراست بنواد
بر میان همت استوار ساختند و از معماران پیشه و رو بنایان هنر
گستر و سذگ تراشان فرهاد فن و خارا شگنان کوه شکن و نقاشان
سحر طراز و طراحان کارنامه پرداز هر روز گروهی انبوه در عمارت آن
مسجد قدسی شکوه بازوی جد و سعی کشوده بکار پرداختند و اگرچه

در عرض اندک حدتی بتاکید و اهتمام تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته
چنان شد که حضرت شاهنشاهی دران نماز میگزاردند لیکن آن
بقعه مبارکه بالتامام در مدت پنج سال پیرایه اتمام یافت و مبلغ
یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجمله این فرخنده
مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زینت
و نبض و کیفیت آن در مرتبه قصوی و درجه علیاست و بغایت
مطبوع و دلمشین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر تختهای
سنگ مرمره بنوک تیشه استادان هنر پیشه تراش یافته چنان تنگدرز
بکار رفته است که گویی از معدن صنع یک لخت برآمده بتجلیه
و تصفیه بمطابقت صفا و مقال یافته که پای نظر ژوب نگاهان بر سطح
آن لغزش پذیرد نقاشان نازک دست بدائع نگار طاق و رواق و سقف
و جدار آن را سواي ازاره دیوار بگونان گون نقشهای دل پسند غریب
و الوان گلها و بوتهای مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم بر
مسحک سنگ رقم زده اند ملبس کرده کار نامه هنر برطاق بلند استادی
نهاده اند و از راه دیوار صاف و هموار و ساده هرکار قرار یافته روشنی
و صفای آن بهمرتبه است که سطحش باصرح مورد هم مصوات میزند
و از صفحه آئینه حکایت میکند و گنبد های آسمان شان آن مسجد
فیض نشان را از تلمه پوشش ساخته بطای ناب تلمیع نموده اند
و همچنین سرگلدستها را بگلهای ملمع مهر فروغ و زیب و زینت افزوده
بی شائبه تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن پردازای نظارگیان

را از مشاهده آن گنبد های فلک اعتلا کوه های طلا بنظر می آید
و هرگاه پرتو آفتاب بر آن می تابد تدریجاً آنرا از باره انوار ملمس
دیده بخیرگی میگرداند •
• نظم •

بناء ز انوار رحمت چو طور • خنونهای مرمر علمهای نور
ز گل دستهایش که شد اوج گیر • جو انانه گل زد بصر چرخ پیر
فلک را در و پشت طاعت دوتا • ز انجم بکف سبزه کهر با
نمایان ز سنگ لطافت سرشت • که شد سجده عکس خط مرئوس
تاریخ اتمام این بناء قدسی احترام ملائک مقام را عاقل خان که از نیکو
بندهای قابل این درگاه گردون تعاضدت آید کریمه (وان المساجد لله فلا
تدعوا مع الله احدا) یا منته اگرچه زیب و زینت و تکلفات این مهبط
انوار برکت در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن
اصل عمارت در سنه هزار و هفتاد و سه که عدد هرون این ایت وانی
هدایت مشعر با نسبت مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال
ندرت و غرابت دارد پسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی
دران بقعه مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از خوانج دولت پیرا آنکه
درین ایام سعادت انجام از وفات بنگاله بمسامع حقائق مجامع
رسید که بادشاه زاده عالیقدر والا نزار محمد سلطان که باغوا
خاصی و جاهلی چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان
مردود پناشجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلا
عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیزوال شاهنشاه زمان دهن
و اختلال عظیم بارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود و
عزیمت فرار بجهانگیر نگر داشت باقی ضای مصیبت دید خرد

خرد دان و رهبری دولت بیدار خدیو جهان بشفاعت کردار خود
منطفی شده از غلط صریح که کرده بودند برگردیدند و ششم
جمادی الاخره بمطمانی که ازین طرف رفته بودند پاکبر نگر آمده
باسلام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
بتفصل در طی و نافع بنگاله مبین خواهد گشت این خبریشارت
اثر مجدد آثار نیرنگی اقبال نصرت طراز این دست پرورد الطاف
ایزدی در نظر بصیرت دیده روان دور بدن جلوه ظهور نمود و مراحم
بادشاهانه آن والا نزار را با رسال خلعت خاص با نادری مصحوب
محمد میرک گرز بردار نواخته یرلیخ گیتی مطاع بطغرای نغاد
بیوسمت که فدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن عالی تبار را
به پیشگاه خلافت رساند و درین اوقات پیشکش عادل خان حاکم
بیجاپور از اتمام جواهر و مرصع آلات موازی یک لک می هزار روپیه
بخطاب سلطنت رسیده پایه قبول یافت و چون از وفات بندر صورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که میر عرب خوانی متصدی مهمات
آنجا باجل روزگار حیانتش پیروی شد میر احمد خوانی بنظم مهم
بندر مذکور معین گشته با امرایش منصب و خطاب مصطفی خانی
و دیگر مراحم خسروانی کامیاب عاطفت شد و تشریف خان بخطاب
منتظر خانی سرمایه پتخار اندوخت و عاقل خان از دکن و همت
خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طاب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قافشال که قبل ازین
مخاطب بقلیج خان شده بود بخطاب سعادت خانی و عنایت امپ
مبامی گشته در ملک گومکیان صوبه کابل انتظام یافت و همت

خان بعنایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب دوهزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغییر شمشیر خان معین
شده بعنایت اسب و باضافه پانصدی حصه حواری بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار مرمرار گردید و ارسلان خان در ملک
کومکیان صوبه کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت و مانکو
بلال دکنی که درین هنگام بندگی درگاه آسمان جاه از دکن آمده
بود جبهه حای آستان خلافت گشته یک زنجیر فیل و دو اسب
عراقی یرسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسب و بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سور مباحی گشته بدولت بندگی
سر بلندی یافت و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
گزارش یافت تازه از ایران آمده بود نه سراسپ عراقی پیشکش
نموده بقبول آن سرمایه مباحات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار مرمرار گردید و خواجه پهل بانعام یک هزار روپیه و
چندی از قراردادن بمرحمت اسب مورد عنایت گشتند چهارم رجب
عمره دلفشین خضراباد محیط انوار قدم همایون گشته دو روز فیض
اندوز نزول اشرف بود و ششم بعهر مراجعت فرمودند هشت ماه مذکور
که غره مردردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان شد ممل بر نفائس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اتمشه و پنج زنجیر فیل و هفت مر
اسب بنظر کیمیا اشرف آورده بقبول آن تارک تفاخر برافراخت
و مجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیه بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهی بعزم سیر و شکار با عزاباک فیض بنیاد شرف قدر

بخشیده فردای آن از آنجا بخاص شکار توجه فرمودند دو روز در آن
تخیمیر گاه اقبال نشاط اندوز شکار گشته میزدند رایت معاودت بشهر
انراختند و درین ایام غنیمت میرک هروری که از دیرین بندهای
این آستان میهن نشان بود و جمال حالش بحلیه سیادت و علم و
صلح آرامنگی داشت بخدعت جلیل القدر صدارت کل از تغییر مید
هدایت الله قادری والا رتبیکی یافته بعطای خلعت کسوت مباحات
پوشید و عبید الله خان بفوجداری گوالیار از تغییر کشتن سنگه تونور
معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو صد حواری
سر بلندی یافت و مرحمت خان بخدعت دیوانی سرکار ملکه نصیبی
خصال تقدس نقاب پرده آزادی هودج مفت و احتجاب روشن
رای بیگم از تغییر مقیم خان منصوب گشته بعنایت خلعت
و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد صد سوار مباحی
گردید و یادگار خان از کوهستان جمون رسیده دولت اندوز ملازمت
اشرف گشت و میر هدایت الله خوبش خلیفه سلطان که تازه از
ایران آمده بدولت بندگی این آستان شهر نشان سرافرازی یافته
بانعام پنج هزار روپیه فیض اندوز مرحمت گردید و شیخ عباس
برهان پوری یک هزار روپیه و جمعی از تراوان و عمله شکر بعطای
خلعت و برخی بمرحمت اسب مباحی گشتند و چون خلیل الله
خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عتبه بوسی کرده
بود و ملتخص او درجه پذیرائی یافته حکم اشرف بنفاد پیوسته
بود که میر خان خلف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته
بدولت پای بوس رسد بیعت و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رحیمه امر از معادلت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نفیر و خلجیر مرموع گران بها برحم پیشکش گذرالید بیست و نهم هوای گلگشت باغ و یمنان از گلزار همیشه بهار طبع اندس شهباه جهان مر برزده بخصمت بباغ صاحب آباد عز ورود بخشیدند و از اینجا بباغ معروف بسی هزارایی و از آن گذشته بباغ مندر باری که هر دو بر مر راه اعز آباد واقع است پرنو قدوم انگذند بعد فراغ از سیر آنها با عز آباد توجه نمودند و سه روز آنجا بهیر و پشکار محمرت افروز گشته دوم شعبان بدار الخلافه معارفت فرمودند درین ایام پیشکش ملکه ملکی صفات قدسی خصال صدر آرای عبسنان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافه اکبر آباد کامیاب معادلت خدمت اعلیٰ حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرموع آلات بنظر انور رحیمه رتبه قبول پذیرفت و محمد امین خان مدیر بخشی بمرحمت قلمدان مرموع موزن نوازش شد و خان دوران که مابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهام اودیمه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی باو طفرای نفاذ یافت و طاهر خان از جاگیر رحیمه بتقبیل عنبه خلانت ناصیه افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در ملک کومکیان صوبه مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزارایی هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بمرض اشرف رحیمه بود که چکر معین بهیل زمیندار موضع کهاتا کیوی از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و نعامت اندیشی از مذهب تویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق نمود پیش گرفته است بهکونت منگه هاده که موطن او بانحدود

قریب الجوار است بتنبیده و تادیب آن غلات شعار جهالت آئین و انتزاع قلعه ولایتش تعین یافته بعطای خلعت و اسب و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول عاطفت شد و غیرتخان بقلعه دار برهتاس از تنبیر شاه قلیخان منصوب شده بعنایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلند گردید و غصنفر خان فوجدار میان دراب از محال فوجداری خود رحیمه دولت انور ملازمت اشرف شد و مبارک خان بیازی که بفوجداری هر دو نبکش قیام داشت و منصبش در هزارایی دو هزار سوار بود یک هزار سوار از تابینان او در امیه سه امده مقرر گردید و چتر بهوج چوهران بفوجداری و تپانه داری موضع دون که قبل ازین قمیمه خدمت غصنفر خان فوجدار میان دراب بود منصوب شده بعطای خلعت و اضافه پانصدی نه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مراقرایی یافت و مرا انداز خان و یادگار خان در ملک کومکیان بفکاله انتظام یافته بمرحمت خلعت مباهی شدند و شهباز خان از اصل و اضافه بمنصب هزارایی هشت صد سوار و عید الرحمن خویشکی بمرحمت اسب سرانراز شده در ملک کومکیان کلل معدود گشتند و منصب قلم محمد افغان از کومکیان صوبه اله آباد و از اصل و اضافه هزارایی و هفت صد سوار قرار یافت و فیروز خان میواتی بفوجداری مرکز اثاره معین گشته خلعت سرانرازی پوشید و خانه زاده خان چون کدخدای میشد بعطای خلعت و اعام ده هزار روپیه مشمول عنایت شد و زمیندار چانده بمرحمت ارسال یک زنجیر قیل و اسب بازین

و سائر مطلق مورد عاطفت پادشاهانه گردید و کفایت خان از بنگاله رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد مومین ولد شاه بیگ خان بعطای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب او خلعت برای شاه بیگ خان مرسل شد و میر رحمت الله متولی رومند منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله پرهانه که چندینی قبل ازین از خطه سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار روبیه از خزانه احسان پادشاهانه کامیاب نوازش شد و چلیپی بیگ نوکراوتار خان حاکم قندهار که از جانب اربستان سپهر مدار آمده بود بعزایت خلعت و انعام دوهزار روبیه بهر اندوز مرحمت گردید و چون پادشاه زاده عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که ندائی خان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن ایشان مامور شده بود بکمیه حضور نزدیک رحیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیره شده و آن والا نژاد را بزودی بدار الخلافه رساند و هنگام رخصت بمرحمت اسپ مهابی شد و از آن رو که در بنگاله از فدائی خان و چندینی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سرزده بود فرمان شهنشاه مالک وفاق از پیشگاه عتاب بصدر پیوست که خان مذکور بحضور لامع النور نیامد از همانجا بگورکپور که جاگیر او بود بروی نوزدهم ماه مذکور از وقائع بنگاله بمسامح حقائق مجامع رسید که ناشیاع نساد انگریز فتنه پرور که در فتنه پای جرأت مشرکه حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود بمسامحی جمیل و ترددات شائسته معظم خان و دلیر خان و داود

خان قواعد همت و ثباتش اختلال ناحش یافته بحالی که سزاوار اعدای بد کمال باشد از انجا بر گشتی نشسته روانه جهانگیر نگر شد چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفصیل حال آنخسروان مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته خبر ایستادهای بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت سرانم تهنیت بجا آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقارهای نشاط بنوازش آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را به نمایندگی ارمال خلعت خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مباهات بخشید و محمد امین خان خلعت او را بجدوی ترددات شایسته و مسامحی آن خان اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا مهابی ساخت و دلیر خان و داود خان و مخلص خان و چندینی دیگر از عمددهای کومکبان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایه قبول یافت و خلیل الله خان چون میر روح الله پسر خود را با صبیغه امیر الامرا نسبت کرده اراده طوی او داشت پیشکشی از جواهر و مرصع آلات بحمل عرض رعایتده التماس رخصت کرد عقابت پادشاهانه روح الله را بعطای خلعت و اسپ با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقه مرورید و مهر مرورید که در روز طوی بر مرصعی بندگان نوازش فرموده بدین الاثران امتیاز بخشید و مرتضی خان بمرحمت ساده فیل مهابی شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل ازین بفدائی خان مفوض بود و غضنفر خان بفوجداری سرکار

هونیز از تغییر خان مذکور منصوب گشته بعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بفوجداری میان دولاب از تغییر غضنفر خان معین شده بعنایت خلعت و اسب با سوار طلا و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید هر يك بانزایش منصب و دیگر مرام خسروانه سربلند گردید و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سربگرن بندیده که بکفایت مهم چندیت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و پالغانخان و چندی دیگر از بندهای که طوی که خدای آنها بود خلعت و به برخی اسب مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطای خلعت و انعام یک هزار روپیه کامیاب منابت گردید •

رسیدن پادشاهزاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوم شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده انجام که آن عالی نژاد بیا من هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند رای عالم آرای که رموزدان امراض دولت و جهانبها نیست چنان متاضا نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشی دامن کردار آن والاتجار غبار الودعصیان و مخالفت شده است بکچند بمکاتبات آن از دولت کورنش و سعادت حضور لامع النور مکروم بوده در گوشه خمبول بسر برند و در

زاربه وحدت از شر اغوا و موعظه اغرای شور انگیزان شیطان منش در مهک امن و آسایش بوده روزگار فرخنده بعنایت مهرند بنابران مجسم روز بخت و پنج شعبان بموجب حکم اشرف الله یارخان داروغه گرز برداران بشکر پور که آن روی آمد جوی امت رفته ایشانرا از راه دریا سلیم کده برای بودن آن والا گهر مقرر شده بود رسانید و حراست و خبرداری ایشان بمعتمد خان خواجه سرا که در پیشگاه خلعت مورد انتظار اعتماد است تفویض یافت بیست و هفتم از وقائع مستقر الخلافه اکبر آباد بمرض همایون رحمت که ذو الفقار خان که از بنگاله کونتناگ برآمده در اثنای راه آزارش اشتداد نموده بود و بدان جهت از خدمت پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده در مستقر الخلافه ماند جهانگردان را پدرود نمود چون از بندهای درست اخلاص شهاست منش بود حضرت شهنشاهی را خاطر مبارک قرین تأثر گردید درین اوقات راجه جیصنگه بعطای خلعت خاص و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر سربلند گردیدند و راجه راجروب که با رعد انداز خان و دیگر اتواج منصوره چنانچه گزارش یافته بمهم سری نگر قیام داشت و درین ایام بعابر بعضی مطالب پادراک شرف حضور مامور گشته بود دولت اندوز ملازمت اکمیر خاصیت شد و جانباز خان و پردلخان و آتشخان که به همراهی بهادر خان به تنبیه بهادر بچکوتی تمیین یافته بودند و اندر من و مترسین بندیده که در ملک کومکین موبرگرن منظم بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیگ مخاطب بارادت خان که از قدیم ایام بخدمت پادشاهزاده محمد سلطان

معین بود جبهه حامی آستان خلافت گشته بنا بر وقوع تقصیر در
مهارست آن والا نژاد مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد •

آغاز سال سیوم از سنین دولت دارایی عالم گیری

مطابق سنه هزار و هفتاد هجری

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بگام هوا خواهان این
سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود
قدوم فرخنده ماه میام میمنت بخش ایام گشته سرمایه نزول
برکت آسمانی و پیرایه حصول سعادت جاردانی شد و شب مه
شبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده
سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرانی خدیو جهان و خلیفه
زمان بفرخی و فیروزی و نیک اخترى و بهروزی آغاز شد و دگر
باز آفتاب فوز و فلاح و سداد و صلاح بر روی عالم و عالمیان باز گردید و
اشاره والا بصدر در پیوست که ناظران امور سلطنت و پیشکاران
پیشگاه ابهت و تترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس
میمنت قرین که هر ساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته
مقرر و معهود گشته پیردازند و دولخانه مبارک خاص و عام و انجمن
خاص غمخانه را بدستور مال گذشته آیین دولت و اقبال بسته اسبک
دل بادل که چهر برین چون ماهیت زمین سایه نشین و داماش
تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام بارچ عظمت و
احتشام برافرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت
پرتو که جلوس ثانی بر اردونگ عظمت و کمرانی دران روز واقع

شده آغاز جشن کرده آنرا بید فرخنده نظر متصل حازند درین
اوقات وزیر خان بصوبه دارى مستقر الخلافه اکبر آباد از تغییر منصب
خان معین گشته بعنایت خلعت خاص و احباب عراقی باماز طلا
و جمهر مرصع باعلاقه مروارید و نخل خاصه با ماده نخل سر بلندى
یامت و قاسم خان از مراد آباد و اله وردیخان از مهنرا رسیده
دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الفه خان که بموجب حکم
جهان مطاع از صوبه کلل آمده بود و باقر خان که از فوجدارى بهکر
معزول شده بود باستیلام عقبه مظهر رتبه مقرر شدند و ایرج خان از
کوسکیان مالوه بفوجدارى بهلمه از تغییر راجه دیبى سنگه بلدیله
تعیین یافته از اصل و اضافه بمجلس دو هزارى دو هزار حواز
سرفراز شد •

ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این جشن فرخنده بسمی کار گذاران بازگاه
حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت اثر
سوانح چهاردهم خرداد که وقوع این بزم معهود دران روز خجسته
معهود بود در دولت خانه مبارک هزار الخلافه شاه جهان آباد محفلی
دلگشا و انجمنی والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط
گسترده شد و اسباب خرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای
اقبال هنگامه عالم آرای و طرب پیرای از سرگرفت و بزم افزوز
دولت پیشگاه ایام را بزبور تجمل و احتشام آیین دست نخل
مراتب و ملاصق را از فیض بهار تربیت بادشاهی موسم نشو و نما

رسید و نهال آمال و آمانی بقطره نشانی محاب الطاف و مراحم
خسروانی دیگر باره سر جنبی آغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان
پیرانی و آرزو امید را وقت حاجت روانی آمده لمؤلفه • نظم •
دیگر تازه شد رسم عیش و سرور • جهان گشت لبریز ذوق و حضور
شنیدند از هم زمین و زمان • ز تو مرده عشرت جاودان
فلک دهر را باده کلم داد • طرب دست بیعت بایام داد
و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با فروشان الهی دولت
خانه خاص و عام را از فیض قدوم والا غیبت بخش مهر اعلی
ماخذ چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق مریر مرصع نگار
گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیان گسترده صدای نقاره نشاط
و غلغل کوس شادی و طلطنه شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی
بمجامع سالکان مجامع انلاک رسانید و آهنگ تحیت و نوای
تهنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمره انسیان بپرخ برین رحمت
تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه برخویش
افروغ و چتر از فرمینت نرق نرقدان سای خلیفه زمین با مایه
بال هما دعوی شرف و مباحث نمود بهرام بر نهیب بر بام پنجم
فلک برای توزرک این جشن فرخنده کمر خدمتکاری بر میان
یست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین مهر بقصد هنگامه
آرایی و طرب سازی برامشگری و نغمه پردازی نشست بخت که از
خدمتگاران این سلطنت آسمانیست باین خجسته مقال نا خوانی
آغاز نهاد • لمؤلفه •
شاه گهر محیط اجال تونی • آرایش بزم جود و انضال تونی

هر روز ییاری بعیش انجمنی • که اورنگ نشین بزم اقبال تونی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودانست بلب ادب زمین
عبودیت بوسیده بعرض این مضمون لب کشاد • لمؤلفه • نظم •
از جشن تو بزم دهر آرایش یافت
واز عدل تو چشم غنچه آسایش یافت
در عهد تو از شکوه و زیب و زینت
هر چیز که میکرد جهانخواهش یافت

القصة این جشن سلطانی و انجمن دولت و کسریانی بنوعی انعقاد
یافت و بعنوانی تمهید پذیرفت که مشاهده ترتیب و توزرک و
زیب و آرایش آن هوش ربانی حاضران و حیرت فزای ناظران
گردید شنشاه کام بخش کرم پرور با جهانی قدر و عظمت و شوکت
و نمرعانی چند دران محفل خلک مثال بر اورنگ حشمت و جلال
جلوس سعادت فرموده با حیای مرام لطف و بخشش و انافه
آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرمان کف احسان گشوده دامن امید
اهل تمی را لبریز گوهر صدعی ساختند و از آنجا بانجمن خاص
غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگی تمام یافته
بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون نیز معانی مریر آرا
گردیدند از شرافت لطائف اقبال آنکه درین روز عالم از روز خبر از
بنگاه رسید که ناشجاع و غیم العاقبة که از صدمه صولت و احتیالی
جلود قاهره چنانچه ایمانی بآن رفته رخت ادبار از لاندۀ بجهانگیرنگر
کشیده بود آنجا نیز از سطوت جیوش نصرت آیات مجال ثبات
نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل منه ثالث از جلوس

همایون حضرت شاهشاهی است بولایت رخنگ آواره گردید و هر
تا سر مملکت و صبح بنگاله از گرد شورش و انساد او پیرامنه بحیطه
ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مزد دولت
انرا اولیای سلطنت و لهجای خلافت را مسرت بر مسرت افزود
و بنازگی ابواب بهروزی و کمرانی بر روی این دولت آسمانی
کشود و غبار فساد از مرآت حشمت زدوده شد و خار عذاب از مرابستان
ابهت دروده گشت خیل متنه منبزه و سلك اصلیت منتظم گردید
ملک بقرارگاه سلامت و سید و سلطنت باوام جای جمعیت فراهمید
هوای فتنه و شورش از دماغ پندار و نمودر مخالفان بیرون شد و مواد
نزاع خصم بد کمال بقطع و فصل تبغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
خیر اندیش را نقش مامول بر صفحه حصول دردمت بهست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست
و عنقریب کلک حقائق نگار بعد از تمام داستان این جهان جهان
پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال جا بجا بر مبدیل اجمال و ایما
گزارش یافته خواهد پرداخت باجمعه درین جشن مسعود که مدت
ده روز امکان داشت عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال
همکنان گشته دور و نزدیک و خرد و بزرگ بمراحم والا و مکرم سترگ
کمیاب شدند نخست رخشنده گوهر محیط حشمت تا بنداخته
«چهر معظم بادشاه زاده ارجمند والا قدر محمد معظم پیرحممت
خلعت خاص و سریند مروارید که دانهایی لعل ابدار نیز دران منتظم
بود شرف اختصاص یافتند و نخل ارجمند گلشن سلطنت نهال

بروهند چمن خلافت بادشاه زاده جوان بخت محمد اعظم بعیای
در عقد مروارید با آویزه لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
گشتند و معظم خان بعنایت ارمال خلعت خاص و خنجر مرصع
تارک میاهات انوارخت و براجه جیسنکه و خلیل الله خان
و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان و امیر خان و
اصالت خان و تقرب خان و غافل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
و ارکان دولت پایدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
و مناصب و ترتیب و تبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
شد و امیر الصرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
کابل و دیگر امرای اطراف و عمددهای صوبجات و حکم و ریاست
بعنایت ارمال خلعت مرصع افتخار اندوختند و پشماسی اهل
فشاط و نغمه سنجان آن محفل اندیسات خلعتهای و نگارنگ عطا شد
چنانچه درین ده روز جهان افروز قریب شش صد سمت خلعت از
خلعت خانه جود و احسان بادشاهانه زیب قامت افتخار بند های
سده خلافت گردید و جمعی کثیر و زمره انبوه باضافه منصب و
دیگر عطایا و مواهب مرفرازی اندوختند از انجمله امیر خان پیرحممت
یک زنجیر فیلی و مرتضی خان بعیای امپ با ماژ طلا وصف
شکن خان پیرحممت امپ با ماژ مطلق سر بلندی یافتند و تربیت
خان بصوبه دار پی ملتان از تغیر لشکر خان منصوب شده خلعت
مرفرازی پوشید و لشکر خان بصوبه داری تبه از تغیر توان خان
معین گشته بعنایت ارمال خلعت و فرمان مرحمت عنوان شعر

باین معنی عز امتیاز یافت و منصب راجه سجانده که بقدیده که
 سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود باضافه پانصد سوار دو امپه
 سه اسبه افزایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار مبالغی گشته در ملک کومکبان صوبه کابل
 انتظام یافت و راجه رکنفاته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
 پانصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه شاه قلینخان
 بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و الله یار خان بمنصب دو هزار و
 هفت صد سوار و بعد انداز خان بمنصب هزار و پانصدی شش
 صد سوار و رام سنگه وک رتن را تهر که در ملک کومکبان بهادر
 خان صوبه دار اله آباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و مید
 حامد وک مرتضی خان بمنصب هزار و سه صد سوار مقبول
 عاطفت خسروانه گردیدند و میر روح الله ولد خلیل الله خان بخطاب
 خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و
 التفات خان باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار
 میامی گشتند و بهرام وک قزلباشخان مرحوم که سابق از منصب
 معزول شده بود مورد انظار التفات گشته بمنصب هزار و شش صد
 سوار مقرر گردید و سالیانه فاخر خان که سی هزار روپیه بود
 باضافه پنج هزار روپیه افزایش پذیرفت و میر عماد خواهرزاده خلیفه
 سلطان که از نیک اختری و معادیت یابوری بعزم بندگی درگاه
 خلافت پناه از ولایت ایران آمده درین اوقات به تثلیث صد خلعت
 چهره طالع برافروخته بود بمنصب خلعت و خنجر مرصع و شمشیر
 با ساز میثاکر و اسب با زین و ساز مطه و انعام نوازده هزار روپیه

و منصب هزار و دو صد سوار مرمایه کمرانی اندوخت و میربانی
 وک میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد
 خلیل الله خان بمنصب ماده فیل کامیاب عنایت گشتند و
 شمشیرخان از کومکبان صوبه کابل بهرامت حصار آن دار الملک
 انبال از تغییر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب
 بار صادر شد و رحمت خان بخدست دیوانی بیوتات حضور قمع النور
 از تغییر مقیم خان و خانمذکور بدیوانی صوبه کشمیر از تغییر محمد
 عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و
 اسمعیل بیگ کرمانی بخشگیری اول احدیان از تغییر بعد انداز
 خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار و نظر بیگ چیده
 که داروغگی نقارخانه باو مفوض شده بود بخطاب نویت خانی
 نوازش یافت و هرجس کور بقوعداری بعضی از مجال ولایت
 دهندیره معین گشته بمنصب امپ میامی شد و شیخ بهاء الدین
 از اولاد اسماعیل قدرد اولیای عظام زنده اصفهانی کرام قطب ربانی شیخ
 بهاء الدین ملتانی قدس سره العزیز بعنایت خلعت و ماده فیل
 و انعام یک هزار روپیه بهره اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص
 شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر
 سید جلال مغفور بمنصب خلعت ناخره کسوت امتیاز پوشیدند و میر
 ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن قاینی بواسطت
 ماضی خان دولت ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه
 کامیاب مکرمت بادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلات را که
 سرآمد نغمه سربان پایتحریر خلافت مصیر و درین خود منفرد

و بی نظیر است عطا شد خسرواده بزر منجیده هفت هزار روپیه که هم سنگ او برآمد باو عطا فرمود و سی هزار روپیه بوساطت صدر الصدر باریاب استحقاق و محتاجین و اُمراء اتقیا و صالحین مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه ضمیمه برکت این دولت گردون شکوه گردید و توکس از کپتانان فرنگ که درین ایام باستیلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرر سی خلعت و انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش پادشاه گردیدند و شیع قطب و انطاکیون چیله هریک بانعام بمهرز روپیه مبلای گشت و پنج هزار روپیه بغضه سنجان و مردو مرایان این جشن مسعود عطا شد و درین بزم عالم امروز پادشاه زادهای کامکار بخت پیدار و نوینیان رفیع مقدار اقامت رزم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند از آنجمله اختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و مامداری پادشاه زاده ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی از جواهر و اسب و نفائس اتمه و اتمه بنظر اشرف رسیده پنجاه هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و مومع آلات و اسباب عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن شد بنظر همانون رحابیه و قاصم خان موالی عصف هزار روپیه از جواهر مرصع آگت پیشکش کرد و اله وردخان و هوشدار خان هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیرخان و ناصرخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر اکبر اثر رحابیه و ابراهیم خان زمین مرصع با ساز و لوازم آن و

تغریب خان بکمراسپ عربی با ساز طلا گذرانیدند و محمد امین خان میر یخشی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عمدتای بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سائر نفائس و مرغوبات بنظر مهر انور در آوردند و همچنین از جمیع امرای اطراف و حکام صوبجات در خور حال پیشکشها بنیایه سریر گردون نظیر رحید و خوانهای زر و مین نثار و پیشکشهای شایسته و جزوار از جانب پرده آزای هودج عزت مملد نشین مشکوی ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم و دره نازده بصر سلطنت نخله طینه گلشن خلافت ملکه ثریا جناب زیب النما بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال و مقدسات مشکوی ابهت و جلال بانوار نظر اکبر اثر زیور قبول یافت و همگی بکارم عالییه و مواهب سامیه عز لخصاص یانند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده باشاره معلی یک مرتبه بر کنار دریای جون محاذی دوسن مبارک چراغانی که از شمع بر روی زمین ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دوم باره چراغان گشتیا که بدستور حال گذشته باهتمام متصدیان مرکز پادشاهزادهای ارجمند کامکار و گماشتهای فوئینیان عالی مقدار در کمال خوبی و پذیرایی مرانجام یافته بود نظر قریب تماشاگران شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مصرت فزای خاطر ملکوت قاطر گشت و در همین ایام عزایت پادشاه ابرکف دریا نوال بمقامت موم بر شکل نخل پرومند گلشن عظمت نهال سعادت ثمر بوستان حشمت پادشاه زاده ارجمند محمد

معظم و نونیان والا مرتبت و امرای رفیع منزلت را بمطای خلعت
بارانی عزا اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم خرداد
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در انشای این
جهن مصمود جهانیان را بتازگی مؤده خرمی و بشارت خوشدای
هاد اختر مراد از مهر امین دمید ماه سعادت از نالک عزت تابان
هد اطفال آسانی و آمال بعید دل امروز حصول و انجام پیوستند
و آرزویشان زمیم طرب از صوم انتظار بر آمده بر ساط نشاط نهشتند
ماه نو چون زهره جبینان غرقه نشین از منظر قصر زمردین مهر
گوشه ابروی التفات بمنتظران عید امید نمود چرخ پیر از مرط
شادمانی مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب دست در
حفا گرفت بکلید هلال درهای شادکامی بر روی عالمیان کشاده
شد و از طلعت ماه منیر طلوع انوار عشرت و کامرانی آشکار گردید
غریب کوس شادباده و طمطراق شک خسروانه پرده کشای گوش زمانه
گشت و طنطنه تهنیت و زمزمه مبارک باد از زمره خاکیان بمسامع
انلاکیان رسید بهجت قدوم عید اسلامی با نشاط جشن شهنشاه اسلام
مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آسبزش این دو هنگامه سر
گلپای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تابش
مباح فرخ رواج عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
امروخت نونیان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
مهر مدار در عتبه والای سلطنت و سده علیای خلافت حاضر
آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت ایجا آوردند و شهنشاه
موفق موبد دین پرور که مرتامد این ماه مبارک اثر بادای صوم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرزبات و معادات و تذکر
و طاعت و شب بیداری و خیر و مبرت و پرهیزکاری و التزام موالج
انعال و اهتمام بهرائف و طائف و اعمال و اشتغال بتقوت کلام
ملک عالم و سلوک جاده سلک حضرت خیر الانام علیه و علی آله
کرائم الصلوة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده
بنوره و آئینی که معمول این دولت خدا داد است بر فعلی کوه شکوه
مهر مانند که تخت مهر فروغ طه از کوه پشت آن برگ اوزنگ
زین شفق از چرخ نیلوفر بی سطوع باره تلمع و روشنی بخش
ایاق بود سوار شده بادشاهزاده نیک اختر و آله گهر سوده شیم محمد
معظم را در عقب حرم مبارک جای داده بمیدگاه توجه فرمودند و
نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاشرت ساعتی در محفل
معادت اساس خاص و عام بر اوزنگ کامرانی و کام بخشی نهشته
خوشید مان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت اموال جهانیان
کستردند و ابروار از فیض عام مکرمت و انعام حدائق امید خلائق را
سر مینو شاداب گردانیدند و تا دو روز بعد از عید مراسم جشن و سرور
و تمهید و قواعد عیش و سرور مهید بود و درین ایام فام خان یعنایت
خلعت خاصه و اسب با ساز طه مباهی گفته بمراد آباد که جاگیر
او بود مرخص شد و آله و درخان بمرحمت اسب با ساز طه سر بلند
گردیده رخسار معاودت بمتهرا یاست اکنون کلک سوانح نگار مرشده
و نافع حضور قدسی سرور را اینجا گذاشته بتکارت حقائق ممالک
شرقی و شرح حال تاشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و محاربات
امواج قاهره که پیاشلیقی بادشاهزاده عالیقدر و الانوار محمد سلطان

و عمدة الملك معظم خان در ربیع الثانی نخستین سال جلوس
 همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود میپردازد
 و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از
 بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانح دولت
 امرا را که قبل ازین در طی این دفاثر ماثر نصرت جا بجا بطریق
 لجمال مذکور شده بر حیل تفصیل گزارش میدهند تا ناظران این
 مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش
 باطل گال و قوت بازوی بخت و نیروی هر بنجه اقبال این برگزیده
 الطاف قادر بهمال گماهی آگهی یامته عبرت اندوز کارخانه ایجاد و
 خبرت پذیر تقلبات نهأ کون و فساد گردند بر متبعان میر و اثار این
 دولت گیتی مدار پوشیده مباد که آن بیخرد و تیره رای بعد فرار
 از اله آباد چون به بنارس رسید از بیداشی و باطل اندیشی اراده
 کرد که در بهادر پور که در نیم گروه بالای بنارس برکنار دریای گنگ
 واقع است حصاری کشیده مورچالها بچند روزی چند انجا قدم
 ثبات نهاده حتی القدر همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو
 تنگ شود با منتظران نواره راه فرار پیارد و بهادر پور سرزمینی است
 که آن برگشته بخت ادبار قریب قبل ازین در ایام بیماری اعلی
 حضرت که بهوس خود مری و استنقال لشکری فراهم آورده بهمت
 اله آباد می آمد بصوبه دید رای ناقص انجا رحل اقامت انگنده
 حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا
 از عساکر باد شاهی که بسرنوی سلیمان پیشکوه بر سر او تمهیدین
 یامته بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامه هفتاق نگار در

اوائل این صحیفه دولت مجله ایمانی بان نموده القصه باین خیال
 خام های تجلدوران مقام استوار کرده شروع در کشیدن دیوار و بستن
 مورچال نمود و از قلعه چفاده که هنگام آمدن باله آباد بقصر آورده
 بود هفت توپ کلان بر آورده در مورچالها نصب نمود و کمان فرستاده
 بود که دیگر توپها از آن قلعه بیابورند درین اثنا طنطنه وصول پادشاه
 زاده نامدار و اتبار محمد سلطان و معظم خان یاعساکر گردون شکوه
 بدو منزلی چفاده شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تنزل یاست
 و توقف در بهادر پور مصلحت ندیده بکام فرار بهمت پخته شتابت
 و بیست و هفتم جماد الاولی بظاهر آن بلده رسیده قریب خفت
 و خواری در هین مذلت و شرمساری آنجا نزول نمود از کور
 های بی هنگام آن بیخرد و تیره ایام آنکه در خلال این احوال بر
 اختلال که ناموس حشمت و موری بدست لجاجت و فتنه پروری
 بیاد داده شاهد ملک و دولت ازو فراق می جست و عروس بخت
 و اقبال طلاق می طلبید در پهنه داعیه کدخدا کردن پسر از خاطرش
 سر برزد و صبیغه فر الفقار خان قراما نلورا که برسم گوشه نشینی
 آنجا میبود بمنف و تکلیف تمام برای زمین الدین سید ناخلف
 خویش خطبه نموده بقید ازدواج او آورد و از انجا روانه پیش
 گشته ششم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
 بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
 و انغانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلده مذکوره
 در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریان و از طرف دیگر بکوه
 که ماصله فیما بین یکا گروه و ربع جریبی است متصل ساخته اند

و خندنی حقیر نموده و نا شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر سی گز برجی ساخته بود و خندق آنرا بآب رسانیده بعد از وصول بآنجا از مصالح طلبی و باطل اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن محل اقامت انداخته خواست که روزی چند آنجا قدم جرات افروز سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین هوس خام و سودای ناتمام مورچانها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توپخانه که در نواره داشت مستحکم گردانیده و راجه بهروز زمین دار که برپور چون بظاهر بنابر مصلحتی مماشائی با آن تیره اختار برگشته روز میکرد و خود را باو متفق و امین نمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بمهدی راجه مذکور گذاشته با اعتماد موافقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون پادشاهزاده ارجمند عا لیقدر محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کپهانستان راه تعاقب آن به عاقبت می سپردند اواسط جمادی الآخره بمحده مونگیر قریب شدند از مصلحت منجی و حسن تدبیر اراده تسخیر مونگیر و محاصره آن که بطول می انجامید مستدرک دانسته قصد درآمدن از راه کوهستان کردند و راجه بهروز را بفیوض الطاف و مرام پادشاهانه بر فرض عبودیت و دولت خواهی و تهدید قهر و عتاب خسروانه بر تقدیر مخالفت و گمراهی پیغام داده بشاهزاده اطاعت و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجبات رفعت و اعتلای این دولت جاودانی همواره ساخته و پرداخته کار کفان آسمان نیست راجه مذکور از یازوی بخت و بهروزی طالع

مسلک مستقیم بندگی و خدمتگذاری و منهی قیوم دولت خواهی عبودیت شعاری اختیار کرده برهبری سعادت قبول رهنمونی جنود اقبال از طریق کوهسان نمود و افواج قاهره بدالات او مونگیر را طرح داده و کوه را در دست چپ گذاشته پرا دامن کوه که برپور که پیشه و جنگل است روانه شدند که از عقب ناشجاع در آمده کار برتنگ سازند آن تیره بخت چون برین معنی اطلاع یافت و دانست که اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند جنود مسعود از عقب رسیده راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنش به بنگاه که مقر اهل و عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و مقری جز آن نداشت متعذر خواهد گشت ارکان ثبات و استقامتش متزلزل گردید دست از آن مطلب بطرف و سعی بلیغ حاصل کشیده بیست و یکم ماه مذکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر قاهره باستماع این خبر از پیاله پور که قریب بیست کرده از مونگیر بسمت اکبرنگر حرکت پرا راست میل کرده معظم خان بمونگیر آمد که بند و بخت آن نماید و پادشاهزاده پیر مکان محمد سلطان با عساکر ظفر قرین تا برگشتن آخان اخلاص آئین دوان حدود اقامت نمودند و چون ناشجاع بموضع رنگامانی که از مونگیر سی و سه کوهه و تا اکبرنگر قریب پانزده کوهه است و آن نیز موضع مونگیر واقع شده که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است رسید و خبر میل کردن عساکر منصور پرا راست شنیده گمان برد که چون راه کوهستان متعذر عبور بود ترک آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند پرداخت در آنجا باز بهمان خیال ناصد و اواده پیرویه که در مونگیر

کردند هوای قرار در تنگ داشته و سودای اهنگ مدافعه و جنگ در سرانگند و دیگر باره دیواری چون بنای همت خود صحت بنیاد از صحت دریا بر آورده بکوه رسانید و پانزده روز آنجا اقامت گزیده با استحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون خواجه کمال افغان که زمین دار بیربوم و چاک نگر بود بنابر مطالب و مدعیات زمیندارانه بظاهر با او دم موافقت میزد آن بی بهرا جوهر عقل و رای از خام طمع کز او را بر معامله راجه بهروز نیاس نکرده بحکم (الفریق بتشخیص بکل حشیش) بظاهر اتفاق و هوا خواهی او مستنون شد و امفندیار معموری نوکر خود را باو همراه کرده بموضع بیربوم فرستاده که حد راه سپاه ظفر پناه شده بگذارند که از میان بیشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجمله معظم خان بموگیر رسیده بنظم و نسق شهر و قلعه پرداخت و تاتمیین قلعه داری از حضور اسمع النور محمد حسین سالدوز را بحراست قلعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت نموده به بادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان بیربومست و عساکر منصور از پباله پور بدستور پیش برآه بیشه و کوه متوجه مقصد شدند و از آنجا که خواجه کمال را تدبیر در صحت و عقل مآل اندیش بود و از کار شغلی و مصلحت دانی مود خود از زبان میدانست بعد از رسیدن افواج جهان کشا به بیربوم در راه دادن عساکر بادشاهی و سلوک جاده بندگی و دولتخواهی بطریقه راجه بهروز عمل نموده باولیای دولت آثار مخالفت و ممانعت بظهور فرمائید و خود آمده بیادشاهزاده والا تیمار ملازمت نمود و جنود قاهره اینجا نیز بهمان

معاون که از موگیر عبور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته برآودان کوه طریق نصرت پیمودند و امفندیار چون خواجه کمال را با احبابی سلطنت متفق یافت بی نیل مطلب معاودت کرد از سوانخی که در خلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی داد قضیه شورش الگیزی و نفلق پزوهی راجپوتان خلاصت کیش و جدا شدن آن گروه تا عاقبت اندیش است از جلوه معمول تبیین این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ اجمیر باها رسیده از اجتماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی و مذهب جوئی غبار نفاق و دورویی بر چهره احوال شان نشسته بود بعد از روانه شدن عساکر منصور از پباله پور کفور را سنگه ولد راجه جی سنگه و راو بهار سنگه هاده با اکثر آن فرقه ضلال مدل امر سنگه چندارت و گرد هر داس کور و چتر بهوج چوعان و شیر سنگه روتله و برادر من کور از بیداشی و کوه اندیشی بی تحقیق حال و معاطه سوه مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزاده عالی مقدار محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدست ایشان نمی آمدند و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی فا سزاوار که نصیب دشمنان این دولت پایدار باد شهرت داده برهمن جمعیت دلهای صحت عقیدت را گردیدند و از دهم رجب که لشکر ظفر اثر در دوسنزی بیربوم بود تغییر فاحش در سلوک پیش گرفته هنگام نزول در جای که برای هر یک

(۲ ن) بیر سنگه روتله

مقرر شده بود فرود نمی آمدند و همگی اجتماع نموده دور از لشکر
گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را در میان گرفته
عقب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره در
سه منزل از بیربوم گذشته بود اتفاق نموده روی دولت از همراهی
جیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت و معارفت
شمارند و شاهزاده عالیقدر و معظم خان بمقتضای مصلحت متعرض
احوال آنها نگشته جزای حرکت ناهنجار آن چپالت ملشان
جسارت شعار را بقهر و عتاب بادشاهانه حواله نمودند و اصل ازین
معنی منزول نشده باعثان جنود عون الهی و اعتماد اقبال
بیزوالی شاهنشاهی روانه مقصد گردیدند بالجمله ناشجاع بعد از آگاهی
بر گذشتن عساکر جهان کشا از بیربوم هوای مقاومت و معانعت
از سر بیرون کرده ناچار و ناکام باجنود نکبت نرجام از رانگامائی
روانگه اکبر نگر شد و اوائل ماه رجب یا نجا رسید و چون از بیر تعاقب
انواج بحر امواج سفینه طمانت بگرد آب اضطراب داده فیروزی همت
و جرأت در باخته بود قرار استقامت و پایداری باخود نتوانست داد
و در اینجا مقاومت با عساکر ظفر مائر از اندازه قدرت و عدت خویش
نراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ از اکبر نگر برآمد
از شنائع افعال ناصواب آن بیخرد بهمناب که در خلال اینحال بارتکاب
آن و ببال دارین اندوخت کشتن اله وردیخان بود با میف الله پسر
خرد اوتبیدین این مقدمه آنکه چون میخواست که در گذر دو گلچینی

که دوازده گروه از اکبر نگر به سمت مخصوص آباد است از آب گنگ
عبور کند از شهر بر آمده در دو سه گروهی گذر مذکور نزول کرد
و سراج الدین جابری و نور الحسن را که از عده های او بودند
در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کار خانات و مردمش نمایند
و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخش کرد و مقرر نمود که او اهر
عب از دریا بگذرد چون آتش بادای عظیم میوزید و دریا بتلاطم
آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
بدایره خود آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکره قاهره
بموضع بلکبه که تا جای نزول او قریب هفتصد گروه بود رسیده
مقام داشت چون اله وردیخان از معامله فحشی و کار شناسی رقم
خداان و نکل از ناصیه حال آن خسران مآل خوانده این معنی را
متیقن نمود که بر تقدیری که به تگابی گریز و آوارگی از تیغ قهر
و مطوت مبارزان جیش اقبال آسان یابد لامحاله در دریا طعمه
ماهی و نهنگ یا محشور با دودام صحرای رخنگ خواهد گردید و
برهنمونی عقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش
برگشته بجنود مسموم پیوندد و درین هنگام که طنطنه قرب و وصل
انواج فیروزی لوا جگر کسل مخالفان و زهره گداز اعدا شده بود حصول
این مطلب را نزدیک بکار میدانست درین شب که ناشجاع از کنار آب
برگشته بخیمه گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر
مراجعت کرد و چون بسیاری از مردم ناشجاع که از بهبود حال و حسن
مآلش امید برگرفته آراسته جدائی داشتند باو متفق و همدانان
بودند و خود نیز جوقی از حیداه داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شور انگیز فتنه
 بروز بر سر او آیند بقدری جمعیت اتباع و همراهان بجنگ و
 مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون ناشجاع خبر
 برگشتن او بشهر شنید دران باب تدبیری اندیشید و خبرهای غیر
 واقع که فروغی از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت
 و آنروز نخست میرزا بیگ نام یکی از نوکران عمده خود را از راه
 بر سر او تعین کرد و پس ازان هرکس از سرداران و نوکران که
 بنظرش می آمد پی در پی میفرستاد چنانچه اکثر سپاه و مردمش
 پر دور منزل خان مذکور اجتماع کرده مقصد اشاره بودند که برخند
 از یورش نمایند و سراج الدین چابری دیوان خود را فرستاده بود
 که او را بلطائف و مدوید و استمالت و تهدید از اراده مخالفت
 و مقارقت باز داشته بهر عنوان که باشد پیش آن ادبار اثین بود
 چون خان مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن
 ناشجاع بشهر و اشتباه اکذیب باطله که آن بیخبر کوه اندیش
 شهرت داده بود جمعی که با او متفق بودند از کل ثبات و همت شان
 پستی گرا نیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن نزد آن گوهیده کردار
 داده بر عهد و قول نا استوار او دل نهاده با سیف الله پسر خره
 خود را بر اقامت سراج الدین از شهر برآمد درین حالت سپاه و
 مردم ناشجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند و برسم گناهکاران
 دستها بر پشت بسته در بیرون اکبرنگر که ناشجاع بآنجا رسیده
 در باغ خود فروز آمده بود پیش او بردند و آن تیره بخت تبه رای
 او را با پسرش بر نیلی نهاده همراه بشهر آورد و در منزل خویش

نزل ادبار نمود و بفتوی رای فتنه بروز و تحریک مغمضان کوه نظر
 چشم از عقاب یوم الحساب و باز پرس روز محشر پوشیده او را با
 سیف الله پسرش دران مقام بتیغ کین و انتقام از هم گذرانیده و
 دست تطاول و بیداد باخذ و نهب اموال او کشوده تمامی را
 متصرف شد و بنابر مصلحت سه روز دیگر در اکبرنگر بسر برده
 بیست و یکم رجب دگر باره برین خزی و نکال و رهین و زروبال از شهر
 برآمد و در دو کاجی از آب گذشته در سرزمین باقرپور که محافی
 آسمت طرح اقامت انداخت و مجموع نواره بنگاه که مدار جتک وترند
 دران ولایت برانست بحیطه ضبط و تصرف خود آورد و از باقرپور
 تا مقابل سوتی جا بجا مورچاها ساخته بنواره و توپخانه و سرداران
 و مردم کاری استحکام داد و یاه شاهزاده والا نژاد محمد سلطان و معظم
 خان با حنود گیپانستان سلخ رجب باکبر نگر رسیده نصرت و ظفر در
 دو کاجی نزول نمودند و چون مابین موضع مذکور و باقرپور در میان
 دریا سرزمینی مرتفع بود ناشجاع خواست که آن زمین را گرفته
 برخی از توپخانه با جمعی از سپاه فراز آن بر آرد که از آنجا باسانی
 توپ و تفنگ بر افواج قاهره اندازد و باین اندیشه شهنظام جوئی
 از مردم خود با توپی چند بکشتیها در آرد و بآنجا فرستاده آنها در
 حجاب ظلمت شب بران سرزمین بر آمده شروع در بستن مورچال
 و ساختن دمدمه نمودند و اهل نواره دست جرأت بانداختن توپ
 و تفنگ کشودند معظم خان همت اخلاص ترین بر انتزاع آن سر

زمین گماشته چون روز شد سعی کوشش بسیار چند کشتی سرانجام کرد و باین عزیمت مائب وقت شام باجمعی از مبارزان فیروزی اعتصام بگذار دریا رفت و چون اول شب باد اشتداد داشت و سیر کشتی منفر بود دریا پس از شب گذشته که باد ایستاد و طایم دریا غو نشست جمعی از بهادران جلالت آئین بران کشتیها نشانیده بسوی آن سرزمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را باز پس فرستادند و برخی دیگر دران سفائن نشسته رفتند و همچنین بمیامن کوشش و اجتهاد آخان اخلاص نهاد تا او آخر شب قریب دو هزار کس از تابینان او و چندی از بدوهای عمده بادشاهی مثل ذو الفقار خان و فتح جنگ خان و رعید خان انصاری و لودی خان و راجه سبجان سنگه بدلیله و تاج نیازی هر یک با تابینان خویش رفت و یست بیلدار و پاره توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اندام ثبات آنها لغزش پذیرفت و توپها را بر سفائن انداخته مانند خاشاک مچک سر از پیش موج گریزان شدند و مجاهدان فیروزی لوا بجای آنها آمده دران سرزمین علم نصرت بر امرآهتند و طرح مورچال انداختند روز دیگر اعدای تیره ایام با هئیت و جمیعت تمام با کل نواره بر سر آن سرزمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر روی آب آتش کارزار بر امرآهتند و عساکر قاهره نیز از مورچالها بمداومت پرداخته قدم همت از جای خود برداشتند و نیروی مردانه نموده چند کشتی را بتوپ زدند جمعی ازان خیل ادبار از کشتیها برآمده خواستند که با منتظران نواره برکنار آب مورچال

مازند تاج نیازی و جوتی از افغانان و گروهی از تابینان معظم خان بران جسارت منشان حمله برده آنها را فرصت تمکن و مجال قرار ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بدوهای بادشاهی و تابینان معظم خان رتبه جانفشانی یافتند و برخی از مقهوران را حقیقت حیات یگرداب فنا افتاد و پس از یکروز مدبران شقاوت اندرز دگر باره با منتظران نواره آمده بجنگ در پیوستند لیکن از سطوت و صولت بهادران فیروزمند مغلوب و منکوب گشته طرفی بنشستند و جمعی کشته و پاره مجروح گردیدند و چندی از مبارزان جلالت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گرفتن آن سرزمین بریده دست از اوینش کشیدند و همگی همت بر استحکام مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره نواره آنها برزی دریا سیر می نمود و گاهی بسمت اکبرنگر که محمد مراد بیگ باقشونی از جنود مسعود در آنجا معین بود میرفت و شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامه کوشش و جنگ گرم بود بالجمله چون در سمت دو کاجی و اکبرنگر دریا عرضی عرض داشت و ناشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپخانه نشسته بود و آنقدر نواره که جیش منصور بان عبور تواند نمود یافت نمیشد معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا چنان اندیشید که خود باشش و هفت هزار سوار از بادشاهزاده و الانزاد محمد سلطان جدا شده

بطرف سوتی که قریب چهارده کوه از اکبرزگر بسمت جهانگیرزگر واقع است رفته اجا بتدبیر گذشتن از دریا پردازد و عساکر ظفر مآثر از دوکچی تاسوتی جا بجا در کنار آب مورچالها ساخته در کمین انتهاز فرصت باشند بنابراین آخا ارات ائین با برخی از جیوش نصرت قرین بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقیدت پیوند بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسرانجام اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت طی قلیخان و با جمعی در محاذی دوناپور که قریب شش کوه از باقرپور بسمت جهانگیرزگر است تعیین کرد و بادشاهزاده بلند مقدار محمد سلطان با ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و جمعی دیگر از امرا و حائراواج نصرت پیرا در دوکچی قرار اقامت داده رویروی ناشجاع نشستند و آن باطل سبیز ننگه پرور نور الحسن را که از عدههای او بود با فوجی و برخی از توپخانه فرستاد که در مقابل سوتی نشسته بمراتب مداومت پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدوناپور معین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور عساکر منصور باشد و زمین الدین پسر بزرگ خود را باتمامی پردگیان و زائد اموال و اشیا بنانده فرستاد بالجملة معظم خان بعد از استقرار در سوتی بسرانجام نواره پرداخته قریب صد کشتی سامان نمود و شب و روز در کمین فرصت بوده مخالفان آنطرف دمدما بهتد هشت توپ گران پرفراز آنها نصب کرده بودند و بدوخته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دواب لشکر میبردید معظم خان در خلال این ایام خواست که دستبردی بمقهوران نماید بنابراین ده

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و جمعی از تنگچیان و مردم کوری بران نهانیده شبی روانه نمود که بآنطرف رفته دستبردی بکار برند کشتیهای مذکور چون قریب بمیان دریا رسید دیده بانان و قراوان نواره غنیم آگاه شدند و نواره آنها بمدافعه پیش آمده این فریق کوری ساخته بر گردیدند روز دیگر آخا عقدیت پرور دگر باره بآن عزیمت نصرت اثر بیست کس از بندگان پادشاهی و جمعی از غلمان خود برده در کشتی نهانیده در گرمگاه روزی که هوا در فحایت حرارت بود و اعلای غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت یافته دستبردی نمایند آن کار طلبان چالاک بصدد سیرج باد از آب گذشته بر مرتوپخانه غنیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند و بدلیبری و تیزدستی شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو توپ گران که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل گردانیدند و حالما و غانما معاودت کرده بغیرنگی اتبال بیزوال خدیو جهان اینقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از آنها بظهور آمد اعدای از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بندگان تعجب گزیده از مطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفتند چون باجماع ازین معنی آگاهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکراو بود بانوجی تازه بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه شگرف باقتضای تدبیر عساکر گردون مآثر را چشم زخمی روی داد و تبیین این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نهان چنان دستبردی نمودند و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بغایر غفلت ارباب عناد و شقاق در صحت نشین شد معظم خان را بخاطر

رسید که دستبرد ی بهتر از آن بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه
به چند روز بندهای بادشاهی را طلبیده قرارداد که نویتی دیگر
جمعی کثیر با استعداد تمام به کشتیا نهشته بر سر مخالفان روند
باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس
همایون خود بکنار دریا رفته زمره از دلبران و دلوران جیش محمود
را که مرداران و مردم نامی دران میان بودند بر کشتیا نشانید و
بصعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون
بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه نمود
چون درین نوبت اعدای غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت
بیشتر آگاهی داشتند و امداد مدافعت شده شب و روز لوازم حزم
و پاسداری و مراسم تیغ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که
سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصاصمت گشته بالشکری
شایسته و چند نایل مصت جنگی دور از مورچال عقب قدمها دو
کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رحیده دو سه کشتی
که از همه پیش بود اهتمام خان و گروهی دیگر دران بودند خان مزبور
و معدودی از مبارزان منصور پجحتی و چاکری فرود آمده بر مورچال اعدا
حمله آورگشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان
شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بر بالایی مورچال زدند بمشاهده
انحال مید عالم بآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده بیوفوت
که این زمره قلیل فرود آمده بانی در مدد نزول بودند و اکثر کشتیا
هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بگام مدافعت
پیش آمد مبارزان جلالت آئین باوجود قلت عدد قدم دلبری

مهرده دست جرأت بانداختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را
بر گردانیده نگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که
در کشتیا بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و
خورد قدم همت پیش کشیده کشتیا را برگردانیدند و از مجموع
نواره پادشاهی همین شش کشتی دران کنار ماند که برخی مردم
از آنها فرود آمده داخل مورچال شده بودند و پاره هنوز در کشتی
بودند مخالفان از مشاهده این حالت چیره دلبر شده بهمان هیئت
اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با وفادری
مصت باهنگ مدافعت برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل
مورچال شده بودند نگشته بر سر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و
فرصت غنیمت شمرده بازوی جدات و محاربه و پیکار کشودند
معظم خان چندانکه معی گرد که کشتیهای که از کنار برگشته بود
باز بکوسه آنها برود یا باینطرف آید که جمعی دیگر موار کرده بودند
فرماند صورت نصرت و درین اثنا که بهادران فیروزمند باعدایی
شقاوت پیوند گرم تلاش و اویزش بودند از نواره مخالف چند گوشه
جنگی از اطراف این کشتیا در آمده بر روی آب نیز مخدول
خاکسار آتش امروز پیکار شدند و بحر طونان خیز فتنه و ستیز
بنظام آمده حربی مصعب فیما بین روی داد و نهنگان بحر شجاعت
را با آن رویه صفان اویزش رستمانه اتفاق افتاد زبردستان برادر
منج جنگ خان که بارفقای خود دریکی ازان کشتیا بود باجمعی
از مخدولان که در گوشه بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده
بسیاری ازان گروه ادبار پزوه را مقنول و مجروح ساخت و جنگ

کنان از میان گوشها برآمده بکسرم تفتنگ و در زخم تیر برداشت و چند کس از همراهانش نیز زخمی شدند و شهباز و شریف برادران فتح جنگ خان و رستم و رحول برادر زادهای خان مذکور و جمعی دیگر از اقربا و تابعان او که در کشتی دیگر بودند برخی فرود آمده بمداومت اعدا پرداختند و مابقی در صدد فرود آمدن بودند درین اثنا فوجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدو رستم سوار فیلی پیشاپیش برانها حمله کرد و فیلی بآب درآمده بر سر کشتی رسید این دلیران جانهار سرد وار دل بر هلاک نهاده آنچه نهایت مرتبه سپاهگری و جانشناسی بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بحیار شهباز را فیلی بصدقه دندان از هم گذرانید و رستم و رحول با جمعی دیگر جنگ کنان برتبه والای شهادت فائز گشتند و تنی چند که مجروح گشته از تلاش و ترده بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند حاصل که دوان موقوف قیامت اثر و موج خیز حادثه و خطر جمعی کثیر را آب هلاک از سرگذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب اجل فروشد و بعد از وقوع این کارزار مخالفان نابکار بر سر اتمام خان و گروهی که پیشتر از کشتی نزول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند آن دلاوران شهامت پرور که جان نهانی را در راه بندگی پیرایه بقای جاودانی و سرمایه عمر فانی می شمردند بازوی بصالت و دلیری کشاده خرید متاع نیکنامی را نقد روان برگف همت نهادند و تبع گین از لجام قهر کشیده داد سعی و جلالت دادند لیکن چون پیاده بودند و از عقب کومک نرسید و فیان غنیم از اطراف بر آنها حمله کرد اتمام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت در باختند

و جمعی دیگر را اعدای هجوم آورده دستگیر ساختند القصه پس از وقوع این مقدمه یچند روز چون موسم برشکال نزدیک رسید بود باران مر شده بمیانجی ابر قطره بار غبار بیکار فرو نشست و کثرت بارش و طغیان آبها باعث غمود لیران جدال و قتال گردید و از طرفین بساط محاربه در فرودیده بسر انجام اسباب گذرانیدند ایام برشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزاده عالی تبار محمد

سلطان و رفیق به پیش ناشجاع قننه شعار

و شرح وقایعی که بعساکر ظفر پناه روداده

چون اینک جهان آرا خواهد که یکی از برگزیدههای خویش را که جمال عظمت و کمال جلالتش از نظر ظاهر نگر صورت بینان در نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و بلطائف توفیقات و شرائف تائیدات شان معنوی و فز ظل الهی او را بکنه عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل ظاهره براهین باهره کمیاب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد معلوم قدر و منزلت او راه برده چراغ بینش از مشعل هدایت بر افروزند و سرمایه آگهی بصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار توفیق از ظهور بدائع وقائع و جلائل احوال اندازه مواهب و الطاف ذوالجلال در باره خود گرفته دست اعتصاب و تامل از عروقه رفقی توکل بر نداده و همواره همت والا بشکر نعم والای نامتناهی آلهی گمارد باقتضای

حکمت‌های پنهان که در صنوح حوادث نشأ کون و فساد و دیعت نهاد
گاهی در سعادت دولت آسمان و فتنش غبار حادثه ناملازم که با صر
آشوب ظاهر بینان و توتیلی دید؛ دانش هوشمندان باشد بباد
داسن مصلحت بر انگیزد و احبابی سلطنت و اولای خلانتش را
بحدوث سانحه نا مرغوب که غافلان اسرار حکمت ایزدی آن را از
موید عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین
اقبال شمارند امتحان نماید تا چون عقول و افهام از باب الباب در
تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حلول
آن واقعه از جاده ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسله عذایب
ازلی که همواره کفل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسمانی
شکوه همت بجنبش آمده بچاره گری و کار سازی پردازد و بحمل
آن عقده دشوار قوت بازوی بخت کسار او بر همکنان روشن و اشکار
سازد از شواهد و نظائر صدق این مقال در مدارج ظهور نیز ایهام
و جلال خدیو جهان و خلیفه زمان قضیه مخالفت و طغیان بادشاهزاده
عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی
داده موجب حیرت آرا و افکار شد و بآن نسبت فی الجمله و هن
و اختلالی بعساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایه نخوت و عز
مخالفتان گردید و آخر الامر امداد لطیفه تائید الهی و رهنمائی
انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تبار خلاف اندیش
را از تیه عصیان و گمراهی بر آورد و مسجد را نیروی طالع والای این
خدیو انفس و افاق پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بنور
بذیش بر انروخت تبیین این غریب واقعه آنکه چون درین مدت

باشجاع از روی عذر و مکیدت بارسال رحل و رسائل و تمهید
تسویات و تخلیفات که در نفوس جوانان نا تجربه کاران حریج الذائیر
احمت باغواهی آنشعبه دوحه سلطنت میکوشید و به نیرنگ تلخیص
و تردیر اسون مکرو فریب میداد و حرف تزویج صبیحه خود با آن
والا نژاد در میان آورده بود و نیز بعضی مفسدان واقعه طلب میانه
ایشان و معظم خان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای پیش بینی
و کار آگاهی او را در سرداری عساکر نصرت شعار کمال استقلال و
اختیار داده بودند غبار نقاز انگیزنده همواره بنامی و غمازی
و جنبش انگریزی و فتنه سازی می نمودند درین وقت آن عالی
تبار را بنابر مقدمات و همیه اندیشیهایی فاسد بخاطر راه یافته این
معنی عاوه مراتب اغوا و افغال مخالفان گردید و از حامی و
جاهلی ارتکاب امری که سزاوار آئین دانش و هوشمندی و
شایان شکوه حشمت و سربلندی نبود نموده چهره دولت و سعادت
خود بفناهن مخالفت خراشید و اراده گردیدند بناشجاع و موافقت و
معاونت او پیدنهان خاطر ساخته باین قصد نامواب و عزیمت
نالایق شب بیعت و هفتم ماه رمضان دوم سال از جلوس همایون
با امیر قلی داروغه توپخانه و قاضی علی میر توزک خویش که
محرم این راز بودند و دوسه کس دیگر از خدمتگذاران بر کشتی
نشسته از آب گذشتند نا شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انبساط
و استیشار عظیم نمود و بلند اختر پسر کهنر خویش را با جانی بیگ
که سرخیل عمدهای او بود باستقبال فرستاده قدم ایشانرا باحراز
و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایه رونق کار و بهبود

حال خویش دانسته با منظرها و یکدلای و اعتضاد موافقت آن راه
نزد مستوفی گردید و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بجلود اقبال
راه یافته سپاه ظفر پناه بهم برآمدند و بند های بادشاهی را دل از
جایی رفته بازوی همت بمستی گزائید و ناشجاع لشکری با برخی
از نواره بدو گاهی فرستاد که از اشیا و اموال و کار خانجات و لشکر
شاهزاده هر چه توانند بآفری آید ببرد معظم خان همان شب از
سلوک این قضیه آگاهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عیان
نبات و سکون از کف داد و املا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای
عبودیت از جاده مستقیم اخلاص و دولت خواهی بیرون نهاد و
فردای آن بقصد جبر این حادثه از روی کمال سرداری و عبودیت
عماری جریده از موتی خود را بدر کچی رسانید و لشکر نصرت
لشکر را که از وقوع این سانحه سر رشته استقلال از کف داده بودند
ضبط و نسق کرده با تمکلت و دلداری همت بخفید و جمعی از
مخالعان را که چرگی و چیره دستی کرده با نواره بقصد بریدن کار
خانجات و لشکر شاهزاده باین طرف آید آمده بودند از آنجا دفع
نموده خائب و مغلوب ساخت و کمر اخلاص و بندگی بر میان جان
بسته بدبیر تدارک این قضیه ملامت پرداخته قصه بعد ازین
مقدمه چون موسم طغیان آنها بود از طرفین مورچالها برخاست
و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سرزمینی مرتفع و از
اکبر نگر بممانت می کرده واقع است قرار گزینان ایام برسات
داده آنجا بساط انصاف گشود و بروفق تجویز و موافقت او ذالفقار
خان و اسلام خان و فدائی خان و عید مظفر خان و اخلاص خان

خویشگی و راجه اندر من بندیده و تزلزلشان و چندی دیگر از امرا
در اکبر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
که پیوسته از فروغ الهام روشن و دقائق امر او ملک و ملت دوان
پرتو افکن است از کمال دور بینی و مصلحت منجی چنان اقتضا
نموده بود که یکی از بندهای شهابت کیش جاسپار با فوجی از
جلود نصرت شمار از دریای گنگ عبور نموده بر سر تافته که بنگاه
ناشجاع بود برود چنانچه معظم خان با عساکر نصرت اثر از همت
مخصوص آباد و اکبر نگر در احتیصال آن شور انگیز ندیده گر
میگوشید از آنطرف دریای گنگ نیز برخی از افواج ظفر اوا بدفع
او پردازند و از هر دو مو کار بران برگشته روزگار تنگ مازند از جناب
خامت و جهانداری برلیغ گیتی مطاع بنام دژ خان صوبه دار
بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بزدند و با
تابینان خود و گومکیان آن صوبه هرجا مقامی داند از آب گنگ
گذشته بر سر تافته رود خان مذکور بعد از ورود منشور جمع النور
شیخ محمد حیات برادر زاده خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار
پاده بنیابت خویش در پهنه گذاشته بموجب فرمان واجب الانعام
نمرا ماه مبارک رمضان با رشید خان و میرزا خان و هادی داد خان
و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و سائر گومکیان صوبه بهار
بلده پهنه از گنگ گذشته و چون موسم برشکال رحیده آنها و ناله
طنیان کرد و دریای ترجوک و گندک و دیگر شعبهای دریای گنگ
که دران نصل بسون گشتی و جسر عبور از آنها متعذر است در راه
واقع بود و غنیم عاقبت و غنیم با منظرها نواره عظیم جا بجا بر کنار

آن آنها مورچال بسته و جمعی بمدافعه مقرر نموده از روی زمین دریا در مقام مسامحه بودند ازین جهت طی مسافت تا رسیدن بمحدود منگیر و بهاکلپور بطول کشید و درین مدت اکثر اوقات میان مبارزان جیش منصور و اعدای مقهور جنگها و آویزشها روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون داؤد خان بموضع قاضی گریه که برابر بهاکلپور است رسید هنوز موسم بارش آن ملک که استدادش بیشتر از دیگر جاها است شهری نگشته آنها و نالها که مهور از آن ناگزیر بود طفیان داشت خصوصاً آب کوهی و کاله پانی و مهاندی که در برشکال بغایت عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و ازینجهت برای گذرانیدن بانی ایام برشکال و فرونشستن طفیان آنها و فالها دران موضع قرار اقامت داده یکچند بانتظار وقت و فرصت آنجا بسربرد و چون ناشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور نیز بصوابدید رای مائب از کنگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاکلپور و کهل کانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران منقضی گشته آنها از طفیان استداد و میان ناشجاع و معظم خان درین طرف آب محاربات و صف آرائیها روی داده دگر باره از کنگ گذشته روانه مقصد گردید باجمله ناشجاع بجهت گذرانیدن ایام برشکال در تانده طرح اقامت انگهده مجموع لشکر خود را آنجا جمع کرد و چون شنیده بود که رحمان یار مخاطب برشید خان پسر افشارخان قدیم که در سلک کومکیان هنگامه انظام داشت و آن بخود

نیز بهت اورا حاکم جهانگیر نکر کرده بود زمینداران آنجا را باخود متفق ساخته در مدد بلنگی و دولت خواهی خلیفه جهان است و مغور خان پسر معصوم خان زمیندار جانگیر نگر باشاره او اکثر نواره پادشاهی را بقید ضبط و تصرف خود آورده بآن برگشته ایام در مقام سرکشی و خلاف است و مجموع زمینداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند و عنقریب خانم مذکور بانواره پادشاهی بمعظم خان پیوست از اجتماع این خبرلواجم نگران خوف و هراس از کانون باطنش سر بر زده زین الدین مهین نا خلف خود را با خواجه خسرو که نوکر مهدی او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر فرستاد تا بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا پردازد و رحمان یار مذکور خاطر خود را بفعل نتواند آورد و چون خاطرش ازین معنی بغایت هراسان بود باین انگذا نکرده سید عالم را باجمعی دیگر متعاقب فرستاد که بزین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت بنده رحمان یار را بقتل رسانند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیبت بغساره و انهون روزی او را دربار عام طلبید و باشاره آنشعبه دوحه نصاد مردمی که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال این قضیه نیز بروزگار و خامت آثار ناشجاع ماندگشته ضمیمه اسباب خذلان و ادبارش گردید .

و از سوانح این ایام آمدن آن بدماآب است باینطرف آب و متصرف شدن اکبر نگر بنابر بعضی موجبات و اسباب تدبیر این مقدمه آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستان است

و همه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان
آبها که با مصلاح اهل آن ملک جهیل میگویند بمذابه آب میگیرند که
همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد بزیور آب در
می آید چنانچه بحال تردد آب و آدم نمی ماند و در عین ۸۰
کشتی کار میکند لهذا در هنگام طغیان جهیل بفاصله آنکه همگی نواره
را که مدار کار آن ملک بر آنست غنیمت متصرف بود آزوده از راه دریا
بسیاه ظفر پناه نمیرسید و ازین جهت که راجه هر چند زمیندار
منجوه که از تیرا بخشی و شقارت منعی با اعدای اتفاق داشت
در طرف کوهستان منجوه راه بر مترددین شورانیده بلجاره را میزد
ازان راه نیز غله بمعسکر فیروزی نمیرسید بنابراین مقدمات درین
ایام عصرت و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی
داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه
یافته اکثر مراكب و دواب از قلت قوت تلف شد و نیز جمعی از
جنود قاهره در سرزمینی مرتفع که آب نمیکرفت رخت اقامت
گرفته منتظر انصرام ایام برسات بودند چون ناشجاع بر اینحال آگاهی
یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست
شیخ عباس را که میر بحر بود با چهار صد سوار و برخی از نواره
بموضع پتوره^(۲) که دهی است در هشت گروهی اکبرنگر بر ساحل دریا
و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او با همراهان پانجا آمده چون
مانع و مزاحمی نبود بمط اقامت و دلگ گسکرد و با آنکه درین

مدت که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و میال اکثر
نوکران ناشجاع با سوال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذو الفقار خان
نظر بر شمیمه معدلت و نصفت و شیوه احسان و مروت خدیو جهان
و خلیفه زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان
جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و
تطاول بعرض و مال آفریق رحماند شیخ عباس مذکور در عرض این
ایام که در پتوره بود اکتفا بآثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره جمعی
بر نواره بتاخت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس
بسیاری از مردم ناشجاع دران غارتها دستخوش بیداد اوباشان شد
بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در پتوره پای جرأت استوار
کرده بود ناشجاع دلیر شده عزم آمدن باین روی آب نمود و مراجع
الدین جابری را بامیر علاء الدین دیوان و محمد زمان میر سامان
خود در تانده بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته بمنتظار نواره^(۳) نهم
دی الحجه باین کنار آمد و در پتوره نزول ابدار نمود و چون میخواست
که صبیله خود بحواله نکاح پادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا
ایشان دلفناک همراهی او شوند و تهیه اسباب این طوی کرده بود
از اینجا ایشانرا بتانده فرستاد که کد خدا شوند و بعد از وقوع طوی
مراجعت نمایند و حیو^(۴) هم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده
بآنجا آمد ذو الفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در سرزمین بلندی
از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت
گزیده بود و راجه اندر من بندیده با جمعی در منازل و عمارات
ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف بران معنی چو

دران اوقات کوفتگ بود خود حوار نتوانست شد اسلام خان و فدائیان با حائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا براه خیابانی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طفیان آنها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندر من با همراهان خود در مقام مدافعت در آمده حتی المقدور کوشش و اویزشی با مخالفان نمود لیکن از قلمت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان و فدائیان و سایر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بظاہر اغراض باطله نفسانی بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مییافتند و با آنکه از جانب اعدا اصلا آثار غلبه و استیلا رخ نمود بلکه شوکت و کثرت مبارزان جنود دولت را بود بی کوشش و جانفشانی قدم همت پس نهاده رخ از عرصه مقابله تافتند و بهمان سر زمین که محل اقامت بود برگشته آنجا نیز از عدم اتفاق استقلال فرورزیدند ذوالفقار خان چون حال بروی منوال دیدناچار با مجموع عساکر فائزه در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه منجوه و جباسه بجانب معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضی از بندهای پست نظرت مست عقیدت راه بیوفائی پیموده رو گردان شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر فوکران بادشاهزاده والا تبار محمد سلطان از سپاه و خدمه بآنطرف رفته بعضی کل خانجیات و فیلق و اسبان شاهزاده نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد و مخالفانرا از وقوع اینمعنی نخوت و جرأتی تازه و قوت و شوکتی فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکبرنگر فشردند و بی مانع و مزاحمی

ایام برشکال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضی شد و طفیان آنها فرو نشست و بادشاهزاده والا گهر محمد سلطان که بجهت کدخدائی پنداشده رفته بودند با جنود مخالف که دران طرف آب بود باکبرنگر آمدند ناشجاع را دگر باره سودای پندار و غرور و هوائی فتنه و شور بسر افتاده باندیشه محال عزم صف آرایی و نبرد با عساکر اقبال که همه پیش معظم خان در معصومه بازار یکجا فراهم آمده بودند مصمم کردند و با بادشاهزاده محمد سلطان و بلند اختر بسر خرد خویش و قریب هشت هزار سوار باهنگ جاذگ و قصد پیکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر بقصد مدافعه و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون نزدیک بموضع بلکته رسید بصوابدید رای مائب دو عقب ناله عمیقی که بدرباری بهاگیری منتهی شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصله نیم کوه از هم بران ناله بستم یکی پیش روی معسکر ظفر افر و یکی با دست راست در سمت بلکته که هرگاه خواهد جنود مسعود را باین دو جسر از آب بگذارند و در آنطرف جسر ها مورچال بسته بادوات توپخانه امنحکام داد و محمد مراد بیگ را باهتمام توپ اندازی در مورچال محبت رو بروی خود و یک تاز خان را باجمعی بمحافظت جسر جانب دست راست و پیر محمد آخر را با فرقه آغران بقراوی تعیین کرده منتظر ورود اعدای نشست بالجمله چون ناشجاع می خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا نواحی معسکر جیوش فیروزی که براه راست همگی بدست و چهار کوه

بود مریب بدو ماه طی کرده عرق شهر ربيع الثاني اردوم سال جوس
همایون در حدود سیهته در برابر امواج بحر اسواج نزول امداد نمود
و چون ناله درمیدن هائل بود شخصت نایب و دل و تنگ جنگ
سر شده تا هشت روز داین عداوت از طرفین هنگامه ببرد گرم بود
و گاهی بیک جوان و دلاوران حدون دهره که برسم قروای از آب
گذشته بودند با مخالفان مقهور که خبرگی نموده قصد نزدیک
آمدن بخسار میکردند آتش کز زرمی ابرو خندان در شعله جان
موزاع و سال خرمین دحوت جمعی را اعدای انکار و دشمنان تیره
روزگار می سوختند چون معادن دیدند که جسر می که را بر روی لشکر
فیردزی اثر بود بحفاظت امواج گردون توان و توپخانه برق سطوت
و عد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معطم خل مستحکم است
و از آن سمت محال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر منصور
نیست و قراولان آنها حذر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
لشکر ظمراو کم است و امداد ایستادگی کلری از پیش برد
روز هم از مقابل حمله امداد کوچ کرده سمت جسر مذکور رفته
شدند که آنجا جنگ را انداخته بعبه و اسلحه از آب بردند تا سیاحت
خود را بلند اختر پسر کهتر خواش در بول دراز گرفته هراول را قدر
جرات داشتند زاده بلند مقدار محمد دسائستوار کرده ساهزدیچ را
میل حکمی با توپخانه پیتس روی خود قرار داده دانی شایسته
بسوی جسر روان شدند بیک ترخان را همراهان خود بقدم همت
و جلالت بقصد مدافعه بموچال اینطرف آب آمد و معطم خل
بعد از توقف برین معنی در انفقار خان را ب همراهان و مرفه

انقران و روز به انیان بودند بیکه تاز خان مرستان و آخان شهابت شعار
خون دران طرف حسرت قرار گرفته رسول بیگ روز بهای را با
حمایت او و طبعه انقران و پاصد سوار برق انداز و پاصد پیاده
بندوچی بکومک بیکه تاز خان از آب گذارید انقصه موج مخالف
داسطهار ویدلان و توپخانه عظم نزدیک بموچال رسیده بجنگ و
کوشش پرداخت یک تاز خان با تکه سپاهی درخور هجوم مخالفان
همراه بدست و دم نددت و استقلال انشده داد سعی و مردی داد
و پس از تلتش و نردن بسدار که منظم ای سراتب کارزار و سزوار
به درن جان خاار وون زخم تعلگی که از دست اجس کشان یافت
ارپی در آمده بدو سرادر حقیقی بقدر جان در راه وای نعمت
صورت و معنی در باخ و بنایروی کوشش و جان فشانی لوی
شهادت در میدان سعادت بر امراض و از بندهای روشناس محمد
صادق از ودادی نیز دران دارو گدر بسوزازی رتبه سرمرازی
اندوخت و چندی دیگر از جوانان دلاور سرحدیت نیکدامی فرو
برد جمعی کندر چهره مرد می بزور زخم آراستند و از نامدران لشکر
مستحق منصوب بیگ مستطیب بقدر انداز جان و سرمست افغان
هدت یارب قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسداری از آن
حرب انداز کشته و زخمدر گشتند و بعد از سواج انفعال چون
همراهان بیکه تاز خان که جمعی ویدلان بودند تا اسبابی اعدا
نمودند و از آب گذشته بدو انفقار خان که دران طرف جسر بود
مستحق شد آسمان عقیدت مآب از روی آب توپ و تنگ
درگاه نال امروز خنده بار بی شهاب و پردای اندوخت کشان و

تلاشهای مردانه و کوشش های دورانه بظهور رسانیده داد مردی و مردانگی داد و از مشاهده کثرت اعدای و قلت جمعیت همراهان خویش چند گشتی را ازان سر جسر بحدت رای صائب آتش زده موخت تا اگر بالقرض غنیمت نماید و داخل جسر شود از آب نتواند گذشت و مخالفان تابکار پس از معی بهیار و تلاش بی شمار دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت بجر نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه مراتب چنان دانست که از ناله عبور کرده بر سر مقهوران رود بنابران محافظت اردوی و معسکر بمهد ذوالفقار خان نموده باین مزیمت نصرت اثر با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویه انواع قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با حید مظفر خان و داور خان و نیکفام خان و جمعی دیگر از مبارزان جلالت الار در میمنه و تدائیکانرا با راجه سجان سنگه بلدیله و گروهی دیگر از مردان کار در میسر جای داد و فتح جنگ خان را با لودیخان و زبردست خان و فریقی دیگر از افغانان که همگی در هزار سوار بودند بهر اولی مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را با جوتی از مجاهدان شهابت شعار طرح نمود و تکیه بر بخش بلخه و اقبال نصرت پیوند گیتی خدیو عالم گیر فیروز مند کرده بتولاری لائق و سزادر در عقب انواع مخالف که همه سردار توره داشت و بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطان بآن مایه جرأت و دلوری و مهارت در نفون مردازی و مچاهیکری که در عرض مدتهای مدید از بر سر خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندر خفته بودند مقدمه

العیش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بهیار داشت و بیشه و جنگل بود و آهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگیرتی در جای که بذاته بلکه پیوسته و پایابست رسید چنداول غنیم که مردارش اسفندیار معموری بود ازان طرف نمودار شد باشاره خان سپه دار از توپخانه بادشاهی دست بانداختن بان و گنجال و شتر نال کشوده نیران قتال بر افروختند و دشونی از افغانان که در فوج هراول بودند و برخی از دایقان معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت مند از آب گذشته باعداد در آویختند و بیک حمله انواع قاهره بای ثبات دشمنان از جای رفت و بسیاری ازان گریه شقاوت پژوه به تیغ آتشبار زهر آبدار مبارزان ظفر شعار گریبان بچنگ اجل داده سر بچسب عدم در کشیدند و زخمهای کاری با سمندپار رسیده در معرکه افتاد و نور الحسن که از عدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصه کارزار عذبان بواهی فرار تافت و گرد هراتپور که او نیز از نوکران عده ناشجاع بود و با مهاراجه جهنوت منگه سمت خویشی داشت دران آویزش و پیکار بدار البوار شتافت و بقیه الیسف بتنگ پا جان ازان مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم خان باین طرف

نظره ۱۰۰۰ ابن حسین داروغه توپخانه را با فوجی در برابر در سوار خان بر سر جسر گذاشته از آنجا بقصد مقابله معظم خان هر کشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف آری حرب و قتال گردید و بهت بدهی که دران نواحی بود داده توپخانه را پیش روی خود چند القصد بتوپ و تغذ و زنبورک

نیران جدال زیاده زده برق منته درخشیدن گرفت و بعد بلا

بوی فنا ساز کرد معظم خان خواست که با مواج منصور بهمان
ترتیب و توزک که قرار داده بود در مخالفان حمله کرد لیکن چون
مر بذر ادب و خون سری سخن سنوی و مرمان بری نکردند
و ارمی الحمله بفرار رزیده خود نری و کوتاهی نمودند و باین
سبب ز عساکر طغر انتر ترتیب و توزک انداده ملک اجتماع و
اتفاق نریدی نمید چنانچه هر اول و صرح ز قول دسار دوز انداده
دسار چندان بدست چپ مین کرد که قول بمنزل چناناول شد
و از مامنه بعنبر اسلام خان کسی نزدیک نمید و با معظم خان در
قول ز بندان او پامد سور و از امرا همین فرمانخان و ارادت
خان و راجه روز مانده بودند لاجرم آن روز ز طریق هندکمه جنگ
انداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مرده کوتاه اندیش
کار سلاح کوتاه رسیده استعمال تاج و سنان و خدایای لایران ورزم
آزاد که بآن کار پیکار یک روی شون روی داد چون شیر سور
مندان سپید و رمه که گردون در گشته بماران گاه معرب مرود آمد هر
دو اشکریست ز صحرانه و حسن که رسیده حاکم مخالف آن طرف
در ای بی اگر برقی قول اندازد که معظم خان چون حال بدین مداول
دید با اقتضای رای مصمم بر برای ز سالت بلکه به عبور کرده به
گاه حوا آمد و ارتقا که ز زنده حوا ب عظام بدزدن خان که چنانچه
گذشت پامد به موجب بدایع گاتی مطاع با عساکر پنده از دری
کلیک گذشت در حدود سونامر به دست گذر بدین راه بر شکل اول
دست سونامر بود که درین وقت که سور باری آخر رسیده در
و باها از دست و طعن بر رسیده است و با شجاع دسار اندیش

را انتر جنود عساکر خود پیش درین طرف مشغول مقابله و
مبارزه عساکر اقبال است ز حای که اقامت داشت پیش رفته
صد شده نماید و خبر رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانه پیش شده
دران زودی از آب کوسی خواهد گذشت و بدین مبدانست که عده قریب
اشباع میده پرور برگشته خنر یا تسماع این خبر سر رشته نبات ز کف
داده دهم همتش اعترش خواهد پذیرد و بی تعب حرب و
کوسس و چشم جرد و آویزش هرمت یافته شاده خواهد رفت
و باز چون دایر خان ز پیدگاه عرو جلال لکومک جنود مسعود
معین شده بود انصر رساندن او نیز میبرد لاجرم بدقتضای حسن
تیر چند رزوی صلاح در صف آرایی و معرکه پیرای بدیده روز
دیگر ز کفار دانه کوچ کرد و بقصد تعیل و تاخیر در صحرانه و
کازر که از آن دانه گرفته بسمت مخصوص تیان روانه شد ناشجاع
ز طرح دادن معظم خان و هضاب عساکر فاهره بسمت مخصوص
آباد گمان معف و وهی در حال جنود اقبال و توز و اختلالی
در حراب و استعجال معظم خان براه از امانت رای و صلاح
اندیشی آسمان خلاص نشان غاوس بود و بدایرین خیال غدا و پندار
دطن او بدین جنود دانه از مسعود است خود کوچ کرده از آن طرف
در ای بی اگر برقی بسمت مخصوص تیان روان گردید که پیشتر رفته
از آب نگردد و مواج صرمت شمار کزاز کند و در گذر نصیر پور
ده شش گروهی مخصوص آباد است و لشکر منصور در بر دیکر آن
روز گردیده بود باریاب دانه بقصد گذشتن از آب در برابر حوش
صرب مت سور آمد و هر روز ز طریق در توپ و تفنگ هندکمه

جنگ گرم بود و قراولان لشکر فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم
آویزش می نمودند و ده دوازده روز باین عنوان گذشت تا آنکه
شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخدولان بعزم محاربه و
مجداده آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار
دور از کارلوی نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند نیرنگ سازی
اقبال دشمن گداز شهشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر بناشجاع
رسید که داود خان از آب گومتی که آن باطل اندیش مید تاچ
الدین باره و جمال غوری و خواجه مشکین نوکران خود را با نوجوی
در کنار آن تعیین کرده بود که آنرا از عبور امواج منصور محافظت
نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری
دیوان مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بدفع جلالت مبارزان
فیروزمند میری گشته و عنقریب خان مذکور بناده که بنگاه او بود
میرسد از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خون و هراس
گرفته بفرموی که معظم خان اندیشیده بود داعیه نبرد و پیگار
بمزمومت معلومت و فرار مبدل ساخت و اولخر همان شب نا کام و
و ناچار در کمال اضطرار طویل رحیل ادبار فرو گزیده با جنود نکبت
و خذلان و وفود خبیثت و خسران از کنار آب بهاگیرتی کوچ کرده
روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از درباری گنگ گذشته خود
را بناده رساند معظم خان که بدیده داش و تدبیر این منصوبه
پیش دیده بود انتهاز فرصت نموده دنع مخالفان بطرد را کمر
حافشانی بر میان همت بست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز
سوار شده با مواکب منصور از نزیای بهاگیرتی که پایاب بود عبور

نمود و چون تمام اردو و احوال و ائصال لشکر نصرت اثر بدستی از
آب بگذرد و سه ناله دیگو نیز تا معسکر غنیم در میان بود آنروز يك
و نیم گروه طی شد ناشجاع در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
توپ خانه را چیده خود با امواج غروریش سواره در عقب آن ایستاده
بود معظم خان چون بر حقیقت گل ولای و دلدل آن سرزمین آگاهی
یافت پیش رفتن را بی رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده توپخانه
بادشاهی را روی روی مخالفان چید و بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم
شده تا اواخر روز نائرا جدال شعله ور بود و مردم از طرفین سواره
ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
افواج فرو آورده بعد از سه گهری شب بخیمه کلا آمد و مقهوران
در جایی که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
و عبد الله خان و سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و دیگر پندهایی
یادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزانه و توپخانه بشکر منصور
معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده لک روپی و هفت
صد بان و دیگر ادرات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمه
اسباب نصرت و فیروزی گردیدند بالجمله سه پاس از شب گذشته
ناشجاع از جایی که بود کوچ کرده رهگرایی فرار شد و بادشاهزاده
محمد سلطان را با سید قلی اوزبک که از عمدهای او بود و گروهی
دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر بمظم خان رسید
باجنود مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
با احتیاط تمام از ناله و مواضع گل ولای گذرانید و چون منتهیان خنجر

و مانده بودند که غنیمت عاقبت و خرم در گذر کلکته محاذی مונج
 تردی پور عزم گشتن از دریای گنگ دارد بر جناح تعجیل پان
 همت روانه شد و چون یک گروه طی نمود خبر رسید که مخالف
 بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابراین
 آنخان اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقبول بجای که رحیده
 بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که غنیمت براه
 سوتی رفته آن فوئین معظم از سمت گذر برگشته از همان
 راه بتعاقب شتاده و دو نیم گروه جریبی طی کرده اوآخر
 روز در موضع نته پور نزول نمود و از آنجا تا منزل گاه مخالفان چهار
 گروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانه منصور را پیشتر روانه
 کرده فیهان خانرا با فوج طرح و پیر محمد آنرا با قراولان و محمد
 مراد بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با انواج
 قاهره سوار شده در پی اعدای روان گردید و در اندامی راه بغیر رسید
 که ناشجاع از سوتی گذشته آن طرف جیلاری نزول ادبار نموده
 است عساکر گردون ماضی ربع کرده از سوتی گذشته با فوج مخالف
 نزدیک شد ناشجاع خسراں مآل از مشاهده قرب وصول جفود اقبال
 از روی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانه خود را که پیش
 انداخته بود طلبیده در برابر جیوش ظفر پیکر چید و به توپ رتنگ
 و بان نابو قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برین و تیره
 گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار از آن جیش ادبار
 جمارت و دلیری کرده بفوج در الفقار خان که از سمت چپ جنود
 فدیروزی شعار به برانگار غنیمت مقابل شده بود نزدیک رسیدند شبنج

محمد امجد دکنی و چندی از همراهان خان مذکور و پیر محمد
 آثار با قراولان بشحر یک غیرت و همت مرکب جلالت برانگیخته
 بران تیره بختان حمله بردند و به تبغ سرامشان مبارزان نصرت نشان
 جمعی از آنها بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف راه قرار سپردند
 و چندی از مجاهدان شهاست آثار نیز زخمی و جان نثار گشتند
 و چون ساعتی از شب گذشت هر دو لشکر دست از جنگ کشیده در
 برابر هم فرو آمدند و شب را با صلاح پاس داشته مستعد گردیدند
 و اسان کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمدها
 و ارکان لشکر مخالف بود چون بحسن فرامست و عاقبت بینی
 دریامده بود که بوی خیر از اوضاع ناشجاع نمی آید و عنقریب از سطوت
 و صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگی و فرار می پیماید برهبری
 یخت و یاروی توفیق از آن برگشته اختر ادبار رفیق مفارقت
 جسته بچفود ظفر انبر پیوست معظم خان او را بنوبد الطاف بادشاهانه
 مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده هزار روپیه از
 سرکار خاصه شریفه داد و رفیقانش را نیز در خور حال رعایتها نمود
 القصة تا چهار پنج روز باین دستور هنگامه جنگ بتوپ و تندق
 گرم بود و فریقین حواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده می
 ایستادند و قراولان باهم آویزش می نمودند تا آنکه اوآخر شب
 پیست و هفتم خبر رسید که غنیمت مقهور پاسی از شب مانده
 بتعاقب دوباپور فرار نمود چون مانجه را بقت صبح نمودار شد معظم
 خان که همت بر میان عبودیت بسته با جیوش رعد خروش
 بتعاقب روان گردید ناشجاع پس از رسیدن بدوباپور که آنجا ناله

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتی و پل متعذر بطریق
است ازین جهت که لشکر فتح رهبر بتعاقب آن تیره اختر بزدی
از آب بگذرد و از جمله دو پل پخته که از قدیم الایام بر ناله مذکور
پخته شده یکی را که بگنگ نزدیک بود شکسته بدو کجی رفته بود
معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یافت ساعتی چند
آنجا ایستاد باهتمام تمام جای پل را بخاک انداخت و توپخانه
و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کشتی از
غذیم مشحون بالذوات توپخانه که از جمله ده توپ و دو صد بان بود
بدست آمده داخل توپخانه منصور شد و بعد گذشتن از دونا پور
در انقای راه خبر رسید که ناشجاع از کمال سراسیمگی ترتیب افواج
را بهم زده بالشکر پراکنده بدو کجی فرار نموده است از اجتماع
این خبر فتح جنگ خان نیز عذابی کرده با تمام فوج همراهی
تحقیق و تاصل بر جناح سریمت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار
جلوریز رفته خود را بهر اهل رسانید و چند آنکه معظم کمان فرستاده
آنها را منع نمود بعضی از بازه ایستادند تا آنکه بکنار ناله دو کجی
رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند
و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و ساده
در دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور
در دفع صولت سپاه منصور کوش نمودند و فتح جنگ خان و اسلام
خان با همراهان این طرف ناله عیان کشیده مجال گذشتن و پیش
رفتن نیامتنند تا آنکه معظم خان نیز با ذوالفقار خان و مدائینخان
و دیگر جنود ماهر رسید و صلاح دران دید که چون این تیز جلونی رافع

شده امواج بحر امواج بصدمة توپخانه مخالفان عیان و بیخبری باز
نهاده و غیبه توپ و تفنگ آنها را واقعی نهاده باعقضان تانید الهی
و استظهار اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی ازان ناله که چندان
آبی نداشت تلاش جلالت و دلاوری بگذرد و همت بردستگیر
حاجتن ناشجاع مقصور گردانیده او را مجال عبور از دریای گنگ
ندهند لیکن چند آنکه درین باب امر را و مرداران را تحریک و تکلیف
کرد کوتاهی و خود داری نموده سخن آن نوین احسان آئین رازگار
نہستند ناچار خان سپه دار توپخانه مجبوری که همراه رسیده بود ازین
طرف ناله بروی غنیم چیده در برابر آن جیش لدبار صف کشیده
ایستاد و به برق انگیزی و آتش امروزی هنگامه دشمن کشی و مدو
سوزی گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب نایره جدال مشتعل
بود و قریب بنصف شب که اندای باطن آهنگ دست از جنگ
کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جای نزول مخالفان نیم
کره بودند رفته باقی شب را بسر بردند و روز دیگر معظم خان از آنجا
کوچ کرده بر کنار ناله که بسمت اکبر نگر در بخش غنیم واقع بود نزول
نمود و صباح آن ناشجاع نیز از جای نزول خود کوچ کرده برابر
لشکر نصرت اثر فروز آمد و در مدد گذشتن از دریای گنگ شد
لیکن این اندیشه داشت که اگر نخست خود با جمعی بگذرد باقی
لشکر نکبت اثرش که پیوند امید از گسسته جدائی را فرصت
می جستند طریق مقاومت پیورده همراهی او نخواهند نمود و اگر
اول لشکر و مردم از آب بگذرانند و خود با جمعی قلیل بماند مبادا
گردنار سرینجه سطوت و استیلائی عساکر قاهره گردد لهذا باتنضایی

مصلحت خندق عریض عمیق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده
مورچالها بست و با سیلاب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از مدتها
امواج بحرامواج ایمن بوده باسانی و فراغ بال از آب بگذرد و شخصیت
بادشاهزاده نامدار و لاتبار محمد سلطان را که درین وقت از رفاهت و
و اتفاق ایشان خاطرش جمع نبود از آب گذرانیده بنانده فرستاد
و چون نزدیک دوکاجی و جزیره درمیان دریای گنگ واقع شده که
عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته حال گذشته آنجا مورچال
بسته بودند احوال و ائفال و اندر لشکر را بنواره از شعبه اول گنگ
گذرانیده بآن جزیره فرستاد و در صدد بستن جسر شده بانظار
آماده شدن آن جسر باستظفار توپخانه یک دو روز بهمرور و در
عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام
از معسکر فیروزی سوار شده نزدیک بمحل اقامت اومی آمد و
بانداختن توپ و تفنگ نایره پیکار ادا وخته باعث تفرق حال پر
اختلال او میگردد تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر
بسته شده بود پاسی از شب گذشته منتهیان اقبال خبر رسانیدند که
آن باطن اندیش بد سگال پریشان و آشفته حال بسان باد از آب
گذشته بحزب ادیار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان
باقضای رای صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد
بیک را با توپخانه پیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه کدھی و
رنگا مائی که از هنگام استیلائی غنیم بر اکبرنگر تا این زمان مسدود
بود بکشاید و آنحدود باسلیمت گراید و فوجدار و کوتوال باکبرنگر تعین
نمود و بدو خان که در آنروی گنگ بود نوشت که اگر احتیاج

بکوسک داشته باشد بنواره خود فرستاده از گذری که مناسب داند
خان مذکور را از آب گذرانیده بلشکر خویش ملحق گرداند و خود
روز دیگر در دو کجی برای سرانجام بعضی سهام مقام کرد و هشتم
ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در
اثنای راه خبر رسید که دایر خان در گذر دوده که بکدم تلی نیز
اشتهار دارد ششم شهر حال بنواره داؤد خان عبور نموده درین دوروز
باو ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلعت و جهاندار می
یرلیغ گیتی مطاع بنغاز پستگاه بود که هرگاه این روی آب از وجود
اعادی پیرایش یافته معظم خان با جنود گیپانستان بتعاقب
مخدولان از گنگ بگذرد اسلام خان با جمعی از لشکر ظفر اثر در
اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهده او باشد معظم
خان در همین روز خان مذکور را با فتح جنگ خان و زیندست
خان و راجه سجادنگه بندیل و سمندر روهیل و راجه اندرمن
بندیل و اسمعیل خان نیازی و دلاور خان و نیکنام خان و عبد الرسول
و شیخ حمید دکنی و میر عزیز بدخشی و جمعی دیگر که قریب
بده هزار سوار بودند مرخص کرد که باکبرنگر رفته آنجا اقامت گزینند
و از دوکاجی تا سوتی جا بجا تهاه نشانیده ازین روی دریا باخبر
باشد که میداد امدادی خسران مآب نقشی بر آب زده دگر باز
باستظفار نوره بر اکبرنگر توابع آن استیلا یا بند و خود با ذوالفقار
خان و ندائیخان و مخلص خان و اخلاص خان و سید مظفر خان و لودی
خان و قزل باش خان و راجه بهروز زمیندار و منگیر و راجه کوکلت
زمیندار اچینه و دیگر جنود قاهره نه کرده جریبی طی کرده در

پیر بهار که منتهای اکبر بکر است منزل کرد و فردای آن بگذر دوده که از پیر بهار بمساحت چهار کرده جریبی واقع است رسیده نزول نمود و رسول بیگ روز بهایی را بتهانه داری اکبر بکر و عیقلی خان را بتهانه داری دوناپور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل و رنگمائی و کدهی در راجه بهروز را بفوجداری آکسود تا موگیر که محال زمینداری او بود رخصت نمود و چون قبل ازین دود لک و پنجاه هزار روپیه برای تلخواه مواجب پناه نصرت پناه از پیشگاه خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان مذکور از آن جمله ده لک روپیه در قلعه موگیر گذاشته و هفت لک روپیه دیگر که سید میرزای حیزاری برسانیدن آن معین بود نیز بموگیر رسیده ضمیمه آن شده بود سید نصیر الدین خان را با جمعی بآوردن خزانة از موگیر تمین نمود و روز دیگر نوآره داود خان را که یکصد و شصت کشتی بود شیخ حمید پسر او آورده بگذر دوده رسانید و چون دریای گنگ درین موضع منتهی بسمه شعبه شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود جسر بخته لشکر منصور عبور کند و در سر زمین که میان شعبه نخست و دوم واقع بود فرود آمده از شعبه دوم بکشتی بگذرد و در ازدم ماه مذکور که جسر بسته شده بود باجنود قاهره از نخستین شعبه گنگ عبور نموده در جزیره میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبه بزرگ آورده اواخر روز بر مردم قسمت نمود که بتدریج از آب گذشته هر جزیره که مابین این شعبه و شعبه سیوم گنگ است فرود آیند و ازین جهت که در آن چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتغال بان دریا در توج و

نظام بود لشکریانی عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون خبر رسید که چندی از قراولان غنیم بموضع آمده که میان شعبه بزرگ و شعبه سیوم گنگ محاذی اکبر بکر واقع است و اکثر ملاحان بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن غرقه را کویا بیده ببرند آن خان اخلاص شمار دویست موار از تابینان خود با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا فرستد که دوع مضطربان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع آیند و آنها پسمده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند سوار را دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبه بزرگ گذشته در جزیره که معسکر فیروز بود فرود آمد و اشاره نمود که کشتیها را بشعبه سیوم گنگ آورده مینا به بستن جسر بدارند و هزار موار دیگر پسمده فرستاد که آنجا تهنه نموده از اهل و عیال ملاحان با خبر باشند تا آن جماعه از حزب مخالف جدا شده باین طرف رجوع آورند و مبارزان نصرت شعار در سده دو موار دیگر از غنیم دستگیر کرده فرستادند و از تقریر آنها بوضوح پیوست که نا شجاع بر ناله ملاحی جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمداغمه دلیر خان و داود خان فرستاد بعد از استماع خبر عبور جیش منصور از شعبه بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزیمتش راه یافت و مغلوب رعب و هراس گشته جسر را کثود بالجملة دلیر خان و داود خان که آن طرف دریا بودند اواخر روز جریده باین روی آب آمده با معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنکاش کرده

بعد از یکداس شب بلشکر گاه خود رفتند و اگرچه نوئین معظم از روی کوشش و کار طلبی منخواست بر شعبه سیوم گنگ نیز جسر بسته بزودی ازان عبور نمایند لیکن چنانچه مذکور شد چون سنده در سرزمین همین جزیره که معسکر میروزی اثر بود واقع شده و افواج غنیم بفاصله دو کروزه از موضع مذکور آنروی ناله مهاندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظه آنکه میان اعدای پیش از برخاستن معسکر فاهره از سرزمین مذکور بانجا آمده آنرا متصرف شوند و در سنده مورچال بسته بمردمی که در اکبرنجر بودند مجال تعرض و آویزش پابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیره فرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داؤد خان با همراهان خود و مرهاد خان و جمعی دیگر که با توپخانه یکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بصر گردگی سدن تاج و خواجه منکی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله مهاندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر مفسور سعی و تلاش می نمودند .

اکنون درین مقام کلامه حقائق ارقام بتحریر میجایی از کیفیت

ناله مهاندی و تصویر چگونگی اختلاط ان پادریای گنگ

و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زبان میگردد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل شعبه سیوم گنگ شده و نیم کروزه پائین دست این موضع از شعبه مذکور جدا شده بطرف مالد رفته است و از پیش مالد گذشته نزد یک شیرپور و هجراپور بدربای گنگ پیوسته است و شعبه

مذکور نیز برابر اکبرنجر در موضع چاندپاره بشعبه وسطی ملحق گشته است و این شعبه از جایی که معسکر گردون مآثر برکنار آن نزول داشت تا یک کروزه عرض در نهایت تذکی و آتش بغایت عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد ناشی از جایی که ناله مهاندی داخل شعبه گنگ شده تا جایی که ازان جدا گشته بمالد میروند مراصر مورچال بسته حید تاج و خواجه منکی را با برخی از جنود ارباب بمسانطت آن تعیین کرده بود و از محل انفصال مهاندی از شعبه گنگ برکنار دریا دیوار کشیده مورچالی دیگر ساخته بود و خود با بادشاه زاده بلند قدر عالی نژاد محمد سلطان در گهاک چوکی میردادپور توپخانه را پیش روچید آنها اقامت داشت بالجملة چون گرفتن سرزمینی که حید تاج و خواجه منکی بمعارضت آن معین بودند بگذشتن از شعبه سیوم گنگ در سمت مقابل اعدای صورت پذیر نبود زیرا که چنانچه گزارش یاست عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آب شعبه گنگ جایی که مهاندی داخل نشده بسور از آب گذشته باتفاق دلیر خان و داؤد خان بتدبیر عبور از ناله مهاندی بدازد و باین اندیشه صائب مقرر نمود که آن دوخان شهابت شعار درکنار ناله مذکور برابر اعدای بدسگال مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از جایی که بود پیشتر برده بدوپ و تغلک ازین روی شعبه گنگ باورش و جنگ برداشت و مخالفانرا بطرف خود مشغول ساخت تا ازان طرف

دلیرخان و داود خان بآسانی برکنار ناله مهاندی مورچال بسته در برابر اعدای قرار گرفتند و دمدنها بر افراخته توپهای رعد مطوت از در نهیب بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طریق بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن نواثر جدال و قتال شعله ور بود و اولیای دولت و مجاهدان جنود نصرت در تدبیر عبور از ناله مذکور و تمع و استیصال غنیم مقهور مساعی موفور بظهور رسانیده می خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بنای ثبات مخالفان را بباد هزینهت دهند و چون معظم خان جامومان بسمت بالای آب مهاندی برای تفحص گذری که صلاحیت گذشتن لشکر متع رهبر داشته باشد تعیین نموده بود شب سه شنبه بیست هشتم ماه مذکور منهدل خبر آوردند که در گذر گون رگه موضع قابل عبور هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا بیک راه چهار گروه و براد دیگر دوکرة مسانت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور طبیعه آفتاب برخی از توپخانه با مرهاد خان و جمعی از قراولان بآن سمت فرستاد که توپها برکنار ناله چیده به بستن مورچال پردازند و آنمکانرا بادوات توپخانه مستحکم سازند و ذوالفقارخان و ندائیخان و لودنخان را بجهت محافظت و خیر داری اردو و لشکر کاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود یا مخلص خان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از شعبه میوم گذگ بجزر عبور نمود و آنطرف دلیر خان و داود خان و میرزا خان و رشید خان و دیگر مبارزان ظنه پناه همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در اثنای راه قراولان خبر آوردند که مرهاد خان و جمعی که پیشتر رفته بودند

برکنار ناله مورچال ساخته توپها نصب کردند آن ناله در موضع مذکور قریب پنجاه گز عرض و آبش عمق بسیار داشت و بر طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت تشابک و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتی چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم خان بعد از وصول بآن موضع جمعی از ملحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها عجالة دو کشتی بر آورده بکنار رسانیدند آنخان اخلاص آئین نخست جمعی از تفنگچیان پیاده بابرخی از بیلداران بآن دو کشتی بچند توپ از آب گذرانید و بعد از آن پیر محمد آغور را با زمره قراولان بدفعات بر کشتیهای مذکور نشانیده بآن روی ناله فرستاد و اسیان اسها بشنا گذشتند و آنطرف بپسندی و چالکی و جد و جهد تمام مورچال بستند و اگرچه جمعی از سوار و پیاده غنیم یا امیرنلی داروغه توپخانه بادشاه زاده و اعتبار محمد سلطان بنگاهدانی آن گذر قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدبو جهان و مطوت و ملاحت عساکر کیهانستان قدم جسارت بدیع و منع پیش نگذاشته مانند حراب از دور نمایان بودند درین وقت پیر محمد آغور با چندی از قراولان بتکلیف شهادت و دلوری از مورچال باره پیش رفته بسمتی که آن گروه جلوهرگر بودند روانه شد مخدولان نظر باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلالت پرور در انگنده قریب صد کس آنها حمله آور شدند دلوران نصرتمند مضمون (الحرب خدعة) را کز بند گشته از روی مصالحت سپاهگری از پیش آنها ردگردان شدند و مقاهدرا بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرات آن خیمه رویان
تیره بخت را برگردانیدند درین حالت گوله توپی از توپخانه منصور
بسواری ازان زمره بایکار رسیده او را از باره حیات نرو انگند اعدای
بدسگال از مهاجمه این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سرانیده
وار راه فرار سپردند و پیر محمد آخر با قراولان تعاقب نموده یک کس
از آنها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از تابیلان معظم
خان از آب عبور کرده بآن طرف رفتند و چون دوازده کشتی دیگر
که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود و دلیرخان و داود
خان از روی کارطلبی بر دیگران مبعوث گشته شروع در گذرانیدن
مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتی و اسبان آنها
بهذا میگذشتند و آن دو خان شهادت نشان پیر او آخر شب عبور
کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگر تا پاسی از
شب برگزار ناله بسر برده بتأکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی
اعتصاب قیام داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی بدست آمد که بر ناله مذکور
جسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر دو مکیان و همراهان
داود خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داود خان که
دران روی مہاندی برابر مورچال حید تاج و خواجه مشکي بسته
بودند خالی و تنهیم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری
آفرامیده مید الله خان سرای و سید سالار خان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکر گاه بزرگ که در میان دو شعبه گذر بود
معاونت نمود و روز دیگر که غرق جمادی اخره بود ازان طرف مہاندی

خبر رسید که مخالفان را از سطوت عبور امواج منصور پای ثابت و
قرار از جای رفته مرحله پنجمی وادی مرار گشتند و سید تاج و
و خواجه مشکي مورچال را خالی کرده پیش ناشجاع رفتند و سیوم
ماه دلیرخان و داود خان از جانی که بودند کوچ کرده برگزار ناله
نزدیک مکانی که قبل ازین مخدولان مورچال بسته بودند فرو
آمدند و منہیان از لشکر ناشجاع خبر آوردند که حید عالم که با زین
الدین مہسن ناخلف او در جهانگیرنگر بود با قریب یکہزار و پانصد
سوار و پیاده و دوصد توپ از خرد و کلان آمده بار پیوست و چون
آنطرف مہاندی یک گروه پیشتر از محل نزول دلیرخان و داودخان
ناله دیگر بود که لشکر منصور را ازان عبور با یستی نمود بلجم ماه
مذکور معظم خان با جمعی از شعبه مہوم گنگ گذشتند و از مہاندی
بکشتی عبور کرده بگزار ناله رفت و بران جسر بسته یک گروه پیشتر
رفته آن مرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت
کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و میانه خان و
جمال دلزاق را با هزار سوار و پیاده بسیار و برخی از توپخانه بمالک
تعمین کرد و جمعی از مخدولان که در آنجا بودند باستماع خبر توجه
این فوج از ناله مہاندی عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد
که داود خان بامیرزا خان و رشید خان و سائر کوکبایان خویش مہاندی
مکانی از مابین دریای گنگ و ناله مہاندی که ناشجاع خود آنجا
امامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم جمعی و کوشش قیام نمایند •

برگشتن بادشاه زاده محمد سلطان بدلاکت

اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدائع تائیدات آسمانی و لطائف عنایات ربانی دربار این دولت جاردانی که درین هنگام خجسته مرجام بجلوه گاه ظهور آمده غبار ملالت از چهره حال اولیای دولت زدود و مجدداً جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه بادشاهزاده نامدار بلند مقدار محمد سلطان که یاغوی و ساس نفسانی و خامی جوانی چنانچه گذارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و تبیه و کعبه دوجہانی نموده غبار شورش انگیزخته بودند درین وقت که آثار بکبت و خذلان و امارات تیره ریزی و ادبار در ناصیه حال ناشجاع رسیده بخت برگشته روزگار برآی المؤمن مشاهده نمودند و بیقین دانستند که رمازت او جز سویی خاتمیت و رخامت عاقبت نتیجه ندارد چشم بصیرت بر سرپای احوال خود کشوده بیاروری عقل رهنما بر قبح کردار باسزوار خویش متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقدیر از ایشان سر بر رده بود بتعلیم سرورش دولت و تلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندی مہتدی شدند و چون بمعرضا رجوع و انابت از روی صواب اندیشی چند روز قبل ازین به بهانه دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضه بیماری داشتند از ناشجاع مرخص شده بنانده آمده بودند و اسلام خانرا که باموجبی از عساکر قاهره دراکبرنگر بود از دامیه خود آگهی داده مکرر نوشتههای

نہانی با فرستاده بودند که با جنود مسعود در درکاجی منتظر ورود ایشان باشد درین هنگام اذتہاز فرصت نموده آن اراده پسندیده را از قوه بقل آورد و شہر جمادی الحرة اواخر روز به بہانہ شکار سوار شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته و یازده کس از نوکران روغناس و برخی از خواجہ سربازان و خدمہ و یک اسپ سوار بی در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر قائده بگذر دوکچی کہ اسلام خان با امواج قاهره بموجب رمدہ ایشان آنجا مترصد بود متوجه شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشجاع کہ در قائده می بودند ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته راه تعاقب پی بردند و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن ایصال اسلام خان کہ منتظر قدم ایشان بود خبردار شده خود را با ہمراہان بکنار دریا رسانید و مخالفان ادبار فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعظم مشاهده کرده دیدند کہ کشتی بادشاهزادہ بکنار نزدیک رسوده است خامرو ناکام برگشته بآنطرف رفتند و بادشاهزادہ بقائید اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قرین سلامت بمحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی کہ گروہی از خدمہ ایشان دران بودند از گرانباری نزدیک باہر کنار غرق شد و برخی مردم را آب ہلاک از سرگذشت و چندی بہ نیروی شناوری از غرق آب اجل رفتند و دوہاس از شب گذشته این خبر بہجت اثر از نوشہ اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع این شکر واقعہ مسرت افزا احبابی مہطنت و اولیای دولت مسرور و مہتہیہ گشتہ بعجائب الطاف ربانی و غرائب کارسازہای آسمانی کہ ہموارہ قرین روزگار این خلعت جاردانیست متیقن

گردیدند نصرت را آب رفته بجوی و دولت را رنگ تازه بروی آمد
و چون پادشاهزاده جریده آمده بودند معظم خان از سرکار خاصه
شریفه برای ایشان از مایحتاج آنچه عیاله مقدور بود مامان نمود
و از آنجا که بودن ایشان در آن روزی آب مقتضای مصلحت نبود قرار
داد که در گذر سده از آب گذشته بشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه
مذکور آن شعبه در حقه حشمه و جاد از گنگ عبور نموده بمعسكر
منصور متوجه گردیدند معظم خان با دیگر بندگان پادشاهی پذیره
شده آن والا تبار را بخیمه که برای ایشان مهیا گشته بود نبرد آورد
بالجملة چون منتهیان خبر رسانیده بودند که در سمت پائین آب مهندی
نزدیک بگله گهات بفاصله پنج کوه از مالد پایا بیست که صلاحیت
عبور موکب ظفر ایات دارد محمد مراد بیگ که با سید سالار خان و
میانه خان و جمال دنازاق و گروهی دیگر در مالد بودند باشاره معظم
خان جمعی از رفقای خویش با برخی از توپخانه همراه گرفته خود را
بموضع پایاب رسانند و آنجا مورچال بسته کنار آب را با درات توپخانه
استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بر معنی بلند اختر پسر کهنر
خویش را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلی
اوزبک که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین
جابر و میر مرتضی امامی و اکثر سرداران و نوکران عمده و
سپاه و توپخانه بسمت مالد و بگله گهات فرستاد که در آن حدود
بر گذار مهندی هرجا پایاب و قابل عبور لشکر منصور باشد
مورچال بسته بمراحم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با جان
بیگ و ابن حسین و فوجی کمتر از هزار سوار با منتظران توپخانه

و نواره در جای که ناله مهندی از آب گنگ جدا شده بطرف مالد
میدود بفاصله ناله مذکور برابر لشکر داود خان پای تجلد استوار
کرده معظم خان چون برین معنی آگاهی یافت عبد الله خان برای
و حق وردیخان و گدا بیگ را با پانصد سوار از همراهان ذوالفقار
خان و قریب هزار سوار از تابینان داود خان و دلیر خان و گروهی
دیگر از مبارزان یگومک لشکری که در حدود مالد بود تعیین
نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان که با آوردن خزانه از موگیر
ممین شده بود بشکر ظفر قرین رسیده چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه که از آنجا آورده بود رسانید و چون مدتی بود که ذوالفقار
خان را کونتی صعب طاری شده آنعارضه بامتداد کشیده بود و خان
مذکور از غلبه ضعف و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت
و نفاقت عساکر قاهره نداشت بنابراین از جناب خلعت و جهاداری
استدعای آمدن بکمبه حضور نموده با دراک این سعادت دستوری
یافته بود و درینوقت بعزم روانه گشتن بدرگاه والا از معظم خان
مرخص شده با کبر برگر آمد القصه چون افواج مخالف در حدود
مالد و بگله گهات اجتماع کرده بودند و ازینجهت که جمعیت عساکر
فهرزی مآثر در آن طرف کم بود و سردار عمده نیز بانها نبود مظنه
این می شد که مخالفان از آب گذشته باین طرف آیند و دستبرد
نمایند معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا دلیر خان را نیز بآن
سمت تعیین نمود و خان مذکور بیست و پنجم ماه مزبور بآن
جانب روانه شد و چون برلای لازم الامتثال از جناب سلطنت و انتقال
بطفرای نغان پیوسته بود که پادشاهزاده محمد سلطان را روانه پیشگاه

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الاذعان مامان لوازم رفتن ایشان کرده از بندهای بادشاهی فدائیکانرا با قوچی از مپاه ظفر پناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود با چندی از نوکران قدیمی ایشان بحراست و خبرداران آن والا نزد مقرر نمود و بنوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه صعلی گشته بود نوشت که بهر جای رسیده باشد تا رسیدن شاهزاده توقف گیرند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بیست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پیرپار نزل نمودند و غرة رجب از آنجا روانه درگاه آسمان جاهد گردیدند و معظم خان در همان روز که شاهزاده از آب گذشتند از مرز زمین جزیره که مابین شعبه دوم و سیوم گدگ است و آنخان مصلحت دان باقتضای حزم و صلاح اندیاهی مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روی آب رفت و راجه میخانه را با هزار سوار و پانصد پیاده بندگی و برخی از توپخانه برای محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنها بتصرف آرند و روز دیگر از ناله مہاندی گذشتہ آنطرف منزل نمود و سلخ ماه مذکور که از آن جا کوچ کرده روانه مالد بود در افتاد راه نوشته دلیر خان از بگله گهاک رسید و بوضع انجامید که میرزا بیگ نام یکی از سرداران عمده ناشجاع با قوچی قریب هزار سوار و چند فیل که از مہاندی گذشتہ بقصد محاربه و پیکار با مواج قاهره باین طرف آمده بود و در سین گهاک دلیر خان را باو تبریدی مردانه و جنگی دلیرانه روی داده است و مخالفان بقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هزیمت فاحش خورده راه فرار سپرده اند چنانچه میرزا بیگ مذکور یک زخم تنگ و دیگر زخم نیزه برداشته با هفت سوار نیچان از آن صبلکه بر آورده و خواهر زاده او که بخطاب یک تازخانی متهم بود و دیگری از رؤسای مقهوران که خطاب مرانداز خامی بدنامی داشت در آن داروگیر دستگیر سربچه اقبال مدو بد دشمن شکار شهنشاه روزگار گشته اند و گروهی ابوه از آن جسارت کیشان طعمه تیغ سراسان سجادان نیروزی نشان عده برخی هنگام گریز از آن رختخیز فتنه و متیز در آب مہاندی بخرق آب عدم فرو رفته اند و آنخان جلالت شعار بعد ازین فتح به بگله گهاک رسیده برکنار مہاندی مورچال بسته و در آنطرف سین عالم باتوپخانه و لشکری در برابر نشسته است معظم خان از وقوع این لطیفه نصرت که بذیرگی طالع والی خدیو جهان چهره امروز دولت گشته بود بیعت فرین و نصرت اقدوز گشته چهارم رجب بمحمود آباد که به گروهی بگله گهاک است و بلند اختر پسر کپتر ناشجاع با سید قلی اوزدک و جمعی دیگر از سرداران و مپاه مخالف در آنطرف مہبای مدامه بود رسید و آنجا مورچال بسته اقامت گزید و روز دیگر سوار عده برای دیدن بگله گهاک و ملاحظه مورچال بدعمر دلیر خان آمد خان مذکور دمدمها بر امراخته توپها بران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقهوران می انداختند و چون از طریق خشکی بجهاگیر بگره راه است یکی راه مالد که سین سالرخان و جمال دلزاق و گروهی دیگر به محافظت آن قیام داشتند و دیگری راه بگله گهاک که آنها دلیر خان گرفته بود و سیوم

راه شیر پور و هجر اهنگی که بسمت پائین آب مهاندی و از بگله گهاک بمسافت هشت کروزه واقع است و تا این هنگام فریقای بمحافظت و سد آن طریق معین نبودند و غله نیز از آن راه بگذرانده می رسید بنابراین معظم خان درین هنگام لودیخانرا با فوجی و شش توپ و دیگر ادوات توپخانه بآنجا تعین نمود که ضبط و حراست راه و منع رسیدن غله و آذوقه بگذرانده نموده از آن ناحیه با خبر باشد بالجمله معظم خان مدت یکماه در محمود آباد اقامت گزیده تمام همت اخلاص و نهمت خویش بتدبیر عبور از مهاندی و دفع و استیصال دشمنان فساد اندیش که بمیانجی آب و انتظار توپخانه و نواره قدم ثبات نهاده اظهار آثار تجلد میکردند بسته بود و چنانچه غیوه عبودیت و آئین خدمتگزار است آسایش و آرامش را خیر باد گفته شب و روز درین باب سعی و کوشش می نمود تا بالکلیه غبار فتنه و آشوب ناشجاع باطل ستیز فتنه پرور از ساحات آن بوم و بر فرو نشیند و آن مهم نصرت فرجام بزودی انجام یافته کار به موسم بر شکل آید نه نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایانی در حدود بگله گهاک بهمرسیده بود رای اخلاص پیرای آن نوین ارادت آئین برین قرار گرفت که پیش ازین توقف و درنگ جائز نداشته و تکیه بر اقبال بیزوال خدیو جهان نموده بهر عنوان باشد بالشکر منصور از گذر مذکور عبور نماید و هران و مرداران جنود قاهره را ازین قرار داد با خبر ساخته چهارم شعبان از دوم سال جلوس همایون پاهی از شب مانده باین عزیمت صائب با مخلص خان و اخلاص خان خویشگی و دیگر مبارزان فیروزی شعار سوار شد و در اندای راه دلیر خان

و سید مظفر خان و گروهی دیگر از مرداران شهامت نشان که دران ضاح بودند با سپاه خود از مورچالها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهیئت اجتماعی روان گشته اول روز نزدیک بگذر مذکور که دو کروزه پائین بگله گهاک بود رسیدند چون ناشجاع پیشتر ازین اراده آگاه شده فوجی بابرخی از توپخانه جهت مدافعه عساکر ظفر قرین تعیین نمود بود آنها آماده مدافعت درانطرف ایستاده بودند بمجرد ورود جنود مسعود بگذار ناله دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ مصلحت ندیده مردم را تکلیف گذشتن از ناله نموده مجاهدان فیروزمند و مبارزان نصرت پیوند بمیامن همت و جلالت و یاری توفیق و سعادت جمعیت مخالفان را واقعی نه نهاده همگی دل بر عزیمت عبور گذاشتند و نخست دلیر خان و اخلاص خان و مخلص خان قبل سوار بآب زدند و پس از آن سید مظفر خان و دیگر نهنگان بحر شجاعت بآن ناله در آمده از چپ و راست و پس و پیش فوج فوج مانند موج در آب روان گشتند درین وقت مقهوران بد فرجام بجد و کوشش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند و بهادران نهنگ صولت هزیر آهنگ را در میان ناله بشیبه توپ و تیر و تفنگ گرفته لوازم مقاومت بظهور رسانیدند و چندی از سپاه ظفر پناه هدف ناوک تقدیر گشته در بچیب نیکنمایی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیده جمعی از صدمه ریزش گوله و پیکان بر گردیدند و گروهی از دلیران بسالمت کیش شهامت خو که حفظ ناموس سپاه گیری و آبرو دامن گیرشان بود روی همت بر نداشتند و چون دو طرف گذر غرق آب بود و در میان ناله از طرفین گذر چوبها

بر زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم بر زمین غرق آب نیفتند درینوقت بصیب عبور لشکر ظفر اثر آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدو رفت و بعضی مواضع پایاب غرق آب شد و چوپا نیز غلطیده نشانها بر جای خود مانند و بدین صیب از سوار و پیاده قریب هزار کس را لطمه امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و متع پسر دلیر خان رخت حیات بصیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته پساحل مقصود رسیدند و بمجرد بر آمدن جیوش بحر غروش از آب اعاده بد مآب رخ از عرصه مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان نیز متعاقب عبور نموده بجنود منصور پیوست و همگی عساکر گردین مآثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی از آن تیره بختان قدم جرأت نهاده ساعتی چند با منظر توبخانه و مورچال هنگامه افروز کوشش و جدال گردیدند و عاقبت الامر تاب ثبات نیاورده روی همت بر تانند و مجموع توبخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه بر آمد و در حال این احوال بلند اختر و حید عالم و حید قلی اوزبک که ناشجاع آنها را نیز متعاقب این گروه باین طرف تعیین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از مطوت افواج گیتی کشا بی آکه میاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آورد و آویزشی نیمابین روی نماید عنان عزیمت تانده راه فرار سپردند و بر آوردن جان از آن عرصه متعتم شمرند و بلند اختر با حید قلی اوزبک از سر اسیمگی بتانده شتامت و حید عالم با دیگر جنود مخالف بگام ادبار بناشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

فتح شگرف چون آنقدر کشتی که قابل یحتمل جسر باشد بهم رسیده بود معظم خان برکنار ناله شسته باهتمام بستن جسر پرداخت و چون جسر مهیا شد بقیه جنود مسعود را که از آب گذرانیده همانجا منزل کرد ناشجاع و خیم العاقبة اواسط همین روز خبر عبور عساکر منصور از ناله شنید و چون دید که میل بلانچنان بالا گرفته که بخس و خاشاک تدابیر باطل و اندیشیهای بلحاصل سد راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناامنی شده با هزاران خسارت و حرمان و نکبت و خذلان دل از بودن بنگاله و مملکت و دولت دیر ساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال تباه از چوکی میرداد پور رحل انانیت برداشته روی ادبار بتانده که هنگام او بود آورد که از آنجا پمیلج راه آوارگی نموده بجهانگیر نگر رود بالجمله معظم خان روز دیگر با فواج ظفر اثر بجانب تانده که ناشجاع تیره اختر بانجا رفته بود روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی باو خبر رسید که تمامی نوارا غنیم نزدیک تودی پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کوهست جمع شده و ناشجاع خود نیز بآن راه خواهد آمد لهذا با جمعی از لشکر جدا شده بر جناح سرعت و تعجیل بجانب تودی پور شتافت و باقی جنود مسعود نیز متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده آتخان خلاص نشان بتودی پور رسید و چهار صد کشتی از نوارا ناشجاع بعضی از آن مشحون باسوال و کمر خانجات او که در آن موضع بانتظار رسیدن آن رسیده بخت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و معظم خان نور الحسن و میر عزیز دیوان لشکر ظفر اثر را با واقعه

نوبتی و جمعی از سپاه و شصت پداده بندوقچی برای ضبط آن اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانه تانده شد و با چهار صد سوار قریب بنصف النهار تانده رسید باشجاع که شب پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی میردادپور. روانه تانده شده بود صبح آن بانجا رسیده بمنزله فرار و قصد ساز و برگ راه ادبار بیرون تانده برگزار دریا فرود آمد و بنانید و اهتمام تمام در غراب که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس و غرائب اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصه دیگر اشیا و کثر خاتجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کوه از تانده پشتر رفته در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گزید درین اثنا قراولانی باو خبر رسانید که امواج قاهره نزدیک رسیده است از غایت رعب و دهشت مضطرب گشته حراسیمه و از آنجا سوار شد و پنج و شش گهزی از روز مانده خود را بمنار دریا رسانید و با بلند اختر و زمین العابدین پسران خود و جان بیگ و حید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ و معدودی از سپاه و خدمه و خواجه مرایان که همگی قصد کس بودند در گشتی نشسته با قریب دهشت کومه در همان روز که پنجم شعبان از دوم حال جلوس همایون بود بجانب جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سردارانش که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروزی و نفع در چهار احوال او نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خون را بیکسو کشیده مفارقت گزیدند و اموالان و خود حران لشکرش دست بغارت کشوده باخذ

اموال او عمارت نمودند چنانچه برخی از نفائس ائمه توشخانه اش را که صندل نام خواجه مرایان تحویلدار بلاغاره آن خسران مآب انتخاب کرده بر شش قیل و دوازده شتر بار نموده آورده بود که داخل گشتی کند با چندی از جنائب خاصه که آنها را نیز میخواست بگشتی در آورده همراه ببرد جمعی از اوهاش بتاراج بردند و درین وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتهی رخ نمود و غریب هرج و مرجی پدید آمد هر کس را هر چه بدست می آمد بنهب و غارت میدرد و آن را غنیمت می شمرد و چون بمقام خان ششم ماه مذکور که روز پیش آن شاهجاع از تانده بواسطی آزارگی شتافته بود بانجا رسید و برین احوال مطلع گردید بضبط و کرد آذری اشیا و اموالی که مانده بود برداشته در استرداد آنچه اوهاش لشکر بغارت برده بودند از آن خبره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور صاعی شد و عورت و پردگیان را که آنجا مانده بودند با احتیاط تمام حراست کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرماکه گذاشت و ناظران و خواجه مرایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که بدستور سابق بخدشت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری بیشتر از بیشتر بظهور رسانند و داوود خان که بعد فرار ناشجاع از چوکی میردادپور بر آب مہاندی جمر بسته گذشته بود اولخر این روز رسید و از جلال دولت اقبال این پرگزیده ذوالجلال و امارات روشن بر تیره روزی و ادبار ناشجاع حوران مآل که درین هنگام جلوه ظهور نموده بتازگی سرمایه عبرت و بصیرت عالمیان گردید آنکه آن دو غراب که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفائس اموال آن بد مآل

در آنها بود پس از برآمدن معظم خان از تردی پور چون محاذی موضع مذکور رسید بندهای بادشاهی خبردار شده ازین طرف کشتیها درانیدند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خلیفه زمان هردو را بدست آورده بکنار رسانیدند و مجموع اشرافی و طلا آلات و جواهر و نفایسی که در آنها بود بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ضمیمه غنائم گردید و از غیر پور و هجرا همتی که لودبخان با جمعی در اینجا بود خبر رسید که هنگام عبور نوار غنیمت قریب سی کشتی که در بعضی اراپا برخی اشیاء و اموال ناشجاع و منسوبان و اتباع او بود بدست مبارزان نیروزی نشان آمد و برادر زاده سید عالم و رندوله پسر خوانده او با چندی دیگر از مخدومان که در آن کشتیها بودند امیر سر بلجی انبال دشمن شکار شهنشاہ کامکار گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که بغارت رفته بود بحسن سعی و تخصص و تدبیر و اهتمام معظم خان از جسارت منتهانی که دست تطاول با خداوند استرداد یافته بحیطه ضبط آمد و هشتاد و سه مذکور جمعی از نوکران عده ناشجاع مثل سراج الدین جابری و اسفندیار مدموری و میر مرتضی امامی و ابن حسین داروغه توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روی امید از بر تافته با اهل و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم خان ملحق شدند و آن زده نوینیان نظر بر شمیمه فضل و کرم و شیوه بخشایش و احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و بنمود مراجع بادشاهی و بشاوت مکارم مایه الهی خوشدل و مصممال مانده

مناصب مناسب در خور حال آن فریق تجویز کرد و حقائق احوال آنها را بدوگاه معلی مرصه داشت بالجملة معظم خان دوازده روز در تادیه توقف نموده بنظم و نسق مهمات هردو روی گنگ و گرد اوزی اموال ناشجاع نگویده فرجام قیام ورزیده هیزدهم شعبان بعزم تعاقب آن بد عاقبت تیره اخگر کوچ کرده بتردی پور آمد و اسلام خان که با نوجوی از عساکر ظفر مآثر در اکبر نگر بود چون بنا بر بغار خاطری که با آن نوین ارادت آئین داشت بی آنکه از پیشگاه خلعت و جهانداری فرمان طلب بنام او صادر شود یا جمعی از همراهان خود از اکبر نگر برآمده درگاه خلایق پناه شده بود سخاوت خان را بفوجداری اکبر نگر مقرر نموده بآنطرف آب رخصت کرد و نتیج جنگخان و خلاص خان خود شکی و عهد الله خان سرای و زبردستان و مالوجی و میانه خان و علیقلی خان و جمال دلق و امرنگه فردوسی را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعیین نمود و خود با دلیر خان و داود خان و رشید خان و سید نصیرالدین خان و راجه نرسنگه کور و فرهاد خان و آغرخان و قراولخان و عبد الجباری انصاری و گروهی دیگر از مبارزان جیش انبال نوزدهم از تردی پور کوچ نموده در هجرا پور منزل گزید و روز دیگر از اینجا بر جناح مبارعت براه خنکی روانه جهانگیر نگر گردید تا فاشجاع آنها مجال ثبات و استقرار زیانته آواره کشور ادبار شود و بالکلیه مامحت آن مملکت از خص و خاشاک فتنه او پیراید بالجملة آن فاسزادار دولت و اقبال نکبت زده و پریشان حال با هزاران خدمت و ناکسی که بمکانات حوی انفعال از پیشگاه عدل داور بیم مال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان جهانگیر نگر رسید و درین مدت که زین الدین مهین ناخلف او در آنجا بود با اشاره آبی بی بهره جوهر عقل و فرهنگ یا راجه رخسار راه ارسال رمل و رسائل گشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت منع مغرور خان زمیندار جهانگیر نگر که از بخت مغربی و پیش بینی چنانچه گزارش یافته زمینداران آسودگ را با خود متفق و عهد استن حاصله مر از اطاعت و فرمان پذیری ناشجاع پیشیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخفگیان دیو حیرت بهائم خو با چلیه و غراب بسیار آمده فرستاده چنانچه آن شبیه شوحه فدای پمارفت و اسدک آنقوم بد نهاد بر سر مغرور خان رفته او را شکست داد و پس از کفایت آنهم مبلغی از نقد و جنس بر مجید جلد بآنها داده آن گروه خدایان بهره را رخصت معاودت نمود و بنامه و پیغم با راجه مقور کرده که هرگاه پدر منزه پرورش بر متن رخنگ مضطر شود و جهانگیر نگر آمده خواهد که بپایمردی فرار رخت ادبار بآن دیار عهد و گریاره جمعی بسرحد فرمند که او را دلیل راه آزارگی شده بآن کفر ابدی رسانند و راجه اجاکم چاکام که سرحد رخنگ امت تاکید کرده بود که هرگاه ناشجاع درین باب ایمانی کند بی توقف گروهی را نزد او فرستد در خفگیان بد گوهر لئیم درین آمدن خرابی عظیم با طراف و فوای جهانگیر نگر رسانیده چنانچه شیمه آن بی هیفتان و عادت آن خلالت گزینانست خلقی کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بودند بقید اسارت آورده با خود بردند و وبال آن نیز یروزگار ناشجاع

و خیم العاقبت عائد گشته ضمیمه موجبات خزی و ادبار او گردید و درین ایام که بد نرجام از تانده فرار نموده جهانگیر نگر رسید چون این معنی را متیقن بود که از صولت و سطوت عساکر جهانگشا آنجا نیز نبات و استقامت نمی تواند ورزید و جاره کار جز فرار بجانب رخنگ نمی دید کسان بانوشتها نزد راجه آنجا فرستاده درخواست نمود که جمعی از مرد خویش فرستد تا او را رهبری و همراهی کرده بآن دلیت کفر آیت که نمونه از درکات سعید و سوزنی اثر معنی یمن المصیر است برسانند و قریب یکماه بانتظار خبر بهر برد و آنجا که منظم خان باغواچ نصرت پدر چنانچه مذکور شد بمقتاب او پرداخته بود از طنطنه قرب و مول موایب ظفر لوا مورد رعب و هراس گشته مقید بر مدین خبر و معاودت فرستادهای خود نقد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه ثانی از جلوس همایون بود رخت نکیت بر سفینه ادبار نهاده با زین الدین و بلند اختور زین العابدین پسران خویش و چندی از عمدها که تا اینجا رهاقت کرده بودند مدخل جان بیگ و حید عالم و حید قلی اوزدک و میرزا بیگ و جمعی از سپاهیان و مزدوری از خدمه و خواجه سواران از **حکایت** نگر برآمد و در موضع دهانه که چهار گروهی شهر و جای تپه است منزل نمود و در آنجا جمعی از ملکان و غرقه از سپاهیان که رهاقت حال و خدای و نکل خود در صورت زناقت آنخسروان مآل بدیده پیش بینی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته بشهر آمدند و از نقدان ملج چند کشتی همانجا ماند و روز دیگر از آنجا روانه شده دو سری پور که یکی از تپانهای عمده و بزرگه گروه بالای جهانگیر

نگر است نزول ابدار نمود و در اینجا جان بیگ که از تربیت کرده‌های
عمده قدیمی او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهی از عمده
نواره و ملاهان که درینوقت بوجود آنها بیشتر از عمدها و مرداران
احتیاج داشت ترک رفاهت کرده راه مفارقت پیمودند فردای
آن از اینجا روانه شد و چون زمین الدین مهین فاضل او قبل ازین
بسمه ماه شخصی نزد راجه رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل
از رسیدن ناشجاع جهانگیرنگر برای طلب کمک پیش حاکم
چانگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتی آن هر
سه کس با پناه و یک منزل جلیله رخنگی و فرنگی مشحون
بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چانگام با اشاره راجه سامان
کرده برسم کمک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند
و نوشته راجه و حاکم چانگام رسانیدند و رؤسای قفره رخنگ اظهار
نمودند که اگرچه راجه ما را برای امداد و کمک فرستاده است و
قرار داده که خود نیز آمده در چانگام بنشینند و متعاضد نواره عظیم
بفرستند و جمعی براه خشک نیز تعیین نماید لیکن این مراتب
در صورتی مقرر بود که شما دو جهانگیرنگر قدم ثبات نهاده
احتمالست میوزیدید چون اضطراب کرده برآمدید مأمور نیستیم که
شمارا بر رخنگ بریم ناشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از
جهانگیرنگر بر آمده ایم که در موضع بهلوله که سرحد ملک بادشاهیهست
و محل ثبات انگنده تمکن و اقامت نماییم و قلعه آنرا با دیگر تهاجمات
احتکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل
آوریم بفاوین آن گروه ضلالت آئین بمراقبه و موافقت راضی گشته

همراه شدند و آن روز در برگنه لکهی دوه منزل نمودند و صبح آن
ناشجاع بیدارلت باطل آهنگ بانواره رخنگ از آن موضع روانه شده
در برگنه بهلوله در مکانی که تا قاعه آن براه خشک چهار گروه مسامت
بود نزول نمود و در اینجا امام فلی خویش حسین بیگ اباکش که
بحراست قلعه بهلوله قیام داشت با اشاره حسین بیگ مذکور آمده
بآن تبره ایام ملاقی شد و آنقدر از تبه کار او را تسلیم و استماله
نموده فرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیش او آورد حسین
بیگ از قلت سرمایه دانش و تدبیر سود کار خویش از زیان باز
نداشته روز دیگر بانمون فریب آفتله پرور با یکصد سوار از قلعه
بهلوله برآمده بدیدن او رفت و آن آواره کشور دولت او را با امام
فلی مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که بمردم
خود که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را باتمامی اموال که
آنجا داشت حواله کسان او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
دوازده کس در دو کشتی نشانیده با نوشته حسین بیگ فرستاد که
رفته قلعه را باموال و اشیای او بتصرف آورد میرزا بیگ در دو
گروهی قلعه کشتی را بکنار باز داشت و نوشته حسین بیگ را
بشخصی داده نزد گفتنیهای او که در قلعه بودند فرستاد و بآنها پیغام
نمود که مرکوبی چند بفرستند که با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
روند چون نوشته بانها رسید از جواب اندیهی و کار شناسی بظاهر قبول
دادن قلعه نموده جواب فرستادند که اسبان برای سوار میفرستیم
و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیگ و هندی که
دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیکار بندوقچی و تبر انداز

و در قیل بگذار دریا رسیده بجنگ پیوستند و غیاث را پادشاه بر سر
کشتیها آمدند و برزای بیگ را با ده کس از جمله دوازده کس دستگیر
نمودند و دو کس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و او را از سلوک این
مقدمه آگاهی بخشیدند آن تبه اندیش بلخورد بعد از اطلاع برین
تضییع قرار داد که روز دیگر بمداد رخنگیان و استظهار نوار آقا
کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعه بهلوه را بتصرف آورد
و آن غلامت کیدشان را بسمی و کوشش درین امر تکلیف نمود
چون صبح شد سرداری دیگر از آن گروه عقابوت پزوه با سه کشتی از
چانگام رسیده بفرقه سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر
او از صلاح و کارش از صلاح بیرون است از قبول رای باطل و تکلیف
لا طائل او مر باز زده بزبان معنوت صریح جواب دادند که آداب
و آئین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کفیم بنویس و تغذ
بر روی آب آتش کارزار می توانیم انروخت و حسین بیگ ابانکش
را که بود او در قید ناشجاع سرمایه هوس گرفتن قلعه بهلوه بود
ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و
ابرام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دادن او تامل و امهال
می ورزد پرده مدارا و مراءعات ظاهر از پیش برداشته بفاخوشی
و تلخی در آمدند و حسین بیگ را با امام قلی از قید او برارده
پیش خود بردند و بعد از نیم مقدمه با او گفتند که اگر بهلوه بتصرف
می آمد شما را آنجا متمکن ساخته یکی از پسران شما را بر خنگ
می بردیم و آنچه راجه مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال
چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوه بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ روانه رخنگ شوید ناشجاع قبول این
معملی نموده بمنز جرم قرار داد که رحمت ناکمی بآن ناحیه کشد
و چون مردمش ازین عزیمت باطل آگاهی یافتند و دانستند که غول
ادبارش راه زده و دیو پندار اسیر ضلال یرو خوانده از بیدانهای
راه دلدی می سپارد که جز پسران مورت و معنی و خندان دینی
و عقبی سودی ندارد و اکثر پاهان و خدمه و ملاحان متفرق شده
هر یک از طرفی بدر رفت چنانچه صبح روز دیگر که از آنجا روانه
میشد سید عالم با ده کس از حادثات باره و سید قلی اوزبک با
دوازده تن از مغولان و معدودی دیگر که همگی بچهل کس نمی گشتند
قرار رنات داده مانده بودند بالجمله با اعتماد مراقبت و همراهی
و اعتماد و امید و هوا خواهی آن بی دیزان بد نژاد پرفتن رخنگ
دانهای گشته قطع علاقه امید از بودن ینگاله کرد و با آنکه عقل
مصلحت بین و خرد خرد دان بهزار زبان میگفت • نظم •
اذاعن الغراب دلیل قوم • سپیدبهم سبیل الهالین

از کمال حفاظت و بیخردی روز دیگر باغواهی آن گمراهان از کشور
دولت و شهرستان عاقبت یگانه آواره گردید و بعد از قطع مراحل
ادبار و طی لجهای خونخوار بجزیره رخنگ که اردل معمورهای عالم
و مسکن کفر ضلالت شیع است رسیده از تیره بختی و بد فرجایی
باند و دام آن سرزمین محصور شد و بهامت کفران نعمت و ناسپاسی
و زیاده طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و میثاق و هدم بنیان
و فساد و فتنه و سدیزه با قضا و قدر و منازعت و لجاج با برگزیده خالق
اکبر مملکت وسیع ینگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بباد

نفا داده اواره تبه خندان گردید و خامت حال و حوی مآلش باعث عبرت همگنان شد و سرانجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن ولایت خلالت بنیاد و ملاقات با مرگروه آن قوم بد نژاد و دون نهاد که بهزاران هزار مرحله از عهبرستان ادمیت و کشور انسانیست در درواز حلیف دین و دانش و شعار مروت و مردمی مهجور اند بعد ازین در محل خود مشروح و مذکور خواهد گردید .

جشن وزن فرخنده قمری آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی و مواد شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری خدیو کام بخش کامران شهنشاه جهاندار جهان ستان نشاط افزای دوران گشته بفروغ بهجت و خوشدلی چهره پداری حال جهانیان گردید و بتازگی صلابی عیش و طرب و نوید خرمی و انبساط بهالمدیان داده بزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک در شنبه هفدهم ذی قعدة این سال فرخ نال مطابق چهاردهم امرداد پس از انقضای یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز میمنت امروز بود در محفل میض منزل غسلیخانه که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر همایون پایه افزای اوزنگ عظمت و مردوری میزان سرنواز باآسمان انراخت و بآئین معبود وزن مسعود بفعل آمده جهانی را کامیاب امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین خدیو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد درین

روز خجسته برتو عاطفت شهشاهانه بر ساعت حال سعادت اندوزان بساط اقبال و مقربان پیشگاه جاء و جلال یافته رسم بخشش و نوازش و شیوه مکرمت و انعام عام شد و نخل سرتب و مناصب از فیض بهار تربیت بادشاهی بشو و نما گرانیده شاهد آمال جهانی بگوهر امشانی کف احسان خلیفه الهی پداریه حصول یافت ازان جمله رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلالت پادشاهزاد و الا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یک لک روپیه و مرحمت جیفه مرصع و بازوبندی که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار دانگ مروارید گران بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیز دران انتظام داشت سر بلندی یافتند و تازه نهال حدیقه کامکاری شاداب نخل گلشن بختداری پادشاهزاد عالی نژاد سعادت پیوند محمد اعظم بعنایت یکمقد مروارید که دانهای زمرد دران منظوم بود عز اختصاص اندوختند و قره العین سلطنت و فرمان روائی قوه الظهر ایهت و جهانگشائی بادشاه زاده ارجمند والا گهر محمد اکبر بر مرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و معظم خان سپه دار بنگاله بجلدوی مسامی جمیله که در دفع و امتیصال ناشجاع خسران مآل ازو بظهور آمده بود بخطاب والای خانانانی و سده سالاری بلند نامی یافته دو هزار سوار از تابانان او لواحمه سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار ازان جمله پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و بر مرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز میاهات یافت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجهت رانا راجه سنگه و
و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبر آباد و بهادر
خان ناظم مهام صوبه داره آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه
دارایی کهمیر جهنت نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود
بمعنایت خنجر مرصع با علاقه سرورید و اسب با ساز طه مباحی
گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده
بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزار
۳۰ هزار سوار سریندگی یاست و بفوجداری مراد آباد از تغییر قاسم
خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش
زردوزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بفوجداری چکله مهترا
از تغییر اله وردیخان معین گشته بمعنایت ارسال خلعت نوازش
یافت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوائل این سلطنت
عالمگیر تقصیری از او صادر شده بود چون از اوفت باز که مورد تفضل
و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت گورنش یافته بود تا
این هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت بادشاهانه
او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین براق بسته
به پیشگاه حضور می آمده باشد و طاهرخان بمعنایت خنجر مرصع و
احد خان بخشی درم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوجدار
چوناکده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خان
از کومکیان گجرات و سوبهاگ پرکاش زمیندار سرور و راجه
بهادر چند زمیندار کمانون بمعنایت ارسال خلعت چهره اعتبار
انروخند و لودخان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رحیمه بود باضافه پانصدی پانصد سوار که سابق بنابر تقصیر
از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزار پانصد سوار سرراز شد
و سوبهگرن بندیده بفوجداری ترهار و عنایت اسپ و ازاصل و اضافه
بمنصب دو هزار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مباحی گشت و
ازاصل و اضافه نصیری خان فوجدار کوه مانگپور بمنصب دو هزار
هزار سوار و سید حسن ولد دلیر خان باره بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و تهور خان بفوجداری چنور و
مرحمت خلعت و اسپ و باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و تشریف خان بقلعه داری فتح آباد دکن تمین یافته
به عنایت خلعت و خطاب معنای و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بفوجداری و قلعه
داری انتور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافه کاکر خان
بمنصب هزار پانصد سوار و میرزا علی عرب که در ملک
کومکیان دکن انتظام داشت بمنصب هزار پانصد سوار و اسد
کاسی بمنصب هزار پانصد سوار و اوزبک خان از کومکیان دکن
بمنصب هزار پانصد سوار حرامرازی یافتند و نور الحسن که شمه
از احوال اردو طی موانج بنگاله گذارش یافت از آنجا رسیده جبهه
سای سده اقبال گردید و بمنصب هزار پانصد سوار سریند
شد و منصور برادر عبد الله خان والی کاشغر و مهدی برادر زنده
خان مذکور که هر دو از متوهم گشته براه بدخشان خود را بجمعیت
آباد هندوستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بقیه

سده سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دوم سوار و درمین بمرحمت خلعت و جیوه و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگان گردیدند و تزیینات خان بقلعه داری قددهار دکن از تغیر میر عبد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهدیقلیخان سپاه منصور اراده کوشه نهیانی داشت بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت حیدتش بطراز تقوی و نصیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله است بمرحمت خلعت و یک زنجیر نایل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف از بعنایت خلعت و ماده نایل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و ماده نایل مطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف آنهاست و در اینجا بوظائف احسان و شرافت افضال این دولت بی زوال موظف اند رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوه مشایخ عظام اسوده ادایای گرام حضرت شیخ قطب عالم قدس مرده و صاحب سجاده آن دودمان گرامت نشانست بمرحمت خلعت و ماده نایل و انعام دوصد اشرافی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیدند و وزیر بیک مخاطب بارادشاهان که همراه بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنا بر سبوح قضیه رفتن

آن را لاتهار به پیش ناشجاع مورد عتاب شهشاه مالک رقاب گشته از منصب معزول شده بود مطمح انتظار بغایش گردیده بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بلند شد و بقلعه داری ظفرنگرا از تغیر میرزا علی عرب تمیزین یافت و هندی نولد بکوتوالی رکاب سعادت از تغیر محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت و خطاب فولاد خانی نامه اعتبار برانروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی از دستانی و حکیم معین برادر حکیم شمسی کشی و میر آق منوای روضه منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع ملاطین گیتی و پیشوای خواقین عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه و سید شیر محمد نادری بانعام ده هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزار و پانصد روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد آمین بیک خرویش ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سر بلندی اندوخت و سبها سکر به دوریه که از نیکو محضری و سعادت یابوری توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت خلعت و اسب سر امر از گشته مسمی بر او سعادت مند گردید و یکی از اهل دکن که از فیض باین دولت فائز گشته بود بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه کامیاب شد و پنجهزار روپیه با برخی از حلی مرصع باهل ساز و نوا و فقه سبحان آن بزم والا عطا گردید و درین نرخنده روز جهان امروز از جانب مخدرة نقاب حشمت و اقبال محجوبه امتدار

جاء و جلال ملکه ثریا جناب خورشید احجاب بیگم صاحب که در مسنقر الخلافة اکبر آباد شرف اندوز خدمت اعلیٰ حضرت بودند یکمقد مرورید که پنج قطعه لعل آبدار دران منتظم بود و دو لک و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر میض اثر رسیده پذیرای افوار قبول شد و از جانب صدر نشین مشکوی ابهت و اهنهام پرده گزین تنق عظم و احترام ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم پیشکشی از جواهر زواهر بنظر قدسی متأثر در آمد و گوهر انسر سر بلندی فروغ اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات که پنجاه و دو هزار روپیه بها شد گذرانیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیرالامرا صوبه دار دکن و پیشکش مهاراجه جسودت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و نفائیس و نوادر آن بلند فاعزه و امیان کچی یاد رفتار که بقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت شد از نظر اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راجه جیسنگه پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات موازی یک لک و سی هزار روپیه بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش پیشکش ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اجمیر که از انجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکبر خاصیت گردید و بمرض همایون رسید که داور داد خان ناظم مهات اٹک باجل طبیعی بساط حیات در نور دید و جمشید چیله که از غلامان روشناس این آستان دولت آسایس بود و بوجداری سرکار بیراته قیام داشت

یکی از سپاهیان بهابقه رنجشی قصد هلاکشی نموده اورا از پای در آورد و چون حقیقت گردن کشی و مرتابی منمردان مراد آباد که از محال مفسد خیز زور طلب است بمسامع حقائق مجامع رسیده بود حکم معلی صادر شد که بخشی سرکار تازه نهال بوستان سعادت و اقبال بادشاهزاده ارجمند فرخنده فال محمد اعظم با هانصد سوار از سپاه ایهان بکومک اصالت خان فوجدار آنجا شتافته یکچند در تدبیه و تادیب مفسدان نگهیدند آئین و ترمز پیشگان ادبار درین آن سر زمین ممد و معاون خان مذکور باشد و بعد از استیصال منمردان بغی کمال مراجعت نموده به پیشگاه جاء و جلال آید درین وقت فیض مقدم فرخنده عید الضحیٰ مسرت بخش دلها گشاده آئین عشرت و خرمی تازه شد و کوس طرب و خوشدلی بلند آوازه گردید نوینان عالی مقدار و امرای والا جاء در بارگاه ملک پیشگاه جمع آمده بتعالیمات عبودیت ممانت تقدیم رسم تهنیت نمودند و حضرت شاهنشاهی بشیخه محبوب عزم توجه بمصنوع فرموده بر نیل کوه پیگر بدیع منظری که تخت مهر فروغ طلا بر پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و سرور مر افراز گلشن سلطنت و سروری بادشاه زاده کامگار سعادت شیم محمد معظم را در عقب مر مبارک جای داده فیض قدم بعیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید بجماعت گزارده پس از یک و نیم پاس روز لوای معاونت بر افراشتند و در رفتن و آمدن تماشاگران و اهل کوچه و بازار از زر پاشی و سیم افشانی دست مکرمت و جود نقد مقصود بدامن امید افتاد و بعد معارفت از عیدگاه شهذاه اسلام پرور دین پناه بدست مبارک ادای

ممنعت قربان فرمودند درین روز میمنت افروز ترویجیت خان پیشکش می
مشتعل بر یک زنجیر نایل و جواهر و مرصع آلات و دیگر نقائش بنظر
قدسی برکات رسادید و عاطفت بادشاهانه شامل حال بندهای
آستان عظمت و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و
نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره به تادیب و تنبیه راجه کرن بهوریه

تبدیل این مقال آنکه در ایام بیماری اعلیٰ حضرت و هنگام
تسلط و استیلا دارا بیشکوه که آن تیره بخت خسران یزده از
بی خردی و باطل اندیشی باغوازی آن حضرت پرداخته ایهان را
برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر پنجپور بملازمیت رکاب
نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک وقاب معین بودند طلب نمود
و جمیع عمدها و سران لشکر بادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از
امرای بزرگ موای معظم خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
راجه کرن جهالت منش ضلالت انین که پیوسته در سلک گومکیان
آنصوبه انتظام داشت باغوازی دارا بیشکوه از دولت اطاعت و خدمت
گزار و شرف متابعت و فرمان برداری خدیو جهان رخ برتافت
و بی رخصت از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران
وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدربار گیتی
مدار نرفت و بعد از آنکه دارا بیشکوه ننگه سگال که از جنود اقبال

(۲ ن) راجه کرن بهوریه .

شکست خورده و مگرای وادی خذلان و نکال گردید و ساخت ملطنت
و حریم خلانت از غبار غوروش آن بیخرد فساد آئین پیرایش یافته
حریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرماندهی و جهانبانی بفرجالت
و اقتدار این دست پرورد لطف افریدگار زیلت پذیر سد و سران
و سالاران و نوئیقان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور
مرعوبیت برخط فرمان برداری گذاشته غاشیه انقیاد بردوش
اعتقاد نهادند و گوش اطاعت بحلقه یدگی سپردند از آنجا که سرآت
ضمیرش از زنگار ضلالت تیره و دیده تدبیرش از غبار جهالت خیره
بود تونیق استغفار و اعتذار و دولت استلام آستان سپهر مدار نیافته
یکچند بمقتضای اندیشههای تباه و مصلحتهای زمیندارانه در آمدن
ببارگاه جاه و جلال تعلل و امهال می ورزید و بس از مدتی که
از بیخردی نشاء غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط
تدبیر خویش متفطن شده غلبه وحشت و دهشت و استیلا
خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال
انفعال و تشویر درپرده حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و
ناتعاقبت اندیشی در بیگایر وطن خود که بولایت مالور قریب
الجوار است رحل اقامت انگنده در جواب مناشیر گیتی مطاع که
از پیشگاه خلانت و جهانداری در باره طلب او عز صدر می یافت
از روی مکر و تزویر غرائض مبنی بر حبل و معاذیر نوشته دفع
الوقت میکرد بنابران درین هنگام فرخنده انجام رای جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود
که یکی از عمدهای درگاه والا با فوجی از عساکر گیتی کشا بتادیب

آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار
گشته دست ندامت بنیل اعتذار زند و اظهار خجالت و سرانگندی
کرده بقدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا آسان داده همراه خود
بعینه مطهر مرتبه آرد و الا بتنبیه و تادیب او پرداخته همت بر
احتیصالش گمارد و باین عزیمت مواب انجام امیرخان را با فوجی
از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه رای سنگه
راتهور و دیندار خان و پردل خان و الف خان و سید منور خان و
سید بهادر باره و جان بهار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیده و زاهد خان و آتش خان و گروهی دیگر که قریب ده هزار
سوار بودند به سرانجام این خدمت تعیین نموده میزد هم ذی حجه
مرخص فرمودند در هنگام رخصت اورا بمطای خلعت خاص و شمشیر
باساز مرصع و ماده نیل با حوضه نقره و ده اسب از آن جمله پنج
راس عراقی یعنی با زین و ساز مطلی نوازش نمودند و از امرای
کومکی و عمد های آنجیش مسعود راجه رای سنگه راتهور بعنایت
خلعت و اسب با زین و ساز مطلی و دیندار خان بمرحمت ماده نیل
و پردل خان بعنایت اسب و آهنگان بمکرمت شمشیر و اسب و سید منور
خان و سید بهادر باره و جان بهار خان و ترکناز خان و راجه دیبی سنگه
بندیده و زاهد خان و آتش خان و قریب می کس دیگر هر یک
بمرحمت اسب و برخی بعنایت شمشیر و گروهی بمطای خاخ
فاخره سربلندی یافته و کدسری^(۲) سنگه ولد راو کرن مذکور که برهبری

بخت و دولت از دیرگاه بندگی این درگاه آسمان چاه اختیار کرده کلمیا با
خدمت حضور بود و با پدر رابطه الفت و داعیه موافقت نداشت
بموجب التماس در ملک کومکیان امیرخان منتظم گشته بمطای
خلعت و ماده نیل مباحی شد درین ایام الهوردخان که از
فوجداری متهرا معزول شده بود باستیلام کعبه جلال شرف اندوز
گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان فوجدار سابق مراد آباد
که درین اوقات بقطم مهمات چکله متهرا تعیین یافته روانه آجسود
بود برادر زنش که مجهولی شوریده دماغ بود و همانا غبار نقاری
ازو در خاطر داشت بجهالت ذاتی و جصارت نشاء جنون عارضی او
را بزخم جمهر از هم گذرانید و بقصرمان جهان مطاع این بدکیش
شفارت منش بیاسار رسید و عبد اللہی خان بفوجداری چکله
متهرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده نیل و از اصل و اضافه
بملصیب دو هزاری هزار و پانصد سوار دو امده سه امده نوازش
یافت و نظم مهات چکله مهرند از تغییر او بیافر خان تفویض یافته
ملصیبش باضافه هفت صد سوار هزاری هزار سوار مقرر گردید هفتم
محرم اخلاص خان خودشکی که بموجب حکم معلی خزانه و
جواهرخانه و دیگر اسوال ناشجاع با عورات و پردگیان آن وخیم العاقبة
از بنگاه آورده بود بادرک درخت زمین بوس چهره عبودیت
نورانی ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میذاکر و اسب
عراقی تارک میاهات افراخت و الهوردخان بفوجداری سرکار
گورک پور از تغییرند انیخان سربلند گشته بمرحمت خلعت و شمشیر
با ساز مرصع امتیاز یافت و الهداد ولد اخلاص خان بعنایت

خلعت و از اصال و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار
سرافراز شد و درین ماه مبارک بیست هزار روپیه بواسطت
مدر الصدور باریاب استحقاق انفاق شده ضمیمه ذخائر حسنات شهنشاہ
قدسی سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
پرتو توجه بحال باز ماندهای قاسم خان افکنده جانی بیگ همشیره
زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منسوبان او را بعطای خلعت از
لباس کدورت برآوردند و همگی را بوظائف احمال و شرافت
امضال مشمول عاطفت و بنده پروری گردانیدند رموز سنگه وکیل
رانا بمرحمت خلعت و اسب میاهی گشته رخصت انصراف
یافت و ابو القاسم نبیرہ لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب
عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار
لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب التماس بحضور لامع النور
آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت
یافته بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میثاکر و یک زنجیر
فیل بایراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد *

کشایش قلعه چاکنه که از قلاع حصیه ولایت

کوکن است سعی امیر الامرا رو داده

تبیین این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصیه ولایت کوکن است
و این ولایتیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه
و بلادیهای زر خیز که از آن جمله بندر چبول و ابل است و پاره ازان
کوهستان و دره و سنگ لاج و بعضی بیشه و جنگل است در موازق

ایام برخی ازان ولایت که بملک بیجاپور متصل است بمعاذل خان
و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلی
حضرت که قلعه سپهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملک
بحبطه تسخیر اولیای این مملکت ابدی درام در آمد و از دولت
و حشمت آن سلسله بی نظام اثری نماند عادل خان که از عنایت
بینی و مصلحت گزینی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش کرده و
غاشیه اخلاص و اعتقاد بردوش گرفته در مقام خدمت گزار و
فرمان برداری بوده پیشکشهای غایبته بجناب خلافت فرستاده از
خدمت اعلی حضرت التماس کرد که باقی ولایت کوکن که مسخر
جنود قاهره شده بود بذابیر آنکه بمحال مملکت بیجاپور اتصال داشت
باو مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب خود
نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بذابیر
الحاج و اقتراح از ولایت مذکور باو عطا کردند و ازان وقت باز کل
کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش
اکثری ازان ولایت باقطاع ملا احمد ناتیه که از عمد های او بود
تعلق داشت و دو پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگری به سوبه
است بجاگیر ساهو دیوسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و
بعد از انقراض دولت او بمعاذل خان گرانیده در سلاک نوکران او
در آمد داده بود و ساهو انجا برهم زمینداران وطن گزیده چون خود
در سمت کربانک معین بود سبوانی پسر بد گهرش بنیابت آن
ضالمت پرور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حضرت چون محمد
عادل خان را عارضه مرضی که بآن در گذشت طاری شده کوفتش

بامتداد کشید و ازین رهگذر انقلابی در احوال مملکت بیجاپور بهم رسید ملا احمد میاهمی که در کوکن داشت نزد خود به بیجاپور طلبید و آن ولایت و قلاعش از لشکر و حشمی که ضبط و محافظت آن کماینبغی تواند نمود خالی ماند درینوقت سیوانی مردود که جلالت و بیباکی با مکر و گریزه نراهم دارد انتهاز فرصت نموده دران ولایت غبار طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان قوم خویش بر خود گرد آورده و نخست بحبله و تزویر قلعه چند را متصرف شده دست غلبه و استیلا بما بقی قلاع که از رجود حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود دران اثنا محمد عادل خان را روزگار حیات میبری شده علی عادل خان پسرش که دران وقت طفلی بود گسوت زیارت پوشید و ازین جهت که او را هنوز استقلال در امور حکومت بهم نرسیده تصور و اختلالی در احوال بیجاپور راه یافته بود بخبر این قضیه نتوانست پرداخت و سیوانی مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال سامان اسباب بغی و تمرد نمود و بامتظار کوه و جنگل و حصانت و رصانت قلاع سرکشی و مخالفت را میان بصت و اهداث حصون تازه کرده از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون بمسامان قلعه داری بهم رسانید و با علی عادل خان اعلان خلاف کرده گردن از طاعت ببلچید و چون علی عادل خان را فی الجمله استقلال در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده در مدد دنع او شد رسل و رسائل بمیان آورده از روی کید و تزویر باظهار خجالت قدامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از ارکان دولت

بیجاپور را که بوفور جمعیت میاه و حشم و مزید جلالت و سپاهگری موصوم بود آن مقهور لثیم لزو کمال ملاحظه و بیم داشت از راه احتیال و مکیبت برای استمالت خویش طلبید و بعلی عادل خان نوشت که اگر او باین حدود آید و با من عهد و میثاق در میان آورده خاطر رسیده مرا مطمئن سازد بوحاطت او به بیجاپور آمده ملاقی میبوم و با فضل نیز درین باب خطوط عذر آمیز نوشت بنابران علی عادل خان از حاشی و معامله ناهمی افضل را که دو هزار سوار جلالت شعار داشت بآوردن او تعیین کرد و چون بکوکن رسید مقرر شد که از دیوا هر یک با معدودی بی سلاح و یراق هر مکانی که میبوا معین نموده بود با یکدیگر ملاقات کنند و باهم عهد و پیمان در میان آورده قول و قراری که باید بعمل آورند میبوی غدار نا بکار نهانی مردم خود مسلح ساخته چندی را نزدیک بمکان ملاقات و ما بقی را بر اطراف لشکر افضل در کمین گاهها نشاند بود و خود نیز حربه در آستین پنهان داشت چون افضل بموجب قرار داد بآن پور فریب بد نهاد برخورد در اثنای مصافحه و معانقه نخست خود حربه بر روز و مردمش از کمین کین بر آمده کار او تمام ساختند و در پسرش که رقیق پدر بودند دستگیر شدند و جمعی که جا بجا در کمین نشسته بودند از اطراف و جوانب بر سر بنگاه و لشکرش ریخته دست جسارت بقتل و غارت گشودند و چون سرزمینی که آنجا نزول داشت اطراف آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش غافل بودند اکثر بقتل رفته معدودی ازان مهله بر آمدند و امتعه و اموال و انر و مراکب و اقبال متکثر بدست سیوانی مدبر آمد

و بعد ازین قضیه علی عادل خان لشکری بسرداری رستم نام یکی از نوکران محمد خورشید بدنع او تعیین نمود و در نواحی قلعه پرناله که از معظّمات قلاع سیوا است میان هردو طایفه جنگ روی داده شکست بر لشکر بیجاپور افتاد بالجمله آن مقهور را از سزای این قضایا قوت و استقلال تازه بهم رسانیده بالکلیه خاطر از توهم و ملاحظه که از جانب بیجاپوریان داشت پرداخت و شروع در تراقیم و ناخست و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرده بعضی اوقات که قابو میافتد به برخی از محال ملک بادشاهی نیز دست جرات دراز می نمود چون این وقائع بمصاحف حقائق مجامع رسید بربیع گیتی مطاع از پیشگاه خلافت با امیر الامرا صوبه دار دکن صادر شد که با عساکر قاهره آن صوبه کمر همت بدنع آن بد سگال و انتزاع حصون و قلاع ولایتش بسته آنقدر را از غبار ثمره و افساد او به پیرایه بذاران امیر الامرا بموجب فرمان والا شان بسمت و پنجم جمادی الاولی از دوم سال جلوس همایون باین عزیمت مائب با جنود معمود دکن از خطه فیض بنیاد اورنگ آباد برآمده مختار خان فوجدار ناندی را بحکومت و حراست شهر مقرر ساخت و هم جمادی الآخر باحمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روزی چند آنجا توقف نمود و بیست و سیوم ماه مذکور از آنجا کوچ کرده غره رجب بموضع سون بری که از محال ولایت سیوا است نزول نمود و از آنجا بقصبه سوبه که از معمورهای ولایت کوکن است و حصاری از گل دارد و مقامیر دست از محافظت آن کشیده خالی گذاشته بودند آمده جادونرای را با جمعی آنجا گذاشت که بمحافظت و

حراست آن پرداخته از اطراف و نواحی با خبر باشد و اهتمام رحیدن غله و آذوقه بلشکر ظرفراثر نماید و چون بوضوح پیوست که امواج مخدولان در اطراف و نواحی جنود اقبال برسم تراقی چنانچه عادت دکنیان رویه خصال است جولان می نمایند و فرصت دستبرد می جویند مقرر نمود که هر روز یکی از سران لشکر منصور با سه چهار هزار سوار بنویست برای محافظت جمعی که بجهت آوردن کاه و هیمة و سائر مایحتاج از اردو بیرون می رفتند و باصطلاح اهل هند آنرا کهی میگویند رفته بمراحم حراست پردازان و از آنجا بمنزله قصبه سوبه که آن نیز از معمورهای آن ولایت است و محل اقامت و مسکن سیوای ضلالت آئین بود چهارم شعبان بموضع باراضی از اعمال پرگنه سوبه که قلعه گلی دارد نزول نمود و جمعی آنجا گذاشته مقرر کرد قلعه آنرا که شکست و ریخت بخیار بآن راه یافته بود حراست نموده بلوازم محارمت و خبرداری قیام نمایند و از آنجا بکنار دریای سیوا منزل گزید و چون خبر رسید که جمعی از سیوای مقهور بدنه گروهی لشکر منصور آمده در کمین فرصت اند شرزه خان را با سه هزار سوار بدنع آن جمع بد فرحام تعیین نمود و مخادیل تیره ایام تاب ثبات و پایداری زیارده برای قرار شناسند و چند روزی در آن حدود بسر برده پانزدهم ماه مذکور بموضع دهال از اعمال پرگنه سوبه که کنار دریای فیراست نزول نمود و از آنجا بطی دو مرحله بقصبه سرول که از ولایت عادل خان بتصرف سیوا آمده بود رسید و قلعه آنرا که غلیم لکیم چون بنای دولت خود منهدم ساخته بود مقرر نمود که تجدید

عمارتش کرده جمعی آنجا باشند و دران موضع سه چهار مقام
نموده چون آگهی یافت که در اطراف قلعه راجکده که از قصبه
مرول ده کروه مسافت دارد و چهار پنج قلعه دیگر از سیوای بدکهر
در نواحی آن واقع است جمعی کثیر و فرقه انبوه از مخالفان
شقاوت منش ادبار پزوه فراهم آمده بخيال محال آماده مدافعت
و قتال اند شمس الدین خانرا بانواج هراول و راو بهاو سئنگه را با
همراهان او و شرزه خان را با جمعی از دکنیان و میر عبدالمعبود
داروغه توپخانه را با هزار تفنگچی بدفع آنها تعیین نمود اعلاهی
مقبور را از مطوت امواج قاهره پای قرار از جای رفته راه فرار
نبردند و مبارزان چیش مسعود دهبای اطراف راجکده را تاخته
آن روز دران حدود بودند و روز دیگر لوای معاونت افراخته غبهنگام
بمسکر نصرت اثر پیوستند و صباح آن که لشکر ظفر پیکر ازان کوچ
کرده جمعی از مخدولان جسارت نموده بر سر او آمدند راو بهاو سئنگه
که سردار جنداول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه وار
بران گروه نابکار حمله ور گشته تیغ سراقشان بهارزان نصرت نشان
جمعی از مدبران بی پاک را بر خاک هلاک انگذد و برخی را
مجرور ساخته رهگرایی وادی فرار گردانید و آسیبدی از آنها باردو
فرسید و آن روز موضع سیوایور که از قصبه مرول هشت کروه است
مخیم جنود ظفر قرین گردید و چون مابین سیوایور و پونه نزدیک
بموضع کراة کو هیبت که ازان بایست گذر کرد و دوراه مشهور دارد
که هریک بغایت صعب المرور است چنانچه سواری بصد تعب
عبور تواند نمود و خبر رسید که مخالفان در پهای کتل فراهم آمده

مصلح و آماده بکام مدافعت و مقاومت ایستاده اند بلابران امیر
الامرا برای ساختن راه و تدبیر عبور از مضیق آن کوه در سیوایور
قرار اقامت داده عمس الدین خانرا با جمعی از بیلدار و تبردار
بدیکی ازان دو راه فرستاد که ملاحظه نموده اگر قابل توسیع باشد
بساختن آن پرداز و جمیع ساز و خود با گروهی بدیدن راه درم رفته
چونکی بطراب و نواحی آن کوه تعیین کرد که بتحقیق طرق و
مسالك آن پرداخته راه دیگر تفحص نمایند و چون پس از زمانی
خبر رسید که در کمر آن کوه راهی پیدا شده که بعد از ساختن آن
ارابه باسانی عبور میتوانند کرد در ساعت جمعی از بیلدار و تبردار
با هزار و پانصد سوار از تابندگان خود فرستاد که راه مذکور را
بمازند و آنها بجهد بلیغ و کوشش تام بساختن آن پرداختند
تا شام آماده عبور جنود نصرت اعتصام گردانیدند و درین روز که
راجه رایسنگه باهتنام کبی رفته بود قریب چهار هزار سوار از بغی
اندیشان سیه روزگار بقصد دستبرد بسمتی که اهل لشکر بکمی رفته
بودند شتافتند راجه نوچ خود را توزوک کرده و پایی همت در
میدان جرأت فشرده بمدافعت آن جسارت منشان در آمد و چون
ازین معنی پیشتر خبر بامیر الامرا رسید بود سرفراز خان را با
جمعی از دکنیان و هزار سوار از مردم خود بکوسک راجه تعیین
کرده بود این گروه در اثنای این حال بمده رسیدند و مخالفان
مصلحت در آویزش ندیده پای جرأت پس کشیدند بالجمله روز
دیگر که راه ساخته شده بود امیر الامرا از سیوایور کوچ کرده اوسط
روز پایی کتل رسید و بعد از عبور لشکر منصور ازان عقبه سه و نیم

کرده طی کرده در موضع کراده منزل گزید و چون رانهاو سنگه را با جمعی چند اول کرده در پای کتل گذاشته بود که اهدام گذرانیدن بقیه اردو و اشکر نماید بعد از گذشتن آن نوین نامدار سه هزار سوار از جلو آبدار در پای کتل نمودار شده بعزم متبذ قدم جرأت پیش نهادند رانهاو سنگه مرکب جلالت بر انگیزیه از روی دلبری و دلوری بر آنها تاخت و ملک جمعیت آنضالالت کیشان را متعرق و پریشان ساخت و در گریزه مقهوران مجتمع شده از روی خیرگی حمله آوردند درین اثنا شمس الدین خان که امیر الامرا او را بعد آگاهی ازین معنی بکومک چند اول تعیین کرده بود جلو ریز رسیده بران جسارت منشان حمله کرد و مقاهیر تاب ثبات و پایداری نیاروده بودایی فرار شتافتند و روز دیگر قصبه ساپور^(۴) مخیم نزول عساکر منصور گشته امیر الامرا بعد از درود بمنزل جمعی از برق اندازان خود را بتاخت ده پای پای قلعه پونه^(۵) دهر که از اعظم قلاع میوایی بدکهر بود و از ساپور بمسافت دو کروزه واقع است فرستاد مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند آنغریق باوجود قلت عدد و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت بجنگ تفنگ کشوند و تا سرب باروت داشتند تفنگ اندازی کرده مدامت نمودند و چون مصالح بندوق آخر شد بحکم ضرورت دست بقائمه تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند و دان مردهی و دلبری دادند پس از آویزش بسیار و کوشش بی شمار بیست و چهار تن

که سه چهار کس از آنها جماعت دار بودند مردانه وار نقد جان در میدان جلالت در باختند و بیست و پنج کس رخسار دلوری بگلگونه زخم زینت پذیر ساختند و بسیاری از مقهوران سیه روزگار دران کارزار بدار البوار شتافته گروهی زخم برداشتند چون ازین قصیده بامیر الامرا خبر رسید راجه رابسنکه و رانهاو سنگه را بحراست اردو گذاشته خود با بقیه لشکر بصرعت متوجه بآن سمت گردید غنیم لذیم را از مولت و مطوت سپاه نصرت پناه پای قرار از جای رفته رهگرای فرار گردید و امیر الامرا بتعاقب آن تهره بختان پرداخته تا سرکنتی که در پای قلعه پونه و هراست از پی رفت جمعی که در قلعه بودند بانداختن بان و تفنگ پرداخته از برج و باره آن حصار شراره زیر آتش کهن و پیکار گردیدند در خال این حال چندی از تابندگان شمس الدین خان تیز جلو کرده از کتل بزیر رفتند و مخاذیل که در پائین کتل بودند نظر بر قلت آن معدود کرده بر آنها حمله نمودند شمس الدین خان را از مشاهده این حالت عرق حمیت شهادت بحرکت آمد و باوجود ریزش گونه تفنگ از برج و باره قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل بزیر رفته بر مخالفان تاخت و بضرب تیغ جانستان جمعی ازان مدبران بی پاک بر خاک هلاک انداخت و بقیه اسیف رخ از عرصه متبذ تافته راه گریز سپردند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر منصور دو کروزه از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح در ترک تعاقب دیده به بنگاه خویش معادلت نمود و روز دیگر ازان منزل کوچ کرده در موضع راجواه منزل گزید و چون کتل دشوار گذاری بر حرا

بود که آنرا بایمختی ساخت و نیز خبر رسیده بود که غنیم عاقبت
و خیم در اطراف چاکنه و پونه هرجا که غله بوده آنرا چون خرمن
بخت خویش آتش زده در آن حدود از آبادی اثری نگذاشته است
و در منزل مذکور غله یافته میشد و کبھی میسر بود بنابر رعایت
مصلحت در آنجا بانتظار حاکم راه و بجهت اینکه مهله ظفر پناه
مگرر بکمی رفته ذخیره چند روزه برگیرند چهار مقام نمود به قدم
ماه مبارک رمضان از آنجا کوچ کرده بصره گزید و چون جمعی
کثیر از مهله و برخی از اردو گذشتند خود نیز پیش رفته سراسر از
خل و جاندوئی را یا گروهی دیگر و نوجی از تابیدان خویش
گذاشت که جا بجا در اواسط راه ایستاده اردو را هنگام عبور از دست
اندازی امادی مقهور محافظت کنند مخالفان هرجا قیومیدیدند
بقدم جرات پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت
شمار بر آنها تاخته دفع شر آن اشرار نابکار می نمودند تا آنکه مجموع
لوردی لشکر بسلامت از کتل مذکور عبور کرده در نصیب آن نزول نمود
و از آنجا بطی در مرحله قصبه پونه محل ورود اردو مسعود گردید و
چون امیرالامرا هزار حوا از تابیدان خود با هزار پیاده بندوچی
بصره گردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت تلکوک
فرستاده بود و درینوقت خبر رسید که آن فریق بولایت مذکور در
آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آوردند بنابران صلابت دگنی را
بغوجدارای و حراست آن ولایت تعیین نموده بود باباجی بهونسله
و داکوچی و گروهی دیگر را برهم کمک همراه او معین ساخت و
ازین جهت که موسم بارش رسیده بود برای گذرانیدن ایام برشکال

روزی چند در پونه اختیار اقامت کرد و قریباً چهل روز آنجا بصر
برد و درین مدت اکثر اوقات انواع قاهره را بر سر کبی با مخالفان
بد کمال آویزش و جدال روی میداد و چون بمسب طفیان آبهایی
که در میان سرحد ملک پادشاهی و آن قصبه واقع است راه رسیدن
غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر مسدود شد و ازین رهگذر عسرت و تلکی
بهم رسید بصوابدید رای مائپ مصلحت چنان دانست که از پونه
کوچ کرده بچاکنه که از آنجا تا سرحد ملک پادشاهی غیر از دریای
بهبونه آبی در میان نیست و آذوقه بلشکر ظفر بیکر باسانتر میرسد
رفته اقامت گزیند و باقی ایام بر شکل را آنجا بصربرد و چون تا
انقضای موسم باران جنود مسعود بیکار بودند تسخیر قلعه چاکنه
که از قلاع متبینه آن ولایت است و انتزاعش از مقدمات ضروری
آن مهم بود پیش نهاد عزیمت ساخت و باین قصد از پونه کوچ
کرده بیست و دوم حوال با عساکر فیروزی مآل بیای حصار چاکنه
رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بنظر احتیاط در آورده
همهت اخلاص قرین بر کشایش آنحصن حصین گماشت و مورچالها
بخش کرده هر جمعی در طرفی مقرر داشت در حمت شمال رویه خود
با مهله خویش و گرد هر کور و بصر دیو میودیه و حبش خان و
ترنگی بیونسله و داراجی و جمعی دیگر از یند های پادشاهی
طرح مورچال افکند و در جانب مشرق که رو بروی دروازه قلعه بود
شمس الدین خان و میر عید الممبود داروغه توپخانه و سید حسن

و او را بخان و خداوند حبشی و بجای سنگه نوکر رانا راج سنگه با
 فوجی که از هر دکن معین می باشد و سلطان علی عرب و علی یار
 بخاری به پیش یزدن سیه پرداختند و در طرف جنوب راویها و سنگه
 و مرادراز خان و جاد و فرای و جوهر خان حبشی و جمعی دیگر
 از دکنیان تعیین یافتند و در جانب مغربی راجه رای سنگه
 سیویدیه و گروهی دیگر مورچال بسنگ شروع در پیش برد کار کردند و
 تپه های کلان از دها صوت که آن نوین رفیع منزله جهت تسخیر
 قلعه مذکور از قلاع دکن طلبیده بود اشاره نمود که در جاهای
 مناسب دسدمها ساخته آنها را نصب کنند و از موضعی که زمین
 صلاحیت نقب داشته باشد آغاز نقب نمایند بالجمله مبارزان
 نصرت آثار حصار را مرکزوار در میان گرفتند و کمر معی و اجتهاد
 بر میان عبودیت استوار کرده همت بر کسایش آن حصن قوی
 احساس بستند و با وجود موسم پرشکال و دوام بارش ابرهای طوفان
 بار و تواتر تقاطع امطار شب و روز از طریق بتوپ و تفنگ هنگامه
 جنگ و پیکار گرم بود حراره شعله باروت همواره از برج و باره مانند
 برگ لاله از باد بهار بر فرق مجاهدان ظفر شمار میریخت و گوله
 توپ و بتدوق افواج قاهره در دیوار حصار را پریزن و از مشک
 ساخته خاک ادبار بر سر دشمنان میغ روزگار می پاشید و گاهی که
 اعدای فرست می یافتند جمعی از قلعه برآمده بطیال دست برد
 بر سر مورچالها هجوم می آوردند و از دسدمه پلارک خون آشام
 مبارزان نصرت فرجام خاک سر و پاکم بر میگشتند القصد مدت پنجاه
 و شش روز برین و تیر و نیزان قتال شعله در بود و چون از مورچال

امیر الامرا پیرج مقابل آن نقب رسانیده بودند هفدهم ذی حجه
 از سوم سال جلوس همایون مطابق سوم شهر یور که نقب مذکور
 بباروت انباشته شده بود امیر الامرا بصواب دید رای اخلاص پیرا
 اقرار بپوش داده مقرر ساخت که همه لشکر آماده شده بعد از پربندی
 برج از اطراف و جوانب بر قلعه روند و یکپاس از روز مانده اشاره
 کرد تا نقب را آتش داند برج مقابل دسدمه باروت از هم پاشیده
 اجزای آن مانند خیل کیوتران رسیده بهوا اوج گرفت و ساکنانش
 بیلک چشم زدن ببرج مشید افلاک رسیدند و چون راهی برای
 یورش بهم رسید آن نوین عقیدت آئین خود تا پیش دسدمه که در
 مورچال او ساخته شده بود آمده بندهای بادشاهی و تابینان
 خویش را بر یورش و کوشش تحریم کرد عساکر نیروزی متأثر که
 آمده مجاهده بودند تکیه بر نیروی طالع کشور کشای حضرت
 شاهنشاهی کرده و بپیر حفظ الهی بر سر کشیده مجموع بیک دسدمه
 بر قلعه دویدند و دامن جانفشانی بر میان زد با زوی جرات گشادند
 و همگی داد معی و تلاش و دلیری دادند خصوصا غمض الدین
 خان و راویهار سنگه که نهایت کوشش و تردد از آنها بظهور پیوست
 لیکن چون در عقب برج پشته بلغدی از خاک بود مخدولان بران
 پشته بر آمده دست جلالت ببدانعت کشودند و بانداختن بان و
 تفنگ و حقه و سنگ پرداخته کمال جد و اجتهاد در ممانعت
 نمودند مبارزان نصرت مند آنروز مجال پیش رفتن و برآمدن بران
 گریوه بلند نیافتند و چون تران آویزش و ستیز روز با آخر رسید
 و ظلمت شب پرده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار

که عار قرار برخود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت نهاده
بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید
جهان آرا مانند بهادران قلعه کشا بر قلعه ذات البروج آسمان پورش کرد
دگر باره عساکر فیروزی لوا آمادگار نبرد و بیکار گشته بر قلعه دویدند
و بمیان اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهر بند درآمده
بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا محصر ساختند و بدلافت تیغ
آبدار بهیاری از مخدلان نابکار بدار البوار فرستاده قلعه پیکرشان از برج
سر برداختند و بقیة السیف بحصار ارک پناه برده آنرا حصن
عاقبت و آمان گردانیدند و درین دو پورش نصرت اثر دوسد و
شصت و هشت کس از بند های بادشاهی و تائیدان امرا جالثار
گشته سرخروی ابد انداختند و شش صد کس را آسیب زخم رسید
و چون مخالفان ضبط قلعه ارک را نیز از حیز قدرت خویش بیرون
دیدند آمان خواستند و بوحاطت راویهاو منگه آمده بامیر الامرا
ملاقه شدند و قلعه را باولیای دولت قاهره سپردند امیر الامرا
فردای آن داخل قلعه شده ملاحظه برج و باره و توپخانه و ذخیره
نمود و بتدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن پرداخت و چون
از جذاب خلعت و جهانبانی اوژدک خان که در سلک کومکیان
دکن انتظام داشت بحراست آنحصن رمین معین شده بود او را
با جمعی از سپاه ظفر پناه و توپخانه شایسته در قلعه گذاشت
و بعد از چندی با جنود نصرت اثر از آنجا کوچ کرده بقصد تنبیه
میوای ضلالت کیش و تسخیر قلعه و مابقی رایت آن مقهور
بغی اندیش بسمت پونه روانه شد و قلعه مذکور بموجب حکم

اشرف باسلام آباد موموم گشت و سوانحی که بعد ازین در دکن
روی نمود در مقام خود محنت گذارش خواهد یافت اکنون کمیت
خوشخرام خامه بشاهراه مقصود برگشته به تحریر وقائع حضور لامع
النور عرصه بیان می پیماید و درین ایام رعد انداز خان که چنانچه
سابق ذکر یافته باشاد معلى بنابر بعضی مطالب از مهم سری نگر
به پیشگاه خلافت آمده بود باتمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت
جینة مرصع و اسپ عراقی مر بلند گردید و هفت کس از کومکیان
او بعنایت اسپ و چندی دیگر بمعطای خلعت مباحی گردید و
چون بآزگی برای انصرام آن مهم خیر انعام مقرر شده بود که بعضی
مصالح از بند و تپچی و پیلدار و برخی آلت و ادوات توپخانه و رعد
غله بلشکر ظفر اثر برند حکم گیتی مطاع به نغان پیوست که
تربیت خان که بصوبه دارى ملتان معین شده بود باهتمام رسانیدند
آن ضروریات قیام نموده پس از رسیدن آنجا باتفاق رعد انداز خان
و راجه راحروپ که مقصدی آن مهم بودند جا بجا تپانه بنشانند
و رعد فراخ از تقدیم این خدمت مراجعت نموده بملتان شتابد و
خان مذکور هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ عربی با ساز طلا
سرامرازی یافت و چون مهمات صوبه بنگاله برونق خواهش اولیای
دولت ابدی دوام انتظام یافته ساخت آن مملکت بالکلید از غبار
امسان ناشجاع شور انگیز پیراسته شده بود بدو ک خان صوبه دار بهار
که بمومک خان خاندان سپه سالار معین گشته بود یرلیغ معلى صادر
شد که پیلدا بته سعادت نموده بنظم مهم آنجا پرن از هژدهم
مفر که جشن وزن سال هفدهم از عمر گرمی چراغ دودمان هشت

فروغ خاندان سلطنت بادشاه زاده سعادت منش فرخنده شیم محمد معظم بود عنایت بادشاهانه آن تابنده گوهر درج اقبال را بمطای یک عقد مروارید شاهوار که دانهایی زمرد آیدار دران منظوم بود و یک نبضه خنجرگران بها عز اختصاص بخشید و درین تاریخ فدا بخشان که از نوچنداری گورکهدور معزول شده بود باسلام مدد جلال فائز گردید و یرلیغ گیتی مطاع بجعفر خان صوبه دار مالوه هادر شد که برخی از تابندگان خود آنجا گذاشته یا تدمه سپاه خویش برای کومک امیرالامرا بدکن شدند و در تقدیم خدمات بادشاهی و ممد و معاون آن عمده الملک باشد شب دوازدهم ربیع الاول که شب میلاد محمود برگزیده خالق و دود خلاصه عالم هست و بود حضرت سرور کائنات و اشرف موجودات علیه و طی آله و اصحابه شرافت الصلوة و کرائم التحیات بود شهنشاه اسلام هر روز دین پناه پانزده هزار روپیه بزمرد صلحا و اتقیا انفاق نموده استفاضة انوار سعادت از میامن روح مقدس مظهر آن سرور فرمودند *

جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال چهل و سوم

درین اوقات فیروزی سعادت که ابواب مسرت و کامرانی بر روی اولیای این دولت جاودلی باز بود و نهائیم فیوضات آسمانی رتائیدات ربانی در بهارستان اقبال حضرت خاقانی در احتزاز فرخنده جشن وزن شمسی خورشید جهانتاب اوج عالمگیری و کشورستانی عالمیان را نوید هزاران خرمی و طرب داد و گلشن شادکامی را در برج دلپای عشرت طالع کاشاد و دیگر باره بارگاه سلطنت و انجمن خلاصت بیست

بمطای پیش و نشاط ترتیب اسباب بهجت و انبساط آذین خسروانی و شکوه آسمانی یافته پیشکاران پیشگاه دولت باشاره والا اسپک محمل دلپادل را که سهر برین از غیرت و جمعیت و امانش دلنگت و از قدرت و نفاست طرح و رنگ نمونه ایست از نقش اوژنگ در پیش ایوان فلک نشان چهل ستون خاص و عام باوچ رفعت و احتشام بر افراختند و مریر گردون نظیر مرصع را که

آسمانیست که مهرش شه عالمگیر است

دران ایوان سعادت اساس بقوایم اقبال نصب کرده جمیع لوازم و ادوات این بزم محمود یائین محمود آماده و مرتب ساختند و اوائل روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الاول این حال فرخنده ذال مطابق بیست و هشتم آبان ماه که ساعتی فیض بخش میمنت پرتو بود و در محفل شرافت منزل غلخانه این بزم همایون صورت انعقاد یافته عنصر مقدس و پیکر کرامت هر روز خدبوعطا کار مکرمت گستر بسیم و ژر و صائر اجناس مقروضانجیده شد و از وجوه آن جهانی را نقد مقصود بدامن امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر کرامت پیروز قرین خجستگی و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و سیوم بهبارکی و فیروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ ازین رحم میمنت طراز مریر آرای عظمت و بختیاری گشته خورشید وار پرتو عام عنایت و نوازش بر سعادت احوال بار یافتگان بارگاه جلال و سعادت اندرزان انجمن خلعت مثال گسترده و بعد از حاجتی چند محفل خاص و عام را بانوار قدیم میمنت قرین نور آگین ساخته اورنگ مرصع نگار را بجلوس همایون والا پایه گردانیدند و تا سه روز

این جشن جهان افروز عالمیان را سرمایه مهرت و شادمانی و پدراپی
 حصول آمل و امانی بود و هر روز جمعی کثیر از ندویان ارادت
 کیش و هوا خواهان خیر اندیش کامیاب مرحمت و انصال پادشاه
 دریا نوال گشته بمراحم و مواهب و انعامات و انرایش مناصب
 سر بلندی می یافتند ازان جمله نهال برومند بوستان هشت
 و کامکاری نخل سرانراژ ریاض عظمت و نامداری پادشاهزاده
 عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم و بهار گلشن ابهت و سروری
 فروغ اختر سعادت و ذبک اختری پادشاهزاده ارجمند بختیار محمد
 اعظم هر یک باضافه دو هزار بی منصب پنج هزار پنج هزار سوار
 و بمرحمت دو اسب از طویل خاصه یکی با ساز طلا عز اختصاص
 یافت و برای سر بلندی امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان
 مهبدار بنگاله و جعفر خان صوبه دار مالوه و دیگر امرای نامدار و عمدتایی
 رفیع مقدار که از پایه اورنگ خلافت و جهانپانی دور بودند خلایع
 فاخره مرسل گشت و بهار ارجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات بمنایت
 ارسال خلعت با شمشیر خاصه عز امتیاز یافت و راجه جیسنگه
 بعطای خلعت خاص و گوشواره مروارید و در اسب از طویل خاصه
 یکی با ساز طلا و مرتضی خان باضافه هزار بی منصب
 پنج هزار بی هزار سوار و عطای خلعت والا پایکی یافتند و اسلام
 خان که بنابر بعضی تفصیلات یکچند مورد عتاب پادشاهانه گشته و
 از منصب معزول شده در معتقر الخلافه اکبر آباد قرین محرومی از
 سعادت خدمت انور بسر میبرد و درین هنگام مطمح انظار عفو
 و بخشایش خدیو عطا کیش خطا پوش گشته رخصت ملازمت

و افتخار بود و باشاره والا درین بزم فرخنده جبهه های آستان ملی
 گردید و بمنایت خلعت و شمشیر و منصب چهار هزار بی هزار
 سوار دگر باره کامیاب دولت شد و فیض الله خان بمرحمت اسب
 با ساز طلا و شمشیر با ساز میناکار و مرزا نوفر صفوی که در ملک
 گوشه نشینان بود بمنایت خلعت خاص و اعام ده هزار روپیه و
 انخالص خان خویشمی با اعام بیست هزار روپیه و صفیخان با اعام
 پانزده هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
 با اعام ده هزار روپیه و فدائیلخان که قبل ازین مورد عتاب پادشاه
 مالک رقاب گشته منصبش کم شده بود باضافه هزار و پانصد
 پانصد سوار بمنصب ده هزار بی هزار سوار و حسن علی خان
 بمرحمت خلعت و ماده نایل و اسب عراقی با ساز طلا و شمشیر با ساز
 میناکار و کنور رام سنگه بمکرمست امپ با ساز طلا بهره اندوز عاطفت
 خسروانه گردیدند و نوازش خان که در ملک کوسیدان مالوه منتظم
 بود از اصل و اضافه بمنصب ده هزار بی هزار و دو صد سوار مطرح
 انوار نوازش شد و مرحمت خان بفوجداری اجمیر از تغییر تربیت
 خان منصوب شده بمنایت خلعت و اسب مهابی گردید و جمال خان
 کاکر بفوجداری هوشنگ آباد مامور شده باضافه هزار بی پانصد
 سوار به منصب ده هزار بی هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت و
 سعید خان بفوجداری سرکار بهرایچ از تغییر سید عزت خان معین
 گشته بمنایت خلعت و اضافه منصب سرفراز گردید و ملتفت خان
 که خدمت میر توزکی قیام داشت میر بخشگری احدیان ضمیمه
 خدمتش گشته بمنایت خلعت قامت اعتبار بر انراخت و محمد

ابراهیم ولد نجابتخان که قبل ازین خان عالم خطاب داشت و بایجاب
تقصیری بطلب خطاب را مستحق شده مورد آن بی عنایتی گشته بود
درین هنگام چون بعرض اشرف رسید که غیرتخان قلعه دار چنانچه
رخت اقامت از حصار هستی بیرون کشید خطاب غیرتخانی
نامور شد و از اصل و اضافه همت خان بمنصب دوهزاری پانصد
سوار و خانه زاد خان بمنصب هزار و پانصدی در عهد سوار و
زیر دست خان بقوجدارئی کوالیار و از اصل و اضافه بمنصب هزار
هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و جهانگیر قلی
بیگ داروغه تورخان خطاب جهانگیر قلیخانی و بختارخان
بعنایت اسپ و حکیم جمالی کشتی که سابق مخاطب بدیانت
خان بود درین اوقات از عیبه ضعف و استیلائی کبرسن گوشه نشینی
گزیده بدعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال داشت بمرحمت دو صد
اشرفی و دلی بیگ کوالی از اصل و اضافه بمنصب هزار و چهار صد
سوار و میر غضنفر میر توژوک بعطای جیغه مرصع مفتخر گردیدند
و سید هدایت الله صدر چون از استیلائی کبرسن التماس کرده بود
که رخصت گوشه نشینی یافته بدعای دوام دولت این فرجام قیام
ورزد مراحم پادشاهانه او را بسالیانه ده هزار روپیه کامیاب گردانید و
مالوجی و پرموجی دکنی که از منصب معزول شده بودند
نخستین بسالیانه سی هزار روپیه و دومین بسالیانه بیست هزار
روپیه مشمول فضل و عنایت خسروانه گردیدند و بدیع الزمان
کفایت خان چون از کبرسن استدعای رخصت گوشه نشینی کرده
بود بهالیانه شش هزار روپیه موعظ شد و سید محمد نواسه و میر

ابوطالب مشهدی که درین ایام از خراسان بعزم خدمت گزاری
این آستان فیض مکان آمده بود جبهه سای عتیقه خلانت گشته
بمرحمت خلعت و منصب شایسته و انعام پنجهزار روپیه نوازش
یافت و اسفندیار عم زاده اسد خان که او نیز بقصد بندگی عتیقه
سپهر مرتبه تازه از دیار ایران رسیده بود دولت اندوز ملازمت
اکسیر خاصیت گشته بخلعت و منصب شایان مورد عنایت احسان
شد و پرتهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه خلعت پوشیده
رخصت وطن یافت و بهادر چند زمیندار کمانون بمرحمت ارسال
یک قبضه شهید با ماز مرصع مرصعات باوچ اعتبار رسانید و
بنقوی شعار شیخ محمد معین خلف شیخ احمد مهرندی خلعت
و دو هزار روپیه و بسید حسین عرب دو هزار روپیه مرحمت شد
و محمد وارث و قاضی عبد الوهاب اقصی القضا و چندی دیگر
هریک بانعام یک هزار روپیه مرفراز گشت و یکی از چوهریان
احمد آباد که درین ایام بسعادت اسلام مشرف گشته بود بانعام
دو هزار روپیه مشتمل عنایت شد و بجمعی گذیر از بندهای آستان
افعال و خدمتگزاران بارگاه جاه و جلال و بجمع ارباب ساز و نوا
و سرود سرایان آن بزم والا خلعتهای گوناگون عطا گردید و درین ایام
میمنت پیرا که بساط جشن مبسوط بود یکشب بوزمین آنروی دریا
جوق محاذی عمارت مبارک غسلخانه چراغابی که باهتمام هوشدار
خان از بیست هزار شمع ترتیب یافته بود بزمگاه دولت را فروغ
عشرت بخشید و شب دیگر تماشای آتش بازی که ادوات آن هم
بر گذار دریا چیده بودند حیرت بخش نظارگیان گردید •

کشایش قلعه پرینده باقبال بیروال :

از آنجا که سرانجام مهم این دولت جادوانی از روز ازل بکار گنان آسمانی حواله رفته لجرم همواره مقاصد علنا و مطالب والای این خدیو عالمگیر بحسن پرداخت و اهتمام پیشکاران پیشگاه تقدیری توکل اسبابه ظاهر و توسط کوشش و تدبیر با حسن وجهی صورت پذیر میکرد و هر روز مبشر اقبال بدو ده منجی بدیع و بشارت نصرتی شگرف سامعه افروز اولیای دولت بی زوال میشود مصداق این کلام درین خجسته هذکام کشایش قلعه پرینده است از معظمت قلاع حصینه و حصن متین و ولایت بیجاپور بمحض نیروی اقبال کشور شکار این برگزیده آفریدگار بی رحمت محاربه و پیکار کیفیت وقوع این فتح ارجمند آنکه غالب نام شخصی که از جانب امیر عادلخان بصرامت قلعه مذکور قیام داشت از آنجا که ملهم بخت آیت هدایت برداش فروخوانده طالع بیدارش بصلاح کار رهنمون گشته بود هوای عبودیت و هوا خواهی این کائنات کسب نموده فتنه حاجات مقبلان و کعبه آمال همگان است در سر همنش اقتاده از خرد منشی و صواب اندیشی بصدق نیت و صفای طویرت عزم انسلک در ملک پندهای عتبه خلافت نمود و سپردن آن قلعه به پیر مانند را با ولایای سلطنت ابد پیوند بهین ذریعه بندگی و ارادت و گزین وسیله ادراک دولت و سعادت دانسته بنامه و پیغام مکنون صبر خاثر اندیش خویش با امیر الامرای صوبه دار دکن در مدین آورد و بجهت تاکید این دامیه عبید الله پسر خویش را بفرستادن آن

رکن السلطنة فرستاد که مشاهد اظهار این مطلب فایده آن نوشتن اخلاص آئین صورت این معنی بجناب خلافت وجهه ای منسوخ داشته اشاره معلی صادر شده و او را بچنانل مرام و عنایت رسانده است. احتمال ساخته فوجی از عساکر دکن بپای قلعه مذکور فرستاد و آنرا بتصرف آرد امیر الامرا غالب را بفیوض عاطفت والای پادشاهی مستبشر گردانیده نخست بشیخ برهان ملازم خود که از جانب او بفوجداری سرکار پر قیام داشت نوشت که با جمعی که همراه دارد بر جناح سرعت بجانب پرینده شتابد و متعاقب سرمرزاخان و جادو نرای و کار طلب خان و پنهوچی و برادرش و دلاور خان و یعقوب دلاور و میر عبد المعبود داروغه توپخانه دکن و جمعی دیگر بدان صوب معین گردانید چون این گروه بپای قلعه رسیدند غالب از سعادت منشی بقرار داد خود عمل نموده بیست و هفتم ربیع الاول این سال مبارک فال قلعه را حواله بند های درگاه آسمان جاده کرد و خود رخت اقامت از آنجا برگرفته با ائمه و اهل و عیال بیرون آمد و باتفاق کار طلبخان با سه پسر و داماد و دیگر اتباع و اشباع سلخ ربیع الثانی آمده با امیر الامرا ملاقی شد و آن زیده امرای عظام از سرکار خاضع شریفه هفتاد و پنج هزار روپیه و یک زنجیر میل و نه سر اسب و یک قبضه خنجر مرصع و خلعت فاخر بمشار الیه و بیست هزار روپیه و یک زنجیر میل و خلعت عبید الله پسرش که چنانچه مذکور شد واسطه این مقدمه بود و بهر یک از دو پسر دیگر و دامادش خلعت و اسب داده احتمالت و دلجویی آنجا نمود و حقیقت بجناب خلافت عرض داشت از پیشگاه حضور قمع النور

هرامت قلعه مذکور بمختار خان که سابق فوجدارى ناندیر بار متعلق بود تفویض یافت و عاطفت بادشاه غالب را بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار که منتهای تمناى او بود وعطای خلعت و نقاره و علم و خطاب خانى بهره اندوز حصول آمال و اماني گردانید پوشیده نماند که قلعه مذکور از قدیم الايام در تصرف نظام الملکيه بود در اوائل عهد سلطنت اعلی حضرت که ارکان شوکت و استقلال آنسلسله اختلال پذیرفته مشرف بر انقراض و زوال گشته بود و فتح خان پسر ملک عظیم سرشته و تقویت همات آن دولت بکف اقدار خویش گرفته از نظام الملک جز نامی نموده بود و محمد عادل خان حاکم بیجاپور آنها را فرصت نموده شخصی را که دران وقت بحراست آن قلعه قیام داشت بطایف تطمیعات بجانب خود مائل گردانید و سه لک هون باو داده قلعه را گرفت و ازان باز حصار مذکور بتصرف عادل خان درآمده از لواحق و مضافات مملکت بیجاپور گردید و بفرمان اعلی حضرت یکمرتبه مهابت خان خان خاندان بانواج قاهره بادشاهی باندلاع آن قلعه معین شد و روزی چند بمحاصره پرداخته صورت تسخیرش در آئینه سعی و تدبیر جلوه گردید و آخر الامر دست از کوشش کشیده بی نیل مطلوب باز گردید چون از روز ازل طلسم عقد های دشوار بنام نامی این دولت پایدار بسته شده درین ایام نصرت انجام بذیروی بخت همایون و اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی ان حصن حصین باحسن وجهی بحیطه ضبط و تصرف اربابى سلطنت ابد قرین در آمد .

رسیدن امیر خان با افواج نصرت قرین و آوردن را و کرن رابا دوپسر بحضور ظفر پیکر

سابقا گزارش یافت که خان مذکور باز سر از افواج قاهره بنادیب آن جهالت منش معین گردید اکنون کلک سوانح نگار بتحریر انجام آن مهم نصرت پذیرامی پردازد چون امیرخان با جنود منصور بحود بیکار نزدیک شد را کرن بطنطنه توجه عساکر نصرت شعار از خواب گران غفلت و بیخردی بیدار گشته چاره کار در سلوک منہج مستقیم اطاعت و فرمان برداری دید و یقین دانست که اگر برموی کردار اصرار نماید و بحکم جهالت مسلک مخالفت پوئیده بمداومت و مقاومت پیش آید تیغ قهر و انتقام مجاهدان دین و مبارزان دولت گرد دمار از روزگار او انگیزد مال و متوطن و عرض و ناموسش دست خوش فنا و زوال خواهد گردید لجرم هوای پندار باطل از هر جهالت و غرور بیرون کرد و بقدم ندامت و اعتذار نزد امیرخان آمد و او را شفیع عفو جرائم و زلالت در حضرت خلافت ساخته عازم احتلام عتبه سپهر احترام گردید و خان مذکور او را همراه گرفته باعساکر راه معاوت سپرد و چهارم ربیع الثانی بر پیشگاه عظمت و جهانبانی رسیده کامیاب دولت زمین بوس گردید و هشتم را کرن بوسیله آخان عقیدت نشان بآئین بندگان در کمال خجالت و سرافکندگی با انوپ سنگه و پدم سنگه پسران خویش بدین عبودیت برخاک آمدن سلطنت سود و مورد لطف و بخشایش خدیو عطا بخش خطا پوش گشته از امتیلاى رعب و دهشت و غلبه خوف و وحشت

آرام یافت عاطفت و افضال سایه ذو الجلال او را با همرايش بعطای
خلعت نواخته کسوت عفو پوشانید *

رسیدن کنور رام سنگ از سری نگر و آوردن سلیمان بیشکوه را بحضور پرنور

چون پیوسته شرائف تائیدات ربانی و لطائف توفیقات سبحانی
کار ساز و کام پرداز این دولت آسمان نیست لاجرم همواره جلالت
امور و عظام مهمات که در نظر ظاهر نکر صورت پرستان چهره تمامی
دشواریست بآسانی صورت گیرد و عقد های مشکل و کارهای صعب
که دست تدبیر دقیقه سنجان عالم اسباب از دل آن بدامن عجز آویزند
باحسن وجهی کشایش پذیرد از آن جمله بدست آمدن سلیمان بیشکوه
که یک چند در حیز تعویق مانده بنابر بعضی موانع ظهورش در
نظر همگان بدیع می نمود و درین ايام نیروزی نشان مفاتیح اقبال
بیزوال شهنشاه جهان قفل افضال از آن بهم کشود تپیدن ^{نواختن}
آلله پرتویی ملکه زمیندار کوهستان سوی نگر که از ^{نواختن} دی و دغل
پروری آن شعبه دوحه نسا را چنانچه گزارش پذیرفته در سرزمین
خود جانی داده تا این هنگام بنابر فکرهای بیهوده و طمعهای
خام در حمایت و صیانت او کوشش بی حاصل می نمود درین
وقت از بیهوشی نشاء غفلت بخود آمده دانست که اگر پیش
ازین برین معنی اصرار نماید عنقریب بوبال نکال آن ناقابل بر
گشته اقبال گرفتار آمده مال و موطئش دستخوش قهر و تاراج انواع
بحر امواج خواهد گردید و دیده تدبیر بر سوی کردار خویش کشوده

بظهار ندامت و تمهید اعتذار پرداخت و مکتوبی بر راجه جی سنگه
مبنی بر استدعای صفر جرایم خود از پیشگاه سلطنت و تعهد سپردن آن
بی بهره جوهر سعادت باولیای دولت نوشته او را وسیله در خواست
عفو و بخشایش ساخت حضرت شاهنشاهی با التماس راجه مذکور
رقم عفو بر جریده تقصیرش کشیده کفور رام سنگه خلاف آن زنده
راجهای عظام را معین فرمودند که بمرحد سری نگر شتابد و سلیمان
بیشکوه را از گرفته بدست سپهر رتبه آرد و نوزدهم ربیع الثانی او را
بعنایت شه شیر با ساز میثاکار و دهکده کی الماس سر بلندی بخشیده
مرخص نمودند و او بانصوب شتافته چون پرتویی سنگه خبر آمدنش
شفید جمعی فرستاد که سلیمان بیشکوه را در جای که می بود
دستگیر کنند تا بموجب پرتیغ گیتی مطاع او را بکنور رام سنگه سپارد
آن باطل بی حاصل بعد از اطلاع برین معنی از ناقص خردی
بجنگ و مدانعت پیش آمده محمد شاه کوکه او و چندی دیگر
از همراهانش بقتل رفتند و خود دستگیر شد و پنجم جماد الاول
مطابق هفدهم دیماه آن گرفتار دام ادبار را پرتویی سنگه مذکور
همراه مبدنی سنگه پسر خویش و جمعی از مردم خود کرده از
کوهستان فرود آرد و بکنور رام سنگه و تربست خان و رعاند از خان
که چنانچه مذکور گشته قبل ازین افواج ظفر اثر بتسخیر سری نگر
و استیصال آن ضلالت پرور معین شده کار بر تفتک کرده بودند
حواله نمود و چون این خبر بعجت پیرا هفتم ماه مذکور بمجمع
جاء و جلال رسید بشاره معلی شادمانه اقبال نواختند و دولت
خواهان بارگاه خلافت و بار یافتگان بساط سلطنت تسلیمات تهنیت

بجای آوردند و عاطفت بادشاهانه راجه جیمنگه را بعطای طرف مرصع گران بها تارک تفاخر بر انراخت و یازدهم کنور رامسنگه و تربیت خان و بعد انداز خان با دیگر بندگان بادشاهی و عساکر قاهره آن نمره شجره خلاف را که چون شجره خلاف نمره نداشت بظاهر دار الخلافه رسانیدند و باصرای او را در قلعه سلیم کده که بادشاه زاده عالیقدر بلند مکان محمد سلطان نیز آنجا بودند جای دادند و چهاردهم حکم اشرف بصدور پیوست که او را به پیشگاه حضور لامع النور آورد تا سعادت کورنش یافته بتفضل بادشاهانه مستمال و مطمئن خاطر گردد و با اشاره والا الله یار خان و معتمد خان خواجه سرا او را در محفل خلد مثال غسلخانه شرف اندوز ملازمت همایون گردانیدند و حضرت شاهنشاهی که بهین مظهر الطاف الهی اند از فرط رانیت و کمال افصال بر حال او بخشوده آن رمیده بخت هراسان را بمزده بخشایش و امان حیاتی تازه عطا فرمودند و دل وحشت منزلش را که رهین خوف و هراس و ترس و تعب و دهشت بود بشارت این امتنان عظیم و تفضل شکرف احتیفاً و آرام بخشیده پس از لمحّه او را رخصت نمودند *

فرستادن بادشاهزاده محمد سلطان را از سلیم کده

بقله گولیار با سلیمان بیشکوه آهوی دشت ادبار

چون رای عالم آرای که دشتور امور سلطنت و جهانبانی و پرتو انوار الهام ربانیت چنان اقتضا نموده بود که آن بادشاهزاده

والا نژاد را با این شعبه و وجه تمام بقلعه میهر بنیاد گولیار که مراد بخش لیز با پسرش آنجا بود بفرستند تا مجموع دران حصن حصین و معقل متین از شر اغوا و اغرای مفسدان ملک اشوب و واقعه طلبان شورش انگیز محروس باشند لهذا مرتضی خان را با چوتی از بلدهای درگاه آسمان جاه برسانیدن ایشان مقرر ساخته بدست و چهارم جمادی الاولی رخصت نمودند و معتمد خان خواجه سرا را از تغییر عید الله قلعه دار گولیار کرده همراه نمودند و هنگام رخصت مرتضی خان را بمرحمت ترکش زردوزی و سپهر با ساز میثا کار رسیدن حامد پسرش بعطای اسپ و معتمد خان را بمرحمت خلعت و اسپ و جمعی دیگر را از کومکیان بمعایت خلعت و برخی را بعطای اسپ میاهی ساختند درین ایام عاطفت خسروانه بادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و امرای نامدار را بمرحمت خلعت زمستانی عز اختصاص بخشید و امرای و عمدهای اطراف را نیز باین عنایت مر بلند گردانید و راجه جیمنگه که کوچ او فوت شده بود بعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و کنور رامسنگه بمکرمات سر پیچ مرصع و گوشواره مروارید نوازش یافت و او گردن پهنه که چنانچه مدتی ذکر یافته درین ایام جنبه های آستان میهر احترام گشته بود پیشگی از جواهر و مرصع آلات و یک زنجیر نیل گان بایراق نقره و پنج مر اسپ بظرف قدسی اثر در آورده بقبول آن نامیه مباحات افروخت و صد راس اسپ پیشکش مهابتخان صوبه دار کابل از آن جمله ده راس عراقی باعاز طلا بنظر معلی در آمد و پیشکش لشکر خان صوبه دار ساق ملتان

مشتعل برده مراحم عراقی و جانواران شکاری از باز و جره و یوز
و دیگر تحف و رغائب بمحل عرض رسید و نتج جنگ خان که از
بنگاه رمیده چیده های آستان اقبال گشت و طاهر خان بجایگزین
مرخص شده بعنایت خلعت سر بلند گردید و تربیت ح...
چنانچه قبل ازین گزارش پذیرفته صوبه دارمی ملتان یار تغویض یافته
بود بمطای خلعت مرافراز شده بتصوب مرخص گشت و امان الله
برادرش بعنایت خلعت میاهی شده بهمراهی او رخصت یافت
و میغخان که بمحال قبول خود رفته بود سعادت اندوز شده جلال
گردید و پرتوی سنگه زمیندار سری نگر بعنایت ارمال خلعت
قامت اعتبار افراخت و میدنی سنگه پسر او که بعد از سپردن
سلیمان پیشکوه باولبای دولتی قاهره همراه کفور راسنگه بدرگاه آستان
جاء آمده بومیله او دولت زمین بوس حاصل نموده بود مشمول مراحم
والا گشته بمطای خلعت رفیل و ده راس امپ و پنجاه هزار روپیه و
چمدهر و پهنوچی و اور یسی مرمع کامیاب مواهب خسروانه گردید
و چون پدرش التماس نموده بود که او را بمنصبی سر بلند مآخذ
کامیاب خدمت حضور لامع النور دارند عنایت بادشاهانه او را
بمنصب دو هزاری هزار سوار مرمايه افتخار بخشیده در سنگ
خدمتگزاران آستان سلطنت منتظم گردانید و معصوم خان از تغییر
میغخان اخذ بیگی شده خلعت مرافرازی پوشید و پردخان
بفوجداری پتی معین گشته بعنایت خلعت میاهی شد و پسر و
برادرش خلعت یافته با او مرخص گشتند و واجه تودرمل بفوجداری
اثاوه و عذایت خلعت سر بلند گردید و خواجه انور بخدمت ناظری

حرم مرای مقدس از تغیر دربار خان منصوب شده بمطای خلعت
و خطاب جواهر خانی دایه اعتبار افراخت و بمرض اشرف رسید
که مید بهادر ولد مید ملا بقغان باره جهان گذران را پدرش نمود
و مقصور کاشغری که برادرش فوت شده بود و خضر ولد کمال لودی
که پدرش میبری گشته بود بعنایت خلعت از لباس کدورت برآمدند
و خاینده ولد یکه تاز خان که پدرش چنانچه گزارش یافته در بنگاه
نثار شده بود و چندی دیگر از خوبشان آن مرحوم بمرحمت
خلعت مشمول عاطفت گشتند و طیب خواجه که از خواجهای
معتمد مارو النهر است و در عهد سلطنت اعلی حضرت هنگامی که
ولایت بلخ و بدخشان مفتوح شد بهندوستان فیض مکان آمده
بمچند عرف اندوز خدمت آنحضرت بود پس از آن بوطن مالوف
مرخص گردید چون درین هنگام از روی صدق ارادت و رموع
اخلاص عریضه مبني بر اظهار عقیدت و دعاگوی عبودیت و هوا
جویی بدرگاه جهان پناه ارسال داشته بود چهارده هزار روپیه
مکرمات و احسان بفرستاده او حواله شد که از امتعه هندوستان خرید
نموده بجهت خواجه مشار الیه ببرد و همچنین خواجه عهد الفقار
نیز که دران دیار بمصحب عزت و اعتبار هم وطن خواجه است
چون بار سال عریضه و امراز مراسم عبودیت استفاضه الوار الطاف
بادشاهانه نموده بود دوازده هزار روپیه دروجه انعام اعطا گردید و
درین اوقات بیحمت و هفت راس اسپ با برخی از میوهایی بلخ که
سمیحان قلی خان والی انجا برسم ارمنان مصحوب قلیچ بیگ کس
خود بمجناب خلعت و جهانپانی مرسل داشته بود بنظر اکسیر اثر

و بعد از آنکه به عنایت خُصمت و انعام نوازش یافت نهم جمادی
الآخره را و کون پهنور تیده که کیفیت حال او گزارش پذیرفت
بمنصب سه هزار و دوهزار موار موزن فضل و مکرمت گشته در سلک
کومکبان صوبه دکن بدستور سوابق ایام انتظام یافت و اوپ سنگه
و پدر سنگه پسرانش به تشریف عنایت مباهی گشته با او مرخص
شدند و بیست و چهارم مرتضی خان از گوالیار رسیده بدولت
ملازمت اکسیر خاصیت امتساع یافت چون از وقائع بندر سورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که حسین پاشای حاکم بصره بمقتضای
نیک اختاری و سعادت یادری عریضه مشعر بصدق ارادت و
و روح عقیدت و مشتمل بر تهنیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت
و اورنگ خلافت با اسبای عربی نژاد برسم پیشکش مصحوب قاسم
افای ملازم خود بآستان شهر بنیاد فرستاده موسی الیه بر بندر
سورت رسیده است یرلیخ گیتی مطاع بمصطفی خان ناظم مهمات
بندر مذکور بپیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجه مدد خرج
از خزانه عامره آنجا بقیام انا داده و سرانجام ضروریاتش نموده
اورا روانه درگاه معلی گرداند •

رسیدن ابراهیم بیگ سفیر سبجان قالی

خان والی توران بآستان فیض مکان

چون آنخان والا دودمان از روی آداب سنجی و قاعده دانی برای

تهنیت جلوس همایون بر سریر عظمت و کمرانی و اورنگ خلافت
و جهانپانی و اظهار مراتب صدق و ولا و تحریک سلسله عطوفت
خاطر والا اهیم بیگ را که از عمدهای او بود با صیقله اختصاص
و یکرنگی و ارمغانی از تحف و نفائس توران روانه درگاه اسمان جاه
کرده بود و درین هنگام معروض بارگاه جلال گردیده که او بظاهر دار
الخلافت رسیده است بیست و ششم جمادی اخره که بجهت امتساع
او بعض ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود باشاره معلی میر
باتی میرنوروزک پذیرفته شده اورا ببارگاه سلاطین پناه آورد و بوسیله
بخشیشان عظام شرف استلام سده سپهر احترام یافته نامه سبحان قالی
خان را گذرانید و سوغاتی که از امپان ترکی و شتران نرو مایه
و جانوران شکاری و دیگر نفائس و رغائب توران آورده بود بنظر
انوار رسانید و عاطفت پادشاهانه اورا مشمول نوازش گردانیده بطای
خلعت فاخره و کمر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سربلندی
بخشید و منزلی لایق بجهت بودنش و یکی از بند ها برعایت
مراسم مهمانداری مقرر گردید و چون اورا بعد برآمدن از بلخ عارضه
بهم رسیده درین مدت علیل بود چنانچه کوفتگاک بعبه فلک مرتبه
رحیده با حالت ضعف و ناتوانی امر از تقبیل سده خلعت و جهانپانی
نموده اشاره والا ظاهر شد که اطباء پایه سریر اطاق بندبیر صحت و
معالجه او پردازند و هم درین اوقات سعادت عنوان از وقائع صوبه
مکتان بمسامع اقبال رسید که شاه عباس والی ایران نیز بمقتضای
صلاح اندیشی و کار آگهی بنجیدید مراسم یکجتهی و و داد و تاسیس
مبانی صداقت و اتحاد پرداخته بوداق بیگ پسر قائد سلطان

چواه تفنگچی اتاسی را که در سداک عمده‌های او بود با نامه‌ی مملی
از روابط موافقت و موافقت و مبنی بر تهذیب جلوس همایون بر
ادریک عظمت و خلافت و از صفای شایسته روانه درگاه سلاطین
پناه نموده و او از قددها گذشته براه ملتان عازم آستان جلالت
نشان است بدایران خاقان جهان اندال بیک را که از بقدهای نزدیک
روشنای بود تعیین فرمودند که پذیرفته شده تا ملتان برود و لوازم
مهمانداری بجا آورده سفیر مذکور را به پیشگاه حضور لامع النور
رساند و غره رجب او را خلعت مرحمت کرده رخصت نمودند و
بوداق بیک را بدایرت ارسال خلعت مصحوب او کسوت مباحات
نمکشیدند و بنزیت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار
دار السلطنة لاهور و دیگر حکام و ناظران مهم او مرحد دار الامان
ملتان تادار الخامة شاه جهان آباد پرلیع مملی بطفرای نفاذ
پیوست که هر یک لوازم ضیافت و مهمان پذیری و مراسم تفقد و
نیگوداشت او بعمل آورده از نقد و جنس فراخور حال تکلفات بجا
آورد چهارم رجب ابراهیم بیک ایلچی مسمان قلی خان بمرحمت
عصای مرصع و یک عدد اشرفی که دوه صد توله وزن داشت و یک عدد
روپیه بهمین وزن کامیاب عاطفت شد و چون کوفت مرصعی داشت
و درین وقت مرصعش اشد اند کرده بود پس از روزی چند باقتضای
تقدیر از تقریر سفیر اجل پیام ممانت شنید و همراهانش بدایرت
خلع و انعام هشت هزار روپیه مشمول نوازش گشته رخصت
معاودت یافتند و درین ماه مبارک ده هزار روپیه بوساطت صدر
الصدور بازیاب استحقاق اغاق شد سوم شعبان عاطفت بادشاهانه

طراز کسوت حشمت و بختیاری بهار گلشن عظمت و کامکاری بادشاهزاده
عالی تبار فرخنده شیم محمد معظم را بعطای خلعت خاص عز
اختصاص بخشید و کسان بوداق بیک ایلچی والی ایران که خرزنده
کاریز و برخی میوه‌های دیگر بدرگاه جهان پناه آورده بودند
بمرحمت خلعت و انعام ده هزار و پانصد روپیه و خواجه ابو ثنائی از
خویشان عاید خان بدایرت خلعت و انعام سه هزار روپیه کامیاب
موهبت گردیدند و سید نبروز بقوجدارای سرکار ایلچ معین شده
خلعت یافت و بهاسنگه برادر راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون
که عمری روزگار نجهالت کفر و ضلالت بت پرستی گذرانیده بود چون
درین ایام بمیان ارادت و عبودیت بادشاه دین پرور حق پرست
پرتو هدایت و فروغ سعادت برزآورده باطنش تامله توفیق ادراک
شرف احلام یافته بود مراحم خسروانه او را بعطای خلعت فاخره و
واسپ و ماده نایل نواخته خطاب مرید خانی ارزانی داشت و
و درین ماه فرخنده پانزده هزار روپیه باتفیا و صالحین و زمره
مستحقین و محتاجین عطا شد از مآثر کرم پروری و رافت گستری
خدایو احسان شعار مکرمت آئین درین اوقات میمنت‌ترین کسرتن
ظلال بر و انفضالست بر مفارق کافه فقرا و عامه مساکین چون در
حال بیماری امی حضرت که ایام شورش و فتور بود بنابر انساد
متمردان و عصیان ملشان که از فتنه جوئی و واقعه طلبی در هر گوشه
سر خود سری برداشته دست جرأت از آستین طغیان بر آورده
بودند و آسیب تعدی و تجاوز آنها بکافه رعایا می‌رمید درین
مملکت سپهر بسطت گشت و زرع و ضبط و عمل چنانچه باید صورت

نیست و مزروعات اکثر مجال بنهب و غارت بیداد مفسدان بد نهاد رفت و درین چند سال همایون فال نیز برشکال بکمال نهد و گاهی در اول موسم و بعضی اوقات در آخر فصل کمی باران روی داد درین اوقات فیروزی سمات که این حالت باستان کشیده بود در اکثر این ممالک فسیحة المسالك اثار عسرت و غلا شائع گشته چهره حال فقرا و مساکین و مشارب عیش بیلوایی و خاک نشینان ازان غبار آلود گشت چنانچه در امور معیشت و تحصیل افوات که مناط زندگانی و سرمایه بقای نوع انسانی است تهی دستان دنی برگان فل سوال و رنج طلب میکشیدند و درویشان و مسکینان کیشان در کمال صعوبت و تعب بسر میبردند و در دار الخلافه شاه جهان آباد که مجمع طوائف طوائف امم و مزدجم خلایق عالم است باوجود فقرای شهر از قری و قصبات اطراف و نواحی نیز رعایا محنت زده آمت رسیده از غایت اضطرار با اهل و عیال بقصد در یوز و تحصیل قوت ازو بشهر آورده ضمیمه فقرای انباشدند و از نهایت کثرت و انبوهی این گروه وظایف خیرات مقرر در مرکز بادشاهی و وجوه اساقات و مبرات مردم ناپرد جوخ و طلب آنها فرور نمی نشانید بنابراین عاطفت بادشاه در پانوال بر حال آن مسکینان شکسته بال ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تفضیل و اصطباع صادر شد که بغیر از لنگرهای مقرر که از سرکار خاصه شریفه هر روز آنجا طعام برای فقرا می پزند ده لنگر دیگر در شهر و دوازده لنگر در پراکنهای نواحی دار الخلافه قرار داده هر روز در وقت طعام دامن به جهت مساکین ترتیب دهند و همچنین فرمان همایون بصدر

پیوست که در مستقر الخلافه اکبر آباد و دار السلطنة لاهور نیز سوای وجوه خیرات مقرر لنگرهای تازه بدستور دار الخلافه اهداء نمایند و اهتمام این خیر عام بعهده معتمدان دیانت شعار فرموده چنانجا داروگان و محصلان گماشتند و باسرای بارگاه خلافت و عمدهای پیشگاه سلطنت نیز تا هزاری منصب حکم اشرف صادر شد که بقدر تفاوت مراتب و درجات مناصب از جانب خویش لنگرها مقرر ساخته راتب خیر و موائد اتفاق مرتب دارند و باین دستور هر روز اطعام فقرا می نموده باشند و از غایت اعتنا و اهتمام بشان این امر بر امرای نیز محصلان تعیین فرمودند که بمرام تاکید و مدن پرداخته نگذارند که کسی از فرموده تخلف ورزد و از میامین برکت واقف و احسان این سایه لطف و مرحمت بزدان بنوعی محاط کرم کسرتده شد و نوالهای نوال آماده گشت که هر روز خلقی بدان انبوهی کامیاب آن موائد گشته از رنج جوع و عسرت و تعب در یوزه و طلب رستند و بدمن فضل و احسان خلیفه زمان بسعت میش و رفاهیت حال پیوستند و دمای اجابت امر آن گروه ضمیمه دیگر موجبات بقای این دولت آسمانی شکوه گردید و تا عسر به یسر تمام مبدل نشد رحم این خیر عام مطلق نگشت و چون بعضی اشرف رسید که غله از اطراف کم میسرند و مردم شهر در مواضع فروخت غلات هجوم آورده از اقویا بر ضحفا حیف و میل میروند نظام و نسق امور غله و اهتمام آن بغدادیخان مفوض گشته پنجاه کهن از پندهای منصبدار و پنجاه یسارول بهمرای او تعیین یافته و ازان جهت که عساکر گردون مائر و جنود انجم شمار در دار الخلافه

بسیار فراهم آمده کثرت لشکر در رکاب ظفر اثر برترتیه کمال رسیده بود فرمان شده که نوینیان والا احتشام و امرای عظام نصف اشکرو سپاه را در حضور نگاهداشته نیمی دیگر بمحال قبول و اقطاع خوبش فرمند تا هم در انبوهی خلاق شهر تخفیفی پدید آید و هم حال آنقریق بوسعت و رفاهیت گراید *

رویت هلال مبارک رمضان و آغاز سال چهارم

جلوس فرخنده و تزیینت جشن عید و جلوس

درین اوقات نصرت حکمت که از یمن معدلت و فرماندهی پایه انزای اورنگ دولت و دین عرصه جهان و ماحضت کیهان نشاط آگین و زمین و زمان و سپهر و اختران بهزاران خجستهگی قریب بود ایام میمنت انجام صیام در رسیده آئین صلح و عداک تازه شده نگامه طاعت و حق پرستی گرمی پذیرفت و بیست و نهم شعبان مطابق دهم اردی بهشت غره جبین السج و افلاک نور بخش انجمن خاک یعنی هلال مبارک فال رمضان خوشتر از گوشه ابروی ماه رویان از منظر انق جلوه ظهور نموده عبادت منشان سعادت پزوه را بعروغ ایمان چشم روشنی بخشید و سال سیوم از سنین خلافت گیتی آزادی آفتاب عالم تاب اوج عظمت و جهانبانی بفرخی و کمرانی پیرایه انجام گرفته چهارم مال سلطنت و انبال بمبارکی و نیروزی آغاز جهان افروزی نمود و اشاره همایون به بدشکاران پادشاه هشت و جاه صادر شد که بترتیب اصحاب و تمهید مقدمات جشن جلوس اشرف پرداخته دولتیخانه والای خاص و امام و محفل

فیض اسامی غمناخانه را باین مقرر و رسم معهود آیین عشرت و شانمانی بلندند و اسبک و دلدادل فلک دامن آفتاب ارتفاع را که * لمؤلفه * نظم *

ظدابش چو پهلوی هم جا کند * ره آسمان جاده پیدا کند
بدامان او گر رسد دست کس * همین یلجه افتابست بس
در پیش ایوان چهل ستون خاص و عام باوج زینت و احتشام بر
اقرارند و سریر فلک نظیر مرصع را که * لمؤلفه * نظم *
ز بس تابش در و لعل خوشاب * دهد سایه اش نور چون آفتاب
سپهری درو گوهرش ماه و مهر * ولی رسم او برخلاف مهر
ز تابان گهر های گیتی فروز * شمردن توان اخترش را بروز
در وسط آن ایوان کیوان نشان نصب نموده مرکوب گرمی نه پایه افلاک
سازند و آرایش و پذیرایش حجر های اطراف خاص و عام بدستور
جشنهای حایق بعد از اهتمام متصدیان پادشاه زادهای والا مقام
و امرای عظام مقرر گشته حکم معلی صادر شد که اصحاب چراغان و
آتشبازی نیز بطریق هر مال سامان دهند و دقیقه از دقائق لوازم
این جشن خجسته فرو بگذارند و اگر چه روز حریر آزادی این زینت
بخش اورنگ کهای بیست و چهارم ماه مبارک رمضان است و
حال گذشته دران روز میروز آغاز جشن شد لیکن از آنجا که همگان
را درین ماه میمنت پرتو بهمنضای طبیعت بشری از رهگذر روزه
داشتن و کف نفس از لذات و التزام ریاضت بدنی که باعث کمال
قوای جسمانیست بمراسم خرمی و انبساط رغبتی تام و مبلی کامل
بیست و نهم ازانی وانی ازان حاصل نه و نیز شهنشاه حق آگاه

یزدان پرست را که بنامی تائیدات سماوی و توفیقات ازلی مرتاسر
این ماه مبارک اثر بقلب و جوارح در لیل و نهار بطاعت و پرستش
حضرت امیردگار قیام میورزند و اجماع از ذکر حق و یاد مانع مطلق
غافل و فاهل نیستند از کمال اشتغال بوظایف عبادات و تحصیل
احباب معادات درین ماه متبرک فرصت پرداختن بمراتب بزم
و سرور و طرب و سرور فیضت انوار این جشن سعید را هم حاله از
روز فرخنده عید قرار داده استند مدت آنرا این نوبت تا ده روز
مقرر فرمودند از سوانح مسرت پیرا آنکه پس از انقضای
دوازده گهری از روز دوشنبه دهم این ماه معهود دو مشکوی
دولت گوهر انصر حشمت و عرباندی نهال گلشن اقبال و بختمنندی
پادشاه زاده جوان بخت محمد معظم پسر نیک اختر والا گهر
دوم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیدار اقبال گردید از
استماع این مژده بیست افزا طبع مقدس خدیو جهان و خلیفه
زمان بشفقتی و ابتهاج گرانیده خواجه معقول ناظر آسمانی تبار را
که این بشارت بسمع همایون رسانیده بود بعنایت خلعت و انعام
یکه هزار روپیه نوازش فرمودند پادشاه زاده ارجند کامگار یکهزار مهر
برمیدیل نذر بخدست اشرف گذرانیده برای آن نو باده نهال
عظمت و احتشام التماس نام نمودند حضرت شاهنشاهی آن مؤود
ممعود را بسلطان معزالدین موصی ساختند و درین ایام بمسامع
حقائق مجامع رحیم که بوداق بیگم ایلچی والی ایران که کنگ
حقائق نگار سابقا بآمنه او از آن دیار اشعار نموده صلح شعبان
داخل بلده ملتان شد و تربیت خلن صوبه دار آتجا پس از اقامت

مراسم ضیافت پنجهزار روپیه نه تقویر نقایس اتمش هندوستان باو
تکلف کرد و چون از ملتان برآمده بدار السلطنة لاهور رسید
خلیل الله خان صوبه دار آتجا شرائط مهمان پذیری و رسم نکو داشت
بجا آورده او را ضیافتی پسندیده نمود و دران اذراع تکلفات بکار
برده چهار صد قاب طعام و هفت صد خوان از اقسام منقعات و
و عطریات کشیده بیست هزار روپیه و یکقبضه خنجر و شمشیر هر دو
بماز میفکار و هفت تقویر پارچه از اتمش هندوستان باور داد
هزدهم ماه مذکور عریضه یوادیق بیگم ایلچی مشعر بروانه شدن از
دار السلطنة لاهور به پیشگاه حضور لامع النور بابرخشی جانوران شکاری
از باز و جره و چرخ و شاهین و غیران مصحوب کسانش بچذاب
عظمت و جهانبانی رسیده آوردها بعنایت خلعت تشریف سر
افزای پوشیدند از سوانح نصرت پیرا درین خجسته ایام انقناح قلعه
کها تا گهری است از منقعات صوبه مالوه و استخلاص آن ولایت از
مخاذیل قوم بهیل بحسن سعی و کوشش راو بهگونت مذکوره داده
چون بمسامع جلال رسیده بود که چکرستین بهیل سرگروه مقدمان
آن سرزمین که قبل ازین بدولت فرمانبرداری و خدمتگزاری آستان
سلطنت کامیاب توطن و زمینداری آن ولایت بود قلعه مذکور در
تصرف داشت بانغواهی چهل و غرور و استظهار حصانت قلعه مسطور
از مملک قدیم عبودیت و منهج معتقد اطاعت انحراف ورزیده
دم استکبار میزد چنانچه از آمدن نزد صوبه دار مالوه و دادن
پیشکش مقری عمده لوازم فرمان پذیری آن مخدول بود مر باز زده
شده بغی و تمرد میورزد لجرم حضرت شاهنشاهی چندی پیش

ازین راو بهگونت حنکه هان را که محال زمینداری و وطن او بآن ولایت قریب الجوار است بدنع آن مدبر خلافت آئین تعیین مرموده بودند را و مذکور بموجب حکم جهان مطاع بآنجا شتافته باستیصال او پرداخت و قلعه کهاتا کهری را بحسن کوشش و تدبیر مفتوح گردانیده ساخت آن ولایت از لوٹ تصرف آن مردود پاک ساخت چون درین هنگام این معنی از عرضه داشت راو بهگونت سنگه معروض بارگاه جاه و جلال گردید عاطفت پادشاهانه او را مورد نوازش ساخته خلعت کسوت مباحات بخشید درین ماه میمنت پرتوسی هزار روزه از خزانه احممان عمیم پادشاه عادل باذل مهربان کریم بوساطت صدر الصدور بزمرد صلیح و اذقیبا و ارباب احتیاج و استحقاق بذل و انفاق شد و دعای اجابت انعمای آن گروه بروزگار همایون آثار متواصل گردید بیست و هشتم چون بوداق بیگ ایلچی و الی ایران بصرای یادلی که نزدیک آغری آباد است رسیده آنجا نزول کرده بود گیتی خدیو عالم پرور مهربان او را بهغایت اولوش خاصه مورد نوازش ساختند و اشاره معلی صادر شد که هیوم ماه شوال که ساعتی نیک بود ادراک دولت زمینبوس نماید شب دوشنبه دهم خرداد روئت ماه فرخنده شوال اتفاق افتاده مسرت بخش دلها و طرب افروز خاطر ها شد درهای بسته نشاط بکلید هلال پروری روزگار کشاده گشت و اسباب خرمی و انبساط باشاره ابروی ماه نوآماده گردید جهانیان بوزد جشن کامیاب بهجت و خوشدلی شدند و عالمیان بقدم دو عید یکدیگر را تهذیب گفتند

• مولفه • نظم •

سپهر را دو مسرت رسید از ایام
زمانه یافت بیلک روز از دو شادی کام
یکی ز عید همایون غرا شوال
دگر ز جشن جلوس شهنشه اسلام
برای عیش دیوالی روزگار فلک
دوصاف عشرت ممزوج ساخت در یک جام

و فردای آن که عید خجسته بظربود و بارگاه سلطنت و انجمن خلافت بصرای کار پردازان پیشگاه دولت جاودانی شکوه آسمانی و پیرایش خسروانی یافته بود نوای شادیانه اقبال طنطنه عظمت و جلال بگوش گردون رسانید و نوئلان رفیع مقدار و امرای نامدار و سائر یندهای آسمان سپهر مدار ادای مراسم تهذیب و مبارکباد در گریاس ملک اساس حاضر آمدند و چون خورشید جمال جهان آرای گیتی خدیو دین پرور اسلام پناه پسان ماه عید ازواج سپهر بارگاه تابان شد بتسلیمات عبودیت تارک آرای سعادت گشتند حضرت شاهنشاهی بهیمنه معهود عزم توجه بمصلی نموده برفیل ابر خرام کوه پیکر بدیع منظری که تخت زرین بران زده بودند قرین دولت سوار شدند و گوهران سر حشمت و سروری فروغ اختر ابهت و نیک اختر پادشاه زاد کامکار بختیار محمد معظم را در پی سر مکارک جای داده بتوزک و آئینی که معمول این سلطنت ابد طراز است بمیدگاه شرف حضور بخشیدند و پس از معاودت بدولتخانه همایون در ایوان سپهر نشان خاص عام سریر آرای عظمت و احشام گشته بکام بخشی خلایق پرداختند و بسیاری از عبودیت منشان اخلاص مند و ارادت کیشان عقیدت

پیوند را بمراحم و مواهب خسروانه مورد نوازش ساختند از آن جمله نهال برومند گلشن ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند فرخنده نال محمد معظم را بمرحمت خلعت خاص و سرپیچ مرصع و یقه قد مروارید و انعام یک لک روپیه و نوکل حدیقه ابهت و اقبال بادشاه زاده والا ندر خجسته خصال محمد اعظم را بمطای خلعت خاص و یقه قد مروارید عز اختصاص بخشیدند و از آنجا که دین دولت پایدار و سلطنت گیتی مدار جز بادشاه زادهای نامدار کامگار را افزایش مراتب منصب زیاده بر هفت هزار و هفت هزار سوار معمول نیست و هرگاه عاطفت بادشاهانه بیک از بندهای عمده که باین پایه عالی رسیده باشد اقتضای ظهور مرحمتی کند او را بانعام برخی از محال زیاده بر تیول تلخواه منصب کامیاب عنایت میسازند شهنشاه بنده پرور مکرمت گستر بر اچه جیست که از عمدهای بازگاه سلاطین پناه است و باین منصب والا پایه عزت یارچ ترقی افراخته با آنکه سابق بانعام محالی که یک کرور دام جمع آنست سر بلند گشته بود موازی یک کرور دام دیگر تیول بر سبیل انعام مرحمت نموده او را بین الاقران سرفراز فرمودند و بآن زیاده راجهای عقیدت شعار و دیگر نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار خلع فاخره عطا کردند و طاهر خان یکراس اسپه قراقی و کلور را ستمگره بمرحمت یک زنجیر نیل مباهی گشود و با خلاص خان خویشتی علم و بعیدنی ستمگر و پرتی ستمگر زمیندار عربی نگر سر پیچ مرصع مرحمت و بقطب الدین خان فوجدار سورته اسپ با ساز مطه عنایت نموده فرستادند و اعتماد خان بمناجیه نام خطاب اشرف خانی

و شیخ عبد القوی خطاب اعتماد خانی و اشرف خان که در سلک کومکین دکن انتظام داشت بمناجیه امیر پسر خویشت خطاب بر خوردار خانی و سید حامد ولد مرتضی خان و سید خان قلعه دار ظفر آباد هر یک خطاب خانی و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی خطاب باقی خانی و علی بیگ ولد مرشد قلیخان مرحوم خطاب اهتمام خالی نامور گشتند و قاضی آقای رومی که چنانچه سابقا گزارش یافت حسین پاشای حاکم بصره او را بجهت اظهار مراتب عبودیت و هوا خواهی و استفاضه انوار توجهات شاهنشاهی بجناب خلافت فرستاده بود و شرف تقبیل مدد سپهر رتبه دریافته پنج سر اسپ عربی نزد که پاشای مذکور بر سر پیشکش ارسال داشته بود بذکر همایون رسانید و از جانب خود نیز چند سر اسپ عربی و یک غلام گرجی پیش کش نموده بقبول آن مرتفاخر بر انراخت و بعنایت خلعت و انعام پنج هزار روپیه مشمول عاطفت خسروانه گردید و محمود دلزاق بفوجداری یکی از محال صوبه دکن معین گشته بمناجیه خلعت و اسپ عروانی و بافاده هشت صد سوار بمنصب هزار و سوار مباهی گشت و میر عزیز بدخشی بداروغی عدالت حضور پر نور از تغییر خواجه صادق و عنایت خلعت سر بلند گردید و عساکری که از دیوانگی قرن کشمیر معزول شده بود بخدمت دیوانی و لعل چند ولد زای بهارامل بدیوانی خالصه شریقه شرف امتداز پوشید و چون خواجه موسی ولد طیب خواجه عریضه میقی بر اظهار مراسم دعا گوی دولت قاهره از ولایت توران ببارگاه اقبال که کعبه اعمال ماکنان

شش جهت گیتی است فرستاده بود چهار هزار روپیه در وجه انعام او مصحوب حاصل عریضه مرسل گشت و بسیاری از امرا و منصبداران باغافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسب و فیل و جینه و شمشیر و خنجر کامیاب عاطفت پادشاه مکرمت شعار فیض پرور گردیدند و سید محمد متولی مرزا فائض الانوار خواجه ابرار و اموات احرار قدوة الفقراء الواصلین خواجه معین الدین قدس سره به عنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسین مدنی بانعام دو هزار روپیه و حاجی قلم خوش نویس و شیخ قطب و شیخ عبد الله و ملا فروغی شاعر هریک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و بصالی بهادر گرز بردار و پنج کس دیگر از گرز برداران جینه مرصع و بجمعی کتیر از بندها و خدمت گذاران آستان سلطنت مصیر خلعت مرحمت شده و پانزده هزار روپیه بچندی از ارباب فضل و هنر و پنج هزار روپیه بفرمانه پردازان و سرور سرایان آن یزم مسعود عطا گشت و درین روز عالم افروز از جانب نخله کریمه ریاض ارجمندی دوحه شریفه حدائق سر بلندی ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب بیک صاحب برخی از نوادر جواهر و مرصع آلات که از مستقر الخلافة اکبر آباد برحم تهنیت این جشن دولت پیر انخدمت والا اوسال داشته بودند بدظر اکسیر اثر و میده پرتو قبول پذیرفت و راجه جیسنگه نوزده سراسپ با ساز طلا و بعضی از بقانس جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانید و محمد آمین خان میر بخشی و وزیر خان و امالتخان و بهادر خان و مرتضی خان و تقریخان و چندی دیه

از امرای عظام و عمد های بارگاه مهیر احترام هریک در خور حال پیشکشی شائسته گذرانید *

• ملازمت بوداق بیک ایلچی و رسانیدن

نامه و گذرانیدن سوغات والی ایران

چون مقیر مذکور که حقیقت آمدنش سبق گذارش یافته بظاهر دارالخلافه رسیده بود سیوم عید در اثنای این جشن سعید حکم معلی صادر شد که اسد خان و سیفخان و ملتفت خان صدر نوزک پذیر شده او را از بیرون شهر بملازمت گراست بهر آوردند و آنها بموجب حکم لازم الامثال او را ببارگاه جاه و جلال رسانیدند و در ایوان فلک نشان خاص و عام که حضرت شاهنشاهی آنجا مرید آرای عظمت و کمرانی بودند شرف اندوز تغبیل آستان سلطنت گشته بطرز و قانونی که معمولی این دولت روز افزونعت سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعد از ادای آداب کورنش و تسلیم نامه والی ایران را گذرانید و عاطفت بادشاهانه دران مجلس مقدس او را بعطای خلعت فاخره و جینه و خنجر مرصع نوازش نمود و ارکچه جشن با پیاله و خوانچه طلا و پان با پاندان و خوان طلا مرحمت شد و پس از انقضای این فرخنده مجلس با اشاره والا او را بخانه رستم خان مرحوم که سر منزلت عالی دلنشین برکناره دریای جون و از مرکز خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم آن سامان یافته بود فرود آوردند و میر عزیز بخشی که از بندهای سنجیده بود بمهمانداری او معین گردید گیتی خدیو مکرمت پرور روز دیگر نیز او را به پیشگاه حضور

قدیمی سرور طلب فرموده سعادت اندوز کورنش ساختند و بعطای
یکقبضه شمشیر با ساز مرصع نواختند و چندی از همراهانش را مثل
نظر قلی میر آخور اچهان سوغات و محمد حسین تحویلدار امتعه
و تفسوفات و احمد بیگ خویش ایلچی مذکور و میرزین العابدین
ملای اروا بمرحمت خلعت کسوت مباحات بخشیدند و شهنشاه در
اجمن خاص غسلخانه بریر آزای اقبال گشته چراغان گشتیها که
باهتمام و کلاهی پادشاهزادهای عالی نژاد والا مقام و نویزان رفیع
قدر و امرای عظام بدستور معهود دیگر جشنها در کمال خوبی و نظر
فریبی سامان یافته بود مسرت افزوز طبع مقدس گردید و بودای
بیگ و همراهانش تماشای آن هنگامه دل پذیر نمودند و هفتم
شوال دگر باره سفیر مزبور را بیمارگاه فلک پیشگاه طلب فرموده
کامیاب کورنش گردانیدند درین روز خجسته سوغات والی ایران از
نظر کیمیا اثر پادشاه دین پرور گذشت ازان جمله شصت و شش سر
اسب عراقی برق تک باد رفتار و یک دانه سرورید غلطان آبدار بوزن
می و هفت تهرات بود الحق نطفه این قم گوهری از صلب ابر
نیمان در صدف اسکان کم قرار میگيرد و در دانه باین گون و لون
بطریق قدرت از بحر صنع بساحل ظهور می افتد آن در یتیم را
جوهر شناسان پایه سرور اطل به شصت هزار روپیه قیمت نمودند و
مجموع آن ارمغان بوقوف ارباب خیرت اچهار لک و بیست و دو
هزار روپیه بقیمت رسید و بوداق بیک خود نیز از اچهان عراقی و
شهران بختی و دیگر نغانس ایران پیشکشی شایسته بنظر همایون
درآورد و بقبول آن مریدندی اندوخت و عاطفت پادشاهانه او را بانعام

شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل باحوضه نقره و جل زربفت
مباحی ساخت و محمد حسین تحویلدار را بانعام پنج هزار روپیه
و نظر قلی میر آخور و میرزین العابدین هریک را بانعام سه هزار
روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی را بانعام دو هزار روپیه سرفرازی
شد پنجم ذی قعدة مطابق هیزدهم تیر ماه که جشن عید گلایی
بود پادشاه زاد های ارجمند کامکار و امرای نامدار برسم معهود
سراچیهای مرصع و میناکار گذرانیده مسرت پیرای طبع مبارک
شهنشاه روزگار گردیدند درین ایام فاضل خان که طغلی از درگذشته
بود بعطای خلعت خاص کسوت مرحمت پوشید و راجه رای هفده
میسودیة از وطن رسیده جبه سالی آستان خلافت گردید و قباد خان
که از صوبه دارای تته معزول گشته بود بادراک شرف بساط بوس
نایز شد و چون ابو معید نیز اعتماد الدوله رحلت کرده بود خانزاد
خان و صلاح الدین پسران او در اچهان همشیره زاده اش را عاطفت
پادشاهانه بعطای خلعت از لباس گذرت برآورد و بمعرض اشرف
رسید که جمال ولد دلیر خان که بنیابت پدر بقوجداری پیسواره بود
باجل طبعی روزگار حیاتش سپری شد •

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و پنجم

درین هنگام میمنت فرجام موسم وزن قمری مهر سپهر سلطنت
و سروری در رسیده آئین جهان پیرائی و عشرت آرائی تازه شد و روز
مبارک یکشنبه نوزدهم ذی قعدة مطابق بیست و هفتم ماه تیر
آنچشن فرخنده صورت انعام یافته پس از انقضای بازده گهزی از

روز مذکور در ایوان کیوان نشان غسل خانه که بترتیب اسباب تجمّل و احتشام آراستگی یافته بود وزن معهود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و چهارم قمری از عمر سعادت قرین خدیو کشور دولت و دین و یقوی و فیروزی و نیک اختیاری و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و پنجم به مبارکی آغاز شد بادشاهزادهای کامگار والا تبار و نوینان رفیع مقدار رسم نثار بتقدیم رسانیده تسلیمات تهنیت بجا آوردند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ارزنگ جهانبانی و سریر کمرانی بعد جلوس همایون والا پایه گردانیده بکام بخشی خلایق پرداختند درین روز فرخنده بهایت خان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص قامت امتیاز افرات و اصالت خان بمرحمت اسپ مباحی گشته بمراد آباد مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه یانیت و بوداق بیگ ایلچی بانعام پنجاه هزار روپیه و مرحمت کمر مرصع و خلعت بارانی و پاندان با خوانچه طلا و یک قبضه چرباسر مرصع و یک قبضه بندوق خاصه مورد عنایات کوناگون گردید و بمحمد حسین تحویلدار سه هزار روپیه و بغفر قلی میر اخور و حکیم یوسف از همراهان بوداق بیک هرکام دو هزار روپیه و بچند کس از قورچیان و همراهان ایلچی مذکور سیزده هزار روپیه عطا شد و اصالتخان فوجدار مراد آباد بمرحمت اسپ باساز طلا مباحی گشته بمحال فوجدار خود مرخص شد و خان زمان صوبه دار ظفر آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند رتبه یانیت

و تاجی دکنی از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار بلند رتبه یانیت و راجه راج روپ بمرحمت مرصع غزنین از تغیر مید شهابت خان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ مباحی شد و از مقصبتش که سه هزار سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید برلیغ گیتی مطاع بعد نفاذ پیوست که مید شهابت خان بعد از رسیدن راجه مذکور بدار الملک کابل آمده در سلک کومریان آن صوبه منتظم باشد و سید عزت خان فوجدار سوار بهکر از تغیر خنجر خان منصوب شده بمرحمت خلعت و باضافه پانصد سوار دو هزاری هزار سوار سوار گشته و عسکر خان فوجدار بنارس از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری شصت سوار و بعد انداز خان از تغیر هاتل خان فوجدار سوار میان دواب و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوجدار خان فوجدار سوار فوادی دار الخلافة شاهجهان آباد و عطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و الف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار سوار از اندوختند و هجده هزار افغان فوجدار سوار کوهستان چون از تغیر میر خان معین یافته از اصل و اضافه هزار سوار و پانصد خلعت مورد نوازش گردید و ناظر خان خواجه سرا بخدمت داروغگی زرگر خانه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار مباحی شد و عالم خان مردار قبیلۀ نو خانی و تاجی ز معیندار کچه و پرتی سلک زمیندار سرب نگر و راجه دیبی سلک بندیل و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بعنایت ارسال خلعت مرمایه مباحات اندوختند و میدی

ابراهیم از اتباع میوای مقهور که برهبری طالع از آنفلات گیش
جدائی گزیده بعزم بندگی در گاه خلعت پناه نزد امیر الامرا آمده
بود بموجب التماس آن عمده نوئیان بمنصب هزاری پانصد سوار
کامیاب شد و چون سیدی جوهر که از عمدهای علی عادل خان بود از
محرور گشته بدولت سعادت نقش ارادت این آستان اقبال بر
لوح ضمیر مرتسم شاخه بود و سیدی بلال وکیل خود را بجانب
خلاصت و جهاداری ترشاده میخواست که روی نیاز بدر دولت
ابد طراز آرد عاطفت پادشاهانه او را با رسان خلعت فخره با فرمان
مرحمت عنوان مصحوب سیدی بلال وکیلش مراقراری بخشید
و وکیل مذکور بعطای خلعت واسپ و انعام دو هزار روپیه مبا هی
گردید و جواهر خان خواجه سرا بمرحمت ماده نیل و محمد آمین
شیرازی و حکیم محمد مهدی آزدستانی و مهد محمد صالح
گجراتی هر یک بمنابت خلعت و قلم اقامی کس حسین پاشای
حاکم بصری بانعام پنج هزار روپیه و میر شرف الدین صفهانی
از سادات گلستانه بانعام دو صد اشرافی و حاجی حسین عرب
بمکرمات خلعت و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الرؤف مدنی
بانعام دو هزار روپیه و شاه قلی و لد شمسوار بیگ که از دکن آمده
بود بمنابت شمشیر با ساز طلا و انعام یک هزار روپیه و بسرامخان
کلارفت و چند سیدی دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه فیض اندوز
عاطفت خسروانه گردیدند و بچندی از شرف اندوزان بصاط خدمت
از خزانه احسان و مکرمات بیست هزار روپیه انعام شد و سه هزار
روپیه بزمرد نفیض منجان و مرود سرایان آن بزم مسعود انعام شد

مبوم ذی الحجۃ بوداق بیگ سفیر وایی ایران بانعام صد اشرافی
کلی که وزن مجموع هفت صد توله بود و سه صد روپیه هریک بوزن
پانصد توله نوازش یافت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا سوده دار
دکن از نوادر و جواهر و دیگر تحف و رغائب و پیشکش قباد خان
سوده دار معزول تهنه مشتمل بر مرصع آلات و نقایص اتمعه تهنه
و یک زنجیر نیل و پیشکش شمس الدین خان غویشکی یک زنجیر
ماده نیل و پیشکش ملکلیخان بنظر قدسی انوار در آمد و راجه
جیدلگه دو اسب عراقی بزم پیشکش گذرانید و چون بمصامع
همایون رسید که سیر ابراهیم ولد میر نعمان که چنانچه گزارش یافته
جهت رسیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپیه که شهنشاه
جهان بدر حرمین شریفین زاد هما الله قدر و تعظیما کرده بود بآن
امکان قدس مرخص شده بود و دران حدود باقتضای اجل موعود
رحلت هستی ازین مرای فانی بر بسته عاطفت پادشاهانه اسلام
خان را که خمر او بود با همت خان خلف خان مذکور بعطای
خلعت نواخت و کنور رامنگه که کوچ او فوت شده بود و راجه
رامنگه که یکی از انار بش در گذشته بود هر یک خلعت کسوت
نوازش پوشید و انتخار خان و ملتقت خان و بهاء الدین پسران
اصالت خان مرحوم که والد آنها رحلت نموده بود بعطای خلعت
از لباس کدورت پر آمدند و عسکر خان نوجدار بنارس که پسرش
فوت شده بود بمنابت ارمال خلعت مورد الثقات گردید و از وقائع
صوبه کابل بموقف مرض رحیده که نیکنام خان افغان باجل طبیعی
در گذشت دهم ذی حجه که عید فرخنده اشعی بود دگر بار بارگاه

سلطنت و جهانبانی بآذین نشاط و شاهسانی زینت یافته نوای
شادبانه اقبال سامعه پیرای همگنان گردید و عمدتایی آستان دولت
و مائیندهای عتبه خلعت در بار جهان مدار حاضر آمده چون خورشید
جمال عالم آرای گیتی خدیو عالمگیر از اوج عظمت و جلال طالع شد
مرام عبودیت و تعلیمات تهذیب لجا آوردند حضرت شاهنشاهی
بشینه کربنه خویش عز مصلی کرد: بآئین معبود توجه فرمودند و نماز
عید را آنجا بجماعت گزارده قرین سعادت معاودت نمودند و پس از
ادای حلت قربان هر ایوان سیور نشان خاص و عام بر اورنگ فلک
پایه مرصع نگار جلوس فرموده کام بخش خلایق گردیدند و درین روز
خجسته بوداق بیگ ایلچی والی ایوان را رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعام یک لک روپیه و عنایت خلعت فاخره و خنجر مبدع
با علاقه سرورید و امپ با زین و لجام طلا و نعل با زین طلا و سار
نقره و جل زر بفت و یگزنجیر نعل دریائی که شکل و صورتش خالی
از طرنکی و غرابتی نیست و یک منزل پالکی با ساز و لوازم آن
مطرح انوار نوازش ساختند و مقرر فرمودند که جواب نامه متعاقب
او مصحوب یکی از بندهای عمده که بسمت فہمیدگی و سہیدگی
موسوم باشد یا شایسته ارمغانی از نقایص و فوائد هندوستان
مکن بفرستند و بالیلچی مذکور از اول تا آخر پنج لک روپیه
و ہمراہانش سی و پنج ہزار روپیه عطا شد و حکم جهان مطاع
بصدور پیوست کہ خواجہ صادق بخششی اورا بدرقہ نموده بدین
رہاند و چون درین ایام از وقائع دارالملک کابل بمسامع حقائق
مجامع رسید کہ عہد العزیز خان والی بخارا بہ مقتضای طرز شہاسی

و قاعدہ ذاتی و بر وفق سنت اہلاف خویش عمل نموده بجهت تقدیم
مراسم مبارکباد جاوس ہمایون بر اورنگ خلعت و جهانبانی خواجہ
احمد پسر خواجہ خواند محمود را کہ از کبار خواجہای ماوری النہر بود
باتہنیت نامہ خلعت آئین بخدمت اشرف فرجنادہ سفیر مذکور یازدہم
ذی تعدہ بخط کلیل رسیدہ است از پیشکاه سلطنت مصاحب بیگ
بعہت ہماننداری و آرزوی خواجہ مہطور تعین یافتہ مرخص
گردید و بطراز کسوت حشمت و نامنداری زینت مسند ابہت و بختیاری
بادشاہ زادہ والا قہر محمد معظم و راجہ جیسنگہ و محمد امین
خان و مرتضی و دیگر اصرای عظام بمناعت موسم بر شکل خلعت
بارانی عطا شد و چون نوکل حدیقہ دولت تازہ نپال گلشن سلطنت
بادشاہزادہ والا قہر محمد اعظم را تربیت بادشاہانہ نوازش بندوق
اندازی کہ تحصیل ملکہ آن ناگزیر نشاء ضروری و سرانزازی است
مامور ساختہ بودند ہوشدار خان کہ آن شہوہ را خوب ورزیدہ بخدمت
تعلیم آن والا تبار ترک افتخار اہراختہ خلعت یافت و بادشاہزادہ
سعادت پہوند بمرحمت بندوق خاصہ مورد عاطفت گردیدند و سردار
خان کہ در سلک کومکیان صوبہ گجرات انتظام داشت بموجب
طلب ازان صوب رسیدہ فامیہ علی آستان معلی گردید و یک
زنجیر نعل و چند تلادہ یوز کہ فرد کامل آن در گجرات پیدا میشود یا
دیگر نفائس اشیا برہم پیشکش گذرانید و بفوجدار و جاگیر داری
سرکر بہر اہم معین گشتہ بمنایت خلعت و باضافہ ہزار سوار
بمنصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
و ظفر خان کہ در سلک دعاگویان دولت قاہرہ بود رخصت سکونت

در دار السلطنة لاهور یافته بعلای خلعت مباحی شد و عاقل خان که از نوجدارئی میان دواب معزول گشته بود چون بسبب بعضی عوارض جسمانی در پیشگاه خلانت و جهانبانی استدعا نمود که گوشه انزوا گزیده بدعای دولت روز افزون قیام نماید بسا لباد نه هزار روپیه موظف گشته بدار السلطنة لاهور رخصت یافت و از نوشته و قانع نگاران ممالک شرقی بموقف عرض رسید که در القدر خان حارس قلعه رهناس باجل طبیعی رخت اقامت از حصار همتی بیرون کشید و هزبر خان بحرامت حصن مذکور تعیین یافته بعزایت خلعت و از اصل امانه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سربلند گردید از مواج دولت پیرا جوهر نمای تیغ اقبال حضرت شاهنشاهیست بسر افشانی چنبت بد گهر که سرگروه مفسدان خود سربود آن بنی اندیش فتنه پرور از قوم ضلالت کیش بندیده امت و از دیرباز در ولایت و سیم مالوه باستظهار بیشهای انبوه و سرزمینهای ناهموار آن حدود قزاقی و رهنی جسارت ورزید بپیرایه بنی و طغیان و مسلک نامستقیم خلاف و عصیان می پیمود و بآئین دزد پیشگاه زندگانی می نمود در ایام سلطنت اعلیحضرت مکرر اقواج قاهره بادشاهی بدفع واستیصال آن بدسگال معین گشت لیکن قلع ریشه فساد و قطع ماده افساد او چنانچه بایست صورت نه بست در هنگام توجه عساکر گیتی کشا از دکن بدستداری عجز و استکانت و توبه و فدامت در حدود مالوه بموکب جلال پیوسته دولت زمین بوس دریافت و بسلوک جاده عبودیت و دوات خواهی و اختیار خدمتگزاری و همراهی ذلت و جبرام

خویش را پرده عفو و بخشش پوشانید و چون جنود کیهانستان در نواحی مستقر الخلافة اکبر آباد بردارای پیشکوه ظفریافته بتعاقب آن بدسآب متوجه پنجاب گشت و حاجت آن بوم و بر از وجود فتنه آمود او پیرامده شد هنگام مراجعت رایات عالیات بدار الخلافة آن مردود بموجب فرمان همایون در ملک کومکیان خلیل الله خان منسلک گردید در دار السلطنة لاهور ماند و در وقتی که موکب اقبال از مرکز خلانت بدفع فتنه ناشجاع متوجه اله آباد گردید آنضالات کیش را عرق بدرگی حرکت نموده و جوهر فرومایگی از ذات خساست نهاد سربر زده از دار السلطنة لاهور بآئین ممالیک گزیر پیشه فرار نمود و مالوه رنده بشیمه ذمیمه و عادت قدیمه خویش همان طریقه رهنی و قطع طریق پیش گرفت و چون دران هنگام از طرف اله آباد ناشجاع فتنه جو لوائی فساد افراشته گرد مخالفت و مدوان انگیزه بود چنانچه سبق ذکر یافته دران یورش نیروزی اثر راجه جسونت سنگه در عین معرکه رغا و موقف هیچا از لشکر ظفر پیرا روگردان شده منتهج عصیان پیمود و از سمت گجرات دارا پیشکوه باطل ستیز دگر باره سپاه و لشکری فراهم آورده بهوس مقابله و آویزش با موکب ظفر لواروانه اجمیر گشته بود آنضلال اندیش بد مآل به پشت گرمی سنج آشوروش و اختلال انتهاز فرصت نموده مسالک و شوارع ولایت مالوه بر مترددین میسوزانید و جسارت و خیرگی از حد گذرانیده بود حضرت شاهنشاهی دران ایام عجلانه سو بهگون بندیده را که هم از قوم اومت با چندی دیگر از راجپوتان بتادیت و تنبیه انمردود تعیین نمودند و بعد از آنکه مهم ناشجاع و دارا پیشکوه و راجه جسونت

هنگام بمیان اقبال فرخنده غالب بر وفق خواهش اولیای دولت
بیدرزال بقطع و فصل انجامید و غبار آن فتنها که بپیکار برافراشته بود
بآب تیغ عالمگیر شاهنشاه سکندر نظیر در اندک فرصتی فرو نشست
و ریایات جاه و جلال پرتو دروید بدار الخلافة آمدند راجه دیبی سنگه
بندیده باستیصال آن مقهور مأمور گشته پریغ گیتی مطاع بنام
جمع جاکیر داران و کومکینان صوبه مالوه عز نفاذ یامت که باتفاق
راجه مذکور در دفع و استهلاک او مامور بوده ریشه فساد انضالات
نهاد ازان سرزمین بر اندازند و ماحیت آن برو بوم از غار انسداد او
بپردازند و این گروه بموجب فرمان همایون کمر همت بکفایت مهم
آن مخدول بسته شب و روز در کمین فرصت بودند و آن نابکار از
بیم صولت اوج نصرت شعار دران مدت یکجا قرار نگرفته روبه
صفت هر روز گوشه می خزید و هر شب مسکن و مقامی تازه میگزید
تا آنکه درین سال فیروزی مآل بمردم راجه سجان سنگه بندیده که
خون در ملک کومکینان عساکر بنگاله انتظام داشت و برخی از اتباع
و تابینانش در وطن او بودند خبر رسید که آن حیدر بخت تبه کار
بقوم دهندیره پناه برده میان آن گروه در آمده است باستماع
این خبر بولایت دهندیره شتافته به تجسس حال او پرداختند و چون
آگاهی یافتند که آن عصیان منش در موضع سهره که مرطن راجه
اندرمن دهندیره است بمایه مردم او مخفی گشته است
بآنجای رفته طلب او نمودند جمعی ازان قوم کوه اندیش که
بمنامبت ملت و کیش او را جا داده بودند از قهر و عذاب پادشاه
مالک رقاب خائف و هراسان شده در حالتی که آن کافر اجل گرفته

عایل و مریض بود مداوای او را ازدم شمشیر تدبیر جهنم و احکم
ضرورت سر پرشش از تن فتنه پرور جدا کرده نهانی از مردم راجه
سجان سنگه بدربار جهاندار فرستادند و پاتها جواب دادند که ما او را
از هم گذرانیده بسزای کردار رسانیدیم و چهاردهم ربیع الاول هر
آن مدبر خیره مر بجناب سلطنت رسیده برخاک ادبار و نکونساری
پای فرسود مذلت و غواری گردید و ظهور آثار نیرنگی اقبال دشمن شکار
خدبو جهان بتازگی تمرک منشان خلاف ائین را سرمایه عبرت شده
دولت خواهان بیدار بخت آگاه دل را بصیرت بخشید *

جشن وزن شمس و آغاز سال چهل و چهارم

درین هنگام میمنت انوار موسم وزن شمس خدیو روزگار بصد خرمی
نصل بهار در رسیده گلنهای نشاط بر تارک جهانیان امشاند و دگر بارة
بازگاه دولت و پیشگاه عظمت به آذین خسروانی زیب وزینت پذیرفته
رسم عیش و آئین شادمانی تازه شد و چهارشنبه سلخ ربیع الاول مطابق
دوازدهم آذر هس از انقضای هفت گهزی از روز مذکور در ایوان
مهر نشان غسل خانه آئین جشن خجسته انعقاد یافته از فیض منجیدن
بادشاه خلک دستگاه گفتین ترازو جرم خورشید و ماه را بهنگ کم
برگرفت و سال چهل و سوم شمس از عمر سعادت قرین گیتی خدیو
با داد و دین بهزاران نصرت و فیروزی و میمنت و بهروزی با انجام
رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از
مرام وزن بایوان چهل ستون خاص و عام که گران مایه تخت
فیروزی بخت مرصع نگار در آنجا نصب کرده بودند سریر آزادی

دوامت و کسرانی شدند درین یزم فرخنده قرة العین عظمت و بختیاری
 قوة الظهور شوکت و نامداری بادشاهزاده فرخ خصال محمد معظم
 بانعام دولک رویه نوازش یافتند و امیر امرای صوبه دار دکن
 و خان خانان سپه دار بنگاله و مهاراجه جمونیت جنگه ناظم مهام
 احمد آباد و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
 کابل بعنایت ارمال خلع فاخره قامت مغالطه اتراختند و عبد
 الرحمن بن نذر محمد خان بانعام ده هزار رویه مورد مرحمت شد
 و عابد خان که از نژاد کبار خواجهای مادی التهور است بتفویض
 خدمت جلیل القدر مدارت کل از تغییر شیخ صبرک که او را
 کبر من در یافته بود و الا پایه گردانند و احلام خان بصوبه داری کشمیر
 دایم از تغییر ابراهیم خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسب
 با ساز طه مرسلند شد و همت خان پسرش بعنایت اسب
 مباحی گشته برنافتد پدر مرخص گردید و چون صف شکار
 میر آتش بنابر تقصیری مورد عتاب بادشاهانه گشته از منصب
 و خدمت معزول شده بود فدائیشان بخدمت داروغگی توبخانه
 خلعت موفرازی پوشید و قباد خان باضانه پانصد سوار بمنصب
 ده هزاری دو هزار و پانصد سوار چهره اعتبار ابروخت و اکرم خان
 بفوجداری فتحپور و خانوه معین گشته از اصل و اضافت بمنصب
 دو هزاری دو هزار سوار مورد مرحمت گردید و حسن علی خان
 تون بیگی بعنایت خلعت کموت مباحات یافته جهت بدر
 کردن جانوران بشکار گاههای نواحی دارالخلافه مرخص شد و
 چون فوجی تازه از مبارزان جلوه انبال برده کوهک بدکن معین

شد بود و بعد انداز خان یوسایدن آن مامور گشته بعنایت خلعت
 و علم و یک زنجیر فیل نوازش یافت و از جمعی که با خان مذکور
 بدکن تعیین یافته بودند رکعتانه سکه راتهر بعنایت خلعت و از
 اصل و اضافت بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و قادر دان
 انصاری و جهانباز خان هریک بمرحمت خلعت و از اصل و اضافت
 بمنصب هزار و پانصد سوار زاهد خان و حید علی اکبر باره
 و چندی دیگر بعنایت اسب و ترکناز خان و سید زین العابدین
 بخاری و جمعی دیگر بمرحمت خلعت و برخی بعطای شمشیر
 بهر اندوز عزت گفتند و سوبه کرم فدیله از اصل و اضافت بمنصب
 دو هزار و دو صد سوار و مرحمت خلعت و شمشیر مرافراز
 گشته در ملک کومکیان صوبه دار الملک کابل منتظم شد و سرادقانی
 کبر از کومکیان صوبه مذکور باضافت چهار صد سوار بمنصب هزار
 و پانصدی هزار و چهار صد سوار و از اصل و اضافت الثقات خان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و امام اویردی که در ملک
 کومکیان دکن منتظم است بمنصب هزار و سوار و حامد خان
 بمنصب هزار و چهار صد سوار و افتخار ولد فاخر خان بمنصب هزار و
 صد صد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزار و
 دو صد و پنجاه سوار و حکیم صالح شیرازی بمنصب هزار و صد سوار
 مشمول انتظار عنایت گردیدند و مانسنگه ولد راجه رویسنگه راتهر
 بعنایت مر پنج مرصع تارک مباحات افراخته بوطن رخصت یافت
 و روح بدیوانی دار الملک کابل از تغییر یعقوب خان منصوب
 شده بعنایت خلعت و خطاب بشارت خانی سرمایه کسرانی اندوخت

و سید جعفر خان ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او که در موطن مالوف خود کجرات بودند بعنایت ارسال خلعت سرمایه افتخار اندوختند و کمال نظر داروغه آبدار خانه بخطاب خدمت طب خانیه پایه عزت یافت و انور خان خواجه سرا که التماس رخصت زیارت حرمین شریفین زاده الله شرفا و قدرا نموده بود بعنایت و انعام دو هزار روپیه مرافراز گشته بادراک آن سعادت ماندن شد و قلم اقای کمر حسین پاشای حاکم بصره یانعام درازده هزار روپیه و عطای خلعت کامیاب گشته رخصت انصرام یافت و بهمرامان او یک هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او یک صد شمشیر مرصع گران بها برای پاشای مذکور مرسل گردید و مغول خان که از زمره گوشه نشینان بود بانعام پنج هزار روپیه بهره اندر مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصب داران بمکرمات خلعت و اسب و شمشیر و دیگر عطایای خسروانی مباحی گردیدند و هفت هزار روپیه بزمرة نغمه سنجان و مرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و جمعی کثیر از بندهای آستان خلاء و ملازمان رکن دولت بعنایت خلعت و برخی بمکرمات اسب مباحی گشتند و درین روز جهان افروز از جانب خان خا میه سالار یک قطعه الماس ابدار که هفتاد و پنج هزار روپیه قیمة آن بود بنظر مهر انوار در آمده پسند طبع همایون افتاد و پیکسکس مهاراجه جمعونت سنگه صوبه دار کجرات از نوادر جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حضور رسیده پایه قبول یافت و دانشمند عال امامی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بمحل عرض رسانید

و دیگر امرای نامدار و عمدهای آستان مظهر مدار پیشکشها درخور حال گذرانیدند و اشاره والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده هنگامه آرای عشرت و غروری و انجمن امروز مسرت و شادکامی باشد

ادراک سعادت ملازمت خواجه احمد

سفیر عبد العزیز خان والی بخارا و

گذرانیدن نامه در ایام این جشن طرب پیرا

چون آن خان والا دودمان چنانچه سابقا گزارش یافت نصبت خوانین اسلاف و طریقه ابا و اجداد که همواره با مریر آزادیان این دولت خدا داد رعایت مراتب یکجبهتی و داد و سلوک سلك صداقت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب اینلاف و التیام و بادی فتح الباب ارسال نامه و ابلاغ پیام بوده اند برای ادای مبارک باد جلوس این فرزنده لوائی عظمت و کشور ستانی بر اورنگ خلافت و جهانبنانی خواجه احمد نام یکی از نزدیکان خود را با تهنیت نامه مبنی بر مراتب الفت و استیذان و محتوی بر قواعد آداب دانی و پایه شناسی و ارمغانی از نفائس و مرغوبات ثوران بزم سفارت باستان فلک نشان فرستاده ایلچی مذکور درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده بود چهارم ربیع الثانی در اثنای این بزم کسروانی و جشن خسروانی حکم معلی صادر شد که بمساعت تلذیم حده جلال فایز گردد و بموصف فرمان همایون صیفخان و رقبه خان پذیره شده او را ببارگاه اقبال رسانیدند و در محفل فلک شکوه خاص و عام بومیلد بخشیان عظام شرف استلام حده مظهر

احترام دریافت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم نامه
مبد العزیز خان را بخدش اشرف گذرانید و سوغات که مشتمل بود
بر امداد راهوار ترکی و شتران فرود مایه بختی و دیگر تحف
و نوادر بنظر خورشید مآثر رسانید از آن جمله یک قطعه لعل رنگین
خوشآب بود که بچهل هزار روپیه قیمت شد عاطفت پادشاهانه
در آن روز خواجه احمد مزبور را بمکرمات خلعت فاخره و خنجر
گران بها باعلاقه مرادید و انعام هشت هزار روپیه نوازش نمود
و چون در راه کوفتی بهمرسانیده هنوز بقیه ضعفی داشت
مصای مرصع مطافرموده منزلی لایق بجهت بودنش مقرر شد
و شبهنگام باشاره والای فرمان روای ایام کشتیهایی که بدستور
جشنهای سابق بران چراغان شده بود بر روی دریای جوه جلوه گر
گشته هبوت بخش ناظران و طرب فزای حاضران گردید و چراغانی
که از شمع داران روی آب بر زمین کنار دریا در کمال خوبی و نظر
مربوبی ترتیب یافته بود ایستادهای آن انجمن عشرت را مسرت
بخشید حضرت شهشاهی در ایوان سپهر نشان قشخانه رو بدریا بر
سریر عظمت و اقبال جلوس فرموده از اوج رفعت و علایق تماشای
بهجت افزا توجه فرمودند و خواجه احمد الچپی نیز دران فرخنده
مجلس سعادت حضور یافته از تفرج آن هنگامه دایمیر بهره ور شده •

جشن کدخدائی پادشاهزاده عالی تبار بخت بیدار
خجسته شیم محمد معظم با دختر عفت میر راجه
رو بسنگه راتهور بر طبق سنت سنیه مبدنت افروز

از اینجا که حکمت کامله خلق احد و بدنیاز ممد که ذات مقدمش
بتنزیه لم بولد منفرد و ممتاز و در صفت وحدت و یکتائی
بی سهم و انباز است حشرقه بقای انسان که خلف الصدق
دودمان اسکن و قوه العین خانواده اکوان است و مخلوق
از برای پرستش مانع و معرفت یزدان بتوالد و تامل باز
بسته و مرور اهل دانش و بینش که کدخدائی سرای آمریش است
در ترتیب سنت سنیه نکاح بامر تذاکرها تکانوا عقد جواهر رحمت
در دامن بخت نیک سرانجامان است گسسته بر قاطبه خلایق و کانه
عباد خصوصاً سلاطین والا نژاد که اساطین کارخانه ایجاد اند لازم و مستحکم
است که همت بلند نفعت بر تکثیر ذریه که سرمایه نظام کشور صورتست
مقصود داشته سراچه همتی و پیشگاه حق پرستی را رونق فزایند
و اخلاف عالی گهر را با عفت منشان نیکو میر سمیت مزاجت داده
در امتیقای نسل که خلود ذکر و دوام نام از شرائف نتایج آنست
کوشش نمایند بفراپین رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که
بهین مظهر خلیفه آلهی و در همه امور مقتدی بآثار شرع مظهر
جناب رسالت پداهی اند درین هنگام میمنت فرجام چنان اقتضای نمود
که فرزند اختر برج دولت رخشنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده
کامگار بخت بیدار محمد معظم را که من شریفش بدایه نوزده

مالگی رسیده نخل پرورنده قدرش در گلشن شهاب و کمرانی قد کشیده بود ازین سنت وافی ترکست بهر روز ازین و خاطر اقدس از پیوند آن گشتن جایز و حال که باینست بخت و ... بود لازم ادا پذیرد ازین و پس از تأمل در اختیار عفت مرستی که مزارار این نصیب ارجمند باشد قرعۀ این دولت بدام صبیغه ستوده اطوار راجه روپ منگه را تهور که از لژان راجهائی فیضان پیر عمر مهارجه جسونت منگه بود افتاده آن مستوره بختمند را نامزد پادشاه زاده عالی قدر نمودند و چون بموجب یرلیغ گیتی مطاع از موطن خویش بمشکوی قدس و حرمکده اقبال رسید نخست بتلقین کلمۀ طیبه و ادراک شرف اسلام قایم گردید و روزی چند در خدمت علیه حجه نشینان حرم عفت و پرده گزینان مرادق عظمت کسب ضروریات احکام دینی و آداب و مراسم ایمانی نموده در اندک فرصتی جمال حالش بزبور اخلاق حمیده و عادات پسنیدۀ آرایش یافت و اشارۀ همایون بترتیب احباب و مقدمات آنطوبی فرخنده صادر گشته کارپردازان پیشگاه سلطنت بهرانجام لوازم آن پرداختند و متصدیان مهمات سرکار پادشاه زاده نامدار بختیار نیز بسامان ضروریات آن تیام ورزیده آنچه بایست مهیا ساختند و عاطفت خروانه از زواهر جواهر و پیرایه های گران سایه زیاده از یک اک روپیه بآن مخدوم نقاب حبا عطا فرمود و بحیاری از نفائس الثواب و امتعه و دیگر اسباب تجمل و تزیین مبدول داشت و همچنین صدر آرایان مرادق حشمت و اقبال و معظّمات شهبان جاه و جاهل اغنی بیگمان تقدس نقاب خورشید اجتماع ثریا جفای نیز از اقسام

حلی و حلال و صرمع آلات و زغائب ملبوسات تملقات بجا آورده جهازی شایسته برای آن عجبیۀ عفت منش مرتب نمودند و میزدهم ربیع الثانی مطابق پانزدهم آذر که شب هنگام آن با اختیار اختر غلامان پایه سربر اعلی ساعت عقد مقرر شده بود در محفل فردوس مثال غلخانه خجسته جشنی بادشاهانه پیرایه انعقاد یافت

• مؤلفه • نظم •

که نظاره جشن آن بزم گاه • تهی ساختنی دیده را از نگاه
بهشتی بزبانی روی حور • از چشمند چون غم از پیش دور
صمن نیز چون دامن بومنان • صفا خیز چون سینۀ دوستان
و آن روز بهجت افزوز در منزل فیض فرین پادشاه زاده ارجمند نیز
بساط جفن و سوز میمویا گشته هنگام عیش و طرب گرمی پذیرفت
ارباب نغمه و سرود با دف و چنگ و بربط و مود آجلا فراهم آمده
نواهی عشرت و خوشدلی بودند و اوائل شب مذکور که آن بزم قدسی
سرور در بارگاه اقبال مهیا گشته بود پادشاه زاده عالی تبار واه
مقام در کمال شوکت و احتشام از منزل خود برآمده براه دریا حور
مقبلة سعادت متوجه پیشگاه حضور لامع النور گردیدند و در برج قلعه
مبارکه از کشتی فرود آمده بکران دولت و کمرانی بزریران
کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانی
است از دو طرف بر زمین کنار دریا چوپ بخت نموده جراتانی
در کمال خوبی و نظر فریبی کرده بودند و فانوسهای رنگین و
و منقش بطرزی دلکش در پیش آن در آویخته بدستور معهود
دیگر جشنها جراتان کشتیها نیز هنگام افزون آن بزم طرب پذیرا شده

از تلمع و ضیا مطمح بلورین آب هم چشم چشمه آفتاب گردیده بود.

• لمولفه • نظم •

ز بحر شمع و مشعل برامروخته • زمین همچو منقل شد انروخته
چراغان چنان گشت عالم فروز • که نگذاشت در دهر یک تیره روز
و دران طرف دریا آلات و ادوات آتشبازی چیده شده بود بموجب
حکم اطن چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی درم و صفیخان
و افتخار خان اخته بیگی و ملتفت خان میر توژک از جای که
بادشاهزاده بلند مقدار سوار شده بودند در رکاب ایشان روان گشتند و
طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از انات و ذکور با دف و ساز به نغمه
شادی و اهنگ مبارکباد گل بانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و
سرود گویان پیش پیش می آمدند و آواز نقاره و کرنا و صفیر و
نفیر و حرنا از بالای صفائن چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود و
آوازه شگوه و جلالت بگوش گردون میروانید و در انجمن همایون
عسکخانه که حضرت شاهنشاهی بانر الهی سریر آرای خرمی و
انبساط بودند ترانه سنجان محفل خاص در پرده تهفیف نوا ساز
گشته شعله آواز شان در خرمن طاق ناهید در گرفته بود و غلغله
شادمانی و صدای شادبانه کامرانی ازان بزم معلی سپهر اطن
بررفته •

سرود منلی شده گرم جوش • زده نغمه چنگ و نی راه هوش
پی گوهر خوشدای رشته ساز • چه آهنگ مطرب چه آوازه ساز
بالجمله بادشاه زاده عالی فروراحشمت قریب دولت و مسرت معادت
اندوز ملازمت اشرف گشته آداب تسلیمات بجا آوردند حضرت

خلافت پناهی آنسکه دودمان ماطنت را مطمح انظار عاطفت و
مطرح انوار مرحمت گردانیده یکمقد سرورید شاهوار که پنجاه هزار
روپیه ازرش داشت از سر عذایت بدست گرم پرور بر سرایشان
بستند و گرانها هر بندی دیگر از یک دانه لعل آیدار و دودانه سرورید
غلطان که پنجاه و پنج هزار روپیه قیمت آن بود و بازو بندی مرصع
و خنجر خاصه باعلاقه سرورید و چرمی خاصه سرورید دوز و جیغه
مرصع و یکا لک روپیه نقد و یکریچیر فیل خاصه باتلایرو پنچ هر
اسب عربی و عراقی ازان جمله یکی با ساز مرصع و یکی بازین و
ساز طاه مکرمت فرمودند و اشاره والا بانروختن آلات آتشبازی
صاهر شده تماشای آن هنگامه دلپذیر حیرت بخش ناظران گردید
نخلهای باروتی که بسان سرور جوی باری از کنار دریای چون قد
انراخته بود گلهای آتشین در دامن زمین فرو ریخت و انمطاس
موران گوناگون نقههای بدیع از صفحه آئینه نام آب انگیخت
صورت هر رفتن و باز گشتن تیر هوایی از گلبازی نو نهالان گل
پیرهن در ساحات باغ و گلشن نشان داد و از شعله ریزی و شرر
باری گل افشان هوای گلریزان بهار در هر مشورت طلبان انتاد
لمعات فروغ ماهتابی کره زمین را چون گوی آفتاب رزین ساخت و
هلهای زر کش نور بهر آذین بزم سرور برادر و بام شهر و کو انداخت •

• لمولفه • نظم •

ز انوار مهتابی مه ضیا • جهان بسکه اندر خست نور و صفا
هوار دشنی بخش ادراک شد • زمین شمع فانوس افلاک شد
و پس از انصرام این تماشای نشاط امرا چون ساعت عقد در رسید

بموجب امر اعلی قاضی سید الوهاب اقصی القضاة در حضور انور
بائین شرح مظهر تهنیت قواعد عقد نموده آن تخلیه حدیقه
مفت و بانهاال برومند گلشن حشمت پیوند داد ایستاد هائی بساط
قرب و حضور و باریافتگان آن انجمن پر نور مراسم تهنیت بآقای
رمانیده تعلیم مبارکباد نمودند و نقارهای عشرت بلوا آمده نغمه
مزایان خوش آواز و ترانه گویان طرب حاز نغمهای دلنواز در مقام
تکبیت و غنا خوانی سرودند و آن بزم پر نشاط و سحرقل انبساط
بمبارکی و فرخندگی صورت انجام پذیرفت درین جشن بهجت
پیرا بخواجه احمد انجلی بخارا که باشاره والا شرف اندوز بساط
حضور بود دو عدد آغزنی یکی سه صد توله و دیگری دو صد توله
وزن داشت با دو روپیه بهمین وزن هطا گردید و بخوشحال خان
کلاوند و بهرامخان برادرش موازی چهار هزار روپیه از حلی و
حائل مرصع و سه هزار روپیه نقد و آغوش خا کلاوند دو هزار روپیه
مرصع شد درین هنگام فرخنده فرجام چون ایام بر شگال پیروی
گشته و هوا بخوشی گرانیده بود و فصل زمستان که موسم شکار و شکار
این کشور فیض پرور است در رسیده هوای نشاط حید نصیب از
پیشگاه خاطر مهر تنویر شهنشاہ عالم گیر سر پر زده شد هم ماه مذکور
ساخت شکار گاه باله از فیض درود فرماشروای عالم شرف اندوز شد
و آن روز و روز دیگر آنجا بهکار کلنگ و آهو نشاط اندوخته نوزدهم
بخاص شکار توجه فرمودند و روز دیگر از آنجا بشکار چور سعادت قدوم

(۴۷) چوہدر خان

اخذ شده بیست و یکم دگر باره بخاک شکار مراجعت نمودند و سیزده روز دیگر در آن نخچیر گاه نزعت دشان و نواهی آن بصید نیله گاو عشرت آرا گشته در پرده شکار پرورش حال رعایا و زبیر دستان میکردند و بقراولنی سعادت ازلی صید دل‌های رومیده نموده چهره امروز دولت و معدلت بودند و در خلال این ایام در موضع انوپ شکار روزی شکاری غریب دلفریب که کمال ندرت داشت مسرت پیرای طبع اقدس گردید گزارش کیغیتش اینکه چون آنحضرت بعزم صید نیله گاو که هنگام مستی آن بود بشکار گاه مذکور رسیدند از جمله قراولانی که در تفحص نخچیر بهر سو تکیو داشتند شیخ بدیهو نام قراولی آمده بموقع عرض همایون رحافید که دو نیله گاو درین نزدیکی از جوش دشای معنی بجزگ پیوسته آریزشی شگرف حیرت انرا بایک دیگر دارند حضرت شاهنشاهی بنماشای آن وحشیان توجه فرموده نزدیک بآنها رسیدن چنان پرخاش مستی و شورش بهیمنی برانها مستولی بود که اصلازم نخورده سر از جنگ برنداشتند و بنوعی درهم آویخته زد و خورد می نمودند که تمام سر و گردن هر دو مجروح گشته بخون بر آشفته بود پس از جدگ حمند یکی ازان بدستپزنده وحشی مغلوب گردیده راه گریز سپرد و آن دیگر در پی او شتافت درین وقت خدیو روزگار قصد شکار انها نموده از تخت روان مبارک فرود آمدند و با دالی مومونده که از آلات و ادوات صید و حوش است متوجه شکار گردیدند اتفاقا از رسانی کمنه بدو رسید اقبال حضرت شاهنشاهی که هیچ صید مقصودی گردن ازان نییید نصیبری که گریخته بود برگشته بر سر تیر آمدن آن

حضرت از روی چمنی و چالاکي تفنگ موموم به بی بدل را که در سرراستی و بی خطائی نظیر ندارد بجانب او ماشه خوابانیدند و گوله بشانه اش رسیده از انطرف گذر کرد و آن صید می قدم رفته از پا در افتاد و دیگری که تعاقب او کرده بود آمده بر دور آنسر زمین سعادت قرین که کیهان خدیو با داد و دین بدولت آنجا صرب زانوی صید انگلی نهشته بودند گردید و چون بقایوی آنحضرت در آمد او را نیز نشان کرده تفنگ موموم بظفر بان را که بر سر دست مبارک بود چنان بجانب او برق افروز شدند که گوله بهان دل در سینه اش جای گیر آمد و او نیز پنجاه قدم رفته فرو غلطید شلیخ بدو و یار محمد قراول که نزدیک بودند رسیده آنها را ذبح نمودند و آن شکار غرابت آثار که آموزشی بود از نقش نیرنگی طالع خصم امکن اقلیم شکار شهنشاه روزگار حیرت افزای دیده و روان هوشمند گشته زن تنزدستی سخت و صید انگلی بدال نیروی بازی قانیدن این برگزیده در الجلال مجددا بچشم بصیرت مشاهده کردند و طبع مبارک خدیو جهان ازان بشگفتگی و انبساط گرائید و چون بیدگ اهنگ توجه بادشاهانه آن دو شگرف نخچیر بروش دلپذیر که گذارش یافت بدو تیر مید شد و باتفاق مهارت پیشگان فن شکار و صید آزمایان کهن دشت روزگار صیدی باین ندرت و خصوصیت کم اتفاق می افتد اشاره معلی صادر شد که سه تخنگاه - مگین یکی دران گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید این و هشیان آنجا نهشته بودند و دو دیگر در دوجا که آن دو نخچیر هدف تیر اقبال عالم گیر گشته بودند بسازند تا نشانی از کیفیت این شکار

بدیع آثار باشد و نیز فرمان همایون بنفاد پیوست که در آن موضع خوب شکار دولتیخانه مختصری بجبهت نزول اشرف به پرد زند درین هنگام بقروغ اختر جاه و جلال کوهر محیط عظمت و اقبال پادشاهزاد ستوده خصال محمد معظم یک سر اسپ از طویله خاصه عطا گردید و بمرتضی داد خان و کنور رامسنکه و هوشدار خان و فیض الله خان و حسن علی خان و دارا بخشان و برخی از قراولان و عمله شکار خلعت شکاری مرحمت شد پنجم جمادی الاولی شهنشاه دین پناه رایت معاونت از شکار گاه برافراخته ساحمت دار الخلافه را از فر قدوم اشرف سعادت بخشیدند درینوقت یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت سنکه صوبه دار کجرات عزمدور یافت که باتمامی سپاه خویش بکومک امیر الامرای که باعساکر منصور بدفع و استیصال حیوای مقهور قیام داشت بشتابید و بقطب الدین خان فوجدار جوانا که فرمان شد که بکجرات آمده تا برسیدن صوبه داری دیگر بنظم مهام آنصوبه استغال وزد و از وقائع دار الملک کابل معروض بازگاه خلافت گردید که راجه راجروپ تهانه دار غزنین با جل طبعی پیری شد و شمشیر خان که بحرامت حصار شهر کابل معین بود بجای او منصوب شده باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحی گردید و خدمت او بشهامت خان که در سلک کومکیان آن صوبه منظم بود مفوض گشته منصبش که دو هزار سوار بود باضافه پانصد سوار افزایش پذیرفت و مان دهاتا ولد راجه راجروپ که تهانه داری کهمرد و غور بند و ضحاک باو متعلق بود بنابر تفضیه فوت پدر خویش بعد ایت

از حال خلعت مورد نوازش شد و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار حربنده گردید و بمیرید خان برادرش که چنانچه سابقا گذارش پذیرفته از نیک سرانجامی شرف اسلام دریافته دولت اندوز حضور لامع النور بود نیز خلعت مرحمت شد دهم ماه مذکور اله ورد بخان فوجدار گور که پور به عزیمت بوس بارگاه سلطنت جبین طالع بر افروخت و سه زنجیر نیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعطای خلعت مرمایه مباحات اندوخت و درین اوقات بجمع فوئیدان والا قدر و امرای والا نامدار و بسیاری از عبودیت منشان خدمت گذار خلعت زمستانی عطا شد .

تسخیر ولایت پلارون از متعلقات صوبه بهار

چون از روز نخست کار کذان قضا و قدر مقایده فتح و ظفر بدست شکوه دولت این خدیو مکدر فر داده اند و در مدارج عالمگیری و کشور ستانی ابواب تائیدات غیبی و توفیقات آسمانی بر روی تخت جهان کهای گشاده لا جرم اولیای سلطنت گیتی فرزش هر روز به تسخیر ولایتی فبروز و یکشایش ناهبئی نصرت اندوز گشته بلوامع میوف همت و مجاهدت عرصه مملکت از ظلمت وجود شرکشان نخوت منش پیرایش میدهند پره کهای چهره صدق این مضمون مسخر کشتن ولایت پلارون است که درین ایام از میامن اقبال کیهانستان خدیو جهان بحسن معی و کوشش دلاور خان صوبه دار پنده بر منصف ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبان آن ولایت که بوراقت نیاکان خلافت آئین آن سرزمین را

متصرف بود باسقطه قلاع متین و حصون استوار و کثرت پناههای جرار و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگهای انبوه و غزونی کربوه و کوه پذیرای امسون دیو غرور گشته دم نخوت و استکبار میزد و بدست جسارت لوای استبداد افراخته از دیرگاه باغی و خون حربیزست و از بیجوهری و سمست همتی برخی صوبه داران در بعضی اوقات که انتهاز فرصت میکرد پای جرأت از حد خود تراشیده دست تعرض بمحال ملک پادشاهی که بحدود زمینداری او قریب الجوار بود دراز می نمود از کوه نظری و غرومایه گوهری به پندار جهالت و خیال خود سری مر از رنقه مرمان پذیرای بارگاه سپهر مدار و اطاعت و تبعیت صوبه دار پیچیده در دادن پیشکش برسم معبود دیگر مرربان تبارون و تقاعد میوزید لجرم سال گذشته در هنگامی که دارک خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده بنواخی پنده رسیده بود و دران حدود یک چند توقف گزیده به تذبذبه و تادیب بعضی مقصدان تیره ایام قیام داشت فرمان قهرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال بخان مذکور پیرایه نفاذ یامت که با کومکیان و عساکر آن صوبه همت بر تسخیر ولایت آن سیه روز ظلمت کفر و غواپست گماشته اذرا نابود و مستاسل سازد و راحت آن سرزمین را از غبار تصرف آن مدبر بی دین بپردازد و برلیغ گیتی مطاع بنام فوجداران و تئولداران و زمینداران و سایر کومکیان آن صوبه صادر گردید که با سپاه و تابیلان خویش نزد او شتافته در تقدیم آن مهم شرایط موافقت و موافقت بظهور رسانند آن بخان شہامت نشان بوزود فرمان عالیشان کمر عبودیت بدمشیت آن خدمت بسته بیست دوم شعبان آن سال که

از قادیس بدیگر نصاب کیشان فارغ گشته بود با اتفاق میرزا خان فوجدار در بننگه و تهور خان جاگیردار چین پور و راجه بهروز زمیندار مونگیر و دیگر عمار بادشاهی و زمینداران و کومکدان آن صوبه بسمت مقصد روانه گردید پلارن بمسافت چهل کروزه در جنوب رویه پتله واقع شده از بلده مذکور تا مرحد آن ولایت بیست و پنج کروزه امت و از آنجا تامکانی که مصکن و مامان مرزبان آن ولایت و آثار شهر و آبادیست پانزده کروزه آن معموره کفر و ضلالت دو قلعه محکم اساس دارد هر دو سنگین یکی ازان بر فراز کوهی که دران نزدیکی امت و دیگری بروی زمین رودی عظیم از پای آن دو حصن منبع میگردد و در اطراف و نواحی کوههای مرتفع و جنگلهای انبوه امت و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در مرحد صوبه بهار امت نخستین قلعه کوئهی که بیست کروهی پادونست دوم قلعه کنده که از کوئهی بمسافت هفت کروزه بر سمت یمار آن واقع امت میوم قلعه دیوکن که بفاصله ده کروزه از کوئهی در جانب یمین آنست و همواره از قدیم الایام زمینداران ضلالت نرجام آن کفر بوم را بغی و سرکشی با حکام شیوه بوده و به پشت گرمی حصانت قلع و معودت مسالک و انبوهی بیشها با صوبه داران دم مخالفت زده طریق اطاعت نمی بپموده اند چنانچه در عهد سلطنت اعلی حضرت که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ مدتی بصوبه داری پتله قیام داشت پرتاب ولد یلبدر چروکه دران هنگام مرزبان آن ناحیت بود از کمال جهل و استبداد تن بطاعت و انقیاد نداشت و در مدت حکومت او پیشکشی نفرستاد و بعد ازان خان مرحوم که امیر الامرا خلاف

یمین الدوله آمفجان که دران وقت بشایسته خان مخاطب بود بصوبه داری آنجا منصوب شد اگرچه بموجب فرمان حضرت اعلی ناعماکر کومکی آن صوبه به تلبیده انضالات پرور پرداخت لیکن او را بمعامل ساخت و انتزاع قلاع و ولایتش میسر نگشته هشتاد هزار رویه پیشکش گزشت و مراجعت نمود بالجملة چون زمیندار شقاوت شعار پلارن همواره قلاع سه گانه مرحد را بسامان محاربه و نبرد مشغول داشته باستظهار آن دست جرات بیعضی محال ولایت پادشاهی دراز می کرد داؤد خان انتزاع آنها را از مقدمات مطلب دانسته نخست تسخیر قلعه کوئهی پیش نهاد عزیمت ساخت و پنج ماه مارک رمضان این سال همایون بنای آن قلعه رسید مقصدانی که در آنجا بودند از محاط جند قاهره بیشتر با اجتماع خبر معلوب رعیب و خوف گردیده رخت اقامت بیرون کشیده بودند و قلعه را خالی کرده داؤد خان آنرا بحیطه تصرف آورده بندوبست شایسته داد و پس ازان کشایش قلعه کنده وجهه همت گردانید آن قلعه امت در کمال استحکام بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از مقاهیر با سامان قلعه داری دران بودند از قلعه کوئهی تا آنجا اگرچه مسافت هشت کروزه امت لیکن مرامر راه آن جنگلی انبوه است و در وسط طریق کوهی بلند و گردیده دشوار گذار نیز هست ازین جهت خان مذکور نخست بقطع اشجار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته دران باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانید و چون بتیروی جهد و اهتمام مبارزان نصرت اعنصام تا یک کروهی قلعه کنده جنگل بریده شد و راه قابل عبور انواج منصور گردید احساس ثبات و استقلال مخدولان

بد سگال تزلزل پذیرفته آن حصار حصانیت آثار را نیز بی مدافعت و پیکار خالی کرده یکام فرار مسلک ادبار سپردند و داؤد خان باوج فیروزی نشان چهارم شوال بیای قلعہ رمیده آنحصار متین را تصرف نمود و انهدام آنرا مقتضای رای صالح اندیش دانسته بهدم بنیانش پرداخت و در اندک فرصتی آن حصار امتوار را با خاک برابر ساخت و چون فصل برشکال نزدیک رمیده بود قرار داد که ایام بارش را که نهنگام حرکت و یورش است در آنجا گذرانیده بعد از انقضای موسم باران رهگرایی مقصد گردن و رعایت مراسم حزم و تدبیر را از قلعہ کوتهی تا آنجا در هر سه کروزه قلعہ گلین ساخته در هر یک صد سوار از تابینان خویش و جمعی از پیداهای بندو قچی و برخی از زمینداران تعیین نمود که چون صد آژوقه بمعسكر نصرت آید از حدود خود سلامت بگذرانند و محافظت راه نموده بگذارند که از نصرت برد مقهوران بی دین آمیزی بمتروکین؟ برسد و چون موسم برشکال پیری شده هنگام نهضت و سواری در رسید همت اخلاص گزین بر تسخیر پلوان بسته با عساکر نصرت قرین عازم آن مهم شد و با آنکه مرزبان آنجا بصدمه صولت افواج منصور از مستی پندار و غرور بهمعور آمده و کلا فرستاده بود که تمهید مراسم معذرت و ندامت و تمهید وظائف انقیاد و اطاعت کرده پیشکشی مقرر نمایند تا جفرود قاهره از عزیمت استیصال و انتزاع ولایت آن خصران مأل در گذشته به پند معارفت گذر آن خان شهابت شمار تزلزل در اساس عزیمت خود راه نداد و تیزوک لشکر و ترتیب انواج نموده غره ربیع الاول این سال فرخنده بآئینی شایسته روانه سمت مقصد

گردید میرزا خان با مصلحت سوار جلالت آثار و دوصد پیاده بندو قچی بهراولی کمر همت بر میان پردگی بست و تهور خان با هفت صد سوار و مصلحت پیاده در برانفار آمده کروزه شد و شیخ تاتار برادر زاده داؤد خان با پانصد سوار از تابینان خان مذکور و راجه بهروز با چهار صد سوار و یک هزار و پانصد پیاده کار فرمای جرانفار گردید و داؤد خان خود با دو هزار سوار در قلب جایی قرار گرفته پانصد سوار از تابینان خویش بچندلولی معین ساخت و گروهی انبوه از تهرداران بصرگردگی جمعی از بلدهای پادشاهی و مردم خویش تعیین نمود که مراسم راه را تا قلعہ پلوان که جنگلهای معبد داشت و منصور بود که مخدولان در پناه آن کمین گاه گرفته با مظهر تشابک اشجار طریق آمد و شد بر متروکین لشکر نصرت شمار بشوراند جنگل بری نموده مسطح و مصفی هازند و در هر جا که باقتضای مصلحت جمعی بایست گذاشت تپانه مقرر کرده جوتی بمحاربت آن گماشت تا مقهوران را مجال دستبرد مانند مجمعه جیوش فیروزی لوا بترتیب و آئینی که گذارش یافت هر روز حوار عده صفاتی قلیل می نمودند و جنگل پریده و راه ساخته پیش میروند و هنگام نزول بر اطراف لشکر مورچالها ساخته بلوازم تبیظ و هوشیاری که ناگزیر بمحاربت قیام می ورزیدند و بظاہر تعویق ساختن راه در عرض نه روزه کروزه طی شده تهم ماء مذکور دو موضع نرسی که از آنجا تا قلعہ پلوان هفت کروزه مسافت است مضرب خیم انواج ظفر اعتصام گردید و اگرچه درین مدت که داؤد خان برای گذرانیدن ایام برشکال در کفده اقامت داشت چنانچه سابق ذکر یافت و کلامی

زمیندار پلادن برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش نزد او آمد
شد داشتند اما خان مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده جوانی
که مشعر بحصول مقصود آنمردود باشد نمیگفت درین هنگام که
انواج قاهره بموضع نرسی نزل کرد مجددا صدمه رعب و احتیالی
جنود محمود در باطن ضلالت آمد آن کافر مطرود کار گر آمد و بمشاهده
آثار مطوت اقبال دشمن مال و ملاحظه و خامت عاقبت و سوی
مال هوای سرکشی و سودای مخالفت از هر پندارش برآمد و ناچار
از راه چاره سنگالی و لایه گری پیش آمده صورتی که رکیل خود را
که مدار علیه و صاحب اختیار مهمات او بود دگر باره نزد داود خان
فرستاده اظهار عجز و زاری و قبول فرمان پذیری و خدمت گزاری
نموده راجه بهروز را در حصول این مدعی و حیل انگیخت و تقبل
دادن یک لك روبیه بر چیل پیشکش بسرکار جهاندار و پنجاه
هزار روبیه بداد خان کرد خان مذکور درین مرتبه از کمال تضرع
و الحاح او تن بقبول این معنی داد و پذیرفتن مامول آن مخدول
را از مقتضیات صلاح اندیشی شمرده این مقدمه را بجناب مملکت
و جهانبانی عرضه داشت و بانظار رسیدن جواب از بارگاه پیر
جناب روزی چند دران مقام توقف گزیده در استیصال او امهال می
ورزید در خلال این ایام روزی منبیهان جیش اسلام خبر رسانیدند که
جمعی از مقهوران انتهاز فرصت نموده در هفت گروهی معسکر
فیروزی رعد غلغله رازده اند اگرچه پس از وقوع این مقدمه زمیندار
غدار بوساطت وکلا تمهید مراسم اعتذار کرده چنین را نمود که آن
جسارت بی اطلاع و اشارت از لزوم دشمن سرزده و نیز پنجاه هزار

روپیه از جمله پیشکشی که قبول کرده بود فرستاد لیکن داود خان
بران ادای ناهنجار مسامحه ننموده بتحریریک غیرت و تکلیف حمیت
بعزم پیش برد کار و سزا دادن آن بکار هشتم ربیع الثانی از نریمی
کوچ کرد و در دامن کوهی که سه گروهی قلعه پلادن بود نزل نمود
و شانزدهم آنجا یک گروه پیشتر رفته خیم نصرت بر افراخت
مخدولان از قلعه برآمده در نیم گروهی عسکر ظفر شعار مورچالها
استوار بسته بجمیعت و هجوم تمام نهشته بودند و مہیای مدافعه
و محاربه گشته اظهار آثار جلالت میکردند درین وقت از جناب
خلامت و جهانداري پرلپخ گرامت عنوان در جواب عرضه داشت
داود خان مشعر باین معنی بر تو سعادت گسترده که اگر مرزبان
مذکور برهبری بخت و یاروری دولت توفیق ادراک شرف اسلام
در یانته بدین مبدین احمدی و ملت والای مصطفوی گراید و ترک
آئین ضلال و باطل پرستی نماید او را بیمن ایمان امان داده پیشکش
بگیرد و آن ولایت برو مسلم دارد و الا چنانکه مامور شده همت بر
استیصال آن مقهور و انزاع قلاع و ولایتش گمارد آنخان عبودیت منش
مضمون حکم همایون را بآن بدکیش تبره ایام پیغام نموده انتظار
جواب داشت از آن جا که مبارزان جنود اقبال را شوق جدال و قتال
با اعدای بد سگال عمان گسل شکیب و تحمل بود تهور خان برلاس
که از صدق تام بهره تمام داشت تا وصول جواب آنخسروان مآب که
آثار امتنا و ابا از قبول این پیام هدایت پیرا از چهره خالش
لنچ بود مبر نکرده بتحریرص تهور و دلوری در احرار نصیلت
مجاهده تعجیل نمود و بی اطلاع و مشورت داود خان بیست و

چهارم ربيع الثاني با پناه خود سوار شده بر طایفیان مردود حمله
یرو و نزدیک مورچال آنها رحیده نائره نبرد برامروخت چون داور
خان ازین معنی آگهی یافت از نیز بضرورت با جنود نصرت سوار
شده بیشتر رفت و در برابر مورچال مقهوران بفاصله یک تغذگ
انداز فرود آمده آنجا طرح مورچال انداخت و بتوپ و تفنگ
هنگام جنگ گرم ساخت از یک پاس روز تا هنگام غروب خورشید
کذاي ميرزا نيران حرب و قتال شعله در بود و دليران جلالت ملش
از طرفين هر گرم کوشش و آویزش بودند چون تهور خان بخدان
منشان جهالت پرور نزدیک تر بود شانزده کس از تابانان او سر
بجيب نیکنامی فرو بردند و پنجاه کس از حوار و پیاده و بسیاری
از مراکب را آسیب زخم رسید و اوخر روز آنخان تهور نشان
بصوابدید داور خان بمعسكر ظفر بیوست و چون شام پرده ظلام بر
چهره سخت عاصیان تیره ایام کشید آنمردودان دو توپ بزرگ از
قلعه بر آورده در مورچال نصب نمودند و دست جرأت بتوپ
افزای کشودند از صدمه گوله آنها تنی چند از حوار و پیاده با برخی
از دیوب عرصه تاف گردیدند و درین شب زمیندار مذکور بشقاوت
ازای و ضلالت جبلی اظهار اصرار بر آئین کفر و انکار نمود
مرتانی خود از ريقه تکلیف اسلام بداور خان پیام داد بالجملة چو
مورچال متمردان بر فراز گاهی بود و مجاهدان نصرتمند در نشیب
جای سبله ساخته بودند و آسیب توپ و تفنگ آن گروه شقاوت
پزده بعصاگر کردن شکوه میرمید داور خان کوهچ که هر کوب آن
هرکشان مذکور بود و آن را با سائر کوهها و پشتهای بلند فراگرفته

مورچالها ساخته بودند به نیروی تلاش جرأت و جهاد همت بدست
آورده توپی چند بران بالا بود و برق انروزان توپخانه منصور پیاپی
و گرم دمتری طی الاتصال آنها را بران مستحقان عذاب و بلا رسان
نمودند ابر بیسان خروشان میخواستند و در احساس ثبات و ارکان
احتفال آن قوم بدستگاه تزلزل می انداختند تا آنکه بیست
و هفتم شهر مذکور اشرار را پای قرار و پایداری لغزش پذیرفته
از سببها راه فرار پیمودند و نزدیک بقله رفته بر گذار رودی
که در پای آنحصار جاریست دگر باره بازوی جهاد کوشش
بهمن مورچال کشودند چون از معسكر جنود فیروزی تا آنجا
جنگلی انبوه بود داور خان دوسه روز ماهرتمام بریدن اشجار
جنگل و ساختن راه بدخست و غربا حمله ای توپی که راه دایمل عبور
جیوش منصور گشته بود بانواج ظفر قرین باهنگ یورش بر مورچال
مقهوران بی دین که برکنار آب بسته بودند روانه پیش گردید شیخ
تاتار و شیخ احمد برادر زاده های خود را با تابانان خویش و جمعی
از منصبداران بادشاهی و پسر راجه بهروز را باتباع او و جمعی از
تابانان میرزا خان در دست چپ معین ساخته قرار داد که از راه
درهای کوه بر مخالفان خدان پزده حمله برند و شیخ صفی را با
جوتی در سمت یمن تعیین کرد و خود با میرزا خان و تهور خان
و راجه بهروز و ابو مسلم و سید نجابت و گروهی از منصبداران در
قلب قرار گرفت و از سه جانب بر متمردان عاصیان ملش یورش کردند
دلیران عرصه و غا و شمران پیشه مبارزت بآن حرب کفر و ضلالت رسیدند
نیران قتال برانروختند و تا دو پاس روز بآن تیره روزان شقاوت اندوز

جهری صعب و نهری شدید نموده مشورت غزو و جهاد اندوختند و آخر الامر نسائم غلبه و استیلا بر پرچم اعلام جنود اسلام رزیده کفار ضلالت فرجام مقهور و مغلوب گردیدند بشعله تیغ حر افشان بهادران بصورت نشان جمعی کثیر از عصا را آتش در خرمن حیات افتاد و بسیاری از آن بی دلمان بهارش تیرو تفنگ و ضرب شمشیر و طعن متان خسته و مجروح گشته زخمدار بدر رفتند جمعی از آنها در پناه کوه و جنگل در خزیدند و فریقی رخت ادبار بحصار شهر بند کشیدند پس از وقوع این فتح اگرچه قرار داد دادن خان این بود که بانواج بصورت شعار برجای موزجال مخالفان قرار گرفته از روی تأمل و تدبیر بتسخیر قلعه که در کمال متانت و استواری بود و کشایش آنها بزدی در سرآه اندیشه چهره نمی نمود بهر دزدان لیکن مجاهدان جیش اسلام که رغبت و شغف تمام باهراز رتبه غزا داشتند عنان تمالک و تماسک از کف داده بنیرری جلالت و یاری سعادت بتعاقب آن جمع بد عاقبت رخس شجاعت بر انگیزتند و موج موج پسان فوج کوچک از آب گذشته در پی آن خاکساران باد پیما روان گشتند و بحصار شهر بند رسیده بیورش و آویزش پرداختند معجزان بعی بدیش تاب نداد و ستقامت از حوصله طاقت خویش افزون دانسته حراسیمه وار از حصار بیرون شدند و بهر ازایم خواری و دشواری بقلعه پائین و حصار کوه پناه جستند و زمیندار خسران سأل اهل و عیال و زید و اشیا و اموال خویش که در قلعه بود برآورده بچنگل فرستاد و خود باحتظار حصانت آن دو حصار با گرهی از کفار تحصن گزیده بمراسم مدافعت و مقاومت قیام

ورزید غازیان فیروزمند بحصار شهر بند در آمده بشعله تیغ و سنان آتش دران کفرستان زدند و از آنجا بدروازه قنعه رسیده بفیروبی کوشش همت برکشایش آن بستند و تا یکپاس شب از طرفین هنگامه جنگ بدوچ و تفنگ گرم بود انجام حال بر اهل حصار تنگ شده زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب براهی که از قلعه بجانب جنگل داشت برآمده ره گرای فرار گردید و بمیان عون و قائید الهی و امداد اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی فتح و فیروزی قرین حال مبارزان جهاد آئین گشته آن هر دو حصن حصین بتصرف اولیای دولت و دین در آمد ساخت آن دیار از لوث وجود کفار سیه روزگار پیرایش یافت و منم خانها و معابد هندران که از دیوار ظلمتکده شرک و ضلال بود بانوار ذکر و تهلیل برآمد و درین یورش و آویزش شصت و یک کس از مجاهدین اسلام پهای مردی معادت بیایه والای شهادت رسیدند و یک صد و هفتاد و هفت تن بیمن مجاهده و پیکار چهره شجاعت را از گلگونه زخم میمایی سرخروئی بخشیدند و بسیاری از آن تیره بختان بدنهاد را تیغ خصم امکن بهادران دشمن شکن برج مر از قلعه تن جدا کرده بگویی نیستی فرو افکند و جمعی نیم گشته و زخمدار آواره دشت ادبار شدند و جمع غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و پس از چند روز چون منهبان خبر رسیدند که گروهی انبوه از خسران مذشان باطل بروه در قلعه دیوکن فراهم آمدند و به یغدار دور از کار استعداد جنگ بیکار نموده آنجا قدم جرأت نهاده دانه خا سنج صفی را با فوجی آراسته از تابندگان خویش و برخی از بندوخیان بدمع اشرار و تسخیر

آنحصار تعیین نمود و او بآنجا رسیده بمحاصره پرداخت و کار بر متحصنان تنگ ساخت متمدندان باطل تدبیر تابت نیارده طریق فرار بهمودند و آن قلعه نیز بتصرف دولت خواهان درآمد و خان مذکور بجهت بندوبست آن ولایت و ضبط و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان تیره درون چندی دیگر دران حدود توقف ورزیده منگلی خابرا که بموجب برابغ کیتی مطاع فوجداری پالون و حرمانت آن قلاع باو تفویض یافته بود آنجا گذاشته به پناه مراجعت نمود

انفون ممد تیز گام آسمان خرام خامه را در طی
منافع تدبیر اسب کرب نامه بهمت نگارش و
وقائع حضور پرنور عذرا تاب گشته سرشته سوانح
اقبال را از جای که گذاشته بود باز بکف می آرد

بیمت و در جمادی الاولی عنایت خسروانه داود خانرا که در تسمه
ولایت پالون مساعی جمیده ازو بظهور پیوسته بود باز مال خلعت خاص
کسوت مباحات بخشید و اضافه مذهبش در یکی از جشنهای خسروانه
مقرر گردید و درون تاریخ راجت ابدال فرمانروای عالم پرتو سعادت
بشکارگاه پالم انگلده سه روز بصدید لشکر آن عرصه داپذیر مصرت پیرای
خاطر مهر تنویر بودند و بدست و بلجم سعادت دار الخلافة بغیض
قدوم اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید وصف شگفتان که چندی
قبل ازین مورد عتاب خسروانه گشته از خدمت و منصب معزول
شده بود مورد انظار عفو و بخشایش خدیو بنده پرور مدح
بمنصب دو هزاری یک هزار سوار سرافرازی یافت بود حمادی
الخره فاضل خان میر سامان بمستقر الخلافة انبر آباد مرخص

گردیده بخدمت همایون اعلی حضرت رفته گزارش بعضی
مطالب و مقدمات نماید و پس از تقدیم آن خدمت به پیشگاه
حضور آید و هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص نوازش یافت و درین
هنگام امیر خان بصوبه دارالملک کابل از تدبیر مهابت خان
مرید شد و بعطای خدمت خاص و شمشیر خاصه و جمد هر مرصع
با علاقه مرورید و اسب عراقی با ساز طلا و نیل خاصه با ساز نقره
و ماده نیل و زمین نقره و جبل زرین و باضافه هزار سوار دواپه
سه اسبه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار ازان جمله یک هزار سوار
دواپه سه اسبه مورد امتنان الطاب گشته هشتم ماه مذکور بدان صوب
مرخص گردید محمد ابراهیم و محمد اسحاق پسران شیخ میر مرهم
و چندی دیگر در ملک کومکین آنصوبه انتظام یافته بمضی از آنها
خلعت و برخی اسب مرحمت شد و از کومکین آن صوبه مرادقلی
کپور و جمعی دیگر هر یک بمرحمت اسب و خلعت و سعادت خان
بشریف عنایت خلعت مورد نوازش گردید و عسکر خان فوجدار بنارس
در ملک کومکین صوبه بنگاله انتظام یافته خواجه صادق بدخشی
بخدمت او خلعت سرافرازی پوشید و دایر ولد بهادر خان رو حیل
بفوجداری ترهار از تدبیر حید عبدالعزیز معین شده بعنایت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار و دو صد سوار ازان جمله
پانصد سوار دواپه سه اسبه مرغراز گردید و از روی عنایت خلعت
خاص با فرمان مرحمت ملوان جهت راناراجه سنگه مصحوب کبرای
مرحل گشت هر دهم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار سابق
بنجاب که در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشته از دیر باز کوخنگ

بود بظاهر دار الخلافه رحید و از اینجا که بقیه ازان آزار و ضعف بسیار داشت اشاره والا بصورت پیوست که داخل شهر شده بسر منزل خویش فرود آید و از کمال عاطفت و بنده پروری تقرب خان و دیگر اطبای پایه سریر خلافت را حکم شده که بمعالجه او پردازند و میر خان خلف خان مذکور با روح الله خان و عزیز الله برادران خود امر از دولت ملازمت اشرف نمود غرض رجب فاضل خان از معتقد اخلاص اکبر آباد رسیده ناصیه های آستان خلافت شد و برخی از نفائس جواهر و مرصع آلات که حضرت اهل از سر عاطفت مصحوب او مرستاده بودند و قریب شانزده لک روپیه قیمت آن بود بخدومت اشرف گذرید و متوجه هردو سر اسب عربی را برخی از حوهر مرصع آلات بر سبیل پیشکش بنظر انور رسانید و هردو سر اسب کجی باد رفتار مرصع خرام از انجمله به سر با ساز طلا که قطب الدین فوجدار سورتیه بر سر پیشکش بدرگاه معلی فرستاده بود بموقف قبول رسید و خواجه احمد ایلچی بحارا بانعام پانزده هزار روپیه و برخی از نفائس انچه مورد نوازش گشت و بمیرزا بیگ میر شکار و لطیف بیگ میر آخور و محمد رحیم مشرف مولات عبد العزیز خان خلع فاخره و پنج هزار روپیه مرحمت شد و از سوانح بسر آمدن روزگار حیات خلیل الله خان است چون کوفتش بامداد کشیده ضعف و متورم بمرتبه کمال رسیده بود باندک نکسی که از بنی تدبیری غذا روی داد کوش از مدوا در گذشت و بدعوت اجل نمک خوان (کُلْ نَعْمَ ذَا قَعَةِ اَمَوْت) حشده او (حسب الله ذلک الله اراد) گشت چون از بندهای ارادت غمار اخلاص کیش و فطریان هواخواه

خیر اندیش بود و درین دولت ابدترین نعمت عبودیت مروری و حقوق خدمت دیرین داشت شهشاه عاطفت شعار قدر دان را از درگذشتن آن ندوی عقیدت مند خاطر حق شناس حقیقت پابند ترین قاسف و تاجر گشته روح او را بانوار توجهات روحانی مرمایه امرزش بخشیدند و روز جمعه که دو روز از رحلت او گذشته بود بمقتضای کمال قدر شناسی و بنده پروری که آیه ایست در شان این خورشید لوح عظمت و مروری از مسجد جامع پرتو قدوم بصر منزل باز ماند های آن مرحوم انگنדה آن سوگواران را بزبان عاطفت تعلیه و مهرش ددل جوئی و نوازش فرمودند و میر خان و روح الله خان و عزیز الله خان پسران آن مغفور و افتخار خان و ملتفت خان و بهادر الدین برادر زاده های او و حیف الدین صفوی دامادش را بطای خلع فاخره نواخته و همگی منصوبانش را مشمول مرام خسروانه ساخته از گذرورت ماتم رسیدگی بر آوردند و زوجه و صبیبه اش را بحالیاده پنجاه هزار روپیه کسباب مکارم شبه شاهانه گردانیدند و پسران و دامادش را باضامه مناصب مطمح انظار تربیت ساخته و قوم آنرا در جشن همانیون عید فطر که نزدیک بود مقرر فرمودند عشم ماه مذکور ختنه مور نوگل حدیقه ایست و جلال تازه نهال ریاض محمت و اقبال پادشاه اراده والا گهر محمد اکبر زینت انزای انجمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قوت الظهر سلطنت عظمی باین صفت منبیه فائز گردیدند و چون این اراده دل بخت دفعه بی تمید و توطیه از پیشگاه ضمیر مهر تنویر حضرت شاهنشاهی که همواره از صور الهام نقش پذیر امت عرب بر زن و خاطر ملکوت ناظر بآن متعلق بود که

این همت ارجمند که از شرائف مملکت نبویست بزودی از قوت بفعل
آید قهر و قوت آنرا بتمهید جشنی بزرگ در حیات تعویق و تاخیر نیفکند
بروق افتخار مآثر حریمت غراء زیادت تکلفات بذقیم آن امر
موکد نپرداختند و ذمه همت علیا ازان حق لازم ادا فارغ ساختند
و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمت گذاران آن پادشاه
زاده کامگار بختبار را بعطای تشریفات نواختند و درین اوقات بر رونق
خواهش و اشاره حضرت اعلیٰ خواجه بهول و خدمتخان خواجه مرا
و جمعی از چلبها را خلعت داده بمستقر الخلفه اکبر آباد رخصت
فرمودند که ضمیمه خدمتگزاران آن حضرت باشند و چون در پیشگاه
خلافت و جهاداری از تقریر بوداق بیگ ایلیچی ایران بظهور بوسه
بود که والی آمد یاورا بخوردن پان که از شرایف خصایص هندوستان
و برگ سبزی ازین خرم بومنان است رغبت و شغف تام بهمرمیده
لجزم بمقتضای مطونیت پردری حکم اشرف صادر شد که قدری
معتدیه از پان نفیس برای والی مذکور ببرند و یکی از ملازمان
درگاه برسانیدن آن معین شد نوزدهم رایات مهر انوار بمزیمت شکار
پرتو اقبال بآن روی در یابی چون انگنده پنج روز در آن حدود بصید
نخچر نشاط اندوز بودند و بیست و چهارم که قرین معادت معادرت فرمودند
خواجه احمد ایلیچی بخارا را بمقایت خلعت و خنجر مرصع باعانه
مرورید و انعام هی هزار روپیه نواخته رخصت انصراف بخشیدند و بمهرزا
بیگ میرشکار و لطیف بیگ میرآخور و چندین دیگر از رفقای او
خلع ماخره ده هزار روپیه و برخی از اقمشه مرحمت کردند از اول تا
آخر بصغیر مذکور و بمرامانش از نقد و جنس قریب یک لک و

بیست هزار روپیه عطا شد و چون عبدالرحمن دیوان بیگی عبد العزیز
خان که از اساطین دولت اوسمت عریضه مبنی بر مراتب عبودیت
و مواضوایی این آئمان سپهر نشان بخدست ایستادهای پایه او نگ
عظمت و جهانبانی نگاشته یا مختصر پیشکشی بقصد استفاضة انوار
مواهب بادشاهانه که فیض عاصی پسان ادارات غمام بجمع طوائف
انعام میرسد و دور و نزدیک و ترک و تاجیک از عواند نواند آن بهره مند
میکردند بدرگاه خلافت پناه ارمال داشته بود از خزانه انعام بادشاهی
هشت هزار روپیه بفرستاده احواله شده که از امتعه هندوستان خرید
نموده برای او ببرد و میر عبد الله کاشغری و چندین از رفیقانش
باسام چهار هزار روپیه کامیاب مقایت گشتند غراء شعبان هشتاد
و پنجبر نیل از فیض تاشیخ که خان خانان ازبکانه فرستاده بود و دو
و پنجبر نیل از غذائیم پلور بظفر همایون رسید شب پانزدهم ماه مذکور
که لیلۃ الجرات بود پانزده هزار روپیه از خزانه احماس پیکران بواسطت
صدر الصدور باریاب احتیاق اتفاق شد و درین ایام زیفت افزای
انصر و اورنگ مکرر بمزم شکار کلنگ بخضر آباد توجه نمودند چنانچه
یکصد و پنجاه کلنگ درین سال صید شاهباز انبال همایون فال شد
و چندین بار چندر قذک فرحا و لواهی خورشید ما بسمت اعز آباد و دیگر
صید گاه های نواحی دار الخلفه سایه گستر شده اقسام شکار مسرت
بخش طبع همایون گردید و از جمله شکارهای صید قمرغه بود که آنروی
در یابی چون در برابر خضر آباد اتفاق افتاد چون خاطر مبارک بقشایط
آن شکار شگرت رغبت نمود بقبض اللعنان قراول بیگی حکم والا صادر
شد که مردم اطراف را گرد آورده باهتمام آن پردازد و خان مذکور

بقراولان و عملة شکار بموجب فرمان بهر انجام لوازم آن کوشیده دامی بزرگ که آنرا بزبان میترشکاران هند باور گویند در عرصة شکار گاه کشید و جانور بسیار از هر طرف رانده بدرون آن در آورد و چون قمرغه دست بهم داد و کیفیت آن بغرض اشرف رحید گنگون عزیمت خسروانه باهنگ نشاط اندوژی آن شکار بدیع آثار بجانب خضر آباد سبک خرام گشته روز دیگر با شاهزادهای ارجچند بیدار بجفت و مقربان بساط عزت و ملتزمان رکاب دولت بآن روی آب توجه فرمودند و چون بکنار دام رسیدند بادشاه زادهای والا مقام و چندی از امری عظام بدرون آن در آمده مشغول صید انگنی شدند و عمدتها و خواص را نیز رخصت شکار فرمودند می صد و پنجاه و پنج آهو بحیطة دام در آمده بود شهنشاه والا بدیروی دست و بازو کشور کشا هشت آهو زدند از انجمله شش بقتلنگ و دو بضرب خدنگ و سی و یک فنجیر را قراولان دستگیر کردند و چهل و هفت ازان عزالان را جمعی که رخصت صید یافته بودند بتیر تفنگ از پای در آوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم جدلی و فضل و رامت ذاتی این مظهر رحمت نامتناهی چهره افروز حال جمیع مخلوقات الهی است و چنانچه افراد انسان را که بدائع و ذائع ایزدی اند دستخوش جور و تطاول و هایمال ظلم و تعدی نمی پسندند اصناف حیوان را که بی زبانان کشور آفرینش اند امیر دام مسم و بیداد روا نمیدارند در افنای این حال که طبع قدسی خصال بمقتضای بشریت مشغوف صید و شکار بود ببارقه تیر هوشمندی و تابش انوار آگاهی صورت این خطر الهی بخاطر ملکوت ناظر جلوه ظهور نمود که آن

گرفتاران بی نوا را که از همه سورا تگا پو بسته و سر رشته چاره بیرون شد از جمیع جهات گسسته است پیش ازین بهوای خواش طبع از پای در آوردن از آئین شمول رامت و عموم معدلت دور است و نفوت بادشاهانه و مروت خسروانه بر حال آن و هشیان مسکین بخشایش آورده اشاره والا بملع صید و اطلاق آنها از قید صادر شد و مجموع آنچه عالم مانده بودند از تنگ نای دام رهایی یافته دامن صحرای هانیت گرفتند و بغرض همایون رحید که آهوی بسیار بحیطة قمرغه در آمده بود چون نزدیک بدام رحیدند بهیات مجموعی دم نموده پراهل قمرغه حمله کردند و پنج کس را از مدمه شاح آنها آمیپ رسید از انجمله دو تن هلاک شدند و قریب هزار آهو بدر رفته سه صد و پنجاه و پنج بدام آمد بالجمه درین هنگام بفیض الله و هوشدار خان و دارالخا خلعت مرحمت شد و بسیاری از میترشکاران و جمعی کثیر از بندها و خدمت گزاران بهانیت خلعت و برخی بعطای اصیپ سرمرازی یافتند و از نکاشته وقائع نگاران صوة دکن بمصامع حقائق مجامع رسید که گرد هر داس کور که در ملک کومکیان آن صوة بود باجل طبیعی بساط حیاط در نور دید از غرائب سوانح که درین ایام بهوض اشرف رسید آنکه جمعی از اطفال در قصبه سوتی بت چنانکه عادت صبدان است ببازی شاه و وزیر هنگامه آرای لهور و امب بودند از انجمله دو کس دزد شدند کودکی که شخته آن بازی بود آنها را گرفته پیش طفلی که ببازیچه حکم رانی داشت آورد و او برسم بازی اشاره بعیاست آنها کرد آن کودک ناهوشمند دست و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر حرانها زد

که هر دو را بضرب آن سراز هوای حیات پرداخته شد و بانتضای
تقاضای آن لاهو صورت جد پذیرفت .

باقبال جهان کشا ظفر پیرا رفتن معظم خان خانخازان
سه سالار بنگاله با عساکر نصرت پیرا فتح لوا در پی
ناشجام بد فرجام باهک تسخیر ملک آشام
وکشایش آن ناحیت بمیان سعی و جهاد اولیای
دولت فیروزی اعتصام پس از کشایش کوچ بهار

هر بخت مند صاحب اقبال را که ایند کام بخش بیهمال بتفویض
رتبه علیایی خلافت و گنجان خدیوی و بخشش منزلت والای سلطنت
و جهان خسروی بهره مند فضل و کرامت ساخته چهره معاد
سیمای احوالش بلوامع انوار داد دهی و معدلت پزوهی برافروزد
و علم عالمگیری و نوای گیتی ستانی بدست دولت گردون شکوهش
داده پایه قدر و حشمت آن برگزیده خویش باوج نصرت و استیلا
ورزیده سپهر رفعت و اعتلا بر افرازد لامحاله کزهای مترک و مهمات
شگرف که حیرت فزای دور بیدان دیده و روینش افروز زلف نگهان
بصیرت پرور باشد بدیرنگ سازی متأثر اقبال و کار پرداز می منتسبان
عزیزه جلاش بخوبترین صورتی در پیشگاه ظهور چهره کشاید و ماحمت
ولایات گردن کشان روزگار و عرصه کاه نخوت مرتبان اطراف و اقطار
که بدست غرور سر خود روی خارند و کلاه اعتبار بر فرق بندگان کج
گذارند و کافر مراکب مواکب گیتی نشان فرموده آید از بدائع صدقات
این کلام صدق انجام درون اوقات خجسته فرجام مخیر گشتن

ولایت کوچ بهار و توجه جنود ظفر اعتصام امت از اینجا بتسخیر
مملکت آشام که بمقامی کوشش زنده امرای عظام خان خانان
سپه دار بنگاله سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه چون
در اواخر سال هزار و شصت و هفت هجری که اهل حضرت را
بیماری طاری شده مدت آن عارضه باستداد انجامید و چنانچه درین
صحنه معاد طراز گزارش یافته بآن محب در جمیع جوانب و
انکاف این مملکت مهتر بسط گرد شورش برخاسته فتور عظیم
باحوال ملک راه یافت و مرکبان هر طرف و متمرکان هر ناحیه
قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده راه طفیان و طریق مصیان پیمودند
و مفسدان بغی اندیش و فتنه گرایان و افعه طلب که در کمین
چنین وقتی بودند فرصت یافته آغاز شور انگیزی نمودند و ناشجام
از بی حرمدی و خام طمع در بنگاله بدعوی سلطنت و سروری
برخاسته بر مر پتله لشکر کشید و این حرکت نا صواب ازو باعث
فتور و اختلال احوال آندیار گشته زمینداران نصاب جو تغییر حلوک پیش
گرفتند بیم نراین زمیندار کوچ بهار که قبل از حدوث این مانع بر
منهج قویم اطاعت و فرمان پذیری ثابت قدم بود و چنانچه رحم مقرر
سائر مرزبانان است همواره بار سال پیشکش اظهار انقیاد می نمود
چشم از صلاح حال و ملاحظه مال پوشیده باغوی دیو ضال از شاه
راه خرد یکدوشد و از هر جسارت پداحت گهواره کفایت جسارت ورزید
و جمعی فقیر از صغیر و کبیر رعایا آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر
کرده بولایت خود برد و خرابی بهیار بآن ناحیه و مانید و پس از
ارتکاب این جرأت شایع دیگر باره در سر انجام اسباب نکال خویش

کوشیده بهولانانته وزیر خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامروپ که عبارت از هاجورا و گواهنی و توابع آن است از قدیم ایام داخل ممالک محروسه بادشاهی بود فرستاد که آن را نیز بتصرف در آورد درین وقت جی دهجسنگ راجه آشام که بحسب وسعت ولایت و فزونی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر و انبوهی خیل و حشم و بسیاری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر و تنه تفوق داشت و بهوای پندار باطل سر بر خط اطاعت و فرمان پذیری نمیگذاشت و ولایت خویش را که از بنگاله دور دست واقع است و آبهای عظیم پهناور و دریاهاى زخار خونخوار و بیشه‌های معذب دشوار گذار در طریق آن حائل و بر نفع رفیعه و حصون منیع مشحون بآلات بیکار و مردان کرمشتمل است از آسبب ترکناز مواکب نصرت طراز ایمن و مصون می پنداشت چون بر سونج آن حوادث رفتن و مراتب شور انگیزی و ملک آشوبی ناشجاع ارباب نصیب سعادت دشمن آگهی یافت و بر کیفیت دلیری بیم‌نراین و عزیمت تازه او مطلع شد او را نیز مودا طمع خام تکلیف جرات بتصرف ولایت مذکور نموده چشم از ملاحظه موی نتایج و مفاد آنداعیه ناهد پوشید و از ضلالت منشی و باطل پرستی آن نگهدیده جرأت را پیش دستی با بیم نراین خیال کرده از رغامت انجام آن کردار ناهنجار نیندیشید و لشکری عظیم از آشامیان دره نهاد و دیو خصال بانواره و توپخانه براه دریا و بوخی دیگر از راه خشک بولایت کامروپ تعیین نمود و لطف الله شیرازی که در ملک بندهای بادشاهی و در اعداد کومکین آنصوبه بود و دران هنگام بفرج‌داری انجا

قیام داشت چون دید که سیلاب آشوب از دو طرف در رسیده و شعله فتنه از دو سو بالا گرفته و تاب مقاومت را فراتر از نیروی قدرت خویش میدانست و از وصول کومک و مدد امیدش منقطع بود باقتضای صلاح اندیاهی رخت اقامت ازان ولایت برگرفته بدایمردی نواره خود را از ممر آن محل حادثه بر کنار کشید و بحدود جهانگیر نگر رسید و بهولانانته وزیر بیم نراین چون بر قصد آشامیان و توجه آن گروه شقاوت پزوه بدان صوب آگهی یافت از انجا که چیره دستی و احتیالی آنها را متیقن بود و مقاومت و مقاومت نمی توانست نمود عنان عزیمت از محبت آن مقصد بر تافته قرین ناکمی مراحل معاودت پیمود و متغلبان ضلالت فرجام بی مانع و مغایری برولیات بادشاهی دست تملک و تسلط یافته یفهم و غارت و جور و بیداد پرداختند و چنانچه شیمه ذمیمه آن جمع بدندان است سکنه و رعایای آندبار را امیر ماخلتک و چون ناشجاع بیخرد بد فرجام که دران هنگام از محال جوئی و فتنه پروری هوای حطنت و خود مروری در سر انگنده اسباب شورش و مواد نماند سرانجام داده بود در اندک فرصتی غبار آلود ارباب گشته بحال پراختلال خویش در مانده و گرفتار آمد و بجزیر آن قضیه نتوانست پرداخت آشامیان مقهور از انجا قدم جرأت پیشتر نهاده بی مانمی تا حوالی برگنه کمری باری که پنج منزلی جهانگیر نگر است متصرف شدند و در موضع مسک سله که قریب بکری باری است تپانه ساخته جمعی کثیر بمحافظت آن گذاشتند و در حوابع ازمنه نیز ازان تیره بختان امثال این جرأت و خیرگی بظهور رسیده چنانچه در عهد فرمانروائی

حضرت جنت مکانی پای جسارت از مرجه خود پیش نهاده
ولایات پادشاهی را تاختند و سید ابابکر را که از بندهای عمده
آستان سلطنت بود با گروهی انبوه از سوار و پدانه از حوالی جمدوره
باصبری بردند و در لوانل حاکم اطمینان حضرت دگر باره چیره دستی
نموده شیخ عبد السلام فوجدارها جورا با جمعی کثیر از گواهی
دستگیر نمودند و درین مدت هیچک از حکام بنگاله توفیق ندید
آن جمع نابکار نیانمت مگر میر عبد السلام مخاطب باسلام خان که
در نوبت صوبه داری خود در زمان سلطنت اطمینان حضرت تسخیر آشام
و تنبیه آشامیان تیره ایام را وجهه همت ساخته بصیر کردگی میدان خان
برادر خویش لشکری بدان صوب فرستاد لیکن چون در خلال آن حال
از صوبه داری بنگاله معزول گشته امر جلیل القدر وزارت باور نامزد
شد و آنصوبه باقطاع تا شجاع قرار گرفت توفیق اتمام آن مهم نیانمت
و انواع قاهره پادشاهی از موضع کجیل که دهانه ولایت آشام است
پیشتر نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان سال سیوم جلوس
همایون ناشجاع از بنگاله بجای رخنگ رهگرای آزارگی گشته خان خانان با
جنود ظفر اثر متعاقب او بجهانگیر تکرر رسید و در مدتی جبر اختلال احوال
آن حدود شده طنطنه صولت و سطوت عساکر نصرت نشان رعیب اندکن
دلهای مرکشان و عصیان نشان گردید راجه آشام از صدمه پلارک قهر
و انتقام مجاهدان جنود اسلام بیمناک و هراسان گشته در مقام اصلاح
کردار نااهنجار و تمهید مراسم اعتذار در آمد و کبلی با معذرت نامه نزد خان
خانان فرستاده اظهار نمود که چون بیم نراین زمیندار کوچ بهار که
باسن ممت خصومت دارد در ایام غرض و انقلاب دست تعرض

بولایت پادشاهی دراز نموده ولایت کامروپ را که در قدیم الایام
بآشام تعلق داشت می خواست متصرف شود من او را از تصرف آن
باز نایتم و آن حدود را بحیطه ضبط آوردم الحال هرکس بدین صوب
معبین شود این ولایت را بصرف او میدارم خان خانان با مقتضای صلاح
اندیشی در آن وقت بظاهر معذرت او در پذیرفت و وکیل را خلعت
داده باز گردانید و رشید خان را با سید نصیر الدین خان و سید
حاکم خان و آخر حاکم و جمعی دیگر تعیین نمود که رفته ولایات
پادشاهی را بذات قرار دین آشامیان تصرف کند و درین اثنا بیم نراین
نیز مغلوب جنود رعیب و خوف گردیده درخواست عفو نقصیر
خود را و کبلی فرستاد از آنجا که تادیب و گوشمال او لازم و مستحکم
بود خان خانان بحواب آن حاکم مآب پرداخت و فرستاده را روزی
نداده مقید و محبوس ساخته و راجه سحابسنگه بقدیده را با قوچی
از بندهای پادشاهی و میرزا بیگ کس خود را با یک هزار سوار از
تابندگان خویش بتنبیه آن شقاوت شعار و تسخیر ولایت کوچ بهار
معین ساخت آشامیان چون بر تعیین رشید خان با انواع نصرت
نشان بصمت کامروپ آگاهی یافتند بخصت برگزیده کبری باری و چند
برگنده دیگر را خالی کرده پس نشستند و آخر تا کنار آب پداس
ولایات پادشاهی را وا گذاشتند لیکن رشید خان چهار منزل از
جهانگیر نگر پیش رفته بغیر افراط احتیاط توقف گزید و این معنی
را بر حیل و بی و تزویر آن گروه مبانی داشته در پیش رفتن قتل
تزویر و چندانکه خان خانان مراسم تادیب بجای آورد مؤثر نباشد
تا آنکه سید يوسف که سابق از قبل ناشجاع نوجدار برگرفته کبری باری

بود و آخر خان از کومکيان رشيد خان و جمعی دیگر باشاره آن نوئين عقيدت آئين پيش رفته گري باری و برخی از برگزینت ديگر را که آشاميان واگذاشته بودند بحيطه ضبط و تصرف آوردند و بعد ازین رشيد خان بيز پيشتر رفته بموضع رنگمائی که از توابع کامروپ است رسيد و چون مخدولان آشام از تعلل او در پيش رفتن حيره گشته ديگر باره بمردای طمع خام دل بتصرف آن ولایت بسده بودند و پشورت و جمعيت تمام با سامان توپخانه و بارها بسيار و سائر ادوات نبرد و پیکار در مقام مخالفت و مدافعت در آمده و او لشکر و سامانی در خور دفع آنها همراه نداشته در رنگمائی اقامت نموده حقيقت را بخان خانان نوشت و راجه سجانسه که به تذبذب پيم نراين معدين شده بود چون ديد که آن مهم از پيش نمی تواند برد او نيز در نواحی یک دواز که در بند ولایت کوچ بهار است توقف نموده حقيقت اهل باز نمود خان حاکمان بعد از اطلاع بهرین حقائق مقتضای رای صوب آن دانست که سامان و سرانجام آن در مهم لازم انصراف نموده خود با نواره و توپخانه و عساکر بنگاله عازم آن مقصد شود و صورت این اراده بمحکمات اوقافهای پایت سرپر خلعت مصير عرض داشته دستوري خواست و پرايخ گيتی مطاع بر طبق ملتصق او ببلد هيوست و باصرای کومگی و سران سپاه ذفر بده که در مهم تاشجاع نا او معين بودند حکم معلى مانر شد که درین مهم شرائط موافقت و مرافقت بظهور رسانیده از صلاح و موافقت او بیرون جا آمد و چون ایام بر شکل بانجام رسيد و طغنیان آنها غرض است عزيمت خريش مصمم نموده کمر خدایت بر ميلی

همت و اخلاص بصت و شب هزدهم ربیع الاول از چهارم سال جلوس همايون مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری بقصد اديبال عاميان بد حال از خضر پور روانه غدودو ثلث نواره همرا گرفته باقی را در جهانگیر نگر گذشت و بموجب حکم معلى حراست اکبر نگر بمخلص خان و محافظت جهانگیر نگر با احتشام خان تفویض یافت و سیک اختصاص خان و راجه امر سنگه نوروی و جمعی دیگر از عمدای منصبداران با کومکيان مقرری بهمراهی احتشام خان معين شدند و انتظام مهمات خالصه شريفه بموده بهگو تيداس دیوان آنجا بدستور معهود مقرر گشته اهتمام مهم نواره بحمد مقیم مقروض گردید و چون معظم خان با نواح ظفر قرین بموضع پری تله که سرحد ملک بادشاهیست در رسیده به مدد استکشاف احوال طرق و مسالك از سرحد ملک بادشاهی بولایت کوچ بهار شد از تقریر ماهیت دانان آن سر زمین چنین بوضوح انجاءمید که سه راه مملوک مشهور بولایت مذکور هست یکی از سمت ولایت موزنگ و درم از جانب ملک بادشاهی از جمله آن دو راه یکی راه یک دوار است و آن عبارت از دربندیست محکم اساس که بر بالای بندى عریض مرتفع که باصطلاح اهل آن ملک آل میگویند از قدیم ایام ساخته شده و شهر کوچ بهار با برخی از برگزینت محصور است بآن بلد عالی و درزش بیست و چهار گروه است و بر بالای آن بلد از همه طرف جنگلی است انبوه از درخت باتس و بید و دیگر اشجار بلند تفومند و شاخهای آنها بغویی برهم تانته شده که مور از آن بدشواری عبور تواند نمود چند جا بران بند

حصانت پیوند درو در دند در کمال استحکام ساخته و تپه‌های
بزرگ و زنبورک و ضرب زن و دیگر ادوات پیکار بران چیده شده مردان
کار و حراست پیشگان هشیار بمحافظت هریک معین اند و برگزین
آن در بندها یک دوار است که راه مذکور از سمت محاذی آن سر
برمی آورد و با وجود آن جنگل بر خطر خندقی عمیق پهناور بر در آن
در دند حفر نموده اند و راه منفرقی که از آن بولایت کوچ بهار
می شود همین است و اگر در دند مذکور مفتوح شود تا معموره کوچ بهار
دیگر عائقی در راه نیست لیکن فتح آن بآسانی میسر نمیشود و طریق
دیگر راه گهواره گهاک است که برنگامائی اتصال یافته و عرض آن بند
در انطرف کمتر است لیکن دران راه ناهای عظیم عمیق دشوار
عبور و جنگلی خطرناک صعب المرو است که از تشابک شعبهای
اشجارش هوای آن وادی در زنجیر است و قدرت درختان خاردارش
باک را هنگام عبور دامن گیر و هوای این طرق سه گانه مشهور راهی
دیگر از سمت ماک بادشاهی نشان دادند که آل آن طرف عرض
و ارتفاعش از دیگر اطراف کمتر است لیکن تا معموره کوچ بهار
همه جا جنگلی انبوه بر نی دارد که بیم نراین ازین راه که احتمال
عبور موجب مضمور از آن راه دور میداندست چنانچه بایست بمحافظت
آن پرداخته بود و باستظهار صوبت آن پیشه خاطر ازین اندیشه
جمع ساخته خان خانان بامتناسی رای کار آگاه اختار این راه نموده
با پناه ظفر پناه از بی تله روان شد و مقرر کرد که بواره را در ناله

که از گهواره گهاک آمده بدریای برمه پسر ملحق میشود آورده نگاه دارند
و راجه سجاننگه پسر آن نوین عقدت کیش با همرفان خویش
بر سر راه مذکور بچنود منصور پیوست چون عساکر گیتی کشا داخل
آن راه شده شیردان شهابت پیشه دران پیشه در آمدند فیلان
ملک توان کوه دیگر و تیر داران و پیاده‌های لشکر پیش پیش امواج
نصرت لوا نیهای جنگل درهم شکسته حاجت آن عرصه از تراکم
و ادبوهی آن می پرداختند و راه می‌ساختند و نخست سواران
جیش فیروزی مرکب رانده اهل اردو از عقب آنها روان میشدند
و باین عنوان هر روز یسمی و کوشش عظیم و رحمت و مشقت تمام
دران پیشه راه کشوده پدای همت مردانه آن وادی پر تپ می
پیمودند در انهای طی این صافت زردی عظیم پهنای پیش آمد
که عبور از آن ناگزیر بود مردم آن نوم و بر اظهار نمودند که بی کشتی
و بستن جسر گذشتن لشکر از آن میسر نیست و بایب ندارد و ازین
رهگذر برخی صورت پرستان ظاهر بگر که از بدایع تائیدات ساری و
شکوه معنوی این دولت جاوید طراز غافل بودند بگرداب تفکر در
اننداده خرد کوتاه دشان را موج حیرت از سر برگذشت از آنجا که
همواره میامن انقب و امداد کاروان آسمانی عساکر نصرت اثر
را در هر طریق راهبر است قراوان موجب فیروزی که بتفحص
بایب هر دو در تگاب بودند بدلت خضر بود و در گذر ظفر
شمار یافته بخان بچه سالار خبر رسانیدند و جویس نصرت مت
ببایب از آن رون گذشته بحال سلامت رسیدند و مشاهده این
شگرف کاری اقبال گلشن از ادب اولیای دولت بی زوال را آبی دیگر

فرزود بالجمله افواج گیتی سنان بصولت آتش و مطرت برق ازان
نیز صدان گذشته غرق جمادی الاولی بپای آل رحیم جمعی از مضنون
نیزه ایام که بحر است آن قیام داشتند باوجود آن سد استوار بنای
همت صحت پیوند شان بسیلاب رعب شکست یافته پس از اندک
آویزشی رخ از عرصه مقاومت بر تافتند و فردای آن جنود ظفر
پیرا داخل آل گشته چون شهر کوچ بهار نزدیک رسیدیم برای
که باستظهار آن آل دم سرکشی و استقلال یزد و آنرا حصار
امنیت ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار میدادست قر
مشاهده آقا قهر و استیلا عساکر نیروزی مأل و داخل شدن در آل
عرصه عادت بر خود تنگ فضا دیده بر آروین جان و ناسوس ازان
ورطه مغنم شمر و سه روز قبل از وصول افواج قاهره بشهر خلاصه
اموال و تمامت اهل و عیال را بر گرفته باجمعی از خواص و نزدیکان
و عکرای وادی آدرگی و ادبار گردید و پدایمردی فرار خود را پدای
کوه بهیونت که پناه جای خویش اندیشه بود کشید و بهیوت زانیه
رویش باشاره و مویدید او با پنج شش هزار پیاده به سمت مغرب
رویه کوچ بهار که دامن کوه مورنگ است و جنگل های صعب
دارد فرار نمود بخیمال آنکه چون جنود اقبال از اینجا بهیست گزید
متوجه پیش شود از کمین فرصت برآمده بقطع طریق و شراندن
راه و موختن قری و مزارع و غلات و اغواهی سکنه و رعایا پردازد
و نگذارد که آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر
مضرب خیام میاه اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره زهت اثر
که از ظلمت و جود تباه کیشان فضالت پرور پیرایش یافته بود مرکز

رایات فتح شد و سید صادق صدر بمکالمه باشاره خان خاندان بر فراز
خانه بیم نراین برآمده بگلبنگ اذان سامعه افروز ساکنان
آن کفرستان گردید و طغنه تبیر و تهلیل که از بدأ سطوح تباشیر
مهی ملت احمدی تا آن وقت یکوش باطل نبوش اهل آن دیار
نرسیده بود نعم البدل مدای ناقوس آمد در بتکدها مسجد اصف
بسجود و رکوع نماز مبدل گشت و بجای طاق ایرونی بنان صحراب
قرار گرفت آثار کفر و غلال صمت انطمس پذیرست و ارکان دین
و قواعد اسلام بلند اساس شد و از اینجا که همگی همت معتدلت گزین
بادشاه مقوت پرور مروت آئین متوجه آست که اصناف خلایق و
گروه گروه برپا در هر کشور و ناحیه از میامن فضل و کرم و مآثر
عدل و احسان بادشاهانه بر مهاد امن و امان متمکن بوده هرگز از
رهگذر جفیش عساکر قاهره در اصناف جبرش اقبال بر چهار احوال
رعایا و زیردستان هر چند باقتضای سرفروشت در اطاعت و فرمان
پذیری سرکشان و بقی اندیشان روزگار شان پیروی شده باشد فباو
ملکی نه نشنید و همواره بسپیداران رفیع مقام و نویبان والا احتشام
از پیشکوه عدالت و جهابانی تهدید و تاکید میرود که قواعد
نصفت و راست را در جمیع امکنه و احوال با طوائف اهل پاس
دارند خان خاندان بمقتضای کز آگهی و خلوص عبودیت نظر
بر عرصه تدبیر لطف و مکرمت خسروانه کرده یکروز قبل از وصول
بشهر تاکید و تدبیر عظیم نموده مغایر گردانیده بود و جمعی با اهتمام
گماشته که لشکریان و اهل ازم دست تطاول بقاراج و غارت که عید
بغیا چنان همت و طرمتست نموده عرض و مال و ناهوس رعایا را

خواه در ممالک خود باشند و خواه از بیم - پناه ظفر پناه قرار نموده متعرض نشوند قتل و غارت پس از دخول لشکر بشار تنی چند از - واور و پیداده را که دست تعدی بمال رعیت گریخته دراز کرده چند بنزد کار و برخی اجناس ما کوله متصرف شده بودند گرفته آوردند خان - پناه سالار آن حلقه طبعان جسارت شعار را برواق توره این دولت معذرت آثار بسزای کردار رسانیده آنها را با اشیائی که تصرف نموده بودند تشهیر نمود و انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی موجب تالیف و اطمینان قلوب رعایای گریخته شد و اکثر باطنیان این معنی بمساکن و اماکن خویش باز گردیده - پناه گذار و تابش گزین عدالت پروری و داد گستری خدیو جهان و خایفان زمان گشتند و بشن - نراین بسر زمیندار مذکور بیاداری بخت و رهبری دولت پامبال خود از بدر بدگهر خویش جدائی گزیده روی نذر باشکر ظفر طراز آورد و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت بیم نراین بنابر آنکه از کج بینی و جوهر ناشناسی دایه خود سری و استقلال از - پناهی حال این پسر تفرس می نمود او را محبوس و نظربند داشت لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امارات خلاف آن پندار در نظر ارباب - صبروت پرتو ظهور داد خان خاندان او را از حرکات اشرف خلعت داده استقامت و دلجوئی کرد و جمعی از مجاهدان جیش اقبال بتعاقب بیم نراین که چنانچه گزارش یافت در دامنه کوه بهوتنت پای اقامت در دامن نایابی کشیده بود تعیین نمود و اسفندیار بیگ ولد اله یارخان مرحوم را که بر خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت بتفحص بهوتنته شورده

بخت که در جنگل های دامن کوه مورنگ در خزیده جویای فرصت شور انگیزی بود فرستاد که هم آن مخدول را بدست آورد و هم بنصایه و استماله رعایا پرداخته آنها را بمساکن خود شان بازگرداند و فرهاد خانرا نیز با گروهی از سمت دیگر بجبهت همین مطلب روانه ساخت و بحکم کارشناسی و تدبیر اشاره نمود تا عمارات در بند یک دوار را منهدم ساختند و از هر طرفش تا صد گز جنگل بری کرده جانبین آن از هجوم اشجار پرداختند و یکصد و شش توپ از غرد و بزرگ و یکصد و پنجاه و پنج زنبورک و راسخنی و بندوق بسیار و دیگر آلات توپخانه و ادوات بیکار و برخی از احوال و ائفال بیم نراین بقید تصرف در آمد و احباب توپخانه بجایانگیرنگر ارسال یافت و فرهاد خان که بزمانب بهولا مانده معین گشته بود رزم تکمیلی بجا آورده تا جایی که سوار می توانست رفت بدنبال او شدت و برخی از اسبان و اشیای که آن مخدول گداشته بمجنگل رفته بود بدست آورده پس از هفت روز مراجعت نمود و اسفندیار بیگ که ماهیت دان آن بوم بود بمکانی چند که گمان بودن آن خلالت کیش داشت جاموسان فرستاده کوشش بلیع در تفحص آن مدبر گمراه نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای آن سمت بسان مودیات در خزیده میخواد که از آنجا به پناه گاهی دیگر فرار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او ایلتار کرد و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسید و آن بد فرجام را با زن و فرزند و چندی از اقوام که همراهش بودند دستگیر کرده ترین ذیل مطلب مراجعت نمود و از گرفتار شدن آن

کافر نهاد آئین مملکت آن مرزمین که از هر او خائف بودند مطمئن
گشته جمعی که متفرق شده بودند رجوع نمودند و بیم فراین مقهور که در
دامن آن کوه بهوتفت مایه گزیده بود چون آگاهی یافت که فوجی از
جیوش قاهره بدانصوب معین گشته است بحمايت و همراهی
مرزبان آنکوهستان توسل جسته بجای کوه برآمد و آن کوهبست که
جز پیاوه را بصند دهنواری مجال صعود بر غل آن نیست میجادهای
نصرت شکوه بهای آن کوه رخنه یک زنجیر غیل و برخی از امهان
و دیگران که از آن خسران مأیوس شده بودند با یاری از مردم
آن کوهستان بدست آورده بر گردیدند و آن شخص کوهی بزرگان
عجز و تفرع بخان خانان اظهار نمود که اگر مرا اسان دهید و مکتوبی
مقتول بر مطلبی که باشد بهمرزبان این کوه بنویسید رفته بار
میرسانم و جواب می آرم آن خان صلاح اندیش او را اسان داده
بهش ظلمت و زور خود دل ساخت و پروانه بزمیدار بهوتفت
نفته مصحوب لو مرسل گردانید مقرر باین معنی که بیم فراین
مقهور را که با او پناه جسته است بفرستد یا او را از آنجا بیرون کند
کوهستان بهوتفت سرچیز است و بمسافت پانزده کوه در مسافت
شمالی کوچ بهار واقع شده و قتل آن که همواره برف دارد از سه
منازلی بلده مذکوره نمودار است میوههای مرغ شیرین مثل امرو
و سیب و به و امثال آن آنجا میوه و اسهان مختصر که آنرا تانگن
و گونت گویند مشک و بهوت که قسمی از بهمین است و پری
که پارچه کلد است پرزدار مفسوج از ریمان که بکار فرش می آید
در آنجا بهم میرسد و نقره و طلا خیلی از رنک شوی پیدا میشود زمبدار

آن کوهستان مردی بود معمر مرتاض رعیت هر روز انصاف پیشه مردم آن
مرزمین چنین را مینمودند که قریب صد و بیست سال از عمرش گذشته
و مع هذا قوی و معاشرش مورد کلال فاحش نگشته از حفظ و لذات
اعترا می نمود و جز کیده و شیر غذایی نمی خورد و با رعیت در
کمال رونق و رانست ملوک میکرد و بر جمعی گذر ریاست داشت
در وسط ولایتش تند رودی مدیق کم عرض جاریست و بجای پل
زنجیری اهلین بر بالای آب بسته اند که هر دو مرش از طرفین
بصنهای عظیم بند است و زنجیری دیگر بر بالای آن بارتفاع قامت
ادمی بر همان تپه تعبیه شده مترددین های بر زنجیر زبون نهاده
و دست بر زنجیر بالا زده با متصام آن دو سلسله عبور مینمایند
و احوال و ائقال و اسهان تانگن را نیز بهمین زنجیر از آب میگذرانند
آن شخص کوهی قوی هیکل و مرغ و سفید بود و در سر سویی
در لال زرد رنگ داشت که از اطراف رو گردن فروخته بود و جز
لنگی سفید که بر میان بسته بود لباسی دیگر نداشت گویند زن
و مرد آن قوم بدین هئات و رنگاند و بهمین وضع و لباس زیست
می نمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار درین مقام
ناگزیر است خامه سوانح نگار بگذارش محلی از آن صفحه ارا
میکرد آن ولایت مابین شمال و مغرب بکاه مانن شمال واقع
شده طولش پنجاه و پنج کوه جریبی و مرض پنجاه کوه است
بصحب نزعت و صفا و لطافت آب و هوا و مور ریاحین و ازهار و
کارت بصاتین و اشجار و خرمی و دلکشانی و فیض بخشی و نرح
امزانی از بلاد شرق رویه امتیاز دارد و هوا که با دار همدونستان وینگاه

مانند انبه و کیله و انناس و کونله که بهترین اقسام نارنج است
بنایت خوب میشود و نهال نلقل گرد نیز دران حر زمین بسیار
است آنچه از ان ولایت در اندرون بند واقع است آنرا بهر بند
و خارج آنرا باهر بند گویند و دریای عظیم و درونهر مختصر
داخل بند میشود و آنها با دیگر آنها و دریاها که از جوانب دیگر
می آید بدریای سنکوس که از سمت آشام منتهای ولایت کوچ بهار
است داخل میگردد و در ایام برسات هیچک پایاب نیست و بعد
از انقضای موسم باران بعضی پایاب میشود و اکثر در ته سنگ ریزه
دارد و آب شان در کمال لطافت و عذوبت و صفات و در بیرون
بند پلج چکله است مشتمل بر هفتاد و هفت هرگنه و در درون بند
دوازده هرگنه و محصول آن ولایت قریب بند لک ریبه است سنگ
آن دو قوم اند یکی مسیح و آن گروه در هرگنات درون بند حکومت
دارند و درم بهار که بیرون بند میباشد وجه تسمیه آن ولایت بکوچ
بهار وجود آن قوم است و ولایت آشام را نیز کوچ آشام بدین
جهت گویند که بسیاری از ان طائفه در انجا توطن گزیده اند و هر دو
قوم کافر و بت پرستند و بیم نراین ازین قوم است و نراین جز
نام اجداد و نیاکان اوست بفابرانکه بتی که اهل آن دیار آنرا
پرستش میفمایند موصوم به نراین است کفره هندی زمینداران آن
ولایت را اعتبار عظیم میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از
ظهور دولت اسلام بوده اند میدانند زمیندار مذکور سکه بر زر میزد و آن
زر را دران ولایت نرائنی گویند و طبعش معیش و عشرت و خود آرشی
و زینت و پاکیزگی بنایت مائل بود به مصی و هوا پرستی روزگار

گذرا بیده خود باصر حکومت کمتر می پرداخت و ضبط و نسق مهمات
به بهول فائده دزیر خویش باز گذاشته بود عمارات عمالی و مسکن
دل نشین مشتمل بر دیوان خانه و خلوت و حرم و خواص پور
و حمام و باغچه و نهر و فواره و آبشار بقرینه و طرح در کمال زینت
و تکلف ساخته و همه جا تصرفات خوب بکار برده و شهر کوچ بهار نیز
بطرح و قرینه آباد شده و کوچها همه خیابان دارد و درختهای
ناگسرو گینار که بنایت خوش برگ و گل موزرست نشانیده
شده نقص آن سرزمین منحصر درین است که نهال خلعت اشخاص
از بهار خوبی و جمال بهره در نیست و آب هوایش با کمال لطافت
حصن پرور نه همانا دهقانان قضا تخم و جاهت و زیدائی در زمین
طیفت آن قوم بیفشانده و مصور منع در چهره کشای آن گروه
تصد شبیه کشی صورت الهانی نکرده خرد و بزرگ را روی و طلعت
زشت و نا دلنشین است و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان
و کماره گزین در هیأت و اشکال بطائفه فلماق مشابهت دارند لیکن
اکثر سبز فام و برخی گندم گون اند و در قوم مسیح بعضی سفید رنگ
می باشد و این فریق هم مزارع اند و هم سیاهی حرثه آنها تیر و
شمشیر و تفنگ است و تیر ها اکثر زهر آلوده پیکانست بمچرد
رسیدن آن بدن جای زخم آساز میکند و مجروح را هلاک میسازد
گویند علاج آن خوردن کشیر و است و طلا کردن آن بر موضع
حراحت و مسموم شده که بعضی از اهل آن ولایت اسوننی میدانند
که چون بر آب میخوانند و مجروح از ان بیاشامد از آسیب آن زخم
جانگزا رهائی یابد بالجملة چون خان خازان را پیشه باد همت اخلاص

معش و عرض اصلی الزم، یورش تخفیر ولایت آشام و تنبیه و تاهیب آشامیان نابکار تیره ایام بود تا دیب و احتیصال دهر مزاج و انتزاع آن کوهستان را بوقتی دیگر حواله نموده عزیمت آشام مصمم نمود و امفندیار بیگ را که بموجب التماس آن نونین معظم از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخطاب امفندیار خانیه نامور شده بود با جمعی از منصبداران و چهار صد حوار از تابدندان خود و یک هزار پیاده بندو تپی بفوجدارئی کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیرنگر موصوم ساخت و قاضی سمو را که سابق بوکرناشجاع بود و بر حقانق و کفیات آن ولایت وقوف و اطلاع تام داشت بدیوانی آنجا گماشت و در عرض شانزده روز که عرصه آن ولایت مورد انصاف جنود قاهره بود خاطر از بندویمت آنجا برداشته بیعت و صوم ماه مذکور با عساکر منصور بعزم تسخیر آشام از راه گهوزا گهات روانه شد و بیعت و هشتم موکب فیروزی بکنار دریای بر مهابخر رسید و دو گروه از رنگمائی گذشته نزول نمود و رشید خان با همراهان خویش آنجا بلشکر ظفر افر ملحق گردید و چون نواره فرسیده بود دو روز بانتظار رسیدن آن انصاف واقع شد دریای بر مهابخر از طرف ولایت ختا می آید و آبهای دیگر نیز باو می پیوندند و در کمال شدت و تندئی جاری است اکثر جاها عرضش نیم گرو هست از طرفین این بحر پهنای تا مرحد آشام و از آن پهنتر تا جایی که علام الغیوب داند دو کوه بلند کھیده در ساحل آن از قدرت بیخه و جنگل و غور آبها و نالها و گل و در دلدل عبور لشکر در کمال دشواریست و اگر چه زمینداران آن حدود و بومیان آن سرزمین طرق و مسالکی که بصیولت عبور

توانستی کرد نهان میدادند لیکن خان چده سالر با نونین حزم اندیشی و دور بینی که اساس سرداری و چده سالر دست بر و هنمونی آن گرو را اعلماک نموده راه کفار دریا با وجود نهایت صعبیت اختیار نموده مقرر ساخت که دایر خان با فواج هر اول و مبر مرتضی با توبخانه منصور آن راه را که راحت بصمت مقصد مذهبی می شد سرگروه پیش پیش امواج قاهره ره نورد نصرت و فیروزی کردند طامشاند کور دامن کوشش و اجتهاد بر میان اخلاص و اعتقاد زده گام هست در مراحل عزیمت عزرو جهاد نهاد و نیلان فلک پیکر کوه توان بصفا فندان اشبار جنگل را در هم شکسته و نیلای بیخه را که در کمال ابغوی رسته بود بکنند طرطوم لخته بخته پایمال می ساختند و تبرداران و پیکانهای لشکر بقدر وسع و توانائی در تصفیه و تصرف آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طریق مطلب ارضار موانع می برداشتند و آبها و نالها توان راه بصبار بود لیکن اکثر گذر پایاب داشت و در هر سرزمین که چله و دلدل پیش می آمد آنرا بقا خهایی درختان و دشتهای نی و بهت های گاه می میاشتند آنگاه بیکروان وادی نصرت قدم هست بران می گذاشتند و چون راه بایی مرتبه صعب و خطرناک بود و نواره ازین جهت که مر بالی آب می آمد دیر می رسید در روزی دو گروه یا درونیم گروه بدیگر طی نمی شد و هر جا که مرکز راپات نزول میگشت هر جویی از چاه اسام در وسط رحال و مضرت خدام خویش جنگل بری نموده جای نورد آمین می نهادند و رحال انصاف می نهادند و خان چده سالر از بام تا شام بصافتن طرق و مسالک و گذر آیدن

ارده و لشکر از مواضع اخطار و مهالك اهتمام همی و کوشش می
گماشت و دران مراحل مخوف هائل شبها را بآئین حزن و بیداری
پاس میداشت القصه مبارزان سعادت لوا بمساعدت توابع در قطع آن
طریق خار رنج و تعب که دل راه طلب است در زیر پای همت چون
برگ شکوفه و یا سمی که نسیم فروز دین پای انداز قدم لشکر
بهار سازد تصور نموده بشوق غزا و جهاد با آشامیان بد نهاد و محو
رحوم کفر و جهالت ازان بروم ضلالت بنیاد آن مسامت هر آست
را بانواع مشقت پیمودند تا آنکه ششم جمادی الآخره در نیم گروهی
جوگی کپه منزل گاه جنود ظفر پناه گردید و آن کوهیست بلند بر
ماهل دریای برمه پهنتر واقع شده وجهه تسمیه اش آست که در
مواقی از منه یکی از جوگیان هند در مفارقه ازان کوه بیخوله گزین
شده از خلق کناره گرفته بود و بلسان آن قوم غار را کوبه گویند
از اینجا تا گواهی که سرحد قدیم ممالک محروسه است چهل کروز
مسافتست و از اینجا ناگر گانو که ممکن راجه آتام و دارالملک آن
ولایت است یکماه راه آشامیان شقارت هزاره از دامن این کوه که
که متصل بدریاست قلعه که عرض دیوارش از پائین نه گز و از بالا
پنج گز و دوش از درون حصار زیاده از یک کروزه واقع است مشتمل
بر برج مشیده در کمال متانت و رصانت ساخته اند ارتفاع
دیوار از جانب غربی که بر سر راه چاه ظفر پناه بود تا ناله
کوه رسیده و چنانچه در استحکام قلاع و حصون رسم آن قوم سیه درون
است بمسافت یک تفنگ انداز دور از دیوار کوهالها حفر نموده
میخپای سرتیز پاسبان که بلفت آنطائفه بهانچه گویند در میان آنها

نصب کرده بودند و در عقب آن قریب به دویسم تیر انداز تا کنار
خندق بر سطح زمین بهانچه فرو برده در خندق همیق آن که
بعرض سه گز بود نیز بر همین وتیره بهانچه تعبیه نموده بودند و سمت
جفوی آنرا دریای برمه پهنتر محیط است پیوسته و از جانب مشرق
دریای بناس از پای آن کوه گذشته بدریای برمه پهنتر پیوسته است
و جهت شمالی بخندق و کوه و جنگلی انبوه استحکام پذیرفته
و محاذی کوه مذکور دران طرف دریا نیز کوهیست که آنرا
بنچرتن گویند و بران کوه نیز بر همین وتیره حصاری متین و قلعه
حصین است در قلعه جوگی کپه قریب پانزده هزار کس باتوبخانه
بسیار و دریای قلعه سه صد و بیست کشتی جنگی با ساز و آلات
بیکار بود که اگر هساکر قاهر بران قلعه مستولی شوند متحصنان
خود را از سمت دریا بپایمردی نواره بقلمه کوه بنچ رتن رسانیده
آنجا ثبات و استقامت ورزند و دران حصار استوار فرصت جبر بوده
چون لشکر خلع رهبر ازان جا متوجه پیش شود از کمین کش برآمده
رصد آذوقه را بزنند و راه بر مترددین بشورانند و دران قلعه نیز قریب
شش هزار کس ازان جماعت عصات با ادوات توپخانه آماده مدافعه
و نبرد بودند و چون درین موضع دریا منقسم بدو شعبه گشته در وسط
هر دو شعبه قطع زمینی خشک واقع شده بود که نشیب گاهی داشت
مختلوان نگون بخت آنجا مورچال بسته آنرا بچوب و بانص استحکام
داده بودند بقصد اینکه نواره پادشاهی از هر شعبه که قصد عبور نماید
بغروب و تغنگ نیران جاگ افروخته گذارند که پیش رود خان پده
سالروز دیگر آنجا مقام نمود و صد نصیر الدین خان و پاد کارخان

و میانه خان و جمال خان و روپسنگه راتپور و پرتاب سنگه هاده را با جوتی دیگر از دریا گذرانید که دوان روی آب باشد تا غنیم عاقبت و غنیم آن طرف را محل نبات و درنگ بنبی شد و جمعی بحمت عقب کوه چوگی کپه تعیین نموده مقور ساخت که جنگل بری کرده تا کنار دریای بناس از عقب کوه زمین از هجوم اشجار بهر ازند تا راه فرار گمراهان مردود از طرف جنگل محدود شود چون آشامیان دانستند که راه گریز بسته میشود از صدف خوف و هراس حصار طاقت را متزلزل ارکان دهنده در حجاب ظلمت شب هر دو قلعه را خالی کردند و بنواره در آمده استعداد جنگ با بنواره پادشاهی نمودند روز دیگر که سه ساقار خیل ثابت و میدان بالترتاز بلند حصار بهر از تصرف آشامی شب دیوچهر راوت همت بر امر اخلاص و کار فرمای سفاین گواکب زورق خورشید را بانبان زر نگار کشوده از ساحل افق بهر انصر فلک دریا نورد ساخت خان سه ساقار با مواکب انجم شمار پادشاهی سوار شده روی بجانب حصار آورد و بنواره منصور را با استعداد شایسته و آذین سزاوار روانه نمود و نصیر ندین خان و دیگر امرا با نوجی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود باهتزاز آمده از آن طرف محاذی این افواج بحر امواج بهال بسته روان شدند و دریای لشکر از طرفین آن بحریه بنیاد برصد شورش محیط بجنبش آمد و مبارزان بنواره مستعد لمر از مقاومت عز و جهاد بر روی کشتیا نهنگ آسا بحر فرما گشتند از هجوم و انبوهی بنواره توگندی ابرهای تیره از روی دریا برخاست و غبار جوش سیه از کناره بحر را نمودار رنگ روان گردانید آشامیان شوم بخت تیره روز که از

حصار بنواره پناه بسته بر روی آب آماده فروختن آتش پیگار بودند از مشاهده سطوت افواج نصرت پیرا از طرفین دریا و حرکت بنواره منصور سفینه طانت بگرداب اضطراب داده لشکریات و استقامت بر گرفتند و روی ادبار بودی فرار نهادند بنواره پادشاهی تعاقب آن بخت برگشتگان کرده کار برانها تفک نمود اکثری کشتیا بکنار کشیده جنگل پناه جستند و ما بقی دران بحر خون خوار بطوفان جلالت و کارزار غازیان فیروز مند لطمه خور امواج به گذشته بعضی زخمدار بدر رفتند و جمعی کلبه گرفتار و دستگیر گردیدند و یک صد و چهل و هشت کشتی و عصا و چهار توپ آذین از کوچک و بزرگ و تفنگ و بادایج پدھمار و سرب و بازیت بسیار و دیگر اسباب و ادوات حرب و پیکار بتصرف مجاهدان ظفر شعار و در آمد و متع آن دو حصار چرخ آزار جهه امروز دولت هایدار شده مبارزان نصرت شکره بی کوشش محاربه و یورش کامیاب فیروزی گردیدند اگر مزدوقن پای نبات میفشردند بتلاف بسیار صورت تسخیر آن دو حصار در آئینه سعی و تدبیر جلوه گر میشد چه سه طرف حصن جوگی کپه چنانچه گزارش پذیرفت بهمایه دریای برمهاتر و بناس و جنگل و کوه استحکام داشت و سمت روی بروی لشکر ظفر اثر که سراسر بنواره بود صلاحیت نقب نداشت زیرا که یکدن دو گز از زمین آب می جوشید بالجمله خان خانان عطاء الله صائم خود را با جمعی بهمار سمت و تهنه داری جوگی کپه تعیین نموده عزیمت گواهی نمود و چون از دریای بناس بایست گذشت باشاره آن نومین معظم جسر بران بسته شد و لشکر منصور عبور

نموده دوازدهم ماه مذکور از کنار بغاس متوجه پیش کردید و سید نصیر الدین خان و دیگر امرا که از دریای برهما پتر عبور نموده بودند مقرر شد که از همان روی آب بصوب مقصد در حرکت آیند و هر روز در برابر لشکر فتح زهبر نزول نمایند و در وقت گذراندن توپخانه از دریای بغاس يك كشتی بآب فرو رفته توپ کانی بآب انفاد خان همه سالار چون ازان آگاهی یافت به بر آوردن آن توپ که کمال اشکل داشت بلکه مضمحل می نمود همت بسته راضی بماندن آن نشد و عمل توپخانه و نواره را به بر آوردن آن تاکید کرد و آنها از موضعی که توپ فرو رفته بود زمین کنار دریا را بریده آب را ازان جانب بدریای برهما پتر انداختند و بجرهای ثقیل و مصالحی جمیل پس از چند روز توپ را ازان تخذ رود عمیق بر آورده بلشکر رسانیدند و این معنی باعث شگفت همگان گشته در نظر بیلش ارباب بصیرت از جلالت دلائل و بدائع آیات اقبال روز افزون نمود و بیست و یکم دو گروهی گواهی که سواد آشام بغلیه و از حمام تمام آنجا قدم جرات مشرده مہیای مدافعت و پیکار بودند مرکز ریاست نزول کردید آشامیان بد فرجام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و رفعت و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سری گهات که پنج کوه را حصار کرده اند و دیگری بر کوه باندو که آن روی دریای برهما پتر محاذی سری گهات است و تمامی نواره خود در میان این دو قلعه نگاه داشته بودند و دران دو قلعه از يك لك آشامی زیاده بود بعد از ورود

چند مسموم بدان موضع خان همه سالار رسیدن خان را با نوجوی تعیین نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران ناپاک بود رفته سه طریق گریز آنها نماید و آن مقهوران از سطوت عساکر جهان کشا مغلوب رعب و هراس گشته پای ثبات و قرار شان لغزش پذیرفت و شب هنگام قبل از رسیدن خان مذکور قلعه را خالی کرده جمعی از آنها خود را بنواره رسانیدند و قرین مذلت و خواری از راه دریا طریق فرار سپردند و برخی برای خشک آواره دشت ادیار گشته غبار آلود ناکسی شدند چون خان خانان ازین معنی آگاهی یافت از جای که بود کوچ نموده بسری گهات آمد و داخل قلعه شده مشاهده وسعت و متانت و رفعت و رصانت آن حصار سپهر آثار نمود و خاطر از بندوبست آن پرداخت و از آنجا بگواهی که بمسافت ربع کوه پیشتر بود رفته خیام نزول افراخت حارسان قلعه ناندو نیز بی ارتکاب جنگ و ستیز برای گریز شتافتند یادگار خان اوزیک از آنروی آب تعاقب آن مردودان بدست آب نموده برخی را به تیغ خون آشام رهگرای نیستی گردانید و در موضع کجلی نیز که هفت گروه پیشتر از قلعه ناندو هت کفار ضلالت شعار قلعه متین ساخته جمعی کثیر با سیاب توپخانه و لوازم قلعه داری بحراست آن گذاشته بودند باجماع فرار مقهوران از گواهی گروهی ازان دیومیرتان بی دین که در آنحصن حصین بودند از سراسمگی و بیم قبل از رسیدن چند ظفر ورد راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت و استحکام و اشتغال بمحاصره هریکی از آنها مانع تسخیر آشام بود بمقتای اقبال جهان کشا بدین آسانی کشایش پذیرفت همایا معاونان

غیبی و کارکنان آسمایی که همواره سامان طراز و کلام پرداز این دولت جاودایی اند رعیت این دلهای ضلالت امانی آنمردودان باطل مکال گشته صرف عنان همت و عزیمت شان از وادی ثبات و استقلال نمودند والا اگر بای قرار فشرده میرامم قلعه داری که آن بد کیشان را مسلم است می پردازختند تا رسیدن ایام بر شکل که برهم زن هنگامه حرب و جدال است تسخیر یکی از اوان حصون صورت پذیر نبود باجمعه بتخانه کومکها و لونا چماری و اسمعیل خوگی که از منمکدهای بزرگ مشهور است و درافسون های هندی و انصانیهای هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور بر فراز کوهی متصل بقلعه نهند واقع شده از لشیرب تا فراز آنکوه فریب هزار زینه از سنگ ساخته اند و قلعه کجلی متصل بجنگل موسوم بجلی بین است که ذکر آن در اسامی کفار هند واقع است و نیل بسیار در آن هست چون ولایت پادشاهی تا گواهی که مرحد قدیم بود از تصرف کفار آشام بغیری تیغ سعی و جهاد مبارزان اعلام مستخلص شد و ساحت آن حدود از بخار تسلط و استیلا آن گروه تیره ایام پیراسته گشت خان خاندان محمد بیگ ملازم خود را با جمعی بقومدار گواهی و حسن بیگ زنکنه را که او نیز در ملک نوکران او بود بحراست کجلی تعیین نموده بدست و پنجم ماه مذکور بالهکر منصور باهنگ تسخیر ولایت آشام از گواهی روانه شد و ازین جهت که مدار جنگ و بیکار آن قوم دزار نابکر برخدعه و نویب و شبخونست و همواره در موایق ازنده بدستباری مکر سکالی و وحیده اندوژی بر لشکرها ظفر زانده اند و بسیاری از جنود سلاطین هند که عزیمت

تسخیر آن ولایت کرده اند باین طریق دران حدود بطورقه هلاکت افتاده خان سده سائر از کمال حزم اندیشی و کار آگهی ناکید و قدغن نمود که جنود فیروزی اعلام شبها در محل نزول و مضرب خیم و مراسم تیغ و بیداری و لوازم احتیاط و هوشیاری قیام ورزیده دیده بخواب غفلت نسپردند و سپاه نصرت پناه سلاح از بر فیکنده زین از پشت مراکب باز نگیرند و هر جونی بنوبت رسم کیشک بجای آورده از مکر و غدر امانی با خبر باشند و مقرر شد که هر جا معسکر شود در پیش روی قراولان لشکر و در عقب آنها میر مرتضی خان داروغه توپ خانه منصور با گروه تفنگچیان و برق افکنان و تمامی توپ خانه و از عقب آنها دلیر خان بانوج هراول فروغ آمده صد راه مقهوران باخند و درین هنگام مکر و پنجم زمیندار ولایت درنگ که از لواحق آشام است از دور بینی و مصلحت گزینی بقدم اطاعت و انقیاد بجنود نصرت لوا پیوسته طریق عبودیت و دولت خواهی سپرد و دو زنجیر فیل برسم پیشکش آورد خان خاندان او را استمال و دلجوئی نموده بهمراهی جیش منصور مامور ساخت و زمیندار قورسریه که آن نیز از توابع آشام است برادر زاده خود را که سمت نیابت و جانشینی او داشت با یک زنجیر فیل نزد خان سپهدار فرستاده باظهار بیماری نیامدن خود را تمهید اعتذار نمود آنخان عقیدت مکال برادر زاده اش را مستمال ساخته همراه گریست باجمعه درین طرف در بای بر مهاپتر که عساکر قاهره را نصرت می پیمود قلعه ایست بجمدهر موسوم از معظلمات قلاع مشهور آن مرزوم و آن سه حصار استوار است مشتمل بر برج مشیده که بر فراز کوهی

بلند بر روی هم کشیده اند و پهلوهایی آن کوه را تراشیده و یک طرف آن دریای بومهایتر است و سه طرف دیگر غرقابست عربض عمیق که اکثر جاها عرضش یک تیر انداز است و مضافی آن قلعه در آن طرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و به نهایت متانت و حصانت موصوم بسیمله گده و کثرت و هجوم آشامیان در آن بهشت نشان میدهند چون کرگانو که دارالملک آشام و مسکن و مستقر راجه آنجامت آن روی دریای بر مهاتر بود و مدت محاصره جمدهر بامتداد میکشید و تسخیر آن بآسانی دست نمی داد خان سپه سالار صلاح کار در آن دید که بکشایش آن ملتفت نشود و عنان مزیت بجانب قلعه سیمله گده معطوف داشته از دریا بگذرد و پس از کشودن آن حصن حصین که آشامیان بی دین احتظار تمام بدان داشتند روی همت بسوی کرگانو آورد و باین اندیشه صائب ششم و حجب آن لشکر بی شمار را از آن بحر پهناور زخار بگشتی در عرض دو روز گذرانیده با آئین حزم و هوشیاری روانه شد رزمی در اثنای طی این مسافت تدبیری موصور مافند و زیدن گرفته زاله عظیم یارید و به بسیاری از نوار پادشاهی و لشکریان آسیب غرق و شکست رسید و ستور و مراکب از سدمه زاله گزند یافتند چنانچه بعضی ابدان و دیگر چهار پایان تاپ صدمات آن نیاورد خود را از سراسیمگی بآب زدند و بتازیانه موج دریا پویه راه عدم برگرفتند و از دهم ماه مذکور افواج ظفر طراز بیای قلعه سیمله گده رسیده بغاصله دو تفنگ انداز از قلعه نزول نمود و آن حصلی است متین و حصاری رفعت آئین که گوئی انمولجی است از قلعه ذات البروج آسمان بر روی

زمین محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب هم عالیه انزون و ساکنانش از جنگباران حوادث روزگار و آسیب ملجنیق افلاک مصون و هم تبرز پا در زمین بیای برج و باره اش تعلق را کوچه سلامت اندیشیده و از خیال معویت تسخیرش مر اندیشه حصاری گریبان تأمل گردیده • • لمولفه • • نظم •

گشته حصن ز رفعت و وسعت • بهروز چون حصار چرخ برین غوطه خور دلو آسمان بچرخش • ثور چرخش بجای گلو زمین مستقران نابکار در دو دست آنقلعه سپهر آثار در دیوار عربض رفیع امتوار کشیده اند یکی در جانب جنوب و آن منتهی میشود بکوهی که در عقب قلعه است و از ابتدای این دیوار تا آن کوه چهار کوه است و دیگری در طرف شمال و این دیوار تا سه کوه کشیده بدریای برمهاتر رسیده است و این دو دیوار مشتمل است بر پنج برج کلان که دور هریکی چهار مدور می گز است و برجهای خرد هر کدام بغاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و بر دور هریک از برجهای بزرگ بدستور قلعه دیواری امتوار کنکره دار کشیده از طرف درون و بیرونش خلعتی عمیق یزمین فرو برده اند و در آن بجای آبی چاکی نرم چون توتیا چنانچه طریقه آن کوه خاکسار است انباشته و بر سر آن هردو دیوار توپ و بادلیج و تفنگ و هائر آلات و ادوات جنگ چیده شده بود و قریب سه لک آشامی جنگجو دیو خود در آن حصار فراهم آمده ستیزه و قتال را آماده بودند و در مقام مدافعت بقدم کوشش و ثبات ایستاده جنود قاهره بر کنار ناله که از سمت جنوب قلعه بیای برج جنوبی رسیده و از اسب

بطرف غرب جریان یافته است نزول سعادت نمود و مقرر شد که شبها چندی از مردان افواج جهانگشا با فوجی از سپاه نصرت پناه حواله شده تا هنگام ظهور طلسمه لشکر صبح معسکر ظفر را برحم طایفه پاس دارند و از غدر شبگون مخالفان با خبر باشند و محدود بیک بخشی لشکر منصوب بنسق این امر معین شده هر شب باعتمام مراسم پادشاهی قیام می ورزید و از آنجا که محاصره تمام آنحصار میسر نبود بصوابدید خان سپه سالار دلیر خان باوج هراول و میر مرتضی با اهل توپخانه از معسکر نیروزی او پیشتر رفته در جای که بندوق از قلعه میفرسید برابر یکی از برجهای گران مورچال بستند و توبهائی بزرگ بر دهندها بر آورده بر قلعه میزدند و جمعی از مبارزان نصرت نشان و برخی از سپاه خانان را اشاره او بساختن کوفه سلامت پرداخته سیبها قریب بدیوار حصار رسانیدند مخدولان آشام هر روز تا شام و هر شب تا صبح بمرام حرب و کارزار می پرداختند و علی اتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و مبارزان نیروزی شعار ریزش آن ابر را چون قطرات امطار که در فصل بهار بر سبزه و مرغزار باران تصور نموده دمی از سعی و کوشش نمی آوردند و دست از جهاد کوتاه نمی نمودند و در بعضی لیالی مخدولان غدار ابتهاج فرصت نموده بقصد دستبرد بر اهل حبیبه حمله آور میزدند و بتفیع خون آشام دهادران بهرام انتقام جمعی بخاک هلاک انداده بقیه الحیف تا کم و خاکسار به پناه حصار در میزدند و چندی از مجاهدان اسلام نیز دران کارزار و متمیز بر تبه والای شهادت میفرمودند و برخی دیگر مردی را بیزیت زخم طراز سعادت

می بخشیدند شبی گروهی انبوه ازان جمع ضلالت پزوه بصورت تمام برسد که باعتمام سپاه و مردم خان خانان بود ریخته اظهار آزار تهور و جلالت نمودند و نزدیک بود که آمیختن عظیم و چشم زخمی فلش باهل سبیه که دران دم از کید مخالفان غافل بودند برسد تا بینان دلیر خان بر جوار و چیرگی آنها آگاهی یافته بکومک پرداختند و مقبولان تاب حمله آن شیردان بیاورده روبه صفت گریزان شدند و کبری نداشتند چون روزی چند از محاصره گذشت و چندان کاری از پیش نرفت چه هر توبی که از توپخانه منصوب بر برج و باره قلعه میزدند از کمال استحکام و احتواری آن حصن محکم آساز جز گردی ازان بر نمی خواست و افری متدبه چون شکستن دیوار و امتداد کفره بران مترتب نمی شد و نیز ممکن بود که جنود مسعود آنجا خیام نزول افراخته بودند سرزمینی قلب خطر ناک و در آنجا مظنه شبیخون جوار اندیشان بی باک بود چنانچه در سوابق از سفه در دهنه در همین مکان لشکری عظیم هندوستان که بمزیمت تخیل آن دیار رفته بودند بخدعه و شبیخون آن قوم غدار سیه درون دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کسی جان سلامت ازان روطه بر نیارده مجرم رای اصابت انتقامی خان سپه سالار بدان قرار گرفت که بر یکی ازان دو دیوار که کیفیت حضانت و محکمی آن گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آنحصار سرعت و تعجیل بکار رود که در توقع و تاخیر احتمال هزاران آفات و گوناگون مخامات است و باین اندیشه درست و رای صائب فرهاد خان را برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط

در آورده جانی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگرچه همه اطراف جنگل بود و مقهوران بنا بر کثرت عدد و وفور ابتاع و انصار از همه موخبردار و آماده بیکار بودند و توپ و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت را برای این مطلب انصب دید و مقرر گردید که دلیر خان با جمعی از دلیران و ابطال جنود اقبال بآن سمت هشتمه از آنجا یورش نماید و سائر عساکر قاهره نیز از معبر نیروزی طراز باهتر از آمده از پیش روی خود حمله آور شوند و محصوران را از همه مو مضطرب ساخته نوازل در بنای ثبات و رخه در امان هیات آن بی دینان انگند لهذا در غب پانزدهم ماه مذکور باین عزیمت مواب آکین دلیر خان با راجه نرسنگ و فرهاد خان و یادگار خان و سرانداز خان و جمال خان و میانه خان و آغمر خان و قراول خان و زمست بحر بهادر خان و هیله و هزار و پانصد سوار از تابیدان خان خانان و گروهی دیگر از مبارزان و میر مرتضی داروغه توپخانه بآن سمت معین شد یکی از آشامیان تیره بخت که در مبادی احوال از میان آن قوم بد مآل بر آمده و سال ها در ممالک بادشاهی سر برده در ملک احاک لشکر منصور منتظم بود مضمون . بیت .

عاقبت گرگ زاده گرگ شود . گرچه با آدمی بزرگ شود

صورت حالش آمده بدنهادی و فرومایه نژادی خار خار شریکیزی و نکوهیده مکالی از خاطرش بر انگیزت و عرق میجانست ذاتی و مناصبت فطری او بآشامیان حرکت نموده بمر اندوزی در مقام کینه توزی شد و نزد خان خانان آمده بصورت دولت خواهی اظهار

نمود که چون بر حقیقت این بوم و بر کما هی آگهی دارم اگر برهبری من عمل نمایند انواع نیروزی را بموضع که ارتفاع دیوار و عرض و عمق خندق و دیگر موانع یورش کمتر باشد میبرم خان همه حال را بر مکتبت و نفاق آن گمراه آگاه نشده اوست برهبری سپاه ظفر پناه معین نمود و آن عذار نابکار هماندم بمحسوران پیام داد که در فلان مکان که اصعب جوانب و حدود است جمعیت و هجوم نموده مقصد باشید که من افواج قاهره را بآن طرف رهنمون شده بر سر تیر شما می آورم دلیر خان آن بداندیش را همراه گرفته اواسط شب رهبرای مقصد گردید و چون بمحاذی دروازه که در وسط دیوار بود رسید میر مرتضی را با میانه خان و جمال خان مقابل دروازه گذاشت که آنجا بتوپ اندازی مقهورانرا بخود مشغول ساخته از موضع یورش غافل دارند و میر مرتضی توپ خانه را آنجا باز داشته باهتمام توپ اندازی و برق افروزی پرداخت و چون همراهانش را هائل و پناهی چنانکه باید نبود بسیاری از سوار و پیاده هدف توپ و تفنگ شده عرضة تلف گشتند و آن آشامی بد نهاده بجهت رهبری همراه دلیر خان بود مرکز ضمیر بداندیش خویش بفعل آورده خان مذکور را با امواج منصور هنگام ظهور تباشیر هیچ بمکانی برده راه یورش نمود که خدق پر آب داشت و معویت طریق بیشتر از دیگر امکنه و اجتماع مقهوران زیاده از جوانب دیگر بود اهل حصار دست جرأت بمداغ و بیکار گشوده بیکبار چند هزار توپ و باداج و تفنگ و دیگر ادوات آنهبازی رها کرده روی مو را از ابر درد چون روز بخت خویش تیره ساختند

وعد مدای توپ از دها بیکر از زمین و زمان زلزله انگیز شد و قهقاری
 باروت از بالای برج و باره بر فرق مجاهدان شراره ریز گشت برق بدوق
 از دامن هوا بگریبان سما رسید و ریزش کوفه تغلک عرصه خاب
 را بسان دامن املاک لهریز سفک حادثه گردانید دران رختخیز بلا
 از حسن اتفاق تغلکی بر مقتل آن آشنای پر نفاق رسیده اورا
 بجزای کردار رسانید و شاهد معنی (لَا يَحْتَقِقُ الْمَكْرَ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) جلوه
 ظهور نموده مرمایه عبرت سائر بدانندیشان شد دلیر خان را چون و مور
 همت و شجاعت رخ تافتن ازان آشوبگاه حادثه که آزمونجای جوهر
 مردی و مردانگی بود تجویز نمی نمود بر حمایت اقبال بی زوال
 حضرت شاهنشاهی که در میانست بند های اخلاص کیهن نمود از
 حفظ آلهیست تکیه کرده فیلی که بران سوار بود از کمال جلالت بآب
 خندق راند و دیگر بهادران نبرد جو و مبارزان بسالت خو چون آن
 حسن دلیری از سردار مشاهده نمودند همه را عرق جرأت بحرکت
 آمده پای عزیمت پیش نهادند و مجموع پورش نموده دران
 موقع بر خطر و عرصه قیامت اثر که پردان روزگار را قدم همت
 از قهیب آن میلغزید و روان تهنن و روح روئین تن از خوف
 آشوبش بر خویش می لرزید باعدای نابکار داد گیر و دادند
 و جنگی عظیم در پیوسته مبارزان دین و مجاهدان نصرت قرین را
 با کفار نابکار و فرقه اشرار حربی صعب روی داد چنانچه اکثری از
 سپاه اسلام را تن از آسیب زخم و مکار و جمعی را دران بذل کوشش
 نقد جان نثار شد و پنج نفر بدایر خان رحید لیکن چون صلاح
 پوهیده بود بیکرش ازان مجروح نشد و تیر بسیار بر نیل مرکوبش

و لحظه آن بند شده بود و خان دلیر با چغندی از یلان خصم انگیز
 قلعه گیر بهای حصار رسیده بدستباری شجاعت بیابای دیوار برآمد
 و متعاقب او دیگر پردان و ابطال رسیده باهل لعل برزم و قتال
 در آویختند و مقارن این حال میر مرتضی که مجازی دروازه حصار
 مفتول کارزار بود بلیری برق اثر روزی و دهم سوزی محصورانرا
 مغلوب ساخته دروازه را مفتوح گردانید جمعی که در صید
 بودند بیاروی همت از خندق گذشته قدم بدیوار حصار گذاشتند و از
 جمیع جوانب عده نصرت شعار داخل حصار شده لوائی غلبه و استیلا
 برانرا گشتند و کفار فجار که در درون حصار بیرون از حصر و شمار
 بودند از مشاهده آثار طوت و مولت و نهیب قهر و انتقام جنود
 اسلام با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و بیکار و
 جصانت و رسالت حصار ارکان نجات و قرار سقزلزل دیده قرار اختیار
 نمودند و از قلعه برای که باندیشه چنین روزی بخانن جنگل
 گذاشته بودند رهبرای ادبار گشتند و حصن کلیا بر را که قلعه اصل
 بود و آنرا محصور بحصار سیمه کرده ساخته بودند در نهایت جصانت و
 مقانت و احتواری و کشایش آن فی حد دانه در کمال صعوبت و
 دشواری بود از غلبه رعب و بیم خالی کردند و مساکر گردون مآثر
 داخل حصار شده نوحی بسرگردگی محمود بیگ بخشی بتکامشی
 مخدوران شتافتند و جمعی از آنها را طمعه شمشیر انتقام گردانیده
 و چندرا دستگیر کرده معلولت نمودند و گروهی از مشاهده
 بحرمانت قلعه چه در قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سیمه
 که مغلوب خوف و هراس گشته آنرا نیز خالی کردند و راه فرار

مهر دك خان سپه سالار بدرون حصار رفته از مشاهده وسعت
و مناعت آن حصن محكم اساس و استحکام برج و باره و كثرت
و نور آلات قلعه دارى بهنگفت آمد و از تسخير آن قلعه مظهر
آسا بدین عنوان مجددا بنیرنگسازى بخت والا و نیروى انبال
لشورکهای شهنشاه جهان مستوثق شده نامیده لشکر و سپاس
بسجود درگاه کبریا پراشروخت و مقرر نمود که از آشامیان تیره بخت
که مانده بودند جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آیند آنها را
آمان داده و سلاح گرفته قید کنند و مقید آنها را یکجا فراهم آرند و هر که
از شقاوت و بدردی راه خبرگی سپرد و دست بیراق کند بتدیغ خون
آشام از هم گذرانیده نقش وجودش از صفحه هستی بسترند و
تاکید و فذغن نمود که هیچکس از لشکریان دست بغارت نکشاید
و اهل و عیال رعایا را آسیبی ننماید تاخاطر رموده و دل رعب دیده
آن وحشی طغنان دیومش در خصال از آسیب مضرت جنود
قاهره ایمن و مطمئن گردیده در مساکن و اماکن خویش قرار گیرند
و جمعی و خلقی انبوه از فرقه مسلمین و سکند رعایای ولایت
کسروپ که بقید آشامیان گرفتار آمده در از یار و دیار دران تیره
یوم ضلالت و بی دینی و دیوسار جهالت و نامردمی بصحبت
اشرار معذب میزیستند از تسلط آن ملائین نابکار رهائی یافتند
و باو طان مالونه خویش شتافتند و مقرر نمود که آهارای اشام را
بجهانگیر نگر برده بکار باروت ساختن و شعل سرانجام ادرات نواره
باز دارند و خود قرین نصرت و ظفر باعساگر فیروزی اثر در پای
قلعه کلیابر نزول نمود و پنج روز آنجا اقامت گزیده سید نصیر

الدین خان را با حمی از بند های بادشاهی و تابینان خویش
بفوجداری کلیابر و حید میرزای سبزواری را با سید تاتار و راجه
کشن منکه بتهانه دارى جمدهه تعیین کرده خود از آنجا کوچ
نموده روانه پیش شد بنابر آنکه تا در منزل دریای برمهاتر بدامن
کوه پیوسته از پای آن میگذرد و ازین جهت لشکر فتح رهبر را
عبور بر ساحل دریا میسر نبود و از کنار آب دور افتاده در عقب کوه
راه می پیمودند مابین عساگر قاهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد
درین وقت مقهوران بی دین که بصحرا و دریا در کمین کین بودند
انتظار فرصت نموده با قریب هشتصد کشتی جنگی مشحون بمردان
کار و ادوات بیکار در جای که پیشتر از صد کشتی از نواره منصور بمقل
نرمیده مابقی در دنبال بود بغتة بر سر نواره آمد بتوپ و تفنگ
بر روی آب آتش جنگ بر اشرار و ختن درین حالت این حمین
داروغه توپ خانه چون خان خانان بنابر بعضی سهام او را همراه
گرفته بود حاضر نبود منصور خان زمیندار و طی بیگ ملازم خان
سپهدار که بحراست و اهتمام نواره معین بودند دران مرج خیر
فتنه و ستیز که طوفان بلا بلند گشته بحر پر آشوب حادثه از صرصر
خطر متلاطم بود سفینه طاقمت بگرداب اضطراب نداده و دل بیادری
الطاف الهی و مدد گاری اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی
نهاد در مقام مدافعت اشرار پاداری نمودند و بازوی همت و
دلبیری بحاربه و پیکار آن جمع نابکار کشودند و چون دو پاس از
شب چیری شد برخی از نواره بادشاهی که در عقب بودند از پی
رمیده باعث انتظار مجاهدان ظفر شعار گردید و تا یکپاس روز

دیگر نایب قتال و جدال شعله ور بود و حربی معرب و جنگی مستند
روی نمود چنانچه بآن اشتداد و استداد هیچ گاه جدک نواره اتفاق
نیفتاده بنابراین کثرت مخالفان و قلت جمعیت مجاهدان نزدیک بود
که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت بستموده آمده مورد غلبه و
استیلا کفار شوند و خدا نخواسته چشم زخمی روی نماید درین اثنا
که کار بر مبارزان ظفر جنگ تنگ شده بود عون عذابت ایزد نصرت
بخش که همواره در جمیع شدائد یاور بقدهای اخلاص پزوه
عقیدت پرور امت چهره ظهور نموده نسیم متج و ظفر از مهب اقبال
بر رایست آسمان مبارزان فیروزمند و زبده آشامیان منکوب منہزم و
مغلوب گشتند و مهب آن بود که چون در شب آواز توپ بلشکر
ظفر پیکر که از کنار دریا تا آنجا رسیده مضافت بود رسید خان
سده سالار بر وقوع این سانحه متفطن گشته محمد مومن نام یکی
از بند های بادشاهی را با جمعی تعیین نمود که خود را بنواره رسانیده
بمدد پردازند و او دران شب راه گم کرده بکنار دریا نتوانست رسید
پاسی از روز بر آمده با معدودی بساحل دریا در موضعی که میان
نواره بادشاهی و مخدولان آویریش بود و کرناچی را که همراهش
و حیده بود اشاره نموده تا کرنا کشید مقهوران از شنیدن آواز کرنا و
نمودار شدن جوئی از سواران که همراه محمد مومن رسیده
بودند مورد رعب و هراس گشته صفیند همت را تفکر نبات بر
گرفتند و مبارزان نواره منصور را جرأت و دلیری افزوده سرمایه
استظهار شد و به پشت گرمی وصول کومک بتازگی خود را
مراهم آورده و کشتیها را راحت کرده بصورت تمام بر نواره غنیم

حمله آور گشتند آشامیان کفر کیش در کمال که از مطوبه اقبال
دشمن مال خدیو جهان دل باخته بودند رخ از عرصه مقابله تافته
چون خاشاک سبکسر از پیش باد صرصر گزیزان گشتند و نواره
بادشاهی ثعالب آن برگشته بختان نموده بسیاری از آنها را دران
بحر خونخوار طعمه نهنگ تیغ آبدار ساختند و جمعی که بر تندروی
کشتیا اعتماد نداشتند از بیم قهر و انتقام غازیان اسلام خود را
بکنار انداخته خاکسار ادبار برافروختند و باقی ماندند بپای
مردی سرعت سیر صفائن از طوفان آب شمشیر و هائی یافتند
و قریب چهار صد کشتی که بر رویک توپی بزرگ با ادوات آن از
مرب و باروت بود بدست مجاهدان ظفر پیوند در آمده متعجب
سنگ روی داد و شکستی ماحش بر اعدای شقاوت منش
فتاد اگر نه مساعدت طالع ارجمند دشمن سوز و معافدت بخت
بلند چارید امروز حضرت شاهنشاهی شامل حال اولیای درایت
بی زوال گشته همت بخش و ثبات افزای داوران نمی شد و اندک
کوتاهی از اهل نواره بظهور می آمد تمام نواره از دست رفته
بهشت جدوش نصرت پیکر بیشتر میسر نمی گردید و چشم زخمی
عظیم ازان مقهوران لایم میرمید بالجمله هم از وقوع این مقدمه و
هم از تسخیر چهارمیه کده که پیش ازین روی داده بود فتور و
شکست تمام باحوال مخدولان آشام راه یافت و چون خود را در
محرا با شیران بیسه شهاست و در دریا با نهنگان بحر صراست آزموده
آثار عجز و بونی خویش مشاهده کردند چاره کار در فرار و آراگی
از شهر و دیار دانسته آمادگی گریز بجانب کوهستان کمروپ که در

کمال معویت است و - و از را مجال عبور بر فراز آن نیست گردیدند
چون موضع موله گده مخیم جنود فیروزی اثر گشت عمدها و خواص
واجه که مدار مهم ریاست و حکومت او بودند و بلسان آن قوم آنها
را بهوکن نامند بنا بر مکر و خدیعتی که هر شت طاعت آن طایفه
پرفروغ بد نهاد است حیل - بازی و ربه بازی آغاز نهادند و عرائض
مبنی بر عجز و اطاعت و التماس مصالحه نگاشته مصحوب و کلا نزد
خان خاندان فرستادند آن خان کار آگاه جواب داد که اگر راجه آنچه
از توپ خانه پادشاهی و اموال رعایا و سپاهی که بخت آن از
گواهی جبارت نموده با تمامی زمین ممالک محروسه که درین مدت
اسیر کرده در بند دارد بفرستند و من بعد امتثال او امر و نواهی
پادشاهی کرده قرار فرستادن چند نیکو کلا هر ساله باستان فلک
نشان نماید و بالفعل پیشکشی لایق از نقد و جنس یا دختر
خوبش بجلاب سلطنت مرسل دارد جنود قاهره از تلذیه و
احتیصال او عنان عزیمت مصروف خواهد داشت و الا وصول عساکر
جهان کشا را بگرگانو متیقن گشته آماده آوارگی و ادبار باشد و
چون بنای آن ملتصق بر مکر و تزویر و دفع الوقت و تأخیر بود و
همگی نیست آن گروه بد طویمت مقصود برین که لشکر فیروزی
را از مرام حزم و پاسداری غافل سازند تا مکر و خنده بکار توانند
برد خان حظه حال و سپاه نصرت شمار را در غایت مراتب تیغ و
هوشیاری بیشتر از بیشتر تاکید و قدغن نموده و هن و فکر در
عزیمت تسخیر گرانو راه نداد و بیست و هفتم وجب موضع لکپوگده
محم حشوش کیهانستان گردید و آن موضع نیست که آب دهک

که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدویایی بر مهابتر ملحق می
گردد و تا گرگانو دیگر آنها و نهرهای کوچک نیز داخل بر مهابتر
میشود بالجمعه یازده زنجیر نیکل از راجه در لکپوگده بدست اولیای
دولت ظفر اثر در آمد و در آنجا برهنی که از مقتدیان راجه بود
باشا او نزد خان خاندان آمده بزبان تصرع و انکسار التماس
مصالحه نمود و متعاقب او یکی از نیکوگان راجه نیز رسیده پاندان
و مشرفه طلانی و دو سبوی فقره و مدافعی اشرفی و مکتوبی مبنی
بر مرام فدایت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت انواع
گردون اقتدار و قبول فرستادن پیشکشی شایسته و مزار آورده از هر
عجز و انتقار گزارش مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فرست
و هوشمندی معمول بر خدیعت و حیله دزدی بود خان حظه سالار
جواب داد که الحال خود جنود مسعود ملازم گرگانو است بعد از وصول
بآنجا آنچه صلح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد چون
شهر گرگانو بر ساحل رود دیکپو آباد است که در هشت گروهی آن
باب دهک متصل میشود و آبش آنقدر نیست که سفائن بزرگ
براء مرور تواند نمود مقرر شد که نوارق مقصور در لکپوگده که مجمع
آنهار آن دیار است قرار گیرند و کشتیهایی خرد که بر آب رود دیکپو عبور
تواند نمود همراه بگرگانو آید و این حسین داروغه نواره یا منور
خان و سایر زمینداران بنگاه و جمال خان و جمعی از منصبداران
و علی بیگ ملازم خان خاندان با گروهی از تابندگان او و برخی از
پیانهای تفنگچی بر سر نواره نموده باهتمام رسیدن آذوقه و امنیت
طریق و خبرداری از جوانب و حدود آن ولایت بکوشد و غرق شعبان

ز لکھو گنده کوچ شده در مکانی که کارخانه نوارا راجه بود لشکر گاه شد و قریب صد منزل کشتی بزرگ که در آنجا مانده بود بتصرف اولیای دولت در آمده داخل نوارا منصور گردید و روز دیگر افواج گیتی کشا در موضع دیولگانو از رود عظیمی که در پیش آنجا ریخت عبور نموده بر ساحل آن خیمان نزول بر انراخت راجه در آنجا بتخانه مالی بنا و باغی در کمال نزهت و صفا به جهت پرمهری که از مقتدایان او بود مشرف بران رود ساخته و روز دیگر آنجا مقام شده خان مده سالار جمعی از تائیدان خود را بتخانه داری آنجا وصافظت راه و تسلیه و استمال و عایا تعیین نمود و درین منزل از بعضی مسلمانان کرگانو که بحسب تقدیر امیر کفار شده از دیر باز آنجا بسر می بردند نوشتها رسید مشعر بآنکه راجه بعد از استماع خبر قرب وصول افواج ناهره اهل و عیال وزیده اموال از جواهر و نقود و دیگر نفائس آسیا برداشته بجانب گوهستان نامروپ که از کرگانو تا آنجا چهار روز مسافت است فرار نمود و برخی از فیان بچنگل ها حرا داده بعضی دیگر با مابقی احوال و ائفال آن سرخیل اهل ضلال بجماعت و حارحی در شهر مانده است چهارم شعبان قریه کچپور مورد نزول جیش منصور گردید و در آنجا چهار زنجیر فیل از فیان راجه بدست آمد و فردای آن باشاره خان مدهدار نرهاد خان و حید محمد دیوان لشکر ظفر اثر با جمعی بجهت ضیاط اموال راجه بر جناح استعجال پیشتر روانه کرگانو شدند و روز دیگر آنجا رسیده بگرد آوری غنایم پرداختند و آن روز موضع ترمهانی که مجمع رود دیکهو و دهنک است مضرب خیمان افواج نصرت اعتصام گردید و

دران نواحی شانزده زنجیر فیل از فیان راجه بتصرف اولیای دولت در آمد و جمعی از سپاه فیروزی در کچپور و برخی در ترمهانی و وریقی در قم دانگ که موضع است مابین ترمهانی و کرگانو و رودی از پیش آن جاریست معین شدند که بقصد آن حدود قیام نمایند ششم شعبان از چهارم سال جلوس همایون خضه کرگانو که دار الملک آشام است از پرتو ماهچه رایت اسلام نور آگین گشت و جنود ظفر ورود از رود دیکهو عبور نموده در سمت شرقی مساکن راجه سرادق نصرت زده نزول نمود از صولت و استیلائی مجاهدان فیروزی لواطت شوکت و تجبر اشرار نابکار انکسار یافته غبار آلوده ماکلی : پاهوار گریس انبار شدند و به پرتو افوار ایمان ظلمت شواست و باطل پرستی رو بحجاب توری نهاده صاحت آن تیره بوم روشنی پذیرفت از هیبت گلپانگ اذان نا قوس را نفس در سینه شکست و بروز صریحه قوت دین متین زبار چون رفته اهل باطل از میان کفار گسست باهتمام غازیان سعادت مند هیکل اصنام بمان قوالب بیجان بالذک فرصتی از هم فرو ریخت و صدمه و غلبه و نیروی احلام گرد نگو ساری از معاند کفر و منامک شرک بر انگیخت طنطنگ شکوه اقبال شاهنشاهی در اطراف و اقطار آن دیار پیچید و آوارا این فتح نامدار آویزه گوش روزگار گردید و گروه مسلمان و فرقه اهل ایمان که از دیر باز محبوس آن زندان ضلالت و محسور با ارباب کفر و جهالت گشته در دست جور و جفا و قید تسلط و استیلائی آشامیدان شوم لقا دست خوش رنج و پایمال عذا بودند و هرگز این لطیفه فیبی و عطیه آسمانی بخواب و خیال در خاطر صفت زده آن آوارگان و

دشت به و بیچارگان بفرست مبداء خطور نمی نمود از وصول افواج
 طفر پیرا بهره مند حصول امید گشته جوش شادمانی و نشاط
 در گرفته تند و مانع معذبین است که در قیامت پس از انصرام ایام
 تعذیبت بمیامن نضل و بخشایش رب کریم از برای حکیم رهائی
 یابند از عذاب محبت کفار لغیر نجات یافتند بالجمله چون بتحقیق
 پیوست که راجه و خواص او بعد از عزیمت فرار از توپ و ضرب زن
 چندانکه توانسته اند در تالاب ها غرق کرده اند خان سید مالار
 خود بامتصدیان و عملة توپخانه باهتمام بر آوردن آنها بر سر تالاب ها
 رخت و به سعی و تلاش تمام دود و هفت توپ و ضرب زن بر
 آورده داخل توپخانه نموده از غنایمی که بصحرار والی بادشاهی ضبط
 شد زیاده از یکصد زنجیر نیل و تقریباً موازی سه لک روپیه از طلا و
 نقره و دیگر ائمه و اجناس آندیلار بود و از آغاز این یورش نصرت
 طراز تا هنگام مراجعت جفود دشمن گذار شش صد و هفتاد و پنج
 توپ که از انجمله یکی قریب سه من گوله می خورد و دو هزار و
 سه صد و چهل و سه زنجورک و یک هزار و دود و رام جنگی نوعیست
 از بندوق کتان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضه بندوق و زیاده
 از دو هزار بندوق باروت که هر یک دو و نیم من باروت داشت و
 هفت هزار و بیست و هفت قبضه سپر و از آهن و سرب و شوره و
 گوگرد آن قدر که از وزن و حساب امیزون بود و زیاده از یک هزار
 کشتی جنگی بحیطه تصرف درآمد و یک صد و بیست کشتی بزرگ
 و زینت تمام در کمال بزرگی و استحکام از سفاین خاصه راجه در گرگانو
 بود و چیزها جهت محافظت بر فراز آن ساخته بودند یکی از آشامیان

مقبور شمی بشراوه شرارت آتش در چیزها زده که تمامی آنها دران طوفان
 آتش بباد فنا برسد و از معظمت غنائم که بکار عامه مهیا و کافه
 لشکر آمد انبارهای برنج بود که مخالفان تیره ایام از صفایت و
 طمع خام بگمان آنکه پس از مراجعت لشکر اسلام باز بران دمت
 تملک خواهند یافت بسوختن و تلف ساختن آن نپرداخته بودند
 و درین مدت که عساکر نصرت پیکر دران بوم و بر اقامت داشت
 اعظم اسباب قوت لشکر همان شد و اگر نه آن بودی از بی قوتی و
 فقدان آذوقه خصوصاً در موسم برشکل و هنگام طفیان آنها که راه رسد
 آذوقه از اطراف مسدود بود مردم را کار بجان میزدید یک صد و
 هفتاد و سه انبار که در هر یکی ده هزار من برنج و در بعضی کمتر
 بود بضبط در آمد خان سید سالر از پیش بینی و مصلحت گزینی
 کسان بمحافظت آنها گماشته گذاشت که دمت زده غارت و تاراج
 افواج بحر امواج شود و زیاده از قدر احتیاج پایمال آتلاف و اسراف
 گود و مقرر شد که رعایای ولایت کمر و پادشاهان خویش رفقه بعمارت
 و زراعت پردازند و تا مدت یکسال از ادای سال واجب و تکلیف
 دیوانی مرموع القلم باشند آن محنت زدگان جور دیده و بیچارگان
 حتم رسیده که بمیامن برکات دولت بادشاه دین پناه عدل پرور
 رانست گستر از شر آن قوم بد میر نجات یافته بودند برخاست خان
 سید سالر بر حفاظت خرد آشامی که از یک تخته چوب میتراشند
 و آنرا کوس گویند سوار شده بمواطن و مساکن خویش پیوستند
 اکنون کلک حقائق ارقام درین مقام بگذارش برخی از کیفیات و
 خصوصیات ولایت آشام و شرح بعضی از احوال آشامیان خلاصت

کبش بد فرجام برداشته متعلقان این فاکر مآثر نصرت را از آن
آگاهی می افکند ولایت مذکور مابین شمال و مشرق بگانه واقع
شده و دریای برمه پتر که از سمت ختای آمده از میان آن ولایت
میگذرد و آنچه از آن سرزمین بساحل شمالی دریای برمه پتر
اصف اوثر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول
خوالند و منتهای طول اوثر کول کوهستان نیست که گفته آن بقوم سری
مجی اغتیار دارند و مبدأش گواهی است که سرحد ممالک
محمود پادشاهی است و امتداد دکن کول منتهی میشود بموضع
که موصوم است بهدی و مبادی آن بکوهستان سری نگر پیوسته و
از کوهستان های شمالی مشهور که در طرف اوثر کول واقع است
کوهستان فوله و آمده است و از جبال معروفه جنوبی سمت دکن
کول کوهستان نامروپ است که چهار منزل بالای گرکانو است و راجه
بآنجا گریخته بود و دیگر کوهستان نیست که گفته آنرا قوم نانک گویند
و منوطان جبال مذکور مال گذار راجه نیستند لیکن اظهار انقیاد
میکند و امتثال برخی از احکامش می نمایند مگر قوم دله که از
دائرة اطاعت او بیرونند و گاهی آنها را فرصت نموده محدودی که
متعل بدامن کوهستان آنهاست تاخت می یزند ولایت آقام طولانی
واقع شده امتدادش تقریبا فرسود کرده جریبی است و عرضش از
کوهستانهای شمالی تا جبال جنوبی تخمینا هشت روزه راه است
و از گواهی تا گرکانو هفتاد و پنج فرسود جریبی است و از آنجا تا ولایت
خن که معین پیران و یسه بوده و درین زمان مشتهر به آو و دارالملک
راجه پیکوست که خود را از نعل پیران و یسه میداند پلایه منزل

مسافت است از اسمله پنج منزل آن طرف کوهستان نامروپ
جنگل و کوهستان صعب دشوار گزار است و از آن گذشته تا آو که
مشرق رویه است زمین هموار و دشت است و در سمت شمالی
دشت جدالی است و چنانچه گزارش یافت دریای برمه پتر از آن سمت
آمده و چندی از آب از کوهستان جنوبی آقام آمده بدریای برمه پتر
داخل میشود و اعظم آنها آب دهک است که چنانچه سبق ذکر
یافت در موضع لکبود که بآن دریای پنار پیوسته و مابین آن دو آب
جزیره است معمور و زرع در کمال فصاحت و خرمی و صفاتا قریب
بهجاء کوه کشیده و آبادی آن منتهی میشود جنگل صعبی که
چراکه فیاض است و از آنجا نیل میگیرند و مبادی آن در جنگل های
ولایت آقام چهار پنج جای دیگر هست که میداند نیک است چنانچه
اگر خواهند در سالی پانصد عش صد نیل گرفته میشود و طرف
دیگر آب دهک که جانب گرکانو است سرزمینی است و بیخ
خوش و رضای اصیح دلکش و مجموع آن آباد و معمور و در همه
جا گشت و زرع و باغ و درخت زار و منور و مجموع آن جزیره که مذکور
شد تا این سرزمین دکن کول از موضع سیمله گده تا شهر گرکانو
که قریب بهجاء کوه مسافت است همه جا باغهای پر درخت میوه
دار چنان بهم پیوسته که گویا یک باغ است و در میان باغها خانه های
زیبای است و انعام و ریاضت و رنگین خوشبو و الوان گلها باغی
و خود روی درهم شکفته چون در ایام برسات زمینها را آب میگیرند
بجهت سهولت عبور و تردد بین از سیمله گده تا گرکانو آبی عریض
بلند بسته اند که سرزمینی مزروع جز آن بظن نمی آید و از او

طرف راه درختان باس سایه گستر سر برهم نهاده از مواکه و المار
آنجا انبه و کیله و کنهل و نارنج و ترنج و لیمو و الناس است
و هنباله که قسمی از آمله است در آنجا بمثابه راست سزه و خوش
جاشنی میشود که جمعی طعم آن دریافته اند بر الوجه ترجیح
میدهند و درخت فارچیل و نهال علف و فومل و ساذج نیز وفور
دارد و نیشکر نفیس نازک شریف سوغ و سیاه و سفید و زنجبیل
بی ریشه و برگ تقبول میشود و قوت نشو و نمای نباتات و قابلیت
زمین بمرتبه کمال است هرچه بکارند و هر نهال که بکشند
خوب میشود و در اطراف کرکان درخت زرد آلو و انار نیز هست
لیکن چون خود رومت و تربیت و پیوند نیافته اثمار آن ژبونت
و محصول عمده آن ولایت برنج و ماش است و عدس بسیار کم
است و گندم و جو نمی کارند و ابریشمی بسیار خوب مثل ابریشم
حینه میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد مشجر
و مخمل و تات بقد که قسمی از پارچه ابریشمی است که خیمه و
قذات از آن سازند و دیگر اثواب ابریشمین خوب می بانند نمک
در آنجا عزیز و کمیابست در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن
تلخ و گزنده است و در اصل آن ولایت نمکی بغایت تلخ از درخت
کیله میسازند در کوهستانی که قوم نالک می باشند عود نفیس
و امر بهم میرسد و هر سال جمعی از آن قوم عود بآشام آورده بلمک
و غله معاوضه میکند و این گروه ضلالت پزده که در آن کوه مسکن

دارند بفرسنگها از مرز زمین آدمیت دور و از حیلۀ صفات و شامائل
انسانی بکلی مہجور انداز پای تاسر عربان زیست می نمایند گ
و گریه و مار و موش و مور و ملخ و امثال آن هرچه ببینند میخورند
در کوهستان نامرور و سدی و لکھو کده نیز عود خوب غرقی پیدا
میشود و در اکثر آن جبال آهوی مشکین هست و مرزمین
ساحل شمالی دریای برمه پتر که اترکول گویند در نهایت
آباد نیست نفل و فومل بسیار در آنجا حاصل میشود و وفور معموری و
کثرت گشت و زرع در آن طرف بیشتر از دکن کول است لیکن چون
جنگل های صعب و اماکن دشوار گذار در دکن کول افزون تر
است حکام آقام باقتضای مصالح ملکی آنجا را محل حکومت
و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش آنجا قرار داده اند
و در اترکول از ساحل دریا تا دامن جبال که مرد سیرامت و
برف دار و صانعت متفاوتست از پانزده گروه کم نیست و از
چهل و پنج زیاده نه سکنه آن کوهستان ها تولما و قوی هیکل و وجیه
و مستوی الحلقه اند و مانند سائر اهل مرد سیر گونه روی شان خرچ
و سفید است و اشجار و اثمار مرد میری در آن کوهستان ها میشود
و در سمت قلعه چمد هره بجانب گواهنی کوهستانیست که آنرا
ولایت درنگ گویند جمیع مردم این کوهها باید دیگر در احوال و
اطوار و گفتار مشابعت دارند و باسامی قبائل و امکنه و مسکن
از هم متمایز اند در اکثر آن جبال مشک و قطاس و بهوت و پوی
و نوعی از اسب کوهی که آنرا کونت و نانگن گویند بهم میرسد و
طایفه و نقره از رنگ شونی آنها پیدا میشود و همچنین در کل ولایت

آغام از شستن ریک دریاها و نهراها طه حاصل میشود یکی از
معمولات آن ولایت همین است گویند که دوازده هزار آشامی و
و برو ایتی بیست هزار بر یک شوئی آنها قیام دارند و مقررچنین
است که بالمقطع هر یک از آن جمع که باین صنعت مشغول اند
در حالی یک توله طلا برجه دهند اهل آشام کردهی بد کیش باطل
آنین اند و دین و ملتبی مشخص ندارند و هر چه مرغوب طبع کی رای
ایشان انتد بفتوی خواهش نفس و میل طبع عمل کرده باختیار
آن میگردانند و هر امر که در نظر اندواک قاصر شان جلوا استحسان
کند بآن اقدام مینمایند از کمال خهویت مقید به هیچ طریقی از
طرق کفر و اسلام و مقتدی به هیچ فریقی از مشاهیر فرق انام نیستند
بر خلاف مائر کفره هند از اکل مطبوخ مسلمانان احتراز نمی کنند
و از تناول هیچ یک از اسیر غیر گوشت آدسی ابا ندارند و میتنه
نیز میخورند و بنابر عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه
که اگر بوی آن از طعامی آید رغبت بآن نمی نمایند شکر و حجاب
عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه زنان راجه آنجا نیز رو از کسبی
نمی پوشند و رخ کشاده و سر برهنه در بیرون تردد می کنند مرد
ایشان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضه ازواج در میان
ایشان متعارف و معمول است و سر زینش و بیروت میتراشند و
هر کس ازین شعار تحلف و وزد او را زجر و ملامت میکنند و زبان
شان با زبان اهل بنگاله اشناقی ندارد قوت و توانایی و جرأت و بیباکی
از هیبت و خلقشان پیدا و خصال جسمی و صفات بهیمی از سیمای
حال شان هویداست تاب ریاضات بدنی و قدرت بر امور شاقه از

اکثر طوائف اسم بیشتر دارند همه سخت کوش و سخت جان و
وجنگجو و کینه ور غدار و مکارند رحم و شفقت و انص و الفت و
صلق نهی و وفا و شرم و عفت و حیا در طینت آن قوم بد نهاد
نموشته اند و تخم اهلیت و ادمیت در مزرع وجود ضلالت آلود
شان نمکشته چون از لباس ابعانیت بکلی عاری اند پوشش درختی
ندارند کرباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادر بی بدوش
میگیرند دستار بر سر بختن و جامه و ازار و کفش پوشیدن در آن
دیار رسم نیست عمارت خشت و سنگ و گل در کل آن ولایت غیر
در وازهایی شهر گرگانو و بعضی از بتخانها نیست غنی و فقیر
مساکن و بیوت خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند
راجه و خواص او بر سکان و رؤسا و اغنیای رعیت بر درلی که از
سکان نازک تراحت سوار میشوند از دواب اسب و شتر و دراز
کوش در آن مر زمین نمی شود مگر از جای دیگر بانجا برند آن حیوان
مردتان بحکم مجانست بدیدن و داشتن دراز کوش میل تمام دارند
و بقیمت اعلی خرید و فروخت می نمایند و از مشاهده شتر
تعجب عظیم می کنند و از اسب بغایت صبرمند چنانچه اگر یک
سوار بر صد آشامی مسلح حمله برد همه ملاح انداخته فرار میدمایند
و اگر گریختن نتواند خویش را به بند میدهند اما اگر یکی از آن
مردودان با ده پداده از قومی دیگر روبرو شود علاوه میداید سنگ قدیم
آن و پشت دو قومند آشامی و کلهانی قوم ثانی بر گروه نخستین در
جمیع امور تقدیم و مزیت دارند مگر در مراسم حرب و سپاهگری
و تمهیت صواب امور که آشامیان معذور در آن مراتب پیش

قدم اند شش هفت هزار آشامی دیو سیرت جلالت شعار با احتیاج
 رزم و پیکار همواره در اطراف نهیمن و خوابگاه راجه بحراست و پاس
 لو قیام دارند و معتمد و فدوی و میر غضب راجه آن فرقه اند
 حربی اهل آن ولایت بندوق و شمشیر و نیزه و تیر و کمان بانس
 است و در قلاع و نواره توپ و ضرب زن و رام جنگی نیز بسیار دارند
 و در انداختن آن بغایت ماهر اند راجها و حکام و پمدهای آن
 ولایت چون رهگرایی نیستی شوند برای آنها دخمه سازند و زنان
 و خواص و خدمه متونی را با برخی اسباب تجمل و حوائج ایام
 زندگانی از فیل و اوانی زرین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی و
 چرانی با روغن بسیار و مشعل داری در دخمه گذارند و این را بمنزل
 توشه آخرت شمرند و سر دخمه بچوبهای قوی با استحکام تمام پیوشند
 چند دخمه کهنه را که مردم لشکریان راه یافته بودند شکافته بودند از
 مجموع آنها موازی نود هزار روپیه از طلا و نقره برآمد از بدائع امور
 که عقل طبیعی مشتریان روزگار از قبول آن مردار زند و جریان عادت
 بر امتناع وقوعش شهادت دهد آنکه جمعی از منصبداران پیش
 خان خانان آمده متفق اللفظ و المعنی نقل کردند که در یکی از
 دخمها که هشتاد سال بران گذشته بود پانصدان طلائی برآمد که پان
 سبز تازه دران بود و العبد علی الروی شهر کرگانون مشتمل است
 بر چهار دروازه که بستک و گل عمارت شده از هر دروازه تا خانه
 راجه سه کوه مسافت است و اطراف شهر را نهیستان احاطه کرده و آل
 بلند عربی بجهت تردد مردم در ایام برسات در مراجر شهر ساخته
 اند و در پیش خانه هر کس باغ و مزرعه است و در حقیقت آن

شهر محوطه ایست مشتمل بر قرین و مزارع خانه راجه بر کنار رود
 دیگهو است که از میان شهر میگردد و در هر یک از طرفین آن رود
 معموره ایست و بازاری مختصر دارد که غیر از بان مروش دیگر
 اصناف محترقه دران نمی نشیند و صیبا آنست که در آن ولایت
 خرید و فروخت اطعمه و اغذیه متعارف نیست سکنه آنجا هر سال
 اقوات یکساله خویش ترتیب داده ذخیره کنند بر اطراف خانه راجه
 آبی بسته اند و بر کنار آن بجای دیوار بانسهای محکم متصل بهم
 بزمین فرو کرده و بر در آل مذکور خندق حفره نموده که همیشه
 پر آبست و در آن محوطه یک کوه و چهارده جریب است در درون
 آن نهیمنهای عالی و مساکن وسیع بعضی از چوب و برخی از گاه
 و علف که آن را چر گویند بجهت راجه ترتیب داده اند و از جمله
 آن اماکن دیوان خانه ایست بطول یکصد و پنجاه ذرع و عرض چهل
 ذرع صحنی بر شصت و شش ستون چوبی و دوازده هزار ستونی قریب
 چهار ذرع است و در اطراف این نهیمن انواع شجرهای چوبی منجبت
 کار نصب کرده از درون و بیرون آنرا بلوچهایی برنجی مصقل که
 چون پرتو آفتاب بران افتد بسان آئینههای درخشان نرین نموده اند
 و بتحقیق پیوسته که سه هزار شجر و دوازده هزار مزدور دو سال
 متواتر دران کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راجه درین ایوان می
 نشسته یا سوار می شده بجای نقاره و نفیر دهل و داند میزدند و داند
 لوحیست مدور متبر از روی و هماد اطاس روئین که در عهد خلایقین
 عجم نواختن آن در حروب و رکضات متعارف بوده همین است
 و راجهای آن ولایت پیوسته بقرت حشر خدم و رفوز جمعیت اتباع

و انصار و سرانجام احباب نضوت و سواد استخبار کلاه گوشه غرور بر
 تارک پندار کج نهاده اند و هرگز سر اطاعت و فرمان برداری
 به هیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کمکار فرو نیاورده باج خراج
 نداده اند در جمیع از مدته دست استیلاي فرماندهان هندوستان
 از دامن تصرف آندیار کوتاه بوده و مفتاح تدبیر هیچ کس از
 اعظم کینگی کشایان کشور گیر طلسم اشکال آن مهم نگشوده در سوابق
 ایام هرگاه لشکری بعزم تسخیر آن مرز و بوم روی توجه بدان موب
 می آورده چون بسرحد آن ولایت میرسیده است آشامیان مقهور
 در مقام مدافعت درآمده بششخون و خدعه و غدر و مد راه آذوقه
 کار برانها تنگ می ساخته اند و اگر بدین طریقه بران گزیده ظفر
 نیامده از مقاومت و مصاصمت عاجز می آمده اند رعایا را کوچانیده
 بکوهستان ها میبرده اند و آتش در غلات زده ولایت را خالی
 میکرده اند و چون لشکر بآن کشور در می آمده است و ایام برشکال
 میرسیده از کمین فرصت برآمده بکینه خواهی و انتقام میبرد اخذند
 و آن فریق را از فقدان آذوقه و قوت کار بهلاکت کشیده در دست
 آن مضادیل اسیر و قتل می گردیده اند و باین عنوان مکرر لشکر
 های گران و افواج بیکران دران گرداب به فریق بحر فنا گشته متفق می
 الزانها بر نیامده در ازمنه ساله و قتی حسین شاه نام یکی از سلاطین
 بنگاله را مزیمت تسخیر آن ولایت پیشهاد همت گشته با لشکری
 جرار از پیاده و سوار و نواره بسیار متوجه آندیار شد و در آغاز کار
 بر آشامیان ضلالت شعار ظفر یافت و با پیاد خویشتن بآن ولایت
 درآمده ولایت غلیخ و استیلا بر امر داشت و راجه آنجا چون تاب

مقاومت نداشت ملوک را خالی کرده بکوهستان رفت حسین شاه
 پسر خود را با اکثر لشکر بضبط آن حدود گذاشته به بنگاله معاودت
 نمود چون برشکال در رسیده به طفیان آنها طرق و مسالک مسدود
 کردند راجه با اعوان و انصار خویش از کوه فرو آمد و آشامیان
 بد گهر آن لشکر را در میان گرفته بچنگ پرداختند و از جمیع جوانب
 راه وصول آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از
 فقدان قوت کار بجان رسیده در دست سفاکیر قتل و اسیر گشتند
 و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که فرمان روی اکثر مواد اعظم
 هندوستان بود نویی يك الملك سوار با سامانی سواران بکشایش آندیار
 فرستاده و مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامی
 فرو برده خبری و اثری از آنها ظاهر نشد و باری دیگر هم بدین
 منوال حیثی بانهقام آن آشامیان بدفعال و تدارک این قضیه نیجهیز
 کرده بدان مهم روان نمود و چون بآنها به بنگاله رسیدند فسخ عزیمت
 نموده این داعیه را موقوف داشت از مردم سرحد هرکس بآن دیار
 قدم گذارد اذن بر گشتن ندارد و همچنین هیچیک از اهل آن
 ولایت را یاری بر آمدن ازان سرزمین نیست ازین جهت کسی را
 اطلاع بر کیفیت حال آن گروه گماهی حاصل نمی شود مردم
 هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادو گر خوانند و در افسونهای
 هندوی و مبطلات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هرگز
 بدان دیار گذار اندک گرفتار طلسم شده راه بیرون شد نمی یابد
 حی دهم بنگاله راجه آنجا ملقب بمرکی راجه است و سرک در لغت
 هندوی آسمان را گویند آن شوریده دماغ مودای پندار را از کمال

ضالالت و جهالت معتقد است که اجداد پدر فرزند او فرمانروای
ملاء اهل بوده اند یکی از آنها وقتی میل هبوط نمود و بنردیان طلا از
آسمان فرود آمده یکچند بنظم مهام آن ناحیه مشغول شد و چون
آن سرزمین دل نشین او گردید همانجا اقامت گزیده دیگر بآسمان
فرست القصه ولایتی بدین مثابه وسیع معمور و کشوری چغین دور
است دشوار عبور که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات
معویات طرق و مسالک و دیگر عوائق و موانع تمخیرش فراتر از
نیروی نگارش و تقریر است و قومی چغین دو صفت سبع حاصل
بندهم اطوار و طایفه همه دبو هیکل صحت گوش بی باک عدا
با عدت و ایهتی تمام و کفوت و جمعیتی فزون از تصور اوهام همه
جا در مقام مدانمت و مقاومت عساکر گیتی کشا آماده جنگ
جویی و کینه خواهی بودند و چندین قلعه حصین محکم اساس
و حصن متین نمک مماس مشحون به مردان کار و سامان حصار داری
و بیکار که کشایش هر یک از آنها بمدتی مدید میسر نمی آمد داشتند و
بیشهای معصب پر خطر و دریا های زخار پنهان در راه بود بمدد
کاری تائید ایزد نصرت بخش نیروزی رسان و سپه داری اقبال
کشورستان خدیو جهان مسخر جنود نیروزی اعتصام و مرکز ریادت
دولت اسلام گشته تارک نخوت و استکبار بصیاری از آشامیان
مقبور که کردن کشان مغرور و بی دیگان از خدا دور اند بصواتر
مراتب مواکب ظفر مائل پایمال اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان
سعادت آئین مضیلت غرور و جهاد اندوخته برکات متونبات آن بر روزگار
مرخند آثار شهنشااه حق پرور شریعت گستر تومیق شعار عاید گردید

و رحمة مردود مطرود که رخ دما عرش آسمانه زخ نبوت بود و عمری
در حاکم و ریاست آن دوم بد فعال کوس نخوت و استقلال نواخته
هرگز تصور این ادبار و نکال نمی نمود بدول اعمال گردن آرمده با
معدودی از عمدها فرزندان و اهل و عیال و برخی از اشیا و اموال
چنانچه گزارش پذیرفت بکوهستان نامرئوب که در ذات آب و هوا
و تنگی عرصه و فضا بدترین اماکن عالم و بی شک یکی از درکات
جهنم است قرار نموده و حائر مرداران و پادشاهش باشا را او بآن روی
آب دهنگ رفته هر جزیره و میعی که مابین دریای برصهار و آب مذکور
است و مشتمل است بر جزایلهای ابدیه و بیشهای صعب اقامت
گزیدند و برخی دیگر بهمنی کوهستانها جای گرفته جویای فرصت
کین شدند نامرئوب سرزمینی است در جانب دکهر کول میان
سه کوه بلند واقع شده و از گرگانو تا آنجا چهار روز راهست از بعض
مکان بد آب و هوای تنگ فضا دلگیر است راجه هر کرا مورد غضب
ساختنی بآنجا فرستادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که پیاده
بصعوبت تمام می رود و یک راهست که سوار میتواند رست ابتدای
این راه تا قریب نیم کوه جنگلی ابدوست و از آن گذشته دره ایست
سفلاخ پر آب و بر طرفین آن دره دو کوه بلند و سر بلند بر گشیده
بالجمله خان سه روز و روزی چند در گرگانو اقامت نموده بنظم و
نسق مهام و تسلیه و استمالت رعایا و گرد آوری اشیا و اموال راجه
پرداخت و مکرر خطبه بنام نامی و القاب سامی خدیو جهان و خلیفه
زمان شهنشااه عالمگیر جهان ستان خواننده وجوه دراهم و دنانیر
بسکه همایون زینت پذیر ساخت در اثنای این حال دو سه روز

ناری شدت تمام باریده بادهای تند وزیده آثار موهم برشکال که دران دیار از سائر ممالک هندوستان پیشتر شروع میشود هویدا گردید چون بالضرورت فصل باران را آنجا بایست گذرانید خان چده سالار در مدد تعین تپانها و حفظ حدود و جوانب و ضبط طریق رحیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام برشکال را آنجا بگذرانند و چون ماحلت میدان سپهر از سیاهی لشکر - حساب منجلی گشته تیر باران ابر و برق انروزی هوا فرو نشیند و آبها و دریاها از جوش و طغیان باز ایستد عساکر گردون متأثر بآهتزاز آمده در قلع و استیصال راجه و ابتاعش کوشش نمایند و مرصه آن بر و بوم از خس و خار وجود ضلالت آمود آن مردود و بپرانند و باین صوابدید خود با اکثر جنود منصور در موضع منبراهو که بمسافت سه و نیم کروزه پیشتر از کرگانو در دامن کوهی ما بین مشرق و جنوب واقع است و بوضع فضا و رفعت و زمین صلاحیت تمکن مویکب ظفر قرین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی دازوغه توپخانه را با راجه امر سنده و جمعی از تاپیان امرار برخی از بندوچیان پباده بمحافظت کرگانو و گردآوری آلات و ادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را بجهت تسلیم و استمالت رعایا و پرداخت مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان بیوتات را برای ضبط اموال راجه در کرگانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی از آلات توپخانه آنچه درکار باشد نگاهداشته تنده را بجهانگیر نگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظه عرض اموال و اجناس نموده از آن جمله آنچه تلخواه مواجب سپاه توان نمود در وجه علوفه آنها تن نماید و بقیه را با ادوات توپخانه

بجهانگیر نگر فرستد و میانه خان را با تاپیان او و طائفه ارشدان دیگر امرای موضع ساپانی که در دامن کوه جنوبی کرگانو واقع است و یکی از سرداران عمده راجه با بسیاری از مخدولان آنجا پای جرأت فشرده سرمایه نقله جوئی و شورش انگیزی بودند و مزاحمت بحال ساکن آن سرزمین میسر نمایند معین ساخت که آنجا رفته به تبلیه تهره منشان و حراست سنده و رعایا پردازد و غازی نام افغانی از نوکران خود با برخی از سوار و پیاده در موضع دیو پانی که ما بین کرگانو و ساپانی واقع است بخبرداری گماشت و جلال ملازم خویش بضبط و محاربت کنار آب دهنک مقرر کرده موجی با او همراه نمود و بیستم شعبان با مواکب گیهانستان از کرگانو نفست نموده موضع منبراهو مخیم صادق نزول ساخت و بقصد گذراندن ایام بارش آنجا بساط اقامت انداخت و باشاره آنخان - چده سالار موجی از عساکر گردون شکوه هشت کروزه پیشتر از آن مکان رفته تپانه نمودند و مکرر آنها را با مخدولان نابکار که در لیل و نهار انتهاز فرصت نموده از سر جسارت باهره امروز کین و بیکار میگذشتند محاربات عظیم اتفاق افتاد و آویزشهای متراک روی داد و در هر کت غلبه و نصرت و اولیای دولت را بود و مقاهیر آشامی همواره جمعی بکشتن داده خاکسار فرا میشدند و همچنین گروهی از کفار تیره روزگار که آن روی آب دهنک در بیشها و جنگل های آن ناحیه چون مور و مار انتشار داشتند هنگام فرصت و قابو بتکرار شبخونها بر عساکر جلال آورده هر بار جمعی از آن مخاذیل بد فرجام عرضه تیغ قهر و انتقام غازیان فیروزی اعتمام شده مغلوب و مغکوب میگرددیدند

و چون بنظر و شبخون کاری نساختند چند نوبت هجوم و جمعیت تمام در روز مجاهدان جاریه فیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان سعادت آئین مظفر و غالب و اعدای بی دین منهزم و خائب میگشتند و چون مکرر این صورت روی نموده نقش جلالت و دلاوری جلال مذکور در دلای صخاقلان مقهور که دران سمت بیشتر از دیگر امکانه فراهم بودند قرار گرفته سطوت آن سپاه کینه خواه و عب امترا و زهره ربای متمردان تها اندیش شد و روی همت از عرصه مقابل و مسدود در آمده روزی دهمی در شدند و توقف میانه خان در موضع حلیانی باعث امنیت آن حدود گشته غبار امداد آشامیان بد نهال فرو نشست و میر مرتضی با همراهان خویش در گرگانو مضبوط و مهارت آنجا کما یغنی قیام ورزیده همواره بآئین حزم و احتیاط با جمعی که داشت معتمد و مسلح پاس میداشت و از غدر و مکر اعدای هر حذر و با خبر میزیست بالجمله کل مواضع دکن کول بنحمت تصرف و تسلط اولیای دولت قاهره در آمد اکثر سکنه و رعایا بافتخار صیت یافت و محذوف شهشاه جهان سریر خط اطاعت و انقیاد نهاده بمساکر و اساکر خویش قرار گرفتند و سکن زمین اوتر کول نیز در مدد ایلی و فرمان پذیری در آمدند و چون کیفیت این نتج نامدار و خصوصیات مواضع این یورش نصرت آثار درین ایام سعادت انوار که مقتضای سال چهارم از جلوس همایون بود از عرضه داشم خان خانان حقه مایر بمصامع جاه و جلال که همواره شاهراه بشائر اقبال باد رحیده مسرت و برای خواطر اولیای دولت گردید عواطف پادشاهانه محمد امین

خان خلف آن نوین معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود مطای خلعت خاص عز اختصاص بخشید و فرمان مرحمت عنوان مینی بر جلالت فراهم پادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان خانان پیرایه لغاف یافته با خلعت خاصه به جهت او مرسل گردید و دیگر عنایات جلایه و مکارم مذیل که در مقام خود سمت ذکر خواهد یافت در باره او بظهور رسید اکنون کنگ حقائق نگار بتحریر وقائع حضور پرنور پرداخته باقی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آنرا در مقام خود گزارش خواهد نمود •

جشن جلوس جهان افروز و آغاز سال پنجم از سنین دولت فیروز والای عالم کبری مطابق سنه هزار و هشتاد و دو هجری

درین پنجشنبه هنگام میمنت فرجام که از فیض جهان پدروانی و فرمان روائی گبهان خدیو حق پرست بزدان بیره دین دولت بهم امیوش داشت و ملک و ملت بیکدیگر نوازش می نمود قدوم فرخنده ماه میام برکت بخش ایام شده شرف الدوزان دولت اسلام را هنگامه آرای اسجمن سعادت و چراغ امروز شیستان عبادت گشت دگر باز نور طاعت و فیض متابعت دین مبین مؤمن صفای پاک دین را چهره بدیمای صلاح افروخت و نفوس هوا پرستان طلیعت پرور را اجر تکلیف الهی نظر از مناهی و ملاهی بر دوخت برکت ماه مبارک رمضان جهانبیان را بر مانند توفیق صلی عام در داد و وظائف طاعات و شرائف عبادات معهود آن شهر

کرامت بهر ابواب صفات و کمالات بر روی زمانیان کشاد و شب
پنجشنبه صلح مرور دین شرف رویت آن ماه سعادت هر توری نمود
و مال چهارم از حنین سلطنت میمنت قرین طرازداد اوردگ
جهانبانی فرازنده لوای کشور حقانی بهزادان فرخی و کسرازی
پیرایه اختتام یافته پنجم حال خلعت و حریر آرائی بمبارکی آغاز شده
نوید حسن انجام رسانید پیشکاران پیشگاه دولت و کار گزاران بارگاه
حشمت را فرمان شد که ترتیب اسباب و تمهید قوانین و آداب این
چشم سعید تا رسیدن عید نموده بآئین مهیود با فراختر امیک
دعادل در پیش بلند ابوان چهل متون خاص و عام و نصب کردن
تخت مرصع نگار در وسط آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و
مقدمات این بزم همایون پردازند و احباب چراغان و آتشبازی
ببز بطریق هر حال آماده و مهیا سازند و پیرایش و آیین حجرهای
اطراف خاص و عام بدستور پیشین بعهده وکلای بادشاه زادهای
عالی مقدار و امرای نامدار قرار یافت هشتم رمضان المبارک سی
هزار روزه بواسطت صدر الصدور درمرقه اتقایی و صالحین و فقرا و
حقایقین اتفاق شده برکات دینی اجابت اثر آن گروه ضمیمه
اسباب خلود و بقای این دولت آسمانی شگوه گردید و درین تاریخ
لا نوشته وقایع نگاران دار السلطنة ظهور معروض محفل لامع النور
گردید که خواجه احمد ایلچی عبد المیز خان والی بخارا که چنانچه
گزارش پذیرفت درین نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه
کونت قدیمش عود نموده رخت لباس از سر منزل هستی بر
گرفت باز دهم در دیو - یهودیه از وطن رسیده جبهه سالی آستان

خلعت شد و یک زنجیر نیل و دو مراسب برسم پیشکش گزانیده
بمطای خلعت قامت ماهات فراخت و شب شنبه بیست و نهم
اردی بهشت هلال فرخنده شوال بسان ماه رویا زیبا چهره مسرت
سیما از منظر قصر زر اندود افق بمنظران بزم عشرت و حرور نموده
هنگامه آرای طرب و شور شد و نوادی آن که عید خجسته فطر بود لوای
کوس محروانی و صدای شادیانه عیدی از بارگاه حشمت و جاه
برده کهای گوش املاک گشته انجمن عشرت و انبساط آراسته شد
آمیزش فیض عید اهل اسلام با نشاط جشی جلوس شهنشاه خورشید
فر فریدون غلام زمانه را بامتزاج برکات دین و دولت و ابتهاج مزاج
ملک و ملت بهارت بخشید و اختلاط این دو عیش دل انروز رقم
نسخ بر جریده ذکر جمشید و نام نوروز کشید بخت و سعادت اقبال
و کسرازی برود این دو عید یک دیگر را تهنیت گفته مصاحبه
الفت کردند و روشنان حمای و مقدسان علوی نظاره زیب و
زینت این محفل خسروی را برسم تماشاخانه بر امر از بام چهر
برون هجوم آوردند لونیان بلند مکان و امرای عالیشان و حائر
بندهای آستان کیوان نشان همه سرزمین و زرین لباس در کریاس
دوات اساس و تمیله فلک محاسن بجهت ادای مراسم مبارک باد
مراهم آمدند و چون خورشید عالم گیر اوج خلعت بانوار طلعت
جهان پیرا فروغ بخش بارگاه سلطنت شد وظائف کورنش و تسلیحات
تهنیت در موقف عبودیت ایجا آورده از زبان حال باین ترانه ثنا
خوان بزم اقبال گردیدند •
• نظم •
شاهان را بجهت کذب • روز عدد تو آرایش امید کنیم

تا هشر چنان باد که از بخت سعید • بینیم روی تو و عید گزیم
و حضرت شاهنشاهی بملکت معبود عزم توجه بمصلی نموده بر
نیل ملک هیکل همایون منطری که تخت زرین بر کوه پشت آن
نصب نموده بودند با جهانی فرو شکوه و حشمت و عظمت سوار
شدند و بتوزوک و آئینی که معمول این دولت گردون شوکت و
مخصوص این سلطنت میسر بسطت است فیض افزای سعادت
عیدگاه گشته نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معارفت قرین
سعادت در ایوان خاص و عام که بآیین ابهت و احشام رویش
چرخ برین و رشک افزای نگار خانه چین شده بود بر سریر مرصع
نگار جلوس فرمودند و غمام بفل و انعام باد شاهي چون سحاب
فیض و رحمت الهی بر گشت زار امید جهانیان قطره بار گشته
نهال آمال بسیاری از شرف اندوزان آن محفل فردوس مثال دران
بهارستان مکرمیت و انضال شگونه مراد گزینت از انجمله رخشدند
اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ابهت بادشاهزاده
عالی تبار بلند مقدار محمد معظم بمطای خلعت خاص و سرپیچ
مرصع و خنجر مرصع باعلاقه مروارید و دهکده کی و اورمی و دیوچی
مرصع و سمرق مروارید مشمون عواطف جلیده گشتند و فروغ نامیده
بخت مندی انصرتارک سر یاندی بادشاهزاده کلم کار بخت بیدار
محمد اعظم بمکرمیت یک قبضه خنجر مرصع باعلاقه مروارید و نوگل
حدیقه دولت تازه نهال جویبار سلطنت بادشاه زاده ارجمند والاگیر
محمد اکبر بمرحمت جلیقه مرصع عز اخلاص یافتند و چون
مراحم بیکران گیتی خدیو بنده پرور سهریان اقتضای آن می نمود

که خان خانان سپه سالار را بجلای مساعی جمیله که از در تسخیر
ولایت آشام و کوچ بهار بظهور رسیده بود مورد موهبتی سترگ
سازند و منصبت آنخان ازادت نشان بمرتبه هفت هزاری هفت
هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه که از پایهای والای
مدهای درگاه معالی است رسیده بود عاطفت شهشاهانه او را
بازمام محالی که یک کرور دام جمع آن بود زیاده بر انتفاع مقرر
و عطای توأم طوغ که درین دولت ابد طرز اعظم نوینان و سپداران
رنج مرتبت را بآن شرف امتیاز می بخشند نواخته رایت عزتش
بارج کمرانی و مبهات افراخت و بمذاپت خلعت خاص اختصاص
بخشیدند و راجه جیسنگه و محمد آمین خان میر بخشی و مرتضی
خان و اعتقاد خان و دانش مند خان و فاضل خان و بسیاری از
مدهای بارگاه خلعت بمرحمت خلع فاخره کسوت افتخار پوشیدند
و امیر الامرایی صوبه دار دکن و رانا راج منگه و مهاراجه جسونت
منگه و جمفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم مهام مستقر
الخلافة اکبر آباد و امیر خان که ایالت صوبه کابل بار مفوض بود
و دیگر امرایی اطراف و حکام صوبها بمعدایت ارسال خلعت مطرح انوار
نوازش گردیدند و ظاهر خان و قباد خان و حسنعلی خان هریک بمطای
یکرام اسب عراقی با ساز طلا و حسن خان بمذاپت و مراسم عراقی
بماز طلا مشمول مکارم خسروانی شدند و الله وردیخان بمطای خلعت
و خنجر باعلاقه مروارید و سه سر اسب یکی با ساز طلا سربلند گشته
بگور کبیر که نمجدازی آن بار متعلق بود مرخص شد و سه پسرش
بمرحمت اسب موهی گردیدند و فدائیخان باضافه پانصدی بمصوب

سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و میرخان باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه الله یار خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و یوسف خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و روح الله خان برادر امیر خان بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و سیف الدین مغوی بمنصب هزار و شش صد سوار و دارابخان بمنصب هزار و پانصد سوار و ناظرخان خواجه سرا بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار سرانرا گشتند و برم دیو و سیسودی که درین ایام از وطن باسلام شده و بپراحترام رسیده بود بمرحمت خلعت خنجر مرصع با علاقه مروارید و دهکده کی مرصع و اسب با ساز طلا تارک تفاخر بر افراخت و علی قلیخان که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود مورد فضل و بخایش گشته بمنصب هزار و پانصد سوار نوازش یافت و منصب رای مگردند فوجدار بریلی باضافه پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار و منصب بختیارخان زمیندار را از اصل و اضافه هزار و چهار صد سوار مقرر شد و رشید خوشفرویس که در زمان اطاق حضرت اختیارگوشه نشینی کرده تا این هنگام در کنج انزوا بیوظائف دعا گویش دولت ناهله قیام داشت بمنصب نهصدی هشتاد سوار کامیاب عنایت شد و بخدمت دیوانی سرکار برده آزادی هونج حشمت زینت افزای مشکوی ابهت زنده مخدرات زمان ملکه جهان بیگم صاحب که سابق نیز یکچند بآن سرانند بود

خلعت مرافرازی پوشیده بمستقر الخلافة اکبر آباد مرخص گردید و میرعماد خودش خلیفه سلطان بخدمت داروغگی روزیه داران که سابق بشیخ میر مرحوم متعلق بود منصوب گشته خلعت یافت و فتحار ولد ناظرخان بخطاب مفاخر خانی و میدنی ملکه فرستاده رانا راجه ملکه بعنایت خلعت و اسب و ماده فیل مباهی گشته رخصت انصراف یافت و مید بهار که قبل ازین مخاطب بشجاعت خان شده بود چون اراده گوشه نشینی داشت بسالنامه ده هزار روپیه بهره انداز وظائف مکرمت گردید و رضویخان بخاری بانعام پنجهزار روپیه و عزیز الدین برادر زاده جعفرخان که کد خدا میشد بمرحمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میراحمد ولد صفی خان بعطای جیفه مرصع و ماده فیل و مظفر بیگ وزیر کرمان که تازه از دیار ایران رحیده بدولت بلنگی آسمان فلک نشان فائز گردیده بود بمرحمت خلعت و انعام پنجهزار روپیه و میر ابراهیم مازندرانی که او نیز تازه ازان دیار بعثت سپهر مدار رسیده بود بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه و عبد الله ولد خدمت طالبخان بانعام یک هزار روپیه و سعید خوشفرویس و میریحیی طالقانی و خواجه اگر که از ملکه معظمه زاده الله شرما و قدرا بر گشته بود هر یک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافتند و درین روز جهان افروز از جانب ملکه ملکی صفات تقدس نقاب طراز طیلان عفت و احتیاج بیگم صاحب برخی از زواهر جواهر و نغائص مرصع آلات که بمرم تهنیت این نژاد کامرانی و انجمن شادمانی از مستقر الخلافة اکبر آباد ارسال داشته بودند بنظر اکبر اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و

پادشاهزدهای ارجمند کسکار اقامت رسم پیشکش و نثار نموده بوسی
از بقائیس و نوادر روزگار گذرانیدند و پیشکشهای شائسته از نویدگان
رمیع قدر و امرای نامدار بحمل عرض رسید و درین تاریخ پادشاه
خان صوبه دار ملتان که بموجب فرمان طلب از آمدن در دست
زمان و در ارگاه حاکم در آنجا خدمت و اقامت نمود
مراد و چون در روز خجسته بهزاران میمنت و سعادت و شادی
گشته شب در رسید و محفل خاص غمناکانه بانوار حضور شاه
خورشید جاد مانند بزم ملک بفرخ شمع ماه نوران شد چراغان
کشتیا که باهتمام امرای عظام و منصوبان پادشاهزادهای عالیقدر
والا مقام در کمال خوبی و نظر فریبی سرشار افتاد بود و امرای
انجمن عیش و خوشدلی گردید و شب دیگر تفریح و سرگرمی
نشاط پیدا منشی شد و چراغانی که از شمع بر روی زمین کنار دریا
چون مرتب شده بود نیز طبع مقدس را مسرت افزود تا سه روز این
جشن گیتی فرور عشرت آرای محفل اقبال بود.

گفتار در الحراف مزاج مقدس پایه افرازی اورنگ خلافت روزی چند از منہج صحت و استقامت

درین ایام سعادت انجام که مزاج زمانه از میامن عدل و راست
خدیو داد گر معدلت پرور پیروای اعتدال داشت و اسباب انتظام دین
و دولت و موجبات شگفتگی خواطر اولیای سلطنت سمت کمال
پذیرفته بود چشم زخم تفرقه و تشویشی بهنگام جمعیت دلپاسیده
منہج عارضه ذات همایون روزی چند بندهای ارادت کیش عقیدت

پیوند را ملت تشدید و میامن عنایت بی غایت ایزدی عاقبت
بمیانیت گرانید تبیین این مقال آنکه چون در ایام ماه
مبارک رمضان که هوا بنهایت گرم و طول ساعات نهار عاثره
آن بود حضرت خلیفه الرحمانی باقتضای تأییدات آسمانی
و توفیقات یزدانی اکثر اوقات روز بوظائف طاعات و شرائف عبادات
و تلاوت و کتابت و حفظ کلام مجید ربانی اشتغال می نمودند
و از آن گذشته بلوازم نصف پروری و معدلت گسری و پژوهش
حال مظلومان و داد دهی - تم رسیدگان که مهین عبادت برگزیدگان
درگاه صمدیت است مشغول بوده بمرام استراحت نمی پرداختند
و شامگاه که افطار میفرمودند عبادت معبود مسجد غمناکانه را بر
آمد حضور ساخته تا مدتی از شب یادای فرائض و عین و نوافل
که محنت تراویح از انجمله بود میگذرانیدند و مع هذا بقصد ریاضت
بدن و تلطیف سر و تصفیه روح بآئین تقدس منشان و ابرار و خدمت
معالیین و احرار از اشراف لذیذ و اطعمه شهیه که سرمایة قوت پیکر
جسمانی و پیرایة قوام هیكل مدصریعت احتراز نموده قریب بدیاس
شب غذای قلیلی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میکردند
و اکثر شب در نزهت گاه قدس مسجد بمیاد و آگاهی و ابتغای
مرضات الهی گذرانیدند اگر احمق میفمودند و دمی می آسودند
هموز بستر استراحت از پهنوی مبارک گرسی پذیرفته بودند که بشهرت
بخت بیدار و دل هشیار بقیظ و انقیاد میگزایدند و دگر باره از
چشمه سار تودیق تجدید وضو نموده تا ظهور انوار فجر بمرام
طاعت و حق پرستی قیام می ورزیدند چنانچه مرتاخر آن ماه

فروخته باین عنوان گذرانیده از قلم غذا و التزام سهرو اتمام
 عبادات شانه عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رسید لجرم پس
 از الصرام ایام میام و وقوع جشن مبارک بنا بر تقدیم این احباب و
 عمل آثار گرانی در بدن همایون و مقدمه الجراحی در مزاج و حاج ظاهر
 شد لیکن از آنجا که کمال حوصله و قار و نهایت تحمل و ثبات ذات
 قدسی برکات آنحضرت امت بقوت نفس از جمله و علوهست بلند
 خود را مغلوب آن عارضه نگردانیدند و تا حیوم عید که ایام جشن مسعود
 بود هر روز بر سر معبود در دست در محفل رانی خاص و انجمن
 خاص غسیخانه سرور آرای اقبال و کامرانی گشته هنگام نشاط و
 ظرب را فرسوده نساختند چون روز میوم آن موی المزاج از دیار
 پذیرفته تغیی بر پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگام
 بار غسیخانه بود از حرمکده قدس بیرون آمده لحظه بر پای ایستادند
 و بندهای آستان خلعت که بآئین ملور دران بارگاه عزوجل
 فراهم آمده بودند کوزلش نموده بخشیان عظام اهل چوکی را
 تسلیم نور فرمودند و پس از آن در درود بارگاه حشمت و جاه
 بخشیده امر معلی به برداشتن احباب جشن و آیین ماهر شد و روز
 دیگر که حرارت تب اشکداد یافته بود و آخر روز حکیم محمد امین
 و حکیم محمد مهدی که سرآمد مذاقت ملشان بارگاه سلطنت اند
 آن حضرت را نصیحت کرده بمعالجه و مداوا پرداختند و آن شب
 کمال گرانی در پیکر گرامت پرور بهم رسید از استقبالی گرمی
 تب بسان آفتاب در تاب بودند و گاه مدهوشی روی میداد و ازین
 جهت که بقصد خون بسیار کشیده شده بود ضعیفی عظیم نیز علاوه

آن گردید در آن شب از شدت آن عارضه رنگ از چهره دوات پریده
 بود و نیرو از بازوی انبیا رسید مزاج عافیت تغیر دامت و طبع
 گرمی معدر سلطنت بر خویش میلزید و محکمیت از گزند فتنه
 میترسید پرده آرایان مشکوی عزت و پرستاران بارگاه عظمت پروانه
 راز بر گرد آن شمع انجمن خلعت و جهانداري جمع آمده تا صبح
 بر آتش بیدار می بودند و روز دیگر نیز اثر خفگی در تب پدید
 نیامد و نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک و ملت بهم بر آید
 و امن و عافیت بهوش گراید از آنجا که ذات مقدس آن برگزیده
 فواجال در هر حال بهرامند ثبات و استقلال امت و اصابت رایی
 و دانش ملک آرای آن حضرت در حالت مقام و صحت بر یک
 وتبره و مثال درین حالت نظر و انت گمتر بر صلاح امر جهان و
 جهانیان انگذده با وجود کمال تغیر حال و اشتداد آزار بجهت حفظ
 سلسله امن و آمان قصد بیرون آمدن نمودند و قوت نفس موید
 را قائم مقام توانایی در حاضره و بیابانی معصای تائید ربانی قامت
 انبیا افراتنه هنگام تسلیم نور که بند های عتبه خلعت در صحت
 غسیخانه جمع آمده بودند بهمان طرز و آئین که در ایام کمال صحت
 و قوت آزان حضرت معبود بود از آرامگاه خاص بیرون فرامیده
 بتسلیم نور اشاره فرمودند و خلایق را که منتظر طلوع آفتاب سلطنت
 بودند از فرخ انوار جمال مهر آثار پرتو سعادت بخشیده خاطر نگران
 بقبضت مبدان اخلاص کیش را که رهین هزار گونه تفرقه و تشویش
 بود آرام بخش گردیدند و لحظه بقوت روحانی و نیروی همت
 عظمت و جهانبایی بر پای ایستاده بخلوت گاه دولت باز گشتند

زهی ذات قدسی نهک و نفس قانید هرورد که بشدت آگم جسمانی
و عوارض عنصری که شیردان روزگار و بزرگ همتان عالی وقار را
عنان تحمل گسلد و سر رشته تماسک از کف رباید مغلوب نگردد
دران حالت طبع آشوب و شورش مرد اگن بهره مند جوهر ثبات و
استقامت باشد و اقتضای خرد والا و دانش ارجمندش بر مقتضیات
جسم و قوی و آثار طبع و مزاج غالب و قاهر اند نگارند این صیغه
معالی و مفاخر آن روز در ملک بندها حاضر بود دران والا بارگاه
دولت بار و سعادت کورنش. آن مایه رحمت اشرافدار یافته بدید
تفرص میان میدید که در صدور این حرکت مصلحت پندرا و ظهور
این جلوه عالم آرا که سرمایه النظام حال زمان و موجب امن و
آرامش زمانیان گردید آنحضرت را جز قوت نفس موبد محمدی
دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه حضار انکیا و هوامندان از
مشاهده این نیروی همت خمرویی در شگفت مانده از مرانصاف
ادعای نمودند که در چنین شگرف حالتی این مایه ثبات و حکون
در شخص اقدس و ذات همایون مسلم است امید که ایزد بیهمال
بنویسد نهان دروغند عمر و عدل این مهمن پادشاه ملک و ملت
و بهین قهرمان دین و دولت را که سرمایه رونق بهارستان ایجاد
است از نسائم ناملائم نشاءکون و فساد میانیت نموده بزل چشمه
سار بقا سر سبز و شاداب دارد یا جمله روز دیگر نیز حضرت
شاهنشاهی بظاہر رعایت مصالح منگی بهین دستور هنگام تعلیم
نور درون آمده از انوار دیدار مدارک برتو حیات بر علمدن گذردند
و مردای آن به بندهای آستان خلافت از دولت کورنش محروم

مانده هفتم شوال که روز جمعه بود فرزند اخگر برج حشمت و
وجال بادشاهزاد ارجمند فرخنده خصال محمد معظم را بتدابیت
خوبش حکم فرمودند که بتأین مقرر بمسجد جامع رفته نماز گذارند
و اواخر روز راجه جیسلنگه و محمد آمین خان میر بخشی و دامن
خان میر سامان و راجه رکبفانه نظم امور دیوانی بآرامگاه خاص
طلب فرموده دولت کورنش دادند تا چند روز دیگر هنگام تسلیم
نور غرب قدم به بیرون می بخشیدند و لکن ایستاده جمال
جهان افروز بخلائق می نمودند و گاه دمی بر فرار کرسی قرار
می گرفتند و درین ایام تقرب خان را که چندی پیش ازین
ورد عتاب خسروانه گشته از نظر التفات ابداده بود مورد فضل
و بخشایش و مشمول کرم و نوازش ساخته رخصت کورنش
دادند و روز سیزدهم که وقت صعود جلوه سعادت به بیرون نمودند
بر تخت سنگ مرمری که در پیش ایوان خوابگاه مبارک است
جلوس فرمودند و جمیع بار یافتگان انجمن غسلسان دولت
اندوز کورنش شده بتأین مقرر بر رونق تفاوت پایه و منزلت در مقام
خدمت و عبودیت ایستادند و چون شام در رسید نماز مغرب
بجامعت گذارده بعد از ادای نماز بخلوتگاه انس خرامیدند و روز
دیگر که جمعه بود باوجود نهایت ضعف و بقیه کونیت بدستور ایام
صحت هنگام نماز بر تخت روزان نهشته ترین سعادت و توفیق
بمسجد جامع تجسم فرمودند تا عامه خلائق از مشاهده جمال عالم
آرای آنحضرت بنمای گرانیده از تفرق خاطر رهائی یابند و جمعه
دیگر نیز برین وتیره عمل نموده جهان و جهانیان را امن و آرام

افزودند و در عرض این ایام بذایر ضعف و نقایص گاه از منظر
درمن آفتاب طلعت همایون طلوع می نمود و برخی اوقات هنگام
تسلیم توریز آمده بندها را اطمینان می بخشیدند و گاه بجهت
ادای نماز بمسجد مبارک غسلخانه حرامش اقبال میفرمودند
و درین وقت بعضی از عمدها و خواص و محرمان هریم قریب و
اختصاص دولت کورنش می اندوختند و در هفته دیگر بقبر بعضی
امهات نکس در آزار آن حضرت روی داد چنانچه سه روز متوالی از
آرامگاه خاص بیرون نیامدند و بعد جمعه پرتو حضور بمسجد
لیفگندند چون طبیعت نهایت ضعف پذیرفته بود و این نکس
روی نمود بعضی موارد دیگر علاوه کونست اصلی که سوبی المزاجی
حاد بود گشته مدت این آزار باصناد کشید لیکن بمیان فضل
و موهبت ایزدی بصحت و عایت انجامیده خاتمت آن احوال
پراحوال که جان قدسیان از بیم گزندش خسته و فرزند بود بخیر و سلامت
قرین گشت .

اعتدال مزاج خدبو هفت کشور و شهنشاه بحر و بر خلیفه دین برور

در معالجه و مداوای این عارضه از حکیم محمد امین و حکیم
محمد مهدی که باتفاق متصدی علاج بودند بالایی الهام غیبی
و توفیق شفا بخش حقیقی خدمتهای ذوالان و تدبیرات شایسته
ظهور بموهبت و مسامح جمیله بوقوع آمد و مراتب خیرات و مبرات
و نفوذ و صدقات که از مجربات معالجات روحانیت چندان بگردد

که وهم احتیاج و بینوائی از جهان بر افتاد مجله حضرت شهنشاهی
در خلال این ایام خیر انجام باوجود کمال ضعف و بقیه آزار سرشته
ملاح اندیشی ملک و ملت و رعایت تدبیر دین و دولت از کف
همت فرو نگذاشته گاه اوائل روز از مطلع درمن خورشید مان چهره
معادت می نمودند و گاه وقت تسلیم تور لکمه جلوه اقبال به بیرون می
فرمودند و مطالب و مقدمات ملکی اکثر بوحاطت عرائض و نوشتجات
بعرض میرمید و جواب با صواب بخط قدسی نمط تحریر می یافت
و گاهی بعضی متصدیان عمده در آرامگاه خاص دولت یار یافته ضروریات
امور معروض میداشتند و باحکام مملکت پیرا ارشاد می یافتند
و درین اوقات نخل سرتراژ گلشن اقبال گوهر ارجمند محیط جلال
بادشاهزاده ارجمند فرخ خصال محمد معظم بمرحمت خلعت
بازانی شرف اختصاص یافتند و صف شکفتان و راجه رگه خاتمه
و صفی خان و اخلاص خان و الله یار خان و افتخار خان و حسن
علی خان و جمعی دیگر از امرا که در جشن مبارک خلعت نیافته
بودند کسوت مباحات پوشیدند و دو حراسه عربی پیشکش امیر
الامرا با ساز مرصع و میثاکار و پنج زنجیر نایل پیشکش خان دروان
مرتب دار اقبیه و یازده حراسه عربی و پنج غلام کرجی پیشکش
مصطفی خان ناظم مهمات بنظر صورت از نظر انور گذشت و بعرض
اشرف رحید که قابلمخان منشی که مدتی برهم گوشه نشینی در لهور
بصر میبرد و درین هنگام بموجب طلب بحضور هر نور آمده بود و
کمکار خان که در ملک کومکبان اقبیه انتظام داشت و مالوجی
دکهنی که چندی قبل ازین گوشه نهی شده بود باجل طبیعی

روزگار حیات شان بهر آمد و چون بمسامع همایون رسید که درخواهی برگزیده گول که در دیول حسن علی خان بود جمعی مفسدان واقعه طلب از کوفه اندیشی و ثمره کبشی غبار شورش انگیزه سرافساده برداشته اند خان مذکور با پانصد بر قنداز و ملتفت خان میر بخشی احدیان پا چهار صد احدی بمجهت تلبیه و تادیب آن عصیان مندان ثمره آئین تعیین یافته مرخص گشتند که گروه آن شقاوت هزوه و بسزای کردار خویش رسانند هفدهم ذی قعدة که بمیان لطف و عنایت ایزدی مزاج و حاج بصمت و اعتدال گرائید بجز بقیه ضعف و نقاحت اثری از عوارض پیشتر قدمی نمانده بود حضرت شاهنشاهی بفرقه دوم اشرف فیض بخش حمام گشته غسل عافیت نمودند و غبار ملالت از دلهای عالمیان شسته شد و نوزدهم قرین فرخی و بهروزی در بارگاه بدر احترام خاص و عام انجمن آرای اقبال گشته جمیع بندها را دولت کورنش دادند چون سیزدهم تیره ماه که عید گلانی بود در ایام عارضه ذات همایون واقع شده مراسم آن بفعل نیامده بود درین روز فرخنده باشا والا پادشاهزادهای عالی قدر و امرای رفیع مقدار بآئین مقرر صراحیهای مرصع میفکار گذرانیده بشکوه صحت و عافیت ذات مقدس خدیو روزگار رسم نثار بجای آوردند و بیست و ششم مهابت خان که از صوبه دارق کابل معزول شده بود بآستان فیض مکان رسیده شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و بیست و نهم چون پرده آرای هودج عزت مروج بخش تنق حشمت ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب روشن زای بیگم

پشاد بی رفع عارضه ذات عظیم المثال در هر مکه قدس و مشکوی اقبال فرخنده جشنی ترتیب داده بودند بامر همایون جمیع امرای و عمدت های بارگاه خلافت برای تقدیم مراسم تهنیت بسده علیه حرماک دولت رفته تسلیم مبارکباد بجای آوردند و از سرکار آن ملکه ملکی سیر قدسی اطوار تا قریب پنجاه کس از عمدها بخلاف ناخبره مباهلی گردیدند هفتم ذی الحجه که عید مبارک اصفی بود بارگاه سلطنت و دولت سرای خلعت با سباب تجمل و احتشام زیب و آرایش یافته صدای شاد بانه عیدی و خروش کوس خسروی جهانیان را صلی مشرت و شادمانی در داد پادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و فوئیدان رفیع مرتبت و امرای نامدار و سائر بندهای درگاه جهان مدار در جناب والا آستان معلی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک عزت پر امراختند و حضرت شاهنشاهی بشیعه معهود عزم توجه بمصلی فرموده یا فر آسمانی و کوکبه عظمت و جهان بینی بر نیل بدیع منظر آسمان پیکری که تحت زرین بران زده بودند سوار گشته بتین مقرر پرتو زود بساحت عید گاه ایگندند و نماز عید گزارده پس از معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند و در ذهاب و ایاب آن خدیو مالک رقاب از زر و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن امید گرانبار نقد مقصود شد کائن خلایق و عموم سکنه دار الخلافة از صغیر و کبیر و غنی و فقیر که یکچند از حرمان دیدار مهر اموار رنج ناکمی کشیده بودند خورشید جمال عالم آرای آن حضرت را در ادج کمال با فروغ عافیت و اقبال بکام خویش دیده از فیض دو عید و حصول دو امید بهره در گردیدند •

جشن وزن فرخنده قمری سال چهل و ششم

درین اوقات میمنت قرین که جهان از میامن صحت و عافیت خدیو زمان و زمین پاسبان دولت و دین مسرت اندوز و نشاط آگین بود موسم وزن خجسته قمری در رسیده جهانیان را عشرت و قمری افزوده روز چهارشنبه شانزدهم ذی الحجه مطابق یازدهم امرداد که دگر باره بارگاه شصت و جهانپانی از آذین طرب و شادمانی چهره بآراستگی افروخته بود در محفل فردوس مثال غمسخانه زمی نشاط افزا و جشنی عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضای یکپاس و پنج گهری از روز مذکور وزن مسعود با ثین معبود بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت قرین آن حضرت پایه اختتام یافته سال چهل و ششم آغاز شد بادشاهزادهای گامگار عالی مقدار و امرای اعیان دولت پایدار رسم نگار بجا آورده تسلیمات تهنیت بنقدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آرای اقبال و کمرانی گشته دست دریا نوال بمرمت و افضال کشادند درین جشن فرخنده ببادشاهزادهای نامدار بخت بیدار و بسیاری از امرا و عدهای حضور فائز الانوار خلعت مرحمت شد و برای جمعی از امرا و حکام اطراف خلعت فاخره مرسل گشت و مهابت خان که صوبه دارم گجرات از تغییر مهاراجه جسونت سنگه بار مفوض گشته بود به نمایندگی خلعت خاصه و اسب عراقی یا ساز طلا و یک زنجیر نیل کلاں با ساز نقره و جل زر بغت مر باند شد و در هزار موار از تابندگان دو اسبه سه اسبه مقرر گردید که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار

سوار ازان جمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و بجلدی مساعی جمیله که قبل ازین در کشایش ولایت پلورن از دارالخانی صوبه دار پنه بظهور پیوسته بود یک هزار سوار از تابندگان او دو اسبه سه اسبه مقرر گشت که منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار ازان جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و منصب راوکرین که در ابتدا در کومکین دکن بود باضافه پانصدی سه هزاری هزار و پانصد سوار قرار یافت و کنور راسنگه بمرحمت پهلوی مرصع مشمول نوازش شد و رضویخان که قبل ازین در ملک گوشه نهدیان انتظام یافته بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و نمایندگی خلعت و محمد میر مینا کار سرافرازی اندوخت و منصب اسمعیل خان قلعه دار احمد نگر باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه مکرمت خان دیوان گجرات بمنصب هزار و پانصدی سصد و پنجاه سوار و قلندر خان بمنصب هزاری هفت صد سوار و محمد ثقی خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار و منصور ولد ملک عتبر یسالیانه هزار روپیة مباحی گردیدند و فرستاده حاکم راندیز که چندی قبل ازین بآستان فلک نشان رحیده بود به نمایندگی خلعت و اسب و زنجیر مرصع مورد نوازش گشته و رخصت انصراف یافت و چقدی از نوکران عادلخان که با پیشکش او بدرگاه خلایق پناه آمده بودند خلعت یافته مرخص شدند و میر جعفر ولد سید جلال بخاری و محمد صادق برادر زاده سیفخان هریک بانعام دو صد اشرافی و خواجه عبد المنان بانعام سه هزار

رویده و شیخ عبد الوهاب بخاری بانعام دو هزار روپیه و خواجه قادر و چندی دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه نوازش یافت و یک هزار روپیه به بسرا سخا کلاونت و هشت هزار روپیه بعائر نغمه سرایان و مورد پردازان آن نیز نشاط پیدا عطا گردید و چون مجلس مردوس آئین عسلخانه بهزاران عشرت و شادمانی و مسرت و کامرانی بسر رسید حضرت شاهنشاهی حرمدکده قدس را بفرورغ انوار ظل الهی برانراخته دگر باره دران مشکوی اقبال دست دریا نوال بحد و انصال کشودند و مجموع صدر آرایان شعبتان دولت و پرده گزینان مراقب ابهت را بجلدوی حسن خدمت و پرستاری که در ایام کومت و بیداری آن زیبنده اوزنگ عظمت و بختیاری ازیشان بظهور پیوسته بود بانعامات سامیه و مواهب عالیله نوازش فرمودند چنانچه از نقد دو لک و سی هزار اشرفی بآن مقدسات تنق مروت عطا نمودند بالجمله تا سه روز آن جشن طرب افزا امتداد داشت و هفتم محرم الحرام گیتی خدو کدول علام نازل روز بدخ صاحب آباد فیض قدوم بخشیدند و آن روز و روز دیگر قرین حشمت و جلال دران گذشت فردوس مثال بسر پرده نهم بدولت خانه همایون مراجعت فرمودند و چهاردهم پرتو عزیمت بخصر آباد انگلده چون فیض و نزهت و صفای آن مکان دلکشا ملائم طبع اقدس امتداد پانزده روز آنجا بصاط اقامت گسترده مسرت اندوز بودند و سلخ ماه مذکور عرصه دار الخلافه از درود معبود نور آمود شد و چهارم صفر دگر باره عزم گلگشت باغ صاحب آباد از خاطر انوار مر بر زده دو روز دران مرا بستان خلد نشان بهجت افزای طبع مقدس بودند دهم

ماه مذکور چون مطابق روز دسپره بود که عید هندوانست بر اجه چیسنگه و کفور رامسنگه خلعت خاصه عطا فرمودند و از آنجا که بعضی از زمینداران کوهستان جهون و مقدسان آن حدود از کوتاه بینی و فتنه گزینی طریق تهر و عصیان پیموده باغوی جهالت و گمراهی سر بفساد داشته بودند و اوای نخوت و استبداد افراشته دفع و استیصال آن گروه خذلان سگال پیدش نهاد همت خسروانه گشته میر خادرا با جمعی از بندگان های حضور لامع المور بآن مهم مرخص نمودند و فوجداری آن سرزمین نیز از تغییر شهناز خان بخان مشارا الیه تفویض نمودند و هنگام رخصت او را بمنایت خلعت و اسب عراقی باساز طلا و یک زنجیر نیل و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار نواختند و از کومپان او بروج الله خان برادرش و سیف الدین صفوی و راجه سارنگهر و جمعی دیگر خلعت و به برخی اسب مرحمت کردند و بمیدنی سنگه که پسر راجه مری نگر است خلعت مرحمت گردید شانزدهم عزیمت گلگشت باغ فیض بنیاد اعز آباد فرموده بفر قدوم والا بهار پیرای انجمنستان دولت گشتند و چند روز آنجا قرین خرمی و نشاط بسر بردن بیست و یکم مراجعت نمودند و چون درین هنگام تقرب حال باجل طوبعی رخت هستی بر بسته بود عواطف پادشاهانه محمد علیخان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود درین وقت مورد فضل و بخشایش شهنشاه عطا کز احسانمنش شده بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار نوازش یافت و امد خان

بخشی دوم که طفلی از در گذشته بود بمطای خلعت خاص از
سوارگویی برآمد و درین ایام فوجداري ترها از تغییر دلبر افغان
براجه دیبی - مکه بندبده مفروض گشته منصبش باضافه پانصد سوار
دوهزاری دوهزار سوار مقرر شد و پیردخان بفوجداري هوشنگ
آباد از تغییر جلال خان مهابی گشته یک هزار سوار از تابینان او در
امده سه امده قرار یافت که منصبش از اصل و اضافه دو هزار
دوهزار سوار دو امده سه امده باشد و چون بمعرض ۱۸۵۰ جاه و جلال
گردید که اکرام خان فوجدار بیرون مستقر دار الحکمة اکبر آباد
و دیعت حیات بمقتضای اجل موعود - پسرده - عبید الله - خان بجای
او معین گشته باضافه پانصدی پانصد سوار بمقتضای یامت و
از ۱۰۰۰ نفری والد المردی خان مغفور بفوجداري پارس از تغییر
خواجه صادق بدخشی تعیین یافته بمنابت خلعت و از اصل و
اضافه بمنصب نهصدی هفت صد سوار مهابی شد از وقائع دار
الملک کابل بمعرض اشرف رسیده که جبار قلی کهک از کومندان آن
صوبه باجل طبعی درگذشت در او ذمه ربیع الثانی چون روز دهن
رخشده اختر مهر مفاخر و مالی پادشاه زاده هوشمند فطرت بلند
محمد معظم بود عاطفت پادشاهه آن دره الناج عظمت و اختیاری
را بمطای یک عقد مرورید گرانها نواخت و باشاره همایون فاضل
خان میر حاکم بمنزل شریف ایشان رفته باهتمام لوازم و سرانجام
مقدمات آن فرخنده حصن پرداخت و دهن آن گران قدر والا گهر
بانیان مقرر بفعل آمد و سال نوزدهم شمس از حسن گرامی ایشان
پانجام رسیده سال بیستم بمبارکی آغاز شد و پادشاه زاده اوجمند

بامر معلى خلعت فاخرة و خنجر مرصع بجان مذکور عطا کردند
پسندم وزير خان صوبه دار مستقر الخلاء اکبر آباد که ملشور عاطفت
بطالب او عز صدور یافته بود ازجا رحیده احراز دوات زمین بوس
نمود و بعنایت خلعت خاص قامت مہارات افراخت و سیف خان
که قبل ازین بلایر نقضیری از منصب معزول گشته در سهرند
بروم گوشه نشین بسر میبرد درین هنگام مشمول الوار مرحمت
گشته بموجب حکم لازم الامتثال به جبهه حائی آستان جاد و جمال
چهره افروز طالع گردید و بعنایت خلعت و شمشیر و منصب دو
هزار و پانصد عوار صرفراز شد پنجم و بیع الثاني حضرت
خلیفه الرحمانی بعزیمت میرو شکار لوای توحه به اعز آباد امرافتند
و چون باشاره معلى چندی قبل ازین نزدیک بآن حدیقه خلد آما
باغی خوش و بستان برای دلکش که بنول برای موصوم
است اساس نهاده بود درین وقت که میرو گنگشت آن بهارستان
انفال بعجت انزای خاطر قدیمی متأثر گردید و عمارات داپذیرش
که باعتمام ملتفت خان میرتوزوک صورت اتمام یافته بود
بنظر اکسیر اثر رحیده پسند طمع انور افتاد عاطفت خسروانه خان
مذکور را بمعطای خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی شش صد سوار صرفرازی بخشید از موانع مصلحت
بیبرا نقل نمودن خزائن عامره است از حصص سعادت بنیان مستقر
الخلاء اکبر آباد بقلعه دولت امام دار الخلاء شاه جهان آباد پیوست
درین ایام رای عالم آرای پایه انزای اورنگ خلافت و جلالبانی
که مرتآ جمال نمایی شواهد الهامات ربانیت بقتضای بعضی

از دقائق مصالح ملک و ملت پرتو توجه بصوب این مطالب انگنده بود حکم اشرف عز نفاذ یافت که وزیر خان بمستقر خلافت شتافته در بر آوردن آن خزائن موفوره و گلجهای نامحصوره رسانیدن آن به پیشگاه حضور لامع النور لوازم قدغن و اهتمام بظهور رساند و اخلاص خان خویشگی و کثرت سنگه و جمعی دیگر باو معین شدند و هشتم ماه مذکور خان مشارا الیه با همراهان بدین مهم مرخص گردید و در خلال این ایام مکرر رایست اقبال بصوب اعزادان و خضر آباد اهتزاز نموده سبزو شکار آن حدود مسرت افزای طبع همایون گشت و نوبتی هنگام نهضت بخضر آباد گیتی غدیو حق پزوه بزیارت روضه متبرکه که قدوره آکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز توجه نموده فیض اندوز گشتند و عبادت معهود مجاورین آن بقعه قدسیه را از فیض انعام بهرور گردانیدند درین ایام عاطفت بادشاهانه طراز مسند حشمت و سر بلندی فروغ گوهر فطرت و هوشمندی بادشاهزاده کامگار محمد معظم و راجه جیسنگه را بعطای خلعت زمستانی عز مبهات بخشید و همچنین سائر عمدهای آندان خلافت و مقریان پیشگاه دولت بترتیب قدر و منزلت باین عنایت سر بلند شدند *

جشن وزن فرخنده شمس سال چهل و پنجم

درین اوقات میمنت پیرا که از شکوه معدلت و مرمیان روانی زینت افزای اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت در پایت رفعت و بر تری و ملک و ملت کامیاب سعادت و نیک اختری بود

موسم وزن خجسته شمسی در رسیده جهانیان را کام اغش عشرت و خوش دلی گردانید و روز مبارک غره جماد الاولی مطابق بیست و دوم آذر که بارگاه حشمت و جاه پادین خسروانی بر آراسته بود در انجمن فردوس مثال غسلخانه فرخنده جشنی بادشاهانه منعقد گشت و پس از انقضای دوپاس از روز مذکور گوهر عنصر مقدس حضرت شاهنشاهی بزر و سیم و دیگر آشیای معبوده سنجیده شده وزن مبارک بآئین مقرر بفعل آمد و سال چهل و چهارم شمسی از عمر سعادت قرین سریر آرای خلافت و جهاننایی بهزاران فرخی و کسراتی بانجام رسیده سال چهل و پنجم بمبارکی آغاز شد بادشاه زادهای نامدار بخت بیدار و امرا و عیان دولت پایدار رسم نثار بجای آورده تسلیمات تهذیب بتقدیم رسانیدند و درین روز عالم افروز بهین شعبه دوحه عظمت و انبیا گزین باره نهال جاه و جلال بادشاه زاده والا قدر محمد معظم بعطای خلعت خاص و انعام یک لک روپیه و دوه التاج حشمت و کامگاری قره العین شوکت و بختیاری بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم بمعنایت یک عقد مروراید و نوکل حقیقه دولت فروغ نامیه سعادت پادشاهزاده والا گهر محمد اکبر بمرحمت جیفه مرصع مطرح انوار عطفیت گردیدند و راجه جیسنگه و وزیر خان و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دیگر امرای نامدار و عمدهای درگاه سپهرمدار بعطای خلاع فاخره قاست مبهات انراختند و امیر الامرا صوبه دار دکن و خان خانان سپهبدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه که در دکن بود و جمفر خان صوبه دار مالوه و امیر خان صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف بمعنایت

از سال خلعت مورد نوازش گردیدند و عذابت ماده فیل بداندند
 خان ضمیمه عطای خلعت گشت و محمد امین خان باضافه هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و مرتضی خان باضافه هزار
 سوار بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و اعتقاد خان باضافه
 هزار سوار بمنصب پنج هزاری یک هزار سوار و فاضل خان باضافه
 هزار سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار سوار و هوشدار خان باضافه
 پانصدی بمنصب چهار هزاری دوهزار و هشت صد سوار و اسد خان
 بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دوهزار و پانصد
 سوار سر بلند شدند و از اصل و امانت عابد خان بمنصب چهار
 هزار سوار و دوسد سوار و ندائی خان بمنصب سه هزار سوار و
 هزار و سصد سوار و اشرف خان بمنصب دوهزار و پانصدی چهار
 صد سوار و عهد الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم بمنصب
 دوهزار سوار و هفت صد سوار و صف شکن خان بمنصب دوهزار سوار
 یک هزار و دوهصد سوار و هرم دیو سیصدی بمنصب هزار سوار و پانصد سوار
 و باقی خان میروتوزک بمنصب هزار سوار و صد سوار و محمد منصور
 کاشغری بمنصب هزار سوار و صد و پنجاه سوار سر بلند شدند و نجابت خان
 که در مجادی مال اول این خلافت همایون بنابر وقوع تقصیری
 مورد عتاب خسروانه گشته از منصب معزول شده بود مطلع انتظار
 فضل و مکرمت پایگاهانه گردیده بمنصب پنج هزار سوار چهار هزار
 سوار دگر باز کامیاب دولت شد و خلعت خاصه و جمد هر باعلی
 مرورید بار عطا گشت و وزیر خان که چنانچه گزارش یافت بجهت
 آوردن خزانی عامره بمستقر اختلاف اکبر آباد رفته بود خدمت

مذکور را بآئین شایسته بجا آورده درین جشن فرخنده دولت زمین
 بوس دریافت و بعد طای خلعت خاص و باضافه هزار سوار بمنصب پنج
 هزار سوار چهار هزار سوار و الا رتبه گردید و صفی خان باضافه پانصدی
 بمنصب سه هزار سوار و در صد سوار و راجه رکناته باضافه پانصدی
 پنجاه سوار بمنصب سه هزار سوار و هفت صد سوار و عبد الرحمن بن نذر
 محمد خان بانعام ده هزار رتبه و دانش مند خان پمرحمت ماده فیل
 و الله یار خان بعنایت علم نوازش یافتند و علی نجف بفرج داری
 اعظم آباد از اعمال صوبه گجرات تعین یافته خلعت مرفرازی پوشید
 و منصب چکرام از کومکیان دکن باضافه پانصدی هزار سوار مقرر
 شد و شیخ بدیهی قراول پمرحمت فیل مورد نوازش گردید و جمعی
 کثیر از منصبداران و خدمت گذاران بارگاه سلطنت بعنایت خلعت
 کرموت افتخار پوشیدند و چهار هزار رتبه بزم مرغه نغمه سنجان و سرود
 سرایان آن بزم عشرت پیرا عطا شد و درین جشن خسروانه پیشکش
 امیر الامرا صوبه دار دکن از جواهر زواهر و نفائس مرصع آلات بنظر
 قدسی برکات رسیدند و رتبه قبول پذیرفت *

توجه رایات عالیات بصوب پنجاب

چون دران هنگام که مواهب جاه و جلال بتعاقب دارا بی شکوه
 بد مال سایه سعادت و اقبال بر عرصه پنجاب گسترد بنابر سلوک
 فتنه ناشجاع چنانچه سبق ذکر یافته بزودی از آن حدود
 مراجعت واقع شد و آن قدر توقف روی نداده که خاطر اقدس
 حضرت شاهنشاهی از سیر و شکار آن ناحیه نشاط اندرز شود و

درین ایام طبع مبارک را بگلگشت نزهت آباد کشمیر فردوس
نظیر هم رغبت تام بهم رسیده بود و بعضی مصلحت های ملک و
دولت ذیر انتضای آن میگردد که ریات خورشید تاب بصوب
پنجاب انتهای نماید لهذا این عزیمت فرخنده پیش نهاد خاطر
اعرف گشته غره جمادی الاولی که روز جشن وزن مبارک بود
اشاره والا بصدر پیوست که پیش خانۀ همایون بهمت پنجاب پیرون
زنند و هفتم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آذر که ساعت بانظار
سعد و انوار سعادت قرین بود خدیو زمان و زمین های دولت در
رکاب اقبال آورده لوی توجه بدان صوب برافراختند و آن روز اعز آباد
فیض بنیاد را مہبط انوار نزول ساختند هوشار خان بصوبه دارمی
و حرمت قلعه دار الخلاء تعیین یافته بعنایت اسب با ساز طه
ذیل باحوضه نقره مریند گردید و داروغگی غسلتۀ مبارک از تغییر
خان مذکور بالله یار خان مفوض گشته خلعت و علم بار مرحمت
شد و یازدهم از مرایستان اعز آباد کوچ فرموده چند روز در شکار
گاههای نواهی آن نشاط مید بخیر اندوختند و شانزدهم حوالی
تصبه سونی بت مضرب خیام ایست و احتشام گشته دوزوز درانجا
مقام شد و بیست و هفتم نزدیکی کرنال محط سراوات اقبال گردیده
چون خاطر ملکوت ناظر بصیر مخلص پور و شکار چرز دران حدود
مائل بود درین منزل فاضل خان میر سامان را با زوائد اردو و لشکر
و کار حاجات رخصت فرمودند که از راه راست بدار السلطنه لاهور
رود و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای پوستین خامه پشت
گرم عنایت ساختند و روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکاب

دولت مراحل آرای سعادت گشتند و شکار کفان و صید انگنان
متوجه شده پنجم جمادی الاخره بخضر آباد پرتو ورود گسترند و
پس از استیقای بدر و شکار آن حدود عمان توسن اقبال بسمت راهرامت
منعطف ساخته یازدهم باغ انباله را بغزول اشرف خرمی و طراوت
بخشیدند و درین ایام پیشکش امیر الصرای از نفائس جواهر
و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسیده و تبقه قبول پذیرفت و فیض الله
خان قراول بیگی و حسن علی خان قوش بیگی و اعتماد خان و رحمت
خان دیوان بیوتات و جمعی کثیر از قراولان و عملۀ شکار بعنایت خلعت
شکاری نوازش یافتند و مصطفی خان ناظم مهمات بندر سورت و
راجه تودرمل فوجدار اراده و راجه بهادر چند زمیندار کمانون بمرحمت
ارسال خلعت مریند گشتند و جهانگیر قلیخان فوجدار میانیان
در آب معین گشته بعنایت خلعت و اسب مباحی شد و چون درین
اوقات صف شکن صفوی که از دیر باز در گوشۀ انزوا بوظائف دعا
گونی این دولت گیتی آرای اشتغال داشت روزگار حیاتش بسر
رسیده بود و اخلاص خان خوشگی باجل طبیمی بساط هستی در
نور دیده عاطفت پادشاهانه سیف الدین ولد صف شکن منقور
و دیگر منسوبان او و خداداد پسر اخلاص خان مرحوم و چندی
دیگر از خویشان را بعنایت خلعت نوازش فرمود و موہبک
پراس زمیندار سر مور و باقر خان فوجدار سهرند بموکب جاد و جمال
پیوسته ادراک دولت زمین بوس نمودند و عاطفت پادشاهانه
موہبک پراس را بعطای خلعت و اوربسی مرصع و جمدهر
مرصع و اسب با ساز طه سرفرازی بخشید پانزدهم ظاهر بلده سهرند

از غبار موکب معبود عبور نمود شده باغ خلک مثالش از نزول اشرف چمن زار دولت و بهارستان اقبال گشت و بنا بر فیض هوا و نزهت و صفای آن بهستان برای دلگشا دو روز آنجا اقامت شد و بانتر خان پیشگشی از امتعه و اتمش آن بلده بمحل عرض رسانید و بمطای غلامت مباحی گشت نوزدهم نواهی قصبه لودیانه مقرب سرادقات جاه و حشمت گردید و روز دیگر ریاست عظمت و جلال دریای سفلج را که باشاره همایون جسر بران بسته شده بود عبور نموده قریب بقصبه پهلور فنزل گرد و چون قراولان دریاهیهایی نزدیک آن دو عبور دیده بودند شهنشاه خبر دل هزیر مولک بمزم مید آن در مبع ضار سوار شدند و هر دو را بضرب تیغنگ از پای در آوردند بیست و ششم نواهی تلوندی مخیم عساکر گردون شکوه شد و ابراهیم خان ناظم مهمات دارالملطنة قهرور از آنجا رسیده احرار دولت زمین بوس نمود بیست و ششم موکب ظفر پناه از دریای بیابا برخی بکشتی و بعضی بیاباب عبور نموده نزدیک نغم آباد منزل گزید و درم رجب ظاهر دارالملطنة از طلوع ماهچه رایت اقبال فروغ سعادت پذیرفته باغ فیض بخش که عمارات دلنشین و مساکن نزهت آئینش غیرت افزای تصور فردوس برین است بفنزل اشرف مهبط انوار عز و شرف گردید و فاضل خان مهر حاکم که پیشتر آمده بود بدولت ملازمت امدمعاد یافت و چون ساعت داخل شدن شهر و قلعه مبارک دهم ماه مذکور مطابق غره افغندیار بود خاقان جهان تا رسیدن ساعت دران بهستان برای دولت بساط اقامت گسترده چمن آرای عشرت

و بهمرانی بودند و دهم ماه مذکور بمزم دخول آن مستقر حشمت و جاه با قر الهی و عظمت شهنشاهی بر فیل کوه شکوه زیبا منظری که تخت فلک پایه زرین بر کوه پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و رخسند اختر مظهر اقبال بادشاه زاده فرخنده خصال محمد معظم را در پی سرمبارک جای داده لواهی توجه بهر انراختند و قریب دریاس از روز گشته قلعه مبارک که بمیان قدوم همایون مر رفعت باوچ گردون رسانید و چون فصل جوش فرگس و اوائل موسم شکوفه و هنگام سیر ریاض و گلگشت بصاتین بود روز دیگر بسیر باغ دلگشا که آنروی دریای راویست توجه نموده محضت پیرای طبع اقدس گردیدند و فردای آن که جمعه بود در مسجد فیروز خان که در فضایی بیرون قلعه نزدیک بدروازه هندیه پول واقعست بآئین معبود نماز گذارده مقرر فرمودند که حائر جمعیت بدین دستور آنجا اقامت جماعت می نموده باشند و در ایام این ماه مبارک اثر بیست هزار روپیه بواسطت صدرالصدور مایندخان باریاب استحقاق انعاق شد و درین اوقات از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که سید نصیر الدین خان و سید میرزای مزاولی که با خان خانان دروساق آشام بودند باجل طبعی مرحله همتی پیمودند عاطفت بادشاهانه مبر علی اصغر پسر سید میرزا را به برادر دیگرش و دراختان برادر زاده و عزیز الله دختر زاده آن مرحوم را بمطای خلعت از لباس کدورت برآورد و فیروز خان میواتی فوجدار لکهی جنگل که دولت اندوز ملازمت شده بود ساعت یافته بمحال فوجداری خود مرخص گشت و مهاسنگه عمه رانا راج مانگه بمنایست

خلعت مریبند شده رغصت انصراف یافت و مصحوب او خلعت
خاصه بجهت مرورازی رانا مرحل گشت و رعایت خان بنظم مهمات
بند در صورت از تمییز مصطفی خان معین شده بمنابت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزارتی چهار صد سوار میاهی گردید
بیست و چهارم حضرت شهشاهی بمزم شکار تلوندی رایت توجه
بر انراخته روزی چند دران حدود شاط اندوز شکار بودند دران نواهی
دوشیر که امیبان بسکنه و رعایا می رسید بتفدک از پای در آوردند
و چهارم شعبان ساحت دار السلطنه را از سایه چتر اقبال فروغ
سعادت بخشیدند و چون اراده شیر کشمیر دلیلیز مرکوز خاطر مهر
تغییر بود خدمت کار خان را با جمعی از ییلداران و تهرداران
بجهت ساختن طرق و مسالک آن که اکثر کوه های بلند
و کوه های دشوار عبور و درهای تنگ سنگین معب الامرور است
و مضائق و مزائق بهیار دارد رغصت نمودند ششم ماه مذکور میر
خان فوجدار کوهستان جموع ازان حدود رسیده دولت زمین بوس
دریافت

فتح ولایت جام و کشته شدن رایسنکه نیره
مرانجام زمیندار آنجا بحسن صرامت و شهامت
قطب الدین خان خویشکی فوجدار جوانکنده

تبیین این مقال آنکه رنمل زمیندار سابق آن ولایت که حلقه اطاعت

و بندگی این آستان خلعت نشان زیور گوش جان ساخته بر جاده
فرمان پذیری و دولت خواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای
صلاح اندیشی و کز آگاهی استدال او امر و نواهی بادشاهی و ادای
پیشکشی مقرری می نمود چون درین عهد سعادت مهد روزگار
حیاتش میبری شد از پیشگاه سلطنت و جهاننایی زمینداری آن
فاحیه بمترسالت پسرش تقویض یافت و او بموجب یرایغ کرامت
لشان و رحم معهود زمینداران برجای پدر نشست و سرکردگی
قوم خویش و راجگی آن سرزمین را کمر بست رایسنکه سروده
برادر رنمل که مقهوری مغرور و غداری نابکار بود عرق غیرت و
همبندش حرکت نموده براه دشمنی و مخالفت مترسالت شناس
و در صد دفع و اهلک او در آمده چون با جوهر دلیری و جرأت
مکر و چریزت فراهم داشت مردم را از فرماندیده بجانب خود دعوت
نمود و بلطائف تدبیرات و حیل فریب پنج شش هزار سوار و
پیاده جمع آورده رایت غلبه و استیلا بر انراخت و گور دهن
راتپور را که جد مادری مترسالت و مدار مهم ریاست او بود بقتل
رسانیده مترسالت را باخواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید
ماخت و زمینداری و ولایتش را منصرف شده بجای پدر نشست
و نمایی زمیندار ولایت کچه را نیز با خود متفق نموده بمعاونت
و موافقت او منتظر گشت و از آنجا که دیده عاقبت بین و عقل
مصلحت گزین نداشت و ظلمتکده باطن سلالت موطنش از تابش
نور خرد بهره در نبود دم نخوت و استقلال زده هوای خود بری در
مر بیمز افکند و کسان قطب الدین خان حاکم جوانکنده را که

بجهت تحصیل زر پیشکش بآن ولایت معین شده بودند از همه جا برخیزانیده مردم بادشاهی را از دار الضرب و بندر مروارید که از اعمال آن ولایت است نیز معزول ساخت و پس از چندی مترسال از قید آن مدبر بدسگال رهائی یافته نزد قطب الدین خان آمد و از جور و پیداد آنضالالت نهاد نظم نمود چون این موانع و وقایع بمسامع حقائق مجامع رسید یرادغ لازم الاضال او پیشگاه قهر و جلال بطغری نفاد پیوست که قطب الدین خان کمر همت بدفع و احتیصال رایسنکه خسروان مآل بسنده عرصه آن ولایت از خوار تسلط و استیلای او به پیراید و مترسال را دگر باره بزمینداری آنجا نصب نمایند و میر رستم خوانی و عبد الباری انصاری و امدگامی و جمعی دیگر از کومکیان موبه کجرات بمعاونت او تعیین یافتند و خان مذکور بمجرد ورود مشهور لامع النور سامان لوازم آن مهم نموده با سپاه خویش و کومکیان کجرات که مجموع قریب هشت هزار سوار و پیاده بسیار از بندرتچی و تیرانداز بود اوانل جمادی الاولی این سال فرخنده مال از جوانکده بمزم دفع رایسنکه روانه گردید و اواسط ماه مصطور داخل ولایت جام شد رایسنکه تیره بخت بد فرجام باستماع توجه جنود نصرت اعتصام همگی سپاه و مردم خود را فراهم آورده و - رانجام توپ خانه نموده بجمعیت و ابهت تمام از شهر جام بمزم مدامعه بیرون آمده بود و در چهار گروهی از شهر فنزل ادبار گزیده و اطراف لشکرگاه را به بستن مورچال و جیدن ادوات توپ خانه استحکام بخشیده و تماچی مقهور زمیندار ولایت کچه که از زمینداران آن حدود در قوت و اقتدار و جمعیت

امعان و انصار با رای سنکه شقاوت شعار بود بمنامجهت ضلالت ذاتی و انتضای جهالت فطری هفت هزار - سوار جرار فیزه گزار از راجه پوتان جلالت شعار بمومک او تعیین نموده بون بالجملة قطب الدین خان با جنود قاهره نزدیک بمقهوران رسیده بمافصله یک کروه در برابر آن گروه شقاوت پزوه فروغ آمد و او نیز بنا بر رعایت مرام و احتیاط که مناط سپاهگری و سردار است در پیش معسکر خویش مورچالها بسته بادوات توپخانه استحکام داد و بافتضای رای صائب توبی چند از لشکرگاه پیش فرستاد که در موضعی که آسب کوله آنها بمخدران رسد نصب نموده مورچال سازند و میر رستم و عبد الباری انصاری و امدگامی را با گروهی از سپاه خود تعیین نمود که نزدیک بتوپخانه مذکور نزول نموده از دستبرد مخالفان با خبر باشند و این گروه با توپخانه از لشکرگاه پیش رفته در جای مناسبی مورچال ساختند و از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ سرشته شب و روز نائرة قتال مشتعل بود و ازین جهت که غلیم عاقبت و خیم نیز توپخانه عظیم داشت بتوپ اندازی و برق امروزی مبارزان دین را بردشمنان ضلالت آئین غلبه و احتیلا دست نداد و چون قریب دو ماه برین وتیره گذشت و کاری از پیش نرفت و منبایان خبر آردند که کومک زمیندار ولایت کچه نزدیک رسیده است آن جمع تیره سرانجام بمقریب بمقهوران جام ملحق گشته قوت وشوکت انامی متزاید خواهد گردید قطب الدین خان بصوابدید خرد مصلحت دان ملاح دران دید که پیش از آنکه بموصول مدد و افزایش جمعیت سپاه بازوی جرأت مخالفان قوت گیرد صف آزایی قتال گشته همت بر

استیصال آنها گمارد و این عزم مصمم نموده بترتیب و توزوگ افواج پرداخت و فوجی بر سر راه کومکین کچه که نزدیک رسیده بودند معین ساخت که مد راه آن گمراهان بوده از حال آنها آگاه باشند و بهریک از میر رستم و اسد کاشی و عبد الباری انصاری که از لشکرگاه پیش بودند فوجی تازه از سوار و پیاده و بندوچی کومک داده مقرر نمود که هر کدام از طرفی بر مردودان حمله برند و محمد پسر بزرگ خود را هراول خویش کرده میمند و میصوره بمردان کار و بهادران شهابت آبار استوار ساخت و شب پانزدهم رجب معزم رزم و آهنگ کارزار چون پاسی از شب ماند افواج نصرت شعار سلاح پیکار پوشیده لغزاه جنگ نواختند و از مورچالها بیرون آمده به نیت غزو و جهاد کمر همت بر میان همی و اجتهاد بستند و اعدای بد نهاد نیز آمده مدافعت و مقاومت گشته از مورچالها برآمدند و قطب الدین خان خود با اکثر لشکر که همراه او بودند در پیش مورچال توقف گزیده قرارداد که نخست افواجی که با ترهخانه پیش بودند نیران قتل ابروخته جنگ سرکند میر رستم و عبد الباری و اسد کاشی دست استظهار و اعتضاد بمیامن تائیدات الهی و اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی زده بدیروی شجاعت و دلوری هر یک از طرفی بر حزب کفر و فرقه ضلال حمله بردند و بگروهی از مخدوان که پیش خیل جنود عدوان بودند مقابل شدند و دایران جلالت کیش دست جرأت از آستین شهابت بر آورده بضرب تفنگ و سیبه خدنگ روی چسارت مقهوران باطل آهنگ بر تافتند و آن بی دینان بای همت برکشیده برایشنگه شقارت منش پیوستند و چون از سطوت

و استیلائی این افواج نصرت لوا بقطب الدین خان خبر رسید با عساکر ماهره بر جناح سرعت بمقابله کفار نابکار شتافته بچند نامحمود کفر و طغیان مقابل شد و ایستگاه تیره بخت همگی حیاه خویش یکجا فراهم آورده بچسارت جهل و غرور پای ثبات درمیدان مدافعت فشر و با راجپوتان جاهل تهور کیش که وقت حفظ ناموس و هنگام جوش حمیت زهر آب تیغ خونخوار را شربت خوشگوار و شیوه سربازی سرمایه مباحثات و افتخار دانند پیاده شده متهورانه دل بر هلاک نهاد و بعد از ساعتی چند که از طرفین ازدهای توپ و تفنگ در خروش و بحر و غا بطوان آتش درجوش بود مبارزان منصور از اطراف و جوانب مقهوران در آمده طائران تیر جنگ خدنگ را از آشیان کمان بروزی اعدای پرواز دادند و در هر سببه نیز جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن بی دینان بقعر سعیر و درکت بئس المبصر فرستادند و چون ایستگاه مردود قرار گشته شدن باخود داده بقصد در باخدن نقد حیات قدم استغال و قرار در عرصه پیکار استوار کرده بود تماچی پسر بد گهر خود را با جانام برادر ضلالت پرور خویش و جمعی از اقربا و راجپوتان جهالت اندیش بمبالغه تمام رخصت داد که پدای مردی گریز ازان و تنخیز با برآمده خود را بگوشه کشند تا ریشه نسل و بیخ نساد او دران سرزمین باقی باشد القصه غازیان نصرتمند و مجاهدان همت بلند داک سعی و جهاد داده بدولت تبع جانستان بسیاری از بی دینان را رهگرایی مطموره نیستی گردانیدند و دای سنگه مردود که روی بروی قطب الدین خان بود بایک پسر و عم و اقربا و خواص و تمدها که همگی شش صد

تن بودند یکجا دران بحر پر آشوب هیچجا بقند باد حملۀ بهادران
 فیروزی اوا حباب آسا سر بگیریان فلان فرو بردند و قریب یک هزار
 کس دیگر از کفار تیره ایام تلف تبخ انتقام غازیان اسلام گشته بقیۀ
 الضیف راه فرار سپردند و یک صد و هفتاد و هفت تن از مبارزان
 شہادت کیش برنجم والی شہادت نائز گردیدند و چهار صد و سی
 و چهار کس زخمی شده گل نیک نامی از شاخصان مردی چیدند و
 از میرستم و اسدکاشی و عید الباری انصاری که مقدمۀ این جیش
 فیروزی بودند تلاشهای مردانه و ترغیبات بهادرانه بظهور رسید و
 چون عرصۀ نبردگاه از لوٹ وجود جہالت منشان گمراه پیرایش
 یامت و رخسار سعادت میاهدان دین قوم بگرد گشت این فرو مترگ
 و جہاد عظیم آرایش پذیرفت قطب الدین خان در ساعت میدان
 رزم مرد آمده شکرانہ ایزدیکانہ را دوکانہ ادا کرد و سلامت ذات
 اقدس و شخص مقدس حضرت شاهنشاهی را کہ این فتوحات والا
 و نصرت های مترگ بظیروی بخش جهان افروز و یاروی اقبال
 دشمن سوز چہرہ آرای دین و دولت میگردد بزیان اخلاص
 فائزہ خواندہ اواخر روز یا جلوہ فیروزی بلشکر گاہ آمد و تفقد حال
 مجروحان نموده جراحان ہمدانوی آنها گماشت و چون معلوم شد کہ
 فوجی کہ زمیندار کچہ بگومک رایسنکہ مخدول تعیین نموده بود بدو
 گروهی رزم گاہ رسیدہ بودہ و باستماع خبر غلبہ و استیلای اولیای
 دولت رگرای دراز گردیدہ خان مذکور فوجی از جلوہ منصور
 بتماضی آن برگشتہ بختان معین نمود و ہمدہم رجب از جایی
 کہ اناست داشت کوچ کردہ در ظاہر شہر جام نزول کرد و لشکریان را از

تعرض حال سکنہ شہر منع نموده منادی گردانیدہ کہ بفروندان و متبذلان
 جمعی کہ گشتہ شدہ بودند کسی آسیب نرساند و مقرر سال را کہ
 زمیندار بی آنجا بالامالہ باو میدرمید بجای رایسنکہ متمکن گردانید و عمر
 ہر شر را بسکہ تیرہ اختر و با منیدہ ہزار و ستمہ رام خالہ زادہ و مانگی
 عمش بکسرات فرحتان کہ از دروازہای شہر در آورند تا مرماہی عبرت
 دیگر خود سران فتنہ پرور باشد و یک دو ماہ جہت بند و بہت و
 ضبط و نطق آن سر زمین دران حدود توقف گزیدہ چون ملہیان
 خبر رسانیدند کہ تماچی ہزارایمنکہ و جسامی برادر آن و خیم العاقبہ
 سہ ہزار کس از سوار و پیادہ فراہم آورده در موضع ہالار غبار
 انگیز فتنہ شدند آن خان شہامت نہان محمد پسر خود را با دو
 ہزار سوار بدفع و امتیصال آن شوریدہ بختان تعیین نمود و آن ہر
 دو مردود باستماع توجه این جیش مسعود باہمراہان از موضع
 ہالار فرار نموده رو بجانب کچہ آوردند و محمد مذکور بر جناح
 امتعجال از دنبال رسیدہ با آن کوتہ اذیشان بچنگ و قتال
 پیوست و حربی معرب روی نموده یکصد و ہفت تن از فتنہ
 کفر و طغیان دران آویزش بخاک ہلاک افتادند و بقیہ الضیف
 بتنگ پا نیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام بسعادت
 شہادت رسیدند و چون قطب الدین خان عرصہ آن ولایت از خار
 فساد بی دینان بد نہاد پیراستہ خاطر از بلد بہست آن حدود
 پرداخت بچوناگدہ معاونت نمود و پس از وصول خبر این فتح
 نمایان باسدان دولت آشیان خان مذکور مشمول عواطف پادشاہانہ
 گشتہ شہر جام بفرمان شہنشاہ اسلام موصوم باسلام بگر گردید .

معادرت خان خانان مهرداد بنگاله از جنگ بعد مصالحه و تحصيل پيشکش و پدروود کردن جهان فانی

سابقا رقم زده خامه حقائق نگار گشت که چون بمیامن اقبال کشورمختار خدیو جهان و مساعی جمیله خان خانان عساکر اسلام و انجی ولایت آشام دست داده توفیق غزو و جهاد با آشامیان شقاوت بنیاد چهره افروز سعادت شد و شهر گرگانو که مرکز حکومت و مستقر ایالت راجه آنجا است و از دیرباز ظلمتد شرک و ضلالت و دار الملک کفر و جهالت بود بوزد جنود مسعود نور آسود گشته تمامی سر زمین دکن کول که ساحل جنوبی دریای برمه پتر است بتصرف مبارزان دولت و مجاهدان دین در آمد و راجه مردود آنجا بهزاران خواری و خاکساری رخت ابدار بکوهستان کمروپ کشیده عساکر قاهره دران ولایت استقرار بر افراشتند و سلبه و رعایای آن دیار که از بیم سطوت سپاه ظفریناه بکوهها و جنگلها گریخته بودند باستماع صیت معذات و نصیحت این دولت خداداد باماکن و مساکن خویش باز گشته سر بر خط اطاعت و انقیاد گذاشتند ازین جهت که موسم برشکال نزدیک رسیده بود و ایام بارش را آنجا بایست گذرانید خان سپه ساقر همت بر ضبط و محامض حدود و ثغور آن ولایت گماشته در هر جا که مظنه شورش و نساد آشامیان بد نژاد بود تهانه قرار داد و یکی از سرداران با فوجی بآنجا فرستاد تا از هر طرف که آن قوم مقهور سر بقتند و شور بر آرند مبارزان منصور همت بدنع آنها گمارد و میر مرتضی

را با جمعی از مجاهدان نصرت لوا در شهر گرگانو گذاشته بیستم شعبان از چهارم سال جلوس همایون خود با بقیه لشکر ظفر اثر در موضع متبرها پور که سه و نیم کروه بالای گرگانو واقع است و سرزمینی بلند دارد که در موسم برشکال آنرا آب نمیکبرد اقامت ورزید درین اثنا موسم برشکال در رمیده جوش لشکر ابر از ساحمت میدان آسمان شورش انگیز شد و از تقاطر امطار و ریزش سحاب مدوار عرصه دشت و بسط هامون طوفان خیز گشت موج مهاب چون زنجیر پای دیوانگان دشت نرما گردید و خیمه لشکریان در صحرا نمودار هباب روی دریا آمد بمشاهد صولت برق زمین از آب رخ در نقاب احتجاب کشید و از بیم تیر باران ابر دریا زره جامه موج در پوشید نهرها و نالها بسان تهر پشکان مر بطغیان بر آورد و طرق و مسالک از نور کل ولای راه تدد بر سپاه و لشکر مسدود کرد مران و سرداران مقاهیر آشام و پاهان و رزم آوران آن گروه تیره ایام که از بیم پلارک قهر و انتقام مجاهدان ظفر اعتصام در تنگنای جنگلها و بر قلل جبال سر بحیب ناکمی در کشیده ربه صفت از شیران بیشه و غما و هزبران عرصه هیجا اخفا گزیده بودند انتهاز فرصت نموده دلیری و جسارت آغاز کردند و نخست در موضع دیوانگانو غبار تهر انگیزته بر تهانه دار آنجا شب خون آوردند بندهای بادشاهی از آنجا که سر رشته حزم و آگاهی از کف نداده هوشیار و خبردار بودند بجهت مخدولان از جا نرفته در مقام مدانمت ثبات قدم ورزیدند و اعدای را هزیمت دادند خان خانان بعد از استماع این خبر یادگار خان اوزبک را تعیین نمود که متمردان آن حدود را تنبیه نموده

بمعاذت آن تپانه قیام نماید و خان مذکور بانجا شتافته دنع
 شراشرار نابکار نمود چون مقهوران در دیولگانو کزی نداشتند آهنگ
 تپانه کچپور نموده غره شوال هجوم و جمعیت تمام بر سر انور بیگ
 تپانه دار آنجا رفتند و او در اول دهله اگرچه بغیروی بازوی
 جرأت و دلیری بران دیومبرتان ضلالت پرور ظفر یانت و آنها را
 منہزم گردانید لیکن چون پسر از فتح خاطر از دغدغه مخالفان
 پرداخته حزم و احتیاط را که سرمایه سپاهیگری و پیرایه دلیری و
 دلاوریست کار بصمت و مورد غفلت و بی پروائی گشت ضلالت
 کیشان غدر اندیش که هزیمت یافته بودند بکام جسارت برگردیده
 ناگهان بران تپانه ریختند و او با معدودی شریعت هلاک چشیده
 دیگرانرا پایی ثبات از جا رفت و آشامیان مقهور کچپور را متصرف
 گشته انروی آب دهنک از محاذی موضع مذکور تا نواحی لکھوکده
 مورچالها ساخته بسد راه نواره و منع رسیدن آذوقه بلشکر ظفر
 قرین پرداختند چون خان سپه سالار برین معنی آگهی یافت
 سرانداز خان اوزبک را باجمعی تعیین نمود که بکچپور رفته بتدارک
 این قضیه کوشد و چون آن حدود را از غبار فتنه مفسدان به پدراید
 در کچپور اقامت گزیده بصراست تپانه آنجا قیام نماید و متعاقب
 او محمد مراد بیگ را که چندی قبل ازین با برخی از سفائن
 جنگی بدرقه کشتیهای آذوقه از لکھوکده بکرگانو رفته بود بانواره
 همراه او و چندی دیگر از کشتیهای جنگی مقرر نمود که کشتیهای
 آذوقه را که خالی شده بود بدرقه نوده برگرداند و بسرانداز خان
 ملحق گشته باتفاق راه مقصد بپارند و بمعاضدت هم مستظهر باغفت

چنانچه محمد مراد بیگ خان مذکور را پایی سردی نواره که با
 اوست از آبها و نالها بگذراند و سرانداز خان با همراهان خویش
 بر ساحل شرائط امداد و کمک نواره بظهور رساند و محمد مراد
 بیگ در موضع نیک که سرانداز خان بانظار رسیدن او توقف نموده
 بود باو رسیده از آنجا بایکدیگر روانه شدند و در گذشتن از نخستین ناله
 که بر سر راه سرانداز خان بود فیما بین مذاحمت و ناسازی روی نموده
 از ورزش تند باد ستیزه و رنجش کشتی اتفانشان در موج خیز
 مخالفت و نفق انتاد و بغلبه نفسانیت سر رفته دولخواهی
 و مصلحت شغابی از کف فرو رفته سرانداز خان از همانجا قدام
 مرانقت پسر کشید و محمد مراد بیگ از خود رانی و خویشی
 نمائی مقید بر فاقه او نگشته سفینه عزیمت را بدست سبکسری
 لشکر برداشت و شب هنگام که کشتیها را بکنار کشتی منزل گزید
 برخی از نواره مقهوران نمایان شده ناگهان بر نواره بادشاهی حمله
 آورد و از طرف ساحل نیز مقارن این حالت گروهی از اهل ضلالت
 در رسیده بازمین تگوهید خویشتن شور شبخون در انداختند محمد
 مراد بیگ و همراهانش را پایی ثبات و سکون لغزش پذیرفته
 همت و دلاوری بر مدافعت و مقاومت یابری نکرد و مجموع
 لشکریان و اهل نواره بی آنکه شرائط پیکار و مراسم کارزار بظهور
 رسانند از کشتیها خود را بکنار انداخته عار فرار گزیدند و بترسائی
 رسیدند و بغیر چند کشتی از امغانان دلیر خان که بمجرد ظهور
 نواره غنم آن پردهان بغیروی بازوی جلالت آن حقان را بمیان
 نواره مخالفان زده بدر رفتند و به دیولگانو رسیدند دیگر مجموع

نواره پادشاهی و اشکودان و کشادای که آورده به گرگان و رسانیده بودند را جمیع اسدای که در آنها بود بصرف آسمان در آمده سرمایه نخوت و استکبار آن گروه نابکار گردید و راه رساندن آنرا به لشکر دیروزی افرو و طریق آمد و شد نواره و خبر از گهوه داده مسدود شد و چون خزیره آبروی آب دهک را که حائل بضبط آن معین بود اکثر آب گرفته و طعمان دریا و کثرت گل و لای بدینسان دست پیمای را آنجا مجال حوال بود و مبارزان جهاد آندین از تردد بازمانده در سرزمینی رفیع و مرتفع راه را از دست دشمنان گرفته بودند و در دامن کوه سپیدی که مدینه حال با جمعی آنجا بودند از کثرت فنزول سلاطین آن کوه معاهدان فرصت پزیره به ستوه آمده جرم مضامین خویش را بر روی دیگر نمی توانستند برداخت و مظلومان آسمان از مدینه تیغ خور آید از آن ظاهر و خضر بدست گرفته ساخته و ریت جوارت امر خده جمعی از آن خستید و خست طبعی که در سیر روی آب بسا خاکی بی تاب و چالاک اند مدائن از آب دهک گذشتند و برخی از دست درازان از سر به تنگونی مازی سخت و معوط طاع چو مدین از دراز کوه سپیدی منهدم گشتند و دست در عرض نواحی گرگان و دراز کرده فرصت دست بردن بحار مال شهر می جستند و هر قرضی که بمضامین شهر داده داشت و پموسه بندن عبودیت و اخلاص و زروری کوشش و فدوی بددگی و مراحم حزم و پاسداری و شرایط خبر گیری و هشدار می هم می گماشت پس از آگاهی برین معنی پادشاه از پیشتر در وظائف خرس کوشیده روز و شب آمدن مداومت و پیگیر بود

چون دست اسدیلای مقهوران بگراور و درسد و آنجا کاری از آنس لوانسند برود جمعی کثیر از مدبران و مومع دیوایی که عزیزی ابدان بدست سوار و پشاده پادشاه تهازه دار آنجا بودند رفته آنرا قتل کردند از آنجا که او را از جوهه دلبری و سپهرگیری نصیبی بود نظر بر دست جمعیت همراهان خود نموده بقصد دفع شر آشفتاد کشتن از محوطه پاسی که به جهت سکونت خویش ساخته بود درون آمده با چندی از رفقا که در میدان جلالت و سرداری با او سر یک آمدن بودند بران جمع کثیر تاخت درین اثنا سواران ملامتین که خود را بدرزاق محوطه رسانیده بودند بیکدی از همراهان عاری مدائن سده شمشیری در پیشانی سپ او رسانید و اسب بصدقه رخ از زمین راست سده سوار بر زمین افتاد و خصم کینه هو به تیغ آخته رو بدو نهاد آن مرد صفت شهادت کیش سپیدی و چالاک از زمین بر حمله نامردون در آن رخ و برده همه در خوش با خاک بر آید سوار نابکار ز کشته شدن مرد مغرور و غلب و پندای گذشته روی همت از عرصه پیکار بر تافتند با حمله از دوج من مضای را می که در هر خط انقیاد پادشاه لمساکن خویش باز آمده بودند بپادشاه و از دست افتاد و در خلال این حال خبر ستملای بدو برین مر ولایت کوچ بهار استوار افتاد سکونت بری اعدای مقهور و همت گسر بدلیل اشکر منصور گشت و برین ستم بدان جهت و دوج یافت که جمعی که بنظم و دسفی مهمات مدالی آن ولایت معدن گشته بودند را فاضای مصیبت و تدبیر کار نموده بدستوری که در مدک محروم پادشاهی معمولست

شروع در جمعیندی آردایت و مطالبات اموال از رعیت نموده
از آنجا که زمینداران مملکت هندوستان بمقتضای تدبیر بحسب تحطیر
قلوب و استمالت رعایا که سر از ریشه اطاعت و مالگزاری آنها بر
ندارد در مصالح زمینداری خویش معامله در اخذ مال بکار می برد
و دستور و قانونی که در ممالک محروسه معمول است بعمل نمی
آورد و بیم نراین نیز برین دتیره عمل می کرد کانه رعایای
آجا از وقوع آن معامله و قرار آن دستور که از آئین مرسوم آند بیار
دور بود و باهستی بتدریج محسوس ظهور و استمرار گیرد متوجش و
نفور گشته خواهان بیم نراین شدند و او را بفرود آمدن از
کوهستان و تحریک سلسله فساد ترغیب نمودند آن ضلالت آئین
این معنی را دولتی عظیم شمرده از کوهستان فرود آمد همگی
اهل آن دیار بآن بنی اندیش سیه روزگار پیوستند و دگر باره او را
بمحکومت و ریاست برگرفته بر سر محمد صالح قام یکی از منصبداران
ازان بادشاهی که در موضع گنهل بازی بود رشختند و او با همراهان
بتخیع عصیان آن مخالفان نقد جان در راه عبودیت در باشت و
ابواب وصول رسد بلشکری که آجا بود محدود شد و بیم نراین
باسفندبار خان پیام نمود که طریق سلامت آست که خود را در
معرض هلاک نیارده رخت اقامت ازین دیار برگیری و به بنگاله
روی خان مذکور چون قوت مقاومت در خود ندید بصوابدید خرد
صلاحت بین بارفقای خویش از آجا برآمده بگهواره گهات رفت
و درین وقت محمدرخان نجم ثانی که از جلاب خلافت و جهانپانی
بآجا معین شده بود در گهواره گهات رحیده بار بیحوصت و بذاتر آنکه

استعداد استرداد آن ولایت از کفره بدنهاد نداشتند بضرورت آجا
توفیق گزیدند تا مهم آشام بانجام گراید و خبری از خان خانان بیاید
بالجمله چون آن نوین سپه دار بر کیفیت جرأت و جسارت آشامیان
و آمدن آنها بنواحی گرگنو و صحاربه باغازی تهانه دار دیوبانی
آگهی یافت ابو الحسن نام یکی از جماعت داران خرد پا فوجی
شایسته بتأمینده مقهورانی که چند جا در نواحی دیوبانی مورچال
ساخته دگر باره در مدد حمله بردن بران تهانه بودند تعیین نمود
و زمره آغران را با جمعی دیگر بکومک میر مرتضی فرستاد
و ابو الحسن بدیوبانی رحیده بتأدیب مفسدان پرداخت و آن
بی دینان مزبور را ازان حدود متفرق و پیریشان ساخت و چون قصیه
شکست محمد مراد بیگ و استیقای آشا میان بر نواره که همراه
او بود بخان سپه سالار رسید فرهاد خان را با راجه سجان سنگه و
قراول خان و دیگر بندگان های بادشاهی و فوجی آراسته از میاه خود
بلنگه و گنده تعیین نمود که رفته گشتیهای آذوقه را که آجا فراهم
آمده باشد بلشکر ظفر اثر رساند و در رفتن و آمدن مفسدان اطراف
را تنبیه و تا دیب نموده مرانداز خان را بمحافظت کچپور باز دارد
و در هر تهانه که کومک ضرور داند جمعی بگذارند و تهانهای آن
حدود را بنوعی بندوبست دهد که بعد ازین مقهوران بی دین
مجال تعرض بمرتدین نیابند و ابو الحسن را که چنانچه گزارش
یافته بتأمینده مفسدان دیوبانی معین کرده بود نیز مامور ساخت
که با همراهان خویش رفیق خان مذکور باشد و فرهاد خان هزدهم
شوال بگرگنو رحیده از ناله دیکهو که کمال شورش و طاعن و نهایت

طعنان و اشتکام داشت شب هنگام عبور نمود و ابو الحسن از انروی
آب بار پیوست و چون بموضع نیک رسیده محسرا را دریای بیکران
دید و چندانکه در جهت و جوی راه کوشید چاره و تدبیرش بجای
نرسید چون آن روز و شب آسمان از سحاب قطره ریز و زمین از آب
طوفان خیز بود سواران جز خانه زمین منزل گاهی بگریزند و بپاها
بغیر ایستادن در آب چاره ندیدند روز دیگر فرهاد خان ناچار
چاره کار در معادوت دانست و هر انداز خان را که دران موضع
بود همراه گرفته بسمت کرکانو روان شد و باز بقا همه دران آب
رانده قریب بموضع ترمهانی رسید آسمان غدار نا بکار بشارگی آنجا
انهار عمیق و جداول عریض حفر نموده بآب دهنگ متصل کرده
بودند و بر مواحل آن مورچالها ساخته بمردان کار و آلات پیکار استوار
نموده راه مراجعت سپاه ظفر پناه را مسدود گردانیده بودند درین
اثناء بسیاری از ملائین آشامی که بر کشتیهای جنگی نشسته بودند
در رسیده بر اطراف لشکر منصور شروع در انداختن توپ و تفنگ
نمودند و از مورچالها نیز دست باستعمال آلات حرب گشودند فرهاد
خان و همراهانش حال برین منوال دیده در گرداب حیرت و اندیشه
فرو شدند نه نواره داشتند که بان دفع اعدای مقهور و از آنها و ناها
عبور توانند نمود و نه آذوقه که قوت دواب و لشکریان شود ناچار خود
را ببالای آبی که دران نواحی بود کهیده دلی بفضل الهی نهادند
چون ازین معنی بخان خانان خبر رسید محمد موسی یکه تازخانی
را با فوجی عظیم از سپاه خود بکومک فرستاد و او بترمهانی رسیده
پیشتر نتوانست آمد خان سپه دار و حاکم دولت خواهان عقیدت

همار را از اجتماع این حالت موجب غایت و ملالت گشته در حل
آن معضله فرو ماندند القصه تا یک هفته فرهاد خان و رفقای او
بر فراز آن آل محصور آشامیان دیو حیرت درد خصال بودند و از بی
قوتی گلوان لشکر را ذبح نموده بگوشت آنها تغذی می نمودند و
مقهوران محال طلب هر روز و هر شب از کشتیها و مورچالها بانداختن
توپ و تفنگ ناثره جنگ افروخته مراسم کینه توزی و شر اندوزی
بظهور میرماندند و چند نوبت از کشتیها فرود آمده قدم جدوت
بر آل نهاده حملات متواتر نمودند و فرهاد خان با مبارزان نصرت
شمار در مقام مدد مع در آمده نصرت تبع در مشال کفایت شر
آتشقوت متهان می نمود نوبتی جمعی کثیر از مقامیر بجای آل
آمده بر معدودی از راجپوتان راجه سجان سنگه که بآنها نزدیک بودند
حمله آور شدند فرهاد خان ازان حال آگاه گشته خود را بآن موضع
رسانید و راجپوتان را اشاره نمود تا مضمون الحرب خدمه را کار
بسته از روی مصالحت قدم همت را پس کشیدند آشامیان بی فرهنگ
باطل آهنگ از مشاهده این حالت خیره گشته بی درنگ پیش آمدند
و از کشتیها دور افتادند خان مذکور چون تیر تدبیر در هدفت مقصود
جایگیر دید با همراهان عطف عنان همت نموده بران گمراهان
حمله نموده اکثری از آنها را طعمه تبغ بی دریغ ساخته چند کشتی
را متصرف شد جمعه چون این حالت با تمداد کشید و جنود مسعود
را آذوقه مفقود گشته از بی قوتی کار بصعوبت انجامید خان مذکور
و اتباعش بصوابدید همت و جرأت قرار داده که کنگا از درخت
کیله ونی و کاه ترتیب دهند و آت را ضمیمه کشتیهای که از محالان

بدست آورده بودند ساخته و بر آنها سوار شده بدفع شر اشرار نابکار
پردازند و خود را بهر عنوان که باشد ازان گرداب خطر بساحل نجات
اندازند بظاہرین قرار داد پس از هفت روز که دران گرداب عنا و
آشوب گله با برنج تسلط و استیلائی اعدا مجتلا بودند فرهاد خان با
جمعی از بزدان که هر یک نهنگ بحر شهامت و شجاعت بود در
اول ظهور تابش صبح که هنوز روشنی روز جهانرا چهره افروز نگشته
بود بران کشتیها و کتک ها که ترتیب داده بودند بر نشستند و سفینه
همت بدریای توکل امکنده در روی آب بر روی مخدولان خسران مآب
حمله ور گردیدند آنضالیت کیشان مقهور از انجا که سرخوش نهاده
پندار و غرور گشته احتمال ظهور این قسم دستبردنی از مبارزان منصور
راه نمی دادند بجمعیت خاطر و اطمینان دل بی پروا و غافل غفوده
بودند از سبوح این حال و مشاهده جرأت و جلالت مبارزان فیروزی
مائل مغلوب رعب و دهشت گشته بوادی فرار و بوادی ادبار
شناختند و غازیان اسلام ازان مهله نجات یافتند فرهاد خان سپاس
اضل و موهبت ایزدی بجا آورد و بچهل و یک کشتی که از
آشامیان مردود بدست آورده بود لشکریان را از آنها گذرانیده دوم
دی قعده بخانخان پیوست و پس از مراجعت فرهاد خان از
کذرت بازش و طفیان آنها طرق و مسالک بالعلیه محدود شد و هر کس
در هر تهاه که بود بر آمدنش ازان جا و وصول کومک یار نزدیک
بمرتبه تعذر رسید بظاہرین خان سپه دار قرار داد که سپاه ظفر پناه از
تهانها برخیزند و جلال یا همراهان ازان روی آب دهنگ و غازی
از دیوبندی و جمعی از مردم تهاهای دیگر بکرگانو آمده نزد میر

مرتضی باشند و میانه خان از دامن کوه ساوانی بر خسته با
سرازد خان قروی دانه دیوانه از پیش کرگانو حار دست افامست
نماید و سقفه آن حدود را از شر تعرض اعدای مردود سخطت گذد
و دیگر لشکرها از هرجا که باشند بمتهراپور آمده بجیش محمود
پیوندند باجمله بظاہر سبوح این اسباب و موجبات دگر باره جمیع
ولایت آشام بتصرف آشامیان تیره ایام در آمده غیر از کرگانو و متهراپور
جایی دیگر در تصرف عساکر منصور نماند و از خیرگی مقهوران
کار بجای گھید که از متهراپور بکرگانو بی فوجی مجال تردد نبود
از وقوع این حالت وحشت و دل تنگی و دهشت و سراسیمگی بر
ضامائر استیلا یافت و دلها قرین حیرت و خاطر ها رهین ضجرت
گردید عسرت و قلمت آذوقه نیز این حالت پر ملالت را علاوه شد و
راجه ضلالت کیش یکی از عده های خویش که او را بیعدلی بهوکن
گفتندی سردار و صاحب اختیار کرده بالشکری عظیم بمدافعه عساکر
گردون مائل تعیین نمود و باطراف آن ولایت نوشت که هیچ کس
از گفته و فرمان او سر نه پیچد و خود از کوهستان نامروپ برآمده در
قصبه سولا کوری که در چهار منزلی کرگانو است و در سوابق ایام
دار الملک راجهای آشام بوده افامست نمود و بیعدلی بهو کهن
که بکنار نهر دلی که از کوهستان برآمده و از نزدیک متهراپور گشته بآب
دهنگ می پیوندد و در موسم بزشکال دریای عظیم می شود
آمده قرار گرفت و از اطراف آندیار مردم را طلبیده حشری انبوه از
آشامیان شقاوت پزوه فراهم آورد و دیواری عریض مرتفع در کمال
استحکام بطول می گزید در عرض اندک فرشتی بر لب آب مذکور

ساخت که یکهر آن بکوه متصل بود و هر دیگر منتهی شده بجای
که بهردای متصل بآب دهنگ می شود مقاهیر شقاوت مرجه
چندین نوبت بحکمیت و هجوم تمام از آب گذشته بر لشکر دایرخان
شب خون آوردند و آذرخشهای صعب کردند سوختی آن خن
شهاست شعار خود سوار شده بران مخدولان تاخت و جمعی کذب
را طعمه مصمم انتقام ساخت و دیگر بلشکر او جسارت نمودند و
چون زمیندار چارنگ که از اعظم اعوان راجه بود باتباع خود بنزدیک
متبرپور آمده مورچال بسته بود خان خانان راجه سجان سنگه را
بدفع او تعیین نمود و راجه مذکور در سر او رفته با آن کابر لثم
هری عظیم نمود و او را هزیمت داده کامیاب طغر بلشکر دروژی
اثر معاودت کرد و همواره مبارزان جلالت آثار را در لیل و نهار
اعدای دیره روزگار آویز شهر روی میداد که ذکر مجموع آن بر سید
تغصن موجب اطذاب و تطو بست چون مخالفان را از معزلات و
مقاتلاتی که در متبرپور با حاکم منصور بجای آوردند مقصود
حاصل شد اندراج کرگان که دیوان و اسبان و جمیع آلات توپخانه
و نوره و ذخیره آورده در آنجا بود بدش بهاد همت باطل بهمت
ساختند و شبها بجمعیت تمام بر اطراف شهر و محوطه خانه راجه
هجوم آورده فرصت یورش می جستند و نواحی شهر را بشوراء
شرارت آتش زده خانه را می سوختند و عنق (کریمه بختر) و
بنو (بایدیم) را چراج ظهور در بدشگاه به نر می انداختند مدرستی
در زن آل بو دور محوطه خانه راجه از بدنه های بدو می جمعی
نحرابت باز داشته و گروهی در کداز راه دیکو و محاصرت گاه

بود با همراهم مکمل و مسلح تا صبح آماده مداومت و محاربت
بود و در مراسم خبر داری و هوشداری تهاون نمی نمود چون
خان خانان ازین معنی آگاه شد هفتمی انقده مرهه خان را با سید
حالا خان و مرول خان بکرگانو تعیین نمود بعد از آمدن مرهه
خان مخدولان شقاوت پرور بدشتر از بدشتر جسارت و خیرگی نموده
براب و مران هنگامه تری حدال و نال کشیدند و آوشرهای متبرک
و گوشهای سخت بکار برده هر بار خاسر و ناکام و مغلوب تیغ سطوت
دلوران اسلام گردیدند و صعب ترین محاربات آن بود که در شب غره
ذی الحجه روی دانه مرهه خان زخمی شد و نزدیکی بود که کرگانو
بصرف آشامیدن مخدول در آید و کار لشکر نصرت شعار بفساد
گردید و آن چاه بود که مقاهیر باطل سیدز جمال طیب پرده داری
طوبت سب تهاون و مصد کردن نموده از سمتی که خندق محوطه منزل
راجه پاریان بود گذشتند و پستی دیوار را پس رسیده بشور عظیم که
هنگام رزم و حدال سامه آید قوم بد حساست بر بدو می پدانی که در
پای دیوار سحرست فدا داشتند حمه ترانند آنها را پس از اندک
در مدتی پاس مرار از حای رفته و رار نمودند و اشرار نابکار دیوار
آتش زده بدرون حصار آمدند و نصف آنرا بر گرفتند و از ودوع
این معنی شورش و انقلاب عظیم در اهل حصار بهم رسیده مردم
بهم در آمدند و حال دگرگون شد چون سرداران جنود فیردزی
مدنی ها و هوی و وزیر بر معامله هر شب که بر اطراف حصار
آمده شهر می نداشتند و پاس کرده بحدال این جسارت نیفتادند
و بدوق چنان مذکور بدو رسیده دهشت و سراسیمگی از وقوع این

جرات دیر خبر بآنها رسانیدند زود بتدارك این قضیه نپرداختند
مجملاً چون فرهاد خان و میر مرتضی بر کیفیت استیلاي اعدا
آگاهی یافتند با جمعی از دلاوران موار شده بدفع آنها متوجه گشتند
اما چون ظلمت لیل پره احتجاب و اختار بر چهره مخالفان میه
روزگار کشیده بود نمی دانستند که جمعیت آنها در کدام طرفست
و بجه جانب حمله باید برد در خلال این حال آشامیان بد کمال
یکی از چهره های بزرگ خانه راجه را آتش زدند از پرتو شعلات
آن شب تیره نمودار روز روشن گشته محل اجتماع فساد کیشان
ظاهر شد و مجاهدان فیروزی مائل بروشنائی آن مشعل اقبال
بران گروه تیره یخت حمله کردند لیکن چون زمین ها کل ولای
داشت و کودالها بر سر راه پر آب شده بود اکثر سواران از هم جدا
انداده خبر معدودی از سپاه با مرداران فرمیدند آشامیان هست
هست باوجود کثرت عدد از صدمه جرات و دایری بهادران نصرت
نشان مورد رعیت و هراس گشته بیالای آل بر آمدند و از اجا دست
جرات باندختن تیر کشودند مبارزان پهای آل رسیده میر مرتضی با
هفت موار از فدویان معادلت مند بپیروی همت و جلالت بیالای
آل حمله کرد و شدت تیر باران آن نابکارانرا چون قطرات ابر بهاران
هرمایه خورد می و طربناگی شمرده دایرانه خود را بیالا رسانید
و بهاد آن حمله مردانه ابر جمعیت آن تیره روزان را فراز آن پشته
متفرق گردانید و فرهاد خان از سمتی دیگر با معدودی بر مخالفان
ناخت و همچنین سائر مرداران و دلاوران هر یک از طرفی بر
مخدولان بی دین زده تیغ قهر و کین از خون آن ملاعین رنگین

ماختند فرهاد خانرا دران رست خیز بلا و ستیز مرد آزما از غنچه
بیگان اعدا دو گل زخم یزدست شکفته کاپچین ریاض سرخروئی شد
باجمله اعدای ضلالت قرین تاب حملات مبارزان معادلت آئین نیابورده
هزیمت را غنیمت شمردند و خود را بخندق امکنده طریق فرار و مسلک
ادبار سپردند و عرصه حصار از خار استیلاي اشرار پیرایش یافته
اولیای دولت بفریوزمندی چیره نشاط برافروختند چون حصار مذکور
از بانس بود و آشامیان مخدول بهوختن آن مجال دخول یافته
بودند روز دیگر میر مرتضی بصوابدید دولت خواهان همت بر ماختن
دیوار گل بجای حصار بانس گماشته بجد و کوشش بلاغ هدان
روز دیوار سمت شمال را با محکام تام بر آورد و در عرض یک هفته
بر در آن محوطه دیواری عریض مرتفع مرتب ساخته بتوب و تعنگ
و دیگر آلات جنگ مستحکم گردانید و سید سالار خان و عید الرسول
دکنی و قشونی دیگر از سپاه ظفر پناه مقرر گشتند که شبها بیرون
شهر رفته بمرام حراست و پامداری قیام نمایند و از کید کفار غدار
با خبر باشند لیکن آشامیان سخت کوش بدکیش از بدرگی ترک
خبرگی نکرده دست جعارث از کینه تیزی و شراندوزی نکشیدند
و از آئین فتنه سازی و دست اندازی متقاعد نگردیدند هر شام
تجسیم تمام از نپردلی و باله دندان کاله که یک گروهی کوکلو
گذشته بآب دهنگ می پیوندند عبور نموده بامواج منصور که در
نزدیک شهر پاس مید شتند مقابله و معادله می نمودند و بر طرف
حصار هجوم آورده جویایی فرصت دستبرد بودند و آنروی رود
دیکه که محل اقامت سراندازخان و میانه خان بود مورچالها ساخته

پیوسته شب خون بران لشکر می آوردند و آنها چون جای مستحکمی داشتند بمدافعه پرداخته دنع شرآن بد اندیشان میکردند و در هفتم ذی الحجه مخدولان با همگی ابتاع خودش بکثرت و هجوم تمام شب هنگام بقصد یورش بر حصار از آب گذشتند و بشهر رسیده بیکبار بر افواج بیرون و اطراف حصار حمله آورده جنگ در انداختند فرهاد خان با آنکه از شدت الم زخمها که بدستش رسیده بود کمال آزار داشت سوار شده میان حصار ایستاد و اهتمام جنگ و مراسم سرداری بجا آورده سپاه نیروزی را بمدافعه و محاربه کفار نابکار تعیین نمود تا قریب سه پاس شب نیران قتال و جدال شعله ور بود و حربی معصب و کارزاری شدید که مثل آن کم بوقوع پیوسته بود رو نمود خود مقهوران شقاوت پرور مکرر از هر سو بر دیوار حصار یورش برده در هیچ طرف مجال غلبه و استیلا نیافتند و عاقبت الامر بصدمه تیغ مجاهدان جلالت شعار انداخته بادی فراوان شدند و درین بیکار و آویزش از اکثر مبارزان عقیدتمند و فدویان اخلاص منش خصوصاً فرهاد خان و سید سالار خان و میر مرتضی ترددات مردانه و کوششهای دلیرانه بظهور رسید و شب هشتم شهر مذکور منتهیان لشکر منصور خبر رسانیدند که دگر باره متاهیر از آب گذشته عزم غدر و شبحون دارند فرهاد خان یا کمال ناتوانی و آزار سوار شده آماده زرم و کارزار گردید و افواج درون و بیرون را خبردار و مستعد بیکار گردانید قریب بد و پاس شب که ماه جهانگرد سر بنقاب احتجاج در کشید عاصیان تیره بخت ظلمت مرشد از کمین کین برآمده برخی با حید سالار خان و عبد الرشول مقابل شدند و جمعی

کثیر مخالفی دیوار حصار صف کشیده جویای فرصت یورش بودند درین اثنا تیره ابری مترام که نموداری از انبوهی و هجوم الواج مخالف بود ظاهر شده بارشی شدید آغاز کرد که چون ریزش سیل سرشک عشاق فرصت دیده گشودن نمی داد و آب تا رکاب یادپایان آتش خور رسیده دلاوران اسلام را مجال تاخیر بران خاکساران نماند لیکن متاهیر نیزهای جرأت پیش نهاده قدرت آویزش نیافتند و از اول تا آخر در برابر عساکر نصرت مآثر ایستاده پایان شب رخ از عرصه مقابله بر تافتند و روز عید الضحی خبر رسید که گروهی انبوه از آغاصیان شقاوت پرور از آب دندانها عبور نموده در سواد شهر میان درآل بدستن مورچال دامت جسارت کشاده اند فرهاد خان قزلو خان را با سرکه آغران و جلال را با همراهان او و دیگر دلاوران بمدافعه بد اندیشان معین ساخت و آنها رفته فضیلت غزو و جهان با آن جمع ضلالت نهاد انداختند و آن باطل ستیزان را مغلوب و مغرور ساخته مورچالها را گه به چوب و تخته ساخته بودند آتش زده سوختند چون فرهاد خان را الم زخم دست داشتند انجامیده از کثرت تردد و شدت آن آزار ضعف و ناتوانی بر دستولی گردیده بود مخالفان ازین معلی آگهی یافته خیرگی میکردند خان سده سالار رشید خان را بجای او تعیین نموده او را نزد خود طلبید و خان مذکور یازدهم شهر مسطور داخل گرگانه شده همان روز شدید که کفار فجار دگر باره بمورچالی که متصل شهر از تخته و چوب ساخته بودند و روز پیش غزات اسلام آنرا آتش زدند آمده بنجدید و استحکام آن مشغول اند بمجرد اجتماع این خبر با جنود ظفر اثر سوار شده به تنبیه آن

تیره بختان شدانت آشامیان مردود از مطوت و مولت جنود محمود
 در نورد قرار شدند رشید خان تا کنار آب دندکا تعاقب آن بدعاقبتان
 کرد از آنجا معاودت نمود و در همین روز مرانداز خان نیز خبر
 یافت که ضلالت ملهان آشامی در یکی از مورچالها که نزدیک
 محل اقامت او در آنروی ناله دیگهو ساخته بودند جمعیت نموده
 عزیمت شیخون دارند باوجود کثرت آشامیان بد اندیش و قلت
 همراهان خویش بتحریرک جلالت و دلوری بر سر آن زمره بد حیر
 رفته جمعی کثیر به تیغ کین و کمره قهر قنیل و اسیر گردانید و مورچال
 را خراب نمود و اسیران را که از صد تن بیش بودند مرهائی
 کشتگان از گردن در آویخته نزد خان خاندان فرستاد بعد از وقوع این
 فتح اعدائی خسران مآب دست از تعرض حال انواج آفرینی آب
 کشیده دگر باره پیرامون عزیمت شیخون نگردیدند و چون گروهی
 از کنار تیره روزگار بر کنار ناله که موموم است بگاگو جان و از مابین
 نهر دلی و دندکا میگذرد مورچالی باستحکام بسته بودند رشید خان
 محانظرت شهر و حصار بمیر مرتضی و راجه امر سنگه گذاشته
 شانزدهم ماه مذکور بقصد دفع آن مفسدان مقهوران از کرگانو برآمد
 و از ناله دندکا با تمامی سپاه ظفر پناه به نیروی توکل و دلیری گذشته
 چون بکنار ناله کاکو جان که در آن طرفش غنیمت لایم مورچال بسته
 بجمعیت عظیم نشسته بود رسید فرقه ضلال بازاری جرأت بمداغنه
 و جدال کشوده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمودند و چون زمین
 آنروی آب بنوعی ارتفاع داشت که صعود بساحل متعذر می نمود
 و چون قاهره در گذشتن از آب متفکر گشته لختی درنگ گزیدند

و درین اثنا عبد الرحمل خویش رشید خان با چندنی از بهادران
 جلالت شمارو چند بیلدار یاب زدند و چون نزدیک بکنار رسیدند
 مخدولان مغلوب خوف و رعب گشقه روی بفرار نهادند و بیلداوان
 به تیز دستی و چالاکي راهی که یک سوار بیلا تواند رفت دران
 کنار کشادند و مبارزان ظفر پناه ازان راه بیلا برآمده بتعاقب گریختگان
 پرداختند و دیگر لشکریان نیز از عقب آنها بسرعت از آب گذشتند
 مجاهدان اسلام دران محرابی وسیع باعدای ضلالت فرجام رسیده تیغ
 انتقام در آنها نهادند و کشتی بلیغ و قتلی بیدریغ کرده مقبضت
 جهاد اندوختند و محرابی بیهوشی که مردار آن جمع نابکار بود با
 بقیه السیف آن خیل ادبار بتنگ پانیمجانی ازان عرصه بلا بر آورده
 بکنار نهر دلی رسید و چون گریختگان از بیم تعاقب جنود ظفر مآب
 دست خوش اضطراب بودند سرانیمه وار بکشتیهایی که در کنار
 داشتند هجوم آورده خود را بر روی هم در سفائن انداختند و برخی را
 کشتیه غرق شده بسیاری را موج نفا از سر گذشت و یک صد و
 هشتاد تن از آشامیان در نهاد که اکثر رؤسای آن قوم بد نژاد بودند
 و ازان جمله یکی از مرداران عمده بود بکمند قهر و استیلا
 بهادران فیروزمند اسیر گشتند و رشید خان مورچال آنها خراب
 کرده قریب نصرت و ظفر معاودت نمود و از وقوع این فتح نمایان
 خوف و هراس بیقیاس بر بواطن آن باطل پرستان ایود ناشناس
 مستولی گشت و از جمیع مورچال ها بر خاسته بزوایای ناکسی در
 طریدند و فی الجملة آرامشی در اهل شهر و حصار پدید آمد و
 باشاره خان سپهدار رؤسای اساری را مغلول و مقید ساخته مابقی

را در کنار ناله دند کا بدار زدند تا خلاف اندیشان بد حال از آن عبرت گیرند غم از خوانج لکبوگنده که نواره بادشاهی آنجا بود آنکه بعد از رسیدن موسم برشکال و طفیان آب ها و مسدود شدن راهها چون خمر جمارت و خیرگی آشامیان مقهور و قصه گشته شدن انور بیگ نهانه دار کچپور اشتباه یافت این همین بر دور لشکر خویش حصار از باتمس در کمال متانت و استحکام ترتیب داده بر اطراف آن ادوات توپ خانه جید و برکنار دریا نیز بر مرزها و موضع کعبه کلا مقاهیر مورچال ها بخته از شر اعدا و شب خون آنها نارغ گشت و برخی از نواره مشهور بمردان کرزار و ادوات پیکر بصر گردگی طی بیگ ملازم خان مده حالز بکچپور فرستاد که آنجا رفته بتلقیه و تا دیب اعدای پردازد چون طی بهگ بکچپور نزدیک رسید برخی از کفره نابکار بر روی دریا با مقائن جنگی و جمعی از طرف ساحل بر مر نواره بادشاهی آمده از دوسو بحرب وجدال پیوستند و در اول کار نواره منصور مغلوب شده تا موضع باتمس باز می که مابین کچپور و دیبول گانو امت باز گردید و در آنجا مغرور خان زمیندار که این همین او را با برخی دیگر از نواره بمدد علی بیگ فرستاده بود باو پیوست و هر دو با اتفاق بر اهل کفر و شقاق حمله بردند و آنضال اندیشان تاب ثبات نیاورده طریق فرار سپردند و چند کشتی از آن ها بدست مبارزان نصرت مند افتاد و مغرور خان و طی بیگ بلکبوگنده معاودت نمودند و چون درین وقت یادگار خان در دیبولگنو از شر اعدا ایمن نبود و بودن او در آنجا با جمع قلیلی که همراه داشت از مصالحت دور می نمود این همین باذن خان سپیدار

مرخی از نواره دیبولگانو فرستاده او را بلکبوگنده طلبید و چند نوبت بیای مردی دایری و شهابت با مبارزان منصور بآنروی دریای بر مهابتورفته چندی از رؤمای آشامی را که گروهی انبوه از آن قوم بد نهاد فراهم آورده در آن طرف مصدر نخله و نماد گشته بودند و بمنع وصول و مد و قطع طریق مسلک تهر و سرکشی می پیمودند تنبیه و تادیب نمود و جمعی از آن بی باکان را بقیغ بیدریغ از هم گذرانیده زمره کثیر بقید امر آورد و اسیراترا باشیای بصلار که غذیهات جیوش نصرت شمار گشته بود بلکبوگنده رسانید و در عرض این ایام سه نوبت نواره پرمراز سامان بجبهت بدرقه کشنیهای نرقه که بهشت تجارت غله و رسانیدن آذوقه قیام داشتند بگوهتی فرستاد که از اینجا آذوقه وافر بلکبوگنده آورند و چون مکرر بر سنگ حدود تلعه سوله گده که مابین لکبوگنده و کلیا بر واقع است تاخت برده مفسدان آن سرزمین را گوشمال داد رعایای آن موضع از ترکنار غازیان سعادت بهره منده آمده مردان خود را که محرک سلسله متنه و شورش بودند دستگیر ساخته نزد او آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چند کورت بر متوطنین دامن کوه تاخته قتل و غارتی عظیم نمود و آنها نیز در مردار که از عده های راجه بودند و نزدیک کوهستان مورچال ساخته هنگام فرصت قدم جرات بحوالی کرکانو می گذاشتند با زبان و فرزندانش آنها دستگیر کرده نزد او آوردند و چون اکثر مفسدان را تنبیه و تادیب نموده دست جرات و استیلائی آنها کوتاه ساخت یادگار خانرا فرستاد که بآئین پیش ضبط دیبولگانو نماید و حقائق این احوال را بخان خانان نوشته مصحوب یکی از آشامیان

فرستاد باجمله چون بشعدلی بهوکن مرکز حملات مرد آزما و شب
خون ها بر عساکر قاهره آورد و در مراتب مدافعت و محاربت
هر تدبیری که ممکن بود بکار برده بیقین داشت که اقدام ثبات
و همت مجاهدان دین و مبارزان نصرت قرین بامال این امور
لغزش نمی پذیرد و شاهد مقصودش در مرآة جمی و کوشش صورت
نمیگردد ناچار مصلک مجر و اینها را سپرده بدولت عقل دور
بین و خرد مصلحت گزین باغارت راجه شقارت کیش ضلالت
آئین بزیان مصلحت و خضوع اظهار نداشت و استدعای مصلحت
نمود و مریضه مبنی برین مراتب مصحوب یکی از مردم کلردان
نزد خان خانان ارسال داشت و فرستاده او بمنهرا پور که محل
اقامت مواکب منصور بود آمده خان حیدر را بذکر کلمات
عجز آمیز بخشایش انگیز بصلح راضی گردانید لیکن آن نویین
صلاح اندیش کلردان قبول این معنی را مشروط بآن مصلحت که راجه
پانصد زنجیر نیل و سه لک توله طلا و دختر خویش بجهت پرمنداری
هرده آرایان خرمکده سلطنت و اقبال بفرستد و هر ساله پنججاه زنجیر
نیل برحم پیشکش به پیشگاه جاد و جلال احوال دارد و آنچه از ولایت
آسام بی میرافواج ظفر اعتماد گفته بتصرف بندهای بادشاهی
را گذارد و کوهستان نامروپ و دیگر کوهستانهای اطراف آن ولایت
باو متعلق باشد و پورنمل نام دندوی از بندهای بادشاهی جهت
ابلاغ این پیام برفاقت کس بشعدلی بهوکن نزد او فرستاد و چون
پورنمل آنجا رسید بشعدلی بهوکن قدومش باداد مهمان
پذیری تلقی نموده شبی او را نهانی از اغیار طلبید و اظهار کرد

که اگر راجه قبول شرائط مصالحه نکند من ازو مفارقت جسته
نزد خان خانان می آیم و بملیج عبودیت و دوات خواهی شد و
زمین و زمان میگیریم و بعد از مدتی روز پورنمل را اذن انصراف
داد در خلال این احوال در منهرا پور که خان خانان با اکثر عساکر
منصور آنها اقامت داشت بسبب کثرت بارش و زدات آب و هوا
انقسام امراض و احقاص خصوصا تب لرزا و اسهال شائع شده اکثر
اهل لشکر مریض و کوفتفاک شدند و اثر سمیتی در هوا و مقدمه
و بائی در جنوب نصرت لوا بهم رسید جمعی کثیر با تنهایی تقدیر
بحاط حیات در نوشتند و این حالت پرمالمت در کرگان و اطراف
و نواحی آن بلکه در جمیع ولایت آشام سرایت کرده این بلیه عموم
یافت و خلقی انبوه از آشامیان شقارت پوره خصوصا اتباع و اشباع
راجه که خود را بکوهستان های دور و تنگنای درها و جنگله کشیده آن
مواضع را بندهای خویش اندیده بودند از تیغ زهرآلود و با زخم
فنا حورده بدرکت مجسم پیوستند چنانچه از خواص راجه نقل نمودند
که دو لک و سی هزار آشامی بهلبه و با راه نیستی پیمودند و وقوع
فحط و غلا و فقدان حوائج ضروری معیشت که علقش انسداد طرق
و مسالک و عدم وصول رعد از جا انگیر مگر بود علامه ایصال گشته
کار مردم ازان بدشواری کشید از جمله یک صد و هفتاد و سه انبار
غالی که از مخازیل غنیمت اولیای دولت گشته بود هنگام طفیان
آب و جسامت و خبرگی اعدای خهران مأب شانزده انبار در تصرف
عساکر نصرت شعار مازده مابقی را مقهوران متصرف شده بودند
و درین مدت قوت غالب اهل لشکر و دواب برنج بود و دیگر

فصرت اثر تعیین نمود که ازان راه بچارنگ رفته بتذیبه مفسدان اطراف ونواحی آن پرداخته و غازی افغانرا با صد سوار و صد پیاده آنجا تهاذه دار ساخته خود بدیولگانورود و آنجا توقف نموده بابن حسین اعلام نماید تا کشتیهایی آذوقه را بدیولگانوفرستد ابوالحسن بچارنگ رفته ترمز گزینان آن حدود را تذیبه و تادیب نمود و غازی افغان را با جمعی که بهمراهی او تعیین یافته بودند آنجا گذاشته بدیولگانو آمد و پس از وصول بآنجا چون کشتیهایی آذوقه از لکهنوکده رسید از آنرو که هنوز برخی مقاهیر بر طرفین دریا در مورچالهایی خود متمکن بودند و نواره را بیم آسیب تعرض و دست انداز آنها بود احتیاطا برخی اجناس سفائن را با فوجی از سوار و پیاده براه چارنگ روانه گرگانو نمود و خود نواره را همراه گرفته عازم گرگانو شد و چند قلعه که اعاهی بر طرفین آب دهک احداث کرده بودند بقیه و استیلا اختراع نموده منهدم ساخت و درین اوقات خان خاتان سید احمد ملازم خود را با فوجی از سوار و پیاده بتهان در ری کچهور فرستاد و سید سالار خان را بچارنگ تعیین نمود که باتفاق غازی بضبط و محافظت آن حدود قیام نماید و او آخر ربیع الاول رسد غلات از راه خشک سر کرد و ابوالحسن با نواره بر آذوقه بگرگانو رسید و بیمن فضل و کرم ایزد منان شدت عسر به یسر مبدل شد و وسعت و رفاهیت در حال لشکریان پدید آمد بالجمله آشامیدان تیغ و بخت را از فرو نشستن آنها و انصرام ایام برشکال و انفتاح طرق و مسالك هوئی حرات و نخوت از سر رفته گر باره روی ادبار بشواحق جبال و تنگنائی درها و جنگل ها نهادند و راه

مخدول که بحواله کوژی آمده بود باز بکوهستان نامروپ گریخت و بلحدلی بهوکن اگرچه بامتنظار متانت و استحکام مورچالهایی که برکنارنهر دلی ساخته بود با گروهی انبوه از آشامیدان شقاوت پیژوه بر جای خود ثبات و استقامت ورزیده بود لیکن دیگر باره از راه مسکنیت و خضوع درآمد و سفرا فرحتاده مکرر التماس مصالحه نمود خان بهدار بقبول ملتصق آن غدار ناپاک اقبال نکرده همت بر دفع و احتیصال آن مدبر بد سگال و گرفتن مورچالش گذاشت و هشتم ربیع الثانی ابو الحسن و قراول خان و جمعی از مبارزان ظفر قرین را تعیین نمود که بر کشتیهایی جنگی نشسته بقومهایی روند و از آنجا بسرا بالایی شهر دلی روان شده از عقب مورچال او در آیند پس از رسیدن این فریق بآنجا اعدای بقدم مدافعت و مقاومت پیش آمدند و حربی عظیم و کارزاری سنگر روی داد آخر الامر مجاهدان نیروزی لوا غلبه و استیلا یافته بهحصاری که اعدا از بانس ساخته بودند در آمدند و مخالفان منهزم گردیدند و چون ازان جانب که جنوب قاهره در آمده بودند تا محل اقامت بلحدلی بهوکن که محاذی گرگانو بود و فرقه عظیم از محبوران لثیم آنجا بودند ده گروه مهاجرت بود و رفتن ابو الحسن با همراهان بر سر آن گروه مقتضای مصحت امری بود که سید سالار فرمود که خود نیز با اکثر عساکر ظفر اثر از گرگانو برآمده برسر بلحدلی بهوکن رود و مقرر نمود که ابو الحسن با همراهان همانجا اقامت گزیده مناصر رسیدن اقواج بحر امواج باشد و مقارن وصول جیوش منصور زن طرف بر اعدای حمله یرد و میر مرتضی را بدستور سابق

بمحافظت و حراست کرگانو و مرانداز خان را بضبط آن روی رود
 دیگر موطن ساخته چهاردهم ربيع الثاني با جنود مسعود از کرگانو بر
 آمد و از آب دندک بپایاب گذشته چون لشکر فتح رهبر بکنار فبرهائی که
 پایاب بود رسید ببدلی بهوکن که از داخل شدن ابو الحسن بمورچال
 بنای ثباتش تزلزل یافته دل از دست داده بود و آماده فرار ایستاده
 از سطوت عساکر قاهره یکبار مغلوب رعب و خوف گشته چاره کار
 در فرار دید و با همراهان خویش از مورچال بر آمده راه گریز
 بهر و جنود فیروزی قرین نصرت و بهروزی بآن مورچال که در
 کمال رعایت و استحکام بود داخل شده برجای اعدای مخدول
 خیام نزول افراشتند از وقوع این فتح آشامیان تیره بخت مورد
 یاس و ناامی گشته دل از امید غلبه بر داشتند و رعایا و سکنه
 هر ناحیه که در ایام شور انگیزی و فتنه سازی سپاه آشام و ضعف
 و اختلال حال لشکر اسلام طریق بدو عائی و نمود گرانی پیموده
 بعضی بطوع و برخی بکراهت گریخته بودند دگر باره از متابعت
 او رجوع کرده روی التجا بلشکر منصور آوردند و چون مهابان خبر
 رسانیدند که جمعی از مقهوران در مورچالی که آن روی آب دهک
 ساخته اند پای جرات فشرده خیال تهر در سردارند خان خانان
 با جنود کیهانستان از آن موضع کوچ کرده هزدهم ماه مذکور بساحل
 آن دهک رسید مخالفان آشامی که در آن روی آب مورچال
 داشتند با آنکه آن آب عمیق عریض در میان حائل بود از مشاهده
 ریا و اعلام جنود نصرت اعتصام باز نگرانیدند از حوائجی که
 درین مقام باقتضای تقدیرات آسمانی روی داده مفشای معارفت

جایز اسلام از دیار آقام شد آنکه هنگامی که خان خانان موافق
 بکناره آب رسیده مورچال مخدولان را با احتیاط نظر می نمود آن نویسن
 عقیدت آنین را غشی وضعی طاری شده بغلبه آن حالت از اسب مورد
 آمد و بروی زمین تکیه کرده ساعتی بخوابید و چون بهوش آمده
 بخیمه گاه رفته نزول نمود و بجای کوفت و آزارش که باعث
 مصالحه با آشامیان گشته و آخر بآن در گذشت هما بود و درین
 موضع بنابر حدوث این عارضه چند روزی اقامت نمود و درین
 مکان بدلی بهوکن که از سرداران عمده نامی راجه و هر آمد شجاعان
 آشام بود و بنابر رنجی که از راجه داشت قطع نظر از اهل و
 عیال کرده با سه برادر خویش از جدائی گزیده بود روی ارادت
 بلشکر فیروزی آورده نزد خان خانان آمد آن خان سپه از باقتضای
 مصالحت او را بخشش خلعت فاخره و دهکده کی و خنجر مرصع و
 اسب خوشدل ساخته دلجوئی و استمالت نمود و مقرر کرد که از مردم
 جنگی آن ولایت هر قدر تواند فراهم آورده بضبط و محافظت قرین
 و قصبات و راهها از ناصوب تا کرگانو قیام نماید و راه دریا نیز تا
 موضع ترمهائی بعده او کرد چون او را در میان آشامیان بسر داری
 و هر لشکری اعتباری عظیم بود نزدیک فرصتی چهار هزار کس
 از مردم جنگی آن ولایت جمع نموده بمرام خدمت گزاری و دوله
 خواهی پرداخت راجه ازین معنی بیمناک و هراسان گشته بر همه
 عمدهای خود بی اعتماد شد و بجای بهوکن را که چنانچه
 گزارش یافته هنگام شورش بازان و طغیان آب در محاربه و مجادله
 با عساکر نصرت مآب کمال سعی و کوشش نمود اضلاع مدافعه و تهاون

تعمیمت صلح برای و رایست آنها مفوض ساخته بود رسیده بدمهید
مقدمات مصالحه پرداختند و پس از گفت و گوی بسیار چنین
قرار یافت که راجه یافعل صبیح خود با دختر راجه پندار بیست هزار
توله طلا و یک اک و بیست هزار توله نقره بیست زنجیر نیل برعم
پیشکش و پانزده زنجیر نیل برای خان خانان و پنج زنجیر نیل
بجهت دلیر خان بفرستند و متعاقب در عرض دوازده ماه سه لک
توله نقره و نود زنجیر نیل بمرکار بادشاهی واصل سازد و هر ساله
بیست زنجیر نیل پیشکش می فرستاده باشد و تا وصول نهمه
پیشکش که ادای آن در مدت دوازده ماه مقرر شده بود چهار
کس از عمدها که ارکان ایالت و حکومت او بودند هر کدام
یک پسر خود برسم گردان همراه لشکر ظفر پناه به بنگاله فرستند
و فرزندان و عیال بدلی بهوکن با برخی از رعایای ولایت
کامروپ که در کوهستان نامروپ و دیگر جبال محبوس بودند
بلشکر ظفر اثر رسانند و نیز مقرر شد که از سمت اوترکول ولایت
درنگ که یکطرفش بگواهی و طرف دیگرش بدریای آبی
برازی که از حوالی قصبه جمدهر میگذرد متصل است از جانب
دکن کول ولایت ببل قلی و در مرز که هیچگاه در تصرف
بندهای بادشاهی نبوده داخل پیشکش و ضمیمه ممالک محروسه
باشد و حد فاصل میان مملکت بادشاهی و ولایت آسام در
جانب دکن کول دریای کلذک و در طرف اوترکول دریای آبی
برازی قرار یافت و عهد نامه مشتمل بر تعهد این امور از جانب
آشامیان و قولنامه از قبل خان خانان مبنی بر قبول صلح بشروط

مذکوره نوشته شد و چون مقرر گردید که جلوس معهود براه ساحل
آب دهنگ لوی معارفت انراخته بگرگانو برود خان سده سالار بمیر
مرتضی نوشت که با همراهان و توپ خانه و آشپای که آنجا بود و
جمعی از رعایا و سکنه آن ولایت از مسلمان و هندو که اراده بنگاله
داشته باشند از گرگانو برآمده باشکد منصور پیوند و باین حدین
خبر فرستاد که بجهت نقل اسباب گرگانو برخی از نواره بانجا
فرستد و چون بدلی بهوکن اظهار نمود که چندی از نیلان راجه
که هنگام انبزام در صحرا و جنگل رها کرده بود درین نواحی
همه جمعی بنفعص آنها معین ساخت و شب سه شنبه پنجم
جمادی الآخره وکلی راجه رسیده پیشکشی که رسانیدن آن
به تاخیر مقرر بود از طلا و نقره و صبیح راجه و دختر راجه پندار
با چهار پسر از عمدهای راجه که بودن آنها در بنگاله تار رسیدن
نهمه پیشکش معهود شده بود بلشکر فیروزی رسانیدند و جمعی که
بنفعص نیلان رفته بودند بعد از چند روز رسیده پانزده زنجیر نیل
آوردند و دهم ماه مذکور از پنجم سال جلوس همایون که مقدمات
صلح صورت یافته بود خان خانان با موکب کیهانستان از دهنگ
کوهستان نامروپ کوچ نموده رایست معارفت بصوب بنگاله براراخت
و چون درین هنگام فی الجمله خفتی دراز از آن نوین بلند مقدار پدید
آمده بود بسرعت میر ده نورد گشته کوچ بر کوچ طی منازل می
نمود و چون بقرمانی رحید و بظهور پیوست که نواره که ابن حسین
بگرگانو فرستاده و نا تحمل اشیا و احوال مرکار بادشاهی نمی
کند و ازین جهت هنوز میر مرتضی از گرگانو برنیامده در فکر

سراجام نواره است مقرر نمود که تنهانداران چارنگ و کچور و دیو اگانو تا آمدن میر مرتضی در تنهانی خود بوده وقتی که میر مذکور عازم لکهنوده شود با او رفاقت نمایند بالجمله خان حیدر سالار با جنود نصرت شمار بیست و دوم شهر محظور بلکهنو گده رسیده بانظار رحیدن میر مرتضی چند روز آنجا مقام نمود و چون میر مرتضی با همراهان و جمیع اشیا و اموال بادشاهی و خلایق کثیر از داور و اناث آن ولایت که بطوع و رغبت عزم مهاجرت از آن کفرستان نموده بودند رسید از آنجا که بلد بخت و سر انجام مهم سرزمین درنگ و دو مریه و غیر آن که چنانچه مذکور شد از ولایت آشام فمیمه ممالک مسروبه گشته بود و نظم و نسق مهمات گواهی که در مدت تسلط و استیلا آشامیان بد کمال اختلال یافته بود لازم بود و نیز بزم نراین زمیندار کوچ بهار را که دگر باره غبار فساد و طغیان انگیزه بران ولایت مستولی گردیده بود تنبیه بایستی نمود و موسم برشکال قریب شده بود آن نوین سپهبدار باقتضای مصلحت عازم بنگاله گشت و دلیر خان را با اکثر لشکر و نواره بانظار رسیدن برخی از فیضان پیشکش که هنوز نرسیده بود هر لکهنوده گذاشته بیست و هشتم ماه مذکور عازم گواهی شد و سلج آن ماه بموضع کلیا بر رسیده قره رجب از آنجا کوچ نمود و بجهت ملاحظه کردن حدود دوسریه و سرحد ولایت آشام و مملکت بادشاهی که بدازگی قرار یافته بود براه دامن گوروان گردید و بظاہر صریحت راه و اندوهی جنگل لشکریان سه چهار منزل تعب تمام کشیدند و چهارم شهر مذکور از دریای کهنک عبور نموده در پای قلعه کجلی نزول کرد و

چون مکر و قیام راجه درنگ هنگام بپوش آشام همراهی جنود ظفر اعتصام اختیار نموده دران سفر بساط حیات در نور دیده بود و مادرش که با پسر خود حال اودر ولایت درنگ بود درین مدت بلوازم دولت خواهی قیام در زنده خان سپهبدار کس بطلمب مادر و پسر مکردهج فرستاده دران منزل چند روز قیام نمود تا آنها و راجه دو مریه که اورا نیز طلبیده بود برآمد و مهمات آن حدود را نظم و نسق دهد و درین ایام آن خان خانان سهه سالار را بظاہر استعمال بعضی از ادویه حاره که بتجویر طبیبان فرنگی بکار برد ضیق النفس و خفقان و آثار قرحه شش و استسقا که هر یک برآمده مهلت است برآلام سابق امزود بالجمله یازدهم شهر مذکور که مادر و پسر مکردهج از درنگ رسیده خانان بادشاهی خوشدل و مستمال ساخته آن پسر را که ده ساله بود قائم مقام پدر ساخت و چون راجه دو مریه بسبب عارضه که اورا طاری شده بود نتوانست آمد مادر خود را فرستاده تمهید سعادت نمود و او نیز در همین روز رحیده مورد استمال شد و آن نوین عقیدت آئین سیزدهم از کجلی کوچ کرده بموضع پاندو که مقابل قصبه گواهی آنروی آب واقعست نزول نمود و چون از پیشگاه خلافت و جهاننایی بولایع همایون صادر شده بود که رشید خان بقوجداری سرکار ناصروپ میام نماید خان مذکور را بآن خدمت معین ساخته جمعی دیگر از امرا و مصلحان و محمد بگ ملازم خود را با چهار صد سوار و دو صد

پایاده و برخی از نواره بهمراهی او تعیین نمود و روز دیگر دلیرخان از لکهنوده رسیده هشت زنجیر فیل که راجه آشام از جمله فیلان بهشکس متعاقب ارسال داشته بود رسانید و چون خان سپهدار باوجود شدت کوفت و آزار مہمات آن حدود را انتظام بخشیده خاطر از آن پرداخت بیست و ششم ماه مسطور از موضع پاندو بکشتی نشسته کوچ به کوچ روانه گشت و سلیم آن ماه بمقام بری تله که سر راه ولایت کوچ بهار است رسیده بعزم انتزام آن ولایت و تنبیه و تادیب بیم نراین آنجا نزول کرد و اردو و ساکنان لشکر که برافروختگی می آمدند بعد از پنج شش روز رسیده محاذی موضع مذکور از آب گذشتند و اسفندیار خان و عسکر خان و راجه بهروز که در حدود گهواره گهاٹ قاصت نموده بودند بلشکر فیروزی پیوستند و درین ایام کوفت خان خانان بمرتبه رسید که کار از مداوا در گذشت و طبیعت مغلوب احتیالی مرض شد چون حال خویش برین منوال دید و کمال همت و حمیتش بتسخیر کوچ بهار مصروف بود عسکر خان را با اکثر جنود قاهره و نواره بیست و ششم شعبان بدان مهم تعیین نموده بجانب خضره روانه شد و اواخر روز چهار شنبه درم شهر رمضان المبارک از ششم سال جلوس همایون در دو گروهی خضره و داعی حق را ادبیک اجابت گفته ازین مرحله بنا بهر منزل بقایانوست چون این خبر از نوحه سوانج نگران بنگاله در دار السلطنه لاہور بمسامع حقائق محاصع رسید از آنجا که مراحم پادشاهان قیامت سلیم گوهر عذریّت و اخلاص نیکو بدی های عقیدت مند و در پیش کا خلافت و جهانپاسی عاطفت و قدردانی را پایا بلند

است حضرت شاهنشاهی برفوت آن فوئین ارادت آئین که بندد عهد فدوی این دولت ابد قرین بود متأسف گشته روح او را بانواع توجهات روحانی نوازش فرمودند و محمد آمین خان خلع الصدق آنخان مغفور را که بخدست و الاثنی میر بخشیکری و منصب ارجمند پنج هزاری پنج هزار سوار سربلندی داشت مورد انواع مکارم و اصناف اعطاف ساخته تعلی بخش خاطر محزون او گشتند چنانچه عتقرب بتفصیل در محل خود سمیت گزارش خواهد یافت اکنون کلاک حقائق نگار مر رفته و نافع حضور مهر انوار را از جای که گذاشته بود و باز بکف می آرد *

آغاز سال ششم از سنین خلافت والای عالم گبری مطابق سنه هزار و هفتاد و سه هجری و توجه بجانب کشمیر جنت نظیر

درین هنگام میمنت انجام که مآثر عدل و رافت پایه افزای اورنگ شمت و فرمانروائی دین و دولت را چهره افروز و جهان از فیض نعل و نصفت زینت بخش دیهیم سلطنت و کشور کشائی نشاط اندوز بود ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی در رسیده بر زمین و زمان از پرتو معادت نور افشان شد و شب سه شنبه بیست و یکم فروردی رویت هلال کرامت انوار اتفاق افتاده سال ششم از عوام خلافت سعادت قرین گیتی خدیو با داد و دین بفرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی چهره آغاز بر افروخت و چون بیست و پنجم این ماه میمنت پرتو سعادت نهضت ربابات عالیات

بعزیمت خطه دلهنیر کشمیر بود مقرر شد که در ساعت مذکور دریاغ
دلکشا که آن روی آب راوی محاذی قلعه مبارکه واقعست و بی شواذب
تکلیفات سخن در پی نسخه ایست از ریاض رضوان و مشتمل بر
عمارات فیض آیات و ملازل بهشت نشان پرتو فزول انگذده روزی
چند آنجا بساط اقامت گسترده و جشن فرخنده جلوس اشرف را
هر ساله وقوع آن در عید سعید فطر معهود گشته است گذرا بدید
پس از انصراف آن بزم نشاط انجام لواپی توجه بصوب مقصد بر
امرازند و اسارک همایون بکار پردازان پیشگاه سلطنت و سامان طراز
بارگاه حشمت عز صدور یافت که دران یستان سرای اقبال اسباب
و لوازم آن بزم خجسته ترتیب دهند درین ایام طیب خواجه
از اعظم خواجگان مازنی القهرامت چون بمادت معهود عریضه
مبنی بر اظهار مراسم عقیدت و دعاگوئی دولت فاعله با مختصر
پیشکشی شرفیاب خدمت و جهانداری احوال داشته بود عاطفت
بادشاهانه او را بار سال خلعت کسوت مبهات بخشیده ده هزار
روپیه از خزانه احسان بیکران بکسانش حواله شد که از امتعه
هندوستان خرید نموده برای او ببرد و هفت هزار روپیه در وجا
انعام عهد الرحمن دیوان بیگی و سبحان قلیخان والی بلخ که او نیز
بار سال عریضه اظهار مراسم عبودیت و اخلاص کرده بود عطا گردید
و بقایبک ملازم سبحان قلی خان که از جانب او برخی جانوران
شکاری بوسم ارمنان باستان قبض مکان آورده بود پانزده پنجه هزار
روپیه نوازش یافت و جمعی گذیر از اهل مازنی الذهر که بجهت
استفاضه احوار مکرمت بادشاهانه بدرگاه خلایق پناه آمده بودند

بعطایا و مواهب سنبه کامیاب شدند و محمد آمین خان میر
بخشی بمنایب خدمت را عافه مرورید نوازش یافت و زعد انداز
خان که برحانیدن فوجی از جنود اقبال بجهت کومک لشکر دکن
معین شده بود ازان صوب رحیده دولت استلام عتبه جلال دریامت
و بعرض اشرف رسید که رعایت خان فوجدار موستان باجل طبعی
بساط حیات در نوردید و خنجر خان خلعت یافته در سلک کومکدان
صوبه کابل منظم گردید و معین خان بخدست دیوانی مکرار پرده
آزای هودج عزت زینت انزای مشکوی دولت ملکه مقدس نقاب
روشن رای بیکم از تغییر مقیم خان خلعت سر امرازی پوشید بیهتم
این ماه مبارک فرجام موافق بهم اردی بهشت متصدیان پیش
خانه همایون باشا را واد در ساعتی مسعود مرادقات اقبال از
دار السلطنه لاهور بدرون پرده دریاغ دلکشا بساط حشمت و ایهت
گسترده و بیست و پنج مطابق چهاردهم اردی بهشت که ساعت
نهمت موکب مسعود بود پس از انقضای پنج گهزی از روز مذکور
حضرت شاهنشاهی با مصر الهی و عظمت و شکوه جهان پناهی از
قلعه مبارکه سوار شده لواپی توجه بمن کشمیر بر امراختند و
دریای راوی را بجزر عبور نموده دریاغ دلکشا نزول سعادت فرمودند
درین روز میرخان فوجدار کوهستان جمون را بمنایب خلعت و
اسب با ساز طلا نواخته بخدست مرجوعه رخصت نمودند و ازو قانع
صوبه بنگاله خبر در گذشتن خان خانان سه ساله ازین دار بیداد
بسماع همایون رسید و پس از سه روز از کمال مرحمت و نزه
بررسی اشاره معنی بهین ثمره شجره اقبال گزین باو نهال حشمت

و جلال پادشاهزاده قدسی عظیم محمد معظم مادر شد که برای
سرامرازی محمد امین خان خلیف الصدیق آخان مغفور بصره رسید
از عز قدوم بخشیده تارک امتحارش باوچ سربلندی برامرازند
و او را همراه به پیشگاه حضور آوردند و آمد خان بخشی قدم را بر
حکم شد که در رکاب پادشاهزاده عالیقدر برود و چون خان مذکور
کامیاب این فخر و مباحات بملازمت قدسی برکات رسید عطاقت
خسروانه او را بمطای خلعت خاص از اجاس مو کواری بر آورد و در
جشن محمود بدیگر مواهب عالیله فوازش فرمود چنانچه در مقام
خود گذارش خواهد پذیرفت شب چهارشنبه نوزدهم اردی بهشت
هلال فرخنده شوال از انق سعادت طلوع نموده هنگامه انروز عشرت
و شادمانی گردید و روز دیگر که عید خجسته فطر بود حضرت
شاهنشاهی در مصلی که از خیمه ترتیب یافته بود برجم معبود
نماز عید گزارادند و بعد فراع از نماز الجمن آرای نشاط و کامرانی گشته
مریر عظمت و جہانبانی را از فر جلوس والا آسمان پایه گردانیدند
درین روز خجسته نخل بر زمین گلشن دولت و کامکاری نهال نیکو در
بوستان سلطنت و بخت یاری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم دایم
دو لک روپیه و غرق ناصیه حشمت و سربلندی فروغ اختر ایت
و بخت مندی پادشاهزاده والا قدر محمد اعظم بمطای طرا
مرصع مطرح انوار عطاقت گردیدند و امیر الامرا و راجه جسونت
منگه و دیگر عمدهای اطراب بمعنایت خلعت قامت مباحات
امراختند و براجہ حی منگه خلعت خاص و آوری مرصع
و دو اسب عراقی یکی با ساز طلا و محمد امین خان میر بخشی

اسب عراقی با ساز طلا و ماده نیل و شمشیر و مهر و جندهر
با علفه مروارید و بنجایتخان ماده نیل و اسب با ساز طلا
و بغافل خان میر حسان یک زنجیر نیل و بداندمنند خان لقاره
و براجہ رایمنگه آوری یسی مرصع و بتربت خان جندهر مرصع و
بمعد الرحمن ولد نذر محمد خان و طاهر خان و آمد خان بخشی
قدم و فیض الله خان و فدایتخان و حسن علی خان و قباد خان
هر یک اسب با ساز طلا عطا شد و نامدار خان که در دکن بوده
باضافه پانصدی بمنصب چهار هزار و پانصد سوار والا پایگی
یاست و حربلند خان که او بیژن در ملک کومکیان آن صوبه انتظام
داشت از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار والا پلر خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
سوار و افتخار خان آخته بیگی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هزار و دو صد سوار و ارسلان خان باضافه پانصدی بمنصب هزار
و پانصدی هشت صد سوار و از اصل و اضافه روح الله خان بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و دیانت خان بمنصب هزار و پانصدی
دو صد و پنجاه سوار و التفات خان بمنصب هزار و پانصدی صد و
پنجاه سوار والا پایگی پانصدی بمنصب خنجر خان که در ملک
کومکیان کابل انتظام داشت از اصل و اضافه هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار بمقرر گردید و بخندار خان بمعنایت ماده نیل و اسمعیل
زمیندار هوت که درین ایام شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بود
بمرحمت خلعت و نیل و اسب با زمین و ساز نقره و شیخ بهاول الدین
ملتان بمطای خلعت و ماده نیل و انعام یک هزار روپیه و یکرم

خداوند و نامداری معین فرموده او را بمنابت خلعت و یک زنجیر
میل مباحی گردانیدند و سید خانرا بقلمه داری دولت آباد خجسته
بنیاد و محمد تقی خان را بخدست بخشی گری آن صوبه تعیین
نمودند و روز دیگر موکب ظفر پیکر از چیمه ککر نهضت نموده
دریای چناب را بجهت عبور کرد و چهار دهم قصبه بهنبر که از آنجا
داخل بکوهستان کشمیر میشوند فیض اندوز نزول اشرف شد از
دار السلطنة لاهور بکشمیر جنت نظیر چهار راه سلوک مشهور است
یکی راه پکلی که دور ترین مسالک است خم و پنج و نشیب و فراز
بسیار دارد لیکن گرم سیر است و دران راه برف کمر از دیگر
راه ها می بارد و زود زائل می شود چون خواهند اوائل موسم لاله
و شکوفه و جوش بهار کشمیر را دریابند ازین راه میروند و راه مذکور
می و پنج منزل و یکصد و پنجاه و چهار کوه پادشاهیست
کروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج ذرع پادشاهی باشد
دوم راه چومک که بیست و نه منزل و یکصد و دو کوهست درین
راه نیز بارش برف کم است اما بعد از آب شدن آن در یکدو موضع
گل و لای بسیار میشود که گذشتن ازان کمال تعب و صعوبت دارد
و ازین راه بداراسط بهار کشمیر میتوان رسید میوم راه پونج که بیست
و سه منزل و نود و نه کوه پادشاهیست آن راه نیز کم برف است
و بآن راه اواخر بهار کشمیر را می توان دریافت چهارم راه پرنچال^(۷)
که هشتاد کوه پادشاهی و بیست و پنج منزل لشکر است ازان جمله

تا بهنبر که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کوه و از بهنبر
تا کشمیر که کوهستانست دوازده منزل و چهل و هفت کوه و این
راه ازان سه راه دیگر مراد میبرد و بر بر فقر است و برفش دیر مرتفع
میکرد و چنانچه تا اواخر اردی بهشت در سرگزل پرنچال برف و سرما
می باشد و ممکن نیست که ازین راه بعیر شکوفه و لاله جوغاسی
که بهترین اقسام لاله است و در مبادی موسم بهار کشمیر می شکوفد
توان رسید لیکن از دیگر طرق نزدیک تر و بهتر است و چون بذاویر
صعوبت راه که اکثر بر شواخیج جبال است شتر از بهنبر بدیشت
نمی توان برد و دران کوهستان غنیر نیل و اسپ و استر و مزدوران
کشمیری بار نمی برند و مرادقات جاه و جلال پادشاهی آن قدر
که در دیگر اسفار و حرکات همراه می باشد بآن راه بردن متعصر و
تخفیفی دران ضرور است از زمان حضرت جنت مکانی چنین
معهود شده که در یازده منزل ازان منازل دوازده گانه که چوکی هتی
و نوعهره و چنگش هتی و راجور و تهته و بیرم کله و پوشانه
و بالی گزل پرنچال و هیر پور و شاچه مرگ و خان پور باشد
هر جا یکدست منزل مرغوب مشتمل بر حرم سرا و غسالخانه
بجهت دولت خانه میسازند و با مصطلاح اهل کشمیر آنرا لری گویند
و عمارت و مرمت هر یک ازان لریها بعد از اهتمام یکی از امرای
عظام مقرر می باشد و همچنین از هر راه که رایات عظمت و جاه متوجه
کشمیر شود همین طریق معمول است از آنجا که رایات عالیات را
یک چند در دار السلطنة لاهور اقامت روی داده درین نهضت مسعود
تأخیری واقع شد چنانچه اول ماه خرداد الیه همایون ظل درود

بقصبة پهنبر افگند و بدین جهت برف از راه پرنچال زائل شده بود
توجه موکب ظفر پناه بآن راه مقرر گردید و چون راهها و کربوهایی
دشوار گذار آن کوهستان عبور تمامی مساکر گردون مآثر را که
که بسیط عرصه زمین بران تلک و هنگام رکوب و نزول عرض و طولش
فرسنگ در فرسنگ است گنجایش نداشت حکم اشرف بنفاد
پیوست که راجه جیسنگه و نجابت خان و فدائی خان و تباد خان
و غیرت خان و بسیاری از امرا و منصب داران و اکثر توپخانه
و زمره احدیان و زوائد اردو و لشکر در حواحل آب چذاب و نزدیک
گجرات خرد اقامت نموده تا هنگام مراجعت رایات جلال از خطه
کشمیر دران حدود باشند و طاهر خان با برخی دیگر از امرا
و خصم جاگیر یافت و صف شکن خان با جمعی مامور شده که در بای
کتل پهنبر تمکن گزیده مضبوط و خبرداری دهند آن کوهستان قیام و
ورزد و آبله و وروده را بی حکم و دستک مانع آید بواسطه آنکه مردم
در مضائق و مزایای کوهستان درهای تنگ از گذرت و ازدحام آزار
کشند و از عقبات مشکله بآسانی عبور نمایند اشاره را صادر
شد که برخی از امرا و منصب داران و ارباب خدمات نزدیک
باکار خانجات ضروری ملازم نصرت مآب بوده محمد امین خان
میر بخشی با برخی از بلدها و ماضل خان مدیر مامان با زوائد
کار خانجات و بعضی دیگر از مردم دو سه منزل از دنبال موکب
اقبال یکی از عقب دیگر بیایند و شانزدهم موکب ظفر پناه از
پهنبر به سمت نموده بلری چوکي هندی که بر گذار تالابی خوش واقع
است و اهتمام آن باشد خان متعلق بود نزول کرد و خان مذکور

یک زنجیر نعل بر رم پدشکش گذرانند و همچنین بهرامی که نزول
معادت میشد هر یک از عمدها که اهتمام آنرا متکفل بود پدشکشی
در خور حال میگذرانید هفدهم نو شهره که برگشته است و جمیع بغایت
معمور و رودی عظیم از پیش تصبه آن جاریست و در عهد حضرت
عرش آشیانی اکبر پادشاه طاب ثراه بفرموده آنخسرو خورشید جاه
قلعه متین از سنگ بر گذار آن رود ساخته شده مورد نزول همایون
گردید و چون اهتمام لری آن بمتصدیان سرکار نهال حدیقه دولت
و کام کاری بهار چمن حشمت و بخت یاری پادشاه زاد ارجمند
محمد اعظم تعلق داشت آن عالی نصب والا تبار پندانه سروارید
گوان بها با برخی دیگر از نقائش آشیان بر رم پدشکش گذرانیدند درین
منزل اسلام خان صوبه دار کشمیر که بجهت صوبه داری مستقر الخلافه
اکبر آباد یرلیغ طلب بنام او صادر شده بود با همت خان مهین
خلف خویش رسیدند دولت زمین بوس دریافت و بآن خدمت
مربند گشته بعنایت خلعت و احب با ساز طلا و فیل با مازنقره
و بافانده هزاری هزار موار بمنصب پنجزاری سه هزار موار مورد
نوازش گردید و همت خان بقوعداری نواحی آن مرکز سلطنت
معین گشته بعنایت خلعت و احب مبلهی شد و از منصبش که
در هزاری هزار سوار بود پانصد موار دو اسبه سه اسبه قرار یافت
هزدهم پدشکش هندی و از انجا بر اجور که لری دولتخانه آن با اهتمام
متصدیان سرکار نعل برومند گلشن اقبال ثمره شجره عظمت و جلال
پادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم متعلق بود شرف نزول
کشیدند و از جا پ آن کامگار بخت بیدار پدشکشی از زواهر

جواهر بنظر صبر النور میند و شهنشام چراغانی که باهتمام راحه
حیات زمیندار آسجا از هیمه برکنار رود خانه و بر فراز کوه ترتیب
یافته بود بهجت امروز طبع مقدس گردید و عاطفت پادشاهانه راجه
مذکور را بعطای خلعت و انعام بجهیز او رویه نوازش فرمود پیغمبر
موضع تنیده که مرتضی خان باهتمام لری آن مامور بود از ورود اشرف
کام یاب عز و شرف گردید و خان مذکور مراسم پیشکش بنقدیم
رسانید و روز دیگر موکب اقبال از کتل رتن بلچال که کربوه ایست
حضرت دشوار گذار عبور نموده بلری بدمر کله نزل فرمود اگرچه
طریق این مرحله مر تا مر کربوه صعب المرور است اما مواره آذرا
طی می توان کرد از سختی کتل برنچال بعبست که در بعضی عقبات
پیدا باید وقت حضرت و نصاوت و خرمی اطراوت آن کوه فلک شکوه
بمرتبه است که بشهریر شده از آن شکفت نیست اگر نهال خشک
خامه مر سبز بهار جاردان و آب در جوی مضطر روان گردد در تمام این
راه که کوئی قلطره مرطومت در میان ریاض جنت تمنای بلفشه
و پامین و اقسام سبزه های عذاب و گل های رنگین و درختان موزون
مدیره قامت طوبی آنین حضرت بهشت برین از حاضر ناظران میبرد
و مشاهده آبهایی روان کولر مثال و چشمهای مانی تسنیم زول غبار
کندورت و ملال از دل های تماشا انداز میشود و این کتل منتهی میشود
بدرة بدمر کله که نمونه از کوچه باغ مودوس است از دو طرف کوههای
سبز خرم پر منوهر سر بهرخ اخضر کشیده و چون صفحه عارض نوخطان
سروش سبز های دایکش بران دمیده و رود خانه که عنایت آن
گرد برونقی بر چهره چشمه خضر پیخته و صفای زلالش آب آینه

بخاک بر آمیخته دران دره جویان دارد و منبعش قال پریان است
و لری دولت خانه پادشاهی برکنار آن ساخته شده قبل ازین
آبشاری دران دره واقع بود که بقدر چهار آسجا آب از سی گز ارتفاع ریخته
داخل رود خانه میشد و بقدر صد حضرت جنت مکتبی رو بروی آن
تختگاهی از سنگ ساخته بودند که آنجا نشسته تماشا میکردند
چون بمرور ایام تقدی آب سنگ را بریده ریزش آب و
و کیفیت آبشار بحالت سابق نمانده است بالجملة بیست و دوم
لری پوشانه که پای کتل برنچال است از ورود مامور میض آمود
شد و روز دیگر موکب منصور ازان کربوه صعب المرور عبور نمود
از پانین کتل مذکور تا فراز آن قریب دو کوه پادشاهیدست میاهان
جهان گرد و دیاران عالم نورد بر محیط خاک چنان راهی صعب
هولداک نشان نداده اند شعرای مجیدان در بیان بلاغت نشان
که بنظم و نثر تعریف کشمیر دایمیر و شرافت مدینه و ریاض
خصوصیات آن خطه فردوس نظیر نموده اند طریق وصف صعوبت
راهش نیز یزای خامه صفی رقم پیموده اند چنانچه عذلیب نواهی
ریاض قدس معنی حاجی محمد جان قدیمی درین باب گفته

• بیت •

بکشمیر اعتقاد ما درست است

ولی ایمان براهش سخت است

و صاحب طبع ملیم محمد قلی وصف تنگی راه بلطف سخن چوین

• بیت •

• بیت •

درین راه خوش بود معشوق دلخواه • که نتواند کس او را بود از راه

مجموعه موكب جلال بعد از طی آنه عقبه در نضای بالای گنل که
لری آن باهتمام اسلام خان بود نزول اجلال نمود بیست و چهارم
لری هیره پور از نزول همایون کلمباب فیض و صفا گشته روز دیگر
آنجا مقام شد و فردای آن بمنزل شاجه مرگ توجه فرمودند نزدیک
منزل مذکور موضع بیست که مزار شیخ موسی بغدادی که معاصر عارف
مبحثانی و دای حقانی حضرت سید علی همدانی مدس سر العزیز بوده
آنجا واقع شده سرزمینی سبز خرم دل نشین است و درختان موزون
طوبی نشان دارد و جوتی بقدر دو آملیا که کوئی از نهر سلسبیل
جدا شده مابین مقبره شیخ و مسجدی که آنجا ساخته اند میگذرد
و همه جا در میان جزایری دارد الحق مکانی فیض قرین و زهت
گاهی خلد آئین است بیست و هفتم لری جهان گشای منزل خانپور
در اهتزاز آمد درین راه مرز میذهای خرم و خوش و مرغزارهای
دلکش و جداول آبهای صافی و گلهای رنگارنگ و سبزههای
گوناگون بنظر هدایون در آمد و خصائص و کیفیات کشمیر بهشت
نظیر و آثار حضرت و نصارت و صفا و طراوت آن خطه داپذیر
آشکار گشته غبار تعب و محنت راه از دلهای نظارگیان زدود
و درین منزل سیفخان که پیشتر بکشمیر آمده بود و مراد خان
زمیندار قیمت دولت زمین بوس دریافتند و روز دیگر آنجا مقام شده
فردای آن کنار دریای بهت نزدیک موضع هفت چنار مضرب خیام
حشمت گشت و سلج ماه مذکور آنجا مقام شد و غرضی قصد
مطابق هودهم خرداد که ساعتی مسعود بود شهباشه روزگار اراذل
روز از موضع هفت چنار حواری مقبیه اقبال گشته بهار آما روی توجه

بگلشن کشمیر آوردند و اواط روز دولتخانه والا بفیض قدوم اعرف
و گش حدیقه چنان گردید چون وصف خطه کشمیر و تعریف
خصوصیات آن بلده فردوس نظیر فراتر از پایه تحریر است و در
کتاب مستطاب بادشاهنامه که مشتمل است بر وقایع عهد دولت
اطلی حضرت علیبن مکانی فردوس آشیانی صاحب قران ثانی
شاه جهان بادشاه طاب ذراه برخی از خصائص و احوال آن بلده خلد
مثال از ریاض و بصاتین جنت دهان و جزیرهای دلکش فیض
مکان و چشمه سارهای تسنیم مانند عذوبت قرین و گولابهای صافی
ضلال آئینه آئین و آبشارهای دلغریب فرح نزا و یلقاتها خوش
هوای دلکشا و مرز میذهای خرم و خوش و درختان موزون دلکش
و کثرت ریاحین و ازهار و نور نوک و اثمار و زهت عرصه و نضا و
لطافت آب و هوا و دیگر مزایای شگرف که آن بلده فیض بیداد بآن
از سائر امکنه و بلاد امتیاز دارد مشروح و مبین گشته لا جرم درین
صحیفه متأثر سعادت و اقبال بنوصیف متلذذات و شرح خصائص
و کیفیات آن که تفصیلش را مجلدی جدا گانه باید نوشت نمی پردازد
بالجمعه چهارم ماه مذکور هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان
خاطر انور خدیو جهان سر بر زده نخست باغ فیض بخش و فرج
بخش را از فیض قدوم خرمی و نصارت بخشیدند و از آنجا سایه
سعادت به باغ نشاط افکند و میر آنگلشن فردوس مانند فرمودند و هس
از فراخ بدولت خانه و الا مراجعت نمودند درین هنگام مردار خان
نوجدار مرکب به رایج بفرج داری مرکب سورتبه از تمبیر تطیب الدین
خان که در سلك کومکیان لشکر دکن منتظم شده بود منصوب گشته خلعت

مهرنمایی یافت و چون مجاهد برادر فیض الله خان باجل طبیعی در گذشته بود عاطفت بادشاهانه خان مذکور و دو برادر دیگرش را بعطای خلعت از لباس گذورت برآورد از موافق این ایام دفع و استیصال قوم سبیل است از کنار دریای نیلاب آن گروه و خامت پزوه قبیله انداز قبائل امغان نیازی که بیشتر از آنها در آن روی نیلاب تمکن دارند و در موافق ایام برخی از آن طائفه بد فرجام در موضع دهنگوت که آن روی آب است و حضرت شاهنشاهی آنرا بمعظم بگر موسوم ساخته اند اقامت گزیده بودند و بنا بر آنکه تومی مفسد جهالت کیش و فرقه دیو حیرت ناعاقبت اندیش اند و مصی اوقات مصدر شر و فساد می گشتند اشارت والا بقوجداران و حکام آن حدود صادر شده بود که آن شور بخت را از آن سرزمین خرج و از عاج نمایند و بموجب فرمان همایون آنها را با آن روی آب چاییده بودند چون بمسامع حقائق مع جمع رسید که درین اوقات آن جمع واجب القمع بمقتضای جهالت و ناعاقبت اندیشی مسلک بغی و عصیان و طریق مردم و طغیان پییده اند و گروهی انبوه از آن خود مران خسروان مآب پیایمردی جسارت و دایمیری از آب قلاب مدور نموده بر تهنانه بادشاهی که درین طرف آب است حمله آید اند خلیل الله خان فوجدار آنجا که بنیروی همت و شهامت بم نیابت فشرده بآن مردودان نابکار بمداغ و مقابله پیش آمده اند و آردیش و کارزار جان نثار گشته تهنانه بدصرف مقهوران در آمده است اجرم چهره غضب بادشاهانه بشعله غیبت نروزان شده یرایغ لازم المتثال از موقف قهر و جلال صادر شده که فدائی خان

میر آتش که با توخانه منصور در کنار دریای چناب بود با اهل توخانه بدان صوب شتافته آن مدبران برگشته روزگار را بمزای کردار باهنگار رساند و خان مذکور بمجرد درود منشور لامع النور عازم آن حدود گشته بتلبیه و استیصال طاعیان بدستال پرداخت اگرچه با اجتماع توجه امواج قاهره که مقاومت آن فزون از اندازه طاقت دتوان آنها بود اهل و اعیال و اکثر مویشی و مال خویش با جمعی از آب گذرانیده بودند لیکن گروهی که بجسارت جهل و غرور درین طرف آب مانده بودند طعمه تیغ سطوت مبارزان نصرت مند گشته سر بجایب نیستی در کشیدند و عرصه آن فاحشیت از خار وجود عامیان مردود پیرایش یافته از مال و مویشی آنها غنیمت فراوان بدست میاه ظفر پناه آمد و قریب دو لک روپیه از نقد و جنس و سرکار خاصه شریفه ضبط شد و فدائی خان روزی چند آنجا توقف نموده باندو بست تهنانه و ضبط و نسق آن سرزمین نمود و چون یرایغ همایون بخنجر خان که در سلک کومکیان صوبه کابل انتظام داشت صادر شده بود که بر جناح هرعیت و استعجال بدان صوب شتافته بجسارت تهنانه و فوجداری آنجا قیام نماید بعد از رسیدن خان مذکور فدائی خان او را در آنجا متمکن ساخته مراجعت نمود چون راجه رهنانه متصدی مهمات دیوانی را در راه کشمیر عارضه طاری گشته باشنداد انجامیده بود درین وقت مستوفی قضا روز باسجه حیاتش از دناتر هستی برآورد و منصب جلیل القدر وزارت اعظم بقاضی خان میر سامان که بسمت نصیلت و جامعیت در علوم سنجیدگی و معامله مهمی و رزانت رای

منصف بود و استحقاق این خدمت والا رتبت داشت نامزدگشته
 یازدهم ماه معطور بتقدیض این رتبه والا و منزلت عظمی سر مهابات
 باوج کمرانی رسانید و بعطای خلعت خاص قاصت امتیاز
 افرات و افتخار خان بخدمت ممبر سامانی خلعت افتخار پوشید
 و ملتفت خان برادرش از تغییر او آخته بیگی شده خلعت یافت
 و روح الله خان بخدمت ممبر بخشی گری اهدیان از تغییر ملتفت
 خان منصوب گشته بعنایت خلعت مباحی شد از شرائف سوانح
 این اوقات قدمی برکات افزایش وجوه خیرات و مبرات در
 عهد سلطنت اعلی حضرت هر سال در پنج ماه متبرک از خزانه
 احسان بادشاهانه مبلغ هفتاد و نه هزار روپیه بواسطت صدر الصدور
 باریاب استحقاق و مستاجین و زمره اوقیاد و صاحبین انفاق میشد
 بدین دستور در هر یک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در
 رجب ده هزار و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان
 سی هزار و در هفت ماه دیگر خیرات را وجهی مقرر نبود از آنجا که
 همواره همت قدمی نهمت شهشاه مومق حق پژوه بر کام بخشی
 خلائق و آنجا مقاصد حاجت مندان مقصور و طینت لازم
 السعادتش بافاست آثار کرم و اشاعت انوار احسان سبحانه آسا
 خورشید مان معطور است درین وقت حکم معلی از پیشگاه فضل
 و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور بیوتات صادر شد که دران
 پنج ماه متبرک بدستور سابق عمل نموده در باقی شهر نیز که
 بیشتر وجه انغانی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه باریاب استحقاق
 انفاق شود که وجوه خیرات مقرر از سابق و لاحق در سالی یکا

لک و چهل و نه هزار روپیه باشد تا ارباب احتیاج در تمام عرض
 حال بهر اندوز وظائف خیر و افضال بوده هیچ وقت از مواهب
 پادشاهانه محروم نباشند و این میانجی سواهی زیر دست که از وجوه وزن
 مبارک شمسی و قمری در سالی دو نوبت دامن امید خلائق را
 لبریز نقد مقصود می سازد و دیگر مراتب خیرات و مبرات وجوه
 انقانات و ادرات که از کید ضابطه و دستور بیرونست صاحب
 وهم و محتوفی خیال مضبط و تعداد آن نتواند پرداخت *

جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هفتم

درین ایام طرب بخش نشاط پیدا که مرصه دلگشای خطه
 کشمیر از فرنزول شهشاه مهر اتسر بهر سریر خدیو جهاندار
 عالم گیر سعادت آگین و فیض پذیر بود موسم وزن فرخنده قمری
 در رسیده جهانینرا نوید شادمانی و بشارت کمرانی رسانید و روز
 مبارک یکشنبه هفدهم ذی قعدة مطابق بیوم تیر پس از دو
 پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته وزن معبود یائین معبود
 بفعل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر کرامت طراز حضرت
 شهشاهی بهزاران میمنت و فرخندگی بانجام رسیده حال چهل و
 هفتم آغاز شد درین روز همایون فاضل خان وزیر اعظم باضافه پانصد
 سوار بمنصب پنج هزاری دو هزار و پانصد سوار را رتبی یافت و
 دانشمند خان بعطای ابرایت افتخار افرات و مرتضی خان و
 کدور راصنگه والله یارخان هر یک بعنایت اسب باساز طه مباحی
 گشته بعنایت خلعت باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و

پانصدی دو هزار سوار مشمول عاطفت شد و انتخاب خان میر
 سامان باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد
 سوار و میث خان بصوبه دارچی کشمیر از تغییر اعلام خان منصوب
 گشته بعفایت خلعت و افزایش منصب مشمول عاطفت شد
 و حکیم محمد مهدی بختاب حکیم الملکی نامورگشت و معین خان
 از اصل و ضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و مراد خان
 زمیندار ثبت بعفایت خلعت و اسب و خنجر مرصع و از اصل و
 اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و مغاخر خان از اصل
 و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و محمد تقی خان که خدمت
 بخشگیری دکن باو مفوض شده بود بمنصب هزاری دو صد و
 پنجاه سوار و خدمت طلب خان بعفایت اسب و الله قلی چپ
 بانعام یک هزار روپیة و مرحمت اسب و شمشیر مورد نوازش
 گردیدند و سعید جعفر ولد مید جلال بخاری که در موطن مالوف
 خویش گجرات بود بانعام سه هزار روپیة مورد مرحمت گردید و
 و عنایب خان ولد ظفر خان که در کشمیر اختیار گوشه نشینی کرده
 بود از اصل و اضافه باالیانه بیست و چهار هزار روپیة کسر
 مکرمت گشت و بخواجه معین الدین ولد خواجه خداوند
 خلعت و یک هزار روپیة و بخواجه عبد الرؤف ده پیدی و قاضی
 عبد الوهاب اقصی القضاة هر کدام یک هزار روپیة و بشیخ
 محسن کشمیری خلعت و دو هزار روپیة و بیچندی از شعرا و
 مازندهایی کشمیری سه هزار روپیة و بزمرا غمہ سنجان هند که ملازم
 رباب نصرت مآب بودند سه هزار روپیة انعام شد از موانع در

گذشتن فاضل خان وزیر اعظم است ازین جهان فانی از آنجا که
 کشمیری ارداب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار
 دل آزار همواره با خردمندان بر سر کین است آنگاه عقیدت آئین
 را که خلعت خدمت بلند رتبت وزارت بر قامت قابلیتش
 زینت داده و شایان بود پس از تسلیم آن خدمت کویت معده بهم
 رسیده در اندک فرصتی اشتداد یافت و چون اشهب عمرش از منزل
 ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود
 و طبیعت شیخوخه را قوت مقاومت آن مرض معیب رسانده
 معالجه و مداوا سودمند نیفتاد و بیست و هفتم فی قعدة که در
 یازدهم آن بغور رتبه والای دیوانی کسرانی یافته بود داعی حق
 را لبیک اجابت گفته جهان گذرانرا پدرود نمود حضرت
 شهنشاهی که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت اند
 بر فوت آن دستور دولت خواه متأسف گشتند و نعش آن مغفور
 بموجب وصیتش بلاهور نقل یافته در باغی که جهت مدفن
 خویش ساخته بود مدفون شد و درین روز که سیزدهم تیر ماه وعید
 گلابی بود چون طبع مبارک خاقان حق شناس از حدوت این
 حادثه متأثر گشته بود مراسم آنروز را موقوف فرمودند و روز دیگر
 جشن مذکور بآئین مقرر بفعل آمده پادشاهزادهای کام کار و الانتار
 و امرای نامدار رسم گذراندن سرایدیهای مرصع و مذاکر بجا آوردند
 و درین روز برهان الدین برادر زاده فاضل خان مرحوم که تاز از
 زمین بدرگاه سپهر آئین آمده بود مورد انظار نوازش گشته بعفایت
 خلعت از لباس سوگوارسی بر آمد و بمنصب هشت صد و پنجاه

سوار مر بلند شد دهم دی الهجه که عید فرخنده اشعی بود مراسم آن عید - عید بعمل آمد و حضرت شاهنشاهی بمادت مهربود به مسجد عیدگاه پرتو قدم گسترند و پس از ادای نماز معاودت فرموده و هم قربان بجای آوردند و شب بیست و هفتم باغاره معلی بر کوهچیه که آنطرف دل و بروی دولخانه والا واقع است و همچنین بر کشتیها در روی دل چرافانی در کمال خوبی و نظر فریبی شده تماشای آن نشاط امزای طبع همایون شد و نویدی دیگر بر روی دل چراغان کشتیها هنگامه امروز عشرت گردید و بکرات حضرت شاهنشاهی بکنگشت و پساتین سیر نزهت گاهها توجه فرموده معصرت اندوز گشتند درین ایام شہامت خان حارص حصار شهر دار الملک کابل بحراست قلعه ارک آن بلده فیض قریبی از تقدیر قلعه دار خان و شمشیر خان تهاه دار غزنی بمحافظت حصار شهر مشکور و قلعه دار خان پتانه داری غزنی تعیین یافتند و از وقائع صوبه بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که خواصخان از کومکیان آفزونده باجل طبیعی بساط حیات در نوردید و چون از مواضع صوبه دکن معروض پیشگاه خلافت شد که سید علی و راجی ولد افضل که از نوکران عمده عاقل خان بود ازو مفارقت جمعه بعزم بلذگی درگاه آمان جاه روی ارادت بلشار ظفر اثر دکن آورده اند عنایت پادشاهانه اولین را بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و دویس را بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار فواخست و دوازده خان حبشی از کومکیان دکن بخطاب حبش خانی مرفوز شد .

نزهت رایات جاه و جلال ارزهت اباد کشمیر بجانب ویرناک و از انجا بصوب دار السلطنة لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای کونور زلال و نزهت گاههای خلد مقال که هر یک زینت بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری تواند بود واقع شده بر پیشگاه خاطر خورشید مآثر چنین پرتو امکند که بدان صوب توجه نموده بشاط اندوز سیر آن اماکن دلگشا کردند و از ویرناک سمت اقبال و بجانب دار السلطنة عنان بر تابند و روز مبارک دوشنبه بهجت و دهم محرم مط بق چهارم شهریور که ساعتی فرخنده اثر بود مکتب جاه و جلال از ان خطه فردوس مقال نزهت نموده آنروز در موضع پانپور که مر زمین آن زمفران زار است و در انجا باغی خوش و منزل دلکش برای دولخانه پادشاهی بر کنار آب بهت ساخته شد پرتو نزول گسکرد و روز دیگر قرینه دینی پور محط سوادق منصور گردید و فردای آن قصه بیج براره که آنجا بر طرایین آب بهت و بستان سرا در کمال نزهت و صفا سعادی هم واقع است از ورود محمود سعادت آمود گشت و دران مکان فیض نشان یکروز مقام شد بیست و ششم که رایت ظفر طراز از بیج براره باهنراز آمد تا پل کپه بلکه که منتهای سیر کشی است حضرت شاهنشاهی سوار سفینه اقبال قطع مسامت فرمودند و از انجا بدولت بر تخت روان نشسته باسلام آباد معروف ماهیچه که دو چشمه خوش و مزارات عالی دلکش دارد حرف قدوم بخشیدند و چون آن موضع باقطاع تازه

نهال ریاض خلعت شاداب نخل گلشن سلطنت بادشاه زاد ارجعه
محمد اعظم متعلق بود آن نوگل خدیقه دولت پیشکشی از نوادر
جواهر بنظر قدسی متأثر رمانیدند و بیست و هفتم باغ و عمارات چشمه
سار آصف آباد معروف بمچپی بهون که مثل آن سرچشمه چشم
سیاحت پیشگان جهان دیده کم رسیده و مشتمل است بر عمارات
عالی دلنشین و حیاض و ریاض فیض آئین از نزول همایون انوار
میهنت پذیرفت و چون آن مکان نزهت نشان مرغوب طبع اقدس
آمد روز دیگر قرین عز و احتشام آنجا مقام فرمودند و از جانب
رخشندة اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلعت بادشاهزاد
عالمقدر محمد معظم که آن موضع بقول ایشان تعلق داشت و هم
پیشکش بنقدیم رسید بیست و نهم چشمه سار فیض بنیاد بیگم آباد
معروف باحول از درون اشرف آبرویافت و آن چشمه ایست
هم چشم کوثر و تسنیم که تا غروب هر صبح از زلال صافی آن دست
و رو نشوید سیمای روشنی نگبرد و تا ماه هر شامگاه بطریق العکس
دران غوطه بخورد رخسارش جلالت پذیرد آتش را در عنایت و گوارائی
مست مزیت بر آبهای دیگر است دران نزهت گاه دولت عمارات
پادشاهانه و منازل خسروانه در کمال زیب و زینت و رفعت و متانت
ساخته شده و بلخی خوش و بستان مرای دلکش دارد که ریشه نهال
محبش از سرزمین خاطر رضوان آب می خورد دران بهارستان عشرت
بیزیک روز مقام شد و چون آن مکان حلد مثال بر سر کار برده ارای هودج
عظمت صدر نشین تنق حشمت نواب تقدس نقاب زیب النما
بیگم متعلق بود آن ملکه ملکی اطوار ادای مراسم پیشکش و نثار

نمودند دوم صفر ریات جهانکشا از یکم آباد انتهای نموده پرتو
درد چشمه سار شاه آباد معروف به ویرناک اکند آن منهل پاک
و چشمه فیض ناک منبع دریای بهت امت و آب بسیار دارد در
کمان صفا و برودت که پنجه آفتاب تاب مردهی آن ندارد از آن می
جوشد و جداول و انهار از آن جریان می یابد دران مکان نزهت قرین
دیز عمارات عالی دلنشین و بستان جنت آئین مشتمل بر نهالهای
خوش و آبشارهای دلکش که هر یک آب روی کشوری تواند بود
ساخته شده چون فیض هوا و نزهت و صفای آن موضع دلکشاملائم
طبع اقدس خاقان جهان آمد در روز آنجا بساط اقامت گسترده
گلشن افروز دولت و بخت و چمن آرای عشرت و شادمانی بودند
از موانع آنکه چون جعفر خان صوبه دار مالوه بجهت تفویض
خدمت جلیل القدر وزارت اعظم به پیشگاه حضور طالب شده بود
صوبه داری مالوه از تغیر او بنجابت خان که در کنار چناب بود
مفوض گشته فرمان والا شان مشتمل برین معنی با خلعت خاص
بجهت او مرحل شد و منصبش که پنجهازاری چهار هزار موار بود
بافاده یک هزار موار افزایش پذیرفت و از رفائع صوبه کجرات
بمسامح حقائق مجامع رسید که شوریده بخت بی سربهای از قوم
بلوچ دران ناحیت بومسترد حردای باطل و اغوای دیو پندار
خود را دارا بشکوه نام کرده بود و جمعی از راقعه طلبان فتنه جو و
اوباش بی آبرو فراهم آمده غدار فساد می انگیزند و طایفه
کولیان کجرات که پیوسته هوای تهر و حردای طامیان آن گروه
مصلحان پیروز را در مر است آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته

هوش افزائی می کردند مهابت خان صوبه دار آنجا بدفع او پرداخته ملک جمعیت مقصدانی که بران مجهول فراهم آمده هنگام آزایی انسان بودند از هم کسخت و فرقه کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد دمار از روزگار شان انگیزیت و آن تیره بخت بی نام و نشان را ازان حدود آواره ساخت بالجمله پنجم ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنة لاهور عیان اقبال منعطف ساخته هشتم بهیراپور که سر راه پرنچال است پرتو نزول میکنند و در اثنای راه حضرت شاهنشاهی بصیر آبشار او هر که در دره دست چپ راه واقع است و کمال قدرت و غرابت دارد توجه نموده نشاط اندر تماشای آن شدند درین منزل سیف خان که بصوبه دارئی خطه کشمیر منصوب شده بود بعطای خلعت و اسب عربتی و یک زنجیر نعل مهابی گشته دستوری معاودت یافت و مراد خان زمیندار تحت خلعت یافته مرخص شد و از وقایع دار السلطنة بموقف مرض رسید که ظفر خان که برهم گوشه نشینی آنجا بسر می برد باجل طبیعی روزگار حیاتش پیری شد و از هیرة پور در عرض یازده روز عرصه پهنیر از غبار موکب مسعود عطر آمد گردید و راجه جی منگه که بموجب فرمان همایون در نواحی گجرات اقامت گزیده بود و صف شکن خان که در پهنیر نزول داشت و راجه رای سنگه و دیندار خان دولت ملازمه اندوختند و راجه حیات زمیندار راجور بعبایت خلعت و مانده نعل مرغراز گشته و خصمت انصراف یافت و روز دیگر که در پهنیر مقام بود از وقایع مصدق الخلفه اکبر آباد بموقف مرض رسید

که امام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان آن مرکز دولت باجل طبیعی رحمت هستی پر یستند و برلیغ کرامت عنوان بنام هوشدار خان صوبه دار دار الخلفه شاه جهان آباد صادر شد که بعد از رسیدن صیغ خان که از تغییر او بحراست قلعه مبارکه و نظم مهمات دار الخلفه معین شده بود بمصدق الخلفه شمامه بصوبه دارئی آن مصر اقبال قیام نماید و صیغ خان بخلعت نوازش یافته مرخص گردید که بزودی خود را بدار الخلفه رساند و بعد انداز خان از تغییر همت خان بقومدارئی نواحی اکبر آباد تمیین یافته بعطای خلعت مهابی شد و از منصبش که در هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید و میر مهدی یزدی بدیوانی آن مستقر حشمت منصوب گشته خلعت سرفرازی پوشید و مقیم خان بدیوانی مرکز ملکه ملکی خصال تقدس نقاب طراز هودج عفت و احتجاب روشن رای بیگم مهابی گشته بعطای خلعت سربلند شد بدست و شهم موکب ظفر مآب از دیوانی چناب بهیراپور نموده بر ساحل آن نزول معادت فرمود و چون قراولان دران نواحی شیری چند قتل کرده بودند شوقش شیر شکار بعزم مید آن مهاج ضار و درندگان مردم آزار روز دیگر که مقام بود سوار شده ازان جمله دو ماده شیر را که هر یک بچه داشت بتفنگ از پای در آوردند و شیر بچه را قراولان گرفتند و صباح آن که از کنار دریا کوچ شده دگر باره بشکار شیری چند که باقی مانده بود توجه نموده دو ماده شیر و چهار شیر بچه را بتفنگ از پای در آوردند و فیض الله خان قراول بیگی را بعطای خلعت نواختند چهارم ربیع الاول موانق

بودند و هر روز سطره بدر پیشو سعادت در ساحت عظمی
نگه داشته و در سطره آن روز در ساحت عظمی بود و
در وقت آمدن و نرسیدن در ساحت عظمی و ساحت
و تربیت خان که بموجب حکم والا در لاهور مانده بودند دولت
آستان بوس دریافتند و پس از دو روز اقامت در آن حدیقه خلد
آسا اواخر روز چهارشنبه عقیقه ماه مذکور مطابق هجدهم مهر که
صاعت دخول دار السلطنة بود حضرت شهنشاهی قرین تائید
الهی لوائی عظمت و جلال ازان بمناسبتی اقبال بر افراخته روی
شهر آوردند و از دریای راوی بجزر عبور نموده قلعه مبارکه
را بقدوم میمنت قرین رفعت و دروا چرخ برون بخشیدند درین
ایام راجه جی سنگه بعطای خلعت خاص قاصت مباحات افراخت
و ظاهر خان از چاگیر رحیده جبهه های عتیقه سلطنت گردید و
بعطای عصای مرصع نوازش یافت و میر خان فوجدار کوهندستان جمون
از اجار سید بنقه بیل صفه مینه شرف اندوز شد و حید سلطان از سادات
کریمای معلی که یک چند در کلکند بود و برهبری سعادت و یاور
بخت از اجا بقصد استلام آستان خلافت و انتظام در سلک خدمت
گزاران پیشگاه سلطنت از قطب الملک جدا شده بود دولت آستان
بوس یافته یک زنجیر نیل بزم پیشکش گذارید و بعطای
خلافت سر بلند گردید و ازین جهت که ملا عوض و جبهه پناهر
تقصیری موزد عتاب خسروانه شده بود خواجه قلات که شرف بیاد
با منزلت فضیلت مزاهر داشت بخدمت احتماب از تغییر او
در خدمت سروراری بوسید و چون درین روز نوبت خان چاه را یکی

از چندینای بادشاهی بساطت عداوتی که دار داشت بر رخ جمده
ز پای در آورده بود سعادت پاک به نه دین را بدست رساید و پسران
و دیگران ماندگان آن مرحوم موزد عاطفت گشته دعوات خدمت
نورش یافتند و کوچک بیگ ملازم بدن العزیز خان والی بخارا که از
حلب آن خان والا دومان چند مر اسب و برخی جانوران
شکاری بزم ازمنان آورده بود سعادت استلام آستان فلک احترام
در آنده آنها را بنظر انور رسانید و بمزاهر خسروانه موانراز گشت
و حاجی محمد عرب فرستاده امام یمن شرف اندوز ملازمت اکسیر
خدمت گشته دو مر اسب عربی و دو نبطه شمشیر که امام
بزم هدیه بارگاه خلافت ارمال داشته بود بخدمت اشرف گذرانید
و بعطای والا نوازش یافت پانزدهم عزم زیارت روضه منوره حضرت
جنت مکتی نور الدین محمد جهان گیر بادشاه طاب ثراه که در آن
روی آب راوی واقع است از خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو حق
بزم مر بر زده بآنمز از فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح
آن سرور آرای محفل خلد را بفاخته و دعا روح افزا گشته ده هزار
روپیه بخدمه و مجاوران آن روضه میض مکان انعام فرمودند

جشن وزن مبارک شمس و آغاز سال چهل و ششم

درین ایام میمنت فرجام که جهان از مآثر عدل و انصاف
دیده عالمگیر مالک رقاب کامیاب بود و فیهال آمال عالمیان پتر غم
محابب نصفت و احسان خاقان مهر انور پهر جناب مر مبر
و شاداب میخنده جشن وزن شمس آن پایه اسرای اورنگ خلافت

و جهانگشایی طرب پیرای اجمن ایام گذشته هنگامه خرمی و نشاط رونق پذیرفت و روز مبارک در شنبه یازدهم ربیع الثانی مطابق بیستم آبان در عمارات فیض بنیاد شاه برج دار السلطنة لاهور که در رفعت و شان عزت بخش چرخ ذات البروج و آفتاب هر صبح بمن تماشای آن شگرف مکان بر نردبان نه بایه ملک در عروج است و باشاره همایون پیشکاران پیشگاه دولت برای این جشن به طراز آنرا ببط بساط تجمل و احتشام بنوعی که معمول این سلطنت گردون بسطت است زیب و آرایش فزوده بودند خجسته بزمنی دلگشا و مقدس مسجدی مسرت اما پیرایه انعقاد یافت و خورشید گیتی روز اوج عظمت و اقبال پرتو ورود به برج میزداد و انگنده وزن مسعود بآئین مسعود بزم آمد و سال چهل و پنجم از عمر همایون بهزاران هیمنهت و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و ششم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریر آزادی حشمت و کمرانی گشته دست دریا نوال بجد و انصال کشودند درین روز خجسته امیر خان صوبه دار کابل به موجب پربلغ طایب از آنجا آمده بود ناصیه ساری عتیقه خلعت گداز پیشکشی شایسته از امپان عربی باد رفتار و ترکی واهوار و نغانس جواهر و دیگروغائب و نوادر گذرانید و بعطای خلعت خاص اختصاص یافته از منصبش که پنجهازاری پنجهازار هزار بود یکهازار هزار دو اسبه سه اسبه مقرر شد و نجابت خان صوبه دار مالوه بمرحمت یک زنجیر نیل مشمول عاطفت خسروان گردید و منصب هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلافه اکبر آباد از اصل و اضافه چهار هزاراری سه هزار هزار

قرار یافت و احد خان بخشی دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاراری سه هزار و هشت صد سوار و فدائی خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاراری دو هزار و سه صد سوار و صف شکلخان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و سیفخان صوبه دار کشمیر بمذابت ارسال خلعت و شمشیر و افتخار خان صوبه سامان بمطای قلمدان و عبد الرحمن ولد نذر محمد خان بانعام پنجهازار روپیه و منتفقت خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزاراری شش صد سوار و مخلص خان باضافه پانصدی بمنصب دو هزاراری چهار صد سوار و حکیم الملک باضافه پانصدی بمنصب دو هزاراری پنجصد سوار و از اصل و اضافه هزار و پانصدی هزار و پانصدی پانصد سوار و محمد عابد برادر فیض الله خان بمنصب هزاراری سه صد سوار مر بلندی یافتند و عادل خان که یکچند بر مر گوشه نشینی در لاهور بسر میبرد منظور اظرافت گشته بمرحمت خلعت و بمنصب دو هزاراری هفت صد سوار دگر باره کامیاب دولت بندگی گردید و سید سلطان کرلائی که چنانچه گذارش یافت که درین ایام بآستان معلی رسیده بود بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرافراز گشت و در آرده هزار روپیه و ده سراسپ یار عطا شد و شیر سنگه زمیندار چنده که درین هنگام شرف ازدوز ملازمت اوسیر حامد ها گشته بود بمرحمت سر پیچ و اور بسی مرصع و منصب هزاراری چهار صد سوار و خطاب راهگی تارک مباحات افراخت و لطف الله خان و جواهر خان خواجه مرا و خدمت طلب خان هر یک بمذابت ماده نیل و هردیو زمیندار کوهستان جمون و دربار خان خواجه سراهریک بمرحمت

امپ با ژین و ماز نقره میاهی شدند و خواجه بهادرالدین از خواجه
زادهای مازنی الفهر که رخصت طواف حرمین شریفین زاده شد
الله شرفا و قدرا پادشاه بود بمطای خلعت و انعام پانزده هزار روپیه
کامیاب عطاقت شد و کوچک بیک ملازم عبد العزیز خان والی
بخارا بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مرام از گشته رخصت
انصراف یافت و قاضی عبد الوهاب اتصی القضاة و محمد ولایت
و حافظ رحیم الدین و حکیم مائت و راقم این صحیفه اقبال و چندی
دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه میاهی شد و پنج هزار روپیه
بزمرة نغمه منجان و سرود سرای آن بزم پر نشاط عطا گردید و پنج
زنجیر نیل پیشکش بهادر خان صوبه دار اله آباد بنظر انوار رحمة
و جمعی از عمدها و امرای حضور پرنور اهای مرام پیشکش نمودند .

فرستادن صحیفه قدسی در جواب شاه عباس

والی ایران با موعانی قیمت هفت لک

روپیه مصحوب تربیت خان

چون شاه عباس والی آذربایجان بمقتضای صلاح الدیشی و آداب
سلجی بحکم تهنیت مربر آرای این زمینده اردنگ خلعت
و شعور کشائی بوداق بیک بحر قلندر سلطان چوله تفنگچی
اقامی را که در ملک عمدهای او بود بانامه مبنی بر مرام
مبارکباد جلوس همایون بر سر پر سلطنت ابد بلیک و مبنی
از تواجد یکجہنی و اتحاد ارمغانی شایسته از تحف و نقائص
ایران زمینده چهر آئین فرستاده بود و او در مد چهار جلوس

وال باحقان معلی و محله ادای مراتبه صفات نمود و در همان
مال کامیاب مرام بخروانی شده رخصت انصراف یافت
درین اوقات حضرت شهنشاهی را بر پیشگاه فمیر آفتاب اشراق
که دقیقه صبح رمز انفس و آفاق است چنین پرتو اتکند که
قدسی صحیفه عطاقت مشحون در جواب آن نامه تهنیت مقسوم
طرز نگارش داده با برخی از نقائص و نوادر ممالک هندوستان
بروم ارمغان مصحوب یکی از عمدهای درگاه آسمان جعفر والی ایران
فرستاد و تربیت خان صوبه دار ملتان را که از بندهای منجید عمده
این دولت گردون توان و صاحب ثروت و جامان بود باین خلعت
مقرر نمودند و در روز جشن وزن اشرف او را بمطای خلعت و یک
زنجیر نیل با ماز نقره و ماده نیل و ده مرام از انجمه دو
عربی و دو عراقی یکی از آنها با ساز طبل و جینه مرصع و شمشیر
و مبر و ترکش همگی با ساز مرصع و با ضافه یک هزار موار بمنصب
چهار هزاری چهار هزار موار سرود انظار نوازش ساخته بصفارت
ایران زمین مرخص فرمودند و گرامی مرام که بموجب امر
اعلی داشتند خان انشا کرده بود با موعانی از مرصع آلت و
و نقائص استعده و اثواب و دیگر نوادر و غنائب این مملکت فلک
صحت که زیاده از هفت لک روپیه قیمت آن بود مصحوب خان
مذکور فرستادند .

معاودت شهنشاه سلیمان مربر

از پنجاب بدار الخلافة شاه جهان آباد

چون خاطر ملکوت ناظر گیتی خدیو عالمگیر از ملکوت

خطه کشمیر و سیرو شکار عرصه پنجاب و نظم مهام آن حدود فراغت یافت و یک چند سایه چتر همایون انوار سعادت بر ساحت آند یار گسترده ساکنان آن بوم و بر از فیض معدن و احسان پادشاهانه کامیاب و بهر روز گردیدند عزم مراجعت بصورت دار الخلافه شاه جهان آباد که مستقر سریر سلطنت ابد بنیاد است از باطن الهام موطن سریر زد و روز مبارک جمعه پانزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و چهارم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عمله پیش خانه خلعت یافته بموجب امر و الاسراقات اقبال بیرین زدند و دوغذبه هر دهم مطابق بیست هفتم آن که اختر شمس پادشاه سریر اعلی ساعت این نهضت فرخنده مقرر کرده بودند قریب ده پانز روز حضرت شاهنشاهی با قرالهی و شکوه جهان پذهای بر نعل کوه پیکر بدیع منظری که تخت آسمان پایه زرین بر پشت آن نصب کرده بودند سوار شده لوای توجه بر افراختند و آن روز در باغ فیض بخش نزول سعادت نموده دو روز دیگر در آن یستان سراسر دولت قرار اقامت دادند و چون صوبه دار آن دار السلطنت لاهور بدستور سابق بابراهیم خان مقوض شده بود او را بعطای خلعت نواخته رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر بر نهج سابق بخدمت قلعه دار آن مرکز سلطنت خدمت سرمرازی پوشید و تا روز خان میواتی نوجدار دیبالپور بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مهابی گشته بخدمت مرجوعه مرخص شد و بیست و یکم که از باغ فیض بخش کوچ شده خدمتکن خان و عابد خان و چندی دیگر از امرای بیداری

از پددهای منصبدار را با اکثر زوائد آورد و کار خاسجات رخصت فرمودند که براه راست پدشتر رفته در دار الخلافه امرای شرف ملازمت نمایند و مقرر ساختند که خود با خاصان و نزدیکان و عمله شکار رخصت بشکار گاه کتو داهن توجه نموده در آن شخیر گاه اقبال نشاط شکار اندوزند و همه جاشکار کفان و صید انگنان طی منازل نمایند و بیست و چهارم در چهار منزلی دار السلطنت امیر خان صوبه دار کابل را بمعنایت خلعت خاصه و خنجر باعلافته مرورید و در اسب هر دو با ساز طلا سربلند ساخته رخصت انصراف فرمودند بیست و هفتم عرصه شکارگاه کتو داهن از سایه سفنج جهان کها نور آگین گشته عمارات فیض آیات دولت خانه آن بنزول والا مهبط انوار شرف و کرامت شد و دو روز فیض اندوز اقامت همایون گردید چون اعتقاد خان القماس نموده بود که یک چند در لاهور بوده متعاقب بعضی حضور رمد او را خلعت عطا کرده مرخص فرمودند و میر خان فوجدار کوهستان جمون بهدایت خلعت و اسب با ساز طلا سربلند گشته بخدمت مرجوعه رخصت یافت و از آنجا که بعرض اشرف رنده بود که برخی از مفسدان فواحی بهدایت در بمقتضای ناعابت اندیشی غبار شر و عصیان انگیزند باز دهم جمادی الاولی فدائیکان در عتبه و تاجه و تاجدود مرخص شده که تا بدو و تادیب مفسدان نساد آئین و بددست آن مر زمین کرده متعاقب بیاید و صالح بهادر از تغیر خانه زاد خان بفوجداری آن حدود خلعت سرمرازی پوشید و شیر سنگه زمیندار چنجه بمکرمت خلعت و جیفه مرصع و اسب با ساز طلا و نقره

و یک زنجیر فیل کلمیات عاطفت گشته بوطن مرخص شد و از خزانة احسان بادشاهانه پنج هزار روپیه بکس خواجه عبد الغفار که از مادر علی النهر عریضه آورده بود و هفت هزار روپیه بفرستاده کو پک اتالیق که از عیالهای سبحانقلی خان والی بلخ است و مختصر پیشکشی بجناب والای سلطنت فرستاده بود حواله رنت که از امتعه هندوستان خرید نموده برای آنها ببرند درین هنگام عاطفت بادشاهانه فروغ دودمان حشمت و کامکاری بهار بوستان ایست و بختیاری بادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم و مهاراجه جسونت سنگه و دیگر عیالهای اطراف را بمرحمت خلعت زمستانی نواخت و راجه جی سنگه و محمد امین خان میر بخشی و دیگر امرای بارگاه سلطنت و عیالهای آستان خلعت را بعطای خلع فاخره قامت امتیاز امراخت و امیر الامرا که از صوبه داری دکن معزول گشته بود بصوبه داری بلکاله معین شده فرمان کرامت عنوان مشتمل برین معنی با خلعت خاصه زمستانی بجهت او مرسل گردید و حکم شد که پیدشگاه حضور نیامده بدار صوب شنباد سیزدهم ماه مذکور موکب منصور از دریای ستلج ببحر عبور نمود و باقر خان فوجدار مهربند و جهانگیر قلیخان فوجدار میان دواب شرف اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولت خانه باغ مهربند از فیض قدوم چمن برای حدائق عظمت و جلال بهارستان اقبال گشت و چون طراوت و نصارت و نزعت و صفای گلشن دلکشا ملائم طبع اقدس افتاد و چهار روز شرف اندوز اقامت همایون شد بیست و دوم باغ فیض آئین اقباله از نزول شرف

کعباب خرمی گردید و چون خاطر ملکوت ناظر بهیر و شکار مخلص پور مائل بود ربابات عالیات از اقباله بآن سمت متوجه شده بیست و هشتم خضر آباد که سه گروهی مخلص پور است مخیم سرادقات حشمت شد و حضرت شاهنشاهی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص پور که بغیض آباد موصوم است بکشتی از دریای چون عبور نموده آن گلشن سرای دولت را سیر نمودند و اواخر روز بدولت خانه همایون مراجعت فرمودند و سه روز آنجا اقامت گزیده بشکار چرخ نشاط اندوز بودند و سربلک پرکاس زمیندار مرصور و آن حدود جنبه های آستان سلطنت گشته برخی جانوران شکاری از باز و جره و شاهین برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت کسوت مباحات پوشید هفتم جمادی الآخره نزدیک کرنال مضرب خیم ایست و جلال شد و بعرض اشرف رسید که الله یار خان که هنگام نهضت رایست منصور از دار السلطنت لاهور کونتی بهمرمانیده از راه راست پیشتر بدار الخلافت شاه جهان آباد آمده بود در آنجا باشند آن عارضه بمط حیات در نوردید و ملتفت خان بخدمت داروغگی گرز برداران و ملازمان جلو که بآن خان مرحوم متعلق بود خلعت سرافرازی پوشید و باقر خان فوجدار مر هفت و جهانگیر قلیخان فوجدار میان در آب خلعت یافته بخدمات مرجوعه مرخص گشته نهم ماه مذکور نواهی قصه پانی پت مبدط انوار فزول شد و روز دیگر که دران منزل مقام بود زنده امرای عظام جمفرخان که او را از مالوه بجهت تفویض خدمت جلیل القدر وزارت طلب داشته بودند دولت زمین بوس آستان سلطنت دریافته یکمزار مهر و یکمزار روپیه

بصیغه نذر و برخی از جواهر زواهر بر پیشکش گذرانید و شهنشاه که
ساعتی مصروف بود در انجمن خاص عسکریه بخانه خدمت والی وزارت
اعظم که آن نوین اخلاص آئین را لیانت و شایستگی آن حامل ید
مر بلند گشته بعطای خلعت خاص با چرخکی قامت امتیاز
امراخت و درین هنگام ملا یحیی نایب که ملا احمد مهین برادرش
رکن رکن دولت بلجاپور بود و او بیادری بخت و دلالت سعادت
جدائی از عادل خان گزیده بآستان خلافت نشان که قبله انبیا
مقبولست بصدق نیت روی ارادت آورده بود شرف تلبیس شد
پیر مرتبه دروخته خلعت مباحات پوشید چهاردهم لواحق سونی
پست سرگز را بابت تنگ در گذشت و در روز آنجا مقاد شده طبع
مبارک بشکار نیله کار نشاط اندوخت و درین اوقات از وقایع موبه
بهار معروض بارگاه سلطنت گردید که میرزا خان فوجدار در بنگه
که ما آن در آن محل بود رکورد پذیر سوم زنده رسید و بزرگ بود
بود در آن حدود باجل طبیعی روزگار حیاتش چندی شد و بیعت
و دوم باغ فیض بنیاد آفر آباد بفر مردم کیتی خدیو حق پرست
کامیاب نزهت و صفا گردید و تابست و بهم در آن بستان مرلی
حشمت بزم آرای الهیت و کامرانی بوده چهار شنبه - پنج ماه
مذکور مطابق یازدهم بهمن که ساعت بانوار سعادت قرین بود
پس از در پاس روز بعزیمت دخول شهر بر فیصل کوه شوخی که
تخت فلروز بخت زرین بر کوه پشت آن منصوب گشته بود
سوار شده رایست توجه بصوب دار الخلاء اترافتند و در باغ مرهندی
که بر سر راه بود فرود آمده نماز ظهر بجماعت گزاردند و بعد فراغ

از نماز قرین تابید روانی و فر آسمانی از انجا متوجه گشته ساخت
دار الخلاء را بیرون مصروف کرامت آورد ساختند و قلعه مبارک را
از یمن نزول همایون مر باوج گردون بر اترافتند درین ایام پیشکش
عادل خان حاکم بلجا پور مشتمل بر شانزده زنجیر نیک و نفایس
جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسید و عادل خان خدمت
داروغگی مصلحانه مبارک که پیشتر بالله یار خان مرحوم منوب
بود سرافراز شده بمنابیت خلعت و احب و شمشیر مباحی گشت
و ملتفت خان و - زوار خان خدمت میر توزرکی مر بلند گشته هر یک
خلعت مر افرازی پوشید و اسفند یار بیک و بر خوردار بیک برادران
الله یار خان مغفور بعطای خلعت از ایاس گذشت بر آمده مورد
عنایت و رعایت خروانه گردیدند و حاجی محمد فرستاده امام
یمن بر رحمت خلعت و انعام چهار هزار روبه مشمول عاطفت گشته
رخسخت انصراف یافت چهارم رجب امالتحان از مراد آباد رسیده
بناحراز دولت ملازمت چهار مراد بر اتردخت و چهار مراد اسپ عراقی
بر میل پیشکش گذرانید بعطای خلعت خاصه مر مایه مباحات
اندوخت و محمد بیک خان که سابق قلعه دار اتر بود از انجا
رسیده دولت زمین بوس دریادت و غایت الدین خان ده اتر
مریة دکن بود بنظم مهمات بندر - حوت از تغیر رعایت خان منصوب
گشته بمنابیت خلعت و اضافه پانصدی - صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی پانصد سوار مر بلند شد و سید صدر جهان خویش خلیفه
سلطان که بر هری سعادت از ایوان بعزم بنگی ای - آن - خلافت
نشان آمده بود شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بعطای

خلعت و منصب شایسته کمربند شد و هفت مراسم عربی که محمد پاشا حاکم لهما از روی عهدیت و اخلاص بر سر پیشکش مصحوب عبد الله بیگ نام شخصی بجناب خلعت و جهاننداری نرسداده بود بنظر انور رسیدند آورنده خلعت و انعام میاهمی شد مصحوب او هشت هزار روپیه با برخی اجناس برای پاشای مذکور ارسال یافت بیست و چهارم بعزم سیر و شکار رایت سوارانوار پرتو اقبال باغر آباد آمدند و در انقاي راه رکن الدوله جعفر خان سپاه خود بنظر انور عرض نمود و یک مراسم با ساز سرود پیشکش کرده عاطفت خمر روانه او را بعطای خلعت خاص عزراختصاص بخشید و حضرت شهنشاهی از آغر آباد بانوب شکار شرف قدوم بخشیده چند روز آنجا بصید فخر پذیر نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم رایت مراجعت بشهر افراسختند و سیوم شعبان بخضر آباد توجه نموده دو سه روز بسیر و شکار آن حدود مصرت اندوختند درین هنگام باقتضای رای عالم آرا صف شکنان را با برخی از عساکر قاهره تعیین نمودند که باورنگ آباد رفته در خدمت دره التاج سلطنت و بخنایاری توة الظهر عظمت و کامکاری پادشاه زاده والا قدر نجسته شیم محمد معظم باغد او را بعطای خلعت و اسب و بلصافه پانصدی مد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر بلند گردانیده پنجم ماه مذکور مرخص فرمودند و بچندی از همراهان او اسب و برخی خلعت عطا شد و معصوم خان خلف شاهنواز خان مرحوم بقوجدارای ترهت معین گشته بمنابت خلعت و اسب با ساز طلا سرورازی یافت و همت خان از تغیر او قوربکی شده بعطای

خلعت مزمانه انتخار اندوخت و معتقد خان که سابق قوجدار ملطانیور بلهری بود بقوجدارای مرکز جونیور از تغیر قضاقر خان منصوب شده خلعت نوازش یافت و خواجه نصیر از تغیر وزیر خان بحراست قلعه فلک احساس و غایت خلعت میاهمی گشت بیست و دوم احتشام خان که در سلک کومکیان بنگاله بود از آنجا رسید دولت اندوز تقبیل داد علیه گردیده بعطای خلعت کموت میاهات پوشید .

آغاز سال هفتم از سنین والای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

درین اوقات خجسته اثر که جهان از فیض معدلت شهنشاه دادگر بهره ور بود و زمانه را بفر دولت گیتی خدیو دین پرور خلعت خوشدلی در بر و انصر شادکامی بر سر قدوم فرخنده ماه میام برکت بخش ایام گشته جهانیان را نوید بهروزی و مزده معادت اندوزی رسانید و شب دوشنبه دهم فروردین ماه رؤیت هلال اتفاق افتاده حال هفتم از سنین میمنت قرین سلطنت و فرمان روائی خلیفه زمان و زمین خادان حق پرست پاک دین آغاز شد و اشاره معلی به پیشکاران پیشگاه خلعت صادر گشت که تا رسیدن عید سعید بسامان لوازم و ترتیب مقدمات جشن جلوس همایون پرداخته بر سر هر سال محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غلخانه را آذین بندند و چون این امر فیض بهر بهزادان شرف و کرامت بانجام رسید شب دوشنبه نهم اودی بهشت هلال فرخنده شوال

از افق سعادت طلوع نموده هنگامه آرای عیش و نشاط و فرور
افزای انجمن انبساط شد و مردای آن که عید خجسته فطر بودند و بارگاه
سلطنت و جهانپانی بسط بساط حشمت و تجمل شکوه آسمانی یافته
بود در دربار - پیر مثال شاد یافته اقبال بنوا آمده صلابی خوشدلی و
شادکامی بجهانپایان رسانید و پادشاهزادهای کامگار عالی مقدار و
امرای نامدار و مایر بندهای آستان گیاهان مدار در سده حقیقه
سلطنت فراهم آمده آداب عبودیت و تسلیمات تهنیت بجای
آوردند و حضرت شاهنشاهی با شان آلهی و فرمان پناهی بر
کوه پیکر زیبا منظری که تخت زرین بران زده بودند سوار شده بتوزن
و آئینی که معهود این دولت ابد قرین امت بمصلی توجه فرمودند
و نماز عید بجماعت گزارده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون
خاص و عام که در کمال زینت و آراستگی روکش نرم سپهر و عبودت
دیدگاه و مهر بود بر تخت فیروز بخت مرمع نگار جلوس فرموده
دست نوازش بگام بخشی خلایق گشادند و شب هنگام در سیف
فردوس مانند غسلخانه که آن رسم مقرر زینب و آرایش یافته
سریر آرای اقبال و انجمن افروز کامرانی گشته بادامت آذ و لطف
و کرم و اشاعت انوار جود و احسان داد امید خلایق دادند و شب
دیگر چراغان گشتهها که باهتمام متصدیان پادشاهزادهای
والا مقام و امرای عظام سرانجام یافته بود بزمگاه دولت را فروغ عشرت
بخشید و تا چهار روز هنگامه عیش و طرب امتداد داشت درین
جشن فرخنده نهال برومند گلشن خلعت نخل سرفراز ریاض -
پادشاهزاده والا قدر عالی هم محمد معظم که در دکن بودند

بعنايت خلعت و شمشیر خاصه و بیست سر اسب عراقی و هشتاد
صراپ ترکی مورد انظار مرحمت گردیدند و غرق نایب حشمت
کامکاری قره باصره شوکت و اختیار پادشاه زاده ارجمند محمد
اعظم عطای سر پنج مرمع گران بها و سپر با ساز مرمع و یک
زنجیر نایل از حلقه خاصه با سه زنجیر تلایر عز اختصاص یافتند
و راجه بیستگه و جعفر خان و محمد امین خان و مرتضی خان
و امالت خان و دانشمند خان و طاهر خان و بسیاری از عمدهای
آستان معلی و بندهای عتیقه والا بمرحمت خلع فاخره قامت میاهات
و امیرالمرای صوبه دار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه و وزیر خان که در
دکن بودند و مهابت خان ناظم مهابت گجرات و نجابت خان صوبه دار
مالوه و ابراهیم خان صوبه دار دار السلطانت لاهور و دیگر عمدهای
اطراف و امرای صوبجات بعنايت خلعت نوازش یافتند و محمد
امین خان و نجابت خان که منصب هر یک پنج هزاری پنج هزار
سوار بود از تابینان هر کدام یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر
شد و امالت خان باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزاری چهار
هزار سوار و دانشمند خان باضافه هزاری بمنصب پنج هزاری دو
هزار سوار والا پایه گردیدند و عابد خان از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاری هزار و پانصد سوار و مرحمت یک زنجیر نایل مورد
عاطفت شد و احتشام خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و
پانصدی سه هزار سوار و راجه کرن بهورتیه و جادونرای که در ملک
کومکین دکن منتظم بودند هر یک باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عید عزت خان از اصل و اضافه

بمنصب ده هزار دو هزار سوار و امر صیغه چند اوقات باضافه پانصدی
بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار و سیصد سوار و سید منور خان
بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و اعتماد خان باضافه پانصدی سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و از اهل اضافت تهور
بمنصب دو هزار و هزار سوار و نصیری خان بمنصب دو هزار و
هشت صد سوار و اعتبار خان قلعه دار اکبر آباد بمنصب دو هزار و
هفت صد سوار و رحمت خان بمنصب دو هزار و چهار صد سوار
و کاکر خان بمنصب هزار و پانصدی هزار هشت صد سوار
فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد
علی خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و شجاع خان
بمنصب هزار و نه صد سوار و دارن خان بمنصب هزار و شش
صد سوار و حامد خان و میر ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم هریک
بمنصب هزار و پانصد سوار و عبد الرحیم خان و ناظر خان هریک
بمنصب هزار و دو صد سوار و برق انداز خان بمنصب هزار و
و پنجاه سوار و سر امرای یافتند و طاهر خان و قیص الله خان و
حسن علی خان هریک بعنایت امپ یا ماز طلا و همت خان
بمرحمت علم و بزرگ امید خان بعنایت امپ و از اهل و اضافت
بمنصب هزار و چهار صد سوار و محمد کامگار خان ولد جعفر خان
از اهل و اضافت بمنصب هزار و دو صد سوار و خطاب کامگار خانی و
فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم بانعام ده هزار روپیه
و میر عصمر میر توزک صاحب یکم تار خانی و دارالحکومت
عرب شیخ ولد طاهر خان و عبدالنور خان هریک بعنایت امپ

و بر موی دگنی که از منصب معزول شده بود بسالیانه بیست هزار
روپیه و انوب سنگه زمیندار مانند هو بعلای مرید و دهکده کی
مرمع و محمد منصور کاشغری بعنایت شمشیر یا ماز میلکار و
مکتوب خان و نهال چنگ جوهری و مان سنگه یک فروش هریک
بمرحمت ماده فیل و خوشحال خان کلونت بعنایت امپ و
گردهر دلس پیش دست میر سامان بخطاب رانی سر بلندی یافتند
و شیخ عبد الله اکبر آبادی و خواجه ونا از اهل ماوراء النهر
هریک بانعام دو هزار روپیه و تقوی شعار شیخ محمد اشرف
قهریزی و سید بدایت الله قادری و حاجی قاسم خوشنویس و
شیخ جمال محدث و شیخ قطب و صلا فروغی شاعر و چندین دیگر
هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و پنج هزار
روپیه بزمرة نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و
درین روز عالم امروز از جانب بهین ثمره شجره سلطنت گزین باره
ناله خلعت پادشاه زاد و الا قدر محمد معظم که در دکن بودند
بدشکشی مشتمل بر یک زنجیر فیل و نقاشن اقمشه و دیگر
تحف و رغایب پیشکش قطب الملك مشتمل بر چهار زنجیر فیل
و زواهر جواهر و پیشکش عادل خان از نوادر مرمع آلات بلظر
قدسی برکت رسید و جعفر خان و راجه جیسنگه و امالت خان
هریک پیشکشی شایسته گذرانید و از جانب وزیر خان دو زنجیر
فیل و چهار سر امپ و برخی جواهر ثمین از نظر انور گذشت و
محمد امین خان و دانشمند خان و داود خان و کنو رام سنگه و فدائی
خان و احشام خان و مصی دگر زعمدها درخور حال پیشکش

بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان صوبه دار آله آباد که مشهور
عاطفت طلبش صادر شده بود از اسبیا رسیده سعادت ملازمت اکبر
خاصیت دریافت و یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه بصیغه نذوق
و پیشکشی شایسته گذرانیده بعنایت خلعت خاص و شمشیر
مشمول انظار عاطفت شد و دلیر خان که بموجب یرلیغ طلب از بنگاله
رحیمه بدولت زمین بوس فائز گردید و یک زنجیر نیل و نه سراسپ
نانگن برسم پیشکش گذرانیده بعطای خلعت کموت انتخار پوشید
و ملا یحیی برادر ملا احمد باتیمه سه زنجیر نیل و گویال سنگه هاده
یک زنجیر نیل برسم پیشکش گذرانیدند و میر حاجی فولاد ایچی
عبد الله خان والی کشغر که خان مذکور او را با صیغه اخلاص و در
و مختصر ارمغانی از نوادر آن دیار باستان سلاطین مدار فرستاده بود
شرف اندوز ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسروانه شده هشت
ماه مذکور احتشام خان بمرحمت اسب مباحی شده رخصت
جاگیر یافت و راجه کشن سنگه تونور و راجه امر سنگه لروزی
خلعت یافته در سلک کومکیان صوبه کابل منظم گشتند و درین
هنگام بعضی همایون رسید که میرزا نورفر صفوی که بر سر گوشه نهانی
در مستقر الخلاء اکبر آباد بسر می برد باجل طبعی و دیه حیات
مستعار سپرد و مدتی آنرا در آن فرنگی که پسرش فوت شده بود
و آنرا خان که کوچ او در گذشته بود هر یک بعنایت خلعت مشمول
نوازش گردید و بمقتضای حال مداحیپ خویشی امده خان خلعت
مرحمت شد و ملا عوض وجیه که سابق بنایر تقصیری از منصب
معزول شده بود مورد انظار عنایت گشته بمنصب هزارگی مد سوار

مباحی شد و بمحض تعلیم قوه الظهر هشت و نامداری معمره الصبر
الیه و کامکاری پادشاهزاده ارجمند صوبه اعظم خلعت سراسری
پوشید و میر خان از کوهستان جمون که فوجداری آن باو متعلق بود
اصغر خان از حو دور و متخلص خان از بنگاله و عدد العزیز خان
از بنگاله و رابع طیب رسیده بواسط زمین بوس در و نند و مددی
احمد که والی حبشه او را با رقیقه نیاز و مختصر پیشکشی بدرگاه
سلاطین پناه فرستاده بود بدولت اسلام حده مظهر احترام فائز گشته
تشریف عنایت پوشید و پس از روزی چند دگر باره بعطای خلعت
و انعام ده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده رخصت انصراف
یافت و مصحوب او از نقد و جنس موازی بیست و پنج هزار روپیه
برای رای مذکور مرس کش و شیخ سعد الله در آله حاکم
عالم دولت اندوز ملازمت اکبر خاصیت شده بعنایت خلعت و
انعام پنج هزار روپیه مورد نوازش گردید و او نیز بزودی رخصت
مردود یافته ده هزار روپیه بجهت حاکم مذکور مصحوب او مرسل شده

جشن وزن خجسته قمری

در این اوقات روح سعادت ده از مدائن حق پیرهای حد و حوت
و معانی دین در لبت با رنگ بود و شای و فقر در پالایه مایل
مردان هر سنگ درخشان و در این روزی که در شاد اوج خلعت
و سواری در رسیده جهانیان را نوید عشرت و شاه کامی داد
و اواسط روز مبارک شنبه بیست و یکم ذی قعد مطابق بیست
و هشتم خرداد که بارگاه خلعت و دولت برای عظمت پادشاه

خسروانی آرایش یافته بود در محفل فیض بنیاد غسل حار و زن محمود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم قمری از عمر میمنت قرین خدیو زمان و زمین بهزاران فرخندها و نیروزی بانجام رسیده سال چهل و هشتم سعادت و بهروزی آغاز شد درین جشن همایون عاطفت پادشاهانه گوهر امانت و اقبال طراز مسند اہبت و جلال پادشاهزاده والا محمد معظم را بمعنایت خلعت خاص و انعام یک لك روپیه لواخذ بمقصودیان دکن یرلیغ رفت که مبلغ مذکور را از خزانه آلبی بمرکزان عالی تبار رسانند و بواجہ جیسنک و چندی از امرای نامدار خلعت عطا شد و جمفرخان بمعنایت خنجر با علاقه مردار مورد نوازش گردید و بہادر خان بمرحمت خلعت و شمشیر و اسب با ساز طلا جربلند گشته بالہ آباد کہ صوبہ دارق آن بار تعلق داشت مرخص شد و دلیر خان بمعنایت اسب با ساز طلا مباهی گشته رخصت جاگیر یافت و ظاہر خان بمطای ہفت سراسر مطمح انظار مکرمت شد و منصب شاہ قلی خان موجدار اوردہ با فائدہ بنقص سوار دوہزاری دوہزار سوار از اسلحہ یک ہزار دو اسب سوار سوار معر شد و ملا یحیی برادر ملا احمد نابند کہ چذانیہ گزارش یافته از بیجاپور روی نیاز بدرگاہ خلایق پناہ آوردہ بود منصب دو ہزاری سوار و مرحمت اسب با ساز طلا و شمشیر با میلانگر و مخلص خان از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری پانصد سوار سوار گشتند و منصب مرد خان زمیندار تحت زمام و مدہ ہرری ہزار سوار قرار یافت و میر عزیز دارق مدالت

و برق انداز خان ہریک از اصل و اضافہ بمنصب ہزاری دو سوار سوار مفتخر گشت و میر حاجی مولد المچی عبد اللہ خان والی کشغر بمعنایت خلعت و انعام پنجہزار روپہ و جمعی از رفیقانش بانعام چہارہ ہزار روپہ بہرہ اندوز عاطفت گشتہ رخصت انصراف یافتند و مصحوب سفیر مذکور از نقد و جنس می ہزار روپہ برای خان مذکور فرستادہ شد و عبید اللہ خان موجدار فرور و بہادر چند زمیندار کمانوں و جمعی دیگر از اسرای اطراف بمرحمت ارسال خلعت ہرمایہ انتخار اندوختند و مید عنایت اللہ کہ کد خدا می شد بمعنایت خلعت و اسب و جیفہ صرع و انعام پنجہزار روپہ و شیخ قطب بانعام دو ہزار روپہ و منصور ولد ملک عند بانعام یک ہزار و پانصد روپہ و شیخ عبد الوہاب بخاری و شام مصری و دوست محمد خطیب و دوازده کس دیگر ہر یک بانعام یکہزار روپہ فیض اندوز عنایت گشت و مید جمفر ولد سید جلال بخاری و مید محمد پسرش کہ در موطن مالوف خود گجرات بودند بمرحمت ارسال خلعت و انعام دو ہزار روپہ مورد التفات گردیدند و ملا حیدر علی داماد ملا عبد اللہ شومتری مشہور کہ درین اوقات بمساعدت بخت از ایران باستان معلی رسیده بود بمعنایت خدمت و انعام دو ہزار روپہ و وظیفہ غایبہ کامیاب شد و پنجہزار روپہ بزمرد لقمہ سفیان و سرور سربان آن بزم عشرت پدرا عطا گشت و آن جشن فرخندہ تا سہ روز جہانیان را طرب روز بود از سہ ہفت ہشت امرا آنکہ درین مقام از ہر مدہ سہ گوہر ہر ہشت و سہ مروج احمر عصمت و حلال

بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم بظهور پیوست که هفده
ذی قعدة در مشكوى دولت آن عالي قدر و الا تبار بعد انقضای
پاس از روز مذکور از بطن عصمت نقاب والدۀ كريمة
معز الدين پسرى والا گوهر متولد شد حضرت شاهنشاهی آن نور
حدیقه سلطنت را بسلطان اعز الدين موسوم ساختند و امان
ملازم بادشاهزاده والا نژاد را که عرضه داشت ایشان آورده بودند
و انعام در هزار روپيه نواختند هفتم ذی حجه مطابق هجدهم
ماه جشن مید گلابی منعقد شده بادشاهزاده های کامگار عالیقدر در
امرای نامدار بآئین معهود رسم گذرانیدن مراسم و میناگر
بحالی آوردند دهم ماه مذکور که عید فرخنده اشعری بود باز
سلطنت و جهانجانی بمط بساط عصمت و تجمل آذین پذیرفته
دیگر باره نواب کوس در درین روز عید شرف و شادی نمود
جهانگیر رسیده و حضرت - - - - - بدستور مقبره مقدس در
نعمتگاه شریفه عز و جل - - - - - گردان و پس از عروفت در
مجلس - - - - - مشاغل خاص و عام حریر آرای اقبال و انجمن نور
کاسرانی گردیدند درین روز خجسته جعفر خان یعزایت خدمت
خاص اختصاص یافت و اصالت خان بمرحمت اصپ با ساز ط
مباهی شده بمواد آیدان مرخص گشت و خنجر خان نوجدار
مگر بمعزایت از آل علم لوای تفاخر بر افراخت و میروضی الدین
بفوجداری مرکز سارن از تغیر منکلی خان معین شده بمعزایت
خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد و
سویاز گشت و سید انور که سابق نوجدار مرکز خیر آباد بود

بفوجداری گوالیار تعین یافته بمعزایت ارمال خلعت مرمانه
مباهات اندوخت و مقبضش از اصل و اضافه هزارى نه صد سوار
مقرر شد و میر اسفندیار معموری بفوجداری خیر آباد منصوب شده
بمعزایت خلعت و اصپ مرید گردید و محمد شریف خوش
عظم خان مرحوم که تازه از ایران آمده بود بمرحمت خلعت و
انعام نوهزار روپيه نوازش یافته سراراز دولت بندگی گشت •

فرمانان مصطفی خان بسفارت توران

چون عبد العزیز خان والی بخارا دو چهارم حال این سلطنت
عالم آرا خواجه احمد خلع خواجه خاند محمد را چنانچه در مقام
خود گزارش یافته با تهنیت نامه و مختصر ارمغانی از لافائس
نور - - - - - جهت مدد داده خوس شرف بر سر
- - - - - و - - - - - بآمال صمیمی مرسله نمود و بعد از آن همواره
نورالهدایا و الا لام یدام صدق و الا اظهار مراتب موافقت
و یک رنگی می نمود اجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام
صداقت فرجام بمقتضای کمال عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر
پرتو میکند که یکی از ایستاده های بساط قرب و حضور را بسفارت
توران مقرر نموده جواب نامه آن خان والا دوستان با ارمغانی
شایان مصوب او ارسال دارند و مصطفی خان خوانی که از دیرین
بندهای سلبیده درگاه آمان جا است بتقدیم این خدمت معین
گشته هزدهم ذی حجه مرخص شد و هنگام رخصت بمعزایت خلعت
- - - - - بساز طلا و شمعیر بساز میناگر و جمدهر مرصع با علامه

نزد امیرالامرا باشد و منکلی خان که از فوجداران مرکاسان معروف
 شده بود سعادت زمین بوس دریافت و دربارخان خواجه مراد بخند
 باظری حرم مرای مقدس از تغیر جواهر خان مرود انظار اعظم
 گشته خلعت سرفرازی پوشید و فوجداران نواحی دار الخلافه
 تغیر فوجدار خان ضمیمه خدمت نوال خان کونوال گشته خدمت
 بار مرحمت شد و منصبش افزایش پذیرفت هشتم ربیع اندر
 چون دهمه بود که عید هندوانست عاطفت بادشاهانه راجه جید
 را بمطلی خلعت خاص نوازش نمود شانزدهم ماه مذکور داروغه
 که از صوبه داران پخته معزول شده بود ادراک شرف ملازمت
 کیمیا خاصیت نموده بعطای خلعت مشمول عنایت گشت
 وزیرخان که از قلعه داران رهتاس معزول شده بود از اجبار
 بمنز بصاط بوس نائز گردید *

تعیین راجه جیسنگه با افواج منصور جهت دفع سیوای مقهور

چون آن نابکار شقاوت شعار که میملی از حال حسرت
 مأل او درین صحیفه متأثر اقبال گزارش پذیرفته در ولایت خود
 باستظهار قلاع حصین و معادل متین و کثرت جمعیت ارباب
 و دغذیان و افعه طلب فتنه آئین کمال قوت استقلال یافته
 ریشه استقرار دران مرز زمین مرو برده بود و شیوه تحب و مربی
 پیش گرفته غبار شورش می انگیزخت و ازین جهت که ولایتش
 ساحل دریای شور نزدیکست و بندری چند در تصرف داشت

مالک طائفه ملیبار بنزدی و رهزنی برکشتی نشیقان نیز بدگوهری
 خویش هویدا میساخت و هرگاه کشتی مرود دریا گشته بیکی
 از بندرهای او می افتاد تمامی اموال و اشیائی که دران بود دست
 خوش جور و تغلب او می گشت چنانچه درین ایام بظهور پیوست که
 جهاز بزرگی که جمعی کثیر از طوائف تجار باموال و امتعه بسیار دران
 بودند بظوفانی شده بقیضه تصرف و استبدادی او درآمده بود و آن کافر
 جابر دست تطاول باخذ و نهیب اموال آن مصدیان گشوده تمامی
 را منصرف شد و مع هذا مالکان اموال را که اکثر مسلمان بودند
 مقید و محبوس ساخته باضرار و آزار طلب زیاده می نمود و از
 ظلم پرستی و شقاوت پروری مدت ها آن محنت زدگان را باین سبب
 در شکیفه تعب مبتلا داشت تا آنکه جمعی از آنها که در موطن و
 مساکن خویش بقیه ثروت و بضاعتی داشتند ازان جمله مبلغ های
 کلی طلب داشته بار دادند و از چنگ جبر و بیداد آن مالت
 کیش بد نهاد رهائی یافتند و مهاراجه جسونت سنگه که با عصا
 قاهره باستیصال او تعین یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مردود
 رفته یک چند بمحاصره بعضی از قلاع اوقیام ورزید و در تخریب
 ولایت و تسخیر حصون آن مقهور سعی منور بظهور رسانید لیکن
 اثری که مطلوب اولیای دولت بود بر کوشش او مترتب نشد و
 بهم یک از دلهای عظیم آن معزول لایم مفتوح نگشت و مهم او
 عول و انداد گشته لاجرم درین اوقات سعادت پیرایه ملک آزادی
 حضرت شاهنشاهی که مطرح اموال لاهه آفری و مرآت مرور امرار
 سعادت و جهان پدیدهست چنان تقاضا نمود که یکی از نوابان

بارگاه خلعت را با لشکری تازه و سامانی شایسته بدفع آن خلعت
آنین تعیین نموده مهاراجه جسونت سنگه را به پدشگاه حضور
لامع النور طلب دارند و راجه جیمنگه را که از راجه‌های ذی شان و
و بحسن تدبیر و جمعیت لشکر و وفور سامان سرداری و مرلشکری
را شایان بود با چندی از اصراری نامدار و عمده‌های آستان مظهر
مدار مثل دلیر خان و داود خان و راجه‌های سنگه می‌بودند و احضار
خان شیخ زاده و قباد خان و راجه مچان سنگه بندبیل و کبریت سنگه
و ملا یحیی نایب و راجه نرسنگه گور و پورنمل بندبیل و زیر دست
خان و بادل بختیار و برق انداز خان و دیگر مبارزان نصرت شمار با
توتخانه و سایر ادوات نبرد و پیشکار که همگی قریب چهارده هزار
سوار بودند بتقدیم این خدمت تعیین نموده مقرر فرمودند که آن
زید راجه و جمعی که در رکاب ظفر مآب بودند در جشن مبارک
شمسی که وقوع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص کردند و برلیغ
گیتی مطاع بنام دایر خان و احضار خان و برخی دیگر که در
مجال قبول خویش بودند بعد مدتی بی‌وقت که از اینجا عازم مقصد
گشته به راجه مذکور پیوندند •

جشن وزن مبارک شمسی

درین ایام مرخصه انجام که از فیض این دولت آسمانی عمره جهان
بهارستان طرب و شادمانی که انجمن گیتی نگارستان و عشرت و کمرانی
بود موسم وزن شمسی خورشید لوح خلعت و جهانمقانی در رسیده
جهانبیان را نشاط تازه به عهد و روز مبارک شنبه نوزدهم ربیع الاول

مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولت مرای سلطنت
باشاره والا آدین خسروانی و شکوه آسمانی یافته بود بعد از انقضای
دوایس و سه گهزی از روز مذکور در محفل فیض بنیان غلخانه
همایون جشنی بادشاهانه از مقام پادشاه عنصر انور و پیکر کرامت
پرور گیتی خدیو دادگر معدنست گستر را باشیای معبوده بآئین
مقرر حنجد شده و سال چهل و ششم شمسی از عمر اشرف قرین
صلوات و اقبال بانجام رسیده سال چهل و هفتم به نیک اختری
و بهروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد و حضرت شهشاهی بعد
فراخ از وزن محمود دران انجمن طرب پیرا حریر آرا گشته بکام
بخشی خلعت پرداختند و نهال آمال بسیاری از عبودیت منشان
ارادت مکان را از فیض بهار مکرمت و انصال کامیاب نشو و نما
صاغتند در آن روز عشرت امروز رخسفته اختر برج سلطنت تابنده
گوهر درج خلعت بادشاهانه ارجمند والا قدر محمد معظم که در
دن بودند بمعنایت دو صاحب عربی مورد عاطفت گردیدند و
و خنجر خاصه باعلاقه مروارید بنو گل حدیقه دولت تازه نهال ریاض
حشمت بادشاهانه کنگار محمد اعظم عطا شد و جعفر خان بمعنایت
خلعت خاص با نادری قامت امتیاز افراشته باضانه هزاره هزار
سوار بمقصد هفت هزاره هفت هزار حواری از انجمله چهار هزار حواری
در آمده سه اسبه والا رنگی یافت و راجه جیمنگه که بانواج
قاهره بدفع و استیصال مجوی مقهور معین شده بود بمعنایت
خلعت خاص با نادری و شمشیر مرصع و یک صد اسب از انجمله
بیست زان عراقی و عربی یکی با زمین و ساز طه و نعل خاصه با

تغیر و ساز نقره و جل زربفت مورد عواطف بادشاهانه گشته مرخص شد و مرتضی خان باضافه یکهزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار وندائی خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم خسروانه گردیدند و سادات خان بقوجدار علی شاه آباد تعیین یافته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرزافز شد و حصن علی خان باضافه پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی یک هزار و هفت صد سوار و مبارز خان بعنایت ماده نایل و خنجر خان فوجدار معظم باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری پانصد سوار و سیف الدین صفوی بخطاب کامیاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و قلعه دار خان حارس قلعه غزنین بعنایت ارمال خلعت و یک زنجیر نایل و حکیم صالح شیرازی بخطاب صالح خانی و باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی بمنصب یک صد سوار و حاجی شفیع دیوان دکن بخطاب شفیع خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و بختاور خان و دربار خان هر یک بمطای ماده نایل کامیاب مرحمت گشتند و از اصل و اضافه هادیخان از کومکیان صوبه بهار بمنصب دو هزاری شش صد سوار و زوج الله خان و معتمد خان خواجه مرا هر یک بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و التقات خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و حید سلطان کرمانی بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و گدا بیگ بمنصب هزار و چهار صد سوار مقرر

گردیدند و از گروهی که با راجه جیسنکه بدکن معین گشته بودند داود خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و یک زنجیر نایل مباحی شد و منصبش که چهار هزاری چهار هزار سوار بود باضافه هزاری امزایش پذیرفته و یکهزار سوار از تائیدانش دوامیده معاده مقرر گردید و راجه رایسنکه سیسودی بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و چند هر مرصع باعلاقه مروراید و قباد خان بعنایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و کبیرت سنگه بمرحمت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفت صد سوار و ملا یحیی نایقه بعنایت خلعت و نایل و باضافه پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصد سوار و راجه نرسنگه کور و پوزنمل بخدیله هریک بمرحمت خلعت و اسب و بادل بخدیار و برق انداز خان و بسیاری از مبارزان شہامت نشان بمطای خلعت و برخی بعنایت اسب نوازش یافته مرخص گشتند و محمد لطیف ولد مکرمات خان مرحوم بدیوانی آن جیش مسعود خلعت سرامرازی پوشید و جانی بیگ به بخشیدگری آن لشکر مقرر گشته بعنایت اسب و خلعت مباحی شد و بجهت دلیر خان خلعت دیگر و یک زنجیر نایل و برای احتشام خان خلعت مرسل گشت و از امرای دکن سرامراز خان و قطب الدین خان و زندوله خان و شروزه خان و هلال خان و غالب خان و جوهر خان و دتاجی بعنایت ارمال خلعت سرمایہ مباحات افتد و ختند و درین روز هوشدار خان صوبه دار مستقر الخلاء اکبر آباد که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود شرف زمین بوس دریافته بعنایت خلعت مر بلفد

شد و هر یک منگه زمینند از مری نگر که پدرش اورا بخد متکزار بی
بارگاه خلعت پناه فرستاده بود دولت اندوز تقبیل حده سفید گشته
پیشکشی از طلا آلات و امپان کوفی و جانوران شکاری بحمل عرص
رحانید و بمنایت خلعت و مرپیچ و آریسی و بهونچ مرصع و
منصب هزاری پانصد موار مورد عاطفت گردید و احمد بیگ خان
بانعام ده هزار روپیه و قاضی عبد الوهاب انقی القضاة بمرحمت
ماده نیل و انعام یک هزار روپیه و عبد الله ولد حاجی قاسم خوش نویسن
که کد خدا میشد بانعام چهار هزار روپیه و محمد قاسم چور اغاسی
که تازه از توران بآستان شهر نشان رسیده بود بمرحمت خلعت و
جینف مرصع و انعام ده هزار روپیه و خواجه سکندر که از نیز بقازگی
ازان دیار آمده بود بمنایت خلعت و خنجر و انعام دو هزار روپیه
و حید شیر محمد قادری بانعام ده هزار روپیه و ملا محمد مقیم
کشتی که از خاسان و مصاحبان پیشکوه بود بانعام دو صد اشرافی و
شیخ عبد المنک و سعیدای خوش نویسن و خواجه کمال الدین و
شیخ الله داد هر یک بانعام دو هزار روپیه و سید شیخ هم شیرزاد
حید جلال بخاری بانعام یک صد اشرافی و محمد داری و خواجه قادر
محتسب و بیست کس دیگر هر کدام بانعام یک هزار روپیه بهره
اندوز عاطفت گردیدند و دو هزار روپیه بنغمه سنجان و مرود سرایان
آن انجمن والا عطا شد و درین بزم مسعود نوبندان نامدار و امرای
عالی مقدار رحم نثار بجای آورده پیشکشیها گذرانیدند و تا سه روز
این جشن خسروانی جهانبانان و سرمایه شادمانی و پیرایه کمرانی
بود درین ایام چون هوا بسریدی گرانیده موسم شکار نیله کار رسیده بود

خاطر مبارک هه لشاه روزگار بفشاط عکار مائل شده دوم جمادی
اولی باغ آباد شرف قدوم بخشیدند و شش روز در تخییر گاههای
نواحی آن نشاط صید اندوخته بیله کار بسیار شکار فرمودند دهم ماه
مذکور میرزا سلطان مقوی جاگیر دار دهامونی از "ها رسیده احرار
دولت ملازمت نمود و یک هزار اشرافی بصیفه نذر و نه (سجده) نیل
و برخی جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش گذرا دیده خلعت نوازش
پوشید و هوشدار خان صوبه دار مستقر الخانه اکبر آباد بمرحمت
خلعت و شمشیر و اسب با ماز طلا موایی حده مرصع گردید و
از رفاه صوبه مالیه بمصامع حقائق مجامع رسید که نجابت خان
صوبه دار آنجا جهانبان گذران را پدرود نمود و نظم مهم آن صوبه بوزیر
مکان صوبه دار خاندیس تفویض یافته پربلغ همایون صادر شد که
بدار صوبه شامته به بلد و بصت مهمات آنجا پردازد و بمنایت
اول نخل خلعت خاص اخذ نماید و دارو خان که در ملک کرمکریان
راجه جیسنگه انتظام یافته بود بصوبه دار خاندیس مقرر گشته
فرمان شده یکی از اقارب خودش باجمعی از تابندگان در بلدة طیبه
برهانیور گذاشته خود با تدمه راه عازم مقصد شود و عاطفت خسروانه
غیرت خان خلف نجابت خان را که کامیاب خدمت حضور بود
تعطای خلعت از کسوت و گواری برآورد و معتقد خان و اسمعیل
خان و دیگر پسران آن خان مرحوم را که از بابی مریر سلطنت دور
بودند با ارسال خلعت نوازش فرمود و بعرض اشرف رسید که خنجر
خان نوجدار معظم نگر را روزگار حیلست برآمد و الله یار پسرش
تعطای خلعت از لباس کدورت برآمد و رزق الله خان که از مستقر

الخان آید و آنکه آمده بود به نمایندگی خلعت مقتدر گشته و خصم
انصراف یافت و راجه تودرمل ناظم مهمات جنگه اقامه که بر موجب
طلب بحضور پرنور آمده بود خلعت یافته به خدمت مرجعه مرخص
شد و مبارز خان از کابل رسیده شرف زمین بوس دریافت و
به نمایندگی خلعت سرامراز گشت و عبدالله خان از تغییر راجه اندر من
دهندیره بقوچدارئی شاه آید از اعمال صوبه مالوه معین گشته
باضافه پانصد سوار به منصب دو هزار و پانصد سوار تارک اعتبار
پرا رنجت و ماضی عارف نشه میری بفکارش و اناج احوال تربیت خان
که به حجابت ایوان زمین رفته بود تعیین یافته به نمایندگی خلعت و
اسپ و انعام پنج هزار روپیه میدهی گردید و حکم شد که بزودی روانه
گشته بخان مذکور ملحق گردد هشتم جمادی الآخره از عرضه داشت
گوهر محیط شصت و پنج تیراخی اختر سپهر عظمت و کامکاری
پادشاهزاده والا قدر محمد مقام که دو صوبه دکن بودند بظهور پیوست
که بیست و شش جمادی الاولی در مشکوی دولت آن دولت از بطن
دختر ستوده میر راجه روپ سنکه راتهور گرامی پسری تولد یافته
فروغ بخش دیدد ابدال گردید و یک هزار اشرافی که بصیغه بنو
فرستاده بودند بحمل عرض رسید جعفر شاهشاهی از ورود آن مزده
دولت پیرا مسرور و مبتهج گشته آن مولود مسعود را به سلطان عظم
الدین موصوم ساختند و میر معین ملازم پادشاهزاده کامکار را که
عرضه داشت ایشان آورده بود به خدمت خلعت و اسپ و انعام دو هزار
روپیه و میرزا محمد وکیل آن عالی نسب را به نمایندگی خلعت نوازش
فرمودند و یازدهم ماه مذکور آن وردی خان از کور که پیر که باقطاع او

تعلق داشت رسیده جبهه ساری عتیقه خلعت گردید و چهارده زنجیر
نعل که از زیندار مورنگ گرفته بود یا نه زنجیر نعل پیدشش شرف
بحمل عرض و مایده خلعت عاطفت پوشید و یک زنجیر نعل پیدشش
نصیر خان بنظر اکسیر اثر رسید و درین ایام پادشاه زادهای
عالیقدر والا مقام و امیری عظام که فیض افروز خدمت حضور بودند
به رحمت خلعت زمستانی برسم معهود مورق نوازش گردیدند و نهال
بوستان سلطنت طراز کسوت ابهت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
و امیری اطراف باین نمایندگی عز اختصاص یافتند و مکرر رایت
اقبال بسمت آغز آباد و پالم و خضر آباد و دیگر شکارگاههای اطراف
در آنجا راه یافتند از آمدن خطر اقدس از سیر و شکار آن حدرد بهجت
آموز شد و بقبض الله خان قراول دیگری و زمره قراولان و عملی شکار
خلعت شکاری مرحمت گشت و از آن علی واد آله وردی خان
مرحوم که سابق در جدار پزارس بود بقوچدارئی دیوان از آن
ضیاء الدین خان معین گردید و از اهل و اضافه به منصب هزارری
فهرده سوار از آن جمله هفت صد سوار دو اسب و ده سپاهی
شده بخطاب ارسله خانی نامور گشت و پانک جمله مخاطب
بارسلان خان بخطاب خنجر خانی سرامراز گردید و هزار خان
بقوچدارئی دیوان از آن اهل خان از اول و اضافه به منصب
هزار دپانصدی هفت صد سوار و ششصد و پانک اشراف
رسید که فیروز خان معیوتی قوچدار دید پیر و حقیقت خان
که در سنگ گوشه نشینان بود باجل مرعود در آمدند و دیندار
خان بقوچدارئی دید پیر تعیین یافته به نمایندگی خلعت و اسپ و

باضافه هشت صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
مباهی شد و چون خواجه عبد القادر بمادت معبود از ماوراء النهر
عریضه مہنی بر مراسم عبودیت و دعا گوئی بدرگاه خلایق پناه
ارسال داشته بود از خزانه احسان پادشاهانه هفت هزار روپیه
در وجه اقامت خواجه مزبور و سه هزار روپیه بفرستادهای او عطا
شد و از آنهم رجب حضرت شاهنشاهی بالتماس مخدوم ترقی
عصمت نورس بانو بیگم زوجة کریمه شاهنواز خان مرحوم شرف
قدوم بسر منزل او بخشیده آنجا نعمت خاصه تناول فرمودند و آن
بانوی حمیده اطوار ادای مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو
روزگار بجا آورده پیشکشی گذرانید و درین هنگام میرخان فوجدار جموں
که به پیشگاه حضور آمده بود رخصت آن حدود یافته بعنایت خلعت
و اسب سر بلند گشت و سید شهر خان بارهه از کومکیان صوبه اترپسہ
بقلمه دارق افندیاری و فوجدارق نواحی آن تمدن یافته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار - و افزای شد و چون فدائی خان
محمد صالح که پسر خود را که خدا میکرد پیشکشی بقطره مایون در آورده
التماس رخصت نمود و عاطفت پادشاهانه پسرش را بعطای خلعت
و خنجر مرصع نوازش فرمود و سید سلطان کرمانی که او نیز
کنخدا میشد بعنایت خلعت و خنجر مرصع مرمانی امتخار اندوخت
بیست و شش ماه مذکور معروض پیشگاه خلافت گردید که نیکقام
خان قلمه دار رهناس بساط حیات در نور دید و دای بیگ گوایی
بحراست آن حصن - پیر اساس معین شده از اصل و اضافه بمنصب
هزار و چهار صد سوار مباهی شد و دلاور خان بقلمه دارق رتنپور

که تار حیدر عید سعید بترتیب احباب و سرانجام لوازم جشن
ممعون پرداخته محفل سهراساس خاص و عام و انجمن خلعت
مذ - بخانه را برسم هر ساله آذین عشرت و شادمانی بقد درون
هنگام آله و درونخان فوجدار گورکھ پور که چنانچه مذکور شد به پیشگاه
حضور آمده بود بخدمت مرجوعه مرخص گشته بعطای خلعت و
اسب با ساز طه و مہر پا ساز میدناکار مشمول عاطفت شد و معین
خان بدیوانی دار الملک کابل از تغیر حکیم نور الدین منصوب
گشته بعنایت خلعت و اسب سر بلندی یافت و مقیم خان از
تغیر او بدیوانی سرکار ملکہ ملکی حصال تقدس نقاب طراز بودج
معیت و احتجاب روشن رای بیگم خلعت سرافرازی پوشیده از
اصل و اضافه بمنصب هزار و دویست سوار مباهی شد و چون ایام
صیام قمری انوار میمنت و شرف بانجام رسید شب جمعه بیست
و نهم نوروزین هلال فرخنده شوال از انق سعادت طالع گشته چهره
آزای شاهد عیش و نشاط شد فردای آن که عید فرخنده فطر بود
و بارگاه خلافت و جهانیانی بسط بساط حشمت و تجمل پیرایش
و آراستگی یافته بوٹ نوای عشرت و خوشدلی بنقد گشته شادمانی
اقبال طنطنه عظمت و جلال بگوش گردون رسانید پادشاه زندهای
کام کار عالی مقام و امرای نامدار و سایر بندگان آستان
گہبان مدار بسطه دلا و درگاه معنی فراهم آمده آداب عبودیت
و تسلیمات تہذیب بجای آوردند و شہنشاہ مہر انور پیر سریر

تعیین یافت غرقاً شعبان لشکر خان که از صوبه دارق تهنه معزول شده بود دولت زمین بوس یافته بغایت خلعت مشمول القافان گردید پنجم ماه مذکور سیفخان صوبه دار کشمیر که بموجب التماس بجذاب معالی رسیده بود شرف تقبیل سدا سنیه پامنه خلعت نوازش پوشید ششم لشکر خان بصوبه دارق پخته از تقیر دارق خان تبعید یافته بعطای خلعت و یک زنجیر ذیل واسپ با ساز طه کامیاب مكرمت شد و چون صفی خان میر عبد السلام پسر خود را که خدا میگرد پدشاهی بمحل عرض رسانیده رخصت طوی خواست و عطفیت پادشاهانه بصرش را بغایت خلعت و خنجر مرصع نواخت بیست و ششم سیفخان صوبه دار کشمیر رخصت انصراف بآن خطه دایم دریافت خلعت واسپ با ساز طه بار عطا شد.

آغاز سال هشتم از سنین دولت والای مالگیری

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنجم هجری

درین اوقات همایون که زمانه را مواد سعادت و کمرانی روز افزون و زمین و دولت به هزاران سعادت و فرخندگی مقرر بود شهر کراست بهر رمضان در رسیده انوار یمن و برکت بر جهان و جهانیان گسترده و شب چهارشنبه نوزدهم ماه اسفندار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق آمده سال هشتم از سنین خلعت و برمان روانی طرازیده انسر و تخت عهده شاه صوبه دارق از تقیر بخت بمبارکی و فیروزی و خجستگی و بهروزی آغاز شد و اشاره دایم بکار بردن آن پیشگاه دولت و سامان طرازان بازگاه سلطنت صادر گشت

مانند بشو مقیر و خوشایک عالم گیر که هر مهربان بر آید بر دین فلک خرام کوه تمثال که تخت زرین در کوه پشت آن نصب کرده بودند حوار شده بخزوک و آذین سقر بهصلی توجه فرمودند و اقامت نماز مید بجماعت نموده پس از مراجعت در ایوان چهل ستون خاص و عام که تخت فیروز تخت مرصع نگار را دران انجمن سعادت اساس مرکوب کرمی نه پایه افلاک ساخته در پیش آن اسبک دلبادل مخمل بر انواخته بودند حریر آرای ایهت و کمرانی گشت دست نوازش و امضال بگام بخشی و عطا کاری گشودند و تا پنجم روز قرین بخت بیدار و دل هوشیار محفل خرمی و طرب آراسته باصناف مكرمت و احسان مید دلپای خلایق فرمودند و چون بدولت از خاص و عام بر خاستند از کمال حق پرستی و تویق شعاری دگر باره نجم حرکت و سواری فرموده جهت ادای نماز جمعه پرتو قدم بمسجد جامع گسترده و بآئین مرسوم نماز گزارند درین جشن خجسته برای مهدی باره نهال عظمت و ایمان گزین ثمره شجره ایهت و جلال پادشاه اراده ارجمند محمد معظم که در دکن بودند خلعت خاص فرمودند و فروغ دودمان شمشیت و کامکاری چراغ خاندان سلطنت و بختیاری پادشاه زاده عالی قدر محمد اعظم را بمرحمت سه اسب از طویل خاصه و یک عقد مروارید و نوگل حدیقه دولت تازه نهال روان خلعت پادشاه ازده والا گهر محمد اکبر را بعطای جیفه و بهونچی مرصع مشمول عاطفت ساختند و امیر امرا و راجه جیدنگه و دیگر امرای اطراف را بغایت اقبال خلعت کسوت مهاباتی بخشیدند و جمهر خان

بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و وزیر خان صوبه دار مالیه که پنج هزارى پنج هزار سوار منصب داشت یک هزار سوار از تابیداش دو اده به اده مقر و طاهر خان بمرحمت هشت سراسر از جمله یکی عربى با حاز طه و دانشمندان خان باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزارى دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه اسدخان بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و میرزا سلطان مغوى و نامدار خان هر یک بمنصب چهار هزارى دو هزار و هشت صد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار و سیصد سوار و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام چهار هزار روپيه و نصف شكن خان که در دکن بود پانصد پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و افتخار خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزارى هزار و دویست سوار و حسن علی خان بمرحمت اسب با حاز طه و مبارز خان بمنابت پنج سراسر اسب و سید سلطان کورانی باضافه پانصدی بمنصب دو هزارى هفت صد سوار و سید شیرزمان باره باضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و از اصل و اضافه هفت خان بمنصب دو هزارى هزار و دویست سوار و ملنگ خان بمنصب دو هزارى هفت صد سوار و غیاث الدین خان با نام تمام بندر سورت منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و حوزار خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و یوسف خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار و قاج خان فوجدار پوتار بمنصب هزار و هشت صد سوار و نرهاد خان از کومکيان صوبه بنگاله بمنصب هزارى چهار صد سوار و مقرمت خان دیوان صوبه گجرات بمنصب هزارى

سیصد و پنجاه سوار و محمد تقی خان بخشى دکن بمنصب هزارى سیصد سوار و سید جمفر بخاری که در طین مالون خود گجرات بود بمنابت ارسال خلعت و انعام دویست اشرفى و سید علی داروغه کتاب خانه بمرحمت خلیج مرصع و پریم سنگه پسر زمیندار سربى نگر بمنابت چهار صد مرصع و سید عنایت الله بمنابت مائة نبل و انعام دو هزار روپيه و خدمت طلب خان بمرحمت اسب و محمد ناصر چيله بمنابت داروغى بقار خانه بخطاب نوبت خانى و خواجه طرب که در خدمت اعلی حضرت بود بخطاب محمدار خانى مفتخر و مباحی شدند و ارسلان خان فوجدار سابق بخاری که چنانچه گزارش یافته فوجدارى سیونمان تعین یافته بود چپه های آستان اقبال گشته بمنابت خلعت و اسب مرسلند شد و بدان خدمت مرخص گردید و جهانگیر قلی خان فوجدار میان دو آب که بموجب التماس شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته بود بمنابت خلعت سرفراز گشته بخدومت مرجوعه رخصت یافت و خواجه سکندر که تازه از ماوراء النهر آمده در ملک بندهای این آستان ملک احترام انتظام یافته بود بمرحمت جیفه مرصع و شمشیر و سپر با ساز طه و انعام دو هزار روپيه مباحی شد و سید یحیی بانعام دو هزار روپيه و شیخ محمد ماه جونپوری بانعام دویست اشرفى و سعید الله و محمد معصوم از ملازمان تدبیری که در ملک لشکر دعا منتظم شده بودند هر یک بانعام سه هزار روپيه و ملا محمد امین خوش نویس بانعام دو هزار روپيه و شیخ پیر محمد صاحب سجاده جناب قدرة الواصلین حضرت خواجه معین الدین قدس سره

بعنايت خلعت و انعام يك هزار و پانصد روپيه و الله يار و گد
رضا بهادر و حكيم احمد عرب و مير محمود سبزواری و عیدای
خوش نویسنده و ملا فرورغي شاهر و گب اندر و کبیرای که از شهومی
هندوی زبانند و چندی دیگر هر يك بانعام يك هزار روپيه کامياب
شدند و پنج هزار روپيه بنغمه سلجان و مرود سرایان آن بزم مسعود
عطا شد و درین روز خجسته نویدان رفیع قدر و امرای نامدار
پیشکشیهای شایسته که يك لک و هفتاد هزار روپيه قیمت آن شد
گذرانید و از جانب امیر الامرای صوبه دار بنگاله برخي از جواهر
نفیسه و مروج آلات و از قبل وزیرخان دوزنجیر فیل با نفایس
جواهر بنظر اکسیر مآثر رسید و مرتضی خان و دانشمند خان و کلور
رام سنگه و دیگر عمدتها در خور حال پیشکش ها گذرايدند و در
زنجیر فیل با ساز نقره پیشکش مختارخان قلعه دار پرنیده از نظر
امور گذشت و حاجی احمد سعید که در چهارم سال جلوس همایون
بجهت رسانیدن مبلغ شش لک و شصت هزار روپيه نذر هرمین
شاه ن زادهما الله قدرا و جلالة بآن امرکن مقرر تعیین یافته بود
از آن صوب رسیده جبهه حامی آستان خلانت شد و چهارده سر اسب
برسم پیشکش گذرانیده سید یحیی که شریف مکه معظمه او را
با صحیفه دیازی مشتمل بر اظهار مراسم اخلاص و دعاگوئي و سه سر
اسب عربي و برخي تبرکات و تنسوقات آن مکان ملائک آشیان
بروقت مشار الیه بدرگاه ملک پیشگاه مرستاده بود دولت اندوز ملازم

اشرف گشته بعنايت خلعت و انعام شش هزار روپيه و الله يار و گد
و میدی کامل مفیر حاکم حبشه و سید عبدالله مرستاده حاکم خضر موت
که آنها نیز با صحائف اخلاص و نمودجی از تنسوقات آن حدود
درین ایام بآن جناب مملی رسیده بودند باستلام سده جلال فائز گشته
نخستین بعطای خلعت و انعام دو هزار و پانصد روپيه و دویمین
بعنايت خلعت و انعام يك هزار روپيه سرفرازی اندوخت و شیخ
محمد غرستاده سید عبد الرحمن مغربی که از اجله سادات
و اتقیا و سعادت اندوز محاورت حرم قدس کعبه معظمه است تقبیل
عقبه اقبال نموده بعنايت خلعت و انعام دو هزار روپيه کامياب شد
و نه سر اسب عربي که امام اسمعیل حاکم یمن از روی اخلاص و
هوا خواهی از مال داشته بود بنظر فیض گستر رسید و این جشن
جهان افروز تا پنج روز جهانبیان را هنگام آرای طرب و نشاط بود - درین
اوقات از وقایع صوبه دکن بمسامع علیه رسید که احتشام خاں شیخ
زاده که در ملک گومکین راجه جیسنگه انتظام داشت باجل
طبیعی روزگار حیاتش سپری شد - و از سوانح مستقر الخلافه اکبر
آباد معروف بارگاه سلطنت گردید که اعتبار ذان خواجه سرا که
بحراست حصن سپهر مثال آن مصر دولت و اقبال نیام داشت رخت
اقامت از حصار هستی بیرون کشید و رع انداز خان موجودار نواحی
مستقر الخلافه بجای او معین گشته بعنايت ارصال خلعت و باضافه
پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مباحی شد و
خدمت خان مذکور بهوشدار خان صوبه دار آن مرکز حطنت متعلق
گشته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر

شد هشتم ذی قعدة مهراجه جسونت سنگه از دکن روميده باستقام
مده منجه چهره طالع برافروخت و يك هزار مهر و يك هزار
روپيه بر حبيبل فذر گذراييده بمطای خلعت خاص سرمایه
مبارکت اندوخت .

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام مینت فرجام موسم وزن قمری پایه انزای
اورنگ خلعت و جهان بانى در رسیده آئين محرت و شادمانى
تازه شد و روز مبارک سه شنبه عقدهم شوال مطابق سیزدهم
خرداد که بارگاه سلطنت و دولت سرای خلعت دگر باره بمسط
ساعت عشرت و کامرانى آئين خسروانى و شکوه آسمانى یافته بود
آن جشن خجسته انعقاد یافت و بعد از انقضای یکپاس و
دو گهری از روز مذکور در محفل خلد مثال غلخانه وزن محمود
برسم معهود بعمل آمد و سال چهل و هشتم قمری از عمر مینت
طراز شهنشاه خورشید قدر کیوان غلام قرین هزاران فرخی و بهروزی
بانجام رسیده سال چهل و نهم آغاز جهان افروزی نمود درین جشن
عالم آرا بهار چمن حشمت و کام گاری فبال گلشن ابهت و بختیاری
بادشاهزاده جوان بخت محمد اعظم بمعنايت يك زنجير نيل با ساز
نقره مورد عاطفت گردیدند و مهراجه جسونت سنگه بمطای
خلعت خاصه و بهرنجی و دهکدهکي مرصع مشمول التفات شد و
جعفر خان فوجدار و محمد امین خان و مرتضى خان و اعتقاد خان
و دانشمند خان و ظاهر خان و بیعت و پنج کس دیگر از امرای

عظام بمرحمت خلعت نوازش یافتند و کنور راه سنگه بمعنايت
شمشیر و مبارز خان بمطای جیفه مرصع و اسب با ساز طه سريلند
شدند و از اصل و اضافه قلعه دارخان حارس غزنین بمنصب دوهراى
هزار و پانصد سوار از آن جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و رامی
مذکور فوجدار بريلي بمنصب پانصدی هزار هزار و دو صد سوار دو اسبه
سه اسبه مباحی گشتند و سهراب خان که سابق فوجدار باه پور بود
بقلمه دارج اودگیر از تغیر بهرام خان تعیین یافته از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرافراز شد و سعادت خان
قانشال خلعت یافته بجایگز خود مرخص گردید و حاجی احمد
سعید بنظم مهام چکله اثاره از تغیر راجه تودرمل معین شده
بمعنايت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد
سوار پایه اعتبار اندوخت و از اصل و اضافه علی قلیخان از کومکيان
صوبه گجرات و خواجه معنايت الله از کومکيان صوبه دکن هریک
بمنصب هزارى هفت صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی از کومکيان
صوبه مالوه بمنصب هزارى چهار صد سوار سر بلندی یافتند و عالم
خان سردار قبیله نوهانی و میر احمد خان قلمه دار بهالید سرو برخی
دیگر از امرای اطراف بمعنايت ارسال خلعت و کامل بیگ فوجدار اٹک
بخطاب کامل خاسی و بکرم سنگه ولد راجه مان سنگه گوالیاری از زمینداران
کوهستان جمون بخطاب راجگی و مرحمت ارسال خلعت سرمایه
افتخار اندوختند و تقوی شعار شیخ محمد اشرف لاهوری بمطای
سه هزار روپيه و شاه قلی چيله پانعام پنجهزار روپيه و خدا بند بیگ
ولد يکه تاز خان مرحوم و پنج کس دیگر هر یک پانعام دو هزار روپيه و حکیم

احمد عربی و نوازده کس دیگر هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب گردید و سید یحیی رسول شریف مکه بعنایت خلعت و اسب و انعام هفت هزار روپیه و یکصد اشرفی و یکصد روپیه هر یک بوزن صد توله و سیدی کامل سفیر حاکم حبشه بعنایت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپیه و سید عبد الله فرستاده حاکم حضرموت بمطای خلعت و اسب و انعام دو هزار روپیه و شیخ محمد فرستاده سید عبد الرحمن مغربی بعنایت خلعت و اسب و انعام دو هزار روپیه سرافراز گشته رخصت انصواف یافتند و از خزانه اصفان پادشاهانه نوازده هزار روپیه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپیه جهت حاکم حضرموت و نه هزار روپیه برای سید عبد الرحمن مغربی مصحوب مقرر ارمال یافت و چون کوپک^(۲) اتالیق که از عمدهای سبحان قلی خان والی بلخ بود عریضه مبلی بر اظهار مراتب بندگی و اخلاص با مختصر پیشگویی بدرگاه فلک پدشاه فرستاده بود آورنده بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته مرخص شد و مصحوب او هفت هزار روپیه با خلعت فاخره و خنجر مرصع بعهدت مشار الیه مرسل گشت و پنج هزار روپیه بزمزمه نغمه سنجان سرود مرایان آن انجمن اقبال عطا شد و درین بزم فرخنده حقه خا^(۳) پادشاهی مشتمل بر دو زاهد و ده سر امپ عربی و عراقی و نفایس اقمشه و دیگر تحف و رغائب بنظر

(۲) (چهارم) (۳) (پنجم) (۴) (ششم) (۵) و صالح محمد
(۶) (چهارم) (۷) کوپک

همایون رسانید و سائر امرا و عمدتهای بارگاه دولت در خور حال پیشکش ها گذرانیدند غرضی حجه قائم آقای رومی که دوم باره از جانب حسین پاشای حاکم بصره آمده بود باستقامت سده سینه جبهه افروز طالع گشته نه مراسم عربی فرستاده پاشای مذکور و چند امپ از جانب خود بمحل عرض رسانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام نه هزار روپیه کامیاب عاطفت شد دهم ماه مذکور که عید فرخنده اصبی بود آئین عیش و انبساط تازگی یافت و کوس طرب و نشاط بلند آوازی پذیرفت و حضرت شاهنشاهی بآئین معهود رایت توجه بمصلی افراخته پس از معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند نوزدهم که مطابق سیزدهم تیر بود جشن عیدگلابی منعقدگشته بادشاهزادهای ارجمند بختیار و اسرای نامدار و هم گذرانیدن مراسمهای مرصع و میثاخر بجای آوردند *

فتح اکبری از قلاع ولایت سیوا و ابل شدن آن جهالت
کیش فتنه گر بعسن کوشش و تدبیر راجه چه سنگه

تبعین این دامتان نصرت طراز از آغاز آنکه آن زند راجه ای عظام که با عساکر نصرت اعلا چنانچه گزارش یافته نوزدهم ربیع الاول حال گذشته از جناب خلافت رجهانداری بدفع فتنه سیوای مقهور تعیین یافته بود چهارم شعبان آن حال بخطه فیض پتیا اورنگ آباد رسیده یا همراهان شرف ملازمت دره التاج عظمت و جلال قوه الظهر حشمت و اقبال بادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم دریانت و هشتم ماه مذکور ازان عالیقدر والا نژاد مرخص گشته روانه سمت

مقصود شد و بیست و پنجم بقصبة پونه که مهاراجه جسونت سنگه با افواج قاهره پادشاهی آنجا بود رسید و مهاراجه بموجب فرمان همایون مردهشته اختیار آن مهم بدو باز گذاشته روانه درگاه سلطان بنده گریخت و آن نوین اخاص آئین چند روزی در پونه اقامت گزیده بضبط و نسق آن حدود و استحکام تهاها پرداخت و قطب الدین خان را با هفت هزار سوار بطرف جنیر فرستاد که در آن سمت بوده از غنیمت مردود باخبر باشد و مقبره ساخت که در بروی قلعه لوه گده در مقام مقامی تهاه با استحکام ساخته که هزار سوار آنجا بگذارد و مقابل حصن ناردنک تهاه دیگر قرار داده در آن مکان نیز خوجی شایسته معین سازد و خود با تهمه جیوش قاهره همواره در آن اطراف و حدود سواری نموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزد و همچنین در هر طرف که مظنه دست برد بقی اندیشان بود جمعی از جنود مسعود تعیین نمود و بمقتضای رای مصلحت پیرا بخصت تسخیر قلعه پورندهر و حصن دردمال که از معظمت قلع سیوای تیره بخت بود پیش نهاد همت اخاص تهمت ساخته باین عزیمت صائب هفتم رمضان این سال فرخ فال از پونه بسمت ساسور که هر دو قلعه مذکور نزدیک آن بر فراز کوهی واقعست برآمد و احتشام خان را بضبط و حراست پونه گذاشته زندوله خان و بیرم دیو سیسودیه و زاهد خان و جان نثار خان و خواجه ابو المکارم و جمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار بودند بمهرابی او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع پونلی که پنجم

(۲۰) لونی

کرده از پونه بسمت ساسور روی بروی کوه قلعه پورندهر رافع است و دوراه از میان آن کوه بملک پادشاهی هست که عاصیان گمراه بآن در طریق مسلک جهارت می توانستند سپرد رایا و هفونت راو را با میصد سوار و میصد پیاده بندو تپچی بتهانه دارجی آنجا مقرر نمود و بیست و دوم آن ماه مبارک که بیک منزلی ساسور رسید دلیرخان را که مقدمه جیش فیروزی بود با فوج هراول و توپخانه منصور پیشتر روانه نمود که از کتلی صعب المرور که بر حر راه بود عبور نموده نزدینک ساسور منزل گزینند و نردای آن خود نیز با دیگر افواج قاهره متعاقب او روان شده چون بجای کتل رسید داؤد خان را آنجا گذاشت که پس از آنکه همگی لشکر ظفر اثر از آن گریوه عبور کند از آنجا روانه شود و خود با سپاه همراه از کتل گذشت و دو کوه طی نموده نزول کرد و دلیرخان که پیشتر آمده بود نزدیک ساسور رسیده در صدد نزول بود و حواره ایستاده مرز زمین مناسبی برای فرود آمدن می جست درین وقت فوجی از غنیمت سیه روزگار نمودار گشته غبار انگیز پیگار شد آن خان شهامت پرور سپاه ظفر اثر را توژوک کرده بر آن جهارت کیشان حمله ور شد و آنها تاب مدافعت و مقاومت و نیروی ثبات و استقامت در خود ندیده بطرف کوهی که قلعه پورندهر در دردمال بر فراز آن مقابل هم بقاصله دو تنگ انداز واقع است روی ادبار آوردند و جنگی بگریزو و منبیزی فرار آمیز میکردند خان مذکور با جنود منصور جنگ کتان و خصم انگنان بجای گریوه آن کوه رسید و درین آویزش بهیاری از مقابله طعمه شهیر مبارزان دلیر شدند و برخی قلعه را حصار عاقبت ساختند

مابقی آواره دشت ناکمی گردیدند و مجاهدان نیز روز مذد قدم جرات
بر آن کوه بلند صیهر مانند گذاشته بملو همت چرخ پیوند ابر آسا بر آن
برآمدند و معموره که در کمر کوه بود و دکنیان آنرا ماچی گویند
آتش زده بعزم محاصره قلعه پیشتر رفتند متحصنان هر دو قلعه
شروع در انداختن توپ و تفنگ و بان کرده برق امروز کین و پیکار
گشتند دلیر خان با جنود نصرت نشان پای همت پس فکشد
و بیادری جرأت و بسالت نزدیک بحسن پورندهر رسیده عیاله
مورچالی بخت و حقیقت حال بر اجه جیسنکه اعلام کرد راجه چون
اژیمنعلی آگهی یافت کیرت سنگه پسر خود را با سه هزار سوار
خویش و راجه رایسنکه و قباد خان و مترسین و اندرمن بیدله
و بدال بختیار و جمعی دیگر تعیین نمود که بدلیرخان پیوسته
در محاصره هر دو قلعه بکوشند و جمعی از بیلدار و سقا و سرب و
باروت و دیگر آلات توپخانه و مصالح مورچال فرستاد و داود خان
که راجه او را در پای کتل برسم چنداوی گذاشته بود چون از یلمغنی
آگهی یافت از کتل عبور نموده او نیز به مقتضای کار طلبی از
همانجا بجای لشکر دلیر خان شقامت و بار ملحق شد و چون ملوک
جمعبیت مجاهدان منصور درست گردید بهوکت و ابهت تمام
همت بر محاصره هر دو قلعه بسته باستحکام مورچالها پرداختند و
کمند تدبیر برگزیده تسخیر آن بلند حصار چرخ آثار انداختند
دلیر خان با سپاه خود و غیرت و مظفر برادر زادهای او و دیگر
امانان و اودیهان و هریبهان کور از ماچی گذشته ما بین پورندهر
و زرمرال جای مورچال اختیار نمود و آتشخان میر آتش آن چویش

اقبال را با توپخانه پادشاهی و ترکناز خان و جمعی از راجه جیسنکه
در پیش روی خود جای داد و کیرت سنگه با سه هزار سوار راجه
و چندی از منصبداران روزی دروازه قلعه پورندهر حمله ساخت
و در دست راحت او راجه فرسنگه کور و کور راتهور و جکت سنگه نروزی
و سید مقبول عالم مورچالها قرار دادند و داود خان و تمام تابینان
خویش و راجه رایسنکه راتهور و محمد صالح ترخان و راسنگه
و سید زین العابدین بخاری و حسین داود زنی و شیر سنگه راتهور
و راجه سنگه کور و چندی دیگر از پندهای پادشاهی عقب قلعه پورندهر
مقابل کهرکی جای مورچال گزید و رحول بیگ روزبهانی با
جمعی دیگر از روزبهانیان در دست راحت داود خان قرار گرفت
و چتر بوج چوهان با جوق از سپاه دلیر خان روزی حصن
درمال و مترسین و اندرمن بیدله و چندی دیگر در عقب آن
باستحکام مورچال پرداختند و روز دیگر راجه از جایی که بود کوچ
کرده بسامور رسید و بقاصد دو گروه از قلعه لشکر گاه ساخت و خود
با جمعی بپای قلعه رفته ملاحظه سیبها و اهتمام پیش برد و کار کرده
دائرة گاه برگشت و چون جاموسان خیر رسانیدند که نیتوی مردود
که خویش نزدیک سبوی ضلالت گراست و سرخیل مقننه آن
مخفول بود یا فوجی بطرف پرنیده شتافته است راجه عید منور
خان باره را با شرزه خان و حسن خان و جوهر خان و جکت سنگه
و دیگر پندهای پادشاهی که در تهاه حویه بودند بقاعقب و تنبیه
آن مقهور فرستاد و این گروه تا پرنیده رفته چون مخالفان باستماع
توجه آنها فرار نموده بودند معارفت نمودند و از اجا که احتشام خان

نهانند داربونه را چنانچه قبل ازین در طی وقائع حضور بر نورگزارش
یافتند باجل طبیعی روزگار حیات چندی شده بود آن نویسن ارادت کمال
سیوم عوال قبادخان را بحای او تعیین نمود و بصوابدید وی مائتبا از
جای که معسكر فیروزی بود کوچ کرده در پای کوه نزدیک بمورچال ها
نزل کرد چنانچه اکثر دایره های اهل لشکر بر کمر کوه واقع شد
بالجمله شب و روز مبارزان نصرت شعار بتوپ و تفنگ شعله افروز
نبرد و هنگامه آرای پیکار بودند و متحصنان آن دو حصن حصین
در مراتب مداومت و مقاومت کمال سعی و کوشش می نمودند
و راجه هر روز خود بمورچال ها رفته مراسم تاکید و اهتمام بظهور
میرسانید چون یک برج قلعه در حال بصدقات متواتر توپ ها که
علی الاتصال بر آن میزدند شکست و انهدام یافت دلیر خان سپاه
خود را بر یورش تحریض نمود و ششم شوال آنها باحتظار اقبال
بی زوال خدیو جهان دلیرانه بر آن برج یورش کرده بر فرازان برآمدند
و جمعی که بمحافظت آن قیام داشتند تاب ثبات و پایداری نیاورده
بمحوطه که مقابل برج مذکور است دو خزیدند و مبارزان فیروزی
لوا علم نصرت بر بالای برج اثراتنه باحتکام آن پرداختند و
درین یورش و آویزش چهار کس از تابندگان دلیر خان بیکو مردی
بزیانت زخم آراستند و هفت تن از مخالفان بر خاک هلاک افتاده
چهار کس زخمدار شدند چون راجه ازین معنی آگاهی یافت از
راجه پوتان خود نیز جمعی تعیین نمود که بسپاه دلیر خان پیوسته
در تسخیر حصار کوشش نمایند مبارزان منصور دمت جلالت و
مردانگی بجدا و قتال کشوده لوی غلبه و استیلا بر اثرافتند و

باستعمال آلات توپ خانه کار بر محصوران تنگ ساختند چون آن
گروه ضلالت بژوه متوجه آمده نیروی محافظت قلعه در خود ندیدند
روز دیگر کس نزد راجه فرستاده بزبان مسکنیت و خضوع امان
طلبیدند راجه نظر بر شیعۀ نضل و کرم خمر وانه نموده آنها را امان
داد و لواخر روز محصوران از قلعه بیرون آمده بدلییر خان ملاقی
شدند و آن قلعه بدصرف لولای دولت در آمد و از فرقه
مذکور دو سردار را دلیر خان خلعت داده با دیگر همراهانش
پیش راجه فرستاد و راجه نیز چندی را خلعت داده چون رخصت
خواستند که باوطان خود روند اسلحه از آنها گرفته همگی را مرخص
ساخت - در تسخیر آن حصار استوار از مبارزان جلالت شعار قریب
پنجاه سوار و می پداده جان نثار گشتند و می و دو سوار و هفتاد
و هفت پداده را آستب زخم رسید و بعد از فتح این قلعه راجه
بصوابدید رای اخلاص پیرا داؤد خان را با راجه رایسنگه و شرزه
خان و امرنگه چند اراوت و محمد صالح ترخان و سید زین العابدین
بخاری و اجل منگه کچهواوه نوکر عمده خود و چهار صد سوار از
تابندگان خویش و جمعی دیگر از مبارزان بسالمت کیش که همگی
قریب هفت هزار سوار بودند معین نمود که از دو طرف بولایت
سیواسی مرده در آمده بتاخت و تاراج پردازند و بدین جهت کور
بر آن تیره روزگار تنگ سازند و نوزدهم شوال خان مذکور را با
همراهان رخصت نمود و بقطب الدین خان که او نیز با لشکری
شایسته در سمت جنیر معین بود و بلود بخان که بمحافظت تلکوکن
قیام داشت نوشت که آنها نیز از آن طرف بولایت آن مخدول در

شده در شب آن بگوشند و رعایا و متوطنین آن سر زمین را که
همگی در کبش ضلالت و آئین جهالت اله چندانکه توانند بقیه
امر آورند تا حیوای شقاوت پزوه از همه جهت متوه آید و بعضی
و بیچارگی گراید بالجمله در یکی از شبها جمعی از مخالفان غدر
اندیش تیره درون باراده دست برد و شب خون بمورچال کثرت
سنگه آمدند و چون او با همراهان خبردار و هوشیار و آماده حرب
و کارزار بود کاری نساخته خاسر و ناکام بر گردیدند و نوبتی دیگر
انتهای فرصت نموده پزوه دارای ظلمت شب بر مورچال رسول
بیگ روز بهانی حمله آور گشتند و چون او و رفیقانش مغلوب
غفلت و بی خبری بودند بر مرتوهای که در مورچال او بود رفقه
آتشگاه یکی را میخ زدند و بتابان رسول بیگ ناگهانی در آویخته
یکی را از پای در آوردند و چهارده کس را مجروح کردند چون صدای
این دار و گیر بلند شد زبردست خان از مورچال خود و محمود نوکر
دلیر خان با جمعی از آن خان شهابت نشان رسیده بمقهوران در
آویختند و چهار تن را طعمه مصاصم انتقام ساخته بمباری راخته
و مجروح گردانیدند و بقیه السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه
در رفتند و روزی دیگر رفیق ازان بخت برگشتگان بقصد برداشتن
لش هائی کشتگان از در پیقه قلعه برآمدند چون دران طرف مورچال
پردلخان و سوبهارن بندیده و دیگر بندهای پادشاهی بود این گروه
شقاوت پزوه بمداومت و مقاومت غنیم در آویختند و آن مدبران لایم کاری
نساخته رهگرای فرار شدند و درین آرزوش هشت تن از مبارزان خصم
امکن گل زخم از شاخسار مردی چیدند و چهار کس از مخالف را

مصرصر حمله دلبران خاک نیمتی بر سر بلخت و بسیاری زخمدار
شدند و داود خان و راجه رای سنگه و دیگر مبارزان فیروزمند که بقاقت
رفته بودند بیعت و یکم شوال بنواحی روهبره و دامن کوه قلعه
راچگده رسیده قریب پنجاه قریه را چون خرمن بخت اعدای آتش
زدند و چهار موقع که در شعاب جبال آباد بود و جمعی از مخدران
آنها تمکن داشتند گروهی از صفان که قراول جیش منصور بودند
بآنها رسیده باعدای در آویختند و خبر داود خان فرستادند خان
مذکور راجه رای سنگه را با فوج هزار و اچل سنگه کچهواوه را با
راچدیان راجه جیسنگه بامداد آنها تعیین نمود و مقاهیر رهگرای
فرار گشته هر چهار موضع بخاک برابر شد و رعایای ضلالت گرا احیر
گردیده مواشی و امنعه و اشیای آنها بدست بهادران ظفرلوا در
آمد و روز دیگر دران سرزمین مقام کرده فردایی آن بسمت راجگده
روانه شدند و بسیاری از مواضع و قری را آتش در زده ویران ساختند
و بخت و چهارم یغای قلعه مذکور رسیده به تسخیر مضامات و
نواحی آن پرداختند درین حالت مقهوران از بالای قلعه توپ
و تفنگ و بان می انداختند و جمعی کثیر از قلعه برآمده در کمر
گاه کوه صف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت و صولت افواج تاهره
جرات فرود آمدن نیازستند نمود بالجمله چون آن سر زمین کوهسار
و سنگ زار بود و نشیب و فراز بسیار داشت چنود مسعود بعد از
تاخست و غارت آن حدود از آنجا دو گروه برگشته نزدیک کدل کوبچن
کبیره دایره کردند و شب را بآئین پاسداری و هوشیاری بسر برده
روز دیگر بصیوا پور آمدند و داود خان از آنجا بسمت قلعه کندانه رفته

مضافات آنرا تاخت و قطب الدین خان با همراهان بسمت
دره پوره کهره و تاسی کهره نزدیک قلعه کنواری رفته بتخریب ولایت
اهل کفر و غوایت پرداخت و از حکنه آن بوم اسیر بسیار گرفت
و مواشی بی شمار بدست آورد و بویست و نیم شوال که داؤد خان و
قطب الدین خان بهم ملحق گشتند باتفاق یک دیگر بسمت قلعه
لوه گده شتافتند چون امواج قاهره بپای قلعه رسید از اندای نابکار
پانصد سوار و هزار پیاده جنگی جرار از قلعه برآمده با قراولان جیش
منصور جنگ در پیوستند چون این خبر بدادود خان رسید راجه رایسنگه
و قطب الدین خان و اچل سنگه نوکر راجه جیسنگه را با سپاه او بامداد
فرستاد راجه رایسنگه و اچل سنگه بمقام رسیده ملک جمعیت طاعت
کیشان جصارت شعار بتیغ آبدار از هم گسیختند و خون جمعی را بخاک
معرکه برآمیختند و بقیه السیف رهگرایی فرار گشته قلعه را حصار
عاقبت ساختند و مبارزان منصور و معبوهایی دامن کوه قلعه را آتش زده
و بران ساخته اسیر و مواشی بسیار بدست آوردند و در آن نواحی دایره
کردند و صباح آن دگر باره سواران نموده مواضع دامن کوه قلعه
لوه گده و ایما گده و تیکلی و تگونه را سوخته و خراب کرده بدایره گاه
برگشتند چون اکثری از ولایت عاصیان مردود پامال خرابی ساخته
از تاخت و تاراج آن حدرد پرداختند روز دیگر بمزم معاونت کوچ
کرده نزدیک قصبه پونه نزول نمودند و چون راجه جیسنگه مقرر
کرده بود که قطب الدین خان با همراهان در نواحی پونه تهاه

ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف گزیده داؤد خان و راجه
رایسنگه و دیگر بندهای پادشاهی و چهارم فی قلعه پس از چهارده
روز بشکر ظفر اثر پیوستند و قطب الدین خان که نزدیک پونه تهاه
ساخته آنجا اقامت داشت چون آگاهی یافت که جمعی از غنیم
شعارت آئین نزدیک قلعه لوه گده کمین گرفته فرصت کین می جویند
با همراهان روی عزیمت بدان موب آورده تا نواحی اوردرک
تاخت نمود و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بنی
اندیشان جصارت کیش بخمال محال و پندلو دور از کار برآمده قبل
دیگر انگیختند از صدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و
برخی زخمی گشته خاک فرار بر فرق روزگار خود ریختند خان مذکور
آن روز در عقب کوه لوه گده منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی
از باغیان فحالت پوره بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده
جوقی از مبارزان دلاور بالای کوه فرستاد ازان عاصیان منهان چلنی
که بختک پیش آمدند پذیروی بازوی جلالت بهادران فیروزمند
بحقه یقی نبضی افتادند و بر لای پهای مردی فرار رفتی یافتند و
بخیاری دستگیر شدند چنانچه از مرد و زن میصد تن بقید امر
آمدند و قریب سه هزار از مواشی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمده
بالجمعه چون راجه جیسنگه باستهواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری
قرار داده بود که دهمه بلند با استحکام تام از چوب و تخته ترتیب
دهد تا گروهی از برق اندازان و توپ افغانان با ادوات توخانه بر
فرز آن برآمده مرکوب عاصیان مغلوب باشند و کار بر آنها تنگ
سازند بیست و چهارم فی قلعه که دهمه مرتب گشته بود آن

عمده راجها چندی از مردم خود تعیین نمود که دهمه مذکور را محاذی برجی که سیولی مقهور بجهت مزید استحکام آن قلعه احداث نموده بود و بمرج سفید زبان زد است نصب نمایند و اواخر روز دهمه در برابر آن برج منصوب شد و مبارزان توپخانه و برخی از راجپوتان راجه بر فراز آن برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال شروع در بارش توپ و تفنگ و ریزش حقه و سنگ و دیگر آلات آتش بازی کرده بمدافعه مبارزان منصور و باطل ساختن دهمه مزبور پرداختند درین اثنا جمعی دیگر از راجپوتان عمده راجه که در مورچال بودند با شاه دلیرخان یامداد بهادران جلالت کیش رسیدند و پس از آنها زبردست خان و آتش خان داروغه توپخانه خود را رسانیدند و هنگام جدال و قتال گرمی پذیرفته از طرفین نهایت جهد و کوشش و کمال دلیری و دلوری بظهور رسید و بهولت سنگه نوکر عمده راجه جیسنگه که سردار پانصدکس بود و چندی از راجپوتان و یکی از ثاوینان دلیر خان جان فگار گشتند و بسیاری از مقاهر بقعر سعیر پیوستند راجه بعد ازین سولهگون بندبند و ترکدار خان و جمعی دیگر از رسالت منشان بمعاونت بهادران نصرت نشان تعیین نمود و دلیر خان و کیرت سنگه متصل دهمه ایستاده تاکید جنگ و کارزار و اهتمام پیش بود کار میکردند بمصدمات توپخانه منصور در برج سفید شکست و ریخت و رخه بسیار راه یافته مبارزان نصرت منش مکرر یورش کردند و خود را پدای برج رسانیده شروع در کوشش آن نمودند مقهوران لغیم مابین این برج و برج قدیم که به برج سیاه مشهور است بارت بسیار رخنه بودند که اگر داوران فیروز مند بر برج سفید استیلا

یابند و خواهند که از آنجا بر برج سیاه یورش نمایند آتشی از آن در وقت آن بارت را آتش زدند و قریب هشتاد تن از مخالفین بی دین بشرار شراوت و شعله کین خود سوختند در همین گرمی جلالت کیشان نصرت منش را داعیه آن بود که بر برج سیاه نیز یورش نمایند چون شب نزدیک رسید بود و مخالفان میان هردو برج که نشیب گاهی بود آتش در زده بودند راجه جیسنگه از صواب اندیشی صلاح دران ندیده سپاه ظفر پناه را از آن عزیمت بازداشت و در پای برج سفید مورچال نمودند و چون شام پرده ظلم بر چهره لغت عاصیان بد فرجام کشید ریخت اقامت از برج سفید برگرفته با حال تباها ببرج سیاه در آمدند و آن برج و روحی دیگر فرشته آن که هر دو بقا کرده سیولی بدنه بود بنصرف اولیای دولت ابدی بنیاد در آمد و توپها را بر برج سیاه بسته همت بر انباشتن نشیب گاهی که مابین هردو برج بود گماشتند و در عرض پنج شش روز آن را بحاک و سنگ انباشتند و بر آن زمین مورچالی بلند بر آورده بر برج سیاه مشرف ساختند و دو توپ بر بالای آن برده علی الاتصال می انداختند چون مصدمات توپ دران نیز رخنه افکن گشته حارسانش را گزند بسیار رسید برج مذکور را با برجی دیگر که متصل آن بود خالی کرده در پناه دیوار حصار جای گرفتند و آن هردو برج نیز بنصرت بهادران قلعه کشا در آمد و درین ایام چون بقباد خان قهازه دار هوزه خبر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع فرکوت ساوا دارند ابو القاسم و محد الله پسران خویش را با جمعی از قایمیان خود و بدو خان و خواجه ابوالمکرم و راجی و بهانی

همران افضل بیجاپوری و برخی دیگر از پندهای پادشاهی بهان
جانب تعیین نمود این گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند
میمنت سوار از اشوار که دران جا بودند فرار نمودند و سپاه نصرت
شمار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند باجمعه چون
میوای ضلالت کیش بر مراتب مطهر استیلا نمود قاهره آگاه
گشته یقین میدانست که عذریب حصن متین پورندهر که از
مواد عمده نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود و بسیاری از اقربا و مردم
کاری او دران محصور بودند بنیروی قهر و صولت او بپادشاه دولت
مسخر خواهد شد و لا محاله اقوامی هم امواج بحر از آن محاصره
حصن راجنده که آن نابکار پشت استظهار بدار باز داده با همگی
اهل و عیال و ذخائر و اموال دران بود خواهند پرداخت و آنرا نیز
بپهر و تهر مفتوح خواهند ساخت و اگر بر جاده مرگشی و عهدیان
منهی ثابت قدم بوده بمسلک مستقیم متابعت و فرمان برداری
نگرایند و در مخالفت و طغیان اصرار نمایند حال حالش بخذلان و
نگال و خرابی و انحصار خواهد کشید لاجرم پیش بینی و مصلحت
گزینی را کار بسته چندی قبل ازین باتمراز کسان نزد راجه جیسانگه
فرستاده بود که تمهید مراسم اعتذار و اصلاح کار آن ضلالت شمار
نمایند و در آخر پندت نام پرمهلی که آن مقهور لنیم بار و رابطه ارادت
و اعتقاد عظیم داشت باشاره او نزد راجه آمده حرف اعتدای اهل
درمیان آورده بود و راجه بار عهد نموده که اگر آن مدبر غدار بنده
مدق و راستی طریق عجز و ندامت پوید و ای - لاح با آن - برادر
آمده ملاقات کند از آنجا جانی در امان خواهد بود چون پندت مذکور

مصادقت نمود آن جهالت کیش ضلالت پزوه که از مدمات قهر و
استیلاي مواکب گردون شکوه ستوه آمده ذریعه جهمت امن و آمان و
وینله برای سلامت مال و جان مشغولست بعد و قول راجه از خوف و
هراس و اندیشه و وسوسه رسته عزیمت اطاعت و انقیاد و عبودیت
و فرمان پذیری آستان سپهر بلیان مصمم نمود و بخاطر ایمن و دل
مطمئن هفتم ذی حجه با صدوری از راجکده بقصد ملاقات راجه
بانیفی که قرار بامنه بود روان گردید و شب بر راجه خبر رسیده بود
که آن ضلالت کیش فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیرخان و کبیرت
سنگه که از پیش قدمان مرصه پیکار بودند و سببه آنها بحصار بسیار
نزدیک رسیده بود پیغام نمود که مورچال خود پیشتر برده تدبیر
یورش بر حصار نمایند خان مذکور و کبیرت ساکجه بجد و اهتمام بلیغ
شروع در پیش برد باز کردند از مشاهده ایلخال مقهوران اجماعت
تمام از حصار بدو آمده بمراحم مدانست پرداختنکه مبارزان بدر روز مله
بحملهای متواتر دلبران آن جسارت نشان را از پیش رانده
بدروازه قلعه رسانیدند و نیروی مردانه روی داده قریب شصت
تن از اعدا بلیغ سرادگن دلبران دشمن شکن سر از هوای هستی
پرتافتند و بسیاری مجروح گشتند و چندی از تابندگان راجه و
دلیرخان و کبیرت - نگه چهار مردی بگلوله زخم آراسته صدوری
جان سپردنی در راه عبودیت در باخشدند در اندامی ایلخال که
هنگامه قتال و جدال گرم بود و راجه هر ساعت خبر می گرفت که
کار جنگ و کارزار بجای آمده منتهیان خبر رسانیدند که میوای
مقهور بموضع میوا پور رسیده از آنجا بر فراقت سرور از خان قهانه و آنجا

بملکات می آید آن عمده راجها اودیراج ملشیخ خود را با گرک
سین کچهواوه باساقبال او فرستاده پیغام کرد که اگر آمدن یعزم
فرمان پذیري و عبودیت و قصد پذیردن قلاع و حصون بنصرف
ارایای دولت است باین عزیمت ماتب و اراده پسندیده بیداید
که مورد انظار عفو و تغفل پادشاهانه گشته مال و ناموس و
جانش در امان خواهد بود والا آمدن در کار نیست چه عنقریب
بمیامین عون عنایت ایزد متعال و نیروی بخت دشمنی مؤثر عذر
حال اورنگ نشین کشور انبال تمامی قلاع و دلبتش محصر خواهد
گردید اودیراج پس از طی اندک مسافتی باو رسیده پیام راجه گزارد
آن خسران ماتب جواب گفت که انزال خود نزدیک بمحضر رسیده ام
آنچه مقتضای بندگی و دولت خواهی خواهد بود بعمل خواهم
آورد و پس از ساعتی بمحضر ظفر پیوسته نزدیک بدایره راجه
رسید آن لوئین کز شناس جانی بگ بختی لشکر نصرت
اثر را فرستاد که اورا بدرون آرد و چون بدرون خیمه رفته با راجه
ملاتی شد راجه باو معانقه کرد نزدیک خود جای داد آن غلات
مکان زبان مجز و ابتهال کشیده اظهار ندامت بر زلات و تقصیرات
خود نمود و گفت که قلعه پورقهر را با بمباری از قلاع دیگر بامید
عفو بخشایش گیتی خدیو فضل هر روز گرم گداز پیشکش می کنم و
من بعد حلقه اطاعت و بندگی در کوش و غنچه دولت خواهی
و خدمت گذاری بر دوش خواهم کشید راجه نظر بر خیمه تغفل و
احسان پادشاه خطا بخش عذر نبوش کرده اورا بجان و مال امان داد
و غازی بیک میر توزوک را اشاره نمود که برناتک یکی از مردم او

نزد دایر خان و کثرت سنگه رفته بگوید که چون میوا بدایره بخت
و رهبری طالع ملشیخ تویم عبودیت و فرمان پذیري سپرده است
مراعات خاطر او کرده محصوران را امان دادیم متعرض حال آنها
نگشته بگذارند تا بیرون آیند و میوا ظفر پناه بقلعه در آمده آنها
تصرف نمایند غازی بیک ابلاغ پیام نموده و کس میوا باشاره او
بدروازه حصار رفته متحصنان را باعلام کیفیت حال مزده حیات
تازه بخشید و آنها آن شب مهلت خواستند و راجه میوا را که جریده
آمده بود در دایره خود جای داده با او انواع ملاحظت بظهور
رسانید روز دیگر بموجب قرارداد هفت هزار تن از مرد و زن از انجمله
چهار هزار تن مرد جنگی از قلعه برآمدند و بلدهای پادشاهی
داخل شده آن حصن متین را تصرف نمودند و راجه حید محمد
جواد را که دیوان بیونات لشکر ظفر اثر بود تعیین نمود که بقلعه
رفته فخریه و اسلحه و توپخانه و سایر اشیائی که دران باشد بقید
ضبط آورد و چون میوا در همین روز پنج قلعه دیگر موصوم بلوه کده
و ایسانده و تپکی و تگوله و رهیره پیشکش کرده راجه جیسنگه بر راجه
سجاسنگه بلدیله که در سمت عقب حصن پورقهر بر سر راه
را بکنده معین بود اشاره نمود که اندرین برادر خود را با مربی
برای تصرف قلعه رهیره بفرستد و بقباد خان تپانه دار پوله لوئیت
که با هزار و پانصد سوار رفته چهار قلعه دیگر را بنصرف آورد و
میوا نیز کسان خود تعیین نمود که مردم اورا بر آورده قلاع مذکور را
به بلدهای پادشاه حواله نمایند و چون دایر خان هنوز در پای
قلعه اقامت داشت راجه حید را بر فراقت راجه رایسنگه نزد خان مذکور

فرستاد که بار ملاقی شود آن خان شرافت بیور و از ملاقات او خبر
است یکی عوی با ساز طلا و سحر و جادو هر دو با - از سر جمع
و در تهور از بایس اوسته دار داده رخصت - و چون به سر رسید
سواران در آن شبی و مصحف - سادسی چنانچه گران و مت
راه آمدنی درآمد و شد کمان بر آچه کشیده بود و راحه او را باج نصیب
شوش از به پیغام بید و امید بشاهراه طاعت و بندگی میجوید
بجای آمده است خاطر آن مدبر فرمان شاهان مکرمت عفو
مجبوری بر مژده مضر و تحشایش نظام از با ختم غلب و نورش
از پیشگاه خدمت و جبهان سادسی تمام کرده بود و مرسل همه بین
و خلعت که بموجب استدعای آن زنده رجهای عطاء از جناب
سلطنت مرسل گشته بود در روز رسد و آخر روز دیو با اجتماع بین
بشارت عظمی بخت نوز گشته با استقبال مثال کرامت تمیز
شکامت و نور آن منشور مکرمت مضمون سر بهاءات ارج گزین
رساییده خات اختار پوشید و چون وطن ضلالت موطن آن وحشی
دشت عصیان بهزده عفو و احسان شهنشاه جهان فی الجمله آرایش
و اطمینان یافت راجه با او در باره سپردن تمامی قلاع و حصون
دارای اوست اند مقرون سخن در میان آورده بعد از گفت و گوی
بسیار چنان قرار یافت که از حدیسی و پنج مده که از
حکومت و لای نظام المکیه در آن ولایت بود و حال سواران در تصرف
داشت بدست و سه قده که حصن متین پورندهر و در حال
از احکامه نامد و فریب ده اکا هون حاصل ولایات منعمه آیدست
بنصرف بندهای درگاه آسمان جا سپارد و اراجیکه دست توکل

و از حقو عظم و فضل حسنه شهنشاه حرم بخش سپردن کردیم
در روز دهم بدست و اعتماد مسک طاعت و بندگی و منیع
عفو و یب و حر او بگندگی سپرده بود و از ده قده که مریت یک تک
در آن حصون مصداق آن است بدست سواران در تصرف او دادند
و در آن شب و مسکن خویش باز گشته سید احی پسر خود را که طبعی
دست به یون بر راحه و رسید و آن پسر در یک رندهای درگاه
خداوند پناه مانده گشته همراه راحه باشد و پناه و و کبرانش بهرام
خدمت وفاء نه دید و سوار خود بدره رفته در آن حدیث مهمی
امن آید که در خدمت پیر میدان حال پنده اوزم بندگی سادی آوز
در دین بران در راحه او را در سب با - ز طلا و یک زنجیر من ماده
در رخصت نمود و کبریت سکه و همراه کبریت و سه لندانه که ز
جمعه و پنج - پیرانی دارایانی در آن در حصن و متنا سادی
حصن پور و غیر بود رفته بعد از تصرف ده مذکور و سپردن آن سرحد
خداوند و سواران به رفته رسیده بود سواران از بجای رخصت دهند و تقصیر
امامی قلاع مفتوحه اینست پورندهر - در حال - گندانه - کهنداکله -
لوکده - ایساکده - بنکی - تکونه - روهیره - نازدرک - مامونی -
بندارک - بنکس کول - رپ کده - تک کده - مورخین - مانک کده -
سپیده - سکرده - سکرده - سکرده - سکرده - سکرده - سکرده -
چند ده دی حده - و در آن در آن سواران سید احی پسر در
راجه آمد و چون بعد چیل از جمله ولایتی بود که از - دیو بنصرف

احبابی مملکت قاهره آمده بود راجه لود خان را بضبط آنجا تعیین نمود و بیست و یکم ربیع الاول بدین قلعه گدانه که در عیش گروهی معمر ظفر پیرا بود رفته آن حصن ربیع و معقل مذبح را ملاحظه نمود و اهتمام بلد و بسات و مراجم ضروریات آن کرده و شب آنجا بسر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و از آنجا که بموجب التماس آن عمده راجها منبهای پسر میوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار مقرر گردیده فرمان مرحمت عنوان مشتمل برین معنی درین روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده بجانی بیگ بخشی لشکر ظفر اثر اشاره نمود تا او را تسلیم این عطیه عظمی فرمود و از جانب خود خلعت و یک زنجیر فیل با ساز نقره داده پس از چند روز میوا نیز از راجکده رسید و چون عادل خان حاکم پنجپور قبل ازین مصدر برخی تقصیرات که از آن جهت صادر و امثال در اصل خود پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای ناانجار خویش ملا احمد نایب را که در ملک عمده و اعظم دولت در انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم ربیع الاول که او بخش گروهی معمر ظفر اثر رسید راجه اودیراج مدعی خود را با تنقیح او فرستاد و ملا یحیی برادرش را که مدتی قبل ازین چنانچه گزارش یافته بیارویی طالع در ملک بلندی درگاه آسمان جاه مملکت گشته در آن جیش میروزی بود نیز دستوری دیدنش داد و پس از هفت روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه مقرر نمود که راجه رایسنگه و کجرت منگه رفته او را بیاورند و آنها اندک مدتی طی کرده در القای راه بار

برخوردند و او را آورده راجه ملاقی ساختند آن عمده راجهای عظام مراسم نکو داشت و احترامش بجای آورد و دو اسب عراقی با ساز طلا و یک زنجیر لیل با ساز نقره و دو تفوز از بغائن اقمشه پاد داده بارطان خودش رخصت نمود عادل خان مضروب او در زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع آلات برای راجه فرستاده بود و چون از آن وقت باز که میوا بر-م مجرمان می صلاح آمده راجه ملاقی شده بود تا این وقت یراق نمی بخت راجه درین هنگام یک قبضه شمشیر و یک قبضه جمد هر دو با-از مرصع بار داده تکلیف یراق بختن نمود - اکنون کنگ حقائق نگار سریشته سوانح دکن را اینجا گذاشته بتحریر وقائع حضور پرنور می پردازد نوزدهم ذی حجه که خبر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن میوا نزد راجه چیدنگه را عرضه داشت آن عمده راجها بمسامع جاه و جلال رسید باشاره معنی شادمانه اقبال بنوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را بعطای خلعت خاص و شمشیر خاصه با ساز میفاکار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و جل زر بهت لواحقه دو هزار سوار از تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر فرمود که منبش از اصل و اضافه همت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه باعد و کنور رامسنگه خاف الصدق راجه مذکور که دولت اندوز خدمت حضور پرنور بود بعنایت خلعت و برخی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده فیل نوازش یافت و از عمده های آن جیش مسعود دلیر خان و داود خان و راجه رایسنگه میصودی و کجرت منگه بمرحمت خلعت قامت مهابات اراختند و یک هزار سوار از تابینان دلیر خان دو اسبه سه اسبه مقرر شد که

منصبش از اصل و اضافه پنج هزار و پنجاه هزار سوار از آن جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و از اصل و اضافه راجه سبانشنگه بندیده بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه و کبریت سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و ترکنازان بمنصب هزار و شش صد سوار سر بلندی اندوختند و دیگر پنجاه در حضور حال باضافه مناصب و دیگر مواهب نوازش یافتند میوم محرم پرتی سنگه ولد راجه جسونت سنگه از وطن رسیده دولت اندرز ملازمت اکسیر خاصیت گردید و پنهانیت بهونچی و سر پیچ مرصع مر بلند شد نوزدهم ماه مذکور که چش وزن حال دوازدهم از سر شریف بهال گلشن ایبت و کمکاری بهار چمن حشمت و بخدیاری بادشاه زاده ارجمند محمد اعظم بود عاطفت شهنشاهانه آن گوهر در چ سلطنت را بعطای یک عقد زمره نواخت. درین ایام از وقایع موهبه مالیه بمعامه حقائق مجامع پیوست که نوازش خان برادر خرد خلیل الله خان مرحوم که فوجدار ماندو بود جهان گذران را بدرون نمود و مرحمت والی پادشاهی افتخار خان میر سامان و ملتفت خان و میر بهاء الدین پسران اصالت خان مرحوم و روح الله خان و عزیز الدین پسران خلیل الله خان معفور را که برادرزادهای او بودند و کامیاب خان صفوی را که سمت قرابت دار داشت بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و میر خان مهین خلف خلیل الله خان را که فوجدار جمین بود بارسال خلعت کموت نوازش بخشد و محمد بیگ خان بقوجدار و ماندو تعیین یافتند پنهانیت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب هزار

و پانصدی شش صد سوار مر بلند عدد •

تعبین یافتن عمده راحها راجه جیسنگه
با عساکر منصوره بعد فراغ از مهم میوا
بنخریب ولایت بیجاپور و تنبیه عادل خان

هر تپی مغز تیره اختری که از سرمایه دافش و دیده وری و بهیرایه کیاست و خرد پروری که مناط جمیع امور خصوصاً شیوه ریاست و سروری همان تواند بود بی بهره و حرمان نصیب افتد و از ازل او را بمقتضای نقصان فطرت و استعداد یا پستی مرتبه اصل و نژاد جوهر والی بصیرت و پیش بینی و گوهر بی بهای ادب منجی و مصلحت گزینی که نظام احوال جهانیان بدان منوط و مربوط است کرامت نگشته باشد هرآنکه در سلوک مسلک زندگانی و تنظیم قواعد آمل و امایی بمرطه خسران و زیان زدگی در افتاده از هر چه کند پیوسته بدامت و پیشمائی اندرزد و بها باشد که از کج اندیشه و باطل پژوهی خرم بخت و سعادت خویش بآتش مخالفت عقل و دانش بسوزد باری مدق این معنی از حال عادل خان حاکم بیجاپور بر تو ظهور میدهد که چون در اصل فطرت از جوهر شعور و دانائی محروم و بنقص فرومایه نژادی و رصمت پستی نسب موسوم است همواره از مزه صلاح و جاد صواب عدول ورزیده بکارهای ناشایسته و اندیشههای خام خود را مورد خسارت و نابکشی می گرداند و دیده فا عاقبت بین از نقائص کردار نا پسند پوشیده سود نظر خویش از زیان باز نمی داند از جمله نگویند کوهی او آنکه

دران ایام خیر انجام که صوبه دکن مرکز ریایات اقبال و آرام گاه
 موکب جاء و جلال بود و آن نا فابل امر ایالت که بی سابقه اوت
 و استحقاق تازه بحکومت آن ولایت رسیده بود امور دولت و امارتش
 کمال فتور و اختلال داشت حضرت شاهنشاهی بنابر موجباتی که
 ذکر آن موجب اظناب است با عساکر ظفر اعصام و امرای عظام که
 یکی از آنها معظم خان بود لوای توجه به تسخیر بلجاپور بر امر اخذ
 بدان صوبه بفرستاده بودند و بنیروی اقبال کشور کاشا حصن حصین پیدر
 و قلعه منین کلان را قهرا و جبرا مفتوح ساخته نزدیک بود که صاحب
 ولایت بلجاپور بالکلیه از غبار تصرف آن نا سزاوار امر ریاست پذیرش
 یافته بقبضه تملک اولیای دولت میزوال درآید و در خلال آن حال
 بنابر سنج حوادث و وقائعی که دران ایام روی نمود و از جهت کمال
 عجز و خشوعی که آن فرور سایه گوهر اظهار کرد فتح عزیمت آن
 مهم نموده و منبت جان و مال و ملک و ناموس بر فداه عنان
 معاونت بخطه فیض بنیاد اورنگ آباد قانقده آن مجبول النصب
 بشکر این عطیه عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال
 و مرا تر از الدازه شایستگی و استیبال او بود تقبل دادن مبلغ یک
 کروز روپیه بر میل پیشکش نمود و بعد از آنکه موکب اقبال از دکن
 بمقتدر خلافت انتهای نموده سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ
 حشمت و کامرانی از جلوس همایون والا پایه شد و عساکر گردون
 مآثر یکچند بدنع متنه بیشکوه و چندی دیگر برنج شورش انگیزی
 نا شجاع و پمس ازان بدیگر مهمات و یساتها مشغول شد از آنجا که
 تاخیر و تصرف در امور و کوه اندیشی و نا عافیت بینی و مکیدت

و احتیال از خصائص احوال دکنیان روبه خصال است در ادای وجه
 پیشکش تملل و تاخیر و زریده درین مدت بلیت و لیل و لطائف
 معاذیر و حیل میگذرانید و هرگاه یربغ همایون بتاکید آن عز مدور
 می یافت بدیهانهای بیجا و عذرهای نا روا تمهید مراسم اعتذار
 نموده با وجود اندوختهای وافر حکم ماضیه بلجاپور که بی شایستگی
 و اهلیت و با عدم حایقه وراثت بقبضه تصرفش آمده بود دعوی اداس
 و ناداری و اظهار خجالت و شرمساری می نمود و با وجود ارتکاب این
 تقصیرات هنگامی که سیوی ضلالت شعار برو غلبه و احتیله پادشاه
 بر سر بعضی قلاع او که بمحدود ولایات آن نابکار قریب الجوار بود رفته
 کار برو تنگ داشت و نزدیک بود که قلعه نیاله را که از معظمت
 قلاع خان مذکور است متصرف شود در رفع تسلط او بجانب
 سلطنت و جهانبانی ملتجی شده درین باب بر میل تواتر و توالی
 مرایض مبنی بر مراسم الحاج و اقتراح و محتوی بر التزام خدمات
 و دولت خواهی و رسالیدن وجه آن پیشکش و دیگر پیشکشا
 به بندهای بادشاهی بدوگاه سلاطین پناه فرستاد چون عذر نیوشی و
 خطا بخشی و فضل پروری و کرم گستری از جلائل خصائل قدسیه
 این سریر آزایی اقبال و اورنگ نشین کشور انضال است عاطفت
 پادشاهانه بر حال او بخشود و باین تشفع و اینبال برو نفضل و
 ترحم فرمود و مناشیر تقدید و وعید بسبوا صادر گشت و انواع قاهره
 دکن را نیز فرمان شد که به تنبیه و تادیب او پرداخته دست استیلا

آن مقهور را کوتاه کنند و او بمدانعه افواج قاهره و حفظ قلاع و ولایت خویش فرومانده عادل خان بدین وسیله از شر او مصون ماند و چون مهم آن مردوده بنابر سوء تدبیر سرداران جنود ظفر مآب و دیگر موجبات و امیاب پامتداد انجامید و یکچند عقد تعویق درین مطلب افتاده باعث مزید حیرگی آن نابکار گردید فرمان کرامت عنوان بادل خان عز صدور یافت که او نیز افواج خویش بر سر آن بد کیش تعیین نماید که چنانچه عساکر گردون متأخر ازین طرف بدنع و استیصال او میکوشد لشکر بیجاپور نیز از آن سمت در قمع و اهلاکش ماعی باشد از آنجا که خان مذکور را دیده عاقبت بدین عقل مصلحت گزین نبود و کوه تیره بخندیش فروغ سعادت و مقبلی نداشت قدر این نعمت سترگ و عاطفت و الانهناخته مساک کفران و ناپاسی میبرد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی و کوه نظری بعادت دکنیان بنای معامله برخودیمت و حیل گیری گذاشت و اگرچه بظاهر چنین را می نمود که بنابر امثال امر اعلی در دفع او ماعیست و برخی از لشکرهای خود بحدود ولایت آن مخدول تعیین نموده بود لیکن ازین جهت که دفع آن بدلهاد و قلع ریشه نساد او را بالکلیه از مقدمات خرابی حال خویش اندیشیده مواب چنان میدانست که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل بیجاپور حائل باشد درین اوقات بنابر مصلحت کار خود با او بنامه و پیام و عهد و موافقت سلسله جنیان یکدلی و موافقت گشته متفق و همداستان شده بود و نهانی در مرتب امداد و اعادش کوشیده بتفویض اقطاع و احوال نقود و دیگر مایحتاج او را معاونت میکرد

و بدان تدبیر ناقص و اندیشه واهی قطب الملک را نیز برین داشته بود که نصرت و مدد آن کافر فاجر نموده زرها بدو فرستد و باوجود این شائع اعمال بنابر مراعات حفظ ظاهر همواره عزائن مہلبی بر اظهار صدق عقیدت و رسوم ارادت بدرگاه آسمان جاه میفرستاد چون این حقائق و معانی بر منرات خاطر مہر نظیر که پیوسته از صیقل الہام جلا پذیر است پرتو وضوح انگنده بدلائل ظاہر و پراہین باہر ثبوت یافته بود و آن ناحق شناس نعمت منکرمست و انضال مستوجب تادیب و گوشمال گردیده جرم درین هنگام که عساکر میروزی اعتصام از کفایت مهم سیوای شقاوت گرا فارغ شد بیرایغ همایون از موقف جلال برآه جیسنکه صادر گشت که بعد از بندوبست قلاع و ولایاتی که از سیوای بنصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود با افواج منصور بیاخت ولایت بیجاپور شتافته در تخریب توابع و مضامات آن که همگی سگانش در کیش کفر و جہالت و آئین بت پرستی و ضلالت اند جد و کوشش بکار برد و تا پای قلع بیجاپور و بمحاصره آن مقید گشته آن قدر که ممکن و مقدور باشد ولایت مذکور را بتازد و هر جا از جنود مخالف انری ظاهر شود صف آرای کارزار گشته گرد و مار از روزگار آنها برانگیزد تا عادل خان نادان از گران خواب غفلت و بیخبری بانبیاء گرانیده سرمایه هوشیاری و کار آگهی بدست آورد و کیفیت این مهم نصرت پیرا از مبدا تا منتہی در طی سوانح نهم حال جلوس اشرف سمت گزارش خواهد پذیرمت مقدم مفرگنج علی خان از کوکمان دار الملک کابل که بموجب التماس بہ پیشگاه حضور آمده بود دولت زمین

نوس در آن وقت بهرحمت حضرت مهدی شد و سعادت آن فاضل
که در جاگیر خود بود بقوحداری معظم بگر از تعدیانه بار بهر
خاتم خان امور گشته عذابت ارسال خدمت و از اصل واضع
بمقتضای در هزار سوار سرفروزی نائب و دران ایام
بمقامت موسم در سگال و غفلت بانده امر کف دریا بوال
بانده اهراده ای اردمند عالی مقدار و امرای دامدار را بعطای خدمت
بازاری بواخت و بحسب سرفروزی سموای که برخی از حقیقت حال و
کفایت معامه آن صلابت مثال گرفتار بامد دگر دانه خدمت باخبره
از پیشگاه مکتوبت مرسل گشت و چون دستور اعظم جعفرخان بر گذار
در آنی چون منای عالی دانشان را کرده درین ایام صورت اتمام یافته
بود برای امتیاز و سرفروزی آن عمده بوسیل هفتم رابع اندی
خورشید ارج خلعت و جهانبانی پرتو سعادت بسر منزل او افکنده
حاجتی اشرف حضور داشتند آن خان رابع مقدار دای مراسم پای
بود و نثار و سکر مقدم خد بوزن کار بای آوردن پیشکشی شده
از حواهر زهره و مرصع آلات و دگر بکعب و بوالر بنظر مدسی مقرر
در آورد هشده سال مذکور چون روز دهم بود که عید میلاد است
مرحله حسود سگال و کوزر سگال بمقامت خدمت فاسد مددات
اورا حنف و پرتوی سگال و دگر راجه بعطای کمر مرصع بوزن بامد
و چون عید اله جان رابع کا سحر در سال گذشته چنانچه رنموده
کنک سواج کارگشته صحیفه خدمتی با برخی از تحف ولایت خویش
مکتوب و مرصعی بوالر درده و پیر بدان در سگال اطهر مراسم
مقامت و نیک بانی کرده بود و عاطفت حسودانه اقتضای آن می

بود که نامه او را جویی ز پیشگاه مهر دلی و قدر دای صادر گشته
مکتوب کی از بدهای پایه مرصع عظم و جهانبانی ارسال باند
لاخره درین ایام خواجه اسحاق که از بدهای ساجیده رو شناس
بود بحساب کاسر معین شد و بهرحمت خدمت و اسب و شمشیر
و سپر و سایر مرصع و کمر خنجر و حلیه مرصع و اسباب هفت هزار روپیه
مدای شده بدان صوب رخصت یافت و مدسی مدینه عطومت عفو
در جواب نیاز نامه خان مذکور با یکا قبضه خنجر و یک مدینه
شمشیر هر دو مرصع بخواهر نمیده و برخی دیگر از ناعس
و رتائب مکتوب او مرسل گردید چهاردهم بعرض اشرف رسید
که رحمت خان دیوان بدوالت بهار مد مرصعی که او را طاری
شده بود مرصع هستی پامود و عاطفت پادشاهانه عید الرحمن خان
دوم و محمد صادق پسرش و عذابت حاسب از لباس سوگواری
بر آورد و از بونته و واقع نگار صمدیک شربی معروض ارگاه جلال
گردید که راجه امروز زمیندار مونگیر را داخل طبعی روزگار حیات
مهری شد و در همین وقت خواجه دادر که در رکاب نصرت سب
شعر حدال احتساب بدو مقصود بود جهان گذران را پذیرد بود
و پسرش بعدایت خلعت بوزن یافت و بدوالت خان که بخدمت
در و عی و غ تمام خدمت بدوالت سرمایه موهبت بدوالت
و خوجه مدق بدخشی بخدست او منصوب گشت و شعر
احتساب محمد زهد خالف فاضی اسلام مرصع که بسمت فضیلت
و تورع موسوم است تعویض یافت و مجموع بعذابت خدمت
سرافراز گشتند هر دو هم سر بدوالت خان که بموجب رابع همانون

باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار از اصل امانه
 مید حامد خان بمنصب هزار و شش صد سوار و لطف الله خان
 بمنصب هزار و پانصد سوار و سید علی داروغه کتاب خانه
 بمنصب هزار و سی سوار و ادهم بیگ بخطاب ادهم خانی مفتخر
 و مهابی گشتند و فرخ فال ولد یمین الدوله آصف خان مرحوم
 مغفور که در ملک گوشه نشینان بود بعنایت خلعت و امپ و
 انعام ده هزار روپیه نوازش یافته بمسکین الخلفه اکبر آباد که
 در آنجا تمکن گزیده بود مرخص شد و قاسم آقای فرحتاده حسین
 پاشای حاکم بصره بعنایت خلعت و جبهه و خنجر مرصع و انعام
 دوازده هزار روپیه مرافراز گشته رخصت انصراف یافت و یک هزار
 روپیه بهمراهان او مرحمت شد و شاه خواجه بعلای خنجر مرصع و
 انعام دو هزار روپیه و عبد الله بیگ و قبیح بیگ که تازه از ولایت
 توران بآستان فیض مکان رسیده بود اولین بمرحمت خلعت و خنجر
 و شمشیر و انعام سه هزار روپیه و دومین بعنایت خلعت و
 خنجر و شمشیر و انعام دو هزار روپیه و شیخ حسین عرب و حسن
 علی نبیره مرشد قلیخان مرحوم هر یک بانعام دو هزار روپیه و
 دوازده کس دیگر از بندهای درگاه جهان پناه هر یک بانعام یک هزار
 روپیه مشمول عاطفت گشتند و ملا عبد الله واد ملا محمد تقی
 مشهور بمجلسی که بعزم بلذگی این آستان فیض مکان از ولایت
 ایران آمده بود در امت زمین بوسی یامنه بعنایت خلعت و انعام
 در هزار روپیه و منصب مشایسته کامیاب شد و پنج هزار روپیه بزمرد
 نفیسه سنجان و مرود سرایان عطا شد و درین جشن عالم امروز فروغ

دید و حشمت و اقبال پادشاه داد ارجمند فرخنده خصال محمد
 اعظم پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر مقدس در آورده
 بقبول آن نامیده بختیاری بر افروختند و پنج زنجیر نیل و سه هزار
 اشرفی از جانب امیر الامراء صوبه دار بلکاله بمحل عرض رسید و هر
 بلند خان یک زنجیر نیل بنظر انور در آردن و چندی دیگر از امرا
 در خور حال پیشکشی گذرانیدند و تا سه روز این جشن دولت پیرا
 جهانیان را سرمایه نشاط و شادمانی و پیروای انبساط و کامرانی بود
 درین اوقات از وقائع اشکر ظفر اثر دکن که بصردازی راجه جی سنگه
 بعد از کفایت مهم میوا چنانچه گزارش پذیرفته بتاخذت ولایت
 بیجاپور رسیدن یافته بود بعرض همایون رسید که عادل خان بملاحظه
 سوابق جرائم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت بیدار
 گشته و بصدمه قهر و انتقام عساکر فیروزی اعتصام مغلوب خوف و
 هراس شده ملا احمد نایبه را که رکن رکن دولت و مدار مهم
 حکومت او بود و بجهت عقل و رای و محنت فضیلت و نهیدگی از
 امرای بیجاپور محنت امتیاز داشت چنانچه قبل ازین در طی سوانح
 آن جیش اقبال مذکور گشته درین هنگام بجهت اصلاح کار و تمهید
 مراسم ندامت و اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه جی سنگه
 فرستاده است و مصحوب او دو زنجیر نیل و برخی جواهر و مرصع
 آلات برای راجه ارسال داشته در مقام خشوع و اقبال است چون
 ملا احمد را از صواب اندیشی و بختمنندی مدتها بود که آرزوی
 ملازمت و تمیزی خدمت این آستان ملک نشان مرکوز ضمیر
 مصاحبت دان گشته همواره وسیله می جهت و مقصود میخواست

بهت خوا دن خطبه بر آمده در مکانی مناسب که خلعتی کفر آید
 مرهم آمده بودند خطبه بنام دمی و اقباسامی که شاه دولت
 و دین گیتی خدو یزدان پرست حق آید خوانده شد و چون
 خطاب زان بداد والی حبشه چنان گوید. آمود ساخت زر بشار
 نثار نمود و بعد از تقدیم مراسم خطبه در سرزمین مناسب به
 بذای مسجد اشاره کرد و طلا فقره بشار بسکه همایون زینب کشیده
 با محمد شافع و رفقای او مراسم اعزاز و نگو داشت بجای آورد و
 چون مسامع ساکنان آن دار نصیحت است احمد سخاوت صوات اله
 و سلامه علیه و علی آله الاطهار و اسما و اخذ در خطبه دولت و
 طافه خدمت شاه روزگار در مویح و مرآت گل از تقدیم
 مراتب و ترویج مرامی که بدان مامور بودند پرداختند و در
 آنها را اقدام و کرد تمام رخصت اصحاب داد و عریضه میدی و
 وظائف عجز و ندگی و مودت اطاعت و سر نگدگی و الزام یک
 من بعد همواره در حد فایده نمودند و هوا خواهی ذات در بود
 را امتثال احکام و اوامر دداهی سر نذند و ترویج خطبه و
 مبارک و اشاعت آثار و شعری استقامت میدادند
 طائی که از دست پسران آن و دست و یک هزار اشرفی و هزار
 رویه صد گون بسکه هر یون و یکمشی از تحف و رعایت آن بزار
 معصوم آنها بدر راه چهر مدار مسافت طول ولایت مذکور روانه بر
 شش ماهه راهست و عرضش در برخی مواضع دو ماهه و بعضی
 ماهه یک ماهه معرب رزیه آل کشمیر و کامون و سری دیگر و بزار
 که مدتی میشو و مشرق رویه نارنگ و خطا میبرد و شمال

در مدت خرد و کثرت و تمام مغستان است و خفوت و به بدشت
 و بیق پادشاه زمیندار آید از زنده هزار سوار و پادشاه بسیار دارد و
 اکثر نوکراش از قوم قره قلماق اند بالجمه چون دزد هم جمالی
 لآخره از عود داشت سیف حال که درین صطاب معی و تدبیر
 درست نگار شده بود حقیقت این مقدمه بر خاطر سکوت ناظر پرتو
 ظاهر نگار عاطفت پادشاه از او بیا یب خلعت و از امل و
 ماده بفضیلت در هزار و بالصدی دو هزار و سیصد سوار مر بلند
 گردانید و سران خان زمیندار و مدت خود را که درین مهم آزار داشت
 حو هی زو بظهور پادشاه بود در رحمت خعب و اخذ درین ایام
 سر راهه جسوت سکه و حقه خان و محمد امین خان و مرتضی
 خان و داشاد خان و دیگر برای حضور عطا خلعت زمستانی
 سوزش دادند و همچنین سری اطراف دین تدابیر عریضات
 ادب و خاند و منشور عاطفت پادشاه بر مراتب فضل و مکرمت
 بنام ساد عز صدور یافته خلعت و خرد و حقه هر صرع برای او
 سرس گشت و عرض ادب رسید که رجه تودرمل که از موداری
 اقرار مبرور شده بود و بشار خان زمیندار ده هزار باجل طبیعی
 بساط حیات در تودرمل و از دوع صوفی دکن به عرض همایون
 رسید که حواهر خال حشیشی از کوه کمال آید مرحله هستی
 بنمود چون شاه بشار بشار حاکم آگاه ز کمال حسن بخت و
 توفیق شعاری درین اوان مداح به لک و بیست هزار رویه از نقد
 و حفس قدر سده و صد تارن و زرگر سادات و صاحبین حرمین
 خریدن زاده ها اله دین و حله و مود و در مبر عریضه بخشی

بر مآبیدن آن معین گشته خلعت سرافرازی پوشید و درین ایام که موسم اعتدال هوا و هنگام نشاط اندوختنی شکار و سایر صحرا بود رایت اقبال مکرر بآفر آباد و خضر آباد توجه نموده مید نیله گاو و دیگر اقسام شکار بهجت انزای خاطر مقدس خدیو روزگار گردید هفتم رجب رخشنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج جلالت پادشاه زاده ارجمند کام کار محمد معظم که بفرمان همایون از دکن آمده بودند چون بکعبه حضور نزدیک رسیده در خضر آباد نزول داشتند بزید امرای عظام جعفر خان حکم شد که بخضر آباد شتافته آن دره التاج اقبال را بهر ملازمت اکسیر خاصیت رساند و آخر روز در غسلخانه مبارک آن عالی قدر والا تبار بانو گل حدیقه دولت سلطان معزالدین گرامی بهر خویش باحراز ملازمت اشرف سعادت انروز گشته یک هزار مهر و چهار هزار روپیه بر سبیل نذر گذاریدند و مطرح انوار عاطفت و مهریانی شده بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه سرورید و بهوشی مرصع و دو اسب عربی هر دو با ساز طلا و دو اسب ترکی نوازش یافتند یازدهم ماه مذکور فروغ دودمان حشمت و کام کاری نهال بوستان ابهت و اختاری **ادعرا** سعادت باش محمد اعظم بعنایت ده سراسب یکی از آنها با از طلا مهمول انظار مرحمت گردیدند - درین ایام از نوشته وقایع نگاران دکن بمسامع حقائق مجامع رسید که ملا احمد نایب که از عمدهای عادل خان بود و

حقیقت آمدن او از بلخ و کیفیت طلب بدنش به پیشگاه حضور لامع انروز قبل ازین رقم زده کلک حقائق طراز گشته برونق قسمت و انتضای تقدیر که هیچکس را از ان چاره و گزیر نیست در راه کعبه مقصود مرحله هستی پیموده بهر منزل بقا رسید و درین آرزوی خدمت و بندگی این آستان اقبال را که ساکنان شش جهت و فاطنان هفت کشور را منتهای امنی و آسایش بخاک نو میدی برد آن مرحوم چون بصدق اخلاص و رسوخ عقیدت عزم بندگی درگاه خلائق پناه داشت اسد بهر خود را با قشونی از پناه همراه آورده بود و بیست و نهم ربیع الاول این سال فرخنده فال که در پای قلعه پورندهر بشکر ظفر اثر رسیده بر اجه جبهه ملاتی شد راجه بذاب رعایت نصیبت و قابلیت مشار الیه و صدق اودت و اعتقادش باین آستان سپهر بنیاد با او لوازم احترام و تکرر داشت و مراسم دل جوئی و گرم خوئی بجای آورد و چون عاطفت پادشاه بنده پرور قدر دان چنانچه گزارش یافته اورا بمجلس شش هزاری شش هزار سوار و عطای خلعت و جمدهر مرصع نواخته فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر طلب او به پیشگاه حضور عز مدبر بنده بود راجه بموجب حکم معلی دولک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه با صد پسرش و دیگر رفقا از مرکز خاصه شریفه داده **ملخ جمادی الاولی** اورا روانه درگاه آسمان جاه گردانید و از جانب خود نیز بلذت و جسد تکلفات بجای آورد و ترکدار خان و غازی بیگ صحبت یساول را همراه کرد که بدرقه نموده اورا داورنگ آباد فیض بنیاد رساند موسی الیه در راه کونیناک گشته چون با احمد نگر رسید از جام اجل شریعت ناکمی چشیده و دیهت

رحلت مغفرت ایت مورد تاییدات ربانی مشمول
توفیقات آسمانی اعلیٰ حضرت صاحب قران
ثانی بوسعت آباد جهان قدس و قرهت جاویدانی

گیتی که در رزاحت جاویدان است • در خورد و نعمت خردمدان نیست
جائی که نه جای آرمیدن باشد • چند آنکه درونگه کنی چندان نیست
بیدار دلا هوشمند و خرد بزرگ حقیقت بود که رافع
اسرار دانش و بینش و کار آگاهان کارخانه آفرینش اند بیقین
دانند که این دریاچه دیرسعت بنا کن خرابه معموره نما
که روزی چند مسکن و موطن آدمی گشته جز آن جای نام
چون پای و مهادت این گهر تالاب • و بد بود بیک شهر آسمانی است
بر رهگذر واردان غیبی که چون بخرد نژادان ارواح و معوس برواق
تقدیر قادر تو الجلال بعزم تحصیل معرب و کمال از نزهت آباد
کشور قدس و دار الملک اعلیم جبروت در اهتزاز آینه و بمصلحت
حکمت ربانی بر مرآت قوالب هیولانی و مطایبی هیاکر جسمانی
راکب گشته آهنگ سیر مستحای شهود و میل وادی ظهور نمود
نماید بعد از قطع مراحل تمادی و مدت بدان خطه عاریت اساس
رسیده برسم مسامران! اینجا بساط نزال اندازد و بضرورت طیلان
تعلقات نشای کوه نردرویش طرب گرفته روزی چند حاضرات و
احکام آن در • آوردن • مسامرائی نوی و مشاعر و مددکاری حواس
باطن و ظاهر که گزین اسباب معرفت حضرت رب اقر باب اند مشاهده
غرائب منع • بلچون و عجائب تکرر کن فیکون نموده بقدر مهلت

و استعداد در شذخت و پرستش از جهان آدمی که مقصود از
آفرینش همین است گوش نماید و درین صحن مستعار و دل بسند
درب با پای و آن دار سعد و بگشاده از گوهرایی بهای عرو و ویران
آسمانی و دست آریز روح موطن صلی سرمد اندیش و مرور نشاء
حقیقی دست آزند و پس از سالان برگ و ساز باز گشت ازین
سیر همواره از سر انتظار گوش بر نداء جان نزاری • یا بآقا انفس
المتضررة • رحیمی یی راکب راهی سرخه داشته چون بر مان طرب
در رعد بخشود و رضا پذیرائی حکم ناند قضا گشته باهنگ کعبه
وصال و عزیمت بارگاه وصول از نضای این دار فنا و راحت این
مرحله پر خوف و عذراحت اقامت بر گیرند و دگر باره بنشاط آباد
شهرستان اس و دشواری پرور نفس رسیده بشمول بخش رحمت
و غفران ایزدی کامیاب پرور ابدی و بهره مند حضور سرمدی
شوند و جاودان بمشاهده انوار جمال و جلال حی لا ینزال و ادراک
فهم یابیه و لذات دائمی آن نشاء بی زوال مورد روح و راحت و
مشمول امن و امتراحت باشند خاصه برگزیدگان بارگاه احدیت و
دست پروردگان لطف صمدیت که از ان گروه قدسی شکوه اند سروران
ملت اسلام و سلاطین دین پرور والا مقام چه این زمره عالیشان
در علو مرتبه ذات و رفعت منزلت نفس و دانش و بینش خدا داد
• موی • و صاحب معوس و سده شربت اعدا • در ساحت
حان ای بقا بر حوال سعاد هم دند • ان تک صا • و فطرت
ارجمند و قوت نفس قاید پیوند آن قدسی مندان همواره طالب
رفعت و اعتلا و جویای عروج بر معارج اعلیٰ امت علی الخصوص

اقبال مذهبی که بیمن فصل و موهبت ایزد مآمال حیر مدارج
دولت و اقبال کرده در دنیا باقصی مراتب کامرانی فائز گردیده
باشد و در سلوک آن منهج پرخطر سر رشته آگاه دلی و هشدار خرابی
و رعایت مراسم دین پروری و عدالت کسری و اشاعت انوار
رأب و صفت بر کوه خلایق از کف کماله در آن سنجش داده
ناگزیر از مشاغل عالم صورت که شواغل قرب و ارتباط بجهان صغری
از امراض زوده بتلافی و تدارک زلفت نشاء بشریت مومق
گشته باشد از شواهد این تمهید قضیه رحلت صغرت آیت مورد
جلائل توفیقات ربانی مشمول افطار تابدات سبحانی حضرت
فردوس آشیانی صاحب قران ثانی است که ایام حشمت و کامرانی
و خلافت و جهانیانی عدالت و دینداری و پاسبانی کافه رعایا و
تحصیل رضا و خشنودی حضرت خالق الهیایا گذرا بیده پس از
می و یک سال سلطنت و کشور حثانی توفیق ترک اشتغال
بامور دنیا و اختیار عزالت و انزوا در یافته بقیه عمر گران مایه بهمی
جمعیات خاطر و توجه اقطا بطاعت و عبادت و بزرگال پرستی
مصرف ساختند و چون ایام مقدر مهلت و مدت موعود افاقت
درین دار غرور و - رمی بی سرور بانجام رسیده داعی و الله یدعوا الی
دار السلام موعود طلب و در حق آن بزرگواران توفیق
از سر صدق بهودیت زبان ایمان بلیدک اجابت گویا ساخته با ساز
و رنگ مراتب اعمال و کرائم اعمال آهنگ کعبه وصال نمودند و
بر سر سلطنت نشاء باقی را بشکوه دین پروری پایه اندوختند - تجوید
این سائحه نظمی آنکه چون در صفت آن حضرت چندی کراش

پذیرفت باشقداد و امتداد انجامید و ضعف و ناتوانی بر دیگر
مقدس غالب شد امراض مختلفه و عوارض متضاده که معالجه
یکی مدب از دید دیگری می شد حادث گشته از کمال انحلال توی
و عیبه و اختلاج عظیم در اعضا بهم رسیده و روز بروز قوت بدن در کاهش
و امضیای مرض در افزایش بوده و بر تدبیرات اطبا و استدمال ادویه
و تغاقل اشربه و انذیه اثری مترتب نمی گشت و به هیچ وجه
صورت صحت و بهبود در آئینه حال چهره نمی نمود تا آنکه اوائل
شب در شبده بیست و ششم و چوب شدت مرض متزائد گشته آثار
تغیر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد و آن حضرت بنحوی
توفیق و قوت ایمان در آن حالت روی دل بجنب کبریا آورده خاطر
از غرور حق پرده افکن و نعمت شکر جلائل نعمتهای بی منتهای
آبمی که بمحض کرامت و فضل نامتناهی بآن حضرت عطا شده
بود باولع و جوی ادا فرموده از صمیم قلب مقدس اظهار تسلیم و
رضا بقضای ایزدی و تقدیر آسمانی که ثلثی و مقبر و امیر و
وزیر را ازان چاره و گزیر نداشت نموده مکرر لایحه طایفه توحید
از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق بیان جاری ساختند و
در خلال این حال پرده گزین تنقذ عظمت و احترام صدر نشین
مشکوی ایهت و احشاهم زبده مضررات زمان ملایک جهان بیگم
صاحب و چندی از پیردگیمان حریم عفت و پرستاران بارگاه عزت را
که شرب اندوز حضور بودند از ناله و زاری و جزع و بیقراری نهی
فرموده و شرائف و صایا و جلائل مواظ که سرمایه سعادت جاورد
تواند بود بجای آورده بکلمات قدسیه ایمانی خاطر موکراتان بیقراران

روانی یلقیس دیوم و مریم ثانی مهد علیا ممتاز الزمانی در آ-
 احست و کیفیت آن نزهتگاه قدس در کتاب مستطاب پادشاه نام
 مشروح گشته رسانیدند و سید محمد و قاضی قریان و سایر ملحا و
 اتقیا بر جنازه آن محفوف انوار بمنقرت نماز گزاردند و نعش مطهر
 بدرون گنبد برده بجوار رحمت ایزدی سپردند • اللهم كما وفقت
 لقطع علائق الشر والفساد - و قطع اصول البغی والعناد - و
 بقیان الجور والاعتساف - و نصب رایات العدل والامان - و اعل
 اعلام الدین - و ترویج الشرع المبین - حتی بلغت دولته عیان
 السماء - و منقطع القضاء - و نورت بلوالمع - لمطامنه القاهرة - و سواطع
 معدنه الباهره - انظار الارض والکفاه - و اوجاه الدنيا و اطرافها -
 اسكنه فی انصی درجات الخلد و اعلى علیین - و احشره فی زمرة
 اهل الحق و الصدق و الیقین - و اسق من ماء حین - و زنه بحور
 عین - تاربخ رحمت منفذ آیت آن حضرت را یکی از نکته
 منجیان (شاه جهان وفات کرد) یافته و راقم این محیفه اقبال آن را
 چنین در ساک نظم کشیده •
 • مولفه •

چو شاه جهان خدیو قدسی ملکات

برخواست بمزم عقبی از تخت حیات

جستم از عقل حال تاربخش را

گفتا خردم شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریر آرای سلطنت جاودانی هفتاد و شش سال
 و سه ماه قمری و بیست و هفت روز و هفتاد و چهار سال شمسی
 مع روز کم - و ایام فرمان روائی و حکم رانی آن حضرت سی و یک

حال و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه شمسی
 و هزده روز بود باجمله اولخر شبی که قضیه ارتحال آن محفوف فضل
 و غفران در الجلال وقوع یافت بود این خبر کرامت اندر در هفت کردی
 اکبر آباد برقه شده اختر برج هشتم فروزنده گوهر درج سلطنت
 پادشاهزاده والا قدر محمد معظم که بموجب حکم اشرف که بآن
 مستقر خلافت مرخص گشته بودند رسید و آن عالی منصب والا تبار
 برجناح سرعت طی آن مصادف نموده اوائل روز که آن پادشاه
 خاند مکان مدفون گردیده بود بشهر رسیدند و روز دیگر بقلعه مبارکه
 رفته مراسم پیرایش و تمزیه با ملکه قدسی سیرت قدوسی نژاد
 بیگم صاحب و دیگر پیردگیان استار دولت بجای آوردند و بر
 حسب امر اعلی وظائف خیرات و مبرات و ختمات قرآن بتقدیم
 رسانیدند و مکرر مجلس مولود بآئینی که برای سلاطین نامدار و
 خونیان عالی مقدار در خور و زوار باشد منعقد ساخته بانفاق
 اهل استحقاق و اطعام ملحا و علما روح مقدس آن حضرت را سرور
 و راحت بخشیدند و سید محمد و قاضی محمدزبان و زمرة مشایخ
 و ارباب فضل و اصحاب تقوی اکرامات سنیه بجای آوردند و چون
 اواخر روز بیست و ششم ماه مذکور که در شب این قضیه مانع
 گشته بود ملهیان تیزی از مستقر الخلاء به پیشگاه جلال و جلال
 رسیده خبر وقوع این سانحه و هشت را رسانیدند از اجتماع این
 راعه هائده خاطر مقدس حضرت شاهنشاهی قرین هزاران غصه و
 الم و رهین فراوان تحسرو امسوس گشته بی اختیار قطرات عبرات
 بر وجوهات همایون فرور بارید و با وجود ثبات و تحمل خسروانی و

سکوه و تار سلیمانی و رعیت دستگاه صبر و حوصله جهانپانی آثار
فلق و بیقراری و علامات کمال تأثر و سوگواری که هرگز از حد
هیچ سائحه داخراش ازان حضرت کمی را مشهود و معاین نگشت
بود ظاهر شد و چندان میل مرشک از چشم جهان بین آن خدیو جوان
روان گردید که مقرران بارگاه دولت و محرمان حریم خلعت را
تشریف داری طاعت و در اندرون حاکم آن حضرت و
پادشاهزادهای از جمند و زنجیر و جمیع ثمرات ریاض معرب و مقدس
تنق عصمت مانند صبح سفید پوش شدند و همچنین امرای
نامدار و ارکان دولت پادشاه لباس کدورت پوشیدند و حکم اشرف
بصدور پیوست که در اسننه و افواه و زبانه و در دهان آن
پادشاه خلد آرام گاه بحضرت برسد و در آن سوگور و مرید گردد
و در زان حال ترمیم گشت که هر یکی از این دلداران
حاضر آن بودند و در آن صبح این قضیه حاضر یاشیم و دیده بدیدار
باز همین آن حضرت نور آگین ساخته بتکفل لوازم این امر ناگزیر
اجر و سعادت اندوزیم چون باتقاضای تقدیر آن امنیت بحصول
نه پیوسته اکنون تدارک آن باین تواند بود که نسخ عزیمت اکبر آباد
نگردد آن مستقر حسب احوال و سبب و مقتضای وقت و
آن حضرت تدارک حسمه گرامی و در آن وقت و در آن
باز عادت و در سوگواری و در آن وقت و در آن
از لباس کدورت براریم و بظاهر تصمیم این عزیمت چهارم شعبان
مطابق بیست و دوم بهمن باشاره والا متصدیان پیشخانه همایون
سران قاتل تیران و در آن حضرت آن بروج حسمه و در آن

در آن حضرت و در آن روز اندر خان پیشکشی مشتمل بر یک صد ارباب
عراقی و ترکی و نوادر جواهر و مرصع آلات و نفائس انبشه و آمکمه
بنظر آتور رسانید و نهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم بهمن که
حاجت بهست الیه ظفر طراز بود دانشمند خان بصوبه داری
و حرمت قلعه مبارکه دارالخلافه تعیین یافته بمعنایت خلعت
حسمه و ارباب سرانند و چون معاودت ریات عایدت بردی
مقرر بود طراز بیست که مخدرات سوا پرده ابهت و احتشام محتاجیات
تنق عزت و احترام محمل آزای دولت همراهی نگشته در مشکوبی
سلطنت همانند و پس از انقضای دوازده گهوی از روز مذکور حضرت
سلطنتی امر آبی و طاعت و سکوه جهان پادشاهی از قلعه مبارکه
سوار شدند و در آن گشته روی توجه بحضرت آزاد آوردند و آندروز در
مدرات و بیض بدار آن منزل سه روز نبوده روز دیگر از آن نهضت
فرمودند و مقور شد که از راه کنار دریای جون که در هر منزلی باقی
خد آئین و عمارتی عالی دانهین بجبهت دولتخانه والا ساخته شده طی
مسافت فرمایند و چون مرکز خاطر اقدس آن بود که بعد از وصول
بمستقر خلعت ثا از مراسم تعزیه و تسلیم مخدرات تنق عفت و
حتیاجات بپردازند در آن وقت مدار که حاجت بگرفتند اسراف معلی
ده پادشاه گرامی - طاعت صادر شد که منزل پادشاه را برای نزل اشرف
زینت و عفت بخشید و در آن وقت در آن صوبه دار کابل را
بعطای خلعت خاصه و ارباب با سازطه و جمدهر با علاقه مروراید
نواخته رخصت معاودت بدار الملک کابل نمودند و در منزل ششم
هو در آن خان صوبه در اکبر آباد که استعجال موکب جلال نموده بود

بهر ملازمت همایون فائز گشت و روز دیگر عبد العبدی خان دوددار
متنبر دوازدهمین دوس در دست دایره را آن عالمان دوج در کوچ
قطع مراحل نموده بیستم ماه مذکور مطابق هجری القدر که ساعت
دخول مستقر خلافت بود حضرت شاهنشاهی از موضع بهادر پور بر
کشتی نشسته از راه دریا متوجه شهر کرامت بهر اکبر آباد گردیدند
و پس از وصول آن مرکز سلطنت بمنزل بدشکوه که نسبت بنیول
اشرف قرار یافته بسط بساط دولت زینت پذیرفته بود شرف و ود
بخشیدند و روز دیگر بهاضه منوره حضرت عبدالنیر مکی مردوس
آشیای پرتو قدوم گسترده رسم طواف و زیارت بجای آوردند و
بفاتحه و دعا و طسب رحمت و عقده روح مطهر والدین گردیدند
سربلندی را راحت و سرور آوردند و حق منزل و تائیر و رسم
عظیم دست داده از دیدگاه اکبر گوهر سرشک دسار شد و سرور
مغفرت انوار فرمودند و دوازده هزار روپیه بخدم و مجاورین آن مزار
فیض آثار عطا کرده نماز ظهر در مسجد روضه مکرمه ادا نمودند و
چون از تقدیم این مراتب پرخفتند قرین سعادت مراجعت کردند
و بعد از یک روز بهر قدوم اشرف رحمت بخش قنده مبارکه گشته
شبهستان دولت را با اوار طمعت مهر دوزخ بر افروختند و با سخا
کرمه و ارض حشمت نمره طایفه بهال ایهت منکته تقدس بقای
خورشید احسب بیکر صاحب سعادت نموده مراسم پرورش و
دلجوئی بتقدیم رسانیدند و بدینواع ملاطفت و ملامت خاطر شریف

اشان تسلی بخشیدند و همچنین با جمیع محاکمات مراقب
عزت لوازم تصف و مریانی بجای آوردند و از بغاوت ادهمه
تورهای شایسته بهر يك مكرمت كرده مجموع را از اباس كدورت
بر آوردند و دو پاس از روز گذشته مراجعت فرمودند و پس از دو
روز دوم باره بقلمه مبارکه شرف قدوم بخشیده آن ملكه قدسی
خصل را بهیض حضور پرنور مسرور گردانیدند و اشاره معلى صادر
شد كه جمیع امرای نامدار و بندهای آستان سلطنت مدار بدر حرملكه
دولت رفته بخدمت آن ملكه قدسی بقباب كورش رسانند و
ندرها گذرانند و چون بندهای سده خلاص بموجب حكم لازم
الاعتدال بعتبه شبستان ابدال حاضر آمده كورش رسانند از مركز
آن بركه آرامی هودج عزت و بختداری بجمع اسرا تا هزارى خلع
داخه عطا شد و بعد از چند روز دكریار گرمی همشهره قدسی بركه را
بدیدار همایون آثار مسرت اندوز ساخته ملاطفت و دلجوئی نمودند
و آن ملكه ملكی اطوار مراسم پای انداز و نثار بجای آورده
بیشكشی شایسته بنظر انور رسانیدند و حضرت شاهنشاهی هر چند
روز بروز بروصه منوره پرتو قدوم گسترده بدعا و فاتحه اجر و سعادت
می انداختند و مكر درین روضه فیض آموه مجلس مولود مدعده
ساخته بافاق محتاجین و فقیر و انعام صلحار فضلا هدیة سرور
بدرج مبرور حضرت مردوس آشیای علین مکی رسانیدند و
از سخاوت و بختداری در اب و جهالتی مقتضی آن
گشت كه زیارت اب رری چند در مستقر خلافت ابد پیوند
اقامت نماید مخدرات مراقب سلطنت را از دار الخلافه شاه جهان

آباد طلب نمودند و عهد النبی خان و مخلص خان و خدمت خان خواجه مرا را با جمعی دیگر از بندگان تعیین نمودند که بآن مرکز اقبال شتافته هنگام آمدن در ملازمت هودج عفت بیگمان باشند و چون عید سعید فطر نزدیک بود اشاره والا صادر شد که تخت فیروز بخت مرصع و سایر اعیان و لوازم جشن مسعود را نیز همراه بیاورند و درین ایام نجف قلی غلام والی ایران که از جانب آن والا در دومان خربزه برسم موعات آورده بود به پیشگاه خلافت رسیده دولت زمین بوس سده سنیه دریافت و دوهزار و هفت صد خربزه که بر پنجاد جمازه بار بود با سه خوان طلا از نظر معلی گذرانیده بعنایت خلعت مرغراز گدیده و پس از چند روز دگر باره بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مباحی گشته رخصت انصرا ب یافت و چون نهال ریاض دولت و کامکاری بهار چمن ابهت و بختیاری پادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم را اندک انحراف مزاجی روی داده قصد کرده بودند بیست و ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی از روی عطوفت و مرحمت پرتو قدوم بحر منزل ایشان انگنده سامتی چند قریب دولت آنجا تشریف حضور داشتند و آن کامکار بخت ییदार مراسم پیشکش و نثار تقدیم نموده شکر مقدم همایون بجای آوردند .

گفتار در فتح قلعه چانگام از متعلقات ولایت رخنگ

چون والا قدر نیک اختری را دست تایید آسمانی انصر گیتی پناهی و جهان خسروی بر تارک عزت لهد و فضل

و موهبت ربانی از عطا خانه تقدیر بخت جهان ستان و طالع عالمگیر دهد اصحابه بمیاسن دولت ارجمندش پیوسته کزهای دشوار کشاید و بذیری اقبال بلندش همواره نتوحات شگرف رخ نماید مصدق این کلام کشایش قلعه چانگام است از کفر آباد ولایت رخنگ که هرگز پرتو ماهیچه اعلام اسلام بر ساحات آن کفر بوم نمانده و هیچک از فرمانروایان هندوستان را خیال تسخیرش در پیشگاه ضمیر راه نیافته بود و درین سال فرخنده بمساعی جمیل زنده نویغان عظام امیرالامراء مهند از بنگاله صورت وقوع یافته چهره افروز دین و دولت شد - تبیین این مقال آنکه دسیرتان ولایت رخنگ که از کمال جهالت و ضلالت بصد مرحله از شهرستان مردمی دور اند و برامواه والسف بقوم مگه مشهور بغابر قرب جوار رخنگ بنگاله و اتصال مرحد آن دو ولایت بهم هنگام انتهاز فرصت از بدگوهری و فتنه پروزی جمارت ورزیده بانواره و توپخانه و کثرت و جمعیت تمام بمرحد ولایت بنگاله می آمدند و سکته و رعایای بعضی مواضع که بر سر راه آن گمراغان بود آسیب دیدان آن گروه بدنهاد میرویدند و اگرچه از قدیم الایام آبهائی که راه در آمد نواری آن شور بخاناست بر هر دو کنار آن قلاع و ثنهانها محکم ساخته شده بتبعین مردم کاری احتواری دارد و همواره جمعی با نواری پادشاهی نیز بر روی دریا سیر نموده از دستبرد آنها با خبر میباشند لیکن از آنجا که آن قوم بد مآب را در مراتب حرب و پیکار روی آب از کثرت مزاولت و ممارست ملکه و مهارتی عظیم است و سفائن جنگی آنها بحسب مامان توپخانه و تانک و استحکام مزین تمام بر

نواره بنگاله دارد بالکایه راه جسارت آن دیو خصلتان مورد مرده
 نبود و چون اکثر اوقات در کمین فرصت می بودند هرگاه تابو می
 یافتند دست تعرض و تطاول بسکنه و رعایای سواحل دراز کرده
 اموال و اشیای آنها را عرضه انتهاب می ساختند و از هندو و مسلمان
 و سرن و زن چندانکه میسر بود بقد اسر می آوردند و بعضی
 اوقات بغلبه و استیلا تمام آمده نهایت خلل و خرابی بولایت
 پادشاهی می رسانیدند چنانکه در سوابق ازمنه نزدیک جهان گیر
 نگر رسیده باسرو نهیب آن حدود پرداخته بودند و زمزمه انبوه و خلقي
 کثیر از مغیر و کبیر اسیر ساخته از آنجا که همواره همت فلک نهیب
 این طرازنداد اوردنگ خلعت را امن و آرامش بلاد و عباد و تلح
 مواد شرو تمام پیش نهاد امت چندی قبل ازین که حقیقت
 جسارت و خیرگی آن شقاوت نشان و آمدن نواره آنها بسرحده
 ولایت پادشاهی از نوشته سوانح نگاران بنگاله معروض پیشگاه اقبال
 گردید از موقف عظمت و جلال یرایغ همایون بزیاده امرای عظام امیر
 الامرا سپهبدار آن صوبه عز صدور یافت که در حفظ ثغور آن ولایت
 و استحکام قلاع و تهاها که بر ممر آن قوم بد گهر واقع است بیشتر
 از پیشتر کوشیده در دفع شر و منع ضرر آنها که اینبفی سامعی باشد
 و قلاع تازه و تهاهای جدید در هر جا مناسب داند اهداث نموده
 چنان کند که من بعد راه آمدن آن اشرار نابکار بحدود ولایت پادشاهی
 مسدود شود و آسیب و گزند از آن جمع شقاوت پیوند بسکنه
 و رعایای مستمند نرسد و بالکلیه قطع مواد افساد آن گروه بد نهاد از
 آن بوم و بر صورت بلده همت برکشیش ولایت رخنگ بسده نخصمت

تسخیر چانگام که کلید فتح آن کفرستان و تصرف دران موجب
 سد طریق جرأت و دست اندازی آن گروه بولایت بنگاله است وجه
 قصد ساخته در سامان اسباب این عزیمت خیر اثر کوشش نماید
 بنابر آن امیر الامرا کمر همت بتمشیت این مهم بر میان نمودیت
 بسده بصر انجام مقدمات این مطلب پرداخت و چون تهاغه
 نواکالی که آن طرف تهاغه سنگرام کده و بهلوله و جگنده نزدیک بدریای
 شور واقع است منتهای تهاهای پادشاهی و از آنجا چانگام قریب
 المسامت است و هرگاه نواره مقهور آن بعزیمت شقاوت پروری
 سفری می شود از نزدیک آن گذشته بملک پادشاهی منتشر می
 گردد و از آنجا کیفیت و کمیت نواره آن تیوه بخندان بد مآب در هنگام
 ذهاب و ایاب معلوم می شود و ازین جهت در عهد صوبه داری
 ابرهیم خان فتح جنگ همواره جمعی از جنود قاهره بمحافظت آن
 قیام یافتند لهذا امیر الامرا بافتضای رای اخلاص پیرا استحکام تهاغه
 مذکور از ضروریات این مطلب شمرده اوائل مقرر این سال نصرت مآل
 معید نام افغانی از نوکران خود با پانصد پیاده تیر انداز و تفنگچی
 بحراست آن تعیین نمود و برخی از نواره پادشاهی با جمعی
 دیگر بامداد و اعانت او مقرر ساخت و باستحکام تهاغه سنگرام کده
 که الحال موسوم بعالمگیر نگر و محل جدا شدن آبائی است که ممر
 سخاویل مگره است پرداخته محمد شریف نوجدار بقدر هوکلی را با
 پانصد برق انداز و تیر انداز و یک هزار پیاده بندوچی بتهانه داری
 آنجا معین ساخت و بیست توپ از خرد و کلان با لوازم آن بدانجا
 فرستاد و محمد بیگ اباکش و ابو الحسن نام یکی از جماعه داران

خود را با نوار که در حرمی پور بود تعیین نمود که بر معبد فوجت
بر روی آب سیر نمایند و از حرمی پور تا عالمگیر نگر که بیست و یک
کبره مسافت است چون آل که هنگام بر شکل بآن تردد تون نمودند
مقرر ساخت که آل بندند تا در موسم طغیان آبها که زمینها را آب
می گیرد طریق وصول کومک و آذوقه به تهاغه مذکور معدود میباشد
و از آنجا که دلاور زمیندار سوندیپ که بظاهر اظهار اطاعت و بندگی
می نمود ناچار مستحب کار خویش را طاعت و معافیه مکه به سعادت
دست یابو الحسن بخت و آیه نمره بخت بی سعادت را که نقش
نفاق و دورویی از روی تارش فرستید تکیف رماقت در سیر روی
آب نماید و اگر از آمدن ابا و استغاثه کند تنبیه و تادیب او را جوابی
وقت و فرصت باشد چون ابوالحسن درون باب بار پیام نمود جواب داد
که عذریب آمده در نوکهای مدافعی می شود ابو الحسن بتجا رفته
یکروز روز انتظار کشید و چون اثری از وعده او ظاهر نشد خود بانوار
و جمعی که همراه داشت بقصد بریدن او عازم سوندیپ شد و چون
بدان سر زمین رسید آن نمره بخت اعلان آوار غلب اندیشی در
اصیان مدعی نموده با اتباع خویش بجنگ پیش آمد و ابو
الحسن با همراهان قدم همت فشرده باژی جزای و جلالت
به پیکار نشود و دلاور بدگر پس از کوشش و آویزش بسیار قرار نموده
بقلمه که دران جزیره داشت محصور گشت و سپاه منصور
از بی او شامه و پهای قلمه رسیده بکوشش آن پرداختند و قهرا
و نجرا انرا محصور ساختند و آن مقهور بعد حمله و سعی خود را
ازان مهله بر آورده به پناه جنگل در خزید و مردم متفرق خود

و آنجا فراهم آورده با هفت هشت هزار کس دگر باره روی جزای
بمبارت مجازان فیروزمند آورد ابو الحسن با وجود قلت مدد
همراهان درم استقامت استوار داشته جنگی مردانه کرد و دلاور
در زخم تیر برداشته بجنگل فرار نمود و بسیاری از مردمش بتبع
خطوت دلاوران شهامت کیش پیروی شدند و از بهادران نصرت
همار نیز چندی جان نثار و برخی زخمدار گردیدند و درین اثنا
خبر رسید که برخی از نوار مقهوران رخنه نمودار شده چون با
ابو الحسن آن قدر کس نبود که گروهی بحراست جزیره گذارد و با
جوتی دیگر همت بر مقابله و مدافعه رخنگیان گمارد با مجموع
همراهان و نوار بدفع مختدران روان شد چون مقاهیر رخنه ملاح
در جنگ دیده نوار خود بیک مو کشیدند ابو الحسن نیز بظاهر
مصلحت متعری پیکار آنها دکشته بتهانه نوکهای آمد امیرالامرا
بعد از آگاهی برین مقدمه ابن حسین داروغه نوار و جمالخان
دلزاق و حوانداز خان و قراولخان و محمد بیگ اباکش و گروهی
دیگر از منصبداران و یکهزار و پانصد کس از اهل توپخانه و چهار
صد حوار از تابیان خود با نوار تله سوای آنچه بسیر روی آب
مقرر بود تعیین نمود که ابو الحسن را با رفقای او بخود منضم
ساخته بتسخیر جزیره سوندیپ پردازند و عرصه آن حرزمین
بالکلیه از خار وجود دلاور تیره اختر پردازند چون ابن حسین با
همراهان بنواکهای که محاذی سوندیپ است رسید باقتضای
صلح اندیشی خود با محمد بیگ اباکش و نوار منصور بجهت
طرح راه مقهوران رخنه آنجا توقف گزید و ابو الحسن با تابیان

امیر الامرا و زمینداران ادا-ط جمادی آخره این حال همانیون
بر مر جزیره مذکوره رفته هنگامه آزایی کا، زار شد و بنیروی بازوی
جهد و کوشش قلعه چلید که زمیندار شقاوت شمار در کنار دریا
ساخته بود بدست آورده مورچالها بست و جمعی کثیر از اتباع
دلوار بدلت تیغ دلواران شهابت پرور مسلک دبستی پیمودند و
شریف پسرش زخمی شده دستگیر گشت و دلوار بد-پیر چون تاجی
مدامعت از بضاعت همت خویش نزون دید بچنگل گریخته در
مکانی که پناه جای خود اندوخته بود قرار گرفت و ابوالحسن
تعیات او نموده بحیاری از اتباع و مردمش را که روزی صفت
در چنگل خزیده بودند علف تیغ اندقام ملخمت و آن تیره تخت
را با اهل و عیال دستگیر کرده ساخت آن جزیره از خار تصرفش
پرداخت و او را با نود و دو تن از مرد و زن که باو متعلق بودند
همراه بنور زمیندار نزد امیر الامرا فرستاد آن زبده نویدان بعد از
آگهی برین معنی عبد الکریم برادر رشید خان را بحراست آنجا
مقرر ساخته در صد سوار و یکمزار پادشاه بنویچی با او تعیین نمود
و چون عزیمت تسخیر چانگام داشت باین حسین داروغه توپخانه
نوشبت که با همراهان دران حدود توقف گزیده وقتی که دیگر جزیره
نیروزی اعتصام به تسخیر چانگام معین شوند از نذر با رفقا و نوازه
بدان گروه ملحق گردند و چون استماله نرنگیانی که در چانگام
سکونت گزیده با زمیندار رخنگ مواقت داشتند از مقدمات
ضروریه مطلب بود بصوابدید رای سدید خطوط مجنی بر لطائف
مواعید بآن گروه نوشته بفرنگیانی که در بندرهای ولایت بنگاله

تعمین داشتند حواله نمود که با نوشتهای خود نزد آنها فرستند
اتفاقا چندی ازان نوشتها بدست کرام کبری نام یکی از مقاهیر
همگه که زمیندار رخنگ او را بعادت نکوهیده خویش با برخی از
نوازه یوسم قزاقی بطرف هوندیپ فرستاده بود در آمد و او نوشتها
را نزد زمیندار مذکور ارمال داشت و بدین جهت آن مقهور بر
طائفه نرنگیان بی اعتماد گشته بکرام کبری نوشت که آن فریق را
با متعلقان از چانگام بوخنگ فرستد نرنگیان ازین معنی آگهی
یافته با رخنگیان در مقام مخالفت و محاربت در آمده و برخی
از صفائن آن بخش برگشتگان را آتش زده با کل اتباع رگشتیهای
خود بزم بندگی و دولت خواهی این آستان اقبال آشیان روی
عزیمت بولایت بنگاله آوردند و بدست و یکم جمادی الآخره پنجاه
حلیه نرنگی که مشحون بود بتوپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و
تمام طائفه نرنگیان چانگام داخل تهاه نوانهایی شد فرهاد خان
تهانه دار پهلوه چندی از سرداران آنها نزد امیر الامرا فرستاده
ما بقی و آن نزد خود نگاه داشت و آن عده نویدان آن گروه را بنویید
مرام پادشاهی تسلیم و استماله نموده هم از سرکار والی پادشاهی و
هم از جانب خود بآنها رعایتها کرد بالجمله چون این مقدمات
رویی نموده اسباب و معدات فتح چانگام بجمع کار کفان آسمانی
سلسله وار و بهت بهم داد و قابوی سرکردن آن مهم بدست آمد
امیر الامرا آن عزیمت مصمم نموده بزرگ امید خان خلعت خوش
را با در هزار سوار از تابندگان خود و سید اختصام خان باره و
سبل سنگه سیصودی و میانه خان و گرن کجی و چندی دیگر از

منصبداران و جمعی که پیشتر با عسکر خان بمهم کوچ بهار معین بودند بآن مهم تعیین نموده بیست و هفتم ماه مذکور رخصت کرد و چون مقرر گشته بود که خان مشار الیه با همراهان از راه خشک عازم مقصد شود بفرهاد خان تهبانه دار بملوه نوشت که با این حمین داروغه نوازه و ملور زمیندار و دیگر بندگان و لشکری که آنجا بودند سفینه عزیمت را از آن حدود لنگر برگرفته براه دریا روان شوند و میر مرتضی داروغه توبخانه را نیز رخصت نمود که برجذاج سرعت بفرهاد خان رسیده او را با دیگر همراهانش در پیش رفتن مزاولی نماید و کپتان مور سرگروه فرنگیان چانگام را با دیگر مزداران آنها خوشدل و محتمال ساخته مقرر گردد که با تمام اتباع و لوازه خویش درین عزیمت نیروی اثر رفیق جنود متعین بوده بمرام خدمت و دولت خواهی پردازد و کمال پسر زمیندار سابق رخنگ را که از دست تسلط و استیلائی زمیندار حال در عهد فرمان روائی اعلی حضرت علیین ملکی فردوس آشیانی طاب ثراه باین دولت فلک رفعت پناه آورده بجهانگیر نگر آمده بود بوعده تقویض سرگروهی قوم او اسبدار از غذایت پادشاهان ساخته مقرر نمود که با فریقی از قوم مکه که در جهانگیر نگر بودند همراه میر مرتضی برود و مرام خدمت و جانشانی درین مهم بتقدیم رساند و پروانه مبنی بر ترغیب مراتب عبودیت و دولت خواهی و اتمامه بمرام رائی پادشاهی بحاکم چانگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مکه نزد او مرستاده چون نوشته امیر الامرا بفرهاد خان رسید و میر مرتضی با رفقا بدر پیوست بمواپدید و کنکاش دولت خواهان چنین قرار

یاحت که خان مذکور و میر مرتضی با دیگر بندگان پادشاهی و تاجران امیر الامرا برهم منقذی از راه خشک مراحل مقصد پیارند و این حسین داروغه توبخانه و محمد بیگ ابانکس و ملور زمیندار با دیگر زمینداران از راه دریا روانه شوند و بنابرین قرار داد فرهاد خان جمعی را با بیلداران و تیرداران و برخی از بندگانهای تیر انداز و بندرچی بجهت ساختن راه و بریدن جنگل تعیین نمود و شانزدهم رجب یا میر مرتضی و دیگر همراهان از نواکهای کوچ کرده بتهبانه جکیده نزول کرد و این حمین و همراهانش که با نوازه بودند زودق عزیمت را لنگر برگرفته نهلگ آما بحر فرما گشتند و هژدهم ماه مذکور فرهاد خان با همراهان از آب پهنی عبور کرد و از روی تدبیر و کاردانی طبع مراحل نموده بیست و چهارم نزدیک تالابی که از آنجا تا چانگام یکروزه مسافت نشان میدادند بانظار رسیدن بزرگ امید خان نزول کرد و خان مذکور بیست و یکم رجب از آب پهنی گذشته بآئین هزم و احتیاط و هوشیاری که مناط پناهگری و سردار بیست قطع مسافت دشوار و طبع مسالک ناهموار کرد و بکوشش و تدبیر تمام از آبها و دریاهای خونخوار و جنگل های متراکم اشجار عبور نموده بیست و پنجم بهشت گروهی موصی که فرهاد خان و میر مرتضی نزول داشتند و از آنجا تا قلعه چانگام ده گز مسافت بود و جنگلی در کمال انبوهی و راهی بغایت معصب داشت رسیده منزل گزید فرهاد خان هر روز قدری راه را جنگل بریده و هموار ساخته پیش میرفت و نوارا پادشاهی در موضع دوسریه از منعلقات چانگام که تا موضع افاست بزرگ امید خان

فریب بدست گروه بود توتف نموده منتظر قریب وصول جنود
غیررزی بود غلیم عاقبت و خیم که در کمین گاه انتظار فرصت
باندیشه آنکه تا عساکر بودند مآثر از نوارده منصور دور است شاید
دستبرد می توانند نمود نوارده خود نوزوک نموده بیست و هفتم ماه
مذکور بجمعیت و اہمیت تمام بر حر نوارده پادشاهی آمده بجنگ
پیوستند این حسین و منور زمیندار و دیگر مبارزان نصرت شمار
باعضاد نباید آسانی که همواره قریب حال این دولت جاودانیست
دست سعی و کوشش کفوده بمدامه و مقابله اعدای در آمدند
نواہر جدال و قتال بر روی آب التهاب یافته هنگام کوشش و
آویزش از طرفین گرمی پذیرفت مطح دریا از آویزش خون ننگان
بحر و غا سہری شفق گون و بچار موج صدمات تیر و تفنگ و
توپ و ضرب زن کشتی عمر مخالفان غریق دریای خون گردید
بدارش ابر مدار کمان صدف سفید دشمنان از گوہر آبدار پیکان لرز
و رعد غرش پندوق جانسقا نمودار آثار روز سخا خیز شد از آنجا کہ
ستیز باطل با حق و آویز ظلمت با نور بجای نمیرسد اعدای
ضلالت نرجام تاب ثبات و پایداری با مبارزان احقم فداورده روی
بودی نرا آوردند و این حسین داروغه نوارده با کشتیهای جنگ تیز
بتعاقب در آمده ده غراب و سه حایک از آن تیرہ بخنان بدست آورد
و مقارن این حالت نوارده بزرگ مقاہیر نمودار شد و دگر بارہ بحر
طوحان خیز مساریه و ستیز بنظم آمده بعد از حرب و ضرب بسیار
چون روز باختر رسید مخالفان ظلمت مرست روی از عرصه مقابلہ
بر تانہ رگرای ادبار شدند و این حسین تعاقب آن مدبران نموده

چون نوارده آنها بدریای کرن پہولی در آمد و صفائی بزرگ پادشاهی
همراہ نرسیده بود صلاح در پیش رفتن ندیده نوارده را در مکانی
مفاسب باز داشت و شب را باگین پاسداری گذرانید چون بزرگ
امیدخان ازین معنی آگهی یافت بفرهادخان و میر مرتضی بقا کند تمام
نوشت کہ بجنگل بری و ساحل راہ مقید نا شده برجناح استعجال
روان کردند و بہر عنوان کہ باشد خویش را نزدیک بنوارده رسانند و
خود نیز ترک جنگل بری کرده بہرعت میر رگرا شد فرهادخان
و میر مرتضی با ہمراہان روز دیگر بکنار دریا رسیدند و مقاہیر
تیرہ ایام را از مشاہدہ لشکر اسلم رایست ہمت نگونساہ شد درین
روز این حسین با نوارده منصور بدریای کرن پہولی کہ نوارده مخالف
دوران لطمہ خور امواج ناگہی بود در آمده با اعدای نابکر هنگامہ
آزای کارزار شد و دیگر بارہ نواہر جدال بشدت تمام اشتعال یافته
حربی صعب و نبردی شدید روی داد و تا دوہام روز از طرفین
نہایت مرتبہ کوشش و آویزش بظہور رسید و آخر الامر دوران موج
خیز حرب و قتال بان مراد عنایت ایزدی سفینہ آمال مبارزان
غیررزی مآل بساحل نصرت و غیررزی رسانید و مخالفان باطل
ستیز شکست فاحش یافته روی بواہی گریز آوردند و جمعی
کثیر از مقاہیر را کشتی حیات بگرداب نیستی فرو شد و گروہی انبوه
بقید اساری گرفتار آمدند و بسیاری از غلبہ دہشت و فرط ارتعاب
خود را بآب در انگندہ ازان راہ باتش دوزخ پیوستند و آن روز
پس از فتح نوارده منصور در دریای کرن پہولی ہائین قلعہ چانگام
توتف گزید و چندی از نوکیان چانگام کہ آنجا مانده بودند و جمعی

دیگر از اهل فرنگ که درین وقت از رخدک بکومت آنها رسیده بودند
 باین همین ملاقی شدند و کپتان روز که قبل ازین با همراهان خویش
 چنانچه گزارش یافته است از چانگام نزد امیرالامرا آمده درین
 مهم همراه لشکر نصرت پناه بود مصدر خدمت و دولت خواهی
 گشته ترددات شایسته بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان با تنه
 جنود نصرت اهتمام ییادی قلعه چانگام رسید و انواع قاهره از بر
 بحر بر قلعه محیط گشتند محصوران بعد از تلاش بسیار و کوشش
 بیشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از اندازه قدرت و نیروی
 مکتب خویش نغز دیدند و طوط و استیلائی جنود مسعود و عب
 ادکن باطن ضلالت ممکن شان گشته بود ناچار ترک مخالفت و پیکار
 گشته دست توسل بداسان استیمن زدند و روز دوم محاصره
 که مملو رجب بود رخت قامت از قلعه بیرون کشیده اولیایی
 دولت ابدی در آن حصن متین و معقل حصین را که در
 منابت و حصانت و استحکام شهر ایام است و هرگز اندک غریبت
 هیچیک از سلاطین اسلام و خواندین دین پرور و الامه و اندک کفر و کفر
 نرسیده و اندام جنود خطرات و اوهام و سپردن - حسب تصریح
 آشنا نگردیده با کل ولایت چانگام و تمام توخانه و نوار آسمان
 منصرف گشتند و بمیامن تائیدات قلعه متین و استقامت توابعات
 ایزد نصرت بخش بهمال این سرمنجی که سرمد و تسلیم
 میبایست درین ولایت و پدیرایه تنظیم قواعد ملک و دولت بود ادعای
 سلطنت و امقیابی خلافت را نصب گشته عمره آن برو بوم کفر و
 ضلال از لوث تصرف از باب عزیزی و نکال بردارنده آمد و رایات

اقدار کفار را بکار گویبار گشته بجای آن اعلام اعلام افراخته شد
و هاکم چاننام که عمزاده زمیندار رخنگ بود با یک پسر و چندی
از خویشان و قریب - یصد و پنجاه تن و دیگر از ان بد کیشان بقید
سرگردنار گردید و یکصد و سی و دو کشتی جنگی و یک هزار
و بیست و شش توپ برنجی و آهنی و تفنگ و زنبورک بسیار و سرب
و باروت بیشمار و دیگر مصالح توپ خانه و سه زنجیر فیل بدست
آمد و بمیامی حسن ذبیت ارجمند و مجاهد همت آسمان پیروز
گیتی خدیو مؤبد میروزمند - ااحت کفر آماي آن سر زمین که هرگز
بروز خورشید دین مبین بر آن فغانده بود بانوار آثار اسلام روشانی
بدیورفت و مسامع سکینه و لطائفش که هیچ کاه جز نوای کفر و
ضلال نشنیده بود باستماع زمزمه فخر و تهلیل بر افروخت و خلقی
کذیر از رعایای ولایت بنگاله که بحسب تقدیر از دیوباز بقید اسر
کفار سیه روزگار گرفتار آمده از یار و دیار دور افتاده بودند از شر تسلط
اشرار با بکل رستند و بامان و مسکن خویش پیوستند با جمله بزرگ
امین خان اماری چاننام را بهمراهی جمعیتی نزد امیرالامرا فرستاد
و خود با جیوش قاهره آنجا بساط اذیت گسترده در مدین بندوبست
آن ولایت شد میانه خان را با جوقی بجهت اتمه رعایا و نشانیدن
تسلط و استبداد و بهای چاننام تعیین نمود و تاج میانه را با کومکدان
و تایداس و یکصد نفر از رنجی پنهان داری و محافظت طرق و
مسالک از چاننام تا کفار دریا پهنی معین ساخت و چون در بندر رامپور

که از چالنگ تا آنجا چهار روز راه و مابین چالنگ و رخنگ واقع است جمعی کلاهر از مخاذیل رخنگ بودند و بمحارست و نگاهداشت قلعه آن قیام داشتند میر مرتضی داروغه توخانه را با برخی از افواج قاهره بدینصوب تعیین نمود که باستقامت رعایای آن سمت پرداخته از کیفیت مسالک و معابر آن سرزمین آگاهی بخشد و اگر میسر آید بد آنجا رسیده بر تسخیر قلعه آن همت گمارد میر مذکور بعد از قطع مراحل مصب و گذشتن از جنگلهای انبوه و آبهای دشوار گذار پس از دوازده روز با همراهان بیک گروهی قلعه رامبو رسیده توقف نمود و از روی کار طلبی کشایش آن حصن متین پیش نهاد همت اخلاص آنین ساخت و روز دیگر هنگامی که جنود مسعود انوار صبح بعزرتسخیر نیلی حصار آسمان از کمین گاه ابق بیرون قاضی با مبارزان بسالت خو برامبو رسیده باعتضاد عون و امداد آلهی و انتظار اقبال فیروزی مآل حضرت شاهنشاهی بر قلعه یورش برد راوی نام برادر زمیندار رخنگ که نظم مهم آن سرزمین باو متعلق بود با همراهان خویش از سر تزلزل بدوامت پرداخته بقدر قدرت و توانائی مراسم کوشش دندیم رسانید و چون تاب مقاومت از اندازه استقامت خویش نزون دید با محصوران رخت انامت از حصار بر گرفته بجنگلی که متصل بکوه نزدیک قلعه بود گریخت میر مرتضی با رفقا تعاقب آن به عاقبتان نموده جمعی کثیر را طعمه شمشیر انتقام ساخت و گروهی ابدو دستگیر شدند و برخی از مقهوران ضلالت آنین که از صدمه تیغ کین بهادران ظفر قویون رسته در پناه جنگل خیزیده بکوه پناه

جمعه بودند چون دانستند که دستگیر سرینجه اقبال خواهند گردید امان طلبیده ملاقی شدند و اولیای دولت بی زان مغروران را بقید اساری در آوردند و گروهی از مسلمین رعایای بنگاله که آنجا رهین قید کفار نابکار بودند از عذاب محبت اغرار رهائی یافتند و از میامن دولت قاهره رخت انامت از ان کفر آباد ضلالت بنیان برگرفته بجانب اوطان خویش شتافتند چون خبر این فتح به بزرگ امید خان رسید و نیز ظهور پیوست که زمیندار ضلالت شعار رخنگ خوچی از راه خشکی برامبو تعیین نموده بفایر رعایت مراسم احتیاط میانه خان و جمال خان دنزاق و جمعی دیگر را بکومک میر مرتضی فرستاد میر مذکور بعد از تسخیر رامبو جوتی از بندوچیان بنگار رودی که بمسافت یک و نیم کوه از رامبو واقع است تعیین کرده بود که آنجا اقامت نموده از آمدن غنیم با خبر باشند روزی ناگاه جمعی کثیر از مخالفان با هفت رنجیر فیل از جنگل برآمده بر زمرا بندوچیان حمله آوردند و چندی را از هم گذرانیدند و چون میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافت سوار شده با جمعی از جیوش قاهره بدفع آن اشوار روان شد و بنگار رود مذکور رسیده با آنکه آتش عمیق بود و مقهوران شروع در استحکام مورچال بر کنار آن نموده بودند با همراهان دلیرانه بآب زده ازان سالم عبور نمود مردودان بآبگر بزدگ و پیکار پیش آمده کوششی بلیغ نمودند و آخر الامر تاب ثبات و پایداری نیاورده روی بوانی فرار آوردند و مبارزان منصور تعانف نموده جمعی کثیر را قذیل و اسیر ساختند و هشتاد توپ و بدوق بسیار و دیگر ادوات پیکار ازان حرب ادبار

بهست میاهدان ظفر شعار در آمد بالجمله چون مسافت از چانگام
تارامبو بقایت صعب است و کوه و جنگل بسیار و بدو آب که بنی
گشتی متعذر العبور است در راه است و در موسم ترشکال همه آن
راه را چنان آب میگیرند که بالکلیه طریق عبور مسدود میگردد و
درین سال از جهت قلت آذوقه و قرب وصول نصل برشکال تعیین
امواج بحر امواج رخنگ در حیز توقف افتاد و بر برگ آمدن خال
از روی دور بینی ده صلحت اندیشی نظر بر انحصار طرق و مسایک
و عدم وصول کومک در هنگام طفیان آنها نموده بمیر مرتضی نوشت
که با همراهان از آنجا برآمده سران و زمینداران و اسارا و رعایای رامبو
را بدکن کول که متعلق بیچانگام است ببارد میر مذکور مصوابدید
بزرگ امید خان از رامبو بیچانگام آمد و چون خبر این فتوحات از
عرضه داشت امیر الاسرا اواخر شعبان این سال همایون فال بهسماع
اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چانگام را باسلام آباد موصوف ساختند
و آن زبده نوینان را بعزابت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرع
و دو اسب از طوبیله خاصه یکی یا ساز طلا و یک زنجیر میل با تلایر
و بزرگ امید خان خلف او را باضاده پانصدی صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و مرهان خان را باضاده پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی سصد و پنجاه سوار و میر مرتضی داروغه
توبخانه را بخطاب میاهد حلی در این حسین داروغه نواره را
بخطاب مظفر خانی و هر یک را باضاده منصب و منور زمیندار را
از امل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نواختند .

آغاز سال نهم از سنین دولت والای مالگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و شش هجری

درین فرخنده اوقات که از فیض دین پروری و سعادت گستری
زیبندد اوردگ سلطنت و سروری جهان را اختر نیک اختر از
مهر مراد طالع و چهرتبان را ماه سعادت از انق امید لامع بود
شهر کرامت بهر صیام در رمیده روشنی بخش دیدد ایام شده و شب
دو شنبه مطابق هجدهم امقندار رؤیت آن ماه مهر انوار اتفاق
افتاده سعادت نشان عبادت شعار را مرمایه احرار برکات و اشخار
هفت گردید و سال نهم از سنین خلافت سعادت قرین خدایگان
دولت و دین شهقشاه یزدان پوست حق آئین بهزاران خرمی
و بهروزی آغاز جهان امروزی نموده اشاره معنی به پیشکاران پیشگاه
سلطنت صادر شد که تا رسیدن عید سعید بارگاه جاه و جلال را
آن بجهت و اقبال بندند درین ایام چهارز خان که در جاگیر
حدود بود بهصوبه داری کشمیر از تغیر سیف خان معین گشته
بقیامت خلعت و اضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار سربلندی یافت و گوپال سنکه و حکرام کجپوه از کومکینان
صوبه نابل هر یک بمرحمت علم رایت مباحات امراخت و احد و لد
ملا احمد فایقه که حقیقت آموخته او از بیجاپور و سهری شدن روزگار
حیاتش در بلده احمد نگر در مقام خود صمت گزارش پذیرفته
دولت زمین بوس آستان فلک نشان دریافته بقیامت خلعت
فاخره و اسب با ساز طلا و خنجر مرع و منصب هزار و پانصدی

هزار سوار و خطاب اکرام خانی مورد نوازش شد و عبید الله خان توجدار نرور که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود احرار دولت ملازمت اکسیر خامیت نمود و بعرض اشرف رحید که دلاور خان حارس قلعه رنجه پور باجل طبیعی بساط حیات در نورید و یک صد و بیست و یک زنجیر غیل که برخی زمیندار آشام درسم پیشکش مرستاده و بعضی در جنگل های بلکاه صید شده بود مجموع را امیر امرای صوبه دار آنجا بجناب معلی ارسال داشته بنظر خورشید اثر رسید و شب سه شنبه هفدهم فروردین هلال خجسته شوال از مطلع سعادت و کامرانی رخ نموده چهره آرای نشاط و شادمانی شد و روز دیگر که عید مرخنده نظر بود نوای شادمانه اقبال از بارگاه همت و جلال بلندی گرای گشته آواز طرب و سرور بجهانیان در داد و طنطنه عظمت و شکوه بگوش گردون و ساید بادشاهزاده های راه گوهر عالی تبار و نوبدان رنجه قدر و امرای نامدار و سایر بندهای آستان مهر مدار بسده سلیمه خلافت و جهان بینی حاضر آمده بتسلیمات تهنیت تارک سعادت پیوستند حضرت شاهنشاهی بحدت معبود بر قدسی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوه هشت آن زده بودند سوار شده با فر آبی و عظمت و شکوه جهان پناهی لوی توجه بمصلی برافراخته پس از اقامت نماز عید قرین سعادت سعادت نموده در ایوان عالی بنیان خاص و عام بر سر بر گردون نظیر مرصع نگار جلوس فرمودند و دران ده بارگاه بزم کام بخشی و کامرانی آراسته دست دریای نوال بچود و احسان و مکرمت و انضال گشودند و بعد از

در پلاس و دو گیزی که از آن مستغفل سپهر نشان برخاستند هرتو قدوم پانچمن خاص غسلیخانه گسترده با وجود تجسم حرکت و صرف قوت دماغ بهنگامه آرائی جشن و سرور بدیوان عدالت و داد گستری که اهم مهمات خلعت و سرور بخت و در هیچ روز وظیفه آن شغل جلیل از آن حضرت متخلف نمی شود پیرا ختنه و بمیاس عدل کامل و لطف شامل مظلومان و جور دیدگان را نیز کام دل روا ساختند بالجمعه تاسعه روز هفدهم عیش و طرب و انجمن خرمی و سرور مرتب بود و دران جشن فرخنده عاطفت پادشاهانه زهره میسای حشمت و کام گازی دره محیط شوکت و بختیاری ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب را بانرام یک لک اشرفی عز اختصاص بخشیده بر سالیانه ایشان که سابق دوازده لک روپیه بود پنج لک روپیه افزود و بمخدره نقاب عزت پند آرای مشکوی ابیبت پرهیز بانو بیگم و زینت بخش هودج عفت نور امزای شهبستان دولت گوهر آرای بیگم هر کدام یک لک روپیه عطا فرمود و رخسارنده اختر برج خلافت تابنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم بمنایت خلعت خاص و بازوبند و پهنچینی مرصع و انعام دو لک روپیه و باضافه دو هزار سوار بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار و تیره نهال ریاض عظمت گرامی نخل بوستان حشمت پادشاهزاده نامدار محمد اعظم بعطای خلعت خاص و جیفه مرصع و خلجیر با علاقه مرادید و باضافه دو هزار سوار بمنصب دوازده هزار و هفت هزار سوار مورد نوازش گردیدند و جعفر خان و مهاراجه جسرمت سنگه هر یک بمنایت خلعت خاص قاصت

مباحثات انراخت و بهرام بن نذر محمد خان با تمام ده هزار روبیه و طاهر خان به مرحمت اسب با ساز طلا و باضافه پانصد سوار بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و فیض الله خان و حسن علیخان هر یک به مرحمت اسب با ساز طلا و سربند خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و پانصد سوار و اصل و اضافه عهد النبی خان فوجدار سبزا بمنصب دو هزار و پانصد سوار و زانیه هفت صد سوار دو اسب سه اسب و حکیم الملک بمنصب دو هزار و یک صد سوار و معتمد خان قلعه دار گوالیار بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و عهد الیهیم خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و قلندر خان از کومکیان لشکر دکن بمنصب هزار و پانصد سوار و عرب شیخ ولد طاهر خان و بهیم سنگه پسر زبیدار سری دگر هر یک بمنصب هزار و شش صد سوار و دربار خان خواجه سرا بمنصب هزار و سیصد سوار و بخار خان بمنصب هزار و یک صد و سی سوار و مکرمت خان و تون گجرات که فوجدار بی اسلام نگر ضمیمه خدمتش شده بود بعد از ارسال خلعت و باضافه شش صد سوار بمنصب دو هزار و دو هزار سوار مشمول عاطفت گشتند و عهد الله خان فوجدار نرور به مرحمت خلعت و اسب مورد اتفاقات حمروانه گشته بخدومت مرجوعه مرخص شد و میر عماد الدین خویش خلیفه سلطان بخدومت دیوانی بموت رات سعادت از تغیر دیانت خان منصوب شده بطای خلعت و باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی در صد پنجاه سوار نوازش یافت و لطف الله خان بخدومت داروغگی روزینه داران

از تغیر میو مذکور خلعت سرفرازی پوشید و پرتیپ سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه بطای طره مرصع و اسب و ساز طلا سرمایه مباحثات اندوخت و چون درین هنگام رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که گنجور کنوز رموز ملک و ملت و مرآت شواهد اصرار دین و دولتست چنین اقتضای نمود که خزان عامره را که در پنجم سال جلوس مینت قرین بنابر بعضی مصلحت های سلطنت و جهانبانی از قلعه دولت بنیاد مستقر الخانله اکبر آباد بقلعه مبارکه دار الخانله شاه جهان آن نقل کرده بودند دگر باره بحسن سپهر مثال آن مرکز حشمت و اقبال که از سوابق ایام همواره محل خرائن و ذخائر این دولت سپهر اعتصام است نقل نمایند که بدستور قدیم آنجا باشد لهذا لامدار خان را باهتمام آوردن آن تعیین نموده بعنایت اسب با ساز طلا نواختند و دوازدهم ماه مذکور مرخص ساختند و یرلخ گیتی مطاع بنام دانشمند خان ناظم مهام دار الخانله و دیگر متصدیان آن دار الملک مجد و جلال طغرای نفاذ یافت که بزودی سرانجام اسباب و لوازم این امر نموده خزان عامره را بمستقر خلعت فرستند - و درین ایام بعرض اشرف رسید که حق درونخان قلعه دار رایسین باجل طبیعی در گذشت و چون حوی خانم جدو فیض الله خان که آنکه نواب خورشید احتیاج تقدس نقاب ملکه جهان بیگم صاحب بود جهان گذران را بدرد نمود عاطفت پادشاهانه خان مذکور را با محمد عابد برادرش و محمد جعفر ولد ارادت خان مغفور که دختر زاده آن مرهمه است بطای خلعت از لباس کدرت برآورد - پانزدهم

دی و بعد چون سیلوانی شده گیر که درین ازن که دست حول آن
ضلاب متال و در بدایین راجه حبسنگه اور نه بیسکه خا و جلال
معدله سمیت گزشت بدیرینه ظاهر دار اخلافه رسیده چون حکم
والا باطلک پادوسب که در دانی آن که روز جشن وزن میدارند چون
حبه سالی شده رسیده گرد و سبب استفاده دست آن وحشی دست
حساب و گمرخی فرض شد که دران روز فرخنده کدور راه سکه
خف راجه حبسنگه و محاص خا بدیره شده او را بدوای زمین
پوس اسدان معالی رسیده و درین تاریخ مدار خن که چنانچه
محقق ذکر بدیده است آوردن خبرین نامره از در اخلافه شاه جهان
آنک مهین شده بود هرگز معاد مبارکت کدور حاصل نمود و
ان خبرین پیغمبران و کاهنای زوان که بر یک هزار و چهار صد نفره
دار بود به ظاهر خلعت رسانید و مجموع آن در عرض چند روز رسیده
و همداه تمام داخل فتنه مبارکه شد •

جشن وزن فرخنده قمری

درین ایام صمدیت درین که از مردوای و منض معدلت زیارت
بخش آذربک خلعت و خا بهای در دار درین معدلت و بهرینی
وزمانه هم تقوش ساعد آمل و امینی بود موسم جشن وزن قمری
آن جورید پیهر صمدیت و سرورپی در رسیده بهادیان را مرد
عشرت و شد مانی رسانید و روز مدارک یکصد نفره هم ذبی معدله
مواخ سوور خردان بعد از انقضای یکپس و چهار کهری از روز
مذکور در محفل و بیض بادیان مدخله مبارک که آن که پیشکاران

پیشکاران اندیش آید بیسبب بساط عظمت و جلال آزاده تحت و بیروز
بخت سروریکار آنجا صفت رسیده بودند و من آمدن ترازو زمین
سفیدین گیاهی حدیو عدل پدور مکروست گستر امیریر زر و گوهر
گرداند وزن مسعود داندن معبود بفعل آمده از برکت آن تمنای
عالمی محصول پیوست و سال چهل و نهم قمری از عمر بد طراز
خدیجه زمال خدان گدیان سال سعادت و بیروزی پیروان انجام
یافته سال نهم پیروز صمدیت و بیروزی آغاز جهان امروزی
نمود حضرت هدهدهی بعد فراخ از سرور وزن مبارک سرور
گردون بطور سرور حبوس در موده حکام نعلنی حلقی پر خند
دران روز خدیجه سفید رسیده در حلقه سببک بان اول سخن
ایست پادشاهان و در در صمدیت معظم عصری خدمت خاص و طرف
سرور و شمشیر حاده و یک نقد سرور و رخشانده اندر سرچ
کاهنای رسیده گوهر در چ بهادری رسیده در حلقه سببک معظم
بعفایت خلعت خاص و سرور سرورید و شمشیر خاصه و تازه نهال
ریاض بادل بان شرده را کهر رسیده حصال محمد اکبر بر خدمت
خاکه سرور سرور رسیده و فوگل حدیقه دوات سلطان معز الدین
بر خدمت خلعت و یکزار در مدال سر احصای اوین و حصر
خان و سرور راجه حسوت سکه هر یک بهر خدمت خلعت و مکرم
خان عطای شمشیر مشمول عطای کشف و مدوا که بهر خدمت حکم
معالی کدور رسیده و محاص خا بدیره شده او را رسیده سپهر
مرتبه آورده بودند یا سندهای پیشتش در کمال یکس و زندگی
و خلعت رسر نگندگی اداب مبارکت و رسیده اند و دست جای

آورده باحرار دولت زمین بوس تارک مباحات انراخت و یک هزار و پانصد اشرفی بر سبیل نذر و شش هزار روپیه بر سر نثار گنوارانیده مورد مزاحم خسروانه گردید و گنجعلی خان به غایت خنجر مرمع و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار مرسلند گشته در سلک کومکبان دارالملک بکل انتظام یاست و سردار خان از کومکبان صوبه گجرات باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار از آن جمله هزار و پانصد سوار دو امده سه امده و از اصل و اضافه معتقد خان فوجدار چونپور بمنصب دو هزار و دو هزار سوار از آن جمله یک هزار و هشت صد سوار دو امده سه امده و تهر خان بمنصب دو هزار و هزار و مئصد سوار و سید ابراهیم از کومکبان صوبه بنگاله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد علی خان بمنصب هزار و پانصدی مئصد و پنج سوار و صالح خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنج سوار و مترجمین بتدبیل از کومکبان و راجه جیسنکه و راجه مهاسنگه بهدوریه از کومکبان صوبه بکل هریک بمنصب هزار و هزار سوار و حید خان حارس قلعه ازک دولت آباد بمنصب هزار و شش صد سوار و میر مهدی دیوان مستقر الخلافه اکبر آباد بمنصب هزار و یک صد سوار و عزیز الله ولد خلیل الله خان مرحوم که کد خدا میشد به غایت خلعت واسپ و خدا بخش ولد ناخبر خان که او نیز اراده کدخدائی داشت بانعام ده هزار روپیه و راجه حیات سی زمیندار راجور به غایت شمشیر با ساز میا کار امیر الله نبیره عبد الرحیم خانالان مغفور و بدیع الزمان پسر اقا مای مرحوم هریک بانعام پنج هزار روپیه و سید محمد صاحب سجاده جناب

قدوة الاولیاء الواصلین حضرت خواجه معین الدین چشتی بانعام دو هزار روپیه و شیخ جمال محدث و پنج کس دیگر هر کدام بمهرمت یک هزار روپیه مر بلندی یافتند و پنج هزار روپیه بزرگ نغمه حنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گردید - دهم ذی حجه که عید فرخنده اشکی بود دگر باره بارگاه خلعت و دولت سرای سلطنت طراز عشق و نشاط و پیرایه طرب و انبساط یافته نوی کوس دولت و شادمانه انبال مزده بهجت و خرمی بمسامع جهانیان رسانید و گیتی خدیو دین پرور حق پرست بشیمة قدسیه خویش رایت حشمت بصوب مصلی بر افراخته بتوزوگ و آئینی که معمول این دولت عالم آرامت توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا کرده قرین سعادت معاودت نمودند درین ایام سیفخان که از صوبه داری کمیر معزول شده بود از آنجا رسیده احرار دولت زمین بوس نمود و عطای خلعت مباحی گشت و میرخان فوجدار کوهستان جمون که بموجب پربلیغ همایون از آنجا آمده بود بتلذیم سده سئیه فائز شد و دیندار خان بفوجداری نوشهره از تغیر دلیر خان افغان تعیین یافته باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار سرافراز گردید و دلیر خان بفوجداری جمون از تغیر میرخان منصوب گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار از آن جمله هشت صد سوار دو امده سه امده نوازش یاننده غره مفر شهشاه روزگار پرتو توجه بساحت فتح شکار انگنده دو روز آنجا نشاط اندوز مید بودند و روز سیم مراجعت فرمودند و درین ایام بمناسبت موسم برشکال پادشاهزاد های

کامکار بخت بیدار و امرای رفیع مقدار خلعت بارانی مرحمت شد و امیر الامرا راجه جیستنگه و دیگر عمدتها و امرای اطراف نیز باین عنایت سرمایه مباحثات اندوختند و از وقائع دکن بمسامع حقائق مجامع رسید که حش خاں از گومکیان آن صوبه باجل طبعمی بساط حیات در نوردید * پانزدهم ماه مذکور سیفخان بصوبه دارق ملتان از تغیر تریب خان تعیین یافت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسب یا ساز طلا و نیل باجل زر بخت و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار مرلذد گشته مرخص شد و حصن علی خان بخدمت داروغگی ملازمان جلو و همت خان بداروغگی گرز برادران از تغیر ملتفت خان و یوسف خان بداروغگی کارخانه مرصع آلات از تغیر عبد الرحیم خان خلعت سرافرازی پوشیدند و چون فیض الله خان اراده گوشه نشینی کرده بود دارالخاں از تغیر او قراول بیگی شده خلعت یافت و درین اوقات عبد النبی خان که بفوجداری چکله متبرای قیام داشت فوجداری نواحی اکبر آباد علاوه خدمتش گشته بعنایت خلعت و باضافه پانصد سوار دو امده سه امده بمنصب دو هزاری دو هزار سوار از اجمله یکهزار و سیصد سوار دو امده سه امده نوازش یافت و باقیخان بحراست قلعه چاندور و فوجداری نواحی آن از تغیر میر محمد خان منصوب گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار میاهی گردید بیست و سیوم بعرض اشرف رسید که اصالت خان فوجدار مراد آباد که او را از دبر باز عارضه معبی طاری شده مریض و علیل بود و روزگار حیاتش

مهری شده بمال بقا رحلت نمود والله و درخاں فوجدار گورکپور بجای او تعیین یافته از منصبش که سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود پانصد سوار دو امده سه امده مقرر گشت و بعنایت ارمال خلعت و فرمان عالیشان مشعر باین معنی سرافراز شد و صادرات خان فوجدار شاه آباد بفوجداری گورکپور معین گشته بمرحمت خلعت مورد نوازش شد و منصبش که دو هزار و پانصدی هزار و سیصد سوار بود باضافه پانصدی هفت صد سوار افزایش پذیرفت *

قرار نمودن سیوای ضلالت شعار از درگاه سپهر مدار

هر تیره اختر بد گوهری که ناصیه بخت شقارت اثرش ازخانه تقدیر رقم پذیر نقوش خیزی و نکال و طینت ادبار پرورش مفسطور بر سلوک ملهچ گمراهی و ضلال باشد لا محاله باقتضای فرمان ازلی و خدایان مطری پیوسته از دوات گریزان بود و از اقبال روی گردان گردد شاهد صدق این معنی رخ تاملن سیوای بد نهاده است از آستان خلک بقیاد و فرار نمودن از مستقر الخلافه اکبر آباد تبیین این قضیه آنکه همچنانچه در مقام خود صمت گزینش یافته بعد از تعیین احوال قاهره باستیصال او چون آن مقهور لئیم بمنهج تویم و مسلک مستقیم اطاعت و فرمان برداری گرائیده کامیاب دولت عبودیت و خدمت گزارگی گشته بود عمده راجهای مظام راجه جیستنگه بنابر عهد و قوای که با او داشت درصدد اصلاح کار و انجام اعمال آن خسران مآل بود و درینوقت که آن ضلالت منش را بموجب

خواهش او بدرگاه والا فرستاد و التماس کرده بود که چون پیشگاه
حشمت و جاه رسد بشمول مراحم و مکرم پادشاهی بین الاثران
مر بلند و مباهی گردد لهذا درین هنگام که بسده فلک احترام
آمد حضرت شاهنشاهی که مظهر لطف و رحمت الهی اند نظر
بر سوابق تقصیراتش نگرفته با او در مقام فوازش و بنده پروری
در آمدند و میخواستند که آن باطل پزوه را رهین عذابت و احسان
و مورد تغفل و امتنان سازند چنانچه در روز جشن مبارک که
رحیدن و بدولت ملازمت اکسیر خاصیت دران روز مضموع قرار
یافته بود کنور راسنکه و مخلص خان را حکم شد که بجهت
مرازمزی او پذیرفته شده ان شقارت منش را بعزاستان بوس رسانند
و چون ببارگاه خلافت رسیده کامیاب تقبیل سده سئیه گردید بعد از
تقدیم آداب ملازمت باشا والا بر بساط قرب و منزلت بار یافت
و در مقامی مناسب که جای مقریان پیشگاه دولت بود یا امرای
لامدار و نویزان رفیع مقدار دوش بدوش ایستاد و مقرر شده بود
که دران روز فرخنده بمواطف گوناگون مر بلندی یابد و روزی
چند دولت اندوز ملازمت اشرف بوده و از میامن الطاف و مکرم
پادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش فائز گشته بزرودی کامیاب
عزت موهبات رخصت انصراف یابد لیکن از اینجا که آن تیره بخت
خندان شعار همواره با وحشیان دشت ضلالت و در و دام صحرای
جهالت روزگار بسر برده خالی از نشاء خطی نبود و هرگز شرف
ملازمت خواقین نامدار و سلاطین مظهر مقدار که بهین سرمایه تحسین
اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد آداب مجالس

پادشاهان نمی دانست و هوای بعضی توقعات بیجا و مقاصد دور
از کار در مردداشت و خیالات خام در خاطر بخته بود با وجود عواطف
و مراحمی که بمحض تفضل پادشاهانه نسبت بحال او سمت ظهور
یامت بعد از ایستادن دران مجلس بهشت آئین سودای جهل و
فاناسی سربسی مغزش را بشور آورد و بگوشه رفته با کنور راسنکه اظهار
رنجیده خاطری نمود و گلهای بیجا و خواهشهای نا روا آغاز نهاده
هرده از روی سفاکت و بختردی بر گرمی و جوهر خبط و شورش
دماغش در همان روز جهان امریز بزی روز اندک و چون پرتو این
معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی ثابت اورا قابل
بساط قرب و حضور ندانسته رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدین
جهت عذایات و مواعیدی که نسبت باو مقرر شده بود بظهور ریاض
و آن ببحرید ید کردار از نظر توجه و التفات شهشاه روزگار انداده
حکم شد که من بعد در پیشگاه حضور بار نیافته از دولت کوریش محروم
باشد و بکنور راسنکه که واسطه کار آن نابکار بود و در بیرون شهر
نزل داشت حکم شد که آن مقهور را نزدیک اوثاق خویش فرود آورده
و حال او را خیر باشد و حاجت حاجی بر سرش را که چنانچه سبق ذکر
یافته منصب پادشاهی را بجزایر سوار سر نهاد بود هر چند روز با
خود بملازمت اشرف آورد و چون مراتب مکر و شیطنت آن مدبر
نکوئیده اظهار بر خاطر مهربانوار سمت ظهور داشت و مظنه فرار
آن ضلالت شعار میشد بقولاد خان شهنه شهر اشاره معلی صادر
گشت که بر طراب منزل گاه او حممی از عمر هن خود و رخی
از اهل توخانه بجهت پادشاهی بفرستند و منشور لامخ الدور

محتوی بر صورت حال و کیفیت معامله آن مقهور براجعه جیسنکه که مشغول مهم اینجا بود و با آن بد کیش عهد و قول در میان داشت هر مدور یافته حکم شد که آنچه در مانده از اصلاح در اوت داند بذکرگاه آسمان جاه معروض دارد تا بروفق صوابدید و ملتزم آن عهد راجعه با آن مردود معامله رود و پس از دو سه روز که آن شقاوت اندوز مورد بی توجهی و تلخکام زهر پادشاهی گشته از دولت کورنش محروم بود شور سودای پندار و غروری که در سر داشت نور بشسته از مدهوشی نشاء سفاقت بهوش آمد و از بیم تهر و عتاب پادشاهانه هرگز در باخته در صدد چاره کار خود شد و توسل بامرای رفیع قدر و نویبان والا جاه جمعه اظهار عجز و ندامت پیش گرفت و چندالکه خضوع و التماس نمود پرتو التفات پادشاهی بر سلامت حال آن ضالالت منشی لثافته دولت بار و رخصت کورنش نیامد لیکن منتهای پسرش بموجب حکم معالی با کنور راسنکه بمعز کورنش میرسد و بعلايات و مراحم خسروانه مفتخر و مباحی میگشت در خلال این حال عرض داشت راجه جیسنکه در جواب منشور لامع النور رسید معروض داشته بود که چون این قدری با آن مخدول مراتب عهد و میثاق در میان آورده و هنوز بهمهات این حدرد مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه از جرم او در گذرد هم این بنده رهین منت بخشایش و احسان و مرفراز در زمره امثال و اقران میگردد و هم این مهتی بصلاح کار پادشاهی و تمشیت مهم این حدود اقرب می نماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از مسلک بندگی و فرمان پذیری انحراف نورزیده جرأت بر ملوک جاده بقی

و عصیان نخواهد نمود بفا برین عاطفت خسروانه آن عهد راجعه را بقبول این ملتزم سربلندی بخشیده پرتو عقوبت بخشایش بر حال آن باطل سگال گسترده و حکم اشرف بفولادخان صادر شد که جمعی که بر دور منزلگاه او بجهت خبرداری نشانیده بود برخیزند تا خاطر وحشت زده اش بجمعیت و اطمینان گراید و بمنتهای پسرش پیشتر از پیشتر آثار عزایت و مرحمت بظهور رسیده مرکوز باطن اقدس این بود که پس از چند روزی آن مقهور را نیز کامیاب دولت کورنش گردانند و مشمول الطاف و اعطای ساخته رخصت انصراف دهند از اینجا که باطن ضلالت موطن آن تیره بخت از تصور شوائع افعال و اطوار سابق و اوضاع باهتجار و اداهای فالایق که پنازگی از حرزه نا ایمن بود و غلبه خوف و دهشت غضب پادشاهی که نمودار تهر و خط آلهی است او را ببقرار داشت درینوقت که اهل توپخانه و تابینان فولاد خان از اطراف منزلگاه او برخاستند و کنور راسنکه نیز از پادشاهی حال او غفلت ورزید انتها از فرصت نموده مکیدت و احتیال را کار بست و تغیر وضع داده در شب یست و هفتم صفر با ستمهای پسر هوش رهگرایی وادی مرار و مرحله پیمایی دشت ادبار گردید چون این صفتی بعرض اشرف رسید کنور راسنکه مورد خشم و عتاب پادشاهانه شده از منصب معزول و از دولت کورنش مهنوع گردید و براجعه جیسنکه فرمان شد که نیتوی ضلالت خور را که با آن یغی القیش فتنه جو صفت قرابت داشت و چنانچه مذکور شده قبل ازین سر لشکر او بود و بنابر مصلحت دولت و صوابدید راجه جیسنکه بمنصب پفی

هزاره سر بلندی یافته در لشکر ظفر اثر همراه راجه بود بحسن تدبیر دستگیر ساخته بجانب خلانت و جهانبانی فرستد که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آمده از جیش نصرت شعار فرار نماید و بآن عصیان منشا تیره روزگار گراید درین ایام خان زمان ناظم مهام احمد نگر بصوبه دارئی خاندیس از تغیر داود خان منصوب شده بمعنایت خلعت و صدور فرمان عالیشان مشعر باین معنی سر بلندی یافت و چون فوجدارئی پلاون از تغیر منگلی خان بلشکر خان صوبه دار پتله مقوض گشته بود بمعنایت خلعت نوازش یافته بکهنزار مزار تابیدانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه چهار هزاره چهار هزار سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و مرحمت خان بفوجدارئی آره معین گشته بمرحمت خلعت و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزاره نهصد سوار مباحی شد و جلال افغان که برهبری تخت از لشکر عادل خان جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلایق پناه راجه جیسنگه پیوسته بود بموجب تجویز آن عمده راجها بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار مراقرائی یافت و چون بتایر امباب و مقدساتی که مذکور خواهد شد عزیمت توجه بدار الخلافه شاه جهان آباد مرکوز خاطرن فیض بنیاد حضرت شاهنشاهی گشته بود رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که قبل از انتهای الویه جهان کها مهد عفت و هود چ دولت پرده آرایان شجستان حشمت و اقبال بان دارالملک مسجد و جلال نهضت سعادت نماید بنایران درین ایام که موسم برشکال بانجام رسیده هوا باعبدال گرانیده بود نخست مخدرة مرادق

عزت محبوبه امتار ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بدگم را باثمرات طیبات نهال سلطنت بدان صوب مرخص ساختند و خلص خان را با جمعی از منصبداران و احدیان و برق الدازان همراه تعیین نمودند و اورا بمعنایت خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره شش صد سوار بواخته حکم فرمودند که چون گوهر انسر عظمت و بختیاری فروغ اختر شوکت و نامدارئی بادشاهزاده والا قدر ارجمند محمد معظم که فرستادن ایشان با ادواج نصرت لوا چنانچه مذکور خواهد شد بدار الملک کابل مقرر شده بودند بدار الخلافه رسند در سلک کومکیان رکاب ظفر مآب ایشان منتظم باشد و پس از چند روز مسند نشین حرمکده عزت و احترام زینت بخش مرادق ابهت و احتشام ملکه آفاق بدگم صاحبیه را که رفتن ایشان نیز بدار الخلافه شاه جهان آباد مقرر شده بود رخصت ان صوب نمودند وصفی خان را بملازمت هود چ اقبال آن زهره سیمای سعادت و کمال تعیین فرموده بمعنایت اسب با ساز طلا سر بلندی بخشیدند •

تعیین مهین شعبه درجه سلطنت و فرمان
روائی کزین باوه نهال خلافت و کشور کشائی
بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم
بافواج نصرت طراز بدار الملک کابل

تبیین مجملی از منشای این مقصد خیر انجام آنکه چون شاه عباس فرمان روی ایران در سال چهارم از سنهین این دولت

میدمیت قرین بوداق بیگ پسر قلندر سلطان جوله تهنیتی اقامی را با نامه خلعت پیرا و از مغانی شایسته بجهت اداء مراسم تهنیت جلوس همایون بر سرور سلطنت روز افزون برسم سفارت چنانچه در مقام خود سمت ذکر یافته بدرگاه ملك پیشگاه فرستاده اظهار مراتب صدق و صفا و ابراز مراسم بکجهتی و ولا نموده بود و بردست همت بادشاهانه باقتضای آئین نفوس پروری و صداقت گستری فرستادن جواب آن تهنیت نامه با شایسته از مغانی لازم و مستحکم می نمود لاجرم تهنیت خان که از بندهای عمده بارگاه آستان جاه است بمسافرت ایران معین گشته در سال ششم جلوس اشرف از پیشگاه خلافت رخصت آن صوب یافت و چون بایران رسیده در اصفهان بشاه ملاقی شد آن سلطنت پناه بخان مذکور خوب برخوردی بی منشاء و باعثی آثار نثار خاطر و غبار باطن ظاهر ماحمت و برخلاف آئین مخالفت و وداد و قانون بکجهتی و اتحادی که در تهنیت نامه ابراز آن نه نموده بود با او سلوک نمود و بعضی اوقات عزم حیدر کشی و رزم آزمائی و دامیه فرستادن لشکر بر سرحد ولایت پادشاهی و دیگر امور که مشعر بر بخشش بود اظهار میکرد بالجمله تهنیت خان پس از یکسال در درج آباء مرخص گشته روانه هندوستان شد و شاه بعد از وانه شدن خان مذکور اراده اشکر کسی که اظهار کرده بود پیش نهاد خاطر ساخته سپاهی گران با توپخانه مرزبان بخراسان تعیین نمود و از فرج آباد روانه اصفهان شد که بر انجام اسباب این عزیمت نموده خود نیز متعاقب بخراسان آید چون این مراتب قیل ازین مجله بمسامع حقایق مجامع رسیده بود و درین

وقت که تربیت خان داخل حدر و ممالك محروسه گشته عرائض او بدرگاه آستان جاه رسید حقیقت این احوال بتفصیل بر پیشگاه ضمیر خورشید نظیر گیتی خدیو عالمگیر پرتو امکنده شعله غیرت خسروانه زبان بر کشیده عزیمت ایران زمین پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند و باین اراده بهار گلشن جاه و جلال فروغ اختر حشمت و اقبال بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را با مهاراجه جسونت سنگه و جمعی دیگر از امراء نامدار و عساکر فیروزی شعار که برخی شرف اندوز رکاب ظفر مآب و بعضی در محال تیول و اقطاع خویش بودند و مجموع آن بیست هزار سوار بود و توپخانه برق سطوت رعد آثار و حاملی شایسته و هزاران در خور این دولت پایدار بدار الملك کابل تعیین نموده مقرر فرمودند که خود نیز متعاقب رایت خورشید تاب بصوب پنجاب برانرازند و امثله جلیله بطلب بهادر خان و دلیر خان و دژ خان و دیگر مران و مهبداران که از پایه سر بر گردون نشان دور بودند عز صدور یافته حکم شد که بر جناح سرعت و استعجال خود را بمایه چتر اقبال رسانند و روز سه شنبه چهارم ربیع الاول مطابق بیست و سوم شهر یور بعد از انقضای هفت گهری از روز مذکور که ساعت بانور سعادت و انظار میدمیت قرین بود آن عالی قدر والا تبار را با مهاراجه و دیگر امراء عظام و مبارزان ظفر اعتصام مرخص گردانیدند و هنگام رخصت آن نهال حدیقه ابهت را بمطاء خلعت

خاص و جیفه مرصع و یکمقد مروراند که دانهای زمرد گران بها نیز
 دوران منظوم بود و سر بندی از دو قطعه لعل آبدار و دو زمرد و دو
 دانه مروراید شاهوار و شمشیر با ساز مرصع و خنجر مرصع با علاقه
 مروراید و ترکش با ساز مرصع و برخی جواهر دیگر که قیمت
 مجموع در لک و شصت هزار روپیه بود و یکصد راس اسب از
 انجمله بیست و پنج راس عربی و عراقی یکی با زین طلا و ساز
 میناکار و دیگری با ساز طلا و یکزنجیر قیل از حلقه خامه با تلایر و
 ساز نقره و جل زر بفت و انعام پنج لک روپیه مشمول عواطف
 گوناگون ساختند و نو گل گلبن حشمت سلطان معزالدین مهین خلف
 ایشان را بمرحمت ماله زمرد و خنجر مرصع نواختند و از عموهای
 کومکیان آنچیش اقبال مهاراجه بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز
 میناکار و جمدهر مرصع با علاقه مروراید و دو اسب یکی از طوبه خامه
 و یکی با ساز طلا و قیل با ساز نقره و جل زر بفت و مبرز سلطان
 صفوی و نامدار خان هر یک بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ده هزار هوار و غیرتخان
 بعطای خلعت و اسب و از اصل و اضافه بمنصب ده هزاری دو
 هزار و پانصدی هوار و مر بلند خان بمکومت خلعت و شمشیر
 و اسب و الله داد خلن خوبشکی بعنایت خلعت و اسب و ماده
 قیل و از سابق و حال بمنصب هزار و پانصدی هزار هوار از انجمله
 هشتصد هوار دو امپه ده اسبه و از اصل و اضافه خواجه رحمت الله
 ده پیدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه هوار و التفاتخان
 بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه هوار و مفاخر خان

بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه هوار و مجموع بعنایت خلعت
 و برخی بمرحمت اسب و محمد ابراهیم ولد شیخ میر مرحوم با
 دو برادر خود هر کدام بعطای خلعت و اسب و شاه قلی میر تروک
 بعنایت خلعت و خطاب هزارهائی و گروهی دیگر بمرحمت
 خلعت و جمعی بعطای اسب مقنخر و میاهی گشتند و خواجه
 صادق بدخشی بخدمت بخشیدگری آن لشکر ظفر اثر خلعت
 سررازی پوشید و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد هوار
 مر بلند گراید و درین تاریخ بمرض همایون رحید که تربیت خان
 بظاهر مستقر الخلامه رحیده است چون در مراتب سفارت بعضی
 تقصیرات از و صادر گشته بود مورد عقاب بادشاه مالک رقاب گشته از دولت
 ملازمت اشرف ممنوع شد درین اقام از بوخته سوانج نگاران بندر
 سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشی که چنانچه بحق
 ذکر یافته بجهت رسانیدن رجوع نمود و خیرات بمکه معظمه زاده الله
 قدر و جلالت معین گشته یوه بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف
 در مقام ملائک مطاف باجل طبعی در گذشت .

نهضت الویه مهر پیرایه از مستقر الخلافه

اکبر آباد بدار الخلافه شاه جهان آباد

چون پناهر مقدماتی که سمت گزارش پذیرفت توجه رایات
 ابلان بآن دار الملک مسجد و جلال و از انجا بسمت پنجاب و قیل
 پیش نهاد سمت والا وجهت عزیمت جهان کشا گشته بود یازدهم
 ربیع الثانی مطابق هزدهم مهر که ساعتی مسعود بود اشاره

معلی به پیشگاه سلطنت صادر شد که مرادقات همایون از شهر بدرن زنند و بدستور معهود عملاً پیشخانه بعنایت خلعت مباحی گشتند و روز مبارک دو شنبه نوزدهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم مهر بعد از انقضای سه پاس از آن روز فیروز که ساعت نهضت رایات عالیات بود حضرت شاهنشاهی با شان آسمی و فرجهان پناهی سوار سفینه سعادت گشته براه دریا لوامی عزیمت بر امر اخذند و نزدیک موضع بهادر پور منزلگاه عز و جاه گشت و هوشدار خان بدستور سابق بصوبه دارچی اکبر آباد معین گشته بعنایت خلعت واسپ با ساز طلا مرینند شد و رعند انداز خان بخدمت آخته بیگی و میر توزکی از تغیر ملتفت خان مباحی گشته خلعت یافت و عهد الذبی خان بخدمت مرجوعه مرخص گردیده بعنایت خلعت مرینند شد و میر مهدی دیوان آن مستقر الخانه بخدمت سابق خلعت مر افزای پوشید و بهرام ولد نذر محمد خان که دران مرکز حشمت و جلال وظیفه خوار احسان و انضال شهشاه ابرکف دریا نوال بود بعطاء خلعت و انعام ده هزار روپیه کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و رشیدای خوشنویس که در سلک دعا گوین دولت قاهره انتظام یافته بود بعنایت خلعت و محمد جعفر آصفخان و فریدون حسین ولد تهور حن مرحوم که در زمرة گوشه نشینان آن مصر دولت بودند هر یک بانعام ده هزار روپیه مورد عاطفت شد بالجملة موکب مسعود از طریق ساحل دریای جون راه نوره مقصود گشته شهشاه جهان اکثر اوقات لژ آن طرف دریا شکار کفان میداد افغانان طی راه میفرمودند و گاه

از یمن و کوب اشرف کشتی را محیط گوهر اقبال ساخته آب روی دریا میفرزدند و بچهارده منزل قطع آن مسافت نموده غره جمادی الاولى ساعت فیض بیداد خضر آباد از هایه منجق جهان کشا انوار میمنت پذیرمت و چهار روز در عمارات نزهت آئین آن بمرپرده ششم ماه مذکور مطابق میزدهم ایان قریب بهه پاس روز که فرخنده سعادت میمنت قرین بود راکب سفینه سعادت گشته لواء توجه بشهر بر افراختند و اواخر روز قلعه مبارکه را از فیض فحول و فر نزل رشک بیت الشرف خورشید ساختند و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافه بموجب امر معلی همانجا شرف اندوز ملازمت والا گردید و درین تاریخ بهادر خان صوبه دار اله آباد که بر طبق یرلیغ گیتی مطاع از انجا آمده بود دولت زمین بوس دریافته یکهزار مهر و دو هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاص قامت مباحات افراخت و چون موسم جشن وزن مبارک شمسی در رسیده بود مقرر شد که آن جشن مسعود را در مرکز خلافت و جهانداری بفعل آورند و روزی چند تا فراهم آمدن مبارزان و برزمنند و مجاهدان ظفر پیوند که مناشیر مطاعه بطلب آنها از اطراف و انخاب مدر شده بود دران سریرگاه عز و جاه گذرانیده اواخر جمادی الآخرة موکب منصور بصوب دار الملطنه لاهور نهضت نماید •

جشن وزن مبارک شمسی

درین اوقات میمنت سمات که انوار نصرت و بیروزی و آثار

خجمنگي و بهروزی از همه موقرين حال هوا خواهان این دولت
آسمان جاه و گردون بحسن موافقت و متابعت احباء سلطنت همایون
از اعدای کینه خواه بود جشن وزن شمسی شهنشاه ظفرزایت
تومیق سپاه خدیو بزدان برصت حق آگاه جهانیان را کامیاب نشاط
و شادمانی و هم آغوش شاهد آمل و امانی گردانید و هشتم
جمادی الاولی مطابق پانزدهم آبان بعد از انقضاء پنج گهزی از
روز مذکور در انجمن خاص حشمت و جلال و نگارین سرای دولت
و اقبال اعفی غلخانه مبارک که باشاره والا برای وقوع این
جشن طرب پیرا زیب و آرایش یافته بود وزن مسعود بآئین معبود
صورت وقوع یافته از فیض سنجیدن شهنشاه آفاق گیتی خدیو معدلت
پرور قدمی اخلاق ترزوی میزان عدل را گران مصداق آمد و سال چهل
و هشتم از عمر کرامت طراز ترین تائیدات آلهی و سعادات بامتناهی
پنجاه اختتام پذیرفته حال چهل و نهم چهره آغاز بگونه حسن انجام
برامروخت حضرت شهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک ساعتی
دران بزم گاه عز و جاه مرید آرای ابهت و کامرانی گشته از انجا پیدارگاه
ولای خاص و عام پرتو عظمت و احتشام گسترده و ساعتی چند
آنجای بزم اقبال آراسته کلم بخش خلائق گردیدند و بغیردی تومیق
و خدا آگاهی ازان گزین محفل ابهت و گیتی پناهی بخلوتگاه
عزت و جلالت خرامش نموده بشیمه کریمه خویش زمانی برادرگ
عدالت نشستند درین بزم جهان امروز اختر پیر دولت و کامکاری
گوهر محیط شوکت و بخشناری بادشاهزاده والا قدر محمد اعظم مطای
خدمت خاص و یکه بوضه شمشیر مورد عاطفت گشتند و جعفر

خان و دانشمند خان نیز بعنايت خلعت قامت امتیاز افراختند و
عاطفت بادشاهانه طراز کسوت حشمت و ارجمندی زینت مسند
شوکت و سر بلندی پادشاه زاده کام کار محمد معظم و مهاراجه
جسوفت حنکه را بار سال خلعت خاص نوازش نمود و یک هزار سوار
از تابندگان بهادر خان و یک هزار سوار از تابندگان وزیر خان در اسبه
سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافت منصب نخستین پنج هزار
پنج هزار سوار از اسبه چهار هزار - سوار دو اسبه سه اسبه و منصب
دومین پنج هزار سوار و مکرم خان باضافت هزار سوار به منصب
پنج هزار سوار و دو اسبه و دو اسبه و مکرم خان باضافت پانصد سوار و هشت خان
باضافت پانصد سوار به منصب دو هزار و پانصد سوار و دو اسبه و دو اسبه
عادل خان باضافت پانصد سوار به منصب دو هزار و پانصد سوار و هفت صد
سوار و مرید خان که بقدر جداری دامن کوه کمانون معین گشته بود
باضافت پانصد سوار به منصب هزار و پانصد سوار و سردار
خان بمرحمت اسبه و دله دار خان تپانه دار غزنین بخطاب نصرت
خانی و عرب شیخ ولد طاهر خان بخطاب مستغابی و ملک
حسین ابدالی از کومکیان صوبه ملتان بخطاب ودا دار خانی و میر
اسفندیار معمروری بخطاب معمر خانی و از اصل و اضافه هر چه
کر به منصب هزار سوار و پانصد سوار و میر پرهانی به منصب هزار
پانصد سوار و سر بلندی یادند و عبد الرحمن بن نذر محمد خان
بانعام پنج هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان
و میر جعفر اسنرا بادی هر یک بانعام چهار هزار روپیه و حکیم
مهدی شیرازی بانعام دو هزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان

و سعیدای خوش نویس و چندی دیگر هر یک با انعام یک هزار روپیه
نوازش یافتند و چهار هزار روپیه بزمی نوا سنجان و سرود ستریان آن
بزم مسعود عطا شد بالجمله تا سه روز آن جشن نشاط اخروز کام
بخش جهانیان بود یازدهم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی اوائل روز
بمنزل شریف پرده آرای هودج عزت زینت بخش مشکوی ابهت
ملکه تقدس نقاب ثریا جذاب بیکم صاحب پرتو قدوم گسترده ساعتی
چند ایشان را کامیاب فیض حضور گردانیدند آن ملکه ملکی سیرت
قدسی اطوار مراسم پای انداز و نثار و شکر مقدم همایون خدیو
روزگار بجای آورد و دو پاس روز از آنجا بسعدات معاودت فرمودند
از سوانح مقتول شدن اعتماد خافست بتدیج جسارت یکی از مجاهدیل
ترکمانان چون امیر خان مویه دار کابل درین ایام چندی از مغولان
بی سرو پا را به طغنه جاسوسی گرفته بدرگاه جهان پناه فرستاده بود
حضرت شاهنشاهی خان مذکور را که بسمت کار آگاهی و معامله
نهمی موموم بود بتحقیق حال آنها مامور ساخته بودند اواز یکی
ازان چند کس را که ترکمانی سپاهی وضع بود بی علاقه بند در نجیر
در خلوت نزد خویش طلبیده بموجب امر لازم الامتنال ازونفتیش
احوال می نمود درین وقت عرق جهالت آن مجهول حرکت کرده
ناگهان از جای درآمد و خود را بخادمی که در بیرون اسلحه او داشت
رسانید و شمشیر از دامت او گرفته با تیغ آهسته بپالاکي برگشت
و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بنمان زخم قطع رشته حیاتش
نمود و چندی که نزدیک بودند آن تیره روز شقاوت اندوز را در میان
گرفته بتدیج انتقام از هم گذرانیدند از آنجا که خان مذکور بحلیه فضل

و کمال و قدمیت خدمت و محرمیت بارگاه جاه و جلال اتصاف
داشت و ار معتمدان راست گفتار در خدمت کردار بود خدیو عاطفت
پرویز مهربان را وقوع این مانحه خاطر حق شناس بتاثر گرائید و پرتو
التفات بحال بازماندهای او افکنده پسران و خویشانش را بعنایت
خلعت نواختند و همگی را باضاعه مناصب و دیگر مزاحم و مواهب
کامیاب ساختند شانزدهم نزهنگاه خضر آب از سایه چتر اقبال فرغ
معاودت گرفت و روز دیگر حضرت شاهنشاهی از آنجا بروضه قدسیه
جذاب قدوة الاولیای و الواصلین حضرت خواجه قطب الدین قدس
مره العزیز توجه فرمودند و فیض زیارت آن مزار فایض الانوار اندوخته
مردای آن دو هزار روپیه بمجاوران آن بقعه کریمه انعام نمودند و هژدهم
رایت معاودت بشهر افراخته فردای آن بهادر خان را رخصت فرمودند
که بشکر ظفر اثری که در رکاب پادشاهزاده کام کار بخت یار محمد
معظم بصوب دار الملک کابل تعیین یافته بود ملحق گردد و هنگام
رخصت او را بموحممت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره نواختند
و مدبر برهانی خلعت یافته در ملک همراهان خان مذکور درآمد
بیست و سوم بجهت سرافرازی زنده امرای عظام جعفر خان منزل
او را بانوار قدوم اشرف بر افروختند آنخان اخلاص آئین بشکر مقدم
فیض قرین مراسم پای انداز و نثار بجای آورده پیشکشی از نوادر
جواهر و مصرع آلات بنظر قدسی برکت در آورد و برخی ازان رتبه
قبول یافت خاقان جهان ساعتی چند آنجا تشریف حضور داشته
فیل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام خواجه اسحاق
که سال گذشته چنانچه سابق ذکر یافته بحجاب کاشف معین شده

بود و بنا بر اجتماع اخبار حلال و مقهور آن ولایت از راه مراجعت کرده
به پیشگاه حضور آمده چون بظهور پیوست که احوال آن دیار بانساق
و انتظام گرانیده احدی دگر باره بدان صوب مرخص گشت بیست و یکم
جمادی الآخره رایت دولت فرمانروائی عالم پرتو ورود بهر صفت شکارگاه
هالم انگیده در روز آنجا به شکار آهو نشاط اندوز بودند و از آنجا بعزم صید
بیله گاو که موسم آن رسیده بود ساعت خاص شکار را جولانگاه شدند
اقبال ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور که گیتی خدیو عالم گیر
دران شکارگاه داپذیر نشاط اندوز صید تجمیع بودید خبر درگذشتن
شاه عباس فرمانروای ایران از عرایض زمینداران حدود ملتان و
و قندهار به سامع جاه و جلال رسید تبیین مجمعی از کیفیت این
واقعہ آنکه چون شاه از مرج آباد عزیمت اصفهان نمود در راه عارضه
خناق بهم رسانیده مریض شد و چون مریض شدت داشت باندک
روزی آزارش را کار از تدبیر و مدارا در گذشته غرق ربح الدول این
سال ازین دار مرور رحلت نمود و پس از وقوع این سانحه
بصوالدید امرا و ارکان دولت ایران بودلق بیک جولان تفریحی اقامی
که چنانچه درین دناتر مآثر دولت سمیت گزارش پذیرفته برسم
مقارن بجناب خلعت و هانبارانی آمده بود از اردو جدا شده برجناح
مرعت و استعجال باصفهان آمد و مفی میروای پسر بزرگ اورا که
آنجا بود برآورده باتفاق اکابر واعیان بلنکه مذکوره بر مسند حکومت
و ایالت آن دیار متمکن گردانید و متعاقب امرا و لشکریان رسیده
بدو گرویدند بالجملة از آنجا که بزرگ نژادی و وال نهادی ذات قدسی
صفات شه شاه جهانست از اجتماع این خبر اصلا اثر بهجت و بهداشت

ازان حضرت بظهور نه پیوست بلکه اظهار ملالت و قبض خاطر کرده
فرمودند که مرغوب طبع مقدس آن بود که شاه در قید حیات بوده
فیما بین اتفاق صف آرائی می امتداد اکنون که چنین روی داد
کمال نفرت و ضرورت اقتضای آن نمی نماید که افواج جهانگشا بر هر
ایران زمین تعبیه باید بنابرین اندیشه قدسی اساس پرلغ کرامت
هنوان مقام فروزنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلافت بادشاه
زاده ارجمند محمد معظم عز صدور بافت که از دار السلطنت ظهور
پیش گرفته روزی چند در آنجا اقامت گزینند و چون فرمان طلب در
رسد با امواج منصور آهنگ که بیخ حضور نمایند و نیز مشور جمع
النور بجهاد و خان که درین روزی بخدمت آن شاه دار و الا تبار مرخص
گشته بود صادر شد که از راه برگشته بپایه سریر خلافت شتابد بالجملة
خاقان جهان درازده روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز مسرت اندوز
شکار بوده زیاده بر هفتاد بیله گاو و آغوی یصیار صید فرمودند و بیوم
رجب بشهر معاودت نمودند چهاردهم ماه مذکور رایت اقبال پرتو
ورود بخضر آباد انگند و خدیو حق پرتو از آنجا بروضه قدوسه اصفیای گرام
سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس سره توجه فرموده فیض زیارت
اندوختند و بمعاودت مهیو یک هزار روپیه بمجاوران آن مزار قدسی
انوار عطا فرمودند و بعد مراجعت از آنجا دگر باره باغرایان فیض
بنیاد عز قدیم بخشیدند و چند روز در شکار گاههای نواهی آن یصید
بیله گاو مسرت پذیرای طبع اندس گشته بیست و چهارم بشهر
معاودت نمودند درین ایام طراز کسوت حشمت و سروری فروغ اختر
سعادت و نیک اختری پادشاه زاده والا تبار بخت بیدار محمد معظم

[illegible]

که صوبه دارى آن پدر مفروض بود مرخص گشته هنگام رخصت بغایت خلعت و خنجر مروج با علاقه مروارید مشمول عاطفت شد و درین اوقات نیتوی خوبش سیوا که چنانچه گزارش یافته پس از فرار آن ضالعت کشر جهالت شمار از درگاه جهان مدار راجه جیستگه اورا در دکن دستگیر کرده بجناب معلى فرستاده بود پیاپی اورتگ خلافت رسید و اشارت و الاصاد شد که فدائی خان میر آتش جمعی از اهل توپخانه بحرا آتش گماشته از حال او با خبر باشد و پس از چند روز که در قند ضبط خان مذکور بود بدالالت درایت و هدایت سعادت داعیه قبول احلام از خاطرش سر برزده بوساطت خان موسی الیه در پیشگاه خلعت التماس نمود که اگر عاطفت پادشاهانه این بنده را بجان امان بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود چون ملتزم او بمرض همایون رحید شهنشاه دین پرور حق پژوه را آن داعیه مرضیه مستحسن افتاده پرتو عفو و انضال بر حال او گسترده و آن بخت مند نیک مر انجام که عمری بضالعت کفر و جهالت و بت پرستی روزگار بسر برده بود توفیق ادراک شرف احلام دریافته زوین باطلش از ظلمت شرک پیراشته شد و بپایان این کرامت علیا از درگاه در و عضد پادشاهی که موله از سطح آبی حیات یافته کسباب مقاصد دارین شد و هدایات و مراحمی که بعد ازین نسبت بار همت ظهور یافت عنقریب گزارش خواهد پذیرفت - اکنون کلک سوانح نکار - مرز شده تحریر وقایع حضور مهر انوار را اینجا گذاشته بشرح مساعی و ترددات ادواج ظفر لوا که بسر گردگی راجه جیستگه که در حال گذشته بعد از اتمام مهم سیوا بقایر اسباب

و موجبات که در مقام خود مذکور شده بتاخت ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب عادل خان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن مهم نصرت فرجام از آغاز تا انجام بر سبیل تفصیل رقم زده کُلک حقائق ارقام میسازد •

شرح تاخت ولایت بیجاپور و محارباتی که ساکر جهانکشار با دکنیان شقاوت گرا روی نمود

چون راجه جیسنگه با سایر افواج قاهره که با او معین بودند بعد از کفایت مهم سیوا چنانچه سابق ذکر یافته به تنبیه و تادیب عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور مامور شده بود بموجب حکم جهان مطاع بیست و دوم جمادی الاولی سال گذشته باین عزیمت فیروزی انجام با دلیر خان و داؤد خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و سیوا و دیگر جنود ظفر لوا از ای قلعه پورندهر کوچ کرده بسمت مقصد روانه شد و قول بحسن شهادت و استیصال آن عمده راجهای عظام زریق یافته ملا محبی نایب و پردل خان و جگت سنگه هاده و مانکوجی و ناروجی و سید علی بیجاپوری و بهوجراج کچهاوه و اودیبهان راتهور و سید منور خان باره و زبردست خان و راسنگه و برق انداز خان و پادل بختیار و جانی خان بخشی و محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبید الله پسر غالبخان و گروهی دیگر از بندهای پادشاهی و خلاصه سپاه راجه جیسنگه که همگی قریب دوازده هزار سوار بود در آن موج معین شدند و سیوا با مواج خود که هزار و پانصد سوار و هفت

هزار پیاده بود در سمت چپ قول تعیین یافت و سرگردگی هراول بهوهر دلیری و سخاوت دلیر خان منوط گشته سرمر از خان و الب خان و دتاجی و رستم راو و پردل خان و سید نجابت باره و پورنمل بندیل و نرسنگه کور و لود خان و چتر بهوج چوهان و آتش خان داروغه ترخانۀ لشکر ظفر اثر با قریب پانصد برق انداز و اکثر توپخانه پادشاهی و جمعی از مبارزان نصرت پیرا و هزار سوار رانا که همگی قریب هفت هزار و پانصد سوار بودند با او تعیین یافتند و داؤد خان بکار فرمائی برانکار کمر همت بر میان عبودیت بسته راجه حجازسنگه و شرزه خان دکنی و جوهر خان حبشی و راو اسر سنگه چندراوت و محمد صالح ترخان و مسعود خان و ترنکجی دهنسله و راجی پسر افضل بیجاپوری و انورمن بندیل و سید زین العابدین بخاری و سید مقبول عالم و جمعی دیگر از مبارزان بسالت شیم که شش هزار سوار بودند به همراهی او مقرر گشتند و سرداری جرانغار باستقلال شهادت راجه رایسنگه میسودیه مفوض گشته جادو نرای دکنی و باباجی و شرزه راو و ترنکجی و بنهوجی و دولت مند خان با گروهی دیگر از دکنیان و سوبهگون و متوسمین بندیل و هرجهس گور و ابراهیم پنی و معین یازی و جمعی دیگر از دلاوران خلعت شعار که زاده از شش هزار سوار بودند با او معین شدند و قطب الدین خان با هتل خان و داؤد خان و اودا حیرام و چتر وحی و برخی دیگر از دکنیان و سید علی اکثر باره و خدود و حبشی و شیخ عبد الحمید و عبد الله شیرازی و صبریز مهمند و گروهی دیگر از منصبداران بیچنداری قرار یافت و کبریت سنگه با جوقی از مبارزان شهادت

منش النمش شد و فتح جنگ خان با همن خان و عبد الرسول و جمعی دیگر در یسار جنود نیروزی آثار بطریق طرح معین گردیدند و قباد خان یا جان نثار خان و مرغه از مغولان بقراولی چهوره افروز جرأت و پردایی شد و دو فوج دیگر از مبارزان مغول یکی بسر گردگی شهبسوار خان و دیگری بیاشلیقی ترکناز خان مقرر گردید که بر زمین و یسار عسکر منصور دور دور برسم قراولی طریق نصرت - یارند و پس از طی دو مرحله ابو محمد نیرنگ بهلول خان که در سلک سرداران عادل خان انتظام داشت و از نیک احقری و معاندت یاوران بمزم بندگی درگاه خلایق پناه از جدائی گزیده بود با فوجی بلشکر منصور پیوسته براجعه ملاتی شد و راجه او را بعنایات و مراسم پادشاهی مستمال ساخته يك قبضه شمشیر مرصع و دو اسب و برخی اقمشه از جانب خود داد و چون حقیقت آمدن او از عرضه داشت راجه بمسامع حقائق محامع رسید عاطفت پادشاهانه او را بعنایت خلعت و منصب پنج هزاری چهار هزار سوار سربلندی بخشیده حکم شد که در ملک گوسکیان راجه باشد و آن زبده راجها او را با جمعی از مجاهدان بعالت آئین در جانب زمین موبد نصرت قرین بطریق طرح تعیین نمود و هفتم جمادی آخره از ده گروهی قلعه پلتن که از حصون سرحد ولایت بلجاپور است و بر مرز راه لشکر منصور بود نیتوی سر لشکر سیوارا با فوجی از مقرر نمود که بیای قلعه مذکور رفته در تسخیر آن بکوشد و تا رسیدن خبر از فرار توقف دارد پس از سه روز ظهور پیروست که چون نیتو با همراهان بیای قلعه رسید متحصنان از غلبه خوف و

رعب قلعه را خالی کرده فرار نمودند و اولیای دولت قاهره آنرا منصرف گشتند راجه باستماع این خبر نازوجی و بهلانجی را با جمعی بحراست آن حصار معین ساخت یازدهم ماه مذکور نزدیک دریای نیرا محل ورود امواج ظفر پیدا شد و چون قلعه پلتن نزدیک بود راجه بدیدن آن رفته بندوبست آن حصار نمود و بیجا حی زمیندار آن بوم آمده ملاتی شد و راجه او را بعنایت پادشاهی مستمال ساخته خلعت داد و نیتو را با همراهانش بنسخیر قلعه منکل بیده که از اینجا تا بلجاپور شانزده کروزه جریبی مسافت است تعیین نمود و چون سیوا باشاره راجه جوقی دیگر از اتباع خود بنسخیر حصن ناظوره که هفت گروهی قلعه پلتن است نیز فرستاده بود درین روز خبر رسید که فرستادهای او حارسان آن حصار را باستمال بر آوردند و آن قلعه نیز بتصرف اولیای دولت روز افزون درآمد و امواج بحرا امواج از کنار دریای تیرا کوچ بر کوچ متوجه پیش شدند و هر روز صفوف قتال بر آراسته مجموع اردو را در میان گرفته بتوزوگ و احتیاطی مسافت می نمودند و پس از قطع چند مرحله خبر رسیده که قلعه کهارون را که دران حدود بود متحصنان از سطوت و مولت عساکر گردون متأثر خالی کرده راه فرار پیرده اند راجه مسعود خان را با چندی از منصبداران و سیصد بندوچی از لشکر سیوا تعیین نمود که حصن مذکور را منصرف گشته بحراست آن قیام نماید بیست و یکم که جنود نصرت اعلام مقام داشت از تقریر منبیهان بوضع پیوست که چون نیتو با همراهان بیای قلعه منکل بیده رسید محصوران تاب ثبات و نبروی استقامت در خود ندیده فرار نمودند

راجه بعد از آنکه برین معنی اودیت سنگه (ن) بهدوریه و ابجراحت
 آن قلعه و سرافراز خان را بفوجداران مضافات آن معین ساخت و روز
 دیگر کوچ شده چون قلعه منکلبیده بمسافت دو گروه بر یک سمت
 راه لشکر گردون شکوه بود راجه بدیدن آن رفته آن حصار استوار را
 بنظر احتیاط در آورد و حصن مذکور قلعه است عالی اساس کهن
 بنیاد از سنگ و آهک تعمیر یافته خندق عمیق دارد و توپ
 آهنی و ده زنبورک و سیصد بان در آن بود راجه توپ اندازان و
 بانداران و دیگر احتشام تعیین کرده بندوبست آن نمود و پاره غله
 بجهت فخریه مرستاد بیست و پنج تلافی قطع مسافت مرادل
 غنیم از دور نمایان شد و شب هنگام مخالفان سیه بخت تیره ایام
 نزدیک بمعسكر نصرت اثر آمده چنانچه آئین آن گروه ادبار پژوه
 است بانی چند انداختند چون مبارزان بخت بیدار در مورچالها
 مسلح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع جبارات منشان پرداختند
 و از آنجا که منبیهان خبر رسانیدند که گروهی انجوه در پنج گروهی
 معسكر ظفر قرین امامت دارند راجه روز دیگر مقام کرده دلیر خان
 و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و قباک خان و کیرت سنگه و پنج
 جنگ خان و ابوالمحمد و سیوا و گروهی دیگر از مبارزان نصرت لوا
 بنادیب و تدبیه آن جمع شقاوت گرا تعیین نمود چنانچه مخالف
 باستماع این خبر کوچ کرده و از لشکر گاه پیشتر رفته صفوف اقبال
 آراسته بودند ابواج مصوره بجائی که مقهوران را نشان داده بودند

(ن) اودی سنگه

رسیدند معسكر شان را خالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشته بر اثر
 آنها پاره پیشتر رفتند فوجی عظیم از غنیم لئیم که قریب درازده
 هزار سوار بود و سردارانش سرزه مهدوی و ابوالمحمد نبیره بچتر
 و خواص و جادون گلپانی و انکوی بهونسله بودند یسال بسته و
 صفوف آراسته نمایان شدند بمجرد دیدن فوج اعدای دلیر خان و راجه
 رایسنگه و کیرت سنگه که در یمین و یسار آن خان شهابت شعار
 بودند بظهوری شجاعت و دلیری جلو ریز بر مخالفان تاختند و
 مصاصم انتقام و تیغ کین بخون آن مخذولان ادبار آئین رنگین
 ساختند مقاهیر تیره روز خیره روی بمشاهده نیروی بازوی سطوت
 و جلالت بهادران شهابت خوی تاب ثبات در خود ندیده روی
 همت از عرصه فیر بر تافتند و چنانچه عادت آن گروه بی عادت
 است که بقزافی و حبله روی فرصت دستبرد میجویند و قابوی کارزار
 می طلبند متفرق شده بچهار فوج منقسم شدند جوی سمت
 میمنه و تشوی بطرف میسر و خریقی از پی قول در آمدند و
 جمعی بفوج قراول مقابل شدند تا مگر بدین طریق کاری از
 پیش توانند برد از انجمه فرجی از دست چپ راجه رایسنگه جلوریز
 رسیده باو بکارزار پیوست راجه مذکور روی همت بمداغه آورده
 بفری مردانه گزند و سر بهگون و مترسین بدیده که هراول او بودند
 مصدر ترددات شایسته گردیدند و پس از زد و خورد بسیار مقهوران
 را پای قرار از جای رفته عمار قرار گزیدند درین آرزوی یاقوت
 حبشی ارعدهای آن سیه درونان بر خاک هلاک افتاد و پانزده
 تن دیگر از مردم نامی آنها بتیغ بیدریغ بهادران غی ورمند سپری

گشتند و علم و چتر و امپ و اسلحه بسیار از کشتگان آن بخت
بر کشتگان بدست مبارزان نصرت نشان در آمد و همچنین دلیرخان
و دیگر بهادران کار طلب پیکار جو از هر سو بازوی جلالت کشوده باعدا
در آویختند و حملات متواتر بر آنها پیموده بضرب تیغ آبدار و دندان
آتشبار گرد دمار از روزگار شان انگیزتند خصوصاً دلیر خان که روی
صولت و دایری بهر طرف که می آورد در دم لوای غلبه و
احدیله می افراخت و سلك جمعیت دشمنان را متفرق و پراکنده
میساخت بالجمله بعد از تردد بسیار و آویزش بی شمار که مخالفان
مردود رهگرای فراز گشته بودند چون روز تاخر رسید و لشکر ظفر
اثر شش کرده طی مسافت کرده تجمه حرب و قتال اندوخته بود
و سرداران جیش فیروزی صلاح در تعاقب ندیده روی توجه بمعسكر
نصرت قرین آوردند چون مخالفان بر معارفت امواج گردون شکوه
آگهی یافتند عیان ادبار از سمت فراز بر تافته چنانچه شبوه دگلیان
برگشته روزگار است از دو طرف لشکر منصور نهان شدند و خیرگی
نموده شروع در انداختن بان کردند و هرگاه ظفر سپاه پناه بر آنها حمله ور
میکشت بسان خاشاک مدک مر از پیش باد صرصر گریزان گشته
پای ثبات نمی افشردند و چون مبارزان شهامت کیش عیان بر
می تافتند دگر باره همان مسلک می سپردند درین اثنا جوتی
ازان تیره بختان بر نیفتو که با فوج میوا برسم چنداولی از عقب
لشکر نصرت لوا می آمد حمله آورده باویزش در آمدند نیتو بهداده
آنها پرداخته کوشش مردانه کرد و دگر باره جمعی کثیر ازان مدبران
در رسیده بر نیتو جی هجوم آوردند درین وقت کثرت سنگه و فتح جنگ

خان باعداد و اعانت او پرداخته ترددات شایسته بظهور رسانیدند
و مخالفان را ازو منع کرده رهگرایی وادی سراز گردانیدند و درین آدرش
گوله بند و تپچی بجادون کلانیان رسیده گرمی آن بر پیکر پلیدش
با حریق نار سعیر در آمیخت و معدودی از مبارزان شهامت شعار
جان نثار گشته جمعی زخم دار شدند و نویتی دیگر گروهی از
مقاهیر بر راجه رایسنگه حمله آوردند و قطب الدین خان و کیرت
سنگه بگومگار پرداخته آنها را منهزم ساختند و دلیرخان با جنود
مععود وقت شام بمعسكر فیروزی اعتصام رحید و درین تاریخ از
نوشته اودیت سنگه قلعه دار منکل بیده بظهور پیوست که روز
پیش هنگام صبح سه فوج از غنیم عاقبت و خیم که قریب شش
هزار سوار بودند بر سر قصبه منکل بیده آمده بجانب دروازه قلعه
صف بسته ایستادند و با آنکه راجه بیسنگه از روی احتیاط و پیش
بینی بهر انرا از خان فوجدار آجا تاکید بلیغ کرده بود که اگر فوج
کلانی از مخالفان با نظرف آید چون جمعیت سپاه با او کم است
قصد مدافعه و پیکار باعدای بابکار نکرده بقلمه در آید خان مذکور
بمقتضای حمیت و یسالت مصیحت و تدبیر را کار بسته با سپاه
قابل خود که نه در خور مدافعه اعادی بود با آنها مقابل شد و
جنگی مردانه و نبردی دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار که
نهایت مرتبه جرات و تهور بود بظهور رسانید و عاقبت الامر بسر
بازی رتبه امرارازی یافت و از همراهانش چندی نقد جان
در باخته برخی مجروح شدند و میلایش زحمها برداشتن بعد از وقوع
این قضیه پسران او با بقیه سپاه و فیلان لز صلاح اندیشی خود را

بقلمه کشیدند مخالفان تا دروازه حصار آمده چون از برج و باره تیر و تفنگ بر آن محال اندیشان باطل آنگاه بازیدان گرفت و جمعی از آن خاکساران باد پیمای بر خاک هلاک افتادند خائب و خاخر از پای قلعه برگردیدند باجمعه راجه دو روز دیگر در آن موضع اقامت نموده بیعت و نهم کوچ کرد و در رجب نزدیک بمنزل منهبان آگاهی دادند که فوجی از غنیم نمودار گشته راجه مقصود بیگ علی دانشمندی را برسم قرار می برای تشخیص خبر تعیین نمود و او باز گشته خبر رسانید که مخالفان بسرمت و تعجیل می آیند راجه قباد خان و آتشخان داروغه توپخانه را برای محافظت بنگاه گذاشته راجه رایسنگه و نطاب الدین خان را مقرر ساخت که با سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود با دیگر انواج قاهره که آماده کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته بمقابله مردودان روان شد نیم کروه طی کرده بود که سپاهی لشکر آن تیره روزان نمودار گردید و ابوالمحمد نبیره بخترو شرزه مهدوی و نبیره بهلول و خواص با دیگر سرداران غنیم یک فوج عظیم شده بکام جسارت می آمدند و فوجی دیگر نیز از عقب این گروه بود مخالفان چون نزدیک رسیدند بر وفق رسم و آئین خویش جوتی بیمین و فریقی به بسیار متفرق گردانیدند و از طرفین جنگ بان و تفنگ سر شده راجه دلیر خان را با فوج هراول بدفع گروهی که در جانب یسار جفود نصرت شعار بودند اشاره کردند و خود بر قول اعادی که فوجی انبوه بود حمله آور شد و کبریت سنگه و نفع جنگ خان و سیوا را پیش روی خود کرد اچل

سنگه کچهواه با قشونی از راجپوتان راجه پیشتر ازین جماعه جاو ریز میرفتند مقهوران بعد از نگرهیدنه خویش نخست روی گردان شده سری بگریز آغاز نهادند چون پیش روان عرصه کارزار تعاقب آن برگشته بختان نموده نزدیک رسیدند و راه گریز بر آنها تنگ شد بحکم ضرورت عطف عنان نموده بجنگ شمشیر درآمدند و اچل سنگه و همراهانش را با آنها حربی صعب روی داد و قریب صد تن از مغدولان در آن آویزش طعمه تیغ مبارزان نیروز مند گشته بسیاری مجروح شدند و برخی از راجپوتان راجه نیز پیکر مردی بزیب زخم آراستند و معدودی بمردگی سر تحسب نیکنامی فرو بردند آخر الامر مردودان نابکار را پای ثبات و قرار از جای رفته بیل عار فرار بر چهره روزگار خود کشیدند و بهادران منصور تا سه کروه آنها را تکمشی کردند و داود خان با همراهان خود بفوجی که مقابل او بود در آویخته بندیدی شهادت و دلوری لوی غلبه و امتیلا بر انراخت و راجه سجالسنگه که هراول او بود مصدر ترددات نمایان شد و دلیر خان که بفوج دست چپ حمله برده بود چون مخالفان قریب شد و نزدیک بود که کار پیکار از تنگ و تیر گذشته بنیزه و شمشیر رمد مقاهیر رخ از عرصه مقابل او بر تافته راه گریز سپردند دوم ماه مذکور عساکر منصور در پنج گروهی بلجا پور نزول نمود و تا هفت روز آنجا اقامت گزید عادل خان حصن متین بلجا پور را که بمذاعت و صانت و وسعت و حصانت شهره روزگار است بوزور حارسان و کثرت آلات و ادوات قلعه داری (ستحکام تام داده موای مردم مقرر و محافظان سابق می هزار پدانه کرناتگی فراهم آورده داخل

آن حصن منيع کرده بود و تالاب نورس پور و شاه پور را خالي نموده چاهها و باولای های پیرامون قلعه را همگی بزخم و خاک انباشته و عمارات و معمورهای بیرون حصار بر زمین یکسان ساخته آنچه مپاه ظفر پناه را در تخریب آنجا بایستنی کرد خود بجای آورده بود و چنانچه رسم و آئین حکام بلجاپور است خود در آن حصن حصین و معقل منین تحصن جسته مجموع سرداران و افواج خویش را در بیرون بمداومت و مقاومت جنود قاهره مامور گردانیده بود و درین وقت باشاره آن بی بهره جوهر معادلت شرزه مهدوی و سیدی مسعود و عزیز و چندی دیگر از لشکریانش بولایت پادشاهی در آمده غبار انگیز شورش گشته بودند تا اگر افواج گنجانستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه باشد باستماع این خبر منزلزل گشته دست از محاصره بردارند و از پای قلعه بر خیزند و ما بقی لشکرش در نواحی قلعه بود بالجمله راجه در منزل مذکور دلاوران مغول را با برخی در دست راست و پاره پیش روی لشکر ظفر اثر و جمعی از دکنیان در دست چپ و زمره در عقب بخبرداری و اهتمام کبی مقرر نموده بود و بر سبیل نبوت این جماعه بمحافظت اهل کبی میروند روزی جادوگرای و دیگر دکنیان که پائین معهود بجانب دست چپ رفته بودند خبر فرستادند که قراول غنیم نمایان شده راجه رایسنگه و قطب الدین خان باشاره راجه بدانسو شنانده بعد از طی دو کوره بقراول غنیم بر حورند و از طرفین بانی چند افداخته تا شام فریقین در برابر یکدیگر ایستاده بودند و چون حجاب ظلمت شب در میان هائل شد

سرداران فیرروزی نشان طریق معاودت میدادند بمجرد برگشتن آنها مخالفان جسارت و خیدرگی کرده جوق جوق رو بطرف جنود مسعود آوردند مبارزان بسالت کیش پمدامعه آن جمع محال اندیش میدان بر تافتند نخصت جمعی ازان تدره روزان بمقابله بایاجی گهونسله و شرزه راو و دیگر دکنیان که در سمت یمین راجه رایسنگه بودند در آمده آغاز خیرگی نمودند راجه مذکور بدلیبری و دلاوری بر مخدولان حمله برده آنها را دفع کرد و چندی ازان مدبران بر خاک هلاک افتاده برخی مجروح گردیدند و گروهی رو بسمت فوج قطب الدین خان آورده ازان جمله قریب دو صد سوار جلالت شعار تیغها آهینخته مرکب جسارت بر انگیزند آن خان جلالت جو بازی همت بدفع آنها کشاده کوشی مردانه نمود و چندی ازان سیه بخنان طعمه مصمص انتقام مبارزان نصرت اعتصام گشته برخی مجروح شدند راجه جیسنگه پس از آگاهی بر کیفیت حال دلیر خان و دارک خان و کبریت سنگه را بکمک تعیین نمود و خود با فوج قول که آماده کار و مستعد پیکار بود بیرون دایره گاه ایستاده انتظار خبر میبرد نام بردها در راه بر راجه رایسنگه و قطب الدین خان و دیگر مپاه ظفر پناه که غنیم را دفع نموده ترین نصرت و امتیاء معاودت نموده بودند بر خورده باتفاق روان شدند و قریب پامی از شب گذشته داخل معسکر فیروزی گشتند بالجمله چون عساکر منصور را قصد محاصره قلعه بلجاپور مرتوز خاطر نبود و باینر عدم این اراده توپخانه سنگین که تسخیر آن حصن حصین را شاید و دیگر ادوات قلعه کشائی همراه نیارده بودند و از سرحد ولایت پادشاهی تا نزدیک

در آن وقت که سهر تاخت و تاراج امواج بحر امواج گشته از تخریب
نواحی و مضامات قلعه دنیقه نامریی نماند و نیز مخالفان
چنانچه گزارش یافت تالابها را شکسته و چاهها و باولی هلی
اطراف قلعه را مانند چشمه سار بخت خویش بخاک انباشته دوران
نواحی اثری از آب و آبادانی نگذاشته بودند و باوجود قلت آب
عده و آذوقه در لشکر ظفر قرین کمیاب شده بود قهرم راجه و حابر
سولتخواهان غیراندیش تعانف و تادیب مردودانی که بملک
پادشاهی در آمده غبار شورش انگیزه بودند صلاح دولت و مقتضای
مصلحت دانسته بهم مله مذکور از نواحی بیجاپور کوچ کردند
و روی عزیمت بسمت قلعه منکل پیده آوردند و کوچ بر کوچ
طی مراحل نموده پانزدهم کنار دریای بهیوره منزل گزیدند
در آن روز چون راجه نزدیک دایره گاه رسید بامواج قاهره بتأیید سهر
صف بسته ایستاده بود جلوه غنیم که بطریق معهود خویش عقب
چنداول می آمدند از یمین و یسار نمودار شده جوئی بطرف دایره
خانه روی جسارت آوردند خان مذکور بود حمله مردانه گرد دمار
از روزگار شان بر آورد و همچنین فریق بدارد خان و مشونی براجه
سجانشنگه مقابل شدند و بفروری بازوی جرأت و پساالت مبارزان
فیروزمند مغلوب و منکوب گردیده راه ناکامی و فرار پیمودند و افواج
غیروزی لوا بعد از دفع اعدا نزول نمودند اکثر اوقات مخفیون
تیره ایام انتهاز فرصت نموده باهل کبی دمت اندازی میکردند و
مبارزان شهاست آئینج از کمین کین برآمده سزای کردار آن گروه
نابکار میدادند درین ایام راجه بانقضای رای اخلاص پیرای سوارا

بطرف قلعه نواله تعین نمود تا مخالفان مذنب خاطر گشته برخی بان
طرف مشغول شوند و اگر میسر آید قلعه مذکور را مستخرماند و ظاهر شد
که شرزه مهدی و دیگر مقامهیر که بولیت پادشاهی در آمده بودند
باجتماع توجه جنود مسعود بدینصوب از ولایت پادشاهی برآمده
به تیره پهلوی و ابو احمد و مردودان دیگر که عقب لشکر فتح
رهبر بودند ملحق شدند و مهابان از جانب پرینده رسیده آگهی
دادند که سکندر برادر فتح جنگ خان از آنجا عازم لشکر منصور
شده در چهار گروه پرینده فرود آمده بود شرزه مهدی و دیگر
افواج غنیم که نزدیک بودند خبر یافته پیغام کردند که بما ملحق
شو او بمقتضای مدق عهدیت و رسوخ عقیدت جواب داد که
محل ملاقات ما و شما میدان نبرد و عرصه کزار است مخدولان
بی قوت نابکار با شش هزار سوار بر حراو آمدند و با او همگی یک
صد سوار بود چهل سوار از تابینان خودش و شصت سوار دیگر از
پرینده برداشت آمده بودند و چون اعدای نزدیک شدند تابینانش
بمقتضای نمکخوارگی ثبات قدم ورزیده دیگران متفرق گشتند
سکندر را حفظ ناموس شجاعت و پیاگیری دامن گرفته روی
بر تانن ازان گروه بی راه و روی تجویز نکردن از کمال پساالت
و مردانگی با ردهان یکدل جلالت کیش خوش بقصد سر دژی
و نیل سرخروئی و سرامرازی از اصب فرود آمده داد مردی
و مردانگی داد و بسیاری ازان نا جوانمردان را طعمه تیغ
شجاعت و دلیری ساخته با همراهان و فداوار ذوق حبالت مستعار
مرازا عن العار مردانه وار در باخت و همرش را با دورتی دیگر که

زخمهائی نمایان برداشته در میدان افتاده بودند مقهوران برگرفته
بقلمه سولا پور فرستادند القهه چون افواج نکبت اثر غنیم یکجا
فرهام آمده در عقب لشکر فتح رهبر بودند راجه بقصد اینکه قابوی
تنبیه آن مدبران بدست آید تا سه روز در کنار دریای بهیونره اقامت
نموده در مکر تادیب آنها بود و ازینجهت که آن گروه فرار پدیده یکجا
مرار نگرفته بهر سو پویان و گریزان بودند دران مکان ایمنی صورت
نه پذیرفت بنابر آن بیستم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار
دریا نزول نمود و روزی چند دران مقام اقامت گزیده و دیانت
رای که در سلک معتمدان عادل خان بود از جانب او آنجا رسیده
بعضی پیغامهای مبنی بر مراسم اعتذار و اظهار عجز و ندامت
بر راجه آورد و برخی مرصع آلات که فرستاده بود رسانید و درین هنگام
راجه سید عهد العزیز بخاری را بقلمه دارق منگل بیده تعیین
نمود و اودوت سنگه قلمه دار سابق را نیز به همراهی او معین ساخت
و اسباب حفظ و حراست آن حصار ینجی شایسته سامان نموده
قرار داد که خود با افواج قلمه مابین سولا پور و پرینده اقامت نماید
و در آنجا احوال و ائقال مساکر اقبال را تخفیف داده و سبکبار شده
دیگر بار بهر ولایت پنج پور رود و بیست و چهارم با جنود ظفر
مآب از آب گذشت و از تقریر منهدان بظهور پیوست که سوا که
بطرف قلمه نهاله معین شده بود پهای آن قلمه رسیده اواخر شب
با مهاده شویش بران یورش برد چون محصوران خبردار و آماده
مدافعت و پیکار بودند جریان صعب و کارزاری شدید واقع شده جمعی
از مردم او مقتول و مجروح گشتند و چون کار از پیش نرفت

از آنجا بقلمه کهنه از قلع خودش که بمسافت بیست گره از قلمه
نهاله واقع است رفته قرار گرفت و جوتی چند از مردم خود بناخت
ولایت غنیم فرستاد و درین وقت فینوی سر لشکرش ازو جدائی
گزیده بمخالفان پیوست بیست و ششم که موضع لوهری از اعمال
برینده مورد نزول جنود مسعود میگشت راجه قریب دو پاس
روز بکنار ناله که نزدیک منزل بود رسیده برای محافظت بهیور و
گذرانیدن توخانه در دست چپ اردو قرار گرفته بود و قراولان را
بهر سو فرستاده که خبر غنیم بیاورند و دلیر خان با فوج هر اول برسم
معهود پیشتر بمنزل رسیده بدستور هر روز در پیش لشکرگاه صف بسته
بود درین وقت از دست راست اردو فوجی از اعدای ظاهر شد داود
خان باشاره راجه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیر خان از جایی
که بود پاره پیشتر آمده بجایی که بان اعدای می رسید قرار گرفت
و راجه قطب الدین خان را عقب اردو و راجه رایسنگه را در دست
چپ بجای خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بمحافظت
لشکرگاه قیام نمایند و خود بتعمیل از ناله گذشته میان فوج دلیر
خان و داود خان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از فوج بزرگ
غنیم جدا شده رو بروی راجه و داود خان صف آرا گشتند و مابین
رو بروی دلیر خان نهادند راجه کثرت سنگه را با فوج التمش
و فتح جنگ خان را با لشکر طرح بامداد دلیر خان فرستاد و پس از
اندک زمانی از جمله این هفت هزار سوار که در برابر راجه و داود
خان بودند نیز بیشتری بصمت دلیر خان شتافته برو هجوم آوردند
بمشاهده این حال راجه نیز با سپاه قول بخان مذکور ملحق شد

و بیکپاس از روز مانده مقهوران با فوج دلیر خان بکارزار درآمدند
آن خان شهاست شمار بدفع آن جمع نابکار در آمده بتلاشهای
مردانه و حملهای دلیرانه ملک جمعیت آنها را از هم گسیخت و
جمعی ازان گروه ادبار پزوه را بتغ الحاس گون چون بخاک معرفه
بر آمیخت غیبت و مظفر برادر زادهای او و ابو المحمد نبیره
بهلول و غالبخان و تواد خان و دیگر مبارزان جان نشان و بلدهای
اخلاص نشان که دران فوج بودند دستبورههای نمایان نمودند و در هر
طرف که بر پناه نصرت پناه از اعدای اندا و هجوم خصوم کل
تنگ میشد دلیر خان خود را رسابده دشمنان منکوب را مغلوب
می ساخت چون مخالفان از مقابله موج دلیر خان طرفی نه بستند
خامر و قانم ازان صحت عیان همت نر تافته بفوجی که مقابل راجه
و داود خان بود ملحق شدند و راجه دلیر خان را طابنده بجانب
دست چپ خود باز داشت و کبریت سنگه و فتح جنگخان را پیش
روی خود کرده آهنگ جنگ با آن گروه باطل آهنگ نمود درین
القا مخذولان خبرگی کرده قدم جرأت پیس نهادند کبریت سنگه
با فوج التمش و راجه پوتان راجه و فتح جنگخان و جمعی دیگر از
مردان مرد که پیش قدم مرصه برد بودند بر آن جصارت منشان حملهور
گشتند و هرزانه چوهان که از راجه پوتان آمده راجه بود و جمعی
دیگر از منهوران جلالت کیش سبقت نموده بمخالفان در آریختند
و بتغ تیز و حقان خون ریز بصیاری از مقهوران باطل سائیز را تار و
بود حیات از هم گسیختند و دران آریزش هرزانه بیصیت و یک زخم
برداشتند با همراهان خویش نقد جان در باخت و جمعی دیگر از

راجه پوتان نامی راجه یزخمهای نمایان چهره بسالت بر امروختند و
مید منور خان باره و رامسنگه رتبه و برادرش که در موج قول
بودند از روی کار طلبی بر غنیمت تاخته ترددات پسندیده بظهور
رسانیدند بمشاهد این حال راجه نیز بمشاهد آمده عیان گرا گشته
بنیروی دلیری و دلوری خیل مخالف را از پیش برداشت و از اسباب
بدفع گروهی که از طرفی دیگر آغاز جصارت کرده بودند برگشته
لوی غلبه و استیلا بر امر داشت القصد دکنیان مقهور چندانکه مقدور
و میسر بود کوشش و آویزش نمودند و جمعی کثیر ازان قوم بدترجم
طعمه تیغ بهادران بهرام انتقام گشته بسیاری را آسیب زخمهای
کزی رسید و آخر الامر بحان بخت و روزگار خویش برگشته بکام
ناکامی و ادبار راه فرار بردند و پناه ظفر پناه تا ده گروه آن گروه
شقاوت پزوه را تکمشی نموده کامیاب نصرت و فیروزی باز گشتند
راجه پس از فتح بمکانی که پشنهای کشتگان افتاده بود آمده ایستان
و اشاره کرد تا آنها را برداشتند و کبریت سنگه را بطریق چند ادای
در عقب گذاشته با جود مصمود بمنزلگاه روانه شد و بیکپاس و سه
گهری از شب گذشته بمعسكر فیروزی رسید درین محاربه و بکار
بصحت و نود تن از داوران صف شکن و هزیران خصم اینک سر
بجیب نیکنمی در کشیدند و قریب دو صد و پنجاه کس گلهای
زخم از شاخسار مردهی چیدند و مراکب بسیار از های در آمده
برخی زخمدار گشتند و از غنیمت لایم زیاده از چهار صد کس مقتول
و مجروح شد و از تقریر برخی مجروحان لشکر غنیمت که بدست
آمده جردند بظهور پیوست که درین جنگ گواة نفنگی بر اسب

سوارى خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسپ نور اتحاد و چون او را بر اسپ دیگر سوار کردند بآن نیز تدری رسید و شهید از افغان که او هم از سرداران آن حزب ادبار بود زخم تیرى از شصت جلادت مبارزان منصور بر سینه خورد بالجمله لشکر منصور در منزل مذکور یک مقام کرده از آنجا بطریق سه مرحله غرق شعبان در هشت گروهى قلعه پریزده نزل نمود و بمقتضای مصلحت بیست و چهار روز آنجا قامت گزید و بتواتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از کج اندیشی و بی خردی سود خویش از زیان باز نداشت با عادل خان متفق شده است و با آنکه سابق شرزه نام نوکر خود را با چهار هزار سوار و ده هزار پیاده بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام رضا قلی خواجه سرا را از نوکران خویشی که بخطاب نیکنامخانی بدفامی داشت با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بامداد و معاونت آن باطل اندیش بی خرد تعیین نموده با اتواج او پیش کردهى پنجپور رسیده و رضا قلی بقلعه رفته نزد عادل خاست و از نوشته مسعود خان قلعه دار که در بوضوح پیوسته که سیدی جوهر از سرداران غنیم با جمعی کادر از معاشر بر سر قلعه مذکور آمده آنرا قبل کرده بود اتفاقا گوله تفنگی از قلعه باور رسیده رهگرای نیستی شد و رفیقانش متفرق گردیدند و هشتم ماه مذکور نوشته ادرت سنگه بهدرویه از قلعه منگل بیده رسید مشعر بآنکه فوجی عظیم از غنیم آنرا در قبل دارند ببا بر آن راجه داران خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان را با همراهان مقرری آنها تعیین نمود که مخالفان را از پای قلعه دفع کنند و نوزدهم خبر رسید که

مقهورانی که بمحاصره قلعه مسطور جمارت ورزیده بودند از اجتماع توجه افواج قاهره آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادبار سپردند بیست و چهارم و دوازدهم خان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان برگشته بلشکر میروزی پیوستند و چون نوشتههای قلعه داران ظفر آباد و کنیای و اومه و او دگیر منجر از جمارت و خیرگی نبیره بهلول و دیگر مخالفان مخدول و در آمدن آنها بملک بادشاهی و شورش انگیزی و امساد نیتو که چنانچه گزارش یافته در پای قلعه نباله از سیوا جدائی گزیده بعاقل خان گرویده بود رسید راجه با عساکر قاهره بیست و پنجم از بواهی پریزده کوچ کرده از راه دهارا سیون و تلچاپور روانه شد که دگر باره بولایت غنیم در آمده چندانکه ممکن و مقدور باشد در تخریب آن بکوشد و جنود نامسعود مخالف را نیز که در آن سمت نهان میدادند تنبیه و تادیب نماید و چون از نوشته ناروجی بسونت رای که در قلعه بهلتن بود بظهور پیوست که در قلعه مذکور آب بغایت کم است و اگر محاصره اتفاق افتد بملک قلمت آب کار بر محصوران تنگ خواهد شد راجه بمقتضای مصلحت بهلتن را بجایگزین مهادجی خویش سیوا که در سلک بلدهای بادشاهی انتظام یافته بود مقرر ساخته او را بآنجا فرستاد و ناروجی بسونت رای را نیز خود طلبید و چون در موضع دوهوکی از اعمال سپه پور قلعه گلیهی بود که جمعی از معاندین در آن متحصن بودند غالب خان و ناروجی و اکوود آتشخان را با برخی از توپخانه بتسخیر آن تعیین نمود و پس از رسیدن این جماعه پدای آن قلعه محصوران زینهار خواسته برآمدند یکصد کس سپاهی و دو صد تن از رعایا

بودند و شرزه راو بحرامت آن تعیین یافت و هفتم ماه مبارک رمضان
نهم سال از حاکم هندو پنج پور مندر قبول شد و در روز دهم
گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بظهور پیرومت
که نبیره بهلول و ساهو با دیگر مخالفین بیست و هشتم شعبان پدای
قلعه کلیان رسیده غبار جسارت برانگیختند و مبارزان نصرت شعار از
فراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و بان گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار
شان بپاشیدند چنانچه شصت تن از آن محال اندیشان رهگرای نیشتری
شدند و بسیاری مجروح گشتند و نبیره بهلول ناکام و مخدول از پای
قلعه برخاست و چون منتهیان آگهی دادند که جنود غلبه که در
سمت کلیان و اومه بودند بصمت ظفر آباد شتافته اند راجه
چهاردهم ماه مذکور با افواج منصور از پنج پور کوچ کرده و در دهم
ماه گروهی قلعه نلدرک نزل نمود و روز دیگر از آنجا بصمت
قلعه کنجوتی کوچ کرد و چون پیشتر بتنگ راو را با جمعی بتسخیر
کنجوتی تعیین کرده بود خبر آمد که وقتیکه او با همراهان بآنجا
رسید گروهی از مخالفان که در قلعه و قصبه بودند از کوته اندیشی
و بخت پرگشتگی بکام جسارت برآمده بمجادله پرداختند و چندی
از طرفین مجروح شدند و زخم تازی بدست بتنگ راو رسید و
شب هنگام مخدولان فرار نموده مسلک ادبار بردند و قصبه با قلعه آن
بدصرف مبارزان دبروز ماند در آمد و بیستم متصل کنجوتی مسمر
حقوق محمود شد و راجه باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آنرا
منهدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم کوه جریبی پیموده در یک
گروهی نبلذکه که قلعه متین گلین دارد و از آنجا تا کلیان شش و نیم

کرده و تا اومه ده کرده است منزل گزید و غالب خان و دتاجی
و راکهوجی و کهلوجی و جمعی دیگر را با آتشخان و برخی از
توپخانه بتسخیر قلعه نبلذکه تعیین نمود و روزی چند آنجا اتفاق
اقامت انداد چون فرستاده ها بآنجا رسیدند محصوران قلعه حصار
عامیت بر خود تنگ مضاعفه دست توکل بدامان استیمنان زدند
و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه سلیمان پنج پوری را
امپ و خلعت داده بحرامت قلعه مذکور معین ساخت و چون آن
زنده راجه با مقتضای مصلحت و کار آگهی باستمالک و تالیف
قلب فتنه که مجملی از حال او گزارش یافته است پرداخته او را
بجاده قویم بندگی و مملکت مستقیم دولتخواهی رهنمون شده بود
درین وقت بیارزیج بخت و دولت از کردار نامواب خویش برگشته
از خیل مخالف جدا شد و بلشکر نصرت اثر پیوسته بر راجه ملاقی
گردید و از آنجا که میوارا آرزوی احتلام شده اندیه مرکوز خاطر بود راجه
بر رونق خواهش و التماس او درین باب به پیشگاه سلامت و جهان بینی
مرضه داشت نموده بود و فضل و عاطفت حضرت شاهنشاهی که
پرتو خورشید لطف و کرم الهی است قبول ملتحمس او کرده یرلیغ
مکرم پیرا صادر گشته بود که جریده آمده باصید مای آستان
معلی گردد درین ایام آن ضلالت کیش با سنباهی بحر خویش و
برخی نوکران خود از راجه مرخص شده روانه درگاه خلایق پناه
گردید و چون راجه دتاجی و همراهانش را از موج هراول و ترکناز
خان را از فوج الشمس با جمعی دیگر برای طلایه افواج نصرت
پیدا تعیین نموده بود دتاجی از نبلذکه دو کوه پیشتر رفته

بحرامت اهل کبهي قيام داشت درين اثنا شریزه مهدوی که باافواج
مخالف نزدیک بود فوجی بمقابلۀ ترکخان خان فرستاد خان مذکور
بمدافعت آنها در آمده کوشش مردانه نمود و چندی از همراهانش
زخم برداشتند و شریزه با سه چهار سوار بر سر دتاجی آمد و مخالفان
از هر چهار طرف او را با همراهانش قبل کرده هنگامه آرای کارزار
شد مبارزان هر بر آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از او پان
فرود آمده بازوی جلالت بچنگ کشودند و دتاجی با رفقای خویش
قدم همت و دایری فشرده آنچه منتهای مرتبۀ کوشش و سپاهگری
بود بظهور رسانید و بضرب تیغ مرانشان بصیاری ازان شقاوت مذهب
بر خاک هلاک انداخت و آخر الامر زخم بسیار برداشته جان
میردنی در راه عبودیت در باخت و رستم راو مجروح شده در
معرکه افتاد و سپاه غنیم او را بر گرفته بردند و حیدری ریحان
کوششهای مردانه کرده سر بجیب نیکنمایی فرو برد و بسونت رای
و راهجویی پسران دتاجی که زخمهای کاري برداشته بودند با برخی
از همراهان خود را بیک سو کشیدند و چون بمعسکر ظفر پیوستند
بسونت رای بهمان زخمها در گذشت و در همین روز ابوالعالم پسر
قباد خان برسم قراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از غنیم نابکار
نمودار شده باو در آویختند و او چون پدای درخور مدافعت اعدا
همراه نداشت بآئین قزاقی از آنجا برآمده اواخر روز دلیر خان را
ازین معنی آگاهی داد آن خان شهادت نشان بلا توقف با فوج هراول
روانۀ آنصوب شد و بجایی که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا
توقف گزید و قریب صد و پنجاه تن از مبارزانی که جان نثار شده

بودند اشاره کرد که لشهای آنها را از خاک برداشته مسلمانان را
دمن کردند و همدانرا سوختند و راجه رایسنگه نیز با اشاره راجه اواخر
شب رفقه باو پیوست خان مذکور روز دیگر بدفع اعدای که بمسافت
سه کروه از جنگ گاه اقامت داشتند روان شد و مخالفان از اجتماع
خبر آمدن او رو بواستی فرار نهادند پنجم شوال عساکر نصرت مآل
از نیلکنه بسمت اوس نهضت نمود و هفتم که مقام بود راجه
قطب الدین خان و داؤد خان را با همراهان آنها بحرامت کبهي
تعیین نمود و چون آگاهی یافته بود که لشکر بیجاپور و گلکنده سوای
ابوالمحمد نبیره بچتر و رضا قلی که در عقب بودند سه فوج منقسم
گشته اند یکی بسرداری شریزه مهدوی و دوم بسرگردگی خواص
حبشی و سوم بکار فرمانی نبیره بهلول لاجرم همواره مستعد کار و
مترصد بیکار بوده گوش بر خبر آن افواج نکبت اثر داشت تا آنکه
اواسط روز مذکور خبر رسیده که شریزه با فوج خود بر سر اهل کبهي
آمده برخی شتران که از افواج منصور بسمت دست راست رفته
پاره دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر بداد خان و قطب الدین
خان مقابل شده و آنها شتران کبهي را پیش انداخته جاذب کفان
سی آیند راجه با اجتماع این خبر دلیر خان را با فوج هراول بتعجیل
هرچه تمام تر بکومک مرستاد خان مذکور بسمتی که داؤد خان و
قطب الدین خان با غنیم لئیم آویزش داشتند روان شد و چون پاره
راه رفت اتفاقا داؤد خان فوجی از اعدا بقصد اینکه از عقب موج
داؤد خان و قطب الدین خان در آیند از جلوۀ مخالف جدا شده باین
صمت که خان مذکور میرفت آمده بود آنخان جلالت پرور بران روزه

مقتل حمله و زحمت آورده آنها را متفرق ساخت و از آنجا
پیشتر رفته در حالتی که داود خان و قطب الدین خان در آب گهی
را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده از سر
جمعیت خاطر با غنیم خویش معرکه آرای نبرد بودند بآنها پیوست
لودیخان و غیرت برادر زاده دلیر خان که پیش روی او بودند مرکب
جلالت بر انگیزده دلیر اند بر مخالفان تاختند و رایت غلیه و اسب
امراخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن
خیل ادبار بکومک رسید دلیر خان از فدل فرود آمده بر لایق حوار
شد و جلوریز بر سر آن سیه بخندان رسیده بلطمه سر نهاده همت و
دلیری روی جرأت و جسارت شان از عرصه کارزار بر تافت و بسیاری
را طعمه مصمص انتقام ساخته تا دو کرده در پی آن مدبران شقاوت
هزوه تاخت و راجه چیده که بعد از نرسیدن دلیر خان ملا یحیی
و نینو و سیدی منیل را با دیگر هشیان و چنددی از مبارزان
مغول و جمعی از بندو قچیان پیاداری معسکر فیروزی تعیین کرده
با باقی سپاه ظفر پناه حوار شد و چون نزدیک رزمگاه رسید موجی
از سمت همین نمودار گشت راجه جلوریز بر آن گرده باطل ستیز
حمله برده بشعله تیغ آیدار و برق سنان آتشبار دود سودای پندار
از دماغ سخوت غان بر آورد و متعجبه بخان با موج طرح و کیرت سکه
بالشکر آتش کوششهایی نمایان بکار بردند و فوجی دیگر از جانب
یسار نمودار گشته راجه با جنود جرمنار بر آنها تاخت و پیاداری همت
و دلوری سلک جمعیت آن جسارت کیشان از هم تسخمت و سوبهگون
و مترسین بندیده که پیش روی او بودند ترددات شایسته بجای

آوردند و حایر مبارزان منصور که در هر فوج معین بودند مصدر
تقشهای مردانه گردیدند بالجملة مخالفان قابو جو چون از همه
مودمت جرأت و جلالت فیروزی بازوی شهاست و صراحت مبارزان
فیروزمند بر تافته دیدند سر رشته ثبات و پایداری از کف داده
بادیده پیمای فرار و رهگرای وادی ادبار شدند و بعد از پشت دادن
اعدار راجه بنگامهشی آنها در آمده مسامنی بعید در پی آن عبید
خویدان گریز پا شتافت و چون منبر زمان پیامردی اسپان تازی نژاد
یسرعت برق و باد هویدان بودند و روز فیروزی گاه شده بود راجه عذر باز
گشوده بسمت داودخان و قطب الدین خان روان شد و در راه خبر
شنید که آنها فیروز قرین فتح و ظفر بجانب او می آیند و از آنجا
بسمتیکه دلیر خان بود میل کرده چون آگاهی یافت که خان مذکور
نیز مظفر و منصور می آید عذران بودی معاودت تافته روانه معسکر
فیروزی شد و داود خان و قطب الدین در راه بر راجه پیوسته قریب
یکپاس از شب گذشته مجموع سپاه ظفر پناه بلشکرگاه رسیدند درین
فیروزی مصاف از مبارزان لشکر منصور قریب دو صد تن بمردی
و مردانگی نقد جان در باختند و چهار صد و شصت و پنج کس پیگر
شجاعت بزیور زخم زینت پذیر ساختند و از سپاه مخالف مضاعف
این مقتول و مجروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از تقریر
مبشران اقبال بظهور پیروست که الیاس مهدی مخاطب بشره خان
که در جلالت و دلوری و فنون مرداری و چاهگری مسلم اهل دکن
و رکن اعظم آن جیش هر مکر و فن بود همین جنک بزخم تفنگی
که بدستش رسید زخم نیزه که بر کتفش آمد از پای هرازداد

و مذبذبان لش او را از معرکه برگرفته پیروز بردند و پسر خردش را آسیب زخمهای کاری رسید و نیز ملهیدان آگاه گزارش نمودند که درین آویزش سپاه بیجاپور و لشکر گلکنده زیاده بر بیست و دو هزار سوار بود نه ماه مذکور افواج قاهره از جای که اقامت داشتند نهضت نموده در موضع سات سوز از اعمال اوسه نزول کردند و پس از هشت روز از آنجا نهضت نموده در مقام اودن منزل نمودند و بیست و یکم کنار آب تیر که آن نیز از مقلقات اوسه و از آنجا تا تلجاپور هشت گروه رسمیت معسکر حنوف نتج رهبر شد روزی چند آنجا اتفاق اقامت افتاده سیوه ذی قعدة شب هنگام نوحی از مخالفان خسران مآب بآن روی آب آمده قریب سه هزار بان باشکر فیروزی انداختند و آسیب آن بدعضی مردم و برخی دواب رسید بدین ماه مذکور کوچ شده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد نزول گشت و دهم نزدیک قلعه تیر از اعمال پرگنه دھوکی که متعلق به بیجاپور است محل ورود حیش معبود شد راجه بعد از وصول بدان منزل پائین معبود از راه حزم و دور بدنی نزدیک بمعسکر فیروزی توقف گزیده افواج قاهره را جا بجا باز داشت و اکثری از اودو بلشکر گاه رسیده چنداول هذوز نرسیده بود درین اثنا ملهیدان خبر رسانیدند که لشکر نکبت اثر بیجاپور و گلکنده به بدت مجموعی نزدیک بچنداول رسیده است راجه بمجرد استماع این خبر با لشکر قول و فوج طرح و التمش بجانب اعدای روان شد و بدلیرخان و دیگر مرداران فیروزی نشان پیام نمود که خود را زود برسانند و آنها نیز در راه بر لجه پیوستند چون بغدیم نزدیک رسیدند دلیر

خان پیش روی راجه شد راجه رایسنکه در دست خان مذکور قرار گرفت و از غلیم عاقبت و خیم حواص و پسر شرزه مهدوی و دیگر بیجاپوریان و حیدر آبادیان قطب الملکی با قریب هفت هزار سوار در بروی داود خان و قطب الدین خان صف آرا گشتند و نپذیرا بهلول با تمام افغانان بیجاپوری و انکوی بهونسله و مانجی کهاپره و دیگر مرهتہای بیجاپوری و شرزه حیدر آبادی که موجی گران بودند بدلیبر خان مقابل شده بانی چند انداختند آن خان شہامت نشان بجنگ توپخانه مقید نا شده دلیرانه سمد جلاکت بدفع مخالفان براگیخت و نزدیک بآنها رسیده به تیغ نیز و سنان خون ریز بآن گروه باطل متیز در آویخت و چون استعمال نیران حرب و قتال شدت پذیرفت اعدای پدسگال - طوت و هوات مجاهدان حیش اقبال را تاب نیآورده روی همت از مقابلہ بر تافتند و دلیران عرصه نبرد و شیران بیشه نوردان روزه صفتان شقاوت کیش را پیش انداخته بتعاقب درآمدند غیرت و نعمت برادر زادهای خان مذکور که از پیش روان معرکه کارزار بودند کوششهای مردانه بجای آوردند و رحیمدان برادر زاده دیگرش زخمهای کاری برداشته از مرکب فرو افتاد و ابوالمجد نپذیرا بهلول مصدر ترددات نمایان شده چندی از همراهانش بزرخمهایی شمشیر چهره آرای مردانگی گشتند و کرن را تهور و برادرش جوهر جلاکت بظهور زحانیده گلہای زخم از شاخصار مردی چیدند و آتشخان داروغه توپخانه و حسن بیگ منک باشی و جمعی دیگر از گروه برق اندازان که مقدمه این موج بودند ترددات شایسته نمودند و دلیر خان بهر جا غلبه از سپاه مخالف مشاهده میکرد

پادشاه و شهبان و سردارانی خود را رسانیده بدفع آنها می پرداخت
 راجه نیز که در سمت یمن آن خان بدالت آئین بود مساعی شایان
 و تلاشهای نمایان به تقدیم رسانیده معاندان تیره بخت انتهاز فرصت
 نموده بر جان و نرایی که در دست راست فوج راجه مذکور بود و اندکی
 از فوج دور بود هجوم آوردند او بمدافعه اعدا ثبات قدم ورزیده
 کوششی شایسته نمود و چندی از همراهانش سر بر سر سردارانی
 نهاده برمی مجروح شدند و راجه رایسنگه بکومک او رسیده سقاغیر
 را منتهزم ساخت و جنود گردون شکوه تا هفت گروه تعاقب
 مخدولان ادبار پزوه نموده پالکی و جهتری بسیار و شتران پر بار از
 جوشن و زره و بان و دیگر اسلحه پیکار از آنها بدست بهادران نصرت
 چهار افتاد و راجه دژ خان و مطب الدین خان را در برابر خواص
 و پسر شرزه سهندوی و دیگر محاذیل که بآن دو خان جلالت نشان
 مقابل بودند گذاشته بآهنگ کومک دلیر خان روان گشته بود چون
 یک گروه پیمود این گروه نیز بقصد اینکه از عقب دلیر خان در
 آیند رخ از عرصه مقابله دژ خان و مطب الدین خان بر تافته
 از آنجا برگشتند و آنها برای محاربت دایره گاه ماندند در خلال
 اینحال خبر رسید که همراهان دلیر خان غنیم خود را رانده دور
 رفته اند و بتعاقب اهادی هر سو متفرق شده و خان مذکور بامید
 کس مانده راجه بمجرد استماع این خبر از کوهچکه که در میان او
 و دلیر خان هائل بود گذشته نزدیک بانخان دلیر رحید کبریت سنگه
 و فتح جنگ خان که مقدمه فوج راجه بودند بار پیوستند و از آنجا
 که موج بزرگ مخالف تنبیه یلیغ یافته رهگرایی قرار گشته بود

و روز بآخر رسیده باقتضای رای مصلحت پیرو صلح در معاودت
 و ترک تعاقب دیده بدلیز خان پدای نمود که افغان باز کشیده
 فوج متفرق خود را فراهم آورد و روانه مسگر فیروزی گرد و چون
 فیلی از فتح جنگ خان که آسیب صدمه بان بار رسیده سرانجام
 میگردید در وقت روانه شدن راجه بسمت دلیر خان عقب مانده
 بود درین وقت پسر شرزه و خواص و جمعی مخدولان که از دور نمایان
 بودند انتهاز فرصت نموده در پای کوهچکه مذکور نیل را قبل کردند
 راجه ازین معنی آگاهی یافته بلا توقف با جمعی قلیل جلو ریز
 خود را بسر کوهچکه رسانید مخالفان چون همراهان راجه را بغایت
 کم دیدند نیل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیای حنیز راویز گشتند
 درین وقت کبریت سنگ و فتح جنگ خان رسیدند و بآن جمع نابکار
 و گروه حید روزگار در آویخته بضرب تیغ آبدار و سنان برق آثار بسیاری
 را بر خاک نیستی انداختند و بیداد حملهای مردانه عرصه کارزار
 از غبار جمعیت و هجوم آنها پیرامته تا یک گروه بتعاقب پرداختند
 و راجه نیز با وجود وقار سرداری خود را بهر طرف رسانیده آذر
 شهبان و دلاوری بظهور میرسانید چون شام در رحید و نسائم
 غلبه و استیلا بر پرچم رایست مبارزان ظفر لوا و زیده اثری از غنیم
 لغیم نمائد امواج فاعره کوس نصرت بواخته و علم فیروزی اتراخته
 بدایره گاه معاودت کردند درین آویزش هیدر ترکمان را از سرداران
 قطب الملک زخم تیری بر زان رسید و زیاده بر پانصد تن از سپاه
 بیجاپور و گلکنده که از آن جمله موسی افغان سر لشکر نبیره بهلول
 و مانکوی پسر نایک هزاره و چندی دیگر از عمد ها بودند بدالت

تبع بهادران منصور را عدم پیمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و از سپاه ظفر پناه یکصد و سی و پنج تن بقتل جان گوهش نیک نامی خریدند و هفت صد و نود و چهار کس مجروح گردیدند بالجملة راجه دران منزل سه روز اقامت نمود از آنجا بطریق دو مرحله پانز هم ماه مذکور برکنار آب مانجریه که بمسافت ده کوه رسمی از فتح آباد معروف به هارور واقع است نزول نمود از آنجا که مخالفان نابکار میماب و از اینجا قرار گرفته بوسه قزانی چنانچه شیوه سپاه دکن است هنگام انتهاز فرصت آویزش می نمودند و چون معلوب میگشتند بدستگیری سبکباری و پایمردی مراکب باد رفتار مرحله پیمای وادی قرار میگشتند و دگر باره قابو دیده معاک جسات می سپردند و افواج بحر امواج نابهر گرانباری و سنگباری اردو بتعاقب آن بد عاقبتان شقاوت خصوصیات بعید نمی توانستند پیمود راجه باقتضای رای مصلحت پیرا مزیمت آن کرد که جنود نصرت شمار را جویده و سبکبار ساخته بر سر آن جیش نکبت اثر رود و آنها را تنبیه و تادیبی چنان نماید که من بعد جرأت بهتیز و آویز نتوانند نمود و باین اراده جریده شده خیمه مختصری برداشت و همچنین همه سرداران و لشکریان را تاکید کرد که مخفف و سبکبار شوند و مجموع احوال و ائصال اردو و لشکر را بفتح آباد فرستاد که آنجا باشد و بیستم دیو میسودیه و جگت سنگه هاده و کهنلوجی و جمعی دیگر را که دو هزار و سیصد کس بودند بجهت حراست یله و اردو در آنجا تعیین نمود و بیست و دوم ذی قعدة باین مزیمت صائب از کنار آب مانجریه کوچ کرده بسمت دهارامیون

که مخدولان را آنجا نشان میدادند پنج و نیم کوه جریبی پیمود و جاهدوسان گزارش نمودند که غنیمت مردود خبر توجه جنود مسعود شنیده از دهارامیون بطرف تلچاپور رهگرای ادبار شد و افواج قاهره بیست و هفتم ماه مذکور از دریای سین عبور نموده در موضع مهربی از اعمال پرینده که مخدول آنجا گرد شورش انگیزته بودند نزول کرد و روز دیگر برکنار دریای بهیونره منزل نمود و از تقریر منبیهان ظاهر شد که افواج مخالف اینجا فراهم آمده در حه کردهی مولهور اقامت گزیده اند و بتحقیق پیوست که چون عادل خان بر کفایت غلبه و استیلائی جنود اقبال و حقیقت ضعف حال و پریهانی و اختلال افواج نکبت مآل خویش آگهی یافته یقین دانسته که از مقابله و مدافعه عساکر گردون شکوه متوجه آمده نیروی کوشش و آویزش در آنها نمانده است تا چار مصلحت کار در ترک پیکار دیدد ابوالمحمد نیز با پیکر را با لشکری که بخاص خیل معروف اهل دکنست نزد خود طلبیده بسرداران خود نوشته است که بعد ازین قدم جرأت و جسارت بنزدیک و صکر ظفر قرین نگذاشته از آمیختن مطوت و صولت مبارزان فیروزی نشان برکنار باشند و با بقیه لشکر ادبار افری که با آنها مانده تا هنگامی که جنود مسعود دران حدود است نزدیک حولا پور اقامت نمایند و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود را که بکومک بیجاپوریان فرستاده بود بحیدر آباد طلبیده است از آنجا که افواج جهانگشا در تحریک ولایت مخالف که بدان مامور بودند دقیقاً تا مرعی نگذاشته تمام محال متعلقه بیجاپور را مکرر بی سپر تاخت و تاراج

ساخته بودند چنانچه گذارش یافت چندین مرتبه با جنود اعدا صف آرا گشته هر دفعه اوای غلبه و استیلا برانراخته و مبارزان ظفر شعار از کثرت حرکات و توالی رکضات و تحمّم محاربات و مقاتلات بی در پی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دواب بسیار تلف شده بود معینا موسم برشکال در رسیده مجال تردد نماند و در خلال این حال بنابر مقدمات مذکوره یرلغ لازم الامتثال از پیشگاه جاه و جلال پیراجه جیسنگه صادر شد که با جنود مسعود ببلد فاخره اورنگ آباد معاودت نموده موسم برشکال را آنجا بگذرانند و برخی اسرا و لشکریان را بمجال تیول خویش رخصت نمایند که مرنه و آسوده حال شوند راجه بموجب امر اعلی ترک پیکار مخالفان نهاد و عزیمت معاودت باورنگ آباد نمود و چون مقدمات و استحکام قلعه منگل بیده و سامان اسباب و اوازم حراست آن در مرتبه نبود که وقتی که عسکر ظفر اثر از آن حدود رایست معاودت برانرازد، از تعرض اعدای مصون تواند ماند راجه بافتضای رای مصلحت بپرا صلاح درین اندیشید که قلعه مذکور را خالی کند بنابرین دلیر خان با راجه رایسنگه و قباد خان تعیین نمود که اسباب توپخانه و ذخائر قلعه برآورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفقای او همراه بیاورد و خان مذکور با همراهان سلخ ماه مسطور عازم منگل بیده شده چون بدانجا رسید آن قدر سرب و باروت که در قلعه بود به بلد های بادشاهی و تغلکچیان و بیلداران و دیگر مردم قسمت نمود که بلسکر ظفر اثر رسانند و لشکریان را اشاره نمود که غلات و سایر ذخائر قلعه را چندانکه توانند تصرف نمایند و آنچه بماند آتش

در زنند و بیلداران گماشت که گذرهای قلعه را انداخته آن قدر که میسر باشد در هدم و تخریب آن حصار بکوشند و بعد فراغ ازین مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ششم قوی حجه با همراهان بلسکر منصور رسید و روز دیگر راجه با اواج قاهره از کنار آب بهیونره بسمت پرینده کوچ کرد و نهم از آب عبور نموده در هشت گروهی پرینده منزل گزید و از آنجا بفرزید یک موضع بهوم رسیده بنابر مصلحت تا هفتم رابع الثانی آنجا نزول داشت و از آنجا بنواخی بپرا آمده تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین ایام سیوای فتنه گرا که بدرگاه معلی رفته بود از سر جهالت و کوته اندیشی چنانچه در طبع گزارش وقایع حضور پرنور مذکور گشته از مستقر الخلافت اکبر آباد که در آن هنگام مرکز ریاست جاه و جلال بود روی گردان شده مرحله پیمای وادی نزار و آواره دشت ابدار گردیده بود یرلغ همایون پیراجه جیسنگه صادر شده که نیتوی خویش او را دستگیر نموده بدلیز خان سپارد و خان مذکور او را همراه گرفته بجذاب خلافت آورد راجه جمعی بجهت آوردن نیتو که در فتح آباد بود تعیین نمود و آن جماعه او را بفتح جمادی الاولی بلسکر ظفر اثر رسانیدند و راجه آن مسعود العاقبه را که حقیقت رسیدنش بسده سپهر احترام و شرف اندوختی او بادراک شرف اسلام بحق ذکر یافته با پسرش حواله دلیر خان نمود و آن خان بسالت نشان روز دیگر نزدیک بپرا راجه جدا شده بموجب فرمان طلب روانه درگاه معلی شد و راجه نیز بیست و نهم ماه مزبور از نزدیک بپرا بعزیمت اورنگ آباد کوچ نموده هشتم جمادی الآخره در ظاهر آن بلد فاخره نزول نمود •

تعیین یافتن دلیر خان با فواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

ایزد بیهمال که لطف کامل و فضل شاملش چهره کشای
شواهد بدائع آمال امت چون این زمیندار اورنگ خلافت را بمزید
تایید و انبال و کمال نوازش و افضال از ملاطین والا شکوه کرامت
امتیار بخشیده و بخامه موهبت ازلی بر لوحه جبین طالع مسعودش
رقم نصر و اعزاز کشیده لاجرم همواره بازوی بخت ارجمند عدل و در تافتن
سر پنجه نخوت! سرکشان مغرور و عاصیان مقهور بنیروی توفیقات
ربانی مؤید است و پدوسته اوایای دولت و سلطنت ابد پیوندش
را در امر از فتوحات نبیانه و تحصیل غنائم جلیله امداد تیسیرات
آسمانی معاضد از شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین فواج
جهان کشا است بسر گردگی دلیر خان بر سر زمیندار چانده و بیدار
گشتن او از خواب غفلت و دادن پیشکش شایسته باوایای دولت -
تبعیدین این مقال آنکه چون آن تیره بخت از کمال سفاقت کبشی
و نا عاقبت اندیشی از منهج قویم اطاعت و مسالک مستقیم عبودیت
انحراف جمته شیوه بغی و عصیان ورزیده بود و بخدای محال و
پندار دور از کار مصدر حرکت ناهنجار گردیده بغیر آن تلبدیه و گوشمال
آن خسران مآل پیش نهاد همت خسروانه گشته فرمان قهرمان
جلال بدلیرخان که با برخی از عسکر منصور دکن بعد فراغ از
تاخت ولایت بدجهور به پیشگاه حضور طلب شده بود صادر گشت
که بهرجا رسیده باشد بمجرد ورود منصور صبح الفجر برگشته باهمرازان

بر سر ولایت آن مقهور رود خان مذکور دو منزل از دریای نریده
گذشته بود که بموصول پرایغ کرامت نشان مهابی گشته با زندوله خان
و راجه سجان - نگه بنفیل و راو بهاوسنگه هاده و راو کرن بهورتیه
و راجه نورنگه کور و جگت - نگه هاده و قادر داد خان و زیر دست
خان و آتش خان و برق انداز خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت
نشان اواخر جمادی الآخره این سال همايون فال عازم مقصد گشت
و بموجب امر والا ایرج خان فوجدار ایلچیز و فتح خان فوجدار
پونار و جمعی دیگر نیز در - انگ کومکبان انتظام یافتند و چون
اواسط شعبان با فواج قاهره بحدود ولایت چانده رسیده مانجی ملار
زمیندار نابکار آن سر زمین بسطوت عمار ظفر قرین از بیپوشی
نفاق پندار بخوبش آمده جنون خوف و رعب بریاض ضلالت موافقش
استیاء یافت. و حراز هوای بغی و طغیان و خاطر از اندیشه
استبداد و عصیان پرداخته چاره کار در سلوک منهج اطاعت و
عبودیت دید و ناگیا نام شخصی که مدار مہام او بود نزد دلیر خان
فرستاده اظهار عجز و ابتدال و ندامت بر سوابق جرائم و حیأت اعمال
نمود و استدعا کرد که چون آن خان دلیر نزدیک شود بآئین مسکنیت
و خشوع آمده ملاقی گردد و برای ایمنی خاطر درخواست عهد و
قول نمود خان مذکور نظر بر شیمه فضل و کرم پادشاهی که نمودار
الطاف الهی است نموده متمدنی او را پیرایه انجاش بخشید و
مرئوسه را باز گردانید که نوید حصول این مامول بدو رسانیده آن
ضلالت کیش را بیازد و چون ناگیا از لشکر فیروزی معاودت نمود
خاطر وحشت زده او را از جانب دلیر خان مطمئن گردانید این

معنی را فوزی عظیم و نعمتی سترگ شناخته بلا توقف بعزم ملاقات آن خان شهابت کیش با مدهمکر نام مهین پسر خویش روان شد و مبلغی از زر و سیم مسکوک بجهت پیشکش سرکار بادشاهی که عجاله آوردن آن میسر بود همراه برداشت و بیست و سیوم شعبان که دلیر خان بموضع مازدوره که سرحد ولایت چانده است نزول نمود. سرزبان مذکور بلسکر ظفر اثر پیوسته چون قصد ملاقات خان مذکور نموده با اشاره آنخان شهابت نشان آتشخان و رستم برادر ایرج خان رفته آن جهالت پرور را با پسرش بآئین مجرمان میان بند در گردانگنده بی سلاح و براق نزد او آوردند و در نهایت خضوع و سرانگندگی ملاقات کرد و تمهید مراسم ندامت و اعتذار و اظهار مراتب عجز و انکسار نموده بیکزار اشرفی و دو هزار روپیه و دو مرامپ و یک زنجیر نیکل برسم نیاز بدلیرخان گذرانید و هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه که بر چند قبل و شتر و عرابه بار کرده همراه آورده بود بصیغه جرمافه و شکرانه اسان بمرکار خاصه شریفه سپرد خان مزبور بار گفت که اگر ملامت جان و ناموس و بقای موطن و ولایت خویش میخواهی باید که پیشکشی لایق برای سرکار بادشاهی نزدی سرانجام دهی و من بعد بانحوای دیبوضال و تحریک عقاوت و مکال قدم از شاهراه بندگی و فرمان پذیری بیرون نهدی از آنجا که آن ضلالت شعار بطووت انبال دشمن مآل شهزاده روزگار مغلوب رعب و بیم و مورد خوب عظیم گشته زوال موطن و مال و هلاک آسودگی خود را بر تقدیر عدم قبول و استیصال متیقن بود از کار گهی و معامله شناسی سخن دلیر خان را آویزا گوش و هوش

ساخته سرمایه مهیون کار و سود روزگار خویش دانست و چنین قرار یافت که برسم جرمافه مبلغ یک کرور روپیه از نقود و نغایس اشیا مثل جواهر و مرصع آلات و نقره و فیلان کوه پدیکر بدیع منظر در عرض مدت دو ماه سامان نموده باورلیای دولت قاهره واصل نماید و سوای آن پنج لک روپیه بدلیرخان که واسطه اصلاح کار و ذریعه عفو جرائم آن بد کیش نابکار در حضرت خلافت گشته بود بطریق شکرانه بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرب بی سرکار خاصه شریفه مؤدی مازد و قلعه مانک درک را که از حصون متین آن مدبر غوی و پشت استظهارش بآن قوی بود پندهای پادشاهی منهدم ساخته با خاک یکسان نمایند و بموجب التماس خان مذکور فرمان عالیشان از جناب فضل و احسان مشتمل بر صفع مژم آن مورد نکال عصیان و تفویض جا نشینی او به رام سنگه کهین پسرش که او را نایب مناب خویش می خواست بصدر پیروند و چون این مراتب مقرر گردید دلیر خان حقیقت معامله را به پیشگاه سلطنت و جهانبانی معروض داشته قبول این مطلب را الحاح و اقتراح نمود از آنجا که عفو و بخشایش از جلالت شیم قدسیه شهنشاه مکرمیت پرور تفضل منش است بر وفق ملتئم آن خان بسالت نشان رقم معافات بر صیغه زلت مرزبان مزبور کشیده از موافق لطف و اصطفا یرلیغ گیتی مطاع مبنی بر این معنی بطفرای نفاق پیوست و با خلعت باخرا بجهت حرافرازی و اطمینان او از حضرت خلافت مرحل گشت بالجمله دلیر خان مانجی ملار را نزد خود نگاهداشته وکلای او را رحمت کرد که

رفته در سرانجام پیشگشی که مقرر شده بود بکوشند و محمد لطیف دیوان لشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده بهدم قلعه مانک درک تمیز نمود و او با آن گروه بآنجا شتافته در اندک فرصتی آن حصن متین را با سطح زمین برابر ساخت و ببلندی خطیر ازینکه که جایجا در آن قلعه مدفون بود با تریب پنجاه توپ آهنی در آمیختگی و بندوق بسیار و دیگر ادوات توپخانه بر آورده بلشکر فاروزی رسانید و همچنین جمعی بقلعه بهلولی که در سرحد ولایت دیوکده واقع بود و آن نیز کمال حصانت و متانت داشت تعبید نمود که بهدم و تخریب آن پردازند و پس از دو ماه که هفتاد و هفت لک روپیه از وجه پیشکش بوصول رسید چون زمین دار مسطور مریض و علیل گشته احوال ولایتش فتور و اختال پذیرفته بود و دکنه و رعایای آن هر زمین روی بقرار آورده متفرق شده بودند و رخصت نمودن او در وصول تدمه پیشکش تخیل بود و فی الجمه تسامح و امهال با او مقتضای مصلحت می نمود لاجرم دلیر خان از روی صلاح اندیشی مقرر نمود که مانجی ملار را روزی چند رخصت نماید مشروط بدانکه سه لک روپیه دیگر از جمله تدمه پیشکش سرکار جهان مدار یا مبالغ پنج لک روپیه که تقبل دادن آن بخان مومی الیه فموده بود که مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت در ماه ادا نماید و بیست لک روپیه باقی را بتدریج در مدت سه سال واصل سازد و درین باب مچلکا از گرفت و بنابرین قرار داد خلعت فاخره که با فرمان مرحمت عنوان از جنای سلطنت بجهت او مرسل گشته دلیر خان بنابر مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و جمدهر مرصع و برخی

دیگر از آلات و یک زنجیر فیل باو داده بیست و هفتم شوال او را با راسدنگه پسرش مرخص ساخت که بچاندی رفته باصلاح امور ولایت خویش و سرانجام تدمه وجه پیشکش پردازد و چون نتائج خان فوجدار پونار درین ایام بانتضای اجل موعود بساط حیات در نور دید از پادشاه خلافت و جهانداری قادر داد خان بجای او معین گشته بود تحصیل تدمه پیشکش بعهده معنی و اهتمام خان مهار الیه گذاشته مددگر مہین پسرش را نیز برسم یرعمل تا وصول هشت لک روپیه که ادای آن معجزه قرار یافته بود حواله او نمود و آنچه از نقود و مرصع آلات و زیلان گوه دیگر در وجه پیشکش بوصول رسیده بود مقرر کرد که برخی را ازین ایرج خان موجدار بالچپور یا محمد لطیف دیوان لشکر منصور و جمعی از بندهای بادشاهی و پاره را رستم برادر ایرج خان با گروهی دیگر بالچپور رسانند و خان زمان صوبه دار خاندیس وزیر العابدین دیوان آن صوبه را با فریق دیگر بآنها فرستاد که آنها را به بلده طایفه برهانند و نقل نمایند و از آنجا بکراک آسمان جاء برده بمحل عرض رسانند بالجمه چون کوک سنگه زماندار ولایت دیوکده که بولایت چانده قرب الجوار است نیز از فاعاقبت اندیشی و سفاهت پروری در ایصال پیشکش مقرری تباران و امهال می ورزید چنانچه پانزده لک روپیه از پیشکش سنوات مانده بر ذمه الا جمع آمده بود و در دادن آن بتمهید معاذیر دفع الوقت و تاخیر می نمود و بدلییر خان فرمان شده بود که بعد از تمشیت مهم چانده بنادیب آن تیره بخت غدار پردازد و او را نیز از گران خواب غفلت بیدار سازد و آنگاه بصالحیت شمار در انانی

اشتغال بمهم چالده زمیندار مذکور را تخویف و تهدید نموده بود و آن ضلالت فرجام شخصی را که مدار مهم او بود فرستاده تا به تمهید مراسم ندامت و اعتذار و تقبل اداای وجوه پیشکش بسرکار گجهان مدار اصلاح کار آن نابکار نماید لاجرم خان دلیر بنابر کمال خشوع و ابتهال آن بدگیش باطل سگال او را بقبول معذرت و تعهد التماس عفو زلت در پیشگاه خلافت مننت پذیر گردانیده مقرر ساخت که پانزده لک روپیه که از پیشکش سنوات سابقه بر ذمه او لازم آمده بود با قریب سه لک روپیه دیگر برسم جرمانه در عرض مدتی معین بسرکار والا رساند و از انجمله شش لک روپیه در مدت دو ماه واصل سازد و من بعد در ادای پیشکش مقرری که هر ساله مبلغ یک لک روپیه بود مدهنده و مسامحه نورزیده سر از خط بندگی و فرمان برداری نه بشد و بنابرین قرارداد آن ضلالت نهاد عجله ده زنجیر نیل کوه تمثال در وجه پیشکش فرستاد و چون دلیر خان خاطر از مهم چالده پرداخت و وکیل آن تیره روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت نمود که پیشتر رفته بسر انجام مراتب پیشکش پردازد و پانزدهم ذی قعدة از دهم سال این سلطنت بی زوال خود نیز بجهت مزید تاکید با افواج قاهره از حدرد چالده که قریب سه ماه آنجا اقامت داشت بجانب ولایت دیوکده روان شد و مانجی مقر زمیندار چالده را نیز طلب داشت که با اتباع خویش آمده بجنود میروزی پیوندد و چون محدود ولایت دیوکده رسید کوک سنگه مرزبان آنجا بقدم عجز و خشوع آمده بآن خان عقیدت آئین ملاقی شد

و پس از چند روز بجهت سرانجام پیشکش مرخص گردید مجله خان مذکور با جنود منصور روزی چند دران حدود بسر برده برخی از وجوه پیشکش بوصول رسانید و در صدق این بود که ما بقی را بزودی تحصیل نماید و اگر زمیندار خهران مال در ادای آن تعلل و امهال ورزد همت بر تسخیر قلاع و ولایتش گماشته حاجت آن فاحشیت از خار وجود او پیراید در خلال این حال مثال گرامت تمثال از جناب خلافت و جهاندارای بآن خان شهامت پرور صادر شد که معامله زمیندار دیوکده را بهر عنوان باشد زود صورت داده چون تادیب و تنبیه عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور دگر باره مرکوز خاطر والا وجه همت جهان کشا گشته با افواج قاهره از آنجا بدکن شتابد و بملازمست رخشنده اختر بوج حشمت و اقبال تابنده گوهر درج اہیت و جلال پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم رسیده هرگاه اشاره معلی صادر شود با افواج بحر افواج بدان مهم قیام نماید لاجرم خان دلیر زمیندار مضطرب را که اظهار تنگدستی و پریشان حالی می نمود بمقتضای مصلحت چندی دیگر مهلت داده در باب ایصال تنمہ پیشکش بوعده معین مچلکا ازو گرفت و تحصیل آنرا نیز بعهده قادر داد خان نمود و درین ایام مانجی مقر زمیندار ولایت چالده بروفق قرار داد خویش از جمله تنمہ پیشکش مبلغ هشت لک روپیه دیگر که ادای آن معجله مقرر گشته بود سرانجام کرده با ولایتی دولت قاهره واصل ساخت که مجموع هشتاد و پنج لک روپیه باشد و چون دلیر خان خاطر از مهمات ولایت چالده و دیوکده پرداخت بموجب برابری گیتی مطاع هشتم ربیع الثانی با عساکر

فیروززی روانه دکن شد و عاطفت پادشاه بنده پرور قدردان آن خان
بسالمت منش را بعنایت خلعت خاص و اسب با سازه نوازش
نموده یکهزار سوار از تابندگان او را دو اسبه مه اسبه مقرر ساخت که
منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ازاجمله سه هزار
سوار دو اسبه مه اسبه باشد و ایرج خان را بااضافه پانصدی بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و قادر داد خان را از اصل و
اضافه بمنصب هزار و هشت صد سوار ازاجمله چهار صد سوار دو
اسبه سربلند بخشید •

آغاز سال دهم والای دولت المکیری مطابق سه هزار و هفتاد و هفت هجری

درین اوقات خجسته فرجام ماه مبارک صیام بهزاران یمن و
برکت و مرخندگی و میمنت در رسیده پرتو سعادت برجهان گسند
و شب جمعه مطابق هفتم اسفندار رؤیت آن ماه مهرا نوار اتفاق افتاده
ابواب حسنات و ثنویات بر روی جهانیان باز شد و سال دهم از سنین
سلطنت و فرمان روانی خورشید سپهر خلافت و جهان کشائی قرین
توفیقات آسمانی و تأییدات ربانی آغاز شد و اشاره همیون به پیشکاران
پیشگاه دولت مادر گشت که تهیه اسباب و لوازم جشن مسعود
پرداخته تا رسیدن عید سعید قطر بارگاد خلافت و جهانپانی را
بدستور هر سال آنین حشمت و کام رانی پندند •

نولد نوکل حدیقه دولت پادشاه زاده محمد کام بخش

درین فرخنده هنگام که میض بهار عدل و راست پادشاه دریا
نوال از نهال بخت جهانپانی ازهار امانی و اعمال میدمید و بمیامن
افتران دین و دولت و برکت از دواج ملک و ملت نتایج خیر و سعادت
از بطن کمون بمهد ظهور میرسید در بهارستان خلافت تازه گلی از
گلبن حشمت و کامرانی شکفته مشام اقبال را عطر آگین ساخت
و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان مطابق شانزدهم اسفندار
پس از انقضای دو یاس و چهار گهری از روز مذکور پادشاهزاده
والا گوهر نیک اختر از بطن یکی از مخدرات تنق و هفت و پرده
گزینان سوانق عزت قدم فرخنده عالم ظهور گذاشت و بمحمد کام
بخش موسوم گشت و چون دین ایام گوهر اکلیل ابهت و بختیاری
مروغ اختر عظمت و نامداری پادشاهزاده ارجمند محمد معظم
بموجب یرلغ همایون با عساکر منصور از دار السلطنت لاهور
مراجعت نموده بودند بیست و پنجم ماه مذکور که ساعتی مسعود
بود باشاره معلی عمده امرای عظام جعفر خان و محمد امین خان
میر بخشی تا بیرون شهر پذیره شده آن دره التاج سلطنت را
به پیشگاه حضور آوردند و اوایل روز در انجمن خاص غسلسخانه آن
عالیقدر کامگار با سلطان معزالدین مهین خلف خویش بهز ملازمت
اشرف شهنشاه روزگار فائز گردیدند و یکهزار اشرفی و چهار هزار روپیه
برخیل نذر گذرانیدند و میرزا سلطان صفوی و نامدارخان و راجه رایسنکه

میسودیه و مخلص خان و غیرت خان و دیگر امرای نامدار که در
و کلب آن والا تبار بودند نیز بقیه دلی سده سیه تارک مباحثات
برامراختند و عاطفت پادشاهانه آن قره باصره حشمت را بعطای
خلعت خاص و یک عقد مرورید گران بها و عصا و شمشیر با ساز
مرصع و سلطان معزالدین و مها راجه جسونت سنگه را بمعنایت
خلعت عز اختصاص بخشید و شب یکشنبه هفتم مردودین هلال
فرخنده شوال از افق سعادت رخ نموده منتظران مقدم خجسته عید
را بهره مند حصول امید گردانید و صبح روز دل افروز عید نوای
شادمانه اقبال از بارگاه آهت و جلال پرده کشای گوش گردون گشته
پادشاهزادهای کامکار و امرای نامدار و سایر یفتههای آستان سپهر
مدار در سده والای سلطنت و عتبه علیایی خلعت فراهم آمده چون
خورشید جمال عالم آرای گیتی خدیو حق پرست یزدان پژوه از
مشرق عظمت و جهانبانی طلوع نموده تسلیمات تهنیت و آداب
مبارکباد بخای آوردند و حضرت شهنشاهی بر خیل فلک شکوهی
که تخت زرین بر کوه پشت آن منصوب بود سوار شده یائین معبود
لوائی توجه بمصلی برامراختند و پس از مراجعت ساعتی چند
در محفل فلک نشان خاص و عام بر سریر مرصع نگار جلوس مرصوده
انجمن آرای کلم بخشی و کامرانی گزیدند درین ایام مرخنده
پادشاهزادهای کامکار ارجمند بخت پیدار محمد معظم و محمد
اعظم و رکن السلطنت جعفر خان بعطای خلعت خاص مشمول
عاطفت گشتند و مکرخان بمرحمت امپ با ساز طلا مباحی شد و
امداد خان بعطای علم لوائی فنخار امراخت و داود خان بصوبه دارایی

برار تعیین یافته بمعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسب باحاز طلا
مرافراز گردید و یک هزار موار از تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر شد
که بمنصبش از اصل و اضافه پنج هزار چار هزار موار از انجمه
سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و راجه رایسنگه میسودیه
که بمنصب پنج هزار چار هزار سوار سرینندی داشت پانصد سوار از
تابینانش دو اسبه سه اسبه مقرر گشت و تربیت خان که بنابر بعضی
اسباب چنانچه گزارش پذیرفت روزی چند مورد عتاب پادشاه مالک
رقاب گشته از منصب معزول و از سعادت کورنش محروم بود از
مبایمن مرادم پادشاهانه رخصت ملازمت پادشاه بمقتضای
کامباب نضل و بخشایش خدیو جرم بخش عذر پذیر گشت
و بمنصب چهار هزار چار هزار موار مرافرازی یافت و میرزا خان
نیریز عبد الرحیم خان خازن که از مدتی ایام این سلطنت گیتی طراز
تا این هنگام در سلک گوشه نشینان بود مورد انظار عنایت
گشته بمنصب سه هزار چار هزار موار و عطای خلعت خدیو
مرصع سر بلند شد و قطب الدین خان باضافه پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار از انجمه دو هزار موار
در اسبه سه اسبه مباحی گردید و نیتوجی خویش سیوا که حقیقت
حال و کیفیت نیک سرانجامی او بتوفیق ادراک شرف اطلاع قبل
ازین مرقوم کلکد حقایق نگار گشته چون منت خندان بجای آورده
شعار و آداب مسلمانی اندوخته بود مطمح انظار مرادم شهنشاه دین
پرور مکرمت گستر گشته بمعنایت خلعت فاخره و جمدهر مرصع
و شمشیر با ساز میلا کر و اسب با ساز طلا و ماده خیل و بمنصب

سه هزاری دو هزاری سوار و خطاب محمد قلی خانانی که بیاب نوازش
شد و از اصل و اضافت غیرت خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد
سوار و مقلی خان بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام
دو هزار روپیه و موته کورن بلندیله بمنصب دو هزاری هزار و پانصد
سوار و سید منور خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و هادیخان
بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و شهسوار خان بمنصب هزار و
پانصدی هفت صد سوار و زاهد خان بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار و شیخ نظام بمنصب هزار و پانصدی یکصد سوار
و محمد طاهر نواسه رستم خان بمنصب هزاری هفت صد سوار و
و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری پانصد سوار و بادل
بختیار بمنصب هزاری سیصد و پنجاه سوار و بلندی اندوختند
و سید فیروز خان که در سلک کومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت از
اصل و اضافت بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار
از انجمله پانصد سوار دو سه اسبه و چگمت سنگه هاده اضافه پانصد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه مغتخر و مباهی شدند و پیرم دیو سیسودیه
که بنابر تقصیری از ماصب معزول شده بود بعطای خلعت و
منصب هزاری و پانصد سوار مورد عنایت شد و میر عماد الدین
دیوان بیوتات بخطاب رحمت خانی و عزیز الدین برادر زاده جعفر
خان بخطاب بهره مند خانی و خواجه محمد یوسف بخشی صوبه
کابل بخطاب ارشد خانی و بهادر بیگ بخشی سرکار پادشاهزاده
فرزنده شیم محمد معظم بخطاب ضابط خانی سرمایه کامروانی

اندوختند و محمد منصور کاشغری بعنایت ماده نبل و سید علی
داروغه کتابخانه بانعام ده هزار روپیه و جمیل بیگ ارلات که تازه
با حلقه متببه خلافت رسیده بود بانعام شش هزار روپیه و اورس بی
و ملا قاضی از اهل توران که آنها نیز درین ایام بیجاب معلی آمده
بودند هر یک بانعام پنجهزار روپیه و عوض بیگ و بیات قرة هریک
بانعام چهار هزار روپیه و شاه خواجه بمرحمت اسپ و انعام سه هزار
و قاضی عبد الرحمن که بصدارت خطه فیض بنیاد اورنگ آباد
تمیین یافته بود و گدا بیگ قلمناق هریک بانعام سه هزار روپیه
و حاجی یاسین بانعام دو هزار روپیه و خواجه رحمت الله ده بیدی
و حکیم مقیم و یازده کس دیگر هریک بانعام یکهزار روپیه بهره اندوز
بمرحمت گشتند و چون خواجه عبد الغفار برسم معهود هر ساله از
«اورا» الفهر بوسیله عریضه اخلاص و عبودیت استقاضه انوار مکرمت
خسروانه نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه انعام او عطا گردید
و در بهار روپیه بمیر محمود فرستاده خواجه مذکور عنایت شد و عبد الله
بدک ملازم عبد العزیز خان والی آنجا را که از جانب آن خان راجه
دردمان سوغاتی از میوه آورده بود بعنایت خلعت و انعام سه هزار
روپیه مباهی شده رخصت انصراف یافت و محمد سعید فرستاده
سلطان حاکم خضر موت که حامل عریضه او بود بمرحمت خلعت
و انعام سه هزار روپیه مرافراز گشته مرخص شد و پنجهزار روپیه از
حرانه احسان بیکران نادر حواله رفته که از امده همدوسدان خرید
لموده برای سلطان محمد مذکور بمرود و سید زید حاکم صفا که او
نیز عریضه معنی بر مراسم اخلاص و عبودیت بسدده سعید فرستاده

بود بارمال خلعت و انعام سه هزار روپيه مر بلنقوی یافت و سه هزار روپيه بزمه نغمه - الحجان و سرود سرایان آن بزم معهود عطا شد و در آن جشن جهان امروز از جانب پدیده آرای هودج عزت و اقبال زینت امزای تنق ایهت و جلال ملکه ملک سیرت قدسی خصال بیگم صاحب و نخله کریمه ریاض دولت شعبه دروغه چمن سعادت ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم و دیگر معظمت سرادق سلطنت پیشکشهای شایسته بنظر همایون رسیده و زبده امرای عظام جعفر خان و محمد امین خان میر بخشی و دانشمند خان و هارده خان و قطب الدین خان و چندین دیگر از عمدهای بارگاه سلطنت پیشکشهای شایسته از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکت رسانیدند و پیشکش وزیر خان صوبه دار مالوه مشتمل بر دو زنجیر نیل کوه پیکر و پنج سر اسب عراقی و نفایس جواهر و دیگر تحف و نوادر بمحل عرض رسید و آن محفل شادمانی تا سه روز جهانان را سرمایه نشاط و کسرتی بود - از سوانح این ایام فرستادن رخشنده اختر برج حشمت تابنده گوهر درج ایهت بادشاهزاده کامگار بخت بیدار محمد معظم است بدکن اگر چه بعد از آمدن آن عالی قدر والا نسب بموجب فرمان طلب در اواخر سال هشتم جلوس همایون از دکن به پیشگاه حضور نظم مهام آن صوبه بغایر بعضی مصلحتها بعد از راجهای عظام راجه جیسنگه که با افواج قاهره به تنبیه عادل خان قیام داشت تفویض یافته بود لیکن چون در حقیقت صوبه دار آجیا بآن گوهر الکلیل شوکت و بختیاری متعلق بود بلباب اقتضای مصالح دولت یکچند در خدمت اشرف

سعادت اندوز بودند درین ایام که راجه جیسنگه از تاخت ولایت بیجاپور فارغ شده بموجب یرلیغ معالی با جلوس فیروز بخله اورنگ آبداد آمده بودند درین ایام که برای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که مرآت چهره نمایی اسرار ملک و ملت است چنان پرتو افکند که آن نامدار والا تبار را بدکن رخصت نمایند که بر هیچ سابق بصوبه دار آجیا قیام نمایند و راجه جیسنگه را بحضور لامع انور طلب فرمایند بذایر آن هفتم شوال آن گوهر انسر حشمت و اقبال را بعمالی خلعت خاص و عربندی گران بها از ایکدانگه لعل آبدار و دو دانگه مروارید شاهوار و دو سر اسب یاد رفتار یکی ازان با حاز میثا کار و دیگری با حاز طلا و نیل با ساز نقره و جل زریفت و ماده نیل و انعام پنج لک روپيه و باضاده پنج هزاری بمقصد بیعت «زاری دوازده هزار مولو و ملطان معز الدین خلف آن عالی قدر را بمعنایت یکمقد مروارید مشمول عاطفت ماحظه رخصت فرمودند و بذایر بعضی مصلحتهای ملک و دولت مهاراجه جسوفت سنگه و راجه رایسنگه سیسودی و وصف شکن خان و صفی خان و راجه رایسنگه کچواهد و غیرت خان و سریلند خان و جمعی دیگر از امرا و عمدهای آستان خلعت را در رکاب نصرت آثار آن نامدار بلند مقدار تعیین فرمودند و هنگام رخصت مهاراجه بمعنایت خلعت و شمشیر با ساز مرصع و دو اسب یکی با ساز طلا و راجه رایسنگه سیسودی بعمالی خلعت و جمدهر مرصع و صف شکنان بمعنایت خلعت و جمدهر میثا کار و اسب با ساز طلا و صفی خان بمعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و ماده نیل و غیرت خان و سریلند خان هر یک بمرحمت خلعت و جمدهر میثا کار

و راجه رایسنکه کچوا ۵۵ بمهرمت خلعت و جمدهر مرصع و مخلص
خان و ملتفت خان هریک بمعطای خلعت و سید منور خان و
برق انداز خان هر کدام بمهرمت خلعت و اسب و شهوار خان
بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و ترکناز خان و سید
زین العابدین بخاری و هر دل خان و شجاع و جانباز خان و سید نجابت
هریک بمهرمت اسب سربلندی یافتند و جمعی دیگر نیز در خور
حال بمعطای پادشاهانه از خلعت و اسب و شمشیر مباحی
گرفتند و میرزا سلطان صفوی خلعت یافته بجایگز مرخص
شد که بندوبست آن نموده از آنجا بخدمت پادشاه زاده عالیقدر
شهاب و یرلیغ گیتی مطاع براجه جیسنگه صادر شد که بعد از
وصول آن والا نژاد بخطه اوردنگ آباد عازم بهشگاه حضور گشته دولت
آستان بوس دربابد و درین ایام میرزا خان بمعنایت اسب و ماده فیل
مباحی شده رخصت جایگز یافت و معین خان بدبوانی دارالملک
کابل معین گشته بمهرمت خلعت و اسب سراز شد و لطف الله
خان که کد خدا میشد بمعنایت خلعت و اسب و فیض الله پیر
میرزا وای مرحوم که او نیز کد خدا میشد بمعطای خلعت و جین
مرصع و اقام پنجهاز روپیه کامیاب عافیت گردیدند و بعرض
اشرف رسید که کنور پرتی سنگه ولد متاراجه جیونت سنگه و
هر باز خان فوجدار هوشنگ آباد و رزق الله خان شیخ زاده که در
فن طب و جراحی مهارتی وافی داشت باجل طبیبی بمطای حیات
در نوشتند و زاهد خان بمهرمت خنجر مرصع و اسب مقتدر گشته
در ملک کومکین صوبه کابل انتظام یافت و منگلی خان پنهان داری

نوشهره که در راه کابل است معین گشته از اصل و اضافه بمفصب
هزار پانصدی هزار سوار از انجمله دو صد سوار دو اسبه سه اسبه
مورد نوازش گردید و زبردست خان بفوجدار بی هوشنگ آباد
منصوب گشته از اصل و اضافه بمفصب هزار سوار از انجمله
پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند شد و بهرام خان بقلعه داری
فتح آباد دکن از تغیر درویش خان بیگ قاتقال تعیین یافته
بمعنایت خلعت و باضافه پانصدی صد سوار بمفصب هزار سوار
و هفت صد سوار تارک مباحات افرخت •

شورش انگریزی افغانان یوسف زئی در مواحل دریای نبلاب و تنبیه و تادیب آن طائفه باضه به نیروی اقبال دشمن مال شهنشاه مالک رقاب

پوشیده نماند که این قوم عصیان منش شقاوت پژوه زمره کثیر
• و گروهی انبوه اند در سواف ایام یورت و مسکن آنها سرزمین
مندهار و قراپاغ بود بنابر بعضی موجبات ازان حدرد پراگنده شده
در زمانی که میرزا الخ بیگ کابلی حکم روی کابل بود روی
عزیمت بدان صوب آوردند و چون ریشه امامت در سرزمین نزهت
فرین کابل محکم نتوانستند نمود روی بطرف لمعانات نهادند و
از آنجا تا کاشغر شتافتند و آخر الامر در سرزمین سواد و بجور رنگ اقامت
ریخته رحل سکونت انداختند و دران سرزمین گروهی که لقب
سلطانی داشتند و خود را از نژاد دختری سلطان سکندر می پنداشتند
مرزبان بودند نخست این نابکاران غدار از راه خدمت گذاری درآمد

خویش را در آن ناحیت جلی کردند و آخر الامر بفغان غدر و معادات چهره وفا و وفای خراشیده طریق کفران نعمت و ناحق شناسی پویندند و بچیره دستی و خیره روشی بر سلطانان آنجا تسلط و استیلا یافتند و غارت تصرف آن مخفون تمامی دشت و کوه آن سرزمین را فرو گرفته مرزبانان دیرین بزوایای فاکمی و پیغولهای گمنامی ملوی گزیدند و جمعی ازان ستم دیدگان هنوز باقتضای حب وطن در آن مرز و دو مسکن درید و ترک بیوریت بدیم دشواری انکارند و بالفعل زیاده از حد سالت که متغلبان یوسف زئی در آن حدود بظاوت ممکن گسترده بظاہر نافرمانی و استبداد و دزدی و رهنرزی و انسان بسر میبردند و بنگاه آنها کوهستان سواد و بجز امت و حرزمین بدین کوه را نیز گرفته اند طول آن کوهستان حتی کوه و عرض در بعضی مواضع بیست کوه و در برخی اماکن پانزده کوهست و مرغزارهای خوش و جنگلهای نزه دلکش دارند آن سرزمین از دو جانب بدریای نیلاب و از یگانب بدریای که از خطه بابل آمده از پیش نوشهره میگذرد و از جانب دیگر بکوهستان شمالی محد امت در عهد سلطنت حضرت هوش آشیانی اکبر بادشاه چون آثار بنی و فساد آن قوم بد نژاد بظهور وحیده بود زمین خان گوگلتاش که از اعظم دولت آن حضرت بود با لشکری فراوان به تفتیه آن بنی اندیشان معین شد و بعد از و راجه بیربل که از باریانتگان بارگاه قرب و منزلت بود و حکیم ابو الفتح که در ملک عمدها و مقریان انتظام دشت با دیگر جفود قاهره تعیین یافتند که ضمیمه لشکر پیش شده در دفع و امتیصال آن گروه بد سال بکوشند جبهوش

مذکور بان کوهستان در آمده آریزهای سترگ و کوشهای عظیم نمودند و نخست غلبه و استیلا تمام یافته عرصه بجزر از غبار تسلط اشرا بر داخند و اکثری از سواد بحیطه تصرف آورده قلاع و تپانها ساختند و آخر الامر از عدم اتفاق و یکدلی مرداران چشم زخمی عظیم بدان لشکر بریده شکستی ناهش روی داد و جمعی کثیر تلف شدند و راحه بیربل در آن میانه نقد زندگی در باخت و پس از وقوع آن قضیه مراسم جبر و تدارک بر وجه احسن بکار نرفت و چون از قتل و غارت انواع بادشاهی نخرانی تمام باحوال آن جمع بد نرجام راه یافته بود ازان وقت باز تا این هنگام ترک نفقه پروری و عصیان منشی کرده قدم جرات از حد خویش بیرون نمیگذاشتند و اگر چه خود - مرو خلیع انظار در سرز و بوم خود بسر برده گردن بریده باج گذاری نمیدادند لیکن بحدود خود در ساخته بدست چهل و غرور لوی جمارت نمی افراشتند درین ایام از تبه رائی و کوه اندیشی هوای عورش پروری و نعان کبشی در دماغ بخدار امکنده قدم جرات یوادی خلف و طفیان گذاشتند و بهاگوی شقاوت خوبی که سر گروه آن جمع بی راه و روی بود بمقتضای شقاوت فطری و شرارت ذاتی محرک حمله انسان گشته قبال آن قوم جاهل را با خود متفق و همدستان ساخت و یکی از گدایان مجهول را با دعای آنکه از نژاد مقتدایان آن گروه جهالت پژوهست محمد شاه لقب نهاده دست آریز زنده نگیزی کرد و نخست ملا چالاک که از ملایان بی قام و نشان ولایت بهیمة و خوشاب است و در میان آن مجاهدیل دو گانچه زرق و تلبیس کشوده بدست آورده ریا و تزویر حمت عزت و ریاستی یافته بصلاح دید

بهاکوی فساد اندیش با پنج هزار کس از افغانان یوسف زئی بر سر قلعه چاچل که در حدود پکلی است رفته قلعه مذکور را که شمیر نام گماشته شادمان مرزبان آبجا دران بود باطایف غدر و مکیدت متصرف شد و در آن حدود آغاز شورش انگیزی نموده و گروهی انبوه از افغانان فتنه پزوه یوسف زئی در کنار دریای نیلاب و حدود اتک های جسارت از حد خویش پیش گذاشته دست تعرض و تجاوز برخی از موضع ممالک محرومه دراز نمودند چون این خبر از نوشته و فایع نگاران آن حدود بمسامع جا و جلال رسید بکاملخان فوجدار اتک مرمان شد که فوجداران و جاگیرداران نواحی دریای نیلاب را همراه آورده حنی المقهور بتادیب آن طائفه خسران مآب پردازان و یامیرخان صریه دار کابل یرایع کرامت طراز بنفاد پیوست که شمیرخان را با چندی دیگر از عمدهای کومکیان و جمعی از لشکریهای آن صوبه که مجموع پنج هزار کس باشد بدفع آن فساد کیشان محال اندیش تعیین نماید بکاملخان از روی جلالت و کار طلبی برسیدن شمیرخان مفید نگشته با همراهان خویش و لشکری که بهرو اشرف و خوشحال ختک و برخی دیگر از بلدهای پادشاهی که باو نزدیک بودند از اتک برآمده بگذر هارون که در بروی واقع یوسف زئی واقع است بقصد تنبیه آن جهالت افشان روان شد و چون از عبدالرحیم ملازم امیرخان که بنیابت خان مذکور در پشاور می بود طالب کرمک نموده بود و او باشاره امیرخان عیاله مراد قلی سلطان کهکمر و راجه مهانگه بهدوین را با چندی دیگر از بلدهای پادشاهی بکرمک تعیین کرده این گروه شانزدهم شوال بگذر اتک از دریای نیلاب

گذشته بکاملخان پیوستند مخدولان یوسف زئی از تیره وائی و خیره روئی بجمعیت تمام باین روی دریا آمده بعزم جنگ و پیکار در گذر هارون اقامت ورزیده بودند کامل خان چون برین معنی آگهی یافت از گذر سرکه و طورستانی که سه گروهی اتک است و آبجا اقامت داشت بعزم رزم مقهوران سوار شده مراد قلی حطان را هراول ساخت و راجه مهانگه را برانثار کرده خود قول شد و بنابر آنکه آب نیلاب در دست چپ بود ترتیب فوج برانثار در کار نداشت و چون جنود مسعود بگذر هارون رسیدند از عامیان فتنه پرور قریب بیست و پنج هزار کس از سوار و پیاده باین روی آب آمده بودند و از انجمله ده هزار سوار و پیاده انتخاب کرده بآهنگ جنگ مستعد گشته نخست مراد قلی سلطان که هراول بود با تابان خود که همگی مسلح و آماده کارزار بودند و در قیل ماده با ساز پیش روی آنها بود بمقاهیر ملاتی گشته بجنگ در پیوست و نبردی مرده و کوشش دلیرانه بظهور رسانید و کامل خان و راجه مهانگه و لشکری که بهر نیزه نبردی همت و جلالت حمله ور گشته تبخ انتقام از خون فساد آن مفسدان تیره ایام لعل فام ساختند و حربی صعب و رزمی شدید روی داد و عاقبت الامر بامداد نصر و تابد الهی و یاور بی اقبال دشمن مال حضرت شاهنشاهی اولیای دولت بی زوال بکرامت نصرت و غروری مخصوص گشته لوای احتیاج برار داشتند و گروه باغبان چون از سطوت و ولایت مبارزان فیروز مدد جوهر همت در باخته بودند از میدان سبیز روی روانی گریز آورده سراسیمه و هراسان بدریای نیلاب زدند و مجاهدان ظفر مآب تعاقب نموده آتش کارزار برانروختند

و گروهی انبوه را در میان آب دریا خاشاک هستی بهیلاب نفا داده
ازان غلبه نمایان مسرت و خرمی اندوختند و قریب دو هزار ازان
ند - میراثان بهائم خو بقتل رفته - یاری مجروح گشتند و اکثری از آنها
نیز در دریا - تنخوش - امواج مفا شده از راه آب - بتش دروخ پیوستند
و چون در گذر هارون دریای نیلاب منضمب به شعبه گشته بعضی
مواقع پایاب بود بقدره السیف به هزاران خواری و دشواری رخت
حیات بصاحل - امت گشتند و چهل تن - سگایر - سر پنجه انتقام
بهادران ظفر اعتصام گردیدند مبارزان منصور چهار صد هزاران خود
مران مکنه پرور جدا کرده بودند کامل خان از انجمله بهمد و بیعت
سربه پشاور فرستاد و از مابقی کله مزاری ساخت تا سرمایه عبرت دیگر
گمراهان شوریده سرگرد و چند تپانه که رو بروی ولایت یوسف زئی
واقع است و مقهوران منصرف گشته بودند باز بهصرف بندهای
پادشاهی در آمد و چون این خبر به سامع جاء و جلال رسید کاملخان
به طمی خلعت و نایل و باضا پانصدی دو صد سوار بمقصد د - ر
و پانصد هفت صد سوار و مراد قلی - سلطان - بمرحمت خلعت و راجه
مها نکه بهدوریه بغایت خلعت و از امل و اضا به منصب وزارت
هزار - سوار از انجمله پانصد سوار دوا - به - ای - به - مورد نوازش خسروانه
گردیدند بالجملة کاملخان با دیگر اربابی دولت قاهره بهد از دنع
اعادی در گذر هارون اقامت ورزید و بهس از وقوع این فتح حسین
ببگ هان با برخی از بوز بلشیا و برق اندازان کومکي مدونه کامل
که امیرخان صوبه دار آنجا او را با انجمع برسم کومک بانک تعیین
نموده بکاملخان پیوست و همچنین الله داد خان و منکلیخان که در

سلک کومکیان صوبه کابل انظام یافته از پیشگاه حضور بدان صوب
معین گشته بودند و فانی الحال اشارت معالی صادر شده بود که چون
بانک رحند بکومک کاملخان قیام نمایند بخان مذکور ملحق گشتند
و هزدهم ذی قعدة شمشیر خان و راجه دیچی - مکنه بندهایله و گویال
- مکنه و جگرم و امر - مکنه و دیگر بندهای پادشاهی و بهدالرحیم
ملازم امیرخان با فوجی از تابندگان خان مذکور که بغایت این مهم
معین شده بودند از دریای نیلاب گذشته بطرف اتک آمدند و در
برابر ولایت یوسف زئی از دریای مذکور عبور نموده بسر زمان آن
عاصیان تمرّد آئین در آمدند و مخالفان شقاوت پیروز در موضع
اوهند که دهانه کوهستان آن مخاذیل امت دگر باره اجتماع نموده
مترصد فرصت جسارت و نفذ انگیزی بودند و تقد این احوال
در مقام خود گزارش خواهد یافت *

تعیین یافتن محمد امین خان با افواج قاهره و تنبیه افغانان یوسف زئی

چون آن گروه خذلان پزوه بمقتضای جهالت ذاتی و شقاوت
نظری چنانچه صحت گزارش یافت مصدر آثار نفی و طفیان گشته
از روی تمرّد و استبداد غبار شورش و اساک بر انگیزند بودند و
سر رشته اطاعت و فرمان برداری که چهل مئین نواح و رستگاریست
بدست جسارت و بی آزرسی گسیخته تجرم چهره قهر و عقاب شه نشاه
مالک رقاب از شنائت کردار آن قوم بد مآب بمان خورشید فروزان
گشته بر پیشگاه خاطر عاظر چنین بر تو امکنند که آن خیره رویان تیره

بخت را مالشی بـزا داده از گران خواب غفلت بیدار سازند و با آنکه اسلخان فوجدار اتک و مراد تلی سلطان کهکهر بالشکرهاى آن حدود مکرر بآن جمع شقاوت پرور آویزشهاي مردانه نموده استبداد و ظفر یافته بودند و بموجب برلبغ همایون امیر خان صوبه دار کابل شمشیر خان را بالشکری از کومکيان آن صوبه بتادیب آن زمره بالغه تعیین نموده بود درین هنگام باقتضای رای عالم آزای که عکس پذیر نقوش الهامات ربانی و مرآت صوابهای اسرار دولت و جهانیا نبیست محمد امین خان میر بخشی را با صبر خان و قباد خان و قطب الدین خان حویشگی و چندی دیگر از امرای نامدار و مبارزان نصرت شعار که مجموع نه هزار سوار بودند بغایت مهم آن اشرار نابکار تعیین نموده هر دهم ذی قعدة بآن صوب مرخص ساختند و هنگام رخصت خان مذکور را بعطای خلعت خاص واسپ با ساز طلا و نعل با ساز نقره نواختند و از کومکيان آن جیش ظفر لوا میر خان و قباد خان و قطب الدین خان و رگه داته سنگه بهور تده و کیسری سنگه بهور تده هر کدام بمرحمت اسپ و پریم دیو سیسودیه و صوبه گردیدله و شجاع بیک و جمعی دیگر هر یک بمعنایت مشمول نوازش گشتند و بگروهی دیگر درخور حال اسپ و خلعت و شمشیر عطا شده

جشن وزن فرخنده قمری

درین اوقات میمنت اثر که میامن عدل و رافت کیندی

(۲ ن) و هادی خان وحید سلطان کرمانی را کرام خان و جاببار خان

خدو حق پرور بر جهان و جهانیا و فیض گستر بود جشن وزن قمری آن خورشید سپهر سلطنت و سروری صورت انعقاد یافته عالیه را دامن امید بگوهر مقصود بر آورد و بدست و پنجم ذی قعدة مطابق سوم اردی بهشت لوائل روز در انجمن خاص غسلسخانه که بآذین حشمت و ابهت پیرایش یافته بود وزن محمود بآذین محمود بفعل آمد و سال پنجاهم قمری از سنین عمر کرامت قرین طرزنده افسر دولت و برارنده اوزنگ دین و ملت بمبارکی و بهر روزی پیرایه انجام یافته سال پنجاه و یکم طرز آغاز پذیرفت در آن نرم خجسته ذرة التاج شوکت و اقبال قوه الظهر عظمت و جلال پادشاه زاده ارجمند سعادت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و شمشیر با ساز مرمع و خنجر باعلامه مرورید و باضافه سه هزاری بمنصب پانزده هزاری هفت هزار سوار مورد انظار عاطفت گشتند و نوگل حدیقه حشمت و کامکاری تازه نهال گلشن ابهت و نامداری پادشاهزاده بیک اختر والا کهر محمد اکبر که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب هفت هزار و دو هزار سوار و عطای تومان طوغ و نقاره و آفتاب گیر مطرح انوار مکرمت شدند و جعفر خان بمعنایت خلعت خاص و عبد الرحمن خان بن فخر محمد خان بانعام پنج هزار روپیه و عابد خان و عاقل خان هر یک بمرحمت خنجر مرمع باعلامه مرورید و کیسری سنگه بهور تده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و بنوالی داس برادرش که تازه از وطن باسقام سده سپهر موتبه نائز گشته بود بمعنایت خلعت و اسپ و چمدن و دهکده کی مرمع و منصب هزار و چهار صد

سوار و بخشنده خان از اصل و اضافه بمنصب هزارمی بلخاه سوار و محمد جعفر بهراران خان مرحوم بعفایت ماده فیل نوازش یافتند و شیخ محمد خادم روضه معینیه بعفایت خلعت و انعام دوهزار روپیه و محمد وارث و نعمت خان و چندی از بندهای عقیدت شعار باضافه منصب و دیگر عنایات چهره افتخار برافروختند و از خزانه انعام پادشاهانه بیست هزار روپیه بجمعی از امیدواران فیض احسان و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان و خرد سربان عطا شد و تا سه روز آن جشن جهان امروز همگان را سرمایۀ خرمی و کامیابی بود و درین ایام چون از نوشته محمد خان والی اورنگنج بقصد استفاضه انوار توجهات پادشاهی و اظهار مراسم اخلاص و هوا خواهی ایشم بی دیوان بیگی خود را برسم مقامات با رتبه اخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلطان پناه فرستاده بود. پانجم ذی حجه مغیر مذکور به پیشگاه حضور امع النور رسیده دولت زمین بوس دریافت و بعطای خلعت و خنجر و انعام پنج هزار روپیه مباحی شد و درین هنگام یسری است رسید که قضاقر خان صوبه دار تهنه باجل طبعی بماط حیات درنوشت و حسن علی خان برادرش بعطای خلعت نوازش یافته الله وردخان مهن برادر او که فوجدار مراد آباد بود و ارسلخان برادر خردش که فوجدار حیدرستان داشته و همچنین پسران و دیگر مسوولانش با ارسال خلعت مورد عاطفت گشتند و سید عزتخان فوجدار بهکر صوبه دار ذی تهنه معین گشته بعفایت خلعت و باضافه پانصدی بک هزار - سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار

صرفراز گردید و مصطفی خان فوجدار بی بهکر تعیین یافته بعفایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی چهار صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرافراز گردید و هم ماه مذکور که عید فرخنده اضی بود آن عید سعید بفعل آمده حضرت شاهنشاهی بمادت معهود لوائی توجه بمصای انراختند و پس از معاودت بر سریر کاسرانی نشسته بکام بخشش خلافت برداختند چون عبد العزیز خان والی بخارا بنابر تاکید میانی الفت و داد و تشدید ارکان یکجہتی و اتحاد و حتم بی نام یکی از عدهای خود را با صحیفه الولاء برخی تفسوفات توران دیار برهم ارمغان بدرگاه فلک پیشگاه که ملجا و مرجع خواقین و الاجاه است فرستاده بود و مغیر مذکور درینوقت بظاهر دار الخانه رسیده دوازدهم ماه مزبور حکم معلی صادر شد که تربیت خان قا بدین شهر پذیرفته شده ازرا به پیشگاه حضور آورد در انجمن والی غسلسخانه بادرک دولت ملازمت اشرف فائز گشته بمطالع خلعت و خنجر و جغت مرصع و سی هزار روپیه مباحی شد درین اوقات سیفخان که از صوبه دار بی ملتان و معصوم خان که از فوجدار بی مرکز ترومت معزول گشته بودند بمادت زمین بوس دریافتند و رضوخان بخاری که جمال هالش بحلیه مبادت و صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر مبادت اعظم از تغیر عابد خان منصوب گشته بعفایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزار پانصد سوار سربلندی یافت و اشرف خان از تغیر خان مذکور بخدمت دیدار بی مرکز برده آرای هودج عزت نور افزای مشکوی ابیت ملکه قدسی خصال بیگم

صاحب خلعت سرانرازی پوشید و کار طلب خان فوجدارى گوالیار تعیین یافتند بعنايت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار مباحی شد و میر برهانی فوجدارى بارى معین گشته بعطای خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفت صد سوار نوازش یافت و چون بیجان قلی جان والی بلخ ابتدا بعد از عزیز خان مهدی برادر خویش کرده خوشی بیگ نام یکی از عمدهای خود را برسم سفارت بآستان فیض مکان تعدیل نموده بود و مصحوب او نیاز نامه و ارسفانی از نفایس توران فرستاده و در درین هنگام بظاهر دار الخلافه رسیده در اغرایاد نزول داشت چهارم محرم الحرام بموجب امر اشرف بواسطه بخشیان عظام دولت زمین بوس عقبه مهر احترام دریافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت فاخر و خلجرو جیفه مرصع و انعام پانزده هزار روبه لواخت درین ایام چون خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبعی و دیعت حیات مبرده بود تربیت خان بصوبه دارى آنجا تعیین یافته بعنايت خلعت و اسب باساز طلا و بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سر بلند گشت و سردار خان فوجدار جوانگده چون فوجدارى اسلام آباد علاوه خدمتش شده بود باضافه پانصد سوار در اسبه سه اسبه بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه مباحی شد و ساداتخان فوجدار کورکپور فوجدارى جونیپور از تغیر معتقد خان منصوب گشته بعنايت خلعت و باضافه یک هزار و دو صد سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سرانراز شد و جالی

خان فوجدارى نوبر از تغیر عبد الله خان معین گشته بعنايت خلعت و اسب نوازش یافت و درین هنگام بمنصب موسم برشکال بپادشاهزادهای ارجمند عالیقدر و امرای نامدار خلعت بارانی عنايت شد و رستم بی الیچ بخارا بمرحمت گارد اوزبکی با ساز مرصع و هاندان طلا با خوانچه و کمر مرصع و ماده نیل با حوضه نقره و انعام بیست هزار روبه و بخشی از همراهانش بمرحمت خلعت و انعام می و ده هزار روبه و خوشی بیگ الیچ بلخ لغز بعنايت گارد اوزبکی با ساز مرصع و هاندان طلا با خوانچه و کمر مرصع و ماده نیل و انعام یکصد اشرفی صد مهربی و یکصد روبه دو صد تولکی و برخی رفیقانش بعطای خلعت و انعام پنج هزار روبه کامیاب عواطف پادشاهانه گردیدند بیست و هشتم از فوشقه موافق نگاران بلدة طیده برهانپور بمساجع حقایق مساجع رسید که عمده راجهای عظام راجه جیمنگه که چنانچه گزارش پذیرفته بعد فراغ از مهم بیجاپور بخطه اورنگ آباد معاودت نموده از آنجا بموجب حکم والا روانه درگاه معلى شده بود مریض گشته در بلدة برهانپور رخت هستی بر بست گیتی خدیو بنده پرور مهربان کنیز راجه سنگه مهدی خلعت او را که دولت اندوز خدمت حضور بود و چنانچه سبق ذکر یافته بغیر تقصیری که در محافظت حیوا ازو بظهور پیوسته بود مورد عتاب خسروانده گشته تا این هنگام از منصب معزول بود مرید انظار عاطفت ساخته بعنايت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه سروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با حال طلا و نیل خامه با جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگی و منصب

چهار هزاری چهار هزار سوار مشمول مراسم گوناگون گردانیدند -
 درین ایام نصرت فرجام از نوشته وقایع نگاران فوجی که بسر گردگنج
 شمشیرخان چنانچه گزارش یافته به تنبیه انقازان یوسف زئی
 معین شده بود در پیشگاه خلافت چلبی بظهور پیوست که خان
 مذکور را پیش از وصول محمد امین خان با عاصیان مقهور مکرر
 آویزشهای مکرر روی داده محاربات نمایان اتفاق افتاده و آن
 زمره فساد آئین از جنود ظفر قرین تنبیه و تادیب بدایع یافته منہزم
 و مغلوب و گردیده اند - بتدبیر محملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از
 جنگی که کامل خان را با اتفاق مراد قلی سلطان و دیگر بندهایی
 بادشاهی درین روی آب نیلاب با بنی اندیشان خسران مآب روی
 نموده شمشیرخان و عبد الرحیم ملازم امیرخان با عساکر کومکین
 کابل بحدود ولایت آن مفسدان رسدند سرزمین مندر را که در بیرون
 کوهستان یوسف زئی و محل کشت و زرع و میدان کرون آن گروه شقاوت
 پرور است محل فزول امواج قاهره ساخته یا حداثه تپانه و مورچال
 در موضع آورند که دهانه کوهستان است و ضبط و نسق آن حدود
 پرداختند و مساکن و موطن و قری و مزراع آن تیره بخنان که در
 بیرون کوهستان بود بی سپر تاخت و تاراج و دستخوش نهب و
 غارت گردانیده رایست استیلا بر اراضی و بمحمد امین خان میر
 بخشی که چنانچه مذکور شده بلالشکری تازه و تپه خانه و سامانی
 شایسته از جناب خلافت و اقبال با استیصال آن قوم بد مکان معین
 گشته بود فرمان شد که از کوسکیان خویش قباد خان را بر جناح
 سرعت نزد شمشیرخان فرستد که پیشتر با آنجا رسیده ضمیمه

همراهان او گردن بالجمعه چین شمشیرخان آگهی یافت که مردودان
 یوسف زئی با مجبوری که او را دست آویز فتنه جوئی ساخته بودند
 در موضع منصور و پنج پر و مرغز که محل سکونت بهاگوی مغزول
 و اتباع او است اجتماع کرده اند عزم تنبیه آن فساد افشان نموده
 صبح روز بیست و یکم فی صبح با افواج قاهره از اوهند که محل
 اقامت جنود فیروز مند بود بر سر آن گروه شقاوت پیوند رفت چون
 بموضع پنج پر رسید عاصیان خندان پزوه با گروهی انبوه از سوار
 و پیاده در دامنه کوهی قدم جرات نهاده دمت بآویزش و پیکار
 کشادند مبارزان شہامت کیش بآن زمره جاهل ناعاقبت اندیش
 در آریخته داد مردی و مردانگی دادند و تیغ زمره فام از خون خصم
 تیره سر انجام لعل گون ساخته بفیروزی بازوی باغیان مقهور را
 از موضع مذکور دنع کردند مخالفان بنی اندیش چون تاب مقاومت
 در خودش ندیدند خود را بیالای کوه کشیده به تیر و تفنگ و سنگ
 دگر باره هنگامه آرای جنگ گشتند و لحظه حرکت المذبحی کرده
 متفرق گردیدند و درین آویزش داود برادر شمشیرخان بمردانگی
 نقد هستی در باخت و چندی دیگر از دوزان جلالت شعار گوهر
 جان نثار کردند و بسیاری دیگر شجاعت و دلیری را بطراز زخم زینت
 بخشیدند و اکثری قری و مساکن آن صیه روزان را آتش در زده امده
 و مواضع آنها بک غارت دادند و پس از دو روز دگر باره شمشیر
 خان با جنود مسعود بر سر موضعی چند که در دست چپ پنج پر
 بود رفته بر نهب مواشی و اموال و تخریب موطن آن جمع خسران
 مآل گماشت و دران موضع از آبادی اثری نگذاشت و نوبتی دیگر

بر چهار موضع که پنج گروه پیشتر از مرغانست تاخست برده لوازم
انتهاب و تخریب به تقدیم رسانید بهاکوی میه روی و دیگر ملکان
یوسف زئی بعد از وقوع این مقدمات با عنایت و امداد الیس اکو زئی
و ملی زئی گرد آورده که اهل سواد و دبیر اند لشکری فراوان گرد
آورده بخيال محال تدارک و انتقام پانزدهم محرم الحرام با سپاه
نامحسوس بموضع منصور آمدند و آنجا مورچالهای مستحکم در اماکن
مناسب بسته از پیاده بندو قبی و تیر انداز که زیاده از مور و ملخ
فراهم داشتند پیاده بقدی ها قرار داده مورچالها را استحکام نام بخشیدند
و روز دیگر عزم پیکار با لشکر فیروزی نموده با گروهی از سوار و پیاده
از موضع مذکور روی جسارت بصوی گلزار آوردند و قراول آن مردودان
بمورچالهای لشکر ظفر اثر نزدیک رسیده آغاز خیرگی کرد شمشیر
خان ترتیب افواج نموده با جنود قاهره متوجه دنع مقابله گردید
در فوج هر اول الله داد خان خوشگی و دلیر ولد بهادر خان و پیاده
و مصری و سید فیروز و قطب کاسی و ابراهیم و سرمست داود زئی
و عبد الواحد قیام خانی و کور دهن کوز و کشن - نگه و میر تقی ملازم
امیرخان با گروهی از تابانان خان مذکور مقرر شدند راجه دببی
سنگه بندیده و راجه مهاسنگه به پیروی با جمعی از مبارزان شهامت
شمار در برانغار قرار یافت و گویال و جگرم با جوتی دیگر در جرانغار
تعیین یافتند و آخر خان با زمره از مغولان بقراولی کمر همت بست
و شمشیر خان با عبد الرحیم نایب امیر خان بر یک فیل نشسته
کوزنمای قول شد چون جیش نصرت لوا با مد اقرب گشت عامیان
مقبور دست جرات بجنگ بندوق و تیر کشوند و سپاه ظفر پناه

بضرب توپ و شتر فال و بان و بندوق آن خیره رویان جسارت کیش
را از پیش رانده بموضع منصور که چنانچه مذکور شد آنجا مورچالها
بسته پیاده و تفنگچی و تیر انداز بی شمار گذاشته بودند رسانیدند چون
افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقبت و خیم مکرر
شلکهای عظیم نموده بندوق بسیار رها کردند و نزدیک بود که روی
لشکر ظفر اثر بر گردد درین اثنا بتحریر یک شمشیر خان افواج هر اول
و برانمار بیکبار جلو ریز بر مردودان باطل ستیز تاخستند خان مذکور
خود نیز با فوج قول بر آن قوم مخدول حمله آور گشت و حربی
صعب در پیوست داوران نصرت نشان بضرب تیغ و طعن نشان
خون بصیاری از آن تیره بخان بخاک معرکه پرا میخفتند و داد
کوشش و دلیری داده ملک جمعیت اعدای از هم گسیختند و
مقبوران ادبار منقش شکستی رسوا و هزیمتی فاحش خورده جمعی
تغیر علف تیغ انتقام گردیدند و گروهی انبوه مجروح شدند و از فرط
حرارت هوا بصیاری از گریختگان چون بلب آب پنج پر رسیدند
بی اختیار آب خورده حمله حیات خویش فرو نشانیدند و گروهی از
بی آبی تشنه لب جمراب عدم رسیدند و برخی که فرصت گریز نیافتند بر
مرز کوهی که در آن موضع بود برآمده بکوشش و آویزش ثبات قدم ورزیدند
عساکر نصرت پرتو بر آن کوه محیط گشته از یک طرف هدایت
برادر شمشیر خان که هر اول او بود با تابانان خان مذکور و قطب کاسی
و عبد الرحمن خوشگی و حوتی دیگر بجنگ در پیوستند و از طرفی
دیگر الله داد خان و دلیر و مصری و ابراهیم و سرمست و جمعی
دیگر بدنع اهل عصیان پرداختند مبارزان فیروزی آهنگ چون بجنگ

تغیر و تنگ دفع متمرکان نتوانستند بی توقف و درنگ از مراکب
پیداده شده و شهرها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و گروهی از
مردودان که بجنگ پیش آمدند طعمه تیغ انتقام ساختند و برخی
که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنها را دستگیر نمودند
چنانچه قریب سیصد تن از آن عاصیان که چندی از ملکان معتبر
الوقت خود بودند اسیر گشتند چون درین ایام این حقایق و کفیات
بمسامع جاه و جلال رحید عاطفت شهشاه بنده پرور قدردان شمشیر
خان را بمعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار از انجمله یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه نواخت و از
کومکبان او راجه دیبی سنگه بتدیل بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
و گوپال سنگه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار و پانصد سوار و جگرم
کچواکه بمنصب هزار و پانصدی یک هزار سوار و راجه امر سنگه فروزی
بمنصب هزاری شش صد و پنجاه سوار هر یک از اصل و اضافه و
مجموع بمعنایت ارسال خلعت مورد نوازش گشتند درین اوقات عابد
خان بصوبه داری اجمیر تعیین یافته بمعنایت خلعت و یکزنجیر نیل
و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار
مورد عاطفت شد و الله وردیخان فوجدار مراد آباد بصوبه داری
اله آباد از تغیر بهادر خان معین گشته بمعنایت خلعت و اسب و
اصدار فرمان عالیشان مشمر بایر معنی نوازش یافت و از تاجیکان او
یک هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافه
منصبش چهار هزاری سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و صوبه
داری گجرات از تغیر مهابتخان به بهادر خان مقوض گشته یرلیغ

گیتی مطاع باو صادر شد که بعد از رحیقن الله وردیخان باله آباد
از انجا عازم گجرات گردیده بنظم سهام آن صوبه قیام نماید و نامدار
خان بفوجداری سرکار مراد آباد منصوب گشته بمعنایت خلعت و
اسب باساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار
سوار سرافراز شد و اعتقاد خان خلعت یافته برای دین معین برادر
خویش امیر الامرا صوبه دار بنگاله مرخص شد و محمد فلیخان
در ملک کومکبان دار الملک کابل انتظام یافته بمطای خلعت و
اسب باساز طلا و یکزنجیر نیل تارک مباحات افرخت و معتقد
خان که سابق فوجدار جونیپور بود بفوجداری سلطان پور بلهری
تعیین یافته باضافه هزار سوار بمنصب دو هزاری یک هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه سرافراز گردید و چون راکرن بهورتیه که در ملک
کومکبان صوبه دکن انتظام داشت مصدر تقصیری شده بود مورد
عتاب خسرو مالک رقاب گشته سرگردگی قوم او و ریاضت وطن او
بانوی حنگه پسرش عطا شد و عاطفت پادشاهانه او را بمطای خلعت
و علم و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مرمایه افتخار
بخشید و چون محمد تقی خان بخشی و واقعه نویص صوبه
اورنگ آباد باجل طبیعی درگذشته بود فرمان شد که غیاث الدین
خان ناظم سهام بندر سورت بصوبه مذکور شتافته بخدمت بخشگیری
و وقایع نگاری آنجا قیام نماید و زمین المبدین دیوان خاندین
بنظم مباحات بندر سورت تعیین یافته بمطای خانی نامور شد و
چون محمد امین خان که با جنود نصرت نشان چنانچه گزارش
پذیرفته بدفع و استیصال افغانان یوسف زئی معین گشته بود

بوالیست آن مردودان که شمشیرخان با لشکرهای کابل آنجا بود رسیده
از مراتب ناخست و تاراج و تخریب مساکن و مواطن عاصیان چندانکه
ممکن بود بغل آورد درین هنگام باقتضای رای عالم آرای یرلیخ همایون
بلواسان شد که برخی از کومکیان خویش را ضمیمه کومکیان سابق
شمشیرخان ساخته و ادرا بدستور پیش در سرزمین اوهند گذاشته
خود با تخته جنود مسعود معاودت نماید و چون بدار السلطنت
لاهور رسد توقف گزیده از تغدر ابراهیم خان بصوبه دارئی آنجا قیام
نماید و سپاه همراه او بدزکاه آمل جاه آید - محلی از کیفیت
حال خان مذکور دران مهم آنکه دوازدهم ربیع الاول از آب نوشهر
بندر بری گذشته بموضع لکی رسید و آنجا سه مقام کرده شمشیرخان را
از اوهند نزد خود طلبیده که بعضی حقایق از تفتیش نموده در صلاح
کارکنش نماید شمشیرخان خاطر از بددوست سر زمین اوهند و
مورچالهای لشکر ظفر پیوند جمع نموده بموجب طلب خان مذکور
نزد او آمد و چون ملکان قوم ارتمان زنی را که اظهار اطاعت و فرمان
برداری میکردند و بشمشیرخان ملتجی گشته بودند همراه آورده بود
محمد امین خان باقتضای مصلحت آنها را خلعت داده رخصت نمود
که باو طان خویش بازگشته بدستور پیش در آنجا متمکن و از - طوت
عساکر قاهره ایمن باشند و مراد قلی سلطان و جمعی از منصبداران
و احدیان تیرانداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان ضمیمه لشکر
خویش ساخت و چون از فریق یوسف زنی قوم شیروا که از شهباز کده
تا کوه کره مار جا بجا سکونت دارند هنگام انتهاز فرصت دست
جسارت بدزدی میبردند و بنا بر اظهار آثار عسارت و نگال مترادار

تادیب و گوعمال بودند بصوابدید رای مصلحت پیرا یکه از ده روز
امامت در مواضع لکی بعزیمت تنبیه آن مفسدان بصوب شهباز کده
روان شد و چون افغانان باجور نیز مرفساد برداشته با قوم اکور زنی
که بهاکوی بد نهاد بامداد آنها مستطهر بود متفق شده بودند
بخت اغرخان را با قریب هشتصد سوار بدان صوب تعدین نمود
و پس از ان گنجعلی خان را با دو هزار سوار بآن ناحیت معین
ساخت که با اغرخان اتفاق نموده در تادیب بغی اندیشان آنها
صلاح دانند بکار برند و چون ما بین لنگرکوت و شهباز کده منزل
گزید میرخان را با حید سلطان و مبهکرن بدبیل و اکرام خان و
مراد قلی سلطان و کیسری خان و رکھلتبه سنگه و گروهی دیگر
از منصبداران و برخی دیگر از تایدان خویش تعیین نمود که
مواضع نواحی شهباز کده را بتازند خان مذکور و همراهانش هنگام
صبح بقریه که در دست راست شهباز کده بود رسید آنرا با چند
موضع دیگر که در اطراف آن بود تاختند و در نضای اندرون کوه
کره مار در آمده و چند قریه دیگر را آتش در زده بخاک تیره برابر
ساختند و قریب شش هزار از مواشی عاصیان نابکار بدست مبارزان
نصرت شعار در آمد و میرخان با سپاه ظفر پناه مظفر و غانم بمعسکر
فیروزی پیوست و محمد امین خان با انواج منصور از آنجا بطی
مرحله بموضع حجاز که بر دره کوه سواد واقع است رسیده باشاره
او عساکر گردون. مآثر بتادیب مفسدان آن سرزمین و تخریب بیوت
و معاین آنها پرداختند و غبار دمار از روزگار سنگه آن سرزمین برانگیخته
مواشی بسیار بدست آوردند و چون خان مذکور از تاخت آن حدود

و تزیینه عامیان مرودود برداخت بیست و هفتم ربیع الثانی با عساکر
فیروز مند پاره‌اند رسیده بر حقایق و کبیفات آن سرزمین آگاهی
حاصل نمود و بموجب یرلیغ معلی که درین وقت باو رسید شمشیر
خان را با لشکر سابق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
از همراهان خویش بدستور پیش آنجا گذاشته ششم جمادی الاولی
با جنود مسعود ازان حدود مراجعت نمود درین ایام کیرت سنگه
ولد راجه جیمنگه که همراه پدر خویش بود بتقبیل سده سنیه
دولت اندوز گشته بعطای خلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه
ولد راجه رایسنگه از وطن رسیده احراز ملازمت اشرف نمود و بعطای
خلعت سرمایۀ افتخار اقدار خست. و از سولج دارالملک کابل بعرض
همایون رسید که عربخان تهاذه دارباجور باجل طبعی در گذشت

جشن وزن فرخنده شمسی

درین فرخنده ایام میمنت برجام که از فیض تابش آفتاب
معدلت شهنشاه حق پزوه زاریه امید جهانیان روشن و برشحات سحاب
احسان گیتی خدیو گردون شکوه عرصه جهان رشک ساحت گلشن بود
جشن وزن شمسی خورشید اوج خلافت و کشور ستانی هنگامه آرای
نشاط و شادمانی و مجلس افروز عشرت و کامرانی گردید و بیست و
پنجم جمادی الاولی بیستم ایاب قریب دو پاس روز در انجمن خاص
غسلخانه که برای این جشن همایون پادشاه خسروانی آرایش یافته
بود وزن مسعود بآئین مهیوی بفعل آمد درین جشن خجسته اختر برج
عظمت و نامداری گوهر درج شصت و بختیاری پادشاهزاده ارجمند

معادت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و پدر با ساز مرصع
و یکرنجیر نیل مورد عاطفت کشتند و جعفرخان بغایت خلعت
خاص عزاختصاص یافت و مکرم خان مقوی مخاطب بمیرزا
مکرخان گشته رایت افتخار باوج بلند نامی افرخت و فدائی خان
بفوجداری گورکاپور از تغیر میادت خان معین گشته بمرحمت
خلعت و اسب با ماز طلا و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب
چهار هزاره چهار هزار سوار سر بلند شد و بعد انداز خان از تغیر
فدائی خان بخدمت داروغگی و توپخانه خلعت سرافرازی پوشید و
کیرت سنگه بغایت نقاره و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
سه هزاره دو هزار و پانصد سوار و نصرت خان تهاذه دارغزین باضافه
پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله
هفتصد سوار دو اسبه سه اسبه مباحی شدند و روح الله خان از تغیر
بعد انداز خان اختر بیگی شده بغایت خلعت و باضافه پانصدی
بمنصب دو هزاره شصت سوار مشمول انظار تربیت گردید و کامگار
خان بخدمت میربخشگیری اهدیان از تغیر روح الله خان معین
گشته بغایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
سیصد سوار سرافرازی یافت و از اصل و اضافه رکبهاتپه سنگه بهورتیه
بمنصب هزار و پانصدی نه صد سوار و فضل الله خان بمنصب
هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و ملتفت خان از کومکیان
دگر بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و صالح خان بمنصب

هزار و پانصدی در صد و پنجاه هزار و مئتمین بنده به منصب
 هزاری و هزار هزار و مغولخان بمنصب هزاری هفت صد سوار
 و یک تاز خان و سید یادگار حسین هر یک بمنصب هزاری چهار
 صد سوار مفتخر گردیدند [و راجه اندرمن دهندهیره از کومکینان بود]
 هنگامه باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و کونداجی دکنی عم محمد قلی خان که کیفیت احوال و
 حقیقت نیک مراحمی او بمبق ذکر یافت چون درین هنگام
 بموافقت خان مذکور تودیق ادراک شرف اتمام یافته بود بعنایت
 خلعت و اسب با ساز طه و شمشیر با ساز میفا کور انعام در هزار
 روپیه و بمنصب هزاری هشت سوار سرمایه میاهات و کامرانی
 اندوخت و کشن سنگه ولد راجه رام سنگه که تازه از وطن بسده مدیه
 رسیده بود بمنصب هزاری پانصد سوار مرافراز گشته بکنور کشن
 سنگه مخاطب شد [و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام پنج
 هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام چهار
 هزار روپیه و باقی محمد برادر خرد او بانعام سه هزار روپیه و خوشحال
 بیگ کاشغری بمرحمت شمشیر با ساز میفا کار] و محمد منصور برادر
 عبد الله خان والی کاشغر بمطاب ناصر خانی و عنایت جیفه مرصع
 و یک زنجیر فیل و انعام پنجهزار روپیه و ناصر خان ولد امیر الامرا
 بمطاب ظفر خانی مطرح انوار عاطفت گشتند [و سید محمد قنوجی
 بانعام چهار هزار روپیه و حکیم مومنا بانعام هزار روپیه و نعمت خان

و محمد وارث و جمعی کثیر هر یک بانعام یک هزار روپیه کامیاب
 عنایت پادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان
 و سرور سربان عطا شد و آن جشن خسرویه تا سه روز جهانیان را
 سرمایه نشاط و پیرایه انبساط بود بخت و ششم ربیع الثانی رستم بی
 ایلچی عبد العزیز خان بمرحمت خلعت فلخر و شمشیر هر دو با ساز
 مرصع و اسب با ساز طه و یک زنجیر فیل و انعام می و چهار هزار
 روپیه و همراهانش بانعام شانزده هزار روپیه و خوشحال بیگ ایلچی
 صبحان قلی خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طه و شمشیر و سیر
 هر دو با ساز طه و سیر هر دو با ساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام
 می و چهار هزار روپیه و یار محمد پسرش بمرحمت خلعت و زنجیر
 و انعام یک عدد اشرفی پنجاه مہری و رفیقاش بانعام چهار هزار روپیه
 مشمول مراحم پادشاهانه گشته رخصت انصراف یافتند از اول تا
 آخر پسر غیر بخارا و رفقای او فریب در لک روپیه و با ایلچی بلخ
 و تبعه او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و ایشم بی مرستاده
 والی اورکنج بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه نوازش
 یافته مرخص گردید و از روی عاطفت یک قبضه خنجر مرصع گران
 بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و بیست هزار
 روپیه بار حواله رستمده از امتعه هندوستان خرید نمود جهت موسمی الیه
 ببرد از خزانه احسان پادشاهانه برای خواجه موسی و خواجه
 زاهد که از خواجهای جویداری اند هر کدام پنج هزار روپیه مصحوب
 کسان آنها مرسل گشت - از موانع این ایام آنکه از نوشته وقایع نگاران
 صوبه دل پذیر کشمیر و عرشد داشت مراد خان زمیندار تبست معروض بارگاه

خلافت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کلشفرکه بولمرس
خان پسرش برو مسئولی شده بود با اهل و عیال و معدودی از ملازمان
خویش غارت زده بی سامان بقصد توسل و التجا باین دولت
غیض قرین که ملجای سلاطین و مرجع خواتین است روی عزیمت
از ولایت خویش بدان صوب نهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
مقام خود گزارش یافته از جناب سلطنت و جهانپانی برسم سفارت
بدانصوب دستوری یافته بود درین حالت بدو ملاقی شده خان مذکور
را در رهائی از آن درطه ممد و معاون گشته است و عقرب بکشمیر
بهشت نظیر خواهد رسید حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی
ملکاتش مصدر اعطاف الهی و منبع الطاف نامتناهی است باحتماع
این خبر از کمال رأیت و قدرانی پرتو تفقد و مهربانی بحال آنخان
معادت نشان انگنده خواجه صادق بدخشی و میف الله را بجهت
تقدیم مراسم مهمانداری آن سلاله خوانین تعیین نمودند و یک
قبضه خنجر مرصع گران بها و جینة مرصع و یکصد دانه مرصع
از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها با مال مرصع طلا و دوزنجیر
فیل و برخی از ظروف طلا و نقره و قدری معنده از ملبوسات
و زینات و اثواب و خیمه و خرگاه و نقایس فرش و سایر اسباب
تجمله مصحوب آنها احوال داشته حکم فرمودند که فرستاده
بکشمیر شتافته آنجا بآن والا دودمان ملاقی شوند و حکم شد که
تا رسیدن خان مسطور به پیشگاه حضور لامع النور بلوازم مهمانداری
قدیم نمایند و بیرایع گنای مطاع دوبرار خان صوبه دار کشمیر صادر شد
که چون بدان خطه دلیلی برسد از مرکز اشرف و اعلی سامان جمیع

ضروریات و ما یحتاج آنخان و تبع قدر نموده و مبلغ پنجاه هزار روپیه
از خزانه آن صوبه داده هرگاه روانة درگاه ملاطین پناه گردد خود همراه
گشته خان مشار الیه را بدارگاه خلافت رسانند و بمحمد امین خان
صوبه دار لاهور فرمان شد که چون بآن مرکز سلطنت وارد گردن لوازم
اعزاز و اکرام و مراسم نیکو داشت و احترام بعمل آورده وظائف ضیافت
بروجه لائق تقدیم نماید و پنجاه هزار روپیه از مرکز خاصه شریفه و
مبلغی کرانمند در برخی امتعه از جناب خود بدهد و همچنین
بجمیع حکام و فوجداران که بر مرز راه بودند حکم شد که جا بجا
مراتب مهمانداری بظهور رسانند و از حدود متعلقه خویش
بآئین شایسته بگذرانند و در هشتم شوال سال یازدهم از جلوس
همایون بظاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بساطین نزهت آئین
اغرایاد فرود آمد و در آنجا با اشارا والا لوازم ضیافت چنانچه شایسته
جلالت قدر و شان این دولت گرامت نشان باشد بتقدیم رسید
و خانه رستم خان مرحوم که سرمنزلی عالی دلنشین است
برکنار دریای جون و از مرکز خاصه شریفه فرش و دیگر لوازم
آن مهیا گشته رونق و صفای تازه یافته بود بجهت نزول آنخان
والا مکان معین شد و قرار یافت که یازدهم ماه مذکور داخل
دار الخلافه گشته بادرک ملاقات فائز البرکت خدیو جهان که
مروزان گیتی و سرافرازان کیهان را هوای تمنای آن در سراست
نامیاد گردن دران روز بموجب حکم والا زید اصراعی عظام جعفر
خان که مدار مهم این دولت گیتی اعتصام است با اسدخان بخشعی
خدمت تا بیرون شهر پنبوه گشته با احترام تمام آنخان والا مقام را بدارگاه

اقبال آوردند و چون داخل قلعه مبارک شد بامرا علی رکن السلطنت
جمعفر خان اورا از راه باغ حیات بخش بمسجد همايون غسلخانه
که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات خان موسی
الیه را آنجا مقرر شده بود آورد و حضرت شاهنشاهی ساعتی
قبل از نماز ظهر خرامش اقبال بآن بقعه قدسیه فرموده خان
مذکور را از احراز لقای میمنت قرب فیض اندرز و نصرت آگین
ساختند و بسخنان تفقد آمیز عطوفت پیرا عاطفتهای پادشاهانه
بجای آوردند و چون وقت نماز در رسید بآئین معبود نماز ظهر بجماعت
ادانموده بعد فراغ از نماز آن خار رفیع منزلت را بمنزل رخصت
فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را فرمان شده که هر روز از انواع اطعمه
و اشریه بنوعی که سزادار این دولت مهیو بحضرت باشد از سرکار خاصه
شریفه سامان نموده بآئین شایسته میفرستاده باشند و همواره
شهشاه مکرمت پرور مهربان آن سالک خوانین را بملاطفت گوناگون
یان و شان میفرمودند و خاطر غمدیده رنج کشیده اش را باظهار آثار
قدر شفاهی و ثنوت پروری مسرور ساخته انواع دل جوئی و کرم خوئی
بظهور میرسانیدند و ثنوتی دیگر عاطفت خسروانه خان مذکور را در باغ
حیات بخش از فیض حضور قدسی سرور کامیاب ساخت بالجملة
آن حشمت پناه مدت هشت ماه قرین خرمی و شادکامی و مشهود
امراز و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد بحر برده از کثافت و
محنت سفر برآمده و بمیان اعطاف بیکران خدیو زمان غبار مکاره
و نوائب روزگار که بانقضای گردش چرخ دوار اورا روی نموده
بود از صفحه خاطر زدود و چون عزیمت طواف حرمین شریفین

و آن هما الله قدرا و جلاله پیش نهاد همت ساخته دران اراده فرموده
رموخ داشت پس از انقضای مدت مذکور باحراز آن مقصد امنی
مرخص گشت و هنگام رخصت حضرت شاهنشاهی آن شوکت مرتبت
را دگر باره بانجمن حضور طلب داشته انواع تملقات و مهریهای
بجا آوردند و باشاره والا کارپردازان پیشگاه سلطنت سامان و
لوازم و محتاج آن سفر میمنت اثر بر وجه لایق نمودند و برلیع
کرامت نشان بصوبه داران و حکام و فوجداران از دار الخلافه
شاه جهان آباد تا بندر صورت صادر شد که آن ربیع قدر را از
حدود متعلقه خود بآئین شایسته بگذرانند و مه مانداران بدستور
هنگام آمدن معین شدند و از اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه از
خزانه پادشاهانه باد عائد گردید غره رجب بعرض اشرف رحید که
خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبیعی رخت هستی بر بخت
سینهم دانشمند خان از تغیر محمد امین خان که چنانچه گزارش
یافته بود بعد فراغ از مهم یوسف زئی بصوبه داری دار الخلافه تهور
تعیین یافته بود بخدمت جلیل القدر میرانجده گیری بر بلند گشته
بعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یافت و درین ایام عاطفت
خسروانه پادشاه زادهای عالیقدر و اعتبار و امرای نام دار را بعطای خلعت
زمستانی قامت امتیاز برانراخت ارسلان خان و بقوجداری سلطانپور
بلهیری معین گشته بمذایمت خلعت و اسب از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه مرافق شد و خواجه پهل

بقاعه دارى گواليار از تغير معتمد خان منصوب گردیده بعنايت خلعت واسپ و خنجر و خطاب خدمتگار خاني مياهي شد و خدمتگار خان بخدمتگذار خان مخاطب گشت نوزدهم ابراهيم خان که از صوبه دارى دار السلطنة لاهور معزول شده بود باحرار ملازمت اکسير خاصيت چهره سعادت بر افروخت و مير خان و هادي خان که در سلک کوميان محمد امين خان بودند بتقبيل سده سنيه فائز گرديدند و عنايت خسروانه مير خان را بعطاي خلعت نواخت و عبد النبي خان فوجدار متبرا از آنجا رسیده دولت زمين يوس دريافت درين اوقات چون از سوانج بنگاله بعرض همايون رسيد که آغاميان مردود دگر ياره از راه نا عاقبت انديشی قدم جرأت و جسارت از حد خوبش پيش نهاده با لشکری انبوه و نوارده عظيم بر سر کواھتی که مرحد ولايت بنگاله احست آمده اند و بغاير عدم وصول مدد بسيد نيروز خان تهايه دار آنجا آن دو حيرتان بر قلعه کواھتی امتيلا يافته خان مذکور با اکثر همراهان بمردی و مردانگی نفع جان در راه عبوديت در باخته است زای عالم آزاي چنان اقتضا نمود که یکی از عمدهای آستان سلطنت با لشکری از پيشگاه حضور بدفع ننگه آن عاميان مقهور و بی ديفان از خدا دور معين گردن و برخی از عساکر کوميان آنصوبه نيز چهارهال خوبش ملحق ساخته بتدابير و تنبيه آن گروه خدايان پزوه پردازن بنا بر آن راجه رانمنگه بکفايت اين مهم معين گردید و بيست و یکم ماه مذکور بعنايت خلعت واسپ با ساز طلا و جمدھر با علاقه مروريد مورد نوازش گشته مرخص شد و نصير بخان و کيسری سنگه بهورتيه و رکھناته سنگه ميرتيه و بيدرم ديو

ميصوبيه و جمعی ديگر از عمدها و منصبداران و هزار و پانصد احدى و پانصد برق انداز باو تعيين يافتند •

خانمه

پاس و نيابش ايند بی همتا را که بدستيارى بخت بلند و پيشکاري طالع ارجمند ده ساله سوانج ايام سلطنت و کلم رانی و اعوام خلافت و جهان ستاني گيتی خديو مهر انسر سپهر مرير شهنشاه عالم گير بطريزي بدیع و اسلوبی منيع که پذيرای طبائع دشوار پسندان کار آگاه سخندانای و دقائق شغلمان رموز الفاظ و معانی تواند بود بی شائبه مبالغه و اطرا خگاشنگ کلک نکته منج معني پيرا گردید و ازان وقائع دولت آثار الواح صحائف روزگار و اوراق دفاتر ليل و نهار زينت جاويد پذيرفته بميامن نهر مناقب و مآثر و ذکر معالي و مفاخر آن ازلنگ نشين کشور باطن و ظاهر نام اين گمنام بر جريدۀ ايام ثبت افتاد •

لمولفه • نظم •

صد شکر که اين شگرف نامه • پيراسته شد بکلم خامه
ديباچه هشميت و جلال اسف • فهرست دفاتر کمال امت
دستور خلوک شهر ياران • آويند گوش روز گاران
هر لکنه او هزار دفتر • هر نقطه درو هزار گوهر
منکر تو که ساده است گفتار • اين شاهد ساده هست پرکار
گردم بشگرف کز کلک • بس گوهر بی بها درين سلک
صد رخنه بدل نگندم از فکر • تا شانه زدم بزلغ اين بکو
طهم تا نقش اين رقم هست • بس نقش بدیع از قلم هست

بسیار رسید خواب و آرام • کین نامه گرفت حسن انجام
اکنون خامه حقائق نگار برخی از شرائف اطوار و کرائم اخلاق آن
خدایو انفس و آفاق که جداگانه طراز نگارش یافته در ذیل این صحیفه
اقبال ثبت نموده شاهد کلام را بدان زیور اختتام می بخشد •

گزارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو کامل الذات

چون ایزد جهان آفرین آن پایه امزای اورنگ دولت و دین را
مورد انظار فضل و کرم و مطرح انوار تربیت و نوازش خویش
ماخته در خلانت و سروری بر تبة اکملیت و برتری از فرمان رویان
گیتی یگانه و ممتاز خوانده لاجرم ذات کرامت سماتش را بحلیه
ملکات فاضله و اخلاق کامله انسانی پیرایه سعادت جاودانی
بخشیده تا بشرائف اوصاف و خصائل و جلائل مناقب و فضائل
نسخه انمان کامل باشد و بوفور حق شفاهی و دین پروری و فرط
نصفت شماری و معدلت گمتری مقتدای خواقین دین دار
و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت این معنی بر مرآت خاطر
دیده وزان هوشمند و آگاه دهن حقیقت پیوند از تتبع مراتب شمائل
و عادات و تصفح مدارج تائیدات و سعادات آن حضرت جلوه ظهور
دارد و راقم این صحیفه مآثر اقبال بگزارش برخی ازان چهره آرای
شاهد مقال گشته بدان تقریب برای خسروان جهان و مرفرازان
کیهان جریده اخلاق می پردازد که آن گروه و الاشکوه را دستور العمل
دولت و نخبه داری و قانون الادب و حشمت و کامکاری باشد - آن بادشاه

خدا آگاه باقتضای سعادت فطری و نیک بختی ازلی بکمال
رموخ در مراتب دین میبش و نهایت ثبات و استقامت بر جاده
شرع مطهر حضرت خاتم المرملین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
متصف و موموم اند - و از مذاهب اربعه معتبره اسلامی بمذهب
حنیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره اکرم که از فروغ
مشکوٰه هدایتش حریم کعبه دین و ایمان روشن و انوار برکات
مجهداتش بر اقطار ارض و ارجای جهان پرتو انگن است عاملند
و جمیع عقائد و اعمال آن برگزیده ذو الجلال بر طبق اصول محکمه
و فروع متقنه طائفه حقه حنفیه است - تقوی و صلاح و زهد و توریع
آن حضرت بمرتبه ایست که متقیان روزگار و ورع کیشان پرهیزگار
از تتبع مراتب احوال سعادت منوال حلقه ارادت در گوش و غاشیه
پیروی یردوش دارند - آن مورد تائیدات آسمانی با وجود جمعیت
اسباب حشمت و کمرانی هم از ریمان من شباب و عفتوان ایام
جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام غلبه و استیلا
هونجس نفسانیت از جمیع مناهی و ملامی و مسکرات و محررات
منحصر و نفوراند و از رمائی نشاء توفیق هیچگاه مانند هوا پرمندان و
غفلت پیشگان لب بشر و حقیق نیالوده بوی مسکرات و مغیبرات بمشام
پرهیزگاری آن حضرت نرسیده - و از کمال عفت نفس قدسی
سروش هرگز طبع مبارک جز با شرائف حائل و زوجات مکرمات
مقارنت و مضامعت نجسته و از مهادی غلوی شباب تا این هنگام
میمنت آغاز خجسته نرجام که من کرامت قرین منزل خمسین را

معمیاب بمذات برکات و الوف سعادت ساخته میل به نسوان محرمه
در خاطر اشرف اطهر که جلوه گاه دوشیزگان حجله غیب و آئینه
خانه شواهد اسرار الهی است نقش نه بسته - با آنکه بزم آرایان
عشرت و هنگامه پیرایان نشاط از مطربان خوش آواز و سازندهای
دلفناز و نواسنجان نادر ترانه و سرود مرایان سرآمد یگانه از هر
صنف و گروه در پایه سرپر گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
و تشرع و حق پرستی باستماع سرود و ساز توجه نمی نمایند - و جز
هنگام جشن و سرور و اوقات طرب و سرور که باقتضای آئین شهنشاهی
و رعایت آداب جهان پناهی ارتکاب صحبت طاز و نوا ضرور است
هنگامه رود و سرود در بزم مقدس انعقاد نمی یابد لمولفه شعره
فکرده بهر رضای خدای عز و جل
نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

آن خدیو قدسی شیم بلباسهای نامشروع و زینتهای محرم اگرچه شان
سلطنت و شکوه دولت را مقانی نیست تلبس و تزیین نمیفرمایند و
هیوسته لباس مبارک از اثواب فاخره منشرعانه است - و زواهر جواهری
که از پوشش آن حضرت زیب و فر می یابد آنچه محتاج نگین
خانه است بجای طلا بر سنگ یشب تمبیه یافته تاشروع و مباح
باشد - از کمال پاکیزگی طینت و طهارت جبهات همیشه با وضو میباشد -
و با صلوات مفروضه جمیع سنن و نوافل بی شایبه ملال و تکامل ادا
نموده تاخیر نماز از وقت مستحب روا نمیدارند - و روزه ماه مبارک
رمضان سفرا بر غیبت داشته - در سایر ایام متبرکه نیز بقیوت
تایید ازلی و نیروی توفیق آسمانی صائم می باشند - و در ماه

مبارک میام ادای سنت تراویح ضمیمه رواتب عبادات آن پادشاه
حق پرست است - و مرتباً سر آن ماه فرخنده بادای طاعت و عبادات
و افاضه خیر و مبرات و قیام بصوالح اعمال و التزام شرائف احوال
و کام بخشی و فیض رساننی خلایق و تحصیل خشنودی و رضای
خالق اوقات فائز البرکات مصروف ساخته در عشره اخیره بسنت
سلیقه نبوی در مسجد قدسی احلس غلخانه معتکف میشوند و
درین ایام بنام همت و همگی نهمت روی توجه بجناب کبریا آورده
در آن خلوت قدس شب و روز به سجود عبودیت نامیده افزور و بحسن
خضوع و خضوع از درگاه صمدیت فیض الدوزاند - و در جمعات تشریف
حضور بمسجد جامع می برند و اقامت نماز جمعه هیچگاه از روی
احتیاط بی وقوع مانعی قوی از آن حضرت فوت نمیشود و هرگاه موب
جاء و جلال در دار الخانه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاههای نواحی شهر می نمایند اول
هفته نهضت اقبال بر موده روز پنجشنبه لوای مراجعت به شهر
می افزارند تا فتور در ادای نه از جمعه نشود و گاهی که شکار دو
هفته یا بیشتر پیش نهاد خاطر والا گردد در یکی از جوامع قصبات
بزرگ که نزدیک باوردی معلی باشد نماز جمعه می کنند - و در
میدین خواه سفر و خواه حضر بمصلی پرتو حضور گسترده با گانه
مسلمین نماز عبد بجماعت میگزارند - و در لیالی متبرکه باحیای
شب که طریقه زنده دلان خدا طلب است پرداخته از انوار فیض
الهی چراغ افزور بخت و سعادت اند - با آنکه بصحبت مشایخ کرام
و اعظام دین و سالکان مهاک حق و یقین از مواهب قلبی و فتوحات

باطنی چندان سرمایه گرفته اند که بارشاد و هدایت مستعدان آن
 احوال و مستحقان آن نوال را زکوة نصاب کمال می توانند داد از
 غایت حق طلبی و خدا جوئی پیوسته خاطر عاقل آن قبله مقبلان
 جویای محبت فقرا و عرفا و صاحبان امت و در هر کس نشانی
 از مقصود اصلی و مطلوب حقیقی می یابند سلسله جلایان طلب اند -
 تقدس و تألّه و روحانیت و تیرگی آن خدیو قدسی خصال دران
 پایه است که خاطر ملکوت ناظر باحتیقای لذات جسمانی و
 مشتهیات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد نیز راغب نبست و
 پیوسته بر ریاضات بدنی از تقلیل غذا و التزام سهر و کمزرت صوم و
 مواظبت عبادات شافه در تصفیة روح و تلطیف سرو تنزیه باطن
 میکوشند و همواره عبادت و پرستش کردگار جهان و ذکر و یاد خالق
 زمین و آسمان پیش نهاد همت حق پرده داشته به تحصیل کمالات
 حقیقی و انوار نعم روحانی اسباب دولت جاودانی فراهم می آورند
 و غرض از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پروری و مقصود از
 خلافت و برتری تشیید ارکان شریعت گستره دانسته در ترویج قواعد
 دین مبین و تفهید احکام ملت مبین و محو رسوم ضلالت و جهالت
 و رفع آثار بدع و احو و منع ظهور مناهای و ملامی روح مقدس
 حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه
 از خود خشنود می سازد چنانچه بمیان مسامی مشکوره آن
 حضرت دین حلیف و ملت بیضا را درین کشور نفیض پیروز قوت
 و استیلا دست داده که در زمان هیچ یکی از فرمان دهان با داد
 و دین غیر از عهد سعادت مهد خلفای راشدین مهدیین رضوان الله

علیهم اجمعین مثل آن صورت وقوع نیامده - از برکت مسلمانی آن
 حضرت در معابد شرک و مفاک ضال گرد بی رونقی بر چهره
 بدان نشسته و زناز تعلق بت پرستان از کیش و آئین کنیری
 گسسته یوما فیوما آثار کفر و جهالت در کاهش و انوار اسلام و ایمان
 در افزایش است چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و
 اکفاف این مملکت - پیر بسطت پیوسته جمعی از کفار ضلالت شعار
 شرف اسلام در می یابند و در پایه - بر گردون شکوه هر کس از آن
 گروه بدالت - سعادت اراده مسلمانی میکنند ناظران مهم شرعیه
 او را بعینه بارگاه خلافت حاضر آورده باشاره معلی تلقین کلمه طیبه
 می نمایند و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب سایر اهل
 غوایت آن تریق را بخلعت و انعام نقود و دیگر عطایا و مواهب پر
 وفق درجات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود
 امتیازی دارند بی واسطه بزبان حق ترجمان که مفتاح خزائن
 صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بدین الاقرار می یابند
 می سازند مولفه

بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر

گسسته است ملیمانی از میان زناز

توان براف ضلالت کشید از آن -

ز بس که شد بت سنگین شکسته از کفار

احکام شریعت غرا و ملت بیضا بحماییت دین پروری آن حضرت
 چنان کامیاب نفاذ و جریان است که اگر بدعوی بی نوائی
 و تظلم کمترین گدائی از محکمه قضا رقم احضار بنام یکی از اعیان

وامرا صادر شود امتثال مثال را مجال تاخیر و اهمال ندارد
و خواه و نا خواه حکم شرع شریف و نفوی ملت مذیف را گردن
اطاعت می گذارد لمولفه
• شعر •

گیاه خشک کند دعوی از طرارت خویش
بآفتاب زدار القضا رده اعلام
تصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود خیبر باد با ایام

و همچنان که قبل ازین درین دفتار دولت مآثر سابق ذکر یافته
دریافته هریر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه
محتسبان نافذ حکم بجهت منع مفکرات و رفع محرمات مقرر
ساخته اند تا خلایق را بقهر و زجر ازین باز داشته رهنمون طریق
صلاح و سداد و مانع ارتکاب فجور و فساد باشند چنانچه در هیچ
جا احدی از رعیت و سپاهی بلکه بندهای عمده بادشاهی
را جرأت بر اظهار و اعلان مناهیه و ملامتی نمانده و ترویج امر
حتساب درین مملکت گردون فسحت بدین غایت از خصائص
احکام این بادشاه دین پناه است و در موالف ایام چندان
رواجی نداشته و جز نامی از آن نبوده لمولفه
• شعر •

دولتش تا حاصی اعلام شد • دین همی بالذ بخویش از عز و شان
احتساب شرع را از حکم او • مدرة بر دوش است چرخ از کبکشان
صفت عدل و نصیحت آن خدیو کامل عادل را دندری جداگانه
باید تا به نیروی تگاپوی کلک نکتہ منجی معنی طراز در روزگاری
دراز یکی از هزار و اندکی از بسیاریا بمنصه اظهار تواند آمد در

زمان فرمان روائی و خلافت آن حضرت ظلمی اگر رفته برگزشتگان
و پیشینیان امت که ادراک این عهد سعادت عهد نموده از ظل
حراست و فیض عدالت بادشاهانه محروم بوده اند لمولفه • شعر •

بدوران عدلش که پاینده باد • متمدیده کس ندارد پید
بآهن رحمد گرز عدلش خبر • پدای درخت آب گردد نبر
کند سیل اگر خانه را خراب • شود زهره ابر از بیم آب
زدربا بگشتی رسد گز زبان • گهر گیرد از بحر هم سنگ آن

با آنکه خلاصه اوقات فرخنده سعادت صرف داد دهی خلایق
و پژوهش حال رعایا و زیردستان نموده هر روز بی تخلف دیوان
عدالت میکنند و میر عدل و داروغه عدالت تعیین نموده اند که
متظلمان و داد خواهان را پیشگاه عدالت حاضر آورده مطالب و
مقاصد آنها را بعرض والا میرسانند از غایت اعتنا و اهتمام بشان
این امر جلیل یکی از معتمدان بارگاه خلافت را معین ساخته اند
که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجام مطلب بعضی
ملهوفان بنابر اغراض نقصانی تاخیر و تعویق و مدهانه و محامحه
ورزند و آن مستغنیان بدو رجوع نموده عرائض مشتمل بر حقیقت حال
خویش باو دهند تا آنها را بنظر انور رساند و در خلوات قدس آن
تظلم نامها بمطالعه اشرف میرسد و جواب مطالب آن فریق بخط
مبارک بر حاشیه آنها طراز نگارش می یابد - و از شرائف تاییداتی
که آن دست پرورد لطف خاص ایزدی بدان کرامت اختصاص
یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأیت و ضبط و مبادعت
و خدا پرستی و شریعت پروری را چنان با هم ترکیب و امتزاج

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت و حفظ و حراست دولتی باین عظمت جز حدود و سیاسات شرعیه که متکفلان امور ریاست کبری و متکلمان بار ناموس خلافت عظمی را اجرای آن ناگزیر است بکار نمیبرند و هرگز باقتضای قوت غضبی و هوای نفس و شهوات طبع بتخریب بذلی حیات فردی از افراد نوع انسان که بدائع صفات و شرائف و دائع آمیزدگار جهانند حکم نمی فرمایند - و هیچ یک از پادشاهزادهای کامگار و لا تبار و امرا و نوینان رفیع مقدار که بنظم مهام صوبه و ولایتی ازین کشور و جمع قیام دارند از بیم باز پرس قهر و عتاب پادشاهانه بقتل احدی جرأت نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق عقوبات عده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشته و قانع نگاران حقیقت حال شان بمصامع حقائق مجامع می رسد و چون از درگاه معلی بر وفق شریعت غرا حکم سیاست آنها صادر میشود بیامام میروند و در پیشگاه معدلت خسروانه وضع و شریف و ادانی و انامی را مواخذه و باز پرس یکسانست و در اجرای حدود شرعیه امرا و اعیان و فقرا و بی نوایان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از عده های بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عبودیت مصدر زلتی شود که بحکم توره سلطنت و پادشاهی و آئین فرماندهی و جهان بینی تادیب و گوشمال او لازم و مستحق باشد بعزل از خدمت و سلب رتبه عزت و اعتبار و برطرف کردن منصب و جاگیر با کم کردن منصب در خور جریمه و تقصیر تنبیه و تادیب می باید و پس از چندی اگر جرمش قابل عفو باشد مورد فضل و بخشایش

و مشمول کرم و نوازش می شود و همچنین سایر بندگان آندان والا که جرم و خطائی از آنها سرزند بدین عنوان متنبه و متادب میگردند و این معنی در حقیقت همین تربیت و بنده پروریست که سرمایه اصلاح احوال و پیرایه تہذیب اخلاق و اطوار بندگان ناهنجار میگردند - و صفت عفو و جرم بخشی و خطا پوشی و عذر ندوشی آن مظهر لطف و احسان و رحمت آنریدگار بحدیست که در ایام قدرت و زمان اختلال ملک دولت که آن حضرت برهبری تابد آسمانی پذیرفته رایت عزیمت از دکن برافراخته متوجه مہدقر الخلاء گشتند و عساکر نصرت مآل را با اعدای بدسگال محاربات عظیم روی داد و آویزشهای سترگ اتفاق افتاد و عاقبت الامر بیداری نصر و امداد ایزد متعال و اقتضای حکمت و مشیت قادر ذوالجلال سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بفر جلوس همایون زیب و زینت یامت جمعی که از بیدولتی و کوتاہ اندیشی رخ از سعادت ارادت و هوا خواهی آن برگزیده الهی تانده غبار مخالفت بر فرق روزگار خود بیختند و در معارک و حروب که آن حضرت با اعدای صعب آرا بودند تیغ جسارت پرروی مبارزان جنود دولت کشیده چون ازوم و حیا برخاک - قاهت ریختند و گروهی که در برخی موافق هیچ از نفاق و دو روئی روی بغت از عسکر ظفر اثر بر تافتند و براہ عصیان منشی و خلاف اندیشی شتاندند و مجموع مزارار صنوف عتاب و بی توجهی بل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند از کمال فضل و کرم جبلی بموجب ایندھنی که • مصرع •

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

جرائم و زلات همه بخشیدند و هیچ یک را باظهار سوء کردار
خجالت نداده و در انعام بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم
و مردمی و آرزو آنحضرت بغایتی است که هرگز کلمه رکیک و
حرفی مستهجن بر زبان گهر بیان جریان نیافته و هیچگاه سخنی
که موجب شرمندگی و انفعال و باعث هتک عزت و تقبیح حال
کسی باشد بر وی او نرموده اند

حیای عالم با او است و این عجب نبود

که چشم عالمیان است و چشم جای حیا است

از غایت بزرگ نهادی و والا نژادی رفاهیت پایه شناسی و
قدردانی با فرقه سادات عظام و طبایفه مشایخ کرام و زمره علمای
اعلام مراسم توقیر و تجلیل و لوازم اعزاز و احترام باقصی الغایه
رعایت فرموده پاس عزت این گروه را اساس بارگاه سروری و
مرفرازی میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیداشانی
می نشینند و نرم خونی و مهربانی با متظلمان و داد خواهان بکار
میبرند که آنها را در عرض مطلب و مدعی هیئت محفل سپهر
مشاغل بند و هشت بر زبان نکذاشته بی شایبه خوف و بیم مقاصد
و مدعیات خود به شرح و بسط تمام و بمبالغه و اطلاق در کام
معروض میدارند و از آن بهیچ وجه آثار ملالت و نوافسندگی حال
اشرف ظاهر نمیشود و باین طیب خلق و کشاده پیداشانی لطیف
دور باش شان و شکوه و مهابت عظمت و جلال آن تهرمان گهور
اقبال که زهره گداز اکسیر ایمانست و ترک بهرام را از نهیب آن لرزه

بیم و هراس بر اندام طیش و تندبی و عجلت و اضطراب در هیچ
دلب از آن خدیو خورشید قدر ملک جناب مشاهده نگشته - در کارها
فہایت غور و تأمل و دور بینی و ملاحظه اطراف و عواقب آن بکار
می برند و هرگز امری از امور که خالی از مصلحت دین
و دولت و خیریت و صلاح جمهور باشد از آن حضرت بظهور
نمی رسد - ثبوت و آگاهی در مراتب سلطنت و پادشاهی دران پایه
که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار همواره بر سبیل تفصیل
روزنامه وار از نوشته های موانع نگاران که جایجا معین اند
بموقف عرض اشرف و حمید جزئیات و کلیات کیفیت زیست
و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در پیشگاه جاه جلال سمت
انکشاف می یابد و بادتنضای عدالت و نصفت پاداش حسن
عمل و کبفر سوء کردار هر کس میدهند - و از غایت اعتنا و اهتمامی
که با تکشاف احوال ملک و دولت دارند در هر صوبه و - و کار بغیر
واقعہ نویس مقرر - یکی از معتمدان بیغرض کار آگاه حقیقه معین
فرموده اند که سوانح و حقائق آنجا بی اطلاع دیگری نوشته بدرگاه
آسمان جاه ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر بغیر غرضی در
نگارش برخی امور از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از نوشته او
حقیقت حال در جناب سلطنت و جہالبانی درجه ظهور یابد و
ببرکت این هوشیاری و خبرداری نیکی و راستی بر کردار متصدیان
اشغال و مهام غالب گشته از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده
محترز اند

لمولہ • شعر •

دل روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمیع احوال ملک

از احوال مردم چنان نگه یاب که داند چه بپزند شبها بخواب
از مراتب جود و احسان و فضل و اصطناع آن رونق افزای کارخانه
ابداع کلک نگه پرداز تا کجا داستان طراز تواند شد شرائف خیرات و
کرائم مبرات و صنوف اندرارات و اکرامات چندانکه ازان مظهر الطاف
الهی بمنصه ظهور رسیده عشر معشار آن از اعظم سلاطین کامگار
و خوانین گردون اقتدار در تمام ایام دولت و مدت سلطنت روی
نداده و انوار صدق اینمعنی از مواهب عالیه و انعامات سامیه
آنحضرت که این دیباجه نسخه مفخر و معالی بذکر بعضی ازان
مشحون است بر مرات ضمیر همگان پرتو امکن میگردد. و از جمله
آن سترگ بخششها عفو کردن باج غلات و حبوبات و وجوه را هداری
و محصول اقمشه و دیگر اموال سایر است در کل ممالک مجروحه و
تمام قلم رو دولت قاهره از فرقه مسلمین خصوصاً و عفو کردن بعض
وجوه مذکوره از کافه رعایا و قاطبه برایا عموماً که مجموع آن هر ساله
مبلغ می لک روپیه می شود. و ازان جمله بخشیدن مطالبات اجداد و
لیاکن بقدهای آستان خلافت نشان است که بهل ازین درون دولت
همان مدار و سلطنت گردون اقتدار بر وفق معمول روزگار دیوانیان
عظام و مستوفیان ممالک نظام از تنخواه مناصب و وجوه مواجب
آنها بر سبیل تدریج وضع نموده بسرکار خالصه شریفه عائد میساختند
و اینمعنی موجب پریشانی و اختلال حال بسیاری از منتسبان
مذمه جاه و جلال می گشت و چون این مطالب درین دولت
فیض پرور که مرجع و ملجای خلایق هفت کشور است حد و نهایی
ندارد هر سال بدین جهت مبلغهای خطیر از وجوه طلب امرا و

مقصدان و سایر بدههای درگاه والا که همت خانه زادین آستان
معلی دارند وضع شده سرمایه کفایت خزانه عامره میشد. ازان جا
که همت غیر فحمت آن حضرت پیوسته بر تمهید مراسم لطف
و رأفت و تشدید مبانی هود و عاطفت مقصور است و همواره وجه
قصد و پیش نهاد خاطر افدس آنکه سرانرازان مجنون بیت این دولت
اندیشان و سعادت اندوزان خدمت این آستان فیض مکن بطیب
حال و وصعت عیش و فراغ بال و سرور خاطر مخصوص و بهره مند
بوده غبار پریشانی بر چهره حال و گرد ناکامی بر رخسار آمال
آنها نه نشیند بمقتضای استیفای مآثر مکرمات و انصال رقم عفو
بر ذاتر مطالبات مذکور کشیده حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل
و اصطناع بفاظمان مذاطم دیوانی عز صدور یافت که جمیع بدههای
درگاه خلایق پناه را از منصب دار دو بیستی تا امیری که بمنصب
هفت هزار می رسید بلند است از مطالبه آنچه بر ذمه اجداد و لیاکن
واجب الادا بوده معاف و منعم شمرده بدان جهت تعرض
و مزاحمت نمایند و از دو منصب دار بیستی تا چهار صدی بنا بر
کمی منصب از مطالبه آنچه ذمه آبی آنها بدان مشغول باشد نیز
معاف شناسند و از پانصدی تا هفت هزار می بحکم همت حال
و حصول استطاعت وجوه مطالبات را لازم الادا دانسته اگر موازی
قدر آن میراث یافته باشند بمرور ایام و تدریج شهر و اعوام از عهده
ادائی آن بر آیند و اگر بقدر آن میراث نبرده باشند وجه مطالبه
بقدر ترکه ادا کنند و اگر ظاهر شود که بجماعه مذکوره مطلقاً متروکه
فرموده آنها نیز بالکلیه از ادای وجه مطالبه معاف و مرفوع القلم

باشند و آنچه بدین جهت بخشیده همت والا گشته از گروهها
متجاوز است

نمونه • شعر •

بقطره ابر و بانجم سپهر نتواند

سخت و بخشش آردا نگاهداشت شمار

ز آستین عطایش که کوچه امل است

نمونه دوده چنین است موج دریا بار

و از مہرات عام شامل آن خدیو ایرکف دریا نوال آنکه چون
سابق در بسیاری از مسالک و مشارع این مملکت گردون بسطت
بجهت نزول مسافران خانک و رباطات که محل امن و آرامش
و مقام راحت و آسایش آن گروه تواند شد نبود و خلایق
در بعضی راهها خصوصا از بلده فیض بنیاد اورنگ آباد
تا مستقر الخلاء اکبر آباد و از دار السلطنة لاهور تا دار الملک گابل
کمال رنج و تعب می کشیدند رأیت و عاطفت پادشاهانه بر حال
مترددین و مسافری بخشوده یرایغ لازم الامتثال از پیشگاه مکرمت
و افضال پیرایه صدور یافت که در جمیع طرق و شوارع این ممالک
کثیر المسالک بهرجا مرا و رباط نباشد از سرکار خالصه شریفه سرای
و منبع الفضا از سنگ و خشت و آهک و گچ در کمال متانت
و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام بسازند و در
بر مرحله بجهت فرمودگان محنت مفر و هروان دشت و صحرا
منزل گاهی پدید آید که محط رحال و محل عینت اشیا و احوال آن
فریق باشد و برکات اجر و ثوابش بروزگار این دولت همایون
آثار عائد گردیده و همچنین حکم والا صادر شد که هر سرای قدیم

الجبائی که محتاج مرمت باشد بفرمید آن پدید آید و در هر موضع
که پل در کار باشد نیز باستحکام تام بسازند چنانچه از خزائن جود و
اکرام پادشاهی بمصارف این ابله خیر چندان زخرج شده و می شود
که مستوفی خیال بدستیارچی معمار اندیشه از تخمین آن عاجز است
و بالفعل بمیان فضل و کرم شهشاه زمان که رونق بخش کهن
سرای جهان و موسس اساس خیر و احسان است طرق و مسالک
هندوستان بهشت نشان چنان سمت امن و آبادی پذیرفته که مراحل
و منزل و جبال و صحاری از معموری و ایمنی حکم بلاد دامصار
گرفته است و از جمله مکارم منیه آن حضرت آنکه هم در نخستین
سال جلوس میمنت پیرا که حقیقت بی رونقی و اندراس رانده ام
برخی مساجد و معابد اسلام بمرض الحرف رسید اربع کرامت طراز
بطفرای نفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه هرجا مسجدی
مدروس باشد از سرکار خاصه شریفه ترمیم و تجدید عمارت آن کرده
از نور رونق و صفا بخشند و امام و مؤذن و خادم و سایر لوازم خرج
مسجد از فرش و چراغ و غیر آن مقرر سازند چنانچه هر سال مبلغهای
خطیر بدین وجه مصروف میشود و از آنجا که توجه خاطر دانش
مأثر بترویج مراتب فضل و تالیف معالیم علم درجه تصوی دارد
و در جمیع بلاد و قصبات این کشور وسیع مضا و مدرسان را بوظائف
لایقه از روزیانه و املاک موظف ساخته بشغل تدریس و تعلیم
محصلان علوم گماشته اند و برای طلبه علم در هر معمولی و ناحیه
وجوه معیشت درخور رتبه و حالت و استعداد مقرر داشته و هر ساله
بدین وجه نیز از خزائن احسان پادشاهانه مبلغهای معتد به

صرف میشود و از فیض مکرمت و انصال شهنشاه ابر کف دریا
نوال طالبان علم و کمال سمت امزونی پذیرفته و شرح الحال و صوره
الحال یکصحب و تحصیل علوم اشتغال می ورزند و برکات دعای
اجابت اثر آن گروه سرمایه بقای این دولت آسمانی شکوه میگردد -
و از آن جمله آنست که چون همگی همت والا نهمت شریعت
پیرای آن خدیو دین پرور حق پرتو مصروف است با آنکه بکمال
مسلمین در احکام دین متین بمسانلی که ابر علما و ائمه مذهب
شریف حنفی بدان فتوی داده معمول بها و معمول علیها دانسته
عمل نمایند و مسائل مذکوره در کتب فقه و نسخ فتاوی بذیر
اختلاف فقها و علما با روایات ضعیفه و اقوال مختلفه آنها مخلوط است
و معینا مجموع آنرا یک کذاب حاوی نیست و تا کتب مبسوطه
بسیار فراهم نیاید و کسی را دستگافی وسیع و بضاعتی کامل و قدرت
و استحضاری واقعی در علم احکام فقه نباشد استکشاف حق صریح
و استنباط مسئله مفتی بها و حکم صحیح نمی تواند نمود مجرم بر ضمیر
مهر انوار که در امور دین و دولت بفتوی الهام کار گزار است پرتو
این عزیمت تاقیت که جمعی از علمای پایه سرور اعلی کتب
معتبره و نسخ مبسوطه آن فن را که در کتاب خانه خاصه شریفه
برزگاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده جلوه گاه افطار تزیع
ماخته از روی تحقیق و تدقیق و غور البیق بجمع و تألیف
آن مسائل پردازند و از مجموع آن نسخه جامعه مرتب سازند تا
همگان را استکشاف مسئله مفتی بها در هر باب بمراجعت آن
کتاب سهوات و آسانی دست دهد و قضات و مفتیان اعلام از جمیع

کتاب و دفاتر شتی و تابع و تصفیج جمیع نسخ فتاوی مستعنی
باشند و سرگردگی و اهتمام این مهم صواب انجام بغضیلت مآب
شیخ نظام که جامع فضائل معقول و منقول است تفویض یافت که کمر
سمی و اجتهاد بتمشیت این امر بسته باتفاق سایر اهل فضل و
و دانش جمع و تألیف آن مسائل نماید و گروهی از فضلا و علما
که در پایه اوزنگ خلاصت بودند بدان شغل شریف مامور شدند و
در اطراف و اکناف کشور فضل پرور هندوستان بهر جا کسی بسمت
اشتهار و مهارت در علوم موسوم بود بموجب یرلیغ همایون بجذاب
والی سلطنت حاضر آمده بمواقت آن جمع تعیین یافت و همگی آن
مریق بوظائف شایسته و مواهب ارجمند کامیاب گشته بتقدیم آن
امر مشغول شدند و از کتبی که تمشیت آن امر را در کار بود نسخ
صحیحه از کذاب خافه خاصه شریفه بفضلا حواله رفت و هر سال مبلغی
خطیر در وجوه وظائف و اعانت عمل و سامان این شغل جلیل
و خطیب نبیل از خزانه احسان بادشاهی صرف میشود و چون آن کذاب
مستطاب صورت اتمام گیرد و پیرایه اختتام پذیرد جهانیان را از
سایر کتب فقهی مفتی خواهد بود و برکات اجر و ثوابش ابد الآباد
در نسخه حسنات شهنشاه مؤید قدسی ملکت مثبت و مرقوم
خواهد گشت - شجاعت و شهامت و پردای و حرامت و صرامت
و مدانت رای و اصابت تدبیر و همت بلند و عزیمت عالم گیر آن
خدیو امیر انحر مظهر سریر از نرط ذبوت و کمال ظهور مصنفی
از مراتب شرح و تقریر امت کار آگهان رموز حرب و دغا و دقائق
مهمان قواعد رزه و هیجا درین معنی صنفق اند که جز امیر کبیر

و خاقان اعظم مطاع سروران جهان و پادشاهی خسروان عالم حضرت صاحبقران کشور ستان طالب ثراه دیگری از سلاطین والا شکوه و بادشاهان عالی مکان را در فنون رزم آزمائی و سده آرائی و مراتب لشکر کشی و جهان کشائی این مایه خبرت و رسائی و مهارت و دستگاه که آن شهشاه فلک قدر انجم سپاه را است نبوده و هیچ يك از ملوک سابقه و خواقین ماضیه بگوهر رای مائیت و جوهر تیغ ثاقب این آثار دشمن سوزی و کار نامهای فتح و فیروزی در روزگار ندموده آگاه دلال دانش آئین از تتبع صادرات احوال میمنت قرین که این دفاتر مآثر گامکاری حارثی برخی ازان است مجمله اندراک اینمغنی توانند نمود. حسن توکل و ثبات واستقلال آن فرازنده لوی اقبال در معارک رزم و قتال و مواضع اخطار و احوال بمذابله ایست که هرگز نظر همت بلند آن حضرت بر قلت احوال و انصار و کثرت اعداد و خصوم و اعدای نبوده و جز برعون علمایت ایند نصرت بخش فیروزی رحمان و فوق و اعتماد ندموده اند در مضمار کشور کشائی و هنگام صف آرائی اگر خیل بشر حرامر بکین برخیزند و جنود هفت کشور بیک دفعه غبار حمله افکینند ارکان ثبات و قرار آن برگزیده آفریدگار تزلزل نمی یابد و رخ تافتن از میدان رزم و عرصه کارزار در ضمیر مهر انوار خطوط نمی نماید حملات مرد آزمائی شجاعت جهان و دلایران عالم برآین گران رکاب مضمار ثبات قدم لامحاله چون وزیدن ریاغ عاصف است هر کوه گران و مانند آهنگ برق خاطف بسوی قطب آسمان

و تاده بدد صفت موج لرزه در تن شدر

در آن مصائب که امشده است پای وقار
ز خاک پای ثباتش طلا کند بر سر
- پهر بهر مدارای کهنه رنج دوار

مکرر در موافق هیجا و صفوف و غا چنان روی داده که ملک اجتماع موکب همایون از هم گسیخته زمره قلیل در رکاب ظفر مآب مانده اند و امواج مخالف جمعیت و شوکت تمام هنگامه آزایی کارزار بوده و آن خدیو خصم امکن دشمن شکن انگیز استقامت و پایداری امگنده چون کوه بعباب لشکر اندوه از جا نرفته اند و بحسن صبر و ثبات و نیروی همت و بردلی رایت غلبه و استدلا افرخته مظفر و منصور گشته - و از خصائص عبادت آن حضرت آن است که در عین گرمی هنگامه حرب و قتال و زمان اشتغال نوآثر رزم و جدال چون وقت نماز میرسد بقصد عبادت بزدان پاک و معبود بی نیاز از مرکوب خاص فرود می آیند و از سر صدق عبودیت سجاده طاعت و حق پرستی بر زمین نیاز گشوده با ملازمان رکاب دولت صف آزایی جماعت میگردند و در کمال حضور و طمانیت و نهایت تخضع و تخشع چنانچه شمع کبریه آن حضرت است نماز میگزارند و دران حالت اگر جهان و جهانیان بهم برآیند در جمعیت قلب و آرام باطن اشرف خلل و فتور نمیبرد و بارها در مواقف صعب این صورت زان خدیو صورت و معنی رخ نموده و دوست و دشمن و موافق و مخالف آرا معایده نرده اند و بالجمله یروفاق مودای " من استأفس بالله لم یستوحش من غیر الله " جزایزد توانا و خالق بی همدا ترس و بیم و خوب و هراس

از چید چایزو هیچکس در ذات اقدس نیست اموالده ه عمر ه

هرگز بر هیچ چیز دلش بی قرار نیست

از بهس گرفته معرفت حق درو قرار

از بزرگ نژادی های نفس قدسی نهاد آن بهره مند معادلت

خدا داد یکی آنست که از وقوع امور ناملائم و منامرات طبع که

نشاء کون و عالم بشریت از آن خالی نیست غبار ضحرت و مال

بر چهره احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور موانع مسرت

بخش بهجت پیرا و حصول مطالب و مقاصد علیا چون ظهور فتوحات

مترک و مغلوب گشتن اعدا که طبائع بشری را نشاط افزا است

آثار فرح و انبساط مبط از بهر همایون ظاهر نمیشود چنانچه در

صحاربات عظامه که جمود اقبال را با اعدای خسران مآل روی

داده همه جا فتح و ظفر نصیب اولیای دولت بی زوال گردید

صورت مدق اینمعنی مشهور همکاران شده است در هر معرکه و

کارزار پس از ظهور غلبه و امتیازی اوج نصرت شعار و هزیمت

یافتن دشمنان نهنگار چون فدویان اخلاصمند و فوایقان عقیدت شعار

نهدیم مراسم مبارکه فتح نموده اظهار بشاشت و نشاط میکردند طابع

مبارک بآن توجه فرموده روی التفات همت از آن وادی می یافتند

و آن مایه مسرت و شگفتگی که از وقوع آن قسم فتوحات نمایان رخ

میداد در چهره حال اقدس ظاهر نبود حاصل که در اوقات شدت

و رخا و رنج و راحت و اندوه و شادی حال خجسته مآل بیک و تیره

و منوال است بر ملوح امور مرغوبه شکر و مداس مغم حقیقی بجا

آورده مکرره را بصبر و سکون و ثبات نفس تلقی میفرمایند و هرگز

غلبه مرور و امتیازی حزن از احوال آن مظهر بدیع صفات فرائدالجلال

مستندبط نمیگردد و در مقام بشاشت و انبساط خنده آن حضرت از

حد تبسم در نمیگذرد و هنگام قهر و شورش طبع هیأت غضبانی

آن آیت رحمت ربانی از زهر چشم و چین پیشانی عذاب بیشتر

نیست و معینا هیبت آن معاتبت زهره گداز رستم و افرا یاب و جگر

شیر دلان روزگار از سطوت آن آب است - از کمالات کسبیه آن حضرت

که زینت بخش حالات قدسیه و هدیه گشته تتبع علوم دینی

از حدیث و تفسیر مرید و وفقه شریف هدیه است از بس

بممارست مراتب شریعه و استکشاف عقائد اصلیه و مسائل فرعیه

اشغال ورزیده اند قوت حافظه اشرف مخزن این حقائق شده و

بسیاری از کتب طریقت و سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم

و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر و رسائل و مولفات

علمای بظن و ظاهر بمطالعه همایون رسیده حل معضلات و کشف

اسرار آن فرموده اند و بالفعل نیز بعد فراغ از نظم مهام سلطنت و سروری

و تمهید مراسم دین پروری و عدالت گستری باین شرائط اشغال

بمستغنی دارند - و از جلالت فضائل آن خدیو یزدان پرست توهمی

حفظ تمام کلام مجید ربانیست در عین اوان ملطقت و جهان بینی

و زمان اشغال بامور ملک رانی و کشور مدانی که هیچ یک از

سلطین اسلام و دین پروران باستانی را این خصیصه سعادت چهره

آرائی دولت نگشته و عزیمت این مقصد بلند و داعیه همت بحد

در خاطر نگذاشته بلکه کمتر از ارباب فضل و کمال و اصحاب علم

و معرفت را این کرامت و شرف دست نداده اگرچه هم از مبادی

حال دولت و اقبال برخی از مور کریمه قرآنی و بسیاری از آیات
 بیانات فرقانی محفوظ خاطر اقدس بود لیکن حفظ مجموع کلام الله
 از آن پادشاه خدا آگاه بعد جلوس بر اورنگ محشمت و جاه
 اتفاق افتاد و چون به نیروی تأیید ربانی این خطر الهی و داعیه
 آسمانی بر باطن تقدس موطن پرتو افگند بمیامی همت پادشاهانه
 و عزیمت خسروانه و یاروی توفیق گردگار و معاضدت بخت سعادت
 آثار در عرض اندک وقتی و مختصر فرصتی مجموع کلام مجید و فرقان
 حمید با رعایت مراتب قراءت و شرائط تحوید و ادراک شان و نزول
 آیات بیذات و تفسیر معانی و فهم اسرار و نکات آن هر لوحه حافظه
 اشرف که لوح محفوظ اسرار غیبی است مرتسم گشت چنانچه
 تاریخ شروع آن حفظ شریف را حروف کریمه "مفقروک نلاتنسی"
 بحساب جمل پرده از رخ می کشاید و تاریخ اتمامش از اعداد
 لوح محفوظ جلوه ظهور می نماید از رتبه خط و حسن تحریر آن
 شهشاه فاطون فطانت سکندر نظیر که صفحات روزگار و اوراق دنائت
 لیل و نهار از آن زینت پذیر است خانه نکته پرداز جان و فن
 را چه بازی دم زدن بقدرت کبک بدائع آثار معنی استادی و
 سخننگاری را چنان پر کرسی نشانیده اند که دست استادان اقالیم
 سببه خط بدان نتواند رسید و بر شمع فیض ابامل در بار نهال
 موزون قلم را در خوشنویسی شاخ و برگی بخشیده که یکتایان
 صنعت خط باز تدبیر آن شایسته جز خجالت نهری نتوانند چید - خط
 نسخ آن حضرت که رقم نسخ خط یقوت و صدفی تواند بود در غایت
 بختگی و مزه و متانت و اسلوب است و کمال قد رت در نوشتن

آن دارند و اکثر اوقات توفیق ثواب اندوژی کتابت کلام الله از غنائم
 عبادات و کرائم عادات آن شهشاه دین پناه است در ایام میمنت
 انجام پادشاهزادگی مصحفی مجید بخط مبارک صورت اتمام داده
 آنرا با دیگر شرائط تحف و رغائب و موفقی خطبر برسم ننو و
 آنین نیاز بمکه معظمه و کعبه مشرفه زاده الله قدرا و جلالت فرمودند
 که در آن حرم محترم و بقعه مکرم برکت تلاوتش روزگار خجسته آثار
 عائد گردن و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و اقبال با وجود کثرت
 مشاغل صوری و معنوی و نظم و پرداخت امور دینی و دنیوی و فرط
 توجه اشتغال بحراست و پاسداری جهادیان و تأسیس قواعد عدل
 و احسان عزیمت نگارش مصحفی دیگر از خاطر انور سر پر زده شروع
 در آن مقصد والا فرمودند و هر روز بعد فراغ از اشغال ضروری دین و
 دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظائف طاعت و عبادت
 شطری از اوقات میمنت قربین بتحریر مطری چند از کتاب مجید
 مصروف ساخته در عرض اندک وقتی بدستیاری تأیید و مدد گامی
 بخت سعید جلدی دیگر از مصحف مجید با تمام رسانیده سعادت
 جاوید اندوختند و سوای این دو مصحف کریم مکرر بتحریر
 پنج سوره و دیگر مور قرآنی موفق گشته اند - خط نستعلیق آن
 حضرت بی شایسته اطرای مدح طرازی و اغراق نکته پرداز در آن
 رتبه امت که قطعهای که در عین ایام ذوق و سرگرمی مشق رقم
 پذیر خامه اشرف گشته بقطعههای خوب استادان که هر گرانمایه
 صرف تحصیل آن سرمایه ساخته بتکمیل امری دیگر پرداخته اند
 در نظر خط شناسان مدبر مشته می شود - و شکسته مستعلیق در

غایت مغزداري و عفا و ممانعت و پختگی می نویسند که شکستهای
 زلف دلبهران سلسله نصب بآن درست میکنند و خط تدار سیمین
 عارضان سر مشق داربائی و نظر فریبی ازان می گیرند همانا تسخیر
 خطه خط و فرمانروای قلعه و این فن بدیع نمط چون فتح کشور دیگر
 فضائل و کمالات از منعمات عالمگیری و جهان کشائی آنحضرت است
 در اکثر اوقات باقتضای عنایت و مرحمت یا بتأیید بعضی مطالب
 صریح و مصالح ملکی مناشیر کرامت عنوان بادشاهزادهای ارجمند
 کامکار و بونیشان نامدار بخط مبارک می نویسند و کم وقتی میگذرد
 که بر عنوان امثله جلیله که باصرای ذی شان و عمدهای آستان
 سپهر نشان زینت صدور می یابد مطری چند نگارش تمییز مایند -
 نکته دانی و معنی شفاهی و ربط و مناسبت نظری و کسب آن
 حضرت بمراتب نفوس انشای انواع کلام در مرتبه ایست که سخن
 منبجان معنی طراز و فصاحت پیشگان نکته پرداز از فیض تعلیم
 و ارشاد آن مظهر کمالات قدسی عمرها استفاده دقائق و رموز سخن
 می توانند کرد هرگاه بادای منشور منشیان بلاغت گستر انشا
 نامه میفرمایند بحسن تقریر دل پذیر بنوعی تمهید مطالب و
 تلقین مدعی می نمایند که اگر نگارنده قوت حافظه را درج آن
 در شاهوار و قلیع آیدار ساخته بنگارش همان الفاظ گهر نثار بنظم و
 تالیفی که از زبان حق بیان استماع نموده اکتفا نماید از تجشم نگر
 و تکلف انشا مستغنی است و چون مسوده آن درست میشود
 بمطالعۀ اشرف رسیده از قلم بدائع رقم آن شهشاه نکته رس
 هوشمند چندان بتصرفات مرغوب و املاحهای دایمند زینت

می یابد که ادیب اریب از ملاحظه آن معجز و تصور معترف گشته
 سرهای بصیرت در اسلوب و قواعد سخن و پیرایه خبرت و مهارت
 دران فن می اندوزد و همچنین مناشیر حالات نشانی که منشیان
 بلاغت آثار ببادشاهزادهای کامکار بخت بیدار و عمدهای این
 دولت بآیدار می نویسند نخست مسوده آنها بنظر انور در آمده
 بزیر اصلاح بادشاهانه مزین می شود - آن زبان سرور بخت
 و اقبال اگرچه اکثر اوقات بزبان سلیس ملیح فارسی تکام مینمایند
 لیکن ترکی چغتائی را بغایت خوب می دانند و با ترکان بدان زبان
 سخن می کنند و با جمعی از اهل هند که فارسی نمیدانند یا
 نیکو نمیتوانند گفت بصورت زبان بلغت هندی می کشایند - و
 قواعد و آداب - واهگری و صنوف هنرهای که لازم مرتبه حشمت
 سوریست از علم مبد و شکار و شیوه کمانداری و تفنگ اندازی
 و اصیب تازی و دیگر لواحق این امور کمال آن برگزیده ذوالجلال
 بحدیست که مهارت پیشگان آن فنون که سعادت اندوز بساط قرب
 و ملتزم رکاب اقبالند پیوسته از شاهاده معجز و نقصان خویش در
 جنب آن کمالات عرق تشویر و اعمال بر ناصیه عبودیت دارند - و از
 کرائم اخلاق آن خدیو کشور انفس و آفاق حسن تربیت فرزندان ارجمند
 عالی گهر و بادشاهزادهای والا قدر نیک اختر است که بمیان
 توحه باطنی و ظاهری و پرورش صوری و معنوی آن حضرت
 بکمالات فلیه و فضائل غیه نائز گشته از صلاح و طاعت و پرهیزکاری
 و عقل و رای و دانش و هوشیاری و قواعد و آداب سروری
 و سرداری و صنوف هنرهای کسبی ناصیه وافی دارند و همگی

بیمین استغاضه انوار تربیت شاهنشاه خدا آگاه حافظ کلام الله اند و تحصیل قدر معتد به از مراتب علم و ادب کرده در نوشتن اقسام خطوط مهارت اندوخته و با فصاحت و بلاغت زبان فارسی و ترکی نیکو آموخته اند - و همچنین ثمرات طریقات نهال حشمت و اقبال و فضائل شریفات ریاض عظمت و جلال و دیگر صدرنشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان شهستان اہبت و احتشام و مایر معنیجات استار عفت و مخدرات مراقب عصمت بمیان ارشاد و هدایت و برکت خدمت فیض آیت آن حضرت اکتساب عقائد حقہ و احکام ضروریہ دینیہ و تحصیل خط و سواد نموده ہمہ پر سجادہ طاعت و حق پرستی و از کمال تقدس و تفرہ برکت بخش خاندان وجود و شرافت افزای دودمان هستی اند و پیوستہ بتفاوت و کتابت قرآن مجید و مواظبت خیرات و مہربان و تحصیل حسنات و مہربان استعال می دارد •

ذکر کرائم اشغال شہنشاہ حق پڑہ

خیر اندوز در اوقات شبانروزی

آن حضرت قبل از طلوع انوار صبح صادق از بستر استراحت با بغت بیدار و دل هوشیار برخاستہ از چشمہ سار توفیق وضو میکنند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیدہ بمسجد نیض آمون غسلخانہ مبارک پرتو قدوم می کنند و مستقیماً قبلہ بجای نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوی علی قائلہ شرائف الصلوات و کرائم التحیات کہ "المنتظر للصلوة کمن هو فی الصلوة"

بانتظار وقت ثواب اندوز می باشند و چون وقت نماز می رسد پس از اقامت صفت موعده مفروضہ صبح را ادا مینمایند و بعد از نماز بتلاوت کلام مجید و ادعیہ مانورہ و اقامت اذان و وظائف معہودہ کہ در آن مراتب بمیان توفیقات ایزدی و تائیدات آسمانی گوی مزیت از سجاده نشینان عبادت پڑہ و زاویہ گزینان حق پرست ربنہ اند پرداختہ تا چاشتگاه باین امور مشغول می باشند و بعد از فراغ قرین بخت و سعادت و کامیاب فیض عبادت ازل معہد ہمایون برآمده بخلوت کاد عز و جاہ کہ نشیمن خاص آن حدیو خدا آگاه است شرف قدوم می بخشند و در آن وقت برخی محرمان حریم دولت و مقریان پیشگاه انبیا را با خواص خدم شرف بار داده بر سریر معدلت و داد دہی می بشینند و داروگان عدالت جمعی از متظلمان و داد خواہان چہ از اہل دار الخلافہ و مردم حضور پرنور و چہ از مردم دور دست و سکندہ اقطار بلاد و صوبہا کہ بر آنها ستمی رمتہ و باستماع صیت بصغت و مظلوم نوازی و استظهار آثار معدلت و ظلم گدازی آن طرازندہ اوردگ سروری و سرامرازی از مساکن و اوطان خویش مہاجرت گزیدہ بآستان پیر بڈیاد کہ موقوف عدل و داد است می آیند در پیشگاه معدلت حاضر آورده صورت تظلم و استغاثہ آنها بی شایبہ اغماض و غایبہ اغراض بخدمت اشرف ارفع رفع نموده مطلب ہر یک مفصل و مشروح بمعرض ہمایون می رسانند و آن حضرت بنفس نفیس منوجہ تفتیش و استکشافات حال آنها گذشتہ چون صورت احوال شان در حضرت خلعت پیرایہ ظهور می یابد قضایای شرعیہ باشارہ والا بر وفق

شریعت غرا و مطابق ملت بیضا بقطع و فیصل میسرند و مراتب
 موانع تورا سلطنت و جهان بینی و آئین معدلت خسروانی
 و تشخص می یابد و از ارباب نظم و استعانه جمعی که
 دهنل مسکلت و اضطرار و مخائل احتیاج و افتخار از چهار احوال
 شان نمودار باشد از خزانه احسان بیگوان دامن امید بقصد مقصود
 آوده فیض اندوز فضل و مکرمت میگردند و پس از تقدیم مراتب
 معدلت گستری بشهستان اقبال خرامیده بعضی اوقات چون مهر
 منیر و خورشید عالم گیر که از دریچه مشرق جهانتاب گردد از منظر
 مبارک درمن جلوه سعادت نموده منظران دیدار میمنت آثار
 و افروغ بخش ابطار میگردند و در فضایی پای درس خلقی انبوه
 از هر صنف و گروه فراهم آمده بی ملاح و مزاحمی استغاضه انوار
 فیض الهی از جمال عالم آرا می نمایند آن خدیو خورشید قدر انجم
 حشر شان افواج قاهره بیشتر دران عرضة پهلوار می یابند و در جمعات
 که برای اقامت نماز جمعه بجامع دار الخلافه پرتو قدوم میگردند
 بعضی امرا از تابدینان خود را در فضای دلکشای پای قلعه بظرانور
 مرص میدهند و متصدیان فیلان سرکار خامه شریفه برخی انیال
 مست خود سر که آورده آنها بخاص و عام دشوار است در پای
 درس از نظر اندیش میگذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه پیگر بدیع
 منظر ابر خرام بعد خروشن در عقب احسان برق تک باد رفتار
 میدوانند تا بدوین از دنبال اسب و حمله بر مرکب و مرکوب که
 در معارک و غا از آنها مطلوبست خوگر شوند و بعضی اوقات باشاره
 معلی فیلان کوه تمثال ملک شکوه که میوه مست باد جنگجویی

و عریده خوشی گشته باشند از یک زنجیر تا پنج زنجیر بقدر خواهش
 طبع اقدس دران میدان وسیع بجزگ می اندازند و نظاره آن
 شگرف هنگامه دلفریب که از فرائب دیدنیهای عالم است ازان
 منظر و الا مسرت پیرای خاطر ملکوت ناظر شهشاه جهان و حیرت
 امزای زمره نظار گدیان میگردند و دران جلوه گاه اقبال دو گهزی و گاه
 بیشتر و گاه کمتر می نشینند و از انجا به سعادت برخاسته بجهرو که
 ایوان چهل ستون خاص و عام که در وسعت و عظمت و شکوه و شان
 نمونه از ایوان کیوان است و خامه نکته حنیج را وصف زیب و
 آرامتگی آن فزون از نیروی قدرت و توان جلوس سعادت می
 نمایند و دران محفل همایون بتوزک و آئینی که معمول این
 دولت ابد قرین است دیوان بزرگ کرده متوجه پرداخت عظام
 امور ملکی و کلیات مهمات مالی می شوند و بوساطت بخشیان
 عظام مراتب معاملات و مهام امرا و منصب داران بعرض اشرف
 رسیده جمعی که بتفویض خدمات و اضافت مذاصب و دیگر عطایا
 و مواهب کامیاب میگردند یا بدولت بندگان این درگاه آسمان جاه
 تازه مر باندی می یابند تقدیم رحم تسلیم می نمایند و گروهی
 که بصوبها و خدمات پیرونی تعیین یافته باشند خلعت سر رازی
 پوشیده در خور باید و حالت مورد دیگر مرهم گردیده از پیکاه
 خلعت مرخص می شوند و گروهی که امیدوار دولت بندگانگی و
 خدمت و اضافت منصب اند از بطر امور گذشته در خور شایستگی
 و قابلیت بمطالب و متمنیات خویش فائز میگردند و همچنین
 مهمات زمره برق اندازان که عبارت از تفنگچیان سوار اند خواه

مقصود از خواست اهدی و فرقه اعدیان تیر انداز بوحاطت میر آتش
و بخشی اعدیان بموقف عرض میرسد و آن گروه از نظر اقدس می گذرند
و بومیلۀ مقریان بارگاه و امیران درگاه عرائض صوبه داران و متصدیان
هر صوبه و سرکار و پدشاههای آنها بمحل عرض میرسد و متصدی
خدمت عرض مکرر احکام مطاعه که در باب منصب و جاگیر و
دیگر مراتب و مهمات و اقسام معاملات صادر می شود مکرر بعرض
اقدس می رساند و آخته بیگی و داروغۀ انبال هرروزه برخی اسپان
و چندی از فیلان بزیست و آرامتگی تمام بنظر انور در می آورند
و اگر اپی یا فیلی زیون و لغر شد متکفلان امور آنها بمعرض
عتاب و باز خواست می آیند و اسپان داعی و تابیلان و منصبداران
را داروغۀ داغ و نصیحه بنظر خورشید اثر می نمایند و اگر اپی یا
حواری بنظر همایون زیون در آید و فرموده تابین باشی را بمعرض
عتاب می آورند بالجملة کلیات امور و عظام مطالب جمهور درین
دیوان اقبال و ایوان جلال پیرایۀ انتظام می گیرد و چهار پنج
گروهی آنجا اوقات میمنت سمات آنحضرت بجلائل اشغال
پادشاهی و شرائف مهم گیتی پذاهی مصروف می شود و قبل
از دو پاس روز قرین بخت و سعادت ازین دیوان بزرگ و محفل
سنگ پر خاسته بانجمین خاص غسل خانه عز قدوم می بخشد
و دران نگارین برای دولت بر آورنگ قدر و شمت نشسته تا
دو پاس روز سریر آرای کام بخشی و کمرانی و انتظام بخش امور
خلافت و جهان بانی می باشند و اکثر اعیان دوله و ارکان سلطنت
و متصدیان مهمات و اهل خدمات و گروهی از گرز برداران و پندهای

جلور اهل خاص چوکی دجمی از چیلها و قوزچیان و مردمی که
وجود شان ضروری باشد آنجا شرف بار می یابند و دیوانبال
عظام و بخشیان ممالک نظام و متصدیان مهم بیوتات و چندی
از داروغهای کار خانجات و دیگر ارباب خدمات که رخصت عرض
دارند از مطالب و مهمات کلی و جزوی بقبولت معروض داشته
بجوابهای یا صواب که ارباب الباب را حرمانۀ بخردی و پیرایۀ
هوشمندی تواند بود ارشاد می یابند و صدر الصدور اهل استحقاق
و نیاز مندان فیض انفاق را جوق جوق بنظر کمیا اثر شهشاه آفاق
در آورده مراتب احوال و صورت امانی و آمال آنها بشرف آنها
میرساند و آن گروه بر وفق نصیبۀ ازلی بتعین وظائف و عطای
اراضی مدد معاش و انعام نقود کامیاب عوظف پادشاهانه می
گردند و عرائض صوبه داران و حکام اطراف اکثر درین محفل فیض
قرین بوحاطت بار یافتگان بساط قرب از نظر فیض اثر گذشته
برخی بمطالعۀ اشرف میرسد و بعضی دیگر را و زیر اعظم خوانده
مضمون بعرض همایون میرساند و احکامی که در جواب هر یک
می شود دستور خرد گنجور بمنشیان عطار نشان اداغ می نمایند
و اکثر محمودات نخست باسرا از نظر انور نور آگین گشته بتصرفات
بدیهه و اصلاحهای کلانۀ پادشاهانه در الفاظ و معانی که ماهران رموز
سخن منجی و نکته دانی را دستور العمل فصاحت و قانون الادب
بلاغت تواند بود زیست می یابد و چون مناشیر جلیل القدر نوشته
می شود دستور اعظم آنها را بنظر معلی میرساند و عنوان بعضی
اسماء جلیله که باسرای نامدار و نوبختان رفیع مقدار عز صدور یافته

باشد بجهت تفاخر و مباحث آن گروه یا مزید قدغن و تاکید در مطالب و احکام بخط خاص که از سواد خط پیشانی مقبلان خوشتر است مزین میمانند و وقائع هر صوبه و سرکار از روی نوشتنهای سوانح نگاران اطراف و اکناف این کشور فلک و صحت که بر سهیل تواتر و تولی به پیشگاه حضور عز و صل می باید درین والا بارگاه بمسامع حقائق مجامع میرسد و برخی اوقات جانبوران شکاری از باز و جره و شاهین و چرخ و بحری و یوز و غیر آن بواسطت فوش بیگی و فراول بیگی از نظر اشرف میکنند و لختی تماشای پری چهره اسپان برق سرعت باد رفتار که متصدیان اصطبل سرکار خاصه شریفه بآراستگی تمام از نظر انور میکنند و رانسان و چابک سواران نیز در صحن غمسخانه سوار شده می گردانند مصرت پیرای طبع اندس میشود و درین مجلس همایون نیز داروغه عدالت مستغنیان و داد خواهان را حاضر ساخته قرض احوال و مطالب آنها می نمایند و شاهشاه حق آگاه در اثنای اشتغال بمهمات سلطنت و مروری که مجملی ازان حسرت گزاش پذیرفت بحال متظلمان نیز پرداخته داد نهی خلایق می فرمایند و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت است دران روز بدیوان خاص و عام شرف حضور نمی بخشند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی عساکرو مفتیان و فضلا و علما و ارباب عظام و شخصگان شهر در محفل خلایق آئین غمسخانه حاضر آمده همگی اوقات قدسی سمات مصروف بعمل هر روزی و داد گستر می شود و مردمی که آنجا ضروری الوجود میباشد در آن والا بازگاه بار نمی یابند بالجمله شاهشاه جهان تا

قریب دو پارس روز پائین مراتب اشتغال دارند و ازین محفل همایون قرین سعادت برخوردار شده بمشکوی قدس و حرمداد اقبال عز قدوم می بخشند و آنجا بر سفره نعمت خاصه فاشته بقصد تحصیل قوت طاعت و عبادت ایزدی بقدر قوت روحانیان از اغذیه طیبه که از خزانه وجه حلال سرانجام می باید تناول می نمایند و بجهت ترطیب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج ساعتی با دل بیدار دیده بشکر خواب می چهارند و قبل از در آمدن وقت نماز ظهر از بستر استراحت برخاسته وضو می کنند و دگر باره نور ادزای حالت قدس مسجد گشته بعد از ادای دوگانه تحیت بآئین تشیع و عبودیت بر سجاده توبیخ مستقبل قبله می نشینند و از روی کمال آگاهی و حضور دمی چند تذکر و تسبیح حق و یاد پروردگار مطلق بعنوانی که از اعظام ملت و اکابر دین و اهل باطن و ارباب یقین فرا گرفته اند سعادت اندوز گشته چون وقت ادای صلوٰه میرسد با جمعی از علما و عادات و مشایخ و فقرا و برخی از خواص و نزدیکان که در آن وقت حاضر اند قریضه ظهر بجماعت گزارده تمام حلق و نوافل و ادراک و وظائف معبوده که اوقات متمیدان تجرد کیش و متلمکان زهد اندیش از استیغای آن قاصر است ادا نموده بعد فراغ ازین مراتب خلوت کده خاص را که مابین حرم کده قدس و ایوان مبارک غمسخانه است بقدر همایون فروغ سعادت می بخشند و تا رسیدن وقت نماز عصر دران آرامگاه دولت بکرائم اعمال و شوائب اشغال مانند تلاوت قرآن مجید و کتابت و مقابله آن و تتبع معانی دینی و خوش در معارف یقینی و

مطافعه کتب و رسائل عرفا و اکابر اوقات مرخصه آیات مصروف
میدارند و بعضی اعیان در آن نشیمن جاه و جلال بعضی از
عمدهای آذنان اقبال و باظمان منازم ملک و مال را شرف بار
داده به تنظیم و تمشیت برخی مصالح و مهمات ضروری سلطنت
می پردازند و عرائض بعضی داد خواهان و التماس مظلومان
بوساطت بار یامنگان بهاط قریب بنظر بینش در رسیده جواب آنها
از پیشگاه عدل و مکرمت صادر میشود و درین وقت گاه حرم - برای
دولت را ساعتی بنور حضور مشرف میسازند در آن شهبان اقبال
نیز صدر نشینان مشکوی عزت و احترام و پرده گزینان تدق عظمت
و احتشام و شرائف عفاف سعادت پیوند و سخدرات عاقله
هوشمند که بار یافته پیشگاه قرب و خدمت اند احوال مستورات
محنت زده و بیوگان و یتیمان بموقف عرض میرسانند و حوائج
آنها بانجای مقرون گشته هر یک در خور حال از آثار فیض وجود و بر
و عطای این دولت جارید بقا کلمیاب میگردد و چون وقت نماز
عصر میرسد دگر باره بمسجد مبارک غمطلخانه پرتو قدوم گسترده
فریضه عصر بجماعت ادا می نمایند و بعد از فراغ بخلوت کده دولت
معاونت فرموده ساعتی دیگر بهوشیار دای و آگاهی و نظم مهام
خلافت و جهان پناهی می گذرانند و چو از روز یک در گهزی باقی
می ماند از آن خلوتگاه عز و نجاه برآمده در انجمن خاص غمطلخانه
سریر آزای حشمت و بختیاری میگردند و برخی از مهمات ملک
و دولت بمعرض میرسد و بار یامنگان پیشگاه سلطنت در آن محفل فردوس
آئین بدستور روز بهترین شرف باز یافته سعادت کورنش می یابند و

جمعی از امرا و منصبداران که نوبت کشت آنها باشد در آن وقت
حاضر میشوند و میر توزکن بهرام مولیت و صحبت و یساول پیشگاه دولت
آن فریق را بحسب تفاوت پایه و قدر بر دو طرف قور خاصه باز داشته
از مردم عمده صفی در پیش می آریند و در عقب آن مقوف دیگر
مرتب میدارند و بخشیان عظام باشاره و الا آنها را بدستوری که
درین سلطنت ابد طراز معمول است تسلیم قور می فرمایند و بعد
فراغ ازین امر که متصل بوقت شام می باشد چون مؤذن اذان
مغرب میگوید شهنشاه یزدان پرست حق آگاه روی دل از هنگامه
کثرت و گیر و دار سلطنت بر تافته بخضوع تمام منوجه شنیدن
اذان می شوند و پس از اجتماع آن از سر برگردن نظیر بر خاسته
نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا مینمایند و بشیعه کریمه
خویش جمیع هنر و نوازل با اوزاد و وظائف معبوه بجای می
آرند و این مراتب بدو گهزی میگردد و بعد فراغ نماز از مسجد
برآمده دگر باره در نشیمن والای غمطلخانه که از کثرت مشاعل
مهر فروغ و نور شمهای کثوری زرین لکن و فانوهای طلانی مع
پرتو چون یزم سپهر پیر افان انجم لبریز نور می شود بر تخت فیروزی
بخت جلوس سعادت فرموده بنظم و پرداخت امور ملک و مال
و تمشیت مهام دولت و اقبال توجه میفرمایند و وزیر اعظم
درین وقت مهمات کلید و جزئیة دیوانی بمعرض اشرف رسانیده
بجوابهای رسا و احکام دولت پیرا که خورد مندان روزگار و مدبران
امور کار را دستور العمل آگهی و هوشمندی تواند شد ارشاد می یابد
و چون چهار گهزی از شب میگذرد و مؤذن اذان عشا میگوید

شهنشاه بیدار بخت از فراز تخت برخاسته اکثر مردم را از رفتن از غسلخانه میشود و نماز عشا نیز با جمعی از خواص و نزدیکان بجماعت گزارده بتارامگاه خاص عز وزد می بخشد و روزهای پنجشنبه بدیوان اول روز در ایوان سپهر نشان خاص و عام اکتفا نموده دیوان آخر روز و انعقاد مجلس خلد آئین غسلخانه در شب موقوف میدارند و آن شب متبرک باصور دنیوی و مهمات صوری نپرداخته همگی اوقات فائز البرکات مصروف طاعت و عبادت و تحصیل اسباب ثواب اقدوسی و سعادت میشود و در شبها چون خاطر مقدس از مشاغل کونیه و وظائف عبادات پرداخته بقصد استراحت و آرام بخلوت گاه انس پرتو قدوم می گسترند اکثری از شب را با دل بیدار و خاطر آگاه به تیقظ و انتباه و مشغولی بیدار پرورده کار جهان و تفکر و تدبیر در مصنوعات خالق کون و مکان و شکر و سپاس نعم والی بی منتهای الهی که از پیشگاه فضل و احسان لامتناهی بآن سزاوار صریح شهنشاهی و شایسته اوزنگ گیتی پناهی عطا شده میگذرانند تا هنگامی که باقتضای بشریت حواس قدیمی احساس را بخت بیدار خواب در می باید دو سه گهزی بی اختیار تن به بستر استراحت میدهند و در شبانروزی آسایش و خواب آن بادشاه مالک رقاب زیاده از یک پاس شب نیست لمولفه

• نظم •

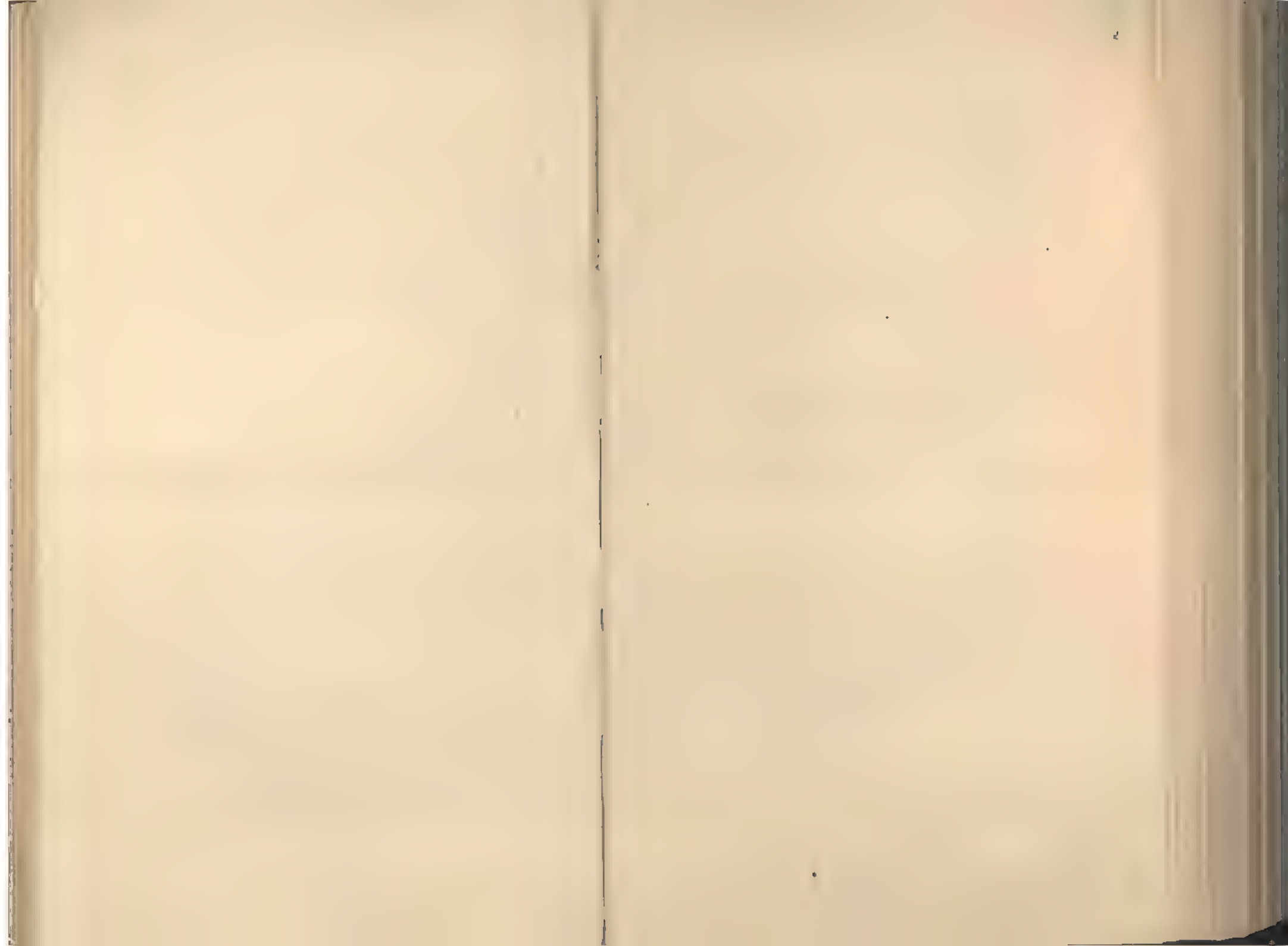
هر چو بیدارین هوس کم نهاد • بر سر خود بار دو عالم نهاد
خلق مبدل ز گران باریش • فتنه گران خواب زبیداریش
امید که تا فخلیند قضا به پرورش اشجار ممکنات نصارت بخش

گلشن امکان است باوق اقبال این فہال سایه گستر بوستان نجات و جلال پر بار شد و تا نقشبند قدر بنقوش صور موجودات صورت طراز نگار خانه کون و مکان است نقش بدیع دولت این اوزنگ نشین عظمت و اعتدال بر روی کار باشد

• ع •

زین دعاها بر اجابت منت بسیار باد

تمام شد



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

هر آرای مهر پداری دانشوران خرد یمن و خردمندان والا
تمکین که بسیاهی فواص فکر آئین دل پذیر و درازی بی مثل و
نظیر معانی از قلم طبع بساحل قرطاس آورده گوش هوش سامعین
رازیفت تازه می بخشند و عرائس اخبار عجیبه و سوانح غریبه
سلاطین نامدار و دیگر امرای والا تبار را بجواهر بیان متعلی
ساخته پذیرای بارگاه سلطنت و پسندیده حضرات ملوک عالی
منقبت می گردانند تا عالمیان از احوال پاستانی عبرت گیرند
و پند پذیرند و از افعال قبیحه و خصائل فضیحه که باعث بدنامی
و غرامت و سبب سوء سرانجامی و وخامت است اجتناب ورزیده
خود را بکارم اخلاق آراسته و بحسن اوصاف پدراسته نمایند
مختفی و محتجب نمایند •

که کتاب عالم گیر نامه فرخنده کتابی ست زیبا و گرامی نسخه

BIBLIOTHECA INDICA

A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

THE

ĀLAMGĪR NĀMAH

BY

MUHAMMAD KAZIM IBN-I MUHAMMAD
AMIN MUNSHI

EDITED BY

Mawlawis Khadim Husain and Abd al-Hai.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES LL. D.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

CALCUTTA

1868.

دل کفا و گلستانی ست بی خزان و تازه بوستانی ست که هزاران
ریاحین معانی در وی شکفته و خندان اگر بآب زر نگاشته آید بجا و
اگر دفتري از فصاحت خوانم روا •

از رشقه کلک گوهر سلک مجلی میدان سخن پروري و مقدم
مضمار انشا پردازی مدرنشین بزم سوانح نگاری زینت بخش محفل
عبارت آرائی جهان گیر ملک سحر بیانی عالم گیر کشور سخن دانی
منشی بی مثل و بدیل بیقین محمد کاظم بن محمد امین
مشهور بمیرزا کاظم ولد امینای کاشی که در فن انشا علم " انا
و لا غیري " بر افراشته و در رنگین نگاری رایت " انا افصح " برداشته
و در فصاحت و بلاغت گوی سبقت از همه ربوده و در اعجاز کلامی
شهره آفاق " کالشمس رابعة النهار " بوده طبع انشائی داشت و در
نظم دقتی این بیت ازوست • شعر •

نیست از چاه زندان بنان قسمت ماه غیر آبی که ز حسرت بدهان می گردد
اما در بدو حال بمقتضای مشیت ایزدی برخی از اوقات
گران مایه جوهر زندگانی را دست فرسوده بیحاصلی کرده روزگار
به بطالت می سپرد و یک چند در دام نامساعدی روزگار چون
مرغ زیرک بسر می برد و در زاویه گم نامی با شاهد ناکامی دست
در آغوش می بود و روی شاهد نامرادی بمرآت حل می نمود و از
خار حسرت عسرت فنیچه مرادش چاک چاک می گشت و شرک
خواری و بی اعتباری سینه اش را می خست و بار صفر الیدی
بر خود می کشید و شربت تلخ نهی دستی می چشید •
و چون همای طالعش بهروز آمد و دولتش یاری نمود و توفیق

ایزدی را نمایش گردید بآبروی سخن در آغاز نخستین سال
جلوس همایون شرف ملازمت سده فلک احترام مذبح آثار عظمت
و جلال مطلع انوار اهبت و اقبال سپهر بلند اختري سرور اقلیم سرب
دسروزی والا همت قوی مولف کعب اسلام مرجع انام صبح سیمای
مشرق ضمیر خورشید رای جمشید نظیر نخل پیرای ریاض سعادت
ایدهی گل چین حدیقه خلق محمدی حق دوست باطل دشمن
ز ناز گسل بت شکن کامل نصاب جوهر دانش و بینش مالک
رقاب کشور آفرینش فروغ گوهر خرد فرق کنند میلان نیک و بد
سلیمان ثانی صاحب قرانی سلطان ابوالمظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب عالم گیر یانته بیمن مدیح سنجی آن اورنگ نشین کشور
معانی گوی سبقت از همه ربود و غبار بی رونقی از چهره اقبالش
زدود و بدست یاری طبع سخن سرا از حسیض ذلت و خمول بر آمده
بر بساط عزت و شرف قبول نشست و بخت غنوده سراز کنارش
بر گرفت و ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیه سعادت و نیک
بختی بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی گزید بشکوائی آن
بقلم استعجال صفحه چند بانده محامد آن ذات اقدس نگاشته
هدیه انجمن اقبال و تحفه بارگاه عز وجلال گردانید •

چونکه در مجلس عزت انصاف و قدر دانی را پایه بلند و از
محاسن عادات و مکارم اخلاق پادشاه ارجمند آن بود که از اصحاب
معانی گلی بباغی می گرفتند و گوهری بکافی می پذیرفتند
آن عبارات معجز آیات پسند خاطر همایون افتاد و اسلوب کلامش
خیلی ملایم طبع سلطانی آمد •

اشاره صادر گردیده که بهائیان سوانح دولت کرامت آئین و مملکت سعادت قرین که مثل آن دیگر سلاطین نام دار و خواقین والا شمار را با وعف جد فراوان و سعی بی کران روی نداده بکوشش تمام جمع نموده بی بیش و کم بکلک صدق رقم تسطیر نماید و تحریر سازد و آن درارجی دل پذیر اقبال را در سلسلک تالیف انتظام بخشد و آن عرائس اخبار را بحلی تقریر دل چسپ و مرغوب آرایش دهد تا هر صفحه روزگار یادگار ماند و پس ماندگان قابل وجود را اطلاع بر سوانح این عهد سعادت توانان گردد مؤلف را درین عهد سوانح نگاری و کار وقائع نویسی مقرر فرموده حکم عالی شرف نفاذ یافت که وقائع نگاران نسخه و نقعات سامی فهرست واردات احوال گرامی ماه به ماه سال بسال با وقائع منجبات و سوانح ولایات بدو سپارند و مقرر گشت که هر چه از اخبار و سوانح بحیز تحریر و معرض تسطیر در آید بعد از ترتیب داستان داستان از آن دو خلوت هابین باوقات مناسب بمعرض اشرف پادشاه برسد •

و حکم فرمودند که چون احوال پادشاه زادگی از حین تولد تا زمان عالم آرایی در کتاب پادشاه نامه مذکور و مسطورست عنان حسب بیان از آن سمت معطوف داشته بتحریر احوال ایام سلطنت پردازد و از آغاز انکشاف صبح کشور کشائی که در جمادی الاولی سنه یکت هزار و شصت و هفت هجری بموقع آمده داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یکت مجلد سازد بر طبق فرمان سلطانی مؤلف این کتاب سوانح ایام سلطنت پروری وقائع ازمنه

معدلت گسترده از جمادی الاولی سنه مذکور تا رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و هشت هجری اعنی ده ساله احوال ایام سلطنت و کامرانی و اعوام خلافت و جهان بانی آنچه از قوه بفعل آمده بود بعبارت دل پذیر بدیع اسلوب و فقرات رنگین و مرغوب بطرزی بدیع و وضعی منیع که پذیرای طبع دشوار پسندان کارگاه سخن دانی و دقائق شناسان و هموز الفاظ و معانی تواند بود بمعرض تحریر در آورده داد انشا پرورای درود •

و چون بندگان حضرت اعلی خالقانی بمقتضای دانش خدا داد و فطرت بلند و علو همت و وسعت حوصله ابقاء آثار ظاهر را در جنب محور آن و معنی نه نهاده بتاسیس مآثر باطن بیشتر توجه داشتند بعد از تدوین واقعات ده ساله حکم حقیقت شیم صادر شد که گذارند داستان مفاخر و مکارم محمد کظم مصنف کتاب مصطفای عالمگیر نامه من بعد وقائع را بقیه کتاب در نیارند لهذا او هم بدان قدر اکتفا نمود و پس از وفات پادشاه عزایت الله خان مرید خاص عالم گویو در عهد پادشاه ابوالنصر قطب الدین شاه عالم پادشاه غازی محمد ساقی مستعد خان را باعرف شد که باقی احوال چهل ساله و کسری بقیه تحریر در آورد •

و مؤلف درین صحیفه تصریح باسم اورنگ زیب نموده در هر جا از آن بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام ست چوین شهنشاه گیتی پناه - و شهنشاه دانش آئین - و شهنشاه آفاق - و پادشاه داد گستر - و خاقان جهان - و خدیو فیروز بخت کام یاب - و آنحضرت • و شاه جهان را باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده •

و از دارا شکوه و شجاع بی شکوه و ناشجاع سخن سرانیده •
و چون ولد امینا از ذکر حبس کردن عالم گیر پدر پیر خود
شاهجهان را ناهشت سال و ده همان حال انتقال کردنش
بدارالبقا و همچنین دیگر سوانح ناپسندیده و وقایع غیر حمیده که
در اوائل ایام سلطنت او صورت بسته اغماض نموده مجملی ازان
در اینجا بطور نمونه ذکر کرده می شود •

در سنه یک هزار و شصت و هفت هجری شاهجهان را که بعدالت
و انصاف و قنانت و کیاست معروف بود بمقتضای مشیت ایزدی
عارضه حبس بول ظاهر شد و بالتماس دارا شکوه بسواری کشنی
عرصه دل کشای اکبرآباد از پرتو رایات جاه و جلال مطلع خورشید
اقبال گشت و تا غره ربیع الثانی سنه مذکور بمنزل دارا شکوه اقامت
داشته بتاریخ غره شهر مذکور نهضت فرمای ایوان شهریار و
زیفت بخش کاخ معدلت گستری گردید و زینت تازه بخشید
تا این سال انجام امور سلطنت و انصرام کارهای مملکت
بالاستقلال بقبضه اقتدارش بود و رتق و فتق هر امور می فرمود
چون عارضه جسمانی بر پیکر مقدس و عنصر همایون طاری شده
مزاج اشرف از منهج صحت و قانون اعتدال منحرف گشت و ایام
کرفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت ازان جهت بنظم و نسق امور جهان داری انواع
اختلال راه یافته فساد عظیم در مملکت هندوستان بهم رسید و ممبر
خزان بی انتظامی بگلستان مملکت وزید دارا شکوه که همیشه
خلعت استحقاق امور کشور کشائی و جهان بانی بمقراض طمع بر

قامت خود می برید و خود را از دیگران احق می دید هنگام
مرض شهنشاه زمان خسرو دوران انتهاز فرصت نموده زمام اختیار
سلطنت بقبضه اقتدار خود در آورد و دست استقلال آن حضرت از
مراتب ملکت و مال کوتاه ساخته بمقتضای رای خود جمیع کارهای
مالی و ملکی انجام می کرد اورنگ زیب که در آن وقت بملک دکن
اقامت میداشتند و در نظم و نسق آن نواحی مشغول بودند چون
اخبار بیماری پدر بزرگوار خویش و بی اختیاری او و اقتدار دارا
شکوه در امور جهان بانی و داد گستری امضا فرمودند مصلحت در
امهال و علاج در اهمال ندیده باشتهار عزم شرف ملازمت والد امجد
از خطه اورنگ آباد نهضت فرمای سمت دار الخلافه شاهجهان
آباد گردیدند و در اثنای راه با مهاراجه جسونت سنگه و دیگر
امرا و افواج پادشاهی که باشاره دارا شکوه سد راه بودند مقاتله
کنان و محاربه وزان با حصول غلبه و نصرت تا مقام اعزآباد نزول
اجلال ارزانی داشتند آخر چون پدر و برادر را مغلوب یافتند بروز جمعه
غره ذی قعدة سنه یک هزار و شصت و هشت هجری در عمارت
دل پذیر اعزآباد مجلسی دل کشا و جشنی جهان آرا باهتمام
امرای موافق ترتیب داده بعد انقضای پانزده گهری و بیست و
دو پل روز مذکور مطابق شش ساعت و نه دقیقه نجومی بر سر
فرمان دهی بی ادای رسوم که سلاطین نام دار و آلات را حین
جلوس بر اورنگ دولت معمولی و ضروری ست جلوس اجلال
فرموده بسبب طمع سلطنت و حرص مملکت پدر پیر خود را
محبوس فرمودند •

و تا هشت سال جلوس عالم گیر شاهجهان بزرندان مانده در همان قید از زندان پس از سی و یک سال و در ماه سلطنت بلوازلر شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و هفتاد و شش هجری داهی اجل را بیک اجابت فرمود تلخیص

• شاهیجان وفات کرد • و نیز

سال هجری فوت شاهجهان • رضي الله • گفت اشرف خان
و هم • مصرع • ز عالم سفر کرد شاهجهان • یافتند

اگرچه ذاتی مستقیم صفات آن پادشاه دین پناه بحر علوم خدا یگانی
و معدن خصائل جهان یابی موصوف بحکمت و شجاعت مردان شنیدی
در امور سلطنت بود اما از مطاعن عقوب پدر و سفلک دمه برادر
و تعدیب بعضی از اولاد و تجویز قتل جماعه مسلمین در محاربات
بجایور و حیدر آباد و غیره ممالک دکن صرف بطمع متکثر دنیوی
که این همه در پردۀ حیل شرعیۀ اجرا می نمود خالی نبود •

تمام شد این عجائز نافعه در اخصر و اهم احوال کتاب ماکیرنامه •
بحکم عالم علوم عربیه و غارسیه علامه زمان پروفیسر مستر ایچ باغمان
صاحب بهادر ام اے سکریٹری اشیاٹک سوسائٹی آف بنگلہ - رقم
زود شکستہ قلم - خاکسار عبدالحی مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ عفا
صفہ الله و رحم • و غبرست مفصله اساتذہ رجال و مواضع واقع عالم گیر
نامہ عنقریب بکلیه طبع جلوہ گرو منتخب شدنی ست •



فہرست اسماء مواضع واقع در کتاب
عالم گیرنامہ بترتیب حروف تہجی •

بسم الله الرحمن الرحيم

• | •

آر • ۹۷۲ •

آشام • ۵۸۶۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۷۰۰ •

• ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۴۱ •

• ۷۶۶ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۵ - ۸۰۷ •

• ۸۱۰ - ۹۵۸ •

آنچه • ۱۸۸ •

آوہ • ۷۲۳ •

آہن محل • ۲۷۲ •

آثار • ۱۲۷ - ۲۳۷ - ۳۴۰ - ۳۷۵ - ۶۰۴ - ۷۶۵ - ۸۷۳ - ۸۸۵ •

آنک • ۵۶۸ - ۸۸۵ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ •

اجید • ۱۱۹ - ۲۰۵ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۳۱۱ •

• ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۵ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۵ •

• ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۳ - ۵۱۸ - ۶۳۱ - ۱۰۵۶ •

آجین • ۱۸۳ - ۳۲ •

احمد آباد • ۱۹۷ - ۲۹۷ - ۴۰۴ - ۵۶۶ - ۶۳۴ •

احمد پور • ۳۵۶ •

احمد نگر • ۹۵۷ •

ادستان ۴۵ •

ارک • ۵۳ - ۱۹۳ - ۴۱۶ - ۴۵۲ - ۴۷۲ - ۵۸۸ - ۸۳۴ •

اسلام نگر • ۹۶۰ •

اسلام آباد • ۸۳۵ - ۹۵۶ - ۱۰۵۰ •

اهل آباد • ۱۳۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۲۲۰ - ۲۲۷ - ۴۱۸ - ۴۲۸ •

۴۳۰ - ۴۳۵ - ۴۹۷ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۶ - ۶۷۳ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۴ •

۸۵۲ - ۸۶۵ - ۸۷۳ - ۸۷۵ - ۹۲۴ - ۱۰۵۰ •

اعظم آباد • ۷۶۳ •

اکبر آباد • ۳۰ - ۳۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۷ - ۱۰۸ •

۱۰۹ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۶۷ - ۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۱ - ۱۹۲ •

۱۹۳ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۶ •

۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۸۴ - ۲۹۲ - ۲۹۳ •

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ •

۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ •

۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ •

۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ •

۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ •

۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ •

اکبر پور • ۵۳ •

اکبر نگر • ۲۲۴ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ - ۳۴۴ •

اکبری • ۴۲۵ •

الله آباد • ۱۲۶ - ۱۳۲ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۰ •

۱۹۲ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ •

۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۹ - ۳۰۳ •

۳۰۵ - ۳۴۹ - ۳۴۴ - ۳۷۳ - ۳۸۶ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۵۶۴ - ۶۳۱ - ۸۵۸ •

۸۶۰ - ۹۷۹ - ۹۸۶ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ •

اذا ساگر • ۴۰۹ •

اقباله • ۲۱۹ - ۷۶۵ - ۸۴۸ - ۸۴۹ •

اگوله • ۹۰۵ •

انفد باری • ۸۷۶ •

اوترکول • ۷۲۲ - ۷۲۵ - ۷۳۶ - ۸۰۷ •

اوجه • ۲۰۵ - ۲۷۲ •

اوجیر • ۳۳ - ۴۹ - ۵۶ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۱۰۵ - ۱۴۱ •

اونگیر • ۸۸۵ - ۱۰۰۷ •

اون • ۱۲۷ - ۲۰۲ - ۸۶۰ - ۹۸۶ •

اونیس • ۴۵۵ - ۴۷۳ - ۷۵۱ - ۸۷۶ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۷ •

اورنگ آباد • ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۴ - ۸۴ - ۲۱۹ - ۳۸۹ - ۸۵۲ - ۸۸۷ •

۹۱۰ - ۹۲۵ - ۱۰۲۰ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۸ - ۱۰۵۱ •

اوسه • ۱۰۰۷ - ۱۰۱۴ •

اوهند • ۱۰۳ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۸ - ۱۰۶۰ •

ایساککده • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵ •

ایلا پور • ۱۰۲۳ - ۱۰۲۷ •

ایران • ۴۳۸ - ۴۶۳ - ۵۹۵ - ۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۶ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۶۴ •

۸۳۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۵۱ - ۸۷۳ - ۹۱۸ - ۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۷۴ •

ایوان چهل ستون • ۳۵۱ - ۳۶۲ - ۵۹۱ - ۸۵۴ •

• ب •

باری • ۱۰۵۰ •

باغ نور منزل • ۱۱۸ •

بالا پور • ۸۸۵ - ۱۴۵۴ •

بانس برله • م • بانس بریلی • ۵۶ •

بانسی • ۷۸۱ •

بخارا • ۶۲۸ - ۶۳۷ - ۶۶۲ - ۶۶۴ - ۷۳۸ - ۸۶۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۱ - ۱۰۶۳ •

بدخشان • ۶۰۵ •

برار • ۱۹۹ •

برصا پتر • ۶۸۵ - ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ •

• ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷ - ۷۳۳ - ۷۷۶ •

بروده • ۹۸۶ •

برهان پور • ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۶ - ۹۱ -

• ۶۰۹ - ۶۱۹ - ۶۹۹ - ۸۳۸ - ۱۰۲۷ - ۱۰۵۱ •

بری تله • ۶۸۳ - ۶۸۵ •

بریای • ۲۶۸ •

بصره • ۶۱۹ - ۶۳۶ •

بقلانه • ۳۳۷ •

بکت گده • ۹۰۵ •

بکله گهات • ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ •

بلا چور • ۱۸۵ •

باغ • ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۸۴۸ - ۸۶۴ - ۸۸۶ •

بازی چوگنی هتلی • ۸۲۲ •

بلوچ پور • ۸۱ - ۸۲ •

بذاس • ۷۹۹ - ۷۰۰ •

بنارس • ۲۹ - ۱۹۳ - ۲۲۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۴۷ •

• ۷۵۸ - ۸۷۵ •

بنج رتن • ۶۹۷ •

بندرابین • ۳۴۵ •

بنگاله • ۲۹ - ۳۱ - ۱۴۱ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۴ •

• ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۳۶۹ - ۴۰۶ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۳۳ •

• ۴۳۵ - ۴۴۰ - ۴۴۴ - ۴۴۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۷۱ - ۴۷۶ •

• ۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۹۵ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۴ - ۵۶۵ •

• ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۴۹ - ۶۷۳ - ۶۷۶ - ۶۷۷ •

• ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۷ - ۷۱۷ - ۷۲۲ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۶۱ •

• ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۵ - ۸۴۸ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۵۸ •

• ۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۸۰ - ۸۸۲ - ۹۱۱ - ۹۲۲ - ۹۴۱ - ۹۴۲ •

• ۹۴۶ - ۹۵۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۸ •

بنفوله • ۵۱ •

بوریه • ۱۲۶ - ۱۴۸ •

بهادر پور • ۱۲۴ - ۴۲۲ - ۹۷۸ •

بهار • ۱۲۷ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۴۰ - ۵۸۹ - ۹۴۱ - ۹۴۲ •

بهاگ تپ • ۵۲۴ - ۵۵۲ •

بہانچہ • ۶۹۷ •

بہرائیج • ۳۴۱ - ۵۹۳ - ۸۱۸ - ۸۲۷ •

بہرہ • ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۰۴۱ •

بہکر • ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۵ - ۲۸۳ - ۲۸۳ •

• ۳۰۵ - ۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۸۱ - ۶۲۵ - ۱۰۴۹ •

بہکرناتھ • ۱۷۸ •

بہالتن • ۱۰۰ •

بہلہ • ۳۴۶ - ۳۸۱ •

بہلولی • ۱۰۲۶ •

بہلورہ • ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۹۴۳ - ۹۴۸ •

بہذیر • ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ •

بہند انرک • ۹۰۵ •

بہوتنت • ۶۸۸ • ۶۹۰ •

بہوم • ۶۰۲۱ •

بہیرہ • ۱۶۷ •

بہیور • ۱۰۰۳ •

بہیونرہ • ۵۸۵ - ۵۸۵ - ۱۰۰۰۰ - ۱۰۱۹ •

بیاسا • ۵۷۳ •

بیہ • ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۰۵ - ۲۷۲ •

بیجاپور • ۲ - ۳۵ - ۳۷ - ۸۳ - ۱۵۷ - ۵۷۰ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ •

• ۵۷۸ - ۵۹۸ - ۸۵۱ - ۸۶۰ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۹ •

• ۹۷۰ - ۹۸۸ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۴ •

• ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۵۱ •

بیجا گڈ • ۱۹۹ •

بیج ہوارہ • ۸۳۵ •

بیڈراتھ • ۵۶۸ •

بیشربوم • ۱۳۹۶ •

بیسوارہ • ۳۵۰ •

بیکا • ۵۷۱ •

بیگم آباد • ۸۳۶ - ۸۳۷ •

بیل تلی • ۸۰۷ •

ب پ

بیالہ پور • ۴۹۵ •

بالم • ۸۷۵ •

بانہ پت • ۲۲۰ - ۸۱۹ •

پاندو • ن - ماندو - ٹاندو • ۷۰۰ •

پتام • ۸۰۷ •

پتورہ • ن • بدورہ • ۵۱۶ •

پتن • ۲۱۳ - ۶۰۳ •

پٹنہ • ۲۹ - ۳۱ - ۱۲۱ - ۱۶۸ - ۱۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ •

• ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۸۶ •

پرنالہ • ۵۷ - ۵۷۸ •

پروندہ • ۵۹۶ - ۸۸۲ - ۸۹۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۶ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۱ •

پشاور • ۱۷۸ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۴ •

پکس کھول • ن • پلس کھول • ۹۰۵

پکھلی • ۱۰۴۲

پلاون • ۶۴۸ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

پلٹن • ۹۹۱ - ۹۹۰

پنجاب • ۱۳ - ۱۳۹ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۳۰۱

۲۲۵ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۱۹۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۳۵۰ - ۳۱۹ - ۶۶۱

۸۶۳ - ۷۶۴ - ۸۴۵ - ۸۳۶

پورب • ۴۵۰

پورکھور • ن • پورکھور • ۸۹۶

پورندھر • ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۹۰۰ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵

۹۰۶ -

پونار • ۱۰۴۷

پونج • ۸۲۰

پوند • ۵۷۵ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۸۸

۸۹۲ - ۸۹۶ - ۸۹۹ - ۹۰۳

پہنی • ۶۵۳

پہلور • ۷۶۶

• ن •

قاراگتہ • ۲۶۴

نامی کتور • ۸۹۶

تبت • ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۶۰ - ۹۲۳ - ۱۰۶۳

پکپی • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

نہکی • ن • نکلی • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

نردی پور • ۵۵۴ - ۵۵۵

نرمہانی • ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۸۰۵

نرہار • ۵۶۵

نرہت • ۸۵۲ - ۱۰۴۹

نکوند • ۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۵

نکچاپور • ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۹

نلکوکن • ۵۸۴ - ۸۹۳

نلون • ۱۳۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۲

نلوندی • ۷۶۶ - ۷۶۸

نلینہ • ۲۰۵

نرد • ۳۰۵ - ۳۳۶

نورن • ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۶۰۶ - ۱۰۳۵ - ۱۰۵۰

تہانصر • ۲۲

نیر • ن • نیرا • ۱۹۱ - ۱۰۱۳

• ن •

گاندہ • ۳۶۱ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۵۵۳ - ۵۵۷

گندہ • ۲۱۷ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۸۵ - ۶۲۷ - ۷۷۸ - ۱۰۴۸

• ج •

جالنپور • ۴۵۴

جالندہ • ۲۱۹

جام • ن • ہالار • ۷۶۸

چاگه • ۹۴۳ •

جلال آباد • ۱۲۸ •

جمنهوا • ۷۱۳ - ۷۲۵ - ۸۰۷ •

جمنون • ۱۷۹ - ۱۹۶ - ۳۲۰ - ۶۰۹ - ۷۵۷ - ۷۶۸ - ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۴۷ •

• ۸۵۹ - ۸۷۶ - ۸۸۵ - ۹۰۶ - ۹۱۷ - ۹۶۵ •

جنير • ۸۸۸ - ۸۹۳ •

جوند پور • ۱۸۳ - ۲۸۸ - ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ •

جورا گنده • ۱۹۲ •

جورگي ڪنڀه • ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ •

• ۷۶ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۲۳۳ - ۲۵۰ - ۴۷۹ - ۶۲۱ •

• ۶۴۳ - ۶۶۴ - ۸۴۹ - ۹۷۸ •

جونا گنده • ۲۸۳ - ۵۶۴ - ۷۶۸ - ۷۷۰ •

• ۲۱۵ - ۲۳۹ - ۲۶۳ - ۲۸۷ - ۴۷۸ - ۸۵۳ - ۸۵۹ - ۱۰۵۰ •

• ۱۰۵۷ •

جهانگير پور • ۵۳ •

جهانگير نگر • ۳۳۹ - ۳۶۱ - ۴۷۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۸ •

• ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۹ - ۷۱۲ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۹۹ •

• ۹۴۸ •

• ۲۷۲ • جهاني

جيالسه • ۵۱۸ •

جيسلمير • ۲۲۱ - ۹۷۵ •

جیل ماري • ۵۲۸ •

• ۲۰ •

چانگام • ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۹۴۰ - ۹۴۳ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ •

• ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۶ •

چانگ نگر • ۴۹۶ •

چانزنگ • ۸۰۲۵ - ۸۱۰ •

چانگه • ۵۷۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ •

چاند پور • ۱۷۱ •

چانده • ۴۷۵ - ۱۰۲۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۲۴ •

چاندي • ۱۷۳ - ۲۹۳ •

چناب • ۲۱۹ - ۸۳۷ - ۸۳۹ •

چنانه • ۳۱۸ - ۴۹۳ - ۵۹۴ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ •

چنبل • ۷۹ - ۸۰ - ۸۵ - ۸۹ - ۹۰ •

چنبل • ۲۱۷ •

چنپه • ۸۴۳ - ۸۴۷ •

چنداولي • ۳۴۳ •

چنگش مني • ۸۲۳ •

چوراگنده • ۱۹۲ - ۲۱۸ •

چور نراينه • ۵۶ •

چول • ۲۸۳ - ۲۹۶ •

چوناگنده • ۲۸۳ •

چومريل • ۲۱۷ •

چاچل • ۱۰۴۲ •

چیت پور • ۵۴ - ۵۵ •

چین پور • ۶۵۰ •

چیل • ۵۷۳ - ۹۰۵ •

• ح •

حیدر • ۸۸۵ •

حضر موت • ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۱۰۳۵ •

حیدر آباد • ۱۰۱۹ •

• خ •

خان پور • ۸۲۱ - ۸۲۶ •

خاندیس • ۳۳ - ۳۶ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۶ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ •

• ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۸۷۳ - ۹۷۲ - ۱۰۲۷ - ۱۰۵۷ •

خانوا • ۶۳۵ •

ختا • ۷۲۲ •

ختن • ۷۲۲ •

خضر پور • ۶۸۳ •

خضر آباد • ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۳۳۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ •

• ۳۴۳ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۷۵۶ - ۷۶۵ - ۸۳۹ - ۸۷۵ - ۹۲۳ - ۹۳۶ - ۹۳۷ •

• ۹۸۳ - ۹۸۵ •

خضری • ۳۲۵ •

خلم • ۳۴۳ •

خوشاب • ۱۹۹ - ۱۰۴۱ •

خیر آباد • ۱۶۱ - ۸۶۲ •

• د •

دادر • ن • دهادر • ۳۰۸ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۳۰ •

درهنگه • ۹۸۹ - ۸۵۰ - ۹۵۰ •

درنگ • ۷۲۵ - ۸۱۱ •

دکن • ۲۵ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۳ - ۳۵ - ۵۶ - ۱۲۷ -

۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۹۳ - ۴۱۹ -

۴۱۷ - ۴۲۹ - ۴۳۹ - ۴۵۹ - ۴۵۹ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۶۵ -

۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۷۸ - ۵۸۶ - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶ - ۶۱۹ -

۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۷۵ - ۷۲۳ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۸۲۷ - ۸۲۳ -

۸۵۱ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۴ -

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۷ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۶ -

• ۱۰۳۹ - ۱۰۶۱ •

دکهن کول • ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۳۶ - ۸۰۸ •

دولت آباد • ۳۰ - ۳۴ - ۱۵۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۱۹ -

• ۵۷۵ •

دوله • ۷۲۲ •

دهایه • ۵۵۷ •

دهار • ۵۷ •

دهارا سیرن • ۱۰۰۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ •

دهارپر • ۱۰۱۸ •

دهاسونی • ۱۹۲ - ۲۱۸ •

دهرمات پور • ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ •

دہلی ۹۷۰ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱۷۹ - ۲۳۱

• ۹۴۲ •

• ۸۰۴ - ۷۳۵ - ۷۲۳ - ۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ • وھذا

دھن کوٹا * ۵۲۸ *

• ۱۰۱۴ •

• ۸۹ - ۸۶ - ۸۵ - ۷۹ • نول پوز

دیباپور ۴ ن • دیباپور • ۵۵۰۲

دیپال پور ۵۵ - ۵۷ - ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۶۴ - ۸۴۶ - ۸۷۵

• A-104 A-1 - 429 - 419 - 41A • ٥٤٤

• دینی پور • ۸۳۵ •

• دیوبانی • ۷۳۵ - ۷۸۳ •

• ۶۰۱ - ۶۴۴ •

• ۳۱۴ • پیروانی

• ۱۰۲۹ • ۱۰۲۸ = ۱۰۲۷ • ۱۰۲۶ • نیز، گداز

• ۷۱۸ - ۷۷۷ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۰ • دیول گانو

• 3 •

• ٧٠٣ - ٨١٠ - ٨١١ • دؤر مۇنداق •

● ● ●

• ۸۶ • راجپوت

۰ ۹۰۶ ۹۰۳ - ۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۵ - ۸۸۰ - ۸۷۵

راجروا • ۵۸۳ •

• آفا • اجوز

رامپو • ن • رامپو • م • رامپو • ۹۵۳ - ۹۵۴

رام سر • ۳۰۶ • ۳۳۶ .

• ۲۱۶ • رادی

• ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۸۵ • راهرون

• ۸۷۶ • رقص یوز

• ۹۴۵ - ۹۴۲ - ۹۴۰ - ۵۶۱ - ۵۶۰ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۶ - ۴۸۴ • رخنگ

• 9510 - 9517

• ۱۰۵ •

• ۶۹۵ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۹۴ •

• ۱۰۵ •

• ۱۶۳ - ۱۸۳ - ۱۸۴ •

• ۹۰۵ - ۹۰۳ - ۸۹۵ • ۳، ۲، ۱

رقعتیں ۲۲۵ - ۴۵۵ - ۴۷۵ - ۹۳۰ - ۸۵۳ - ۸۶۵ - ۸۶۹ - ۸۷۹

• • •

ساپور • ن • ساسور • ۵۸۲ •

• ۱۰۱۴ •

• ۸۸۹ - ۸۸۸ • ماسور

• ۹۰۵ •

7-10 3, 5, 7, 9

- 19F - 199 - 1A9 - 1AP - 1AF - 1A - 149 - 19V - 19F - 19F • li

• APA - 599 - FVF - F19 - F1A - F-0 - 19V - 19A 1

• 480 • 423

سرگند ۲۹۷ •

سرشور ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۳۴۱ - ۵۶۴ - ۷۶۵ - ۸۴۹ •

سرن گهاٹ ۳۵۷ - ۳۵۸ •

سروپ گڈہ ۹۰۵ •

سرهند ۱۷۹ - ۸۴۹ •

سروی پور ۵۵۷ •

سروی گھاٹ ۷۰۰ - ۷۰۱ •

سروی ڈگر ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۹۹ - ۲۹۳ - ۳۲۱ •

۳۴۱ - ۳۷۹ - ۵۸۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۲۵ - ۷۲۲ - ۷۵۷ •

۸۷۲ - ۸۸۱ - ۹۲۲ •

سکندریہ ۳۴۶ •

سرول ۵۷۹ - ۵۸۰ •

سکھر ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۳ •

سلیانی ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۸۰ •

سلطان پور ۱۶۶ - ۱۸۶ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۳۵۵ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ •

سلیم پور ۱۲۸ •

سلیم گڈہ ۱۴۷۸ - ۹۰۲ •

سمرقند ۲۷۱ •

سمرگر ۱۱۱ - ۱۱۲ •

سند ۴۱ - ۴۱۷ •

سندر باڑی ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۲۲۷ - ۳۷۴ •

سنگرام گڈہ ۹۴۳ •

سنگوس ۶۹۲ •

سوہیہ ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۸۹۱ •

سوتی ۵۲۸ •

سورت ۲۶۸ - ۴۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۸ - ۹۶۲ - ۷۶۵ - ۷۶۸ - ۸۲۷ - ۸۵۱ •

۸۸۰ - ۹۷۷ - ۱۰۵۷ - ۱۰۶۷ •

سوزون ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۳۶۰ - ۳۶۳ •

سولا پور ۱۰۰۲ - ۱۰۱۹ •

سولا کورڑی ۷۸۷ - ۸۰۶ •

سولہ گڈہ ۷۱۶ •

سون ہری ۵۷۸ •

سون گڈہ ۹۰۵ •

سورنی پت ۶۷۵ - ۸۵۰ •

سہارن پور ۱۲۶ - ۱۳۸ •

سہرند ۱۲۶ - ۱۳۲ - ۱۶۶ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۸۴۸ •

سہرہ ۶۳۲ •

سہری ۱۰۱۹ •

سیقل گھاٹ ۵۴۶ •

سیدمانہ گڈہ ۷۰۴ - ۷۲۳ •

سین ۱۰۱۹ •

سینول پور ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۸۹۵ •

سینوستان ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۰۰ - ۳۴۷ - ۸۸۱ - ۱۰۴۸ •

• ش •

• شاجه مرگ • ۸۲۱

• شاه آباد • ۲۱۹ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۷۰ - ۸۷۴

• شاه جهان آباد • ۲۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۸

• ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۷۳ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۱۱ - ۲۱۹ - ۲۲۰

• ۲۲۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۳ - ۳۳۵ - ۳۳۳ - ۳۴۷ - ۳۸۱ - ۴۰۸

• ۶۱۰ - ۶۲۵ - ۷۵۹ - ۸۲۷ - ۸۴۵ - ۸۴۹ - ۹۳۹ - ۹۶۱ - ۹۷۲

• ۹۷۳ - ۹۷۷ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷

• شاه جهان پور • ۱۶۹

• شاه نهر • ۴۳۵

• شکر پور • ۴۷۹

• شمس آباد • ۴۹۱ - ۴۹۳

• شهباز گنگ • ۱۰۵۸ - ۱۰۸۹

• شیر پور • ۵۵۴

• شیر حاجی • ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۴۳

• ص •

• صاحب آباد • ۲۲۳

• ظ •

• ظفر آباد • ۶۴۴

• ظفر نگر • ۵۶۷

• ع •

• عالمگیر نگر • ۶۹۴ - ۹۳۳ - ۹۴۴

• عمان پور • ۲۸۹

• عمان • ۳۵۴

• ع •

• غزنین • ۱۹۵ - ۲۳۱ - ۶۲۵ - ۶۳۷ - ۸۳۳ - ۸۸۵ - ۹۸۱ - ۱۰۶۱

• ف •

• فتح آباد • ۵۶۵ - ۷۶۹ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۱ - ۱۰۳۹

• فتح پور • ۲۳۰ - ۲۸۷ - ۳۳۰ - ۴۲۴ - ۶۳۴

• فرخ آباد • ۹۷۴ - ۹۸۴

• فرمان باڑی • ۵۰ - ۵۱

• فیروزه • ۲۲۱ - ۲۷۵

• فیروز پور • ۴۵۵

• فیض آباد • ۸۴۹

• ق •

• قبیچان • ۹۲۳

• قراباغ • ۱۰۳۹

• قلعه باهر • ۱۲۰

• قلعه جمدھر • ۷۰۳ - ۷۰۴

• قلعه چاندور • ۱۶۳

• قلعه دیو کن • ۶۵۰

• قلعه کجلی • ۸۱۰ - ۸۱۱

• قلعه کفدا • ۶۵۰ - ۶۵۱

• قلعه کنواری • ۸۹۶

قلعه کوئي • ۶۵۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰

قندھار • ۱۸۸ - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۷۶ - ۵۹۶ - ۶۰۸ - ۹۸۹

• ۱۰۳۱

ک ک

کابل • ۱۴۹ - ۱۷۸ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۳۰۲ - ۳۰۸

• ۳۳۹ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۷۵ - ۳۸۱ - ۳۸۵ - ۴۸۶

• ۴۸۷ - ۶۰۳ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۵ - ۶۴۷ - ۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۵۲

• ۷۶۱ - ۸۳۳ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۶۴ - ۸۷۷ - ۹۱۳ - ۹۵۷ - ۹۷۳

• ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۷

• ۱۰۶۰ - ۱۰۵۸

کاجورد • ۵۶ - ۵۷

کاشغر • ۵۶۵ - ۸۵۸ - ۸۶۱ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۲۳ - ۹۸۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۶۲

• ۱۰۶۴

کاکوجان • ۷۹۴

کالي بهيت • ۷۷

کامروپ • ۶۷۸ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۷۶

کانگړه • ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۲۸۶ - ۲۹۲

کانوداهن • ۸۳۷

کانه تال • ۱۷۴

کجل • ۶۸۰

کچ پور • ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۹۶ - ۸۰۲

کچ • ۲۸۳ - ۲۹۶ - ۷۷۰ - ۷۷۲

کچهوره • ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۸۴

کراچي • ۵۸۰ - ۵۸۲

کراکړو • ۷۰۴ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۷

• ۷۲۸ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۸۳ - ۷۸۴

• ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲

• ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۹

کرنال • ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۲۲۰ - ۷۹۴ - ۸۴۹

کرنالک • ۴۴۰ - ۵۷۵

کروه مار • ۱۰۵۸

کرون پهلوي • ۹۵۱

کروي • ۴۱۱

کروي باري • ۶۷۹ - ۶۸۱ - ۶۸۲

کوز • ن • کوز • ۱۶۸ - ۲۴۱ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۷

کوزه مانک پور • ۲۱۸ - ۵۶۵

کشمير • ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۸۷ - ۵۶۴ - ۶۱۹ - ۶۳۴ - ۷۶۵ - ۷۶۸

• ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۵

• ۸۷۸ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۱۰۶۳

کلنگ • ۸۰۸ - ۸۱۰

کليا بر • ۷۹۷

کليان • ۱۲۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۹۱۰ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸

کمانون • ۳۴۱ - ۵۹۵ - ۷۶۵ - ۸۶۱ - ۹۲۲ - ۹۸۱

کن • ۲۷۳

گنجونی • ۱۰۰۸ •

گندانه • ۹۰۹ - ۹۰۵ - ۸۹۵ •

گنور • ۷۷ •

کوچ بهار • ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۷۴۱ - ۷۸۱ - ۸۱۰ •

کوکن • ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ •

کوکله پهازی • ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ •

کول • ۷۵۲ •

کوه گد • ۳۱۳ •

گهاتم پور • ۲۷۱ - ۲۸۷ •

ک. دن • ۱۰۰۶ •

کهر پور • ۴۹۴ •

کله سرد • ۲۰۲ •

کهندا کله • ۹۰۵ •

کپیلده • ۱۰۰۳ •

گجرات • ۲۹ - ۳۳ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۶ - ۱۳۴ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۸۱ •

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۲ - ۳۳۴ - ۳۴۲ •

۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ •

۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ •

۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ •

۹۸۶ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ •

گذه بیتلهی • ۳۲۶ •

گذه سارنگ • ۱۸۵ •

گلکند • ۱۰۱۱ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۷ •

گنگ • ۳۱ - ۱۴۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۵ •

۱۷۷ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۶ - ۳۶۳ - ۳۶۴ •

۳۹۲ - ۴۹۳ •

گو بهار • ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۴۳۳ - ۵۹۴ •

۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۶ - ۸۶۳ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۸ •

گواهی • ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۶۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۲۲ - ۷۲۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ •

۱۰۶۸ •

گوبندوال • ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ •

گوزکله پور • ۲۰۲ - ۳۷۶ - ۵۷۳ - ۵۹۰ - ۶۳۸ - ۷۴۱ - ۸۵۰ - ۸۷۳ •

۸۷۷ - ۹۶۷ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۱ •

گومند • ۷۰۲ •

گون رکه • ۵۳۸ •

گهوزا گهات • ن • گهوتدا گهات • ۶۷۷ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۹۳ - ۷۸۲ •

• لام •

لاوانگ • ۷۱۹ •

لامده • ۷۲۲ •

لاهور • ۸۷ - ۱۲۵ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۲ •

۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۱۲ •

۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ •

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ •

۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ •

• ۱۰۱۸ •

• ۱۰۴۴ • میزان تصویر

• ۹۷۰ - ۵۳ - ۵۲ • مائید

• ف٧٨ •

مازلہ دیر ۱۰۴۵-۱۰۴۶ء

• ۱۰۵ •

ماوراء النهر • ٢٥٣ - ٢٦٢ - ٢٩٣ - ١٠٤ - ٨٧٤ - ٨٧٥

• **AAJ**

متنبر : ۱۲۱ - ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۵ - ۱۵۱ - ۱۶۹ - ۱۷۷

• 1-9A - 944 - 84P - 84P - 1A1 - 109

منہراپور • ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۷۷ - ۷۸۸ - ۷۹۸ • ۸۰۶

• ۲۰۲ •

• ۱۰۳۵ • منہا •

مختصون آبای ۵۲۵۵

• ۴۳۹ • مخلفین یور

میران آباد ۱۲۶ - ۳۰۴ - ۴۸۱ - ۴۹۱ - ۵۶۹ - ۶۴۴ - ۸۵۱ - ۸۶۲

• 1054 - 1058

• ۹۰۵ • برگ گذه

مست سلاہ ۷۶۹

معظم نگر : ۸۷۳ - ۹۱۳

• 100 - 100 • 100

مکین پورہ ۲۴۱

● ۸۵۲ ●

لري ھيلبر ۲۰۰۹ • ۸۴۹ •

• ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ • لکھی

• ۱۴۹ • لکھنؤ

لکھو کہارہ • ن • کلو کہارہ • ۲۰۵ •

لکھنؤ: ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱

• 9-9

لکھی چمکن • ۱۴۲ • ۷۶۷ •

لکھی دیۓ • ۵۵۹ •

۱۰۸۲ - ۱۰۸۳

• ۷۷۹ ، ۱۳۵۳

در پی اری ۵۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۵۰ ۲۰ ۱۰ ۵ ۲ ۱

. . . PAK PV9 * 6520

• १०७ १११ १११ १०८ १०८ १०८

■ 卷之四 ■

• ماچھوارہ • ن • ماچھوارہ • (۱۷) •

● ٥٤٧ - ٥٤٦ - ٥٤٥ - ٥٣٦ ● مائتة

• ۵۷۱ •

ماليزيا • ٣٢ • ٣١ • ٣٣ • ٢٩ • ٥٢ • ٥٦ • ٧٧ • ٧٨ • ١٢٢ • ١٨٩ • ٢٠١

730 - 710 - 693 - 697 - 680 - 650 - 620 - 671 - 611

• 909 - AA0 - AVP - AVP - A00 - VP1 - 7P0 - 7P7 - 7P1

• ۱۰۵ •

ملاجور • ن • بلاچور • ۱۸۵

ملتان • ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ -

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ -

منجور • ۵۱۸ - ۵۱۹

منگل بید • ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۶ - ۱۰۲۰

مور بخت • ۱۰۵

مومنین پور • ۲۰۳

مورنگ • ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۹ - ۸۷۵

مونگیر • ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -

۳۹۵ - ۶۵۰ - ۹۱۵

مہاندی • ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۶ - ۵۴۸

میرٹھ • ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۱

• ن •

نادرگ • ۹۰۵

نامروی • ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ -

۸۱۱

ناندیر • ۵۹۸

ناتھری • ۹۱۱

نڈینہ • ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۶

نرند • ۲۲ - ۲۳ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۲۳

نرسی • (قرہمی) ۹۵۳ - ۹۵۵

نریلہ • ۱۶۱

نلدیرک • ۱۰۰۸

نواکھالی • ۹۴۷ - ۴

نورنگر • ۴۵۸

نوشہرہ • ۱۸۵ - ۸۲۳ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۵۸

نیالہ • ن • پنالہ • ۱۹ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۷

نیلاب • ۸۲۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۵۲

نیلفنگہ • ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹

• ۳ •

وابل • ۵۷۴

وزیر پور • ۳۰۳

ویوناٹ • ۸۲۵ - ۸۲۷

• ۳ •

ہاجورا • ۶۷۸

ہالار • ۷۷۵

ہتھ پل • ۲۱۴ - ۴۲۵ - ۷۶۷

ہجراپور • ۵۵۵

ہجراہٹی • ۵۵۴

ہردوار • ۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۶۶ - ۱۷۲ - ۱۷۷

ہرسول • ۱۴۴ - ۴۵

هفت چنار • ۸۶۶ •

هند • ۲۵ • ۳۶۱ - ۵۷۹ •

هندستان • ۲۷ - ۳۲ - ۹۵ - ۱۳۴ - ۲۱۲ - ۳۱۳ - ۳۴۲ - ۴۶۳ - ۵۹۵ •

• ۹۰۵ - ۹۱۵ - ۹۷۳ - ۷۰۷ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۸۲ - ۸۱۳ - ۸۳۸ •

• ۹۷۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۶۳ •

هندون • ۳۰۳ - ۳۳۸ •

هرشدک آباد • ۵۹۳ - ۷۵۸ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ •

هرگلی • ۹۴۳ •

هیدیت پور • ۲۰۰ •

هیره نور • ۸۲۱ - ۸۶۶ - ۸۳۸ •

• ی •

يمن • ۳۳۱ - ۸۸۳ •

(۱)

• ۳۲۴ - ۵۶۳ - ۳۸۸ - ۴۶۲ - ۴۲۸ •

• ۷۹۶ - ۸۱۸ - ۸۶۰ - ۸۴۶ - ۸۵۵ •

• ۹۷۹ - ۱۰۵۸ - ۱۰۹۸ •

ابراهیم خان فتح جنگ .. ۹۴۳

ابراهیم خوشگي ۳۰۸

ابن حسن .. ۴۶۳

ابن حسین ۵۲۳ - ۵۴۴ - ۵۵۴ - ۷۱۳ •

• ۷۱۷ - ۷۹۶ - ۸۰۲ - ۸۰۹ - ۸۴۵ •

• ۹۴۶ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ •

۹۵۶

ابوالیشو ۳۸۶

ابوالینا ۱۹۷

ابوالحسن ۳۰۱ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲ •

• ۸۰۳ - ۸۱۳ - ۸۴۴ - ۹۴۳ •

• ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ •

ابوسید ۶۲ - ۶۳ - ۹۲۳

ابوطالب ۱۳۰ - ۵۹۵

ابوالفتح ۵۸ - ۲۹۱ - ۴۱۶ - ۱۰۴۰ •

ابوالفضل ۵۳ - ۷۷ - ۳۸۷

ابوالصم ۲۲ - ۵۷۴ - ۸۹۹ - ۱۰۱۰ •

آتش خان ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ •

• ۸۹۰ - ۸۹۸ - ۹۸۹ - ۹۹۶ - ۱۰۰۷ •

• ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ •

آتش قاماق ۱۳۸ - ۲۴۶ - ۳۰۸ •

۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۴۸

آصف خان ۱۰۱ - ۱۱۳ - ۲۸۲ - ۳۹۳ •

• ۴۰۵ - ۴۵۱ - ۸۵۶ - ۹۱۸ - ۹۷۸ •

۹۸۲

آخوحن ۲۶۶ - ۲۸۴

آقا علی صدایی ۴۱۸

آقا ملا ۹۶۴

آقا یوسف ۲۰۶ - ۲۴۸ - ۳۰۶ - ۳۷۰ •

• ۳۰۸ - ۳۳۸ •

ابن خوشگي ۳۲۲ - ۳۲۴

ابن محمد ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ •

ابن محمد بنک ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ •

• ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ •

ابراهیم خان ۹۵ - ۱۳۹ - ۱۵۸ - ۲۲۰ •

• ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ •

ابو محمد ۳۴۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲	۱۹۳ - ۱۹۶ - ۴۰۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴ - ۱۰۱۱	۸۷۲ - ۸۸۵
۱۰۱۵ - ۱۰۱۹	احمد بیگ لجم ثانی ۸۸۵
ابوالمحمد ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱	احمد خورشیدی ۷۷ - ۱۹۲
۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	احمد سرمندی ۵۹۵
۱۰۱۹	احمد عرب ۸۸۲ - ۸۸۶
ابو مسلم ۹۲ - ۲۰۶ - ۲۴۶ - ۶۵۷	احمد مختار علی الله علیه و آله وسلم
ابوالمظفر مصی الدین محمد ۱۱	۹۲۲
۲۵ - ۳۲۷ - ۵۶۷	احمد نایتیه ۵۷۵ - ۸۵۸ - ۹۰۶ - ۹۱۹
ابوالمعالی ۲۵۱	۹۲۴ - ۹۵۷
ابوالمکارم ۲۴۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۳۴	اختصاصی خان ۸۳ - ۴۳۹ - ۵۱۲
۷۸۸ - ۸۸۸ - ۸۹۹	۵۹۳ - ۶۸۳ - ۹۴۷
اچل سنگه لچوا ۸۹۳ - ۸۹۵	اختیار تریس ۲۴۸
۸۹۶ - ۹۹۶ - ۹۹۷	اخلاص خان ۹۲ - ۱۲۸ - ۱۹۱ - ۱۹۶
احتجاب بیگ صاحب ۱۳۴ - ۵۶۹	۲۴۹ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۱۲ - ۵۲۲
۶۲۰ - ۷۴۳ - ۹۳۸ - ۹۵۹	۵۳۳ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۷۳
احتشام خان ۲۱۵ - ۲۴۶ - ۲۶۹	۵۶۳ - ۶۱۸ - ۷۶۵ - ۷۹۵
۲۸۳ - ۸۵۳ - ۸۵۵ - ۸۶۸ - ۸۷۱	اخلاصی خان خورشیدی ۲۶۹ - ۵۲۲
۸۸۸ - ۸۹۱	۵۴۸ - ۵۵۵ - ۵۹۳ - ۶۱۸ - ۷۶۰
احمد بیگ ۵۱ - ۷۷ - ۷۸ - ۹۲ - ۱۵۸	۷۶۵

ادرا جی رام ۱۲۸	اسد کاشی ۷۹ - ۱۱۵ - ۱۴۲ - ۱۵۷
ادهم بیگ ۹۱۸	۱۹۵ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۳۲۱
ادیب سنگه بیدریه ۴۱	۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰
ارادش خان ۱۱۹ - ۱۲۷ - ۲۰۲	۴۰۴ - ۴۲۸ - ۴۳۹ - ۵۶۵ - ۵۶۵
۲۳۴ - ۲۴۵ - ۴۷۹ - ۵۲۴ - ۵۴۶	۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۷۷۰
۵۶۶ - ۶۹۱ - ۹۶۱ - ۲۰۴۸	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۸۱۶ - ۹۲۵
ارجون گور ۶۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۳۵۷	۹۲۶ - ۹۵۷
۴۵۷ - ۱۰۶۷	اسفندیار ۷۳ - ۱۰۶ - ۲۵۱ - ۳۲۸
ارسلان خان ۸۱۷ - ۸۷۵ - ۸۸۱	۳۹۷ - ۵۲۳ - ۵۵۳ - ۵۹۵ - ۶۸۸
۱۰۴۸ - ۱۰۶۷	۶۸۹ - ۶۹۴ - ۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۵۱
ارسلان علی ۳۷۱ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۸۱۷	اسفندیار بیگ ۱۰۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹
۸۷۵	۶۹۴ - ۸۵۱
ارسی ۱۳۹ - ۱۶۶	اسفندیار معمری ۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۲۳
ارشاد خان ۱۰۳۴	۵۵۴ - ۸۶۳ - ۹۸۸
اسحق بیگ ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۹۵	اسکندر روهیل ۲۶۹
اسد خان ۱۱۹ - ۱۹۵ - ۲۴۸ - ۳۲۶	اسلام خان ۷۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۲۴
۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۳۹	۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۲۳۰ - ۲۳۷
۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۲	۲۴۶ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۹
۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۲۲ - ۸۴۳ - ۸۵۸	۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۱۸ - ۵۰۴
۸۸۰ - ۱۰۶۵	۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰

۵۳۳ - ۵۴۲ - ۵۵۵ - ۵۶۷	۱۸۵ - ۵۶۴ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۲۰
۶۲۷ - ۶۲۴	۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۸۵۵
اسمعیل .. ۲۳۸ - ۷۰۲ - ۸۸۳	۸۵۷ - ۹۰۸ - ۹۶۶
اسمعیل افغان ۵ - ۶۸۰ - ۸۲۳	اسمعیل خان .. ۴۸۱ - ۵۷۲
۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۲۶	اعتبار خان ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۶
اسمعیل بیگ .. ۹۴ - ۱۰۹	۳۰۸ - ۳۴۲ - ۶۲۵ - ۸۵۶ - ۸۸۳
اسمعیل خان ۱۲۸ - ۴۵۲ - ۵۳۸	استقرار خان ۱۳۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۰۱
۸۷۳ - ۷۵۵	۲۱۳ - ۳۱۵ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۳
اسمعیل خورشیدی .. ۶۲ - ۷۶	۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۳۰ - ۸۴۷
اسمعیل کومانی .. ۲۲۱ - ۳۸۷	۸۸۴ - ۱۰۳۲
اسمعیل نیازی ۳۵ - ۶۲ - ۷۷ - ۹۲	عثمان خان ۱۳۲ - ۳۰۳ - ۴۵۵ - ۵
۹۵ - ۱۰۹ - ۱۲۸ - ۲۱۸ - ۲۲۱	۶۱۸ - ۶۲۳ - ۷۶۵ - ۸۲۹ - ۹۸۲ ^{۸۷۲}
۳۴۱ - ۴۴۰ - ۴۵۴ - ۴۸۷ - ۵۳۳	امتاج الدوله .. ۵۵ - ۶۲ - ۶۲۳
۵۵۷ - ۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۸۹	اعزالدين .. ۸۶۲
اشرف الله .. ۴۷۹	اعظم خان ۴۷ - ۵۱ - ۹۲ - ۱۰۷
اشرف خان ۶۱۹ - ۶۴۲ - ۷۶۲ - ۱۰۴۲	۱۱۹ - ۸۶۳
۱۰۴۹	اعلی حضرت ۲۵ - ۲۷ - ۱۹۸ - ۲۶۳
امالت خان ۵۳ - ۶۳ - ۶۵ - ۹۳	۲۹۸ - ۳۴۰ - ۳۶۶ - ۳۸۷ - ۳۹۰
۹۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۳۱ - ۳۳۳	۳۹۵ - ۴۲۹ - ۴۷۴ - ۴۹۲ - ۵۶۸
۳۲۱ - ۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۶۵	۵۷۰ - ۸۷۵ - ۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۳۰

۷۵۰ - ۹۶۱ - ۹۷۰ - ۹۸۰ - ۷۴۲	۱۰۵۹ - ۱۰۴۶ - ۹۵۸
۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۲۸	اله شاه .. ۵۷۳
۹۳۲ - ۹۴۸	اله وردی خان ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۳۱
اعز خان [آغرخان] ۲۸۴ - ۴۳۳	۳۹۹ - ۴۱۶ - ۴۵۹ - ۴۶۰
۴۴۸ - ۴۵۲ - ۵۵۵ - ۶۸۱	۴۶۳ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۴۹۱
۹۸۲ - ۷۵۸ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۹	۴۹۸ - ۵۷۳ - ۴۹۹ - ۴۹۸
استقرار خان ۶۵ - ۷۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷	۷۴۱ - ۷۵۷ - ۸۵۰ - ۷۰۸
۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۳۲	۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۷
۴۰۱ - ۴۰۳ - ۵۱۴ - ۶۲۷ - ۶۳۵	الهیار بیگ ۶۳ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۰۵۹
۶۴۲ - ۶۶۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۸۱۷	الهیار خان ۲۳۸ - ۶۸۸ - ۷۳۲
۸۳۰ - ۸۳۲ - ۸۴۲ - ۸۸۰ - ۹۰۸	۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۹
افضل خان ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۸۴۴	التعاضد خان ۴۷۸ - ۴۸۶ - ۶۳۵ - ۸۱۷
۹۸۹ - ۹۰۰	۸۷۰ - ۹۷۹
افلاطون خان چيله .. ۴۸۸	الغ بیگ .. ۱۰۳۹
اقبال بیگم .. ۴۷۴	الف خان .. ۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۲۵
اکبر باره .. ۲۴۶	الله داد ۲۹۱ - ۸۷۲ - ۹۷۶ - ۱۰۴۴
اکبر پادشاه ۳۸۷ - ۸۲۳ - ۱۰۴۰	۱۰۵۴ - ۱۰۵۵
اکوام خان ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۶۲	الله قلی بیگ .. ۴۲۹
۲۶۳ - ۲۶۸ - ۳۰۱ - ۳۴۲ - ۳۴۵	الله قلی چيله .. ۸۳۲
۴۴۶ - ۶۳۴ - ۷۵۸	الله وردی خان ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۸۴

۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۸ - ۹۶۷	۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۵۱ - ۳۹۷
الغبار بیگ ۱۴۱	۹۸۹ - ۸۹۳
الله یار خان ۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۳۱	امیر سنگه راتهور ۱۳۹
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۰۸	امیر سنگه روزی ۵۵۵ - ۶۸۳ - ۸۵۸
۳۹۶ - ۳۵۲	۱۰۵۹
الوس راتهور ۳۰۹ - ۳۷۹ - ۳۸۶ - ۴۰۳	امید خان .. ۲۹۱ - ۸۵۶ - ۸۶۶
۷۶۳ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۹ - ۸۵۱	امیر ۵۹۷
۸۷۳ - ۸۸۲ - ۹۱۳	امیر اعلی ۶۰۲
الوس رکوزئی ۱۰۵۳	امیر الامرا ۱۵۹ - ۲۶۶ - ۲۹۱ - ۲۹۳
الهام الله ۷۶ - ۶۲	۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۳۴ - ۳۴۹
امام اسمعیل ۸۸۳ - ۳۳۱	۳۹۴ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۴۱۶ - ۴۱۷
امام قلی اغر ۲۱۶ - ۱۸۶	۴۲۹ - ۴۶۴ - ۴۷۷ - ۵۶۸ - ۵۷۴
امام قلی خان ۸۵ - ۲۰۳ - ۵۵۹	۵۸۸ - ۵۹۲ - ۸۳۸ - ۹۵۲ - ۹۵۹
۵۶۰	۹۵۸ - ۱۰۶۲
امان الله ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۰۳ - ۸۶۲	امیر خان ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۹۲ - ۳۰۳
امانف خان ۳۵۸ - ۴۱۸	۳۰۶ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۵ - ۳۹۵
امیر الله ۹۶۳	۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۵۷۰
امیر سنگه ۷۷ - ۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۴۶	۵۷۲ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۲۶
۷۳۳ - ۷۹۳ - ۸۵۶ - ۱۰۳۵	۶۶۱ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۶۱
امیر سنگه چندراوت ۶۵ - ۷۱ - ۲۶۸	۸۱۸ - ۸۴۲ - ۸۴۷ - ۹۱۸ - ۹۲۷

۱۰۴۶ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۲ - ۹۸۲ - ۹۳۷	۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۸۴۸
۱۰۵۲ - ۱۰۵۳	۸۹۰ - ۹۸۸
امیر فتح الله شیرازی ۳۸۷	اودی راج ۹۰۲ - ۹۰۶
امیر قلی ۵۳۹	اودی کرن ۴۵۴
امیدی گجراتی ۲۹۸	اورس بی ۱۰۳۵
انداز خان ۵۲۱	اورنگ خان ۵۲ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳
اندرمن ۳۷۹ - ۵۱۸ - ۹۰۳	۲۴۶ - ۳۰۷
اندرمن بندیل ۲۳۸ - ۲۹۰ - ۳۰۲	اورنگ زیب ۱۱ - ۳۶۷
۳۷۹ - ۵۱۳ - ۵۱۷ - ۵۲۳ - ۸۹۰	اوزنگ خان ۵۳ - ۲۴۷ - ۳۵۷ - ۵۶۵
۸۹۱ - ۹۸۹	۵۸۶ - ۵۸۸
اندرمن دهن دیر ۶۳۲ - ۸۷۴ - ۱۰۶۲	افشام خان ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۹۱۹ - ۹۴۹
انگوی بهونسله ۱۰۱۵ - ۹۹۳	ایم بیگ ۹۰۷
انوپ سنگه ۲۷۱ - ۵۹۹ - ۶۰۶ - ۸۵۷	اوج خان ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۰۲۳
انور بیگ ۷۷۸ - ۷۹۶	۱۰۲۳ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸
انور خان ۶۳۹	اوشم بی ۱۰۳۸ - ۱۰۶۳
اونار خان ۴۷۶	ایمن افیدی ۳۱۳
اودا احترام ۱۲۸ - ۹۸۹	ایوب افغان ۴۱۳
اودوی سنگه ۹۹۲ - ۹۹۵ - ۱۰۰۲	(ب)
۱۰۰۹ - ۱۰۲۰	بابا بیگ ۴۵۶
اودی بهان راتهور ۱۴۸ - ۲۰۳ - ۳۰۸	باباجی ۵۴ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۹۹۹

۷۷۳	باجا	برخورداریک	۸۵۱
۸۷۱-۸۶۸-۲۰۷	یادلی اختیار ۶۳	بوسوجی دکنی	۸۷۵-۸۵۷
۱۰۳۴-۹۸۸-۸۹۰		برقی انداز خان	۹۵-۳۱۴-۴۳۴
۷۶۶-۷۶۵-۴۱۴	باقرخان		۸۷۱-۸۶۸-۸۶۱-۸۵۶-۴۳۵
۱۷۴-۱۷۰-۱۲۵	باقی بیگ		۱۰۳۸-۱۰۲۳-۹۸۸
۹۶۶-۷۶۲-۵۷۳	باقی خان	برندوله خن	۱۲۸
۱۰۶۲	باقی محمد	نوهان الدین	۸۳۳-۸۱۸
۸۷۶	بابوبیگم	بزرگ امید خان	۱۴۹-۲۹۱-۴۱۶
۹۳	بایزید عرض افغان		۹۴۳-۸۶۵-۹۴۷-۹۴۹-۹۵۲
۳۰۹	بایزید غازی		۹۵۳-۹۵۵-۹۵۶
۹۹۱	بجاجی	بسرمد خان	۷۵۶-۶۲۶-۲۳۲
۱۰۱۹-۹۹۶-۹۹۳	بجنر	بسنه خان	۲۷۴
۵۸۶	بجی سنگه	بسونت راسه	۹۳-۱۰۰۷-۱۰۱۰
۹۶۰-۸۷۰	بختاور خان	بشارت خان	۹۶۴
۴۴۱-۴۳۰-۵۳	بختیار خان	بشن نوین	۶۸۸
۴۹۴-۷۴۲-۸۱۷-۸۵۶		بقا بیگ	۸۱۴
۱۰۴۸		بلال دکنی	۴۷۲
۸۵۷	بدرت الد	بلبهدر چیرو	۶۵۰
۲۶۸	بدر لسا بیگم	بلند اختر	۲۴۹-۲۵۰-۲۵۷-۲۶۴
۹۰۴-۵۹۴	بدیع الزمان		۵۵۰-۵۵۲-۵۵۷

۷۷۵	بلند چرو	۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۵-۳۳۱
۹۱۹	بلند خان	۳۳۷-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۵-۳۴۸
۲۴۶	بلوی چوهان - بلوچی چوهان	۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶
۴۵۱ - ۲۵۴		۱۴۵-۱۵۱-۱۶۵-۱۷۹-۱۸۴
۱۰۴۷	بنوایی داس	۳۸۹-۵۶۴-۶۲۰-۶۶۱-۷۰۸
۶۰۸ - ۶۰۷ - ۲۰۹	بوداق بیگ	۸۴۴-۸۶۵-۹۷۹-۹۸۱
۶۲۱-۶۱۶-۶۱۵-۶۱۴-۶۰۹		۹۸۳-۹۸۵-۹۸۶-۱۰۵۴-۱۰۵۶
۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۴ - ۶۲۲		بهارخان بنج کوتی .. ۳۶۵ - ۳۷۹
۸۷۰ - ۸۶۴ - ۸۴۹ - ۸۴۴ - ۶۶۴		بهار لوهانی ۱۷۶
۹۸۴ - ۹۷۴ - ۹۶۰ - ۹۲۳ - ۹۱۸		بهاسی ۸۹۸
۶۶۳ - ۶۲۷ - ۴۵	بهاء الدین ..	بهاکونی ۱۰۴۱-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۶
۱۰۳۴ - ۲۴۵ - ۶۵	بهار بیگ ..	بهاو سنگه ۲۳۱-۳۵۶-۳۸۷-۶۰۹
۵۹۵ - ۵۶۴ - ۴۴۱ - ۲۰۲	بهار چند	بهاو سنگه هارو ۲۲۰-۲۲۱-۲۳۵
۸۶۱ - ۷۶۵		۶۰۹ - ۶۹۲
۶۸ - ۹۳ - ۶۲	بهار خان	بهرام ۹۳-۱۱۴-۲۴۹-۳۴۸-۴۸۱
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۴۶ - ۱۶۰		۴۸۶-۸۸۵-۸۹۸-۹۶۰-۹۷۸
۱۶۴ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۶		۱۰۳۱
۲۰۵ - ۱۹۰ - ۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۸۲		بهگونی داس ۳۵۲
۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۱۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷		بهگونت سنگه ۶۳-۱۹۲-۲۴۹
۳۰۳ - ۲۶۷ - ۲۵۹ - ۲۴۶ - ۲۳۹		۳۰۸-۳۵۲-۴۱۸-۴۵۹-۴۶۶

۶۷۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶	بیاقرق ۱۰۴۵
بھلاوجي ۶۹۱	بینھوجي ۶۷ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۶۸
بھلتن ۱۰۰۷	بھجھلي بھوکن ۷۸۷ - ۷۹۵ - ۷۹۸ -
بھلول خان ۹۹ - ۹۹۶ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۴	۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ -
۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۷	۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ -
بھواني داس ۱۷۳	بیریل ۱۰۳۵ - ۱۰۴۱
بھوبت سنگھ ۸۹۸	بھرم دیو سیدوید ۹۵ - ۲۳۵ - ۲۴۶ -
بھوجي راج کچھواہ ۳۰۶ - ۳۳۱ -	۳۰۹ - ۳۳۸ - ۱۰۱۸ - ۱۰۳۳ -
۳۳۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸	۱۰۶۸
بھولاناہ ۶۷۹ - ۶۸۶ - ۶۸۸ - ۶۸۹ -	بی شکو ۲۵ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ -
۶۹۳	۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۵۷ - ۷۹ -
بھینل داس کور ۶۵ - ۱۹۳	۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۷ -
بھیل افغان ۵۲ - ۶۱۵	۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۸۳۷ -
بھیل سنگھ ۹۶۰	۸۷۲ - ۹۱۰ - ۹۳۷ - ۹۳۸ -
بھیم ۶۵ - ۹۵ - ۱۰۲	بھگ محمد خوشگي ۷۳
بھیم نواین ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ -	(پ)
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۶ - ۶۸۷ -	بھیم سنگھ ۵۱۹ - ۶۰۶ - ۶۹۸ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۲ - ۷۸۱ -	بھیمراج بھاني ۱۶۳
۷۸۲ - ۸۱۲ - ۸۱۵	بھیمو ۳۵
بھیس راو ۴۸	بھوناب ۶۵۰ - ۶۹۸ -

پنڈت ۹۰۰	پرتاب سنگھ ۳۳۸
پونل ۷۹۹ - ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۹۸۹ -	پرتھي چند ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۴۵۹ - ۴۶۲ -
پیرمحمد ۵۱۹ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -	پرتھي خان ۴۶۲
(س)	پرتھي راج ۹۵ - ۳۰۶ - ۳۴۲ -
تار بیگ ۵۲ - ۵۳	پرتھي سنگھ ۴۵۹ - ۴۶۲ - ۵۹۵ - ۶۰۰ -
تارخان ۶۵۳	۶۰۱ - ۹۰۴ - ۹۱۸ - ۹۲۵ - ۹۰۸ -
تاج نیازی ۱۷۶	۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۶۱ - ۱۰۳۸ -
تارخان ۳۵۸ - ۵۲۱ - ۹۰۵ - ۸۵۶ -	پردل خان ۶۱ - ۹۲ - ۱۶۱ - ۲۰۳ -
تجماق خان ۳۱۴	۲۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۳۱ - ۳۳۴ -
ترویت خان ۷۸ - ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۹ -	۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۷۱ - ۵۷۳ - ۶۰۴ -
۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۸۵ - ۵۶۸ -	۵۵۸ - ۷۵۸ - ۸۹۵ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۸۸ -
۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۹۱۴ -	۹۸۹ - ۱۰۳۸ -
۸۱۷ - ۸۱۰ - ۸۳۰ - ۸۳۴ - ۸۴۵ - ۸۷۴ -	پوسوجي ۶۶ - ۷۱ - ۹۶ - ۲۳۱ - ۳۳۸ -
۹۶۶ - ۹۷۳ - ۹۷۵ - ۹۷۷ -	۵۹۴ - ۸۵۷ -
۱۰۳۳ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ -	پوسودکلي ۱۴۰
توسوجي ۷۱	پرم دیو ۲۱۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۷۶۲ - ۱۰۴۶ -
توک تارخان ۲۸۱ - ۳۰۴ - ۳۰۸ -	پرهیزبانو بیگم ۹۵۹
۳۳۱ - ۵۷۲ - ۶۳۴ - ۸۹۱ - ۸۹۸ -	پریم سنگھ ۸۷۲ - ۸۸۱ -
۹۰۹ - ۹۲۵ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۳۸ -	پرتھي بت ۳۲۱ - ۳۴۱ -
تومک جي ۱۲۸	پلنگ حملہ ۲۴۸ - ۲۸۸ - ۳۰۷ -

نرنيك جي بهونسله ۴۸-۱۲۸-۵۸۵	جالويي ۱۹۷
۹۸۹-۴۵۳-۴۷۱-۵۶۵	جان بازخان ۱۸۹-۳۰۸-۴۹۴-۴۷۹
نصريف خان .. ۴۵۳-۴۷۱-۵۶۵	۱۰۳۸-۱۰۴۹
نقريب خان ۱۱۹-۱۲۴-۲۰۷-۲۳۲	جان بيگ ۳۱۳-۳۲۶-۵۴۴-۵۵۲
۲۹۲-۲۹۴-۳۰۰-۳۹۵-۴۱۹	۵۵۸
۴۵۱-۴۶۶-۴۸۵-۴۸۹-۶۲۰	جان سيار خان ۵۷۲
۹۶۲-۷۴۹-۷۵۷	جان نثار خان ۳۰۶-۳۰۸-۳۳۹
نماجي ۶۲۵-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۳	۳۳۳-۹۹۵
۷۷۵	جاني بيگ ۶۵-۵۱۱-۵۷۴-۸۷۱
نوحجي ۴۷	۹۰۹
نهور خان ۵۵-۹۳۰-۹۳۰-۱۸۹-۲۱۷	جاني خان ۹۸۸-۱۰۵۰
۲۴۸-۳۰۷-۴۴۷-۵۶۵-۶۵۰	جسوت راو ۵۵
۶۵۳-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۸۵۶	جسوت سنگهه .. ۳۳-۴۱-۴۹
۹۶۴-۹۷۸	جعفر خان ۳۴۵-۳۴۵-۴۱۸-۴۱۹
(ج)	۴۳۴-۴۸۵-۵۹۰-۵۹۲-۶۳۴
جادو راو ۴۷	۷۴۱-۷۴۳-۷۶۱-۸۲۷-۸۵۲
جادوراڻه ۶۳	۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۶۰-۸۶۵
جادون ۹۹۳	۸۶۹-۸۷۹-۸۸۴-۹۱۴-۹۱۶
جادو نوازين ۵۵-۱۶۱-۵۷۸-۵۸۳	۹۲۳-۹۵۹-۹۶۳-۹۸۰-۹۸۳
۵۸۹-۵۹۷-۹۸۹	۹۸۹-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۴

۱۰۳۹-۱۰۴۷-۱۰۶۰-۱۰۶۵	جهان باز خان [جان بازخان] ۱۸۹
۱۰۶۹	۴۷۹-۶۳۵
جگت سنگهه ۲۲۱-۲۳۵-۲۶۳	جهان بيگم ۷۴۲-۹۶۱
۳۰۶-۳۵۱-۴۵۴-۸۹۱-۹۸۸	جهان گيرقلي بيگ ۲۴۸-۵۹۴
۱۰۱۸-۱۰۲۳-۱۰۲۴	۸۴۸-۸۴۹
جگرام ۹۵۷-۱۰۴۵-۱۰۵۴-۱۰۵۶	جهان گيرقلي خان ۳۰۸-۷۶۵-۸۸۱
جلال افغان ۹۷۲	جيدو سنگهه ۹۷۸-۷۳۱
جلال خان .. ۵۹۳-۷۵۷-۷۵۸	جيسنگه بهدوريه .. ۲۴۹-۳۰۲
جلال الدين .. ۴۲۴-۴۳۳-۵۹۳	• ج •
جمال ليچاپوري .. ۶۱-۹۲	چاند خان ۴۱۱
جمال خان ۱۳۷-۲۰۳-۳۱۴-۶۹۸	چنر بهوج ۲۷۰-۴۹۷-۸۹۱-۹۸۹
۷۰۸-۷۰۹-۷۱۷-۹۴۵-۹۵۵	چنورجي ۲۰۶-۹۸۹
جمال دلزاق ۵۴-۵۴۱	چگرسين بهيل ۴۷۴-۶۱۵
جمال غوري ۲۴۸-۵۲۶-۵۴۱-۵۴۳	چلبي بيگ ۴۷۶
۵۴۵-۵۴۷-۵۵۵	چنيت بنديله ۷۸-۹۲-۱۶۳-۲۱۷
حمد .. ۳۸۹-۷۳۹	۳۰۱
حميل بيگ ۱۰۳۵	چند راوت خان ۲۴۶
جواهر خان .. ۸۴۲-۸۶۶-۹۲۳	[چريز خان] ۶۴۳
جوهر خان ۶۳-۵۸۶-۶۲۶-۶۴۳	• ح •
۸۷۱-۸۹۱-۹۸۹	حاجي الله وردي ۲۷۴

حاجي بقا .. ۲۱۶-۱۶۷	۹۹۰
حاجي بلوچ .. ۲۱۲	حسن خوشگي ۲۵۱-۲۵۷-۲۶۱
حاجي بيگ .. ۱۰۶	۲۶۳
حاجي حسين .. ۲۴۶	حسن علي ۱۱۴-۲۵۹-۲۷۰-۲۹۰
حاجي خان .. ۲۴۱-۲۰۵	۳۰۲-۳۰۶-۳۴۷-۳۵۱-۳۵۷
حاجي شجاع .. ۸۷۰	۵۹۳-۶۳۴-۶۳۷-۷۴۱-۷۵۱
حاجي قاسم .. ۸۷۲-۸۵۷-۹۲۰	۷۵۲-۷۶۵-۸۵۶-۸۷۰-۸۸۰
حاجي محمد .. ۸۵۱-۸۴۱	۹۱۸-۹۶۶-۱۰۳۸
حاجي محمد خان .. ۸۲۵	حسن فوحدار .. ۵۵
حاجي محمد سعيد .. ۸۸۲-۲۹۴	حسن قلبي خان .. ۲۳۷
حاجي محمد طاهر .. ۸۴۶	حسين بيگ ۵۵-۹۵-۱۱۵-۲۱۸
حاجي اس .. ۱۰۳۵	۴۵۴-۵۵۹-۵۶۰
حافظ رحيم الدين .. ۸۴۴	حسين پاشا ۶۰۹-۶۱۵-۶۱۱
جامد خان .. ۸۵۶	۶۲۶-۶۳۶-۸۸۷
حبش خان .. ۵۸۵	حسين خان .. ۴۶۳-۵۲۳
حسام الدين ۵۲-۶۲-۹۲-۱۹۹	حسين داروغه .. ۷۱۷
۳۰۲-۴۳۹	حضرت اعلى [شاه جهان پادشاه]
حسن بخش .. ۹۹	۴۶-۴۸-۶۵۱-۶۶۴
حسن بيگ .. ۱۰۱۵-۷۰۲-۱۶۳	حضرت خاتم المرسلين .. ۳۶۶
حسن خان ۴۰۳-۴۶۳-۷۲۱-۵۹۱	حق وزدي خان .. ۵۴۵-۹۶۱

حقيقي خان .. ۸۷۵-۴۵۱	خافي خان .. ۱۰۵۰
حكيم احمد .. ۸۸۵-۸۸۲	خان جهان .. ۱۱۴-۱۳۰
حكيم جمالي كاشي .. ۵۹۴	خان خاندان ۷۹-۹۲-۱۱۴-۱۱۷
حكيم شمالي .. ۵۹۷	۱۳۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۷
حكيم ابوالفتح .. ۱۰۳۱	۶۶۰-۶۹۳-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۲
حكيم صائب .. ۸۴۴	۷۰۹-۷۰۸-۷۱۷-۷۲۷-۷۳۶
حكيم صال ۲۹۴-۳۴۴-۴۰۴-۴۳۵	۷۳۷-۷۶۷-۸۰۳-۸۰۸-۸۰۹
۸۷۰	۸۱۱-۸۵۷
حكيم محمد امين .. ۵۹۷-۳۹۹	خان دوران ۷۹-۹۳-۱۳۱-۱۹۲
حكيم محمد مهدي ۳۹۹-۵۶۷	۲۱۵-۲۱۶-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۶
۶۲۶-۷۴۴-۷۵۰-۸۳۲-۸۹۱	۲۸۶-۳۰۳-۴۷۸
حكيم مقيم .. ۱۰۳۵-۵۶۷	خان زمان .. ۹۲-۱۱۹-۱۱۷
حكيم مومنا .. ۱۰۶۲-۹۲۶	خان عالم ۲۰۷-۲۴۵-۲۹۰-۳۰۹
حكيم نورالدين .. ۳۴۴	۳۴۱-۴۴۷
حكيم يوسف .. ۶۲۴	خانذراخان ۹۴-۱۲۷-۲۴۹-۲۷۰
حميد الدين .. ۷۷-۶۲-۵۵	۲۹۰-۳۰۸-۳۳۳-۳۷۵-۵۹۴
حميد كاكر .. ۷۷-۶۲	۶۲۳-۸۴۷
حيات افغان .. ۵۴۵	خدابخش .. ۹۹۴
حيات زميندار .. ۲۱۷	خداداد .. ۷۶۵
(خ)	خدمت خان ۶۶۴-۹۳۰-۷۶۷

- ۷۸۶- ۷۸۴- ۵۸۳- ۷۷۷- ۷۷۶	- ۶۶۶- ۶۶۱- ۶۶۱- ۶۱۵- ۶۰۸
- ۷۹۹- ۷۹۸- ۷۹۶- ۷۸۹- ۷۸۸	۹۹۳- ۹۰۸- ۸۶۸- ۹۶۳
۱۰۱۴	خواجه خان ۱۷۹- ۱۹۷- ۱۹۸- ۹۶۵-
خدمت طلب خان ۷۴۳- ۸۴۲- ۸۴۳-	- ۸۷۰- ۸۶۲- ۸۶۹- ۸۱۷- ۸۱۵
۸۸۱	۹۱۴- ۸۷۳
خدمت گار خان ۲۴۸- ۶۶۳- ۷۶۸-	خواجه ابرقنای ۶۰۹
۱۰۶۸	خواجه احمد ۶۶۹- ۶۳۷- ۶۳۸- ۶۴۴-
خدمت گزار خان ۱۰۶۸	۸۶۳- ۸۱۹- ۷۳۸- ۹۶۳- ۹۶۲
خسرو ۱۱۳- ۱۵۸- ۱۶۲- ۲۳۲-	خواجه اسحق ۹۱۵- ۹۸۳- ۱۰۶۳-
۲۴۸- ۲۷۰- ۲۹۳- ۳۰۸- ۳۹۹-	خواجه انور ۹۰۳
۵۹۳- ۱۸۱- ۱۰۶۲	خواجه بخنار ۳۰۸- ۲۴۸
خضر ۶۰۵- ۲۴۷	خواجه بر خوردار ۶۶۳- ۳۵۵
خلیل الله خان ۸۴- ۹۵- ۹۹- ۱۹۴-	خواجه بهار الدین ۸۳۴
۱۱۵- ۱۱۹- ۱۳۰- ۱۴۷- ۱۶۳-	خواجه بهرل ۲۷۲- ۱۰۶۷
۱۶۳- ۱۶۶- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۷-	خواجه حسن ۹۳- ۲۴۷- ۳۰۸
۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۶- ۱۹۷- ۱۹۸-	خواجه خانی ۱۰۹
۲۰۰- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۷-	خواجه خداربد محمود ۶۲۹- ۸۳۲-
۲۱۵- ۲۱۶- ۲۱۷- ۲۲۵- ۲۲۹-	۸۶۳
۳۳۱- ۳۱۹- ۳۶۲- ۳۷۳- ۴۷۷-	خواجه خسرو ۴۳۹- ۶۶۱- ۵۱۵-
۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۷- ۵۷۴-	خواجه رحمت الله ۲۴۷- ۳۰۴- ۳۰۸-

خواجه قادر ۵۵۹- ۸۳۰- ۸۵۲- ۹۱۵-	۱۰۳۵
خواجه قطب الدین ۴۳۴- ۴۳۳- ۹۸۳-	خواجه زاهد ۱۰۶۳
خواجه کلان ۷۷	خواجه سکندر ۸۸۱- ۸۷۲
خواجه کمال ۴۹۹- ۴۱۷-	خواجه صادق ۱۸۸- ۲۱۳- ۲۴۹-
خواجه کمال الدین ۸۷۲	- ۷۵۸- ۹۶۱- ۶۲۸- ۶۱۹- ۳۰۸
خواجه محمد شریف ۲۴۷	۹۱۵- ۹۷۷- ۱۰۶۳
خواجه محمد یوسف ۱۰۳۴	خواجه طرب ۸۸۱
خواجه مشکي ۵۲۹- ۵۳۶- ۵۳۷-	خواجه عابد ۴۵- ۵۱
۵۳۰- ۵۴۱	خواجه عبدالرؤف ۸۳۲
خواجه معقول ۳۰۹- ۳۱۳-	خواجه عبدالغفار ۴۶۲- ۹۰۵- ۸۴۸-
خواجه معین الدین ۸۳۲- ۸۸۱	۸۷۶- ۱۰۳۵
خواجه منظور ۴۴	خواجه عبدالمنان ۷۵۵
خواجه صومی ۶۱۹	خواجه عبدالله ۶۳- ۹۳- ۱۳۲-
خواجه نذیر ۸۵۳- ۸۶۵-	- ۳۹۰- ۳۰۱- ۳۹۹- ۳۱۸- ۸۳۸-
خواجه وفا ۸۵۷	۹۸۸
خواجه ۹۹۳- ۹۹۶-	خواجه عبدالوهاب ۱۱۴- ۲۳۷- ۳۰۳-
خواجه خان ۹۳- ۹۲- ۱۴۲- ۲۴۹-	۴۹۴
۲۶۸- ۲۶۹- ۳۴۹- ۴۱۸- ۸۳۴-	[خواجه عنایت] ۳۴۳
۸۳۸	خواجه عنایت الله ۳۰۵- ۳۳۹- ۵۱۳-
خوشحال بیگ ۵۳- ۹۶- ۱۰۱-	۸۸۵

۱۰۹۳-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹	۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۳۰-۲۲۵
خوشحال خان ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵	۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵
۸۵۷-۹۴۴	۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
(۵)	۲۸۵-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲
داداجي ۳۸-۵۸۵	۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸
داراب خان ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲	۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴
۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹	۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰
۹۶۶	۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶
دارا شکوه [بي شکوه] ۲۵-۲۷	۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲
۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵	۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸
۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷	۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴
۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶	۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰
۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶	۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶	۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲
۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶	۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸
۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶	۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴
۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶	۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶	۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶	۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶	۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸
۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶	۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴
۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶	۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰

۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱	۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰
۱۰۳۶-۱۰۳۷	دانيال ۱۰۳۸
دناجي ۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲	دور داد خان ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
۱۰۱۰-۱۰۱۱	۸۳۷
دربار خان ۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲	داؤد خان ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰
۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱	۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶
درجن سال ۵۵-۵۶	۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲
درويش بيگ ۳۰۳-۳۰۴	۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸
درويش خان ۱۰۳۹	۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴
درويش محمد ۲۲۱-۲۲۲	۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰
دکھنانه سنگه ۱۶۱	۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶
دلور ۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷	۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲
۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴	۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸
۸۷۶-۸۷۷	۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴
دلور خان ۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷	۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰
۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱	۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶
دلدادل خان ۶۱۳	۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲
دلدار بيگ ۱۳۹-۱۴۰	۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸
دلدار خان ۲۱۳	۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴
دل دوست ۱۳۹-۱۴۰	۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰
۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶

دلیور ۱۶۰ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۵	۱۰۰۰ - ۹۹۹ - ۹۹۸ - ۹۹۷
۳۳۷ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۳	۱۰۰۴ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۱
دلیور افغان ۷۵۸	۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵
دلیور خان ۱۰۴ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۲	۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹
۱۴۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۶۹	۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵
۱۷۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۰۷	۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴	دوران خان ۸۵۶
۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷	دوست افغان ۲۴۵
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳	دوست بیگ ۳۰۸
۳۳۷ - ۳۴۰ - ۳۹۵ - ۴۰۳ - ۴۰۴	دوست محمد ۸۶۱
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۵۲۵ - ۵۳۳ - ۵۳۵	دولت بیگ ۵۲۳
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱	دولت مند خان ۹۳ - ۹۴ - ۹۸۹
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹	دشمر راج ۱۹۰
۵۵۰ - ۵۵۵ - ۵۶۵ - ۶۲۳ - ۶۹۵	دیانت خان ۹۱۷
۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰	دیانت راج ۱۰۰۲
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷	دیبی چند ۸۱۸
۸۰۸ - ۸۱۲ - ۸۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱	دیبی سنگه ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ - ۴۸۱
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳	دیندار خان ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۲۳۱
۸۹۴ - ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۴	۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۱۹ - ۳۱۲
۹۶۵ - ۹۷۵ - ۹۸۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳	۵۷۲ - ۸۳۸ - ۸۷۵

۲۴۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۹ - ۵۱۳	(۵)
۱۰۹۲ - ۸۷۳ - ۵۳۳ - ۵۱۸ - ۵۱۷	ذوالفقار خان ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ - ۷۳
۲۳۰ - ۲۲۰ - ۱۹۳ - راجه انرد کتور	۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۹۲ - ۱۰۱
۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۲۴۱ - ۲۳۵	۱۰۷ - ۱۰۷ - ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۲۳۹
۷۶۵ - ۵۶۳ - راجه بهادر چند	۲۴۵ - ۲۶۲ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۴۳۹
۵۳۳ - ۵۲۳ - ۴۹۳ - ۴۴۰ - ۴۳۰	۴۶۳ - ۴۷۹ - ۴۹۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵
۶۵۷ - ۶۵۵ - ۶۵۳ - ۶۵۰ - ۵۳۴	۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱
۸۱۲	۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۸
راجه بیتل داس گورکھ ۱۰۲ - ۹۵	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹
۴۵۷ - ۴۵۶ - ۱۹۳	ذوالقدر خان ۶۳ - ۶۷ - ۶۹ - ۹۵ - ۱۲۴
راجه بیرل ۱۰۳۹ - ۱۰۳۰	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۸۰۸ - راجه پیتام	۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
۲۱۶ - ۱۹۰ - ۱۴۴ - راجه نویرمن	۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸
۸۷۳ - ۷۶۵ - ۶۰۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹	۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۸۸۵	۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸
راجه جسونت سنگه ۴۴ - ۳۳ - ۱۴۱	۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۶۳ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۷ - ۵۶ - ۳۹	۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
۱۳۹ - ۹۵ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۱	۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۲۲۹ - ۲۲۰ - ۱۸۹ - ۱۸۳ - ۱۴۱	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
راجه امر سنگه ۷۸۳ - ۷۳۴ - ۷۶۳	۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳
۸۵۸	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
راجه اندرمن ۹۴ - ۷۶ - ۶۲ - ۴۳	۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
	۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸
	۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳
	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸
	۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳
	۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸
	۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳
	۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸
	۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳
	۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸
	۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳
	۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸
	۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳
	۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸
	۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳
	۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸
	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
	۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸
	۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳
	۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸
	۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳
	۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸
	۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳
	۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸
	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳
	۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸
	۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳
	۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸
	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳
	۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸
	۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳
	۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸
	۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸
	۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳
	۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸
	۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳
	۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸
	۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳
	۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸
	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳
	۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸
	۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳
	۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸
	۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳
	۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸
	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳
	۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
	۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳
	۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
	۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳
	۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸
	۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
	۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳
	۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳
	۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸
	۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳
	۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸
	۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
	۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸
	۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳
	۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸
	۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳
	۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸
	۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳
	۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸
	۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳
	۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸
	۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳
	۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸
	۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳
	۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸
	۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳
	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸
	۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
	۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸
	۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳
	۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸
	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳
	۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸
	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳
	۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸
	۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳
	۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸
	۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳
	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸
	۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳
	۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸
	۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳
	۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸
	۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳
	۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸
	۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳
	۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸
	۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳
	۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸
	۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳
	۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸
	۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳
	۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸
	۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳
	۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸
	۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳
	۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸
	۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳
	۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸
	۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳
	۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸
	۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳
	۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸
	۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸
	۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳
	۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸
	۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳
	۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸
	۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳
	۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸
	۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳
	۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸
	۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳
	۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸
	۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳
	۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
	۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳
	۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸
	۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳
	۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸
	۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳
	۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸
	۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳
	۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸
	۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳
	۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸
	۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳

- ۷۵۷ - ۷۳۹ - ۷۳۱ - ۷۳۶ - ۷۳۴	- ۳۴۶ - ۳۱۱ - ۳۰۹ - ۳۰۰ - ۲۹۲
- ۸۶۹ - ۸۱۸ - ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۶۰	- ۳۵۹ - ۳۴۶ - ۳۴۰ - ۳۰۳ - ۳۵۹
- ۸۵۷ - ۸۵۵ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۳۸	- ۵۶۸ - ۵۴۳ - ۴۹۷ - ۴۸۵ - ۴۶۲
- ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۰	- ۶۵۰ - ۶۳۴ - ۶۳۱ - ۵۹۵ - ۵۶۲
- ۸۸۷ - ۸۸۳ - ۸۷۹ - ۸۷۳ - ۸۷۱	- ۸۱۶ - ۷۶۱ - ۷۵۴ - ۷۳۱ - ۶۵۷
- ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۲ - ۸۹۰	- ۸۶۷ - ۸۶۵ - ۸۵۵ - ۸۴۸ - ۸۱۹
- ۹۰۷ - ۹۰۳ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸	- ۹۰۸ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۴ - ۸۶۸
- ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۲ - ۹۰۹	- ۹۶۱ - ۹۵۹ - ۹۲۳ - ۹۱۶ - ۹۱۴
- ۹۶۷ - ۹۶۶ - ۹۶۴ - ۹۶۲ - ۹۲۵	- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۲ - ۹۸۶ - ۹۸۵ - ۹۶۳
- ۹۸۸ - ۹۸۷ - ۹۷۵ - ۹۷۱ - ۹۷۰	۱۰۳۸
- ۱۰۲۰ - ۱۰۲۲ - ۹۹۹ - ۹۹۵	راجه چيسنگه ۳۰ - ۹۶ - ۱۳۹ - ۱۴۱
- ۱۰۳۸ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۶ - ۱۰۲۱	- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۵۷ - ۱۴۶
۱۰۶۰ - ۱۰۵۱	- ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۰
راجه قرومن ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۳۶	- ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۸ - ۲۰۲
راجه حیات ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۸۶۴ - ۸۳۸ - ۸۲۴	- ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۰۹ - ۳۰۶ - ۲۶۹
راجه ديبی سنگه ۹۶ - ۱۳۹ - ۲۰۶	- ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۰۲ - ۳۳۱ - ۳۲۴
- ۵۷۲ - ۳۸۱ - ۳۴۶ - ۳۴۱ - ۲۴۷	- ۴۵۷ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۳۴ - ۴۱۹
- ۱۰۴۵ - ۷۵۸ - ۶۳۲ - ۶۲۵	- ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۶۲
۱۰۵۶ - ۱۰۵۴	- ۶۰۲۰ - ۶۰۱ - ۵۹۹ - ۵۶۸ - ۴۹۷
راجه راجروپ ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۷	- ۶۲۹ - ۶۲۷ - ۶۲۰ - ۶۱۸ - ۶۰۳

راجه سليمان ۱۰۰۹ - ۱۱۲۵ - ۱۰۲۶	- ۲۹۳ - ۲۰۲ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۱۹۰
راجه سازنگدهر ۹۲ - ۹۲ - ۷۵۷	- ۳۴۱ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۰ - ۳۰۷
راجه سجان سنگه ۹۵ - ۷۰ - ۲۴۷	- ۶۳۵ - ۶۲۵ - ۶۰۹ - ۵۰۹ - ۴۷۹
- ۵۰۲ - ۴۸۶ - ۳۵۲ - ۲۸۷ - ۲۶۷	۶۷۴ - ۵۸۹ - ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۴۷
- ۶۳۳ - ۶۳۲ - ۵۴۶ - ۵۳۳ - ۵۲۲	راجه رايستگه ۳۹ - ۶۵ - ۷۰ - ۱۴۱
- ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۶۸۵ - ۶۸۲ - ۶۸۱	- ۲۴۶ - ۲۴۲ - ۲۰۷ - ۱۵۷ - ۱۴۷
- ۹۸۸ - ۹۰۸ - ۹۰۳ - ۸۹۸ - ۸۰۰	- ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۲۸۸ - ۲۷۰ - ۲۶۷
۱۰۲۲ - ۱۰۰۰ - ۹۹۷	- ۴۱۷ - ۴۰۵ - ۳۴۱ - ۳۳۸ - ۳۳۶
راجه سروپ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۳۳۹	- ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۲ - ۴۴۱ - ۴۲۱
راجه سواج مل کور ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۸۸	- ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۶۴۳ - ۶۲۷ - ۶۲۳
راجه شيورام ۹۵ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۲ - ۹۵۳	- ۸۱۷ - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۷۱
راجه کشن (پشن) سنگه ۹۵ - ۳۰۳	- ۸۹۱ - ۸۹۰ - ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۳۸
۸۵۸ - ۷۱۳ - ۴۲۸ - ۳۴۲	- ۹۰۳ - ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۳
راجه عالم سنگه ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۳۳۶	- ۹۹۲ - ۹۸۹ - ۹۸۸ - ۹۰۷ - ۹۰۶
راجه کرن ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۵۷۰	- ۱۰۰۳ - ۹۹۸ - ۹۹۶ - ۹۹۳
راجه مان سنگه ۲۲۱ - ۲۸۷ - ۸۸۵	- ۱۰۱۶ - ۱۰۱۵ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۶
راجه مهابسنگه ۲۳۰ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	- ۱۰۳۷ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۲۰
۱۰۵۴ - ۱۰۵۳	۱۰۶۰ - ۱۰۳۸
راجه نرسنگه ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۹ - ۳۹۹	راجه روپ سنگه ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۵۸
- ۸۷۱ - ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۷۰۸ - ۴۳۴	۸۷۴ - ۶۳۵ - ۶۳۰

۱۰۲۳ - ۸۹۱	۲۹۹ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۱۹۴۸ - ۴۸۷
راجی ۹۸۹ - ۸۹۹	۸۵۶ - ۹۱۵
راکھوجی ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹	۵۳۳ - ۵۱۵ - ۵۱۳
رام سنگه ۳۳۶ - ۸۵ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۴۱	رزق الله ۱۰۳۸ - ۸۷۳
۱۹۲ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۴ - ۴۵۱	رستم ۴۱ - ۵۵ - ۷۳ - ۸۱ - ۹۷ - ۹۸
۴۵۷ - ۴۸۶ - ۷۷۵ - ۸۹۱ - ۹۸۸	۹۹ - ۱۰۳ - ۱۲۷ - ۲۸۸ - ۳۰۷
۱۰۰۵ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۴ - ۱۰۶۸	۳۲۸ - ۳۴۲ - ۵۰۸ - ۵۷۸ - ۶۲۱
رانا راج سنگه ۷۷ - ۱۲۹ - ۲۶۷ - ۴۵۳	۱۰۳۴ - ۱۰۵۱ - ۱۰۶۵
راوی امر سنگه چند روایت ۲۶۹ - ۴۲۵	رستم راو ۴۷ - ۶۳ - ۱۲۸ - ۹۸۹ - ۱۰۱۰
روپاوسنگه ۲۳۷ - ۲۴۵ - ۲۶۹ - ۳۴۶	رسول ۵۰۸
۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۸۸ - ۱۰۲۳	رسول بیگ ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۸۹۱ - ۸۹۴
راوکرن ۵۵ - ۱۸۹ - ۵۷۲ - ۵۹۹	رشیدای خوشی نویسی .. ۹۷۸
۶۰۳ - ۶۰۸ - ۱۰۲۳	رصور سنگه ۵۷۴
راوی ۹۵۳	رشید خان ۷۶ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۲۴۵
راوچنوسال ۶۳ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۳	۲۶۹ - ۲۹۱ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۱۳
راهی پهارامل ۶۱۹	۵۱۳ - ۵۴۱ - ۵۴۰۰ - ۵۳۸ - ۶۸۱
راسه مکرم ۲۶۸	۶۸۲ - ۶۹۳ - ۷۰۱ - ۷۹۳ - ۷۹۴
راسه قنوجی ۲۴۹	۷۹۵ - ۹۴۹
رتن راتھور ۹۵ - ۶۹ - ۷۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	رضاقلی ۱۰۰۶ - ۱۰۱۱
رحمت خان ۴۳۹ - ۱۳۰ - ۲۹۷	رضوان الله ۶۱۶

روح الله ۱۴۷ - ۱۶۱ - ۱۵۱ - ۳۷۷	رضوان خان ۲۳۸ - ۳۰۳
۳۸۶ - ۶۳۵ - ۶۶۳ - ۷۴۲	رضوی خان ۲۳۸ - ۳۰۳ - ۴۴۰ - ۴۵۲
۷۵۷ - ۸۱۷ - ۸۳۰ - ۸۷۰ - ۹۰۸	۷۴۳ - ۷۵۵ - ۱۰۴۹
۱۰۶۱	رعایت خان ۱۹۵ - ۳۴۷ - ۴۵۵ - ۷۶۸
رود خان ۶۹۷	۸۱۵ - ۸۵۱
روشن آرای بیگم ۳۰۴	رعد انداز بیگم ۶۳ - ۶۳۵
روشن راسه بیگم ۳۶۸ - ۴۴۱ - ۴۸۹	رعد انداز خان ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۴۰
۵۶۸ - ۷۵۲ - ۸۱۵ - ۸۳۹ - ۸۷۷	۳۰۱ - ۳۳۶ - ۴۴۱ - ۴۷۷ - ۴۸۶
۹۷۳ - ۱۰۳۶	۴۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۲۵
(ز)	۸۱۵ - ۸۳۹ - ۹۳۲ - ۹۷۸ - ۱۰۶۱
زاهد بیگ ۲۰۳ - ۲۸۴ - ۳۰۱	زکھانہ ۶۳ - ۷۴ - ۸۶ - ۹۳ - ۱۱۸
زاهد خان ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۵۷۲ - ۶۳۵	۲۰۲ - ۲۴۹ - ۳۰۸ - ۴۵۱ - ۶۳۵
۸۸۸ - ۹۰۵ - ۱۰۳۸ - ۱۰۴۳	۷۴۹ - ۷۵۱ - ۷۶۳ - ۸۲۹ - ۱۰۴۶
زبدۃ النساء بیگم ۳۶۸	۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ - ۱۵۹۸
زبردست خان ۶۲ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۲۴۵	زندیاجی ۲۴۹ - ۲۹۳
۲۶۹ - ۲۹۱ - ۵۰۷ - ۵۲۲ - ۵۵۵	زندوله ۹۳ - ۱۲۸ - ۱۶۰ - ۵۵۴ - ۸۷۱
۵۹۳ - ۸۶۸ - ۸۹۴ - ۸۶۸ - ۹۸۸	۸۸۸ - ۸۹۹ - ۱۰۲۳
۱۰۲۳ - ۱۰۲۴	زن مست ۳۱۵ - ۳۳۷ - ۷۰۸
زیب النساء بیگم ۳۶۸ - ۴۸۹ - ۸۳۹	روپ سنگه ۱۹۳ - ۲۴۹ - ۲۸۸ - ۳۰۷
زین خان ۸۷۰ - ۳۴۴	۳۴۲ - ۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۹۸

زین الدین ۳۵۰ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۹۳ -	سپهر ۹۵ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۰۸ -
۵۰۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۵۷ -	۲۹۶ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ -
۵۵۸	سپه‌دار خان ۷۲
زین العابدین ۳۵۰ - ۳۰۶ - ۵۰۴ - ۵۱۵ -	سپهان سنگه ۷۰ - ۱۰۶ - ۲۴۹ - ۲۹۷ -
۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۲۲ - ۸۸۹ -	۵۳۹
۱۰۲۷ - ۱۰۵۷	سراج الدین ۳۹۹ - ۵۰۰ - ۵۱۷ -
زینت النساء بیگم .. ۳۶۸ - ۴۸۹	۵۱۴ - ۵۱۴
(س)	سرام خان ۶۲۶ - ۶۴۵
مادایت خان ۳۵ - ۵۳ - ۶۲ - ۹۳ -	سرانداز خان ۵۴۷ - ۷۰۸ - ۷۷۸ - ۷۷۹ -
۲۴۷ - ۱۷۱ - ۲۸۹ - ۸۷ - ۱۰۵۰ -	۷۸۳ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۳ -
سازنگ دهر .. ۱۹۶ - ۲۱۹ - ۲۸۶	۸۰۴ - ۹۳۵
ساقی بیگ ۸۱	سرباز خان ۱۰۳۸
سالار خان ۳۳۶ - ۴۱۹ - ۵۲۷ - ۵۴۰ -	سربلند خان ۹۶ - ۱۱۳۰ - ۸۱۷ - ۹۱۵ -
۵۴۱ - ۵۴۵ - ۵۴۷	۹۱۹ - ۹۶۰ - ۹۷۶ - ۱۰۳۷ -
سافو بهونسله ۵۷۵	سردار خان ۶۴ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -
سبحان قلی خان ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۹۰۵ -	۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۳۴۵ - ۴۰۳ -
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۹۰۸ - ۸۱۴ - ۸۳۸ -	۴۱۱ - ۵۶۴ - ۶۲۹ - ۸۲۷ - ۸۳۷ -
۸۶۴ - ۸۸۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۳	۹۶۳ - ۹۸۱ - ۱۰۵۰
سبل سنگه صیوردیه ۲۱۱ - ۲۳۷ - ۳۰۶ -	سرفراز خان ۳۷ - ۱۳۹ - ۴۱۷ - ۵۸۱ -
۹۴۷	۵۸۴ - ۵۸۹ - ۵۹۷ - ۹۰۱ - ۹۹۲ -

مرصیت ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ -	سلطان حسین ۹۵ - ۹۵ -
مزازار خان ۶۳ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۲۷ -	سلطان علی عرب ۵۸۶
۴۴۸ - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۸۰	سلطان سکندر ۱۰۳۹
معدایت خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ -	سلطان محمد ۱۰۳۵
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۳۶ - ۳۰۰ -	سلطان یار ۱۰۷
۳۳۳ - ۴۴۲ - ۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴	سلیمان ۳۵ - ۲۵
معدایت خان ۱۶۱ - ۲۴۸ - ۳۰۳ -	سلیمان بے شکوه ۳۰ - ۳۲ - ۸۰۶ -
۶۶۱ - ۸۸۵ - ۹۱۴	۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۱ -
سعید ۷۶۳ - ۷۶۲	۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۹ -
سعید جعفر ۸۳۲	۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -
سعدایه خوشنویس ۸۷۲ - ۸۸۲ -	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۸ - ۱۹۹ -
۹۸۲	۲۰۰ - ۲۱۳ - ۳۰۳ - ۳۲۱ - ۶۰۰ -
سعید خان ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۹۵ - ۳۳۹ -	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۱۰۰۹ -
۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۸۷ - ۵۹۳ -	سنبه‌اجی ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۴۳ - ۹۶۹ -
۷۶۲	۹۷۰ - ۹۷۱ - ۱۰۰۹ -
سعود الله ۸۸۱	سنجر ۲۹۴ - ۲۹۰
سکت (سکت) سنگه .. ۳۳۱	سندراس .. ۲۴۶ - ۲۸۸ - ۳۳۸ -
سکندر ۶۳ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۲۴۵ - ۲۹۱ -	سویکرون ۶۳ - ۹۳ - ۱۵۷ - ۲۴۹ -
۱۰۰۰ - ۱۰۰۱	۲۶۸ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۴۷۹ - ۴۷۸ -
سلطان بیگ ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۸۷ - ۳۵۶ -	۵۶۵ - ۶۳۱ - ۶۳۵ - ۸۹۵ -

سید جهان ۱۹۶ - ۱۹۷	سید بهادر ۹۶ - ۴۳۷ - ۲۹۳	۸۹۸ - ۹۰۹ - ۹۸۹ - ۹۹۳ - ۹۹۹
سید دلاور خان ۲۲ - ۹۳ - ۹۸ - ۱۰۷	سید تاج ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰	۱۰۱۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۶
سید دلور خان ۱۳۹	سید تاج الدین ۵۲۶	سورجمل ۱۹۲ - ۳۰۶ - ۳۳۱
سید راجن ۲۵۱ - ۲۵۲	سید تقار ۲۴۹ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۸	سوننگه ۵۵ - ۷۷
سید زبیر دست ۲۴۹	سید زبیر ۳۰۷ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۶۵۳ - ۶۵۷	سهلنگه ۵۵
سید زید ۱۰۳۵	سید زید ۷۱۳	سهراب خان ۸۸۵ - ۸۹۵ - ۱۴۵۳
سید زین العابدین ۳۰۶ - ۶۳۵ - ۸۹۱	سید تاج ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۰	سیاده خان ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۱۶۱ - ۳۲۴
سید سلار خان ۱۲ - ۹۵ - ۳۳۶	سید تاج الدین ۵۲۶	۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۵۰
سید سلار ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۶۸۱	سید جعفر ۴۱۸ - ۵۶۶ - ۶۳۶	سید انوار عظیم ۳۱۳ - ۳۲۶ - ۳۳۵
سید سلطان ۸۴۰ - ۸۴۳ - ۸۷۰ - ۸۷۶	سید جلال ۲۹۹ - ۳۱۱ - ۳۱۸ - ۳۸۷	۳۴۷ - ۹۶۳ - ۱۰۶۱
سید شجاعت خان ۱۲۹ - ۱۷۷ - ۳۴۵	سید جلال ۸۶۱ - ۸۷۲	سید ابو محمد ۳۴۹
سید شمس ۲۴۶	سید جان ۱۹۳ - ۶۱۹ - ۸۸۰ - ۹۶۴	سید احمد ۱۷۶ - ۲۴۹ - ۲۹۹ - ۴۱۱
سید شهابت خان ۶۲۵	سید جواد ۲۷۵ - ۲۷۶	سید اختصاص خان بارهه ۶۸۳ - ۹۴۷
سید شیخ ۸۷۲	سید حامد ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۴۰۸	سید اسماعیل ۱۰۶
سید شیخن ۱۰۷	سید حسن ۶۱۹ - ۶۸۶	سید اشرف ۴۰۵
	سید حسین ۹۲ - ۱۳۹ - ۵۵	سید انور ۱۶۱ - ۸۶۲
	سید حسین ۱۳۰ - ۱۴۷ - ۵۶۶ - ۵۸۵	سید بایزید ۱۰۶
	سید حسین ۵۹۵ - ۶۲۰	سید بدایت الله قادری ۸۵۷
		سید بدیع الدین ۲۳۱
		سید بهار ۶۲ - ۳۹۹ - ۴۳۳

سید شیر خان ۶۵ - ۹۶ - ۱۱۵ - ۲۱۵	سید شیر زمان ۴۷ - ۵۳
سید شیر محمد ۵۶۷ - ۸۷۲	سید صادق ۹۸۷
سید صدر جهان ۸۵۱	سید صلابت خان ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۹۹۸
سید عالم ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۹۰	۱۹۹ - ۲۶۹ - ۶۰۵
سید عبدالرحمن ۴۸ - ۵۵ - ۸۸۳	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید عبدالرزاق ۲۷۴	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید عبدالرشید ۱۵۴	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید عبدالرؤف ۶۲۶	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید عبدالعزیز ۶۹۱ - ۱۰۰۲	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید عبدالله ۸۸۳ - ۸۸۶	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱
سید (میر) عبدالعزیز ۸۵	سید عبدالرحمن ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۶۱

سید عرب ۲۷۰	سید محمد ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۹۷
سید عزت خان ۱۸۰ - ۲۰۷ - ۲۳۸	۱۴۱۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۸۷ - ۵۶۶ - ۵۹۴
۲۷۰ - ۵۹۳ - ۸۵۵ - ۱۰۴۸	۹۲۰ - ۹۳۹ - ۷۱۸۰ - ۷۳۴ - ۸۶۱
سید علی ۸۲۶ - ۸۳۴ - ۹۱۸۰ - ۸۸۱	۹۰۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۶۳
۹۸۸ - ۹۸۹ - ۱۰۳۵	۱۰۶۲
سید علی اکبر ۱۴۹ - ۲۴۶ - ۲۸۸	سید محمد جواد ۹۰۳
۳۰۷ - ۹۳۵ - ۹۸۹	سید محمد صالح .. ۵۶۶ - ۶۲۶
سید عنایت الله ۸۸۱	سید محمد قنوجی ۱۰۶۲
سید فیروز ۱۶۱ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۹۰۹	سید مسعود ۲۰۷ - ۲۳۹ - ۲۶۸ - ۲۸۸
۱۰۵۴	۳۰۷ - ۴۰۳ - ۴۵۴
سید فیروز خان ۱۳۹ - ۱۴۹ - ۲۴۰	سید مصطفی ۴۵۱
۲۶۹ - ۱۰۶۸	سید مظفر ۹۱ - ۹۲ - ۱۲۹
سید قاصم ۲۵۷ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳	سید مظفر خان ۱۲ - ۲۹۹ - ۲۹۱
۳۰۵	۵۲۲ - ۵۳۳
سید قطب عالم .. ۲۱۵ - ۵۶۶	سید مقبول عالم ۹۶ - ۱۴۷ - ۸۹۱
سید قلی ۵۲۷ - ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۵۰	۹۹۹
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۵۶۱	سید منصور ۶۳ - ۹۳ - ۱۳۹ - ۱۴۸
سید کرم الله ۲۱۵	۱۹۰ - ۲۰۸ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۳۳۷
سید کمال الدین ... ۱۰۶	سید منور ۹۶ - ۵۷۲ - ۸۰۶ - ۸۹۱
سید لطف علی ۱۳۹ - ۱۴۹	۹۸۸ - ۱۰۵۵ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۸

سیدی سنبک ۱۰۱۲	۱۰۴۸
سیدی فولاد ۵۶۷	سید مبر ۶۲ - ۹۲ - ۱۵۹
سیدی کامل ۸۸۲ - ۸۸۶	سید میرزا ۳۴۶ - ۵۳۴ - ۷۱۳ - ۷۶۷
سیدی مسعود ۹۲۸	سید نادر خان ۱۰۴
سید الله ۴۵ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۹۸	سید نجات خان ۹۶ - ۹۵۷ - ۹۸۹
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۱۰۶۴	۱۰۳۸
سید لیچا پوری ۶۳ - ۱۶۳ - ۲۴۹	سید نصیر الدین ۴۵ - ۶۱ - ۹۲ - ۱۴۸
۲۸۸	۲۰۳ - ۳۱۴ - ۳۴۲ - ۴۱۹ - ۵۲۷
سید الدین ۷۸ - ۲۴۹ - ۲۷۰ - ۴۲۷	۵۳۴ - ۵۴۵ - ۶۸۱ - ۶۹۷ - ۷۰۰
۶۶۳ - ۷۴۲ - ۷۶۵ - ۸۷۰	۷۶۷ - ۱۷۱۳
سید خان ۹۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۲۱۳	سید نور الدین ۹۶ - ۲۴۵
۲۲۱ - ۲۴۶ - ۲۵۹ - ۲۶۳	سید هدایت الله ۱۱۲ - ۲۱۳ - ۲۴۸
۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۳۴۲ - ۳۴۵	۵۴۴
۴۱۵ - ۴۲۸ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۴۰	سید یار کار حسین .. ۲۴۶ - ۱۰۶۱
۴۸۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۳۷ - ۶۴۲	سید یحیی .. ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۶
۶۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۸۲۶ - ۸۳۲	سید یوسف ۶۲ - ۶۸۱
۸۳۹ - ۸۴۳ - ۸۷۷ - ۹۲۱	سیدی احمد ۸۵۹
۹۲۳ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۶ - ۹۶۶	سیدی لال ۶۲۶
۱۰۴۹	سیدی جوهر ۶۴۶
سیدوا ۱۴۶ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۹	سیدی رحمان ۱۰۱۰

شاه يوسف ٢١٠	٨٦٩-٨٦٦-٨٦٥-٥٨٢-٥٨٠
شایسته خان ٦٥١	٨٩٣-٨٩٣-٨٩١-٨٨٨-٨٨٧
شجاع ٢٥-٣١-٣١-١٧١-١٧٥	٩٠٥-٩٠٣-٩٠٣-٨٩٩-٨٩٨
١٠٣٨-١٠٣٦	٩١٣-٩١١-٩٠٩-٩٠٧-٩٠٦
شجاعت خان ٥٤-٩٧-٧٦-٩٢	٩٨٨-٩٦٧-٩١٩-٩١٧-٩١٤
١١٧-١٢٩-١٣٩-١٩٣-٢٤٦	٩٩٦-٩٩٦-١٠٠٠-١٠٠٠-١٠٢١
٢٤٧-٣٠٥	١٠٣٣-١٠٥١
شجاع خان ٢٤٠-٢٦٨-٣٠٦-٣١٨	(ش)
٨٥٦	شاد خان ١١٣
شرزه ١٠١٥	شاه بیگ خان ٣٤-١٥-٧٨-٢٤٧
شرزه خان ٩٢-٢٠٨-٢٠٩-٣٠٣	٣٥٠-٣٧٥
٣٠٧-٣٣٩-٥٨٠-٨٧١-٨٩١	شاهزاده دانیال ٢٣٣
٨٩٣-٩٨٩-١٠١٣	شاهزاده مراد ٢٣٣
شرزه رאו ٩٨٩	شاه ولی چیله ٨٨٥
شرزه مهدی ٩٩٦-١٠١٠	شاه محمد ٥١-٣٥٩-٣٦٦-٣٨٦
شرف خان ٢٤٩-٢٩٠-٢٦٥	٧٢٦-٧٦٠-٨٨٥-٩٧٧
شفعت الله ١٢٧	شاه نواز خان ٢٩-٣٥-٥١-٥٢
شفیع خان ٩٨٦	١٩٠-٢٠٩-٢٩٦-٢٢٢-٢٢٢
شمس الدین ٣٥-٣٧-٥٣٠-٥٨١	٢٢٥-٢٣٩-٣٢٠-٨٥٢-٨٦٣
٥٨٢-٥٨٣-٥٨٥-٥٨٧-٦٩٦	٨٧٦

شمشیر خان ١٦٥-٢٢١-٢١٩	شیخ تاتار ٦٥٣-٦٥٧
٢٤٢-٢٧١-٢٨٧-٢٨٧-٨٣٣	شیخ بهاء الدین ٢٨٧
١٠٢٢-١٠٢٥-١٠٢٦-١٠٥٢	شیخ جمال ٨٥٧
١٠٥٣-١٠٥٤-١٠٥٥-١٠٥٦	شیخ حسین ٩١٨
١٠٥٨-١٠٦٠	شیخ حمید ٥٣٣-٥٣٣
٢٤٩	شیخ خان محمد ١٠٩
٢٠٥-٢٣١-٢٥٧	شیخ سعد الله ٨٥١
٦٤٧-٨٣٤	شیخ سلیم ٢٤٠
١٣٨-١٩٧-٢٦٤-٣٧٥	شیخ صهی ٦٥٧-٦٥٦
٦٢٥-٧٥٧	شیخ ظریف ٢٥١-٢٥٢-٢٥٧
١٨٦-٢٠٣-٢٠٨	٢٦١-٢٠٨
٢٢١-٢٣٢-٢٢٦	شیخ دیاس ١٣٥-٣٧٣-٥١٦-١٥١٧
٩٩٠-١٠٢٤-١٠٣٨	شیخ عبدالحمید ٩٨٩
٢٨٧	شیخ عبدالرحیم ٢٧٥
٥٩٥-٩٥٧	شیخ عبدالسلام ٦٨٠
٣٩٣-٥٩٥	شیخ عبدالعزیز ٦٢-٧٣٠-٧٧-١٢١
٨٧٢	شیخ عبدالقوی ٥٣-٩٣-٢٣١
٥٩٧	٢٢٨-٣٠٧-٢٩١-٢١٩-٦٥٧
٦٣-٦٤٦-٧٦٣	شیخ عبدالکریم ٢٢٠-٢٠٣-٢٢٣
٨٨٩	شیخ عبدالله ٨٥٧-٨١٨-٦٢٠

شیخ عبدالمجید ٥٢٩	شیخ میر ٥٣-٦٨-٩٢-٩٨-١١٧-
شیخ عبداللہ ٨٧٢	١٣٨-١١٢-١٥٨-١٦٥-١٦٥-
شیخ عبدالوہاب ٢٣٢-٧٥٦-٨١٨-	١٦٧-١٩٥-٢٠٨-٢١٢-٢١٧-
٨٦١	٢٧١-٢٧٢-٢٧٣-٢٧٤-٢٧٥-
شیخ فرید .. ١٩١-١٩٢-٣٠٧-	٢٧٨-٢٧٩-٢٨٠-٢٨١-٢٨٢-
شیخ قطب ٣٩٧-٤٨٨-٦٢٠-٨٥٧-	٢٨٣-٢٩٢-٢٩٥-٣٠٣-٣٠٤-
٨٦١	٣٠٦-٣١٥-٣١٦-٣١٧-٣٢٢-
شیخ کتب ٩ ٢١٨	٣٢٤-٣٢٥-٣٢٦-٣٢٧-٣٢٨-
شیخ محبوب محمد ٢٥٩	٧٤٣-٨٥٦-٩٧٧-
شیخ محسن ٨٣٢	شیخ ولی فریدی ٢٥٠-٢٥٢-٢٥٧-
شیخ محمد اشرف .. ٨٨٥-٨٥٧	٢٦١-٢٦٣-
شیخ محمد حیات .. ٥١٣	شیر نعل ٢٨٧
شیخ محمد سعید .. ٢٩٣-٥٩٥	شیر نیک ٢٤٢
شیخ محمد مالا ٨٨١-٨٨٣-٨٨٦-	شیر حاجی ٩٣٣
١٠٣٨	شیر سنکھ ١٩٢-٢١٠-٢١٧-٢١٨-
شیخ محمد معصوم .. ٢٩٣	٨٣٧-٨٩١-
شیخ محمد یوسف .. ٨١٨	(ص)
شیخ مصری .. ٨٦١	صاحب قرآن ثانی .. ٢٥
شیخ معظم .. ١٠٦-٩٦	صادق محمد .. ٢١٨
شیخ موسیٰ .. ٩٢٨-٩٢٩	صالح بہادر .. ٨٢٧

صالح بیگ ٢٣٨	موت سنکھ ٩٢٤
صالح خان .. ٨٨٠-٩٦٣-١٠٦١-	(ص)
صف شکن خان ٦٣-٩٨-٨٠-٩٢-	ضیاء الدین .. ٨٧٥
١٣١-١٥٧-١٦٧-١٨٢-	(ط)
١٨٧-١٨٨-١٩٩-١٩٧-٢٠٣-	طاہر خان ٩٥-١١٣-١٢٠-١٢٧-
٢٠٥-٢٠٨-٢١١-٢١٢-٢١٣-	١٨٦-١٨٨-٢٠٧-٢١٢-٢١٣-
٢٧٣-٢٧٤-٢٧٥-٢٧٦-٢٧٧-	٢٩٠-٣٠٣-٣٠٦-٣٠٨-٣١١-
٢٧٨-٢٧٩-٢٨٠-٢٨١-٢٨٢-	٣٠٢-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٥-٣٠٦-
٢٨٣-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٦-٣١٢-	٦١٨-٦٢٢-٧٢١-٨١٧-٨٢٠-
٣١٥-٣٢٦-٣٢٧-٣٢٨-٣٢٩-	٨٢٢-٨٥٥-٨٥٦-٨٦٠-٨٨٠-
٣٨٥-٣٨٦-٣٨٧-٣٨٨-٣٨٩-	٨٨٢-٨٨٣-٨٨٤-٨٨٥-٨٨٦-
٧٦٥-٨٢٢-٨٢٣-٨٢٤-٨٢٥-	طلب خان .. ٥٩٦-٧٢٣-٩٧٦-
٨٥٢-٨٨٠-٩٨٦-١٠٣٧-	طیب خواجہ .. ٦١٩-٦٠٥
صفی خان ٢٩٢-٣٤٩-٣١٨-	(ز)
٣٤٢-٥٩٣-٦٣٧-٧١٣-٧٥١-	ظفر خان ٩٦-١١٥-٢٣٩-٣٤٦-
٧٦٣-٨٧٨-٩٧٣-١٠٣٧-	٣٠٠-٣٠٥-٣٠٦-٣٠٧-٣٠٨-
١٠٣٣	٨٣٢
صفی میرزا .. ٩٨٢	ظلال الحق .. ٣٧٠-١٠٩٢-
صلاہت خان .. ١٧٢-١٩٩	(ح)
صالح الدین .. ٦٢٣	عابد خان ٥٥-٧٦-٢٢٨-٣٠٧-

٩٦٠	عماد الدين	٧٨٢ ٨١٢ ٦٤٨
٢٨٧ - ٢٧٠ - ٢٤٧	عورتون	٨٤
٨٨١	عزيت الله	٦٦٢
٢٠٣ - ١٣٠ - ٩٣ - ٩٢	عزيت خان	٦٧٦
٣٥١ - ٣٠٥ - ٢٣٩ - ٢١٤ - ٢٦٨	عزيت خان	٨٧٤
٨٨٥ - ٨٦١ - ٨٣٢	عزيت خان	٧١٧ ٧١٣ ٢٩١
٥٣٠ - ٤٩ - ٣٤ - ٣٢	عيسى بيگ	٧٦٦
١٠٧	علاء الدين	٥١٧
(ع)	علي بيگ	١٣٨
٨٠٢	علي خان	٤٠١
٧٦ - ٩٢	علي عادل خان	٥٧٦ - ٥٧٧ - ٥٧٨
٩٢٥ - ٩٠٣ - ٩٠٢	غازي بيگ	٦٢٦ - ٥٩٢
٩٨٨ - ٨٧١ - ٥٩٧ - ٥٩٦	عالب	٥٨٩ - ٢٤٧
١٠٠٩ - ١٠٠٧ - ١٠٠٤ - ٩٨٩	علي قلي	١٣٩ ١٤٠ - ٢٣٥ - ٢٤٦
١٣٩ - ١٠٧	غريب داس	٢٦٨ - ٢٦٩ - ٢٩١ - ٥٣٤ - ٥٥٥
١٧٧ - ١٦٧ - ١٦١ - ٩٥	غسلقو خان	٧٤٢ - ٧٦٣ - ٨٨٥
١٥٧٨ - ١٤٧٧ - ١٤٧٥ - ١٤٠٣ - ١٤٠٠	علي مودن خان	١٣٢ - ١٠٩ - ٩٥
١٠٤٨ - ٩٦٥ - ٩٥٩ - ٨٥٣	غلام محمد	٢٢٠ - ١٩٩ - ١٨٩ - ١٣٨ - ١٣٩
٣٧٥ - ٣٣٩ - ٣٠٥ - ٥٣	غياث الدين	٣٦٠ - ٣٢٦
١٠٥٧ - ٨٨٠ - ٨٥١	غياث الدين	٥٨٩

٣٤٥	فتح افغان	٥٥ - ٩٢ - ٩٣
٩١٨ - ٢٣٦	فتح بيگ	١٠٧ - ١٩٣ - ٢٠٩ - ٢٣٢
٢٦٩ - ٢٣٥ - ١٢٨	فتح جنگ خان	١٧٨ - ١٠١ - ٩٣ - ٩٣
٥٢٢ - ٥٠٨ - ٥٠٧ - ٥٠٢ - ٢٦٠		٢٤٨ - ٣٠٧ - ٢٤٦ - ٢٥١ - ٢٧٥
٩٩٣ - ٩٩٢ - ٩٠٤ - ٥٥٥ - ٥٣٠		٥٩٤ - ٨٢٢ - ٨٧٣ - ٨٧٤ - ٩٧٦
١٠١٢ - ١٠٠٣ - ١٠٠٢ - ١٠١٢		١٠٢٢ - ١٠٤٣ - ١٠٣٧
١٠١٧ - ١٠١٦		(د)
١٠٢٣	فتح حسين خان	٢٣٨ - ٢٣٦ - ١١١ - ٩٦
٥٩٨ - ٥٥	فتح خان	٣٤٦ - ٣٠١ - ٢٦٤ - ٢٨٩ - ٦٣٥
٧٦ - ٦٢ - ٥١ - ٤٧	فتح روهيله	٧٤٣ - ٩٦٤
٢٣٩ - ٢٣٨ - ٢١٨	فتح الله خان	١٢٤ - ١١٥ - ١١٤ - ١٢٤
٢١٩		٢٩٣ - ٢٩٢ - ٣٠٣ - ٣٠٧ - ٢٢٨
١٧٣ - ١٦٧ - ١٢٨ - ١٢٦	فدايي خان	٣٣٩ - ٣٢٦ - ٣٩٥ - ٣٥٢ - ٤٨٥
١٩٧ - ٢٠٢ - ٢٢٩ - ٢٧٦ - ٢٧٧ - ٢٧٧		٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٨٨ - ٥٥٤ - ٦٢٣
٥٣٠ - ٥٢٢ - ٥١٨ - ٥١٢ - ٥٠٤		٦٦٠ - ٦٦٦ - ٦٦٧ - ٧٣١ - ٧٣٣
٥٩٠ - ٥٧٣ - ٥٤٦ - ٥٣٨ - ٥٣٣		٧٤٩ - ٧٥٨ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٦
٧٦٢ - ٧٤١ - ٦٣٤ - ٦٢١ - ٥٩٣		٨١٧ - ٨١٨ - ٨٢٢ - ٨٢٦ - ٨٣١
٨٣٣ - ٨٢٩ - ٨٢٨ - ٨٢٢ - ٨١٧		٨٣٣
٩٨١ - ٨٧٦ - ٨٧٠ - ٨٥٧ - ٨٤٧	فتح خان	٩١٧ - ٨٨٠ - ٢٤٧ - ١٩٥
١٠٦١ - ٩٨٧		١٠٢٧

فرج دل	۹۱۸ - ۸۵۶	فیض الله خان	۹۶ - ۱۱۳ - ۱۱۹
فریدون بیگ	۲۸۷ - ۲۶۸ - ۲۴۹		۱۲۹ - ۲۰۷ - ۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۳۴
	۲۸۸ - ۳۰۷ - ۳۳۰		۳۴۵ - ۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۱۱ - ۴۴۰
دره‌اد خان	۵۵۵ - ۵۳۶ - ۵۲۸		۴۵۶ - ۴۶۲ - ۵۹۳ - ۶۷۳ - ۷۹۵
	۷۸۹ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۸ - ۷۸۳		۸۱۷ - ۸۲۸ - ۸۴۳ - ۸۵۶ - ۸۵۸
	۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۹ - ۷۸۹ - ۷۹۰		۸۷۰ - ۸۷۵ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۶
	۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۸۸۰ - ۱۴۷		۱۰۳۸
	۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۵۶	(ق)	
فریدون حسین	۱۷۸	قبل خان	۲۴۹ - ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۳۴۷
فضل الله خان	۳۰۷ - ۲۳۷ - ۱۶۶		۴۲۰ - ۴۵۱ - ۷۵۱
	۳۴۷ - ۳۱۹ - ۳۰۲ - ۴۱۸ - ۴۲۷	در	۲۹۱
	۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۶۲ - ۵۱۳ - ۶۴۷	قادر داد	۶۲ - ۹۴ - ۲۴۵ - ۲۶۹
	۶۷۳ - ۶۷۵ - ۷۶۵ - ۸۵۶ - ۱۰۶۱		۳۵۸ - ۴۴۸ - ۵۱۳ - ۹۳۵ - ۱۰۲۳
دبیر الله	۷۸		۹۰۲۷ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰
موجودار حسن	۸۶۶ - ۹۲۵ - ۳۴۲	قاسم	۳۴۷ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۴۲ - ۴۸۱
فولاد خان	۸۶۶ - ۹۶۹ - ۹۷۱		۴۸۸ - ۴۹۱ - ۵۱۱ - ۵۵۳ - ۹۰۹
فیروز خان	۸۴۰ - ۴۷۵ - ۷۶۷ - ۸۴۶		۹۱۹ - ۹۲۶ - ۹۲۸ - ۹۱۸
	۸۷۵ - ۹۴۸ - ۱۰۶۸	قاسم خان	۳۳ - ۴۱۰ - ۵۶ - ۹۴ - ۹۵
فیروز مملوایی	۳۲۵ - ۳۱۳ - ۲۰۵ - ۹۶		۷۲ - ۹۶ - ۱۱۵ - ۱۲۷ - ۱۷۶
	۴۰۹ - ۴۱۷ - ۴۲۷ - ۸۴۶		۱۷۷ - ۲۲۵ - ۳۴۲ - ۴۸۱ - ۴۸۸

۱۰۰۴ - ۱۰۱۰ - ۱۰۲۰ - ۱۰۳۶	۱۰۵۲	قاسم اسلام	۵۷۳ - ۵۷۳ - ۵۶۴ - ۵۱۱ - ۴۹۱
		قاسم محمد الرحمن	۵۱۵
۱۱۸	۵۲۱	قاسم عبد الوهاب	۴۴۲ - ۴۴۲ - ۴۹۹ - ۴۰۴
		قراول خان	۵۵۵ - ۷۰۸ - ۷۸۳
			۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۰۳ - ۹۴۵
		قزل باش خان	۶۳ - ۹۳ - ۲۴۰
			۲۴۵ - ۲۶۹ - ۲۹۱ - ۳۲۹ - ۴۸۶
			۵۱۳ - ۵۲۴ - ۵۳۳ - ۵۶۶
		قطب الدین خان	۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۶
			۲۰۲ - ۳۲۸ - ۳۴۷ - ۵۰۴ - ۹۱۸
			۶۴۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰
			۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۸۲۷
			۸۷۱ - ۸۸۸ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۸۹۷
			۹۸۳ - ۹۸۶ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۲
			۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۳
			۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲
			۱۰۱۳ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۳۳
			۱۰۳۶ - ۱۰۳۶
		قطب کاشی	۲۴۸ - ۲۶۸ - ۳۰۷

۳۴۷ - ۳۲۰ - ۷۵۱ - ۱۰۵۴	کاشي	۲۰۱۱
۱۰۵۵	کاکرخان	۲۶۹ - ۲۴۹ - ۲۴۵ - ۲۱۸
قطب الملك	۲۹۸ - ۳۴۰ - ۵۶۸	۸۵۶
۱۰۰۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹	کالي افغان	۹۳
قلعه دار خان	۴۸ - ۳۵۹ - ۱۴۷۱	گام کار خان
۸۳۴ - ۸۷۰ - ۸۸۵	۳۴۶ - ۳۵۹ - ۷۵۱ - ۹۱۷ - ۱۰۶۱	
قلنصر	۳۰۸ - ۸۳۴ - ۹۹۰	کامل بیگ
قلندر بیگ	۲۷	کامل خان
قلندر سلطان	۹۰۷ - ۸۴۲	۱۰۴۵ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۲
قلي بیگ	۵۹۴	کامیاب
قلیج بیگ	۶۰۵	کب ایدر
قلیج خان	۹۳ - ۹۳ - ۱۹۷ - ۳۱۴ - ۱۴۷۱	کب اندرهندي
قلي خان	۴۶۹ - ۴۷۵ - ۳۸۶ - ۵۰۴	کب ري
۷۶۵ - ۸۹۰	کبیرای	۸۸۲
قوج علي	۲۷۶	کپنان مور
قورخان	۵۹۴	کورم افغان
قیام خاني	۲۹۰	کورم سنگه
(ک)		
کار طلب خان	۵۵ - ۹۲ - ۷۶ - ۱۲۸۰	کورن رانهور
۵۹۷ - ۱۰۵۰	کورن کچهي	۵۴ - ۶۲ - ۹۲ - ۹۴۷
	کشن سنگه	۱۴۹ - ۲۴۷ - ۴۷۳

۹۵۱ - ۹۵۵ - ۹۵۹ - ۹۸۹ - ۹۹۲	۱۰۶۲ - ۱۰۶۰ - ۱۰۵۴	
۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۹	کفارت خان	۷۷ - ۴۷۶ - ۵۹۴ - ۸۳۹
۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۱۲	کهال خان	۳۱۴
۱۰۶۰ - ۱۰۶۱	کمال لودي	۶۱ - ۷۶ - ۶۵
کیسري سنگه	۹۶ - ۱۹۵ - ۲۶۹	کنور رام سنگه
۱۸۹ - ۲۱۴۹ - ۳۰۶ - ۵۷۲ - ۱۰۱۷	۳۴۹ - ۴۵۹ - ۴۹۷ - ۵۹۳ - ۶۰۰	
۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱	۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۹۰۴ - ۹۱۸	
۱۰۶۸	۶۲۷ - ۶۴۷ - ۷۵۵ - ۷۵۷ - ۸۳۱	
(گ)	۸۵۷ - ۸۸۵ - ۸۹۱ - ۹۰۷ - ۹۱۳	
گج سنگه	۹۱۷ - ۹۱۳ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰	
گدا بیگ	۲۰۳ - ۳۰۸ - ۵۴۵ - ۸۷۰	۱۰۵۱ - ۹۷۱
۱۰۳۵	کنور لال سنگه	۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۳۹
گردهره	۲۶۷ - ۳۴۱	
۲۸۷ - ۴۹۷ - ۸۵۷	کورچلي بیگ	۸۴۴ - ۸۴۱
گل محمد	کوک سنگه	۱۰۲۷ - ۱۰۲۸
گلان سنگه	کپیلوجي	۱۰۰۹ - ۱۰۱۸
گنج علی خان	۹۶ - ۲۲۱ - ۳۵۷ - ۳۵۷	کیرت سنگه
۴۲۷ - ۴۸۶ - ۹۱۳ - ۹۲۴ - ۱۰۵۹	۴۵۱ - ۴۶۵ - ۷۶۰ - ۸۶۸ - ۸۷۱	
گودال سنگه	۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۸	
۱۰۵۴ - ۱۰۵۹	۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸	

دوردهن ۷۵ - ۷۶۹ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۶	ساکوحي ۹۸۸
گوهر آرای بیگم ۱۵۹	مبارز خان ۱۹۵ - ۱۰۴ - ۶۳۶ - ۱۰۶۲
(ل)	مبارک خان ۱۴۵۴ - ۴۷۵ - ۸۷۰
لشکر خان ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴	محمد بیجا پوری ۱۳۹
۲۱۷ - ۴۲۸ - ۵۷۴ - ۶۰۳ - ۸۷۸	محمد ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۷۷۲ - ۷۷۵
۹۷۲	محمد ابراهیم ۴۵ - ۵۱ - ۳۴۳
* لشکر گبهی .. ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳	۵۹۳ - ۶۹۱ - ۹۷۷
لطف الله ۱۹۱ - ۲۴۸ - ۲۶۹ - ۳۰۳	محمد اسحق ۶۶۱ - ۳۴۳
۹۷۸ - ۹۶۳ - ۹۱۸ - ۹۶۰ - ۱۰۳۸	محمد اسمعیل ۴۴۳ - ۴۸
لطیف بیگ ۶۶۲ - ۶۶۴	محمد اشرف ۸۸۵
لعل چند ۶۱۹	محمد اعظم ۴۳ - ۶۲ - ۹۳ - ۹۳
لودی خان ۹۱ - ۷۶ - ۹۰ - ۲۱۰	۱۲۴ - ۱۵۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۴۵ - ۲۶۶ - ۲۹۱ - ۵۰۴ - ۵۲۲	۲۱۳ - ۲۱۸ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۸۷
۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۴۸ - ۵۵۴ - ۵۶۴	۳۰۷ - ۳۹۹ - ۴۱۷ - ۴۵۵
۸۹۳ - ۹۰۶ - ۹۸۹ - ۱۰۱۲	۴۶۶ - ۴۸۵ - ۵۶۳ - ۵۹۲
(م)	۶۲۹ - ۷۴۰ - ۷۶۱ - ۸۲۳
مالوجی ۷۶ - ۷۱ - ۹۲ - ۱۵۸ - ۳۹۶	۸۳۶ - ۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۹ - ۸۷۹
۴۳۴ - ۵۵۵ - ۵۶۳ - ۷۵۱	۸۸۳ - ۹۰۸ - ۹۱۶ - ۹۱۹ - ۹۲۴
مان سنگه ۱۵۸ - ۱۹۹ - ۲۱۷ - ۳۳۶	۹۵۹ - ۹۶۳ - ۹۸۰ - ۱۰۳۲ - ۱۰۴۷
۴۴۷ - ۴۵۴ - ۶۳۵ - ۸۸۵	۱۰۶۱

محمد امیر ۶۱ - ۵۱۹ - ۵۳۹ - ۵۴۰	۵۹۳ - ۹۸۱ - ۱۰۶۲
محمد افغان ۲۴۷	محمد بیگ ۵۱ - ۶۵ - ۷۷ - ۲۴۹
محمد اکبر ۴۳ - ۲۶۰ - ۳۰۱ - ۳۶۹	۲۸۸ - ۳۰۹ - ۳۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۳
۳۸۷ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۵۹۳ - ۶۶۳	۱۲۷ - ۱۲۵ - ۷۰۸ - ۷۰۲ - ۸۱۱
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۸۷۹ - ۹۶۳ - ۱۰۴۷	۸۵۱ - ۹۰۸ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۹
محمد امین خان ۳۵ - ۵۱ - ۸۳	محمد پاشا ۸۵۲
۸۴ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۳۶ - ۱۵۷	محمد نقی ۲۱۸ - ۲۴۸ - ۴۴۸ - ۷۵۵
۲۰۱ - ۲۱۴ - ۲۲۹ - ۲۴۶ - ۲۶۷	۸۲۰ - ۸۳۲ - ۸۸۱ - ۹۱۸ - ۱۰۵۷
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۳۸	محمد جعفر ۹۷۸ - ۱۰۴۹
۳۱۹ - ۳۰۰ - ۴۲۶ - ۴۵۲ - ۴۷۴	محمد حسین ۲۰۰ - ۲۱۰ - ۲۱۳
۳۷۷ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۵۶۷ - ۶۲۰	۲۴۶ - ۳۱۷ - ۳۶۹ - ۴۲۲ - ۴۲۳
۶۲۶ - ۶۲۹ - ۷۳۶ - ۷۴۰ - ۷۴۱	۶۲۴
۷۴۶ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲	محمد خان ۲۴۸ - ۳۰۷ - ۳۹۵ - ۴۲۱
۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۲ - ۸۴۸	۴۲۷ - ۵۶۷ - ۶۳۶ - ۸۱۷ - ۹۸۱
۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۶۵ - ۸۸۳ - ۹۱۷	۱۰۴۷ - ۱۰۴۸
۹۲۳ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۶ - ۱۰۴۰	محمد رحیم ۶۶۲
۱۰۴۶ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸	محمد رشید ۴۵۷
۱۰۵۹ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸	محمد راشد ۹۱۵
محمد بدیع ۱۱۴ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۲۳۱	محمد زمان ۵۵۴ - ۵۱۷
۲۱۲ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۳۰۷ - ۳۵۹	محمد سید ۸۸۲ - ۱۰۳۴

محمد سلطان ۴۲-۴۹-۵۲-۶۱-	محمد عاروق ۳۳-۴۵-۹۲-۱۰۷-
۶۴-۷۵-۹۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۷-	۲۰۶-۲۱۵-۲۳۲-۳۴۸-۵۲۱-
۱۲۲-۱۲۷-۱۵۶-۱۶۷-۱۹۳-	۷۵۵-۸۱۸-۹۱۵-
۲۴۶-۲۴۸-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۶-	محمد صالح ۱۶۱-۲۲۱-۲۷۶-
۲۳۷-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۵-	۲۷۷-۲۷۸-۲۹۴-۳۴۷-۴۰۰-
۲۵۴-۲۶۲-۲۶۶-۲۶۹-۲۸۵-	۴۴۷-۴۵۱-۵۶۶-۷۸۲-۸۷۶-
۲۸۶-۲۸۷-۲۹۰-۳۰۳-۳۲۹-	۸۹۱-۹۸۹-
۳۲۷-۳۲۹-۳۴۳-۳۶۹-۳۹۷-	محمد طاهر ۴۶-۵۰-۵۳-۲۸۸-
۴۰۶-۴۴۴-۴۷۰-۴۷۶-۴۷۸-	۳۰۷-۳۴۲-۸۴۶-۱۰۲۴-
۴۷۹-۴۹۱-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-	محمد عابد ۱۳۹-۱۴۱-۲۴۸-
۴۹۷-۵۰۱-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۹-	۲۷۰-۲۸۵-۷۳۴-۸۴۳-۹۶۱-
۵۱۰-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-	محمد عاقل ۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-
۵۲۲-۵۲۷-۵۳۲-۵۳۵-۵۳۸-	محمد عسکری ۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-
۵۳۹-۵۴۲-۵۴۵-۵۶۶-۶۰۲-	محمد علی ۲۰۷-۲۳۲-۲۴۸-۲۷۶-
محمد سلیم ۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-	۳۰۷-۴۱۵-۷۵۷-۸۵۶-۹۶۴-
محمد شاه ۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-	محمد قاسم ۲۶۸-۳۲۹-۴۰۳-
محمد شریف ۵۴-۶۳-۱۳۵-۳۰۸-	۴۰۴-۸۷۲-
۳۱۴-۳۲۴-۳۲۶-۴۰۲-۸۶۳-	محمد قلی ۵۵-۸۲۵-۱۰۳۴-۱۰۵۱-
۹۴۳-	۱۰۶۲-
محمد شعیب ۹۲-۹۳-۹۴-	محمد کامکار ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-

محمد لطیف ۹۸۸-۱۰۲۹-۱۰۲۷-	۹۷۳-۹۷۵-۹۸۱-۹۸۶-
محمد مراد بیگ ۱۵۸-۲۴۶-۵۰۳-	۱۰۲۹-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۴-
۵۱۱-۵۳۲-۵۴۴-۷۷۹-۷۸۳-	۱۰۳۶-
محمد معصوم ۵۱-۲۷۶-۲۷۷-	محمد مقیم ۶۵-۷۸-۲۴۸-۳۰۱-
۲۸۱-۳۸۱-	۳۰۲-۳۸۴-۸۷۲-
محمد معظم ۴۳-۳۴-۱۲۹-۱۵۶-	محمد منصور ۷۶۲-۸۵۷-۱۰۳۵۰-
۱۶۱-۲۱۰-۳۲۸-۳۶۹-۳۹۴-	۱۰۶۲-
۳۹۶-۴۱۶-۴۱۷-۴۵۲-۴۵۳-	محمد منعم ۳۵-۵۱-۵۲-۵۳-
۴۵۴-۴۵۷-۴۵۸-۴۶۰-۴۶۲-	محمد مؤمن ۴۷۹-۷۱۱-۷۸۳-
۴۹۴-۴۹۵-۴۹۷-۴۸۴-۴۸۸-	محمد مهدی ۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-
۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۳-۵۶۸-	محمد میرطلب ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-
۵۶۹-۵۶۹-۵۶۹-۵۶۹-۵۶۹-	محمد میرک ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-
۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۹-۶۳۴-۶۳۸-	محمد ناصر ۳۹۷-۴۱۶-۴۱۷-
۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-	محمد وارث ۵۹۵-۸۴۴-۸۷۲-
۷۵۱-۷۵۸-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-	۹۸۱-۱۰۶۳-۱۰۸۳-
۸۱۶-۸۱۹-۸۲۳-۸۳۹-۸۴۸-	محمد عتوب ۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-
۸۵۲-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۷-۸۶۰-	محمد یوسف ۵۳-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-
۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-	محمد بیگ ۷۰۶-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-
۸۷۵-۸۷۹-۸۸۷-۹۱۹-۹۲۴-	محمد خان ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-
۹۲۷-۹۳۵-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-	محمد دلزق ۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-

مراد قلبي ٦٣٥ - ٦٦١ - ١٠٤٢٠ - ١٠٤٣٠	(محرم خان) ٢١٤
١٠٤٦ - ١٠٥٢ - ١٠٥٨ - ١٠٥٩	مختارخان ١٤٧ - ٥١ - ٩٢ - ١٢٧ -
مرحمت خان ٢٩٠ - ٢٤٦ - ٢٥١	٢٦٦ - ٥٧٨ - ٥٩٨ - ٨٨٢
١٢٧١ - ١٢٧٦ - ١٢٩٠ - ١٢٩٣	مخلص خان ٦٣ - ٦٥ - ٧٨ - ٩٣ -
مرتضی خان ٦٢ - ٦٨ - ٧٧ - ٩٣	١٩٥ - ٢٣١ - ٢٣٨ - ٢٤٨ - ٢٩٣ -
١٠١ - ١٠٧ - ١٠٥٧ - ٢٣٠ - ٢٣٩	٣٣٠ - ٣٣٤ - ٣٩٦ - ٣٣٣ - ٣٤٠ -
٢٥٩ - ٢٦٨ - ٢٧٠ - ٣٠٨ - ٣٢١	٣٥٧ - ٣٧٧ - ٥٢٧ - ٥٣٣ - ٥٣٤ -
٣٩٥ - ٣٠٠ - ٢٢٧ - ٢٤٦ - ٢٤٦	٥٣٨ - ٥٣٨ - ٥٢٩ - ٥٥٥ - ٦٨٣ -
٢٧٧ - ٢٨٥ - ٢٨٦ - ٢٨٩ - ٢٥٤	٨٢٣ - ٨٥٦ - ٨٦٠ - ٩٣٠ - ٩٦٢ -
٦٠٣ - ٦٠٦ - ٦١٩ - ٦٢٠ - ٦٢٩	٩٦٣ - ٩٦٨ - ٩٧٣ - ١٠٣٨ -
٦٤٧ - ٧٤١ - ٧٦١ - ٧٦٢ - ٨١٨	مراد بخش ٢٩ - ٣٠ - ٣٢ - ٣٣ -
٨٢٤ - ٨٣١ - ٨٥٥ - ٨٧٠ - ٨٨٢	٣٠ - ٣١ - ٣٣ - ٥٦ - ٦٢ -
٩١٧ - ٩٢٣ - ٩٢٥ - ٩٨٦ - ١٠٣٨	٦٣ - ٧١ - ٧٥ - ٧٦ - ٩٩ -
مرزا بیگ ٥٠٠ - ٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٥٢	١٠٠ - ١٠٧ - ١١٠ - ١١٣ - ١١٧ -
٥٥٧ - ٥٥٩ - ٥٦٠ - ٥٦٢ - ٦٦٢	١١٨ - ١٢٨ - ١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٩ -
٦٨١	١٣٢ - ١٦٣ - ٢٠٩ - ٢٣٦ - ٢٩١ -
مرزا خان ٣٥ - ٥١ - ٢٤٦ - ٢٨٧	٢٩٨ - ٢٩٩ - ٣٠٣ - ٣٦٣ - ٦١٣ -
١٣١ - ١٣٨ - ١٣٥ - ١٤١ - ١٥٢	مراد بیگ .. ٥٠٣ - ٥٢٨ - ٩٢٣ -
٦٥٠ - ٦٥٣ - ٦٥٧ - ٨٥٠ - ١٠٣٢	مراد خان ٢٣٨ - ٢٤٧ - ٢٤٦ - ٨٣٢٠ -
١٠٣٨	٨٢٨ - ٨٦٠ - ١٠٩٣ -

مرزا سلطان ١٢٦ - ١٩٢ - ٢١٨ - ٨٧٣	مصری افغان ٥٣ - ٣٣١ - ٢٥١٥
٨٨٠ - ٩٧٦ - ١٠٣١ - ١٠٣٨	مصری خان .. ٥٣ - ١٠٥٥ -
مرزا شیخ موسی .. ٨٢٦	مصطفی خان ٦٠٦ - ٦٨٣ - ٧٥١ -
مرزا علی ٢٤٧ - ٣٠٧ - ٥٦٥ - ٥٦٧	٧٦٥ - ١٠٣٩ -
٩٧٦	مظفر ١٩٣ - ٢٥١ - ٥٢٢ - ٥٣٣ - ٥٤٩ -
مرزا محمد مهدی .. ٥١٥	مظفر بیگ ٧٤٣ -
مرزا محمد وکیل .. ٨٧٢	مظفر خان ١٢٨ - ٩٢ -
مرزا نودر صفوی ٢٩٣ - ٢٤٢ - ٢٤٦	مظفر لوی ٥١ -
٥٩٣ - ٨٥٨	معتمد خان ١٥٨ - ٢٠٦ - ٨٥٣ - ٨٧٣ -
مرزا خوشدار .. ٢٧	٩٦٤ - ١٠٥٥ - ١٠٥٧ -
مرشد علی قلبي خان .. ٣٣٠ - ٩١٨	معتمد خان ١٢٩ - ٢٤٨ - ٢٩٣ - ٣٥٠ -
مرشد قلبي خان ٤٤ - ٥٢ - ٦٦	٣٤٢ - ٣٤٨ - ٣٥١ - ٣٩٦ - ٣٧٩ -
٦٧ - ٧٢ - ٢١٥ - ٢١٩	٦٠٢ - ٦٠٣ - ٨٦٠ - ٨٦١ - ٩٦٠ -
مروج الدین .. ١٣٤	١٠٦٨
مرید خان .. ٩٨١ - ٩٤٨	معزالدين ٦١٥ - ٨٦٢ - ٩٢٤ - ٩٦٣ -
مسعود خان ٢٠٦ - ٣٠٦ - ٣٣٨ - ٩٨٩	٩٧٦ - ١٠٣١ - ١٠٣٢ - ١٠٣٧ -
٩٩١ - ١٠٠٦	معصوم خان ٢١٠ - ٣٣٣ - ٥١٥ -
مسعود منکلی .. ٧٧ - ٦٣	٦٠٣ - ٨٥٢ - ١٠٣٧ - ١٠٣٩ -
مسعود یادگار .. ٧٨	معظم خان ٢٩ - ٨٣ - ٨٤ - ١١٩ -
مصاحب بیگ .. ٦٢٩ - ١٨٠	١٩٠ - ٢٣٣ - ٢٣٢ - ٢٣٨ -

مغول خان ١٩٥ - ٣١٤ - ٣٠٠ - ٢٣٦	٢٨٦ - ٢٨٥ - ٢٦٩ - ٢٦٠ - ٢٥٢
١٠٦٢	٣١٩ - ٣٠٧ - ٣٠٦ - ٢٩٣ - ٢٨٩
مقاخر خان .. ٨٣٢ - ٨٥٨ - ٩٧٦	٣٦٢ - ٣٥٣ - ٣٥٢ - ٣٤٣ - ٣٤٠
مفتخر خان .. ٣١ - ٣٧ - ٥١ - ٧٥	٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٨١ - ٣٨٥
مقصود بيگ ٥٢١	٣٨٨ - ٣٩٢ - ٣٩٣ - ٣٩٤ - ٣٩٥
مقيم خان ٩٣ - ١٢٨ - ٢١٧ - ٢٣٦	٣٩٨ - ٤٠١ - ٤٠٢ - ٤٠٣ - ٤٠٥
٨١٥ - ٨٣٩ - ٨٧٧ - ٩١٧	٤٠٦ - ٤٠٧ - ٤١١ - ٤١٢ - ٤١٣
مکتوب خان ٨٥٧	٤١٣ - ٤١٥ - ٤١٧ - ٤١٨ - ٤١٩
مکروهيج ٨١١	٤٢٠ - ٤٢٢ - ٤٢٣ - ٤٢٤ - ٤٢٥
مکرم خان ٢١٥ - ٢٣٩ - ٢٥١ - ٢٥٧	٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٢٩ - ٤٣٠ - ٤٣١
٢٦٣ - ٢٦٧ - ٢٨٧ - ٢٧٧ - ٩٢٧	٤٣٢ - ٤٣٣ - ٤٣٥ - ٤٣٧ - ٤٣٨
٩٦٣ - ٩٨١ - ٩٨٩ - ١٠٣٢ - ١٠٩١	٤٣٩ - ٤٤٠ - ٤٤١ - ٤٤٣ - ٤٤٤
مکرم خان ٧٥٥ - ٨٧١ - ٨٨٠	٤٤٥ - ٤٤٦ - ٤٤٧ - ٤٤٨ - ٤٤٩
٩٦٠	٤٥٠ - ٤٥١ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤
مکند سنگه .. ٩٥ - ٩٦ - ٧٠ - ٣٠٣	٤٥٥ - ٤٥٧ - ٤٦٣ - ٥٧٠ - ٦٧٦
ملا احمد ٥٧٥ - ٥٧٦ - ٨٥٨ - ٨٥٠	٦٨٣ - ٩١٠ - ١٠٣٩
٨٦٠ - ٩٠٩ - ٩١٩ - ٩٢٤	معمر خان ٩٢
ملا چالانز ١٠٣١	معين خان ٢١٣ - ٢٢٨ - ٣٠٣
ملا حيدر علي ٨٦١	١٤٦٥ - ٨١٥ - ٨٣٢ - ٨٧٧ - ١٠٣٨
ملا عبداللہ ٩١٨ - ٨٦١	معين الدين .. ٣٠٣ - ٦٢٠ - ٩٦٥

ملا عوض وجيه ٢٣٢ - ٣٩٢ - ٣٤٨	منعم خان ٥٥ - ٦٣ - ٩٣ - ٢٣٨
٨٥٨ - ٨٥٠	٢٥٤
ملا نورغي ... ٦٢١ - ٨٥٧ - ٨٨٢	منکلي خان ٩٣ - ١١٣ - ٣٠٦ - ٢٣٩
ملا قاضي ١٠٣٠	٦٢٧ - ٦٦٠ - ٨٦٢ - ٨٦٩ - ٩٧٢
ملا مجير ٨٥٠ - ٨٥٨ - ٨٦٠ - ٨٦٨	٩٨٦ - ١٠٣٨ - ١٠٣٤
٨٧١ - ٩٠٦ - ٩٨٨ - ٩٠٢	مذور خان ٥١٥ - ٥٥٦ - ٧١٣ - ٧١٧
ملا محمد امين ٨٨١	٧٩٦
ملا محمد علي ١٣٨	مدهر داس ١٣٩ - ١٤٠ - ٢٢١
ملا سبكي ٨٦٨	٢٨٧
ملکفت خان ١٥٧ - ٥١ - ٦٢ - ٧٥	مروغن سنگه ٦٥ - ٧٠
٢٧٠ - ٣٠٧ - ٣٩٩ - ٥٩٣ - ٦٢١	مهابت خان ١٢٩ - ١٣٥ - ٢١٩
٦٢٧ - ٦٢٢ - ٦٦٣ - ٧٥٢ - ٧٥٩	٢٢٩ - ٣٠٢ - ٣١١ - ٣٩٧ - ٣١٩
٨٣٠ - ٨٣٣ - ٨٤٩ - ٨٥١ - ٨٨٠	٢٢٢ - ٢٥٤ - ٣٨٥ - ٥٦٣ - ٥٩٨
٩٠٨ - ٩٦٦ - ٩٧٨ - ١٠٣٨	٦٠٣ - ٦٢٤ - ٦٣٥ - ٦٦١ - ٧٥٢
١٠٦١ - ١٠٦٩	٧٥٣ - ٨٣٨ - ٨٥٥ - ١٠٥٦
ملك غنبر ٨٦١ - ٥٩٨	مها سنگه ٩٦ - ٧٦٧ - ٩٦٥ - ١٠٣٢
ميريز مهيند ٥٣ - ٩٢ - ٩٢ - ٩٩	١٠٣٣ - ١٠٣٤ - ١٠٥٤
١٠٧ - ٢٢٦ - ٩٨٩	مهديا حي ١٠٠٧
منصور ٧١٣	مهدي ٥٦٥
منصور کاشغري .. ٦٠٥ - ٨٥٤	مهدي بيگ ١٠٦

مهدى قلي خان ٣٠٤ - ٥٦٦ - ٨٨١	مير اسفنديار ٨٦٣
مهندس داس ٦٥ - ١٦٣ - ١٨٩ - ٢٣٦	مير باقى .. ٤٦٣ - ٨٧ - ٩١٩
٢٥٤	مير بهادر دل ١٢٧ - ٦٢
ميان سبحان قلي خان ٢٢٢ - ٢٢٣	مير نقي ١٠٥٤
ميانه خان ٥٠٩ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٢	مير جعفر .. ٧٥٥ - ٩٨١
٥٥٥ - ٦٠٨ - ٦٩٨ - ٧٠٩ - ٧٣٥	مير حاجي فولاد ٨٥٨ - ٨٩١ - ٩١٤
٧٣٦ - ٧٨٠ - ٧٨٧ - ٧٩٩ - ٩٢٧	مير حسن ٢٢٧ - ٢٨٧
٩٥٥ - ٩٥٣	مير حسين ٢٣٢
مير آق ٥٦٧	مير حسيني ٢٤٦
مير ابراهيم ٥١ - ٩٣ - ١٥٨	مير خان ٩٥ - ١٢٧ - ٢١٧ - ٣٦٢
١٦٣ - ١٩٣ - ٣٠٧ - ٣٣٣ - ٣٣٥	٣٧٣ - ٦٢٥ - ٦٦٢ - ٦٩٣ - ٧٣٢
٣٩٧ - ٣٤٨ - ٣٥٥ - ٣٨٧ - ٦٢٧	٨١٥ - ٨١٨ - ٨٣٠ - ٨٣٧ - ٨٥٩
٧٤٣ - ٨٥٦	٨٧٦ - ٩٠٨ - ٩١٧ - ٩٦٥
١٠٥٩	٢٩٣ ٢٩٣
مير ابوالحسن ١٦١ - ١٦١ - ٣٠١	ميرداد افغان ٢١٠ - ٣٠٩
مير ابوطالب .. ١٤٧ - ١٦١ - ٣٠١	مير رحمت الله .. ٢٧١ - ٣٧٦
مير ابوالفضل .. ٥٣ - ٦٢ - ٧٧	مير رستم ٢٣٢ - ٢٣٩ - ٢٧٤ - ٢٧٥
مير ابوالمعالى ٢٣٥	٣٠٦ - ٣٩٩ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٧٢
٩٨٦	
مير احمد ٣٥ - ٥٣ - ١٣٥ - ١٣٧ - ١٨٥	
مير اسحق ٣٣٥	مير رضى الدين ٨٦٢

مير رفيع الدين ٢٦٨ - ٢٧١	مير علاء الدين ٥١٧
مير زين العابدين .. ٦٢٢ - ٦٢٣	مير علي اصغر ٧٦٧
مير سلطان حسين .. ١٥٨	مير عماد ٧٣٣ - ١٣٨٩
مير سيدي ٢٢٨	مير عماد الدين ١٠٣٤
مير شرف الدين ١٢٦	مير عيسى ٧٧
مير شمس الدين .. ١٣٧ - ٥١	مير عصار ٨٥٦ - ٥٦٣
مير صالح ١٥ - ١٦٠ - ٣٣٣ - ٣٢٧	مير فتاح .. ١٣٩ - ١٣٥ - ٣٤٢
مير ضياء الدين حسين ٣٣ - ٣٣٤ - ٣٤٧	مير قزح ٢٩٥
٥١ - ٧٦	مير فضل الله ١٥٨
مير عابد ٢٣٢	مير محمد صادق .. ٨١٨
مير عارف ٢٧١	مير محمد مراد .. ١٤٨
مير عبدالرحيم ٢٣٧	مير محمد مهدي ١٢٩ - ١٣٥ - ١٦٣
٢٠٠	
مير عبدالسلام .. ٩٨٠ - ٨٧٨	مير محمد هادي ٢٦٨ - ٢٧١ - ٢٨٧
مير عبد الله ٢١٥ - ٥٦٦ - ٦٧٣	مير محمود ٢٩٣ - ٣٦٣ - ٣٧٧
مير عبد المعين .. ٥٨٥ - ٥٩٧	١٠٣٥ - ٨٨٢ - ٩١٩ - ١٠٣٥
مير عزيز ٢٣٢ - ٢٣٦ - ٢٧٣ - ٢٧٥	مير مراد ٥٣
٥٣٣ - ٥٥١ - ٦١١ - ٦٢١ - ٨٦٠	مير مرتضى ٥١٩ - ٥٣٥ - ٥٥١
٩٢٣ - ٩٧٧	٧٩٥ - ٧٠٣ - ٧٠٦ - ٧٠٨ - ٧٠٩
مير عسكري ٣٣٥	٧١١ - ٧٣٤ - ٧٣٦ - ٧٧٠ - ٧٨٠
مير علاء الدولة .. ١٥١	

۱۴۸۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۲	نوازش خان ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۸۹ -
۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۴۳ - ۷۴۱ - ۷۲۰	۲۷۰ - ۳۳۳ - ۴۷۴ - ۴۸۸ - ۵۹۳ -
۸۷۳ - ۸۶۵ - ۸۵۷ - ۸۵۵ - ۸۴۹	۹۰۸
۹۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۰	نوبت خان ۸۴۰
۷۴۳	نوح ۳۸۶
۳۰۸ - ۲۸۷ - ۲۸۴ - ۲۴۹	نودر صفوي ۵۹۳
۵۹۴ - ۴۶۰	نورالحسين ۳۶۰ - ۴۹۹ - ۵۰۴ -
۴۵	۵۰۵ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۵۱ - ۵۶۵
۲۴۸	نورالدین محمد جهانگیر ۳۸۷ - ۸۴۰ -
(۵)	۸۷۷
۱ - ۹۳۰ - ۶۲ - ۵۳	نوري بیگ ۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۱۶
۹۸۰ - ۵۱۳ - ۲۴۷ - ۱۰۷	نہال چند ۸۵۷
۱۰۶۸ - ۱۰۴۶ - ۱۰۳۴	نیازی خان ۲۶۹ - ۲۴۹
۵۷۳ - ۳۷۳ - ۳۰۳ - ۱۱۲	نیتو ۹۷۱ - ۱۰۰۳ - ۱۰۳۳
۳۳۹ - ۳۲۰ - ۲۷۰	نیک نلم خان ۵۲۲ - ۵۳۳ - ۶۲۷ -
۹۹۹ - ۳۸۷ - ۴۵۷ - ۳۳۷	۸۷۶
۲۵۳ - ۲۴۶	(۶)
۱۰۰۳	وزیر بیگ ۳۳۲ - ۳۷۹ - ۵۶۶
۱۶۱ - ۹۳ - ۶۳ - ۵۵	وزیر خان ۱۲۹ - ۱۹۱ - ۱۹۶ - ۲۱۴ -
۴۳۳ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۲۸۸ - ۲۴۰	۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۴۸ - ۴۱۷ - ۴۴۸ -

۹۷۵ - ۸۶۶ - ۸۵۳ - ۹۳۰	یادگار بیگ ۲۰۳ - ۳۰۶ - ۴۴۹ - ۴۳۳
۹۸۹ - ۸۷۱	یادگار خان ۶۹۷ - ۷۰۸ - ۷۹۶ -
۲۴۳ - ۲۳۳	یادگار مسعود ۶۵
۲۳۱ - ۱۰۷ - ۹۲ - ۶۲	یار محمد ۱۰۶۳ - ۴۴۶
۲۴۶ - ۲۹۱ - ۳۴۳ - ۴۰۸ - ۴۳۵	یزدانی ۲۴۰
۵۹۴ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۸۲۳ - ۸۲۹	یسونب رلو ۶۳
۸۵۲ - ۸۵۶ - ۸۸۰ - ۹۶۶ - ۹۸۱	یعقوب ۶۲ - ۵۹۷ - ۶۳۵
۱۵۷ - ۱۲۷ - ۹۲ - ۶۲	یکه تازخان ۹۳ - ۱۱۷ - ۱۳۸ - ۲۰۷ -
۲۰۲ - ۲۴۶ - ۲۶۷ - ۲۹۳ - ۳۰۲	۲۴۷ - ۲۶۸ - ۲۹۹ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
۳۰۷ - ۳۲۱ - ۳۲۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱	۵۲۱ - ۵۴۷ - ۶۰۵ - ۸۸۵ - ۱۰۶۲ -
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۷۹ - ۳۸۸ - ۶۲۹	یمون الدولة ۱۱۱ - ۱۱۳ -
۶۴۷ - ۶۷۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۸۳۹	یوسف خان ۱۰۳ - ۲۴۷ - ۷۴۲ -
۸۴۲ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۸۸۰ - ۸۸۳	۸۸۰ - ۹۶۶
۹۰۲ - ۹۳۳ - ۹۷۸	یوسف زکی ۱۰۵۸ - ۱۰۶۷ -
(۷)	یوسف گردیزی ۲۱۷
یادگار ۱۹۳	یوسف نیازي ۳۱۴ - ۴۴۱

تمام شد

